تفسیر کاشفی دو جلد

ع

گرت هواست که دلدار نگسلد پیوند
نگاه دار سر رشته تا نگه دارد

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از تمهید قواعد محامد الهی و تاسیس مبانی ثناخوانی حضرت رسالت پناهی علیه و علی آله و صحبه صلی
مصونة عن التناسی نموده میشود که قبل ازین باشارت مشتمل ر بشارت که از عالیجناب امارت پناه
ایالت دستگاه معالی صفات مناقب سمات مقرب الحضرت السلطانیة موتمن المملکة الخاقانیة عضد الدولة
القاهره رکن السلطنة الباهره موید الاسلام و المسلمین نظام الدولة و الامارة و الدنیا و الدین شیر علی
گوهر درج امارت اختر برج کمال ○ آفتاب اوج حشمت سایهٔ لطف اله ○ شهسوار عرصهٔ غزت علی شیر انکه
والی والاجناب و داور دوران پناه ○ مستفیض از نفحهٔ گلزار فضلش جن و انس ○ مستنیر از لمعهٔ رای منیرش مهر و ماه
دولت او با جهان و رفعت او با سپهر ○ فاش میگویند هردم از سر تمکین و جاه ○ کی جهان از دولت ماهرچه یابد
وی سپهر از رفعت ما هرچه میخواهی بخواه ○ اعزه الله العزیز الدارین و وفقه بتکمیل اسباب سعادت المنزلین
شرف صدور یافته بود عنان توجه بصوب تالیف کتاب جواهر التفسیر لتحفة الامیر که محتوی بر چهار مجلد
انعطاف پذیرفت و اتمام مجلد اول بتزیینی لایق و ترصیعی شامل دست داد و بنظر عالی امارت پناهی رسیده
عز قبول یافت اما بواسطهٔ وفور علایق و هجوم عوایق تحریر بواقی مجلدات در حیز تعویق و عقدهٔ تاخیر افتاد
تا در غرهٔ محرم الحرام سنه سبع و تسعین و ثمانمایه ایماء ملهم غیبی از عالم لاریبی بخاطر فاتر بندهٔ جانی حسین بن
علی الواعظ الکاشفی البیهقی رسید که چون الوقت را ترجمه کبیر از تکلف سخن آرایی و عبارت از اظهار فضلت
نمایی رقم زده کلک بیان گردد تا حضرت مشار الیه بمطالعهٔ آن اوراق اهتمام تمام نمایند و معانی کلمات قرآنی
را بنظر استحضار معانی که نسبت باسم همایون الحضرت بمواهب علیه اتسام یافته محظوظ گردانند امید
واری بعنایت حضرت باری جل شانه و عز سلطانه چنانست که عنقریب نسیم توفیق نقاب خفا از چهرهٔ شاهد مقصود

برگشاید

برگشاید و نفایس مجلدات ثلاثه بر منصهٔ ظهور بجلوه در آید شعر و ارجو من الله نیل المواهب
و هب لی لما یبتغی العبد واهب ○ و درین ترجمه بعد از ملاحظهٔ حذف و اضمار و تخصیص و تعمیم و حقیقت
و مجاز و اصح روایات بر وجهی که شامل است بعضی از وجوه تفسیری باشد مذکور خواهد شد و از اسباب نزول
و قصص انبیا الخبر الاصح و الاشهر بطریق خیر الکلام و سمت ذکر خواهد یافت و برخی از سخنان ارباب
تحقیق در مجلس صورت تلفیق خواهد پذیرفت و از قرآت معتبره روایت بکر از امام عاصم رحمهم الله
که درین دیار صفت اشتهار و رتبهٔ اعتبار دارد مثبت میگردد و بعضی از کلمات که بعض از رو مخالفت است
و معنی سخن بر زبان اکثر اهل تفسیر کلی هست بابد اشارتی میرود و الله الهادی و علی کرمه اعتمادی اعوذ
پناه میگیرم و التجا مینمایم بالله بمعبود بحق و خداوند مطلق من الشیطان از شر وسوسهٔ دیو فریبنده
سرکش یا دور مانده از رحمت الرجیم رانده شده از ریاض جنان یا رمیده گشته از طبقات آسمان
سورة فاتحة الکتاب بسم الله بنام خدای سزای پرستش الرحمن نیک بخشنده بر خلق
بوجود و حیات الرحیم بخشاینده بر ایشان به بقا و محافظت از آفات الحمد هر ثنا و آفرین
از ازل تا ابد موجود و معلوم بوده و هست و خواهد بود همهٔ آن بتمام و کمال لله مر خدای را که مسمی و موصوف
است بهمه اسما و صفات کمالیت رب العالمین آفریننده و پرورنده و دارنده و ترتیب
کننده و سازنده کار همه عالمیان از ملایکه و جن و انس و وحوش و طیور و سباع و حیوانات آبی و غیر
الرحمن بخشندهٔ وجود باری دیگر در آخرت بعد از فنای جهانیان الرحیم بخشاینده دیگر بار
است بر مومنان و در آوردن ایشان بهشت مالک یوم الدین خداوند روز جزا یا متصرف
آن روز بهرچه خواهد یا حافظ اعمال بندگان تا در دادن و پستدن نامها غلط نشود یا قاضی

روز حساب که میان بندگان بحق حکم کند یا جزا دهد در روز پاداش إِيَّاكَ نَعْبُدُ ترا می پرستیم
وبس که غیر تو مستحق عبادت نیست وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ وخاص از تو یاری میخواهیم در پرستش
تو وانجاح سایر حوایج ومهمات اِهْدِنَا مارا راه نمای الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ بر راه راست
در اقوال وافعال واخلاق که آن متوسط بود میان افراط وتفریط وغلو وتقصیر یا ثابت دار مارا بر راه
مستقیم که دین اسلام وسنت سید انام است علیه الصلوة والسلام حضرت قطب العارفین غوث
الواصلین ناصر الحق والدین خواجه عبدالله قدس الله سره العزیز درین معنی نکتهٔ بلند وکلمهٔ ارجمند فرموده
اند وآن اینست که بنمای مارا راه راست یعنی بمحبت ذاتی خود مشرف دار تا از التفات بخود وبغیر تو
آزاد گشته بتمامی گرفتار تو گردیم جز تو ندانیم وجز تو نبینیم وجز تو نه اندیشیم یا آنکه بنمای مارا راه راست یعنی
آن راهی که حضرت تراست بنسبت هر موجودی که آن موجود بی آن پیدایی ندارد وبغایت کمال
خود بی آن نمی رسد تا در همه جز ترا نبینیم واز توجه بغیر تو آزاد گردیم صِرَاطَ الَّذِينَ بنمای مارا
راه آنانکه بفضل خود أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ انعام کرده بر ایشان بنعمت نبوت ورسالت وولایت وصدیقیت
وشهادت وصلاحیت یا راه آنها که اهل قرب اند وبکمال نعمت ظاهر که قبول شریعت است وبکمال نعمت
باطن که اطلاع بر اسرار حقیقت است ایشان را معزز ومکرم ساخته غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ
نه راه آنکسان که خشم گرفته بر ایشان یعنی قبل از وجود بعوض غضب تو در آمده اند وبدان سبب
کفر اقدام نموده یا راه جهودان که بسبب تمرد در معانده ومکابره وقتل انبیا وتحریف کتب
بر ایشان خشم گرفته وَلَا الضَّالِّينَ ونه راه گمراهان یعنی کسانی که بعد از وجود در طرق مختلف
وسبل منحرفه افتاده اند یا راه ترسایان که بواسطهٔ افراط در شان مسیح وتفریط در باب

حبیب صلوات الله وسلامه علیهما گمراه گشته اند آمین چنین باد سُورَةُ الْبَقَرَةِ
بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ الم حروف مقطعه اسرار قرآنست وهر کس بر آن اطلاع
ندارد وگفته اند که معنی الم انا الله اعلم است یعنی منم خدای دانا تر ذٰلِكَ آن کتابی که خداوند
تعالی در کتب مقدمه بانزال آن وعده داده بود الْكِتَابُ این کتاب کاملست یعنی قرآن لَا رَيْبَ نیست
هیچ شکی وشبهه نیست فِيهِ درین کتاب یعنی از ظهور حجت ووضوح دلالت بمثابه ایست که گر در وی
تأملی کند از ریب باز ایستد ودانند که شبهه را در و مجال نیست هُدًى دلالت کننده است وراه نماینده
لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکاران که ایشان بدو منتفع شده اند الَّذِينَ آنانکه از صدق عقیدت
يُؤْمِنُونَ میگروند بِالْغَيْبِ بنادیده که حق تعالی است وملایکه وقیامت ومتعلقات آن یا به
پوشیده که وحی است وگفته اند غیب وقضا وقدرست که مومنان بدان ایمان می آرند وَيُقِيمُونَ
وبپای میدارند وادا میکنند الصَّلٰوةَ نماز پنجگانه را بشرایط وآداب آن وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
واز آنچه بدیشان عطا کرده ایم يُنْفِقُونَ نفقه میکنند بر اهل وعیال واقربا وهمسایگان وارباب
استحقاق وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ وآنانکه ایمان می آورند بِمَا أُنْزِلَ بدانچه که فرستاده
إِلَيْكَ بسوی تو از قرآن وَمَا أُنْزِلَ وبانچه منزل گشته مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو بر پیغمبران
دیگر چون صحف وتوریه وزبور وانجیل وجز آن وَبِالْآخِرَةِ وبسرای دیگر که دار الجزاست هُمْ
ایشان که یاد کرده شدند يُوقِنُونَ بیگمان شوند یعنی بر وقوع آن متیقن اند أُولٰئِكَ
آن گروه که موسوم بدین صفات وموصوف بدین سمات اند که رقم ذکر یافت عَلٰى هُدًى
بر راه راست ونشان درستند مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار ایشان یعنی بمدد توفیق او راه صواب

یافته اند وَأُولَٰئِكَ و ایشان گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران از عقبات عقاب
و چو رستگان بدرجات ثواب ایراد کلمهٔ هُم دلیل اختصاص فلاحت بدین قوم نظم
جو ایشان از طریق رستگاریست ۵ سزای رستگاری رستگاریست ۵ این آیتها که گذشت در شان مومنان
از اهل اسلام و اهل کتاب چون عبد الله سلام و اصحاب او رضی الله عنهم و بعد از مدح مومنان در ذم
کافران می فرماید إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانک از روی عناد كَفَرُوا بپوشیدند نور ایمان را بظلمت
شرک سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ یکسانست برایشان أَأَنْذَرْتَهُمْ آنکه بیم کنی ایشان را و بترسانی از عذاب
أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ یا تخویف نکنی و تهدید ننمایی یعنی ای کریم کنی ایشان را یا نکنی لَا يُؤْمِنُونَ ایمان
نمی آرند خَتَمَ اللَّهُ مهر نهاده است خدای عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان تا از پیان حق فهم نکنند
وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ و بر گوشهای ایشان تا سخن حق نمی شنوند وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ بر دیدهای ایشان غِشَاوَةٌ
پوششیست تا راه حق نمی بینند وَلَهُمْ و مر ایشان راست از روی استحقاق عَذَابٌ عَظِيمٌ
عذابی بزرگ در دنیا بقتل و اسر و در عقبی بزجر و قهر این دو آیه در شان کفار و مشرکانیست که
که بر کفر میرند چون ابو جهل و کشتگان روز بدر و بعد از مذمت کفار سیزده آیه در شان اهل نفاق فرستاد
که قباحت ایشان بواسطه تلبیس و خداع از کافر اصلی زیادت است وَمِنَ النَّاسِ و از آدمیان
مَنْ يَقُولُ کسانند که میگویند آمَنَّا بگرویدیم بِاللَّهِ بخدای وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز بازپسین یعنی قیامت
وَمَا هُمْ و حال آنکه نیستند ایشان بِمُؤْمِنِينَ گرویدگان و راست گویان يُخَادِعُونَ اللَّهَ
فریب میدهند برعم خود خدای را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنان را نیز که ایمان آورده اند یعنی صحابه
با ایشان اظهار ایمان میکردند از روی خداع وَمَا يَخْدَعُونَ و نمی فریبند إِلَّا أَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای

خود را چه وبال آن فریب بایشان عاید میشود وَمَا يَشْعُرُونَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و نمیدانند که چنینست
در دلهای ایشان بیماریست و آن نفاق باشد و شک در دین و حسد بر مومنان فَزَادَهُمُ اللَّهُ
مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ پس زیاده کرد خدای تعالی مر ایشان را بیماری و نفاق یعنی هر چند قرآن
فرو می آید شک و شبهه ایشان می افزاید و مر ایشان راست عذابی دردناک بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ بانکه
بودند که با مومنان دروغ گفتند و به نفاق اظهار ایمان کردند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا
فِي الْأَرْضِ و چون مومنان گویند منافقان را فساد مکنید در زمین بعیب و فریب مؤمنان قَالُوا إِنَّمَا
نَحْنُ مُصْلِحُونَ گویند بجز این نیست که ما صلاح آرنده کانیم کار خود را بطانت و غیر أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ
الْمُفْسِدُونَ بدانید ای شنونده کان بدرستی منافقان ایشان تباه کاران و فتنه انگیزانند وَلَٰكِنْ لَا
يَشْعُرُونَ و لیکن نمیدانند که ایشان مفسدانند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ
و چون گویند منافقان را ایمان آرید همچنانکه گرویدند آدمیان از مهاجر و انصار قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا
آمَنَ السُّفَهَاءُ گویند با خود یا میان قوم خود همچنانکه ایمان آورده اند جاهلان اهل نفاق تا آنکه در رستند
که مومنان عقلا را نادان شمردند و سفیه گفتند بجهت آنکه اعتبار کرده بودند که علم الله حق سبحانه و تعالی صفات
رد کرد و گفت أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَٰكِنْ لَا يَعْلَمُونَ بدانید ای مومنان بدرستی
که منافقان ایشان بیخردانند که نظر بعاقبت ندارند و فکر آخرت نمیکنند و لیکن نمیدانند وَإِذَا لَقُوا
الَّذِينَ آمَنُوا و چون بینند اهل نفاق و ملاقات کنند با کسانی که ایمان آورده اند از صحابه
قَالُوا آمَنَّا گویند ما نیز ایمان داریم چون شما در سبب نزول آمده که عبد الله بن ابی با یاران او روزی

ابو بکر صدیق و عمر فاروق و مرتضی علی رضی الله عنهم روزی حضرت امیر المؤمنین را دیدند گفت شما نیز ایمان آورده اید حضرت
فرمود ای ابن ابی از خدای تعالی بترس و نفاق مکن که من حال ترا میدانم ابن ابی گفت یا ابا الحسن بنفاق
مرا نسبت میفرمای حق سبحانه و تعالی خبر داد که ایشان چون مؤمنان ببینند گویند ایمان آورده ایم وَإِذَا خَلَوْا
وچون باز گردند إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ بسوی یاران خود یعنی پیشوایان و مهتران و توابع ایشان
که شیاطین انس معزور شوند قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ گویند از روی صدق که ما با شما و بر دین شما ایم
إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ بجز این نیست که ما فسوس دارنده گانیم مؤمنان را اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ
بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ وخداوند جزا دهنده جزای استهزای ایشان
یعنی خدای تعالی بمکافات ایشان او مهلت دهد و فرو گذارد زمانی در آن مر ایشان را در گذاف و سرکشی
و جهل و تکبر در آن متحیر شوند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ
آنانکه اهل این صفت اند ایشانند که از روی نادانی بخریدند و اختیار نمودند گمراهی بر راه راست
فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ پس سود نکرد و نفع نرسانید بازرگانی ایشان را وَمَا كَانُوا
مُهْتَدِينَ وآن گروه نیستند راه یافتگان مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ
نَارًا مانند ایشان یا صفت ایشان مانند صفت کسی است که شب تاریک ابرناک در بیابانی افروزد

آتشی که راه ببیند یا جای مقرر کند تا از ددان و دوان ایمن باشد فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ
پس چون روشن کرد اندا آتش که در گرد آتش افروزنده ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ ببرد خدای تعالی
نور آتش ایشانرا وَتَرَكَهُمْ و فرو گذارد ایشان را فِي ظُلُمَاتٍ در تاریکی و ظلمات
لَا يُبْصِرُونَ و نه بینند که در گرد خود صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ایشان
کرانند از شنیدن سخن حق گنگانند از حق گفتن چه بر زبان ایشان در اقرار ایمان با دل
هم اتفاق نیست پس گویا گنگ باشد که سخن نمیگویند از شنیدن سخن حق کورانند از دیدن حق پس
ایشان باز نگردند از این صفات و برین وجه محشور شوند روز قیامت که نحشرهم یوم
القيمة على وجوههم عميا وبكما وصما سل منافقان که در شب تیره آتش
کلمه شهادت برافروختند از بیم شمشیر مسلمانان و ایمن شدند اما بعد از مرگ اقرار ایشان منطفی
گشته و در ظلمات ندامت و حسرت و سخط و عقوبت بمانند أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ
فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ یا مانند صاحب باران بزرگ قطرات که بشدت تمام
ریزد از آسمان یا از ابر که در آن تاریکها باشد و آواز صعب که آن را رعد شنونده شود و روشنی
آن را لامع کرده يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ
الْمَوْتِ و در می آرند اهل باران انگشتان خود را در گوشها از بیم صدای صاعقها و صاعقه
آواز رعد هایل که با او آتش باشد بی زبانه و دود که بهر جا رسد بسوزد پس آن گروه انگشتان در

گوش کنند از خوف هلاک وَاللّهُ مُحِيطٌ بِالْكافِرِينَ و خدای تعالی بعلم احاطه کننده است
بکافران و بدکاران در اقوال و افعال ایشان پوشیده نیست و مجازات و مکافات بر وجهی که باید بدیشان
خواهد رسید يَكادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصارَهُمْ نزدیک باشد روشنی برق برباید چشم
ایشان را یعنی بینهای كُلَّما أَضاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ هرگاه بدرخشد آن برق
و درخشیدن او روشن کند راه را برای ایشان روند در روشنی آن وَإِذا أَظْلَمَ و چون باز
تاریک گردد آن گروه راه عَلَيْهِمْ بر ایشان بواسطه خفای نور برق قامُوا بپای ایستند متحیر
وَلَوْ شاءَ اللّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصارِهِمْ و اگر خواستی خدای تعالی زایل
سمع و ابصار ایشان را برآئینه ببردی شنوای ایشان را باواز رعد و ببردی دیده های ایشان را
بدرخشیدن برق إِنَّ اللّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بدرستی خدای تعالی بهمه چیز
توانا است آیین اسلام را به باران تشبیه فرموده بسبب حیات قلوب و ظلمات اخراجات کم برارباب
نفاق بغایت شاق باشد چون تکالیف شرعیه و رعدها را بزعم ایشان طلب تخویف شده و رعد
منافقان وعده آید که پیش آید و برق غنیمتها و ظفر که روی نماید و صواعق و تهدید و وعید اهل
کفر و نفاق پس منافقان بظاهر اسلام قبول کرده اند و چون احکام جهاد کفار روشن
اگر نازل شد خوف بر ایشان مستولی گشت که شاید حکم الهی بقتل

وجلاء

وجلا بایشان صدور یابد و همچو استند که گوش از استماع قرآن بربندند و هرگاه که برق کثرت مال و حصول غنایم
بر ایشان درخشان شدی دین اسلام را پسندیده ندی و چون تاریکی مجاهدات و ریاضات بخیال ایشان رسیدی
در سلوک جاده دین متوقف شدندی حاصل که بامید نعمت دوست و مدح گوی بودند و از بیم محنت دشمن و عیب
جوی و احوال منافقان در هر زمان همین منوالست نظم بهنگام نعمت متابع شوند ° بوقت محنت تنازع
جو دولت در آید همه جا کنند ° بنکبت ز هر دشمنی بدترند يا أَيُّهَا النّاسُ ای مردمان اعْبُدُوا
بپرستید و بندگی کنید رَبَّكُمُ پروردگار خود را که مستحق پرستش اوست الَّذِي آن آفریدگاری
که بقدرت کامله خَلَقَكُمْ بیافرید شما را و از نیست هست گردانید وَالَّذِينَ و بیافرید
آن کسان را نیز که بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما و نتیجه این امر آنست که شما را بعبادت فرمود لَعَلَّكُمْ
تا باشد که شما تَتَّقُونَ بپرهیزید از خشم و عذاب او الَّذِي آن خداوندی که بحکمت بالغه جَعَلَ
ساخت لَكُمُ برای نفع و فایده شما الْأَرْضَ زمین را فِراشاً بساطی باز گسترده جهت آرام در وی گرفتن
وَالسَّماءَ و گردانید آسمان را بِناءً سقفی برافراشته وَأَنْزَلَ و فرو فرستاد مِنَ السَّماءِ از
آسمان یا از ابر ماءً آبی پر فایده یعنی باران فَأَخْرَجَ بِهِ پس بیرون آورد بسبب آن آب و بقیه
که با خاک آمیخته شد مِنَ الثَّمَراتِ از انواع میوه ها و نباتها رِزْقاً روزی ساخته و پدید آورده لَكُمْ برای شما فَلا
تَجْعَلُوا پس مگیرید لِلّهِ مر خدا را أَنْداداً همتایان و انبازان در ملک او وَأَنْتُمْ و حال آنکه
شما تَعْلَمُونَ میدانید که او را مثل نیست و نشاید که باشد هیچ کس غیر او برآفریدن مخلوقات و
بظهور آوردن موجودات قادر نیست وَإِنْ كُنْتُمْ و اگر هستید شما فِي رَيْبٍ در شک و گمان مِمّا
نَزَّلْنا از آن چیز که ما فرو فرستادیم از ابتدریج عَلى عَبْدِنا بر بنده ما که محمد است صلی الله علیه و

ونیسلم و بیکوشید که این ... فَأْتُوا پس بیایید شما که اهل فصاحت و بلاغتید بِسُورَةٍ بیک
سخن یعنی بیارید کلامی که در فصاحت و جزالت و اخبار از امور غیبه باشد مِنْ مِثْلِهِ مانند قرآن وَادْعُوا
و بخوانید اگر بخود توانائی معارضه ندارید شُهَدَاءَكُمْ حاضران محافل خود را از شعرا و خطبا بخوانید چنا
چنان خود را ابجد کاری یا هر کرا بمعاونت میخواهید بخوانید مِنْ دُونِ اللَّهِ جز خدای إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید
شما صَادِقِينَ در اینکه گویا آن دیگران که این کلام بشر است فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا پس اگر معارضه نکردید
زمان گذشته و مثل آن سوره نیاوردید وَلَنْ تَفْعَلُوا و در زمان آینده نیز هرگز نتوانید معارضه کرد
فَاتَّقُوا پس بپرهیزید النَّارَ از آتش دوزخ الَّتِي آن آتشی که جهنمست از ... وَقُودُهَا
آتش انگیزان النَّاسُ مردمانند یعنی کافران اند وَالْحِجَارَةُ و سنگ کبریت که حرارت آن صعب است
و بوی آن ناخوشتر أُعِدَّتْ آماده کرده شده است این چنین آتشی لِلْكَافِرِينَ برای ناگرویدگان وَبَشِّرِ
الَّذِينَ و بشارت ده آنکسانی را که بتوفیق حق آمَنُوا گرویدن بخدا و رسول و قرآن وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و بجای آوردن کارهای نیکو از ادای فرایض و سنن مضمون بشارت چیست أَنَّ لَهُمْ آنکه مر ایشانراست در آخرت
جَنَّاتٍ بوستانها که بهر و بهمه نوع میوه‌ها باشد تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا از زیر درختان یا تحت
غرفها و منظرهای آن الْأَنْهَارُ جویهای آب روان و شیر و خمر و عسل كُلَّمَا رُزِقُوا هر گاه
که روزی داده شوند بهشتیان مِنْهَا از آن درختان مِنْ ثَمَرَةٍ میوه رِزْقًا روزی ساخته و طعامی
پرداخته قَالُوا گویند هَذَا الَّذِي این آن میوه ایست که رُزِقْنَا داده و خورانیده بودند ما
را مِنْ قَبْلُ پیش ازین در دنیا و گفته اند هم در بهشت و قول اول اشهر است وَأُتُوا بِهِ و بیارند
پیش مؤمنان از میوه بهشت مُتَشَابِهًا مانند میوه‌های دنیا برنگ و صورت اما بطعم مختلف باشد

چه ذوق همه میوه‌ها در یک میوه بهشت هست وَلَهُمْ و مر اهل بهشت راست فِيهَا در بوستانها بهشت أَزْوَاجٌ
زنان از حور و آدمی مُطَهَّرَةٌ پاکیزه یعنی صافی جوهر و نیکو منظر یا پاک از حیض و آفتها که زنان دنیا را باشد
وَهُمْ فِيهَا و بهشتیان در آن بوستانها خَالِدُونَ جاوید باشند ... إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
لَا يَسْتَحْيِي ترک نکند و باک ندارد أَنْ يَضْرِبَ اگر بیان کند مَثَلًا مَا مثلی هر چه باشد و برای هر که باشد
آورده اند که یهود در قرآن ذکر مگس و عنکبوت بشنوده استهزا میکردند که این سخنها بسخن خدا چه ماند حق
سبحانه این آیه فرستاد که خدای از ضرب المثل شرم ندارد و اگرچه باشد مُمَثَّلٌ به بَعُوضَةً پشه
خورد فَمَا فَوْقَهَا پس آنچه فراتر از آن باشد چون ذباب و عنکبوت فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا پس آنکسان
که گرویده اند و دانسته که قرآن کلام حق است فَيَعْلَمُونَ پس یقین میدانند که أَنَّهُ الْحَقُّ آن
مثل ضرب المثل درست و راست است مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و اما
آنها که پوشیده اند حق را فَيَقُولُونَ پس میگویند از روی جدال و عناد یا از راه طنز و افسوس مَاذَا
چه چیز أَرَادَ اللَّهُ و خواست خدای بِهَذَا بدین که گفت مَثَلًا از روی مثل آیا کافران نمیدانند
که حق تعالی بعد از ... يُضِلُّ گمراه گرداند بِهِ بدان مثل كَثِيرًا بسیاری را از کفار و منافقان
که در آن تأمل نکنند و حکمت آنرا در نیابند وَيَهْدِي بِهِ و بفضل خود راه نماید بدان مثل كَثِيرًا بسیار
کسانرا از مؤمنان که در آن تفکر فرمایند وَمَا يُضِلُّ و گمراه نکند خدای بِهِ بدان مثل که زده إِلَّا
الْفَاسِقِينَ مگر بیرون رفتگان را از مقام فرمانبرداری الَّذِينَ این فاسقان آنانند که يَنْقُضُونَ
می‌شکنند بغدر و خیانت عَهْدَ اللَّهِ پیمان خدا را که بر ایشان گرفته است مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ
از پس استواری آن پیمان مراد عهدهاست که در توریه با بنی اسرائیل بسته اند بر متابعت پیغمبر آخر الزمان
پس این فاسقان جهودان باشند یا مراد عهد روز میثاق است و بدین قول فسقه کفار و منافقان
روز الست بربکم

باشند ويقطعون و می برند این پیوند را مانند شکستن ما امر الله آنچه خدای فرموده به پیوند آن چیز
ان یوصل که از آن بهم پیوندند یعنی رحم را کافران رحم و خویشان را بدشمنی می بریدند با هیچ قبیله العرب نبود که
آن حضرت صلی الله علیه وسلم قرابتی نداشت و یهود نیز قطع رحم میکردند میان آنحضرت و ایشان
نیز از جهت اخوت اسمعیل و اسحق خویشی بود ویفسدون و همین گروه فساد میکنند فی الارض
در زمین بمخالفت حق و متابعت نفس اولئک آن قوم هم الخاسرون ایشانند زیان زدگان در دنیا
و عقبی کیف تکفرون چگونه کافر میشوید بالله بخدای وکنتم و حال آنکه شما بودید امواتا مردگان
یعنی اجسامی که آنرا حیوة نبود چون نطفه و علقه فاحیاکم پس زنده کرد ایشان شما را بنفخ روح در ابدان
بعد از تسویه ثم یمیتکم پس بمیراند شما را در وقت انقضاء آجال شما ثم یحییکم پس دیگر باره زنده
در قبور یا بنفخ احیا شما را زنده سازد و برای نشر ثم الیه پس بسوی او ترجعون بازگردانیده
برای مجازات هو الذی و آن خداوندیست که بقدرت بی علت خلق بیافرید لکم برای
شما ما فی الارض آن چیزها را که در زمین است جمیعا همه از جبال و معادن و عیون و انهار و نبات
و حیوان ثم پس بعد آفریدن زمین استوی قصد کرد الی السماء بسوی آفرینش آسمان فسویهن
پس راست کرد بی فتور و اعوجاج و خلل اسماء سبع سموات هفت آسمان و هو بکل شیء
و اوست بهمه چیزها علیم نیک دانا یعنی داند که هر چیز را چرا ساخت و برای چه آفرید و اذ قال
و یاد کن ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم چون گفت ربک پروردگار تو للملائکه بفرشتگان
یا جمعی که ساکن زمین بودند بعد از قتل و اجلای بنی الجان انی جاعل من آفریننده ام فی الارض
در زمین مکه و اصح آنست که مطلق زمین باشد خلیفه بدلی از قوم بنی الجان یا کسی در عمارت
زمین و عبادت رب العالمین خلیفه شما باشد و در اعانت حق و اماتت باطل خلیفه من و
[illegible]

الحقایق خلیفه را باین معنی گفته که خلقت از جمیع موجودات و همه مکونات با لطف [illegible] بود
زیرا که مجمع غرایب و منبع رغایب غیب و شهادت است خلاصه عوالم جسمانی و روحانی باوست و جامع
حقایق علوی و سفلی همو آدمی نیست برزخی جامع صورت خلق حق در و واقع متصل بدقایق جبروت
مشتمل بدقایق ملکوت قالوا گفتند آن ملایکه مخاطب بودند اتجعل آیا می آفرینی فیها در زمین من
یفسد کسی را که فساد کند بنافرمانی از و صادر گردد فیها در زمین ویسفک الدماء و بریزد خونها
مثل خود بغیر حق و وقوف ایشان برین حال یا باخبار الهی بوده یا از لوح محفوظ خوانده بودند یا در معقول
ایشان مرکوز بود که نعمت خاصه ایشانست و بجهت این معنی گفتند که چنین کسی را خلیفه میسازی و نحن
و ما [illegible] نسبح بپاکی یاد میکنیم ترا بحمدک بذکر تو یا بتوفیق تو که موجب حمدست ونقدس
لک و ذکر میکنیم ترا بپاکی [illegible] قال گفت خدای با این ملایکه انی اعلم بدرستی که من میدانم از
این خلیفه از حکمت ما لا تعلمون آنچه شما نمیدانید وعلم و بیاموخت حق سبحانه آدم را آدم را که خلیفه
[illegible] الاسماء نامهای مخلوقات کلها همه آن از علویات و سفلیات ثم عرضهم
پس عرض کرد [illegible] مسمیات را علی الملائکه بر فرشتگان که قایل اتجعل فیها بودند فقال پس گفت
[illegible] از روی تکلیف تعجیز ایشان را انبئونی خبر دهید مرا باسماء هؤلاء
بنامهای اینها که معروض شده اند بر شما ان کنتم اگر هستید صادقین راست گویان
استحقاق خلافه [illegible] و حال که خلیفه را علم باید و شما را نیست قالوا گفتند فرشتگان بعد از عجز خود بدان
اسامی بطریق اعتذار سبحانک تنزیه میکنیم ترا از آنکه نقصانی بتو راه گردد لا علم لنا نیست ما را دانش
ما الا ما علمتنا مگر آنچه تو در آموختی ما را انک انت العلیم بدرستی که تویی دانای امور کار

انت الحکیم محکم کار و مرتب کردار قال گفت خدای تعالی یا آدم انبئهم ای آدم خبر ده این گروه
را باسمائهم بنامهای ایشان که حاضر نه فلما انبأهم باسمائهم پس چون آدم خبر داد ملایکه را بنام
مسمیات قال گفت حق تعالی با ملایکه بر سبیل عتاب الم اقل لکم آیا نگفتم مر شما را انی اعلم بدرستی که من
میدانم غیب السموات والارض آنچه پوشیده است از احوال آسمانها و زمین و آنچه نهفته است [illegible]
واعلم ما تبدون و میدانم آنچه ظاهر می‌سازید از گفتار اتجعل فیها وما کنتم و آنچه بودید شما که در
خود تکتمون می‌پوشید مر از کراهت معزول شدن از خلافت زمین واذ قلنا و یاد کن از آنکه گفتیم
للملائکة مر همه فرشتگان را بلکه یکبار اسجدوا سجده کنید لآدم مر آدم را سجده تحیت و تعظیم فسجدوا
پس سجده کردند تمام ملایکه الا ابلیس مگر عزازیل روی گردانید از قوم بنی الجان بود [illegible]
او را ابلیس لقب داد یعنی نا امید از رحمت خدای ابی سر باز زد از سجده آدم واستکبر و گردن کشی کرد
وکان و بود در علم خدای من الکافرین از جمله ناگرویدگان وقلنا یا آدم و گفتیم ما که ای
آدم اسکن انت ساکن شو تو وزوجک و جفت تو یعنی حوا الجنة در بهشت وکلا و بخورید
منها از بهشت یعنی میوه‌ها او رغدا خوردن بسیار حیث شئتما هر جا که خواهید ولا تقربا
و نزدیک مگردید هذه الشجرة این درخت را یعنی خوشه انگور یا انجیر و اشهر گندم است فتکونا
پس باشید شما اگر بدین شجره نزدیک شوید من الظالمین از ستمکاران بر نفسهای خود و بار تکاب
نافرمانی فازلهما پس بلغزانید و از جای ببرد آدم و حوا را الشیطان ای ابلیس فرمان عنها
از بهشت بعد از آنکه بدستیاری طاوس و مار در بهشت در آمده بود و حوا و آدم را وسوسه کرده
فاخرجهما پس بیرون کرد ایشان را اسناد اخراج بشیطان مجازست چون حق سبحانه بیرون کرد آدم و

حوا را مما از آنچه کانا بودند فیه در آنجا از کرامت و نعمت وقلنا اهبطوا و گفتیم ما طاوس و مار
و آدم و حوا و ابلیس را که همه فرو روید از بهشت یعنی بعضکم برخی از شما لبعض مر برخی را عدو
دشمن باشند چون ابلیس و مار که دشمن آدم و اولاد آدم اند ولکم و مر شما راست و ذریه
شما را فی الارض در زمین مستقر موضع قرار ومتاع و برخورداری و منفعت الی حین
تا هنگام رسیدن آجال و بسر آمدن اعمار فتلقی آدم پس فرا گرفت آدم من ربه از پروردگار
خویش کلمات سخن چند که آن بقول اشهر آنست ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا
لنکونن من الخاسرین و این تلقی وقتی بود که آدم علیه السلام بعد از هبوط بر کوه سراندیب دویست
سال بگریست حق تعالی این کلمات و را تلقین نمود و چون آدم این مناجات کرد فتاب علیه پس
خدای قبول فرمود و پذیرفت توبه را انه بدرستی که حق تعالی هو التواب اوست توبه دهنده
بندگان الرحیم مهربان بر تائبان قلنا گفتیم دیگر باره اهبطوا فرو روید منها از بهشت
یا از سموات جمیعا همه شما فاما یأتینکم پس اگر بیاید بشما منی از نزدیک من هدی
دلایل و بیانی بارسال رسل و انزال کتب فمن تبع پس هر که متابعت کند و از پی رود هدای دلایل
بیان مرا فلا خوف پس هیچ ترسی از تخیل حلول مکاره نیست علیهم بر ایشان که متابعت کردند و ایشان
از آفات ایمن باشند ولا هم و نیستند ایشان که از تحقق فوت مقاصد از ایشان یحزنون
اندوهناک شوند زیرا که بنیل مرادات فایز گردند والذین کفروا و آنکسانی که بپوشیدند حق
وکذبوا بآیاتنا و بدروغ داشتند دلایل وحدانیت ما را یا آیات ما را و انکار کردند قرآن را اولئک
آن گروه اصحاب النار اهل آتش اند هم فیها و ایشان در آتش خالدون جاوید مانندگان

یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب اذکروا یاد کنید نعمتی نعمتهای مرا لفظ النعمت واحدست
و معنی او جمع التی بجای اولاد که فخر و مباهات پدران ایشان نیز حاصلست آن نعمتهای که از فضل
خود انعمت انعام کردم علیکم بر پدران و گذشتگان شما و نیکوی بجای آبا شما نیکویست و اوفوا
وفا کنید بعهدی به پیمان من که در شان پیغمبر آخر الزمان با شما بسته ام در توریه اوف تا وفا کنم
بعهدکم بعهد شما یعنی جزای وفاداری شما رسانم و ایای و از من فارهبون بترسید در نقض
عهد و شکستن پیمان و آمنوا و بگروید بما انزلت بانچه فرو فرستادم از قرآن مصدقا در حالتی که
آن فرو فرستاده موافق است در توحید و وعد و وعید لما معکم مر انچیز را که با شماست یعنی توریه
و لا تکونوا و مباشید اول کافر به اول گروهی ناگرویده از اهل کتاب به و لا تشتروا و بدل
مکنید بآیاتی آیتهای کتاب من که توریه است ثمنا قلیلا بهای اندک را مخاطب علماء یهود بودند که بعد ریاست
و صلات کعب بن اشرف و امثال و آیات توریه را تحریف میکردند و اوصاف نعت محمد را صلعم
پوشیدند و ایای فاتقون و از من بترسید در فروختن کتاب ربانی بطعام فانی و لا تلبسوا
و میامیزید الحق سخن راست و درست را که در توریه است از صفات محمد بالباطل بناحق که
شما بدست خود می نویسید و تکتموا و مپوشید الحق حق را که صفت مصطفاست و انتم تعلمون
و شما می دانید که این آن پیغمبر موعودست و شما نعت او می پوشید و اقیموا الصلوة و بپای دارید
نماز مسلمانان را بر آن وجه که ایشان میگذارند و آتوا الزکوة و بدهید زکوة مال را بطریق اهل
اسلام و ارکعوا و نماز گذارید مع الراکعین با رکوع کنندگان یعنی با جماعت مسلمانان
أتأمرون الناس آیا میفرمایید مردمان را بالبر به نیکوی و تنسون و فراموش میکنید

بآیاتی

انفسکم نفسهای خود را و انتم و حال آنکه شما تتلون الکتاب میخوانید توریه را افلا تعقلون
آیا چرا خرد را کار نمی فرمایید در شان بعضی از یهود مدینه است که یاران خود را که برابطه اسلام
آمده بودند بر انقیاد احکام شرع محمدی ترغیب میکردند و خود از سلوک سبیل مسلمانی تحاشی مینمودند
و استعینوا و یاری خواهید بالصبر بشکیبای کردن در ادای طاعت یا بروزه داشتن و الصلوة
و بگذاردن فرایض و انها و بدرستی که نماز بطریق مسلمانان لکبیرة بزرگ و دشوارست و گرانست
الا مگر علی الخاشعین بر ترسکاران و آرام گرفتگان با طاعت که مواظبت بر عبادت پریشان کران
زیرا که نفسهای ایشان به پرستش مرتاض شده و در مقابله ریاضات نفس عطاها از انعامات حق بدیشان رسیده
جهد کن تا خود تو چنان شوی تا سلوک خدمت آسان شود پس در صفت خاشعان میفرماید الذین
یظنون یقین میدانند انهم آنکه ایشان ملاقوا ربهم رسندگانند بجزای پروردگار خویش
و انهم و بدرستی که این نیز میدانند که ایشان الیه بسوی پروردگار خویش بجهت پاداش گرفتن راجعون
بازگردندگانند یا بنی اسرائیل اذکروا ای بنی اسرائیل یاد کنید نعمتی نیکویهای مرا التی آن نیکوییهای که من انعمت
علیکم انعام کردم بر شما و انی و یاد کنید که من فضلتکم تفضیل کردم اجداد شما را و فضل نهادم علی
العالمین بر عالمیان که در روزگار ایشان بودند و اتقوا و بترسید یوما از عذاب روزی که در آن روز
لا تجزی حق گذاری نکند و تواند نفس هیچ نفس مومنه عن نفس از نفس کافر شیئا اندک چیزی را از
مکافات یا کفایت نکند هیچ کس از هیچ کس چیزی را از عذاب و لا یقبل و نپذیرفته نشود منها از آن نفس
کافر یعنی برای او شفاعة درخواستی بر آن تقدیر که کسی شفاعت کند و لا یوخذ و فرا گرفته نشود منها
از آن نفس عدل فدیه که عوض خود بدهد برای کشیدن عذاب و لا هم و نباشند کافران که در آن روز ینصرون

یاری داده شوند یعنی هیچ کس ایشان را یاری نکند و دفع عذاب وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ و یاد کنید ای بنی اسرائیل چون رهانیدیم
شما را اجداد و اجداد ایشانست منت بر فرزندان نهاده که حصول اولاد بسبب ابا و اجداد باشد و رهانیدن ایشان از که بود
مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از اتباع و متعلقان فرعون يَسُومُونَكُمْ عذاب میکردند یا می چشانیدند شما را سُوءَ الْعَذَابِ
سخت ترین و بدترین عذابی يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ میکشتند پسران شما را در طفولیت بسبب خوابی که فرعون دیده بود
که در میان بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک قبط و خسارت ملک بر دست او بود وَيَسْتَحْيُونَ و باقی
میگذاشتند نِسَاءَكُمْ دختران شما را برای خدمت وَفِي ذَٰلِكُمْ و درین ذبح پسران و خدمت فرمودن دختران
بَلَاءٌ محنتی و آزمایشی بود شما را مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما عَظِيمٌ بزرگ و بی نهایت وَإِذْ
فَرَقْنَا و یاد کنید آن را نیز که بشکافتیم بِكُمُ بشما یعنی بسبب نجات شما الْبَحْرَ دریای قلزم را وقتی که از فرعون
میگریختید و دریا در پیش شما بود و لشکر دشمن از عقب شما فَأَنْجَيْنَاكُمْ پس رهانیدیم شما را از ضرر آن لشکر
وَأَغْرَقْنَا و آب فرو بردیم آلَ فِرْعَوْنَ کسان فرعون را وَأَنْتُمْ و حال آنکه شما تَنْظُرُونَ می نگریستید بدریا که چگونه
شکافته میشد یا بفرعونیان نگاه میکردید که چسان غرق می گشتند وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَىٰ و یاد کنید ازان
که وعده دادیم موسی را از بهر دادن کتاب و وعده دادن موسی علیه السلام را بآمدن بجانب طور أَرْبَعِينَ لَيْلَةً
چهل شبانروز یعنی بعد از انقضاء آن ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ پس فرا گرفتید شما الْعِجْلَ گوساله را الخدای مِنْ بَعْدِهِ بعد
از رفتن موسی بطور وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ و شما ستمکارانید بوضع حق در عبادت غیر موضع آن ثُمَّ عَفَوْنَا
پس عفو کردیم و درگذرانیدیم عَنْكُمْ از شما بعد از توبه شما و هلاک نکردیم شما را مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از
پس آنکه چنین عمل منکر از شما صادر شد و این عفو برای آن بود که لَعَلَّكُمْ مگر شما تَشْكُرُونَ شکر
گوئید خدای را برحمت عفو وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى و یاد کنید ازان نیز که دادیم موسی را الْكِتَابَ توریة وَالْفُرْقَانَ

و حجت جدا کننده میان حق و باطل لَعَلَّكُمْ تا مگر شما تَهْتَدُونَ راه راست یابید بدان کتاب و حجت وَ
إِذْ قَالَ مُوسَىٰ و یاد آورید آن را که گفت موسی لِقَوْمِهِ مر قوم خود را یعنی آنها که عبادت عجل کرده بودند
يَا قَوْمِ ای گروه من إِنَّكُمْ بدرستی که شما ظَلَمْتُمْ ستم کردید أَنْفُسَكُمْ بر نفسهای خویش بِاتِّخَاذِكُمُ
بفرا گرفتن شما الْعِجْلَ گوساله را الخدای فَتُوبُوا پس بازگردید بتضرع و زاری إِلَىٰ بَارِئِكُمْ بسوی آفریدگار
خود فَاقْتُلُوا پس بکشید أَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را یعنی ای کسانی که گوساله نپرستیده اید بکشید
کسان خود را از گوساله پرستان ذَٰلِكُمْ این کشته شدن خَيْرٌ لَكُمْ بهترست شما را از زندگانی
عِنْدَ بَارِئِكُمْ نزدیک آفریننده شما و بعد ازین حکم عبده عجل بحجره رفتن و بزانو در آمده سرها در پیش
افگنده و هارون علیه السلام با دوازده هزار مرد شمشیرها کشیده پا هنده و از اول روز تا وقت استوا
هفتاد هزار از ایشان بکشتند پس رب العزة بفرماید که چون فرمان حق قبول کردید فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس
توبه شما پذیرفت إِنَّهُ هُوَ بدرستی که اوست نه غیر او التَّوَّابُ پذیرنده توبه از عاصیان الرَّحِيمُ
مهربان بر توبه کاران در لطایف قشیریه فرموده که توبه بقتل نفس است در نهان خانه ریاضات صاحب تجرید
الحقایق آورده که قتل نفس در ظاهر هم مومن تواند کرد و هم کافر اما قتل در باطن جز مومن خالص را
نشود و آن قتل بقطع آرزوها و مرادها باشد شعر نفس خود را کش جهانی زنده کن ● خواجه را کشتست او را بنده کن
تو طمع داری که او را بی جفا ● بسته داری در وقار و در وفا ● هر خسی را این تمنا کی رسد ● موسیی باید که اژدرها کشد
وَإِذْ قُلْتُمْ و یاد کنید ازان که گفتید یعنی هفتاد تن از اخیار قوم شما که با موسی علیه السلام بطور رفته بودند تا کلام حق شنوند
بعد از شنودن آن گفتند يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ ای موسی ما تصدیق نکنیم ترا درین که این سخن که از وراء
حجاب شنیدیم سخن حق است حَتَّىٰ تا وقتی که بدیده نَرَى اللَّهَ ببینیم خدای را جَهْرَةً آشکارا و روی بروی فَأَخَذَتْكُمُ

پس فرا گرفت اخیار شمارا بدین کستاخی که کردند الصاعقه آتشی که از آسمان فرود آمد وانتم و شما یعنی آن مردم
شما تنظرون می نگریستید بدان آتش وگویند این صاعقه آوازی مهیب بود که از آسمان فرود آمد و چون آن قوم
شنودند یکبارگی مردند و موسی متحیر در ایشان می نگریست و میگفت خداوندا من با بنی اسرائیل چگویم که بزرگان قوم
ایشان کجا شدند حق سبحانه و تعالی ایشانرا زنده گردانید چنانچه فرمود ثم بعثناکم پس برانگیختیم و زنده
گردانیدیم شمارا من بعد موتکم بعد از آنکه مرانیده بودیم بصاعقه لعلکم تا باشد که شما تشکرون
سپاس داری کنید مرحق را در زنده کردن شما که حیات از اصول نعمات وظللنا و سایه بان ساختیم علیکم
بر سر شما الغمام ابر را تا از حرارت آفتاب متضرر نشوید و این وقتی بود که بنی اسرائیل در تیه مانده بودند
و با ایشان خیمه و سایه بان نبود وانزلنا و فرو فرستادیم علیکم بر شما در تیه المن ترنجبین والسلوی و مرغی بر
شکل سمانی و آن طاریست در طرف یمن از گنجشک بزرگتر و از کبوتر خوردتر و در تفسیر منیر میگوید آن مرغان
بر شاخهای گیاه نشستندی و از انواع نغمات خویش و اصوات دلکش از ایشان ظهور رسیدی پس بادی بر ایشان
وزیدی پرهای ایشان بریختی مرغی بودی پاکیزه و بریان بی رگ و پی و استخوان بنی اسرائیل بر سید اشتند و با ترنجبین
می آمیختند کلوا و گفتیم که بخورید من الطیبات ما رزقناکم از پاکیزهای آن چیزی که روزی کردیم شما
را یعنی هر چه روز بروز میرسد بخورید و برای فردا ذخیره منهید پس ایشان خلاف کرده ذخیره می نهادند
و همه متعفن و متغیر شد وما ظلمونا و ستم نکردند بر ما بدین نافرمانی ولکن کانوا و لیکن بودند
که از روی نادانی انفسهم بر نفسهای خود یظلمون ستم میکردند که بر رزاقی حق اعتماد نا نموده با دخار مشغول
واذ قلنا و یاد آورید حق گفتیم شمارا که ادخلوا در آیید هذه القریة درین دیه ایلیا یا اریحا که قریه جبا راست
فکلوا پس بخورید منها ازین دیه یعنی میوها و طعامهای وی حیث شئتم هر جا خواهید و هر چه خواهید رغدا

خوردنی گوارنده وادخلوا الباب و در آیید بدری از درهای این دیه سجدا سجده کنان شکرانه خلاصی
یافتن را از تیه وقولوا و بگویید حطة درخواست ما حط است این لفظ کلمه استغفار ایشان بود یعنی
اگر بیفکن از ما گناهان مارا نغفر لکم تا بیامرزیم ما و شمارا خطایاکم گناهان شما بسجود و دعا وسنزید
و زود باشد که زیاده کنیم المحسنین نیکوکارانرا در ثواب ایشان فبدل الذین پس بدل کردانیدند از
روی ستهزا آنانکه ایشان ظلموا ستم کردند بر خود قولا آن سخن را که مامور بودند بگفتن آن غیر الذی
بجز آنچه قیل لهم گفته شده بود مر ایشانرا حق سبحانه و تعالی فرموده بود که بگویید حطة ایشان گفتند حطا
سمقاثا یعنی گندم سرخ بدل کردند توبه را بطلب خود از خوردنی فانزلنا پس ما فرو فرستادیم علی الذین
ظلموا بر آنانکه ستمکاری کردند به تغییر قول رجزا عذابی و عقوبتی من السماء از آسمان بما بدان چیزی که
کانوا بودند که بدان چیز یفسقون بیرون رفتندی از حد فرمان و آن عذاب آتشی بود که فرود آمد و همه را
بسوخت یا طاعون بر ایشان گماشته شد که یک ساعت بیست و چهار هزار کس مردند و بقولی هفتاد هزار
واذ استسقی موسی و یاد کنید از آنکه چون موسی علیه السلام آب خواست انما لقومه برای قوم خود که بعد
از خوردن من و سلوی تشنه شدند فقلنا پس گفتیم ما مر او را که ای موسی اضرب بعصاک بعصای
خود که از شعیب علیه السلام بتو رسیده الحجر سنگی معین را و آن سنگی بود مربع بمبرزگی سر آدمی که حق تعالی از بهشت
فرستاده بود بموسی و گویند سنگی معین نبود پس موسی علیه السلام بفرمان مولی عصا بر سنگ زد فانفجرت پس گشاده
شد شده از آن سنگ اثنتا عشرة عینا دوازده چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل قد علم بدرستی که دانست
کل اناس هر یکی از آدمیان یعنی اسباط مشربهم آبشخور خود را کلوا گفتیم بخورید از من و سلوی و اشربوا
و بیاشامید من رزق الله از روزی که خدای بسیج و کسب بشما داده ولا تعثوا و از حد درمگذرید فی

الأرض در زمین مفسدین در حالی که شما تباه کار اید و اذ قلتم یا موسی و یاد آورید از آنکه گفتید
ای موسی لن نصبر ما هرگز صبر نتوانیم کرد علی طعام واحد بر طعامی یگانه یعنی من و سلوی هر چند طعام دو بود
اما هر دو را در هم سرشته یکی ساخته‌اند فادع لنا پس بخوان از برای ما ربک پروردگار خود را و از و درخواه
تا بقدرت خود یخرج لنا بیرون آرد برای ما مما از آن چیزی که او را تنبت الارض می رویاند زمین
نسبت انبات بزمین مجازست چه بحقیقت حق سبحانه و تعالی میرویاند من بقلها از سبزها و تره‌ها زمین و قثائها
و از خیار و بادرنگ او و فومها و از گندم و یا سیر او و عدسها و از عدس او و بصلها و پیاز او قال گفت خدای تعالی
یا آنکه موسی فرمود که اتستبدلون آیا بدل میکنید الذی آنچیزی را که بجنب وانع هو ادنی او فروتر و خوارتر
چون سیر و پیاز بالذی بآنچیزی که فی نفس الامر هو خیر او بهتر و نیکوترست چون ترنجبین و گوشت مرغ
اکنون که چنین میکنید اهبطوا فرو روید مصرا در شهری از شهرها ارض مقدس فان لکم پس بدرستی که در آن
شهر مر شما راست ما سألتم آنچه خواستید از بقول و غیر آن و ضربت و زده شد یعنی لازم گشت علیهم
بر ایشان بجزای کفران نعمت و عدم رضا بقسمت الذلة خواری و فقر و [illegible] بجزیه دادن والمسکنة
و دیگر بر ایشان وضع کرده شد درویشی و بیچارگی که هر چند توانگر باشند خود را در زی محتاجی و بی نوائی
بخلق نمایند و باؤا و بازگشتند بغضب من الله بخشمی از خدای یعنی سزاوار خشم خدای شدند ذلک
آن خواری و بیچارگی و خشم خدای و ایشان را بانهم بآن بود که ایشان کانوا یکفرون بودند که کافر می شدند
بایات الله بآیتهای توریة و یقتلون و میکشتند النبیین پیغمبران را چون زکریا و یحیی و شعیا علیهم السلام بغیر
الحق بناحق و نا واجب یعنی بزعم ایشان نیز چیزی که موجب قتل باشد از انبیا صادر نشده بود ذلک
آن کفر و قتل ایشان بما عصوا بدان بود که عاصی شدند در فرمان خدای و کانوا یعتدون و بودند که

از حد در میگذشتند و تجاوز از حد فرمان او میکنند بکثرت عصیان یعنی هر چند معصیت بیشتر کنند زنگ
بر آینه دل بیشتر نشیند شعر هر گنه نکتیست بر مرآت دل ・ دل شود زین زنگها خوار و خجل ・ چون زیادت گشت دل را تیرگی
نفس دون را بیش گردد خیرگی ان الذین بدرستی که آن کسانی که از روی نفاق آمنوا گرویدند یعنی بزبان اقرار کردند
والذین هادوا و آنانکه یهود شدند و در آمدند والنصاری و ترسایان والصابئین و آنانکه از دینها بدین
گرایند کاسند یعنی از هر دینی چیزی اخذ کردند طایفه‌ای می پرستند و زبور میخوانند و روی بکعبه نماز میگذارند و گفته‌اند
صابیان زنادقه‌اند یا ستاره پرستان من آمن و هر که ایمان آرد باخلاص تمام از این طوایف بالله بخدا
و صفات سلبی و ثبوتی والیوم الآخر و بروز قیامت و متعلقات آن و عمل صالحا و بکند عمل شایسته فلهم اجرهم
پس مر ایشان راست مزد کار ایشان عند ربهم نزد پروردگار ایشان ولا خوف و ترس نباشد علیهم
بر ایشان روز محشر ولا هم یحزنون و نباشند که اندوهگین شوند در وقت بدل مجازات واذ اخذنا
و یاد کنید آنرا که فرا گرفتیم از شما میثاقکم پیمان شما را بمتابعت موسی ع‌م و عمل باحکام توریة و رفعنا و برداشتیم
فوقکم بر زبر شما الطور کوه را تا پیمان بستید بنی اسرائیل بعد از نزول توریة [illegible] آغاز نهادند و گفتند احکام
این کلام بغایت دشوارست ما کردن نمی‌توانیم حق سبحانه کوهی را از کوههای فلسطین که آنرا طور گفتندی و
در تفسیر قرطبی آمده که آن کوه منسوب بود بطور بن اسمعیل فرمان داد تا بر زبر سر ایشان بایستاد
و در پیش روی ایشان آتشی افروخته و در عقب ایشان دریا زخار پدید آمد و چون گریزگاه ندیدند بر وی
در افتاده متحیر شدند حق تعالی گفت خذوا فرا گیرید ما آتیناکم آنچه عطا دادیم شما را از احکام شرع
بقوة بجد تمام و جهدی قوی واذکروا و یاد گیرید یا پیوسته یاد کنید ما فیه آنچه در وست از ثواب
و عقاب لعلکم تتقون باشد که شما بپرهیزید از ناشایستها ثم تولیتم پس روی بگردانیدید

از فرمان من مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس عهدی که کردید فَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ پس اگر نه فضل و بخشایش
خدای بودی عَلَیْکُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ و بخشش او بسبب شما لَکُنْتُمْ هر آینه می بودید شما مِنَ الْخَاسِرِینَ
از جملهٔ زیان زدگان وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِینَ و هر آینه نیک دانسته اید شما آنانرا که در زمان داود
ع اعْتَدَوْا از حد فرمان در گذشتند مِنْکُمْ از قوم شما در شهر ایله فِی السَّبْتِ در حکم روز شنبه که منع
کرده بودیم از صید ماهی و ایشان مخالفت نموده در آن روز حیله ها می گرفتند فَقُلْنَا لَهُمْ پس ما گفتیم و ایشان
که چون خلاف امر کردید کُونُوا باشید قِرَدَةً بوزینگان خَاسِئِینَ خوار شدگان و تمامی این قصه
در سوره اعراف مذکور خواهد شد فَجَعَلْنَاهَا پس ما گردانیدیم آن عقوبت را نَکَالًا عذابی و عبرتی
که خبر نهنده و پند دهنده باشد لِمَا بَیْنَ یَدَیْهَا مر کسانی را که پیش ایشان حاضر بودند و می دیدند وَمَا
خَلْفَهَا و آنها را که از پس ایشان آیند و قصهٔ ایشان شنوند وَمَوْعِظَةً و گردانیدیم آنرا پندی لِلْمُتَّقِینَ
از برای پرهیزکاران از قوم ایشان یا امة محمد صلعم وَإِذْ قَالَ مُوسَیٰ و یاد کنید آنرا که گفت موسی
ع لِقَوْمِهِ مر گروه خود در آنوقتی که در میان خود کشته یافته بودند عامیل نام و نمیدانستند که قاتل او معلوم گردد
إِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ بدرستی که خدای میفرماید شما را أَنْ تَذْبَحُوا آنکه بسمل کنید بَقَرَةً گاوی را تا بعضی از وی بر مرده زنیم
و زنده شده بگوید که قاتل او کیست قَالُوا گفتند قوم موسی أَتَتَّخِذُنَا آیا فرا میگیری ما را هُزُوًا اهل فسوس
یعنی با ما تمسخر میکنی ما می پرسیم که عامیل را که کشته است و تو می گویی گاوی بکشید قَالَ أَعُوذُ بِاللّٰهِ موسی
گفت پناه میگیرم بخدای أَنْ أَکُونَ از آنکه باشم مِنَ الْجَاهِلِینَ از نادانان و افسوس کنندگان قَالُوا ادْعُ
لَنَا گفتند بخوان و سوال کن از برای ما رَبَّکَ پروردگار خود را یُبَیِّنْ لَنَا تا بیان کند برای ما مَا هِیَ
که آن گاو در صفت چیست و سال او چند است سوال بماهیة جهت آن بود که هرگز چنین چیزی ندیده

نشنیده بودند که از نوع بقر این صورت صادر تواند شد پس او را چاره مجری چیزی دانستند که گویا حقیقت آن اشیا را
معلوم نیست و فی نفس الامر سوال از ماهیة نبود بلکه از سن و سال او می پرسیدند لاجرم در جواب ایشان
قَالَ گفت موسی ع إِنَّهُ یَقُولُ بدرستی که میگوید خدای إِنَّهَا بَقَرَةٌ آن گاو گاویست لَا فَارِضٌ نه پیر از کار
افتاده وَلَا بِکْرٌ و نه جوان و نارسیده عَوَانٌ میانه ایست بَیْنَ ذٰلِكَ میان آنچه مذکور شد از پیری و
جوانی فَافْعَلُوا پس بکنید مَا تُؤْمَرُونَ آنچه شما را فرموده اند قَالُوا گفتند باری دیگر ادْعُ لَنَا رَبَّكَ
بخوان از برای ما پروردگار خود را یُبَیِّنْ لَنَا تا پیدا و هویدا سازد برای ما مَا لَوْنُهَا که چیست رنگ آن گاو
قَالَ إِنَّهُ یَقُولُ گفت موسی که خدا میگوید إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ آن گاویست زرد فَاقِعٌ لَوْنُهَا در غایت
زردی رنگ او تَسُرُّ النَّاظِرِینَ و آن گاو شاد میگرداند و مسرور میسازد از زردی خود نظر کنندگان را
بوی قَالُوا ادْعُ لَنَا دیگر باره گفتند بخوان از بهر ما رَبَّكَ پروردگار خود را یُبَیِّنْ لَنَا تا آشکارا گرداند
برای ما مَا هِیَ که آن چه گاویست کار کننده است یا در صحرا چرنده إِنَّ الْبَقَرَ بدرستی که گاوان تَشَابَهَ
عَلَیْنَا متشابه شده اند بر ما چه میانه سال زرد رنگ بسیارند وَإِنَّا و بدرستی که ما إِنْ شَاءَ اللّٰهُ
اگر خواهد خدای لَمُهْتَدُونَ از جملهٔ راه یافتگانیم بدین گاو و از حضرت رسالت پناه علیه
صلوات الله منقولست که اگر بنی اسرائیل ان شاء الله نگفتندی هرگز آن گاو را نیافتندی قَالَ إِنَّهُ
یَقُولُ گفت موسی که میگوید خدای إِنَّهَا بَقَرَةٌ آن گاویست لَا ذَلُولٌ نه رام گشته و نرم شده که بحکم
زارع تُثِیرُ الْأَرْضَ بشوراند زمین را وَلَا تَسْقِی الْحَرْثَ و نه گاویست که آب دهد کشت را یعنی
آب کشد برای زراعت مُسَلَّمَةٌ درست باز شده است از همه کارها و بهره خود چرا میکند و یا بی عیب است
و تمام خلقت لَا شِیَةَ نیست هیچ رنگی که مخالف رنگ زردی باشد فِیهَا در وی و چون بنی اسرائیل این نشان

شنیدند قالوا الآن گفتند اکنون که این صفتها بیان کردی جئت بالحق آوردی راستی را وصفت
تمام روشن باز گفتی وان گاو را مذبحه نام داشت و بدست جوانی بود پرهیزگار که خدمت مادر کردی القصه بنی اسرائیل
بخریدند از او بآنکه پوست او را پر زر کنند فذبحوها پس بکشتند او را و آنکه در کشتن او سرزنش گوساله
پرستان بود بدیشان نمود که آنچه شما پرستیده اید قابل ذبح است نه لایق عبادت القصه او را ذبح
کردند وما کادوا یفعلون و نمی خواستند که بکشند این گاو را بسبب گرانی بها او واذ قتلتم
اول قصه است میفرماید که یاد کنید از آنکه بکشتید نفسا یکی را که آن عامیل بود فادارأتم پس اختلاف
کردید فیها در آن نفس مقتول یعنی در کشتن او والله مخرج و خدای بیرون آورنده است و ظاهر کننده ما
کنتم تکتمون آن چیزی را که پنهان میداشتید شما که از ایشان پوشیده از قتل بناحق فقلنا اضربوه پس گفتیم ما که بزنید
شما آن کشته شده را ببعضها بپاره از آن گاو که بیخ دم او بود یا زبان یا گوش و هر تقدیر چون بزدند زنده
زنده شد و خون از گردن او میریخت و نام قاتلان خود بگفت و آن دو برادرزاده بودند که بواسطه
مال او را بصحرا برده بقتل رسانیده بودند و بعد از آن تسمیه ایشان در حال بیفتاد و بمرد وکذلک همچنانکه
این مرده را زنده گردانید یحیی الله زنده میگرداند خدای الموتی همه مردگان را ویریکم و می نماید بشما
خطاب با آن جماعت است که در مجلس احیاء عامیل حاضر بودند و می شاید که منکران زمان حضرت
رسالت پناه صلعم میگویند انکار حشر میکنند که او خدای بشما نماید آیاته دلایل قدرت خود را
در احیا لعلکم مگر باشد که شما تعقلون فکر کنید و دریابید که کسی که قدرت دارد بر زنده کردن نفس
نفسی هر آینه بر احیاء همه نفوس قادر خواهد بود ثم قست پس سخت گشت قلوبکم دلهای شما ای
یهود من بعد ذلک پس زنده شدن عامیل فهی پس آن دلها که شما راست کالحجارة همچو

سنگ است در سختی و درشتی او اشد قسوة بلکه سخت تر در قساوت و غلظت از سنگ وان من
الحجارة و بدرستی که بعضی از سنگهاست لما یتفجر آنچه هر آینه روان میکرد منه الانهار
از وی جوییهای بزرگ وان منها و بعضی دیگرست از و لما یشقق آنچه هر آینه بشکافد فیخرج پس بیرون
آید منه الماء از و آب خورد چون چشمها وان منها و بحقیق که هست از حجاره لما یهبط آنچه فرود آید
از بلندی به پستی که آید من خشیة الله از ترس خدا وما الله بغافل و نیست خدای بیخبر عما تعملون
از آنچه شما ای یهود کنید افتطمعون آیا طمع در بسته اید ای مومنان ان یؤمنوا آنکه تصدیق کنند
و استوار دارند جهودان لکم مر شما را در آنچه میگویید از نعت پیغمبر و حقیقت دین اسلام وقد کان
و حال آنکه بودند فریق منهم گروهی از اسلاف ایشان که با واسطه یسمعون شنیدند کلام الله سخن خدا را بر
کوه طور ثم یحرفونه پس بگردانیدند آن سخن را من بعد ما عقلوه پس از آنکه دانسته بودند و در
یافته و چون بیان قوم آمدند گفتند ما سخن حق را و نهی او شنودیم ولیکن در آخر گفت که اگر اینها که فرمودم توانید
بکنید و اگر قادر نباشید بر ادای آن مکنید و باک مدارید وهم یعلمون و ایشان میدانند که افترای
مینمایند و در تیسیر آورده که روزی حضرت پیغمبر صلعم فرمود که جهود زنی در مدینه نیایند که از در اعلان
ایشان بمدینه فتنه ظاهر میشود و بعضی از منافقان یهود اول روز بمدینه درمی آمدند که ما مسلمانیم همچو شما و در آخر
روز بازگشته بیاران خود می پیوستند کما قال الله تعالی و اذا لقوا و چون ملاقات کنند یهود الذین
آمنوا آنان را که ایمان آورده اند از اصحاب رسول صلعم قالوا آمنا گویند ما نیز گرویده ایم واذا
خلا و چون خلوت کنند بعضهم بعضی برخی از ایشان الی بعض ببرخی از اکابر چون کعب
وحیی قالوا گویند آن اکابر ایشان را که اتحدثونهم آیا شما حدیث میکنید و خبر میدهید اصحاب

محمد صلعم بِمَا فَتَحَ اللّٰهُ بر آنچه گشاده است خدای ابواب دانش آن را عَلَيْكُمْ بر شما در کتاب شما و آن آنست
که بعضی از یهود مدینه در اول نزول آن حضرت صلوات الله وسلامه علیه اصحاب را از نعت و صفت وی که در
توریة مذکور بود خبر دادند و رؤسای ایشان ازان آگاهی یافته منع کردند از اسرار دانش خود که شما ایشان را
از صفات محمد صلعم خبر میدهید لِيُحَاجُّوكُم تا محاجه کنند و حجت گیرند به آنچه دانسته باشند عِندَ
رَبِّكُمْ نزد پروردگار شما روز قیامت و گویند حق را دانستید و متابعت نکردید أَفَلَا تَعْقِلُونَ
آیا چرا در نمی یابید ای بی خردان که اسرار خود با خصم در میان نباید نهاد أَوَلَا يَعْلَمُونَ آیا نمیدانند جهودان
که أَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ بتحقیق خدای تعالی مَا يُسِرُّونَ آنچه پنهان میدارند عداوت رسول صلعم وَمَا يُعْلِنُونَ
و آنچه آشکارا میکنند از دوستی پیغمبر و صحابه بنفاق پس هر که داند که حق سبحانه و تعالی دانای آشکارا و پنهانست
باید که ظاهر خود را بفرمان برداری آراسته سازد و باطن خود را از لوث ناپاکی بپردازد
بکن ستر و علن را پاک ای دوست • که دانای نهان و آشکارا اوست وَمِنْهُمْ و از جهودان أُمِّيُّونَ جماعتی اند نانویسنده
و ناخواننده که لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ نمیدانند توریة و نمی شناسند که در وی چیست إِلَّا أَمَانِيَّ مگر آرزوها
خود یعنی آنچه موافق هوای ایشان باشد یا وعدهای دروغ که از علمای خود می شنودند که بهشت خاصه ایشان
خواهد بود و آبا و اجداد ایشان استشفاعت خواهند کرد وَإِنْ هُمْ و نیستند ایشان إِلَّا يَظُنُّونَ مگر آنکه گمان
می برند فَوَيْلٌ پس عذاب یا اندوه لِّلَّذِينَ مر آنان راست که ایشان يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ می نویسند نوشته
محرف را بِأَيْدِيهِمْ بدست خود یعنی خود مباشر کتابت اند و بدیگری نمی فرمایند ثُمَّ يَقُولُونَ پس میگویند
هٰذَا این نوشته مِنْ عِندِ اللّٰهِ از نزدیک خدا است و چرا چنین میکنند لِيَشْتَرُوا تا بخرند یعنی استبدال کنند
بِهِ بدان کلام تحریف داده ثَمَنًا قَلِيلًا بها اندک را یعنی علمای یهود بواسطه اخذ رشوت صفت مصطفی

عزیز و در نعت محل بنا [illegible]

را صلعم که در توریة برین وجه بوده که مردی نیکو روی جعد موی گندم گون سیاه چشم میانه بالا تغییر کردند و نوشتند
که پیغمبر آخر الزمان شخصی دراز قد ازرق چشم سفید پوست فرو هشته موی یک چشم باشد و این صفت
دجالست و با عوام خود گفتند این پیغمبر موعود نیست فَوَيْلٌ لَّهُم پس وای مر ایشان را مِّمَّا كَتَبَتْ از آنچه نوشت
و تغییر کرد أَيْدِيهِمْ دستهای ایشان وَوَيْلٌ لَّهُم و دیگر باره وای مر ایشان را مِّمَّا يَكْسِبُونَ از آن چیزی که کسب
میکنند از رشوت و مأکل حرام وَقَالُوا و گفتند یهود بزعم خود لَن تَمَسَّنَا النَّارُ مارا مس نکند آتش دوزخ و بما
نرسد إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً مگر بمقدار روزی چند شمرده شده که آن هفت روز است هر روزی در مقابله هزار
سال که دنیا هفت هزار سال که عمر دنیا است یا چهل روز که بر آن عدد قوم ما گوساله پرستیده اند قُلْ بگو ای
محمد صلعم مر ایشان را أَتَّخَذْتُمْ آیا فرا گرفته اید عِندَ اللّٰهِ از نزدیک خدای عَهْدًا عهدی و پیمانی که بما را
زیاده از آنچه میگوئید عذاب نخواهد کرد و اگر چنین وعده هست فَلَن يُخْلِفَ اللّٰهُ پس خلاف نکند خدای عَهْدَهُ
وعده خود را أَمْ تَقُولُونَ بلکه میگوئید افترا میکنید عَلَى اللّٰهِ بر خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید بَلَىٰ
نه چنانست که ایشان میگویند بلکه مَن كَسَبَ سَيِّئَةً هر که بدی کند یعنی شرک آرد وَأَحَاطَتْ بِهِ و فرا گیرد
گرد اگرد او خَطِيئَتُهُ گناه او یعنی بر وی مستولی شود تا بکفر میرد فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه مشرکان أَصْحَابُ
النَّارِ اهل دوزخ و ساکنان اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آتش جاوید مانندگان اند وَالَّذِينَ آمَنُوا
و آنانکه گرویدند بخدای و آنچه از نزد او آمده وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عمل کردند نیکو و پاکیزه أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ
الْجَنَّةِ آن گروه اهل بهشت و مستحق آن اند هُمْ ایشان نه غیر ایشان فِيهَا خَالِدُونَ در بهشت جاوید باشند
وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کنید چون فرا گرفتیم یعنی در توریة مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ عهد و پیمان فرزندان یعقوب
را گفتیم لَا تَعْبُدُونَ نپرستید شما إِلَّا اللّٰهَ مگر خدا را که سزای پرستش است وَبِالْوَالِدَيْنِ و نیکوئی کنید

به پدر و مادر احسانًا نیکوی کردنی وَذِي الْقُرْبَىٰ و دیگر خویشان وَالْيَتَامَىٰ و یتیمان وَالْمَسَاكِينِ و بیچار
گان وَقُولُوا و بگوئید لِلنَّاسِ مر عامهٔ مردمان را حُسْنًا سخنی که مشتمل بر نیکوی باشد یا با مردم چنان سخن گوئید
که دوست دارید که با شما گویند وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و نماز را بپای دارید با شرایط آن وَآتُوا الزَّكَاةَ
و بدهید زکوة را بر وجهی که حکم کرده ایم ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ پس روی بگردانیدید بعد از این پیمان و برگشتید از عهد
و میثاق إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ مگر اندکی از شما و آن بعضی اسلاف ایشان اند که بر شریعت توریة استقامت
داشتند وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ و حال آنکه شما اعراض کنندگانید از حکم توریة که در متابعت محمد صلعم صادر شده
وَإِذْ أَخَذْنَا و آن را نیز یاد کنید که گرفتیم مِيثَاقَكُمْ پیمان از اسلاف شما و از ایشان عهد بستیم که لَا
تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ نریزید خونها اقربا و هم دینان خود را وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ و بیرون مکنید
کسان خود را مِنْ دِيَارِكُمْ از خان و مان خویش و عهدی دیگر بود که اسیران بنی اسرائیل را باز
خرند ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ پس اقرار کردید یعنی قبول نمودید وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ و شما ای یهود مدینه گواهید
که آبا و شما این عهد نموده اند ثُمَّ أَنْتُمْ هَٰؤُلَاءِ پس شما آن گروهید که بهم از اشکت تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ
میکشید کسان خود را وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا و بیرون میکنید گروهی را مِنْكُمْ از قوم خود مِنْ دِيَارِهِمْ
از سراها و منزلهای ایشان تَظَاهَرُونَ هم پشت شده عَلَيْهِمْ بر آن قوم مغلوب شده از شما بِالْإِثْمِ
به بزه کاری وَالْعُدْوَانِ و افزون طلبی در مدینه دو قبیله بودند از یهود یکی قریظه و دیگری نضیر که با هم
معامله کردندی و قبل از هجرت دو قبیله مشرک نیز بودند یکی اوس و دیگر خزرج بنی قریظه با اوس یکی
شدندی و بنی نضیر با خزرج اتفاق کردند و هر فرقه از یهود دلها و نیت حلیف خود با آن دیگری قتال کردندی
و بعد از غلبه در خرابی منازل ایشان کوشیدندی تا هم قوم مغلوب بجلا انجامیدی و چون کسی اسیر

شدی با تفاق فدا دادندی چنانچه میفرماید وَإِنْ يَأْتُوكُمْ و اگر بشما آیند أُسَارَىٰ اسیران بنی اسرائیل تُفَادُوهُمْ
ایشان را فدیه میدهید یعنی با اسیر دیگر بدل میکنید وَهُوَ مُحَرَّمٌ متعلق بما قبل دارد یعنی قوم خود را از دیار ایشان بیرون
کردید و حال آنست که حرام کرده شده است عَلَيْكُمْ بر شما بحکم میثاق إِخْرَاجُهُمْ بیرون کردن ایشان أَفَتُؤْمِنُونَ
آیا میگروید شما بِبَعْضِ الْكِتَابِ به پارهٔ از احکام توریة که فدیهٔ اسیر انست وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ
و کافر میشوید ببعضی دیگر قتل و اخراجست فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ پس نیست مکافات آنکس که بکند ذَٰلِكَ
این چنین عهد شکنی و نافرمانی مِنْكُمْ از شما که یهودید إِلَّا خِزْيٌ مگر خواری و رسوائی فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
در زندگانی این سرای که آن قتل بنی قریظه است و اجلای النضیر وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و روز رستخیز يُرَدُّونَ
بازگردانیده شوند از رستگاه إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ بسوی سخت‌ترین عذابی که عذاب دوزخست و یکی از علامات
شدة دوام اوست وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و خدای غافل نیست عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه عهد شکنان میکنند و نقض
بخطاب متوجه اند و مخاطب هم یهود اند یا خطاب عام است أُولَٰئِكَ الَّذِينَ این گروه آنانند که از پی خردی
اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا خریده اند و بدل کرده زندگانی محقر دنیا را بِالْآخِرَةِ بنعمت جاویدی آن سرای دیگر
فَلَا يُخَفَّفُ پس سبک کرده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ایشان عذاب نه در دنیا بنقصان جزیه و نه در آخرت بخروج از
آتش وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نباشند ایشان که یاری داده شوند در دنیا به دفع آفات از ایشان و نه در محشر بتخفیف
عقوبات وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى و بدرستی که ما عطا کردیم موسی را الْكِتَابَ توریة وَقَفَّيْنَا و از پی در آوردیم
مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ از پس موسی عم پیغمبران را که از آن جمله یوشع و داود و سلیمان و الیاس و زکریا و یحیی علیهم
السلم وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ و عطا کردیم عیسی را که پسر مریم بود الْبَيِّنَاتِ نشانهای روشن و معجزات هویدا
چون اخبار از غیب و احیاء موتی وَأَيَّدْنَاهُ و نیرومند گردانیدیم او را و قوت دادیم بِرُوحِ الْقُدُسِ
بجان پاکیزه یا بجبرئیل که در همه وقت قرین عیسی بودی یا اسم اعظم که ببرکت آن مرده زنده کردی یا بالانجیل

دل و زندگی جان ازان یافتدی شعر دل تازگی از حسن کلامت دارد جان زندگی از سماع نامت دارد

أَفَكُلَّمَا ایا هرگاه که از نزد ما جَاءَكُمْ رَسُولٌ امد بشما فرستاده بِمَا لَا تَهْوَىٰ باانچه دوست ندارد أَنفُسُكُمُ

نفسهاء شما از اوقف او بر وفق هوا و مدعاء شما باشد اسْتَكْبَرْتُمْ تعظیم کردید و گردن تنها دید فَفَرِيقًا

كَذَّبْتُمْ پس گروهی را از ایشان بدروغ داشتید چون محمد و عیسی علیهما الصلوة والسلم وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ

و گروهی را بکشتید چون زکریا و یحیی علیهما السلم وَقَالُوا و گفتند یهود قُلُوبُنَا غُلْفٌ دلهاء ما در غلافت یعنی

پوشیده از فهم و باز داشته شده از قبول بدین سخن نا امید می کردانیدند حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم از

ایمان خود بقران و متابعت ان حضرت حق سبحانه رد سخن ایشان میکند یعنی نه چنانست که ایشان میکویند

بَل لَّعَنَهُمُ اللَّهُ بلکه خدای ایشانرا رانده است و مدد لطف از ایشان باز گرفته بِكُفْرِهِمْ بسبب ناگرویدن ایشان فَقَلِيلًا

مَّا يُؤْمِنُونَ پس اندکی از ایشان ایمان می اورند چون ابن سلام و اصحاب او وَلَمَّا جَاءَهُمْ

وان هنگام که بدیشان امد كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ نوشته از نزد خدای که ان قرانست مُصَدِّقٌ گواه موافق

لِّمَا مَعَهُمْ وان کتاب را که با ایشانست در توحید و نبوت و شرایع که از اصول دین باشد قبول نکردند

و بدان نگرویدند وَكَانُوا مِن قَبْلُ وحال انکه بودند پیش از نزول این کتاب که در وقت فرو ماندگی يَسْتَفْتِحُونَ

طلب فتح و نصرت میکردند بدین کتاب و گفتی که این کتاب برو فرود آید هرگاه که کفار عرب قصد

یهود کردندی و کار بر ایشان تنگ شدی دست بر داشته گفتندی بار خدایا نصرت میخواهیم از تو به

محمد صلعم که رسول فرزمانست عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا بر انانکه گرویده اند از مشرکان عرب فَلَمَّا

جَاءَهُم پس ان وقت که امد بدیشان مَّا عَرَفُوا انکس را که شناخته بودند كَفَرُوا بِهِ کافر شدند بدو چه

ایشانرا کمان بود که ان پیغمبر از بنی اسرائیل خواهد بود چون بنی اسماعیل بود ند کافر شدند فَلَعْنَةُ اللَّهِ

پس لعنت خدای عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناگرویدگان که بدانش خود کار نکردند و عناد ورزیدن وضع ظاهر در موضع

ضمیر تسجیل بکفر ایشانست بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بدچیزیست که ایشان فروختند به باانچه بِهِ أَنفُسَهُمْ بهره نفسها

خود و ان چیز کدامست أَن يَكْفُرُوا انکه کافر میشوند بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ بدانچه فرو فرستاده خدای

که ان قرانست بَغْيًا از جهت حسد یعنی رشک بردن أَن يُنَزِّلَ اللَّهُ برانکه فرو فرستد خدای مِن

فَضْلِهِ فضل خود را که کتاب و وحی است عَلَىٰ مَن يَشَاءُ بر انکس که خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندکان خود

که سزاوار ان باشند فَبَاءُوا پس بازگشتند یهود ان بِغَضَبٍ بخشمی از خدای با مستحق کشتند خشمی را

عَلَىٰ غَضَبٍ بالای خشمی دیگر خشمی بانکار عیسی و انجیل و خشمی بانکار محمد صلعم و قران وَلِلْكَافِرِينَ و مر کافران

راست عَذَابٌ مُّهِينٌ عذابی خوار کننده وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گویند مر یهود را آمِنُوا بگروید بِمَا أَنزَلَ

اللَّهُ باانچه خدای فرستاده از انجیل و قران قَالُوا نُؤْمِنُ گویند ما میگرویم بِمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا باانچه فرو فرستاده

اند یعنی توریة وَيَكْفُرُونَ و کافر میشوند بِمَا وَرَاءَهُ باانچه جز کتاب ایشانست وَهُوَ الْحَقُّ وان ما ورا یعنی

انجیل و قران درست و راستست مُصَدِّقًا در حالتی که ان حق باور دارنده است لِّمَا مَعَهُمْ

مران کتاب را که با ایشانست و از چا کفر ایشان بتوریة لازم می اید چه کفر باانچه موافق چیزیست کفر

باشد بان چیز قُلْ بگوای محمد صلعم در جواب انکه میگویند بتوریة ایمان داریم فَلِمَ پس چرا تَقْتُلُونَ

میکشتید أَنبِيَاءَ اللَّهِ پیغمبران خدایرا مِن قَبْلُ پیش ازین إِن كُنتُم اگر بودید شما مُّؤْمِنِينَ گروندگان

بتوریة وَلَقَدْ جَاءَكُم مُّوسَىٰ و بدرستیکه آمد بشما موسی علم بِالْبَيِّنَاتِ بنشانها و درست

پیغامهای راست که احکام الواح است ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ پس شما فرا گرفتید گوساله را بخدا

مِن بَعْدِهِ از پس رفتن موسی علم بطور وَأَنتُمْ ظَالِمُونَ و شما پیدا کردانید بر نفس خود

وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کنید چون فرا گرفتیم مِيثَاقَكُمْ پیمان شما را وَرَفَعْنَا و بر داشتیم

فوقکم الطور بر زبر شما کوه را که منسوب بود بطور اسمعیل از کوههای فلسطین و آن شهریست از
بلاد شام خذوا و گفتیم فرا گیرید ما آتیناکم آنچه بشما داده ایم یعنی توریة بقوة بعزم درست و جد تمام
واسمعوا و بشنوید یعنی فرمان برید قالوا گفتند بانکار سمعنا شنیدیم و پذیرفتیم و پنهانی با خود گفتند
وعصینا و نافرمانی کردیم یا شنیدیم بگوش و عاصی شدیم بدل واشربوا و خورانیده شدند یعنی درآورده شد
فی قلوبهم العجل در دلهای ایشان دوستی گوساله بکفرهم بسبب جحود و انکار ایشان قل بگو بئسما
یأمرکم به چیزیست آنچه میفرماید شما را به آنچه ایمانکم ایمان شما و آن کفرست بقرآن و محمد صلعم
ان کنتم اگر هستید شما مؤمنین گرویدگان بخدا ای چه اگر کسی مؤمن باشد ایمان او بکفر نفرماید و جهودان
با این همه رسوائی میگفتند بهشت خود جای ما خواهد بود خدای تعالی فرمود که قل بگوی ای محمد صلعم در جواب
این دعوی ایشان که ان کانت اگر هست بزعم شما لکم مر شما را الدار الآخرة سرای آخرت و نعمت
بهشت عند الله نزدیک خدای خالصة پاکیزه و خاص من دون الناس بی دیگر مردمان
فتمنوا الموت پس آرزو کنید مرگ را ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در انکه بهشت خاص
از آن شماست چه هر که بدان سرا خواهد رسید آرزوی مرگ علامت اشتیاق لقاست پس هر که
آرزومند بود بمرگ مشتاق تر باشد بلقا و مرگ که دوست را بدوست رساند بر دوست ۵ آنکیست که او بمرگ شاد بود
ولن یتمنوه و آرزو نکنند جهودان مرگ را ابدا هرگز بما قدمت بآنچه پیش فرستاده است ایدیهم
دستهای ایشان از قتل انبیا و تغییر نعت حضرت مصطفی صلعم والله علیم و خدای داناست
بالظالمین بستمکاران و دروغ گویان ولتجدنهم و هر آینه که یابی تو جهودان را احرص الناس
حریص ترین مردمان علی حیوة بر زندگانی ومن الذین اشرکوا و از آن کسانی نیز که شرک آورده اند

یعنی کفار عرب و اینجا صحیح آنست که مشرکان مجوس اند که هیچ کس را زندگانی دوست تر از ایشان نیست یود
احدهم دوست میدارد یکی از ایشان یعنی از گبران لو یعمر که کاش عمر داده شود الف سنة هزار
سال و از نیست که تحیت مجوس که چون بهم رسند اینست که هزار سال زی و زه و بعضی از علما گفت لفظ
لفظ مکروهست وما هو بمزحزحه و نیست که دور کننده او باشد من العذاب از عذاب
دوزخ ان یعمر آنکه عمر داده شود یعنی طول عمر دافع عذاب الهی نیست والله بصیر و خدای بیناست
بما یعملون بآنچه میکنند یهود و مجوس و غیر ایشان بعضی از یهود گفتند که صاحب محمد صلعم جبرئیل است
و او وحی بدو فرود می آرد و اسلاف ما را از جبرئیل زحمت بسیار رسیده و اکثر بلایا و عذاب بر
انبیای ما نازل شده اگر بجای او میکائیل بودی ما بابی القاسم ایمان می آوردیم حق سبحانه فرمود که قل
بگوی ای محمد صلعم من کان هر که باشد عدوا لجبریل دشمن مر جبریل را و این نامیست عبرانی یا
سریانی و معنی او عبد الله است و او امین خزائن وحی باشد پس هر که دشمن او بود گو از خشم
بمیر فانه نزله پس بدرستی که او فرود آورد قرآن را علی قلبک بر دل تو باذن الله بفرمان
خدای مصدقا در حالتی که قرآن تصدیق کننده است لما بین یدیه مر آنچه را که پیش از وی نازل شده
و حال با ایشانست از کتب منزله چون توریة و زبور وهدی و قرآن راه نماینده است وبشری
و مژده دهنده للمؤمنین و مر مؤمنان را از نجات و درجات من کان هر که باشد عدوا لله دشمن مر
خدای را وملائکته و فرشتگان او ورسله و فرستادگان او وجبریل ومیکائیل
و این دو فرشته مقرب را فان الله پس بتحقیق که خدای تعالی عدو للکافرین دشمنست مر کافران را که
دشمن ملایکه و رسل اند ولقد انزلنا و هر آینه ما فرستادیم الیک بسوی تو آیات بینات نشانها روشن

یا آیتها درست و راست یعنی قرآن وَمَا يَكْفُرُ بِهَا و کافر نشوند بدان آیتها إِلَّا الْفَاسِقُونَ مگر بیرون
رفتگان از فرمان خدای أَوَكُلَّمَا آیا هرگاه که یهود عَاهَدُوا عَهْدًا عهد کردند نَبَذَهُ بشکستند آنرا
فَرِيقٌ مِنْهُمْ گروهی از ایشان بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بسیاری از ایشان لَا يُؤْمِنُونَ نمی گروند بتوریة وَلَمَّا
جَاءَهُمْ و آنهنگام که آمد بر ایشان رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فرستاده از نزدیک خدای محمد صلعم
مُصَدِّقٌ باور دارنده لِمَا مَعَهُمْ و توریة را که با ایشانست نَبَذَ فَرِيقٌ گروهی مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا
الْكِتَابَ از آنانکه عطا داده شده اند توریة یعنی علمای ایشان بیفکندند كِتَابَ اللَّهِ توریة
را یا قرآن را وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ پس پشت خود كَأَنَّهُمْ گویا که ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که قرآن کلام
الله و محمد رسول الله وَاتَّبَعُوا و پی روی کردند این یهود مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ آنچیزی را که میخواندند
دیوان عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ در زمان پادشاهی سلیمان ع و آن چنان بود که دیوان در عهد سلیمان شعبده
صد رنگ را با نیرنگها کلمات بر آمیخته نوشته بودند و میان ارذال و جهال شایع شده بود سلیمان ع
بران اطلاع یافته بفرمود تا آن نوشتهارا آوردند در صندوقی نهاده و مقفل ساخته در زیر تخت خود
دفن کرد و بعد از وفات سلیمان ع دیوان آنرا از زیر تخت وی بیرون آورده چنان فرانمودند که
سلیمان بان سحرها و شعبدها پادشاهی میکرد و بعد ازان یهود سلیمان را بسحر نسبت میدادند حق
تعالی ابراء ذمه وی را فرمود وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ و هرگز کافر نشد سلیمان یعنی جادوی نکرد وَلَٰكِنَّ
الشَّيَاطِينَ ولیکن دیوان زمان او كَفَرُوا کافر شدند يُعَلِّمُونَ النَّاسَ در می آموختند مردمانرا
السِّحْرَ جادوی وَمَا أُنْزِلَ و دیگر یهود متابعت کردند آنچیز را که فرو فرستاده شده از سحر عَلَى
الْمَلَكَيْنِ بر دو فرشته بِبَابِلَ در شهر بابل هَارُوتَ وَمَارُوتَ نام آن دو فرشته است

و ایشان بر آدمیان گناه کار طعنه میزدند حق تعالی فرمود که ایشان بسبب نفس و هوا اند و اگر شمارا نیز
همان حالت که ایشانراست بودی صدور علما بدتر از افعال ایشان از شما امکان داشتی ایشان
استبعاد نمودند و حق سبحانه نفس بشری بدیشان داد و برای حکومت خلق بزمین آمده بزنی زهره
نام عاشق شدند و بسبب شرب خمر بر قتل ناحق و سجده صنم اقدام نمودند و حق تعالی ایشانرا از
صعود بر آسمان منع کرد و عذاب ایشان درین جهان مقرر شد و حال در چاه بابل بموی سر آویخته
اند و انزال سحر بریشان بجهت آن بود که دران زمان سحره دعوی نبوت میکردند و حق سبحانه در زمان
حکومت و قبل از معصیت این علم بدیشان فرستاد و گویند بوجه الهام ایشانرا کیفیت این علم در
آموخت تا تمییز کارها از تعلیم شود و ایشان بر کیفیت سحر و حقیقت آن مطلع شده معارض مدعیان
نبوت کردند وَمَا يُعَلِّمَانِ و نیاموزند این دو فرشته درین وقت که درین چاهند مِنْ
أَحَدٍ هیچکس را جادوی حَتَّىٰ يَقُولَا تا گویند پیش از آموزانیدن آنکس را که إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ
جز این نیست که ما آزمایش خلقیم از خدای فَلَا تَكْفُرْ پس تو کافر مشو باعتقاد کردن که
بعمل سحر کاری مترتب نیست فَيَتَعَلَّمُونَ پس می آموزند مِنْهُمَا ازان دو ملک مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ
آنچیزی را که جدا افکنند بدان بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ میان مرد و زن او وَمَا هُمْ و نیستند
جادوان بِضَارِّينَ ضرر رساننده بِهِ بسحر مِنْ أَحَدٍ هیچکس را إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بقضا و قدر
خدای وَيَتَعَلَّمُونَ و می آموزند مَا يَضُرُّهُمْ آنچه ایشان را زیان رساند وَلَا يَنْفَعُهُمْ و سود
نکند وَلَقَدْ عَلِمُوا و هر آینه نیک دانستند یهود لَمَنِ اشْتَرَاهُ هر که سحر را بخرد یعنی بیاموزد
و کار بند مَا لَهُ نیست او را فِي الْآخِرَةِ دران سرای مِنْ خَلَاقٍ بهره از نیکوی وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا

و بد چیزیست آنکه فروختند بهء بدان چیز انفسهم نفسهای خود را یعنی سحر اختیار کردند لو کانوا
یعلمون اگر هستند ایشان که دانند زیان این سودا را ولو انهم و اگر این جهودان آمنوا گرویدندی
بمحمد صلعم واتقوا و پرهیز کردندی از سحر و کیش یهودی پاداش یافتندی و پوشیده نیست که
لمثوبة هر آینه پاداش من عند الله از نزدیک خدای خیر بهترست از رشوت که بر کتمان نعت
پیغمبر صلعم می ستانند لو کانوا یعلمون اگر بودندی که بدانستندی یا ایها الذین
امنوا ای آنکسان که گرویده اید لا تقولوا راعنا نگوئید لفظ راعنا در وقت مکالمه با محمد صلعم
که یهود گفتند شما را دست آویز ساخته با آن حضرت این کلمه میگویند و در لغت ایشان دشنام و فحش
است و مؤمنان بدان معنی میگفتند که مراعات کن سخنان ما را یعنی بشنو حق سبحانه و تعالی فرمود که این
کلمه مگوئید و قولوا انظرنا و بگوئید انظرنا یعنی بنگر بسوی ما واسمعوا و بشنوید حکم خدای را سمع قبول
وللکافرین و مر کافرانست یعنی آنها که بر سبیل مذمت این کلمه میگویند عذاب الیم عذاب دردناک که
هرگز انقطاع نیابد ما یود دوست ندارند الذین کفروا آنانکه حق را پوشیده اند من اهل
الکتاب از اهل کتاب یعنی یهود ولا المشرکین و نه مشرکان ان ینزل آنکه فرو فرستاده شود
علیکم بر شما من خیر هیچ نیکوی من ربکم از نزد پروردگار شما مراد وحی است و قرآن که
جامع همه خیرهاست یهود نمیخواستند که نبوت با آل اسمعیل اشتغال کند و مشرکان مراد ایشان آن بود که پیغمبری
بولید مغیره و بعیم ثقفی رسد والله یختص و خدای اختصاص میدهد برحمته بنبوت و وحی خود من
یشاء هر که را میخواهد والله و خدای ذو الفضل العظیم خداوند فضل بزرگست بر هر که او را نبوت
داده و در صفت فضل بعظمت اشعاریست با آنکه فضل و فضلیت افزون از عدد ○ لطف و لطیفت بیرون از شمار

ما ننسخ هرچه منسوخ میکردانیم من آیة از آیه قرآن بر وفق مصالح خلق و مقتضای زمان او
ننسها یا فراموش میکردانیم آنرا و از دلها می بریم نأت بخیر بیاریم بهتری منها از آن آیه منسوخ چنانچه
مصابرت یک غازی با ده تن منسوخ کرده و با دو تن مقرر ساخت او مثلها یا بیاریم مانند آنکه
نسخ کرده ایم در منفعت و مثوبت با وجود رعایت مصلحت چون تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه الم تعلم
ایا ندانی خطاب با منکر نسخ است جهودان در نسخ مجادله میکردند و میگفتند که آن پشیمانیست
و بر خدای روا نیست و از حکمت الهی و مصلحت پادشاهی در نسخ احکام غافل و از جاهل بودن حق تعالی می
فرماید که ای منکر مجادل آیا معلوم نداری یعنی میدانی ان الله آنرا که حق سبحانه علی کل شیء
بر همه چیزها از محو اثبات و نسخ انسا قدیر توانایست بر کمال الم تعلم آیا ندانستی ان
الله بانکه بتحقیق خدایست که بیشک له مر او راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمان
و زمین پس هرچه خواهد کند وما لکم و نیست مر شما را من دون الله جز خدای من ولی دوستی
که از و بنو رسد ولا نصیر و نه یاری که از شما دفع ضرر کند ام تریدون یا میخواهید ان تسألوا
که سوال کنید رسولکم پیغمبر خود را کما سئل موسی چنانکه سوال کرده شده بود موسی من قبل
پیش ازین جهودان میگفتند محمد صلعم باید که کتابی بیارد یکبار چنانکه موسی علیه السلام آورده حق تعالی فرمود
که شما از محمد صلعم همان میطلبید از سوالهاء متعصبانه که پدران شما از موسی علیه السلام میطلبیدند ومن
یتبدل الکفر و هر که بدل کند کفر را بالایمان با یمان یعنی کفر را بر ایمان بگزیند فقد
ضل پس هر آینه گم گشته است سواء السبیل از میان راه راست ود کثیر دوست می
دارند بسیاری من اهل الکتاب از اهل توریة چون فنحاص بن عازورا که دانشمند بود و امثال او
ایشان

يودونكم اگر گردانند شما را واو حذيفه يمانى و عمار ياسر است كه فنحاص و ياران او هر دو بار ادعوت
به يهوديه ميكردند و حق سبحانه و تع فرمود كه يهود ميخواهند كه سازند شما را من بعد ايمانكم
پس ايمان شما كفارا نا گرويدگان حسدا از روى حسد من عند انفسهم از نزديك نفسهاى
ايشان يعنى اين حسد بمقتضاى طبع ايشانست نه بر بوده سبى من بعد ما تبين از پس آنكه روشن
گشت لهم الحق مر ايشانرا از اخبارات و درستست يعنى رسالت محمد صلعم و حقيت قرآن و صحت دين
اسلام فاعفوا پس درگذرانيد اى مسلمانان و مگذريد از قتال ايشان واصفحوا و روى بگردانيد
از ايشان حتى يأتى الله بيارد خداى بامره فرمان خود در آنكه حكمت بقتال يا امر بجزيه ان الله
بدرستى كه خداى على كل شيء بهمه چيز از تعذيب و انتقام قدير تواناست واقيموا الصلوة
و بپاى داريد نماز را وآتوا الزكوة و بدهيد زكوة مال وما تقدموا و آنچه از پيش ميفرستيد
لانفسكم از براى خود من خير از مال دنيى در سبيل صدقات و نفقات و انواع خيرات تجدوه
يابيد آنرا نوشته عند الله نزديك خداى يا ثواب آن بيابيد از نزديك وى ان الله بدرستى كه خداى
تعالى بما تعملون بدانچه شما ميكنيد از خير و صدقه بصير بيناست وقالوا و گفتند جهودان لن يدخل
الجنة هرگز در نيايد در بهشت الا من كان مگر آنكه باشد هودا يهودى او نصارى يا نصرانى يعنى
يهود گفتند بهشت در نيايند الا جهودان و نصارى گفتند كه بهشت در نيايند الا ترسايان تلك اين دعوى از
هر طايفه امانيهم آرزوهاى ايشانست قل هاتوا بگو بياريد برهانكم حجت خود در اين دعوى
ان كنتم صادقين اگر هستيد راست گويان در قول خود بلى نه چنانست كه ايشان ميگويند بلكه
من اسلم هر كه تسليم كرد وجهه روى خود را لله براى طاعت خداى وهو محسن و او نيكوكار است

در كردار و گفتار فله اجره پس مر آنكس راست مزد او عند ربه نزد آفريدگار او ولا خوف
عليهم و هيچ ترسى نباشد بر ايشان از فوت مزد ايشان ولا هم يحزنون و نه اندوهناك باشند
از تصور زوال آن مزد جمعى از نصارى نجران بمدينه آمدند و با رؤساء يهود مناظره مينمودند هر
فرقه در ابطال دين ديگرى غايت سعى بتقديم رسانيدند و حق سبحانه و تعالى اين آيه فرستاد
وقالت اليهود و گفتند جهودان ليست النصارى نيستند گروه ترسايان على شيء
بر چيزى از دين حق وقالت النصارى و گفتند ترسايان ليست اليهود نيستند جهودان
على شيء بر چيزى كه معتد به باشد وهم و حال آنكه همه ايشان يتلون الكتاب ميخوانند كتاب
خدايرا يهود از توريه ميدانند كه نصارى بجهت اثبات زن و فرزند مر حق را بر باطل اند و ترسايان
در انجيل ميخوانند كه يهود بجهت انكار عيسى و انجيل كافر و بر باطل اند كذلك همچنين كه اينها ميگويند
قال الذين گفتند آنانكه لا يعلمون هيچ نميدانند و اهل كتاب نيستند چون مجوس و مشركان عرب
مثل قولهم مانند گفتار يهود و نصارى يعنى كفار همه در باره ايشان همين گفتند كه جهود
و ترسا بر حق نيستند فالله يحكم پس خداى داورى كند بينهم ميان ايشان يوم القيامة روز رستاخيز
فيما كانوا در آنچه كه هستند ايشان فيه يختلفون كه در آن چيز اختلاف ميكنند از حق و باطل
ومن اظلم و كيست ستمكارتر از آنكس كه باز داشت مساجد الله مسجدهاى خدايرا ان
يذكر از آنكه ياد كرده شود فيها اسمه در آنجا نام خداى يعنى نگذاشت كه در مساجد خدايرا
ياد كنند و پرستش نمايند وسعى و سعى نمود فى خرابها در ويرانى آن مسجد و اين بخت النصر بابلى
بوده يا طيطوس رومى كه بيت المقدس را خراب كرده و احبار را بقتل رسانيده يك مسجد را بلفظ جمع

طيطوس د

یاد کرد بجهت تعظیم یا آنکه هر موضعی از و مسجد است یعنی محل سجده اولئک آن گروه که در منع ذکر و خرابی مسجد
کوشیدند ما کان لهم نیست وایشان را و نسزد آن یدخلوها آنکه درایند دران مسجد الا خائفین
مگر ترسکاران واین صورت در زمان دولت اسلام است که ترسایان را قوت رفتن در مسجد
اقصی نیست از ترس مسلمانان لهم مر ترسایان راست فی الدنیا درین جهان خزی رسوایی و خواری
و جزیه دادن ولهم فی الآخرة و ویشان راست دران سرای عذاب عظیم عذاب بزرگ ولله
و خدای راست المشرق جای برآمدن آفتاب والمغرب و جای فرو رفتن آن جمعی از لشکریان حضرت
رسالت پناه صلواة الرحمن علیه شبی بسبب ابر و تاریکی در سمت قبله اختلاف کردند و هر کس تحری نموده
برای خود محراب ساختند چون روشن شد خطوط محاریب ایشان از سمت قبله انحراف و منحرف بود
و چون بمدینه رسیدند باعادهٔ قضای آن نماز از حضرت رسالت صلوات الرحمن علیه اجازت خواستند
و این آیة نازل شد که بعد از آنکه تحری کرده اید اعادت نماز حاجت نیست چه همه جهات از آن او است
فاینما پس هر کجا تولوا روی آرید فثم وجه الله پس آنجا وجه خدایست یعنی جهت طاعت او ست
محققان در تحقیق این آیة نکته ایست که زبان عالی بیان حضرت حقایق رتبت ولایت منقبت خلدت
ظلال هدایته درین ابیات اشارت بدان میفرماید ◦ از پی اینما تولوا خوان ◦ ثم وجه الله منعم دال
یعنی آن سو که روی قصد آری ◦ تا حق بذکرش بگذاری ◦ وجه حق کان بود حقیقت او ◦ باشد آنجا بسوی او کن راو
هیچ جا را نگر ز استثنا ◦ پس بود عین حق عیان همه جا ◦ عارف حق شناس را باید ◦ که بهر سو که دیده بگشاید
بیند آنجا جمال حق پیدا ◦ بگسلد از جمال حق قطعا ان الله بدرستی که خدای واسع بزرگ مغفرت
بسیار عطا علیم دانا بمصالح احوال مسلمانان وقالوا و گفتند بی باکان از یهود و نصاری اتخذ الله

فرا گرفت ولدا فرزندی یعنی عزیر و مسیح سبحانه پاکی و بی عیبی او راست بل نه چنانست که ایشان میگویند
که مر او راست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست والارض و آنچه در زمین است و چون اهل آسمان
و زمین همه مملوک و مربوب وی باشند پس عیسی و عزیر ولد او نتوانند بود چه ولد باشد الا
از جنس والد و این الملوک عن المالک کل همه آنچه در زمین و آسمان باشد له قانتون و او را فرمان
بردارند بدیع السموات والارض او پدید آرندهٔ آسمانها و زمینهاست واذا قضی و چون
خواهد یا تقدیر کند امرا کاری را فانما یقول له پس جز این نیست که گوید مر آن چیز را که کن باش
فیکون پس باشد وقال الذین و گفتند آنکه لا یعلمون نمی دانند خدا را و علم نخوانده اند چون مشرکان
مکه لولا یکلمنا الله چرا سخن نمیگوید خدای با ما او تأتینا آیة یا بر ما نمی آید کذلک همچنان
که این مشرکان میگویند قال الذین گفتند آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان از یهود و نصاری
مثل قولهم مانند گفتن ایشان و اقتراح کردن بر انبیا بعد از ظهور معجزات تشابهت قلوبهم
بیکدیگر مشابه است دلهای کفار و منکران اهل کتاب در کفر و قساوت و سوالات از روی عناد و
کدورت قد بینا الآیات هر آینه بیان کردیم نشانها بر توحید و نبوت لقوم یوقنون
برای گروهی که طالب یقین اند نه تابع تردد و تخمین انا ارسلناک بدرستی که ما فرستادیم ترا
ای محمد بالحق براستی و درستی و گفته اند مع الحق یعنی با قرآن یا دین اسلام بشیرا مژده دهنده
مومنان و نذیرا و بیم کننده کافران ولا تسئل و پرسیده نخواهی شد روز قیامت عن اصحاب
الجحیم از آنها که اهل جحیم اند و جحیم آتش سوزنده بسیار زبانه باشد روزی بر زبان حضرت
رسالت صلعم جاری شد که اگر خدای تعالی یهود را از عذاب بکند بدو از غضب خود بدیشان

نمایدغالب است که ازبیم عذاب الیم بمنهاج مستقیم بازآیند حق سبحانه وتعالی آیه فرستاد که ایشان اصحاب
الجحیم اند وما ترا نخواهیم پرسید که چرا ایمان نیاوردند بدتو انی رسالت است وبر ما حساب اهل ضلالت
ولن ترضى وهرگز خشنود نشوند عنك از تو اليهود ولا النصارى نه جهودان ونه ترسایان
حتى تتبع تا آنگاه که پیروی کنی ملتهم کیش ایشان را قل بگو وقتی که هریک از ایشان ملت خود را ستایش
کنند ان هدى الله بدرستی که راه نمودن خدای هو الهدى آنست راه نمودن بحق که شما را بیهودیه و
نصرانیه میخوانید واو مرا باسلام راه می نماید ولئن اتبعت واگر متابعت نمایی ای محمد صلعم اهواءهم
آرزوهای ایشان را در باب دین بعد الذي پس از آن چیز که براستی جاءك آمده است بتو من العلم
از دانشی که وحی است در حقیت اسلام وبطلان ملت ایشان ما لك نیست ترا من الله از عذاب خدای
من ولي دوستی که مانع شود ولا نصیر ونه کسی یاری دهنده وصورت خطاب با حضرت است ومعنی راجع با
الذين اتيناهم الكتاب عطا کردیم ایشان را کتاب یعنی توریة بقولی که در شان ابن سلام واصحاب
او باشد یا انجیل بقولی که در شان اصحاب سفینه بود از طارزمان نجاشی که با جعفر ابن ابی طالب ع از
دیار حبشه بمدینه آمدند یا قرآن بقولی که آیه در شان مسلمانان فرود آمده باشد وبرهر تقدیر یتلونه
میخوانند آن کتاب را یا متابعت میکنند حق تلاوته چنانکه حق خواندن یا متابعت کردن است
اولئك آن گروه يؤمنون به ایمان دارند بکتاب نه آنها که تحریف کردند ومن یکفر به
وهرکه کافر گردد بکتاب واحکام از اتغییر دهد فاولئك پس آن گروه هم الخاسرون
ایشانند زیانکاران یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب اذکروا یاد کنید نعمتی
نعمتهاء مرا التي آن نعمتها که انعمت علیکم انعام کردم بر شما وبر اسلاف وانی فضلتکم

وبدرستی که پدران شما را تفضیل کردم على العالمين بر عالمیان زمان ایشان تکریر این آیه بجهت تقریر
وتذکیر نعمتهاء الهی است واتقوا وبترسید یوما از عذاب روزی که از هیبت آن لا تجزي کفایت
نکند نفس عن نفس کسی از کسی شیئا چیزی را از عذاب ولا يقبل منها وقبول کرده نشود از
هیچ نفسی عدل فدای او یعنی بدلی که بعوض او معذب گردد ولا تنفعها وسود نکند هیچ نفسی را
شفاعة خواهش خواهندگان بر تقدیر وجود شفیع ولا هم ینصرون ونباشند کافران که
ممنوع باشند از عذاب یعنی ایشان را سودی ندهد یاری هر یاریگری واذ ابتلى ویاد
کن ای محمد صلعم وقتی را که بیازمود یعنی امر کرد ابراهيم ربه مر ابراهیم را پروردگار او بكلمات
بسخنان یعنی اوامر ونواهی یا مناسک حج یا آنچه از فطرت اسلام شمرند وآن ده خصلت یعنی شکافتن
موی سر ودو نیم ساختن آن اگر موی دارد ومضمضه واستنشاق ومسواک وچیدن موی لب وگرفتن
ناخن وکندن موی زیر بغل وحلق عانه وختنه واستنجا بآب فاتمهن پس ابراهیم با تمام رسانید
از او قیام نمود بدان قال گفت خدای که چون متابعت فرمان کردی انی جاعلك بدرستی که
من گرداننده توام للناس برای مردمان اماما پیشوای در دین که همه کسان بعد از تو بتو اقتدا
کنند حق سبحانه پیغمبر مار افزود که اتبع ملة ابراهيم وامة محمد را نیز امر کرد که ملة ابیکم ابراهیم
برای انجاز این وعده است وچون خدای ابراهیم را بشرف امامت نوازش فرمود قال گفت
باحق نعم ومن ذريتي واز فرزندان ونبیرگان من نیز امامان پیدا کن قال گفت خدای در جواب
ولا ينال نرسد عهدي عهد من یعنی رحمت وبقول اصح رسالت یا امامت سلمانان الظالمين
ستمکاران را یعنی کافران را از ذریه تو واذ جعلنا ویاد کن آنگه گردانیدیم البیت

کما مشهورها

خانه کعبه را مَثَابَةً جای بازگشت یا موضع ثواب لِلنَّاسِ و آدمیان را یعنی جایی را که هر سال بوی باز گردند
و آنجا بثواب بحساب رسند وَأَمْنًا و گردانیم از امو موضع ایمنی که در وی کسی را نکشند وَاتَّخِذُوا و فرا گیرید ای
مؤمنان بعد از آن که شرف حرم دانستید مِن مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ از مقامی که منسوب است با ابرهیم مُصَلًّى
نمازگاه و آن موضعی است که در وی حجری وضع کرده اند و اثر قدمهای مبارک آنحضرت بر وست حفص وَاتَّخَذُوا
بصیغه ماضی خوانده یعنی فرا گرفتند مردمان از پیش از شما نمازگاه وَعَهِدْنَا و عهد کردیم یعنی فرمان فرستادیم
إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ بسوی ابرهیم و اسمعیل أَنْ طَهِّرَا آنکه پاک سازید یعنی خانه مرا از اوثان و
انجاس و خباث و معاصی و طواف جنب و حایض لِلطَّائِفِينَ برای طواف کنندگان وَالْعَاكِفِينَ و برای مقیمان
و معتکفان وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ و برای رکوع کنندگان و سجود دارندگان یعنی نماز گذارندگان اهل اشارت بر آنند
پاک دارید خانه دل را که حرم دوست است از ادناس تعلقات کونین و گفته اند تطهیر بیت از ادناس
اوزار است و تطهیر دل از ملاحظه اغیار ○ اگر حریم دل از غیر دوست سازی پاک ○ صفای وحدت حق
ادراک وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن آنرا که گفت ابرهیم یعنی دعا کرد که رَبِّ اجْعَلْ ای پروردگار من بگردان
هَذَا این مکان را که برای تو درآن خانه ساختیم بَلَدًا آمِنًا شهری ایمن از قحط و خسف و مسخ یا اهل او را از
جور متغلبان در امان خود دار وَارْزُقْ أَهْلَهُ و روزی ده اهل این بلد را مِنَ الثَّمَرَاتِ از میوها
حق تعالی این دعا را مستجاب گردانیده حکم فرمود تا جبرئیل یکی از دیهها فلسطین را که مشتمل بود بر ثمرات
بسیار از زمین منقلع ساخته بمکه آورد و هفت بار برگرد خانه طواف داد و در زمین تهامه بر سه مرحله از مکه
وضع کرد و آن دیه را بجهت طواف خانه طایف گویند و میوها اهل مکه از آنجاست پس ابرهیم تخصیص کرد دعا
را بمؤمنان و گفت مَنْ آمَنَ روزی ده هر که را ایمان دارد مِنْهُمْ از آنان که ساکنان این شهر باشند بِاللَّهِ

وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بروز بازپسین قَالَ گفت خدای وَمَنْ كَفَرَ و هر که کافر شود فَأُمَتِّعُهُ پس او را
برخوردار دهم قَلِيلًا برخورداری اندک یعنی همین در دنیا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ پس او را بیچارگی برانم إِلَى عَذَابِ
النَّارِ بعذاب دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد مرجعیست دوزخ وَإِذْ يَرْفَعُ و یاد کن آنرا که برداشت إِبْرَاهِيمُ
الْقَوَاعِدَ ابرهیم اصلها و اساسها را مِنَ الْبَيْتِ از خانه کعبه وَإِسْمَاعِيلُ عطف بر ابرهیم و پسر با پدر
در رفع قواعدش یک بوده هر یک از طرفی از خانه کار میکرده اند یا بنوبت دیوار بر می آوردند و اصح آنست
که اسمعیل سنگ جمع میکرده و بدست ابرهیم میداده تا بکار می برده القصه بعد از اتمام خانه
هر دو پسر و پدر دست تضرع برداشته گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما تَقَبَّلْ مِنَّا قبول کن از ما این کار را
إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ بدرستی که تویی شنوا مر دعاء ما را الْعَلِيمُ و تویی دانا بنیتهای ما رَبَّنَا ای
خداوند ما وَاجْعَلْنَا و گردان ما را مُسْلِمَيْنِ ثابت بر اسلام و استسلام یا موحد و مخلص لَكَ
مر ترا وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا و گردان از فرزندان ما أُمَّةً گروهی مُسْلِمَةً لَكَ گردن نهاده و منقاد شده
ترا وَأَرِنَا و بنمای ما را مَنَاسِكَنَا موضعی که در آن افعال حج بجای باید آورد چون میقات برای احرام
و عرفات برای وقوف و منا برای قربان وَتُبْ عَلَيْنَا و از ما درگذران اگر در عمل قصوری و تقصیری
واقع شده إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ بتحقیق تویی پذیرنده توبه مقصران الرَّحِيمُ بخشنده بر گنهکاران
رَبَّنَا ای پروردگار ما وَابْعَثْ فِيهِمْ و انگیز در میان ذریه ما یا امة مسلمه و مبعوث گردان رَسُولًا
مِنْهُمْ فرستاده از ایشان و بزبان ایشان تا ذریه مرا عزتی و شرفی باشد بدان رسول يَتْلُو عَلَيْهِمْ
بخواند برایشان آيَاتِكَ کتاب ترا یا بیان گذشتها و وحدانیة ترا با ایشان وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ
و بیاموزد ایشان را قرآن وَالْحِكْمَةَ و معانی آن یا بیان انچه درست است از امر و نهی و حلال و حرام

ذُنُوبَهُمْ و پاک کرداند ایشان را از گناه بسبب شرایع و احکام اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيزُ بدرستی که تو توانا
و غالب و قادر بر اجابت دعاء ما الْحَكِيمُ توی دانا و محکم کار حق سبحانه این دعا را نیز بود اجابت مقرون
ساخته حضرت رسالت پناه صلوات الله وسلامه علیه از اولاد اسمعیل مبعوث کردانید و نکته
اِنَّا دَعْوَتُ اَبِي اِبْرٰهِيمَ اشارت بدینست وَمَنْ يَرْغَبُ و کیست که باز کردد و روی بتعجب دارد و انکار
یعنی هیچکس باز نکردد عَنْ مِلَّةِ اِبْرٰهِيمَ از کیش ابرهیم اِلَّا مَنْ سَفِهَ مگر کسی که خوار کرد اند نَفْسَهُ
نفس خود را یا هلاک سازد یا سفیه و نجر د باشد در نفس خود وَلَقَدِ اصْطَفَيْنٰهُ و هر اینه بازگزیده
ایم ابرهیم را فِي الدُّنْيَا درین سرا بکرم و فتوت یا بشرف نبوت یا بعبادت و خلت یا بعمارت
خانه کعبه وَاِنَّهُ فِي الْاٰخِرَةِ و بدرستی که او دران سرای لَمِنَ الصّٰلِحِينَ از جمله فیروزی یافتگانست
بصلاح و فلاح اِذْ قَالَ لَهُ یاد کن آن وقت که گفته مرا ابرهیم را رَبُّهُ پروردگار او اَسْلِمْ
گردن نه فرمان مرا یا تسلیم شو در هرچه از مجاری قضا بر تو جاری کرد قَالَ اَسْلَمْتُ گفت ابرهیم
که تسلیم کردم خود را لِرَبِّ الْعٰلَمِينَ به پرورنده عالمیان تا هرچه خواهد کند فَاِنْ شَاءَ اَحْيَانِي
وان شاء اتلفنا بگذاشته ام مصلحت خویش بدوست که دوست بمن هرچه رسد پس نکوست
وَوَصّٰى و وصیت کرد بِهَا بملت خود یا بکلمه اَسْلَمْتُ اِبْرٰهِيمُ بَنِيهِ ابرهیم مر پسران خود را وَيَعْقُوبُ
و وصیت کرد یعقوب نیز اولاد خود را بموافقت جد خود و مضمون وصیت هر دو این بود که
يٰبَنِيَّ ای پسران من اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰى بدرستی که خدای برگزید لَكُمُ الدِّينَ برای شما دین مرضی مشروع
ماموربه که اسلام است فَلَا تَمُوتُنَّ پس ممیرید اِلَّا وَاَنْتُمْ مُسْلِمُونَ مگر که شما مسلمان باشید یعنی
بر اسلام الفت کنید تا چون مرگ برسد شما را بر اسلام یابد پس نهی از ترک اسلام است نه از

مرگ اَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ آیا شما حاضر بودید اِذْ حَضَرَ آنهنگام که آمد يَعْقُوبَ الْمَوْتُ به یعقوب مرگ
او یعنی اسباب و علامات آن و یاد دارید اِذْ قَالَ آن وقت را که گفت یعقوب لِبَنِيهِ مر پسران
خود را مَا تَعْبُدُونَ چه چیز خواهید پرستید مِنْ بَعْدِي از پس وفات من قَالُوا گفتند نَعْبُدُ
اِلٰهَكَ خواهیم پرستید خدای ترا وَاِلٰهَ اٰبَائِكَ و خدای پدران ترا اِبْرٰهِيمَ وَاِسْمٰعِيلَ وَاِسْحٰقَ
ابرهیم را که جد بود پدر گفتند جهت آنکه جد حکم پدر دارد و اسمعیل را که عم بود هم پدر خواندند زیرا که
عرب عم را اب گوید و حرمت او برابر پدر بجای آورد و این نظر برای آنست اِلٰهًا وَاحِدًا
عبادت میکنیم خدا را که یگانه و یکتاست وَنَحْنُ لَهُ و حال آنکه ما مر این خدا را مُسْلِمُونَ منقادیم بطاعت
تِلْكَ این جماعت یعنی ابرهیم و یعقوب و اولاد ایشان اُمَّةٌ گروهی بودند قَدْ خَلَتْ که در گذشتند
لَهَا مَا كَسَبَتْ و ایشان راست آنچه کسب کردند وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ و مر شما راست آنچه کردید شما را بر
عملها پاداش خواهند داد وَلَا تُسْئَلُونَ و شما پرسیده نشوید عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ از آنچه بودند
ایشان که عمل میکردند اعتقاد یهود آن بود که ابنا را بطاعت آبا ثواب دهند و بگناه ایشان معاقب سازند
درین آیه فرمود که نه شما را با عمال ایشان مثاب خواهند ساخت و نه ایشان را بافعال شما مواخذ خواهند
کرد وَقَالُوا و گفتند جهودان مر اهل اسلام را كُونُوا هُودًا باشید از جمع یهود اَوْ نَصٰرٰى و گفتند
ترسایان که ترسا شوید تَهْتَدُوا تا راه یابید قُلْ بگوای بَلْ نه جهودی و نه ترسایی بلکه متابعت میکنیم
و لازم میگیریم مِلَّةَ اِبْرٰهِيمَ کیش ابرهیم را حَنِيفًا در حالی که آن ملت مایلست از همه کیشها بر اه راست
یا ابرهیم مایل بوده از همه دینها بدین اسلام وَمَا كَانَ و نبود ابرهیم مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک
آورندگان قُولُوا بگویید ای متابعان ملت ابرهیم یعنی اعراض کنید از قول یهود و نصاری و در جواب ایشان

ایشان هم

شمارا جهودی و ترسای دعوت میکنند بگوئید آمَنّا بِاللّٰهِ گرویدیم بخدای وَمَا اُنْزِلَ اِلَیْنَا و بانچه فرو دآمده است
بما یعنی قرآن وَمَا اُنْزِلَ و بانچه فرو فرستاده شده است اِلٰی اِبْرٰهِیمَ بسوی ابرهیم که بیست صحیفه بود است وَاِسْمٰعِیلَ
وَاِسْحٰقَ و بفرزندان او اسمعیل و اسحق وَیَعْقُوبَ و به نبیره او یعقوب وَالْاَسْبَاطِ و بفرزندان یعقوب اگر
چه باولاد ابرهیم و یعقوب هیچ کتابی فرو نیامده اما چون متعبد باحکام صحف بودند گویا که آن نیز بدیشان منزلت
چنانچه قرآن نیز منزلت بر ما وَمَا اُوتِیَ مُوسٰی وَعِیسٰی و ایمان داریم بانچه داده اند موسی و عیسی را یعنی توریة
و انجیل و سایر دلایل نبوت وَمَا اُوتِیَ النَّبِیُّونَ و بانچه عطا داده شده اند پیغمبران از کتب معجزات مِنْ
رَبِّهِمْ از نزد خداوند خود لَا نُفَرِّقُ هیچ جدایی نمی افکنیم بَیْنَ اَحَدٍ مِنْهُمْ میان یکی از ایشان بلکی بهمه ایمان
داریم وَنَحْنُ لَهٗ و مر خدایرا مُسْلِمُونَ گردن نهادگانیم فَاِنْ اٰمَنُوا پس اگر ایمان آورند یهود و
نصاری بِمِثْلِ مَا اٰمَنْتُمْ بِهٖ بمانند انچه ایمان آورده اید بدان یعنی بهمه کتب و رسل فَقَدِ اهْتَدَوْا
پس بدرستیکه راه راست یافتند وَاِنْ تَوَلَّوْا و اگر برگردند و اعراض کنند فَاِنَّمَا هُمْ پس جز این نیست
که ایشان فِیْ شِقَاقٍ در مقام خلاف ~~و عده و اوسند~~ و عداوتند وای محمد تو از دشمنی ایشان
اندیشه مکن فَسَیَکْفِیکَهُمُ اللّٰهُ پس زود باشد که خدای کفایت کند و از تو باز دارد شر یهود
و نصاری را وَهُوَ السَّمِیعُ و اوست شنوا مقاله موحدان و کافران را باقرار و انکار
الْعَلِیمُ دانا باعتقاد هر دو گروه بعد از نزول این آیه جهودان بکلی از متابعت پیغمبر اعراض
کردند و ترسایان نیز طرح مخالفت افکنده با مسلمانان معارضت مفاخرت آغاز نهادند
که ما را صبغه ایست و شما را نی و صبغه ایشان آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز در
آب معمودیت غوطه دادندی باعتقاد آنکه پاک کننده مولود است از غیر دین مسیحا

واز اقانیم مقام ختان داشتندی و گفتندی صبغناه بالنصرانیة حق تعالی فرمود که صِبْغَةَ اللّٰهِ
بگوئید ای مسلمانان که ما متابعیم صِبْغَةَ اللّٰهِ را که دین خدای است و گویند مراد فطرت و التطهیر
مسلمانان باشد وَمَنْ اَحْسَنُ و کیست نیکوتر مِنَ اللّٰهِ از خدای صِبْغَةً از جهت دین و
تلقین و تطهیر مومنان از ادناس تلوین وَنَحْنُ لَهٗ و ما حق را باتباع صبغة الله عَابِدُونَ
پرستش کرانیم گفته اند صبغة الله رتبه ولایت و درجه محبت هر که را برنگ دوستی بر آورد خدا از
همه عالمش بیسر آورد و نزد محققان صبغة الله رنگ بی رنگیست و تا کسی از رنگ آمیزی پاک نشود
رنگ صبغة الله نگیرد و خلاصه رسایل درویشان و نقاوه عبارات و اشارات ایشان چنان معنی
این صبغة الله است و تحقیق آن ازین رباعی که صاحب لوایح غلوت ظلال حقایقه بقلم کرم بر الواح افهام
مستفیدان ثبت فرموده پی می توان برد   پس بی رنگست یار دلخواه ای دل   قانع نشوی برنگ ناگاه ای دل
اصل همه رنگها از آن بی رنگیست   مَنْ اَحْسَنُ صِبْغَةً مِنَ اللّٰهِ ای دل یهود و نصاری از تعریضات
قرآنی دیگر باره در ورطه تعصب افتاده گفتند نحن ابناء الله وَاَحِبَّاؤُهٗ ما اگر شرف دوستی و عزت فرزندی
حق سبحانه ثابت باشد چون سزاوارتریم از مسلمانان بخدای خالی پیغمبر بود در افزود که قُلْ بگو در جواب ایشان اَتُحَاجُّونَنَا
آیا محاجت میکنید با ما فِی اللّٰهِ در دین خدای و دعوی اولویة در انتساب بحق وَهُوَ رَبُّنَا و حال آنکه او
پروردگار ماست وَرَبُّکُمْ و آفریدگار شما و چون ربوبیة او همه را لازم است پس معبودیة او بر همه واجب
باشد وَلَنَا اَعْمَالُنَا و ما راست جزای کردار ما وَلَکُمْ اَعْمَالُکُمْ و شما راست مکافات عملهای
شما وَنَحْنُ لَهٗ مُخْلِصُونَ و ما مر او را مخلصانیم در اعتقاد و عمل اَمْ تَقُولُونَ یا میگوئید یهود و نصاری و بعض گفته اند
خواندند یعنی شما میگوئید ای جهودان و ترسایان اِنَّ اِبْرٰهِیمَ وَاِسْمٰعِیلَ وَاِسْحٰقَ وَیَعْقُوبَ وَالْاَسْبَاطَ

که این پیغمبران و پیغمبرزادگان کانوا هودًا بودند بر دین یهودی و این قول جهودانست او نصاری
یا بر کیش نصرانیه و این سخن ترسایانست قل تو بگوی ءانتم اعلم آیا شما داناترید یا دیان ام الله
یا خدای که ایشان را بدان دین مبعوث کرده اند و من اظلم و کیست ستمکارتر بر خود ممن کتم
شهادة عنده گواهی که نزدیک او ثابت باشد من الله از خدای یعنی بواسطه کتاب الهی آمده
بود تعریض اهل کتابست بکتمان شهادت در باب نبوت حضرت رسالت صلعم وما الله بغافل
و نیست خدای بی خبر عما تعملون از آنچه شما میکنید از کتمان حق و تکذیب قرآن و انکار محمد صلعم تلک امة
آن قوم مذکور گروهی بودند که قد خلت رفته شد و درگذشته لها ما کسبت مر ایشانراست آنچه
که خود کسب کرده اند و لکم ما کسبتم و شما را نیز همان جزا خواهد رسید که کرده اید و لا تسألون و سؤال
نمی شوید عما کانوا یعملون از آن چیزی که دیگران کرده اند تکرار آیه برای تاکید و تقریر یا بجهت
تنبیه و تحذیر است حضرت رسالت صلعم در مکه بوقت نماز توجه بکعبه فرمودی بعد از هجرت بمدینه فرمان رسید
که روی به بیت المقدس نماز گذارد و یهود ازین صورت مبتهج شده میگفتند اگر محمد صلعم دین ما ندارد باری
بقبله ما نماز میگذارد و یا میگفتند این مرد ملت و اصحاب او را بقبله ما بردند تا نماز ما راندیدند جهة قبله را ایا
خاطر خطیر آن حضرت صلعم ملول گشت و فرمان الهی صادر شد که روی از بیت المقدس بکعبه آرد جهودان و
منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن بگشادند و حق تعالی از آن حال بدین منوال خبر میدهد که سیقول
السفهاء زود باشد که گویند کم خردان و سبکساران من الناس از مردمان یعنی یهود و منافقان ما
ولیهم چه چیز بازگردانید مسلمانان را عن قبلتهم از قبله ایشان التی کانوا آن قبله که بودند علیها
بر آن یعنی بیت المقدس قل بگو لله المشرق والمغرب مر خدای راست همه جهات هم مشرق که خانه کعبه

دران جانب افتاده و هم مغرب که بیت المقدس دران صوب واقع شده یهدی راه می نماید من
یشاء هر کرا خواهد الی صراط مستقیم بسوی راه راست که دین اسلام و قبله ابرهیم است عم و کذلک
و همچنانکه قبله شما را ای مسلمانان افضل قبلها ساختیم جعلناکم شما را هم گردانیدیم امة وسطا
گروهی عدل و برگزیده لتکونوا تا باشید شهداء گواهان برای ابنا علی الناس بر رسالت و نبوت روز
قیامت و یکون الرسول و باشد فرستاده من یعنی محمد صلعم علیکم بر راستی شما شهیدا گواه
معدل و مزکی وما جعلنا و نساختیم قبله عبادت تو القبلة التی آن قبله را که کنت علیها
تو هستی بر آن یعنی کعبه الا لنعلم مگر برای آنکه متمیز سازیم و جدا کنیم من یتبع الرسول آنکس را که
پی روی رسول کند در امر قبله ممن ینقلب از آنکس که باز گردد علی عقبیه بر پاشنهای خود مثل آنست
در باب کسی که باز گردد از رای و عدول کند بغیر آن و ان کانت و بدرستی که هست قبله یعنی تحویل آن
لکبیرة بزرگ و گران الا علی الذین مگر بر آنانکه هدی الله خدای راه نمود ایشان را یا تحویل قبله را
حق دانستند [illegible] بود که هر لحظه شبهه انگیختند در امر قبله و یکی آن بود که اگر قبله حق جهت کعبه است
پس آنانکه بجانب بیت المقدس نماز گذارده اند از صحابه و پیش از تحویل قبله وفات یافته چون
اسعد بن زراره و براء بن معرور بر ضلالت مرده باشند حق تعالی فرمود که وما کان الله و نیست خدای
با فضل و کرم لیضیع ایمانکم که ضایع گرداند نماز شما را بهر طرف که گذارده اید یا ایمان شما را که بیت
المقدس داشته اید ان الله بدرستی که خدای بالناس بمردمان لرؤف مهربانست صلاح ایشان فرو نگذارد
الرحیم بخشاینده است مزد ایشان ضایع نگرداند قد نری بدرستی که ما می بینیم تقلب وجهک گردانیدن
روی ترا فی السماء در جهت آسمان برای انتظار وحی این آیه در امر تحویل است سید عالم صلعم قول یهود که میگفتند محمد

صلعم روی بقبلهٔ ما نماز میگذارد ملول شد و آرزو کرد که قبلهٔ او کعبه باشد که قبلهٔ ابراهیم است ع و اقدم القبلتین
و درین باب با جبرئیل سخن گفت و جبرئیل متوجه مقام خود شد سید کاینات علیه افضل الصلوات ساعت بساعت
اثنای وی باسمان می نگریست و منتظر وحی بود تا جبرئیل آمد و این آیه آورد که ما توجه ترا باسمان دیدیم فلنولینک
پس متوجه سازیم ترا قبلةً ترضاها بآن قبله که تو میخواهی و می پسندی فول وجهک پس بگردان روی خود در افراد
نماز بدانست شطر المسجد الحرام بسوی مسجد الحرام که محیط کعبه است روز دوشنبه منتصف رجب در سال دوم
از هجرت حضرت خواجه در مسجد بنی سلمه دو رکعت نماز گذارده بود که این حکم نازل شد هم در نماز روی از صخره گردانید
بمیزاب توجه فرمود و آن مسجد بذی القبلتین اشتهار یافت و بعد از تخصیص خطاب جهت تصریح بعموم حکم را
می گوید و حیث ما کنتم و هرجا باشید در بر و بحر و سهل و جبل و شرق و غرب چون خواهید که نماز گذارید
فولوا وجوهکم پس بگردانید رویهای خود را شطره بسوی مسجد مذکور و ان الذین و بتحقیق آنانکه اوتوا
الکتاب داده اند ایشان را توریة لیعلمون هر آینه می دانند انه الحق که این تحویل یا توجه درست و راست حکم
ان من ربهم از پیش پروردگار ایشانست چه در توریة خوانده اند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز گذارد و
قبلهٔ که بران بماند کعبه است و ما الله بغافل و خدای غافل نیست عما یعملون از آنچه یهود میکنند از انکار قبله
و لئن اتیت و بخدای اگر بیاری تو ای محمد صلعم الذین اوتوا الکتاب برای آنانکه داده شده اند کتاب را یعنی
جهود و ترسا بکل آیة بهر حجتی و نشانی یعنی اگر بیاری هر حجتی و برهانی که از تو خواهند بر حقیقت توجه بکعبه
ما تبعوا قبلتک پی روی نکنند ایشان قبلهٔ ترا و ما انت بتابع و تو نیستی متابع قبلتهم مر قبلهٔ ایشان را
و ما بعضهم و نیستند بعضی از ایشان بتابع قبلة بعض پی رونده و متابعت کننده قبلهٔ بعضی را جهت آنکه
قبلهٔ نصاری شرقیست و از آن یهود غربی و جمع میان این هر دو متعذرست و لئن اتبعت و اگر پیروی کنی بر سبیل

از ظهر

فرض اهواءهم آرزوهای ایشان را در باب قبله من بعد ما جاءک از پس آنکه آمد بتو من العلم از دانستن آنکه قبلهٔ ابراهیم حق است
انک بدرستی که باشی اذاً آن هنگام که متابعت ایشان نمایی لمن الظالمین از جملهٔ ستمکاران ظاهر خطاب با
پیغمبر اما معنی آن با امت است الذین آتیناهم الکتاب آنانکه دادیم ایشان را کتاب داده ایم ایشان را توریة یعرفونه می شناسند
ترا او را که پیغمبر است کما یعرفون چنانچه می شناسند ابناءهم پسران خود را در میان کودکان یعنی شناخت
روشن دارند درباب پیغمبر و ان فریقا منهم و بدرستی که گروهی از ایشان لیکتمون الحق هر آینه می پوشند حق
را از عوام و سفله و هم یعلمون و ایشان میدانند که می پوشند الحق آنچه درست و راست باشد من ربک
از پروردگار تست فلا تکونن پس مباش خطاب با آن حضرت است و مراد امت یعنی مباشید من الممترین
از شک کنندگان در آنکه امر قبله من عند الله است و لکل و هر گروهی را از خدای پرستان یا از انبیا که ارباب
شرایع اند یا هر متوجهی را وجهة جهتی و قبله ایست هو مولیها که او روی بدان دارد یا خدای روی او را بدان
گردانید فاستبقوا الخیرات پس شما ای مسلمانان پیشی گیرید بر دیگران در نیکوییها که یکی از آن توجه بکعبه است محققان
برانند که از بهر نهادی چیزی سر بر زده و در هر سویدا سودای ظهور کرده که قبلهٔ اوست و هر یک روی بقبلهٔ خود آورده
از توجه بکعبهٔ حقیقی باز مانند مگر محرمان حریم کبریا و محرمان حرم تفرید که از قبلهٔ فثم وجه الله روی بنگردانند مثنوی
قبلهٔ شاهان بود تاج و کمر ° قبلهٔ ارباب دنیا سیم و زر ° قبلهٔ صورت پرستان آب و گل ° قبلهٔ معنی شناسان جان و دل
قبلهٔ زهاد محراب قبول ° قبلهٔ بدسیرتان کار فضول ° قبلهٔ تن پروران خواب و خورش ° قبلهٔ انسان بدانش پرورش °
قبلهٔ عاشق وصال بی زوال ° قبلهٔ عارف جمال ذی الجلال ° اینما تکونوا هر جا که باشید و هر قبله که روی آرید شما و اهل
کتاب یأت بکم الله جمیعا بیارد خدای همه شما را و جمع کند روز قیامت برای امتیاز محق از مبطل ان الله
بدرستی که خدای علی کل شیء بر همه چیزها از احضار و تمییز قدیر تواناست و من حیث خرجت

و از هر مکان در هر زمان که بیرون ای برای سفر فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بگردان روی خود را بهنگام نماز شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
بطرف مسجد محترم وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ راست و پسندیده است و فرود آمده بتحقیق که تحویل قبله بکعبه مِن رَّبِّكَ از نزد پروردگار
تو وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و خدای بی خبر نیست عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه شما میکنید وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَ
جْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و از هر مکان در هر زمان که بیرون آئی پس روی خود را بگردان بطرف
مسجد محترم وَحَيْثُ مَا كُنتُمْ و هر جا که شما باشید ای امت فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ پس بگردانید روی ها خود
یعنی همه تن خود را شَطْرَهُ بسوی آن مسجد لِئَلَّا يَكُونَ تا نباشد لِلنَّاسِ مر یهود و مشرکان را عَلَيْكُمْ بر شما در باب
توجه بمسجد اقصی حُجَّةٌ خصومتی و جدالی یهود میگفتند محمد صلعم دین ما را منکر است و قبله ما را معتقد و مشرکان
طعنه میزدند که این مرد را چه شد که روی از قبله پدران خود بگردانید پس بتحویل قبله بکعبه کسی را بر شما حجتی
نماند إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مگر آنها را که ستم کردند بر نفس خود بعناد و مکابره مِنْهُمْ از یهود و مدینه و بت پرستان
که یهود میگفتند برای میل باقربای خود روی بکعبه آورد و مشرکان طعن میکردند که محمد دانست که ما بر حقیم دیگر باره روی
بقبله ما کرد فَلَا تَخْشَوْهُمْ پس مترسید از ایشان در توجه بجانب کعبه وَاخْشَوْنِي و بترسید از من بمخالفت فرمان من
وَلِأُتِمَّ معطوفست بر لِئَلَّا يَكُونَ یعنی روی بکعبه آرید تا کسی را بر شما حجتی نباشد و دیگر تا تمام کنم بفضل و کرم خود نِعْمَتِي
نعمت خود را که اختصاص است بلا تخفیف عَلَيْكُمْ بر شما وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ و مگر شما راه یابید بشرایع و احکام دین
و گفته اند نعمت بر شما تمام کنم در آخرت كَمَا أَرْسَلْنَا چنانچه در دنیا بارسال رسول کردیم و فرستادیم فِيكُمْ در میان
شما رَسُولًا مِّنكُمْ فرستاده هم از شما که يَتْلُو عَلَيْكُمْ میخواند بر شما آيَاتِنَا آیتهای ما که قرآنست وَيُزَكِّيكُمْ
و پاک میکرداند شما را از شرک یا برای شما استغفار میکند تا از گناه پاک شوید وَيُعَلِّمُكُمُ و می آموزاند
شما را الْكِتَابَ قرآن وَالْحِكْمَةَ و حلال و حرام آن وَيُعَلِّمُكُم و تعلیم میدهد شما را مَّا لَمْ تَكُونُوا آنچه نیستید شما

تَعْلَمُونَ که دانید از آن فَاذْكُرُونِي پس یاد کنید بطاعت أَذْكُرْكُمْ تا شما را یاد کنم بمغفرت ابن عیینه رحمه الله
میگوید در اخبار بما رسیده است که حق سبحانه فرمود که بندگان خود را چیزی داده ام که اگر جبرئیل و میکائیل
را دادمی هر آینه نعمت بزرگ بدیشان تمامی کردمی و آن اینست فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ در جواهر التفسیر قریب
بصد وجه درین آیه مذکور شده و چون در ترجمه با طناب مطویست بیک دو نکته از سخن محققان اختصار
میکند در کشف الاسرار آورده که رب العالمین گفت لا یزال العبد یذکرونی و اذکره حتی عشقنی نتیجه
دوم ذکر کمال محبت که از او عشق خوانند و مراد ازین ذکر زبانیست بلکه ذکر دل و جانست در نهایت حال از
سلطان العارفین قدس سره پرسیدند که چرا از شما ذکر زبان کمتری شنویم فرمود که زبان بیگانه است
در میان نگنجد و سلطی رحمه الله فرموده که حقیقت ذکرست و قیام مذکور درین باب فرزند لغوصفی الدین علی
را رباعی است **نظم** جز یاد تو ام از دل ما شاد رفت ٥ در سینه هوای کل تمنا در رفت ٥ مستغرق کر
تو جانم که ذکر ٥ در ذکر تو ذکر تو ام از یاد برفت وَاشْكُرُوا لِي و سپاس داری کنید نعمتها مرا
وَلَا تَكْفُرُونِ و نا سپاسی مکنید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروندگان اسْتَعِينُوا یاری
جوئید بر قیام بحقوق الهی بِالصَّبْرِ بشکیبائی که کلید درجاتست وَالصَّلَاةِ و بنماز که مجمع العباداتست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای مَعَ
الصَّابِرِينَ با صابرانست بحفظ و حمایت و نصرت و رعایت وَلَا تَقُولُوا و مگوئید لِمَن يُقْتَلُ مر آن کس را که کشته
شود فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی در جهاد أَمْوَاتٌ که ایشان مردگانند صحابه بعد از حرب بدر ذکر شهدا
میکردند و بعضی بر سبیل تحسر میگفتند بیچاره فلان که در روز بدر جان شیرین بداد و از نعمت حیات و لذت
نعیم دنیا محروم شد حق سبحانه فرمود که ایشان را مرده مخوانید بَلْ أَحْيَاءٌ بلکه ایشان زندگانند در حضرت
ما وَلَٰكِن لَّا تَشْعُرُونَ ولیکن شما نمیدانید کیفیت آن حیات را زیرا که دراک آن بعقل متصور نیست

ذکر نسیان هم

با الصبر و الصلوة

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ وهر آينه مى آزمايم شما را يعنى با شما معاملهٔ آزمايندگان ميكنيم واگرچه بر علم ما هيچ پوشيده نيست وآن
آزمايش بچه چيزست بِشَيْءٍ بچيزى اندك مِنَ الْخَوْفِ از بيم دشمن در غزا وَالْجُوعِ وگرسنگى بقحط وتنگى
وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ ونقصان يعنى مالها كه بتاراج حادثات رود وَالْأَنْفُسِ ونقصان در نفسها به
بيمارى وضعف وشيب وَالثَّمَرَاتِ ونقصان ميوها بآفات سماوى وارضى يا مرگ فرزندان كه ثمرهٔ باغ دلند
وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ وبشارت ده صبر كنندگان را به كرامت كه ممكن است الَّذِينَ آنانكه إِذَا أَصَابَتْهُمْ
چون برسد ايشان را مُصِيبَةٌ دشوارى ورنجى وگفته اند هر حادثهٔ مكروهه كه به بنده ميرسد مصيبت
وآن صابران در وقت وقوع مصيبت قَالُوا گويند إِنَّا لِلَّهِ ما ازان خداونديم اقرارست بانقياد وحكم قضا
واتصاف بتسليم رضا وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وما بسوى حق باز گردندگانيم اعترافست ببعث ونشور أُولَئِكَ
آن گروه كه در مصايب رجوع بكلمهٔ استرجاع نمايند عَلَيْهِمْ برايشانست صَلَوَاتٌ رحمتها مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار
ايشان وَرَحْمَةٌ نوعى وگفته اند بهشت چه بهشت را رحمت گفته است أَمَّا وأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ
فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ وآن كسان هُمُ ايشانند نه غير ايشان الْمُهْتَدُونَ راه يافتگان برضا وتسليم
يا بكلمهٔ استرجاع كه موجب ثواب عظيم سعيد بن جبير رحمه الله فرموده كه كلمهٔ استرجاع را از جميع امم بدين
امت مرحومه عطا فرموده اند وبس واگر بايستى كه يعقوب عليه السلم بوقت فقدان يوسف ع بجاى يا اسفى
إِنَّا لِلَّهِ گفتى وفاروق چون اين آيه خواندى گفتى نعم العدلان الصلوات والرحمة نيك دو هم تنگ اند ونعم العلاوة
يعنى الاهتداء خوش سربارست إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ بدرستى كه صفا ومروه وآن دو كوهند كه طواف بديشان
مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ از نشانهاى حج خانهٔ خداست فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ پس هر كه قصد خانه كند باعمال مخصوص بحج
حالت احرام أَوِ اعْتَمَرَ يا متوجه زيارت كعبه شود بعملها مختصه بعمره فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ بروى هيچ گناهى نيست

أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا در آنكه طواف كند بايشان وسعى نمايد درميان ايشان چون كفار در جاهليت طواف اين دو كوه ميكردند
اهل اسلام را ازان شعار عار مى آمد حق تع فرمود كه طواف اين دو كوه در عمره بجاى بايد آورد كه دفع
كه از شعائر است وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا وهر كه بطوع ورغبت خويش عملى نيكو بجاى آرد از زيادتى طواف يا حج
وعمره بسبيل تبرع فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ پس خداى جزا دهنده است عَلِيمٌ گويند كانست داناباعمال بندگان
إِنَّ الَّذِينَ بدرستى كه آنان از علماء يهود كه بقصد وحسد يَكْتُمُونَ مى پوشند مَا أَنْزَلْنَا
آنچه فرو فرستاديم مِنَ الْبَيِّنَاتِ از سخنان روشن در توريه چون حكم رجم وَالْهُدَى
و راه نمونى نعت وصفت مصطفى صلعم مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ از پس آنكه بيان كرديم
آن هدى را لِلنَّاسِ براى بنى اسرائيل فِي الْكِتَابِ در توريه يعنى ما آشكارا ساختيم وايشان مخفى گردانيدند
أُولَئِكَ آن گروه كه ميپوشند كتمان حق اند يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ ميراند ايشانرا خداى واز رحمت خود
دور ميكند وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ ولعن ميكنند برايشان لعنت كنندگان يعنى ملايكه يا همه آفريدگان
مگر جن وانس يا تمام مسلمانان ولعن لاعنان سوال لعنت از حق بدين وجه كه اللهم العنهم
وهمين طايفه سزاوار لعن اند إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانكه باز گرديده اند از شرك بايمان يا توبه
كردند از كتمان نعت نبوى وَأَصْلَحُوا وبصلاح آوردند كار ناتبا شده را وَبَيَّنُوا وبيان كردند از حضرت
رسالت صلعم آنچه پنهان ميداشتند فَأُولَئِكَ پس ايشانند كه بسبب توبه واصلاح أَتُوبُ
عَلَيْهِمْ باز گردم بديشان برحمت وَأَنَا التَّوَّابُ ومنم قبول كننده توبه بندگان الرَّحِيمُ
ومهربان كه تعجيل نكنم در عقوبت ايشان إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستى آنانكه كافر شدند از يهود
بانكار نبوت محمد مصطفى صلعم وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ ومردند در حال آنكه ايشان كافرانند وكافران

حق أولئك عليهم آن گروه انها اندکه بر ایشان است لعنة الله لعنت خدای بعد از مرگ ایشان والملائکة
ولعنت فرشتگان والناس اجمعین ولعنت همه مردمان واد ازین ناس مومنانند که اشفاع ایشان
بانسانیت خالدین فیها واین طاعین جاودانند در لعنت یا در آتش دوزخ لا یخفف سبک کرده
نشود عنهم العذاب از ایشان عذاب ولا هم ینظرون ونباشند ایشان که مهلت داده شوند یا منظور
نظر رحمت الهی گردند والهکم وخدای شما اله واحد معبودیست یکتا لا اله نیست هیچ معبودی
مستحق عبادت الا هو مگر او که احدست در ذات وواحدست در ذات و واحدیت در صفات
الرحمن بخشاینده است در ترتیب اشباح الرحیم مهربانست بر تقویة ارواح ان فی خلق
السموات بدرستی که در آفریدن آسمانها که خیمه‌ایست بی ستون برافراشته بی علاقه در هوا معلق بداشته
والارض ودر آفرینش زمین که باطیت مبسوط ومهادی مضبوط واختلاف اللیل والنهار ودر
پی در آمدن شب وروز هر یکی گرد بر سبیل تعاقب یا اختلاف ایشان در طول وقصر وسواد وبیاض والفلک
الفلک التی تجری ودیگر کشتیها گران بار که می رود فی البحر در دریا بما ینفع الناس بانچه نفع رساند
بمردمان از تجارت ومکاسب وما انزل الله ودر انچه فرو فرستاد خدای من السماء واز آسمان یا از ابر
من ماء از آب باران فاحیا به الارض پس زنده ساخت وتازه گردانید زمین را بآن آب بعد
موتها از پس مردگی وپژمردگی او وبث فیها وپراکنده کرد در زمین من کل دابة از هر جنبنده
چون بهایم وسباع ووحوش وغیران وتصریف الریاح ودر گردانیدن بادها از هر جهتی والسحاب
المسخر ودر ابر فرود داشته ورام شده مر خدایرا بین السماء والارض میان آسمان وزمین تا
بهر طرف که حکم شود ببرد لآیات هر آینه علامتهاست یعنی درین همه که گفتیم نشانهاست از صانع

حکمت وبدایع فطرت لقوم یعقلون مر گروهی را که خرد دارند ونظر تأمل بر موجودات کارند کفار قریش
بگفتند ما سیصد وشصت بت داریم ومی پرستیم واین همه معبودان کار یک شهر ما راست نمی
توانند ساخت ومحمد صلعم میگوید من یک خدا دارم وکار همه عالم میسازد اگر برین سخن حجتی یا
آیتی وعلامتی بنماید ما بر راستی او اقرار کنیم این آیه مذکوره نازل شد مشتمل بر هشت نشانه از
آیات قدرت الهی ودر خبر آمده که وای بر کسی که این آیت بخواند ودر و تفکر نکند ومن
الناس من یتخذ واز مردمان کسی هست که فرا میگیرد من دون الله فرود بجز خدای
اندادا همتایان وشریکان یعنی بتان یحبونهم دوست میدارند ایشان را کحب الله چنانکه
خدایرا دوست می باید داشت والذین آمنوا وآنانکه ایمان آورده اند اشد حبا
لله ایشان قویتر وثابت ترند در محبت مر خدایرا از آنکه مشرک هرچند دوست میدارد ومؤمن
نادیده دوست گرفته وبامید دیدن عمر میگذارد ودیگر محبت کفار محبتیست فانی نفسانی ودوستی مومنان
محبتیست باقی ربانی وحقیقت در معنی اشد حبا آنست که اول خدای ایشانرا دوست داشت که یحبهم تا ایشان
او را دوست گرفتند که یحبونه پس دوستی ایشان مر خدایرا بدوستی خدایست مر ایشانرا بر طریقت
مرا خواجه عبدالله انصاری است فرموده که اگر یحبهم نگفتی سهال یحبونه رستی میل از طرف یار
ابتدا نشده ولو یری الذین ظلموا وچون ببینند وبدانند این جماعت ستمکاران که ظلم کردند باتخاذ انداد
اذ یرون العذاب بوقتی که معاینه عذاب دوزخ را ببینند ان القوة لله جمیعا آنکه همه قدرت وغلبه
مر خدایراست وان الله وآن نیز بدانند که خدای شدید العذاب سخت عذابست بر ایشان اگر
بدانند مضرت اتخاذ انداد وزیان انحراف از عبادت رب العباد اذ تبرء یاد کن آن هنگام را که

کە بیزاری کنند الذین اتبعوا آنانکه جمعی پی روی ایشان کرده اند من الذین اتبعوا از بهمان جمع که متابعت
ایشان نموده اند یعنی پیشوایان و عمده شرک از ضعفاء خلق که امروز تابع ایشانند بیزار شوند ورأوا
العذاب و ببینند عذاب را هم تابعان و هم متبوعان وتقطعت و بریده شود بهم الاسباب
از ایشان سببها و رابطها که در دنیا داشتند از عهود و مواثیق و خویشی و دوستی و صحبت وقال الذین
اتبعوا و گویند آنها که متابعت کرده بودند یعنی تابعان چون بیزاری متبوعان از خود مشاهده کنند گویند
لو ان لنا کرة کاشکی ما را و ایشان را بازگشتنی باشد بدنیا فنتبرأ منهم تا ما بیزاری کنیم از ایشان آنجا
کما تبرءوا منا همچنانچه ایشان بیزار گشتند از ما اینجا کذلک همچنانچه در آن روز نمود عذاب را بدیشان
یریهم الله بنماید خدای کافران را اعمالهم کردارهای ایشان حسرات علیهم حسرتها و پشیمانیها بر ایشان
یعنی اعمالی که بزعم ایشان حسنه بوده چون حج و عمره و ضیافات و غیر آن همه را حبط سازند و سبب حسرت
ایشان گردد یا اعمال سیئه که مباشر آن میشدند از قتل و غارت و دفن بنات موجب مزید حسرت
گردد وما هم بخارجین و نیستند تابعان و متبوعان بیرون آیندگان من النار از آتش یعنی جاوید
در دوزخ باشند یا ایها الناس ای مردمان کلوا بخورید مما فی الارض از آنچه در زمین است حلالا
طیبا پاک و پاکیزه یعنی روا و بی شبهه ولا تتبعوا و پی روی مکنید خطوات الشیطان گامهای ابلیس
را یعنی پی او مروید مشرکان عرب چیزها را بوسوسه شیطان حلال و حرام میکردند چون بحیره و سائبه
و انعام و حرث حق سبحانه فرمود که در تحریم حلال و تحلیل حرام احکام شیطان منهید و روی از راه بگردانید
انه لکم عدو مبین بدرستی که او مر شما را عدو مبین دشمنیست آشکارا چه پدر شما را بوسوسه از بهشت
بیرون آورد و دشمنی او بعد که شما را بفریب و غدر بدوزخ برد انما یامرکم خبری نیست که میفرماید شما

را شیطان یعنی وسوسه میکند بالسوء ببدی والفحشاء و کار زشت گفته اند سوء گناهان صغائر است و
فحشاء جرائم کبائر است یا سوء میلست بدنیا و فحشاء متابعت نفس و هوا و حقیقت آنست که سوء و
فحش تناول کند جمیع معاصی را از صغایر و کبایر که شیطان آدمیان را بدان امر میکند وان تقولوا و دیگر
میفرماید آنکه بگوئید بدروغ و افترا کنید علی الله بر خدای در تحلیل خبایث و تحریم طیبات ما لا
تعلمون آنچه نمیدانید حقیقت آن را واذا قیل لهم و چون گویند این طایفه را که در باب حلال
و حرام اتبعوا ما انزل الله پیروی کنید آنچه خدای فرستاد یعنی قرآن و حلال و حرام آن بگروید
قالوا گویند بقرآن نمیگرویم بل نتبع بلکه پیروی میکنیم ما الفینا آنچه یافته ایم علیه بر آن خبر آباءنا
پدران خود را این سخن بنی عبد الدار گفتند او لو کان آباؤهم آیا متابعت پدران میکنند و اگرچه
بودند پدران ایشان لا یعقلون که فهم نمیکردند شیئا چیزی را از امور دین ولا یهتدون
و راه راست نیافته بودند ومثل الذین کفروا وصفت پند دهنده کافران کمثل
الذی ینعق چون صفت کسیست که بانگ میزند بما لا یسمع بجانوری که نمی شنود الا دعاء و
نداء مگر خواندن و آوازی و هیچ از آن فهم نمیکنند یعنی کافران نیز از هم کننده و پند گوینده خود جز
آوازی نمی شنوند و حقیقت سخن او را در نمی یابند صم کرانند از شنودن کلام حق بکم
گنگانند از گفتن سخن درست عمی کورانند از دیدن راه راست فهم لا یعقلون پس
ایشان در نمی یابند آنچه پیغمبر با ایشان گوید یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان کلوا
بخورید من طیبات ما رزقناکم از پاکیزهها یعنی از حلالات آنچه شما را روزی داده ایم واشکروا
لله و سپاس گوئید خدای را بر روزی حلال ان کنتم اگر هستید شما از روی صدق ایاه تعبدون

خاص و ورا می پرستید و بعد از او تناول حلال یان انها میکنند که حرامست و میگوید انما حرم
جز این نیست که حرام کرد خدای علیکم المیتة بر شما مردار را و آن چیزیست که ذبح نیافته باشد
بشرط از انعام حیوانات ماکول اللحم والدم و خون روان را ولحم الخنزیر و گوشت خوک را و همه
اجزای او را نیز حکم حرمت شاملست وما اهل به و حرام کرد انچه آواز بردارند بآن در وقت ذبح
لغیر الله برای غیر خدای یعنی بنام بتان یا بنام غیران بکشند فمن اضطر پس هرکه درمانده
و بیچاره گردد باکراه یا گرسنگی بوجهی که خوف تلف نفس باشد غیر باغ در حالی که ستمکار
نبود بقطع طریق یا خروج بر امام طالب معصیت نباشد ولا عاد و نه تجاوز کننده از حد شرع یا از سیر
کشند براحت فلا اثم علیه بر وی هیچ گناهی نیست در تناول آن ان الله غفور بدرستی که خدا آمرزگارست
هرکسی را که عند الضرورة ازین محرمات بخورد رحیم مهربانست بر بندگان برخصت دادن ایشان
در خوردن محرمات ان الذین یکتمون بدرستی که انان از علماء یهود که می پوشند صفت
اخذ رشوت ما انزل الله انچه فرو فرستاد خدای من الکتاب از توریة و احکام آن ویشترون
و میخورند یعنی بدل میکنند به بدان کتمان ثمنا قلیلا بهای اندک را اولئک آن گروه ما
یاکلون میخورند روز قیامت فی بطونهم در شکمهای خود الا النار مگر آتش ذکر شکم
تاکیدست در خوردن زیرا که اکل در غیر تناول مستعمل می باشد چنانچه گویند فلان مال فلان را
خورده است وقتی که تلف کرده باشد پس اینجا مرادانست که فردا آتش خورند چنانچه امروز رشوت
میخورند یا کنایت است از انکه در درون ایشان آتش باشد چنانچه بر بیرون ایشان نیز هست ولا
یکلمهم الله و سخن نگوید خدای با ایشان یوم القیمة روز رستخیز سخنی که در ضمن آن نفعی و راحتی

بایشان ولا یزکیهم و پاک نکرد اند ایشان را از خباثت اعمال یعنی گناه ایشان با آتش سوخته نشود و لهم
عذاب الیم و ایشان راست عذابی باشد دردناک اولئک الذین آن گروه آنانند که از روی جهالت
اشتروا الضلالة بخریدند بیهوده دیگر را که محض گمراهیست بالهدی بایمان و معرفت و این معامله در دنیاست
والعذاب بالمغفرة و بخریدند عذاب جاودانی را بآمرزش ربانی و این سودای آخرت است
فما اصبرهم چه چیز ایشان را شکیبا کرد اند یا چه شکیبا اند ایشان علی النار بر آتش و جای آنست که
اهل آن بدین دران باید بود ذلک این عذاب مر ایشان را بان الله بسبب آنست که خدای
نزل الکتاب بالحق فرو فرستاد توریة را براستی و ایشان حکم از او پوشیده اند و در کتمان نعت
محمد صلعم کوشیده اند یا قرآن را فرستاد و ایشان متابعت ننمودند و در مخالفت افزودند وان الذین
و بدرستی که آنانکه اختلفوا اختلاف کردند فی الکتاب در توریة یا قرآن و اگر لام جنس گیرند در همه
کتب بهاء منزله و اختلاف آن باشد که بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند پس این اهل اختلاف
لفی شقاق بعید در خلاف و عناد دور از هدی اهل کتاب بعد از نزول این آیه گفتند که ما در شقاق و ضلال
نیستیم بلکه بخدای ایمان داریم و نماز میگذاریم و این نیکوی تمام است حق سبحانه و تعالی فرمود لیس
البر نیکی عظیم که از سایر ابواب خیر بران اختصار باید کرد وان تولوا وجوهکم آنکه بگردانید
رویها را خود را در نماز قبل المشرق بسوی مشرق چون نصاری والمغرب و بطرف مغرب چون یهود و
لکن البر ولیکن نیکوی یعنی صاحب نیکوی من آمن آنکسی است که بگرود بالله بخدای و بیگانگی و یکتایی او نه چون
یهود و نصاری که عزیر و عیسی را در الوهیت شرکت دهند والیوم الآخر و بگرود بروز قیامت و متعلقات
او هم تعریض است بجهودان و ترسایان که دخول بهشت را بخود اختصاص می دهند والملائکة و بگرود

بنو شکان و همه را دوست دارد نه چون یهود که با جبرئیل دشمنی می ورزند وَالْكِتَابِ و ایمان آرد بهمه کتابها
او نه چون احبار یهود که اختلاف میکنند وَالنَّبِيِّينَ و دیگر بگرود بهمه پیغمبران نه چون اهل کتابین که بعضی
ایمان می آرند وَآتَى الْمَالَ و بدهد مال خود را عَلَىٰ حُبِّهِ بر دوستی حق تع یا بر دوستی مال یعنی با وجود آنکه دو
ست میدارد و از سر آن میگذرد و در راه خدای میدهد ذَوِي الْقُرْبَىٰ خویشان درویش را وَالْيَتَامَىٰ و بی پدران را
که خورد سال باشند وَالْمَسَاكِينَ و محتاجان که سوال نکنند وَابْنَ السَّبِيلِ و راه گذاران را که هیچ در دست
ندارند یا مهمانان را وَالسَّائِلِينَ و درویشان خواهنده را وَفِي الرِّقَابِ و در بهای بندگان مکاتب
که بر ایشان کتابت معونت طلبند یا بندگان بخرد و آزاد کند وَأَقَامَ الصَّلَاةَ و بگذارد نماز مفروضه را وَآتَى
الزَّكَاةَ و بدهد زکوة مفروضه را آنچه قبل ازین در ایتاء مال مذکور شد در بیان نوافل صدقات بود وَالْمُوفُونَ
و صاحب بر آنها اند که وفا کنندگان باشند بِعَهْدِهِمْ بعهود خود إِذَا عَاهَدُوا چون عهد کنند و این عهد
هم با حق می شاید و هم با خلق وَالصَّابِرِينَ نصب او بر مدحت جهة اظهار فضیلت صبر بر سایر صفات یعنی این
وفا کنندگان بعهد شکیبا اند فِي الْبَأْسَاءِ در فقر و فاقه وَالضَّرَّاءِ و در رنج و سختی وَحِينَ الْبَأْسِ و در هنگام
کارزار یعنی جهاد و مقاتله با اهل کفر و عناد أُولَٰئِكَ آنگروه موصوف بدین صفاتها الَّذِينَ آنانند که بتحقیق
صَدَقُوا راست گفتند در دین یا عهد یا اتباع حق وَأُولَٰئِكَ و آن طایفه هُمُ الْمُتَّقُونَ ایشانند پرهیزکاران از
بد نا شایستها محققان گفته اند کمالات انسانیه با کثرت شعب آن منحصر در سه چیز است صحت اعتقاد و حسن
معاشرت و تهذیب نفس اما صحت اعتقاد و تصدیق حق سبحانه و تع و سایر مومن به است و حسن معاشرت مواسا
کردن بمال با ارباب استحقاق و تهذیب نفس اقامه صلوة و زکوة و وفا و صبر و مجموع درین آیه مذکور است پس
این آیه جامع کمالات انسانی باشد و در موجز از ابو میسره رحمه الله نقل میکند که من عمل بهذه الآیه فقد استکمل الایمان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای مومنان و گرویدگان كُتِبَ فرض کرده شده عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ بر شما مماثلت و مساوات
نه تعدی و ستم فِي الْقَتْلَى در کشتگان یعنی بسبب ایشان وقتی که قتل عمد بود قبل از اسلام چون میان دو قبیله
حرب افتادی آن قبیله که عالی نسب بودندی از قبیله نازل بعوض بنده آزادی و در بدل زنی مردی بکشتندی بعد
از هجرت این صورت بعرض حضرت رسید و حکم ربانی نازل شد که در قتل قصاص باید یعنی مساوات الْحُرُّ
بِالْحُرِّ آزادی بآزادی وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ و بنده به بنده شافعی و مالک [illegible] وَالْأُنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ
و زنی بزنی شافعی و مالک آزاد را برای بنده نکشند نظر بمفهوم آیه و نزد امام اعظم حکم آیه النفس بالنفس منسوخ
است پس تفاضل در نفس اعتبار نکنند جابر اجماع قتل ذکر بانثی روا ندارد و امام اعظم بحدیث المسلمون
تتکافأ دماؤهم تمسک نموده حکم بقتل کند فَمَنْ عُفِيَ لَهُ پس هر که عفو کنند وی را که قاتلست مِنْ أَخِيهِ از قصاص
برادر او که مقتولست شَيْءٌ چیزی اشارتست بآنکه عفو بعضی از ورثه یا عفو بعضی از آن خون مسقط قصاص
است فَاتِّبَاعٌ پس بر قاتلست بعد از عفو از پی رفتن بِالْمَعْرُوفِ به نیکوئی و از طوع و رغبت در دادن دیت
وَأَدَاءٌ و ادا کردن وجه دیت إِلَيْهِ بوارث مقتول بِإِحْسَانٍ به زودی و نیکوئی نه بمطل و بدخوئی ذَٰلِكَ
این عفو از قصاص و طلب دیه تَخْفِيفٌ سبک داشت شمار مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما وَرَحْمَةٌ و مهربانی
و بخشایش از و در تسهیل امر و تحصیل نفع فَمَنِ اعْتَدَىٰ پس هر که از حد در گذرد بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از آنکه
عفو کرده باشد و دیت ستانده یعنی قاتل را بکشد یا غیر قاتل را برای قصاص بقتل رساند یا قاتل سه تن
کند و بعد از آنکه یکی را بکشد و دیت داده دیگری را بکشد فَلَهُ پس مر و راست در آخرت عَذَابٌ أَلِيمٌ
عذاب دردناک وَلَكُمْ و مر شما راست فِي الْقِصَاصِ در حکم قصاص حَيَاةٌ بقا و زندگانی یعنی چون
کسی قصد قتل کسی کند و بخوف قصاص از آن باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند و او از قصاص ایمن شود پس حکم

قصاص سبب بقای حیات است يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوند عقل لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا باشد که پرهیزید از قتل ناحق
كُتِبَ عَلَيْكُمْ نوشته شد بر شما یعنی فرض کرده شد إِذَا حَضَرَ چون حاضر شود أَحَدَكُمُ یکی را از شما الْمَوْتُ
اسباب و علامات مرگ از مرض وغیر آن إِنْ تَرَكَ خَيْرًا اگر بگذارد مالی مراد بسیار است الْوَصِيَّةُ
وصیت کردن لِلْوَالِدَيْنِ برای پدر و مادر وَالْأَقْرَبِينَ و برای خویشاوندان بِالْمَعْرُوفِ بانصاف حَقًّا
نوشته شده این وصیت نوشتنی که درستی عَلَى الْمُتَّقِينَ بر پرهیزکنندگان از حرمان والدین و اقربا
در جاهلیت بریا و سمعه وصیت میکردند و والدین و خویشان را محروم میساختند حق سبحانه ایشان را منع کرده
وصیت برای این جمع فرض ساخت و باز حکم این آیه بآیه مواریث منسوخ شد و هم بمیراث قرار یافت
و حالا وصیت فضیلت است نه فریضه و آن نیز درباره درویشان باید و نشاید که از ثلث مال بیفزاید فَمَنْ
بَدَّلَهُ پس هرکه تبدیل کند امر وصیت را یا قول موصی را بَعْدَ مَا سَمِعَهُ بعد از آنکه شنیده باشد فَإِنَّمَا
إِثْمُهُ پس جز این نیست که گناه تبدیل باشد عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ بر آنانکه تبدیل ایصا میکنند و ذمه موصی از آن
بری باشد إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستی که خدا شنواست هم کلام موصی را و هم قول مبدل را عَلِيمٌ داناست
بنیت موصی و تبدیل وصی فَمَنْ خَافَ پس هرکه بداند و دریابد خواه وارث و خواه وصی یا امام و قاضی
مِنْ مُوصٍ از وصیت کننده جَنَفًا میلی از حق بسهو یا عدول از ذوی القربی أَوْ إِثْمًا یا بزه کار بعمد یا
وصیت بزیادت از ثلث فَأَصْلَحَ پس اصلاح کند بَيْنَهُمْ میان موصی لهم و میانه ورثه یا در حال حیوة موصی
کسی دانست که در وصیت مخالفت شرع میکند نگذارد و میان موصی و موصی له اصلاح نماید فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ
پس بر وی هیچ وبالی و بزه نیست إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزگار است مر موصی را چون بحق باز گردد
رَحِيمٌ مهربانست بر وصی که از مضمون وصیت در نگذرد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروهی که گرویده اید

كُتِبَ فرض کرده شد عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ بر شما روزه داشتن كَمَا كُتِبَ همچنانچه نوشته شده بود عَلَى
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بر آنانکه پیش از شما بودند چون صوم عبادتیست شاق پس بجهت تأنیس خاطرها بیان
میکوید این عبادت خاص بشما نیست بلکه هیچ امتی از ربقه این طاعت آزاد نبوده اند و در امثال آمده که
الْبَلِيَّةُ إِذَا عَمَّتْ طَابَتْ و چرا روزه بر شما فرض کردیم لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا شاید که شما پرهیزید از معاصی و
شوید بشروع در صوم که شکننده آرزوهاست در تفسیر عرایس آورده که این ندای اصحاب قلوب است یعنی
از حضرت رب الارباب خطاب مستطاب میرسد بطالبان هلال مشاهده در اقطار سموات غیوب
و به ندای که مفرح قلوب و مفرج کروبست میگوید که فرض شد بر شما ای اهل یقین امساک از جمیع مکونات
چرا که شما در طلب مشاهده اید و مستوجبان این مطلوب را صوم واجبست از مالوفات طبیعت چنانکه نوشته
شد بر انبیا و اولیا پیش از شما تا باز رستند از حبس بشریت و واصل شدند بمقام امن و قربت و عین القضاة
قدس سره در تمهیدات آورده که صوم در شریعت عبارتست از ناخوردن طعام و شراب و در حقیقت
اشارتست بخوردن طعام و شراب اما طعام أَبِيتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعِمُنِي و شراب وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا
و مقررست که این صوم جز عارفان را دست ندهد نظم مرد عارف چو یافت لذت قرب نه باکلش
بود نه بشرب اکل و شربش چه باشد انس بحق دایم او در حقیقت مستغرق لقمه از خوان يطعمنی
شربت از چشمه ساریسقینی أَيَّامًا روزه دارید روزی چند مَعْدُودَاتٍ شمرده مراد روزه رمضانست
که بیست و نه باشد یا سی و گویند این روزها ایام البیض است در هر ماهی و عاشورا که قبل از روزه رمضان
فرض بوده فَمَنْ كَانَ پس هرکه باشد مِنْكُمْ از شما که مکلفید بروزه مَرِيضًا بیماری که قوت روزه ندارد یا مرض
بروزه زیادت میشود أَوْ عَلَى سَفَرٍ یا در سفری بود که در آن قصر باید کرد و چون افطار کند فَعِدَّةٌ من

بروست بشمار آن روزها که افطار کرده روزه داشتن مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ از روزهای دیگر وَعَلَى الَّذِينَ وبر آنانکه
ایشان يُطِيقُونَهُ توانند که روزه دارند و خواهند که ندارند فِدْيَةٌ فدا دادنست وآن طَعَامُ مِسْكِينٍ
خوردن درویش است هر درویشی را از او هر روزی نصف صاعی از گندم بقول امام اعظم کوقریب دو من
باشد این حکم در ابتدا اسلام بوده وبعد از آن منسوخ شده وگفته اند که اینجا لا مضمرست وتقدیرش لا يُطِيقُونَهُ
یعنی کسی که نتواند روزه داشت چون پیران از کار رفته فدیه دهد وبرین وجه حکم آیة منسوخ نباشد فَمَنْ تَطَوَّعَ
پس هرکه زیاده کند بطوع خود خَيْرًا نیکویی را وزیاده از مقدار فدیه بدهد یا بیشتر از یک مسکین را اطعام کند
یا جمع کند میان صیام واطعام فَهُوَ پس آن تطوع خَيْرٌ لَهُ بهترست مرو را بسبب زیادتی اجر وَأَنْ تَصُومُوا واگر
روزه دارید مطیعان از آنکه بیمار باشید یا در سفر واکنون از افطار خَيْرٌ لَكُمْ بهترست شما را از فدیه إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
اگر هستید که بدانید فضیلت صوم را شَهْرُ رَمَضَانَ این روزها که گفتیم ماه رمضانست الَّذِي أُنْزِلَ آن
ماهی که فرو فرستاده شد فِيهِ الْقُرْآنُ در وی قرآن یعنی ابتداء وی نزول در وی بوده یا تمام قرآن در ماه رمضان
از لوح محفوظ بآسمان دنیا فرود آمده واز آنجا آیة آیة یا سورة سورة بروفق مصالح بندگان نازل شده واز حکمت
در تخصیص روزه بدین ماه یکی این گفته اند که چون درین اوقات این کلمات که غذای ارواح است بشما فرستادیم
پس انتفای اشباع امساک لازم دارید وما قرآن را منزل ساختیم هُدًى لِلنَّاسِ در حالی که راه نماینده است مردمان را
وَبَيِّنَاتٍ ودلایل وحجتها روشن است مِنَ الْهُدَى از حلال وحرام وَالْفُرْقَانِ واز حدود واحکام وسایر
شرایع دین که جدا کننده است میان حق وباطل فَمَنْ شَهِدَ پس هرکه حاضر باشد مِنْكُمُ الشَّهْرَ از شما ای مکلفان یعنی
مقیم بلده بود در ماه رمضان یا هرکه دریابد از شما هلال شهر را فَلْيَصُمْهُ پس باید که روزه دارد شهر را وَمَنْ
كَانَ مَرِيضًا وهرکه بیمار باشد أَوْ عَلَى سَفَرٍ یا در سفر بود وافطار کند فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ پس بروست

قضا آن روزه بعد در روزها از ایامی دیگر بتخییر مقیم که در آیة اولی مذکورست بحکم این آیة منسوخ شد يُرِيدُ اللَّهُ
میخواهد خدای بِكُمُ الْيُسْرَ بشما آسانی وَلَا يُرِيدُ ونمی خواهد بِكُمُ الْعُسْرَ بشما دشواری لاجرم مسافر ومریض را رخصت
افطار داد وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ ومیخواهد که شما تمام کنید روزهای رمضان را یا ایامی را که دران بعذر مرض
وسفر افطار کرده اید وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ وتا به بزرگی یاد کنید خدا را یا تکبیر گوئید در شب عید فطر از وقت
رؤیة هلال تا روز واز اول تا وقت ادای نماز عید عَلَى مَا هَدَاكُمْ بر آنکه راه نمود شما را بصوم وَلَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ ومگر که شما شکر گوئید بر نعمت تیسیر یا ایجاب ثواب روزه وتخصیص فرد او که الصوم لي وانا اجزي
به از فضایل روزه یکی آنست که او را از بندگان با وجود تعبد بدان سبب میکند وکونه شرف اضافت
می بخشد که الصوم لي ومجازاة آنرا بحضرت خود جل ذکره اختصاص میدهد که انا اجزي به نظم
هرچه بدان شرع بشارت دهست ... از همه حرف انا اجزي بهست وَإِذَا سَأَلَكَ وچون پرسند ترا
ای محمد صلی الله علیه عِبَادِي بندگان من عَنِّي از صفت من یا معامله من با ایشان ودر وقت دعا
فَإِنِّي قَرِيبٌ پس من نزدیکم بعلم واجابت صحابه پرسیدند که خدا را چگونه بخوانیم وگویند اعرابی استفسار
کرد که یا نبی الله خدای من نزدیکست تا او را آهسته گویم یا دورست تا آواز بلند برداریم این آیة نازل شد
که من بندگان نزدیکم وبهر نوع که مرا بخوانند بر من پوشیده نیست أُجِيبُ اجابة میکنم دَعْوَةَ الدَّاعِ خواندن خواننده
را إِذَا دَعَانِ چون مرا بخوانند وحاجت او روا میسازم اگر خواهم چون سوال او مخالف قضا نبود یا خیر
بنده در اجابة آن بود فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي باید که بندگان مرا اجابت کنند وَلْيُؤْمِنُوا بِي وباید که بر ایمان بمن ثابت
باشند یا وثوق ایشان باجابت محقق باشد لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ تا شاید که براه راست بمانند یعنی بر آنچه
که مراد از این عبادة دایی روزه دارانند که دعاء ایشان قرین اجابت است واکنون قبل ازین آیة حکم روزه

روزه و بعد ازین حکم شبهای روزه چنان فرموده که این قول است و در بدایت حال مسلمانان در شبهای رمضان
تا ادای نماز خفتن یا خواب کردن زیارت اجازت مفطرات بود جمعی از صحابه بواسطه غلبه شهوت
صبر نتوانستند کرد و مباشرت را در وقت که حرام بود مرتکب گشتند روزی دیگر این صورت بعرض حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه رسید و آیه آمد که أُحِلَّ لَكُمْ حلال کرده شد مر شما را لَيْلَةَ الصِّيَامِ
شب روزه الرَّفَثُ کنایت از مباشرت است إِلَىٰ نِسَائِكُمْ با زنان خود هُنَّ ایشان لِبَاسٌ
لَكُمْ پوشش اند مر شما را وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ و شما نیز لباسید مر ایشان را کنایت از اختلاط و التصاق بهم
لباس را با بدن باشد عَلِمَ اللَّهُ دانست خدای در ازل أَنَّكُمْ انکه شما كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ باشید
خیانت کنید أَنْفُسَكُمْ با نفسها خود و ستم روا دارید بر خود بمباشرت در غیر وقت آن فَتَابَ عَلَيْكُمْ
پس رجوع کرد بشما برحمت و رخصت داد بارتکاب مفطرات در شبهای روزه وَعَفَا عَنْكُمْ و عفو
کرد از شما آن خیانت را فَالْآنَ پس اکنون بَاشِرُوهُنَّ مباشرت کنید با ایشان در لیالی صیام وَابْتَغُوا
و بجویید مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ آنچه نوشته است خدای بر شما در لوح محفوظ یعنی فرزند مراد انست که غرض اصل
از مباشرت باید طلب بقای نسل باشد نه مجرد التذاذ بشهوت وَكُلُوا بخورید وَاشْرَبُوا و بیاشامید در
شبهای صوم حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ تا وقتی که روشن شود لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ و شما را رشته سفید که کنایت
از روشنی روزست مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ از رشته سیاه که اشارت بتاریکی شبست در صحیحین آمده که بعضی
صحابه رشته سفید و رشته سیاه بر پای بسته بمفطرات اشتغال نمودندی تا وقتی که میان سپیدی و سواد
رشتها فرق پدید آمدی تا آنکه مِنَ الْفَجْرِ بیان خط ابیض است نازل شد دانستند که مراد ظهور نور
صبح است ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ پس باتمام رسانید روزه را إِلَى اللَّيْلِ تا شب وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ و مباشرت

مکنید زنان را وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ و حال آنکه شما مقیمان باشید فِي الْمَسَاجِدِ در مسجدها مراد اهل اعتکافند که از
صورت مباشرت ممنوع گشته اند و امام مالک [illegible] تلذذات بر معتکف حرام میداند و نزد محققان اعتکاف
نگاه داشتن نفس است در دایره اوامر و نواهی شیخ ابوبکر واسطی فرموده که اعتکاف حبس نفس است
و حفظ جوارح و مراعات وقت چون این سه شرطهای آری بهرجا خواهی معتکف توانی بود و عزیزی بدین معنی
در اندرون خادم را گفت مرا بقعه پاک نشان ده تا نماز گذارم گفت دل خود را از ما سوی پاک کن و هر جا
میخواهی نماز گذار نظم از ان محراب دل ابرو مگردان ** اگر در مسجدی و در خرابات تِلْكَ
آنچه گفته شد در باب روزه و متعلقات آن حُدُودُ اللَّهِ اندازهاییست که خدای تعالی در دین
مقرر فرموده فَلَا تَقْرَبُوهَا پس بدان نزدیک مشوید و مبالغه است در منع تجاوز از آن چه وقتی
که قرب بدان واقع نشود تجاوز از آن خود چگونه صورت بندد كَذَٰلِكَ همچنانکه تبیین این احکام
فرمود يُبَيِّنُ اللَّهُ چنان میکند خدای تعالی آيَاتِهِ نشانهای خود را از اوامر و نواهی و وعده و وعید
لِلنَّاسِ برای عامه مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ شاید که بپرهیزند و از حدود درنگذرند وَلَا تَأْكُلُوا و مخورید
مالها که واقع است بَيْنَكُمْ در میان شما یعنی مخورید مال یکدیگر را بِالْبَاطِلِ بناشایست چون
دزدی و قمار و خیانت و غصب و عقود فاسده یا مالها خود را بنامشروع صرف میکند چون شرب
و زنا و انواع فسق وَتُدْلُوا عطف بر فعل منهی است یعنی فرو مگذارید بِهَا بدان مالها إِلَى الْحُكَّامِ
بسوی حکم کنندگان ستمکار یا بعضی از ان مالها برشوت بحکام مدهید لِتَأْكُلُوا تا بخورید بحمایت ایشان
فَرِيقًا مقداری مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ از مالها مردمان بِالْإِثْمِ بظلم و ستم یا سوگند دروغ یا بگواه زور وَأَنْتُمْ
تَعْلَمُونَ و شما میدانید که ستم میکنید يَسْأَلُونَكَ سوال میکنند ترا ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم عَنِ الْأَهِلَّةِ

أَمْوَالَكُمْ

مکنیدهم

از ماهها نو معاذ جبل و ثعلبه که از اعیان انصار بودند حضرت رسالت را پرسیدند که سبب چیست
که جرم ماه گاه باریک می نماید و پر نور و تمام میگردد و دیگر باره روی بتناقص می نهد حق
سبحانه بعلم ازلی میدانست که ایشان را حکمت نقصان و کمال ماه دانستن مهم نیست جواب در صرف
فایده آن فرستاد که قُلْ هِيَ بگو آن هلالها مَوَاقِيتُ نشانها و وقتهاست لِلنَّاسِ برای مردمان
در عقود و عزو دوران و عدت زنان و مدت حمل و زمان رضاع و فصال و آجال دینها و تحقیق شرطها وَالْحَجِّ
و علامات اوقاتند برای حج که موسم آن بدو بدانند وَلَيْسَ الْبِرُّ و نیست نیکوئی بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ بآنکه درآیید بخانها
مِنْ ظُهُورِهَا از پشتها و آن در عهد جاهلیت کسی که بحج یا بعمره احرام گرفتی بروی حرام بودی از در خانه درآمدن اگر
از اهل مدر بودی از بام درآمدی یا بر دیوار سرای فرجه ساختی و اهل وبر از پس خیمها درآمدندی و باعتقاد
خود این عمل را بر تمام دانستندی و تارک آنرا فاجر خواندندی و این حکم همه عرب را شامل بود مگر
خمس را و ایشان چند قبیله بودند قریش و خزاعه و بنو عامر و ثقیف و غیر آن و ایشان از سبب صلابت
در دین و آیین خود خمس میگفتند روزی در ایام احرام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از در بیرون
آمد و متعاقب او رفاعه انصاری هم از آن در قدم بیرون نهاد مهاجر و انصار یکبار او را فاجر گفتند چون
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از وی پرسید که این جرات چرا کردی گفت من اقتدا بتو نمودم خواجه
عالم صلعم گفت مرا روا بود از در بیرون آمدن که من احمسیم یعنی از قریش و تو نیستی گفت ای سید عالمیان
اگر تو احمسی من هم احمسیم دین من دین تست و آیین من آیین تو فی الحال آیه آمد که شما این قاعده را بر تمام
نهاده اید این نه بر است وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ ولیکن بر بر کسیست یا خداوند بر کسیست که از خشم خدا بپرهیزد
یا از اعمال جاهلیت بپرهیز کند وَأْتُوا الْبُيُوتَ و درآیید بخانها در حال احرام و غیره مِنْ أَبْوَابِهَا از درهای آن

وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای و پاس او امر و نواهی او بدارید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ مگر شما رستگار
شوید وَقَاتِلُوا و بکشید و کارزار کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ آنانرا
که با شما کارزار میکنند وَلَا تَعْتَدُوا و از حد در مگذرید یعنی ابتدا مکنید بقتال ایشان تا اول ایشان
آغاز نکنند این حکم بآیه سیف منسوخ است إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ دوست ندارد
ستمکاران را در آن سال که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم با جمعی از صحابه بنیت
عمره بمکه میرفتند سفهاء عرب و مشرکان بی ادب ایشان را از دخول مکه مانع گشتند و در حدیبیه
صلح واقع شد بر آنکه سال آینده مؤمنان بمکه آیند و مشرکان سه روز شهر را خالی کنند تا ایشان به
فراغت مراسم طاعت قیام توانند نمود سال دیگر که بنیت عمره قضا بیرون میرفتند صحابه را تامل
دست داد که مبادا قریش از سر عهد گذشته طرح جنگ افکنند و امر قتال در شهر حرام و بلد حرام
چگونه بود و آیه سابق فرود آمد که اگر جنگ کنند جنگ کنید و دیگر فرمود که وَاقْتُلُوهُمْ بکشید
مقاتلان خود را حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هر جا یابید ایشان را در حل و حرم وَأَخْرِجُوهُمْ و بیرون
کنید ایشان را مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ از آنجا که شما را بیرون کرده اند یعنی مکه وَالْفِتْنَةُ و
شرک آوردن ایشان أَشَدُّ سخت تر است در ناپسندیدگی مِنَ الْقَتْلِ از کشتن شما ایشان را در حرم
وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ و مقاتله مکنید با کافران عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزدیک مسجد حرام مراد همه حرم است
حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ تا وقتی که ایشان کارزار کنند با شما فِيهِ در حرم و خود جنگ شروع کنند فَإِنْ
قَاتَلُوكُمْ پس اگر ایشان ابتدا بقتال شما کنند فَاقْتُلُوهُمْ پس بکشید ایشان را و باک مدارید که
ایشان حرمت حرم برطرف نهاده اند و ابواب مقاتله گشاده كَذَٰلِكَ همچنین است جَزَاءُ الْكَافِرِينَ

پاداش کافران ستمکاره فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند از شرک فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس خدای آمرزنده است گناهان را
که در زمان کفر مرتکب شده اند رَحِيمٌ مهربانست ببرکت اسلام ایشان را بدار السلام رساند وَقَاتِلُوهُمْ
و با مشرکان قتال کنید حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ تا آن غایت که فتنه نباشد یعنی از شرک نماند وَيَكُونَ الدِّينُ و باشد
پرستش و طاعت لِلَّهِ مر خدای را فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر مشرکان باز ایستند از کفر فَلَا عُدْوَانَ پس
نیست ستمکاری یعنی جزای آن إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ مگر بر ستمکاران الشَّهْرُ الْحَرَامُ ماه حرام یعنی ذو القعدهٔ
این سال که بعمرهٔ قضا می روید بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ بماه حرام یعنی ذو القعدهٔ ماضی که شما را منع کرده اند
یعنی آنست که اگر جنگ کنند مترسید که ایشان در ان ماه حرام شما را از مکه باز داشتند شما درین ماه حرام
اگر قتال کنند بعوض آن دمار از ایشان بر آرید وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ و حرمتها را قصاص است یعنی حرمت شما
این ماه را بدلست از ترک حرمت ایشان آن ماه را فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ پس هر که بر شما ظلم کند با بتدای
قتال با شما فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ پس شما نیز بر وی ستم کنید با او یعنی قتال نمایید این لفظ بر سبیل مشاکلت آ
و را انگه جزا ستم او بدو رسانید بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ بمانند آنچیزها که بر شما ستم کرده است وَاتَّقُوا
اللَّهَ و بترسید از خدای و پرهیزکاری کنید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای مَعَ الْمُتَّقِينَ با پرهیزکارانست
بنصرت و معاونت و چون حضرت رسالت صلعم عزم عمرهٔ قضا کرد جمعی گفتند ما توشهٔ راه نداریم و
انصار اگه دست رس هست با جهت نمی دهند حکم شد که وَأَنْفِقُوا نفقه کنید ای توانگران فِي سَبِيلِ اللَّهِ
در راه خدای که جهادست وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ و میفکنید بدستهای خود خود را إِلَى التَّهْلُكَةِ بورطهٔ هلاکت
یعنی بخل مکنید که مؤدی بهلاکت ولست که البخیل بعید من الله بعید من الجنة وقریب من النار وَأَحْسِنُوا

بخل و خست خود را رسوا کنید بلکه در چاه هلاکش افکند وَأَحْسِنُوا و نیکوی کنید با غازیان إِنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ دوست دارد نیکوکاران را وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ و تمام کنید حج و عمره را یعنی مناسک
و حدود و فرایض و سنن و آداب آن تمامی بجای آرید لِلَّهِ برای خدای نه چون کفار که طواف و تلبیه بنام
بتان میکنید فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ پس اگر باز داشته شوید به بیماری و خوف و کم شدن قوت و کم کشتن راحله
فَمَا اسْتَيْسَرَ پس بر شماست آنچه میسر شود مِنَ الْهَدْيِ از قربانی و آن را آنجا باید فرستاد بقول حنیفه
علی القعه وَلَا تَحْلِقُوا و متراشید رُءُوسَكُمْ سرهای خود را یعنی از احرام بیرون میایید حَتَّى يَبْلُغَ
الْهَدْيُ تا وقتی که برسد قربانی مَحِلَّهُ بجای او که منا است فَمَنْ كَانَ پس هر که باشد مِنْكُمْ از شما مَرِيضًا
بیمار در وقت احرام أَوْ بِهِ أَذًى یا باشد او را رنجی مِنْ رَأْسِهِ از سر او چون صداع یا جراحت یا غلبهٔ
جنبندگان در مو بدین سبب ضرورت شود که سر بتراشد فَفِدْيَةٌ پس بر وست فدا دادن کعب
بن عجره را وقتی که محرم بود جنبندگان روی بوی آورده بودند و چون مردم قحط دیده در کاسهٔ سرش
افتاده حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم بر ان اطلاع یافته فرمود که سر بتراش و گوسفندی بکش
و در درویشان انگوران گفت یا رسول الله بر آن دست رس ندارم و حکم ها در شد که فدا ده مِنْ
صِيَامٍ از روزه بحدیث مقرر شده که سه روز روزه دارد أَوْ صَدَقَةٍ یا صدقه و آن طعام دادن شش مسکین
باشد هر یک را دو من از گندم أَوْ نُسُكٍ یا قربانی و ادنی آن گوسفندیست فَإِذَا أَمِنْتُمْ پس چون
ایمن شوید از خوف عدو یا از مرض فَمَنْ تَمَتَّعَ پس هر که برخورد بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ یعنی جمع کند میان
حج و عمره در سفری واحد بطریق تمتع بباید دانست که حج و عمره را بطریق قرانست که اول بحج احرام گیرد و
شرایط آن بجای آورد و چون حج تمام شد از حرم بیرون رفته بعمره احرام گیرد و اعمال آن بجای آرد و نزد

شافعی و مالک علیهم الرحمه [illegible] اینست افضلست یا بطریق قران که احرام گوید لبیک بحج وعمرة معا و بر اعمال حج
اقتصار کند که عمره در وی مندرج است چون وضو در غسل و نزد حنیفه رحمه الله این قسم فاضلترست یا بوجه
تمتع که چون در موسم حج بمیقات رسد احرام بعمره گیرد و بمکه در آمده از عمره فارغ شود و از احرام بیرون آید
و محظورات متمتع گردد انکه از درون مکه احرام گیرد در حج احمد رحمه الله این قسم را اختیار فرموده و در بعضی
ایه میگوید هر که تمتع باشد فمن تمتع پس بوقت آنچه میسر شود من الهدی از قربانی شکرانه از انکه
توفیق یافته در جمع میان دو عبادت فمن لم یجد پس هر که نیابد قربانی یعنی بران قادر نبود فصیام
ثلثة ایام پس حکم روزه داشتن است سه روز پیوسته یا گسسته فی الحج در ایام حج وسبعة و روزه
هفت روز دیگر اذا رجعتم چون بازگردید بوطن خود تلک این ایام یعنی سه و هفت عشرة کاملة ده عدد
تمام است این قید برای تاکیدست و زیادتی اهتمام باتمام آن ذلک این حکم هدی یا صیام یا تمتع و قران
لمن هر کسی راست لم یکن اهله نباشند اهل او حاضری المسجد الحرام از کجا وران مسجد الحرام یعنی آفاقی
باشند نه مکی چه آفاقیان در یک سفر حج هر دو عبادت تمتع می توانستند شد و اهل حرم در غیر از سفر حج بعمره احرام
می توانند گرفت پس ایشان را تمتع و قران نباشد و این قول حنیفه [illegible] است واتقوا الله و بترسید از خدا
و بر آنچه در باب حج صادر شده محافظت نمایید واعلموا ان الله و بدانید که خدای شدید العقاب سخت
عقوبتست بر کسی که حفظ امر و نهی نکند الحج زمان حج اشهر معلومات ماههای معروف و مشهورست یعنی شوال
و ذو القعده و نه روز از ذی الحجه و شب عید باصح بمذهب شافعی [illegible] اما روز نحر را نیز در شمار آرد فمن
فرض پس هر که فرض کرد و لازم گردانید بر خود فیهن الحج درین ماهها حج را بتلبیه و سوق هدی بمذهب حنیفه [illegible]
و به نیت و احرام بقول شافعی [illegible] فلا رفث نفی است بمعنی نهی یعنی باید که از جماع و ملاعبه با زنان پرهیز کنید

یا کلام بیهوده نگوید ولا فسوق و از حد شرع در نگذرد و ارتکاب محظورات نکند ولا جدال و باید که جدال نکنند
و جنگ نکند با خادمان و رفیقان و خصومت ننمایند فی الحج در ایام حج قریش تاکید یکر مجادله می نمودند
در رضا و هر یک میگفتند حج من تمامتر این حکم فرود آمد جدال مکنید وما تفعلوا و آنچه میکنید من خیر
از نیکویی یعلمه الله میداند آنرا خدای وتزودوا و توشه برگیرید قومی از قافله یمن بی زاد و راحله قصد
حج کردندی و در مکه اظهار احتیاج نموده از اهل قافله چیزی طلبیدندی حق سبحانه و تعالی فرمود که
توشه بر دارید تا بر دل مردم گران نباشید فان خیر الزاد التقوی پس بهترین توشهها پرهیز کردن است
از طمع و ترک تشویش دادن مردم و سوال ناکردن از ایشان و نزد عرفا درین آیه اشارتی بتزود سفر
آخرت است و بهترین زادی دران راه پرهیزگاریست قشیری فرموده که تقوی عوام دور شدنست
بدن از لوث گناه و تقوی خواص اجتنابست سر از مشاهده ما سوی الله و حقیقت آنست که بی توشه در
راه عشق بسر نتوان برد و بی زاد شوق مرحله محبت طی نتوان کرد نظم زاد راه عاشقان درد است و
زرد آه [illegible] راه ازین گویند بسم الله دارد عزم راه واتقون و بترسید از من یا اولی الالباب ای خداوندان
عقل لیس علیکم نیست بر شما جناح گناهی ان تبتغوا در آنکه بجویید و طلب کنید در موسم حج فضلا
روزی من ربکم از پروردگار خود بواسطه تجارات از عرب تاجر از آنجهت که بحج آمدندی میگفتند
داج لا حاج این آینده است بیحاصل حق سبحانه و تعالی فرموده که سودا و معامله ایشان را از فیض حج
بی بهره نمی سازد بشرط آنکه مقصد اصلی و مقصد کلی حج باشد فاذا افضتم پس چون برگردید من عرفات
از موضعی که آنرا عرفات گویند بجهت آنکه آدم و حوا آنجا بجمال هم عارف شدند فاذکروا الله پس یاد کنید
خدا را بتهلیل و تلبیه عند المشعر الحرام نزدیک مشعر حرام و آن موضعیست معین واذکروه

و یاد کنید او را درین مکان یاد کردن نیکو کَمَا هَدٰیکُمْ همچنانکه شما را راه نمود بمناسک حج وَاِنْ
کُنْتُمْ و بدرستی که بودید شما مِنْ قَبْلِهٖ پیش از هدایت حق یا قبل از بعثت هادی مطلق که حضرت محمد صلی الله
علیه و آله وسلم لَمِنَ الضَّآلِّیْنَ از جملهٔ راه نایافتگان ثُمَّ اَفِیْضُوْا پس بازگردید خطاب با قریش
و حلفا و اتباع ایشانست که همه عرب را وقوف بعرفات بودی و ایشان در مزدلفه واقف شدندی و
بدین صورت ترفع کردندی بر خلق و ننگ داشتندی از مساوات موقف و در افاضه نیز برای دیگر
بازگشتندی حق سبحانه فرمود که بازگردید مِنْ حَیْثُ اَفَاضَ النَّاسُ از آنجا که بازمیگردند همه مردمان
وَاسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ و طلب آمرزش کنید از خدای اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بتحقیق که خدای آمرزنده است گناهان
مستغفران را رَحِیْمٌ مهربانست بر اهل حج گذارد فَاِذَا قَضَیْتُمْ و چون بگذارید و بجای آورید مَنَاسِکَکُمْ
کارهای حج و لوازم آن فَاذْکُرُوا اللّٰهَ پس یاد کنید و ثنا گوید خدای را کَذِکْرِکُمْ همچون یاد کردن شما اٰبَآءَکُمْ
پدران خود را رسم جاهلیة آن بود که اشراف عرب بعد از فراغ از مناسک در پیش حرم یا میان مسجد منا و
جبل الرحمة بایستادندی و برفعت نسب و شهرت حسب آباء و اجداد مفاخرت کردندی حکم شد که همچنانکه پدران را
یاد میکنید خدای را ذکر کنید اَوْ اَشَدَّ ذِکْرًا بلکه فراوانتر و بزرگتر از آن زیرا که او پدران شما را بدان مناقب
و مراتب اختصاص داده بود فَمِنَ النَّاسِ پس از مردمان مَنْ یَّقُوْلُ کسی هست که میگوید رَبَّنَا ای پرور
دگار ما اٰتِنَا بده ما را فِی الدُّنْیَا در دنیا فلان چیز و فلان چیز یعنی متاع دنیوی میطلبد وَمَا لَهٗ و نیست خواهندهٔ
دنیی را فِی الْاٰخِرَةِ در آن سرا مِنْ خَلَاقٍ نصیب و بهره که اگر وی کافرست از نعمت آن سرای بی نصیب افتاده و اگر مؤمن
است چون دیگر مؤمنان بهره ندارد وَمِنْهُمْ مَّنْ یَّقُوْلُ و از مردمان کسی باشد که گوید رَبَّنَا اٰتِنَا ای پروردگار
ما عطا کن ما را فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً درین سرای نیکوئی یعنی توفیق طاعت وَفِی الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً و در آن سرای نیکوئی

یعنی بتحقیق امنیة و گفته اند حسنهٔ این جهان قناعت است و از آن جهان شفاعت وَقِنَا و نگاه دار ما را
عَذَابَ النَّارِ از عذاب آتش دوزخ حضرت مرتضی علی علیه الصلوة والسلام فرموده است که حسنهٔ
این جهان زنی صالحه است و حسنهٔ آن جهان حور پسندیده و عذاب النار زوجهٔ ناشایسته درشت خوی
سخت گوی نظم زن بد در سرای مرد نکوی ● هم درین عالم است دوزخ او ● زینهار از قرین بد زنهار
وَقِنَا رَبَّنَا عَذَابَ النَّارِ اُولٰٓئِکَ آن گروه که خیر دنیا و آخرت طلبند لَهُمْ نَصِیْبٌ مر ایشانراست بهره
مِمَّا کَسَبُوْا از آنچه عمل کردند یعنی درخواست نمودند وَاللّٰهُ و خدای سَرِیْعُ الْحِسَابِ زود شمار است بعد
شمار همه خلایق کند وَاذْکُرُوا اللّٰهَ و یاد کنید خدای را یعنی تکبیر گوئید فِیْٓ اَیَّامٍ مَّعْدُوْدٰتٍ در روزهای شمرده
که آن ایام تشریق است و آن سه روز باشد بعد از عید اضحی و نزد امام اعظم بعد از نماز صبح عرفه
تا عصر روز عید و بقول صاحبین تا عصر آخر ایام تشریق عقیب هر نماز تکبیر باید گفت و شافعی
درین مسئله موافق صاحبین است فَمَنْ تَعَجَّلَ پس هر که شتاب کند و از منا برود
فِیْ یَوْمَیْنِ در روز یازدهم و دوازدهم ذی الحجة فَلَآ اِثْمَ عَلَیْهِ بروی هیچ گناهی نیست بعضی از اعراب در
جاهلیة متعجل را آثم میگفتند و بعضی متاخر را حق سبحانه و تعالی فرمود که در تعجیل رخصت و هیچ گناهی نه وَ
مَنْ تَاَخَّرَ و هر که تاخیر کند و سه شب در منا باشد فَلَآ اِثْمَ عَلَیْهِ بر وی نیز حرجی نیست و وزر و وبال
نباشد لِمَنِ اتَّقٰی مر کسی را که بپرهیزد بعد از ادای حج و تا آخر عمر تقوی را شعار خود سازد وَاتَّقُوا
اللّٰهَ و بپرهیزید از خدای در بقیهٔ عمر وَاعْلَمُوْٓا اَنَّکُمْ و بدانید که شما را اِلَیْهِ تُحْشَرُوْنَ بسوی خدا حشر
خواهید شد و بجزات و مکافات خود خواهید رسید وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان هست مَنْ یُّعْجِبُکَ
آنکس که خوش آید ترا و در شگفت اندازد قَوْلُهٗ سخن گفتن او و آن اخنس شقی بود که حضرت رسالت

و مطلقا هم

صلی الله علیه وآله وسلم آمد و مردی شیرین سخن و نیکو صورت بود حضرت را طراوت روی و حلاوت گفتگوی او خوش
آمد و مضمون کلماتش این بود که آمده ام تا حلقه چیغ اسلام در گوش ارادت کشم و غاشیه خدمت سید انام
بر دوش مطاوعت افکنم و این سخنان را نیکو کند و موکد ساخته خدای را بگواهی آورد و چون بازگشت از عمارات
عمرانات مدینه درگذشت زراعت قومی را بآتش بسوخت و چهارپایان مسلمانان را بشمشیر پی کرد حق سبحانه
وتعالی آیه فرستاد که کس هست از مردمان که ترا در عجب می افکند سخن او که میگوید فی الحیوة الدنیا
در مصالح زندگانی دنیا ویشهد الله وبگواهی می آورد خدای را علی ما فی قلبه بران چیزی که در دل او
یعنی میگوید دل و زبان من یکیست وهو و حال آنکه او الد الخصام ستیزنده ترین دشمنانست
واذا تولی و چون برگردد از حضرت تو سعی برود و بشتابد فی الارض در زمین مدینه لیفسد فیها
تا تباهی کند در آن ویهلک الحرث و نابود کرداند کشت زار را بسوختن والنسل و هلاک کند چهارپایان را
والله و خدای لا یحب الفساد نمی پسندد معصیت و تباه کاری را واذا قیل له و چون گویند مرین
منافق را اتق الله بترس از خدای اخذته العزة بگیرد او را حمیت جاهلیة بالاثم بار تکاب
گناه فحسبه پس پسندیده است عرور را جهنم و آن نام آتشیست که دوزخیان را بدان عذاب
کنند یا چاهی بعید القعرست در دوزخ ولبئس المهاد و بد فراشیست آتش ومن الناس و از مردمان
است من یشری کسی که بفروشد نفسه نفس خود را یعنی جان بذل میکند ابتغاء مرضات الله
بطلب خشنودی خدای و آن زبیر بن عوام بود و مقداد بن اسود که از مدینه بمکه رفتند و خبیب را
که در جنگ رجیع گرفتار شده بود بدست مکیان افتاده بر دار کشیده بودند از دار فرو گرفته
متوجه مدینه گشتند و هفتاد سوار قریش از عقب ایشان آمده آغاز حرب کردند ایشان خبیب را

از اسب فرو گرفته بر زمین نهادند و زمین او را فرو برد و به بلیع الارض ملقب گشت و آن ده مرد مردانه با
هفتاد تن داعیه محاربه نمودند و کافران در حرب صرفه ندیده باز گشتند و گویند در شان صهیب رومی
است که هر چه داشت در مکه بکافران داد تا اجازت هجرت بمدینه یافت و رضای خدای و خشنودی پیغمبر را
بمال دنیا بخرید نظم بزر وصلش ار می توان خرید ✻ که وصلش عزیزست و زر بیقیمت و گفته اند در
حق حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی علیه الصلوة والسلام فرود آمده که در شب غار بر فراش
سید عالم آرام گرفت و جان فدای آنحضرت کرد والله رءوف و خدای مهربانست بالعباد به بندگان خود
که در طلب رضا او جان فدا میکنند یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید بظاهر
ادخلوا فی السلم در آیید در اسلام کافة همه یکبار یا مؤمنان اهل کتاب را میگوید بر اسلام ثابت باشید و گفته اند که
ابن سلام و اصحاب او بعد از قبول احکام اسلام شرایع توریة را نیز نگاه میداشتند و تعظیم شنبه
نموده گوشت و شیر شتر تناول نمیکردند حق سبحانه فرمود که یکبارگی با سلام درآیید ولا تتبعوا و پیروی
مکنید خطوات الشیطان گامهای شیطان را یعنی وسوسه نفس و خواطر شما را فان زللتم
پس اگر بلغزید شما از جادهٔ شرع و احکام قران من بعد ما از پس آنکه جاءتکم البینات آمد بشما احکام
حلال و حرام فاعلموا ان الله پس بدانید آنکه خدای عزیز غالب است و قادر بر عقوبت مخالفان و
حکیم محکم کارست انتقام نکشد الا بحق هل ینظرون آیا چشم میدارند یعنی نمیدارند آنان که بکلی در دایره
اسلام داخل نمی شوند الا ان مگر آنکه یاتیهم الله بیاید بدیشان خدای یعنی عذاب او فی ظلل در سایبانها
من الغمام از ابر سفید رقیق چنانچه قوم شعیب را علم در یوم الظلة بود والملائکة و بیایند فرشتگان
که موکلند بر عذاب وقضی الامر و گذارده شود کار یعنی جزای هر کس بدو رسید والی الله و بسوی خدای

یعنی جزای او و نتیجه کامنوذ باز گردانیده شود که رشا یا آنکه اوامر و احکام سلاطین و حکام که امروز بر رعایا می کنند
روز قیامت باطل شود و فرمان جز حق را نبود و از اهل تاویل نقل است پس خطاب با آن حضرت است صلعم
یا هر که صلاحیت خطاب دارد و او را میگوید بپرس بنی اسرائیل یهود مدینه را یا مومنان بنی اسرائیل را که کم آتیناهم
چند داده ایم مر پدران ایشان را مِنْ آیَةٍ بَیِّنَةٍ از نشانها روشن و حجتها انیکو در شان محمد صلعم یا معجزات
هویدا چون عصا و ید بیضا و من و سلوی و امثال آن وَمَنْ یُبَدِّلْ و هر که تبدیل دهد از یهود و بگرداند نِعْمَةَ اللهِ
نعمت خدا را که صفت پیغمبرست مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ از پس آنکه آمده است بدو در توریة فَإِنَّ اللهَ
پس بدرستی که خدای شَدِیدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست بر و در دنیا بقتل و اجلا و در آخرت بعذاب بی منتها
زُیِّنَ آراسته گردانیده اند لِلَّذِینَ کَفَرُوا برای ناسپاسان و پوشندگان حق الْحَیَاةُ الدُّنْیَا زندگانی دنیا را
تا بدان فریفته میشوند و مغرور میگردند وَیَسْخَرُونَ و سخریه میکنند و افسوس میکنند مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا از آنانکه
ایمان آورده اند اغنیای قریش بر فقرای صحابه چون بلال و عمار و امثال ایشان میخندیدند و میگفتند محمد را صلی الله علیه
و آله و سلم نگرید که میگوید با این گدایان کار جهان راست میکنم و اساس عظمت اشراف عرب و بنای رسوم و عادات
ایشان در هم میشکنم و اگر کار وی حق بودی بایستی که سادات اعراب و اماثل قبایل تبع وی بودندی حق سبحانه
فرمود وَالَّذِینَ اتَّقَوْا و آنانکه پرهیزکاری کردند یعنی این درویشان و گدایان فَوْقَهُمْ زبر ایشان اند یعنی بالای افسوس
کنندگان در روز قیامت یعنی مومنان در درجات علی باشند از فردوس برین و کافران در درک الاسفل و جحیم
جحیم وَاللهُ یَرْزُقُ و خدای روزی دهد مَنْ یَشَاءُ هر کرا خواهد بِغَیْرِ حِسَابٍ بی اندازه کَانَ النَّاسُ بودند آدمیان یعنی
آدم و اولاد او أُمَّةً وَاحِدَةً گروهی یگانه بر یک ملت بعد از آن مختلف شدند فَبَعَثَ اللهُ پس برانگیخت خدای النَّبِیِّینَ پیغمبرانرا
یعنی شیث و ادریس علیهما السلام و غیر ایشان مُبَشِّرِینَ مژده دهندگان اهل طاعت را بثواب وَمُنْذِرِینَ و بیم کنندگان

ارباب معصیت را بعقاب و گویند که در زمان نوح علیه السلام مبعوث شد همه عالم بر ملت کفر بودند و در وقت
رسالت ابرهیم نیز صلوات الرحمن علیهما همین واقع بود حق سبحانه پیغمبران را فرستاد وَأَنْزَلَ و
منزل گردانید مَعَهُمُ الْکِتَابَ با ایشان کتابها که احکام شرایع در آن مبین بود بِالْحَقِّ براستی
و درستی لِیَحْکُمَ تا حکم کند هر پیغمبری بَیْنَ النَّاسِ میان مردمان فِیمَا اخْتَلَفُوا فِیهِ در آن چیزی
که اختلاف کردند در آن وَمَا اخْتَلَفَ فِیهِ و اختلاف نکردند در حق یا در کتاب یا در امر دین
إِلَّا الَّذِینَ أُوتُوهُ مگر آنانکه کتاب بدیشان داده بودند از یهود و نصاری که ایشان تحریف و تبدیل
کردند مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ از پس آنکه آمد بدیشان الْبَیِّنَاتُ معجزهای روشن و حجتها و پیدا
و خلاف ایشان نه از روی تمیز بود بل بَغْیًا بَیْنَهُمْ از جهت حسدی که میان ایشان هست یا از روی
ستمکاری فَهَدَى اللهُ پس راه نمود خدای الَّذِینَ آمَنُوا آنانرا که ایمان آورده اند لِمَا اخْتَلَفُوا
فِیهِ بدان چیزی که اختلاف کردند در آن مِنَ الْحَقِّ یعنی آن مختلف فیه است یعنی حق سبحانه مومنانرا
بحق مختلف فیه راه نمود بِإِذْنِهِ بعلم و ارادت و امر خود و این اختلاف در امر قبله بود که بعضی بسوی مشرق
آوردند و بعضی بمغرب خدای راه نمود مومنانرا بکعبه که وسط است یا مخالف در افضل ایام
هفته نمودند یهود شنبه و نصارا یکشنبه اختیار کردند حق تعالی این امت را جمعه که فاضلترین روزهاست
نمود وَاللهُ یَهْدِی و خدای راه می نماید بفضل خود مَنْ یَشَاءُ هر کرا می خواهد إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ بسوی راه راست
که آن راه انبیاء و اولیاست أَمْ حَسِبْتُمْ آیا می پندارید ای مهاجران که بترک خان و مان گرفته و محنت فاقه
و کربت غربت کردید أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ آنکه در آیید بهشت وَلَمَّا یَأْتِکُمْ و نیامده بشما مَثَلُ الَّذِینَ
خَلَوْا مانند محنت گذشته اند مِنْ قَبْلِکُمْ پیش از شما یعنی پیغمبران و صدیقان و تابعان ایشان محنت

انست که می پندارید که رایگان بهشت روید و بشما رسیده الخ دوستان خدا پیش از این کشیده اند مَسَّتْهُمُ
الْبَأْسَاءُ رسیده است بدیشان سختی و ناکامی و درویشی وَالضَّرَّاءُ و بیماری و شکستگی و گرسنگی نقل است
که بیان مکه و طایف مقداد پیغمبر را یافتند که سبب موت ایشان گرسنگی بوده و در حدیث آمده که سخت ترین
بلاها متوجه انبیاست و نکته مَا أُوذِيَ نَبِيٌّ مِثْلَ مَا أُوذِيتُ تاکید این قول میکند نظم زان بلاها کانبیا برداشتند
سر بچرخ هفتمین افراشتند ° هرکه در راه محبت بیشتر ° بر دل و بار محنت بیشتر ° پس انبیا علیهم السلام و مؤمنان
محنت گذرانیدند وَزُلْزِلُوا و از جای برانگیخته شدند از بسیاری بلاها که بدین میرسید حَتَّى يَقُولَ
الرَّسُولُ تا آنکه گفت پیغمبر ایشان را وَالَّذِينَ آمَنُوا و گفتند آنانکه ایمان آورده بودند مَعَهُ با آن پیغمبر
یعنی گفتند باتفاق او که مَتَى نَصْرُ اللَّهِ کی باشد یاری دادن خدای ما را و ظفر یافتن بر خصمان والتماس
تعجیل نصرت میکردند نه آنکه بر سبیل شک فرمودند حق سبحانه و تعالی بر رسول ایشان پیغام داد که أَلَا إِنَّ
نَصْرَ اللَّهِ بدانید که یاری دادن خدای مؤمنان را قَرِيبٌ نزدیکست يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا مَاذَا
يُنْفِقُونَ که چه چیز نفقه کنند عمرو بن جموح مردی بزرگ و توانگر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید
که مالی چند دارم چه نفقه کنم حق تعالی فرمود که قُلْ بگو مَا أَنْفَقْتُمْ آنچه نفقه میکنید و اخراج مینمایید مِنْ خَيْرٍ
از مال فَلِلْوَالِدَيْنِ پس برای پدر و مادر باید سوال از وجه نفقه بود و جواب در بیان مصرف آمد که اهتمام بدان
بیشتر است زیرا که نفقه وقتی معتد به باشد که بمحل خود واقع شود و از جمله مصارف نفقه والدین اهم است
وَالْأَقْرَبِينَ و خویشان نزدیک که وارث نباشند چه آن صله رحم است وَالْيَتَامَى و بی پدران خورد سال
که قادر نباشند بر اکتساب نفقات وَالْمَسَاكِينِ و درویشان که چاره معیشت خود ندانند وَابْنِ
السَّبِيلِ و راه گذریان و مهمانان وَمَا تَفْعَلُوا و آنچه بکنید مِنْ خَيْرٍ از نیکوی با هر کس باشد فَإِنَّ اللَّهَ

پس خدای بِهِ بآن چیز عَلِيمٌ داناست و بران جزا خواهد داد كُتِبَ نوشته شد عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ بر شما کا
رزار کردن با دشمنان دین وَهُوَ و آن قتال كُرْهٌ لَكُمْ مکروه است و طبع شما را و شاقست بر
نفس شما و این کراهیت نه فرمان خدای را بود بلکه مقتضای طبع بشری آنست که تلف مال و هلاک نفس
ناکاره باشند وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا و شاید که شما مکروه دارید شَيْئًا چیزی را بنفرت طبیعت خود وَ
هُوَ حال آنکه آن چیز خَيْرٌ لَكُمْ نیکوی باشد شما را چون غزو که مکروه می شمارید و خیر شما در انست که هم
بحسب دنیا از ظفر و غنیمت و قهر اعدا و اعزاز دین و هم بحسب آخرت از رتبه شهادت و نعیم مخلد و درجات
علیین وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا و شاید که دوست دارید شَيْئًا چیزی را از روی کسالت طبع که آن تخلف از جهاد
وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ و آن بدی باشد مر شما را هم در دنیا بحمل ذل و غلبه اعدا و هم در ان سرا حرمان از ثواب غزو و بعد از درجه
شهدا وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مصلحت شما را وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما آن را نمی دانید يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا
عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ از ماه حرام قِتَالٍ فِيهِ یعنی از قتال در و حضرت رسالت صلعم در سال دوم از هجرت عبدالله
عبدالله بن جحش را با بعضی از صحابه ببطن نخله فرستاد و میان ایشان و کاروان قریش که از طایف می آمدند
معانقه افتاد و عمرو حضرمی از کفار کشته شد و نماز شام هلال رجب بنظر مسلمانان در آمد ندانستند که آن
روز سلخ جمادی الآخرة بوده یا غره رجب بود بعد از انتشار این خبر کافران آغاز طعن کردند که محمد
صلی الله علیه و آله و سلم ماه حرام را حلال گردانید و اتباع خود را اکنون ریختن و فتنه انگیختن در ماه رجب
فتوی داد مسلمانان از قتال در ماه حرام سوال کردند جواب آمد که قُلْ قِتَالٌ فِيهِ بگوی که جنگ در ماه حرام
كَبِيرٌ کاری بزرگست هنوز در آن وقت در ماه حرام حرام بود و حرمت او بآیة السیف منسوخ گشته و اگر
چه این قتال بزرگ بود اما آنچه کافران میکنند از بی راهی وَصَدٌّ و باز داشتن مردمان عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ

از راه خدای که ایمانست وَكُفْرٌ بِهِ و ناگرویدن بخدای وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وکفر بمسجد حرام یا منع مردم از
طواف و نماز در ان وَاِخْرَاجُ اَهْلِهِ و بیرون کردن اهل مسجد یعنی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و اصحاب او
مِنْهُ از مسجد بلکه از مکه که بر مسجد مشتمل است اَكْبَرُ عِنْدَ اللهِ بزرگترست نزدیک خدای از قتال
رجب و عقوبت آن بیشتر وَالْفِتْنَةُ و شرک بخدای اَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ بزرگترست از قتل حضرمی وَلَا
يَزَالُوْنَ و همیشه باشند مشرکان که بتعصب و عناد يُقَاتِلُوْنَكُمْ با شما ای مؤمنان جنگ کنند حَتّٰى
يَرُدُّوْكُمْ تا شما را باز گردانند عَنْ دِيْنِكُمْ از دین شما که اسلام است اِنِ اسْتَطَاعُوْا اگر توانستند
و قادر باشند وَمَنْ يَّرْتَدِدْ مِنْكُمْ و هر که بر گردد از شما عن دینه از دین خود و مرتد شود فَيَمُتْ پس بمیرد
وَهُوَ كَافِرٌ و حال آنکه کافر باشد یعنی بر ردت باقی ماند تا مردن فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه حَبِطَتْ
اَعْمَالُهُمْ باطل باشد عملهای ایشان فِي الدُّنْيَا درین سرای که ایشان را امان نماند و استحقاق مال و زوج
و میراث از ایشان مسلوب گردد وَالْاٰخِرَةِ و در ان سرای که مستحق ثواب نمانند وَاُولٰٓئِكَ و آن
گروه اَصْحٰبُ النَّارِ ملازمان دوزخ اند هُمْ فِيْهَا ایشان در ان آتش خٰلِدُوْنَ جاوید اند اِنَّ
الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بدرستی که آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وَهَاجَرُوْا و آنانکه بدرود کرده اند اوطان خود
را وَجٰهَدُوْا جهاد کرده اند فِيْ سَبِيْلِ اللهِ در راه خدای یعنی عبد الله بن جحش و یاران او اُولٰٓئِكَ
آن گروه يَرْجُوْنَ امید میدارند رَحْمَتَ اللهِ رحمت خدا را وَاللهُ غَفُوْرٌ و خدای آمرزنده مؤمنان و مجاهدانست
رَحِيْمٌ و بر ایشان مهربانست يَسْئَلُوْنَكَ می پرسند ترا ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ
از تناول خمر و مباشرت قمار جمعی از اکابر صحابه چون عمر ابن الخطاب [illegible] و معاذ جبل با آن حضرت
گفتند که فتوی ده ما را در خمر که زایل کننده عقلست و در قمار که سبب سلب مالست و در ان محل خمر حلال بود

الخمر و المیسر

حق سبحانه و تعالی فرمود که قُلْ فِيْهِمَآ بگو درین هر دو اِثْمٌ كَبِيْرٌ گناه بزرگست وَّمَنَافِعُ لِلنَّاسِ
و منفعتها مر مردمانرا از منافع خمر یا بدنی بوده باشد چون اشتعال حرارت غریزی و هضم طعام یا خلقی
چون تواضع متکبران و سخاوت ممسکان و جرأت بی دلان یا مالی چون سود فراوان در بیع و شری
آن فواید میسر توسعه بوده است بر درویشان چه رسم جاهلیه آن بوده که زر قمار بر سائلین
قسمت میکرده اند در حقایق سلمی آورده که اثم کبیر است در اشتغال بدانها و منافع للناس در ترک
انهاست وَاِثْمُهُمَآ و گناه خمر و قمار اَكْبَرُ مِنْ نَّفْعِهِمَا بزرگترست از نفع انها وَيَسْئَلُوْنَكَ و می پرسند
ترا مَاذَا يُنْفِقُوْنَ که چه چیز نفقه کنند عمرو بن الجموح نوبت اول که سوال کرد و جواب در تعیین مصارف
نازل شد دیگر باره گفت یا رسول الله ندانستم که صدقه بکه می باید داد اکنون میدانم که چه دهم جواب آمد
که قُلِ الْعَفْوَ بگو آنکه فاضل آید از نفقه خود و عیال و نزد بعضی از علما این حکم بآیه زکوة منسوخ است كَذٰلِكَ
همچنانکه احکام انفاق بیان کرد يُبَيِّنُ اللهُ بیان میکند و روشن میگرداند خدای لَكُمُ الْاٰيٰتِ برای
شما آیتها بمهربانی خویش لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُوْنَ باشد که شما تفکر کنید فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ در کار
این سرای و آن سرای یعنی دل بر دنیا منهید و آخرت را هیچ روی از دست مدهید سلمی رحمه الله
فرموده که تفکر در دنیا و آخرت آنست که بداند که ایشان قاطعان راه اند و حجاب اند
علی اهل الله نظم دنیی و عقبی حجاب عاشقست ۞ میل ایشان کی ز عاشق لایقست وَيَسْئَلُوْنَكَ
و می پرسند ترا عَنِ الْيَتٰمٰى از کیفیت معیشت با یتیمان و در اسباب نزول آمده که چون تهدید خوردن
مال یتیم بآیه وَلَا تَقْرَبُوْا مَالَ الْيَتِيْمِ نازل شد آنها که قیم اموال ایشان بودند و در ان بمعاملات تصرف
می نمودند جهت براءت ذمت خود خواستند که از قیام مهمات ایشان بطرف روند صورت حال عرض

سید عالم صلی الله رسانیدند وحی نسیج نه فرمود که قُلْ اِصْلَاحٌ لَّهُمْ بگو باصلاح آوردن حال و محافظت
کردن مال ایشان خَيْرٌ بهتر است از تجنب از ایشان آورده اند که جمعی طعام ایتام جدا نکردندی و از جلوس
بر فراش ایشان احتراز نمودندی و هیچ نوع راه مخالطه بر ایشان نگشودند حق تعالی فرمود که وَاِنْ تُخَالِطُوْهُمْ و اگر با ایشان در آمیزید و طعام خود با طعام ایشان خلط کنید فَاِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران
شما اند در دین وَاللّٰهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ و خدای میداند تباه کنندهٔ مال ایشان را مِنَ الْمُصْلِحِ از اصلاح دهنده
کار ایشان وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ و اگر خواستی خدای لَاَعْنَتَكُمْ هر آینه شما را در رنج افکندی و کار بر شما تنگ کردی
یا که مخالطه با یتیمان حرام کردی اِنَّ اللّٰهَ عَزِيْزٌ بدرستی که خدای غالبست دعا در بر اعنات حَكِيْمٌ داناست
کرد از ترک اعنات وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ و بزنی مخواهید زنان مشرک را حَتّٰى يُؤْمِنَّ تا وقتی که ایمان
آرند رسول صلی الله مرثد غنوی را که مردی دلاور بود بمکه فرستاد تا قومی مسلمانان در مانده را که آنجا بودند
پنهان از کفار بیرون آرد و مرثد چون بمکه رسید زنی مشرک عناق نام که در غایت جمال بود و در جاهلیت با هم
بازاری داشته بودند نزد وی آمد و سیل صحبت آغاز کرد مرثد ابا نمود و گفت اسلام میان من و تو حایل
شده و مواصلت بر وجه زنا محالست عناق گفت پس مرا بزنی بخواه مرثد فرمود که این نیز موقوف بر اجازت پیغمبرست
صلی الله علیه و آله وسلم پس مرثد بعد از مراجعت این صورت را بعرض رسانید و حکم شد که مشرکات
را تا ایمان نیارند در دایرهٔ ازدواج داخل نسازند و هم درین الاوقات عبد الله رواحه کنیزک خود را بجهت آنکه
طپانچه بر روی زده بود و او را داد خواهان بحضرت نبوت پناه صلی الله علیه و آله وسلم رفته آنحضرت بطریق
تلطف از عبد الله تعرف حال کنیزک فرمود عبد الله گفت نماز میگذارد و روزه میدارد و خدا و رسول را
تصدیق میکند اما ستیزنده و فرمان نابرنده است حضرت فرمود که پس او مومنه باشد با او نیکوئی

کن عبد الله او را آزاد کرد و بخواست جمعی زبان طعن گشادند که ابن رواحه کنیزک سیاه خود را نکاح کرده حال آنکه فلان
زن مشرکه که با مال و جمال بود بدو می دادند آیه آمد که وَلَاَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ و هر آینه کنیزک مومنه خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ
بهترست از زن آزادِ مشرکه وَلَوْ اَعْجَبَتْكُمْ و اگرچه شما را در شگفت اندازد آن زن بجهت مال و جمال
وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِيْنَ و مدهید زنان مومنه را بمردان مشرک حَتّٰى يُؤْمِنُوْا تا وقتی که ایمان آرند وَلَعَبْدٌ
مُّؤْمِنٌ و هر آینه که بندهٔ مومن خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ بهترست از مرد آزادِ مشرک وَلَوْ اَعْجَبَكُمْ و اگرچه
شما را بشگفت آرد آن مشرک بواسطه صورت یا ثروت اُولٰٓئِكَ آن مشرکین و مشرکات يَدْعُوْنَ
اِلَى النَّارِ میخوانند بسوی آتش یعنی بکفر که ارتکاب آن سبب رسیدن بدوزخ است وَاللّٰهُ يَدْعُوْا و خدای
میخواند بر السنهٔ رسل یا اولیا و خدا میخواند اِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بسوی بهشت و آمرزش یعنی عملها که بدان اهل
شوند و بجهت برسند بِاِذْنِهٖ بقضا و ارادت او وَيُبَيِّنُ و هویدا میکند اٰيٰتِهٖ احکام خود را از حلال و حرام
لِلنَّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُوْنَ شاید که ایشان پند پذیرند وَيَسْـَٔلُوْنَكَ و می پرسند ترا عَنِ
الْمَحِيْضِ از حیض زنان یهود در حال حیض نسوان خود از ایشان مهاجرت کردندی و چشم بر روی ایشان نینداختندی
و خوردن طعام و گفتن کلام با ایشان حرام دانستندی و نصاری بر عکس این در آن حال با ایشان مکالمه و مواکله
می نمودند بلکه در مباشرت و مطاوعت می افزودند ثابت بن الدحداح گفت یا رسول الله با زنان در حال حیض
چگونه سلوک کنیم جواب آمد که قُلْ هُوَ اَذًى بگو که حیض مرد است که نفس آدمی را از آن نفرت باشد
فَاعْتَزِلُوا النِّسَآءَ پس دور باشید و یکسو روید از زنان فِى الْمَحِيْضِ در حالت حیض ایشان یعنی اعتزال کنید
از مجامعت و بس نه آنکه ترک مکالمه و مخالطه نمائید پس بجهت تاکید میگوید وَلَا تَقْرَبُوْهُنَّ و نزدیک مشوید بدیشان
یعنی مباشرت مکنید حَتّٰى يَطْهُرْنَ تا وقتی که غسل کنند بعد از انقطاع دم و این مذهب شافعی است

وحفص یطّهرن مشدد خوانده‌اند بسکون طا وضم ها یعنی وقتی که پاک شوند یعنی دم منقطع گردد واین قول امام اعظم است که چون
انقطاع دم بعد از گذشتن اکثر ایام حیض باشد قبل از غسل وطی حلال است فاذا تطهّرن پس چون غسل کنند
یا پاک شوند فأتوهنّ پس بیائید بدیشان من حیث امرکم الله از آنجا که خدای امر کرده است یعنی مأتی معهود
انّ الله یحبّ التوّابین بدرستی که خدای دوست دارد توبه کنندگان را از مناهی ویحبّ المتطهّرین ودوست
دارد پاکیزه کاران را انبیا که زنان شما حرث لکم موضع کشت شمااند یهود میگفتند که هرگه در وقت
مباشرت ظهر زوجه جانب او باشد فرزند احول آید مسلمانان که بر این نوع اقدام نموده بودند حکایت حال
بجناب نبوت عرض کردند واز حق سبحانه جواب رسید که زنان محل زرع و منبت اولادند فأتوا حرثکم پس
بیائید بکشت زار خود انّی شئتم هر گونه که خواهید بطریق اقبال وادبار واستلقا وغیر آن چون مأتی واحد باشد
یعنی مأتی موضع حرث بود نه محل فرث وقدّموا لأنفسکم وفرا پیش دارید برای خود یعنی طلب ولد کنید یا از
پیش بفرستید نیت خالص را وقصد صیانت نفس کنید از حرام واتّقوا الله وبترسید از خدای در مخالفت امر
ومباشرت نهی او واعلموا انّکم ملاقوه وبدانید که شما ملاقی او رسنده گانید بدانچه از پیش می‌فرستید یا ملاقات
کنندگانید از او جزا پرسید یعنی او را در عقبی ببینید وسر خواهید دید یا مراد از ملاقات عرض بندگانست بر
خدای کما قال وعرضوا علی ربّک صفّا وبشّر المؤمنین ومژدگانی ده مومنان را بجنت ورؤیت ولا تجعلوا
الله ومگردانید نام خدای را عرضة بهانه ودست آویز لأیمانکم سوگندان خود را عبدالله رواحه
از بشیر بن نعمان رنجیده وباسم اعظم الهی سوگند یاد کرد که با وی سخن نگوید ودر حق وی نیکوئی
نکند واورا با خصمان وی صلح ندهد حق تعالی این آیت فرستاد که مگردانید ذکر خدای را مانع آن أن تبرّوا از آنکه
نیکوئی کنید با اقربا واحبا وتتّقوا واز آنکه بپرهیزید از عقوق وبا یاران مکالمه کنید وتصلحوا واز آنکه اصلاح

کنید بین الناس میان مردمان والله سمیع وخدای شنوا است سوگند شما را علیم دانا بحال نیّت سوگند خورنده عبدالله رواحه
چون این استماع آیه از سر آنچه گفته بود درگذشته وبا بشیر در مقام مرحمت وشفقت آمد لا یؤاخذکم الله نگیرد
خدای شما را یعنی عقاب نکند باللغو بیهوده که واقع شود فی ایمانکم در سوگندان شما ودر شما لغو بقول امام اعظم
رحمه الله آنست که کسی بر چیزی قسم یاد کند بظنّ آنکه راست میگوید وخلاف آن ظاهر شود ونزد شافعی رحمه الله
لغو آن است که بی اختیار بر زبان کسی گذرد وبتعجیل یا بر طریق عادت کلا والله وبلی والله وویرا در آن قصد سوگند
نباشد وبر هر تقدیر در یمین لغو کفارت نیست وخدای بدان مواخذه نکند ولکن یؤاخذکم ولکن مواخذه
میکند شما را بما کسبت قلوبکم بانچه عزم کنند دلهای شما وعمد سوگند خورید وحانث شوید واز کفارت
باید داد و پاس کفارت در سوگند ناچیده بیاید والله غفور وخدای آمرزنده است بنده را بیمین لغو
حلیم بردبار است در سوگند عمد بغیر تعجیل عقوبت للذین یؤلون مر آنان که سوگند خورند من نسائهم
از زنان خود دور شدن وباز ایستادن را در جاهلیت چون مردی را بزنی میل نبودی وغیرت داشتی که چون بی
بگذرد دیگری بخواهد سوگند خوردی که هیچ وقت با وی نزدیکی نکند واورا در آن مدت پایست وسرگشته بگذارد
وان بیچاره مدتی متمادی نه بیوه بودی ونه از کدخدای بیاسودی حق سبحانه وتعالی این را نپسندید وحکم فرمود
که برای ملاحظه احوال ایشان که چنین سوگند خورند تربّص اربعة اشهر انتظار بردن چهار ماه است فإن
فاءوا پس اگر باز آیند یعنی سوگند خورندگان رجوع نمایند بسوی زن ومباشرت کنند فإنّ الله غفور پس
خدای آمرزنده است مر شکننده سوگند را در این صورت رحیم مهربانست که مباح کرد مخالفت سوگند را
وکفارت مقرر فرمود وحکم شرع آنست که اگر مولی در اثنای چهار ماه با زن نزدیکی کند اگر قادر بود بوطی واگر عاجز
بود بوعده نکاح ثابت است وبروی کفارت سوگند هست واگر مدت بسر آید وبی عذری مقاربه نکند نزد امام

اعلم طلاق باین واقع شود و قول شافعی رحمه الله آنست که زن را رسد مطالبه کردن که بازای یا طلاق ده و حکم
شرع بود که مولی را برجوع یا طلاق فرماید و اگر امتناع کند حاکم زن او را طلاق دهد وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ و اگر قصد
کنند طلاق را فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ پس خدای شنواست قول مولی را عَلِيمٌ داناست بعزم مولی وَالْمُطَلَّقَاتُ
و زنان رها کرده بالغه مدخول بها که حامله نباشند يَتَرَبَّصْنَ انتظار برند بِأَنْفُسِهِنَّ بنفسهای خود تاکید
در انتظار ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ سه قرو و آن بمذهب شافعی و مالک طهر است و نزد امام اعظم رحمه الله حیض
و فایده خلاف در عدت ظاهر میشود که چون در حیضه ثالثه شروع کرد عدت منقضی شد بقول آنکه قرا طهر را
گویند و بقول آنکه حیض را گیرد انقضاء عدت بعد از انقطاع حیضه ثالثه است وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ و حلال
نباشد زنان را أَنْ يَكْتُمْنَ آنکه بپوشند مَا خَلَقَ اللَّهُ آنچه آفریده است خدای فِي أَرْحَامِهِنَّ در
رحمهای ایشان از فرزند و چون کتمان ولد سبب ابطال حق الرجعه است پس از زنان روا نبود
إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ اگر هستند که ایمان دارند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای و روز قیامت وَبُعُولَتُهُنَّ
و شوهران ایشان أَحَقُّ سزاوارترند بِرَدِّهِنَّ برجوع کردن با ایشان فِي ذَلِكَ در زمان تربص
إِنْ أَرَادُوا اگر خواهند شوهران بدان رجعت إِصْلَاحًا صلاح آوردن کار زنان نه ضرر و آزار
رسانیدن بدیشان در ابتدای اسلام زنان را طلاق رجعی میدادند و چون نزدیک میشد که عدت
بسر آید رجعت میکردند و زن را باز گرفته باز طلاق میدادند و غرض ایشان افساد بود نه اصلاح وَ
لَهُنَّ و زنان راست بر مردان از حقوق مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ مانند آن حقوق که مردان را بر ایشان هست
بِالْمَعْرُوفِ بخوبی معیشت و حسن معاشرت حق مرد بر زن آنست که فرمان او برد و ناموس شوهر نگاه
داشته قدم از دایره عفت و صیانت بیرون ننهند و حق زن بر مرد آنست که با او زندگانی بوجه حسن

…رد و انچه از علم دین بکار آید بوی بیاموزد وَلِلرِّجَالِ و مردانرا عَلَيْهِنَّ بر زنان دَرَجَةٌ فزونی و بلندی
…از مهر برایشان است و نفقه از ایشان یا بمیراث که ضعف زنان می برند یا بطلاق و رجعت که سررشته اختیار
…بدست رجالست و در حقایق سلمیه مذکور است که فضل مردان بر زنان باستعداد نبوت و کمال…
…حدیث آمده که بسیار از مردان بکمال رسیدند و از زنان گذشته دو تن کامل شدند آسیه
و مریم بنت عمران وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالبست عزیز میگرداند مردان را و فضل میدهد بر زنان
حَكِيمٌ داناست و بحکمت حکم میکند بهمدیگان الطَّلَاقُ طلاق شرعی که دران رجعت باشد مَرَّتَانِ
…دست عدد طلاق در جاهلیت مقرر نبود و اگر فرضا ده طلاق واقع شدی مرد را حق رجعت
…بود و بسیار بود که زن را طلاق میداد و چون نزدیک بانقضاء عدت رجوع مینمود دیگر بار
…زنی بخدمت عایشه آمد و از شوهر خود که بهمین نوع او را طلاق میداد و برای اضرار رجعت
…میکرد بنالید و حکایت آن شکایت بسامع علیه نبوی رسید آیت نازل شد که طلاق رجعی دو بارست
…بار دو طلاق فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ یا نگاه داشتن برجعت أَوْ تَسْرِيحٌ یا رها کردن بِإِحْسَانٍ بنیکو
…گذاشتن تا عدت بگذرد و بعد از آن اگر خواهد نکاح تازه کند و دیگر باره طلاق دهد بینونت
حاصل آید و تا آن زن بنکاح شوهری دیگر نرسد بران مرد حلال نشود وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ حلال نیست
…ای مردان أَنْ تَأْخُذُوا آنکه فرا گیرید مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ از آنچه داده اید زنان خود را شَيْئًا چیزی را تا
…ی باقی بحساب مهر زن داده بود زن از وجهای طلبید بهمان کابین سر خود را باز خرید و آیت نازل
…باشد چیزی طلبیدن از زن در زمان طلاق إِلَّا أَنْ يَخَافَا مگر آنکه دانند مرد و زن آنکه
…بپای نمیتوانند داشت حُدُودَ اللَّهِ احکام الهی را در صحبت و معاشرت فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر



دانسته‌اید احکام که او خدا را اطاعت شما ان لا یقیما آنکه مرد و زن اقامت نمی‌توانند کرد حدود الله
حکمهای خدا را فلا جناح علیهما پس هیچ وزر و وبال نیست بر مرد و زن فیما افتدت به در آنچه زن فدا
دهد بشوهر و بان خود را باز خرد چنانچه زن ثابت کرد تلک این احکام که مذکور شد از طلاق و رجعت و
خلع حدود الله اندازهای خدا است برای مصالح بندگان مقرر کرده فلا تعتدوها پس از آن در
مگذرید و من یتعد هر که درگذرد حدود الله از اندازهای خدای فاولئک پس آن گروه متعدیان
هم الظالمون ایشانند ستمکاران بر نفس خود فان طلقها پس اگر طلاق دهد مرد بعد از طلقهٔ ثانیه
زن خود را فلا تحل له پس آن زن حلال نباشد بر آن مرد من بعد بعد از طلاق ثلثه حتی تنکح
تا وقتی که بنکاح در آید زوجا غیره شوهر دیگر را او زوج ثانی از مباشرت او برخورد . دختر عبد الرحمن قرظی
که مطلقهٔ ثلثه بود و بعقد شوهر دیگر در آمده خواست که با شوهر پیشین آشتی کند قبل از مباشرت زوج
ثانی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم منع فرمود و گفت لا حتی تذوقی عسیلته و یذوق عسیلتک
فان طلقها پس اگر طلاق دهد شوهر ثانی او را بطوع نه بکره بعد از مباشرت فلا جناح علیهما
پس هیچ گناهی نیست بر زوج اول و این مطلقه ان یتراجعا آنکه با یکدیگر رجوع نمایند بنکاحی جدید
بعد از مدت عدت شوهر ثانی ان ظنا اگر میدانند یا گمان می‌برند ان یقیما آنکه بپای دارند حدود الله
احکام خدا را او حق یکدیگر بشناسند و تلک و این که گفته شد از تحریم و تحلیل حدود الله اندازهای
احکام خدا است که یبینها بیان میکند از لقوم یعلمون برای گروهی که دانند که پیش حقت و بدان
عمل کنند و اذا طلقتم النساء و چون طلاق دهید زنان را فبلغن اجلهن و برسند نزدیک مدت
عدت فامسکوهن بمعروف مراجعت کنید بدیشان و نگاه دارید بدیشان و نگاه

بلغ

دارید‌شان بطریق اصلاح و نه بروجه اضرار او سرحوهن یا رها کنید ایشان را بمعروف به نیکوی تا چاره
ایشان منقضی گردد و مالک نفس خود شوند ثابت بن یسار زن خود را طلاق داده و سه روز مانده
بود تا عدت بسر آید با او رجعت کرد و باز طلاق داد و همچنین در نه ماه سه طلاق داد و سه بار رجعت
نمود حق تعالی درین آیه از آن نهی کرد و فرمود که و لا تمسکوهن و باز مدارید ایشان را و رجعت مکنید ضرارا
از روی رنج رسانیدن لتعتدوا تا ستم کنید بر ایشان بدرازی مدت عدت و من یفعل ذلک و هر که چنین
کند و ضرر بطلمانی رساند فقد ظلم نفسه پس بیداد کرده است بر نفس خود و او را در معرض غضب
ربانی آورده و آزار رساننده بزبان صاحب شریعت صلی الله علیه و آله و سلم ملعون است در اطلاق
در کنیه آورده که در آخرت مومنی هرگز از خواست که دعا بد کند کسی که بد کردار و دل آزار باد که بیت
آزار اندیشه کند بود در افتد نظم نکرده خواه مردم باشد بدرستی خورند کسی
آنکه افتد ش ۰ شر انگیزه هم در سر شر رود ۰ گژدم که با خانه کمتر رود ۰ و لا تتخذوا و فرا مگیرید
آیات الله حکمها و پندهای خدا را هزوا بافسوس یعنی اعراض مکنید از ان و تهاون منمائید در عمل بدان در شان جماعتی
نکاح و طلاق و رجعت میکردند و میگفتند بازی میکردیم و اذکروا و یاد کنید نعمت الله نعمتهای
خدای که فایض میکرداند علیکم بر شما خصوصا در باب مناکحات چه در شرایع امم سالفه هیچ کس
را زیاده از یک زن در رتبهٔ نکاح روا نبودی مگر پیغمبر از او اینجا تا چهار حره در عقد واحد جایز
است و اما زنا بعد از طلاق مراجعت جایز نبودی و اینجا رواست و ما دام که زن مطلقه زنده بودی
مرد را حلال نبودی تزوج بزنی دیگر جز وی و درین شریعت حلالست و ما انزل علیکم و دیگر یاد کنید آنچه را
که بر شما فرستاده است من الکتاب از قران و الحکمة و احکام و حدود دان یعظکم

نهد میبد خدای شما را بپند بقرآن ومنع میکند از اضرار واتخاذ مزه وطیران واتقوا الله وبترسید از خدا
در مخالفت احکام خود واعلموا ان الله وبدانید انکه خدای بکل شیء بهمه چیزها از اعمال شما یا مصالح روزگار شما
علیم داناست واذا طلقتم النساء وچون طلاق دهید زنان را فبلغن اجلهن وبرسند بنهایت
مدت فلا تعضلوهن پس منع مکنید ایشانرا وباز مدارید ازان ان ینکحن انکه بنکاح درآیند ازواجهن شوهر
پیشینه خود در المخاطب بدین نهی عموم خلق اند یعنی باید که این عضل مطلقا در میان شما وجود نگیرد معقل بن یسار
خواهر خود را بعبید الله بن عاصم داده بود عبید الله ویرا طلاق داد هنوز عدت تمام نا شده پشیمان شد خواست
که رجوع کند معقل بگذاشت وگفت خواهر خود را بتو دادم وتو رها کردی وباز آمده که رجوع کنی بخدای که هرگز
او بتو نیاید وتو بدو نرسی حق سبحانه وتعالی این ایه فرستاد که مانع مشوید زنان را از رجوع با ازواج خود اذا
تراضوا چون رضا دهند بینهم میان یکدیگر بالمعروف بنکاح حلال ومهری جایز وقبول حسن معاشرت ذلک
این نهی عضل که کردیم یوعظ به پند داده شود بدو من کان منکم هرکه باشد از شما که بوجه اخلاص یؤمن بالله
بگرود بخدای والیوم الآخر وبروز رستخیز که دراسپین همه روز ذلکم این پند گرفتن شما یا ترک منع واضرار ازکی لکم
پاکیزه ترست مرشمارا از روی معاش چه زوجین هر یکدیگر را دیده اند وشناخته پس رجوع ایشان باهم اینست
از نکاح باکسی که ندیده وندانسته باشد واطهر وپاکتر ازان که حرام اندیشند وفکر فجور نمایند والله
یعلم وخدای میداند که زن ومرد خورهان یکدیگر اند وانتم لا تعلمون وشما نمیدانید والوالدات
ومادران یعنی زنان که مفارقت افتاده باشد میان ایشان وشوهران وطفل شیرخواره درمیان بود
خواه قبل از طلاق متولد شده باشد وخواه بعد ازان حکم انست که ایشان یرضعن شیر دهند اولادهن
فرزندان خود را حولین کاملین دو سال تمام لمن اراد مر انکس را که خواهد ان ان یتم الرضاعة انکه تمام کند شیر دادن

فرزندرا وعلی المولود له وبران کس است که فرزند برای او زاده اند رزقهن روزی این شیر دهندگان
یعنی خورش ایشان وکسوتهن وپوشش ایشان بالمعروف بطریق انصاف واعتدال لا تکلف
نفس تکلیف کرده ورنج یافته نشود هیچ نفسی الا وسعها مگر ازانکه گنجایش وتوانایی ان دارد لا
تضار والدة باید که رنج نرساند هیچ مادری بولدها بفرزند شیرخواره خود که اورا از خود جدا کند و
بپدر دهد یا باید که رنج رسانیده نشود مادر بسبب فرزند یعنی اورا بر رضاع اکراه نکنند واگر قبول کند نفقه
وکسوه از و باز نگیرند ولا مولود له وباید که ضرر نرساند مولود له یعنی پدر بولده بفرزند خود که اورا وقت
شیرخوارگی از مادر باز ستاند یا باید که ضرر رسانیده نشود پدر بواسطه فرزند یعنی از و زیاده از خورش
وپوشش نطلبند وعلی الوارث وبر وارث مولود له چون مولود مستحق شود یا بر وارث صبی که اگر صبی بمیرد
وی وارث وی شود ولازم است مثل ذلک مانند انکه بر مولود له بود در نفقه وکسوه وعدم اضرار فان ارادا
پس اگر خواهند پدر ومادر فصالا جدا کردن فرزند از پستان یعنی باز کردن فرزند از شیر قبل تمام حولین
عن تراض منهما از روی خشنودی هردو یعنی والدین وتشاور ومشاورت کردن با یکدیگر در باب رضاع
وفطام فلا جناح علیهما پس هیچ وبالی نیست بریشان ازینجهت وان اردتم واگر خواهید ای پدران و
کسانی که باسترضاع محتاجند ان تسترضعوا انکه دایه گیرند بجهت شیر دادن اولادکم برای فرزندان خود
خواه مادر را مانعی باشد از شیر دادن وخواه نباشد فلا جناح علیکم پس بر شما هیچ گناهی نیست
در دایه گرفتن اذا سلمتم چون تسلیم کنید بدیشان ما آتیتم انچه اراده کرده اید دادن ان از ابدال
بالمعروف به نیکوئی وخوشی خوبی بی مضایقه ومبالغه واتقوا الله وبترسید از خدای در باز گرفتن مزد
واعلموا ان الله وبدانید انکه خدای بما تعملون بدانچه میکنید از رضاع وفصال واسترضاع بصیر بیناست والذین

یتوفون وانانکه بمیرند منکم از شما ویذرون ازواجا وبگذارند زنان را باید که زنان ایشان یتربصن
بانفسهن انتظار برند بنفس خود اربعة اشهر چهار ماه وعشرا وده روز مگر حامله باشند که عدت ایشان
بحمل منقضی شود یا کنیزک که عدت او دو ماه و پنج روز بود فاذا بلغن چون برسند زنان شوهر مرده اجلهن
پایان عدت خویش فلا جناح علیکم پس هیچ وزر و وبالی نیست بر شمای ائمه و مسلمانان یا ای ورثه
و اولیاء ازواج فیما فعلن در انچه زنان کنند فی انفسهن در تنهاء خویش از شوهر کردن بالمعروف بنیکو
یعنی بموافقت شرع و او صیغه ایجاب و قبولست و حضور شهود عدول والله بما تعملون و خدای بانچه شما میکنید
ای مردان و زنان خبیر داناست ای مطیع چون دانستی که کار ترا میداند غم مخور که جزای آن بتو رساند ای عاصی چون
میدانی که گناه تو میداند ترک معصیت کن تا از عذاب برهاند

نظم

هر که دانست انکه در غیبت — حق تعالی بحال او داناست
شرم کردار فاش باشد — شرم گفتار فاش باشد راست

ولا جناح علیکم و گناهی نیست بر شمای خاطبان فیما عرضتم به در انچه تعریض کنید بان یعنی بکنایت خبر دهید من خطبة النساء از برای خواستاری زنان
معتده یعنی کلامی گوئید با ایشان که موهم باشد برغبت شما در نکاح ایشان مثلا برین وجه که تو از شوهر در نکواهی مانند
یا همچو تو زنی می باید یا چون عدت بسر آید مرا خبر کن و از تصریح نکاح احتراز لازمست اما در ان گناهی نیست
که سخن بتعریض گوید او اکننتم یا انکه پوشیده فی انفسکم در نفسهاء خویش علم الله خدای داند بعلم قدیم خود
انکم که شما ستذکرونهن زود باشد که یاد کنید ان زنان را بنیکوئی بعد از تزوج ولکن لا تواعدوهن
ولیکن وعده مدهید ایشان را سرا یعنی که از ان پنهان میکنند یعنی بمباشرت و او انست که بکثرت مجامعت
وعده مدهید الا ان تقولوا مگر آنکه بگوئید قولا معروفا سخنی نیکو بر وجه اشارت نه بتصریح در عبارت ولا
تعزموا و قصد مکنید عقدة النکاح عقد نکاح ایشان را حتی یبلغ الکتاب تا برسد کتاب یعنی انچه خدای نوشته

وفرض کرده از عدت اجله بغایة خود و مدت او منقضی گردد و اعلموا ان الله و بدانید انکه خدای یعلم
ما فی انفسکم میداند انچه در دلهاء شماست از عزم بر کاری که جایز نیست فاحذروه پس بترسید
و حذر کنید از عقاب او و اعلموا ان الله و بدانید انکه خدای غفور آمرزنده است انرا که بترسد
از عقوبت او حلیم بردبارست و بعذاب تعجیل نکند لا جناح علیکم گناه و وبالی نیست بر شما ان
طلقتم النساء اگر طلاق دهید زنان خود را ما لم تمسوهن مادام که مس نکرده باشید ایشان را یعنی
لمس واقع نشده باشد امام اعظم خلوت صحیحه را موجب مهری دارد بشرط عدم مانع و امام شافعی مس
را کنایه از جماع داشته و لهذا بواسطه خلوت الزام مهر نکند او تفرضوا لهن یا نیست طلاق دادن
زنان مادام که فرض نکرده باشید و نام نبرده و برای ایشان فریضة مهری مقرر پس طلاق دهید ومتعوهن
و برخوردار سازید ایشان را یعنی چیزی بدهید مرد انصاری زنی خواست و در طلب عقد نام مهر نبرد
و قبل از دخول طلاق داد این ایه نازل شد و سید عالم صلعم فرمود که متعها ولو بقلنسوتک غرض
انست که متعه باید داد و ان مقدار حال طلاق دهند باید علی الموسع قدره بر مرد توانگر باندازه توان
ائی وی و علی المقتر قدره و بر مرد درویش و تنگدست بمقدار دست رس وی ابن عباس فرموده که
اکثر متعه خادمیست و اقلش مقنعه و نزد امام اعظم کرته ایست و چادری و مجری مگر نصف مهر المثل و از ان کمتر
باشد واضح انست که تقدیر متعه مفوض برای حاکم شرع است پس متعه دهید ایشان را متاعا باندازه توانا
متعه دادنی بالمعروف بر وجهی که شرعا و عرفا شایسته حقا صفت متاعا یعنی متعه واجب یا مصدر فعل
محذوفست یعنی خدای واجب کرده اید متعه را واجب کردانیدنی علی المحسنین بر نیکوکاران وان
طلقتموهن و اگر طلاق دهید ایشان را من قبل ان تمسوهن پیش از انکه مس کنید ایشان را بصحبت

فرضتم و مهری که مقرر کرده باشید لهن فریضة برای ایشان مهری فنصف ما فرضتم پس بر شماست
ادا نمودن نیمه از آنچه فرض کرده اید قبل از نزول این آیه کسی که زن را پیش از دخول طلاق دادی از مهر مسمی چیزی بر
بر وی لازم نبودی بلکه متعه بایستی دادن چنانچه در سوره احزاب حکم شده که فمتعوهن و سرحوهن
پس بدین آیه حکم آن آیه منسوخ شد و نصف مهر لازم گشت الا ان یعفون مگر آنکه عفو کنند آن
زنان که اهلیه عفو داشته باشند از بلوغ و رشد و عقل او یعفوا الذی یا آنکه عفو کند آن کس که بیده
عقدة النکاح بدست اوست عقده نکاح یعنی ولی بقول قدیم شافعی ... و این وقتیست که زن بکر
و نارسیده باشد و او را ولی بود و امام اعظم ... الله فرموده که مراد ازین کس شوهر است که درگذارد
یعنی تفضل کند و تمام مهر بدهد و موید همین قولست آنکه میفرماید و ان تعفوا و آنکه درگذرید شما که شوهرانید
و تمام مهر ادا کنید اقرب نزدیکترست للتقوی به پرهیزکاری از سپیدادو و لا تنسوا الفضل و فراموش
مکنید یا ترک مکیرید و تفضل بینکم در میان یکدیگر یعنی این مرد اندیشه کند که این زن در عقد من
محبوس بوده و از وصال من محروم و مایوس شده او را بتمام مهر مسمی دلشاد کردانم و زن نیز تفکر نماید که این مرد
بمن نرسیده و از مواصلت من بهره مند نگشته اولی آنکه از و هیچ نگیرم ان الله بدرستی که خدای بما
تعملون بصیر بدانچه میکنید از جور و فضل بصیر بیناست حافظوا المحافظت کنید و استادکی نمایید علی الصلوات
بر نمازهای فریضه بمواقیت و حدود و حقوق آن و الصلوة الوسطی و شرایط محافظت کنید خصوصا بنیت صلوة
وسطی رعایت کنید و نماز میانه بقول انس بن مالک و معاذ جبل و جابر و ابو امامه نماز بامداد است که میان
سواد لیل و دو نماز نهاریست یا از هر طرف او نمازیست که در من قصر میکنند و بقول ابن عمر و زید بن اسامه
و بعضی دیگر از صحابه نماز پیشین است و وجه وسطیه او آنکه او را در وسط نهار میگذارند یا اوسط صلوات نهاریه

است و بروایتی فاروق و مرتضی علی علیه السلام و عایشه ... و ام سلمه و حفصه و ابن عباس و ابن مسعود و جمعی دیگر از
اکابر صحابه رضوان الله علیهم اجمعین نماز دیگرست و درین باب حدیث صحیح وارد شده در حرب احزاب شغلونا
عن الصلوة الوسطی صلوة العصر و او را وسطی بواسطه آن گفت که دو نماز روز از یک جانب دارد که در یکی فجرست
و دیگر ظهر و دو نماز شب از طرف دیگر همین وجه و بروایتی دیگر از ابن عباس و قبیصه بن ذویب نماز شام است
و او میانه نمازهاست در مقدار چه اکثر رکعات در فرایض چهارست و اقل دو و او مابین اقل و اکثر واقع شده
یا میان دو صلوة اخفاتیه و دو صلوة جهریات واقع است و طایفه دیگر نماز خفتن را صلوة وسطی دانند که میان دو صلوة قصر
واقع است که افتتاح و اختتام بعبادت لیلیه بدیشان باشد یا میان دو نمازست که قصر ابدیشان راه نیست
و تخصیص هر یک ازین نمازها و نکاتی که بران متفرع باشد در جواهر التفسیر شرحی مستوفی مذکورست و قوموا
و دیگر امر میکند که بپای ایستید لله برای خدای قانتین در حالتی که فرمان بردار باشید یعنی نماز گذارندگان و گفته اند
قنوت سکوتست در نماز زید بن ارقم فرمود که هر یک از ما در عهد رسول صلی الله علیه و آله و سلم در نماز با اصحاب
فرو سخن میگفت چون حکم قوموا لله قانتین نازل شد ساکت شدند فان خفتم پس اگر ترسید از دشمن مجاهد
یا از سبع ضاری یا حشرات موذیه فرجالا پس پیاده نماز کنید در حال رفتن اگر وقوف ممکن نباشد بقول امام
اعظم رحمه الله و نزد امام شافعی رحمة الله در وقت مشی با وجود خوف نماز توان گذارد خواه امکان وقوف باشد
و خواه نباشد او رکبانا یا سواره نماز گذارید در جنگ بهر نوع که میسر شود روی بقبله یا پشت بدان فاذا امنتم
پس چون ایمن شدید فاذکروا الله نماز گذارید باتفاق اکثر علما اینجا مراد از ذکر نمازست و گویند شکرست
یعنی چون ایمن شدید شکر گوئید کما علمکم چنانچه بیاموزد شما را از آداب نماز یا شرایط شکر ما لم
تکونوا تعلمون آنچه نبودید شما که از او دانید و الذین یتوفون و آنانکه وفات کنند منکم از شما و یذرون ازواجا و بگذارند

زنان از رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یکسال عدت میداشتند و جامهای کهنه پوشیده و ترک عده و
تزیین و تجمّل فرو میگذاشتند اگر از اهل مدر بودندی اینجا که در خانه گل و خشت نشستندی چون اهل دهها و شهرها اند
که در خانه موی و پشم ساکن بودندی چون صحرانشینان در همان خانه یا اولیای شوهر ببر بردندی یا اولیای
زن در همان منزل جهت او خانه بنا کردندی و اهل وبر از پلاس خانه جداگانه برای ایشان مرتب ساختندی و
یکسال از آن خانه بیرون نیامدندی و نفقه از اولیا شوهر گرفتندی و وقتی که از خانه مقرر بدر آمدندی نفقه ساقط
شدی چون حضرت بمدینه آمد عروه طایفی درگذشت و از وی زنی و پسری و مادری و پدری بماند آن حضرت صلّی
الله علیه وآله وسلم ترکه را بوالدین والدین قسمت کرد و زن را نصیبی تعیین نفرمود اما حکم کرد که یکسال از
ترکه نفقه بوی رسانند در این محل این آیه نازل شد و حکم فرمود که چون جمعی از شما بمیرند و زنان ایشان باز مانند
وَصِيَّةً فرض شد وصیتی و نصب بنصب خوانند معنی آنست که وصیت کرد خدای وصیت کردنی لِأَزْوَاجِهِمْ
برای زنان ایشان مَتَاعًا منفعه دادن بنفقه و کسوه و مسکن از ترکه شوهر إِلَى الْحَوْلِ تا یک سال غَيْرَ إِخْرَاجٍ بی
بیرون کردن وی از مسکن مقرر اما اگر خود بیرون روند قبل انقضای سال ایشان را نفقه نباشد فَإِنْ
خَرَجْنَ پس اگر بیرون آیند بعد از گذشتن سال فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس گناهی نیست بر شما ای اولیای
شوهر فِيمَا فَعَلْنَ در آنچه ایشان کنند فِي أَنْفُسِهِنَّ در نفسهای خود از زینت و طلب شوهر مِنْ مَعْرُوفٍ از
آن چیزی که بر وفق شرع باشد وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالبست انتقام کشد از هر که مخالف او وی کند حَكِيمٌ
صواب کار است در آنچه حکم فرماید و این حکم بمیراث زن که ربع یا ثمن باشد از ترکه منسوخ است و عدّه
یکساله بچهار ماه و ده روز انتقال یافت چنانچه گذشت وَلِلْمُطَلَّقَاتِ و زنان طلاق داده شده را که مس کرده باشند
مَتَاعٌ متعه ایست که بدان برخوردار شوند بِالْمَعْرُوفِ بطریق نیکوی و توسط در غلو و تقصیر حَقًّا سزاوار

گردانیده است خدای این را سزاوار گردانیدنی عَلَى الْمُتَّقِينَ بر پرهیزکاران مراد متقیانند از شرک یعنی
همه مسلمانان كَذَٰلِكَ همچنانچه این احکام بیان کرد يُبَيِّنُ اللَّهُ روشن میگرداند خدای لَكُمْ برای شما آيَاتِهِ احکام
خود را در آنچه بدان محتاجید لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شاید که شما عقول خود را در قبول آن و تفکر در آن کار فرمائید
أَلَمْ تَرَ آیا ندیده ای بیننده یا ندانسته و نظر تعجب نگاه نکرده إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا بسوی آنانکه بیرون رفتند مِنْ
دِيَارِهِمْ از منزلها و سرایهای خود وَهُمْ أُلُوفٌ و ایشان هزار بودند امام سدی گوید در قریه داوردان از
واسط طاعون پدید آمد بعضی بیرون رفتند و اکثر بسلامت ماندند و برخی بایستادند و اغلب مردند سال دیگر که
طاعون معاودت کرد همه اهل دیه که هشت هزار بودند یا چهل هزار یا هفتاد هزار یکبار از دیه بیرون رفتند
حَذَرَ الْمَوْتِ از جهت احتراز کردن از مرگ و همچنان می رفتند تا در وادی در میان دو کوه فرود
آمدند فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ پس گفت مر ایشان را خدای مُوتُوا بمیرید در معالم آورده که حق سبحانه دو فرشته
فرستاد تا یکی از اعلای وادی و دیگر از اسفل آن ندا کردند که بمیرید همه یکبار بمردند با چهارپایان خود
مردم از اطراف و جوانب بدفن ایشان آمده عاجز گشتند و آخر الامر دیوار در گرد ایشان کشیده از آنجا
درگذشتند و مدتی بر ایشان بگذشت و از ایشان جز استخوان نماند ثُمَّ أَحْيَاهُمْ پس زنده گردانید ایشان را
و این صورت بر آن وجه بود که روزی حزقیل بن بوزی را که ثالث خلفای موسی علی نبینا و علیه السلام بود بر آن
موضع گذر افتاد و آن تودهای استخوان مشاهده نمود و گفت الهی چنانچه از جهت بدیشان نموده نظر رحمت بر ایشان
افکن حق سبحانه و تعالی خطاب رسید که فلان کلمه بگوی تا من ایشان را زنده گردانم حزقیل آن کلمه بر زبان
راند و حق سبحانه و تعالی ایشان را زنده ساخت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَذُو فَضْلٍ هر آینه خداوند فضل و
رحمتست عَلَى النَّاسِ بر مردمان وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بسیاری از مردمان لَا يَشْكُرُونَ سپاس داری

نمیکنند خصوصا بنی اسرائیل که چنین معجز دیدند و فرمان حق را گردن نهادند شما ای مسلمانان عبرت گیرید و قاتلوا و کار
زار کنید فی سبیل الله در راه خدای برای آشکارا کردن دین خدای و اعلموا ان الله و بدانید انکه خدای سمیع شنواست
قول تخلف را از جهاد که با عذر را ناپسندیده تنگ میشمایند علیم داناست بضمایر ایشان من ذا الذی کیست
انکه بخلوص نیت یقرض الله وام دهد خدای را یعنی بندگان درمانده او را که وام خواهند قرضا حسنا وام دادنی
نیکو یعنی در وام دادن تعجیل کنند یا منت ننهند یا طالب عوض نباشد و بحدیث صحیح ثابت شده که ثواب قرض دادن از صدقه
زیاده است و برین تقدیر مضاف محذوف باشد ای یقرض الله عباد الله و اصح آنست که اینجا حذف و اضماری نیست
و مراد از قرض صدقات است تشبیه کرده صدقه را که در سبیل الله در لزوم جزا بوام که بی شبهه اعطاء عوض در آن لازم است
و قرض حسن برین تقدیر آنست که خالص برای خدا دهد یا از مال حلال تصدق کند امام عاصم استفهام را محمول بر معنی نفی
کند یعنی نیا کسی هست که قرض دهد فیضاعفه پس تا خدای مضاعف گرداند و زیاده بر زیاده سازد اجر آن قرض
را له ازبرای او اضعافا کثیرة ضعفهای بسیار مبهم گذاشت تا اضعاف کثیره بیرون از حیز شمار تصور کنند
این آیه نازل شد یهود دلجوی گفتند مگر خدای چیزی ندارد که از ما قرض میطلبند و چون مسلمانان بوعده حق
سبحانه و تعالی واثق بودند در معامله این قرض مبادرت نمودند اول ابو الدحداح انصاری پیش آمده
گفت یا رسول الله خدای این قرض چرا میطلبد حضرت رسالت صلعم فرمود که میخواهد تا شما را بواسطه آن بهشت
برد ابو الدحداح گفت یا رسول الله دو خرماستانست و بهترین ایشان حنینه نام دارد اگر از او قرض دهم شما
پایندان بهشت میشوید سید عالم صلعم فرمود که من ضامن می شوم که حق سبحانه و تعالی ده چندان در ریاض بهشت
بتو ارزانی دارد گفت ای سید بشرط انکه فرزندان من و مادر ایشان با من باشند هو زه فرمود که آری چنین باشد
پس دست مبارک رسول صلعم گرفت و حنینه را در راه حق سبحانه و تعالی صدقه کرد و فی الحال بدر خرماستان آمد

مادر فرزندان را گفت یا ام الدحداح این حدیقه را صدقه کردم بشرط انکه در بهشت ده چندین بستانم و تو
و تو و کودکان با من باشید ام الدحداح گفت خوش سودا ایست بارک الله لک فیما اشتریت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم در باره او فرمود که کم من عذق رداح فیاح فی الجنة لابی الدحداح والله یقبض و
خدای فرا میگیرد و تنگ میکند روزی بر بعضی بعلم و حکمت خود و صلاح حال ایشان است و یبسط و گشاده
میگرداند رزق را بر جمعی بتدبیر و قسمت خود و مشغول ایشان در انست و الیه و بسوی حق بپاداش او ترجعون
باز گردانیده خواهید شد در معنی قابض و باسط محققان را سخنانست در بحر الحقایق گفته که فرا میگیرد از اغنیا
تا و انتها که ستاننده اوست منت بر فقرا نهند و بسط میکند بر فقرا تا از اغنیا از حق بینند و منت اغنیا نکشند
قابض اوست تا دیده شهود اغنیا جزوی نه بینند باسط اوست تا بصر بصیرت فقرا جزوی مشاهده نکنند عارفی
چنین فرموده که حضرت خواجه عبد الله انصاری روح الله تعالی روحه قبض در زندان خودی گرفتار گرداند
و بسط از خودی مستوجب سازد و پیر طریقت قدس سره گفته الهی هرگاه گوید کریم گویم از من زار کیست
و چون بگوید لئیم گویم از من بزرگوار کیست نظم گاهی که بخود در نگرم پست شوم گاهی که بتو بنگرم زبر دست شوم
الم تر آیا ننگریدی یعنی ندانستی و علم تو نرسیده الی الملأ بجمعی از اشراف و ارباب رای من بنی اسرائیل
از فرزندان
یعقوب علیه السلام من بعد موسی بعد از وفات موسی علیه السلام اذ قالوا چون گفتند این بزرگان لنبی لهم مر پیغمبری را
که بود در میان ایشان بقول اصح اشمویل بود که حق سبحانه او را بعد از التیه به بنی اسرائیل فرستاده و گویند آن
نبی یوشع بن نون بوده یا شمعون بن صفیه و بر هر تقدیر گفتند پیغمبر خود را که حکم خدا ابعث لنا برانگیز از برای
ما یعنی تعیین کن از میان ما ملکا پادشاهی تا با اعانت او نقاتل کارزار کنیم فی سبیل الله در راه خدای
با جالوت و قوم او و ایشان عمالقه بودند از بقیه عاد که همواره بت می پرستیدند و شرک می ورزیدند

و باقی اسرائیل حضرت داشتندی و بنی اسرائیل بدست ایشان درمانده بودند و ایشانرا ملکی و کاری
و قانی نمانده بود و بسبب آن از پیغمبر خود استدعا ملکی و حاکمی کردند که جهاد و جهاد توانند کرد قال گفت آن
پیغمبر هل عسیتم هیچ شاید از شما ان کتب چون فرض کرده شود علیکم القتال بر شما کارزار و کردن با دشمنان
دین ان لا تقاتلوا آنکه شما مقاتله نکنید قالوا گفتند و ما لنا چیست ما را و چه بر ما است در ان الا نقاتل که قتال
نکنیم فی سبیل الله در راه خدای وقد اخرجنا من دیارنا از مواضع و مساکن ما و ابنائنا و از پسران ما یعنی
ما را مهجور ساخته اند از ایشان در غربت که جالوت از ابنای ملوک ایشان چهار صد و چهل تن اسیر کرده گرفته بودند
چندین کروه را از منازل ایشان بیرون کرده و بدان سبب ایشان در مباشرت حرب مبالغه داشتند
فلما کتب پس آنهنگام که نوشته شد علیهم القتال بر ایشان کارزار با اعادی تولوا برگشتند و از فرمان برداری
بگذشتند الا قلیلا مگر اندکی منهم از ایشان و ایشان سیصد و سیزده تن بودند والله علیم و خدای داناست
بالظالمین بستمکاران که ایشان از جهاد تخلف ورزیدند و چون اشمویل علیه السلام بر ایشان الحاح کرد و ایشان
بر سبیل تاکید جواب داد خدا از حق سبحانه و تعالی استدعا نمود که ملکی برای آن قوم تعیین کند حق سبحانه
ظرفی پر از روغن و عصایی بوی فرستاد و فرمود که هر که بمنزل تو آید و این روغن در ظرف غلیان نماید آن
عصا با قد وی برابر آید پادشاهی این قوم را سزاوار است اشمویل علیه السلام این خبر بقوم رسانید و هریک از اعاظم بنی اسرائیل
بخانه او تردد و آمد شد آغاز نهادند و برای هیچ کدام روغن بجوش نیامد و عصا را با قامت ایشان مساوات نبود تا روزی
مرد سقاء و دباغ که شاؤل نام داشت و بواسطه طول قامت او را طالوت گفتندی بخانه اشمویل علیه السلام درآمد فی الحال
دهن القدس آغاز غلیان کرد و عصا با قامت برابر آمد و قال لهم و گفت مر بنی اسرائیل را نبیهم پیغمبر ایشان
ان الله بدرستی که خدای قد بعث لکم بتحقیق برانگیخت برای شما طالوت ملکا طالوت را پادشاهی فرمان

فرمای قالوا گفتند قومی از روی استبعاد انی یکون چگونه باشد و از کجاست له الملک و طالوت را پادشاهی
علینا بر ما و نحن احق و ما سزاوارتریم بالملک بپادشاهی که از سبط یهودایم منه از وی که از سبط بنیامین
است و در ان سبط نه نبوت و نه مملکت و با وجود آنکه از سبط مملکت نیست مرد سقاست و لم یؤت
و او را عطا نکرده اند سعة بسیاری و فراخی من المال از مال دنیی یعنی اگر از نسبت نسب عاری است باری
که صاحب خزاین و دفاین بودی تا تجهیز لشکر و تهیه اسباب جنگ توانستی کرد قال گفت پیغمبر در جواب ایشان
ان الله اصطفیه بدرستی که خدای برگزید او را علیکم بر شما و زاده و افزونی داد او را بسطة گشادگی و بسیاری
فی العلم در دانش یعنی علم حرب و گویند دانا بود بامور سیاسی و تدبیر ممالک و عساکر و الجسم و دیگر بیفزود
او را در تن و آورده اند که طالوت مردی نامیده و باجمال بود و بیک سر گردن از اهل زمان خود بلندتر می بود
والله یؤتی و خدای که مالک الملک علی الاطلاق است میدهد ملکه ملک خود من یشاء هرکرا می
خواهد و می داند که او را صلاحیت ملک داریست نظم یک ده و ملکستان اوست بس هرا که خواهد بخشد هیچ کس
والله واسع و خدای بسیار فضل است در دادن زمام اختیار بقبضه اقتدار هرکه خواهد علیم دانا است باستحقاق
کسی که او را می گزینند باز دیگر بنی اسرائیل چنانچه دأب ایشان بود از طریق ابرام و الحاح درآمده گفتند ما را
بر اصطفاء طالوت حجتی و علامتی باید تا دلها را بفرمان برداری او هموار داری او رغبتی بدید آید اشمویل از خدای
درخواست و خدای تعالی از علامت پادشاهی او را اعلام داد و قال لهم نبیهم و گفت مر ایشانرا پیغمبر ایشان
ان آیة ملکه بدرستی که نشانه پادشاهی طالوت ان یاتیکم التابوت آنست که بیاید بشما تابوت سکینه
وان صندوقی بود و صورت همه انبیا در آن منقوش فیه سکینة در آن سکینه ایست من ربکم از پروردگار شما یعنی
چیزی که تسکین خاطر شما در ان باشد و گفته اند سکینه جانوری بود بمقدار گربه و دو چشم داشت چون شعاع

در تابوت بود نعلین ...

گر کسی را قوت دیدن آن بودی و از حضرت مرتضی علی علیه السلام منقولست که روی او مشابه روی انسان بود
و دو بال داشت بوقت کارزار از تابوت بیرون آمدی و مانند بادی که سخت وزد بروی دشمنان جستی این
را شفق ساختی و لهذا همیشه بنی اسرائیل این تابوت را در صف لشکر پیش داشتندی وبقیة و دیگر درین تابوت
باقی مانده است مما ترک از آنچه بگذاشته است آل موسی و آل هرون یعنی موسی و هرون علیهما السلام
و آنچه از موسی و هرون ع در آن تابوت مانده بود نعلین موسی بود و عمامه هرون بود و پاره از ترنجبین که
در تیه بر ایشان می بارید و ریزهٔ الواح و این تابوت را عمالقه از بنی اسرائیل گرفته بولایت خود برده بودند و در بتخانه
که در شهر [illegible] با اهل آن موضع رسید [illegible] در حوالی خربه دفن کردند و حق سبحانه فرشتگان را امر کرد
تا آن را برداشته نزد اشمویل آوردند چنانچه حق تعالی فرمود تحمله الملائکة بر دارند ملائکه آن تابوت را و به
شما رسانند ان فی ذلک بدرستی که در رسیدن تابوت بشما لآیة لکم هر آینه حجتیست شما را بصدق قول پیغمبر در
پادشاهی طالوت ان کنتم مؤمنین اگر هستید باور دارندگان پس بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم
او را انقیاد کردند و تهیهٔ مقاتله جالوت نموده هفتاد هزار مرد در موکب طالوت روان شدند و هوا بغایت
گرم بود فلما فصل طالوت پس آن هنگام که بیرون آمد طالوت جدا شد از اشمویل از شهر ایلیا بالجنود با آن
لشکرها ساخته قال گفت طالوت باعلام اشمویل یا بالهام ربانی که ای قوم ان الله مبتلیکم بدرستی که خدای آزماینده
شماست درین سفر [illegible] بنهر بجوی از آب که میان اردن و فلسطین ظاهر شود تا مطیع و عاصی از شما جدا شود فمن
شرب منه پس هر که بیاشامد ازین جوی فلیس منی پس نیست از من یعنی بر مذهب من و من لم یطعمه و هر که
نچشد و نیاشامد آب را فانه منی پس او از منست یعنی پیرو من باشد هر که آب نخورد الا من اغترف مگر
آنکس که بردارد غرفة بیده کفی آب بدست خود [illegible] حق سبحانه بقدرت کامله جوی آب در راه

ایشان پدید آورد و چون لشکر در آن هوای گرم تشنه غالب بدان جوی رسیدند فشربوا منه پس بیاشامیدند از آن جوی
زیاده از غرفه الا قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده تن بودند و بیک کف آب اختصار کردند
[illegible] از آن غرفه سیراب شدند و هم ستوران ایشان از بقیه غرفه پر شد و آنانکه زیاده از غرفه بیاشامیدند لبها
ایشان سیاه گشت و تشنگی بایشان غلبه کرد که هرچند بیشتر خوردند تشنه تر شدند و بر کنار جوی بیمار مانده با لشکر
دشمن ملاقات نکردند سلمی رحمه الله فرموده که اهل معرفت در ضمن این قصه مثلی از برای دنیا و اهل آن فهم کرده اند
ازین وجه که قوم طالوت سالکانند متوجه مقاتله لشکر جالوت نفس و هوا شده و آن جوی آب مال دنیا
است هرکه بآن بسیار آمد و بزیاده از آنچه ضرورت معاش است میل نماید بعلت استسقای حرص گرفتار
شده هرچند بیشتر بدست آرد عطشش از آن افزون گشته اطمینان نیابد نظم کاسه چشم حریصان پر نشد
تا صدف قانع نشد پر در نشد ✳ و چنین کس بر لب نهر دنیا مانده از دولت غزا با لشکر هوا محروم و بی بهره است
هرکه از جوی دنیا بغرفه قانع شود یعنی بمقداری از خورش و پوشش که از آن چاره نباشد خورسند گردد حق تعالی
او را بقرب خویش نوید گردانیده از روی معنی مستغنی سازد نظم قناعت توانگر کند مرد را خبر کن حریص جهان گرد را
فلما جاوزه پس آن هنگام که از جوی عبره کرد و بگذشت هو طالوت والذین آمنوا و آنانکه
ایمان آورده بودند و قول او را تصدیق نموده معه بگذشتند با او قالوا گفتند آن دیگران که خلاف کرده
[illegible] نموده بودند لا طاقة لنا الیوم نیست ما را توانائی امروز بجالوت و جنوده بجالوت و لشکرهای او قوی
است که از لشکر شصت و شش هزار از جوی بگذشته و از آن چهار هزار که عبره کردند چون چشم ایشان
بر لشکر جالوت افتاد سه هزار و ششصد و هشتاد و هفت تن ترسان و بد دل شده گفتند ما طاقت حرب جالوت
نداریم قال الذین یظنون گفتند آنانکه یقین می دانستند انهم ملاقوا الله آنکه ایشان ملاقات کنندهٔ

یعنی پنچنده هزار دن خدا ایرا و ایشان باقی لشکر بودند سیصد و سیزده تن که گفتند کَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ
بسیاری از گروه اندک مؤمنان غَلَبَتْ غالب شده اند فِئَةً كَثِيرَةً بر گروه بسیار از اهل کفر
و عدوان بِإِذْنِ اللَّهِ بعون و نصرت و مددکاری خدای وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ و خدای با صبر کنندگان است بتائید
و قوت و چون خائفان اباء نمودند و مخالفان بر طرف نهر ماندند بودند طالوت با آن گروه اندک در مقابله
لشکر جالوت صف برکشیده آن لشکر بقول صاحب تیسیر هشتصد هزار سوار جرار خنجر گذار تیغ زن
نیزه دار بودند نظم چو شیران آهن دل الماس چنگ ، چو گرگان بدگوهر آشفته رنگ و جالوت نیز کوه مردی
عظیم الجثة و شدید الشوکة بود و در تفسیر امام حدادی مذکور است که اسلحه هزار رطل آهن بود از جمله خودی که بر سر
نهاد سیصد رطل بود وَلَمَّا بَرَزُوا و آنهنگام که مؤمنان ظاهر شدند صف قتال راست کردند لِجَالُوتَ
از برای جالوت وَجُنُودِهِ و لشکرهای او قَالُوا مؤمنان گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما أَفْرِغْ عَلَيْنَا فرو ریز بر ما
صَبْرًا شکیبایی استعاره است از کثرت و کمال یعنی صبر بسیار بر ما افاضه کن وَثَبِّتْ و نگاه دار و پا بر جای دار أَقْدَامَنَا
قدمهای ما را در میدان حرب وَانصُرْنَا و یاری ده ما را عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر گروه ناگرویدگان فَهَزَمُوهُم
پس شکسته و هزیمت کردند مؤمنان کافران را بِإِذْنِ اللَّهِ باعانت و توفیق خدای وَقَتَلَ دَاوُودُ
و بکشت داود بن ایشا عَلَى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِ السَّلَامُ جالوت را بسنگ فلاخن که بر خود وی زد و خود در سرش بشکست و گریخته
شد و لشکر او تار و مار گشتند و طالوت شرط کرده بود که دختر خود بکشنده جالوت دهد و او را در پادشاهی شریک
کرداند پس دختر خود را بداود داد و بعضی از مملکت با وی گذاشت و بالاخره تمام مملکت بدو رسید چنانچه فرمود
وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ و عطا کرد خدای داود را بعد از قتل جالوت پادشاهی وَالْحِكْمَةَ و او را حکمت داد
یعنی نبوت یا تورات وَعَلَّمَهُ و بیاموزانید او را مِمَّا يَشَاءُ از آنچه خواست و آن علمیست که چیزها از [illegible]

صنعت زره کری بود یا دانستن زبان مرغان وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ و اگر نه بازداشت خدای باشد مر دمان را
بَعْضَهُم بِبَعْضٍ برخی از ایشان را ببرخی یعنی اگر دفع نکردی خدای شر کافران بسبب مؤمنان جهاد کننده لَّفَسَدَتِ الْأَرْضُ
هر آینه تباه شدی زمین بظلمت کفر و منافع او باطل گشتی وَلَكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای ذُو فَضْلٍ خداوند فضل و رحمت عَلَى الْعَالَمِينَ
بر عالمیان تِلْكَ این قصها که در معجزات واضحات بود آيَاتُ اللَّهِ نشانها قدرت خداوند است نَتْلُوهَا عَلَيْكَ
میخوانیم آنرا بر تو یعنی جبرئیل علیه السلام بر تو میخواند بفرمان ما بِالْحَقِّ براستی بر وجهی که مطابق واقع است اصل کتاب مسلم سید انبیا
وَإِنَّكَ و بدرستی که تو لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ هر آینه از فرستادگانی بهمه خلایق الجزء الثالث من العشر تِلْكَ الرُّسُلُ
آن پیغمبران و فرستادگان که درین سوره مذکور شدند فَضَّلْنَا افزونی دادیم بَعْضَهُمْ برخی از ایشان را بخصایص
و فضایل عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر مِّنْهُم از پیغمبران مَّن كَلَّمَ اللَّهُ کسی بود خدای تعالی با وی سخن گفت بی واسطه چون
آدم علیه السلام که گفت اسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ و چون موسی علیه السلام که فرمود إِنِّي أَنَا رَبُّكَ و چون پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم
که گفت فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ و برداشت برخی را از ایشان دَرَجَاتٍ پایها بلند و تفاوت انبیا علیهم
از جهت آنست که بعضی از ایشان مبعوث بفرقه از آدمیان بودند و بعضی باکثر ایشان یا تمام زمره انسان یا بمجموع جن
و انس چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر آنکه گروهی را در خواب پیغمبری دادند و جمعی را در بیداری و نزد بعضی از مفسران
مراد از رفع ادریس است علی نبینا و علیه السلام که حق سبحانه او را رتبه عالی کرامت فرمود کما قال وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا صاحب
کشاف آورده که ظاهر آنست که آن بعض پیغمبر ماست صلی الله علیه و آله و سلم که مفضل است بر انبیا بفضایل بیکران و خصایص
بپایان [illegible] که منطاوی آیات و فحاوی احادیث مفهوم و معلوم میگردد نظم همه انبیا در پناه تو اند ، مقیم در بارگاه تو اند
تو مهر منیری همه اختر اند ، تو سلطان ملکی همه لشکر اند و چون افضلیت آن حضرت نقلاً و عقلاً به بیان مبسوط در جواهر التفسیر
رقم تحریر یافته وَآتَيْنَا و دادیم ما عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ عیسی بن مریم را معجزهای روشن و دیدها چون ابراء اکمه

وابرص واحیاء موتی وَأَيَّدْنَاهُ و قوت دادیم اورا بِرُوحِ الْقُدُسِ بجان پاک یعنی جبرئیل علیه السلام در وی دمید یا بنیرو مند کردانید اورا بموافقت جبرئیل علیه السلام وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ واگر خواستی خدای مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ اختلاف نکردندی آنانکه مِنْ بَعْدِهِمْ از پس انبیا بودند مِنْ بَعْدِ مَا از پس آنکه جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ آمد بدیشان نشانها روشن بر نبوت پیغمبران وَلَٰكِنِ اخْتَلَفُوا ولیکن اختلاف کردند فَمِنْهُمْ پس ازین امتان مَنْ آمَنَ کسی بود که بگروید یعنی ایمان خود ثابت ورزید و ملازم دین پیغمبر خود شد وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ و از یشان کسی بود که از دین اعراض نمود و طریق حق را بگذاشت تعریض بیهود و نصاری است که بعد از موسی و عیسی علیهما السلام از راه راست منحرف شدند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ واگر خواستی خدای مَا اقْتَتَلُوا اختلاف نکردندی یکدیگر را که بلفظ اقتتال ایراد کرده ذکر مسبب است و اراده سبب چه وقوع قتال بسبب خلافست و تکرار از برای تاکید وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ولیکن خدای يَفْعَلُ میکند مَا يُرِيدُ آنچه میخواهد یعنی ایجاد میکند آنچه خواهد از خذلان و ضلال و عصمت و هدایت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که گرویده اید أَنْفِقُوا نفقه دهید مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ از آنچیزی که بشما عطا کرده ایم یعنی زکوة مال بیرون کنید مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ روزی که از هول وهیبت لَا بَيْعٌ فِيهِ خرید و فروخت نبود در آن تا کسی خود را از عذاب باز خرد وَلَا خُلَّةٌ و نه دوستی بود تا کسی کسی را حمایت کند وَلَا شَفَاعَةٌ و نه خواهش بوقت حلول عذاب وَالْكَافِرُونَ و ناگرویدگان هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران که منع کنند حق خدای را از مستحق یا ظالمند بوضع عبادت در غیر موضعش اللَّهُ خدای سزای پرستش است لَا إِلَٰهَ هیچ معبودی نیست در وجود وخلق را إِلَّا هُوَ مگر او که استحقاق عبادت اورا ثابت است الْحَيُّ زنده پیش از همه زندگان و زنده بعد از فنای ایشان الْقَيُّومُ پاینده در ذات و صفات یا دایم بتدبیر و حفظ مخلوقات لَا تَأْخُذُهُ فرا نگیرد اورا سِنَةٌ مقدمه خواب از فتور و غیر آن که نعاس گویند وَلَا نَوْمٌ و نه خواب که رکود حواس ظاهر است لَهُ مر او راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ از آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از کاینات سفلیه مَنْ ذَا الَّذِي کیست آنکس که او يَشْفَعُ درخواست کند از انبیاء و ملایکه و غیر ایشان عِنْدَهُ

نزدیک او روز قیامت کسی را إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر بدستوری او که اجازت شفاعت دهد يَعْلَمُ میداند خدای مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه در پیش اهل آسمانها و زمینهاست از امور این جهان وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه خواهد بود از پس ایشان از کارهای آن جهان وَلَا يُحِيطُونَ و فرا رسند آفریدگان بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ بچیزی از معلومات او إِلَّا بِمَا شَاءَ مگر بآنچه او خواهد که بدان محیط شوند وَسِعَ فرا رسیده است و گنجایش یافته كُرْسِيُّهُ کرسی او که زیر عرش و زبر آسمانهاست یا فرا گرفته است علم او السَّمَاوَاتِ همه آسمانها را و آنچه در آنست وَالْأَرْضَ و تمام زمین را و آنچه بر آنست وَلَا يَئُودُهُ و او را در رنج نیفکند و بر وگران نیاید حِفْظُهُمَا نگاه داشتن آسمانها و زمین وَهُوَ الْعَلِيُّ و اوست برتر از حد اوهام الْعَظِيمُ بزرگتر از اندیشه افهام این آیه شریفترین آیتست از قران و در حدیث آمده که این آیه را زبانیست که تقدیس میکند خدایرا نزدیک ساق عرش و خواص و فضایل قراءت او در اخبار بسیار است لَا إِكْرَاهَ هیچ اکراهی نیست فِي الدِّينِ در قبول کردن دین اسلام عرب یعنی اکراه نباید کرد هیچ کس را از یهود و نصاری و مجوس بر آوردن اسلام بشرط قبول جزیه و گفته اند حکم این آیه باآیت قتال منسوخ است از تمام قبایل عرب جز دین اسلام قبولی نبود و اما دیگران قتال باید کرد تا مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند ابو الحصین انصاری دو پسر قابل داشت که ترسایی از شام بمدینه آمده و ایشان با او مصاحبت نموده بافسون و افسانه وی مغرور گشته دین ترسایی اختیار کرده همراه او متوجه شام شدند ابو الحصین از حضرت رسالت صلعم دستوری خواست تا برود و ایشان را باکراه براه شرع باز آرد این آیة نازل شد که اکراه مکنید کسی را که بدین متدین شده است قَدْ تَبَيَّنَ بدرستی که روشن شد الرُّشْدُ راه راست مِنَ الْغَيِّ از گمراهی یعنی کفر از ایمان و حق از باطل متمیز گشت فَمَنْ يَكْفُرْ پس هر که کافر گردد یعنی بگرود بِالطَّاغُوتِ بآنچه میپرستند جز خدای خواه شیطان و خواه بتان و خواه سحره و کاهنان وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ و بگرود بخدای فَقَدِ اسْتَمْسَكَ پس بدرستی که چنگ درزد بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ بدست آویز محکم که قرانست

معنی العروة الوثقی

یا اتباع سنت یا وقوف نزدیک او ونهی که سلوک طریق حضرت صلعم سلکی گوید قدس سره فرموده وثقی توفیقست در بدایت وسعادت در نهایت در حقایق تجمیه وارد است که ان مرعوام را توفیق طاعتست ومر خواص را فرید عنایت تجمه واخص خواص را جذبات ربوبیت که ایشان را از ظلمات وجود فانی کرده اند و با نوار اخلاق واجب الوجود باقی سازد در مقامات حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الحق والدین المشتهر بنقشبند قدسنا الله بحقایق کلامه مذکورست که درین طریق طاغوت ماسوای حق است کفر بوی وایمان بحق در هر قدمی شرط لازم سالکانست وپیغمبر صلعم فرموده الهوا عند الله ابغض من حجم الآلهة بدترین خدایانی که در زمین می پرستند هوای ایشانست از اینست افرایت من اتخذ الهه هواه ای خبر ده ای محمد صلعم انرا که هوای خود را خدای گرفته است ان بیچاره می پندارد که او بنده خداست بیت خواجه پندارد که دارد حاصلی حاصل خواجه بجز پندار نیست و در حدیث صحیح آمده که تعس عبد الدرهم وتعس عبد الزوجة در رسالهٔ ... بندهٔ زر و سیم و بندهٔ زن و فرزند هر اینه هر که بندهٔ چیزی باشد انرا پرستد نظم هر چیز که از دو جهان باز ماندهٔ ای انست ترا در دو جهان مونس و معبود از همه چیز می باید برید و بحق می باید پیوست اینست سر فقد استمسک بالعروة الوثقی واین عروه ایست که لا انفصام لها هیچ انقطاع و انفصال نیست مر انرا والله سمیع و خدای شنوا است قول کسی را که متوسل بوده و ثقی بود علیم دانا است بنیت خالص متمسک بدان عروه الله ولی الذین آمنوا خدای دوست اهل ایمانست که بوی گرویده اند یا متولی کار ایشان در راه نمودن بصراط مستقیم یخرجهم بیرون می آرد ایشان را من الظلمات از تاریکیها کفر و ضلالت الی النور بروشنای ایمان و هدایت یا از کثرت بوحدت یا از تنگ حقیقت یا از ظلمت نفس بنور دل یا از صفات بشریت باخلاق ربوبیت والذین کفروا و انانکه حق را پوشیدند یعنی یهود یا مرتدان واضح انست که عام کیرند جمیع کفار اولیاؤهم دوستان ایشان الطاغوت طاغوت اند یعنی کعب الاشرف وحیی بن اخطب و امثال ایشان و بت پرستان را اصنام و

و الهه باطله و اهل ارتداد و شیاطین یخرجونهم ای معاندان و بتان و دیوان که طاغوت عبارت از ایشانست بیرون می آرند یعنی میخوانند کافران من النور از ایمان میثاقی الی الظلمات بسوی کفر یا یهود را از ایمانی که بتوریه داشتند بتکذیب آن یا مرتدان را از اقرار بادلیات ان کافران یا طواغیت خود اصحاب النار خازنان آتش دوزخ اند هم فیها ایشان دران آتش خالدون جاوید مانند گانند الم تر ایا ندیدی و بچشم بصیرت نظر نکردی الی الذی بسوی آنکسی که از روی عناد حاج ابراهیم حجت جست و مخاصمه کرد با ابراهیم فی ربه در دین خدای و یا در اثبات ربوبیت و وحدانیت پروردگار او و این مجادله که کرد ان آتاه الله الملک بوقت آنکه داده بود خدای تعالی او را پادشاهی با این جرات و مجادله پیر الود برای آنکه خدای ملک بوی ارزانی داشت و او دست یعنی در آستین طغیان بیرون آورد و سپر تکبر از کوه عصیان برکرد و این مجادله نمرود بن کنعان بود که همه روی زمین در تصرف داشت دران وقت که ابراهیم علم بتان را بشکست و رای ارکان دولت نمرود بسوختن او قرار یافت نمرود فرمود که او را با رسید چون حاضر کردند نمرود گفت تو خدا زیان ما را باطل کردی خدای تو کیست و بنیاد مناظره کرد اذ قال ابراهیم انگاه که گفت ابراهیم در جواب سخن او که ربی الذی پروردگار من انکست که از روی قدرت یحیی زنده می کرداند و از عدم بوجود می آرد ویمیت و می میراند و از منزل بقا بوادیهٔ فنا می برد قال گفت نمرود انا احیی من هم زنده کنم وامیت و بمیرانم پس زندانی واجب القتل را که سر رشتهٔ از زندگانی قطع کرده بود طلبید و آزاد کرد و گفت اینک مرده زنده کردم و دیگری را بی گناه طلب نمود و بقتل رسانید و گفت اینک زنده را بمیرانیدم اعتقاد آن عنید طاغی آن بود که مراد احیا بعفو است و اماته بقتل و ندید انست که احیا و اماته خلق حیات و موت در اجساد و آن جز حضرت حق را در مختار نباشد یا می دانست و بحضار مجلس خود تلبیس میکرد لاجرم ابراهیم

علیه بحجتی روشن تر انتقال نمود قَالَ إِبْرَاهِيمُ گفت ابرهیم ع فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای يَأْتِي بِالشَّمْسِ
می آرد آفتاب را هر روز مِنَ الْمَشْرِقِ از افقی که محل طلوع اوست فَأْتِ بِهَا تو بیار او را مِنَ الْمَغْرِبِ از جانبی که محل غروب
اوست فَبُهِتَ پس مبهوت گردانیده شد الَّذِي كَفَرَ آنکس که کافر بود یعنی نمرود و حجت او منقطع گشت
وَاللَّهُ لَا يَهْدِي و خدای راه ننماید بطریق احتجاج الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروه ستمکاران را أَوْ كَالَّذِي این سخن عطف
بر اول آیت است آیا ندیدی قصه محاجه ابرهیم علیه السلام یا ندیدی مثل آنکس که او مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ بگذشت
بر دیهی وَهِيَ خَاوِيَةٌ و آن دیه افتاده بود عَلَىٰ عُرُوشِهَا بر سقفهای خود یعنی اول سقفها ساقط شده بود و پس
دیوارها بر آن افتاده و این نهایت خرابیست اشهر آنست که گذرنده برین دیه خراب عزیر بود ع که توریة
حفظ داشت و از اکابر احبار بود آورده اند که بختنصر بعد از خرابی بیت المقدس او را اسیر کرده ببابل
آورد و خداوند تعالی او را از قید کفار خلاصی داد و عزیر توجه به بیت المقدس نموده بر حماری سوار شد آباد دید
با سبدی انگور و فرسخی ایلیا بود در رسید موضعی پس در آن دید درختان او میوه دار بود قدری انجیر چید و مقداری انگور
باز کرده در سایه دیواری قرار گرفت انجیر چند بخورد و باقی در سله نهاد و انگور را بفشرد پاره بیاشامید و بقیه در جیک
ریخت و دراز گوشی که داشت در پیش خود ببست و تکیه بر دیوار کرده در آن دیه می نگریست چون آن دیه را بغایت
خراب دید أَنَّىٰ يُحْيِي چگونه و بر چه وجه زنده گرداند هَٰذِهِ اللَّهُ این دیه را خدای یعنی چون
آبادان سازد بَعْدَ مَوْتِهَا بعد از خرابی او یا اهل او را چه کیفیت زنده گرداند بعد از مردن ایشان و این نه
بطریق استبعاد بود بلکه طلب اطلاع بر کیفیت احیا می بود فَأَمَاتَهُ اللَّهُ پس بمیرانید خدای او را در وقت این تامل
و تفکر مِائَةَ عَامٍ صد سال و خر او نیز بمرد ثُمَّ بَعَثَهُ پس زنده کرد او را بهمان شکل و صورت که بود و در حجر
ست که حق سبحانه او را طعام و شراب و حمار او را از نظر خلق بپوشانید چون هفتاد سال از مرگ او بر آمده

بختنصر بمالک شد حق تعالی نوشک فارسی را بگماشت تا ولایة بیت المقدس را در مدت سی سال بکمال عمارت
باز آورد و این دیه عجب از آنچه پیشتر بود آبادان تر شد پس عزیر را زنده گردانید گفته اند او را هنگام چاشتگاه
بمیرانیده بود در آن روز که زنده شد هنوز آفتاب غروب نکرده پس فرشته بحکم خدای تعالی در روی عزیر
زنده شده چشم می مالید قَالَ گفت مر او را كَمْ لَبِثْتَ اینجا چند وقت است که درنگ کردی قَالَ گفت عزیر لَبِثْتُ
يَوْمًا درنگ کرده ام اینجا روزی و چون بنگریست هنوز آفتاب بود گفت أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ یا پاره از روز قَالَ
گفت آن فرشته بَلْ نه چنانست که تو گمان برده بلکه لَبِثْتَ درنگ کردی اینجا مِائَةَ عَامٍ صد سال و درین
صد سال مرده بودی عزیر با خود آمده و در نگریست اوضاع آن موضع را بر نهج دیگر یافت تعجب او بیفزود و
دیگر باره با او گفته شد فَانْظُرْ پس نگاه کن إِلَىٰ طَعَامِكَ بسوی طعام خود یعنی انجیر که در سله نهاده بودی
وَشَرَابِكَ و بنگر شراب خویش یعنی شیره انگور که در جیک ریخته بودی لَمْ يَتَسَنَّهْ هیچ تغییر نکرد آن بعینه
وَانْظُرْ و دیگر إِلَىٰ حِمَارِكَ بسوی دراز گوش خود که استخوانها مانده و باقی اجزا متفرق شده آنگه خطاب
رسید که ترا بعد از مرگ زنده کردیم تا آثار قدرت ما در نفس تو ظاهر گردد وَلِنَجْعَلَكَ و دیگر تا گردانیم
ترا آيَةً نشانه و عبرتی لِلنَّاسِ از برای مردمان که در حشر احیا و شک دارند وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ و نگاه
کن در استخوانهای حمار خود تا ببینی که به قدرت بی علت كَيْفَ نُنْشِزُهَا چگونه انرا حرکت میدهیم و بعضی را
بالای بعضی مرکب میسازیم ثُمَّ نَكْسُوهَا پس می پوشیم مر آن استخوانها را لَحْمًا گوشتی عزیر علم
در آن استخوانها بنگریست ندای بشنید که ای گوشت و پوست ریخته و اجزای متفرقه جمع شوید بقدرت کامله
ربانی همه اجزای مجتمع شد و صورت بنا او بهمت تسویه یافت و جان بجسدش در آمده فی الحال بر جست و نعره
زدن گرفت فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ پس آن هنگام که روشن شد بر عزیر آثار قدرت الهی در احیاء موتی بطریق

حکایت عزیر علیه السلام

معاینه قال اعلم گفت میدانم حالا بعیان چنانچه دانسته بودم قبل ازین باستدلال و چنان ان الله که خدای علی
کل شیء قدیر بر همه چیز از احیا و اماته توانا است پس عزیر علم بالعیان قوم شد و پیران قبیله او را بشناختند و گویند کسی
او را نشناخت و امتحان کردند تا توریه از ظهر القلب املا کرد و نوشتند که بختنصر کتب ایشان را سوخته بود و اذ قال
ابراهیم و یاد کن از ان که گفت ابراهیم عم رب ارنی ای پروردگار من بنمای که بقدرت کامله کیف تحیی الموتی چگونه زنده
میگردانی مرده کان را سوال برای مشاهده کیفیت احیا فرمود نه انکه در اصل احیا او را شبهه بود قال گفت خدای اولم تؤمن
ایا تو ایمان نیاورده که من مرده زنده میکنم استفهام بمعنی ایجابست یعنی تو ایمان داری بقدرت من بر احیا و اماته
و با نمرود گفته بودی که ربی الذی یحیی و یمیت قال بلی گفت ابراهیم بلی ایمان اورده ام و بکمال قدرت تو گرویده ولکن لیطمئن
و لیکن این سوال کردم تا بیارامد و ساکن شود قلبی دل من بمعاینه چگونگی ان در فتوحات مکی مذکورست که احیا متنوع
می باشد چنانچه وجود خلق که بعضی بکلمه کن موجود شدند و برخی را بید و بعضی را بیدین الهی ایجاد کرده و بعضی را ابتدا نمود و اوج
وضع را بسبب مخلوقات دیگر موجود ساخته و چون ابراهیم عم این تنوع در وجود خلق دیده بود دانسته که احیا خلق بعد از موت
وجود دیگرست و ان نیز متنوع میتواند بود درخواست نمود که ببیند بجای که احیا بکدام نوع میکنی که تا چون علم بدان
حاصل آید دل من ازان دانش ارامش پذیرد اورده اند که ابلیس بر لب دریای میگذشت نظر بر مرداری افتاد که مرغان
هوا و جانوران دریا و ددان صحرا هر یک ازو پاره‌ها میربودند ابلیس با خود گفت خوش دام حیله یافتم چه گونه تعلقان سبک
کران طبع را فریب میتوان داد که اجزای این اجزاء متفرقه را از حواصل طیور و اجواف سباع و اسعاد نهنگان و ماهیان
جمع تو ان کرد حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد و خلیل که کمر رفتار در پا شو که دشمن من دام مکری گسترده است و سررشته در
بدست اورده میخواهد که جمعی را بقید پریشانی در ارد خلیل بیامد و ابلیس متحیر وار شبهه خود القا کرد ابراهیم عم فرمود که هم
بحضرت همان کس که این اجزا را از کتم عدم بفضای صحرای وجود آورده بود قادرست که دیگر باره از زاویه تفرقه

بساحت جمعیت رساند ثم کوزه گر کوزه را میشکند چون کوزه را باز قایم میکند انکه داند کوزه کردن از خشت
و خوب که اش شکسته را باز درست پس ابراهیم عم زبان سوال بکشاد که الهی بجای که چگونه زنده میکنی تا این علم
یافتی ملزم کرده و دل من بالزام او اطمینان تمام یابد قال گفت خدای که اگر مشاهده این حال ارزوی داری
فخذ پس فرا گیر اربعة من الطیر چهار عدد از مرغان کبوتر و خروس و زاغ و طاووس و غیر ازین گفته اند
فصرهن پس جمع کن ایشان را الیک سوی خود یعنی بدست گیر و در اشکال و هیئت ایشان نیکو تامل نمای و دقایق
هیئت هر یک را نظر کن تا بعد از زنده شدن بر تو مشتبه نگردند یا مجتمع ساز اجزا و ابدان ایشان
را با یکدیگر بعد از انکه پاره پاره کرده باشی و سرهای ایشان بدست خود نگاه دار ثم اجعل پس
وضع کن علی کل جبل بر هر کوهی که ممکن باشد که جزوی از انها بر و توانی نهاد و جهت این اجزا بر جمیع
جبال متعذرست و این از قبیل اراده عام و اراده خاص است ملخص سخن انست که بر هر کوه که نزدیک تو باشد
و توانی نهی منهن ازین مرغان متفرق شده با یکدیگر امیخته جزءا پاره ثم ادعهن پس بخوان این مرغان
با اسمهای ایشان تا اجابت نموده یأتینک بیایند سوی تو و می شتابند سعیا شتافتنی واعلم و
بدان از روی یقین ان الله که خدای عزیز غالبست و عاجز نیست از انچه تو طلبیدی حکیم محکم کارست
در هر چه میسازد القصه ابراهیم عم مرغان را ذبح کرد و اجزا و ابعاض لحوم و دماء و عروق و اعصاب و عظام و قوائم
و اجنحه ایشان را پاره پاره کرده با یکدیگر برامیخته و گفته اند در هاون بکوفت تا اختلاط تمام یافتند و سقیر ساخته
بر چهار یا ده کوه نهاد و سرهای ایشان بدست گرفته اواز داد که ای کبوتر ای طاووس ای زاغ ای خروس
بیایید بجانب سرهای خویش پس بفرمان خدای اجزای هر یک از دیگری منفصل شده و با یکدیگر ملتئم گشته ابدان
ایشان درست شده و بسوی سرهای خود بر زمین دویدن گرفتند و حکمت در دویدن ان بود که ازین صورت

باشد درجت آدم را از بهشت چه تو هم آن می باشد که مرغان پرنده نه آن مرغانند یا نجیال میرسید کرشما بلد
پاپهای ایشان درست نشده باشد و دیگر آنکه ادراک باصره هر کیفیت مرغی را در وقت دویدن بیشترست
از ادراک آن در حال پریدن پس آن بدنها تا پیش پای ابراهیم علیه السلام میدویدند و از آنجا پرواز نموده سرهای
خود که در دست او بود متصل میشدند و در انوار او ده که هر که خواهد که نفس خود را بحیات ابدی زنده کرده باشد
باید که قوتی بدنی را بتیغ ریاضت بسمل ساخته بعضی را بابعضی بیامیزد تا صورت ایشان شکسته منتفا و فرمان کردند
وایشان را بداعیهٔ شرع و عقل بخوانند تا بطریق مطاوعت شتاب کنان باز آیند محققان گفته اند که در ذبح طیور
اربعه اشارت چنین بوده که کبوتر را که پیوسته با مردم مستانس است بکش و رشته الفت از خلق ببر و طاوس را
که هواره مایل شهوت ذبح کن و خود را از بند شهوت باز رهان و زاغ را که منبع حرص است بقتل رسان و صفت حرص را از
را بگذار و طاوس را که مجمع زینت است سر بردار و دیده همت از آرایش دنیا فرو بند هر که بتیغ مجاهده این
چهار صفت را بذبح آرد حیات ابدی و زندگی سرمدی یابد و گویند چهار صفت از طبایع ارکان اربعه در آدمی
باید آمد و ذبح آنها بتیغ مخالفت لازم است اول صولت کبر که نتیجهٔ آتش است دوم داعیهٔ شهوت که
ثمرهٔ هواست سیم تکاپوی حرص که عادت آبست چهارم تیرگی امساک که صفت خاکست سنایی رحمه الله
بدین معنی اشارتی فرموده نظم چار مرغند چار طبع بدن ۞ جمله را سر ببر بزن گردن ۞ چون بایمان و شرع
و عقل و دلیل ۞ زنده کن هر چهار را چه خلیل **مثل الذین** نمونهٔ نفقه کردن آنکسانی که بی شایبهٔ غرض و داعیهٔ
عوض **ینفقون** بیرون میکنند و صرف می نمایند **اموالهم** خواستهای خود را **فی سبیل الله** در راه خدای
بغازیان و مجاهدان و در جمیع همه ابواب البر از راه خدایست و برهر تقدیر مثل نفقه کردن این منفقان **کمثل**
حبة چون مثل دانه ایست که در زمین طیب بکار رند و آن دانه **انبتت** برویاند **سبع سنابل** هفت خوشه از آن

نوع که هر شعبه از اصل او منشعب گردد و بر سر هر شعبه خوشه بود **فی کل سنبلة** در هر خوشه **مائة**
حبة صد دانه که یکی را صد حاصل آمده باشد **والله یضاعف** و خدای زیاده میکند این صد را بهفت
هزار و بیشتر **لمن یشاء** برای هر که خواهد از منفقان بحسب نیت او **والله واسع** و خدای بسیار بخشش
است که یکی را صد و زیاده میدهد **علیم** داناست بنفقه کنندگان و عزایم و نیات ایشان غرض ازین
تمثیل اضعاف و ترغیب متصدقان که چون نظر باجر کنند که یکی را صد است پیوسته بتصدق اشتغال نمایند
نظم آنکه اشارت بکوثرت میدهد ۞ دانه یکی را صد صدت میدهد ۞ دانه باز بازی شیطان مکار ۞
باز یکی را صدت ایدت بیار **الذین ینفقون** آنکسانی که نفقه میکنند **اموالهم** مالهای خود را **فی سبیل الله**
در جهاد یا سایر خیرات **ثم لا یتبعون** پس از پی در نمی آرند **ما انفقوا** آنچیزی را که نفقه کرده اند
منا منتی یعنی بر کسی منت ننهند در صدقه دادن **ولا اذی** و دیگر از پی در نیاورند صدقه خود را آزاری یعنی درویش
و فقیر را نرنجانند **لهم** مر ایشانراست **اجرهم** مزد صدقات ایشان **عند ربهم** نزدیک پروردگار
ایشان **ولا خوف علیهم** و ترسی نیست مر ایشانرا از کم شدن مزد **ولا هم یحزنون** و نیستند ایشان
که اندوهگین شوند از فوت ثواب **قول معروف** سخنی نیکو و وعدهٔ جمیل مر درویش را **ومغفرة**
و در گذشتن از درشتی سخن سایل یعنی عفو کردن از الحاح و ابرام او **خیر** بهترست مر سایل را در بیع
من صدقة از آن صدقه که نسبت بسایل **یتبعها اذی** از پی در آید آزار رنجی و آزاری و سرزنش و غیره
والله غنی و خدای تعالی بی نیازست از صدقهٔ آنها که مشرب نفقات خود را بخس و خاشاک منت و
آزار مکدر سازند **حلیم** بردبارست تعجیل نکند در عقوبت منان و موذی **یا ایها الذین آمنوا** ای گروه گروندگان
لا تبطلوا باطل مکنید و تباه مسازید **صدقاتکم** مزد صدقهای خود را **بالمن** بمنت نهادن بر درویش

در تحقیق تفسیر ابراهیم علیه السلام چهار مرغ ذبح کرد

مال از آن حق است و توانگر حمال آن بیش نیست و منت صاحب مال راست نه حمال را و حضرت حقایق پناهی ایشان
بارین معنی در سبحة الابرار میفرماید نظم بار فقرا فکنی از بکتفن • بار منت منهش بر گردن • چون عطابخش خدا است
بکه داند منه منت کس • در کرم حیله گری پیش منه • چون دراز کذری پیش منه • پس صدق باید که شکرانه آنکه
مظهر این خیر واقع شده منت دارنده باشد نه منت نهنده ولا اذی و دیگر نیت میکنید صدقهای خود را با یذا یعنی
رنج رسانیدن بدرویشان نه بزبان که او را اکیداً سرزنش کنید و نه بفعل که روی ترش کرده چین بر جبین افکنید
چو اگر درویش نباشد توانگر مظهر صفت کرم وجود نتواند شد نظم ای توانگر که بقارت منکر سوی گدا
که گدای وی آیینه زر داری است • حق سبحانه و تعالی درین آیه جهت تخیل صدقه مؤمنان میفرماید که نفقه خود را بمنت
و آزار باطل مسازید کالذی همچون ابطال آنکسی که از طریق اخلاص منحرف شده و سمت نفاق ملتزم گشته
ینفق ماله نفقه میکند مال خود را رئاء الناس برای نمودن مردمان ولا یؤمن و تحقیق نمیکند بالله
و الیوم الآخر بخدای و بروز قیامت که اگر بخدای گرویده بودی صدقه برای وی دادی نه برای دیگران و اگر بقیامت
اعتقاد داشتی معامله برای مجازات کردی نه برای مرایات فمثله پس نمودار صدقه این منافق و مرائی کمثل
صفوان همچون نمودار سنگی است خاره هموار علیه تراب که بران سنگ خاک خشک است فاصابه پس
بدان سنگ رسید وابل باران بزرگ قطره که سیل از و زود و بسیار خیزد فترکه پس بشست آن خاک
را از سنگ و بگذاشت از را صلدا سنگی تهی و پاک از گرد و خاک صفوان مثل منافق است و خاک براو سنگ
نمودار نفقها او که بریا کرده چون قطرات باران عدل از سحاب ربانی ریزان گردد آثار آن نفقات
محو شده سنگی بی حاصل ماند و تمام اعمال اهل ریا همین حال دارد نظم تو از آتش فشان برق کرا
کزو افروخت شمعی نشاید لا یقدرون قادر نباشند این نفقه کنندگان ریائی علی شیء بر ثواب چیزی مما

کسبوا از آنچه تصدق کرده باشند بریا والله لا یهدی و خدای راه ننماید یعنی عزم هدایت در دل نیفکند القوم الکافرین
گروه ناگرویدگان را و مثل الذین و مثل نفقه آنان که با اعتقاد و اخلاص ینفقون اموالهم بیرون میکنند مالهای
خود را و میدهند بدرویشان ابتغاء مرضات الله برای طلب خشنودی خدای و تثبیتا و از برای ثبات
یقین صادر شده من انفسهم از نفسهای ایشان بیافتن ثواب صدقه کمثل جنة مانند میوه بوستانی
که واقع شده بربوة بموضعی بلند که تابش آفتاب زود تر بوی رسد و ریاح لواقح بوی بیشتر و زود وزد و نیز
زود تر و از آفت عفونت شدن در آب دور تر بود و این باغ در حسن زینتی اصابها برسید بوی وابل
بارانی بزرگ قطره فآتت پس بداد و بیاورد اکلها میوه خود را ضعفین دو برابر یعنی یک سال چندان
بر دهد که زمینها دیگر بدو سال دهند فان لم یصبها پس اگر نرسید بدان باغ وابل باران عظیم القطرات
فطل پس بدو رسید باران ضعیف و آن نیز او را کافیست یعنی اثر باران ضایع نمیکند و بکم و بیش محصول
میدهد و مقصود از حصول ثمرات مخلصانست که آنچه برای رضای خدای تصدق کنند از پاداش نیکو خالی نیست
خواه آن صدقه اندک باشد و خواه بسیار والله بما تعملون و خدای بدانچه شما میکنید از روی اخلاص
و ریا بصیر بیناست و مناسب هر یک جزا خواهد داد ایود احدکم تمثیل دیگر برای صدقه اهل ریا میفرماید
که آیا دوست میدارد یکی از شما بمعرض انکار است یعنی دوست ندارد ان تکون له آنکه باشد خود را
جنة بوستانی من نخیل از درختان خرما و اعناب و انگورها یعنی باغی مشتمل بر بنا اشجار تجری میرود
من تحتها الانهار زیر درختان او جویهای آب له و صاحب باغ راست فیها در آن بوستان من کل
الثمرات از میوها نه همین خرما و انگور و تخصیص آنها جهت فضیلت یا کثرت ایشان و اصابه الکبر
و حال آنکه فرا رسید خداوند این باغ را پیری و بزرگ سالی وله ذریة و مر او راست ذرین پیری

فرزندان ضُعَفَاءُ خردان و ناتوان و معیشت پدر و فرزندان همه ازین بوستان است فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ
پس بدین بوستان رسید بادی گرم و گویند گرد بادی فِيهِ نَارٌ دران باد آتشی و همچنین باد آتشی را
سموم گویند فَاحْتَرَقَتْ پس بسوخت آن باغ بواسطه سموم و صاحب باغ متحیر شد و محروم ماند این مثل عمل
منافق و ریائی است که سموم عدل الهی باغ اعمال ایشان را که بدان امیدواری دارند بسوزد و ایشان متحیر
و محروم مانند نظم نه کاری که یابند خوردی بران ، نه حالی که یابند نفعی دران ، زاهد ریا پرستی اوز خر...
همه کشت اعمالشان سوخته كَذَلِكَ همچون جایی که در باب صدقه و جهاد کرده شد يُبَيِّنُ اللَّهُ پیدا میکند
خدای لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما نشانها و الطاف و احسان خود را لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ شاید که شما دران
تفکر نمایید و در عبادت دیگری را باوی شریک نسازید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان أَنْفِقُوا
نفقه کنید در راه خدای مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ از پاکیزها و برگزیدها از آنچه کسب میکنید تجارت و صناعت وَمِمَّا أَخْرَجْنَا
و از آنچه بیرون آوردیم لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ برای شما از زمین چون حبوبات و اشجار و ثمره اغنیای انصار بوقت
رسیدن خرما آنچه رسیده تر و گزیده تر بودی پنهان میکردند بمسجد حضرت پیغمبر صلعم آورده در گوشه نهادندی
تا فقرا و مهاجرین تناول میکردندی روزی یکی از مالداران دینی دوست ضایع خرما از آن میان ... که چون ... بودی
باشکار را یاد ... و در میان خرماهای نیکو ریخت و کالای خبیث خود را با آن متاعها پاکیزه برآمیخت حق ...
ازین معامله نهی کرد و فرمود که از اطیب اموال صدقه دهید وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ و قصد مکنید بخرمای ...
و ناخوش که از دنائت تمت مِنْهُ تُنْفِقُونَ از آن چیز نفقه کنید وَلَسْتُمْ و حال آنکه نیستید شما بِآخِذِيهِ ...
گیرنده چنان چیزی که بشما دهند در حقوق شما إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا مگر آنکه چشم فروخوابانید فِيهِ در اخذ آن و
و مسامحه کنید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید آنکه خدای غَنِيٌّ بی نیاز است از کسی که تصدق بمال خبیث کند حَمِيدٌ

سه تایید و است ازانکه صدقه از مال پاکیزه دهد الشَّيْطَانُ دیو سرکش یعنی ابلیس و در تفسیر کبیر گوید یکی از
شیاطین انس یا نفس اماره يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وعده میکند شما را فقر و احتیاج یعنی میترساند در وقت انفاق
از درویشی و محتاجی وَيَأْمُرُكُمْ و میفرماید شما را بِالْفَحْشَاءِ به بخل و امساک و منع صدقات وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ
و خدای وعده میدهد شما را بر صدقه دادن مَغْفِرَةً آمرزشی مِنْهُ از خود مر گناهان شما را در عقبی وَفَضْلًا
و افزونی روزگار و مکافات در دنیا وَاللَّهُ و خدای وَاسِعٌ بسیار بخشنده بر منفقان عَلِيمٌ دانا باستحقاق انسان بر
فضل و مغفرت را يُؤْتِي الْحِكْمَةَ میدهد خدای حکمت انفاق مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد تا داند که بجا بید داد و بکه می باید
داد یا دانشی که میان القاء رحمانی و لمه شیطانی تمیز نماید تا از وعده شیطان نترسد و بوعده رحمان مستظهر باشد
وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ و هر کرا حکمت دادند فَقَدْ أُوتِيَ پس بدرستی که دادند او را خَيْرًا كَثِيرًا نیکوی بسیار امام ابو اللیث
رحمه الله گوید حق سبحانه مال و متاع دنیا را اندک خوانده قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ و دانش را بکثرت خیر موصوف ساخته فَقَدْ
أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا پس عالم باید که اهل دنیا را معارضت نکند و دراغ ... ایشان بر چنین احوال خود رشک کند که او را خیر
کثیر داده اند و ایشان را متاع قلیل و در کلام مرتضی علی علیه السلام وارد است نظم رَضِينَا قِسْمَةَ الْجَبَّارِ فِينَا
لَنَا عِلْمٌ وَلِلْأَعْدَاءِ مَالٌ ، فَإِنَّ الْمَالَ يَفْنَى عَنْ قَرِيبٍ ، وَإِنَّ الْعِلْمَ بَاقٍ لَا يَزَالُ نظم علم داده اند با درویش
بیار روی زر و سیم ... شد یکی فوق سماک و دیگری فوق سمکت وَمَا يَذَّكَّرُ و در نیابد و پند نگیرند درین موعظها
إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ مگر خداوند عقول صافیه وَمَا أَنْفَقْتُمْ و آنچه بیرون کردید ای مؤمنان مِنْ نَفَقَةٍ از نفقه
اندک یا بسیار بسر یا علانیه بطریق فرض یا تطوع از روی ریا یا اخلاص در راه خدای یا غیر آن أَوْ نَذَرْتُمْ
یا بر خود واجب گردانید مِنْ نَذْرٍ از نذر معین یا غیر معین در طاعت یا معصیت فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی
که خدای يَعْلَمُهُ میداند آنرا و فراموش نمیکند وَمَا لِلظَّالِمِينَ و نیست مر ستمکاران را که نفقه بریا کنند یا نذری را که در

طاعت کرده اند وفا نرسانند **من انصار** از یاری دهندگان در آخرت که عذاب از ایشان باز دارد **ان تبدوا الصدقات**
اگر آشکارا کنید صدقهها خود را بوقت ادا کردن **فنعما هی** پس نیکو چیزیست آنچه دیگران را بدان رغبت افتد
و بر بخیلان حجت لازم شود و قلوب بیگانگان بآشنایی با اهل حق میل کند **وان تخفوها** و اگر پنهان دارید
صدقات را **وتؤتوها الفقراء** و بدهید آنرا بدرویشان در خفیه **فهو** پس آن **خیر لکم** محفوظ میباشد بعضی علما حکم اخفا
را عام دارند در فرایض و نوافل چه صحابه در زمان حضرت رسالت صلعم در اخفا مبالغه عظیم داشته اند هم
در نفقه فرض و هم در صدقه تطوع و جمعی بر آنند که اخفا متعلق بنوافل است و در فرایض اظهار اولی است تا متهم
بترک زکوة بکسی نبرد و دیگر دلیل مسارعت بامر حق سبحانه و تعالی و سبب رغبت نو انگران دیگر میشود باداء زکوة
اما در تطوع بهر حال اخفا اولی باشد و از ابن عباس منقولست که صدقه سر در تطوع فضلت از علانیه بهفتاد مرتبه و در حدیث
آمده که صدقة السر تطفئ غضب الرب و از کمال کرم الهی است که در صدقه فرموده که اگر اخفا کنید شما را بهتر باشد
ویکفر عنکم و ما در گذرانیم از شما و بعضی بکفر بیا خوانند یعنی خدای در گذراند **من سیئاتکم** بعضی از گناهان
شما یعنی آنکه صغایر بود **والله بما تعملون** و خدای بآنچه شما میکنید از ابدا و صدقه و اخفاء آن **خبیر** داناست آورده اند
که انصار قبل از اسلام بجهت مصاهرت و رضاعی که میان ایشان و یهود ثابت بود بر ایشان نفقه میکردند بعد از آنکه خلعت
ایمان پوشیدند و از جام کلام سید انام علیه الصلوة والسلام شربت مغفرت نوشیدند از نفقه کردن بر جهودان
کاره شدند و چون صورت حال بعرض حضرت رسالت پناه صلعم رسید این آیه آمد که **لیس علیک** نیست بر تو ای محمد
صلعم **هداهم** راه نمودن یهود و هدایت توفیق بلکه بر تو هدایه دعوتست و بس **ولکن الله** ولیکن خدای بعنایت
خود **یهدی من یشاء** راه نماید بایمان هر کرا خواهد پس حضرت سید عالم صلعم فرمود تصدقوا علی اهل الادیان
و باتفاق علما اخراج صدقه در تطوعات بغیر مسلم جایزست **وما تنفقوا** و آنچه نفقه میکنید **من خیر** از مال **فلانفسکم**

پس از برای نفسهای خود میکنید و ثواب آن راجع بشماست خواه منفق علیه کافر باشد و خواه مسلمان **نظم**
گر او می برد پیش آتش سجود ❁ تو واپس چرا می بری دست جود ❁ خورش ده بگنجشک و کبک و حمام ❁ که روزی همای در افتد
بدام ❁ چو هر گوشه تیر نیاز افکنی ❁ بناگاه بینی که صیدی کنی ❁ **وما تنفقون** و نفقه نمیکنید شما که مومنانید **الا ابتغاء وجه الله**
مگر برای طلب ثواب و خشنودی خدای **وما تنفقوا من خیر** و آنچه نفقه میکنید از مال خود **یوف الیکم** توفیه
و وفا میکنند برای شما یعنی جزای آن تمام می بشما میرسانند **وانتم** و شما **لا تظلمون** ستم دیده نمیشوید یعنی
از ثواب اعمال شما بستم چیزی کم نمیکنند **للفقراء** این صدقه و نفقه شما برای درویشان است **الذین احصروا**
آنانکه باز داشته شده اند **فی سبیل الله** در طاعت خدای یا در جهاد **لا یستطیعون** نمیتوانند بواسطه اشتغال
بغزو یا دوام طاعت **ضربا** سیر کردنی **فی الارض** در زمین برای تجارت و طلب رزق و ایشان درویشان مهاجر
صحابه چون عمار و بلال و ابن مسعود و امثال ایشان که در مدینه مسکنی منزلی نداشتند که شب آنجا بسر بردندی
یکی ایشان در شب صفه مسجد پیغمبر صلعم و بروز ملازم آن حضرت بودندی نه سایه التفات بر کسب می انداختندی
و نه بسوال و طلب روزی می پرداختندی بدین سبب فرمود **یحسبهم الجاهل** می پندارد ایشان را هر نادان و بیخبر
حال ایشان **اغنیاء** که ایشان توانگرانند **من التعفف** بسبب باز ایستادن از سوال و استغنا از خلق
تعرفهم تو می شناسی ایشان را ای محمد **بسیماهم** بنشان و علامت ایشان که صفرت لون است و زاری بدن و خمیدگی
پشت و بسیاری اشک **لا یسألون الناس** سوال نکنند از مردمان و چیزی نخواهند از ایشان **الحافا** از روی الحاح
و ابرام و بعضی بر آنند که ایشان موصوف اند بتعفف که ترک سوال بجهت شفقت و رحمت میکردند که تا نکاهد مردم
را تا سوال کنند و از رستگاری باز مانند فان الفلاح من رد السائل **وما تنفقوا** و آنچه نفقه میکنید **من خیر** از مال خود بر
اصحاب صفه و غیر ایشان از مستحقان **فان الله** پس بدرستی که خدای **به علیم** بدان داناست [illegible]

وازبرای مدح میفرماید الَّذِينَ آنانکه يُنْفِقُونَ نفقه میکنند در راه حق سبحانه برای حق أَمْوَالَهُمْ مالهای خود را بِاللَّيْلِ بشب وَالنَّهَارِ
و بروز سِرًّا در نهان وَعَلَانِيَةً و باشکارا غرض استغراق اوقاتست باعطاء صدقات در اسباب نزول آورده که حضرت
امیر المؤمنین و امام المتقین مرتضی علی علیه السلام پرسید که ترا چه برین داشت که بدین نوع تصدق نمودی جواب داد
که طریق صدقه را بیرون ازین چهار صورت ندیدم جمیع آنرا التزام نمودم بتمنای آنکه یکی ازینها شرف قبول یافته
بموضع رضا برسد و صاحب کشاف آورده که ابوبکر صدیق [illegible] چهار هزار دینار صدقه داده هزار در سر
و مثل آن در علانیه و همان معتقد در شب و بهمان منوال در روز حق سبحانه تعالی ذریعه این صدقات صدیق را
بستوده فَلَهُمْ پس مر ایشان راست که بدین چهار نوع صدقه دهند أَجْرُهُمْ مزد صدقات ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک
پروردگار ایشان که آن بهشت باقی و نعیم جاودانی است و گفته اند عند آنست که ایشان را در مقام عندیه فرود آرد
فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و خوف نباشد ایشان را وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان
اندوهگین شوند الَّذِينَ آنانکه يَأْكُلُونَ الرِّبَا میخورند مال ربوا یعنی معامله میکنند و زیاده میستانند لَا يَقُومُونَ برنخیزند
از قبرها خود برای بعث و نشور إِلَّا كَمَا يَقُومُ مگر آنچه برخیزد الَّذِي آنکس که يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ بزند و بیفکند
او را دیو یا برساند مِنَ الْمَسِّ از سودن مراد صرع و جنونست زعم عرب آن بود که چون جنی مس آدمی نماید عقل
او را مختلط و دماغ او مختبط میسازد پس حق تعالی سخن را بر وجهی که متعارف ایشان بود اجرا کند و محصل کلام آنست
که خورندگان ربوا روز قیامت بشکل مجانین باشند و اهل عرصات ایشان را بآن نشانه بشناسند ذَلِكَ آن عذاب ایشان
را بِأَنَّهُمْ قَالُوا بسبب آنست که ایشان گفتند إِنَّمَا الْبَيْعُ جز این نیست که بیع مِثْلُ الرِّبَا مانند ربواست کفار یکدیگر
چه در بیع سیکرده میگفتند این ربوا نیست بیع است میان ربوا و بیع فرق نکرده وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ و حال
آنکه حق سبحانه و تعالی حلال کرده است بیع را وَحَرَّمَ الرِّبَا و حرام ساخته ربوا را فَمَنْ جَاءَهُ پس هر که بیاید بدو

یعنی بوی رسید مَوْعِظَةٌ پندی مِنْ رَبِّهِ از نزد پروردگار او که نهی است از ربوا فَانْتَهَى پس باز ایستاد از این
فَلَهُ پس مر او راست مَا سَلَفَ آنچه گرفته است قبل از تحریم و انرا از وی نتوان گرفت یا مر او راست آنچه گذشت
یعنی گناهان گذشته او مغفور شد وَأَمْرُهُ و کار او مفوض است إِلَى اللَّهِ بخدای یعنی هم او در زمان آینده و سپرده
بحفظ و عصمت حق است که توفیق رفیق او سازد تا مرتکب این کبیره نگردد وَمَنْ عَادَ و هر که باز گردد با حلال
ربوا پس از آنکه خدای آنرا حرام گردانید فَأُولَئِكَ پس آن گروه مستحلان و ناشنوندگان او در حق أَصْحَابُ
النَّارِ ملازمان دوزخند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و ایشان در آن جاوید خواهند بود زیرا که حلال داشتن ربوا
کفرست و کفر موجب خلود باشد در دوزخ يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا کم و کاست میگرداند خدای مال ربوا را یعنی هر چند
فراوان باشد عاقبت آن بنقصان و خسران میکشد ابن عباس فرموده که هرچه ازان مال صدقه دهد یا در
حج و غزو و نفقه کند پذیرفته نشود و این کمال نقصان است وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ و افزونی گرداند خدای صدقها
را یعنی هر چند کم باشد فردا و بسیار خواهد بود وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ و خدای دوست ندارد كُلَّ كَفَّارٍ
هر ناسپاسی را که مستحل ربوا بود أَثِيمٍ بزه کاری که بر ارتکاب ربوا مصر باشد إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بتحقیق
آنانکه بگرویدند بامر و نهی وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و در عمل آوردند آنرا بموجب فرمان وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای
داشتن نماز را وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدادند زکوة را لَهُمْ أَجْرُهُمْ مر ایشانراست مزد ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ
نزدیک پروردگار ایشان روز قیامت وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و ایشان را ترسی نیست بر آنچه پیش فرستاده اند
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و ایشان اندوهگین نشوند برای آنکه از عقب گذاشته اند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای
گرویدگان اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از عذاب خدای وَذَرُوا و دست بدارید مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا آنچه مانده
است از ربوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما باور دارندگان و حرمت ربوا را نهی عمرو ثقفی و بنی مغیره

مخزومی بربوا با یکدیگر معامله داشتند حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم روز فتح مکه بحرمت ربوا فتوی دادند
و بنی عمرو بشرط انکه ربوا ایشان نبرد دیگران ثابت باشد و ربوا دیگران از ایشان موضوع صلح کردند بوقت طلب
ربوا از بنی مغیره کار بر ایشان سخت گرفتند و ایشان فریاد بر اورده گفتند ما بدبخت کسانیم که ربوا از همه مردمان
وضع کردند و ما هنوز ربوا را بالا گرفته ایم پس قضیه خود را عرض عتاب بن اسید که حاکم مکه بود رسانیدند و او
صورت ماجرای ایشان بجناب نبوت ماب نوشت این ایه نازل شد که دست از ربوا باز دارید فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا
پس اگر نکنید و بقیه ربوا ترک ننمایید فَأْذَنُوا پس اگاه کنید یکدیگر را و اماده باشید بحرب یعنی بجنگ کردن مِّنَ اللَّهِ
وَرَسُولِهِ از خدا و رسول او و حفص فاذنوا خوانده از اذن که بمعنی علمست یعنی اگر ترک ربوا نکنید اگاه باشید
و بدانید که لایق اید بحرب خدای که اتش است و بحرب رسول که شمشیر است وَإِن تُبْتُمْ و اگر توبه کنید از گرفتن ربوا
فَلَكُمْ پس مر شمارا است رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ سرمایها شما که لَا تَظْلِمُونَ نه شما ظلم کنید بر مدیون و زیاده از راس
المال طلبید وَلَا تُظْلَمُونَ و نه بر شما ظلم کنند و از سرمایه چیزی بکاهند بعد از نزول این ایه بنی عمرو گفتند ما را طاقت
حرب خدای و رسول نیست و از سود گذشته بسرمایه راضی شدند و بنو مغیره از غایت تنگدستی تا ادراک ثمار مهلت
خواستند و بنو عمرو در تحصیل ان تعجیل نموده از امهال و تاجیل ابا میکردند ایه امد که وَإِن كَانَ و اگر واقع شود غریم
ذُو عُسْرَةٍ خداوند دشواری و مفلسی یعنی غریم تنگدست مفلس افتد فَنَظِرَةٌ پس حکم ان مهلت دادنست إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ
تا وقتی توانگری واسانی وَأَن تَصَدَّقُوا و اگر صدقه دهید بقرض دار مفلس خَيْرٌ لَّكُمْ بهترست شمارا إِن كُنتُمْ
تَعْلَمُونَ اگر دانید شما که اجر خدای بفرماید متضمن صلاح دو جهانی و متکفل نجاح جاودانیست وَاتَّقُوا يَوْمًا
و بترسید از عذاب روزی که همه شما تُرْجَعُونَ باز گردانیده شوید فِيهِ در ان روز إِلَى اللَّهِ بحساب خدای
یا بجزای که مقرر کرده از ثواب و عقاب ثُمَّ تُوَفَّىٰ پس تمام داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی را مَّا كَسَبَتْ

جزای انچه عمل کرده باشد از نیک و بد وَهُمْ و ایشان لَا يُظْلَمُونَ ستم کرده نشوند یعنی باز گردیدگان بوی يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای جماعت گرویدگان إِذَا تَدَايَنتُم چون معامله کنید با یکدیگر بِدَيْنٍ بوامی یعنی بعقدی از عقود
شرعیه که بدل در ان باشد إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتی برده و معلوم بتوقیت سنین و شهور فَاكْتُبُوهُ پس
بنویسید ان را در صحیفه مشتمل بر وصف معامله و اسم متعاملین و مبلغ حق و مقدار اجل تا وقت حاجت رجوع بدان
کنید وَلْيَكْتُب و باید که بنویسد ان وثیقه را بَّيْنَكُمْ در میان شما كَاتِبٌ هیچ نویسنده بِالْعَدْلِ بداد
و راستی یعنی زیاده نکند در اجل و مال وَلَا يَأْبَ و باید که باز نزند كَاتِبٌ هیچ نویسنده تنکیر کاتب بعد
از نفی افاده عموم میکند و این کتابت بقولی فرض کفایت و بروایتی فرض عین بشرط فراغ کاتب و
قولی انست که فرض بوده و منسوخ شده بقوله تعالی وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ و گفته اند مستحب است یعنی اولی ان باشد
که ابا نکند کاتب چون التماس کنند أَن يَكْتُبَ انکه بنویسد وثیقه معامله را كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ همچنانکه
بیاموزانید او را خدای یعنی بدان نوع که او شرع واقع شده فَلْيَكْتُبْ پس باید که بنویسد وَلْيُمْلِلِ و باید
که املا کند بر کاتب الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ انکس که بر ویست دین و بزبان خود اقرار کند وَلْيَتَّقِ اللَّهَ
و باید که بترسد املا کننده از خدای رَبَّهُ که پروردگار اوست وَلَا يَبْخَسْ و کم نکند در وقت
اقرار مِنْهُ شَيْئًا از ان حق که بر ویست چیزی را فَإِن كَانَ پس اگر باشد الَّذِي عَلَيْهِ
الْحَقُّ ان کسی که بر ویست حق یعنی بر ذمه اوست سَفِيهًا جاهلی بی وقوف یعنی نوع غیر رشید چون
مردم مجانین و مبهوت أَوْ ضَعِيفًا یا عاجزی ناتوان چون کودک خورد یا پیر بکبر رسیده
أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ یا انکه مطلق توانایی ندارد و نمی تواند أَن يُمِلَّ انکه املا کند هُوَ که مدیونست بجهة
انکه اخرس باشد یا بواسطه مرض لکنت در زبانش پدید اید یا انکه بدان لغت که متعارف قوم دانا نبود

فليملل پس بايد كه املا ان حق كند وليه ولي يكي ازينها كه كذشت يعني ولي او وان قيم است مر طفل و
مجنون را و وكيل و مترجم غير مستطيع را و بايد كه ولي اقرار كند بالعدل براستي وانصاف يعني زياده وكم
املا نكند واستشهدوا وكواه كيريد بر معامله خود شهيدين دو كواه من رجالكم از مردان مسلماني
مسلمان بالغ ازاد فان لم يكونا پس اكر اين دو كواه نباشد رجلين دو مرد يعني اتفاق نيفتد
كه دو مرد كواه شوند فرجل پس يك مرد وامرأتان و دو زن كواه شوند وشهادت زنان بي مردان در
بكارت وولادت وعيوب نساء در مواضع مستوره ممنوع وبا وجود ان در حدود وقصاص مطلقا مسموع نيست
ودر غير ان از حقوق مالي وغير مالي چون نكاح وطلاق وعتاق ووكالت ووصيت وامثال مقبولست وكواه
بايد كرفت ممن ترضون از ان كسان كه پسنديده وراضي باشيد من الشهداء از كواهان پس بيان
ميكند علت اعتبار عدد در امرأتين يعني دو زن براي ان ان تضل تا چون فراموش كند احديهما يكي
ازان دو زن معامله را كه بران كواه بود فتذكر پس ياد دهد احديهما الاخرى يكي ازيشان
ان ديكري را چون بجهت غلبه رطوبت صفت نسيان بر امزجه نسوان غالبست پس دو زن بايد تا بتذكير يكي
نسيان ديكري را زايل كردد ولا يأب الشهداء وبايد كه سرباز نزنند كواهان از تحمل شهادت اذا ما
دعوا چون خوانده شوند براي اداي ان ولا تسأموا وملول مشويد ان تكتبوه ازانكه بنويسيد حق
را صغيرا در حالتي كه خرد باشد ان حق او كبيرا يا بزرك يعني اندك وبسيار انرا بنويسيد الي اجله
تا مدت او كه مقرر باقرار مديون ذلكم اين كتابت شما اقسط راست ترست عند الله نزديك
خداي واقوم وصواب تر للشهادة مر كواهي دادن را چه كتابه مذكور شهود ست وادنى ونزديكتر
است كتابت ان لا ترتابوا ازانكه بشك نشويد در مقدار حق ومدت ان وتعيين شهود چون رجوع
نمايد

بكتاب الا ان تكون مكر انكه باشد معامله تجارة حاضرة بازركاني بحضور تديرونها كه ميكردانيد انرا
بينكم ميان يكديكر يعني معامله دست بدست ونقد بنقد فليس عليكم پس نيست بر شما جناح كناهي
الا تكتبوها انكه ننويسيد انرا كه واشهدوا وكواه كيريد اذا تبايعتم چون خريد وفروخت كنيد نقد و
حكم اين ايه منسوخ است بقوله تعالى فان امن بعضكم بعضا الايه ولا يضار وبايد كه رنج رسانيده
نشود كاتب نويسنده يعني اورا باكراه واجبار بكتابت نفرمائيد ولا شهيد ونه كواه را حاضر سازند
بر قبول شهادت چون مانعي داشته باشد يعني كه كفته شد بر تقديريست كه يضار فعل مجهول
باشد پس اكر معلوم اعتبار كنند منطوقش انست كه بايد كاتب تغيير نكند سخني را ووثيقه درست نويسد
واز خيانت در كتابت احتراز كند وكواه نيز تحمل شهادت نمايد از راستي در نكذرد وكواهي نپوشد
ووقت طلب باز نكيرد وان تفعلوا واكر بكنيد اين معاملات اينها كه نهي كردم از اضرار كاتب وشهيد
فانه پس ان فعل منهي فسوق بكم نافرماني باشد لاحق بشما واتقوا الله وبترسيد از
فرمان خداي واخلاف مكنيد ويعلمكم الله ومي اموزد خداي شمارا مصالح دين ودنياي شما والله بكل شيء
وخداي بهمه چيزها عليم داناست وان كنتم واكر باشيد على سفر در سفري على اي يعني في اسفره ولم
تجدوا كاتبا ونيابيد كاتبي كه ثبت حقوق كند يا نويسنده باشد واد دوات كاغذ يافت نشود فرهان
مقبوضة پس وثيقه باشد كروها وقبض كرده شده يعني فرستده فان امن پس اكر امين داند بعضكم
بعضا بعضي از شما بعضي را و دل از خيانت او جمع باشد فليؤد الذي پس بايد كه ادا كند الذي اؤتمن انكس كه
امين داشته شده است يعني مديون امانته وام او را وانكار حق نكند وليتق الله وبايد كه بترسد از خداي
ربه يعني پروردكار را و در امانه خيانت نكند ولا تكتموا الشهادة ومپوشيد كواهي را كه پوشيدن ان از

گناهان کبیره است وَمَنْ يَكْتُمْهَا و هر که بپوشد گواهی را فَإِنَّهُ آثِمٌ پس بدرستی که بزهمند و گناهکار است قَلْبُهُ
دل او در اضافه اثم بقلب تنبیهی تمام است بر وعید ربانی مر کاتم شهادت را چه جرایم قلبیه سخت‌تر و غلیظ‌تر است
از آثام متعلقه باعضاء ظاهره وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بدانچه شما میکنید از اظهار شهادت و کتمان آن
عَلِيمٌ داناست لِلَّهِ مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از ستاره و فرشته یا اورست
عوالم روحانیه که استار غیوب و بطون صفات اند وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینهاست از ارکان
و موالید یا مرورات عوالم جسمانیه که ظواهر اسماء و مظاهر افعال اند وَإِنْ تُبْدُوا و اگر آشکارا کنید مَا فِي أَنْفُسِكُمْ
آنچه در نفسهای شماست از عزایم و نیات أَوْ تُخْفُوهُ یا پنهان سازید از يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ شمار
میکند شمار ابدان چیز خدای یا خبر میدهد شمار از آن تا دانید که دانا ضمایر و مطلع سرایر اوست او
اند که حق سبحانه روز قیامت اعمال بنده را بتمام بروی احصا کند از گفتار زبان و کردار اعضا و اندیشه
دل فَيَغْفِرُ پس بیامرزد بعد از آن احصا لِمَنْ يَشَاءُ هر آنکس را که خواهد بفضل خود وَيُعَذِّبُ مَنْ
يَشَاءُ و عذاب کند هر کرا خواهد بعدل وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیز از غفران و تعذیب قَدِيرٌ
تواناست بعضی بر آنند که این آیه بآیه لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا منسوخ است و جمعی گویند محکم است
زیرا که قول اصح نزد اصولیان آنست که نسخ بر احکام متعرض شود نه بر اخبار و این آیه خبریست پس منسوخ نشود
و نزول آیه لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا بعد از این آیهٔ آمن الرسول تا دانند که مواخذه در خطره نخواهد بود زیرا که در وسع
نیست آورده اند که چون این آیه نازل شد صحابه کرام از تامل در مضمون آن متامل گشته بی‌طاقت شدند و از
صدیق و فاروق و معاذ بن جبل و بعضی از اعیان انصار التماس نمودند که بملازمت حضرت رسالت پناه
صلعم رفته صورت حال بموقف عرض باید رسانید ایشان بجناب نبوت آمده گفتند یا رسول الله کلفنا

من العمل ما لا نطيق بسیار از تکلیف کاری کردند که قوت آن نداریم بلکه خبری بما فرستادند که طاقت استماع
آن نداریم حضرت رسول صلعم استفسار فرمود که آن چه چیز و کدام علم گفتند یا رسول الله عنان دلها در قبضه
اقتدار و زمام اندیشها در پنجه اختیار ما نیست احیانا خیال معاصی در دل ما می آید و فکر مناهی در خاطر
ما خطور می نماید و ما از آن مکروه می داریم و از قوت بفعل نمی آریم و حق سبحانه می فرماید که یحاسبکم به الله
اگر ما را بدان بگیرد کار دشوار و هیچ کس از عهده بیرون نیاید سید عالم صلعم فرمود که مگر شما همان
میگوئید که بنی اسرائیل گفتند سمعنا و عصینا تا لاجرم چندین بلیه بر کفار ایشان متفرع شد بگوئید سمعنا و
اطعنا دلهای صحابه از کلام سید احباب اطمینان تمام یافته گفتند سمعنا قوله و اطعنا امره برکت این گفتا
دشواری ایشان روی باسانی نهاد و حضرت حق در ثنای این است و سبکباری ایشان آیه فرستاد
که آمَنَ الرَّسُولُ گروید و اعتقاد کرد رسول یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ بدانچه
که فرستاده شده است بدو مِنْ رَبِّهِ از نزد پروردگار او که آن آیات قرآنست و احکام دین
و حقوق شرع وَالْمُؤْمِنُونَ و مومنان نیز از امت او بدان منزل گرویدند اما ایمان رسول صلعم بتحمل
و تبلیغ بود و ایمان ایشان باقرار و تصدیق پس بجهت تکریم مومنان جمع کرد میان پیغمبر و ایشان در ذکر
و فرمود كُلٌّ یعنی هر یک ایشان از نبی و متابعان آمَنَ بِاللَّهِ گرویده اند بخدای یعنی بوجود ازلی ابدی و
اسماء حسنی و صفات جلال و افعال متقنه و احکام کامله او وَمَلَائِكَتِهِ و بفرشتگان او که مقربان حضرت
کبریا اند نه بنات وی و رسلند از حق سبحانه بانبیا و سبب وصول وحی اند برسل وَكُتُبِهِ و بکتابهای منزل
وی که همه حق است و سخن اوست غیر مخلوق وَرُسُلِهِ و بفرستادگان او که همه پاکان و معصوم اند و برگزیده
و وحی گذارنده و خوانده بر او حق لَا نُفَرِّقُ میگویند نبی و مومنان که ما جدا نمیکنیم در ایمان بَيْنَ أَحَدٍ میان

هیچ یک من رسله از رسولان او چنانکه یهود و نصاری که از روی حسد بعضی را انکار کنند وقالوا وگفتند مؤمنان سمعنا شنیدیم قول خدا را واطعنا و فرمان بردیم امر او را پس بطریق التفات از صیغهٔ غیبت بخطاب بر آمده گفتند غفرانک ربنا آمرزش میطلبیم از تو ای پروردگار ما والیک المصیر و بسوی تست بازگشت همه و اگر این قول را که در سبب نزول مذکور شده اعتبار کنند این آیه را مدنی باید گفت اهل حدیث متفق اند برانکه این آیه و تالی او مکی اند و بی واسطه در شب معراج بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده چنانچه در صحیح مسلم بروایت ابن مسعود آورده است که آن حضرت را در شب معراج سه چیز عطا کردند نماز پنجگانه و خواتیم سوره بقره و آنکه گناهان هلاک کننده یعنی کبایر ها مرزیده و کسی را از امت وی که شرک نیاورده باشد و در مناهج آورده که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم بمعراج رفت و بساط کونین را بقدم همت طی کرده بمنزل قرب رسید نظم سوی عالم شد که عالم نماند • و زره در میان سایه هم نماند • چو رفت او از پرده بود خویش • نگه کردی پرده مقصود خویش • بوقتی که در مقام او ادنی سلام و کلام الهی در مقابله تحیات حضرت رسالت پناهی واقع شد حق سبحانه بغیر خود در استایش فرمود که امن الرسول بما انزل الیه من ربه خواجه عالم صلی الله علیه و آله و سلم ثنا جای کرد و ممنون برانکه و اشرب این کرامت با مؤمنان امت گوارنده نیست حق سبحانه فرمود و المؤمنون کل امن الایة حق تعالی پرسید که امت تو در قبول احکام چه میگویند خواجه فرمود قالوا سمعنا و اطعنا الخ خطاب آمد که من هم بر ایشان سبک کردم لا یکلف الله در رنج نیفکند خدای نفسا هیچ نفسی را بانفرمایید بکاری الا وسعها مگر بمقدار طاقت او لها ما کسبت مر آن نفس را باشد آنچه کند از نیکوییها وعلیها و بر وی باشد ما اکتسبت آنچه بجای آرد از بدیها حضرت رسالت صلعم درین محل بالهام الهی آغاز دعا کرد که ربنا ای پروردگار ما لا تؤاخذنا مکیر ما را عقوبت ان نسینا اگر فراموش کردیم و علی از عاقبت

شد او اخطأنا یا خطا کردیم و بی قصد مرتکب مناهی شدیم ربنا ای آفریدگار ما ولا تحمل علینا و بار مکن بر ما اصرا باری گران کما حملته چنانکه بار کردی آنچیزی گران را علی الذین من قبلنا بر آنکسان که پیش از ما بوده اند یعنی یهود و نصاری که تکالیف شاقه بر ایشان واقع بوده ربنا ای خداوند ما ولا تحملنا و تحمیل مکن بر ما ما لا طاقة لنا به آنچیزی که طاقت نیست ما را بان که حدیث نفس است و وسوسه و بقولی که آیه را مدنی دانند ناسخ آیه محاسبه شناسند و بقولی که مکی گویند مراد استیلای شیطانست بواسطه غلبه شهوات بر نفس یا شماتة اعدا یا هر چه مشغول گرداند بنده را و از فرمان برداری باز دارد و گفته اند ما لا طاقة لنا به لغزیدن قدمست از صراط مستقیم واعف عنا و عفو کن و در گذار از ما خطاها و فراموشیها و ما واغفر لنا و بیامرز گناه ما را وارحمنا و بخشای بر ما بقبول طاعتها و ما انت مولانا تو کار ساز و یاری دهنده ما فانصرنا پس یاری ده ما را و مظفر گردان علی القوم الکافرین بر گروه گروید کان آورده اند که چون معاذ بن جبل این سوره را ختم کرد آمین گفتی و در خبر است که حضرت سید ما صلی الله علیه و آله و سلم این دعا را در شب معراج میگفت و ملایکه آمین میکردند و حق سبحانه و تعالی اجابت میفرمود سورة آل عمران

بسم الله الرحمن الرحیم مفتاح سوره یا اسم اوست یا الف اشارت با آلاء علیم حق است و لام بلقای کریم او و میم بمحبت قدیم او برکت آلای او علی العموم در دنیا همه را شاملست و نعمت لقای او در سرای عقبی بارباب خصوص و اصل فیض محبت بی منتهای او در هر دو جهان اخص خواص را حاصل الله خدای سزای پرستش اوست لا اله الا هو نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او الحی زنده که حیوة هر زنده از وست القیوم پاینده که قیام هر پاینده بدوست جمعی از نصاری نجران بمدینه آمده میخواستند که با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در باب عیسی علیه السلام مناظره کنند و آن حضرت بعد از ملاقات ایشانرا باسلام دعوت فرموده ایشان گفتند ما غاشیهٔ اسلام

به روش وحلقه قبول دین الهی در گوش داریم حضرت جواب داد که شما را نیست زن و فرزند جناب الوهیت از
اسلام باز داشته است ترسایان گفتند که ما در نسبت فرزندی عیسی علیه السلام بحق سبحانه محق ایم واگر عیسی پسر او نیست
پس پدر او کیست رسول خدای صلوات الله وسلامه فرمود که در مذهب شما نه آنست که خدای حیّست وفوت نمیشود و عیسی
که عیسی شربت اجل خواهد چشید ودیگر شما اعتراف میکنید که مصور صورت مسیح در رحم مریم بتقدیر او بود و دویم
شما بصورت کار عالم معترفیت ودیگر خود میگویید که عیسی اکل و شرب داشت و رفتن و آمدن و خواب و بیدار یعنی
چه نسبت میکنید وحق سبحانه ازین همه مقدس ومنزه است ایشان ساکت شده از مجلس برخاستند و هشتاد آیه
از اول این سوره نازل شد وچون نزاع ترسایان تارةً در الوهیت عیسی علیه السلام بوده و تارةً در نبوت حضرت
محمد صلعم لاجرم باول سوره ذکر الوهیت حق وحیات وقیومیة او نازل شد بعد از آن در بیان نبوت فرموده
فرو فرستاد خدای عَلَیْکَ الْکِتَابَ بر تو قرآن را بِالْحَقِّ بدرستی در اخبار و راستی در دلالات مُصَدِّقاً در حالتی
که موافقت این کتاب لِمَا بَیْنَ یَدَیْهِ مر آن کتابها را که پیش از وی بوده و آن موافقت در توحید و نبوت
و معاد و اصول دینست وَأَنْزَلَ التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ و فرو فرستاد توریة و انجیل را مِنْ قَبْلُ پیش از فرستادن قرآن
هُدًى لِلنَّاسِ راه نماینده مر بنی اسرائیل را بطریق حق و در این دو کتاب نفی معبودیة ما سوی الله مذکورست و چنین
نفی بطلان قول یهود و نصاری در آنچه نسبت بعزیر و عیسی علیهما السلام میکنند ثابت میشود وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ و فرو
فرستاد کتابهای دیگر را که جدا کننده اند میان حق و باطل و تفسیر کبیر آورده که فرقان معجزاتیست که مقارن
انزال کتب بوده و دعوی صادق و کاذب بدان متمیز میشود إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه انکار کردند
بِآيَاتِ اللَّهِ بنشانها قدرت الهی یا بآیات قرآنی یا انبیا که هر یک علامتی اند در طریق اهتدا لَهُمْ مر ایشانراست
عَذَابٌ شَدِيدٌ عذابی سخت یعنی پیوسته وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالبست و قادر بر عذاب کفار ذُو انْتِقَامٍ خداوند عقاب

و غضب بر ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ پوشیده نمی ماند بر وی چیزی از کائنات فِي الْأَرْضِ
وَلَا فِي السَّمَاءِ خود در زمین و نه در آسمان بلکه علم الهی محیطست بجمیع معلومات و علم عیسی عم ببعضی از مغیبات
حاصل بوده و آن نیز بتعلیم حق پس بچنان علمی ناقص مستقل نتوان شد در ربوبیة او هُوَ اوکه علم او محیطست بهمه
موجودات الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ آنکسیست که تصویر میکند شما را فِي الْأَرْحَامِ در رحمها مادران كَيْفَ
يَشَاءُ بهر نوع که میخواهد دراز و کوتاه و ذکر و انثی سیاه و سفید ناقص و کامل زشت و زیبا سعید و شقی و قدرت
عیسی علیه السلام برین وجه نبوده بلکه در رحم مریم تصویر یافته و مُصَوَّر مُصَوِّر خود نتواند بود زیرا که مصور مخلوقست
و مخلوق محتاج بخالق و خالق همه الله است لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ تکریر جهة تقریر وحدانیت علی رغم انف نصاری
که بثالث ثلثه قایل اند الْعَزِيزُ بی همتا و بی مانند الْحَكِيمُ دانا و محکم کار هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ اوست آنکه فرو فرستاد
عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن را مِنْهُ بعضی ازین کتاب آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ آیتهای روشنست و ایضا متصل بیّنی که در لفظ و معنی این
هیچ اشکال نیست هُنَّ آن آیات محکم أُمُّ الْكِتَابِ اصل و معظم قرآنست وَأُخَرُ و آیتهای دیگر مُتَشَابِهَاتٌ
مانند اند یکدیگر در ظاهر و ادراک معانی آن بی تأمل دست ندهد بعضی بر آنند که محکم آنست که محتمل یک وجه بیش
نباشد و متشابه بی مدد نقل و عقل کردن نمی توانند و گفته اند متشابه حروف مقطعه اند که یهود و یا نصاری از
روی حساب جمل مدت آن بر مدت دولت اسلام استدلال میکردند و چون فاتحه هر سوره از مقطعات غیر
مکرره در حساب تفاوت بسیار پیدا شت که چنانچه الم هفتاد و یکست و المص صد و شصت و یک و الر دویست
و سی و یک و المر دویست و هفتاد و یک الخ طلب میکردند بر ایشان مشتبه شد و گفتند ما بدین ایمان
نداریم حق سبحانه و تعالی فرمود فَأَمَّا الَّذِينَ اما آنکسانی که از روی تقلید و تعصب فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان
زَيْغٌ کجی و تباهی است یا شک در سخن الهی فَيَتَّبِعُونَ پس پی روی میکنند مَا تَشَابَهَ مِنْهُ اخبری را که لفظ او

متشابه، ومعنی او مشکل است منه از کتاب ابتغاء الفتنة برای طلب کردن فتنه که شرکت یا تکذیب قرآن
یا تلبیس بر جهال چنانچه یهود گفتند این حسابهای مختلف بر ما مشتبه است وغرض ان بود که جاهلان قوم
خود را در شک اندازند وابتغاء تاویله و دیگر اتباع متشابهات میکنند بجهت طلب تاویل ان بر
وفق مدعا و متمنای خود وما یعلم تاویله و نمیدانند تاویل انچه متشابه است الا الله مگر خدای تعالی و
امام سجاوندی فرموده که بمذهب اهل سنت و جماعت اینجا وقف لازم است یعنی بر الا الله وقف باید کرد تا
راسخان علم که بعد ازین مذکور میشوند در دانستن تاویل داخل نکردند چه حقیقت حروف جز حق سبحانه بتاویل ان عالم نیست
والراسخون و ثابت قدمان فی العلم در دانش که مومنان اهل کتابند هر که او را در علم رسوخی بود یقولون
میگویند آمنا به باور داشتیم بمتشابه کل من عند ربنا همه محکمات و متشابهات از نزد پروردگار ماست وما یذکر
و یاد نمیکنند یا پند نمیپذیرند الا اولوا الالباب مگر خداوندان عقلها و صاحبان خرد ربنا هم قول راسخان علم است و ایشان
گویند بسبب دانش خود از بد ورد عمل بیزار است میگویند ای پروردگار ما لا تزغ میل مده و بکژی مدار
قلوبنا دلهای مارا از دین حق بعد اذ هدیتنا پس از انکه مارا راه نمودی وهب لنا و ببخش ما را من لدنک
از نزدیک خود رحمة توفیق بر استقامت که ان جهت محض و محض رحمت است یا ارزانی داری عصمتی از شک
و شبهه صافی انک انت الوهاب بدرستی که توی بخشنده هر عطیه ربنا ای پروردگار ما انک جامع الناس
بدرستی که تو فراهم ارنده مردمانی بعد از مرگ ایشان لیوم برای حساب روزی که لا ریب فیه
شک نیست در وقوع ان ان الله بدرستی که خدای لا یخلف المیعاد خلاف نکند وعده که در بعث و نشور فرموده
ان الذین کفروا تحقیق انانکه کافر شدند یعنی یهود قریظه و نضیر یا کفار قریش که حضرت را سرزنش میکنند
که درویش است و پسران ندارد و خود با موال و اولاد مفاخرت و مکاثرت مینمایند لن تغنی عنهم دفع

نکند یا باز ندارد و از ایشان اموالهم مالهای ایشان که بدان می نازند ولا اولادهم و نه فرزندان ایشان بوجه دانها
علم حاجات ایشان را از ایشان من الله از عذاب خدای شیئا هیچ چیزی یعنی اگر محنت در مانند وزر را دفع نتوانند
بسوی مضیق جهنم رانند واولئک وآن گروه هم وقود النار ایشانند آتش انگیز دوزخ و عادت این مشرکان یا یهود و نصاری در
تکذیب حضرت رسالت صلعم کدأب آل فرعون مانند عادت متابعان فرعونست در تکذیب موسی
علیه السلام والذین من قبلهم و مثل عادت انکسانی نیز که پیش از فرعونیان بودند چون عاد و ثمود کذبوا
بآیاتنا بدروغ داشتند آیتهای مارا یا معجزات انبیا را خود را فاخذهم الله پس بگرفت ایشانرا خدای
بذنوبهم بگناهان ایشان از تکذیب و انکار و غیر ان والله شدید العقاب و خدای سخت عقوبت بر کافران
قل للذین کفروا بگو ای محمد مر انکسانرا که کافر شدند از یهود و شماتت کردند در واقعه احد ستغلبون
زود باشد که مغلوب شوید در دنیا بنصرت مومنان بر شما وتحشرون و جمع کرده شوید در عقبی الی جهنم
بسوی جهنم دوزخ وبئس المهاد و بد ارامگاهیست دوزخ پس خطاب با کافر قریش میفرماید قد کان لکم
بدرستی که بود مر شمارا آیة علامتی و نشانی درست بر نبوت محمد صلعم فی فئتین التقتا در دو گروه که بهم
رسیدند در حرب بدر فئة تقاتل گروهی که کارزار میکنند فی سبیل الله در راه خدای که لشکر
پیغمبر بودند صلعم سیصد و سیزده تن سی و هفت مهاجر و دویست و هفتاد و شش انصاری واخری کافرة و گروه
دیگر نا گرویده بخدای که لشکر ابو جهل بودند نهصد و پنجاه تن میدیدند مسلمانان ایشانرا یعنی لشکر کفار را
مثلیهم دو برابر خود رأی العین دیدنی اشکارا اگر چه ایشان سه برابر مومنان بودند اما
حق تعالی وعده کرده بود که یکی از مومنان را بر دو تن از کافران غالب گردانم کما قال فان تکن منکم مائة صابرة یغلبوا
ایشان درین محل کفار را دو برابر ایشان نمود تا وعده الهی مستظهر شده روی بحرب ارند و بدشمن غلبه

یغلبوا مائتین

وعلامت مذکوره این بود که اندکی بر بسیار غالب آمدند و در اخبار آمده است که در بدر قتال مومنان
اندکی بچشم کافران در آورد تا بر جنگ دلیر شدند و در اثنای حرب مومنان را ضعف لشکر ایشان
بدیشان نمود تا از خوف مغلوب شدند و برین تقدیر فاعل یرونهم کافران باشند و ضمیر هم راجع
بمومنان و علامت صحت بود این بود والله یؤید و خدای قوت دهد بنصره بیاری کردن خود من یشاء
هر کرا خواهد ان فی ذلک بدرستی که در تقلیل کثیر و تکثیر قلیل لعبرة هر آینه اعتباریست لاولی الابصار
خداوندان بینائیها و اهل بینائی دلت که بصیرت گویند زین زینت داده یعنی آراسته شده است للناس
برای مشرکان حب الشهوات دوستی آرزوهای نفس مراد مشتهیات است و زینت دهنده حق سبحانه
و تعالی بود که خالق افعال و دواعی اوست و تزیین جهت امتحان بندگان باشد و گفته اند مزین شیطان
که می آراید در چشم حقی ایشان این مشتهیات را من النساء از زنان که مهتر ترین دام شیطان
ایشانند والبنین و پسران که محبوب طباع والدین اند والقناطیر المقنطرة و قنطارها گرد کرده
یا دفین ساخته والخیل المسومة و دیگر اسپان علامت دار و داغ آن نشان اسبست
که عیب و هنر ظاهر میکرد اند چون مطلق الیمین و غیر محجل و امثال آن و گفته اند مسومه اسب
آراسته است یا تمام خلقت یا رهوار یا فربه یا ابلق که میل عرب بدان بیشتر بوده والانعام
و دیگر چهار پایان از شتر و گاو و گوسفند والحرث و کشتزارها زمینها برای زرع ذلک این که یاد کرده
شد و در نظر کفار آراسته گشته است متاع الحیوة الدنیا چیزیست که بر خوردار بیابند از ان در دنیا
دنیا والله و خدای که معبود حق است عنده نزدیک اوست حسن المآب نیکوئی بازگشت حسن مآب
جز در قرب رب الارباب متصور نیست شعر مفید کردی که و صحرا از هوس پیش هو آیا نه حسن المآب

قل اؤنبئکم بگو ای پیغمبر مر شمار ای درویشان صحابه بخیر من ذلکم به بهترین از ینها که گفته شد
للذین اتقوا برای انان که پرهیز کردند از شرک که عامه مومنان باشند یا از ارتکاب فواحش یا از
یا متاع دنیا را دوست بداشتند چون اهل صفه مر ایشان را عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان
جنات بوستانهاست که اندکی از ان بهترست از دنیا بهر چه در وست در حدیث آمده که موضع سوط
من الجنة خیر من الدنیا و ما فیها پس صفت ان بوستانها میکند که تجری من تحتها الانهار
میرود از زیر قصور یا اشجار ان بوستانها جویهای آب خالدین فیها جاویدان باشند متقیان
در ان بوستانها ذکر خلود جهت انست که خوف دخول در ان بخوف انقطاع منغص نگردد وازواج
و جفتها از حوریان اند حوری و انسی مطهرة پاکیزه از قاذورات که نشاید دیدن را می باشد
یا پاک اند در خلق و خلق ورضوان من الله و دیگر ایشان را خشنودیست از خدای و این رتبت
نعیم او بهترست والله بصیر و خدای بیناست بالعباد به بندگان و احوال ایشان الذین
متقیان که منازل ایشان خواهند بود آنانند که از روی نیاز یقولون ربنا میگویند ای پروردگار
ما اننا امنا بدرستی که ما گرویده ایم بانچه فرمودی فاغفر لنا پس بیامرز برای ما ذنوبنا
گناهان ما را از روز حظ کرم بر دفتر عصیان ما کش وقنا عذاب النار و نگه دار ما را از عذاب دوزخ
نگاه دار الصابرین دیگر صفت ایشان میکند که صبر کنندگانند بر ادای فرایض و سنن یا بر ترک محظورات و
شبهات یا در وقت هجوم آفات و بلیات والصادقین و راستان اند در قول و فعل و نیت والقانتین
و فرمان بردارانند مر او را و خدای را در نهان و آشکارا والمنفقین و نفقه کنندگانند از مال حلال باهل
استحقاق والمستغفرین و آمرزش خواهندگانند بالاسحار در سحرها که اوقات اجابت دعوات است یا نماز

کذاهندکان در ثلث اخر شب یاد اکنندکان نماز بامداد بجماعت محققان کو نید که اهل تقوی صابر انند در مار ریاضت وصادق انند در انتهاج منهاج ارادت وقانتانند در سلوک الی الله وسیر فی الله بی قصور وبی فترت ومنفق صفات وذوات الفدا از روی محبت ومستغفر ند از ذنوب قلوب که توجه است بغیر حق

نظم گناه امد شهود ما سوا الله ٭ ازین نوع گناه استغفر الله ٭ وازین صفات که مذکور شد صبر مبداء سلوکست وصدق ابتدای تخلق باخلاق مالک الملوک وقنوت اشتغال بنقص نفس بالفضول وانفاق سبب تکمیل ودر رتبه قبول ومراد از استغفار فنا در توحیدست وتا ستاره هستی سالک در مغرب فنا متواری نشود خورشید بقای ابدی از مطلع فیض ازلی طالع نگردد ودر سحر کونند که زوال ظلمت شب وظهور نور وصفای روزست این فایده میدهد که چون شب هستی برهیاکل ملک وملکوت مستعلی شد شب وجود ماعدا که ممدود بی بود دست نزایل کشته صبح شهود وحدت از افق حقیقت روی نماید دست کلام تمام اطفاء السراج فقد طلع الصبح انجا خبره کن نظم لمعه نور قدیم تافت زاکوان جلوه ذات محدثات بر امد ٭ صبح وصالش رسید در همه افاق ٭ هر طرفی بانک الصلاة بر امد در اسباب نزول اورده که دو حبر از احبار شام بمدینه امده از حضرت خواجه عالم صلی الله علیه واله وسلم سوال کردند که بزرکتر کلمه وشریفتر شهادتی در کلام خدای کدامست این ایه نازل شد شَهِدَ اللَّهُ کواهی داد خدای یا حکم کرد یا اعلام نمود یا بیان فرمود اَنَّهُ انکه اوست خدای بحق که از روی تحقیق لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزای پرستش نیست مکر او وَالْمَلَائِكَةُ وفرشتکان نیز همین کواهی دادند وَأُولُو الْعِلْمِ وخداوندان علم که مومنانند از اهل کتاب یا جمیع مهاجر وانصار یا علمای دین امت همین کواهی میدهند قَائِمًا در حالتی که هر یک از علما قایمند بِالْقِسْطِ بعدل در ادای شهادت یا خدای کواهی داد بوحدانیت خود وا

قایم بود بعدل یعنی حاکم براستی کفته اند شهادت حق نصب دلایلست بر توحید وشهادت ملیکه اقرار بوحدانیت او کواهی علما وایمان بدان واحتجاج بران وفضیلت علما وشرف ایشان از اقتران بشهادت حق معلوم میتوان کرد لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ تکرار بجهت تاکیدست ومزید اهتمام بمعرفت ادله توحید الْعَزِيزُ قویست وغالب یعنی ممتنع است از انکه لاحق شود به ودتوحید موقدی ووصف واصفی مکرر بود او چه همه مامورند باظهار کلمه توحید الْحَكِيمُ داناست در شهادت بوحدت خود إِنَّ الدِّينَ بدرستی که دین پسندیده عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ نزدیک خدای اسلامست نه یهودیه ونصرانیه وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ واختلاف نکردند در انکه دین اسلام حق است ومحمد صلعم پیغمبر بحق انانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده اند بدیشان توریة إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ پس از انکه امد بدیشان دانش بحقیقت او یعنی قران بدیشان امد موافق ومصداق کتاب ایشان انکه ایشان اغاز خلاف کردند بَغْيًا بَيْنَهُمْ از روی حسد یا جور که در میان ایشانست یا میل بریاست وبزرکی قوم وَمَنْ يَكْفُرْ وهر که نکرود بِآيَاتِ اللَّهِ بقران یا معجزات خدای حضرت محمد را صلعم ارزانی داشته فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ زود حساب کننده است یعنی زود باشد که مخالفان ازین عالم بروند وخدای ایشان را جزا دهد بکفر وانکار ایشان فَإِنْ حَاجُّوكَ پس اکر این جهودان با تو خصومت کنند در دین بعد از اقامت حجت یا نصاری نجران در مقام جدال باشند بواسطه عیسی علیه السلم فَقُلْ أَسْلَمْتُ پس بکوی در جواب ایشان که تسلیم کردم وَجْهِيَ خود را یعنی خودی خود دکردار وکفتار ونیت ودل خود را سپردم لِلَّهِ مر خدای را وَمَنِ اتَّبَعَنِ وانها که پی روی من کردند همین کردند که من کردم وَقُلْ بکوی لِلَّذِينَ

أُوتُوا الْكِتَابَ و آن کسانرا که کتاب بدیشان داده اند یعنی یهود و نصاری وَالْأُمِّيِّينَ و بگوی
مشرکان عرب را که کتاب ندهشتند أَأَسْلَمْتُمْ آیا اسلام می آرید چنانچه من آوردم استفهام بمعنی
امر است یعنی اسلام آرید فَإِنْ أَسْلَمُوا پس اگر اسلام آوردند و او حق را انقیاد کردند
فَقَدِ اهْتَدَوْا پس راه یافتند بمقصود کلی و از بادیه ضلالت بمقصد اصلی رسیدند وَإِنْ تَوَلَّوْا
و اگر اعراض کردند و پشت باسلام آوردند و ترا هیچ ضرر نیست فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ پس بجز نیست که بر تو
پیغام رسانیدن است و بس وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِالْعِبَادِ به بندگان و تکذیب و تصدیق ایشان
إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بدرستی آنانکه کافر اند بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن مجید صلعم یا بحجتهای روشن که بر وحدانیت
حق سبحانه و تعالی در کتابهای وی وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ و میکشند پیغمبران بِغَيْرِ حَقٍّ بی آنکه
کشتن برحقی باشد و درین سخن تأکید است چه قتل نبی جز بی حقی نباشد یعنی ایشان میدانند که بغیر حق میکشند و در
این صورت اقبح است از آنکه تصور کنند که بحق می کشند از حضرت رسالت صلعم مرویست که بعد از نزول
این آیه فرمود که بنی اسرائیل چهل و سه پیغمبر را در یک ساعة از اول روز بکشتند پس صد و دوازده
کس از زهاد و عباد ایشان برخواستند تا بایشان امر معروف کنند ایشانرا در آخر روز بکشتند
چنانچه خدای میفرماید وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ و میکشند آنانرا که از روی حقانیت يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ فرمایند
بعدل و درستی مِنَ النَّاسِ از مردمان یعنی ما سوای انبیا فَبَشِّرْهُمْ پس خبر ده ایشانرا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ
بعذاب دردناک یعنی وعده ایشانرا بجای بشارت أُولَئِكَ الَّذِينَ آن گروه قاتلان یا اسلاف و
اخلاف ایشان اند که بی شایبه شبهت حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ تباه گشت و نیست شد عملهای ایشان که می
گفتند ما پذیرنده احکام توریة ایم و بر شریعت موسی علیه السلام عمل میکنیم و بی شک اعمال ایشان حبط است

وهي منكر جم

فِي الدُّنْيَا درین سرای که کس از آن می ستاید وَالْآخِرَةِ و در آن سرای که وایی بران مرتب نمیشود وَمَا لَهُمْ
و نیست ایشانرا در قیامت مِنْ نَاصِرِينَ یاری دهندگان که عذاب ازیشان دفع کند أَلَمْ تَرَ آیا نمی نگری إِلَى الَّذِينَ
بسوی آنانکه أُوتُوا نَصِيبًا داده شده اند بهره را مِنَ الْكِتَابِ از توریة یعنی اندک چیزی دانسته اند
ازان يُدْعَوْنَ خوانده می شوند إِلَى كِتَابِ اللَّهِ بسوی توریة لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا توریة حکم کند میان ایشان در قصه
یهود و نصرت که حکم رجم را انکار شده بود و در سوره مائده مذکور خواهد شد و گویند روزی حضرت رسالت
صلعم جمعی از یهود را باسلام دعوت کرد نعمان بن ابی اوفی گفت ای محمد صلعم من با تو گفتگو در علما و دین خود
میکنم حضرت فرمود که آن صحیفه نور را از توریة که مشتمل بر نعت و صفت منست بیارید و درین محکمه از احکم
سازید ایشان ازین قول ابا نمودند آیات توریة را حاضر نکردند حق تعالی فرمود که ایشانرا بتوریة
میخوانند ثُمَّ يَتَوَلَّى پس رو میگردانند فَرِيقٌ مِنْهُمْ گروهی از ایشان که رؤسا و یهود و نیاد وَهُمْ
مُعْرِضُونَ و ایشان اعراض کنند گان اند از حق ذَلِكَ این اعراض از حکم توریة ایشانرا بِأَنَّهُمْ قَالُوا بانست که ایشان
میگویند لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ نخواهد رسید بما آتش دوزخ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ مگر روزی چند شمرده
که بعفت با اجهل وَغَرَّهُمْ و فریب داد و مر ایشانرا فِي دِينِهِمْ در کیش ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ
آن چیزی که هستند که بر می بافتند از تسهیل عقوبت و شفاعت آبا آیشان مر ایشانرا فَكَيْفَ پس چگونه
باشد حال ایشان إِذَا جَمَعْنَاهُمْ آن هنگام که جمع کنیم ایشانرا لِيَوْمٍ از برای حساب روزی که لَا رَيْبَ فِيهِ
هیچ شک نیست در وقوع آن وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ و داده شود هر نفسی را تمام مَا كَسَبَتْ
جزای آنچه کسب کرده است وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم دیده نشوند بنقصان حسنات و زیادت
سیئات عمرو بن عوف روایت کرده که در غزوه احزاب که خندق میکردند سنگی سخت پدید آمد و صحابه

از شکستن آن عاجز شده رجوع بحضرت پیغمبر نمودند وآن حضرت صلعم بدان موضع آمد . متیمن بدست مبارک
گرفت بقوتی روحانی بل بتأیید ربانی ضربتی فرو داورد که از آن سنگ سخت قدری بشکست وبرقی از میان
آهن وسنگ بجست که از آن بارقه آن آتش کوهها ومدینه روشن شد وکنگرهای مداین رسیده ولنگرهای ایوان کسری
بنظر حاضران در آمد نوبت دیگر ضرب آن حضرت مقداری برگرفت ونور درخشان شد که بروشنایی آن عمارت
صنعا ویمن ظاهر گشت نوبت سیم لامعه ظهور نمود که قصور قیاصره روم بنظر در آمد صحابه تکبیر گفتند وحضرت رسول
صلعم فرمود که زود باشد که امت من بر مداین ظفر یابند وکوشکهای قیصر متصرف در آورند وآثار صوت اسلام
باطراف قسطنطنیه برسد واشعه رایت شریعت من سایه یمن ودولت بر مفارق اهل یمن اندازد ومؤمنان
مبتهج ومسرور شده همه اهم شکر الهی بتقدیم رسانیدند ومنافقان طرح استهزا وسخریه افکنده زبان
طعن بگشودند که عجب کاری که این مرد از بیم کارزار مشرکان عرب خندق میکند ودعوه او آنکه لشکر دشمن پا از دروازه
بیرون نمی‌نهند ویاران خود را بگرفتن روم وپارس ویمن وعده مینماید حق سبحانه این آیه فرستاد قُلِ اللَّهُمَّ
بگوی ای بار خدای مَالِكَ الْمُلْكِ ای خداوند پادشاهی ومتصرف در آن تُؤْتِي الْمُلْكَ عطا میکنی پادشاهی
مَنْ تَشَاءُ بهر که خواهی وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ ومی‌ستانی ملک را مِمَّنْ تَشَاءُ از هر که میخواهی بعضی مفسران
بر آنند که مراد همین پادشاهی ظاهرست که حق سبحانه زمام جهانداری بقبضه اقتدار هر که خواهد سپارد وعنان
شهرباری از کف اختیار هر که خواهد بیرون می‌آورد ومفتاح اختیار بدست قضای اوست از هر که خواهد
بستد وانرا که خواست داد وگفته اند ملک نبوت ورسالت است که از بنی اسرائیل بستد وبنی اسمعیل
داد یا ایالت مکه وحوالی آن که کفار قریش را از آن محروم ساخته بجاه زمان عتبه علیه نبویه صلعم آمد
گویا ملک روم وفارس ویمن که از ارباب آن انتزاع نموده بدین امت ارزانی داشت ونزد محققان

ملک توفیق است که هر که را عطا کرد عزیز دو جهان شد واز هر که باز گرفت مخذول هر دو سرای گشت امام محمد
حرب فرموده که این ملک قبول دلهاست ودلها در قبضه قدرت خداوند تعالی است هر که را مقبول قبول
قلوب سازد منظورات عنایت صاحب دلانش نوازد وهر که را از دلها بیندازد وبشعله نیران
نکبت ومذلتش بگدازد وَتُعِزُّ وارجمند میسازی مَنْ تَشَاءُ هر کرا خواهی بایمان ومعرفت چون پیغمبر و
تابعان وی وَتُذِلُّ وخوار وبیمقدار میگردانی مَنْ تَشَاءُ هر کرا خواهی بکفر ونکرت چون ابوجهل
وپیروان او ویا مراد عزت این امت باستیلا بر دیار عرب وعجم وذلت اهل فارس و
روم وغیر ایشان از کفار امم یا عزت مؤمنان بظفر بر یهود ونصاری وذلت ایشان بقبول جزیه
یا قتل وجلا وگفته اند عزت بشرف قناعتست وذلت بخست حرص چه استغنا وقناعت فقیر از اسعد
تمکن وتکاپوی حرص توانگر از ادرصف نعال افکند در تفسیر نصایر آورده که سلطان محمود غزنوی در
وقت عزیمت سومنات بزیارت امام مقری غزنوی که در زمان خود قطب اولیا بود آمده استدعا
فاتحه نمود ومجبانچه درصف نعال ایستاده از تفسیر تعز من تشاء وتذل من تشاء نکته درخواست خواجه
خواجه امام قدس سره جواب داد که روشنترین وجهی در معنی آیه اینست که ترا با هزار وسعصد پیل
جنگی وپنج هزار فرسنگ ولایت آباد آن وصد هزار سوار مکمل بجهت طلب چیزی وپیشی طلب بخانه مجوئی
من گدای آرد و در صف نعال باز دارد ومرا بدین گلیم کهنه وپای برهنه ملک قناعت بخشد ودر صدر آزاده
جای دهد نظم آنکه بقناعت آشنا شد • از فیض تعز من تشاء شد • وانکو ره حرص آزموده •
مقبول تذل من تشاء شد • ونزد محققان عزت بشهود لقا وکشف غطاست وذلت بحجاب حرمان وبار ذلت
عطا بِيَدِكَ الْخَيْرُ بدست تست یعنی بقدرت تو تحصیل همه نیکوییها از اعطای ملک واعزاز مؤمنان و اگر

چه شتر نیز چون نزاع واذلال بدست قدرت اوست اما تخصیص خیر بمقتضای مقام است چه از سبب
نزول معلوم شد که کلام مبنی بر بشارت اهل ایمانست و وعدهٔ ایشان بفتح اقالیم وکثرت غنایم
یا اکتفا کرده با حد الضدین چه از و ضدی دیگر مفهوم میشود چون سرابیل تقیکم الحر یا رعایت ادب
کرده است در خطاب چنانچه ابرهیم علیه السلم فرموده فاذا مرضت فهو یشفین و حقیقت انست که شر
خالص در عالم نیست بلکه ان نسبی است چنانچه در مثنوی معنوی میفرماید نظم بد بنسبت باشد این را هم بدان
پس بد مطلق نباشد در جهان ؛ زهر ماران مار را باشد حیات ؛؛ نسبتش با دیگران باشد ممات
با انکه خیر وجودیست وشر عدمی و عدم را با وجود امیزشی نتواند بود و لهذا حضرت رسالت پناه علیه
صلوات الله وسلامه در بعضی ادعیه فرموده انّ الخیر کله بیدیک والشر لیس الیک وصاحب عقد النصوص
خلدت ظلاله نواله علی مفارق اهل الخصوص بسر این سخن ایمای مینماید انجا که در نعت حضرت خاتم
النبیین صلی الله علیه وسلم میفرماید نظم بلبل شاخسار باغ بلاغ ؛؛ شاهباز نشیمن ما زاغ
داشت چشم وسرش چو دیدهٔ سر ؛ روشنایی ز کحل ما ینظر ؛ چون بنظارهٔ جهان پرداخت ؛؛
هر بد و نیک را که دید شناخت ؛ کانچه نیک از خصایص قدرست ؛ وانچه بد از نقایص عدم است
گفت الخیر کله بیدیک لکن الشر لا یعود الیک انّک بدرستی که تو علی کل شیءٍ بر همه چیز
از اعطاء و انتزاع و اعزاز و اذلال قدیر توانایی تولج اللیل در می اری شب را فی النهار
در روز یعنی از وقت زوال افتاب بنقطهٔ انقلاب شتوی تا زمان حلول او بنقطهٔ انقلاب صیفی
از اجزای شب میکاهی و در اجزای روز می افزایی تا روزی که در اول جدی اقصر ایام سنه بود در اول
سرطان اطول ایام سال میشود و تولج النهار و در می اری روز را فی اللیل در شب یعنی در باقی

سنه از اجزای روز کم میکنی و اجزای شب را بدان زیاده میسازی تا شبی که در اخر جوزا اقصر لیالی
بود در اخر قوس اطول لیالی میشود و تخرج الحی و بیرون می اری زنده را چون حیوانات
مثلا من المیت از مرده که ان نطفه است یا افراج میکنی یا از بیضه و درخت را از دانه وتخرج المیت
و بیرون می اری مرده چون نطفه و دانه و بیضه من الحی از زنده که ان حیوان و درخت و مرغ است
و گفته اند خبیث را از طیب بیرون می اری و طیب را از خبیث یا کافر را چون کنعان از
مومن چون نوح علی نبینا و علیه السلم و مومن را چون ابرهیم صلوات الرحمن علی نبینا
و علیه السلم از کافر چون ازر وترزق و روزی میدهی از خزانهٔ رحمت واسعه من تشاء هر کرا خواهی
بغیر حساب بیشمار یعنی بمرتبه که خلق عدد و مقدار ان ندانند لا یتخذ المؤمنون باید که فرا نگیرند
مومنان که دوستان ایشان اند الکافرین کافرو بدکار را که دشمنانند اولیاء دوستان و موالیان
امور خود من دون المؤمنین بیرون مومنان یعنی دست مومن نباید پس مومنان باید که کافران
را به دوستی نگیرند چه جمعی از انصار با روسا یهود طریق دوستی اختیار کرده بودند و عهد موالاة و عهد
موافاة در میان اورده حق سبحانه از ان نهی فرمود و از روی تهدید گفت ومن یفعل ذلک
و هر که بکند این دوستی با دشمنان فلیس من الله پس نیست انکس از دین خدای فی شیء
بر چیزی یعنی از دین حق هیچ ندارد الا ان تتقوا مگر انکه بترسید و حذر کنید منهم از ضرر ایشان
کافران تقیة ترسیدنی و حذر کردنی حکم تقیه در ابتداء اسلام و قبل از استحکام امور دین بوده اما
امروز رخصت تقیه جز در دار الحرب نیست ویحذرکم الله و میترساند خدای شما را در ارتکاب
مناهی نفسه از عذاب نفس خود یعنی عذابی که صادر باشد از محض قهاریت حق سبحانه بی واسطه

غیری نفس عبارت از ذات [illegible] و هو تیر او پس هر کجا نفس در شان حق سبحانه ایراد کنند
مراد ذات او باشد **اِلَی الْمَصِیْرُ** و بسوی خداوند است بازگشت همه **قُلْ اِنْ تُخْفُوْا** بگو اگر پنهان دارید
مَا فِیْ صُدُوْرِکُمْ انچه در سینه شماست یعنی در دلها از سوالات کفر را **اَوْ تُبْدُوْهُ** یا اشکارا کنید
فی الضمیر خود را **یَعْلَمْهُ اللّٰهُ** خدای از امید اند **وَیَعْلَمُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ** و میداند انچه در اسمانهاست
از اصناف علویات **وَمَا فِی الْاَرْضِ** وانچه در زمین است از انواع سفلیات **وَاللّٰهُ** و خدای
که علم ذاتی او بدین همه محیطست **عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ** بر همه چیز توانات و قدرت او به مقدورات
احاطه کرده پس هرچه میکنید میداند و مکافات ان میتواند پس نافرمانی مکنید و بترسید **یَوْمَ تَجِدُ**
از روزی که بیابد **کُلُّ نَفْسٍ** هر کسی از عمل کنندگان **مَا عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ** انچه کرده باشد از نیکوی **مُحْضَرًا**
حاضر کرده شده نزدیک خود یعنی ببیند صحایف حسنات را **وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوْٓءٍ** وانچه کرده باشد
از بدی **تَوَدُّ** دوست دارد ان نفس **لَوْ اَنَّ بَیْنَهَا** انکه باشد میان او **وَبَیْنَهٗ** و میان ان
عمل بد **اَمَدًاۢ بَعِیْدًا** اندازه دوری که تا خود که مطلق عمل خود را ببیند **وَیُحَذِّرُکُمُ اللّٰهُ** و میترساند
خدای شما را **نَفْسَهٗ** از خود در فتوحات فرموده که خدای تعالی شما را میترساند از انکه در ذات او تفکر
کنید بدین تاکید رفع مناسبت میکند میان ذات خود و ذات خلق **مَا لِلتُّرَابِ وَرَبِّ الْاَرْبَابِ** مظهر
چو نسبت ذره را با عین خورشید چه نسبت خاک را با عالم پاک **وَاللّٰهُ رَءُوْفٌ** و خدای مهربان **بِالْعِبَادِ**
به بندگان که مبالغه میکند در تحذیر ایشان **قُلْ اِنْ کُنْتُمْ** بگو اگر هستید شما [illegible] نصاری که **نَحْنُ**
اَبْنٰٓؤُا اللّٰهِ وَاَحِبَّآؤُهٗ در عالم افکنده اید و دعوی میکنید که **تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ** دوست میدارید خدای را
فَاتَّبِعُوْنِیْ پس مرا پیروی کنید **یُحْبِبْکُمُ اللّٰهُ** تا خدای شما را دوست دارد **وَیَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوْبَکُمْ**

و بیامرزد گناهان شما را **وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ** و خدای امرزنده است گناهان را که بر متابعت من راسخ باشند
رَّحِیْمٌ مهربانست برحمت خاصه باخطاب با قریش است که میگفتند ما بتان را برای خدا دوست میداریم
بشفاعت ایشان نزدیک خدای بهمان امید داریم ایشان را گفتند که اگر حق را دوست میدارید متابعت
حبیب او را اقرار و مگذارید **قُلْ اَطِیْعُوا اللّٰهَ** بگو فرمان برید خدای را در او امر و نواهی **وَالرَّسُوْلَ**
و پیغمبر او را در احکام شرع **فَاِنْ تَوَلَّوْا** پس اگر برگردند و اعراض کنند از طاعت خدای و رسول
فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای **لَا یُحِبُّ الْکٰفِرِیْنَ** دوست نمیدارد کافران را وضع مظهر در موضع مضمر
دلالت بران میکند که **تَوَلّٰی** از طاعت خدای و رسول کفرست **اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰٓی** بدرستی که خدای بر
گزید **اٰدَمَ** آدم را که پدر بشرست بتعلیم اسما و سجده ملایکه و ابوت انبیا و اصفیا **وَنُوْحًا** و نوح را
بطول عمر و ترتیب سفینه و نسخ شرع متقدم **وَاٰلَ اِبْرٰهِیْمَ** و نفس ابراهیم را الخلة و نجات از اتش
و در [illegible] امامت عالمیان و بناء خانه کعبه **وَاٰلَ عِمْرٰنَ** وال عمران را که موسی و هارون بودند برسالت
و تکلیم **عَلَی الْعٰلَمِیْنَ** بر عالمیان زمان ایشان و گفته اند ابن عمران پدر مریم است و ال او مریم و عیسی
بودند که خدای ایشانرا برگزید مریم را بتقدس و طهارت و عیسی را بکتاب و رسالت **ذُرِّیَّةً** و همچنین
برگزیده فرزندان این پیغمبران **بَعْضُهَا** بعضی از ایشان **مِنْۢ بَعْضٍ** از بعضی زاده شده مراد اول
پسندیده اند از اباء و برگزیده **وَاللّٰهُ سَمِیْعٌ** و خدای شنواست مر اقوال باطله یهود را که گفتند نحن
ابناء الله با مزخرفات نصاری که مسیح را گفتند ابن الله **عَلِیْمٌ** داناست با غراض فاسده
ایشان از این مقالات **اِذْ قَالَتِ امْرَاَتُ عِمْرٰنَ** یاد کن ای محمد صلی الله علیه و سلم چون گفت
زن عمران بن ماثان که حنه بنت فاقود بود در وقتی که حامله شد **رَبِّ اِنِّیْ نَذَرْتُ** ای پروردگار

ر من بدرستی که من نذر کردم لک برای تو ما فی بطنی آنچه در شکم منست محررا آزاد کرده شده از قید
تعلقات دنیوی تا خاص ترا پرستد و خدمت مسجد تو کند دران زمان خدمت مسجد قدس را بزرگ میداشتند
و فرزندان را برای آن کار نذر میکردند و در شریعت ایشان انقیاد والدین بر فرزندان در چنین
نذرها فریضه بود و بعد از نذر حنه شوهر او عمران گفت ویحک این چیست که کردی شاید که در شکم تو دختری
باشد و خدمت مسجد را نشاید بر زبان حنه جاری شد که فتقبل منی پس قبول کن خدایا از من آنچه نذر کردم
انک انت السمیع بدرستی که تو شنوای سخنی را که در باب نذر گفتم العلیم دانای اعتقاد من در این نذر که
جز رضای تو نمی خواستم فلما وضعتها پس آنهنگام که حنه بار خود را ضمیر عاید بمریم است یا بنذیره قالت
گفت بر سبیل اعتذار و تحسر رب انی وضعتها ای پروردگار من بدرستی که نهادم آن بار را انثی
فرزند ماده والله اعلم و خدای داناترست بما وضعت بانچه بار نهادم بعض وضعتُ خوانده‌اند یعنی خدای
داناتر بود بانچه حنه وضع کرد ولیس الذکر و گفت حنه که نیست فرزند نری تو که من طلب کردم برای خدمت
کنیسه کالانثی همچو فرزند ماده که بمن داده وانی سمیتها و بدرستی که من نام نهادم اورا
مریم و معنی این لفظ بزبان ایشان امة الله بوده یعنی کنیزک خدای وانی اعیذها بک بدرستی که من
پناه می آورم اورا بحضرت تو وذریتها و فرزندان اورا من الشیطان الرجیم از وسوسه دیو
سرکش رانده شده یا از مس او برکت دعاء حنه بروزگار مریم و عیسی رسیده از مس شیطان محفوظ
ماندند و در حدیث آمده که هیچ مولود نباشد الا که شیطان اورا مس کند در وقت ولادت تا آن فرزند
بگرید از مس شیطان الا مریم و پسر او که ازین صورت محروس و محفوظ بودند فتقبلها پس
فرا پذیرفت مریم را ربها پروردگار او بقبول حسن به پذیرفتنی نیکو بجهت خدمت خانه وانبتها

و برویانید اورا یعنی نشو و نما داد او نباتا حسنا نشو و نمای نیکو یعنی پرورش یافت بر صلاح و عفت و
سداد و معرفت که چون نه سالگی رسید بانواع عبادت بر همه احبار غالب شد و گویند پرورش
حسن خلق او بود باطلاق ربانی القصه و مادر بعد از ولادت اورا به بیت المقدس آورده سدنه
و احبار را گفت دونکم هذه النذیرة فراگیرید این نذر کرده شده را که از آن خدایست بزرگان
بقبول وی رغبت نمودند و میان ایشان اختلاف افتاد تا وقتی که قرعه زدند بران وجه که قلمها
خود را که بدان کتابت توریت کردندی بکنار نهر اردن برده در جوی آب افکندند بشرط آنکه قلم
هر کس که بر سر آید پرورش مریم بوی متعلق باشد القصه قلم زکریا علی نبینا و علیه السلام بر روی
آب آمد و کفالت مریم بوی مقرر شد وکفلها زکریا و فرا گرفت حق تعالی مریم را بزکریا و زکریا او
را بخانه برد و جهت ارضاع دایه مقرر فرمود و چون از حد طفولیت درگذشت اورا بمسجد آورد و غرفه که بجز
زنردبان صعود بران متیسر نشدی برای او ترتیب داد و هرگاه که زکریا از تعهد حال فارغ شدی در غرفه
بقفلی محکم ببستی کلید با خود داشتی و در حفاظت و حراست او بما یقتضی الغایة کوشش نمودی تا مریم بزرگ
شد و انوار ولایت بر صفحات احوال وی لایح گشت کلما دخل هرگاه که در آمدی علیها بر مریم زکریا
المحراب زکریا بغرفه که آنجا می بود وجد می یافت عندها رزقا نزدیک او روزی و آن میوه تابستانی بودی
در میان زمستان و محصول زمستانی در فصل تابستان زکریا چند نوبت که این صورت معاینه دید قال
یا مریم گفت ای مریم انی لک از کجاست ترا هذا این میوه در غیر وقت قالت گفت مریم هو
این رزق که می بینی من عند الله از نزدیک خداست ان الله بدرستی که خدای یرزق من یشاء روزی
میدهد هر کرا میخواهد بغیر حساب بیشمار از جهت کثرت یا بغیر استحقاق مرزوق هنالک در آن وقت

که زکریا ثمره تازه در هنگام آن مشاهده کرد طمع در افتاد با وجود کبر سن بوجود فرزندی پس در میان
محراب دعا هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ بخواند زکریا پروردگار خود را قَالَ رَبِّ گفت ای آفریدگار من هَبْ لِي
ببخش مرا مِنْ لَدُنْكَ از نزدیک خود ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً فرزندی پاک از آلایش گناه إِنَّكَ بدرستی که
تو ای کریم سَمِيعُ الدُّعَاءِ شنونده دعای یعنی اجابت کننده آن فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ پس ندا کردند او
را فرشتگان و گویند یعنی جبرئیل علیه السلام بوده و بجهت [illegible] او را بطریق جمع یاد کرد وَهُوَ قَائِمٌ
و حال آنکه زکریا ایستاده بود يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ نماز میکذارد در محراب مریم [illegible] أَنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای يُبَشِّرُكَ مژده میدهد ترا بفرزندی که نام او بِيَحْيَىٰ است و معنی یحیی آنست که نام پدر
بدو زنده شد یا دین بدو زندگی یافت مُصَدِّقًا در حالی که آن فرزند باور کننده باشد و ایمان آرنده
بِكَلِمَةٍ بعیسی که او کلمه ایست مِنَ اللَّهِ از نزدیک خداوند آورده اند که اول کسی که بعیسی ایمان آورد
یحیی بود علیه السلام و دیگر صفت یحیی آنست وَسَيِّدًا و مهتری بحلم و علم و تقوی که بسر ایشان سیادت
آراسته باشد وَحَصُورًا و باز ایستاده از زنان یا خود را باز دارنده از لهو و لعب وَنَبِيًّا
مِنَ الصَّالِحِينَ و پیغمبری ناشی شده از شایسته حالان یعنی زکریا و آباء او و صالح آن باشد که
حقوق خالق و خلایق بر وجهی ادا کند که باید و شاید و چون زکریا را چنین فرزندی بشارت دادند
قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من أَنَّىٰ يَكُونُ لِي از کجا باشد مرا غُلَامٌ پسری وَقَدْ بَلَغَنِيَ
الْكِبَرُ و بدرستی که فرا رسیده است مرا پیری و بزرگ سالی وَامْرَأَتِي و زن من ایشاع و او خواهر
مریم بوده عَاقِرٌ نازاینده است آیا مرا جوان میسازی یا در همین پیری فرزندی میدهی قَالَ گفت
خدای یا جبرئیل گفت بفرمان خدای كَذَٰلِكَ همچنین بر همین حال که هستید از پیری اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ

یحیی ع

خدای میکند آنچه میخواهد بر وفق عادت و خلاف آن قَالَ گفت زکریا رَبِّ اجْعَلْ لِي ای پروردگار من
ظاهر گردان برای من آيَةً نشانه که مرا از حمل ایشاع بولد خبردار کند قَالَ گفت جبرئیل که خدای
میگوید آيَتُكَ نشانه تو أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ آنست که سخن نگویی یعنی قادر نباشی بر سخن گفتن
با مردمان ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ سه شبانه روز إِلَّا رَمْزًا مگر آنکه اشارت کنی بچشم یا سر یا دست یا بر زمین
نویسی وَاذْكُرْ رَبَّكَ و یاد کن پروردگار خود را كَثِيرًا بسیار وَسَبِّحْ و تسبیح گوی او را
بِالْعَشِيِّ در شبانگاه وَالْإِبْكَارِ و در بامداد باقی قصه زکریا در سوره مریم خواهد آمد وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ
و یاد کن ای زمانی را که گفت جبرئیل یا جمعی از ملائکه شافهه گفتند يَا مَرْيَمُ ای پرستار خدای إِنَّ اللَّهَ
اصْطَفَاكِ بدرستی که خدای ترا برگزید برای عبادت یا قبول کرد ترا بخدمت یا پرورش
داد بعضی وَطَهَّرَكِ و پاک ساخت ترا از لوث شرک یا از قاذورات که زنان را میباشد
چون حیض و نفاس یا از خصال ذمیمه و عادات قبیح وَاصْطَفَاكِ تکریر از برای تأکید است یعنی
بی شبهه ترا برگزید عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ بر زنان عالمیان تا آنکه ترا بی شوهر فرزند دهد و بمخاطبه
جبرئیل مخصوص گردانید يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي ای مریم فرمان برداری کن لِرَبِّكِ مر آفریننده و پرورنده
خود را وَاسْجُدِي و سجود کن خدای را وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ و رکوع آر با رکوع کنندگان مریم را
حکم بود که نماز بجماعت میکذارد با احبار بیت المقدس ذَٰلِكَ آنچه که ذکر کرده شد در این آیها
از حدیث مریم و زکریا و یحیی مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ از اخبار پوشیده است که بجهت اظهار آن بتو نُوحِيهِ
إِلَيْكَ وحی میکنیم و بزبان جبرئیل بتو میفرستیم وَمَا كُنْتَ و تو نبودی ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم لَدَيْهِمْ
نزدیک احبار بیت المقدس إِذْ يُلْقُونَ آنگاهی که می انداختند از برای قرعه أَقْلَامَهُمْ

قلمها که تا خود را در جوی اردن تا ببینند که کدام از ایشان یکفل باشد ایشان شود تعهد مریم وما
کنت لدیهم و تو نبودی نزدیک ایشان اذ یختصمون آن وقت که مخاصمت میکردند برای کفالت مریم اذ قالت
الملائکة و یاد کن از آنکه گفتند فرشتگان و اصح آنست که جبرئیل گفت یا مریم ان الله ای مریم
بدرستی که خدای یبشرک مژده میدهد ترا بکلمة بکلمه از و مراد حضرت عیسی است علیه السلم و او را
کلمه از آن گفت که بکلمه کن حاصل شد بی پدر و اگرچه هر مخلوق از نبی آدم بواسطه این کلمه آفریده شده اند اما آن سبب
متعارف که ولد باشد مفقود است در حق عیسی لاجرم اضافه حدوث او بکلمه اکمل و اتم تواند بود اسمه
نام آن کلمه المسیح عیسی ابن مریم مسیح لقب است و عیسی اسم و تقدیم لقب بر اسم از وجه تعظیم باشد چنانچه گویم
نام پیغمبر ما مصطفی محمد است صلی الله علیه وسلم و علی جمیع الانبیاء والمرسلین مسیح بعبری مشیحا باشد یعنی
مبارک وجیها روی شناس و تمام قدر فی الدنیا در دنیا بطاعت یا بنبوت یا بمخلوق شدن بی پدر
یا برفع باسمان یا بنصرت دین محمدی در آخر الزمان یا بقتل دجال والآخرة و در آخرت بشفاعت یا بعلو درجت
ومن المقربین و از نزدیک کردانیده شدگانست بکرامت خدای ویکلم الناس و سخن گوید این
فرزند با مردمان فی المهد در گهواره تو که بجای مهد باشد او را یا در زمان صغر و فی کرده شده
گهواره بود وکهلا و سخن گوید در وقتی که کهل باشد یعنی دو موی و کلام او در مهد معجزه بود و در کهولت
دعوت ومن الصالحین و از انبیاء شایسته است قالت گفت مریم از روی استفهام یا بطریق استعظام رب
ای پروردگار من انی یکون از کجا و بچه وجه باشد لی ولد مرا فرزندی ولم یمسسنی و حال آنکه مرا مس
ای کیف یکون ولد
نکرده بشر هیچ بشری و این خارج است از عادت که بی شوهر از زنی فرزند آید قال کذلک گفت جبرئیل بر همین
حال که تو هستی بی مساس بشری الله یخلق ما یشاء خدای می آفریند آنچه میخواهد اذا قضی و چون خدای حکم کند

امرا کاری فانما یقول پس جز این نیست که گوید له مر آن چیز را که معلوم اوست کن باش فیکون
پس بباشد گفته اند لفظ کن اشارت از سرعت تکوین اشیا تکوین او یعنی نیست کردن خلق او دشوار
فقط
نیست چنانچه قادرست بر خلق اشیا باسباب و مواد همچنانچه قدرت دارد بر آفریدن ایشان بی
وی سببی و ماده. نظم آنکه از وی پدید گشت سبب ۰ بی سبب آفرینش عجب ۰ قدرتی را که عجز نیست در راه
ست این نوع کارها آسان ویعلمه الکتاب و بیاموزد خدای او را کتابها و فرو فرستاده پیش از وی چو صحف
شیث و ابرهیم و قرآن والحکمة و علم حلال و حرام که حکمت شریعت والتوریة والانجیل و تعلیم وی را تورات
و انجیل تخصیص این از کتب منزله جهت تفصیل است ورسولا و کرداند او را فرستاده بحق الی بنی اسرائیل
بسوی فرزندان یعقوب پس سخن گوید عیسی با ایشان انی بانکه من قد جئتکم بتحقیق آمدم شما بایة بعلامتی
من ربکم از پروردگار شما و آن علامت گواه رسالت منست و مراد از آیه جنس است نه فرد زیرا که پنج علامت
ذکر میکند اول انی اخلق بدرستی که من میسازم و تصویر میکنم لکم برای شما من الطین از گل کهیئة الطیر
مانند شکل مرغی فانفخ فیه پس میدمم نفس خود را در آن مرغ از گل ساخته فیکون پس میکردد آن گل معمول
طیرا مرغی زنده پروازکننده باذن الله بامر خدای یا مشیت او گویند بشکل خفاش مرغی از گل میساخت و چون
کرمی نفس در و میدمید بقدرت ربانی طیران آغاز میکرد و میان زمین و آسمان به پرواز می آمد و گفته اند که
در نظر مردم می پرید و چون از نظر خلق غایب میشد مرده بر زمین می افتاد و علامت دوم وابرئ الاکمه
و بری میکردانم نابینای مادرزاد از علت او سیم والابرص و پاک میسازم شخصی را که بعلت برص مبتلا باشد
از مرض او چهارم واحی الموتی و زنده میکنم مردگان را باذن الله بفرمان خدای تکرار این کلمه برای دفع توهم
الوهیت است زیرا که وقوع احیا از مخلوق صورت نه بندد و مفسران بر آنند که عیسی علیه السلم چهار مرده را

زنده کرده یکی از ایشان سام بن نوح بود که قریب چهار هزار سال از موت او گذشته بود و علامت پنجم
وَأُنَبِّئُكُمْ و خبر میدهم شما را بِمَا تَأْكُلُونَ بانچه شما میخورید وَمَا تَدَّخِرُونَ وانچه ذخیره میکنید فِي بُيُوتِكُمْ
در خانهاء خویش مشهور انست که در مکتب با کودکان گفتی که آبا و امهات شما فلان طعام خورده اند
و برای شما فلان چیز نهاده ایشان با خانه امدندی و کیفیت ماکولات و مدخرات باز گفتندی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
بدرستی که درین پنج معجزه لَآيَةً لَكُمْ هر آینه علامتیست مر شما را و دلالتی بر صدق مدعای من إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
اگر هستید شما باور دارندگان که این معجزت یا ایمان اورندگان که من پیغمبرم وَمُصَدِّقًا و امدم با شما باور دارنده
لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ والچیزی را که پیش از من بوده مِنَ التَّوْرَاةِ که ان کتاب موسی علیه السلم است و من قرر
کننده شبهات ام وَلِأُحِلَّ لَكُمْ و دیگر برای ان امده ام تا حلال کنم بر شما بَعْضَ الَّذِي برخی از انها که در شریعت
موسوی حُرِّمَ عَلَيْكُمْ حرام کرده شده بود بر شما چون شحوم غنم و بقر و بعضی مرغان و ماهیان و تعظیم شنبه وَجِئْتُكُمْ
و امدم بشما بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ بنشانی از پروردگار شما و مراد معجزات و دلایلست و ایراد آیه بلفظ واحد تنبیه
است بر انکه همه در دلالت حکم یک ایه دارند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای در مخالفت من وَأَطِيعُونِ
و مرا فرمان برید در قبول دعوت حق إِنَّ اللَّهَ رَبِّي به تحقیق که خدای است پروردگار من وَرَبُّكُمْ و پروردگار شما
ست فَاعْبُدُوهُ پس بپرستید او را هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ اینست راه راست و رساننده بمنزل مقصود
فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ پس ان هنگام که دریافت عیسی مِنْهُمُ الْكُفْرَ از یهود کلمه که دلالت کرد بر کفر ایشان و آن
اجتماع بود در مشاورت بر قتل و چون عیسی ع اغاز دعوت کرد جهودان بقصد وی برخواستند عیسی ع فرار نمود
از ولایت شام بجانب مصر رفت و بر لب دریای نیل جماعتی صیادان دید که ماهی میگرفتند عیسی ع با ایشان
گفت چه میکنید تا بهتر ازین صیادی پیش گیریم گفتند ان کدام است فرمود که چه ما صید نماییم توجه در طلب حق

افکنیم شکار ماهی میکنند انجا شکار ارواح الاشیا نگاهی کنیم و در معالم اورده که عیسی گفت چه صید تا مردمان را صید کنیم
گفتند تو کیستی گفت منم بن مریم عبد الله و رسوله ایشان بوی ایمان آوردند بعد ازان قَالَ گفت عیسی
مَنْ أَنْصَارِي کیانند از شما یاران من إِلَى اللَّهِ در کار خدای تا وقتی که نصرت الهی در رسد قَالَ الْحَوَارِيُّونَ
گفتند حواریان یعنی جماعت صیادان و گفته اند حواریان گازران و رنگرزان بودند و بعضی حواری خاصه و بر
برگزیده باشد این خاصگان در جواب عیسی فرمودند که نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ ما یاران خداییم یعنی نصرت
کننده دین وی آمَنَّا بِاللَّهِ بگرویده ایم بخدای وَاشْهَدْ و تو ای عیسی گواه باش بِأَنَّا مُسْلِمُونَ
بانکه ما گردن نهادگانیم دین خدایرا پس دعا کردند رَبَّنَا آمَنَّا ای پروردگار ما ایمان آورده ایم
بِمَا أَنْزَلْتَ بانچه فرو فرستادی یعنی انجیل وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ و پی روی وی کردیم فرستاده ترا یعنی عیسی
فَاكْتُبْنَا پس بنویس ما را اثبات کن ما را در جریده احسان قدیم مَعَ الشَّاهِدِينَ با انها که گواهانند
ترا بوحدانیت و انبیا را بتصدیق و گفته اند کتابه بمعنی جمع است و مراد از شاهدین امت بزرگوار
سید مختار و معنی دعاء حواریان این که خدای با جمع کن میان ما و امت محمد صلی الله علیه واله وسلم
که ببرکت آن حضرت از همه امتان اکمل اند و افضل و بحکم نحن الآخرون الخ یعنون علوا ای آخرند
و نمک اول نظم است از پیغمبران او خوشتر آمتش از امتان محبوبتر وَمَكَرُوا و مکر کردند انکسانی
که عیسی علیه السلام از ایشان احساس کفر کرده بود بر ان وجه که جمعی را برانگیختند که هر جا عیسی
را ببینند بکشند و واضح انست که بانواع حیل عیسی را بدست آوردند و در خانه
محبوس ساختند شب همه شب پاس داشتند و علی الصباح مجتمع گشته منتظران بودند
که از ایشان یهودا نام داشت بدرون خانه فرستادند تا عیسی را بیرون ارد حق تعالی

دران شب عیسی را باسمان برده بود همین که یهودا بخانه در امد عیسی را ندید وحق تعالی شبه عیسی
بر وافکند چون بیرون آمد خواست که گوید عیسی درین خانه نیست دزدی او بکشند وهر چند استغاثه کرد
که من فلانم کسی بجای نرسید وازدارش در اویختند تیرباران کردند اینست که خدای تعالی فرمود
که ایشان مکر کردند ومکر الله وخدای جزای مکر بدیشان رسانید تا مضرت خود در انخواری تمام بکشند
والله خیر الماکرین وخدای بهترین مکافات کننده کانست اهل مکر را اذ قال الله یاد کن انرا که گفت
خدای یا عیسی انی متوفیک ای عیسی من فرا گیرنده توام از دنیا ورافعک الیّ وبردارنده توام بسوی
خود یعنی بمقر ملایکه خود ومطهرک وپاک کننده ونجات دهنده تو من الذین کفروا از قصد ومکر انکسان
که کافر شدند بتو وجاعل الذین اتبعوک وگرداننده انکسانم که متابعت تو کردند یعنی مومنان
از امت تو فوق الذین کفروا بالای انانکه کافر شوند بتو یعنی یهود واین فوقیت بدانست که نصاری
غلبه کردند بر یهود بحجت وبرهان در اثبات رسالت عیسی یا غالب شدند بر ایشان بشمشیر بواسطه
معاونت قیاصره وپیوسته ترسایان بر جهودان غالب خواهند بود الی یوم القیامة تا روز رستخیز
ثم الیّ مرجعکم پس بسوی منست بازگشت همه شما یعنی عیسی ومنکران فاحکم بینکم
پس حکم کنم براستی میان شما فیما کنتم فیه تختلفون دران چیزی که شما هستید که در وی
اختلاف میکنید یهود موسی علیه السلام معتقد وعیسی ومحمد را صلوات الله علیهما السلام منکرند ونصاری
موسی وعیسی را تصدیق میکنند ومحمد صلی الله علیه وآله وسلم وعلی جمیع الانبیاء منکرند وبتثلیث
ثلاثه قایل شوند ومومنان میگویند الله تعالی یکیست وموسی وعیسی ومحمد علیهم الصلوة والسلام فرستاده
کان اویند بحق پس حق تعالی فرمود که بنسبت این طوایف حکم کنم فاما الذین کفروا پس انانکه

کافر شدند یعنی یهود ونصاری فاعذبهم پس عذاب کنم ایشانرا عذابا شدیدا عذابی
سخت فی الدنیا درین سرای بقتل وسبی ولزوم جزیه وخواری والآخرة ودران سرای بانواع
عقوبات وخلود در دوزخ وما لهم ونیست مر این کافرانرا من ناصرین یاران ونصرت دهندگان
از منع عذاب از ایشان واما الذین آمنوا وانکسانی که ایمان اوردند یعنی امت محمد صلی الله علیه
واله وسلم وعملوا الصالحات وعمل صالح کردند فیوفیهم اجورهم پس تمام بدهیم ایشانرا حفص نوفیهم
خوانند یعنی خدای بدهد اجورهم مزدهای ایشان در دنیا بنیک نامی ودر عقبی بدوست کامی والله لا
یحب الظالمین وخدای دوست ندارد ستمکارانرا ذلک این کلام که مذکور شد در قصص انبیا نتلوه
علیک میخوانیم انرا بر تو من الآیات وان از علامات نبوت ودلالات رسالت والذکر الحکیم
وازیاد کردیست محکم از تطرق خلل وتعرض وزلل یعنی قران اورده اند که بعد بیان قصه عیسی نصاری
نجران زبان اعتراض گشاده گفتند ای محمد صلی الله علیه واله وسلم تو چرا عیسی را دشنام میدهی ونام
بندگی بر وی مینهی خواجه فرمود که عیاذا بالله که نام عبد الله عیسی را دشنام باشد او بنده ایست فرستاده
خدای وکلمات القا کرده بقبول عذر ایشان اتش غضب برافروخت وگفتند هیچ افریده دیده
باشد که انسان بی پدر مخلوق کرد وحق تعالی ایه فرستاد که ان مثل عیسی بدرستی که صفت
عیسی ونشان غریب او عند الله نزدیک خدای یعنی در علم وقدرت او که انسانی بی پدر بیافریند
کمثل آدم همچون صفت ادم است وشما تصدیق میکنید که او بی پدر ومادر مخلوق شد وحال انکه اورا
ابن الله نمیگویند پس شخصی که از مادر بی پدر در وجود آید چگونه اورا پسر خدای میخوانید وگفته اند مماثلت
مشارکت در بعضی اوصاف پس عیسی مثل ادم باشد در احد الطرفین که عدم است یا در انکه موجود است

خارج از عادت مستمره امام قشیری میفرماید که تخصیص کرد هر دو را بتطهیر روح ایشان از مرور بر مجر
اصلاب و حقیقة وجه مماثلت ظهور هر دو پیغمبرست بمحض قدرت بروجه خرق عادت پس بیان ایجاد آدم
میکند خلقه بیافرید خدای قالب او را من تراب از خاک ثم قال له پس گفت مران قالب را مستوی را که بحکم
کن بباش زنده بروح فیکون پس بود زنده پس میفرماید که همچنانکه خاک را گفتیم آدم باش باد را گفتیم عیسی باش الحق
این خبر که از عیسی گفته شد درست و راست و بنهایت رسیده من ربک از پروردگار تو پس فلا تکن من الممترین
پس مباش از شک آرندگان مراد تاکید است بر زیادتی یقین و ثبات در آن و واضح است که ظاهر خطاب متوجه حضرت
پیغمبرست صلی الله علیه واله وسلم اما مقصد خطاب امت آن حضرت اند یعنی ای مومنان می باشید از جماعت که
شک دارند در آنکه مثل عیسی چون مثل آدمست و در گمان می فتید چون نصاری که در ظلمت ظن و تخمین مانده لمعه نور
این تمثیل را مشاهده نکردند نظم ز اسرار یقین حرفی نخواندند ، بزندان گمان محبوس ماندند ، بدینسان
کشته ظاهر افاتی ، بپیش دیده ایشان حجابی ، چو چندی چشم نابینا ز خورشید ، چو دانند این چه جام جمشید
فمن حاجک پس هر که خصومت کند با تو و مجادله نماید فیه در باب عیسی من بعد ما جاءک پس از آنکه بتو
آمد من العلم از دانستن عیسی که بنده و رسولست فقل تعالوا پس بگوای ترسایان که بیایید تا از برای مباهله ندع
بخوانیم ابناءنا وابناءکم پسران ما پسران شما را ونساءنا ونساءکم و زنان ما و زنان شما را وانفسنا
وانفسکم و نزدیکان خود و نزدیکان شما را ثم نبتهل پس جهد کنیم در تضرع و دعا یا طلب لعنت کنیم بیکدیگر
فنجعل لعنة الله پس بکنیم لعنت خدا را علی الکاذبین بر دروغ گویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب
چون آیه نازل شد حضرت رسالت صلعم وفد نجران را طلبیده گفت هر چند در حجت می افزاییم شما در عناد و منازعت
می افزایید اکنون بیایید تا بمباهله مشغول شویم تا صادق از کاذب و محق از مبطل ممتاز گردد نصاری بدان صورت

راضی شدند زمان و مکان مقرر ساختند و روز دیگر حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم امام حسین علیه السلام را بر
در شته و دست امام حسن علیه السلام را گرفته و فاطمه زهرا علیها السلام و علی مرتضی علیه السلام عقب او در روان شدند
و خواجه با ایشان فرمود که چون دعا کنم شما آمین گویید از جانب ترسایان عبد از نا علامات فراوان از مباهله پشیمان
شده صلاح کار خود در صلح دیدند و بدان عهد در برابر پیغمبر صف برکشیدند چون مهتران ایشان حضرت سید
عالم را با اهل بیت بدید فریاد بر کشید که ای یاران از مباهله این بزرگواران بپرهیزید که ای گروه من روبهایی می بینم که
اگر خدای در خواهند که کوه را از موضع آن زایل کرداند هر آینه بکند بتحقیق میدانم که اگر مباهله کنید یک ترسا بر روی زمین زنده
نماند پس صلح کردند بر آنکه هر سال دو هزار حله بدهند و سی زره پسندیده تسلیم مسلمانان نمایند بر این منوال
صلح نامه نوشته بنا [illegible] خود بازگشتند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که اگر وفد نجران با من مباهله کردی
خدای تعالی ایشان را مسخ کردانیدی و آتش بدیشان فرو ریختی و جمله اهل نجران تا مرغان بر سقفها و منازل ایشان
هلاک شدندی ان هذا بدرستی که این قصه که مذکور شد لهو القصص الحق هر آینه آنست
خبر راست و درست وما من اله و نیست هیچ معبودی سزای پرستش الا الله مگر الله که مستحق عبودیت
او را ثابت است وان الله و بتحقیق که خدای تعالی لهو العزیز الحکیم او هست غالب و قوی و محکم کار فان تولوا
پس اگر برگردند ترسایان و روی از مباهله برتابند فان الله پس بدرستی که خدای علیم بالمفسدین داناست بفساد
تباه کاران وضع مظهر بجای مضمر تنبیه است بر آنکه حقیقت فساد اعراض است از طریق توحید نظم
هر که جز این راه رفت روی بجایی نبرد ، هر که از این رخ بتافت روی رهایی ندید قل یا اهل الکتاب بگو ای اهل کتاب
خطاب با ترسایانست قتاده میفرماید که یهود مدینه نیز درین خطاب داخلند و مضمون خطاب اینست که تعالوا
بیایید الی کلمة سواء بسوی سخن راست بیننا وبینکم میان ما و شما یعنی کلمه که ما و شما در آن یکسان باشند

و انجا کلمه سه حرف است أَن لَا نَعْبُدَ یکی انکه نپرستیم إِلَّا اللَّهَ مگر خدا را تعریض بیهود و نصاری است در عبادت عزیر و عیسی
وَلَا نُشْرِكَ دوم انکه شرک نیاریم بِهِ شَيْئًا بدو هیچ چیز را و شرک هر دو گروه ظاهر است وَلَا يَتَّخِذَ
سیم انکه فرا نگیرد بَعْضُنَا بَعْضًا بعضی از ما بعضی دیگر را أَرْبَابًا خدایان مِّن دُونِ اللَّهِ جز خدای تعالی
اتخاذ ارباب از نصاری آن بود که احبار و رهبان را سجده میکردند و میگفتند از کمال ریاضت اثر حلول لاهوت
در ذات ایشان ظاهر است و اتخاذ ارباب یهود اطاعت احبار ایشان بود در تحلیل و تحریم فَإِن
تَوَلَّوْا پس اگر بر گردند اهل کتاب ازین کلمه عدل فَقُولُوا اشْهَدُوا پس بگوئید شما ای پیغمبر و اصحاب او ایشان را
که گواه باشید بِأَنَّا مُسْلِمُونَ بانکه مسلمانانیم يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای یهود و نصاری لِمَ تُحَاجُّونَ چرا
شما هر دو گروه مخاصمت میکنید فِي إِبْرَاهِيمَ در دین ابرهیم مدعای یهود آن بود که ابرهیم یهودی بوده و ترسایان
میگفتند نصرانی بود حق تعالی فرمود که چرا در دین او حجاد له می نمایید و او را جهود و ترسا میخوانید وَمَا أُنزِلَتِ
التَّوْرَاةُ و حال انکه فرستاده نشد توریة که یهود بر شریعت او عمل میکنند وَالْإِنجِيلُ و نه انجیل که نصاری حکم او را
کردن نمیدارند إِلَّا مِن بَعْدِهِ مگر بعد از زمان ابرهیم و مقرر است که ابرهیم پیش از موسی بوده بهزار سال و
قبل از عیسی بدو هزار سال و چون او برین دو پیغمبر و شریعت ایشان متقدم بوده باشد اسناد یهودیه
و نصرانیه بدو چگونه توان کرد أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا در نمی یابید و تعقل سخن خود نمی کنید هَا أَنتُمْ تنبیه میکند
که گوش دارید شما یید هَٰؤُلَاءِ آن گروه که حَاجَجْتُمْ خصومت کردید و حجت آوردید فِيمَا لَكُم
در آن چیزی که هست شما را بِهِ عِلْمٌ بان چیز دانشی هست یعنی نعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که در
توریة و انجیل خوانده بودید و از تفسیر دادید فَلِمَ تُحَاجُّونَ پس چرا حجت می آرید فِيمَا لَيْسَ لَكُم
در آن چیزی که نیست شما را بِهِ عِلْمٌ بآن چیز دانشی یعنی قصه ابراهیم که در کتاب شما نیست که او یهودی بود دیا

نصرانی وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند که ابرهیم بر دین هیچ یک از شما نبوده وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمی دانید
حقیقت حال او را مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ نبود ابرهیم علیه السلام يَهُودِيًّا جهود وَلَا نَصْرَانِيًّا و نه ترسا وَلَٰكِن كَانَ
و لیکن بود حَنِيفًا پاک و موحد و منحرف از عقاید پدران مُّسْلِمًا مخلص و تسلیم کننده وَمَا كَانَ
مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نبود از شرک آرندگان تعریض اهل کتابست که مشرک شدند باعتقاد الوهیت عیسی
و عزیر إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بدرستی که سزاوارترین مردمان بِإِبْرَاهِيمَ بدین ابرهیم لَلَّذِينَ
اتَّبَعُوهُ هر اینه آنکسانند که پی روی کردند او را در زمان او وَهَٰذَا النَّبِيُّ و دیگر این پیغمبر که بر ملت اوست
وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند بدین پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جمعی از معارف اهل کتاب
با مسلمانان در مقام مجادله گفتند که ما بتعظیم ملت ابرهیم سزاوارتریم که او یهودی و نصرانی بوده و
محمد را صلعم حسد بران داشت که خود را بملت ابرهیم منسوب ساخت و این آیه در رد ایشان
نازل شد و صحیح آنست که بر وفق قول نجاشی فرود آمده در وقتی که جعفر بن ابی طالب علیه السلام
با جمعی از مسلمانان از مکه بحبش هجرت کرده بودند و قریش عمرو عاص و عبد الله بن ابی ربیعه را با هدایا
پیش نجاشی فرستاده تا مسلمانان از دست ایشان باز دهد القصه مجلس ساختند و جعفر با عمرو و عبد الله
مناظره کرد و ایشان را ملزم ساخت و نجاشی جعفر را بتلاوت قران امر کرد و نجاشی را استماع آیات
در استماع قران رقت و رزیدند و نجاشی جعفر و قوم او را گفت مترسید که هیچ تعرضی بشما نخواهد رسید
بحزب ابرهیم عمرو عاص گفت حزب ابرهیم کیانند نجاشی گفت این گروه که می بینی و پیغمبری که ایشان از
نزد وی آمده اند عمرو را این سخن خوش نیامد و آغاز دعوی کرد که ابرهیم از ما بود و ما بوی سزاوارتریم حق
تعالی موافق سخن نجاشی که در حبشه میگفت این آیه در مدینه فرو فرستاد که سزاوارتر بابرهیم حضرت پیغمبر

و اصحاب او وَاللّٰهُ و خدای وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ دوست مؤمنان و سازنده کار ایشانست وَدَّتْ آرزو می برند
طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ گروه از یهود لَوْ يُضِلُّونَكُمْ اگر شما را گمراه گردانند خطاب با حذیفه و
عمار است که یهود ایشان را بدین خود دعوت میکردند چنانچه در بقره گذشت و میخواستند که از راه راست بیفکنند
وَمَا يُضِلُّونَ و گمراه نمی سازند إِلَّا أَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را چه وبال اضلال بدیشان عاید است وَمَا
يَشْعُرُونَ و نمی دانند که آن زیان بخود میرسانند يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای گروه یهود و نصاری. لِمَ
تَكْفُرُونَ چرا کافر میشوید بِآيَاتِ اللّٰهِ بقرآن یا بنعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ
و حال آنکه شما گواهی میدهید که توریة و انجیل حقست و نعت او در هر دو کتاب هست يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای گروه یهود
لِمَ تَلْبِسُونَ چرا می آمیزید راستی را بِالْبَاطِلِ بکجی و ناراستی یا خلط میکنید توریة را بالحاقات خود و می پوشید اقرار
را که قبل از بعثت پیغمبر آخر الزمان داشتید با انکاری که بعد از آن دارید وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ و چرا می پوشید سخن راست
را که وصف حضرت مصطفی است صلعم وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و حال آنست که شما می دانید که آن نعت [illegible]
و اینکه آنرا از حسد می پوشید و بعناد در اخفای آن می کوشید و گفته اند می پوشید و میدانید که پوشیده نماند
مانند چراغی که افروخته عنایت الهی است بدم هر سر نفس منطفی نگردد والله متم نوره. نظم
لشکر باد اگر جهان گیرد .. شمع خورشید از آن نمی میرد وَقَالَتْ طَائِفَةٌ و گفتند گروهی مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از یهود
و ایشان دوازده تن بودند از خیبر و عرینه اتفاق کردند که اول روز بدین محمد صلعم در آیند از روی مکر و حیله
و باخر روز از آن فرار نمایند که ما در کتاب خویش تامل کردیم و با علما و احبار مجادله بسیار نمودیم بطلان دین و
آئین شما بر ما روشن شد و آن نشانها که موعود در پیغمبر شما موجود نیست ممکن که بدین حیله بعضی از اصحاب در تردد افتند
و گویند اینها اهل کتابند سخنی چنین از روی گزاف نخواهند گفت و با وجود علم و انصاف لحق باشد نخواهند

نعت شاید که از طریق تصدیق محمد صلعم منحرف شده بدین ما در آیند حق سبحانه مؤمنان را ازین مکر آگاهی
داد و این قصه را که میان یکدیگر گفتند گروهی از اهل کتاب یعنی آن دوازده تن که گفته شد آمِنُوا
ایمان آرید یعنی بزبان اقرار کنید بِالَّذِي بدان چیزی که أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا فرو فرستاده
شده است بر مؤمنان یعنی قرآن وَجْهَ النَّهَارِ در اول روز وَاكْفُرُوا آخِرَهُ و کافر شوید و انکار
کنید در آخر روز بدان چیزی که در اول روز اقرار کرده اید لَعَلَّهُمْ شاید که مؤمنان بسبب انکار شما بعد
از اقرار در شک افتاده يَرْجِعُونَ بازگردند از دین خود و چون حبیریان دیدند که زرق ایشان ظاهر
شد یهود مدینه را وصیت کردند وَلَا تُؤْمِنُوا تصدیق مکنید إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ مگر آنکس را که پیروی کند دِينَكُمْ
دین شما را که یهودیه است قُلْ إِنَّ الْهُدَى بگو ایشان را که بدرستی که دین حق هُدَى اللّٰهِ دین خداست
یعنی اسلام این جمله معترضه بود در میان سخن یهود در رد قول ایشان پس باز تتمه کلام ایشان است
میگوید که میگفتند که تصدیق مکنید جز هم دینان خود را و باور مدارید أَنْ يُؤْتَى أَحَدٌ آنکه داده باشند
هیچ کس را مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ مانند آنچه شما را داده اند از علم و فضل و حکمت أَوْ يُحَاجُّوكُمْ و این را نیز
باور مکنید که مسلمانان با شما محاجه کنند عِنْدَ رَبِّكُمْ نزدیک پروردگار شما زیرا که دین شما درست
تر است و حجت شما قوی تر و روشن تر قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بگو بدرستی که برتری و بهترین یا افزونی در علم
و حکمت بِيَدِ اللّٰهِ بدست تصرف خداوندست يُؤْتِيهِ میدهد آنرا بهر که میخواهد فَاللّٰهُ وَاسِعٌ و خدای
بسیار رحمت عَلِيمٌ داناست باهل استحقاق در اعطای فضل يَخْتَصُّ میگرداند بِرَحْمَتِهِ باسلام یا قرآن یا
نبوت مَنْ يَشَاءُ هر که میخواهد و میداند که استحقاق دارد وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای خداوند فضل
بزرگست بر مؤمنان وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ و از اهل کتاب مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ کس باشد که اگر او را

امین سازی بِقِنْطَارٍ بهزار و دویست اوقیه از مال یُؤَدِّهِ إِلَیْكَ ادا کند آن مال را بتو و آن
عبدالله سلام بود که یکی از قریش هزار و دویست اوقیه زر بامانت بوی داده بود و ابن سلام از ادا
کرد وَمِنْهُمْ و ایشان باشد مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ کسی که اگر او را امین کردانی بِدِینَارٍ بیک دینار لَا
یُؤَدِّهِ إِلَیْكَ ادا نکند و باز ندهد بتو إِلَّا مَا دُمْتَ مگر آنکه ما دام باشی عَلَیْهِ قَائِمًا بر سر وی ایستاده
بجهت تقاضا و آن فنحاص بن عازورا بود از احبار یهود که یکدینار بامانت بدو داده بودند و در آن
خیانت کرده ذَلِكَ این خیانت بِأَنَّهُمْ قَالُوا بآنست که گفتند لَیْسَ عَلَیْنَا نیست بر ما فِی الْأُمِّیِّینَ
در باب خیانت با عرب که خواننده و نویسنده نیستند سَبِیلٌ گناهی و عقوبتی در آخرت معتقد یهود آن
بود که هر که توریة نداند امی است و مال امی را بر خود حلال میدانستند و دیگر میگفتند در توریة روا داشته
است که با مخالف دین خود خیانت کنیم وَیَقُولُونَ و میگویند درین سخن عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای
دروغ چه در همه ملل و شرایع باداء امانت حکم رفته است وَهُمْ یَعْلَمُونَ و حال آنست که ایشان میدانند
که خیانت حرام است بَلَى نه چنانست که شما اعتقاد کرده اید بلکه بر شما گرفت هست در خیانت عرب
و حکم اینست مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ هر که وفا کند بعهد که خدای با او بسته در توریة باداء امانت و ترک
خیانت وَاتَّقَى و پرهیزد در باب حلال و حرام فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ
دوست میدارد پرهیزکاران را إِنَّ الَّذِینَ بدرستی که آنانکه یَشْتَرُونَ میفروشند و بدل میکنند
بِعَهْدِ اللَّهِ عهدی را که با خدای بسته اند و آن ایمانست بمحمد صلعم وَأَیْمَانِهِمْ و سوگندان
دروغ خود را که در باب صفت مصطفی و تغییر آن میخورند ثَمَنًا قَلِیلًا به بهای اندک و آن
حطامی چند بود و گرفتند که با ایشان بوده که از کعب بن الاشرف ستانده اند و لعت پیغمبر را تحریف کرده

و برین افترا در پیش عوام سوگند خورده أُولَئِكَ آن گروه عهد شکنان و سوگند بدروغ خورندگان
لَا خَلَاقَ لَهُمْ هیچ نصیب نیست ایشانرا فِی الْآخِرَةِ در آن سرای از ثواب خدای وَلَا یُكَلِّمُهُمُ
اللَّهُ و سخن نگوید خدای با ایشان سخنی که بدان خوش دل گردند وَلَا یَنْظُرُ إِلَیْهِمْ و بنظر رحمت
بایشان ننگرد یَوْمَ الْقِیَامَةِ روز رستخیز وَلَا یُزَكِّیهِمْ و پاک نسازد از لوث گناه وَ
لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ و مر ایشانرا باشد عذابی که الم آن منقطع نگردد وَإِنَّ مِنْهُمْ بدرستی که از
یهود آن لَفَرِیقًا گروهی است چون کعب و ابو یاسر و حیی که از روی خوار استی یَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ
می پیچانند زبانهای خود را بِالْكِتَابِ بخواندن کتابی که نوشته و بر بافته احبار ایشانست و آن مفتریات
را بلغة عبری میخوانند لِتَحْسَبُوهُ تا شما پندارید که آنچه ایشان میخوانند مِنَ الْكِتَابِ از توریة
است وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ و حال آنکه نیست از توریة وَیَقُولُونَ و میگویند هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
آن محرف و مفتری از نزدیک خدایست وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ و نیست آن از نزد خدای وَیَقُولُونَ
عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ و میگویند بر خدای دروغ که غیر سخن او را سخن او میدانند وَهُمْ یَعْلَمُونَ
و ایشان میدانند که دروغ میگویند بعد از بیان تحریف یهود ذکر افترای نصاری میکند که در حق عیسی
دعوی الوهیت کرده و امت را بعبادت خود فرموده پس رد قول ایشان را میفرماید مَا كَانَ لِبَشَرٍ
هرگز نبود و نباشد و نیست و نسزد مر آفریده را یعنی عیسی أَنْ یُؤْتِیَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ با آنکه بدهد خدای
او را انجیل وَالْحُكْمَ و فهم آن یا فصل امور و قضا وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری ثُمَّ یَقُولَ پس آنکس گوید
لِلنَّاسِ مر امت خود را كُونُوا عِبَادًا لِی باشید شما بندگان ما پرستندگان من
مِنْ دُونِ اللَّهِ جز از خدای وَلَكِنْ كُونُوا ولی گوید که باشید رَبَّانِیِّینَ راستان در دین و آ...

ان در دانش بما کنتم بسبب آنکه باشید شما که از روی خلاص تعلمون الکتاب
بیاموزید و دیگران را کتابی که از حق فرود آمده وبما کنتم و بآنکه باشید شما که چونه تدرسون
بخوانید و درست کنید کتاب را از معنی آیه چنان فهم میشود که ربانی آنست که علم را به ورثه
بافاده و استفاده و آنکه محمد بن الحنفیه در روز دفن عبدالله بن عباس فرمود کان
ربانی هذه الامة مؤید این قولست و بزبان اهل معرفت ربانیان مجرد انند قدم بر سر کونین
و از کمال توکل بغیر ملتفت ناشده و چهار تکبیر بر صفات نفس فریبنده کرده و روی توجه از
تافته و بوحدت آورده نظم ریخته باران عرفان از سحاب مکرمت • شسته نقش غیر حق
سپاد ارشان • و در لطایف قشریه آورده که ربانیان دانایان باشند بخدای و پرده بار راز
خدای قایم بالله و فانی از ما سوی الله شنودن ایشان از حق است و گفتن ایشان با حق
با او گویند از و می شنوند ولا یأمرکم و نمی سزد از آنکه خدای پیغمبر ساخته که امر کند شما
ان تتخذوا الملائکة آنکه فرا گیرید فرشتگان را والنبیین و پیغمبران را اربابا خدایان تخصیص
ملک و نبی بجهت آنست که بعضی مشرکان ملیکه را پرستیدند و یهود و نصاری پیغمبران را که عیسی و عزیر
أیأمرکم آیا میفرماید آن پیغمبر شما را بالکفر بپوشیدن حق و شرک آوردن بعد اذ انتم
بعد از آنکه هستید شما مسلمون گردن نهادگان مر دین اسلام را و اذ اخذ الله و
چون فرو گرفت خدای میثاق النبیین پیمان و عهد پیغمبران از او امم در اخذ میثاق تابع
اند و این میثاق اعظم است که حق سبحانه از همه پیغمبران خواسته که شما و امم شما ایمان آرید بمعجزه
و مضمون میثاق چنین است لما آتیتکم هر چه بدهم شما را من کتاب و حکمة از کتاب منزل و فهم

ثم جاءکم پس بیاید بشما رسول فرستاده از نزد من که آن محمدست صلی الله علیه وسلم مصدق
لما معکم باور دارنده مر آن چیزی را که با شماست از کتاب و حکمت لتؤمنن به هر اینه ایمان آرید
بوی ولتنصرنه و یاری کنید او را به تن خود اگر در زمان آیید و الا با ظهار صفات و نعوت او و امم خود
بیاری او فرمایید قال گفت خدای مر انبیا را بعد از عرض این میثاق بر ایشان أأقررتم آیا اقرار کردید و
أخذتم و فرا گرفتید علی ذلکم برین که گفتم اصری عهد مرا بر وجهی که بدان وفا کنید قالوا اقررنا
گفتند اقرار کردیم و میثاق را پذیرفتیم قال فاشهدوا گفت خدای که گواه باشید بعضی بر اقرار بعضی
و ملایکه را فرمود که گواه باشید بر اقرار انبیا و انا معکم و من که خدایم با شما من الشاهدین از گواهانم بر
اقرار فمن تولی پس هر که برگردد و اعراض کند از ایمان بدین رسول و نصرت کردن وی بعد ذلک
بعد ازین عهد و پیمان فاولئک پس آن گروه معرضان هم الفاسقون ایشان بیرون رفتگان اند
از دایره ایمان یا از مقام عهد و پیمان افغیر دین الله آیا بجز دین خدای یبغون میطلبید و حفص
بتا خوانده یعنی آیا پیمان شکنان بغیر دین حق دینی دیگر را و له و حال آنکه مر خدای راست اسلم گردن نهاده است
من فی السموات هر که در آسمانهاست والارض و هر که در زمین است طوعا برغبت و کرها و بغیر
یعنی اگر خواهند و اگر نه سر بر خط حکم او باید نهاد و گفته اند اهل آسمانها فرمان بردارند برغبت و اهل زمین بطوع
و بکراهیت یا انبیا و ما عدای ثقلین بطوع و ازان ایشان بکره والیه یرجعون و بسوی او باز گردانیده
میشوند ای طایعان و ای کارهان و حفص بغیبت خوانده یعنی همه اهل آسمان و زمین بدو رجوع خواهند کرد
قل آمنا بگوی ای محمد صلعم که ایمان آورده ایم بالله بخدای که کلیات در ذات وی مجتمع اند صفات وما انزل
علینا و گرویدیم بدانچه فرستاده اند بما یعنی قران وما انزل و بدانچه نازل گردانیده اند علی ابراهیم و اسمعیل

وَإِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ برابراهیم و ده پسر و نبیرگان او و کتاب ایشان صحف ابراهیم بود و ایشان
در تحت شریعت او بودند وَمَا أُوتِيَ مُوسَى و بانچه داده اند بموسی که توریة است وَعِيسَى و بعیسی و ان انجیل است
وَالنَّبِيُّونَ و بانچه داده اند پیغمبران دیگر را چون شیث و ادریس و داود و حیقوق و شعیا که کتب برایشان
نازل شده بود مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار ایشان لَا نُفَرِّقُ جدایی نمی افکنیم بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ میان یکی ازیشان
یعنی بهمه ایمان می آوریم نه ببعضی دون بعضی چون یهود و نصاری وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ و ما خداوند را گردن نهادگانیم
در امر و نهی او وَمَنْ يَبْتَغِ و هر که طلبد غَيْرَ الْإِسْلَامِ جز دین مسلمانی دین دیگر را فَلَنْ يُقْبَلَ
پس پذیرفته نشود آن دین ازو وَهُوَ و او بواسطه ترک اسلام فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ در آن سرای از زیان
زدگان باشد این تهدید جمعیت که طلب غیر دین اسلام اند و در شان انها که بعد از وصول بشرف اسلام
دست ازو از من دین متین باز دارند و مرتد شوند میفرماید كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ چگونه راه نماید خدای
استفهام است بمعنی نفی یعنی راه نماید خدای قَوْمًا كَفَرُوا گروهی را که کافر شدند بَعْدَ إِيمَانِهِمْ
بعد از ایمان که آورده بودند و ایشان دوازده تن بودند که از مسلمانی روی برتافته بعد از کفر پیوسته شدند چون حارث
بن سوید و طعمه بن ابیرق و حجیش بن حباب و امثال ایشان که در اول گرویده بودند بخدای وَشَهِدُوا و گواهی دادند
أَنَّ الرَّسُولَ انکه فرستاده خدای یعنی محمد صلعم حَقٌّ حقست و قول صدق وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ و آمده بود
برایشان ایتها روشن یعنی قران یا معجزات پیغمبر وَاللَّهُ و خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ راه نمایی نکند
ستمکاران را که وضع کفر کردند در موضع ایمان أُولَئِكَ ان گروه مرتدان جَزَاؤُهُمْ پاداش ردت ایشان
أَنَّ عَلَيْهِمْ انست که برایشان باشد لَعْنَةَ اللَّهِ لعنت خدای و آن دوریست از رحمت او وَالْمَلَائِكَةِ
و لعنت فرشتگان و آن بیزاریست از ایشان وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ و لعنت همه مومنان و آن مذمت کردنست

ایشانرا خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان باشند در لعنت یا در اثر لعنت که عقوبت است لَا يُخَفَّفُ سبک گردانیده
نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ایشان عذاب دوزخ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ و نه ایشانرا مهلت داده شود
از برای رجوع بتوبه یا در تاخیر عذاب از وقتی بوقتی إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر انانکه باز گردند بحضرت ربوبیت
مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس انکه برگشته اند از حق وَأَصْلَحُوا و باصلاح آوردند آن چیزرا که در آن فساد کرده
اند فَإِنَّ اللَّهَ پس بتحقیق که خداوند تعالی غَفُورٌ آمرزنده توبه کارانست رَحِيمٌ و مهربانست برایشان
برادر حارث بن سوید این ایتها را بدست ابنی نزدیک او فرستاد و حارث بعد از تلاوت ایة فرستاده را
گفت که من هرگز از تو دروغ نشنوده ام و برادرم نیز بر رسول خدا افترا نکند و رسول نیز دروغ بر خدای نمی بندد
و خدای اصدق راستگوی ترست پس من چرا امید باشم توبه کنان روی بمدینه نهاد و بوقت رجوع همین ایة
را بران یازده تن دیگر خواندند و ایشان از توبه اباء نموده جواب دادند که ما خانرا در مکه طرح اقامت داریم و انتظار
مغلوبیت محمد صلعم و انصار و اعوان او می بریم اگر مطلوب ما حاصل شد فهو المراد و الا چون خواهیم بدین اسلام
باز گردیم و توبه ما نیز پذیرفته شود و حق سبحانه در شان ایشان فرستاد إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا انانکه کافر شدند بعد از رسول
بَعْدَ إِيمَانِهِمْ پس از گرویدن ایشان ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا پس زیاده کردند کفر یعنی ثبات ورزیدن بر آن
یا بایمه کافر شدند لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ
وان گروه که بر کفر اقامت ورزیدن ایشانند گمراهان از طریق هدایت یا هلاک شدگان در بادیه غوایت
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا انانکه کافر شدند وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ و بمردند و ایشان کافر بودند یعنی بر کفر
مردند فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ پس قبول کرده نشود از هیچ یک ازیشان مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا
بپری زمین زر وَلَوِ افْتَدَى بِهِ و اگرچه فدا دهد آن همه را یعنی اگر کافری ان مقدار زر که سطح زمین را از قطر

تا موجب مملو سازد وفدیه دهد تا از عذاب دوزخ باز رهد از وی مقبول نخواهد بود اولئک ایشانکه کافر میرند لهم عذاب
الیم مر ایشانراست عذابی مشتمل بر الم بی حساب وما لهم من ناصرین و نباشد مر ایشانرا هیچ کس از یاری دهندگان
در باز داشتن عذاب از ایشان الجزء الرابع من التفسیر لن تنالوا البر هرگز نیابید نیکوئی و بدانچه مطلوبست
از خیر نرسید یا نیابید بهشت حتی تنفقوا تا آنکه نفقه کنید وصدقه دهید مما تحبون از آنچه دوست میدارید
از مال که بر فقرا تصدق نمائید یا جاه که بدان معاونت درماندگان کنید یا بدن که قوت از اطاعت مبذول سازید
یا دل که آنرا وقف محبت الهی گردانید یا جان که آنرا در راه رضای حق درباز ید یا سر که آنرا از ما سوی تعلق بگا
سوی الله بپردازید و گفته‌اند هر که محبوب خود را انفاق کند در دنیا بمطلوب خود برسد در عقبی و هر که از سر دنیا
و عقبی بگذرد بقرب حضرت مولی برسد نظم می صرف وحدت کسی نوشش کرد
که دنیی و عقبی فراموشش کرد. بعد از نزول این آیه ابو طلحه انصاری بجناب رسالت پناه آمده گفت یا رسول
الله احب اموال الی نزدیک من بیرحاء است هر جا خدای حکم کند وضع کن و آن باغی بوده در
غایت خوبی و نهایت تازگی و خوبی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گاه گاه بدان در آمدی و از آب
و میوه آن تناول فرمودی پس در جواب ابی طلحه گفت بخ بخ این مالیست با سود بسیار و حضرت آن
باغ را میان اقربا او قسمت فرمود وما تنفقوا و آنچه نفقه میکنید من شیء از چیزی خواه اندک و خواه بسیار
خواه از محبوبات اموال و خواه از غیر آن فان الله به علیم پس خدای بدان چیز داناست و برحسب
نیات شما را جزا خواهد داد کل الطعام همه انواع خوردنیها کان حلا بوده است حلال لبنی اسرائیل
و فرزندان یعقوب را آورده‌اند که چون آیه فرو آمد که فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت
لهم یعنی بشوم ظلم و معصیت جهودان بعضی طعامهاء پاک حلال چون ماهی و شحوم غنم و بقر و امثال آن برایشان

حرام کردیم یهود ازین سخن آشفته شده گفتند اینها ابدا محرم بوده است حق سبحانه این قول را تکذیب کرده فرموده که
خوردن همه طعامها بر یعقوب و اولاد او حلال بود الا ما حرم مگر آنچه حرام کرد اسرائیل علی نفسه یعقوب
بر تن خویش و آنچنان بود که یعقوب را مرضی عارض شد نذر فرمود که اگر خدای تعالی وی را شفا دهد هر طعام
و شراب که دوستتر دارد بر خود حرام سازد حق سبحانه او را شفا بخشید و گوشت و شیر شتر را که از
همه مطعومات و مشروبات دوستتر داشتی تقربا الی الله [illegible] بر خود حرام ساخت جهودان [illegible]
او از تناول آنها اجتناب نموده گفتند توریة بحرمت آنها حکم کرده است حق سبحانه و تعالی فرمود که نه چنین است
که ایشان میگویند بلکه یعقوب آنها را بسبب نذر بر خود حرام کرد من قبل ان تنزل التوریة پیش از آنکه فرو
فرستاده شود توریة و اگر ایشان همچنان بر انکار اصرار نمایند قل فاتوا بالتوریة بیارید توریة صحیح را
فاتلوها پس بخوانید آنرا یعنی آیه تحریم این اشیا را از آن تلاوت کنید ان کنتم صادقین
اگر هستید راست گویان و چون یهود از آوردن توریة ابا کردن افترا ایشان بر خاص و عام روشن شد
فمن افتری پس هر که افترا کند و بر بندد علی الله الکذب بر خدای دروغ را در تحریم و تحلیل
من بعد ذلک از پس آنکه ظاهر شد که تحریم از اسرائیل بوده نه از ملک جلیل فاولئک پس
این مفتریان هم الظالمون ایشان ستمکارانند و مستحق [illegible] از ترک انصاف بدرستی قل
صدق الله بگو راست گفت خدای در خبر تحریم و سخن یهود دروغ بود فاتبعوا پس متابعت
کنید ملة ابراهیم کیش ابراهیم و دین او را حنیفا چنان حال ابراهیم است که مستقیم بود بر دین
اسلام و مایل از غیر آن وما کان من المشرکین و نبود از شرک آرندگان ان اول بیت
بدرستی که اول خانه که بر روی زمین وضع عمارت کرده و ساخته شد للناس برای مردمان تا از آن [illegible]

زیادت کند لِلَّذِی بِبَکَّةَ آن خانه ایست که در مکه واقع شده و بکه اسم حرمست چنانکه مکه یا اسم مکان کعبه
که خانه دوست از حضرت مرتضی علی علیه السلام سوال کردند که ایا کعبه اول خانه ایست که برای پرستش
خدا ساخته اند فرمود که پیش از ان نیز بیوت عبادات بوده اما او اول خانه ایست که حق تعالی مبارک
گردانید بر مردمان و زیارت او را سبب رحمت و هدایت ساخت چنانکه قال مُبَارَكًا برکت داده
شده یعنی بسیار نفع و کثیر الخیر و برکت او انست حدیث که نظر کردن در روی طواف و نماز برابرست با
عبادت یکساله که در غیر مکه واقع شود وَهُدًى و این خانه خداوند هدایتست لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را
که بمعرفت قبله ایشان اهتدی میابند و دیدار او نماینده است مسلمانان را بهشت
یا در حرم آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ نشانها روشن است یکی از انها مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ و ان سنگیست که
اثر قدم خلیل الرحمن بر ان بوده و ان نه یک ایه بلکه چهار ایتست اول اثر ان سنگ از قدم
ابرهیم دوم عوض کردن قدم ان حضرت در و تا بکعبین سیم بقا و ان رقم مدتی متمادی چهارم محفوظ
بودن ان سنگ با وجود کثرت اعادی ایه دیگر وَمَن دَخَلَهُ و هر که در اید بدین خانه كَانَ
آمِنًا باشد ایمن از قتل و غارت یعنی گناه کاری که پناه بخانه ارد دست تعرض ازوی کوتاه است
مادام که در خانه باشد و گفته اند داخل حرم بجهت ادای حج و عمره ایمن است از عقوبات و مکافات
جرایمی که قبل از حج مرتکب ان شده و چه ان بقول اهل حق مغفورست ابو الفتح صوفی گوید شبی طواف خانه
میکردم و بعنایت وقتی صافی داشتم گفتم خدایا تو فرموده که وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا داخل حرم از چه چیز
امن باشد هاتفی اواز داد که آمِنًا مِنَ النَّارِ جمعی که مقام ابرهیم را یک ایه دانسته و آمِن داخل حرم
را ایه دیگر قول ایشان انست که از مجموع ایات بینات دو را ذکر کرده باقی را مطوی ساخت تا دال

کند

کند بر انکه ایات بسیارست و ذکران متجاوز از حد شمار و مفسران بعضی از انها را ذکر میکنند چون
میل قلوب بدان و اختصاص ان بقبله مومنان و انکه قاصد تخریب خانه مخذول گرد و هیچ پرنده
بر بام خانه ننشیند و هرگز بی طواف کننده نباشد و هر که نظر بخانه کند البته دیده اش اشکبار شود
و اولیا هر شب ادینه در حوالی وی حاضر گردند و حیوانات بطواف ان مایل باشند و امثال این ایات
واضح بسیارست نظم هرچه گفتیم در اوصاف وی از روی کمال ** همچنان هیچ نگفتیم که صد چندانست
محققان گویند نخستین خانه که در مکه صدر انسان جهت منظور نیست که وَلَكِن يَنظُرُ إِلَىٰ قُلُوبِكُمْ موضوع شد خانه
دلست و جمیع اجزا و وجود ببرکت دل بحق راه یابند چه هر گاه که اشعه لوامع نظرات تجلیات
ربانی بر دل افتد اثار انفتاح و انوار انشراح از صفحه وجه او لایح گردد و بصفت سعه و لکن یسعنی
قَلْبُ عَبْدِي متصف گشته مظهر اسرار بی هیچ وی بی چیز شود و درین خانه علامات روشن است که
طالب بدانها بر مطلوب خود استدلال میکند و مقام ابرهیم که مقام تسلیم باشد یکی از انهاست
شیخ شبلی قدس سره فرموده که مقام ابرهیم مقام خلتست و هر که بدین مقام در اید از همه فتنها
ایمن گردد و در امدن بحرم صورت سبب امانست از تیغ دشمن و دخول حریم معنی واسطه ایمنی باشد از بیم شمشیر
قطیعت دوست و عاشقانرا هیچ المی از الم فراق زیادت نیست نظم بتیغ گر زنی باکی ندارم
بجرم کش طاقت نیارم وَلِلَّهِ و خدایراست عَلَى النَّاسِ بر مردمان حِجُّ الْبَيْتِ قصد خانه کعبه
مَنِ اسْتَطَاعَ هر که توانایی دارد إِلَيْهِ بسوی حج بیت سَبِيلًا از جهت راه و استطاعت بقول
شافعی زاد و راحلست و سخن مالک صحت بدن و قدرت بر مشی و کسبی که زاد از ان حاصل شود
و امام اعظم زاد و راحله و صحت را استطاعت گوید و امن طریق نیز شرطست وَمَن كَفَرَ و هر که کفر ورزد

بوظیفهٔ حج فَإِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای غَنِیٌّ عَنِ الْعَالَمِینَ بی نیازست از همهٔ عالمیان قُلْ
یَا أَهْلَ الْکِتَابِ بگوای اهل کتاب لِمَ تَکْفُرُونَ چرا می پوشید و نفی کردید بِآیَاتِ اللّٰهِ
بآیتهاء خدا که خدای در وجوب حج فرستاده وَاللّٰهُ شَهِیدٌ و خدای مطلع است و گواه عَلَی مَا تَعْمَلُونَ
بر آنچه شما میکنید از کتمان حق و کفر بآیات ربانی قُلْ یَا أَهْلَ الْکِتَابِ بگوای اهل توریة لِمَ تَصُدُّونَ
چرا باز می دارید عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ از راه خدای که دین اسلام است و منع میکنید مَنْ آمَنَ کسی را
که بگروید بخدای و دین حق را قبول کرده چون عمار یاسر و رفقاء او که یهود ایشانرا از ایکیش خویش میخواندند
تَبْغُونَهَا میطلبید برای آن راه راست عِوَجًا کجی و انحراف یهود و مسلمانان امیکنید در دین شما کجی
هست یعنی این شخص که متابعت او میکنید آن پیغمبر موعود نیست و نعت و صفت او را بر وجهی که تحریف
بودند با اهل اسلام میگفتند حق سبحانه فرمود که کجی میطلبید در دین اسلام وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ و حال
آنکه شما گواهانید بر آنکه راه راست دین پسندیده اسلام است و از وصیت ابرهیم و یعقوب علیهما
السلم دانسته اید وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ و خدای بی خبر نیست عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه شما میکنید
یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید خطاب با جماعت انصار است یعنی
میگوید إِنْ تُطِیعُوا اگر شما فرمان برید فَرِیقًا گروهی را مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ از یهود که شاس
بن قیس که اصحاب او بود یَرُدُّوکُمْ باز گردانند شما را بَعْدَ إِیمَانِکُمْ پس از ایمان شما
کَافِرِینَ نا گرویدگان یعنی اگر متابعت شاس و متابعان او کنید شما را مرتد سازند و این
شاس [illegible] یهود حقود و حسود بود و پیوسته عیب جوی و بدگوی مسلمانان کردی و فرصتی که سنگ
تفرقه در جمع جمعیت انصار افکند و ایشان دو قبیله بودند اوس و خزرج و در جاهلیت میان ایشان

حرب و قتال دایم و قایم بود چون مسلمان شدند و آن خصومت بود و اتحاد مبدل شد شاس
از روی حسد تدبیری انگیخت که بهمان طریق عداوت میان آن دو فریق تازه گردد شخصی را فرمود تا
در میان جوانان اوس و خزرج بنشیند و از واقعهٔ بعاث که حربی عظیم بوده بین القبیلتین سخنی
در میان افکند و قصیده که در آن ایام مشتمل بر مذمت خزرج گفته بودند بخواند القصه چون ذکر آن
محاربه در میان آمد و ابیات قصیده بسامع خزرجیان رسید از غایت آشفتگی ایشان نیز زبان
بهجاء اوسیان گشودند و اوسیان تحمل نکردند آغاز سبّ خزرجیان کردند و کار از مجادله بمقاتله
کشید و دلیران طرفین تضمار مقاتله و میدان محاربه بیاراستند و آغاز تیر انداختن و تیغ زدن کرده
غبار از هر سو که هیجا برانگیختند نظم ز یکجانب گروهی رزم پرداز ** ز دیگر سوی جمعی در تک و تاز
در افتادند همچون شیر غران ** بگرز و نیزه و شمشیر بران ** فی الحال جبرئیل بدین آیتها نازل شد
و خواجه عالم صلی الله علیه و آله و سلم بمعرکه ایشان در آمده در میان دو صف قرار گرفت و فرمود
که یا قوم [illegible] و آنکه من در میان شما ام داعیهٔ رسوم جاهلیه میکنید ارید و پس از آنکه خدای شما را
باسلام گرامی ساخته طریق دین داری فرو میگذارید میشنوید که خدای چه میفرماید پس این آیتها
بر ایشان خواند فی الحال استغفار کنان سلاحها بیفکندند و اشک ریزان یکدیگر را در کنار گرفتند
و دانستند که اگر فرمان یهود می بردند از ایمان بکفر باز میگردیدند حق تعالی با ایشان برین وجه خطاب
میکند که وَکَیْفَ تَکْفُرُونَ و چگونه کافر می شوید وَأَنْتُمْ تُتْلَی و حال آنست که شما اید که خوانده
میشود عَلَیْکُمْ بر شما آیَاتُ اللّٰهِ قران وَفِیکُمْ رَسُولُهُ و در میان شماست رسول او وَمَنْ یَعْتَصِمْ بِاللّٰهِ
و هر که چنگ در زند بدین خدای یا کتاب او فَقَدْ هُدِیَ پس بدرستی که راه نموده شود إِلَی صِرَاطٍ

مستقیم بسوی راه راست یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان از اوس و خزرج
اتقوا الله بترسید از خدای حق تقاته چنانچه سزای ترسیدنست نزد اکثر از علما این آیه
منسوخ است چو تقوی بران وجه که حق آن باشد هیچ کس را نمی تواند بود پس عنایة الهی بار این مشقت
ازین امت رفع فرموده ناسخ این آیه فرستاد که فاتقوا الله ما استطعتم بپرهیزگاری کنید بدان
مقدار که مقدور شماست ولا تموتن و ممیرید الا وانتم مسلمون مگر آنکه شما مسلمان باشید لفظ
نهی بر موت واقع شده اما فی الحقیقة امرست باقامت اسلام تا بر مسلمانی میرند واعتصموا
و چنگ در زنید ای انصار بحبل الله بدین خدای که حبل متین است جمیعا همه شما و بقول
بعضی حبل الله النبی قرآنست با موافقت حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم امر میکند که همه مجتمع باشید
در اعتصام بذیل متابعت سید انام چه بی آنکه بظاهر و باطن چنگ در حبل اتباع آن حضرت زنند راه
بمقصد اصلی توان برد و نه بمطلوب حقیقی توان رسید نظم حقا که بی متابعت سید رسل هرگز کسی بمنزل
مقصود ره نیافت : از هیچ رو بهیچ دری ره نمی دهند : از آنکه ز آستانه او روی دل بتافت ولا تفرقوا
و پراکنده مشوید از خدمت وی واذکروا و یاد کنید نعمت الله علیکم نعمتهای خدا را که بر شما افاضه
کرده و آن اسلام است و قرآن و هجرت پیغمبر ببلاد ایشان اذ کنتم آنرا یاد آرید که بودید شما
با یکدیگر اعداء دشمنان که پیوسته حرب میکردید فالف پس خدای پیوند داد بین قلوبکم
میان دلهای شما ببرکت اسلام و میمنت خدمت خواجه انام فاصبحتم پس گشتید شما بنعمته
اخوانا برحمت خدای برادران یکدیگر وکنتم و بودید شما بواسطه ضلالت و جهالت علی شفا حفرة
بر کناره مغاکی من النار از آتش دوزخ یعنی مشرف بودید بر وقوع در آن و اگر مرگ شما را بر آن حال در یافتی

هر آینه بدوزخ می رفتید فانقذکم پس شما را رهانید خدای منها از آن حفره یا از آن آتش کذلک
همچنین که بیان کرد احوال شما را از نوبت قدیم و الفة جدید یبین الله بیان میکند خدای و روشن می
گرداند لکم آیاته برای شما دلایل وحدانیت خود را لعلکم تهتدون تا باشد که شما ثابت مانید
بطریق هدایت ولتکن منکم و هر آینه باید که باشد از شما امة گروهی که ایشان یدعون الی الخیر
بخوانند مردمان را به نیکویی یعنی باسلام یا با ائتلاف مؤمنان با یکدیگر و جمعی بر آنند که این داعیان مو
ذنانند که خلق را بعبادت خدای میخوانند ویامرون بالمعروف و بفرمایند به نیکی وینهون عن المنکر
و باز دارند از منکر معروف آنست که موافق کتاب و سنت باشد و منکر آنکه مخالف قرآن و حدیث بود
و نزد محققان معروف خدمت حق است و منکر صحبت نفس واولئک و آن گروه که داعی خیر و امر معروف
و نهی منکر کنند هم المفلحون ایشان رستگاران اند ولا تکونوا و مباشید ای مسلمانان کالذین
تفرقوا مانند آنانکه متفرق شدند بعد از آن چون یهود و نصاری که در میان هر یک فرقها پیدا شد
چون عنانیه و سامره و موشکانیه از یهود و ملکانیه و نسطوریه و یعقوبیه از نصاری هر فرقه دشمن
فرقه دیگر واختلفوا و اختلاف کردند در دین خود یهود بعد از پانصد سال از موت موسی علیه السلام
و نصاری بعد از سیصد سال از رفع عیسی علیه السلام و این اختلاف ایشان بود من بعد ما
جاءهم البینات از پس آنکه آمده بود بدیشان حجتها روشن در کتب ایشان واولئک و آن پراکندگان
و مخالفان لهم عذاب عظیم و مر ایشان راست عذاب بزرگ یوم تبیض وجوه در آن روز
که سفید گردد رویها وتسود وجوه و سیاه گردد رویها فاما الذین اسودت پس
آنانکه سیاه شود وجوههم رویهای ایشان حق تعالی میفرماید که از روی توبیخ با ایشان گویند

أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ آيا كافر شديد پس از ايمان خود مراد اهل كتابند كه بعد از ايمان به پيغمبر صلى
الله عليه واله وسلم كافر شدند يا منافقان كه بزبان اقرار و بدل انكار ميكردند يا كافران كه روز ميثاق
بربوبيت حق اعتراف نمودند و در دنيا كافر شدند يا مرتدان كه بعد از استعداد سعادت ايمان گرفتار
دام شقاوت و خذلان گشتند يا خوارج كه بعد از تمسك به سنت در ورطه بدعت افتادند فَذُوقُوا
الْعَذَابَ پس بچشيد عذاب دوزخ را بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بدانچه بوديد كه بعد از ايمان كافر شديد وَأَمَّا
الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ واما آنانكه سفيد شود رويهاى ايشان يعنى مؤمنان و اهل سنت فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ
پس باشند در رحمت خداى يعنى بهشت از قبيل تسميه محل است باسم حال و عرفا گويند رحمت روح و صفات
وشهود جمال هُمْ اين سفيد رويان فِيهَا خَالِدُونَ در رحمت يا جنت جاويد ماندگانند تِلْكَ
آنچه گذشت درين سوره از اخبار و احكام آيَاتُ اللَّهِ آيتهاء خداوندست در زواجر و بشارات و وعده و
وعيد نَتْلُوهَا عَلَيْكَ ميخوانيم آنرا بواسطه وحى بر تو بِالْحَقِّ بدرستى و راستى وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ نيست
خداى كه خواهد ظُلْمًا بيدادى از نزد خود لِلْعَالَمِينَ بر جن و انس يعنى بر ايشان ستم نكند و بى جرم عقوبت
نفرمايد وَلِلَّهِ و مر خدايراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از نجوم و ملك وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه
در زمين است از اركان و مواليد وَإِلَى اللَّهِ و بسوى خداى تُرْجَعُ الْأُمُورُ بازگردانيده شود همه كارها
كُنْتُمْ هستيد شما خَيْرَ أُمَّةٍ بهترين گروهى كه از خلق كائنات أُخْرِجَتْ بيرون آورده شده است
لِلنَّاسِ از براى مردمان قولى آنست كه بوديد شما بهترين امتى در سابق علم يا در لوح محفوظ يا در كتب انبيا
يا در روز ميثاق كه در جواب أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ مسارعت نموديد و خيريت اين امت بجهت آنست كه در سلك خدم
حضرت رسالت منقبت صلعم منتظم اند نظم كما دعى الله داعينا لطاعته .. بأكرم الرسل كنا أكرم الأمم چون خداى

پيغمبر ما را برگزيد خوانده است افضل پيغمبران باشيم يا خير الامم و گفته اند خيريت امت درين سه صفت كه ياد ميكند
تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ ميفرماييد بمعروف و آن چيزيست كه شرع او را مستحسن دارد وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ
و نهى ميكنيد از منكر و اين چيزى بود كه شارع او را مستقبح شمارد وَتُؤْمِنُونَ و ميگرويد از روى تحقيق بِاللَّهِ
بخداى و ايمان بخداى متضمن آنست كه ايمان داشته باشند بهرچه ايمان بدان لازمست چه ايمان بخداى
وقتى محقق شود كه بهرچه فرموده كه ايمان آريد ايمان آورده باشند وَلَوْ آمَنَ و اگر ايمان آرند و تصديق
كنند أَهْلُ الْكِتَابِ علماى بنى اسرائيل اشاره به پيغمبر آخر الزمان فرود آمده يعنى قرآن لَكَانَ هرآينه باشد
آن ايمان و تصديق خَيْرًا لَهُمْ بهتر ايشانرا از كفر و انكار مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ بعضى از ايشان گروندگان
يعنى ابن سلام و اصحاب وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ و بيشتر ايشان بيرون رفتگانند از دايره دين لَنْ
يَضُرُّوكُمْ شما ضرر نتوانند رسانيد إِلَّا أَذًى و پس از هزيمت يارى كرده نشوند يعنى بر اين خلق
يارى پسنديده از حق مددكارى ضُرِبَتْ وضع كرده شد عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ بر يهود آن علامة خوارى در نفس ايشان
بحيثيتى كه هرگز منفك نگردد و واضح است كه ذلت جزيه است أَيْنَ مَا ثُقِفُوا هر كجا يافت شوند آن ذلت
با ايشان باشد إِلَّا استثناء منقطع است يعنى خوارى لازم ذات ايشانست لكن ايشانرا از نهايت
دهند بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ بعهد از خداى كه قبول جزيه است وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ و عهدى از مؤمنان باذن خداى
بعد از قبض جزيه وَبَاءُوا و بازگشتند يهود بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ بخشمى از خداى يعنى سزاوار غضب الهى شدند
وَضُرِبَتْ و زده شد يعنى موضوع گشت عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ بر ايشان علامت درويشى و احتياج يعنى احاطه
كرده شده اين نشانه بديشان چون احاطه خيمه مضروب بر اهل آن ذَلِكَ اين خوارى و مسكنت در جوع
بسبب بِأَنَّهُمْ كَانُوا بآنست كه ايشان بودند كه از روى عناد يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ نمى گروند

وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ

بقرآن یا الکلام توریة یا معجزات محمد صلی الله علیه وسلم وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ و میکشند پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ
یا سزاوار یا واجب وفی نفس الامر قتل انبیا ناحق است اما بحسب اعتقاد ایشان نیز بغیر حق بود واین ابلغ است
از انکه اعتقاد حقیقت داشته باشند در قتل ایشان وگفته اند اگرچه قتل از ابا وجهود در مدینه واقع شده اما
رضای ایشان بدان ایشان را در اعداد قاتلان می آرد ذَلِكَ این کفر وقتل بِمَا عَصَوا بسبب آن بود
که نافرمانی کردند وَكَانُوا يَعْتَدُونَ وبودند که تجاوز میکردند از حدود خدای آورده اند چون عبد الله سلام
ویاران او چون ثعلبه واسید واسد دولت اسلام دریافتند یهود زبان طعن کشاده میگفتند این ها
از اشرار قوم ما اند که خلاف اسلاف کرده با ما مخالفت نمودند حق سبحانه آیه فرستاد که لَيْسُوا نیستند
مومنان اهل کتاب سَوَاءً برابر با کافران ایشان مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ از اهل کتاب
گروهی اند قَائِمَةٌ ایستاده بر دین اسلام یا قایم بحدود الهی وگفته اند مستقیم بر قول راست وعمل خالص
ودین درست واین گروه ابن سلام واصحاب او بود یا چهل تن از نجران وسی ودو تن از حبشه و
هشت کس از روم که بر عیسی علیه السلام ایمان داشتند وبمحمد صلی الله علیه وسلم نیز ایمان آوردند واحکام
شریعت وقرآن تعلیم گرفتند يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ میخوانند قرآن آنَاءَ اللَّيْلِ در ساعات شب
وگفته اند میان مغرب وعشا وَهُمْ يَسْجُدُونَ وایشان سجده تلاوت میکنند یا نماز میگذارند در آن ساعات
واشهر نماز عشاست که مخصوص بدین امت شد حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه تاخیر
عشا فرموده ومردمان منتظر نماز بودند بیرون آمد وگفت بدانید که از اهل ادیان هیچ طایفه درین وقت
خدای را یاد نکنند غیر از شما يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ صفت امت قایمه میکند ومیگوید ایمان حقیقی می آورند بخدای
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وبروز قیامت وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ ومیفرمایند خلق را بتصدیق محمد صلعم یا بهمه مامورات

شرع وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ونهی میکنند از تکذیب پیغمبر یا از تمام منهیات وَيُسَارِعُونَ ومی شتابند فِي
الْخَيْرَاتِ در ارتکاب خیرات واشتغال بمبرات وَأُولَئِكَ وان گروه یعنی امة قایمه موصوفه بدین صفات
که مذکور شد مِنَ الصَّالِحِينَ از جمله شایستگان وپسندیدگانند وَمَا يَفْعَلُوا وانچه بکنید مِنْ خَيْرٍ
از نیکی فَلَنْ يُكْفَرُوهُ پس هرگز سپاس ناداشته نخواهد شد یعنی نقصان بثواب اعمال شما
نخواهد رسید نقص ثواب را کفران گفت چنانچه توفیه ثواب را شکر میگوید فی قوله تعالی وَكَانَ سَعْيُكُمْ
مَشْكُورًا یعنی در مزد وکم یا خواهند یعنی آنچه میکنند امة قایمه از خیرات که در آن مسارعت عمل ایشان ضایع
نخواهد شد وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخدای داناست بِالْمُتَّقِينَ باحوال پرهیزکاران إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
آنانکه کافر شدند بقرآن و محمد صلی الله علیه وسلم وآن کعب بن الاشرف واصحاب او بودند لَنْ تُغْنِيَ
عَنْهُمْ باز ندارد از ایشان أَمْوَالُهُمْ مالهای ایشان که برشوت میدهند علمای خود را یا آنچه
رشوت میگیرند از اراذل قوم خود وَلَا أَوْلَادُهُمْ ونه فرزندان ایشان که باعانت وامداد
ایشان مستظهر اند مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدای چیزی را وَأُولَئِكَ وان گروه کفار أَصْحَابُ
النَّارِ ملازمان آتش دوزخ اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آتش جاوید مانندگانند مَثَلُ
مَا يُنْفِقُونَ مثل آنچه نفقه میکنند جهودان بر علمای خود یا ابوسفیان واصحاب او در حرب احد وحج
یا کفار می نمایند یا اخراجات مشرکان در عید ها بر بتان خود یا نفقه منافقان بریا وسمعه فِي هَذِهِ
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا كَمَثَلِ رِيحٍ مانند بادیست که باشد فِيهَا صِرٌّ در آن باد سرما
أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ رسید بکشت زار قومی که بشرک ومعاصی ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ستم کرده
اند بر نفسها خود یا حق خدا ادا نکرده اند فَأَهْلَكَتْهُ پس هلاک ونابود کرد آن باد سرد

کشت ایشانرا **وَمَا ظَلَمَهُمُ اللّٰهُ** و ستم نکرد خدای بر زراعت ناپود شدن مزروعات ایشان **وَلٰکِنْ**
أَنْفُسَهُمْ ایشان بر نفسها خود **یَظْلِمُونَ** ستم میکنند بارتکاب عملی که بدان مستحق عقوبت
میشوند صاحب کشاف گفته که حق سبحانه و تعالی تشبیه کرد آن مالها که نفقه میکردند نه بموقع در عدم انتفاع
بدان کشتزار سرما زده که منفعتی از ان بکسی نرسد و گفته اند مثل انفاق ناپسندیده ایشان در هلاک
ایشان چون مثل ریح مهلکت در اهلاک حرث **یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا** ای گروه گرویدگان **لَا تَتَّخِذُوا**
فرا مگیرید **بِطَانَةً** دوستی نهانی **مِنْ دُونِکُمْ** از دون مومنان که از ابنا جنس شما اند جمعی از صحابه با منافقان
دوستی داشتند یا با یهود عقد موالات بسته بسبب نسبت قرابة یا حق رضاع یا قرب جوار رحم
صداقه فرو میگذاشتند حق تعالی نهی کرد مومنانرا از همنشینی ایشان که بیگانه اند هرگز اشنا نشوند **لَا**
یَأْلُونَکُمْ ایشان تقصیر نکنند در باره شما **خَبَالًا** از روی تباهی **وَدُّوا** دوست دارند **مَا**
عَنِتُّمْ انکه شما در انان باشید از رنج و مشقت **قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ** بتحقیق اشکارا شده است
دشمنی یعنی علامت عداوت **مِنْ أَفْوَاهِهِمْ** از دهنهای ایشان یعنی از سخنان که بر دهن ایشان می
گذرد و بیهوده پیوسته در تجسس عیوب مسلمانان بودند و اهل نفاق نیز نسبت با حضرت رسالت
سخنان فتنه انگیز میگفتند **وَمَا تُخْفِی صُدُورُهُمْ** و انچه پنهان میدارد دلهای ایشان از عداوت
و بغضا **أَکْبَرُ** بزرگترست و بیشتر از انچه بر زبان می رانند **قَدْ بَیَّنَّا** هر اینه ما بیان کردیم **لَکُمُ الْآیَاتِ**
برای شما ایتها در لزوم موالات اشنایان و معاودت بیگانگان **إِنْ کُنْتُمْ** اگر هستید شما
که از روی انصاف **تَعْقِلُونَ** تعقل کنید و دریابید مواقع نفع را که دوستان جانی اند و مکا
من ضرر را که دشمنان نهانی اند **هَا** تنبیه است بر خطا یاران که با غیار دم دوستی میزدند

أَنْتُمْ تغییرست **أُولَاءِ** تحقیر و معنی انکه آگاه باشید شما بدان خطاکاران که با جماعت کاران طرح دوستی
افکنده اید خطا میکنند بدین وجه که **تُحِبُّونَهُمْ** شما دوست میدارید ایشانرا و میخواهید که بهترین چیز بایشان رسد
که اسلام است **وَلَا یُحِبُّونَکُمْ** و ایشان دوست نمی دارند شما را و میخواهند بد ترین چیزی که کفرست
وَتُؤْمِنُونَ و شما ایمان دارید **بِالْکِتَابِ کُلِّهِ** بهمه کتابهای الهی و ایشان بعضی را منکرند **وَإِذَا لَقُوکُمْ**
و هرگاه که بشما رسیدند **قَالُوا آمَنَّا** گفتند ما نیز ایمان آورده ایم مثل شما **وَإِذَا خَلَوْا** و چون با یکدیگر خلوت
کنند **عَضُّوا عَلَیْکُمُ الْأَنَامِلَ** میخایند و می گزند بر دشمنی شما سر انگشتانرا **مِنَ الْغَیْظِ** از غایت خشم و کینه
قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بیشانرا که شما **مُوتُوا بِغَیْظِکُمْ** بمیرید بخشم خود او در توبیخ است
و حاصل المعنی انکه بخشم و دردی که از مومنان در دل دارید میکنید را نیند تا بوقت مرگ **إِنَّ اللّٰهَ عَلِیمٌ**
بدرستی که خدای داناست **بِذَاتِ الصُّدُورِ** بدان غلها که در دلهاست و مطلع بر ان کینها که در سینها
است بعضی بر انند که این کلام دعا است حق سبحانه پیغمبر صلوات الله علیه فرمود که بهلاک
بر ایشان دعا کنند پس معنی انست که خدای بمیراند شما را در همان خشم و کینه و حسد و رشک که دارید
میمیرید از حسد و پیوسته غمگین که خو کرده اید **إِنْ تَمْسَسْکُمْ حَسَنَةٌ** اگر برسد بشما نصر
و غنیمتی چنانچه در حرب بدر بود **تَسُؤْهُمْ** دلتنگ گرداند ایشانرا و بد حال شوند **وَإِنْ تُصِبْکُمْ سَیِّئَةٌ**
و اگر بشما رسد غمی و المی چنانچه در حرب احد وقوع شد **یَفْرَحُوا بِهَا** خوش دل و فرحناک شوند و این
از عداوت که بغمی کسی شادمان کسی غمناک گردند **وَإِنْ تَصْبِرُوا** و اگر شما ای مومنان صبر کنید بر جفای
یهود یا کید منافقان یا آزار کفار **وَتَتَّقُوا** و بپرهیزید از مخالطه اعدا **لَا یَضُرُّکُمْ** شما را زیان نکند
کَیْدُهُمْ شَیْئًا مکر و حیله ایشان هیچ چیز **إِنَّ اللّٰهَ** بدرستی که خدای **بِمَا یَعْمَلُونَ** بانچه شما میکنید از

صبر و تقوی رسنده است و احاطه کننده بعلم وَإِذْ غَدَوْتَ ویاد کن ای محمد صلعم چون بامداد بیرون شدی
مِنْ أَهْلِكَ از منزل عایشه که اهل تست بقول بعضی آن روز احزاب یا بدر بوده واصح و اشهر روز احد
دان سفتم شوال سنه ثلاث من هجرة بوده اورده اند که ابو سفیان لشکر از احابیش و عرب جمع اورده متوجه
مدینه گشت و باسه هزار سوار و پیاده که هفتصد زره و دویست اسب با ایشان بود بکوه احد فرود آمد
وحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میخواست که در مدینه توقف کند و در شهر با ایشان مقاتله
کند جمعی دلیران اصحاب که در حرب حاضر نبودند در باب خروج مبالغه کردند وحضرت رسالت
صلعم با هزار کس از مهاجر و انصار بقتال ایشان توجه فرمودند در اثنا طریق عبد الله ابی با سیصد منافق
پشت بر لشکر اسلام اورده مراجعت نمود و سید عالم صلی الله علیه وسلم با هفتصد کس در برابر دشمن صف
برکشیده کوه احد را بر قفا و عینین را بر یسار گذاشته روی بجانب مدینه اورده و عبد الله بن جبیر را با پنجاه
و در تیر انداز در رخنه که بر طرف کوه احد بود مقرر فرمود و بتوقف در ان مرکز و محافظت ان مبالغه بسیار
نمود و بنفس نفیس خود بتسویه صف عسکر همایون اقدام کرد و این ان بامداد است که حق سبحانه فرموده
که از منزل خود بیرون آمدی تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ جا میدادی و مهیا میکردی بجهت مؤمنان مَقَاعِدَ
جایها ایستادن لِلْقِتَالِ برای کارزار و الحاح بود که میمنه لشکر بزبیر عوام نامزد کرد و میسره بمقداد
اسود داد و قلب را بحمزه سپرد و حضرت علی علیه السلام نزد خود تعیین فرمود وَاللَّهُ سَمِيعٌ
و خدای شنواست قولها شما را که در باب خروج از مدینه و وقوف در ان میگفتید عَلِيمٌ
داناست به نیتها شما و بعلم قدیم دانسته بود إِذْ هَمَّتْ چون قصد کردند طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ دو گروه
از شما که سلمه نامند بنو حارثه از اوس و بنو سلمه از خزرج أَنْ تَفْشَلَا آنکه بد دلی کنند و باز گردند بوقتی که

ابن ابی باز میگشت وَاللَّهُ و او حالت یعنی چگونه ترسید و باز گردند و حال آنکه خدای وَلِيُّهُمَا یار و نگهدار
این دو گروه بود وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند مؤمنان تا ایشانرا
نصرت دهد وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ و بدرستی که خدای نصرت داد شما را بِبَدْرٍ بموضعی که انرا بدر گویند
وان جاییست منسوب ببدر بن کلده وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ و حال آنکه شما بودید خوار در چشم دشمنان یعنی اندک
می نمودید و ایشان از حرب شما حسابی نداشتند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای و بکثرت
مشرکان و باز گشتن منافقان بد دل مشوید لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که توفیق یابید و شکر گوئید تا لغت
نصرت بر شما زیادت گردد پس از نصرت مؤمنان در حرب بدر خبر رسید [illegible] یاد کن إِذْ
تَقُولُ چون میگفتی تو لِلْمُؤْمِنِينَ مر آن گروه کافرا وقتی که درمانده بودند أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ آیا کفایت
نمیکند و بسنده نیست أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ آنکه مدد کاری کند پروردگار شما شما را بِثَلَاثَةِ
آلَافٍ بسه هزار سوار مِنَ الْمَلَائِكَةِ از فرشتگان مُنْزَلِينَ فرو فرستادگان از عالم بالا
و بعضی بر آنند که وعده نزول این سه هزار فرشته در روز احد بود بشرط صبر که تقوی چنانچه میفرماید
بَلَى ایجابست بعد از نفی یعنی مدد کاری نماید إِنْ تَصْبِرُوا اگر صبر کنید در جنگ دشمن وَتَتَّقُوا
و بپرهیزید از مخالفت قول پیغمبر که در باب حرب گوید و اشهر آنکه اصح آنست که صدر رسل
روز بدر از حق سبحانه مدد طلبید و خدای تعالی فرشتگان فرستاد اول هزار فرشته پس از ان
سه هزار رسید و افزون پنج هزار چنانچه فرمود وَيَأْتُوكُمْ و بیایند بشما دشمنان شما مِنْ
فَوْرِهِمْ از خشمناک ایشان راست یا بر فور بیایند و هیچ درنگ نکنند هَذَا يُمْدِدْكُمْ اینست
که مدد کند شما را رَبُّكُمْ افزونی کار شما بِخَمْسَةِ آلَافٍ به پنج هزار سوار مِنَ الْمَلَائِكَةِ از فرشتگان

مُسَوِّمِينَ نشان کنندگان مر اسبان خود را واین عادت مستمر است میان مبارزان که
روز حرب علامتی بر خود یا مرکب خود نهند ونشان ملایکه دران روز آن بود که صوف سرخ بر
پیشانی واذناب اسبان بسته بودند یا خود را نشان کرده بودند با عمامها سفید طرفها از
میان دو کتف فرو گذاشته وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ ونگردانید خدای آن امداد یا انزال یاران عدد را
إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ مگر مژدگانی مر شما را بزودی فتح وَلِتَطْمَئِنَّ وبرای آن تا آرام گیرد قُلُوبُكُمْ
بِهِ دلهای شما بوعده نصرت وَمَا النَّصْرُ ونیست یاری دادن إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مگر از نزدیک
خدای الْعَزِيزِ غالبی که مغلوب نشود الْحَكِيمِ که نصرت وخذلان او بر مقتضای حکمت باشد
لِيَقْطَعَ تعلق بنصرکم دارد یعنی در حرب بدر شما را نصرت داد که تا ببرد ونیست گرداند طَرَفًا
گروهی بزرگان را مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از آنانکه کافر بودند یا در هم شکند رکنی از ایشان ودران واقعه
فی الواقع شکستی عظیم بصنادید قریش رسید که هفتاد کس کشته وهفتاد تن اسیر شدند أَوْ يَكْبِتَهُمْ
یا اکه خوار ونگونسار گرداند ایشان را فَيَنْقَلِبُوا پس باز گردند وبهزیمت شوند خَائِبِينَ
درحالتی که بی بهرگان ونا امیدان باشند ذکر قصه بدر در میان حرب اُحد برای آن فرموده تا جمع
کند میان صبر وشکر چه یکی ازین دو قصه مشتمل بر فتح وغنیمت است ودران شکر باید ودیگری مشتمل
بر قتل وهزیمت ودران صبر شاید وقصه احد اجمال بران وجه بوده که بعد از تسویه صفوف محاربه
قیام نمودند وعلم داران قریش یکی از پی دیگری کشته شدند ولشکر مکه روی بهزیمت نهادند واهل تیر
در لشکرگاه ایشان ریخته آغاز نهب وغارت کردند جماعت تیر اندازان که محافظت رخنه کوه
تعلق بدیشان داشت با آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم مبالغه فرموده که اگر ما غالب یا مغلوب شویم شما

ازین موضع بجانب دیگر روید بر امید تاراج غنایم روی بلشکرگاه آوردند وچندانچه عبدالله جبیر مبالغه
نمود از تاکید حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم ایشان را آگاهی داد بجایی نرسید وجمعی اندک
که عدد ایشان بده نمی رسید با وی توقف کردند وباقی لشکر امیر خود التفات نانموده متوجه اخذ غنیمت
شدند مخالفت فرمان نبوی در لشکر اسلام رسید وخالد ولید وعکرمه ابی جهل که عزیمت هزیمت
داشتند چون رخنه کوه را از حارسان ومحافظان خالی دیدند با جماعتی از کفار بر عبدالله جبیر تاختند
واو را با یارانش بقتل آوردند از عقب لشکر اسلام درآمدند وقضیه فتح منعکس شد وخبر ظفر
کفار بگریختگان ایشان رسیده بازگشتند واهل اسلام که مرکز محیط عرفان بودند دایره سان درمیان
گرفتند وسید الشهدا حمزه عم با بعضی از اصحاب شربت شهادت چشیده برخی دیگر روی بگریز نهادند
وجمعی در ملازمت حضرت رسالت صلعم جان کرو اربید میان بستند القصه هم بانجا رسید که سنگ
بدگوهران درثنا آورد درج لعل ابدار سید مختار آزرده شد نظم بود لعلش سهیل رخشنده
سنگ را لعل رنگ بخشنده * چون سهیلش رفیق سنگ آمد * سنگ در دم عقیق رنگ آمد * وحضرت در
میان کشتگان افتاده وبلا وجمعی از اصحاب بجانب شعب اُحد رفت وکافران بازگشته روی بمکه نهادند
وحضرت چون از شهادت عم خود حمزه ومثله کردن او وبا بعضی دیگر از کشتگان وقوف یافت بر
خاطر مبارکش خطور کرد که تیر نفرین بر هدف حال اهل ضلال افکند از بارگاه کبریا وجلال این
آیه نزول اجلال یافت که لَيْسَ لَكَ نیست ترا مِنَ الْأَمْرِ ازین کار که نفرین کفار است شَيْءٌ
چیزی یعنی نظام استیصال واستصلاح این طایفه بدست تو نیست أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ گفته اند او
اینجا بمعنی الا ان است یعنی از تو کاری نکشاید مگر آنکه خدای توبه دهد ایشان را وتوفیق کند که او ر

عطف باشد و یتوب معطوفست بر لیقطع و معنی چنین است که خدای نصرت داد شما را یکی از چهار چیز
تا شکسته شود رکن دولت ایشان بقتل صنادید قریش یا بهزیمت روند از پیش لشکر اسلام یا آنکه
توبه دهد ایشان را چون مسلمان شوند أَوْ يُعَذِّبَهُمْ یا عذاب کند ایشان را چون بر کفر خود مصر باشند
فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ پس بدرستی که ایشان ستمکارانند که وضع عبادت کنند در غیر موضع آن وَلِلَّهِ
مَا فِي السَّمَاوَاتِ و مر خدای راست آنچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْأَرْضِ و آن چه در زمین هاست
يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ می آمرزد هر کرا خواهد وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و عذاب کند هر کرا خواهد وَ
اللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است دوستان خود را رَحِيمٌ مهربانست بر بندگان خود يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا مخورید مال ربوا را أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً افزوده تو بر تو
و گفته اند اضعافا در دراهم است و مضاعفه در اجل چه در جاهلیت یکی مال خود را به وام میداد تا وقت
معین آنکه در اجل و در ربوا می افزود تا اندک مدتی همه مالی مدیون مستغرق میشود وَاتَّقُوا اللَّهَ
و بترسید از خدای در آنچه نهی کرده است لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ مگر شما رستگار گردید وَاتَّقُوا النَّارَ
و بترسید از آتش یعنی بپرهیزید از عمل که برسانند شما را بآتش الَّتِي آن آتشی که أُعِدَّتْ اماده کرده شده
است لِلْكَافِرِينَ مر کافران و غیر ایشان را یا للذات از برای کافرست و بالعرض برای عاصیان تباه
کار یا کافر را نار تعذیبست و مؤمن را نار تأدیب وَأَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان برید خدای را در آنچه
حکم کند وَالرَّسُولَ و اطاعت کنید رسول را در آنچه فرماید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ باشد که شما رحمت
کرده شوید و در عذاب نیفتید وَسَارِعُوا و بشتابید إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ بکاری که سبب آمرزش باشد شما را مِنْ
رَبِّكُمْ از پروردگار شما اقامت لازم در مقام ملزوم جهت تشویق بندگانست بموجبات مغفرت

و آن کلمه شهادتست یا ادای فرایض یا تکبیر اول که بجماعت دریابند یا صف اول جماعت یا اخلاص
یا هجرت قبل از فتح مکه یا متابعت سنت یا استغفار یا جهاد و مقتضای مقام خود آنست چه آیه در
خلال قصه احد نازل شده محققان گویند این مسارعت بقدم گل نیست بلکه بقدم دلست نظم
این راه بپای تن بپایان نرسد ** تا جان نزند قدم بجانان نرسد ** در بحر الحقایق آورده که بشتابید
درین راه بقدم تقوی که تزکیه نفس است از اخلاق حیوانی که جز بدین قدم بمقام قرب و جنت
وصال رسیدن محالست نظم بگذار ره هوا پرستی ** روی از سوی خدا پرستی وَجَنَّةٍ و بشتابید
بعملی که برسانند شما را بجنتی که از روی عظمت عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ پهنای آن آسمانهاست یعنی مانند آسمانها
وَالْأَرْضُ و زمینها صفت عرض بهشت کرد جهت آنکه وصف طول او در فهم بشر نگنجد در تفسیر کبیر فرموده
که اگر آسمانها و زمینها را طبق طبق سازد و چنینی که هر یک ازین طبقات سطحی باشد مؤلف از اجزای
لا یتجزی و موصل کرده اند این طبقات را با یکدیگر تا همه طبق واحد شوند عرض بهشت این مقدار تواند
بود وَأُعِدَّتْ اماده شده است چنین بهشتی لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزکاران از شرک الَّذِينَ يُنْفِقُونَ
آنانکه نفقه میکنند فِي السَّرَّاءِ در آسانی وَالضَّرَّاءِ و در سختی مراد همه احوالست چه انسان بهیج وجه خالی از
فراخی یا سختی نیست یعنی بهر حال نفقه میکنند و گفته اند که متفق اند در توانگری و درویشی یا صحت و مرض
یا گرانی و ارزانی وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ و فرو خورندگان خشم را با وجود قدرت آورده اند که کسی امام
اعظم را طبانچه زد امام فرمود که من هم می توانم که ترا طبانچه زنم لیکن نزنم و قادرم بر آنکه با خلیفه از تو شکایت
کنم اما نکنم و می توانم که در سحرگاه از جفای تو بحضرت الله نالم ولی ننالم میسر میشود که بقیامت کمر بربندم و داد
خود از تو بستانم و این نیز نکنم و اگر فردا از رستگاری باشد و شفاعت من در پذیرند بی تو قدم در بهشت

غیظ فرو خورندگان بهر کوه برو زنت و بر دلی. یا خشم اگر برای دائم که کاملی وَالْعَافِينَ و عفو کنندگان عَنِ النَّاسِ
از بندگان و درم خریدگان یا از کسی که بریشان ستمی کرده باشد وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ و خدای دوست
دارد نیکوکاران او بهترین اقسام احسان آنست که نیکوی کنند بجای جمعی که با ایشان بدی کرده باشند
در تیسیر آورده که روزی امام حسین بن علی علیهما السلم با جمعی مهمانان بر سر خوانی نشسته بود خادمش
با کاسه آش گرم بمجلس درآمد و از غایت دهشت پایش بحاشیه بساط برآمده کاسه بر سر شاهزاده
افتاده بشکست و آشها بر رخسار مبارکش فرو ریخت امام حسین علیه السلام از روی تادیب نه راه
تعذیب درو نگریست بر زبان خادم جاری شد که وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ امام حسین علیه السلم فرمود که
خشم فرو خوردم خادم گفت وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ امام حسین علیه السلم گفت عفو کردم خادم تتمه آیه
برخواند که وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ امام حسین علیه السلم جواب داد که از مال خود ترا آزاد کردم نظم
بدی را مکافات کردن بدی . بر اهل صورت بود دلگزی . بمعنی کسانی که پی برده اند . بدی دیده و نیکوی کرده اند
وَالَّذِينَ معطوفست بر الَّذِينَ يُنْفِقُونَ و مضمون کلام آنکه متقیان دو طایفه اند یکی آنها که بصفت انفاق
و حلم و عفو و احسان موصوف اند دوم تائبان غیر مصر و ایشان آنانند که از روی متابعت هوای نفس
وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً چون بکنند کاری ناشایست أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ یا ستم کنند بر نفسهای
خود بمباشرت معاصی و نزد بعضی فاحشه کردار ناپسندیده است و ظلم گفتار ناستوده یا اول
کبایر و ثانی صغایر و بقول جمعی فاحشه زنا و ظلم خطا و عمدست یا زنا و آنچه مادون اوست از مقدمات آن
چون نظر و لمس و معانقه و تقبیل بر هر تقدیری بعد از آن فاحشه و ظلم ذَكَرُوا اللَّهَ یاد کنند عقوبت
خدای را یا عتاب او را یاد آرند که چرا چنین کردی یا شنند که شوند وعده مغفرت را که باستغفار باز بسته

است فَاسْتَغْفَرُوا پس آمرزش خواهند لِذُنُوبِهِمْ برای گناهان خود وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ
و کیست که بیامرزد گناهان را استفهام است بمعنی نفی یعنی هیچ کس نیامرزد جرایم بندگان را إِلَّا اللَّهُ
مگر خدای وَلَمْ يُصِرُّوا و اصرار نکردند بعد از استغفار عَلَىٰ مَا فَعَلُوا بر آنچه از ایشان صادر شده از
معاصی یعنی دیگر باره بر آن فعل نرفتند وَهُمْ و ایشان اصرار نکنند يَعْلَمُونَ میدانند که عقوبت
اصرار از عذاب گناه عظیم ترست نزول آیه در شان نبهان تمار بوده که زنی صاحب جمال بخرما خریدن
نزد وی آمد و نبهان از دل بدو کشش کرده و بهانه خرمای خوب در گوشه کاشانه بود در کنار کشید
و بعد از وقوع قبله زن زبان نصیحت بگشاد که اتق الله از خدای بترس و دامن پاک را بلوث حرام
آلوده مگردان نبهان را خوف الهی دریافت و پشیمان شده فی الحال بحضرت رسالت پناه شتافت
صورت حال بعرض سید عالم صلی الله علیه وسلم رسیده فرمود که من در میان شما و شما چنین کارها
میکنید حق سبحانه برای تاکید امیدواری تایبان این آیه فرستاد و بقول بعضی در شان ابو الیسر فرود
آمد یا بهلول نباش یا ثعلبه انصاری که قصد گناه کردند تا مرتکب فاحشه شده رو بتوبه و استغفار آوردند
أُولَٰئِكَ آن گروه متقیان که منقسم بدو قسم بودند جَزَاؤُهُمْ پاداش ایشان مَغْفِرَةٌ مِنْ
رَبِّهِمْ آمرزش است از پروردگار ایشان وَجَنَّاتٌ تَجْرِي و بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند که باشند در آن وَنِعْمَ و نیکو
مزدست أَجْرُ الْعَامِلِينَ مزد عمل کنندگان یعنی مغفرت قَدْ خَلَتْ بدرستی که
گذشته بود مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما سُنَنٌ وقایع میان صحابیان از غم و شادی و راحت و
محنت و دولت و نکبت که حق تعالی سنت نهاده و کیفیت این وقایع با اهل حق مرادست و سنن جمع

باشد یعنی ایشان بوده اند بانواع رنجها و بجهت تکذیب انبیا علیهم السلام هلاک شده اند فسیروا فی الارض
پس بروید و سیر کنید در زمین و به بینید بلاد عاد و دیار ثمود و دیار قوم لوط فانظروا پس بنگرید بنظر عبرت
که بسبب نافرمانی کیف کان چگونه بوده است عاقبة المکذبین فرجام کار تکذیب کنندگان هذا
این کلام که در قصهٔ احد و بدر گذشت یا این شرح که از امم گذشته و وقایع روزگار در آدیم بیان
سبب هویدا است سخن حق است للناس برای عامهٔ مردمان وهدی و زیادتی بصیرت وموعظة
و پندی مشتمل بر رهبت و رغبت للمتقین مر پرهیزکاران را ولا تهنوا و سست مشوید و ضعف مورزید چون
در حرب احد خواجهٔ عالم صلی الله علیه وسلم به شعب در آمد ابو سفیان علم تجلد بر تیغ کوه برده خواست
که با اهل شعب مطلع گردد اصحاب را دغدغه بخاطر رسید و حضرت عزت تسلیهٔ ایشان را آیه فرستاد
که سستی مکنید ولا تحزنوا و اندوهناک مباشید از جراحات و مصیبات یا فوت غنایم وانتم
الاعلون و حال آنکه برترایید بسبب مکان یا از روی محاربه بر ایشان پیش و از ایشان پیش دارید یعنی در
جنگ بدر یا برتری شما بآنست که کشتگان شما در صدر نعیم اند و از آن ایشان در قعر جحیم یا مقام
شما درجات عالیه خواهد بود و از آن ایشان درکات اسفل و حقیقه آنست که این بشارت بوده مؤمنانرا
بعلو و غلبه یعنی شما منصور و غالب خواهید شد ان کنتم مؤمنین اگر هستید گرویدگان بوعدهٔ حق
که فرموده وان جندنا لهم الغالبون ان یمسسکم قرح اگر بشما رسید جراحتی و زخمی فقد مس القوم
پس بدرستی که رسیده است گروه کفره را در روز بدر قرح زخمی و المی مثله مثل زخم و جرح شما وتلک الایام
و این روزها که مدار زندگانی بر آنست نداولها میگردانیم از ابین الناس میان مردمان روزی بدولت
و عشرت میگذرد و روزی بنکبت و عسرت مصرع فیوما علینا و یوما لنا و این مداوله برانست تا پند گیرند

ولیعلم الله و برای آنکه به بیند خدای یا بداند اولیاء او الذین آمنوا صابرانرا که بوده گرویده اند ویتخذ
و برای آنکه فرا گیرد منکم شهداء از شما گواهان یعنی گواه بگیرد یا شهید کند در معرکه جهاد کدام جان
فدا کرده و که روی بگریز آورده والله و خدای لا یحب الظالمین دوست نمیدارد ستمکاران را که مشرکانند
ولیمحص الله و فایدهٔ دیگر در مداوله آنست که پاک کرداند خدای الذین آمنوا مؤمنانرا از گناه
چه بلاها که با اهل ایمان میرسد مکفر ذنوب ایشانست ویمحق الکافرین و دیگر آنکه در نقصان افکند و هلاک
سازد کافرانرا ام حسبتم آیا می پندارید ان تدخلوا الجنة آنکه در آیید بهشت ولما یعلم الله
و ندیده خدای الذین جاهدوا منکم آنها را که جهاد کردند از شما ویعلم الصابرین و ندیده شکیبایانرا
بر فرمان رسول یا صابرانرا بر هجوم و مصایب و وقوع نوایب ملخص سخن آنست که تا بحث مجاهده و
مشاهده صنوان رسید نظم بلبل تو ستم خار تحمل نکنند هیچ است که دیگر سخن گل نکنند ولقد کنتم
و بدرستی که شما بودید که از روی اشتیاق لقای الهی تمنون الموت آرزو می بردید مرگ را یعنی شهادت
را من قبل ان تلقوه پیش از آنکه مشاهده کنید اسباب آنرا که حربست فقد رأیتموه پس بتحقیق بدیدید
آنچه می طلبیدید از مقاتله کفار وانتم تنظرون و حال آنکه شما می نگریستید یاران و برادران شما که مقتول
شدند یا نظر میکردید در پیغمبر صلعم و او را غضا گذاشته در خلاص خود میکوشیدید آورده اند که چون حضرت
رسالت صلوات الله وسلامه علیه زخم خورد در میان کشتگان نهان شد ابلیس لعین صدای الا ان
محمدا قد قتل در میان خاص و عام افکند قومی از ضعفاء اهل اسلام خواستند که رجوع بعبد الله ابی
نمودند التماس کنند از ابو سفیان برای ایشان خط امان بستانند و قومی دیگر بگریختند و بعد از آنکه آن
حضرت منهزمانرا ملامت میکرد که چرا فرار بر قرار اختیار کردید و پشت بمیدان کارزار آوردید ایشان

زبان عذر گشودند گفتند ما آوازهٔ قتل تو شنیدیم روزگار بر ما شوریده شد و از غایت ترس بگریختیم حضرت
عزت دفع عذر ایشان را این آیه فرستاد که وما محمد نیست بنده ستوده الا رسول مگر فرستاده از
پیش من قد خلت بدرستی که بگذشته اند من قبله الرسل پیش از وی فرستادگان افان مات
آیا اگر بمیرد این پیغمبر او قتل یا کشته گردد انقلبتم باز میگردید شما علی اعقابکم بر پاشنهای خود
یعنی ترک جهاد میکنید یا مرتد میشوید ومن ینقلب علی عقبیه و هر که برگردد و به پس باز رود یا ار
تداد یا ترک جهاد گیرد فلن یضر الله پس زیان نرساند بر آن برگشتن خود خدای را شیئا
چیزی زیرا که ورود مضار و منافع بر وی روا نیست وسیجزی الله و زود باشد که جزا دهد که خدای
الشاکرین مر سپاس دارندگان را وما کان لنفس و نباشد و نسزد هیچ نفس را ان تموت
اینکه بمیرد الا باذن الله مگر بمشیت خدای و فرمان او و نوشته است خدای این حکم را در لوح محفوظ کتابا
نوشتنی مؤجلا زمان او پیدا کرده شده کس پیش از آن نمیرد و از آن نیز درنگذرد و درین آیه تحریض
مسلمانست بر جهاد و دلیر ساختن ایشان در معرکهٔ مقاتله با اهل عناد چه هر که داند که عمر او مقرر و اجل او
مقدر است هر آینه دلیر خواهد شد در مبارزت معارک و شروع در مهالک ومن یرد و هر که
خواهد بجهادی که میکند ثواب الدنیا پاداش این جهان نؤته منها بدهیم او را از دنیی آنچه مقدر
کرده ایم ومن یرد و هر که خواهد باعمال خود ثواب الآخرة جزای آن جهانی نؤته منها بدهیم او را
آنچه خواهد و آرزو برد در بهشت وسنجزی الشاکرین و زود باشد که ما پاداش دهیم شکر گویندگان را از اهل
جهاد وکاین من نبی و چند از پیغمبران یعنی بسیار پیغمبر که در راه حق قاتل کارزار کرد معه ربیون کثیر
با او بود سپاه فراوان ربی نام سپاهیست که کم از ده هزار نباشد و در عین المعانی گوید ده هزار را ربی

یعنی ربانی است یعنی فقها و علما و حکما و اتقیا با پیغمبر خود بودند فما وهنوا پس سستی نورزیدند
این پیغمبران و اصحاب ایشان لما اصابهم بآنچه بدیشان رسید از محنتها فی سبیل الله
در جهاد با کفار وما ضعفوا و ضعیف نگشتند از حرب بسیار وما استکانوا و فروتنی نکردند با
دشمنان تعریض منهزمان است و آنها که التجا با بن ابی نمودند از ابوسفیان خط امان میطلبیدن
والله یحب الصابرین و خدای دوست میدارد صبر کنندگان را بر جهاد وما کان قولهم و نبوده قول
ربیان بعد از قتل نبی ایشان اگر واقع شده الا ان قالوا مگر آنکه گفتند ربنا اغفر لنا ای پروردگار
ما بیامرز ذنوبنا گناهان ما را که سبب منع نصرت و قتل صاحب دعوت ما بود واسرافنا
و درگذر از حد درگذشتن ما را فی امرنا در کارها وثبت اقدامنا و استوار دار قدمهای ما را
در وقت مقاتله با اعدای دین وانصرنا و یاری ده ما را علی القوم الکافرین بر گروه ناگرویدگان
فآتاهم الله پس بداد خدای ایشان را ببرکت دعا و استغفار یا بسبب صبر بر مقاتلهٔ کفار
ثواب الدنیا پاداش این عالم یعنی نصرت بر دشمنان و یافتن غنایم وحسن ثواب الآخرة
و دیگر عطا کرد ایشان را نیکویی پاداش آن عالم یعنی نعیم بهشت یا رضا و لقا والله یحب المحسنین
و خدای دوست دارد نیکوکاران را یعنی صابران را و نزد محققان ثواب دنیا و آخرت اعراض است
از هر دو و توجه با فریدگار هر دو مصرع من خادم از هر دو عاشق تو پس یا ایها الذین آمنوا
ای گروه گرویدگان ان تطیعوا الذین کفروا اگر فرمان برید مر کافران را در شان جمعیت
که از ابوسفیان طلب امان میکردند و در کشاف آورده که منافقان مؤمنان را میگفتند این زمان پیغمبر
کشته شد و رایت دولت کفار استعلا یافت شما را دیگر باره بدین خود رجوع باید کرد حق تعالی میفرماید

که اکر بفرمان منافقان کار کنید یردوکم باز کردانند شما را علی اعقابکم بر پاشنهای شما یعنی
بکفر باز برند فتنقلبوا پس انکاه کردید شما خاسرین زیان زدکان در هر دو سرای پس
فرمان دشمنان مبرید بل الله بلکه بدانید که خدای مولیکم یار و دوست و مدد کار شماست پس
با کفار دوستی مکنید و نصرت از غیر او مجوئید وهو خیر الناصرین و خدای بهترین یاری کنندکانست
سنلقی زود باشد که در افکنیم فی قلوب الذین کفروا در دلهای کافران الرعب
ترس و بیم را خدای تعالی در روز احد ترس در دل کفار افکند که با وجود ظفر و غلبه بی جهتی ترک قتال
کرفته باز کشتند و القاء رعب در دلهای ایشان بچه سبب بود بما اشرکوا با انکه ایشان شرک
آوردند بالله بخدای و انباز کرفتند ما لم ینزل آن چیزی را که نفرستاده است خدای
به باشراک آن سلطانا حجتی و برهانی تا ایشانرا عذری بود غرض نفی حجت چه اکر حجتی
بودی فرو فرستادی ومأویهم النار و جای ایشان آتش دوزخ است وبئس مثوی الظالمین
و بد آرامگاهیست ستمکارانرا دوزخ ولقد صدقکم الله و هر آینه راست کرد خدای وعده
وعده خود را در باب ظفر چه آن ظفر مشروط بصبر بود تا صبر میکردند مظفر بودند چون ترک صبر کردند
مغلوب شدند در صحیح حاکم از ابن عباس نقل میکند که خدای در هیچ موطنی پیغمبر خود را این نصرت
نکرد که در حرب احد جمعی برین سخن انکار کردند و ابن عباس فرمود که من از کتاب خدای میکویم که
فرمود که وعده نصرت من با شما راست شد اذ تحسونهم آنهنگام که میکشتید کافرانرا از
روی شتاب باذنه بخواست خدای یا حکم او یا معونت او و در اول روز ظفر شما را بود حتی
اذا فشلتم تا انکاه که بد دل شدید وتنازعتم فی الامر و مخالفت کردید در کار حرب وعصیتم

و عاصی شدید در امیر خود عبد الله جبیر و ترک مرکز کرفتید پس مبتلا شدید بمغلوبیة من بعد
ما اریکم پس از انکه بنمود شما را ما تحبون آنچه شما دوست میداشتید از نصرت و غنیمت منکم
از شما من یرید الدنیا کسی باشد که دنیا طلبد یعنی غنیمت و نام طلبد و ان طایفه بودند که پای از حیز
اوامر مرکز فرمان بیرون نهاده و بر غارت و اخذ غنیمت اقبال نمودند ومنکم و از شما هست من
یرید الآخرة آنکس که خواهد رستکاری آخرت و سعادت شهادت و این کروهی بودند که در مرکز
ثبات قدم ورزیدند تا قتلی که شربت شهادت چشیدند ثم صرفکم پس شما را باز داشت
خدای و روی شما را بکردانید عنهم از قتل کافران بعد از غلبه شما بر ایشان لیبتلیکم
تا بیازماید شما را یعنی معامله آزماینده کان کند تا عیار نقد صبر شما بر محک تعین اشکارا کردد ولقد
عفا عنکم و بدرستی که عفو کرد و درکذرانید از شما که بسبب مخالفت همه شما را کشته شده مستأصل
نکردانید والله ذو فضل و خدای تعالی خداوند فضل و رحمت علی المؤمنین بر کرویدکان
و از جمله فضل او و انکه شما را اجتماعی هلاک نکرد اذ تصعدون آنهنگام که دور میرفتید در هزیمت یا بالای
کوه میکرفتید ولا تلوون و میل نمیکردید و التفات نمیکردید علی احد بر هیچ یک از مردمان یا
کروهی یکی که آن رسولست صلی الله علیه و آله وسلم والرسول یدعوکم و پیغمبر شما را میخواند فی
اخریکم در عقب شما و میکفت الی عباد الله فانی رسول الله و شما اجابت نمیکردید فاثابکم
پس مکافات کرد شما را خدای غما بغم غمی بعد از غمی یک غم غم قتل پیغمبر است و غمی دیگر شهادت و فوت
بعضی از صحابه یا یکی هزیمت و یکی فوت غنیمت و این پاداش داد شما را تا معتاد شوید بصبر کردن در شداید
و دیگر لکیلا تحزنوا تا اندوهکین نکردید علی ما فاتکم بر آنچه از شما فوت شده است از فتح و غنیمت

ولا ما اصابکم ونه اندوه خوریید بر انچه بشما رسیده از قتل وجرح وهزیمت والله خبیر وخدای
دانا است بما تعملون بانچه شما میکنید ثم انزل علیکم پس فرستاد خدای برشما من بعد الغم
از پس اندوه وملال امنة ایمنی و آرامش وانچه بود نعاسا خوابی سبک یغشی بپوشید یعنی
درمی پیچید الخواب طائفة منکم گروهی را از شما که مومنان حقیقی بودند ودر بیان میکویند که این
صفت تن را بو دصدیق وفاروق وحضرت مرتضی علی علیه السلم وطلحه وسعد ابی وقاص را از مهاجر
وحارث بن صمة بن حنیف را از انصار بعضی زبیر را نیز داخل کرده اند [illegible] الله علیهم اجمعین وفایدهٔ
نعاس عود وقوت ایشان بود ودفع کلال از ایشان وطائفة وگروهی دیگر چون معتب بن قشیر واصحاب
او که منافقان بودند قد اهمتهم بدرستی که در غم افکنده بود ایشانرا انفسهم نفسهای ایشان
یظنون بالله گمان می بردند بخدای غیر الحق ظنی ناروا وناسزا ظن الجاهلیة گمانی که
اهل جاهلیت را می بود که هرگز محمد صلی الله علیه وسلم بانجام نخواهد رسید یقولون میکویند هل لنا آیا
هست ما را بر سبیل انکار یعنی ما را نیست من الامر از کار ظفر ونصرت که وعده داده بود من شیء
هیچ چیز یعنی طمع غلبه داشتیم بر لشکر ابوسفیان ومیسر نشد قولی انست که ابن ابی را گفتند قتل بنو الخزرج او
در جواب گفت هل لنا من الامر شیء یعنی ما را در کار ایشان هیچ اختیاری هست گفتیم از مدینه بیرون
مروید سخن ما را قبول نکردند قل ان الامر کله بگو بدرستی که همه کارها از غنیمت وهزیمت لله
مر خدایرا است وبفرمان اوست یخفون نهان میدارند منافقان فی انفسهم در نفسها خویش
از شکوک وشبهات ما لا یبدون لک انچه اشکارا نمی توانند کرد برای تو بجهت خوف از شمشیر مسلمان
یا امید کشف غطا ورفع حجاب از افعال قبیحه ونیات فاسدهٔ ایشان یقولون میکویند در خلوت با یکدیگر لو کان

لنا اگر بودی ما را من الامر شیء از کار خود چیزی یعنی بهره ونصیبی یا اگر دین ما برحق بودی ما
قتلنا ها هنا اینجا کشته نمی شدیم یعنی اصحاب مقتول نمی گشتند وهزیمت بما راه نمی یافت قل لو
کنتم بگو اگر می بودید ای منافقان فی بیوتکم در خانهای خود ونمی خواستید که با ما بیرون آیید
لبرز الذین هر اینه بیرون آمدندی از میان شما آنانکه در ازل کتب علیهم القتل نوشته
شده است برایشان کشته شدن الی مضاجعهم بسوی کشتن گاه خود یا اگر شما تخلف میکردید
هر اینه مومنان که خدای قتل کفار بر دست ایشان مقدر ساخته است بیرون می آمدند بمعارک
حرب ومصارع اهل شرک پس خطاب با مومنان میفرماید که بعد از جنبان غمی والمی که داشتید
اینی واما می برشما فرستاد تا بوعدهٔ او واثق باشید ولیبتلی الله وبرای آنکه ظاهر گرداند خدای ما فی
صدورکم انچه در سینهای شماست از اندیشها ولیمحص و دیگر تا پاک وخالص سازد ما فی قلوبکم
انچه در دلها دارید از نیتها وعزیمتها والله علیم وخدای داناست بذات الصدور بانچه در سینها باشد
از سرایر وخفیات ان الذین تولوا هر اینه آنکسانی که روی بگردانیدند منکم از شما و بهزیمت رفتند
یوم التقی الجمعان از روزی که روی بروی آورده بودند دو گروه یعنی مسلمانان وکافران در حرب احد انما
استزلهم الشیطان جز این نیست که بلغزانید ایشانرا شیطان یا از ایشان طلب زلل کرد و فرمان وی بردند
ببعض ما کسبوا بشامت بعضی از انچه کرده بودند یعنی مخالفت امر رسول صلوات الله وسلامه علیه
ولقد عفا الله وبدرستی که خدای درگذرانید عنهم از ایشان این گناه را بجهت توبه واعتذار ایشان
ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزگار است حلیم بردبار است وتعجیل نا کنند در عقوبت گناهکار
یا ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان لا تکونوا مباشید کالذین کفروا مانند آنکسان که کافر

شدند یعنی منافقان وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ و گفتند برای برادران کشته و مرده خود نسبی یا سببی إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ
چون بر فتندی در زمین برای تجارت و بمردندی أَوْ كَانُوا غُزًّى یا بودند غازیان جهاد کنندگان کشته
یا کشتندی در ان حرب پس شما ای مومنان مخالفت ایشان کنید درین قول لِيَجْعَلَ اللَّهُ تا گردانید خدای
ذَٰلِكَ آن مخالفت شما را یا گمان ایشان را که اگر با ما بودندی تلف نشدندی حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ
دریغی و اندوهی در دلهای ایشان وَاللَّهُ يُحْيِي و خدای زنده میدارد نه حذر و تدبیر وَيُمِيتُ و او می میراند نه
سفر و حرب وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بدانچه شما میکنید ای گروید گان از صبر و ثبات بَصِيرٌ بیناست وَ
لَئِنْ قُتِلْتُمْ و بخدای که اگر شما کشته شوید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در جهاد أَوْ مُتُّمْ یا بمیرید در خشنودی خدای
بر فراش لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ هر اینه آمرزشی از خدای وَرَحْمَةٌ و بخششی از و خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ بهترست از انچه جمع
میکنند از مال دنیا حفص بغیبة خوانده یعنی آمرزش و بخشایش حق سبحانه شما را خوبتر از انچه کافران فراهم می
آرند از متاع غرور وَلَئِنْ مُتُّمْ و اگر بمیرید برای مومنان با خشنودی حق أَوْ قُتِلْتُمْ یا کشته شوید در کارزار با
کفار لَإِلَى اللَّهِ هر اینه بسوی خدای که معبود شماست تُحْشَرُونَ حشر کرده شوید بعض گفته اند اگر مرگ در یابد شما را
ای مخالفه کنندگان با نفس و هوی یا شهید گردید بتیغ ریاضت در طریق طلب رضا پس شما را حشر با آن
کس خواهد بود که دل و جان در راه او بذل کرده اید نه بغیر او و انچه گفته اند إِذَا كَانَ الْمَصِيرُ إِلَى اللَّهِ طَابَ
الْمَسِيرُ إِلَى اللَّهِ نظم گر مرگ رسد چرا هراسم ، کان راه بشبت می شناسم ، سر کان به ره تو پای بست
شایسته افسر وصالست فَبِمَا رَحْمَةٍ پس ببخشایش که ترا رسید مِنَ اللَّهِ از حضرت حق سبحانه لِنْتَ لَهُمْ
نرم گشتی برای منهزمان احد نزول آیه در ان وقت بود که حضرت رسالت صلعم بعد از مراجعت اهل هزیمت
با ایشان تغلیظ و تشدید ننمود بلکه مراسم دلجوی و لوازم خوشی خوی بنسبت آن جماعت رعایة نمود حق سبحانه

میفرماید که نرم خوئی و نیکو خوئی تو برحمت من بوده وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا و اگر می بودی تو درشت خوی یا سخت گوی یا جفا
کننده غَلِيظَ الْقَلْبِ سخت دل و نامهربان لَانْفَضُّوا هر اینه اصحاب تو پراکنده شدندی مِنْ حَوْلِكَ
از نزدیک تو و با تو بیارمیدندی فَاعْفُ عَنْهُمْ پس در گذار از ایشان تقصیری که در خدمت تو کرده اند
وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ آمرزش خواه از من برای ایشان اعمالی را که در ادای حقوق من ورزیده اند وَشَاوِرْهُمْ
فِي الْأَمْرِ و مشاورت نمای با ایشان در کاری که از حق تعالی در ان حکمی جزم صادر نشده کلبی
گوید مشاورت مخصوص بوده بامور محاربة و مقاتله با کفار فَإِذَا عَزَمْتَ چون قصد کاری کردی بعد
از مشاورت فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ پس توکل بر خدای کن نه بر مشاورت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ دوست میدارد توکل کنندگان را متوکل حقیقی کسیت که از غیر حق نترسد و جز بدو امیدوار
نباشد إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ اگر خدای شما را نصرت دهد چنانچه در حرب بدر واقع شد فَلَا غَالِبَ لَكُمْ
پس نباشد غلبه کننده بر شما وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ و اگر فرو گذارد شما را چنانچه در جنگ احد وقوع یافت فَمَنْ
ذَا الَّذِي پس کیست آنکه يَنْصُرُكُمْ یاری دهد شما را مِنْ بَعْدِهِ پس از فرو گذاشتن
او وَعَلَى اللَّهِ و بر کرم خدای فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند باور دارندگان وَمَا كَانَ و نباشد
و سزا نبود لِنَبِيٍّ هر پیغمبری را أَنْ يَغُلَّ آنکه خیانت کند در غنیمت بعضی اقویای صحابه از پیغمبر صلعم
درخواست می نمودند که ما را از هر غنیمت که می افتد زیادت از حصه ضعفا چیزی بده آیه آمد که خیانت
پیغمبر در قسمت غنایم روا نیست و گویند از غنایم بدر گلیمی یا قطیفه سرخ رنگ گم شد و جمعی سبک کیلان
از گروه نفاق نسبت ان بحضرت سید عالم علی الاطلاق صلوات الله و سلامه و علیه کردند و حق
تعالی ذمه حبیب خود را خصوصا و ذمم جمیع انبیاء را عموما ازین خیانت بری گردانید و فرمود که هیچ پیغمبر

در غنیمت خیانت نکند وَمَن يَغْلُلْ وهر که خیانت کند در غنایم يَأْتِ بِمَا غَلَّ بیاید بکناه آنچه دران خیانت
کرده است یا بیارد آنچیز را که دران خیانت کرده بر گردن يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز و علی رؤس
الاشهاد بدان فضیحت یابد اگر همه سوزنی باشد یا رشته در اخبار آمده که شخصی بعد از قسمت غنیمت
رسنی کهنه که قبل از قسمت برداشته بود نزد حضرت رسالت صلعم آورد آن حضرت قبول نکرد
و فرمود که نگاه دار تا در قیامت بیاری ثُمَّ تُوَفَّىٰ پس تمام شد در آن روز كُلُّ نَفْسٍ هر تنی را مَا
كَسَبَتْ جزای آنچه کرده باشد از خیر و شر وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ وایشان ستم کرده نشوند در وقت
جزا أَفَمَنِ اتَّبَعَ آیا هرکه پیروی کند رِضْوَانَ اللَّهِ خشنودی خدا را در ترک غلول باشد یعنی نباشد
كَمَنْ بَاءَ همچون کسی که باز گردد بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ بخشمی از خدای بسبب خیانت وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ
و آرام جای او دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای بازگشتیست دوزخ هُمْ انبیا و اهل امانت
که تابع رضوان حق اند دَرَجَاتٌ خداوندان پایها بلند اند یا مرتبها از اشت درجها عِنْدَ اللَّهِ
نزدیک خدای وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِمَا يَعْمَلُونَ بانچه میکنند مردمان از امانت
داری و خیانت کذاری لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ هر اینه بتحقیق منت نهاد خدای عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر گرویدگان
چون فرستاد در میان ایشان رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ پیغمبری هم از ایشان یعنی از آدمیان يَتْلُو عَلَيْهِمْ
میخواند بر ایشان آيَاتِهِ آیتهای قرآنی یا نشانها و توحید وَيُزَكِّيهِمْ و پاک میکرد ایشان را از ادناس
مقتضیات طبیعت بر شحات نتایج احکام شریعت یا زکوة از ایشان فرا میگیرد یا کار ایشان به
صلاح می آرد یا بر پاکی ایشان گواهی میدهد وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ و می آموزد ایشان را قران یا معارف
شرعیه وَالْحِكْمَةَ و حدیث یا معارف عقلیه وَإِنْ كَانُوا و بدرستی که بودند همه مردمان مِنْ

قَبْلُ پیش از بعثت رسول لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا و ظاهر نه حق را می دانستند و نه از باطل وا
می توانستندی نظم تاریک بد ز ظلمت باطل همه جهان • عالم ز رای روشن او نور حق گرفت أَوَلَمَّا
أَصَابَتْكُمْ آیا هرگاه بشما رسید مُصِيبَةٌ نا بایستی از هزیمت و قتل و جراحت از اعادی و حال آنکه قَدْ
أَصَبْتُمْ رسیده بودید از ایشان مِثْلَيْهَا دو چندان را یعنی یافته بودید از کافران دو برابر چه ایشان
در احد هفتاد تن از شما کشتند و شما در بدر هفتاد تن را کشته بودید و هفتاد تن را اسیر گرفته وبا وجود
این قُلْتُمْ گفتید از روی جزع أَنَّىٰ هَٰذَا این از کجا بما رسید و ما مسلمانانیم و پیغمبر خدا در میان ماست
قُلْ هُوَ بگو این که بشما رسید پیش آمده مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ هم از نزدیک شما است که نافرمانی کردید و از
مدینه بیرون آمدید یا ترک مرکز نموده روی بطلب غنیمت آوردید إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از فتح و غنیمت و قتل و هزیمت قَدِيرٌ توانا است وَمَا أَصَابَكُمْ و آنچه
رسید از نکر و ملامت طباع شما يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ در آن روزی که لشکر ابو سفیان با سپاه مؤمنان
روی بروی آوردند فَبِإِذْنِ اللَّهِ بامر خدای و بقضا و قدر او بود وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ و تا ببیند خدای
ثبات مؤمنان را و ظاهر سازد وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا و تا اظهار کند خصوصیت آنان که نفاق
ورزیدند وَقِيلَ لَهُمْ و گفتند مر ابن ابی و اصحاب او را در وقت بازگشتن ایشان از راه که
که تَعَالَوْا بیایید و از حرب باز مگردید و جهد تمام قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ کارزار کنید با مشرکان در راه
خدای أَوِ ادْفَعُوا یا دفع کنید شر ایشان را از آنکه داعیه قتل و غارت اهل مدینه دارند قَالُوا لَوْ
نَعْلَمُ قِتَالًا گفتند اگر ما دانستیم حرب میدانستیم لَاتَّبَعْنَاكُمْ هر اینه متابعت میکردیم شما را یا اگر دانیم که
آنجا جنگ خواهد بود ما می آییم اما جنگ واقع نخواهد بود و محمد صلی الله علیه وسلم با اقربای خود صلح خواهد کرد هُمْ

این منافقان لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ بسوی کفر آن روز که این سخن گفتند أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ نزدیکترند که بسوی
ایمان یا با اهل کفر اقربند در یاری دادن که با اهل ایمان يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ میگویند بزبانهای خود
مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ آنچه نیست در دلهای ایشان یا آنکه بزبان میگفتند که حرب کو آید بود و در دلها این
آن بود که جنگ واقع شود وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتست بِمَا يَكْتُمُونَ بآنچه منافقان می پوشند از حقد و
عداوت و حسد و مکیدت الَّذِينَ این منافقان آنانند که از روی جهل یا بجهت فریب جهال قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ
گفتند از برای امثال خود یا اقربا و هم نسبان خود که در احد شهید شده بودند وَقَعَدُوا و حال آنکه این گویندگان
نشسته بودند در خانهای خود و باز ایستاده از قتال لَوْ أَطَاعُونَا اگر فرمان برداری کردندی آن برادران
ما را در انصراف از راه و سکون در مساکن خود مَا قُتِلُوا کشته نشدندی چنانچه ما نشدیم قُلْ بگوای
محمد صلی الله علیه و آله و سلم که اگر اعتبار حرکت درست شماست فَادْرَءُوا پس دفع کنید عَنْ أَنْفُسِكُمُ
الْمَوْتَ از نفسهای خود مرگ را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر راست گویانید که حذر دفع قدر میکند در
آورده که در آن روز که منافقان این سخن گفتند هفتاد تن از ایشان را مرگ رسید وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ
و مپندار آنان را که بصدق نیت قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ کشته شده اند در راه خدای أَمْوَاتًا که ایشان
مردگانند ابن عباس نقل کرده که حضرت رسالت صلعم صحابه را گفت که چون برادران شما روز احد شهید
شدند حق سبحانه جانهای ایشان را در اجواف مرغان سبز بال جای داد که در هوای بهشت طواف میکنند
و بر شاخهای طوبی آشیانه میسازند و از جویبار فردوس آب میخورند و بوقت استراحت بقنادیل
زرین باشند در سایه پایه عرش خدا بگاه منقلب و جنبه و ایشان میگویند خداوندا که خبر دهد یاران در آن
ما را از این دولت که یافته ایم تا رغبت ایشان بجهاد و [illegible] زیادت گردد حق سبحانه برای تعریف حال

ایشان تشریف این آیه ارزانی فرمود و یا بروایت جابر انصاری که از شهدا بود از حق تعالی درخواست که مرا
باز بدنیا فرست تا دیگر باره شربت شهادت بچشم فرمان رسید که حکم ازلی برین وجه رفته که اهل گان
از رجوع ممنوع باشند گفت پس خدایا از سعادت حال و نعمت بی زوال که مرا داده یاران را خبر
کن این آیه نازل شد که شهدا را مرده مپندارید بَلْ أَحْيَاءٌ بلکه ایشان زندگانند عِنْدَ
رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار خود بدان معنی که هر سال که ثواب غزوه بدیشان میرسد یا خاک
ایشان از امیخ در [illegible] شوند ایشان را چون سایر مردگان پاره و سلام زایران میکنند یا بدیشان نور
زندگان يُرْزَقُونَ روزی داده میشوند از میوهای بهشت فَرِحِينَ در حالتی که شادمانند
بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ بدان چیزی که عطا کرده است خدای بدیشان مِنْ فَضْلِهِ از فضل خویش کما
که آن دولت خشنودی حق است و عطای ورای آن متصور نیست در تفسیر کبیر فرموده که چون جواهر
قدسی در یا انوار الوهیت شوق جدید آید ذوات ایشان را ابتهاجات معارف ربانی مستنیر گردانند
يُرْزَقُونَ اشارت بآنست پس از آن منبع نور و مصدر رحمت ناظر شوند فَرِحِينَ عبارت
از آنست و عجب واقع ابتهاجی زیاده از وصول بمقام وصال و مترقی افزون تر از نظر بجمال
وجه کریم نمی تواند بود مِنْ فَضْلِهِ مایه خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست میگم حبذا که خود در آنکه آنجا هم
وَيَسْتَبْشِرُونَ و مسرور میشوند بشارت یا شادمانی میکنند بِالَّذِينَ بآنان که هنوز لَمْ يَلْحَقُوا
بِهِمْ در نرسیده اند بایشان مِنْ خَلْفِهِمْ از پس ایشان و امید میدارند که بدیشان
رسند و در کرامت با ایشان شریک شوند یا شادی ایشان بآنست که برادران اخروی ایشان اخلاف
صاحب وقوف شده تعیین میدانند أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ آنکه هیچ ترسی نیست بریشان از آنچه در پیش ایشان

خوفها امد و لَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نباشند که اندوه‌ناک بر مفارقت دنیی و آنچه در وی بگذارند
يَسْتَبْشِرُونَ شادمانی می‌نمایند بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ برحمتی که فایض شده است از خدای بر ایشان
یعنی ثواب اعمال وَفَضْلٍ و افزونی بران نعمت بقدر استحقاق باشد و فضل آنچه زاید بران بود و
ارزانی دارد وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر فرح دارند شهیدان بآنکه خدای لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ضایع نکند
مزد کار مومنان موحد و مجاهد الَّذِينَ آنانکه از روی صدق اسْتَجَابُوا اجابة کردند لِلَّهِ وَالرَّسُولِ
مر فرمان خدا و رسول را وقتی که بخروج از مدینه امر کرد و آنچنان بود که چون ابوسفیان از احد باز گشت
سید عالم صلی الله علیه وسلم اعلام فرمود آن روز که شنبه بود که هفتم شوال بمدینه امد و صباح یکشنبه فرمود
تا لشکریان احد بعقب دشمنان بروند و هر که در معرکه احد حاضر نبوده بدین غزوه بیرون نیاید
صحابه اطاعت نموده با وجود ضعف و جراحات براه مکه متوجه شدند در حمراء الاسد معسکر همایون
مقرر شده شب دوشنبه اتش بسیار برافروختند تا هیبت ابهت لشکر اسلام باحیا و قبایل عرب
رسیده دانند که ما ... حق سبحانه و تعالی ... می‌ستاید انها که اجابة خدا
و رسول کردند مِنْ بَعْدِ مَا از پس آنکه أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ رسیده بود ایشان را جراحتها لِلَّذِينَ
أَحْسَنُوا مر آنکسانی را که نیکویی کردند مِنْهُمْ از ایشان بوفای عهد وَاتَّقَوْا و بترسیدند از غضب
خدای در مخالفت امر پیغمبر أَجْرٌ عَظِيمٌ مزدی بزرگست یعنی بهشت آورده‌اند که ابوسفیان بعد
از رجوع ندامتی روی نمود و بعزم استیصال لشکر اسلام عزیمت معاودت تصمیم داد ناگاه خبر رسید
آن حضرت بحمراء الاسد بار گشته سراسیمی در دل ایشان افتاده از دعا روی بهزیمت نهاده و در راه قافله
تجار یا طایفه از اعراب بادیه را که متوجه مدینه بودند مبالغه بسیار نمودند که محمد و یاران او هرجا چند از ما ... رسانید

رفقان باز نماید که ایشان با لشکر آراسته باز گشته اند و جدال و قتال بلکه استیصال شما امیان برسته
اند آن جماعت در حمراء الاسد با اهل اسلام ملاقات نموده بنمودند ابوسفیان طرح تخویف افکندند
و علامت از لی مسلمانان را در یافته هیچ حال از تزلزل بیان خلوص ایشان راه نیافت بلکه در مواد تصدیق
افزوده جواب ایشان بکلمات حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ باز دادند حق سبحانه در صفت ایشان میفرماید
الَّذِينَ اجابة کنندگان آنانند که از جهت تخویف قَالَ لَهُمُ النَّاسُ گفتند مر ایشان را مردمان یا تجار یا اعراب
إِنَّ النَّاسَ بدرستی که ابوسفیان و اصحاب او قَدْ جَمَعُوا جمع شده اند و متفق الکلمه گشته لَكُمْ برای قتال
شما فَاخْشَوْهُمْ پس بترسید از آمدن ایشان که شما را با ایشان طاقت حرب نیست فَزَادَهُمْ
پس زیاده کرد ایشانرا این سخن مر مومنان را تصدیق و یقین در کار خود تا نترسیدند وَقَالُوا و گفتند حَسْبُنَا اللَّهُ
بسنده است ما را خدای یاری دهنده و کفایت کننده وَنِعْمَ الْوَكِيلُ و نیکو کارگذاریست
حضرت پروردگار نزد و یعنی این آیه که گذشت و آنچه بعد از وی در غزوه بدر صغری فرود آمده آورده اند که روز آخر
ابوسفیان در میان شب مقرر کرد که میعاد حرب فال سال دیگر موضع بدر است و پیغمبر صلعم فرمود که در جواب
او بگو که چنین باشد دیگر سال که نزدیک بموعد رسید ابوسفیان پشیمان شده نعیم بن مسعود را
مقرر کرد که بمدینه رود و لشکر اسلام را بترساند از قریش و چنان سازد که ایشان عزیمت از سفر بدر
باز گشند نعیم بیثرب آمد و هر چند مقدمات تخویف آمیز از کثرت لشکر کفار و بسیاری اسلحه و اتفاق ایشان
ترتیب داد جز جواب حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ نشنود و حضرت با مجاهدان احد و جمعی دیگر که مجموع هزار و
پانصد مرد بودند به بدر رفت و هشت روز آنجا توقف فرمودند و بازار رها قایم گشت و در معاملات سود وافر
بدست آمد و کفار از بیم اهل اسلام بدین موضع نیامدند و حق تعالی این آیتها فرستاد و بدین تقدیر آن ناکس

آیه سابقه عبارت از قافله بود و اینجا نعیم باشد و بر هر دو تقدیر ناس ثانی ابوسفیان و اتباع او باشند و تتمه حال مؤمنان
اینست فانقلبوا پس باز گشتند بقول اول از حمراء الاسد و بقول ثانی از موضع بدر بنعمة با
عافیتی تمام یا ثواب اعمال کامل من الله از خدای و فضل و زیادتی اجر یا افزونی مال تجارت لم
یمسسهم سوء نرسید مرایشان را مکروهی از قتل و جرح و هزیمت بلکه رفتند و بکرامت
باز آمدند واتبعوا رضوان الله پی روی کردند خشنودی خدای را بفرمان برداری رسول والله و خدای ذو
فضل عظیم خداوند فضل بزرگست بدفع مشرکان از مؤمنان انما ذلکم الشیطان
جز این نیست که این تخویف تخویف شیطان بود یخوف اولیاءه می ترسانید بدان دوستان خود
یعنی نعیم اعرابی با اهل قافله یا نعیم سخن گفتند از شیطان القا کرده بود تا بترسانند بدان منافقان او شکر
پیغمبر روی گردان شوند و آن صورت سبب شکست کار مسلمانان گردد فلا تخافوهم
پس شما ای مؤمنان مترسید از اولیاء شیطان وخافون و بترسید از من در مخالفت امر من
ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما تصدیق کنندگان مر وعده و وعید مرا ولا یحزنک الذین
و باید که اندوهناک نگردانند ترا آنانکه یسارعون فی الکفر می شتابند در یاری اهل کفر چون
ابن ابی و اتباع او که از جنگ احد تخلف ورزیده ترا فرو گذاشتند انهم بدرستی که ایشان
لن یضروا الله هرگز زیان نرسانند خدای را یعنی دوستان خدای را شیئا چیزی بسبب مسارعت
در کفر یرید الله میخواهد خدای ان لا یجعل لهم آنکه نگرداند مر ایشان را یعنی ندهد حظا
فی الآخرة بهره در ثواب آنجهانی ولهم و مرین مسارعان را عذاب عظیم عذاب بزرگست یعنی
بسیار همیشه ان الذین اشتروا الکفر بدرستی که آنانکه بخریدند کفر را یعنی بدل کردند

بالایمان با ایمان لن یضروا الله هرگز زیان نکنند خدای را شیئا چیزی بسبب اشتری بلکه ضرر ایشان
با ایشان عاید گردد ولهم عذاب الیم و مر ایشان راست عذابی دردناک که الم آن بدلهای ایشان
برسد ولا یحسبن الذین کفروا و نه پندارند آنکسانی که کافر شدند از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان
انما نملی لهم که آنچه مهلت میدهیم ایشان را خیر لانفسهم بهترست مر نفسهای ایشان را انما
نملی لهم بدرستی که مادرنگ میدهیم ایشان را لیزدادوا اثما تا زیاده کنند گناه را و در دین
باطل خود ثابت ورزند ولهم عذاب مهین و مر ایشان راست عذابی خوار کننده و رسوا سازنده
ما کان الله خدای بر آن نیست لیذر المؤمنین که بگذارد مؤمنان را علی ما انتم علیه
بر آن چیزی که شما ای منافقان بر آنید از طعن بر ایشان در خفا و استهزا با ایشان در انکار ایلاکه ترک
حکمت الهی نقد حال شما را بر محک امتحان زند حتی یمیز الخبیث تا وقتی که جدا کند پلید را که آلوده
نفاقست من الطیب از پاک یعنی مؤمن مخلص و این تمیز یا بجهاد باشد تا منافقان تخلف نموده با اعدا
این محاربه نکنند چنانچه در روز احد یا باظهار مخزونات سرایر ایشان که بطریق وحی سید عالم را صلعم
معلوم گردد و صحابه بر آن اطلاع یابند و از جمله مکنونات ضمایر اهل نفاق آن بود که در وقتی که حضرت پیغمبر
صلعم فرمود که امت مرا بصورت و هیکل طین نمودند بهمان شابه که ذرات ذریات را با آدم علیه السلام
نموده بودند مرا بالهام الهی معلوم شد که کدام از ایشان اسلام قبول کنند و کدام در بادیه ضلال
سرگردان مانند منافقان با یکدیگر میگفتند که محمد صلعم چنین دعوی بلند میکند و از حالات دل متزلزل
ما غافلست اگر راست میگوید کو علی التعیین با ما بگو که کدام مخلص است و کدام منافق آیه آمد و ما کان
الله لیطلعکم و چنان نیست که خدای مطلع گرداند شما را ای منافقان علی الغیب بر سر پوشیده

که کدام ایمان آرد و کدام کافر ماند **وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي** ولیکن خدای برگزیند برای اطلاع بران **مِن رُّسُلِهِ مَن يَشَاءُ** از فرستادگان خود هر کرا خواهد **فَآمِنُوا** پس شما ای مومنان بگروید **بِاللَّهِ** بخدای بر آن وجه که او متفرد است بعلم غیب **وَرُسُلِهِ** و باور دارید رسولان او را که بندگان برگزیده اند و میشاید که خطاب با کفار یا منافقان باشد **وَإِن تُؤْمِنُوا** و اگر ایمان آرید برین وجه **وَتَتَّقُوا** و به پرهیزید از نافرمانی یا از شرک و نفاق **فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ** پس شما را باشد مزد بزرگ **وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ** و نه پندارند آنانکه از زکات منع **يَبْخَلُونَ** بخیلی میکنند **بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ** بدانچه خدای از مال دنیا بدیشان داده است **مِن فَضْلِهِ** از فضل و کرم خود **هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ** که آن بخل بهترست مر ایشان را **بَلْ** نه چنین است **هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ** آن بخل بدترست مر ایشان را هم در دنیا بذهاب برکت از اموال و هم در آخرت باستحقاق شدائد و اهوال **سَيُطَوَّقُونَ** زود باشد که در گردن ایشان طوق کرده شود **مَا بَخِلُوا بِهِ** آنچه بخل کردند بان از مالها و زکوة نداد ندو این فضیحت ایشان را واقع باشد **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** روز رستخیز چنانچه در حدیث آمده است که هر که را حق سبحانه مالی عطا فرموده و آنکس از روی بخل زکوة آن ادا ننموده تمثیل و تصویر کنند روز قیامت مال او را بصورت ماری بزرگ که از بسیاری و تندی زهر موی بر سر او نمانده باشد و دو نقطه سیاه بر زبر چشمهای وی انگار بود و چنین حیه خبیث‌ترین حیاتست پس آن مار چنبر وطوق گردن او شده هر دو کناره روی و دهن او را بگیرد و بزبان تقریع و توبیخ کشاده میگوید انا مالک انا کنزک من آن مال توام که بدان در دنیا لاف مباهات میزدی و گنج توام که بسبب آن طرح مفاخرت بر اقران می افکندی **نظم** گنج را از دل برون کن مال را بگذار چشم مال تو عاریست در معنی و گنج از دهاست **وَلِلَّهِ** و مر خدایراست **مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** میراث

میراث اهل آسمان ها و زمینها یعنی همه بمیرند و ملک آسمان و ملک زمین دعوی کنندگان و نزاع منازعان او را مسلم ماند **لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ** محققان گفته اند که میراث در حقیقت چیزیرا گویند که بملک کسی در آید و پیش از آن در ملک او نبوده باشد پس اموال اهل آسمان و زمین را میراث بر وجه مجاز گفته چه عاریتست در دست ایشان و فی الحقیقه از آن خداوندست **وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** پس چون اهل آسمان و زمین بمیرند عاریه بصاحب باز رسد و درین سخن اشارتیست بانکه بخیل را نه نفس آن و مالی نیست و آنچه دارد از آن حق است پس بمال دیگری بخل ورزیدن غایت و نهایت شقاوت باشد **بیت** ای آنکه به بخل کیسه را بند کنی خود را بوجود مال خرسند کنی این مال خداست صرف کن در ره او تا امساک بمال دیگری چند کنی **وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ** و خدای بآنچه شما کنید از انفاق و امساک **خَبِيرٌ** داناست **لَّقَدْ سَمِعَ اللَّهُ** بدرستی که بشنید خدای **قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا** سخن آنها را که گفتند **إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ** بدرستی که خدای درویشست **وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ** و ما توانگرانیم چون آیه **أَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا** بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرود آمد جهودان گفتند خدای محتاجست که از ما قرض میطلبد حق تعالی این آیه فرستاد و از روی تهدید گفت **سَنَكْتُبُ** زود باشد که بنویسیم یعنی حفظه را بفرمائیم تا بنویسند **مَا قَالُوا** آنچه ایشان گفتند و فقر را بما و غنا را بخود اسناد کردند **وَقَتْلَهُمُ الْأَنبِيَاءَ** و دیگر بخواهیم نوشت کشتن اسلاف ایشان پیغمبران را **بِغَيْرِ حَقٍّ** بناحق **وَنَقُولُ** و ما میگوئیم ایشان را نزدیک مرگ یا بوقت قیام از قبور **ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ** بچشید عذاب آتش سوزنده **ذَٰلِكَ** اینچنین عذابی شما را **بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ** بسبب چیزیست که از پیش فرستاده و دستهای شما و کردید برای تحقیق فعلست و اگر نه غافلانیک

و افعال ایشان قتل انبیا بوده و عبادت عجل و امثال آن وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر این عقوبت بسبب آنست که
خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ستمکار بر بندگان خود پس چون شما مستحق عذاب بودید از روی عدل شما را
عذاب میسازد الَّذِينَ قَالُوا دیگر شنید قول آنانکه گفتند إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا بدرستی که خدای عهد
کرده و پیمان فرستاده بما یعنی ما را امر کرده أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ آنکه ما ایمان نیاریم و تصدیق نکنیم مر پیغمبری را
حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تا وقتی که بیارد برای ما قربانی که تَأْكُلُهُ النَّارُ بخورد آنرا آتش بنی اسرائیل
را خوردن قربانی حلال نبوده آنرا در وسط بیتی مکشوف السقف نهادندی و پیغمبر آن زمان در میان خانه
ایستاده مناجات کردی و علما و بنی اسرائیل از خارج بیت سرها در پیش انداخته متوجه بودندی تا وقتی
که قربان مقبول شدی و علامت قبول آن بودی که آتشی سفید بیدود با آواز مهیب از آسمان فرود آمده
در قربانی بجهدی و بسوختی پس جهودان میگفتند که در توریة مذکور است که بهیچ پیغمبر نگروید که قربان
بدین وجه بیارد حق سبحانه ایشان را الزام میکند قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ بگو بتحقیق آمدند شما را رُسُلٌ مِّن قَبْلِي
فرستادگان خدای پیش از ظهور من بِالْبَيِّنَاتِ معجزهای روشن چون عیسی عم وَبِالَّذِي قُلْتُمْ
و دیگر آمده بودند بدین چیز که شما گفتید یعنی قربانی بر وجهی که مدعای شماست چون زکریا و یحیی عم فَلِمَ
قَتَلْتُمُوهُمْ پس چرا کشتید ایشان را یعنی زکریا را که صاحب مذبح بود و پسر او یحیی را إِن كُنتُمْ
صَادِقِينَ اگر هستید راستگویان که متابعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم پیغمبر صاحب قربان می باید کرد
فَإِن كَذَّبُوكَ پس اگر تکذیب کردند ترا ملول مباش فَقَدْ كُذِّبَ بدرستی که تکذیب کرده شده اند
رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فرستادگان پیش از تو چنان فرستادگان که ایشان جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ
آورده بودند حجتهای روشن و معجزها ظاهر وَالزُّبُرِ و مواعظ زاجر یا احکام شرعیه وَالْكِتَابِ

الْمُنِيرِ و کتاب روشن کننده حلال و حرام كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی ذَائِقَةُ الْمَوْتِ چشنده مرگ
و نده باشند ای اهل تکذیب و ارباب تصدیق که همه شما این شربت بچشید وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ
و جزین نیست که تمام داده شوید مزدهای اعمال خود را يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز برخواستن از قبور
فَمَن زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ پس هر که دور کرده شد از آتش دوزخ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ و در آورده شد
در بهشت فَقَدْ فَازَ پس هر آینه رستگاری یافت و بمراد رسید وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نیست زندگانی
این جهان إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ مگر برخورداری ناپایدار حیات دنیی را بمتاعی تشبیه کرد که خرنده را
بفریبد و مراد آنست که زندگانی دنیا مردم را فریب میدهد و اگر به حقیقت آن دانا گردند معلوم
شود که بهیچ نمی ارزد نظم در دیده اعتبار خوابیست • بر رهگذر اجل سرابیست • این منشین
مشغول شو بسرخ و زرد وش لَتُبْلَوُنَّ بخدای که شما آزمایش کرده خواهید شد فِي أَمْوَالِكُمْ در مالها
اهل شرک بعد از هجرت مهاجران دست تعدی بمال و ضیاع ایشان که در مکه داشتند دراز کرده
میخوردند و هر که را از ایشان در راه بدست می آمد در آتش تعذیب و تهدید
این فرستادگه هر آینه شما مبتلا میشوید و مالها بنقصان و تلف وَأَنفُسِكُمْ و در نفسها خود
با امراض و علل وَلَتَسْمَعُنَّ و هر آینه خواهید شنید مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنانکه کتاب داده شدند
و داده اند مِن قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی یهود و نصارا وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا و از آن کسان نیز که
شرک آورده اند أَذًى كَثِيرًا رنج بسیار یعنی سخنانی که موجب رنجش خاطر باشد هم نسبت پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم و هم بنسبت خود وَإِن تَصْبِرُوا و اگر صبر کنید بر آزار این گروه وَتَتَّقُوا
و به پرهیزید از مکافات ایشان و با منتقم حقیقی گذارید فَإِنَّ ذَٰلِكَ پس بدرستی که این صبر و اتقا

مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ از استوارى كارهاى نيست و درستى نشانهاى آن يا از حقايق ايمانست وَإِذْ أَخَذَ
اللَّهُ و ياد كن از آنكه فرا گرفت خداى مِيثَاقَ الَّذِينَ عهد و پيمان آنانكه أُوتُوا الْكِتَابَ عطا كرده شد ايشانرا
توريه و انجيل يعنى علماى بنى اسرائيل و مضمون عهد آنست كه لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ هر آينه ايشان بيان كنند
براى مردمان كتاب را كه در شان محمد است صلعم وَلَا تَكْتُمُونَهُ و نپوشند امر پيغمبر را خصوص در بهره دكله
خطاب ميخواند يعنى ميثاق گرفت از اهل كتاب كه بيان كنيد نعت پيغمبر را و مپوشيد فَنَبَذُوهُ
پس بيفكندند كتاب را يا پيمان را وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ از پس پشت خود و اين كلمه مثلست در عدم التفات
وَاشْتَرَوْا بِهِ و خريدند يعنى بر گزيدند بانچه اخذ ميثاق بران بود ثَمَنًا قَلِيلًا بهاى اندك را و آن
مأكل و رشوتها احبار را اسافه بود كه هر سالى از عوام و سفله ميگرفتند فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ پس بد چيز
كه ميخريدند يعنى بدل ميكنند نعيم جاودانى را بحطام فانى لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ مپندار اى محمد صلى
الله عليه و آله و سلم آنانرا كه شادى باشند بِمَا أَتَوْا بانچه آمدند يعنى كردند از پوشيدن نعت تو وَ
يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا و اينها دوست ميدارند آنكه ستوده شوند بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا بانچه نكردند حضرت
پيغمبر صلعم از يهود چيزى پرسيد و ايشان جواب آن مخفى داشته نوعى ديگر سخن آغاز كردند و چنان فرا نمودند
كه براستى خبر داده اند و با وجود آن دروغ ايشان ادعيه استحسان نيز بود و اين آيت نازل شد يا در شان
منافقانست كه از غزو تخلف كردند و چون پيغمبر باز آمد زبان باعتذار گشوده و توقع تحسين و ستايش
فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ مپندار ايشان را بنى اسرائيل و منافقان ايشانرا بِمَفَازَةٍ كه اهل رستن اند مِنَ
الْعَذَابِ از عذاب قيامت يا عذاب دنيا چون قتل و جلا و ذلت و قبول جزيه وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و
مر ايشانراست عذابى درد ناك در روز رستخيز وَلِلَّهِ و مر خدايراست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

وَاللَّهُ و خداى عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر همه چيز توانا از مثوبت ابرار و عقوبت اشرار
روايت كرده اند كه قريش از يهود پرسيدند كه معجزه موسى عليه السلام چه بود ايشان حديث
يد بيضا با معجزات ديگر در ميان آوردند و از نصارى اعجاز عيسى عليه السلم سوال كرده احيا موتى
و ابراء ابرص باز گفتند پس بجناب نبوت پناه آمده گفتند اى محمد صلى الله عليه و سلم ما از معجزات موسى
و عيسى خبر يافته ايم و بطلب معجزات تو بدين جانب شتافته اگر كوه صفا را زر سازى از علامت
يگانگى معبود و توحيد ابنيم حق سبحانه اين آيه فرستاد كه اگر شما طالب آيات وحدانيت اند إِنَّ فِي خَلْقِ
السَّمَاوَاتِ بدرستى كه در آفرينش آسمانها و آنچه در ويست وَالْأَرْضِ و در آفريدن زمين و آنچه بر ويست
وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و آمد شد شب و روز يا اختلاف ايشان در نور و ظلمت يا نقصان و زيادت
لَآيَاتٍ هر آينه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و كمال علم و قدرت او لِأُولِي الْأَلْبَابِ
مر خداوندان خرد را كه عقول ايشان از شوايب حس و وهم صافى و با دراك دقايق اسرار و حقايق
آثار وافى باشد الَّذِينَ و اين اولوا الالباب آنانند كه از روى خلوص يَذْكُرُونَ اللَّهَ ياد
ميكنند خدايرا قِيَامًا در حالت ايستادن وَقُعُودًا و در وقت نشستن وَعَلَى جُنُوبِهِمْ
و در زمان تكيه كردن بر پهلوها خود مراد دوام ذكرست يعنى دايم با ذكر حق اند و پيوسته در درياى تجليش مستغرق من
ت شبها اكثر ذكرا نظم شب و روز بجز از ياد تو در خاطر نيست ، بلكه در خلوت جان غير تو كس حاضر نيست
او از ذكر تو نادست كه بدين ابيات ـ كانه ميگويند بر حسب طاقت خود ياد كر يعنى شكر تو يعنى سپاس
مى گويند بر قدرت قيام كه قوام معيشت بدانست و بر نعمت قعود كه بيدارى صحبت بدانست و بر آسايش
اضطجاع و منام كه آسايش تمام بسبب محققان گفته اند كه مراد ذكر كردنست زيرا كه دوام ذكر لسانى ممكن نيست

اما ذکر دل را فتور و قصوری نمی باشد پس مراد الذین ذاکران صاحب دل اند که مشغول بذکر دل وجانند قیاما در
یعنی متوجه با مر الهی وقعودا و قاعدند یعنی باز ایستاده از ملاهی وعلی جنوبهم بر جانب اندازند که
قایم اند بر آستانه خدمت و قاعدند بر بساط قربت وعلی جنوبهم اسوده کانند در بارگاه وجد و حال
بر کناره از پندار و وهم و غرور و خیال حجاب کثرت از هم بردریده بخلوتگاه وحدت آرمیده جیب
وهم و خرد بخویش بستر نی پیوسته واز خویش رسته ویتفکرون و اندیشه میکنند از روی استدلال فی
خلق السموات والارض در آفرینش آسمانها و زمینها تا آن اندیشه ایشان را راه نماید بصانع قدیم و بدیع
حکیم و عجب بعد و هجران از نظر دل ایشان بر خواسته از غیبت بحضور رسیده و از روی شهود بزبان نیاز گویند ربنا
ای پروردگار ما ما خلقت هذا نیافریدی این مخلوق را که آسمان و زمین است باطلا آفریدنی باطل یا خلق
نکرده از بعث و جزا سبحانک پاکی تراست از آنکه چیزی را باطل بیافرینی فقنا پس نگاه دار
ما را بحمایت لطف خود عذاب النار از عذاب آتش دوزخ ربنا انک ای آفریدگار ما بدرستی
که تو از روی عدل من تدخل النار هر که را در آری بدوزخ و در انجا جاوید باشد فقد اخزیته
بدرستی که او را خوار کرده اندی بعقوبت وما للظالمین و نیست ستمکاران را از مشرک و یهود و
نصاری و امثال ایشان من انصار یاران که عذاب از ایشان مندفع سازند ربنا ای پروردگار
ما اننا تحقیق که ما سمعنا منادیا شنیدیم ندای نداکننده را که آشکارا ینادی للایمان
میخواند خلق را بسوی ایمان و این منادی محمد است صلعم یا قرآن و این عام تر است چه بسیار کس
دعوت رسول را صلعم در نیافته اند و همه کس از قرآن میشنود که بزبان بیان ندای میزند ان آمنوا
بدین وجه که بگروید به پروردگار خود فامنا پس اجابت کردی منادی را و ایمان آوردیم ربنا ای آفریننده

ما فاغفر لنا ذنوبنا بیامرز گناهان ما را مراد کبایرست یا مطلق گناهان گذشته وکفر عنا و در
گذران و بپوش از ما سیئاتنا بدیهای ما را مراد صغایرست یا گناهان آینده وتوفنا و بمیران
ما را مع الابرار با نیکان و نکوکاران ربنا ای تدبیر کننده و بصلاح آرنده کار ما وآتنا
ما وعدتنا بده آنچه ما را وعده کرده علی رسلک بتصدیق فرستادگان خود که نعیم جاودانی است
یا آنچه بر زبان رسل وعده فرموده از نصرت مؤمنان یا آن آمرزشی که انبیا از کفته که ما را آمرزش
خواهند چنانچه نوح علیه السلام گفت ولمن دخل بیتی مؤمنا وللمؤمنین والمؤمنات و چنانچه ابراهیم علیه السلام
فرمود که رب اغفر لی ولوالدی وللمؤمنین و چنانچه پیغمبر ما را صلی الله علیه وسلم امر کردی که واستغفر لذنبک
وللمؤمنین ولا تخزنا یوم القیامة و رسوا مگردان ما را روز رستخیز انک لا تخلف المیعاد بدرستی
که تو خلاف نکنی وعده خود را در تیسیر نقل میکند که دعوات خمس که درین آیات است از حضرت پیغمبر صلعم و
چهار خلیفه بزرگوارش بر ترتیب واقع شد حضرت رسالت صلعم از مرتبه شهود خود دعا کرد که ربنا ما خلقت
هذا باطلا صدیق در مقام خود فرمود که ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته فاروق از تحقیق صدیق خود خبر داد
که ربنا اننا سمعنا منادیا ذو النورین در مرتبه رجا طلب غفران کرد که ربنا فاغفر لنا ذنوبنا حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
از حضرت روی بطلب موعودات آورد و ربنا وآتنا ما وعدتنا لاجرم سهام این دعوات بهدف اجابت رسیده پروانه اجابت
از دیوان عنایت بدین وجه صادر شد فاستجاب لهم پس اجابت کرد دعاهای ایشان را ربهم پروردگار ایشان
با آنکه گفت انی لا اضیع من ضایع نکردانم عمل عامل منکم عمل هیچ عمل کننده را از شما ام سلمه نقل میکند که من از سید
عالم صلعم سوال کردم که هر عاملی را اجر است این چگونه باشد که مردان مهاجر را بثواب بسیار یاد کرد و مهاجرات زنان را نصیبی
... فرمود این آیه آمد که من عمل هیچ عاملی را از شما ضایع نکنم من ذکر او انثی از مرد و زن بعضکم من بعض

بعضی از شما از بعضی دیگر اند یعنی شما همه از یکدیگر اید زنان از مردان و مردان از زنان مخصوص بحسن انکه شما را در ثواب یک حکم
هر که عملی کند مزد آن برد ذکورت و انوثت را در ان مدخل نیست فَالَّذِينَ هَاجَرُوا پس آنانکه هجرت کردند
یا از اوطان خویش وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ و بیرون کرده شدند از سرایها و منازل خود یعنی حضرت
پیغمبر و آنانکه مشرکان ایشان را از مکه بیرون کردند وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي و رنجانیده شدند در راه طاعت
من مراد سابقان اسلام اند چون بلال که او را بضرب و شتم و صهیب که او را اغیب اموال می رنجانیدند
وَقَاتَلُوا و کارزار کردند وَقُتِلُوا و کشته شدند در جهاد این جماعة مهاجر انند لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ
هر آینه در گذارم از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ بدیهای ایشان را وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ و در آرم ایشان را جَنَّاتٍ تَجْرِي
بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در زیر درختان یا در کت منازل آن جویها و پاداش دهم
ایشان را ثَوَابًا پاداش دادنی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای وضع مظهر در موضع مضمر دلیل بر تعظیم ثواب
دهنده است و اضافت ثواب بعندیت و تقیید باسم الله که دالست بر ذات بالجمع صفات نشانه تعظیم
ثوابست وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ و خدایست که نیکوی پاداش و پاداش نیکو نزدیک اوست در تفاسیر آمده
که مشرکان مکه در عشرت بودند و فقرا مؤمنان بحیرت میگذرانیدند بر خاطر ایشان میگذشت که چرا باید که
بت پرستان در ناز و نعمت باشند و خداشناسان در رنج و محنت حق سبحانه و تعالی تسلیه ایشان با پیغمبر
خود خطاب فرموده و مراد وی ایشان امت اند لَا يَغُرَّنَّكَ باید که فریب ندهد ترا تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا
نقل و امدن کافران فِي الْبِلَادِ در شهرها برای تجارت چه تقلب ایشان مَتَاعٌ قَلِيلٌ بهره ایست
اندک زود زایل شو ثُمَّ پس ایشان را بازگشت روند مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ بازگشت ایشان دوزخ باشد
وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد آرامگاهیست دوزخ لَكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا لیکن آنها که بترسیدند رَبَّهُمْ

از عقاب پروردگار خود باتباع دین خود و شرک نشدند لَهُمْ جَنَّاتٌ مر ایشان راست بوستانها بر آن وجه که تَجْرِي
میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر قصور ان یا درختهای درختان آن جویها از آب و شیر و می و انگبین خَالِدِينَ
فِيهَا جاودان باشند در ان بوستانها نُزُلًا در حالتی که ایشان بهشتها پیش کش باشد مِنْ
عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای نزل از آن گویند که در منزل مهمانان نازل حاضر سازند و بسیاری و خوبی آن دلیل
کرامت مهمان و نیکو داشت او باشد و هرگاه که بهشت نزل مهمانان دار السلام خواهد بود پس نعمت کلی چه
تماشای پرتو انوار لقا باشد نظم تو ای زاهد سوی باغ بهشتم میکنی دعوی تو خواهم بهشت و دعوت مه از ان خواهم
وَمَا عِنْدَ اللَّهِ و آنچه نزدیک خدایست از الطاف خفیه خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ بهترست مر نیکوکاران را از متاع فانی وَإِنَّ
مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ و هر آینه از اهل کتاب لَمَنْ يُؤْمِنُ کسی هست که میگرود بِاللَّهِ بخدای وَمَا أُنْزِلَ
إِلَيْكُمْ و بانچه بر شما منزل شده که قرانست وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ و بدان نیز که بدیشان فرستاده اند که توریة
است یا انجیل مراد ابن سلام است و اصحاب او یا نجاشی و اتباع او خَاشِعِينَ لِلَّهِ در حالتی که ترسکاران
اند یا متواضعان مر خدای را لَا يَشْتَرُونَ بدل نمیکنند بِآيَاتِ اللَّهِ باحکام توریة یا نعت پیغمبر ثَمَنًا قَلِيلًا
بهای اندک را چنانچه احبار رشوت خوار أُولَئِكَ ان گروه مؤمن خاشع متدین لَهُمْ أَجْرُهُمْ
مر ایشان راست مزد ایشان ذخیره نهاده عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
سَرِيعُ الْحِسَابِ زود حسابست با جهانی و زود حساب مؤمنان خواهد کرد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای گروه مؤمنان اصْبِرُوا صبر کنید بر ادای فرایض یا بر جهاد با عدو و حقیقة انست که بر امتثال احکام شرعیه ثابت و مطمئن
باشید و صَابِرُوا و شکیبایی نمایید در مقابل دشمنان و قدم استوار دارید در میدان محاربه وَرَابِطُوا
و ساخته و آماده باشید مقابله اعداالله را و اجلاست که لشکر مسلمانان در ثغور اسلام اسبان و اسلحه

اماده دارند تا اذای کفار از مؤمنان باز توانند داشت و از وظیفه رابطه انتظار نماز بعد از نماز ی
وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای و پرهیزکاری کنید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید
محققان گفته اند صبر کنید بر مجاهده نفوس پس بنهی از هوا و امر بطاعت مولا و مصابره فرمایید بر مراقبه قلوب مع
الله تسلیم در بلا و رضا بجریان احکام قضا و اقدام نمایید بر رابطه ارواح بوصول حق و انقطاع از ماسوی
و تقوی ورزید بمحافظت اسرار التفات باغیار تا باز رسته شوید از عجب وجود نفنا فی الله و فایز گردید بعد
از فنا بدولت بقا بالله نظم گر بقا خواهی فنا شو گر توانا ، کمترین چیزی که میزاید فناست سورة
النساء ع بسم الله الرحمن الرحیم یَا أَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان
اتَّقُوا بترسید و بپرهیزید رَبَّكُمُ از خشم و عذاب پروردگار خویش الَّذِي آن آفریدگاری که
بمحض قدرت خَلَقَكُمْ بیافرید شما را با وجود اختلاف الوان و اشکال و السنه مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ
از نفس یک تن که آن ادمست عم وَخَلَقَ مِنْهَا و بیافرید از آن تن زَوْجَهَا جفت وی را که حوا است
و اصح آنست که حوا را از پهلوی چپ ادم افرید وَبَثَّ و پراکنده کرد و ظاهر گردانید مِنْهُمَا از ادم و حوا
بواسطه توالد و تناسل رِجَالًا كَثِيرًا مردان بسیار وَنِسَاءً و زنان فراوان وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید
از مخالفت امر خدای الَّذِي آن خداوندی که شما در وقت استعطاف و استعانت از یکدیگر تَسَاءَلُونَ
حاجت میطلبید و سوگند بیکدیگر میدهید بِهِ بآن خدای وَالْأَرْحَامَ و بپرهیزید از قطع رحم و با یکدیگر
مهربانی پیوند کنید إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست و بوده باشد عَلَيْكُمْ رَقِيبًا بر شما دیده بان
یعنی بر همه اقوال و افعال شما مطلع است و هر که داند که خدای نگهبان اوست باید که در حرکات و سکنات خود
احتیاط بجای آرد و بوقت عزیمت بر ناپاکی و بی پاکی از وی شرم دارد نظم هر که موقن بود بآنکه خدای

حاضر و ناظرست در همه جای ، در و دیوار و حاجب بواب ، بیت ، دروی بین خدای حجاب ، در پس پرده ای تو برتو
کی تواند مخالفت بار و وَآتُوا الْيَتَامَىٰ و بدهید مر یتیمان را ای اولیا و اوصیا ایشان أَمْوَالَهُمْ مالهای ایشان
را که بحکم وصایة و ولایة تصرف کرده اند اورده اند که اولیا در مال یتیمان تصرفات ناشایسته میکردند مثل
آنکه گوسفند لاغر خود در رمه ایشان سر داده بعوض گوسفند فربه بزرگ میگرفتند و میگفتند
شاة بشاة حق تعالی فرمود وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ و بدل مکنید مال ناپاک یتیم را بِالطَّيِّبِ بمال پاک
خود یعنی فرا مگیرید جیده را از مال یتیم که در حق شما خبیث است و بجای آن ضعیف مال ردی را که خبیث شما طیب
است وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ و مخورید مالهای ایشان را إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ آمیخته با مالهای خود إِنَّهُ
بدرستی که خوردن مال یتیم یا تبدل یا خیانت در او كَانَ هست نزدیک خدای حُوبًا كَبِيرًا گناهی بزرگ
این ایة در شان یکی از غطفان نازل شده که برادرش وفات کرده بود و از وی پسری مانده
و او بولایت عموست اموال او را متصرف شده چون پسر بدرجه بلوغ رسید مال خود از عم
طلب نمود در ادای آن تعلل میکرد مرافعه ایشان بمجلس علیه نبوی افتاد و این ایة فرمود و غطفانی گفت نعوذ
بالله من الحوب الکبیر بر زبان رانده تمامی مال را تسلیم برادرزاده نمود وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر می ترسید
یا میدانید أَلَّا تُقْسِطُوا آنکه عدل نکنید و راستی نورزید فِي الْيَتَامَىٰ در اموال یتیمان در صحیح بخاری از
عایشه [illegible] الله عنها نقل میکند که ایة در شان کسی فرود آمده که یتیمه در حجر تربیت او بود و ولایت تصرف
در مال آن [illegible] او داشت که او را در حباله نکاح ارد و در حق خدمت و تعیین کابین چنانچه باید فرو گذارد
بانواع مشقت او را ملزم میشد و هرچه مکروه طبیعت او بود پیش می آورد ایة فرود آمد که اگر میدانید
که در تعیین مهر یتیمان و ادای مال ایشان از روش عدالت دور رید فَانْكِحُوا پس نکاح کنید مَا طَابَ

لکم آنکه خوش آید شما را من النساء از زنان مثنی دوگانه وثلاث و سه گانه ورباع و چهارگانه زنان نکاح
ممارست که از اعداد مذکوره هر کدام که خواهید بگوئید فان خفتم پس اگر بترسید یا دانید الا تعدلوا
آنکه عدل نتوانید ورزید میان این زنان فواحدة پس اختیار کنید یک زن را او ما ملکت یا سریت
کیرید آن چیزی را که مالک آنست ایمانکم دستهای شما یعنی شما را در آن بملکیت تصرف است
ذلک این اختیار واحده یا سری ادنی نزدیکتر است الا تعولوا بالکه میل ننمائید و انحراف نورزید
یا جور نکنید وآتوا النساء و بدهید مر زنانی را که در قید نکاح آورده اید صدقاتهن کاوینهای ایشان را در حالتی
که هست آنها نحلة هدیه و عطیة از خدای تعالی بخشیده شده بدیشان فان طبن پس اگر این زنان خوش
خوی باشند و ببخشند لکم مر شما را و بگذرند عن شیء از سر چیزی منه از کاوین نفسا
از جهت نفس یعنی بطیب نفس و خوش دلی فکلوه پس بخورید آن چیز را و بکار برید هنیئا سازگار مریئا
خوشگوار در مدارک آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم برین وجه تفسیر فرموده که هنی آن
بود که در وی گناهی نبود و مری آنکه بادی در دل و رنجی نباشد ولا تؤتوا السفهاء و مدهید بسفیهان و کم
خردان اموالکم مالها خود در انخطاب با اولیا زنان و ایتام است و اضافه مال بدیشان جهت تصرف
ایشانست در آن بحق ولایت التی جعل الله آن مالها که گردانیده است خدای لکم قیاما برای شما
سبب قوام معیشت دنیا و رابطه انتظام امور دین چون حج و جهاد و زکوة و صدقه و نفقات و ضیافات
و تمهید قواعد خیرات وارزقوهم و بهره دهید سفها را یعنی وظیفه مقرر کنید فیها در آن مالها بقدر کفاف
ایشان واکسوهم و بپوشانید و جامه دهید ایشانرا بقدر حال وقولوا لهم و بگوئید بدیشان از نفع مال مر ایشانرا
قولا معروفا سخنی نیکو و پسندیده مثل اگر یتیم باشد گوئید این مال از آن تست و من خزینه دار تو ام تا وقت

بلوغ تسلیم خواهم کرد و زنان را نیز وعده کنند که دل ایشان را خوش سازد وابتلوا الیتامی و بیازمائید یتیمان را
اگر مرد اند بعقل و تمیز و صیانت اموال و دقایق بیع و شری و اگر زنانند بغزل و نسج و ترتیب امور خانه
حتی اذا بلغوا النکاح تا آنگاه که برسند بحد نکاح و این کنایت از بلوغست فان آنستم پس اگر دیدید
و دریافتید بعد از بلوغ منهم رشدا از ایشان سلوک راه راست یعنی صلاح دین و اصلاح
مال فادفعوا الیهم پس بدهید بدیشان اموالهم مالهای ایشان را که در دست شما بود ولا تأکلوها
و نخورید ای اوصیا مالها یتیمان را از جهت تلف نکنید اسرافا از روی گزاف و مجاوزت از حد یعنی زیاده از آنکه
قاضی فرض کرده باشد و بدارا و دیگر اتلاف مکنید در اموال ایشان از روی شتافتن و پیشی گرفتن ان
یکبروا از ترس آنکه بزرگ شوند یعنی مشتابید در خوردن مال یتیمان از خوف آنکه ناگاه بزرگ شوند و مال
از شما باز ستانند ومن کان غنیا و هر که باشد از اوصیا و اولیا توانگر فلیستعفف پس باید که یتیم را
باز دارد و عفت و خویشتن داری بجای آرد ومن کان فقیرا و هر که باشد از آن جماعت که مال یتیم در دست
ایشانست فقیر را درویش و محتاج فلیأکل پس باید که بخورد از مال یتیم بالمعروف بنیکوئی یعنی بقدر
حاجت از طعام و لباس یا بمقدار که اجرة سعی اوست فاذا دفعتم پس چون بدهید و باز گذارید الیهم
اموالهم بیتیمان مالهای ایشان فاشهدوا علیهم پس گواه گیرید بر اقرار ایشان بقبض مال
تا در میان جدال و خصومت پدید نیاید وکفی بالله و پسندیده است خدای حسیبا گواه بندگان یا
جزا دهنده بر اعمال ایشان یا حساب کننده در روز جزا آورده اند که عادت عرب در جاهلیت چنان بود
که زنان را مطلقا و مردان خورد سال را میراث نمیداده اند و میگفته که مال کسی برد که با دشمن قتال تواند
کرد و بطعن نیزه و ضرب شمشیر غنیمتها در حوزه تصرف تواند آورد و چون حضرت رسالت صلعم بمدینه هجرت

فرمود طریقه میراث بر همین قانون مستمر بود تا روزی که جناب نبوت آمد و فرمود که اوس بن صامت
دعوت حق را لبیک اجابت گفته و من از او سه دختر دارم و مال بسیار گذاشته و ابناء عم او جمله تصرف
در آورده اند و مرا و صغیر از او محروم و بی نوا گذاشته حضرت رسالت ایشان را طلبید و صورت ماجرا به
حضور ایشان باز راندند ایشان همان قانون جاهلیه پیش آورده خواستند که طریق پدران و اجداد
را رونق دهند این آمد لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مردان را که خورد باشند و اگر بزرگ بهره است مِمَّا
تَرَكَ الْوَالِدَانِ از مالی که بگذارند پدر و مادر وَالْأَقْرَبُونَ و خویشاوندان نزدیک وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ
و مر زنان را نیز حصه است مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ از آنچه والدین و اقارب بگذارند مِمَّا
قَلَّ مِنْهُ از آنچه کم باشد از مال گذاشته أَوْ كَثُرَ یا بسیار بود و حق سبحانه و تعالی مقرر ساخته
ایشان نَصِيبًا بهره مَفْرُوضًا باندازه پیدا کرده وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ و چون حاضر شوند در وقت
قسمت مواریث أُولُو الْقُرْبَى خویشان که میراث نمی برند وَالْيَتَامَى و یتیمان که یگانه باشند وَالْمَسَاكِينُ
و درویشان و محتاجان فَارْزُقُوهُمْ پس بدهید ایشان را چیزی مِنْهُ از آنچه مقسوم میگردد تا دل ایشان
خوش شود و مراد آنست که حضار مجلس قسمت را بر سبیل تصدق چیزی دهند و گفته اند این امر بر سبیل وجوب
بوده و بآیه مواریث و وصایا منسوخ شده وَقُولُوا لَهُمْ و بگوئید مر این جماعت را قَوْلًا مَعْرُوفًا سخن
پسندیده که موجب فرح خاطر ایشان شود وَلْيَخْشَ الَّذِينَ و باید که بترسند آنانکه لَوْ تَرَكُوا اگر بگذارند
مِنْ خَلْفِهِمْ از پس مرگ خویش ذُرِّيَّةً ضِعَافًا فرزندان عاجز و ضعیف خَافُوا عَلَيْهِمْ بترسند
از ایشان از بی نوائی و ضایع شدن یعنی ورثه باید که با ضعفا اقارب و یتیمان و مسکینان که در مجلس قسمت
ترکه حاضر آمده اند مراسم شفقت و رحمت مرعی دارند و تفکر کنند که اگر ایشان را فرزندان خورد و عاجز

باشند و بعد از فوت ایشان بخیلان مجلس در آیند حرمان ایشان جایز هست یا نه و هر آینه عقل ایشان
بعدم جواز آن حکم کرده پس آنچه بخود روا ندارند بجهت دیگران جایز نشمارند مصرع [illegible]
فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ پس باید که از عذاب بترسند وَلْيَقُولُوا و باید که بگویند با حاضران مجلس قسمت قَوْلًا
سَدِيدًا سخن راست و درست یعنی عذر جمیل و وعده نیکو إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه از روی جرأت
يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى میخورند و تلف میکنند مالهای یتیمان ظُلْمًا از جهت بیداد و ستم إِنَّمَا
يَأْكُلُونَ جز این نیست که میخورند فِي بُطُونِهِمْ نَارًا در شکمها خویش آتشی و چه آتشی در اخبار
از ابو برده نقل میکنند که حضرت رسالت صلعم فرمود که حق سبحانه برانگیزد روز قیامت قومی را
از گورها و بیرون می آید آتش از دهنهای ایشان گفتند یا رسول الله این کدام طایفه اند فرمود که نمی بینید که خدای
میگوید إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا و در تفسیر کبیر است که روز قیامت خورنده مال یتیم بصورت در آید
آتشی که درون او از آن ممتلی است زبانه میزند و دود از دهن و بینی و گوش و چشم او بیرون می آید و بدین علامت
همه کس بشناسد که این اکل اموال یتیمان است پس بدین سخنان حمل اکل بر ظاهر انسب است وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا
و زود باشد که در افروخته شوند خورندگان مال یتیم بعض معلوم میخوانند یعنی اینست که بزودی در آیند
در آتشی افروخته يُوصِيكُمُ اللَّهُ امر میکند خدای شما را فِي أَوْلَادِكُمْ در کار فرزندان شما مقادیر میراث ایشان
یا وصیت میکند بحکم خویش در باره فرزندان شما سهام میراث را بدین وجه که لِلذَّكَرِ مرد را باشد مِثْلُ
حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ مانند بهره دو زن فَإِنْ كُنَّ پس اگر باشند اولاد میت نِسَاءً زنان خالص که با ایشان
مرد نبود فَوْقَ اثْنَتَيْنِ بالای دو یا دو فَلَهُنَّ پس مر ایشان راست ثُلُثَا مَا تَرَكَ
دو بخش از سه بخش آنچه میت بگذاشته است وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً و اگر باشد وارث یک دختر و پسر

فَلَهَا النِّصْفُ پس مر او راست نصفی از متروک متوفی وَلِأَبَوَيْهِ و مر پدر و مادر میت را لِكُلِّ وَاحِدٍ
مر هر یکی را مِنْهُمَا السُّدُسُ حصه شش یک است مِمَّا تَرَكَ از آنچه گذاشته باشد فرزند إِنْ كَانَ اگر
باشد لَهُ مر آن فرزند متوفی را وَلَدٌ فرزندی خواه مرد و خواه زن فَإِنْ لَمْ يَكُنْ پس اگر نباشد لَهُ وَلَدٌ مر آن
فرزند مرده را فرزندی وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ و میراث برند از وی همین پدر و مادر او فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ پس مر مادر
او راست یک باشد از مال و چون حصه وارث کرد بر ابوین و نصیب ام تعیین فرمود معلوم شد که باقی نصیب
اب است فَإِنْ كَانَ لَهُ پس اگر باشد مرین متوفی را برادران پدر و مادری یا پدری یا مادری یا بعضی
پدری و بعضی مادری فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ پس مادر میت را باشد شش یک از متروکه و این نصیبها که
بجهت ورثه مفروض شده بدیشان میرسد مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس وصیتی که يُوصِي بِهَا
وصیت کرده شده است بدان و بعض معلوم ... أَوْ دَيْنٍ یا بعد از ادای
دینی که در ذمه مورث باشد آبَاؤُكُمْ پدران شما وَأَبْنَاؤُكُمْ و پسران شما لَا تَدْرُونَ نمی دانید شما أَيُّهُمْ
که کدام از ایشان أَقْرَبُ نزدیکتر و بکار آینده تر لَكُمْ مر شما را نَفْعًا از جهت منفعت یعنی نمیدانید که از اصول
فروع و رثه کیست نفع رساننده تر بشما در دنیا بشفقت و در آخرت بشفاعت و چون حق تعالی باحوال وارث و مورث
داناست پس قطع سهام مواریث را فرض گردانید فَرِيضَةً فرض گردانیدنی مِنَ اللَّهِ ثابت از نزدیک
خدای إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَلِيمًا دانا بمراتب هر یک از ورثه حَكِيمًا حکم کننده در تقدیر سهام ایشان
وَلَكُمْ و مر شما راست ای شوهران نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ نیمه آنچه گذارند زنان شما إِنْ لَمْ يَكُنْ
اگر نباشد لَهُنَّ وَلَدٌ مر آن زنان را فرزند خواه یکی و خواه بیشتر خواه از شما و خواه از غیر شما خواه مونث و خواه مذکر
خواه صلبی خواه ولد الابن و ولد ابن الابن هر چند پایان رود فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ پس اگر آن زنان را فرزند

باشد بهر وجه که بود فَلَكُمُ الرُّبُعُ پس شما راست چهار یک باشد مِمَّا تَرَكْنَ از آنچه بگذارند زوجات شما و این
نصف یا ربع که حصه شماست توانید گرفت مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس وصیت که زوجات شما يُوصِينَ بِهَا
وصیت کرده باشند بدان أَوْ دَيْنٍ یا پس از قضاء دینی که در ذمه ایشان باشد وَلَهُنَّ الرُّبُعُ و مر زنان راست
چهار یکی مِمَّا تَرَكْتُمْ از آنچه شما میگذارید خواه یکی باشد و خواه زیاده همه در ربع شریک اند إِنْ لَمْ يَكُنْ
مگر نباشد لَكُمْ وَلَدٌ شما را فرزند خواه یکی و خواه زیاده خواه مونث خواه از ایشان و خواه از غیر ایشان
فَإِنْ كَانَ پس اگر باشد لَكُمْ وَلَدٌ شما را فرزند بهر وجه که باشد فَلَهُنَّ الثُّمُنُ پس آن زنان راست
هشت یک مِمَّا تَرَكْتُمْ از آنچه شما گذاشته اید از اموال مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس انفاذ وصیتی
که تُوصُونَ بِهَا وصیت میکنید بدان أَوْ دَيْنٍ یا بعد از ادای دینی که در ذمه شما باشد وَإِنْ كَانَ و اگر
باشد رَجُلٌ يُورَثُ مردی که از وی میراث میگیرند كَلَالَةً کسی که والدین و اولاد ندارد أَوِ امْرَأَةٌ یا
زنی بود کلاله و له و درین مرد و زن نیز درین حکم داخل است أَخٌ برادری مادری باشد أَوْ أُخْتٌ یا
خواهر مادری فَلِكُلِّ وَاحِدٍ پس هر یکی را مِنْهُمَا ازین برادر و خواهر السُّدُسُ شش یک حصه رسید
از میراث کلاله و مذکر درین صورت با مونث یکسانست فَإِنْ كَانُوا پس اگر باشند اولاد ام
أَكْثَرَ مِنْ ذَٰلِكَ بیشتر از برادری یا خواهری فَهُمْ پس ایشان بجملگی خواه ذکور و خواه اناث از زیعین شُرَكَاءُ
فِي الثُّلُثِ انباز باشند در یک ثلث از ترکت و ذکور با اناث در این میراث برابر (?) بدیشان میرسد مِنْ بَعْدِ
وَصِيَّةٍ از پس انفاذ وصیتی که بوقت مرگ يُوصَىٰ بِهَا وصیت کرده شده است بدان أَوْ دَيْنٍ یا پس از ادای
دینی غَيْرَ مُضَارٍّ در حالتی که میت غیر زیان رساننده باشد بر ورثه در وصیت و این ضرر در وصیت آنست که از ثلث
مال افزون باشد و زیان در دین آنکه اقرار کند بدین و کسی را که در ذمه او چیزی نداشته باشد وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ

نگاه دارید وصیتی را که هست از نزدیک خدای وَاللّٰهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بنیات شما در نفع و ضرر حَلِيمٌ
بردبار است بعقوبت عاصیان تعجیل نکند و بتوبه کند ایشان عفو فرماید تِلْكَ ان احکامی که تقدیم یافت در
یتامی و مهمات نکاح و قسمت مواریث حُدُودُ اللّٰهِ اندازها و حکم خداست که از ان در نشاید گذشت وَ
مَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ و هرکه فرمان برد خدای را و رسول او را درین حکمها يُدْخِلْهُ در آرد خدای او را جَنّٰتٍ تَجْرِي
ببوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰرُ از زیر اشجار ان جویها خٰلِدِينَ فِيهَا در حالتی که دائم در ان
جنات جاودان باشند در ان وَذٰلِكَ و این ادخال مطیعان در بهشت بر صفت خلود الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
رستگاری بزرگست وَمَنْ يَعْصِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ و هرکه نافرمانی کند خدای و رسول او را چون عیینة بن حصن فزاری
که بمیراث زنان و کودکان راضی نشده گفت من میراث نمیدهم الا کسی را که بر پشت مرکب مقاتله تواند کرد
حق تعالی این فرستاد که هرکه فرمان خدای و رسول او نبرد وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ و درگذرد از ان اندازها که در
حلال و حرام و میراث و سایر احکام مقرر شده يُدْخِلْهُ نَارًا خدای در آرد او را در آتش دوزخ
خٰلِدًا فِيهَا در حالتی که جاوید باشد در ان مذهب صحیح انست که خلود بجهت استحلال محرمات بود
وَلَهُ و آن عاصی مستحل را باشد عَذَابٌ مُهِينٌ عذاب خوار کننده وَاللّٰتِي و ان زنان که از جهت متابعت
هوای نفس يَأْتِينَ الْفٰحِشَةَ بیایند بفعل قبیح یعنی مرتکب ان شوند مِنْ نِسَائِكُمْ از زنان شما حرایر محصنات
اند یعنی شوهرداران فَاسْتَشْهِدُوا پس شما ای حکام شریعت طلب گواه کنید عَلَيْهِنَّ بر فعل فاحشه ایشان
أَرْبَعَةً چهار مرد عاقل بالغ مِنْكُمْ از شما که مسلمانید تا برایشان گواهی دهند فَإِنْ شَهِدُوا پس اگر این چهار
تن بزنا برایشان گواهی دهند فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ پس نگاه دارید این زنان را و حبس کنید در خانها اصح
اقوال انست که در اول اسلام حکم عقوبت زنان زناکار برین وجه بوده که ایشان را در خانها محبوس سازند

حَتّٰى يَتَوَفّٰهُنَّ الْمَوْتُ تا وقتی که مستوفی سازد ایشان را ملک الموت یا استیفا ارواح ایشان کند و ک
أَوْ يَجْعَلَ اللّٰهُ یا گرداند خدای یعنی پیدا سازد لَهُنَّ سَبِيلًا برای ایشان راهی یعنی حدی تعیین کند که از حبس
خلاص یابند و بعد از آن وحی فرود آمد و سید عالم صلعم فرمود که فرا گیرید از من قد جعل الله لهن سبیلا
شد بدانکه این راه که درام است خواجه فرمود الثیب بالثیب الرجم والبکر بالبکر مایة جلدة و تغریب عام پس بحکم
این حدیث امساک بیوت منسوخ شده و شما را باقی ماند وَالَّذٰنِ و آن دو کس یعنی مرد و زن که غیر محصن باشند
يَأْتِيٰنِهَا بیایند بفاحشه مِنْكُمْ از شما که مسلمانان آزاد اید فَآذُوهُمَا پس برنجانید ایشان را بزبان و سرزنش
و ملامت کنید و ابن عباس فرموده که ایشان را بدست نیز ایذا باید کرد فَإِنْ تَابَا پس اگر توبه کنند از ان فاحشه
وَأَصْلَحَا و کار خود را اصلاح آرند فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا پس شما روی بگردانید یعنی دست باز دارید از ایشان این حکم
بحکم جلد منسوخ شده إِنَّ اللّٰهَ كَانَ تَوَّابًا بدرستی که خدای هست توبه پذیرنده از بندگان رَحِيمًا مهربان
بر توبه کنندگان إِنَّمَا التَّوْبَةُ جز این نیست که قبول توبه عَلَى اللّٰهِ بر خدای است نه بطریق وجوب بلکه از روی وعده
کرامت در ان مخصوص است و وعده قبول توبه لِلَّذِينَ برای کسانی است يَعْمَلُونَ السُّوٓءَ بدی میکنند بِجَهٰلَةٍ
بنادانی و ضلالت فرموده که گناه مؤمن بجهل یعنی نه از روی شک و عناد و جحود و استکبار و همین شاید که جهل
عقوبت ان و ایشان بجهل علماء بد میکنند ثُمَّ يَتُوبُونَ پس بازگشت مینمایند بحق سبحانه
مِنْ قَرِيبٍ از زمان نزدیک یعنی پیش از حضور موت یا نظر الموت یا در زمان صحت یا پیش از
انکه دوستی ان گناه در دل متمکن گردد و اصح اقوال انست که زمان قریب پیش از موتست و اگرچه
فراق ناقه باشد در تفسیر عین المعانی آورده که تایبی را که یک نفس پیش از موت توبه کند ملائکه بطریق
استحسان میگویند چه زود آمدی و چه خوش مبادرت نمودی و مؤید این قول است انکه حضرت رسالت

صلعم فرموده که اِنَّ اللهَ یَقْبَلُ تَوْبَةَ عَبْدِهِ مَا لَمْ یُغَرْغِرْ بزرگان گفته اند که چون وقت حلول اجل و زمان نزول مرگ معلوم نیست
پس هر نفسی را دم آخر تصور باید کرد و از رجوع بحضرت او غافل نباید بود نظم غافل مشو ای عاصی و با در دو قدم باش
هر دم دم آخر شمره حاضر دم باش فَأُولَئِكَ پس آن گروه که مرد توفیق یافته بود از کنه توبه کنند یَتُوبُ اللهُ توبه دید
و بازگردد بمغفرت عَلَيْهِمْ بر ایشان وَكَانَ اللهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا بتوبه تائبان حَكِيمًا حکم کننده با نجه تایب را
عقوبت نباشد وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ و نیست قبول توبه لِلَّذِينَ مر آنکسانرا که طریق اصرار يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ بدیها میکنند حَتَّى
إِذَا حَضَرَ تا چون حاضر شود یعنی در رسد أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ یکی از ایشانرا مرگ قَالَ إِنِّي گوید بدرستی که من تُبْتُ الْآنَ
توبه میکنم اکنون این سخن در شان توبه منافقانست توبه ایشان اسلام باشد بحسب باطن و این صورت وقت
معاینه مرگ از ایشان مقبول نیست وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ و نه توبه مقبولست مر آنهارا که میمیرند وَهُمْ كُفَّارٌ
و حال آنکه ایشان کافران باشند یعنی در وقت سوق روح از هیچ کافر و منافق ایمان قبول نیست زیرا که ایمان باس
و آن سودی ندارد فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا أُولَئِكَ آن گروه که منافق باشند و آنها که بر کفر بمیرند
أَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده ساخته ایم برای ایشان در آخرت عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک که تخفیف و انقطاع
نداشته باشد آورده اند که رسم جاهلیت چنان بود که چون یکی وفات کردی و زوجه از و بازماندی پسر متوفی که
از زنی دیگر بودی یا کسی از اقربا که استحقاق میراث داشتی بوقت مغیبه جامه بر سر آن زن انداختی
و او را بدین عمل در تصرف خود آوردی پس اگر خواستی بهمان کابین که متوفی مقرر کرده بود او را بنکاح در
آوردی و اگر نه بشوهری دادی و مهر بجمل خود تصرف کردی یا او را از تزوج منع کرده محبوس میداشتی تا هر چه
که از متوفی بدو رسیده بودی بدین کس گذاشتی یا بمردی و میراث او این کس ببردی و اگر آن زن قبل
القاء ثوب بر و باهل خود پیوستی وارث زوج متوفی را بر و دست نبودی و در اول اسلام همین قانون رعایت

کردند تا وقتی که ابو قیس انصاری وفات کرد و زنی کبشه نام از و بازماند پس ابو قیس که از زنی دیگر داشت
کبشه را بجهت تصرف در او رده با او معیشتی بطریق مضارّه آغاز نهاد و غرض آنکه هر چه دارد بدو دهد کبشه
صورت حال در حضرت رسالت موقف عرض رسانید خواجه عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که بخانه بازگرد و پای اضطرار در دامن اصطبار کش تا از حضرت عزت چه فرمان رسد کبشه بازگردید
و بعضی دیگر از زنان مدینه که بدان مبتلا بودند روی بدرگاه نبوت آورده گفتند یا رسول الله کلّنا
کبیشة کبشه تا هم بدستور کبشه جام زهر آلود این بلیه نوشیده ایم و لباس محنت طراز این قضیه پوشیده
حق سبحانه از روی رافت این آیت فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان لَا يَحِلُّ
لَكُمْ روا نیست شمارا أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ آنکه میراث گیرید زنانرا كَرْهًا از روی ناخواست
و کراهت ایشان تقیید میراث کرهاً بکره دلالت بر آن نمی کند که بطوع و رغبت ایشان ایشانرا
میراث توان گرفت بجهت آنکه تخصیص شی بذکر دلالت بر نفی ما عدا نمیکند کقوله تعالی وَلَا تَقْتُلُوا
أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ چه قتل در وقت عدم خشیه جایز نیست وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ و منع مکنید این زنان
را از تزوج و گفته اند خطاب با شوهرانست که از زنان خود بتنگ آمده برای آنکه از سر مهر خود
در گذرند ایشانرا در خانه باز میداشتند حق سبحانه میفرماید که زنانرا محبوس مسازید و باز مدارید
لِتَذْهَبُوا برای آنکه ببرید بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ بعضی را از آنچه بدیشان داده اید از مهر إِلَّا
مگر آنکه بیایند أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ بعملی زشت روشن کرده شده بشهود عدول حفص بکسر یا خوانده
یعنی فاحشه روشن کننده حال ایشان فاحشه درین آیه نشوز است یعنی چون زن سر باز زند از صحبت
مرد و مرد را روا بود که از وی خلع طلبد و گفته اند فاحشه زناست و حد آن در جاهلیت یا در بدایت اسلام

أَنْ يَأْتِينَ

استرداد صدق ناقه بوده و حال آنکه ممنوع است وَعَاشِرُوهُنَّ و زندگانی کنید با زنان که مرتکب فواحش نشده اند بِالْمَعْرُوفِ به نیکویی در قول و فعل و نفقه و مسکن یا بپاموزید ایشان را احکام و آداب شریعت که هیچ نیکویی به از آن نیست فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ پس اگر ایشان را نخواهید صبر کنید بر آن فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا پس شاید آنکه شما کاره باشید چیزی را وَيَجْعَلَ اللَّهُ و گرداند خدای و پدید آرد برای شما فِيهِ در آن چیزی مکروه خَيْرًا كَثِيرًا نیکویی فراوان یعنی ثواب عظیم بر تحمل مکاره وَإِنْ أَرَدْتُمُ و اگر خواهید شما بواسطهٔ کراهت از صحبت زوجات بی وقوع نشوز و فاحشه از ایشان اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ طلب بدل کردنی زنی مَكَانَ زَوْجٍ بجای زوج زنی دیگر وَآتَيْتُمْ و داده باشید إِحْدَاهُنَّ یکی از ایشان را که داعیه طلاق او دارید قِنْطَارًا مال بسیار بجهت کابین فَلَا تَأْخُذُوا پس فرا مگیرید مِنْهُ از و بدو داده اید شَيْئًا چیزی اندک و نه بسیار أَتَأْخُذُونَهُ آیا میگیرید چیزی از آن زن بباطل و ستم بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا و جرمی ظاهر و گناهی هویدا بهتان در قول باطل نیز استعمال میکنند و معنی بهتان و درین آیه آنست که شوهری مهر از برای زن فرض کرده و بر آن گواه گرفته پس چون استرداد آن میکند گویا مدعای او آنست که آن مهر فرض نکرده و این بهتان صریح است وَكَيْفَ و چگونه و بکدام وجه و بچه جهت تَأْخُذُونَهُ فرا میستانید مال را از زنان وَقَدْ أَفْضَىٰ و حال آنکه رسیده است بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ برخی از شما بسوی برخی دیگر افضا کنایت از مباشرت است وَأَخَذْنَ و فرا گرفته اند آن زنان مِنْكُمْ از شما در وقت عقد مِيثَاقًا غَلِيظًا پیمانی محکم و عهدی استوار که آن کلمه نکاح است یعنی ایجاب و قبول و در حدیث آمده که اسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بِكَلِمَةِ اللَّهِ آورده اند که جمعی از جاهلان زمان جاهلیت ازواج آبا خود را انکاح میکرده اند حق سبحانه و تعالی ازین عمل نهی فرموده و گفته اند وَلَا تَنْكِحُوا و بزنی مخواهید و بنکاح

وَآتَيْتُمْ ... بولد

بُهْتَانًا

در میارید مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ آنها که خواسته اند پدران شما مِنَ النِّسَاءِ از زنان بنکاح در آورده إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مگر آنچه گذشته است قبل از تحریم که آن معفو عنه است إِنَّهُ بدرستی که نکاح زن پدر كَانَ بود قبل از نهی و بعد از تحریم فَاحِشَةً عملی زشت و ناپسندیده وَمَقْتًا و مبغوض خدای و مؤمنان این عمل نزد اشراف عرب مکروه و مبغوض می بوده و فرزندی که از زن پدر متولد شدی مقیت میگفته اند یعنی دشمن داشته شده وَسَاءَ سَبِيلًا و بد راهی که این راه است گفته اند مراتب قبح سه است یکی قبح عقلی و فاحشه اشارت بدانست دوم قبح شرعی و مقت عبارت از انست سیم قبح عرفی و ساء سبیلا مشتمل بر انست حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ حرام کرده شده بر شما أُمَّهَاتُكُمْ نکاح مادران شما و این عمومی دارد و هر زنی که نسب مرد بدو راجع شود بولادت خواه از جهت ذکور چون مادر پدر و پدر پدر هر چند بالا رود و خواه از طرف اناث چون مادر مادر و مادر او هر چند باشد حکم مادر دارد در تحریم وَبَنَاتُكُمْ و دختران شما و این نیز عامست هر زنی که نسب او بمرد باز گردد از جهت اولاد ذکور و اناث بیک درجه یا زیادت در بنات واجبست وَأَخَوَاتُكُمْ و خواهران شما هر زنی که با مرد در صلبی بوده باشد یا بر رحمی گذشته او خواهر اوست پس خواهر عام باشد وَعَمَّاتُكُمْ و خواهران پدران شما هر زنی که با پدر کسی یا پدر پدر پدر و مادری و پدر مادری را او هر چند بالا رود در صلبی بوده یا در رحمی عمه او عمهٔ آن کس است و اینجا نیز طرق ثلثه متصورست وَخَالَاتُكُمْ و خواهران مادران شما هر زنی که با مادر کسی یا با مادر مادر تا آنجا در صلب در صلبی استوار و در شکم یا برحم گذشته خاله الکس و وقوع بوجه مذکور امکان دارد وَبَنَاتُ الْأَخِ و دختران برادر به هر وجه که اخوت ثابت شود از وجوه ثلثه بنات اولاد ایشان و اولاد اولاد ایشان هر چند که در

یعنی پدر پدری یا پدر مادری یا مادر پدری

۱۲

شوند همان حکم دارد وَبَنَاتُ الْأُخْتِ و دختران خواهر از هر وجه اخیه تحقق یابد و این نیز متناول
بنات اولاد اخت و بنات اولاد اولاد ایشانست هرچند پایان روند همان داخل بنات اخت
وَأُمَّهَاتُكُمُ و حرام کرده اند بر شما مادران شما را اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ آنها که شما را شیر داده اند
و رضعه را آماده میگوید از برای حرمت ایشان پس زنی که شیر دهد کسی را و زنی که شیر داده باشد
آن شیر دهنده را و زنی که پسر داده باشد شوهران زن را که شیر او از زوجه یا ام ولد و رضاع واقع
شود همه ام رضاعی اند وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ و خواهران شما از جهت شیر خوردن امام اعظم و امام
مالک [illegible] الله بر آنند که حکم رضاع ثابت نمیشود وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ و مادران زنان شما
و جدات ایشان خلوت از قبل مادر و پدر زینب و رضاع همین حکم دارد وَرَبَائِبُكُمُ و دختران زنان شما
اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ آن دختران که در کنار تربیت شما پرورش می یابند و شرط در حرمت این
است که متولد شده باشند مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي از آن زنان که دَخَلْتُمْ بِهِنَّ
شما با ایشان دخول کرده باشید فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا پس اگر نباشید شما که بخلوات دَخَلْتُمْ بِهِنَّ
در آمده باشید با ایشان این دخول کنایت از مباشرت است فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ
پس هیچ گناهی نیست بر شما در نکاح ربایب وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ و دیگر از محرمات زنان پسران
شما اند الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ آن پسران که از پشتها شما باشند چون حضرت رسالت
صلعم زینب را بعد از آنکه زید بن حارثه که پسر خوانده آن حضرت بود طلاق داده بعقد نکاح در
آورد مشرکان آغاز سرزنش کردند که زنی پسر خود را خواسته این آیه فرود آمد که حلیله پسر صلبی
حرامست نه زنی کسی که او را پسر خوانده باشند وَأَنْ تَجْمَعُوا و دیگر حرام است بر شما که جمع

کنید بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ میان دو خواهر در یک نکاح إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مگر آنچه از پیش گذشته یعنی قبل از
نهی و تحریم که معفو عنه است و برخی مفسران بر آنند که مراد از ما قد سلف آنست که یعقوب علی نبینا
و علیه السلام جمع کرده بود میان دو خواهر لیا مادر یهودا و راحیل مادر یوسف علیه السلام و در دین
وی حلال بوده إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست غَفُورًا آمرزگار آنکسان از اهل ایمان
که در زمان جاهلیه این عمل کرده اند رَحِيمًا مهربان بر کسانی که در اسلام این عمل بجای آورده اند
بعد از آن توبه کرده الجزء الخامس وَالْمُحْصَنَاتُ و حرام کرده شد بر شما شوهرداران مِنَ
النِّسَاءِ از زنان إِلَّا مَا مَلَكَتْ مگر آنچه مالک آن شده است أَيْمَانُكُمْ دست های شما ابو سعید
خدری نقل میکند که در حرب حنین که از غنایم اوطاس مالی بی قیاس باهل جهاد رسید و از جمله زنان
که شوهران ایشان از اهل حرب بودند می شناختیم بقید اسیری ما در آمدند و چون حرمت زنان شوهردار ما
را معلوم شده بود در حل و حرمت اسیران متردد گشتیم و ایشان را اگرچه ملک یمین بودند از قبیل
محصنات می شمردیم بعد از عرض حال بحضرت رسالت صلعم این آیه نازل شد که زنان کفار اگرچه
شوهر دارند اما چون بسبب سبی ملک یمین شما شدند تصرف در ایشان حلال است بشرط افتراق
ایشان از دار الحرب با ازواج ایشان و این قول امام اعظم است و باقی ائمه مجرد سبی ایشان را احلال
میدانند كِتَابَ اللَّهِ ملازم باشید فرض خدای را در باب منکحات یا مصدر موکد است معنی
نوشت خدای نوشتنی عَلَيْكُمْ بر شما نوشتنی در محرمات وَأُحِلَّ لَكُمْ و حلال گردانید و
شد را بعض مجهول میخوانند و معنی آنست که حلال کرده شد بر شما مَا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ آنچه غیر ازین محرمات
مذکوره است و بحدیث نیز محرمات ثابت شده چون نکاح عمه بر برادرزاده او و بر خاله او و بر خواهرزاده

دیرادر زاده او و نکاح مطلقهٔ ثلث پی تحلیل و نکاح متعه و نکاح امه بر آزاد و تزوج بخامسه و نکاح ملاعنه و تفاصیل اینها در کتب فقه مذکور است و چون حق سبحانه و تعالی بیان حلال و حرام فرمود پس روا باشد شما را أَنْ تَبْتَغُوا آنکه بطلبید زنانی را که غیر محرم باشند یعنی بنکاح در آرید و کابین کنید بِأَمْوَالِكُمْ بمالهای خود مُحْصِنِينَ در حالتی که بان تزوج متعفف باشید یعنی دین خود را بان نکاح در پناه آرید غَيْرَ مُسَافِحِينَ و نباشید زنا کنندگان فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ پس هر که برخورداری یافته اید بِهِ بدو مِنْهُنَّ از زنان بسبب نکاح فَآتُوهُنَّ پس بدهید ایشان را أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان فَرِيضَةً مقرر کرده و مفروض ساخته چه مهر در مقابله استمتاع است وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ گناه و باکی نیست بر شما که ازواج و زوجات اید فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ در انچه از یکدیگر راضی شوید بِهِ بانچه مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ از پس آن مهری که فرض شده باشد در زمان عقد یعنی انچه زن ابرا کند از مهر و مرد در عوض آن چیزی بوی دهد یا زن از مهر کم کند و مرد زیاده سازد و گفته اند تراضی در نفقات یا در صحبت و مفارقت إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا بدرستی که خدای هست دانا بمصالح بندگان حَكِيمًا محکم کار در حکم نکاح ایشان وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ و هر که را استطاعت نیست از شما طَوْلًا از روی توانایی توانگری أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ آنکه بنکاح در آورد زن آزاد گرویده را فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ پس باید که بخواهد زنی از انچه مالک است دستهای شما مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ از کنیزکان شما که گرویده باشند وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِإِيمَانِكُمْ بگرویدن شما و بتفاضلی که میان شما باشد در ایمان بَعْضُكُمْ برخی از شما که عبید و اماء اند مِنْ بَعْضٍ از برخی دیگر اند یعنی همه شریکید در ایمان یا شما از یکدیگر در نسب و پدر همه شما آدم است علیه السلم فَانْكِحُوهُنَّ پس بخواهید کنیزکان را بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ بدستوری خداوندان ایشان چه ایشان مملوک دیگری اند وَآتُوهُنَّ و بدهید بکنیزکان نکاح کرده أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان بِالْمَعْرُوفِ بنیکویی یعنی بی مکاس

بدل وَاللَّهُ أَعْلَمُ

و مضایقه و دادن مهر با ایشان هم باذن مالکان ایشان باید مُحْصَنَاتٍ در حالتی که این کنیزکان نگاه دارنده فرج خود باشند غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ نه زنا کنندگان باشکارا وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ و نه فرا گیرندگان دوستان به نهانی فَإِذَا أُحْصِنَّ پس آن هنگام که ایشان نگاه دارند فرج خود را از حرام بسبب تزویج و حفص بصیغه مجهول خوانند و معنی آنست که آن هنگام که جواری شوهر کرده شوند فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ پس اگر بیارند بزنا فَعَلَيْهِنَّ پس بریشان لازم بود نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ نیمه انچه لازم است بر زنان آزاد بی شوهر مِنَ الْعَذَابِ از حدی که خدای مقرر کرده حد زن آزاد بی شوهر صد تازیانه است از آن کنیزکان پنجاه تازیانه باشد و زن آزاد را تغریب عام است امام شافعی رحمه الله میگوید تغریب کنیزک نصف عام باشد و امام اعظم فرموده که میان جلد و نفی جمع نکنند مگر برای سیاست و بهمه مذاهب در زنا عبید و اماء رجم نیست ذَلِكَ آن نکاح کنیزکان لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ برای کسیست که ترسد از رنج سخت یعنی از مشقت آنکه در زنا افتد از شما وَأَنْ تَصْبِرُوا و اگر صبر کنید از نکاح کنیزکان خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است و شما را و باحتیاط نزدیکتر در صیانت کر فرزند باید ولد خود از بندگی وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است هر کسی را که صبر نتواند کرد و از نکاح اماء رَحِيمٌ مهربانست برخصت دادن بندگان در آن يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای لِيُبَيِّنَ لَكُمْ آنکه بیان کند برای شما احکام حلال و حرام وَيَهْدِيَكُمْ و راه نماید شما را سُنَنَ الَّذِينَ راههای آنکسان که بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما و آن دین ابراهیم و اسمعیل است علیهما السلم یا روش پیشینیان از اهل حق وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ و باز گردد بر شما بتسهیل انتقال و رفع اثقال و تخفیف احکام و غفران آثام وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بمصالح شما در انچه فرماید حَكِيمٌ درستکار و راست گفتار است در هرچه حکم کند وَاللَّهُ يُرِيدُ خدای میخواهد أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ

انکه شما را توبه دهد یا دلالت کند بچیزی که سبب توبه شما کردد وَيُرِيدُ الَّذِينَ ومیخواهند انانکه از سر غفلت یا از روی عناد
يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ پیروی میکنند ارزوها نفس را أَنْ تَمِيلُوا انکه میل کنید شما از راه راست مَيْلًا
عَظِيمًا میل کردن بزرک چون ایه تحریم خواهرزاده و برادرزاده نازل شد یهود اعتراض کردند که نکاح دختر
عمه و دختر خاله حلالست با انکه خاله و عمه حرام اند پس اگر خواهر حرام است خواهرزاده چرا حرام باشد بدین
شبهه خواستند که اهل اسلام را بجانب باطل میل دهند این ایه نازل شد که خدا میخواهد که شما را توبه دهد و
جهودان میخواهند که شما را منحرف سازند يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ انکه سبک کرداند از
شما در احکام نکاح بر وجهی که سبکبار شوید شیخ ما رشیدی فرموده که مراد تخفیف است در اثقال عبادات و توبه
از جنایات و ترک استیصال عقوبات بخلاف امم ماضیه که ایشان از اغلال و اصال بسیار بود وَخُلِقَ
الْإِنْسَانُ و افریده شده است ادمی ضَعِيفًا ناتوان و عاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم بروی سبک
کردم و کفته اند ضعف ادمی آنست که از نطفه مهین آفریده شده است قال تعالی خلقکم من ضعف یا ضعیف
است در هم زنان و قوت انکه خود را از میل بدیشان باز دارد و بندارد یا در سرا و ضرا و نعمت و محنت شکی
نیست محققان کویند حق سبحانه از غایت مهربانی که با بنده دارد او را بضعف و ناتوانی موسوم ساخته تا اگر در طاعت
تقصیری نماید یا بسبب متابعت ارزوی نفس نقصی در حال او بدید آید تمسک ضعف که بر صفت حال کشیده
شده زبان اعتذار بکشاید و تمسک از جهول و ظلوم هم ازین مقولاست بیت من ان ظلوم جهولم که اولم کفتی
چه اید از ضعفای کریم و از جهال يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کروه کرویدکان لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ مخورید مالهای
یکدیکر را بَيْنَكُمْ در میان یکدیکر بِالْبَاطِلِ بانچه حلال نباشد در شریعت چون غصب و ربوا و قمار و خیانت
و سرقه یا بعقود فاسده یا سوکند دروغ یا بدعوی باطل و کواه زور القصه بناحق در اموال یکدیکر تصرف مکنید إِلَّا أَنْ

تَكُونَ مکر انکه باشد جهت تصرف تِجَارَةً بازرکانی و بیعی صادر عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ از خشنودی و خوشدلی
هر یک از شما که متعاقد اند وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ و مکشید بناحق و مارو النفسها خود را یعنی اهل
دین خود را چه همه مؤمنان از روی حقیقت یکی اند المؤمنون کنفس واحدة یا نفس خود را مکشید و
هلاک مسازید چنانچه جهال از بت پرستان هند خود را برای بت قربان میکنند یا خود را در مهالک
و مخاطرات میفکنید یا ارتکاب کاری مکنید که موری بقتل شما شود و اهل تحقیق کفته اند مکشید نفس خود را
بارتکاب ذنوب یا بخوردن مال حرام یا بمتابعت هوای او یا بمباشرت اعمالی که موجب سخط ربانی است
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای كَانَ بِكُمْ هست بشما ای امت محمد صلعم رَحِيمًا مهربان و از وی نهی که میفرماید از غایت
رحمت وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ و هر که بکند و بفعل در ارد منهیات مذکوره را عُدْوَانًا از روی تعدی و
تجاوز از حد وَظُلْمًا و از وجه ستم و بیدادی فَسَوْفَ نُصْلِيهِ پس زود باشد که در اریم او را نَارًا
در اتشی مر او اتش دوزخ است وَكَانَ ذَلِكَ و هست این در آوردن باتش عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا بر خدای
سهل و آسان إِنْ تَجْتَنِبُوا اگر بیک طرف شوید و پهلو تهی کنید یعنی بپرهیزید كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ
از کناهان بزرک که نهی کرده شده اید عَنْهُ از ان نُكَفِّرْ در کذرانیم و عفو کنیم عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ
از شما کناهان خرد شما را از نمازی تا نمازی و از جمعه تا جمعه و از رمضان تا رمضانی وَنُدْخِلْكُمْ و در آریم
شما را مُدْخَلًا كَرِيمًا در موضع بزرک و شریف که ان بهشت ملخص انست که هر که از کبایر بپرهیز کند
صغایر او معفو شود نه بسبیل وجوب بلکه بطریق جواز چه میشاید که حق سبحانه و تعالی از کبایر عفو کند
و بصغایر مواخذه نماید یا برعکس و علما را در کبایر اختلافست بعضی بر انند که هر کناهی که خدای تعالی از ان
[illegible] کرده کبیره است و کفته اند هرچه ختم آن باتش باشد چنانچه یدخله نارا و بغضب و لعنه مانند غضب الله علیهم

وَلَهُم يا بعذاب ونكال چنانچه وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ ان كبيره است وغير ان را از كناهان صغيره كويند ودانوا
فرموده كه اقرب اقاويل صحيح انست كه كبيره كناهيست كه شارع بر ان حدی مترتب ساخته يا در باب او وعيد
بتصريح وارد كشته يا حرمت او بدليل قطعی ثابت شده ودر تاويلات كاشی مذكورست كه اكر به پرهيزيد
از كبايره كه اثبات غيرست در وجود واقرار بوجود غير سيئات شما را عفو كنيم يعنی تلوينات ظهور نفس
وقلب را محو كنيم چو بعد از ظهور نور توحيد صفات ايشان اثری نباشد ودر آريم شما را بمدخل كريم كه حضرت
جمع است بيت تا بكی در تفرقه سوزی چو شمع :: غرق شو در لجه دريای جمع : در لوايح فرموده كه تفرقه
عبارت از انست كه دل را بواسطه تعلق بامور متعدده پراكنده سازی وجمعيت انكه از همه بمشاهده واحد
پردازی نظم چون تفرقه دلت حاصل زهمه : دل از يكی بسپار وبكسل زهمه : در اسباب نزول آورده كه ام
سلمه عرض حضرت رسالت صلعم رسانيد كه مردان شرف جهاد دارند وزنان از ان مثوبه محروم اند
ودر حال باوجود احراز غنايم وقوت تحصيل مكاسب دو برابر ما از مال ميراث ميبرند وزنان با ضعف
حال وكثرت احتياج نصف نصيب مردان كرفته راه حسرت می سپرند كاشكی ما را در دايره رجوليت دخل بودی
تا از ثواب جهاد ونصيب ميراث بهره مند ميشديم ايت آمد وَلَا تَتَمَنَّوْا وآرزو مبريد مَا فَضَّلَ اللّهُ
انچيزی را كه خدای تعالی افزونی داد بسبب ان چيزی از امور مالی وجاهی بَعْضَكُمْ برخی را از شما كه مردانند عَلَى
بَعْضٍ بر برخی ديكر كه زنانند لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مردان را بهره ايست مقرر مِمَّا اكْتَسَبُوا
از ثواب انچه كسب كرده اند چون جهاد وساير اعمال خير وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ ومر زنان را نيز بهره
ايست مقرر مِمَّا اكْتَسَبْنَ از ثواب انچه تعلق بعمل ايشان دارد چون عفت وطاعت ازواج پس
چون هر يك نصيبی معلوم وقسمی مفروض دارند آرزو بر بهره ديكری مبريد وَاسْئَلُوا اللّهَ وبخواهيد از

خدای

خدای وطلب كنيد مِنْ فَضْلِهِ از كرم وبخشش او تا مراد شما بر آرد اِنَّ اللّهَ كَانَ بدرستی كه خدای هست
بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چيز دانا چون معلوم شد كه وی داناست پس هر چه دهد دهد بهر كه خواهد بايد بر آن شاكر
بيت كر بغلی وكر تو انكشت كرده اند : او مصلحت تو از تو به ميداند در زمان جاهلية فرزندان اجنبی را بپسر
خود ميخواندند ودر ميراث داخل ساير ورثه ميشدند حق سبحانه از ان نهی كرده وفرموده وَلِكُلٍّ وبرای هر
از شما جَعَلْنَا آفريديم مَوَالِيَ عصبه وميراث خواران تا او از نصيب خود كنند مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ
از انچه باز كذارند پدر ومادر وَالْاَقْرَبُونَ وخويشاوندان نزديك وديكر رسم بود كه با يكديكر معاقده
ميكردند ورسم محالفه ومعاهده در ميان می آوردند وهر يك از متعاقدين ميكفت حربك حربی وسلمك
سلمی دوست تو دوست منست ودشمن تو دشمن من تو از من ميراث بری ومن از تو عاقد من با
ومن عاقد تو واين سخنان را سوكند موكد ميساختند وحليف را سدس از ميراث حليف
مقرر بود چون ايه مواريث نازل شد يكی از صحابه كفت يا رسول الله جمعی ما حلفا دارند كه باخذ ميراث
از يكديكر پيمان بسته اند حكم الهی در باب ميراث فرود آمده هيچ جا سخن معاقده مذكور نشد اين ايه نازل
كشت وَالَّذِينَ عَقَدَتْ وكسانی كه در محالفت بسته است اَيْمَانُكُمْ دستهای شما اسناد عقد
بايدی بر طريق مجازست وسبب درين اسناد انكه متحالفان بوقت بيعت دستهای يكديكر كرفتندی
فَآتُوهُمْ پس بدهيد مر ايشان را نَصِيبَهُمْ بهره ايشان كه سدس ميراث است وحكم اين
ايه بايه اولی الارحام منسوخ كشت اِنَّ اللّهَ كَانَ بدرستی كه خدای هست عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
بر همه چيزها شَهِيدًا كواه از عقود ومواثيق ومحالفات اورده اند كه حبيبه زوجه سعد بن الربيع
يا جميله زوجه ثابت بن قيس طريق نشوز پيش كرفته با شوهر سركشی بسيار كرد وشوهر از غايت

اضطراب طبانچه بر روی او زده او شکایت پیش پدر برد و باتفاق پدر بمجلس حضرت پیغمبر صلعم رفته
قصه گذشته را بموقف عرض رسانید و ان حضرت بقصاص بر شوهر وی حکم فرمود پدر و دختر
متوجه طلب قصاص شده روی بدر مسجد نهادند و جبرئیل آیه آورد که الرِّجَالُ قَوَّامُونَ مردان
کارگذارند تسلط یافته عَلَى النِّسَاءِ بر زنان و قایم بامور معاش ایشان حضرت رسالت صلی
الله وعلیه واله وسلم پدر و دختر را آواز داد که بازگردید که ما کاری خواستیم و خدای کاری خواست
والذی اراد الله خیرا و مفهوم آیه تفضیل مردانست بر زنان چه مردان ادب کننده و کارفرماینده زنانند
بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بسبب آنچه که تفضیل کرد خدای افزونی داد بَعْضَهُمْ بعضی از ایشان را که مردانند
عَلَى بَعْضٍ بر بعض دیگر که زنانند و تفضیل مردان بکمال عقل و علم و وفور حدس و فهم است و بجا آوردن
و کمال صوم و صلوة و جماعات و اذان و خطبه و اعتکاف و نماز عید و نماز جنازه و شهادت و حدود
و قصاص و زیادتی میراث و امثال آن و انکه و انکه انبیا و ائمه از مردانند از همه فضایل اکمل و اشرف تر
وَبِمَا أَنْفَقُوا و دیگر فضیلت دادند مردان را بر زنان بسبب آن چیزی که نفقه میکنند بر ایشان مِنْ
أَمْوَالِهِمْ از اموال خویش چه در مهر و چه در نفقه فَالصَّالِحَاتُ پس زنان شایسته حال قَانِتَاتٌ
فرمان برندگانند مر خدای را یا قیام کنندگان بحقوق ازواج حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ نگاه دارندگان مر غیبت ازواج
را یعنی حفظ الغیب ازواج رعایت کنند در عفت و عصمت بِمَا حَفِظَ اللَّهُ بانگاه داشت خدای مر ایشان را
وَاللَّاتِي و آن زنان که تَخَافُونَ میدانید نُشُوزَهُنَّ نافرمانی و تسلط ایشان را فَعِظُوهُنَّ پس پند
گوید ایشان را بکلماتی که دلهای ایشان را نرم گرداند تا تعلیم دهید ایشان را و آگاه کنید از تعظیم حقوق ازواج
وَاهْجُرُوهُنَّ و ببرید از ایشان فِي الْمَضَاجِعِ در خوابگاهها یعنی با ایشان در یک جامه خواب مباشید

چه یقین بخشی ان کنید وَاضْرِبُوهُنَّ و بزنید ایشان را زدنی که نخراشد و نشکند و هیچ عضو را اثرت نگرداند
گفته اند وعظ نزدیک خوف نشوزست و هجر هنگام ظهور نشوز و ضرب بوقت تکرار نشوز فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ
پس اگر فرمان برند شما را و از انچه مکروه طبع شماست باز ایستند فَلَا تَبْغُوا پس مطلبید عَلَيْهِنَّ
سَبِيلًا بر ایشان راه بی ادبی إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که هست خدای عَلِيًّا برتر از انکه بظلم ایشان
راضی شود كَبِيرًا بزرگتر از انکه مظلوم را فرو گذارد وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر دانید شما ای حکام شرع یا
اولیاء زوجین شِقَاقَ بَيْنِهِمَا ناسازگاری و خلاف میان مرد و زن فَابْعَثُوا پس برانگیزانید
از برای تحقیق نشوز حَكَمًا داوری که حکم کند مِنْ أَهْلِهِ از کسان شوهر تا مافی الضمیر مرد را از رغبت
بزن و نفرت از و معلوم کند وَحَكَمًا و میانجی دیگر که صلاحیت حکومت داشته باشد مِنْ
أَهْلِهَا از قبیله و اقربای زن تا او نیز مکنون خاطر زن از طلب صحبت و میل فرقت بداند
إِنْ يُرِيدَا اگر خواهند حکمین إِصْلَاحًا بصلاح آوردن کار زوجین يُوَفِّقِ اللَّهُ سازگاری افکند خدا
بَيْنَهُمَا میان زن و شوهر إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که هست خدای عَلِيمًا دانا بمصالح زوجین
خَبِيرًا آگاه از مقاصد حکمین وَاعْبُدُوا اللَّهَ و بپرستید خدای را وَلَا تُشْرِكُوا و انباز مگیرید به
شَيْئًا بوی چیزی را از صنم و غیره وَبِالْوَالِدَيْنِ و نیکوی کنید با پدر و مادر إِحْسَانًا نیکوی کردنی بقول
و فعل وَبِذِي الْقُرْبَى و با خویشان بصله رحم وَالْيَتَامَى و با یتیمان بدلنوازی و کارسازی وَالْمَسَاكِينِ
و با درویشان بصدقات و زکوة وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى و با همسایگانی خویشاوند به شفقت و رحمت وَالْجَارِ
الْجُنُبِ و با همسایه بیگانه یعنی آنکه خویشی ندارد و یا از همسایه کافر و حد جوار تا چهل سرای مقرر کرده اند و
مطلقا حق همسایگان اراده خیر باشد بدیشان و دفع ضرر از ایشان و در صحیح مسلم روایت انس

و از دست شده که لا یدخل الجنة عبدٌ لا یأمن جاره بوائقه امام قشیری قدس سره فرموده که هرگاه جار داری
تو مستحق آنست که با او احسان کنی پس حق همسایهٔ نفس را که دلست بطریق اولی گذاری و نگذاری که خواطر
متفرقه و خیالات ردیه را از وی باز داری و با همسایهٔ دل که روح است نیکوئی نمائی و اول آن مساکنت
با مکونات و مجاورت با موجودات منع فرمائی و همسایهٔ روح را که سرست از غلبهٔ مواطن شهوات
و مجال مکاشفات مانع شوی و از همه سرّ او را تا آنکه از سترهٔ هو معکم غافل نگردی و یقین دانی که همسایه
و همنشین و همره همه اوست **نظم** با دلق گدا و اطلس شه همه اوست ∴ در انجمن فرق و نهان خانهٔ جمع
بالله همه اوست ثم بالله همه اوست **والصاحب بالجنب** و دیگر نیکوئی کنید با همنشین و هم صحبت صاحب
کشاف فرموده که مراد مصاحب است و این می تواند بود که رفیق سفر باشد یا شریک در تعلّم علم و اخذ فیض
خود با همنشین در مسجد و مجلس و غیر آن و نیکوئی با او حق صحبت و نجای آن بر مهربانی باشد **وابن السبیل**
و با رهگذریان یا مهمانان **وما ملکت ایمانکم** و با بندگان و پرستاران که در دست تصرف شما اند
ان الله بدرستی که خدای **لا یحب** دوست نمیدارد **من کان** هر کرا باشد **مختالا**
خرامنده به تکبر که ننگ دارد از والدین و اقارب و همسایگان و یتیمان و بندگان و با ایشان نیکوئی
نکند **فخورا** نازنده خود ستاینده که نه از حقوق الهی مودی سازد و نه باحسان با خلق پردازد **الذین**
یبخلون دوست ندارد خدای آنرا که بخل می ورزند آورده اند که جمعی از یهود انصار را از روی نصیحت
میگفتند مال خود برین مرد یعنی حضرت پیغمبر صلعم و یاران مهاجر انفقه مکنید که اندک زمانی را فرو مانده
و محتاج گردید و مآل کار او معلوم نیست که بکجا خواهد کشید این آیه نازل شد که خدای را دوست نمی دارد
که خود بخیل اند **ویأمرون الناس** و امر میکنند مردمانرا **بالبخل** به بخیلی **ویکتمون** و می پوشند از خلق

ما آتیهم الله آنچه خدای بدیشان داده است **من فضله** از نعت خویش و مراد بیان نعت و صفت
حضرت رسالت است صلوات الله وسلامه علیه که حق تعالی بدیشان عطا کرده بود در توریة
و آنرا می پوشیدند **واعتدنا** و آماده کرده ایم **للکافرین** بر یهود آنکه عطاء الهی با نعت حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه و آله وسلم می پوشند **عذاباً مهیناً** عذابی خوار کننده که عذاب دوزخست **والذین**
و برای آنان نیز که بر عداوت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم **ینفقون اموالهم**
نفقه میکنند مالهای خود را **رئاء الناس** برای دیدن مردمان و ملاحظهٔ ناموس و ایشان مشرکان مکه
بودند که بدشمنی آن حضرت لشکر جمع میکردند و مالها در خرج می نمودند یا منافقان که انفاق
ایشان مبنی بر ریا و سمعه بود یا در صفت یهود میگوید که بر قوم خود از جهت اعراض و اغراض نفقه می کنند
ولا یؤمنون و نمی گروند از روی حقیقت **بالله** بخدای **ولا بالیوم الآخر** و بروز بازپسین
که قیامت است **ومن یکن الشیطان** و هر که باشد دیو سرکش یعنی ابلیس **له قرینا**
او را یار و دمساز **فساء قرینا** پس بد سازی که اوست در دنیا و هر آینه در آخرت نیز با
او خواهد بود و قال تعالی فبئس القرین حکم الهی فرماید **نظم** هر گه اینجا که قرین تو اوست
آن سرا نیز همنشین تو اوست ∴ دوستی چون که جان بیفزاید ∴ در دو عالم ترا بکار آید
دیو را همنشین خویش مکن ∴ نفس بد را قرین خویش مکن **وماذا علیهم** و چه چیز
بودی بر کافران و چه زیان داشتی مر ایشانرا **لو آمنوا بالله** اگر ایمان آوردندی بخدای
والیوم الآخر و بروز قیامت و جزای اعمال را تصدیق کردندی **وانفقوا** و بیرون کردندی
مما رزقهم الله از آنچه داده است خدای بدیشان حق خدای بی ریا و غرض **وکان الله**

وخدای هست بهم بدیشان واقوال وافعال واحوال ایشان علیما دانا و چرا فرا خواهد
داد ان الله لا یظلم بدرستی که خدای ستم نکند مثقال ذرة هم سنگ ذره در وزن و ذره
مورچه سرخ را گویند که از غایت صغری بتحقیق نظر نکنند ظاهر نشود واشهر انست که ذره چیزیست که بشعاع آفتاب
از روزنی در افتد و در هوا ظاهر گردد و اجزای آن وزنی نبود و حقیقت این سخن مبالغه در نفی ظلم یعنی نه از ثواب مؤمن
هم سنگ ذره کم خواهد بود و نه بر عقاب مقرر چو ذره خواهد افزود و واضح است که در عمل کافر و منافق بمقدار ذره ظلم
واقع نشود وان تک واگر باشد مثقال ذره حسنة نیکی در دیوان بنده مؤمن یضاعفها ثواب آن افزون کند
تو بر تو ویؤت وبدهد او را از ایده ثواب عمل من لدنه از نزدیک خود بفضل و رحمت بی استحقاق آنکس اجرا
عظیما عطای بزرگ وی اندازه اجر را عطا گفت بجهت آنکه تابع است و مزید بر آن فکیف
پس چگونه خواهد بود حال کفره و ظلمه اذا جئنا وقتی که بیاریم ما من کل امة از هر گروه از امم گذشته
بشهید گواهی که آن پیغمبر ایشان خواهد بود و بر افعال و اقوال امت خود گواهی خواهد داد وجئنا بک
و بیاریم ترا ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم علی هؤلاء بر این گروه از امت تو شهیدا گواه تا اقامت
شهادت کنی بر ایمان مؤمنان در لطایف قشیریه مذکور است که چون پیغمبر را صلی الله علیه وسلم شفیع است شاهد
اند شهید است نیز میسازند و معروف است که شهادت بنوعی ادا خواهد کرد که مجال شفاعت باقی ماند یومئذ
آن روز که واقع شود در ده گواهی انبیا و آن روز قیامت یود الذین کفروا دوست
دارند آنانکه کافر شدند بخدای وعصوا الرسول و نافرمانی کردند رسول وی را لو تسوی اگر راست
کرده شود بهم الارض بدیشان زمین یعنی دفن کننده ایشان را چون مردگان و مبعوث نکردندی یا آنکه
از آنکه ایشان آرزومند آنند که خاک شوند چه زمین یکسان راست شود ولا یکتمون الله و نپوشند معنی

قادر نباشند بر آنکه از خدای بپوشند حدیثا سخنی را یا ایها الذین آمنوا کسانی که گرویده اند بخدا و
رسول لا تقربوا الصلوة گرد نماز مگردید وانتم سکاری و حال آنکه شما مستان باشید از خمر و سایر
مسکرات این نهی از عین نماز نیست چه آن عبادتیست مأمور بها بلکه نهی است از ارتکاب سکر که مانع صحت
از ادای عبادت روزی جمعی از صحابه در خانه عبدالرحمن عوف بشرب خمر که در آن وقت مباح بود اشتغال
داشتند و در نماز شام سر اندازی و بیهوشی صدای آن امام بالتجاه کرد امام رسیده نماز بر خواستند و امام ایشان
انعام سکر در سوره کافرون حرف لا را در چهار موضع که مثبت است حذف نمود و این آیه نازل شد
که در وقت غلبه سکر بنماز نزدیک مشوید حتی تعلموا تا وقتی که بدانید ما تقولون آنچه را که در نماز میخوانید
محققان گویند خطاب میکند سوی قوای روحانیه که رقم ایمان شهودی بر صفحه جان دارند که نزدیک مشوید بنماز
قربت در مسجد جامع وصال وقتی که مستان باشید از سکر غفلت و شهوت تا زمانی که از مستی هوا هشیار شده
آنچه را که میگوئید و بشناسید که سخن بکه میگوئید المصلی یناجی ربه نظم اگر در مستی هستی ماندۀ
الیاد و خود پرستی ماندۀ بر سر ایوان وحدت کی رسی چون تو در زندان هستی ماندۀ ولا جنبا
یعنی نزدیک مشوید بنماز در حالتی که جنب باشید و محتاج بغسل الا عابری سبیل مگر آنکه روندگان باشید
راه یعنی مسافر باشید با شما آب نبود و در آن محل تیمم نماز توانید گذارد و دیگر هیچ وجه روا نباشد در جنابت نماز
گزاردن حتی تغتسلوا تا وقتی که غسل کنید و بعضی گفته اند مراد از صلوة موضع است یعنی جنب در مسجد
میائید مگر آنکه راه بر آن باشد وان کنتم و اگر باشید در وقت جنابت مرضی بیماران مراد بیماری است
که ایشان را از استعمال آب ترسند او علی سفر یا باشید در سفر او جاء احد منکم
یا بیاید یکی از شما من الغائط از جای وحدث شده باشد بخروج خارجی از احد السبیلین او لامستم النساء

یا بیوده باشید نماز را امام شافعی رحمة الله برآنست که چون بعضی از بدن مرد ملاقی بدن زن شود از غیر محارم و اجنبیه
صغیره وضو را لامس و ملموس هر دو نقض کرده و امام مالک و امام احمد رحمهما الله برآنند که لمس بشهوت وضو
میشکند و بغیر شهوت ناقض نیست و امام اعظم رحمه الله مباشره فاحشه را که تماس فرجین است بی حائلی و انتشار
آلت ناقض وضو میدانند و بر هر تقدیر چون جنب باشید یا بیمار یا مسافر یا محدث بلمس وغیره فلم تجدوا ماء
پس نیابید آب را فتیمموا پس قصد کنید صعیدا طیبا خاک پاک را حکم تیمم در یکی از غزوات

فتیمموا

نازل شده و اشهر غزوه بنی المصطلق است که شب آن سپاه اسلام در منزل بی آب فرود آمده بودند و پس صبح
عزیمت رحلت داشتند تا وقت نماز خود در آب رسانند قضا را عقد عایشه گم شد و عزیمت بسبب
تفقد آن در توقف افتاد تا روز شد و قوم بعضی محدث و بعضی جنب بودند شکایت آن حکایت بنزد
صدیق بردند و او بخیمه عایشه [illegible] در آمد که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در کنار وی نهاده
صدیق زبان بطعن صدیقه بگشاد و بسر انگشتان طعنه بر تهیگاه او زد ناگاه سید عالم صلعم
و بر مضمون حال و ملال صحابه اطلاع یافته متوجه عالم غیب گشت و مقارن توجه آن حضرت جبرئیل امین
و حکم آورد که چون آب نیابید فتیمموا صعیدا طیبا قصد کنید صعید را از اجزای ارض که پاک باشد و دست بران
زنید فامسحوا پس مسح کنید دست خود را بوجوهکم بتمام رویهای خویش وایدیکم و بر ساعدهای دستهای
خود را تا آرنج ان الله کان بدرستی که خدای هست عفوا درگذرنده از شما و تخفیف کننده غفورا
آمرزنده کسانی را که تیمم کنند الم تر آیا نمی بینی و نمی نگری الی الذین اوتوا بسوی آنکه داده اند ایشان را
نصیبا من الکتاب بهره از علم توریة یشترون الضلالة میخرند گمراهی را یعنی بدل میکنند هدایت را بر
ضلالت و هدایة ایشان آن بود که نعت و صفت حضرت مصطفی صلعم عارف بودند و ضلالت آنکه بعد از بعثت آن

حضرت انکار وی نمودند ویریدون و میخواهند این گمراهان از روی حسد و عداوت ان تضلوا السبیل
که شما نیز راه مومنان را گم کنید والله اعلم و خدای داناتر است باعدائکم بدشمنان شما که یهود اند
وکفی بالله ولیا و بسنده است خدای دوست شما و متولی امور شما وکفی بالله و بس است خدای
نصیرا یاری دهنده شما بر دشمنان من الذین هادوا بعضی از آن کسانی که بدین یهود در آمده اند
اند یحرفون الکلم میگردانند کلمها را و تغییر میدهند عن مواضعه از اماکن آن مراد تحریف
نعت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه یا تاویل کلمات توریة بر وفق رای و طبع خود یا کتمان آیه
رجم یا تغییر کلام پیغمبر آورده اند که زمره از یهود در مجلس آن حضرت صلعم می آمدند و جواب آن حضرت
را از اموری که سوال کرده بودند بقبول تلقی می نمودند و از مجلس ایشان منصرف شد همان کلمات
پیغمبر که ایشان را منحرف میساختند لاجرم پرده از روی کار ایشان برداشته فرمود که دشمنان یهود
سخنان ترا ای حبیب من از مواضع آن تحریف میکنند ویقولون و میگویند سمعنا شنیدیم قول ترا
وعصینا و نافرمانی کردیم امر ترا لفظ عصینا را آشکارا میگفتند از روی عناد و در تیسیر گوید اظهار الطف
و اضمار عصینا میکردند و تحقیق آنست که زبان مقال ایشان سمعنا میگفته و لسان حال ایشان عصینا
ناطق بوده و دیگر میگفتند واسمع غیر مسمع بشنو در حالتی که غیر شنونده شده باشی این کلام دو
وجهین است روی در مدح دارد و روی در ذم وجه مدح آنست که اسماع دشنام داده نباشد پس معنی
کلام آنست که دشنام داده و شنوده مکروه نباشی و برین تقدیر دعا له بود و وجه ذم چنانست که اسماع
شنوانیده من نبودی گویند بشنو غیر شنوانیده شده یعنی اصم و این دعا علیه باشد یهود وجه مدح را پرده
نفاق میساختند و مطمح نظر ایشان وجه مذمت بود و دیگر میگفتند وراعنا یکلمه محتمل الوجهین است

وجه دحش انکه از واعات باشد یعنی نگاه دار ما را و در ما نگر و وجه ذمش انکه از رعونت وحمق بود
و مراد یهود نسبت رعونت بوده بدان حضرت وگفته اند یهود اشباع می کردند و راعینا میگفتند یعنی
ای شبان ما و تعریض میکردند بر علی غنم و بر هر تقدیر این کلمه میگفتند لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ در حالی که گردانیدند
و پیچانیدن سخن بزبانهای خود یعنی نقل که از واعات است بلغت عرب از برعونت رد میکنند زبان
خود یا سان عرب را از فصاحت او می پیچانند و طریق لحن راعینا میگویند و بان ذم ان حضرت میجویند
وَطَعْنًا فِي الدِّينِ و قدح و طعن در دین اسلام یعنی این که پیغمبر او بشبانی منسوب بود الخ این خواهد بود
و حال انکه ایشان بشبانی موسی علیه السلم معترف بودند وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا و اگر ایشان گفتندی سَمِعْنَا
شنیدیم سخن ترا وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم او ترا وَاسْمَعْ و بشنو سخن ما را وَانْظُرْنَا و در ما نگاه کن لَكَانَ
هر اینه این گفتار بودی خَيْرًا لَهُمْ بهتر مر ایشان را از استهزا و سید انام و طعن در دین اسلام وَ
أَقْوَمَ و راست تر بودی سخن ایشان وَلَٰكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ و لیکن رانده است خدای ایشان را و از
رحمت خود دور کرده بِكُفْرِهِمْ بسبب کفر ایشان و مجازات بر ان فَلَا يُؤْمِنُونَ پس نگروند ایشان
إِلَّا قَلِيلًا مگر گرویدن اندک یعنی ضعیف که معتقد و معتبر نباشد و ان ایمانست ببعضی از کتب و رسل دون بعضی
یا ایمان نمی ارند مگر اندکی از ایشان چون ابن سلام و اصحاب او در اکثر تفاسیر وارد است که حضرت رسالت
صلعم احبار یهود را چون ابن صوریا و کعب بن اسد را طلبید و گفت یا معشر الیهود از خدای بترسید و قدم در دایره
اسلام نهید چه من سوگند میخورم بخدای که شما میدانید که من کلام و احکام که از خالق انام شما اورده ام حق است
و شما را در توریة از حال من خبر داده اند و بر ایمان بمن میثاق فرو گرفته ایشان از روی عنا گفتند ما تر امیدانیم
و نه از نعت تو صفت قرآن خبر داریم ایة امد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ ای انکسانی که شما را کتاب داده

یعنی توریة آمِنُوا تصدیق کنید و بگروید بِمَا نَزَّلْنَا بانچه فرو فرستاده ایم بر بنده خود و ان قرانست
مُصَدِّقًا در حالتی که باور دارنده و تصدیق کننده است لِمَا مَعَكُمْ مر ان چیزی را که با شماست
یا انکه مطابق کتاب توریة است در اصول دین پس بدان بگروید مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ پیش از انکه
محو کنیم وُجُوهًا چهره را یعنی صورا از انیت سازیم با اثر ابرو و چشم و بینی و لب و دهن برو نماند فَنَرُدَّهَا
پس باز گردانیم ان رو را عَلَىٰ أَدْبَارِهَا بر هیات قفاها و ان یعنی شکل روی را بصورت پس مبدل
سازیم تا اشیا مصور را بر وجه چون انف و حاجب و عین محو کنیم و بر قفا مثبت سازیم تا روی ایشان
قفا باشد و در تفسیر آورده که ریش و از جبل و بطون و ظهور ایشان در مواضع خود ثابت باشد و روی های ایشان
هم پس سر بود و این هیات در غایت زشتی و رسوایی أَوْ نَلْعَنَهُمْ یا برانیم ایشان را که اصحاب وجوه اند
از رحمت خود یا مسخ سازیم كَمَا لَعَنَّا چنانکه براندیم یا مسخ کردانیم أَصْحَابَ السَّبْتِ یاران روز شنبه
را یعنی انانکه از فرمان خدای سر به تجدید در روز شنبه صید ماهی اشتغال کردند وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ
و هست فرمان خدای یا وعید او مَفْعُولًا بودنی و هر اینه نافذ خواهد بودن إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ بدرستی که خدای
نیامرزد أَنْ يُشْرَكَ بِهِ انکه شرک ارند بدو و شریک گیرند در عبادت او وَيَغْفِرُ
و بیامرزد مَا دُونَ ذَٰلِكَ ان گناهی را که غیر شرک بود لِمَنْ يَشَاءُ و انکس را که خواهد
از روی تفضل و احسان بوسیله عبادت و عرفان اعلام زاهد فرموده که می امرزد قبل العذاب هر کرا
میخواهد و بعد العذاب جمیع عصاة را خواهد امرزید وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که شرک ارد بخدای و انباز گیرد
با او فَقَدِ افْتَرَىٰ پس بدرستی که افترا کرده باشد و بربافته إِثْمًا عَظِيمًا دروغی بزرگ
را که بدان مستحق عذاب بزرگ گردد و چون مضمون این ایه که شرک مغفور نیست یهود را اگر عبده

مجل پرستنده عزیز بودند وعیدی وتهدیدی عظیم حاصل شد از روی انکار در امده گفتند که ما شرک نمیکنیم بلکه خود را
از خواص بارگاه عزت ومقربان درگاه وحضرت میدانیم پدران ما مالکان ممالک نبوة ورسالت کان سالک
فتوة بوده اند وما بر منوال ایشان معزز ومکرمیم حق سبحانه وتعالی ثنای ایشانرا نه پسندید وفرمود
الم تر الی الذین ایا نمی دانی یا نمی نگری بدیده بصیرت سوی انانکه از روی مفاخرت یزکون
می ستایند وثنا میگویند انفسهم نفسهای خود را باین که نحن ابناء الله واحباؤه یا پاکیزگی و
بیگناهی نسبت می دهند چنانچه منقولست که بحری بن عمرو ونعمان بن اوفی ومرحب بن زید اطفال خود را
بحضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم آورده اند وگفتند این کودکان را هیچ گناهی هست حضرت
فرمود که نی ایشان گفتند ایشان سوگند یاد کردند بخدای موسی که ما نیز در بیگناهی مثل ایشانیم زیرا
که گناهان شب ما را بروز در میگذرانند وخطیات روز ما را بشب محو میکنند حق تعالی فرمود که تزکیه
شما مر شما را اعتباری ندارد بل الله بلکه خدای تعالی یزکی من یشاء پاکی یاد کند یا بستاید هر
کرا خواهد ومستحق آن داند ولا یظلمون واین گروه که خود را بناحق تزکیه میکنند ستم رسیده نخواهند
شد فتیلا بمقدار آن رشته سفید که در میان دانه خرما باشد یا بقدر فتیله از وسخ که میان دو انگشت
پدید آید مراد آنست که عقوبة تزکیه خود خواهند کشید ونقصان پاداش ومکافات ایشان نخواهد
رسید انظر بنگر درین جهودان که از روی عناد کیف یفترون چگونه افترا میکنند ومی بندند
علی الله الکذب بر خدای دروغ را که یعنی گناه شب وروز ما را می آمرزند وکفی به وبسنده
است آن افترا ودروغ ایشان اثما مبینا گناهی ظاهر که بر هیچ کس پوشیده نمی ماند آورده اند که چون
حکم الهی با جلای بنی نضیر صادر شد جمعی از ایشان چون حیی بن اخطب وسلام بن مشکم وکنانة بن ابی الحقیق

در خیبر متوطن شدند وبعد از مدتی با پنجاه تن از اشراف قوم بمکه رفتند وابو سفیان واتباع او را
بمحاربه با حضرت پیغمبر واصحاب او تحریص کردند وبا پنجاه کس از بطون قریش به بیت الحرام درآمده
ودر پس استار حرم سینها به دیوار خانه باز چسبانیده بایمان غلاظ بر حرب وجدال اهل اسلام
سوگند یاد کردند وخاطر ازین امر فارغ ساخته بمعاشرت بنشستند درین مجلس بعضی از قریش از
اهل کتاب پرسیدند که طریقه ما که زایران حرم را میزبانی میکنیم وکعبه را معمور میداریم وصله رحم
بجای می آریم وبعبادت اصنام بطریق آبای کرام خود مشغول می باشیم بهدایت اقربست یا دین محمد صلی
الله علیه وسلم که درین وقت احداث کرده وبدعت را سنت نام نهاده ودین پدران ما را بد می
داند وما را کافر وجاحد میخواند یهود بعد از استماع این سخنان گفتند دین شما حق ترست واین
شما با سبق تر ابو سفیان گفت ما را اعتقاد خواهیم کرد که بتان ما را سجده کنید جهودان جبت وطاغوت
را که بتان قریش بودند سجده کردند حق سبحانه از معانده ومکابره وکفر وزندقه ایشان خبر میدهد
ومیفرماید الم تر ایا نمی دانی ونمی نگری الی الذین اوتوا بسوی انانکه داده اند ایشانرا نصیبا
من الکتاب بهره از توریة که بواسطه عداوت مسلمانان یؤمنون میگروند بالجبت و
الطاغوت بدین دو بت که قریش راست وگفته اند جبت سحرست ویهود او را معتقد بودند
وطاغوت شیطان وایشان متابعت وی می نمودند ونزد محققان نفس اماره است وطاغوت
آرزوهای او ویقولون ومیگویند این جهودان للذین کفروا در حق کافران وبرای ایشان
که از روی اعتقاد ما هؤلاء این گروه کفار قریش اهدی راه یافته ترند من الذین آمنوا از انها که
ایمان آورده اند یعنی پیغمبر واصحاب وی سبیلا از جهت راه یعنی راه یافته ترند اولئک

ان گروه ستمت و متعصب الَّذِينَ آنکسانند که بخوارى لَعَنَهُمُ اللَّهُ دور کرده است خداى ایشانرا
از رحمت خود وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ و هر کرا خداى براند و دور سازد فَلَنْ تَجِدَ لَهُ پس نیابى تو
مر ورا نَصِيرًا یارى که دفع عذاب کند از وى أَمْ لَهُمْ آیا ایشانراست یعنى جهودانرا نَصِيبٌ
مِنَ الْمُلْكِ بهره از پادشاهى استفهام است بر سبیل انکار نعم جهودان بودکه ایشانرا بملک
و نبوت از غیر خود سزاوارترند بدین سبب از متابعت عرب ننگ میداشتند و میگفتند او منصب
ملک دارى و حکم گذارى بما خواهد رسید حق تعالى فرمود که ایشانرا از ملک بهره نیست و اگر بعوض از
ملک و مال بهره مند شوند فَإِذًا پس آن هنگام لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ ندهند مردمانرا یا پیغمبر و اصحاب
او را نَقِيرًا بآن مقدار که گویى که بر پشت دانه خرماست و این مبالغه است در بخل ایشان که در وقت پادشاهى
با فقیرى با نقیرى مضایقه دارند بهنگام دست تنگى و درویشى پیداست که چه چیز بکسى دهند أَمْ يَحْسُدُونَ
النَّاسَ بلکه حسد میبرند بر مردمان یعنى قبایل عرب عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ بدانچه خداى بدیشان داده است
مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود که آن بعثت حضرت پیغمبر است صلى الله علیه وسلم از ایشان و گفته اند مراد از ناس
حضرت رسالت صلى الله علیه وسلم و عرب جمع را بر واحد اطلاق میکنند که جامع باشد انواع
خصال خیر را که جمع شود آن در بسیارى از مردمان کقوله تعالى إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً و مراد از فضل نبوت
باشد و کتاب و اعزاز دین و بعضى گفته اند فضل آنست که حق سبحانه مباح کرد او را جمع میان بیشتر از
چهار زن و جهودان بدین حال حسد میبردند و طعنه میزدند که اگر او پیغمبر بودى این زن نخواستى دیگر کار ایشان
نبودى حضرت عزت فرمود که اگر حسد ایشان بر پیغمبر بواسطه نبوت و کتابست پس بباید که بر پیغمبران
صاحب کتاب حسد بردندى چه این صورت مخصوص بدان حضرت نیست فَقَدْ آتَيْنَا بدرستى که ما

عطا کردیم آلَ إِبْرَاهِيمَ اولاد ابراهیم را که موسى و داود و عیسى اند علیهم السلام الْكِتَابَ
یعنى توریة و زبور و انجیل وَالْحِكْمَةَ و علم حلال و حرام وَآتَيْنَاهُمْ و داده ایم ایشانرا با وجود نبوت
مُلْكًا عَظِيمًا پادشاهى بزرگ چنانچه یوسف و داود و سلیمان علیهم السلام داشتند و گویند
ملک عظیم کثرت ازواج است چنانچه بصحت رسیده که داود صد زن داشته و سلیمان هزار و این
سخن تعریض یهود است که اگر حسد شما بر محمد صلوات الله وسلامه بواسطه کثرت ازواج
است پس داود و سلیمان علیهما السلام بحسد سزاوارترند و در تفسیر آورده که مراد از
آل ابراهیم محمد است صلوات الله علیهما و از کتاب قرآن و از حکمت شرایع و از ملک عظیم
دوام شریعت تا قیامت یا تأیید تملیک فَمِنْهُمْ پس از یهود مَنْ آمَنَ کس بود که ایمان
آورد بحدیث آل ابراهیم یا بمحمد صلى الله علیه وسلم وَمِنْهُمْ و از ایشان مَنْ صَدَّ
کسیست که اعراض کرد عَنْهُ از خبر انبیا در باب ثنا و تصدیق نکرد آنرا یا روى از متابعت
پیغمبر بگردانید وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ و بسنده است دوزخ سَعِيرًا آتش افروخته براى عذاب کافران
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستى که آنکسان که حق را بپوشیدند و نگرویدند بِآيَاتِنَا بدلایل
حدث یا آیات قرآن یا معجزات پیغمبر سَوْفَ نُصْلِيهِمْ زود باشد که دراریم ایشانرا نَارًا
در آتشى و چه آتشى كُلَّمَا نَضِجَتْ هرگاه که پخته شود یا بسوزد جُلُودُهُمْ پوستها ایشان
بآتش بَدَّلْنَاهُمْ بدل کنیم براى ایشان جُلُودًا غَيْرَهَا پوستها غیر آنکه پخته و سوخته
شده و این تبدیل در هر ساعتى صد بار باشد و از حسن بصرى منقولست که در شبانروزى
هفتاد هزار بار و تبدیل جلود بر سبیل تحقیق آنست که احتراق از آن ببرند و بحالت اول باز آورند

پس این تبدیل وصفیت نه تبدیل عین و تجدید انحال جهت احساس عذابست یعنی هر زمان پوست
ایشان تازه میسازند لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ تا بچشند عذاب را وایشان دایم باشند إِنَّ اللَّهَ
كَانَ بدرستی که خدای هست عَزِيزًا غالب که کسی او را از تعذیب کفار منع نتواند کرد حَكِيمًا
دانا بعقوبت دوزخیان بر وفق حکمت وَالَّذِينَ آمَنُوا وانانکه گرویده اند بخدای و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و بجای آورده اند طاعتها بر وفق فرمان سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که دراریم ایشانرا جَنَّاتٍ تَجْرِي
ببوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان یا در تحت مساکن ایشان جویها خَالِدِينَ
فِيهَا در حالتی که جاوید باشند ای مؤمنان دران أَبَدًا همیشه یعنی زمانی که انرا اخر نباشد
لَهُمْ فِيهَا مرین بهشتیانرا باشد دران بوستانها أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ زنان پاکیزه
از حیض و نفاس بلکه از جمیع اقذار و ادناس وَنُدْخِلُهُمْ و دراریم ایشانرا ظِلًّا ظَلِيلًا
در سایه پاینده که افتاب اثر ازایل نکند چون در بلاد عرب حرارت بسیار می باشد و سایه
اعظم اسباب راحت میدانند پس ظل ظلیل کنایتست از اسایش و ارامش و بدین نکته بدفع
میشود سخن کسی که میگوید چون در بهشت افتاب نیست که بحرارت او متاذی شوند پس ظل ظلیل را
چه فایده او حیث و نزد محققان ظل ظلیل اشارتست بحمایت الهی و عنایت پادشاهیت که همیشه
بر مفارق بهشتیان مبسوط خواهد بود وان سایه از زوال مبرا و از نقص و انتقال مقدس و منزه
نظم این سایها زوال پذیرند عاقبت ۞ در سایه گریز که از زوال نیست إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ
بدرستی که خدای میفرماید شما را أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ که ادا کنید امانتها را إِلَى أَهْلِهَا باهل
ان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در روز فتح مکه فرمود که تا کلید خانه از عثمان بن طلحه طلب

دارند و کلید پیش مادر او سلافه بود عثمان بنزد مادر رفت و مادر کلید بوی نمی داد و گفت
اگر از شما بگیرند باز بشما نخواهند داد و کلید کعبه از عهد عبد الدار بطریق ارث بما رسیده عثمان مبالغه
کرد و سلافه مضایقه می نمود و حضرت در مسجد الحرام انتظار میکشید افواه صدیق و فاروق
بدر سرای سلافه امدند و فاروق باواز بلند گفت ای عثمان بیرون آی که انتظار از حد
میگذرد سلافه کلید به پسر داد و گفت تو بستانی بهتر که تیم و عدی بگیرند پس عثمان مفتاح
برداشته بنزد حضرت اورد وان سرور دست دراز کرد تا از وی بستاند عباس برخاست
که یا رسول الله چنانچه سقایه زمزم بمن تفویض فرموده حجابت خانه نیز بمن ارزانی دار عثمان بعد از
استماع این سخن دست باز کشید و حضرت فرمود که ای عثمان کلید بمن ده عثمان دست پیش اورد
و عباس همان سخن اعاده کرد عثمان خواست که دست باز کشد حضرت فرمود که اگر بخدا و
رسول ایمان داری مفتاح خانه بمن ده عثمان گفت اینک بستان بامانة الله القصه حضرت بعد
از انکه از خانه بیرون آمد و مفتاح بدست وی بود حضرت مرتضی علی علیه السلام پیش رفت و گفت
یا رسول الله منصب حجابت با چلیت عطا فرمای چنانچه سقایه زمزم بدیشان داده فی الحال جبرئیل
باین ایه نازل شده حضرت فرمود که یا علی من شما را کاری میفرمایم که از ان نفع بمردم رسد نه انکه
کار برند که نفع از مردم بشما خواهد رسید پس عثمان را طلبید و گفت خذوها یا بنی طلحة خالدة تالدة لا
ینزعها منکم الا ظالم پس عثمان ملازمت حضرت اختیار فرمود و کلید به برادر خود شیبه داد و تا
امروز مفتاح کعبه در دست ان قوم است و اگرچه حکم باداء امانت درین قصه مخصوصه نازل شده
اما تمام امانت درین حکم داخل است در بحر الحقایق اورده که ذکر امانت بعد از ایراد ظل ظلیل که وجود حقیقی

است دلالت بر ان دارد که امانت عبارت از وجود مجازی باشد چون وجود اظلال نسبت با آفتاب
مجازیست وجود ظل امانت آفتابست و در وقتی که آفتاب جلوه کنان تجلی نموده و باشعهٔ لمعات انوار از افق
طالع شده بزبان حال میگوید ادّوا الامانات الی اهلها چگونه ظلال متلاشی میگردند و از ذات ایشان بکلی محو
میشود و بر میدانی سوال چون شعاع خورشید وجود حقیقی غرض التمثیل از این عنا و ذاتی که والله غنی عن العالمین
طلوع نماید امانات وجودات ظلیه با اهل ان باز گردد و سر لمن الملک الیوم لله الواحد القهار
ظهور می اید نظم جمله سرها پیش او نهید ملک ملک اوست ملک او را دهید خصم نه شیر [illegible]
کل شیء هالک الا وجهه وَإِذَا حَكَمْتُمْ و دیگر امر میکند چون خواهید که حکم کنید بَيْنَ النَّاسِ میان
مردمان أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ انکه حکم کنید براستی إِنَّ اللَّهَ كَانَ بتحقیق که هست سَمِيعًا شنوا بقول
عثمان که گفت بکلید با امانت بَصِيرًا بینا بر تو مفتاح جوی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان أَطِيعُوا
اللَّهَ فرمان برید خدای را در فریضها وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برداری رسول کنید در سنتها وَأُولِي
الْأَمْرِ مِنْكُمْ و اطاعت کنید خداوندان امر را از شما و مراد او مسلمانانند که حضرت پیغمبر در عهد خود
تعیین میفرمود چنانچه در اسباب نزولست که حضرت خیر البریه خالد ولید بر سریه امیر کرده عمار یاسر
را با وی فرستاد و حیی که خالد قاصد ایشان بود خبر یافته بگریختند و یکی از ایشان که مسلمان بود پیش
عمار آمده گفت قوم و قبیلهٔ من فرار نمودند و من با ستظهار ایمان در منزل خود مانده ام اگر اسلام مرا
دستگیری خواهد کرد ماندم باشم و الا پای گریز در راه نهاده سر خود گیرم عمار او را امان داد و او را با
فرمودهٔ وی در خانهٔ خود ساکن شد خالد بامداد لشکر را بغارت و تاراج ان قبیله امر کرد و غیر ازان
[illegible] کسی را نیافتند پس او را اسیر و عیال او را دستگیر کرده نزد خالد آوردند و عمار فرمود

که او مسلمانست و بقول من در امان خالد گفت از ادب دور مینماید که کسی با وجود امیر لشکر
بی مشاورت و اجازت او کسی را امان دهد گفت و گوی میان خالد و عمار بسیار شد و بجناب
نبوت آمده صورت حال بعرض رسانیدند سید عالم صلوات الله علیه امان عمار را برقرار
گذاشت و نهی فرمود ازان که غیر امیر کسی را امان دهد و این آیه نازل شد که فرمان برید اولی
الامر یعنی امرا و سرایا ثعلبی آورده که اولی الامر ابو بکر و عمرند علیهما [illegible] و زیرین
صدق بودند و اشارت اقْتَدُوا بِاللَّذَيْنِ مِنْ بَعْدِي ابی بکر و عمر در شان ایشان نافذ شده ابو بکر وراق
گفته که خلفاء اربعه اند و مجموع صحابه نیز گفته اند یا فقها و علما یا ارباب عقول و اراده و زهد و عرفا از اولو
مشایخ اند و پیران طریقت که بترتیب اهل سلوک اشتغال می نمایند و سالک را فرمان بردار
ایشان لازم است نظم هرکه سر بر خط فرمان دلیل ننهد کی میسر شودش روی بره او
هرکه خواهد که بسر منزل مقصود رسد بایدش پی روی راه نمایان کردن فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ
پس اگر خلاف کنید فِي شَيْءٍ در چیزی از امور دین فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ پس باز گردانید
آنرا بکتاب خدای وَالرَّسُولِ و رجوع کنید با رسول در زمان حیات او و بسنت ان حضرت بعد از
او إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی اخلاص تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ میگروید بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
و بروز رستخیز چه ایمان بخدا و بقیامت مقتضی آنست که در امر متنازع فیه رجوع بخدا و رسول
نمایند ذَلِكَ این رجوع خَيْرٌ بهترست شما را وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا و نیکوتر از جهت عاقبت او
گرویدی را با منافقی خصومت افتاده بجایگی که پیش او واقعهٔ مهم خود کنند محتاج گشتند یهودی مائل
را بحکم نبوت میکشید و منافق بحکومت کعب بن اشرف میل می نمود عاقبت پیش حضرت رسالت

صلی الله علیه وسلم آمدند و حکم بر وفق مدعای یهود صادر شد چون از مجلس حکم بیرون آمدند منافق دست
در دامن یهود زد که من بحکم پیغمبر راضی نیستم بیا تا نزد عمر رویم و دیگر باره مرافعه کنیم القصه بدر خانه فاروق
رفتند و یهودی ماجرای دعوی و حکم پیغمبر باز گفت عمر از منافق استفسار نمود که قضیه برین وجه است که یهودی
میگوید منافق تصدیق کرد که آری حال بدین منوالست اما من بدان حکم راضی نیستم و از تو حکم میطلبم عمر فرمود
که شما اینجا قرار گیرید تا من از خانه بیرون آیم و بدرستی میان شما حکم کنم ایشان توقف کردند و عمر از خانه
بیرون آمد با شمشیر کشیده سر منافق بینداخت و فرمود که هر که بحکم خدا و قاضی راضی نباشد سزای او این
وجه باید داد و آن روز حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عمر را فاروق لقب داد حق سبحانه
و تعالی این فرستاد که الم تر آیا ندیدی و نگاه نکردی الی الذین یزعمون بسوی آنکسان که گمان میبرند
انهم آمنوا که ایشان گرویده اند بآنچه فرستاده شده بتو یعنی قران وما انزل من قبلک
و بآنکه پیش از تو فرستاده اند از کتب انبیا یریدون میخواهند با وجود دعوی ایمان ان یتحاکموا
آنکه مرافعه کنند الی الطاغوت بسوی کعب بن الاشرف که بغایت طاغی و یاغیست وقد امروا
و حال آنکه مامور بودند مدعیان ایمان و همه مکلفان نیز مامور شدند ان یکفروا به باو کافر شوند و بحکم
طاغوت ویرید الشیطان و میخواهد دیو دور شده از رحمت یا سرکشیده از خدمت یعنی ابلیس ان
یضلهم آنکه گمراه کند ایشانرا که مایل بطاغوت شدند ضلالا بعیدا گمراهی دور که هرگز
از آن جاده راست رجوع نتوانند نمود و اذا قیل لهم و چون گویند منافقانرا که در وقت تحاکم
بیایید الی ما انزل الله بحکمی که خدا فرستاده است در کتاب خود و الی الرسول و بحکمی که پیغمبر او
کند بفرمان او رایت المنافقین می بینی منافقانرا که بطریق عناد یصدون عنک اعراض میکنند از

تو صدودا اعراض کردنی از روی عداوت فکیف پس چون باشد وچه خواهند کرد اذا
اصابتهم چون برسد بدیشان مصیبة عقوبه صدود و اعراض بما قدمت ایدیهم بآنچه
ایشان کرده اند یعنی تحاکم بطاغوت و گفته اند مصیبت قتل فاروق بود مر آن منافق را ثم جاءوک
پس بیایند سوی تو و زبان اعتذار بگشایند یا دیت قتل خود طلبند یحلفون بالله سوگند میخورند
بخدای و مضمون سوگند ایشان آنکه ان اردنا نخواستیم ما چون در مجلس حکم شما یا بر رفع
بدر خانه عمر الا احسانا مگر نیکوئی که با ما لایق شود و توفیقا و تالیف و موافقت کردن
الخصمین جدید آمد اولئک آن گروه منافقان و سوگند خورندگان بدروغ الذین یعلم الله
آنکسانند که خدای میداند ما فی قلوبهم آنچه در دلهای ایشانست از نفاق فاعرض عنهم
پس اعراض کن از قبول عذر ایشان وعظهم و پند ده مر ایشانرا بر طایعی منع کن از نفاق و
دروغ وقل لهم و بگوی مر ایشانرا در خلا فی انفسهم در باب نفسهای ناپاک ایشان قولا
بلیغا سخنی بلیغ که اثر کننده باشد در دلهای ایشان بنا به که از آن غمناک گردند و آن تهدیداست بقتل
و قبول مکاره بدیشان اگر توبه نکنند وما ارسلنا من رسول و نفرستادیم هیچ فرستاده ای
بکسان خود الا لیطاع مگر برای آنکه فرمان وی برند باذن الله بامر خدای ولو انهم و اگر اینه
منافقان اذ ظلموا انفسهم آن هنگام که ستم کردند بر نفسهای خود بانکار حکم تو یا بتحاکم الی
الطاغوت جاءوک بیامدندی بحضرت تو فاستغفروا الله پس طلب آمرزش کردندی از خدای
واستغفر و آمرزش خواستی لهم الرسول برای ایشان رسول یعنی شفاعت کردی ایشانرا
لوجدوا الله هر آینه یافتندی یعنی دانستندی خدایرا توابا قبول کننده توبه گناهکاران

رحیما مهربان برآمرزش طلبان در معالم آورده که میان زبیر و حاطب بن ابی بلتعه خصمی واقع شده در باب
واقع شده در باب راهی که در وادی از آن مزروعات خود را آب دادندی چون محاکمه ایشان بحکم سید
عالم صلوات الله وعلیه رسید فرمود که ای زبیر آب ده زمین خود را پس بهمسایه گذار حاطب
در غضب شده از روی بی ادبی سخنی گفت که مضمونش مشتمل بود بر میل آنحضرت بجانب زبیر حق
سبحانه این آیه فرستاد که فلا یعنی نیست حقیقة ایمان چنانچه گمان میبرند و ربک بحق پروردگار تو که این
لا یؤمنون ایمان نخواهند آورد وایمان حقیقی حتی یحکموک تا وقتی که ترا حکم سازند فیما شجر بینهم
در آنچه اختلاف افتد میان ایشان و تو حکم کنی ثم لا یجدوا پس باز نیابند فی انفسهم در نفسهای
خود حرجا تنگی در دلها و خود تنگی و گرانی مما قضیت از آنچه تو حکم کرده هرچند مخالف طبع ایشان باشد
ویسلموا و گردن نهند و منقاد گردند فرمان ترا تسلیما فرمان برداری بظاهر و باطن بی اعتراض و حوالت
آورده اند که چون زبیر و حاطب از محکمه نبوت بیرون آمدند مقداد بدیشان رسید و پرسید که حکم
برای که صادر شد حاطب جواب داد که برای پسر عمه او و درین سخن کردن تاب میداد و در روی دل
میکشید یهودی حاضر بود گفت قاتل الله هولاء آنچه گواهی میدهند برسالت این مرد و حکم
او و او متهم میدارند بخدای سوگند که بنی اسرائیل در زمان موسی عم گناهی کرده بودند و موسی علیه السلم حکم
فرمود که توبه شما آنست که یکدیگر را بکشید فی الحال انقیاد نموده بقتل یکدیگر مشغول شدند تا هفتاد
هزار کس کشته شد و پیغمبر خود را متهم نداشتند ثابت بن قیس چون این سخن بشنید گفت بخدای که اگر محمد صلی الله
علیه وسلم مرا فرماید که خود را بکش بکشم و عمار یاسر و ابن مسعود نیز چنین گفتند حق سبحانه فرمود ولو انا
کتبنا علیهم ما کتبنا علیهم فرض میکردیم بر اینها که دعوی ایمان میکنند ان اقتلوا انفسکم که بکشید نفسها خود را

چنانچه بر بنی اسرائیل کردند او اخرجوا یا بیرون روید من دیارکم از سرها و منزلها خویش
چنانچه بنی اسرائیل بیرون رفتند ما فعلوه نمیکردند آنچه فرض کرده بودیم الا قلیل منهم مگر اندکی از ایشان
چو ثابت و عمار و ابن مسعود ولو انهم و اگر ایشان که منافقانند فعلوا بکردندی ما
یوعظون به آنچه ایشان پند میدهند و تکلیف مینمایند بان لکان خیرا لهم هرآینه
بهتر بودی مر ایشان را در عاجل و آجل واشد تثبیتا و ثابت‌تر بودی از جهت تصدیق و تحقیق ایمان
ایشان واذا و آن وقت که تثبیت حاصل شدی مر ایشان را در دین ایشان لآتیناهم هرآینه ما بدادیم
ایشان را من لدنا از نزدیک خویش اجرا عظیما مزدی بزرگ و ثوابی و اگر نعیم جنت است
ولهدیناهم و هرآینه راه مینمودیم ایشان را صراطا مستقیما راهی راست که از آن بمقصد
یا بهشت روند آورده اند که ثوبان که مولای رسول خدای بود روزی کتاب مستطاب نبوت ما ب
[illegible] شد زرد و ضعیف شده و نزار و نحیف گشته حضرت رسالت صلعم فرمود که ای ثوبان ما غیر لونک رنگ
روی ترا تغییر کرده و روی سرخ تو بکدام درد زرد گشته گفت یا رسول الله من زمانی که در جمال تو نگرم از مادرا
در حساب زندگانی نمی‌شمرم نظم بی تو ای آرام جانم زندگانی مشکلست ** بی تماشای جمالت شادمانی
مشکلست حالا در اندیشه‌ام که چون پیک اجل در رسد و مفارقت ضروری اتفاق افتد چاره [illegible]
[illegible] خود دارم نظم از مرگ غمی نیست از آن میترسم * کز پرتو دیدار تو مهجور شوم دور و دیگر معنی آنکه اگر
در آن جهان از اهل نیران باشم شاکی نیم و اگر بهشت روم بدانجا که مرتبه ارفع تست چگونه رسم و بعضی گویند
ثوبان میدید و مقداد [illegible] مستجاب الدعوه بود آورده اند که نزدیک حضرت آمد و گفت یا نبی
[illegible] استقبال موجب گریه گفت یا رسول الله تو نزدیک من از نفس و مال و ولد من محبوبتری

حق امروز از مشاهده جمال تو شکیبایی ندارم میترسم ازانکه فردا تو در بهشت بر درجه بلند باشی و من در صف نعال با اشان خویش نشسته از دیدار بزرگوارت محروم مانم حق سبحانه شکسته دلان فرادا بثمره وصال شادمان ساخته ایه فرستاد که وَمَن يُطِعِ اللّٰهَ و هرکه فرمان خدای برد در اوامر و نواهی وَالرَّسُولَ و فرمان برداری رسول کند در احکام و حدود فَاُولٰئِكَ پس انگروهی فرمان برداران باشند روز قیامت مَعَ الَّذِينَ با انکسان که اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ انعام کرده است خدای بریشان مِنَ النَّبِيِّينَ از پیغمبران و رسل و اولوالعزم نیز داخل اند وَالصِّدِّيقِينَ و راست گویان که پیش از همه کس تصدیق انبیا کرده اند وَالشُّهَدَاءِ و کشتگان راه خدا مراد شهدای احد اند و نزد جمهور عام است و شامل جمیع شهدا از وَالصَّالِحِينَ و شایستگان در اعمال و احوال و اینها نیز عام اند وَحَسُنَ و چه نیکو اند اُولٰئِكَ اینجماعه رَفِيقًا همنشینان لفظ رفیق را بر واحد و جمع اطلاق میکنند یا انکه هر یک از اینها نیکو رفیق اند در معالم فرموده که مراد از نبیین حضرت پیغمبر ماست و صدیقین اشارت بحضرت امیرالمومنین علی علیه السلم و صالحان و شهدا سایر صحابه و ظاهر ایه آنست که هرکه امروز کسی را دوست دارد فردا با او خواهد بود اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ نظم چو بلبل دوستی گل گزین • تا شوی با خرمن گل همنشین • زاغ چون مردار را شد همنفس • یار او مردار خواهد بود و بس ذٰلِكَ ان بودند با جماعت مذکوره اَلْفَضْلُ مِنَ اللّٰهِ افزونی کرامتیست از خدای وَكَفٰى بِاللّٰهِ و بسنده است خدای عَلِيمًا دانا بمقاصد و نیات يٰاَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا ای انکسانی که ایمان اورده اید خُذُوا حِذْرَكُمْ فرا گیرید سلاح خود را یعنی اماده شوید برای حرب فَانْفِرُوا پس بیرون روید بقتال دشمنان ثُبَاتٍ گروه گروه بجهات مختلفه اَوِ انْفِرُوا جَمِيعًا یا بیرون روید برای جهاد مجتمع شده با یکدیگر در جهت واحده

اِنَّ مِنْكُمْ و بدرستی که از شما لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ کس هست که درنگ میکند در بیرون رفتن بغزو و تأخیر میکند در جهاد مراد ابن ابی است و اصحاب او که در روز احد تخلف ورزیدند فَاِنْ اَصَابَتْكُمْ پس اگر رسد شما را ای مومنان مُصِيبَةٌ واقعه چون قتل و هزیمت قَالَ گوید آن مبطئ منافق قَدْ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيَّ بدرستی که خدای انعام کرد بر من اِذْ لَمْ اَكُنْ چه من نبودم مَعَهُمْ با مسلمانان شَهِيدًا حاضر در معرکه قتال وَلَئِنْ اَصَابَكُمْ و اگر برسد شما را فَضْلٌ مِنَ اللّٰهِ نیکویی و یاری از خدای چون فتح و غنیمت لَيَقُولَنَّ البته گوید ان متخلف از غنیمت كَاَنْ لَمْ تَكُنْ چنانچه گویی نبوده بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ میان شما و میان وی مَوَدَّةٌ دوستی یعنی خود را دور ندارد و سخن بر وجهی گوید که گویا هرگز شما را ندیده و صحبت شما نرسیده و سخن او این که يٰلَيْتَنِي كاش كي من كُنْتُ مَعَهُمْ بودمی درین غزوه با مسلمانان فَاَفُوزَ تا بیروزی یافتمی فَوْزًا عَظِيمًا پیروزی بزرگ یعنی از غنیمت نصیب گرفتمی فَلْيُقَاتِلْ پس باید که قتال کنند فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدای با دشمنان دین الَّذِينَ انانکه در بازار معامله يَشْرُونَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا میفروشند زندگانی دنیی را که روی در فنا دارد بِالْاٰخِرَةِ ببرابر حیات جاودانی و نعیم غیر فانی وَمَنْ يُقَاتِلْ و هرکه کارزار کند فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه دین فَيُقْتَلْ پس کشته گردد و درجه شهادت یابد اَوْ يَغْلِبْ یا غالب اید و بر دشمن مظفر گردد فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ زود باشد که بدهیم او را یعنی در اخرت اَجْرًا عَظِيمًا مزد بزرگ که در صفت نیاید وَمَا لَكُمْ و چیست شما را ای اهل اسلام که مجاهد کامل و مجاهدی تمام لَا تُقَاتِلُونَ جهاد نمیکنید و بکارزار اشتغال نمینمایید فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه فرمان برداری خدای یعنی برای خدای وَالْمُسْتَضْعَفِينَ و برای انبیچارگان که فرمانده در دست کفار و ایشان جماعتی بوده اند در مکه که مسلمان شده بودند و کسان ایشان

ایشانرا از هجرت بمدینه منع میکردند من الرجال از مردان چون سلمة بن هشام و ولید بن ولید
و عیاش بن ابی ربیعه و ابو جندل بن سهیل و امثال ایشان والنساء از زنان چون ام شریک
و غیرها والولدان و از کودکان ابن عباس میفرماید که من و مادر من مستضعفان بودیم از نساء و
ولدان الذین و این مستضعفان آنکسانند که بزبان تضرع یقولون میگویند یعنی دعا میکنند
که ربنا اخرجنا ای پروردگار ما بیرون آر ما را من هذه القریة از این ده یعنی مکه الظالم
اهلها دهی که ستمکارانند اهل او بسبب شرک که ظلمی بغایت بزرگست ان الشرک لظلم
عظیم واجعل لنا و بساز از برای ما من لدنک از نزدیک خویش ولیا کسی که دوست دارد
و متولی کارها باشد واجعل لنا و دیگر بساز برای ما من لدنک نصیرا از نزد خود یاری و
مددکاری که شر اعادی را از ما دفع کند حق سبحانه دعای ایشانرا استجابت کرد ابتدا و بعضی
را خروج از مکه میسر شد و برخی را که آنجا مانده بودند ولی چون حضرت پیغمبر صلوات الله
علیه بدیشان فرستاد تا در روز فتح مکه همه را دلنوازی نموده مهمات ایشان سرانجام
فرموده و نصیری و حامی برای ایشان تعیین کرد یعنی عتاب بن اسید که حضرت بایالت
حکومت مکه بوی داده او یار ضعفا و مددکار بیچارگان بود الذین آمنوا آنکسان که گرویده
اند بخدا و رسول یقاتلون کارزار مینمایند فی سبیل الله در راه خدای والذین کفروا
و آنکسانی که کافر شده اند از وثنی و یهودی و نصرانی یقاتلون مقاتله مینمایند فی سبیل
الطاغوت در راه شیطان که طاغی و یاغیست یعنی بفرمان او فقاتلوا پس بکشید ای
دوستان حق اولیاء الشیطان دوستان و فرمان برداران شیطانرا او از مکاید و حیله

او مترسید ان کید الشیطان بدرستی که حیله و وسوسه شیطان کان ضعیفا هست سست
و بی قوت زیرا که وی است مجرد از حجت و برهان الم تر آیا نظر نکردی الی الذین بسوی آنانکه مبالغه
میکردند چون عبدالرحمن عوف و سعد بن ابی وقاص و مقداد بن اسود و امثال ایشان که
مارا دستوری ده که با اهل شرک حرب کنیم که از آزار و ایذای ایشان از حد گذشت و بحکم الهی
قیل لهم گفته شد و ایشانرا که از کارزار کفار کفوا ایدیکم بازدارید دستها خود را
تا وقتی که فرمان الهی در رسد و اقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را و آتوا الزکوة و بدهید مستحقان
زکوة را فلما کتب پس آنهنگام که بمدینه آمدید و نوشته شد یعنی واجب گشت علیهم القتال
بر ایشان کارزار کردن با کافران اذا فریق منهم آن وقت گروهی از ایشان یخشون
الناس میترسیدند از جنگ مشرکان کخشیة الله چنان ترسیدنی که از خدای باید ترسید
او اشد خشیة بلکه ترسی از آن سختتر و این ترسیدن را حمل بر ضعف بشریه باید کرد نه بر [illegible]
او خدای یعنی بالطبع از قوت و صولت ترسیدند و قالوا و گفتند ربنا ای خدای ما لم کتبت از بهر چه
برای چه چیز واجب گردانیدی علینا القتال بر ما مقاتله را لولا اخرتنا چرا ما را باز نگذاشتی
و مهلت ندادی الی اجل قریب تا اجل که نزدیکست بعضی گویند این سوال از منافقان صادر شده
چه نیست و اگر از مؤمنان وقوع یافته از روی خوف و جبن ولی تحقیق گفته باشند و باز توبه کرده
فرموده است که قومی مؤمنان بعد از نزول آیه قتال منافق شدند از جهاد و تخلف ورزیدند و این سخن
ایشان بوده اصح آنست که سوال را محمول بر تمنای تخفیف تکلیف دارند نه بر وجه انکار قل بگو ای
محمد صلوات الله و سلامه علیه مرین ترسندگان را که دل در دنیا بسته اند که متاع الدنیا

انچه بدان تمتع میگیرند از دنیا قلیل اندکست در جنب آخرت وَالْآخِرَةُ وسرای آخره خَيْرٌ بهترست از دنیا
لِمَنِ اتَّقَىٰ مر کسی را که بپرهیزد از شرک یا از همه منکرات وَلَا تُظْلَمُونَ وستم رسیده نخواهید
شد از جانب حق یعنی از ثواب عبادات کم نخواهند کرد فَتِيلًا بمقدار رشته که بر دانه خرمات باشد بعد از
استیفاء ثواب مستظهر باشید و از مرگ که بضرورت وقوع خواهد پذیرفت مینه پیش که هیچ کردنی از
این کند راه ای مفر نیست و در هیچ جای از حدوث این واقعه خلاصی متصور نی أَيْنَمَا تَكُونُوا هر کجا باشید
خواه در حضر و خواه در سفر يُدْرِككُّمُ الْمَوْتُ دریابد شما را مرگ وَلَوْ كُنتُمْ و اگرچه باشید فِي بُرُوجٍ
مُّشَيَّدَةٍ در حصارهای محکم یا کوشکها آراسته یا در بروج دوازده گانه فلک یعنی بهر حال و بهر جای
را از مرگ چاره نیست
گر کاخ تو بر سپهر اعظم سازند — ور کار تو چون سلسله در هم سازند
هم عاقبت این حجره فانی ترا — ترکان اجل سرای ماتم سازند
حکیم سنائی دارد
چکنی خانه گل آبادان — دل منه اینجا نکو نوا خوان
چو در آید اجل چه بنده چه شاه — وقت چون در رسد چه بام و چه چاه
وَإِن تُصِبْهُمْ و اگر برسد منافقان را حَسَنَةٌ نعمت بسیار و ارزانی یا ظفر بر دشمن چنانچه در حرب بدر بود يَقُولُوا
میگویند هَٰذِهِ این نیکوی مِنْ عِندِ اللَّهِ از نزدیک خدایست وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ و اگر برسد بدیشان
دست تنگی و قحط یا هزیمت چنانچه در واقعه احد روی نمود يَقُولُوا هَٰذِهِ گویند این سختی مِنْ عِندِكَ از نزد
تست که محمدی صلعم و بسبب تدبیرات تو صایب بوده در انوار فرموده که چون حضرت از مکه بمدینه هجرت
فرمود میوه ها در آن سال بر منوال سنه سابقه نبوده و نرخها روی بگرانی نهاد منافقان و یهودان آن حال
را نسبت بمقدم سرور عالم صلعم کردند حق سبحانه تکذیب قول ایشان میگوید قُلْ كُلٌّ بگو که همه
قبض و بسط و گرانی و ارزانی و غنیمت و هزیمت مِّنْ عِندِ اللَّهِ از نزدیک خداوندست و بارادت او

تعالی پس چیست و چه حالت فَمَالِ هَٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ این گروه منافق و یهود را لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ که نزدیک
نیستند که فهم کنند حَدِيثًا سخنی را که مشتمل است بر موعظه ایشان یا آنکه نیستند که سخنی دریابند چون بهائم
که هیچ شنوند و فهم نمیکنند و از بی فهمی ایشانست که میگویند مَّا أَصَابَكَ انچه بتو رسید مِنْ حَسَنَةٍ از غنیمت
و فتح فَمِنَ اللَّهِ از فضل خداوندست وَمَا أَصَابَكَ مِن سَيِّئَةٍ و انچه بتو رسید از هزیمت و
قتل اصحاب فَمِن نَّفْسِكَ از نفس تست و بعضی معنی آیه برین فرموده اند که ای انسان انچه از نیکوی
بتو رسد از فضل و کرم خداوندست و هر بلای که ترا پیش آید بسبب گناهان تست وَأَرْسَلْنَاكَ و فرستادیم
ترا لِلنَّاسِ برای همه آدمیان رَسُولًا فرستاده که تبلیغ احکام کنی نه مقدری که اسناد حسنه و سیئه
بتو کنند وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای شَهِيدًا گواه بر رسالت تو مَّن يُطِعِ الرَّسُولَ هر که فرمان
برد رسول را فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ پس بدرستی که فرمان برده باشد خدای را برای آنکه رسول بطاعت
خدای میخوانند یا مر خدای است پس فرمان برداری او فرمان برداری حق باشد و در بحر آورده که حضرت رسالت
بصفت فانی الله و بقا الله موصوف بود و کسی که قایم بالله باشد هرآینه خلیفه الله بود پس خلافت
حق در آن حضرت را ثابت بوده در هر معامله که با خلق مینموده کما قال وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ و نیز
خلیفه بوده در هر معامله که خلق با او میکرده اند کما قال إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ و طاعت
چنین خلیفه بی شایبه شبهه طاعت حق است
چون تهی گشت از خود و پر شد ز دوست — [illegible] فرمان این فرمان اوست
ما رمیت فاش گوید بر ملا — گر نیفکندی تو افکندیم ما
تو در افکندن ز حق آلتی — فعل فاعل را بود بی علتی
عقل اینجا ره ندارد و هم نیز — چشم بگشا ای فرزند ای عزیز
وَمَن تَوَلَّىٰ و هر که اعراض کند از
فرمان تو فَمَا أَرْسَلْنَاكَ پس ترا نفرستادیم عَلَيْهِمْ حَفِيظًا بر ایشان نگاه بانی که ایشان را از ارتکاب

ساعتی می غلط کنی بعضی از علما این حکم را بآیة السیف منسوخ دانند ویقولون ومیگویند منافقان در حضور تو
طاعة از فرمان برداری داز تو حکم فاذا برزوا پس چون بیرون روند من عندک از نزدیک تو بیت
طایفه بجنب بالمیکر میگویند گروهی منهم از ایشان غیر الذی تقول غیر انکه روز با تو میگویند غیر انکه
تو بایشان میگوی لفظ تقول بر اغایب کونت است وفاعلش ضمیر عاید بطایفه یا مخاطب
مذکر یا کرام الکاتبین بامر خدای می نویسند والله یکتب و خدای مینویسد در لوح محفوظ که حضرت پیغمبر
صلعم ما یبیتون انچه ایشان میگویند و تدبیر میکنند در شب فاعرض عنهم پس روی بگردان از عتاب
ایشان که بواسطه اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان جاری نیست وتوکل علی الله و توکل کن بر خدا
و کار خود با وی گذار وکفی بالله و بس است خدای وکیلا قایم بامور بندگان و متصرف در احوال ایشان
و کفایت کننده مهمات متوکلان افلا یتدبرون القرآن آیا چرا تامل نمی نمایند این منافقان در
قرآن و تفکر نمیکنند دران تا بر ایشان ظاهر گردد با ثار اعجاز که این کلام حق است ولو کان و اگر بودی
این قرآن من عند غیر الله از نزدیک غیر خدای یعنی کلام مخلوق بودی چنانچه زعم اهل کفر و نفاق است لوجدوا
هر اینه یافتندی اهل عقل و فهم فیه اختلافا کثیرا در وی خلاف بسیار از تناقض معنی و تفاوت نظم زیرا که
کلام بشر خالی از خللی نیست خواه بحسب لفظ و خواه از روی معنی واذا جاءهم و چون بیاید بمنافقان امر کاری
یعنی خبری من الامن از انچه موجب ایمنی باشد چون عزم حضرت رسالت صلعم بر مصالحه قوی یا ظفر لشکر اسلام
او الخوف یا انچه سبب ترس و بیم بود چون اجتماع اعادی یا نکبه سریه از سرایای مسلمانان اذاعوا به
افشا کنند آن خبر را قبل از تحقق آن و در آن افشا ضرر و فساد است زیرا که خبر نیکو سبب تهییج فتنه است در میان
دشمنان و اهنگ ایشان بر حرب اهل اسلام و خبر بد موجب ضعف مسلمانان و رغبت ایشان ولو

رقعه و اگر باز گردانند خبر را الی الرسول برای صاحب پیغمبر تا اگر صلاح داند خود را اشکارا کند والی
اولی الامر منهم یا بتدبیر خداوندان امر از اهل عقل چون اشراف صحابه و امرا و سرایا لعلمه
الذین هر اینه بدانند انرا انانکه یستنبطونه استخراج میکنند خبر را و نیکو تحقیق فرمایند منهم از
پیغمبر و اولی الامر انکه دانند که کدام خبر را افشا و کدام را اخفا باید کرد ولولا فضل الله و اگر نه
فضل خدای بودی علیکم بر شما بارسال رسول ورحمته و بخشایش او بانزال قرآن و گفته اند فضل حضرت
پیغمبر است یا اسلام و رحمت قرآنست یا توفیق که اگر نه برکت اینها بودی لاتبعتم الشیطان هر اینه
پیروی میکردید شیطان را الا قلیلا مگر اندکی از شما که بعد وعصمت ربانی از وساوس شیطانی ایمن
می ماندید و گفته اند قلیل جماعتی اند که قبل از بعثت رسول و نزول قرآن بمحض موهبت الهی راه راست یافتند
چون ورقة بن نوفل وقس بن ساعده و بحیرا راهب و زید بن عمرو و سیف بن ذی یزن و امثال ایشان
فقاتل پس تو کار زار کن فی سبیل الله در راه طاعت و رضای خدای و نزول آیه در بدر موعد بود
که حضرت رسالت صلعم غزاة بدر کرد و نعیم بن مسعود مردمان را از لشکر ابوسفیان می ترسانید و بعضی
از صحابه رفتن را کاره بودند و حضرت میفرمود که اگر هم تنها باشم که میروم این آیه فرود آمد که اگر دیگران
تخلف ورزند از کار زار کفار تو برو و مقاتله کن لا تکلف تکلیف کرده نشده تو در جهان الا نفسک
مگر نفس خود پس از مخالفه دیگران غمناک مشو وحرض المؤمنین و ترغیب کن مؤمنان را بر قتال
مشرکان که بر تو تحریض است نه تکلیف عسی الله ان یکف شاید که خدای باز دارد از مسلمانان بأس
الذین کفروا شدت کار زار انها که کافر شدند یعنی قریش با انکه ترس در دل ایشان اندازد و چنین حال
در بدر صغری واقع شد که ابوسفیان بترسید و بموضع بدر نیامد چنانچه در سوره ال عمران مذکور شد والله

وَاللّٰهُ أَشَدُّ بَأْسًا و خدای سخت‌تر است در قوت و صولت از قریش وَأَشَدُّ تَنكِيلًا و سخت‌تر در عقوبت و عذاب
ایشان وَمَن يَشْفَعْ و هر که در خواهد شَفَاعَةً سَيِّئَةً در خواستی بد که بدان حقی از حقوق فوت شود و ضرری
بکسی رسید و ضرری باز دارد يَكُن لَّهُ كِفْلٌ مِّنْهَا باشد و را نصیبی از وبال آن وَكَانَ اللّٰهُ و هست
خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيتًا بر همه چیز توانا و صاحب قدرت یا نگهبان همه چیز یا گواه بر همه چیز وَإِذَا
حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٍ و چون تحیت داده شوید بسلام فَحَيُّوا پس شما نیز تحیت کنید [illegible] التحیة گوید بِأَحْسَنَ
مِنْهَا نیکوتر از آن تحیة اگر او گوید السلام علیکم شما در جواب گوید و علیکم السلام و رحمة الله و اگر او
سلام با رحمت جمع کند شما در جواب آن و برکاته زیاده کنید أَوْ رُدُّوهَا یا همان تحیت را باز گردانید
یعنی در جواب السلام علیک بگوید و علیک السلام این مقدار فرض است و آنچه اول گفته شد
سبب فضل و شرایط سلام و جواب و آداب آن در جواهر التفسیر از روی تفصیل مذکور است و بعضی
بر آنند که اگر مسلّم مسلم باشد جواب باحسن باید گفت و اگر غیر مسلم بود برو رد باید کرد بلفظ و علیک
إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ هست بر همه چیز حَسِيبًا حساب کننده پس شما را بر تحیة و جواب
آن حساب خواهد کرد اللّٰهُ خدایست که بی‌شبهه لَا إِلٰهَ هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او لَيَجْمَعَنَّكُمْ
بخدای سوگند جمع خواهد کرد شما را در قبور إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ یا در روز قیامت که برانگیزد لَا رَيْبَ فِيهِ
هیچ شک نیست در آن روز یا در جمع وَمَنْ أَصْدَقُ و کیست صادق‌تر مِنَ اللّٰهِ از خدای یعنی نیست از و راست
گوی‌تر حَدِيثًا از جهت قول و وعده یعنی کذب را در سخن و وعده حق راه نیست زیرا که آن نقص است
و خدای از نقص مبراست آورده‌اند که قومی از مکه هجرت کردند و در اثنای طریق پشیمان شده بازگشته و [illegible]
از اسلام خویش خبر بمدینه فرستادند مسلمانان در باب ایشان اختلاف کردند جمعی بایمان ایشان

قایل بودند و بعضی بنفاق ایشان حکم میفرمودند آیة آمد که فَمَا لَكُمْ پس چیست شما را فِي الْمُنَافِقِينَ در شأن
منافقان که متفرق شده‌اید فِئَتَيْنِ بدو فرقه و جمعی بر آنند که بعضی مهاجران ناخوشی هوای مدینه را بهانه ساخته
از حضرت رسالت صلعم اجازت اقامت بادیه نمودند و از مدینه بیرون رفته بمشرکان مکه پیوستند و جمعی
در اسلام ایشان تردد میداشتند این آیة نازل شد که شما چرا دو گروه شده‌اید و بر کفر ایشان اتفاق نمیکنید وَاللّٰهُ
أَرْكَسَهُم و حال آنست که خدای رد کرد ایشان را بحکم کفر و قتل و سبی بِمَا كَسَبُوا بآنچه عمل کردند و روی
از مؤمنان برتافته رجوع بکافران نمودند أَتُرِيدُونَ أَن تَهْدُوا آیا میخواهید که راه نمایید مَنْ أَضَلَّ
اللّٰهُ آن را که گمراه ساخته است خدای وَمَن يُضْلِلِ اللّٰهُ و هر کرا خدای گمراه گرداند فَلَن تَجِدَ پس
نیابی لَهُ سَبِيلًا مر ورا راه بحق وَدُّوا دوست میدارند این برگشتگان لَوْ تَكْفُرُونَ
اگر کافر شوید كَمَا كَفَرُوا چنانکه ایشان شده‌اند فَتَكُونُونَ سَوَاءً تا باشید برابر یکدیگر در
ضلالت فَلَا تَتَّخِذُوا پس فرا مگیرید مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ از ایشان دوستان حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا
تا وقتی که ایمان آرند و متحقق شود ایمان ایشان هجرت کنند فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدای هجرت خالی
از غرض و ریا فَإِن تَوَلَّوْا پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت فَخُذُوهُمْ بگیرید ایشان را و اسیر کنید
وَاقْتُلُوهُمْ و بکشید ایشان را حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ هر جا که یابید در حل و حرم وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ
و مگیرید از ایشان وَلِيًّا دوستداری وَلَا نَصِيرًا و نه یاری و مددکاری بلکه ایشان را بگیرید و بقتل
رسانید إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ مگر آنانکه پیوند کنند و پناه برند إِلَىٰ قَوْمٍ بگروهی که واقع بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم
مِّيثَاقٌ میان شما و ایشان و آن قبیله خزاعه بودند یا بنی بکر یا بنی اسلم که پیغمبر صلوات الله و سلامه
با ایشان مقرر فرموده بود که هر که بجوار ایشان در آید در جوار آن حضرت باشد أَوْ جَاءُوكُمْ

به پیوندند بقومی که آمدند بشما حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ وحال آنکه تنگ بود سینهای ایشان وکراهت داشتند از آنْ
يُقَاتِلُوكُمْ از آنکه با شما جنگ کنند أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ یا کارزار کنند با قوم خود از کفار و ایشان بنو
مدلج بودند که پیمان بسته بودند بر آنکه با پیغمبر مقاتله نکنند و با قریش نیز بر همین گونه عهد کردند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ
واگر خواستی خدای لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ هر آینه مسلط ساختی ایشان را بر شما بآنکه ترس شما از دل ایشان
بیرون بردی فَلَقَاتَلُوكُمْ پس هر آینه با شما قتال کردندی فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ پس اگر از شما کناره کنند
این مرتدان و طلقا و معاهدان شما فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ و کارزار نکنند با شما وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ و القا کنند
بجانب شما انقیاد و استسلام را یعنی از شما امان طلبند فَمَا جَعَلَ اللَّهُ پس نساخت و ننهاده خدا
لَكُمْ مر شما را عَلَيْهِمْ سَبِيلًا بر ایشان راهی در قتل انفس و نهب اموال ایشان حکم این آیه بآیه فَإِذَا
انسلخ الاشهر الحرام منسوخ است سَتَجِدُونَ آخَرِينَ زود باشد که بیابید قومی دیگر را یعنی غطفان یا بنی اسد
که بعلانیه اظهار اسلام کنند يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ میخواهند که ایمن باشند از شما و چون از مدینه باز گردند
کافر شوند وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ و اراده ایشان آنکه ایمن شوند از قوم خود كُلَّمَا رُدُّوا هرگاه که بر گردانیده شوند
ایشان را إِلَى الْفِتْنَةِ بسوی کفر یا قتال اهل اسلام أُرْكِسُوا فِيهَا باز گردند بدان فتنه فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ
پس اگر از قتال شما کناره نگیرند وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ و القا نکنند بسوی شما صلح و طلب امان وَيَكُفُّوا
أَيْدِيَهُمْ و باز ندارند دستها خود را از قتال شما فَخُذُوهُمْ پس بگیرید ایشان را وَاقْتُلُوهُمْ و بکشید ایشان را
حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هر جا که بایشان دست یابید وَأُولَئِكُمْ و آن گروه جَعَلْنَا لَكُمْ دادیم ما شما را
عَلَيْهِمْ بر ایشان سُلْطَانًا مُبِينًا حجتی روشن در تعرض بقتل و سبی ایشان و آن حجت وضوح کفر و
عذر و مکر ایشانست وَمَا كَانَ و نسزد و روا نباشد لِمُؤْمِنٍ هر مؤمنی را أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا آنکه بکشد

مؤمنی را بغیر حق إِلَّا خَطَأً مگر کشتن بخطا وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً و هر که مؤمنی را بخطا بکشد فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ
پس بر وی است آزاد کردن بنده مُؤْمِنَةٍ گرویده وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ و بر وی است دیتی تمام ادا کرده شده إِلَى
أَهْلِهِ بورثه مقتول که قسمت کنند میان یکدیگر چون سایر مواریث إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا مگر آنکه ورثه
تصدق کنند بر قاتل و دیه را از او عفو فرمایند نزول آیه در شأن عیاش بن ربیعه است که قبل از هجرت مسلمان
شده از اقارب خود پنهان میداشت پس بگریخت و روی بمدینه نهاد و مادر در فراق او ناله و فریاد در گرفت
ابوجهل و برادر او حارث که برادران مادری عیاش بودند جزع و فزع مادر مشاهده نموده از عقب عیاش
رفتند و از نزدیک مدینه او را بافسون و فسانه باز گردانیدند و در مکه دست و پایش بر بسته در
آفتاب می انداختند تا از مسلمانی برگردد و حارث بن زید روزی بر او بگذشت و گفت ای عیاش
این همه محنت چرا میکشی مفارقت دین اسلام اختیار کن و آسوده شو القصه عیاش از بسیاری ایذا
و آزار کلمه که از وی طلبیدند بگفت و دیگر باره حارث او را سرزنش کرد که از آن دین که برگشتی
اگر حق بود پس ترک دین حق کردی و اگر باطل بود تو بر باطل بودی عیاش از وی در غضب شد و سوگند
خورد که اگر روزی بر تو دست یابم ترا بکشم پس عیاش هجرت نموده بعد حارث اسلام کرده و حارث
نیز بمدینه آمده مسلمان شد و عیاش در وقت بیعت حارث و اسلام او حاضر نبود روزی حارث
را در محله قبا تنها باز یافت و بنا بر آن سوگند او را قتل کرد و صحابه عیاش را ملامت کردند که مسلمانی را
بناحق کشتی در قیامت چه جواب خواهی داد عیاش بر آن صورت نادم شده بخدمت پیغمبر آمده تمام
قصه بعرض رسانید و گفت من از اسلام او خبر نداشتم و قتل او بر خطا واقع شد این آیه فرود
آمد و حکم قتل خطا مبین شد فَإِنْ كَانَ پس اگر باشد مقتول مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ از گروهی که دشمن

شما اند یعنی کافران وَهُوَ مُؤْمِنٌ و او مومن باشد فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ پس بر قاتل است آزاد
کردن بندهٔ مومن و ادای دیه باهل او نشاید زیرا که میان کافر و مومن وارث نیست وَإِنْ كَانَ
مِنْ قَوْمٍ و اگر آنکه کشته شده از قومی باشد بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ میان شما و ایشان عهد و پیمانست
یا اهل ذمه بود حکم در دیه و کفارت حکم مسلمانست فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ پس بر قاتلست دیه ادا کرده
شده إِلَىٰ أَهْلِهِ باهل او وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ و آزاد کردن بندهٔ مومنه فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس
هر که نیابد بنده و قدرت نداشته باشد بر خریدن آن فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ پس بروست
روزهٔ دو ماه از پی یکدیگر تَوْبَةً و این حکم کرد خدای توبه دهد شما را توبه دادنی و این توبه دادن مِنَ اللَّهِ
از خدایست و بتوفیق او وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا بحال القاتل و مقتول حَكِيمًا حکم کننده در
باب دیه و کفارت آورده اند که مقیس بن صبابه برادر خود هشام را در محلهٔ بنی النجار کشته یافت بحضرت
رسالت آمده صورت حال بموقف عرض رسانید و آن حضرت زبیر فهری را با او نزد اعیان بنی نجار
فرستاد که اگر بیدانید که کشندهٔ هشام کیست او را بمقیس سپارید و الا دیه او بموجب شریعت
ادا کنید بنی نجار چون از آن پیغام آگاه شدند صد شتر تسلیم مقیس کردند و با زبیر روی بمدینه نهادند و
چون بنزدیک شهر رسیدند وسوسهٔ شیطان مقیس را بر آن داشت که فهری را بیگناه بکشت
و با خود گفت نفسی را بقصاص نفسی بکشتم و هم او دیه سود آمد پس مرتد شده روی بمکه نهاد و این آیه نازل
شد وَمَنْ يَقْتُلْ و هر که بکشد مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا مومنی را بعمد و قصد و حلال داشته کشتن او را فَجَزَاؤُهُ
جَهَنَّمُ و پس پاداش او دوزخست خَالِدًا فِيهَا در حالتی که جاوید باشد در آن وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ
و خشم گرفت خدای برو وَلَعَنَهُ و براند او را و دور ساخت از رحمت خویش وَأَعَدَّ لَهُ و آماده ساخت

برای او عَذَابًا عَظِيمًا عذاب بزرگ بجهت ارتکاب این گناه بزرگ آورده اند که رسول صلعم سریه
بر سر قومی فرستاد و مرداس پس فدکی از آن مسلمان بود قوم او بگریختند و با او با مال و متاع و غنم خود
بکوهی متحصن شد چون که سریه تکبیر گویان رسیدند و مرداس او از تکبیر ایشان شنید او نیز تکبیر گفت
و بر مومنان سلام کرده زبان بگفتار لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ کشاده از کوه بزیر آمد اسامه
بن زید فی الحال برو تاخت و بضرب شمشیرش بینداخت و هرچه داشت غارت کرده گوسفندان او
را براند این خبر که بحضرت رسید بغایت متالم شد گفت ای اسامه کسی را کشتی که از یگانگی خدا خبر
باز نموده و یگانگی حق معترف بود و اسامه بران عمل نادم شده گفت یا رسول الله برای من آمرزش
طلب حضرت سه نوبت فرمود فکیف بلا اله الا الله و در روایتی آنست که اسامه گفت یا رسول الله
کلمه گفتن مرداس از ترس شمشیر ما بود حضرت فرمود هَلَّا شَقَقْتَ عَنْ قَلْبِهِ چرا دل او را شکافته بودی
تا دانی که راست میگوید یا دروغ و این آیه نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گروندگان
إِذَا ضَرَبْتُمْ چون سفر کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی بجهاد روید فَتَبَيَّنُوا پس نیک بپرسید و باز جستن
نمایید وَلَا تَقُولُوا و مگویید لِمَنْ أَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ مر کسی را که التماس کند بشما سلام را یعنی تحیت
اهل اسلام گوید لَسْتَ مُؤْمِنًا تو مومن نیستی بلکه بجهت ایمنی از ما این کلمه میگویی تَبْتَغُونَ میطلبید
بکار بردن عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مال فانی دنیا را او غنیمت و غنم مرداس است و اگر شما طلب غنیمت
کنید فَعِنْدَ اللَّهِ پس نزدیک خدای مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ غنیمتها بسیار است که بدست شما خواهد
آمد بی نیاز شوید از قتل مسلمانان برای مال كَذَٰلِكَ كُنْتُمْ همچنین بودید شما مِنْ قَبْلُ پیش از این
یعنی اول که باسلام در آمدید بجهت عصمت خون و مال خود توسل بکلمهٔ شهادت نمودید فَمَنَّ اللَّهُ

عَلَیْکُمْ پس منت نهاد خدای بر شما بانکه استقامت داد شما را در دین فَتَبَیَّنُوا پس نیک روشن
سازید مهم را و در قتل مردم تعجیل مکنید از روی گمان چه وبال زنده گذاشتن هزار کافر نزد خدای کمتر
از کشتن یک مسلمان اِنَّ اللّٰهَ کَانَ بدرستی که هست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه شما میکنید خَبِیْرًا
لَا یَسْتَوِی الْقَاعِدُوْنَ برابر نیستند نشینندگان در خانهای خود مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ از مؤمنان غَیْرُ
اُولِی الضَّرَرِ که نباشد خداوندان بیماری و عجز وَالْمُجَاهِدُوْنَ و جهاد کنندگان فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه
خدای بِاَمْوَالِهِمْ بمالهای خود که تهیهٔ اسباب قتال و تجهیز مقاتلان میکنند وَاَنْفُسِهِمْ و بنفس
خود که در معرض قتل می آرند و چگونه برابر توانند بود کسی که در گوشهٔ راحت تن پروری کند با آنکه در
مجاهدهٔ جان بازی نماید زید بن ثابت میفرماید که این آیه فرود آمد و در وی الفاظ غیر اولی الضرر
ابن ام مکتوم گفت یا رسول الله حال من چون باشد که نابینا ام و محروم از دولت مقاتله با اعدا سهمان
آثار وحی بر آن حضرت ظاهر شد و بعد از کشف آن حال فرمود که بنویس مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ غَیْرُ اُولِی
الضَّرَرِ فَضَّلَ اللّٰهُ تفضیل داد خدای الْمُجَاهِدِیْنَ جهاد کنندگان را بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ بمالها و نفس
خود عَلَی الْقَاعِدِیْنَ بر نشینندگان بعذر دَرَجَةً پایه که آن غنیمت است و ظفر و نام نیکو وَکُلًّا و همه
از قاعدان بعذر که میل جهاد دارند و نمی توانند و مجاهدان که بخود مباشر اند وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنٰی وعده
کرده است خدای پاداش نیکو که آن بهشت است اما تفضل درجات و تفاوت مراتب نیز
خواهد بود وَفَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجَاهِدِیْنَ و تفضیل کرد خدای مجاهدان را عَلَی الْقَاعِدِیْنَ بر نشستگان
بی عذر اَجْرًا عَظِیْمًا مزد بزرگ که آن دَرَجَاتٍ مِنْهُ پایه‌ها و بلندیست از خدای در آخرت
گفته اند هفتاد درجه است میان هر دو درجه مقدار دویدن اسبی تیز رو هفتاد سال وَمَغْفِرَةً و

بخشایش وَکَانَ اللّٰهُ غَفُوْرًا و هست خدای آمرزنده گناهان گذشتهٔ ایشان رَحِیْمًا
مهربان بر ایشان در از دیاد درجات ایشان در اخبار آمده که جماعتی مسلمانان چون قیس بن فاکهه و
...ن بن ولید و امثال ایشان با وجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند و چون رؤسا قریش
جانب بدر می‌آمدند ایشان همراه کافران بحربگاه حاضر گشتند و بشمشیر مسلمانان کشته شدند حق سبحانه
در شان ایشان فرستاد که اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستی آنانکه تَوَفّٰهُمُ الْمَلٰٓئِکَةُ جان میستانند
از ایشان ملایکه که اعوان ملک الموت اند ظَالِمِیْٓ اَنْفُسِهِمْ در حالتی که ایشان ستمکاران بودند بر
نفس خود بترک هجرت و در آن وقت فرض بود و بموافقت با کافران ممنوع بود قَالُوْا گفتند ملائکه
از روی سرزنش ایشان را که فِیْمَ کُنْتُمْ در چه چیزی بودید از کار دین و با کدام طایفه بودید از مشرکان
یا موحدان قَالُوْا کُنَّا گفتند بودیم مُسْتَضْعَفِیْنَ ضعیفان و عاجزان فِی الْاَرْضِ در زمین
مکه و کفار غالب بودند قَالُوْٓا گفتند فرشتگان تکذیب ایشان را که اَلَمْ تَکُنْ آیا نبود اَرْضُ
اللّٰهِ زمین خدای وَاسِعَةً گشاده و بسیار فَتُهَاجِرُوْا فِیْهَا که شما هجرت کنید در طرفی دیگر از زمین
چنانچه مهاجران حبشه و مدینه کردند فَاُولٰٓئِکَ پس آن گروه تارکان هجرت مَاْوٰهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان
دوزخست وَسَآءَتْ مَصِیْرًا و بد بازگشتیست ایشان را دوزخ و این عقوبت همه تارکان هجرت
را مقررست اِلَّا الْمُسْتَضْعَفِیْنَ مگر آنکه نیز که بسبب واقع ضعیف و عاجز اند مِنَ الرِّجَالِ از
مردان وَالنِّسَآءِ و زنان وَالْوِلْدَانِ و کودکان لَا یَسْتَطِیْعُوْنَ حِیْلَةً نتوانند چاره سازی
کردن ندارند وَلَا یَهْتَدُوْنَ سَبِیْلًا و نمی شناسند راه مدینه را یا طریق بیرون آمدن فَاُولٰٓئِکَ پس
آن گروه بیچارگان عَسَی اللّٰهُ شاید خدای اَنْ یَّعْفُوَ عَنْهُمْ که عفو کند از ایشان لفظ عسی ایمان میکند

با آنکه ترک هجرت امری خطیر بوده حتی که مضطر این نمی تواند بود وَكَانَ اللّٰهُ
خدای عفو کند از معذوران عَفُوًّا آمرزنده گناهان ایشان وَمَنْ یُّهَاجِرْ فِیْ سَبِیْلِ
هجرت کند در راه طاعت خدای یَجِدْ فِی الْاَرْضِ یابد در زمین مُرَاغَمًا كَثِیْرًا مواضع
آرامگاه بسیار وَّسَعَةً و فراخی در روزی یا گشادگی در اظهار دین و اعلاء کلمه عمرو بن دینار از عکرمه
میگوید که در مکه بسیار کس اسلام آورده بودند و استطاعت هجرت نداشتند چون آیه تهدید
هجرت نازل شد و نوشته آن بمستضعفان مکه رسید جندع بن ضمره پسران را گفت که هر چند
پیر و بیمارم اما از جمله مستضعفان نیستم چاره رفتن می توانم و راه مدینه را میدانم میترسم که ناگاه
اجل در رسانم و بسبب ترک هجرت ایمان من خلل پذیرد گرد او برهمین سریر که خفته ام بیرون برید فرزندان
اشارت پدر منقاد شده استعداد راه مهیا کردند بمنزل التنعیم نزول نموده اثر موت بر جندع ظاهر شد
راست خود بر دست چپ نهاد و گفت خدایا این دست از آن تو و این دیگر از آن رسول تو بیعت
میکنم ترا بانچه بیعت کرده است رسول تو با تو این بگفت و در گذشت و خبر او بمدینه رسید بعضی
اصحاب گفتند اگر بمدینه رسیدی اسلام او کاملتر و مزد او شاملتر بودی حق تعالی آیه فرستاد که وَمَنْ
یَّخْرُجْ مِنْۢ بَیْتِهٖ و هر که بیرون آید از خانه خود مُهَاجِرًا اِلَی اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ در حالتی که هجرت کننده
باشد بخدای و رسول او یعنی برای ایشان ثُمَّ یُدْرِكْهُ الْمَوْتُ پس دریابد او را مرگ در اثناء
طریق و بهجرت گاه نرسد فَقَدْ وَقَعَ اَجْرُهٗ پس بدرستی که ثابت باشد مزد او عَلَی اللّٰهِ نزدیک
خدای وَكَانَ اللّٰهُ غَفُوْرًا و هست خدای آمرزنده گناه تاخیری که در هجرت کرده رَّحِیْمًا مهربان در عطاء
مثوبه او بحسب نیت او وَاِذَا ضَرَبْتُمْ فِی الْاَرْضِ و چون سفر کنید در زمین فَلَیْسَ عَلَیْكُمْ جُنَاحٌ

پس نیست بر شما گناهی اَنْ تَقْصُرُوْا مِنَ الصَّلٰوةِ در آنکه کوتاه سازید از نماز یعنی رباعی را دو
رکعت گذارید اِنْ خِفْتُمْ اگر ترسید اَنْ یَّفْتِنَكُمُ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا آنکه شما را بکشند
کافران این شرط باعتبار غالبست چو دران وقت در حوالی مدینه مسلمانان را دشمنان بوده اند
و حالا بی ترس نیز تقصیر باید کرد اِنَّ الْكٰفِرِیْنَ بدرستی که کافران كَانُوْا لَكُمْ هستند شما
را عَدُوًّا مُّبِیْنًا دشمنی آشکارا وَاِذَا كُنْتَ فِیْهِمْ و چون باشی تو در میان ایشان بوقت خوف
از اعادی فَاَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلٰوةَ پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز را لشکر خود را دو قسم ساز
فَلْتَقُمْ طَآئِفَةٌ مِّنْهُمْ پس باید که بایستد گروهی از ایشان مَّعَكَ با تو و نماز گذارند و گروه دیگر
روبروی دشمنان بایستند وَلْیَاْخُذُوْۤا اَسْلِحَتَهُمْ و باید که فرا گیرند آنانکه نماز میگذارند سلاحهای خود را
از روی حزم و احتیاط فَاِذَا سَجَدُوْا پس چون سجده کنند نماز گذارندگان فَلْیَكُوْنُوْا پس باید
که باشند آنها که نماز نمیگذارند مِنْ وَّرَآئِكُمْ از پس شما در برابر دشمن و چون این گروه یک رکعت
بگذارند بجنب لشکر باز روند وَلْتَاْتِ طَآئِفَةٌ اُخْرٰی و بیایند آن طایفه دیگر که لَمْ یُصَلُّوْا
نماز نگذارده اند و پاس میداشتند فَلْیُصَلُّوْا مَعَكَ پس بگذارند با تو یک رکعت دیگر وَلْیَاْخُذُوْا و باید
که بگیرند ایشان نیز با خود حِذْرَهُمْ آنچه بدان حذر میکنند از دشمن چون سپر و خود و زره وَاَسْلِحَتَهُمْ
و سلاحها که بدان جنگ میکنند چون شمشیر و حربه و تیر و کمان وَدَّ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا دوست میدارند
آنانکه کافر شده اند لَوْ تَغْفُلُوْنَ اگر که غافل شوید عَنْ اَسْلِحَتِكُمْ از سلاحهای حرب خود وَاَمْتِعَتِكُمْ
و از متاعهای خویش چون البسه و سایر رخوت فَیَمِیْلُوْنَ عَلَیْكُمْ پس حمله آورند بر شما مَّیْلَةً وَّاحِدَةً
یک حمله و همه را بکشند نقلست که حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و سلامه بغزوه عسفان رفته بود و مشرکین

رسید مشرکان عرب برابر صف راست کرده وقتال وجدال را مهیا شده حضرت نیز نموده تا لشکر
اسلام در مقابله صف برکشیدند وقت نماز پیش درآمد و سواد لشکر کفار میان قبله و سپاه مؤمنان حایل
بودند حضرت رسالت با صحابه باقامت نماز اشتغال فرمودند وکفار معاینه رکوع و سجود ایشان
نمودند بعد از فراغت اهل اسلام ازان نماز کافران حسرت خوردند که چرا برایشان هجوم نکردیم [illegible]
کفار شوکت [illegible] ازیشان بنیاد [illegible] یکی ازیشان آواز داد که این قوم را بعد ازین نماز دیگریست که
در اعزاز و اکرام آن غایت مبالغه بتقدیم میرسانند فرصت نگاه داشته دران وقت ناگاه برسر ایشان
رانیم و بکام دل ازین دشمنان داد انتقام بستانیم هنوز وقت صلوة عصر درنیامده جبرئیل علیه السلام
فرود آمد و کیفیت نماز خوف بدین آیه بحضرت رسالت صلعم تعلیم داد و فقها را در چگونگی این نماز
اختلاف بسیارست و در کتب فقهی مقرر شده وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ گناهی نیست بر شما اِنْ كَانَ
بِكُمْ أَذًى اگر باشد شما را رنجی مِنْ مَطَرٍ که گران کرده اند اسلحه را أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى یا باشید
ناتوانان در حمل سلاح أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ آنکه بنهید سلاحهای خود را وَخُذُوا حِذْرَكُمْ
و بهر حال فرا گیرید آلات نگاه داشتن خود را تا خصم بر شما هجوم نکند و گفته اند مراقب بر حذر باشید
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ آماده کرده است برای کافران عَذَابًا مُهِينًا عذابی
خوار کننده فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ پس چون ادا کردید نماز خوف را و فارغ شدید ازان فَاذْكُرُوا
اللَّهَ پس یاد کنید خدای را قِيَامًا در حال قیام که شمشیر میزنید وَقُعُودًا و در حال نشستن که تیر می اندازید
وَعَلَى جُنُوبِكُمْ و بر پهلوهای خود [illegible] زمان که زخم خورده اید وافتاده و گفته اند مراد یاد کردن خدا و ذکر [illegible]
احوال در زاد المسیر آورده که ذکر یعنی نمازست یعنی بگزارید از خدای قِيَامًا بوقت تصرف در امور وَقُعُودًا

درحال

درحال اشتغال باکل و شرب و مصاحبت با خلق وَعَلَى جُنُوبِهِمْ و در زمان توجه بنام [illegible] اِنْ تَكُونُوا [illegible]
چنین خوف تواند بود هرکه در خوف کم شد هوش او نشنود [illegible] گوش او [illegible]
گشت دربین هرکه خوف نیست چون کوهی [illegible] فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ پس چون آرام یابید و از خوف
ایمن شدید فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ پس بگذارید نماز را بتعدیل ارکان وحفظ شرایط آن إِنَّ الصَّلَاةَ بدرستی
که نماز كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ هست بر مؤمنان كِتَابًا مَوْقُوتًا فرض موقت یعنی محدود باوقات که اخراج
آن از اوقات آن روا نیست وَلَا تَهِنُوا و سستی مکنید و ضعف مورزید فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ در طلب
کافران و کارزار با ایشان این غزوه حمراء الاسد نازل شد که حضرت پیغمبر صلوات وسلامه علیه
بعد از جنگ احد میخواست که از عقب ابوسفیان رود و صحابه از جراحات متألم بودند حق سبحانه فرمود
که إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ اگر هستید شما ای مسلمانان که دردمند شده اید از جراحتها فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ پس
بدرستی که کافران نیز دردمند اند و زخم خورده كَمَا تَأْلَمُونَ چنانکه شما هستید وَتَرْجُونَ و شما با وجود الم
امید میدارید مِنَ اللَّهِ از خدای مَا لَا يَرْجُونَ آنچه ایشان امید ندارند از ثواب آخرت و نصرت
در دنیا وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلِيمًا دانا بمصالح شما حَكِيمًا محکم کار در امر و نهی آورده اند که طعمه بن
زره درعی که در انبان آرد پنهان کرده بود دزدید [illegible] انبان شکافی داشت همه راه آرد میریخت
تا بخانه یهودی که زید بن السمین میگفتند برده و بطریق ودیعت بدو سپرده بامداد [illegible] تا بخانه
طعمه رفت و بعد از طلب درع طعمه سوگند یاد کرد که این کار نکرده و خبر ندارد [illegible] بر همان سمت که طعمه
بخانه یهودی رفته بود پی برده و یهودی را گرفت گفت زید طعمه زرهی در انبان بمن بودیعت
داده و جمعی بران گواهی دادند [illegible] صورت حال [illegible] بنی ظفر که قوم طعمه بودند از خوف

دعوای او کرد است که طعمه تهمت زده شود و جهود را پاک دامن بیرون آید اغاز جدال و خصومت کردند با جهود و
در وای حضرت رسالت نیز بران بود که خیانت بر جهود ثابت کرده و مسلمان از ان خیانت بیرا باشد
همین که حضرت قصد عتاب یهودی کرد و خواست که بقطع ید او حکم فرماید از حضرت رب الارباب خطاب
رسید که اِنَّا اَنْزَلْنَا بدرستی که ما فرو فرستادیم اِلَیْکَ الْکِتَابَ بسوی تو قرآن را بِالْحَقِّ براستی و حکم درست
لِتَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ تا حکم کنی میان مردمان بِمَا اَرٰیکَ اللّٰهُ بانچه خدای ترا شناسا کردانید و وحی فرستاد وَلَا
تَکُنْ لِلْخَائِنِیْنَ خَصِیْمًا مباش برای خیانت کنندگان خصم یعنی از کسی که بکناهست در مقام دفع خیانت مباش از خدای
وَاسْتَغْفِرِ اللّٰهَ و آمرزش خواه از خدای از قصدی که بعذاب یهودی کردی اِنَّ اللّٰهَ کَانَ بدرستی که خدا هست
غَفُوْرًا آمرزنده و کسی را که آمرزش طلبد رَحِیْمًا مهربان بر وی وَلَا تُجَادِلْ و خصومت مکن عَنِ الَّذِیْنَ از قبل آنکه
یَخْتَانُوْنَ اَنْفُسَهُمْ خیانت میکنند با نفسهای خود یعنی قوم طعمه که با خیانت او در ساخته اند اِنَّ اللّٰهَ لَا یُحِبُّ
بدرستی که خدای دوست ندارد مَنْ کَانَ خَوَّانًا هر که هست بسیار خیانت کننده یعنی مصر بران اَثِیْمًا گناه
مستغرق در گناه خود یَسْتَخْفُوْنَ مِنَ النَّاسِ شرم میدارند از مردمان و پنهان میکنند خیانت را وَلَا یَسْتَخْفُوْنَ مِنَ
اللّٰهِ و شرم نمیدارند از خدای وَهُوَ مَعَهُمْ و حال آنکه خدای با ایشان است و اسرار ضمایر ایشان از و پنهان نیست
پس او سزاوارترست که از و شرم دارند و نمیدارند اِذْ یُبَیِّتُوْنَ آنهنگام که شب تدبیر و تزویر میکنند مَا لَا
یَرْضٰی آن چیزی را که نمی پسندد خدای مِنَ الْقَوْلِ از گفتن دروغ یعنی طعمه با یکدیگر در شب مشاوره میکردند با آنکه طعمه
سوگند بدروغ خورد جهت سپر سوگند او را که مسلمانست باور خواهد کرد و بقول یهودی که کافرست التفات نخواهد نمود
وَکَانَ اللّٰهُ و هست خدای بِمَا یَعْمَلُوْنَ بدانچه شما میکنید از تدبیر مُحِیْطًا احاطه کننده بعلم و هیچ چیز از حیطه علم او خارج
نیست هَا اَنْتُمْ هٰؤُلَاءِ هان شما اید ای گروه بنی ظفر که جهت جاهلیت جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ دفع میکنید از خاینان خیا

نت بجدال و خصومت فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در وقت زندگانی در دنیا فَمَنْ یُّجَادِلُ اللّٰهَ پس کیست آنکه خصومت
با خدای در دفع خیانت کند عَنْهُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ از ایشان روز قیامت اَمْ مَّنْ یَّکُوْنُ یا کیست آنکه باشد عَلَیْهِمْ
وَکِیْلًا بر ایشان نگاهبان که نگذارد که ایشان را عذاب کنند یا حمایت کننده که عذاب از ایشان باز
دارد وَمَنْ یَّعْمَلْ سُوْٓءًا و هر که بکند بدی که از ان ضرر بغیر رسد اَوْ یَظْلِمْ نَفْسَهٗ یا ستم کند بنفس خود ثُمَّ
یَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ پس طلب آمرزش کند از خدای بتوبه و انابت یَجِدِ اللّٰهَ یابد خدای را غَفُوْرًا آمرزنده گناه
رَحِیْمًا مهربان بفضل خود بر وی و درین آیه ترغیب فرموده طعمه و قوم او را بتوبه و استغفار وَمَنْ یَّکْسِبْ
اِثْمًا و هر که بکند گناهی را بر آن تهمت کند فَاِنَّمَا یَکْسِبُهٗ عَلٰی نَفْسِهٖ پس جز این نیست که میکند آن عمل را بر نفس
خود چه ضرر آن از نفس او بدیگری تعدی نمیکند وَکَانَ اللّٰهُ عَلِیْمًا و هست خدای دانا بسارق و زره حَکِیْمًا
حکم کننده در مجازات او بقطع ید وَمَنْ یَّکْسِبْ خَطِیْٓئَةً و هر که بکند گناه صغیره یا آنچه بخطا از و واقع شود اَوْ اِثْمًا یا
گناه کبیره یا آنچه بعمد از وی واقع شود ثُمَّ یَرْمِ بِهٖ پس تهمت نهد بآن گناه بَرِیْٓئًا بیگناهی را چنانچه طعمه نسبت
به یهودی کرد فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا پس بدرستی که برداشت دروغی را که از ان متحیر و مبهوت میشوند وَاِثْمًا و گناه
مُّبِیْنًا و دیگر حاملی که ظاهر را ولَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ و اگر نه فضل خدای بود عَلَیْکَ بر تو که وحی فرستا
د ترا از حقیقت مهم اعلام داد وَرَحْمَتُهٗ و بخشایش او که ترا از قصد عذاب زید و تصدیق طعمه منصرف
ساخت لَهَمَّتْ طَّآئِفَةٌ هر آینه قصد کرده بودند گروهی مِّنْهُمْ از بنی ظفر اَنْ یُّضِلُّوْکَ با آنکه ترا بگردانند از
حکم راست وَمَا یُضِلُّوْنَ و در خطا و ضلالت نمی اندازند اِلَّآ اَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را چه وبال این
کار عاید بدیشانست وَمَا یَضُرُّوْنَکَ مِنْ شَیْءٍ و ترا زیان نمی توانند رسانید بهیچ چیز چه تو در پناه عصمت
خدای وَاَنْزَلَ اللّٰهُ و فرستاده است خدای عَلَیْکَ الْکِتٰبَ بر تو قرآن وَالْحِکْمَةَ و بیان احکام ان را وَعَلَّمَکَ

و در آموزانیده است ترا مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ آنچه نبودی که بدانی از خفیات امور و مکنونات ضمایر و بعضی گفته‌اند
آن علمست بر جهت حق و جلال او و شناخت عبودیت نفس و قدر حال او در بحر الحقایق میفرماید که آن علم ما کان
و ما سیکون است که حق سبحانه در شب اسری بدان حضرت عطا فرمود و چنانچه در حدیث معراج آمده است
که در زیر عرش بودم قطره در حلق من ریختند فعلمت ما کان و ما سیکون وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ و هست فضل خدا عَلَيْكَ
بر تو بنبوت عَظِيمًا بزرگ فضل اعظم از نبوت کامله که ترا است لَا خَيْرَ نیست نیکوئی فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ
در بسیاری از راز گفتن ایشان یعنی قوم طعمه که بشب مشاورت کردند در خلاص طعمه و گفته‌اند که نجواهم مناجیات
یعنی هیچ نیکی در آن رازگویان نیست إِلَّا مَنْ أَمَرَ مگر آنکس که بفرماید بِصَدَقَةٍ بصدقه دادن او أَوْ مَعْرُوفٍ
یا امر کند بمعروف و آن چیزیست که بشرع مستحسن باشد و گفته معروف اینجا قرض دادنست یا دست
گیری بیچارگان أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ یا بفرماید باصلاح میان مردمان و رفع کدورت از دلهای ایشان
وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ و هر که بکند اینها که مذکور شد ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ برای طلب خشنودی خدای
فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ پس زود باشد که بدهیم او را أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ و
هر که مخالفت کند با رسول مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه ظاهر شد لَهُ الْهُدَى راه راست بوقوف بر معجزات
و ظهور دلایل واضحات وَيَتَّبِعْ و پیروی کند غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ غیر آن راه که مومنان بر آنند از اعتقاد
و عمل این آیه هم در شان طعمه است که از خوف قطع ید بگریخت بجانب مکه و مرتد شد و آنجا نقب در خانه
کسی میزد و دیوار فرود آمد و در زیر آن بماند روزی دیگر او را از میان دیوار بیرون آوردند و خواستند که بکشند
بعضی از اهل مکه درخواست نمودند که این از مدینه گریخته و پناه بما آورده کشتن او مناسب نیست پس او را
از مکه اخراج کردند و با تجار قضاعه بسوی شام عزیمت نمود و در منزلی کاروان را مشغول ساخته پاره از متاع ایشان

بدزدید و بگریخت اهل قافله او را بگرفتند و سنگسار کردند و قول آنست که از جده در دریا نشسته بود و کیسه
تجاری در کشتی بدزدید و بعد از وقوف بر آن در دریا انداختند این عذاب دنیا بود و عقاب آخرت
را میگوید نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى واگذاریم او را در آن سرای با آنکه دوست میدارد درین سرای که آن کفر
و ارتدادست یعنی او را در آنجا گذاریم و با مرتدان داخل کنیم وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ و در آریم او را بدوزخ وَسَاءَتْ
مَصِيرًا و بد بازگشتیست دوزخ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ بدرستی که نیامرزد خدای أَنْ يُشْرَكَ بِهِ آنرا که
شرک آرد بخدای وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ و بیامرزد آنچه فروتر است لِمَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد نزول
آیه در شان پیری بوده است از اعراب که بجناب نبوت مآب آمده و بعرض رسانیده که یا رسول
پیری ام در گناه غرق شده الا آنست که تا خدای را شناخته ام هرگز شرک نیاورده ام و بجز او کسی را دوست
نگرفته ام و معصیت از روی جرئت و بی ادبی با خدای نکرده ام و تصور آن نداشته ام که طرفة العینی
خدای را بگذارم خود را عاجز کرده‌ام و حالی آمده ام پشیمان از گناه و توبه کننده بدرگاه حال من چگونه باشد پیغمبر
خدای بدین آیه فرموده او را که همه گناهان را غیر از شرک امید آمرزش است وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ
و هر که انباز گیرد بخدای فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستیکه گمراه شد از حق ضَلَالًا بَعِيدًا گمراهی دور یعنی در نهایت
ضلالت پس از حال مشرکان خبر میدهد که إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ نمی پرستند بدون حق تعالی
إِلَّا إِنَاثًا مگر ماده گان را یعنی بتان را ماده میگوید بواسطه تأنیث اسماء ایشان چون لات و عزی و منات
و همچنین هر قبیله بتی بود که انثی بنی فلان میگفتند و در تفسیر منیر آورده که بتان را بصورت زنان ساختندی
و گفته‌اند مراد از این اناث ملائکه اند بزعم ایشان که میگفتند فرشتگان دختران خدا اند وَإِنْ
يَدْعُونَ و نمی پرستند إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا مگر دیو سرکش بیرون رفته از فرمان برداری یعنی ابلیس را

چه او را پرستش میکنند مشرکان از عبادت ایشان لَعَنَهُ اللَّهُ براندهٔ است خدای او را و دور کرده از رحمت وَقَالَ
و گفت شیطان لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ هر آینه میگیرم از بندگان تو نَصِيبًا مَفْرُوضًا بهرهٔ مقرر که
از ایشان بعث النار گویند و از هزار کس از ادمیان نهصد و نود و نه بعث النار خواهد بود چنانچه در حدیث
آمده وَلَأُضِلَّنَّهُمْ و ایشان را گمراه میکنم از طریق حق وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ و در آرزو می افکنم ایشان را و می آریم
در چشم ایشان امانی باطله را چون طول حیوة یا ذاد توبه یا انکه بعث و نشر یا دخول بهشت با ارتکاب
ذنوب وَلَآمُرَنَّهُمْ و می فرمایم ایشان را فَلَيُبَتِّكُنَّ پس میشکافند آذَانَ الْأَنْعَامِ گوش های چهارپایان
و آنچه خدای حلال ساخته حرام میکردانند اشارت است بآنچه عرب داشته اند بحیره و سایبه و وصیله
و غیر آن چنانچه در سورهٔ مایده بیاید وَلَآمُرَنَّهُمْ و هر آینه میفرمایم ایشان را فَلَيُغَيِّرُنَّ پس تغییر میدهند
خَلْقَ اللَّهِ آفریدهٔ خدای را بصورت یا صفت چون خصی کردن انسان و تیز ساختن دندان و لواطه و سحق
و رقم کبود در زدن بر روی و لب و دست و پای یا مراد تغییر فطرة الله است یعنی اسلام یا استعمال
جوارح و قوی در امور باطله وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ و هر که فرا گیرد شیطان را وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ دوستی
بدون خدای هر چه شیطان فرماید آن کند فَقَدْ خَسِرَ پس بدرستی که زیان کند خُسْرَانًا مُبِينًا زیانی روشن
چه سرمایهٔ عمر و وقت از دست بدهد و از سود بی بهره بود و یا زیان کند بفوات بهشت و حصول دوزخ يَعِدُهُمْ
وعده میدهد ایشان را شیطان بآنچه وفا نکند وَيُمَنِّيهِمْ و در آرزو می افکند ایشان را بچیزی که نیابند وَمَا يَعِدُهُمُ
الشَّيْطَانُ و وعده نمیدهد ایشان را شیطان إِلَّا غُرُورًا مکر فریب و خداع یعنی اظهار نفع میکند در آنچه مشتمل
بر ضرر است أُولَئِكَ آن پرستندهٔ بتان و متابع شیطان اند مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخ است وَ
لَا يَجِدُونَ عَنْهَا و نیابند از دوزخ مَحِيصًا گریزگاهی که بدان جا نقل کنند وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای پسندیده کردند سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که در آریم ایشان را جَنَّاتٍ
تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا
در حالتی که این درخلان جاوید باشند در آن أَبَدًا تاکید است یعنی همیشه بی انقطاع وَعْدَ اللَّهِ وعده
کرد خدای وعده کردنی در راست کرد سخن خود را حَقًّا راست کردنی وَمَنْ أَصْدَقُ و کیست راست
تر مِنَ اللَّهِ قِيلًا از خدای در سخن خود ابو صالح روایت میکند که مسلمانان و اهل کتاب در مجلسی با
هم مجتمع شدند یهود و نصاری آغاز مفاخرت کردند که پیغمبر ما پیش از پیغمبر شما مبعوث شده و کتاب ما قبل
از کتاب شما منزل گشته و در بهشت نرود مگر یهودی یا نصرانی مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما خاتم
انبیاست و کتاب ما ناسخ کتب شما پس بهشت سزاوار تر ما ایم آیه آمد که لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ آنچه خدا
وعده کرده از ثواب یافت نشود به آرزوهای شما ای مسلمانان وَلَا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ و نه
بآرزوهای اهل کتاب که گویند لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى یعنی هیچ کار
بآرزو و بر بنا نهید بلکه ریاضت باید کشید اند که ریاض بهشت باید بآرزو و هوس بر نیاید این
باب دیده و خون جگر خورد اند بود مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ آن کس که عمل کند بدی جزا داده شود بآن
عَاجِلًا وَآجِلًا این حکم عام است همه عاملان را آورده اند که چون این آیه فرود آمد صحابه متالم گشتند
و ابو بکر صدیق [illegible] الله گفت یا رسول الله کیف الفلاح بعد هذه الآية بعد از نزول این آیه چگونه رستگار
باشد هیچ کس از گرداب جزای بی نیفت پس جزاء آن که دارد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که نه
بیمار میشوی و نه اندوهناک میگردی و نه بلا بتو میرسد گفت بلی یا رسول الله فرمود همو ذاک آن جزایست
و در تفسیر ثعلبی آورده که حضرت صلعم بعد از این سخن فرمود که ای ابا بکر رحمك الله تو و اصحاب تو مومنان از جزای گناه

درین دنیا دهند تا کفارهای رسید و شمار هیچ گناهی نبود و دیگر از جزاهای ایشان جمع کنند و روز قیامت بدیشان
رسانند و حسن بصری رحمه الله میگوید که عمل سوء شرکست بدلیل آنکه حق تعالی میفرماید وَلَا يَجِدْ و نیابد عمل
کننده برای نفس خود مِن دُونِ اللَّهِ جز خدای وَلِيًّا دوست داری که مدد دهد و برساند وَلَا نَصِيرًا و نه یاری که او از
عذابش برهاند وَمَن يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ و هر که بجای آرد بعضی از اعمال صالحه چه هیچکس را قوت آن نیست که
تمام آن بجای آرد مِن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ از مردان و زنان وَهُوَ مُؤْمِنٌ در حالتی که او مؤمن باشد که عمل بی ایمان اعتبار
ندارد فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه عمل کنندگان يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ در آورده شوند به بهشت و حفص بصیغهٔ معلوم
میخواند یعنی در آیند بهشت وَلَا يُظْلَمُونَ و ستم رسیده نشوند در ثواب عمل خود نَقِيرًا مقدار نقیری یعنی
هیچ چیز از ثواب ایشان کم نشود وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا و کیست نیکوتر از جهت دین مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ
از آنکه خالص کردانید نفس خود را برای خدای بذل کرد روی خود را در هیچ و حق تعالی وَهُوَ مُحْسِنٌ و حال
آنکه او آینده است بنیکوییها و ترک کننده بدیها وَاتَّبَعَ و پیروی کرد مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ دین ابرهیم را حَنِيفًا
در حالتی که ابرهیم بااین مایل است از همه دینها بدین اسلام وَاتَّخَذَ اللَّهُ و گرفت خدای إِبْرَاهِيمَ
خَلِيلًا ابرهیم را دوست یعنی او را برگزید و اختصاص داد بکرامتی که مشابه است بکرامت دوست
با دوست آورده اند که در عهد ابرهیم صلوات الرحمن علی نبینا و علیه قحط پدید آمد و چون مردم همواره از
موائد خلیلی فواید یافته بودند درین سال بجهت جوع بیشتر رجوع نمودند الخ ابرهیم علیه السلم دانست
برایشان ایثار کرد و میش که انبار تهی شد چند قطار شتر بمصر فرستاد نزدیک دوستی که معتمد علیه
بود تا قدری طعام از مصر بشام فرستد چون پیغام خلیل بدوست مصری رسید گفت در ولایت ما نیز
اثر قحط و غلا ظاهر شده و اگر فی الواقع ابرهیم علیه السلم این طعام از برای خود طلبیدی بهر نوع که بودی چاره

می توانست نمود فاما شنیده ایم که بسی فاقه زدگان بدو التجا کرده اند و او بکرم غریزی و سماحت جبلی میخواهد
که این طعام بدیشان صرف کند القصه گندم بجانب ابرهیم علیه السلم ندادند و بهانه تیز یافتند بضرورت
بازگشتند و ایشان از شرم آمدن که شتر خالی بشهر در آرند چه بسی گدایان و بینوایان چشم بر آن داشتند که شتر
خلیل از مصر با طعام فراوان خواهد رسید شتربانان در حوالی شهر جوالها را پر از ریگ نرم کرده
کرده بخانه آوردند ابرهیم ازین حال تنگدل شد رو بمسجد نهاد و دران حال روح ابرهیم در خواب بود
چون بیدار شد جوالها پر دید خرم و خوش دل شده سر یکی بکشاد آرد دید در غایت سفیدی و پاکیزگی
بیرون آمد پاره نان از آن خمیر کرده و نان پخته بعیال و اطفال و درویشان داد و چون ابرهیم از مسجد باز
باز آمد و بوی نان بمشام او رسید پرسید که این از کجاست گفت از نزدیک دوست مصر تو ابرهیم علیه السلم
فرمود که این از نزدیک دوست من الله است خدای بدین سبب او را دوست گرفت بزرگان گفته اند
شرط خلت استسلام بنده است در عموم احوال بحضرت ذی الجلال و این مقام ابرهیم بود لا جرم به
خلیل موسوم شد و شرط محبت فنا حبیب است در محبوب و بقاء او بدو و این مقام محمد است صلی
الله علیه و سلم لا جرم بحبیب مسمی گشت و ازینجاست که ذکر خلت بظاهر فرمود که واتخذ الله ابرهیم
خلیلا و ذکر محبت بکنایت باز نمود که فاتبعونی یحببکم الله و درین معنی گفته اند   عجب آن نیست که محبوب
جهانی تو بلطف   عجب آنست که محبوب تو میباشند   خلیل سالک بود و حبیب مجذوب سلوک نشانهٔ
دنو قرب است و جذبه علامت ترقی و جمعیت از سلوک خلیل بدین عبارت خبر داد و فرمود که انی ذاهب الی ربی
از جذبهٔ حبیب بدین آیت اشارت تنبیه کردند که اسری بعبده لا جرم آنچه نظرگاه خلیل بود که نری ملکوت السموات
قدمگاه حبیب گردانید که دنی فتدلی   خلیل از خبر تا عیان سپاهش   مسیح از جا و شان بارگاهش

وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰاتِ و مر خدایراست آنچه در آسمانها بود وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینها باشد پس هر
کرا خواهد از اهل آسمان و زمین بدوستی برگزیند وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا بهمه چیزها احاطه
کننده از روی علم و قدرت وَيَسْتَفْتُونَكَ و طلب فتوی میکنند از تو فِي النِّسَاءِ در باب میراث زنان
یعنی دختران ام کحه چنانکه گذشت و اعتراض عیینة بن حصین که دختر خواهر را نصف مال میدهی و ما نمی
دهیم مگر کسی را که کارزار کند و غنیمت بدست آرد قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيكُمْ بگو که خداوند فتوی میدهد شما را یعنی
بیان میکند حکم خود را فِيهِنَّ در باب ایشان وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ و دیگر فتوی میدهد آنچه خوانده میشود بر شما
فِي الْكِتَابِ در قران فِي يَتَامَى النِّسَاءِ در شان یتیمان که زنانند اللَّاتِي آن زنان که لَا تُؤْتُونَهُنَّ
نمی دهید ایشان را مَا كُتِبَ لَهُنَّ آنچه فرض کرده شده است برای ایشان از میراث وَتَرْغَبُونَ
و رغبت میکنید أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ آنکه خواهید ایشان را اگر جمیله باشند و مالهای ایشان را
خورید وَالْمُسْتَضْعَفِينَ و دیگر فتوی میدهد قران در باب ضعیفان و بیچارگان مِنَ الْوِلْدَانِ از
فرزندان خورد که ایشان را میراث نمیدهید وَأَنْ تَقُومُوا و دیگر حکم میکند قران بآنکه قیام نماید للیتامی
برای امر یتیمان در مهر و میراث ایشان بِالْقِسْطِ بعدل و راستی وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ و آنچه میکنید
از نیکوی درباره یتیمان و کودکان و غیر ایشان فَإِنَّ اللّٰهَ كَانَ پس بدرستی که خدای هست
بِهِ عَلِيمًا بر آن دانا و بر آن جزا خواهد داد و در اسباب نزول آورده که مردی بر زن خود بهانه جوی
بود تا طلاق دهد و زن بسبب تعلق دل با فرزندان بفراق او رضا نمی داد و میگفت مرا طلاق مده
و هر کجا خواهی میرو که من ترا بحل کردم و گویند دختر محمد بن مسلمه با شوهر خود رافع بن خدیج که میخواست
او را طلاق دهد همین گفت که مرا رها کن و من نوبت خود بدیگر زن تو بخشیدم حق تعالی آیه فرستاد

وَإِنِ امْرَأَةٌ و اگر زنی خَافَتْ بداند و دریابد مِنْ بَعْلِهَا از شوهر خود نُشُوزًا سر بازدن از صحبت او اَوْ
إِعْرَاضًا یا روی گردانیدن از مجالست و مکالمت او فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ گناهی نیست بر
ایشان أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا در آنکه صلح آرند میان یکدیگر صُلْحًا صلحی یعنی آشتی کنند بآنکه زن مقداری
از مهر بخشد یا نوبت خود بزن دیگر گذارد و مرد نیز حقوق خدمت قدیمی نگاه دارد و او را از خود
جدا نکند وَالصُّلْحُ خَيْرٌ و آشتی بهتر است از خصومت و مفارقت ارباب سیر آورده اند که حضرت پیغمبر
صلوات الله وسلامه علیه سوده بنت زمعه را طلاق داد و او بر سر راه آن حضرت بنشست
تا وقتی که سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم برسید سوده بزبان تضرع گفت یا رسول الله
رجعت نمای من نه بدان سوگند که دوستی مرد در دل من نمانده لیکن میخواهم که فردای قیامت در زمره زنان
تو محشور شوم و نوبت خود بعایشه بخشیدم حضرت بوی رجعت فرمود و روزی نوبت او در خانه عایشه
می بود و این آیه در قصه وی نازل شد وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ و فرا آورده اند نفسها
بخل یعنی مجبول اند نفسها بر بخیلی و از نیست که هر یک از زوجین در مسامحت و مروت بخل میورزند وَ
إِنْ تُحْسِنُوا و اگر نیکوی ورزید در زندگانی وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از نشوز و اعراض فَإِنَّ اللّٰهَ كَانَ
پس بدرستی که خدای هست بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا بآنچه میکنید از احسان و خصومت دانا وَلَنْ
تَسْتَطِيعُوا و نمی توانید ای کسانی که زیاده از یک زن دارید أَنْ تَعْدِلُوا آنکه عدل ورزید و راستی
نگاه دارید بَيْنَ النِّسَاءِ میان زنان خود زیرا که عدل آنست که البته میل واقع نشود و آن متعذر است
و لهذا حضرت رسالت صلعم با آنکه در قسم میان ازواج طاهرات ملاحظه عدل میفرمود و میگفت خدایا
این قسمت در آن چیزیست که من مالک آنم از صحبت و نفقه مرا مواخذه مکن در آنچه تو مالک آنی و من نیستم

یعنی در دوستی بعضی چنانچه عایشه از همه ازواج دوستر میداشت وَلَوْ حَرَصْتُمْ واگر چه
بر ارتکاب عدل وقادر باشید بران فَلَا تَمِیلُوا کُلَّ الْمَیْلِ پس میل مکنید باکل در خوب
نفقه یعنی میل قلب را با میل فعل یکجا جمع مکنید که اگر چنین باشد فَتَذَرُوهَا پس بکذارید
را کَالْمُعَلَّقَةِ مانند کسی که محبوس باشد یعنی چنین زن نه مطلقه باشد ونه شوهر دارد وَإِنْ تُصْلِحُوا
واگر بصلاح آرید انچه بنا ساخته اید از جور در زمان در زمان کذشته وَتَتَّقُوا وبپرهیزید از میل
عملها در زمان اینده فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بتحقیق هست خدای غَفُورًا امرزنده کناهان ماضی رَحِیمًا
مهربان بر توفیق طاعت در زمان مستقبل وَإِنْ یَتَفَرَّقَا واگر جدا شوند هر یک ازیشان از صاحب
او بطلاق یُغْنِ اللَّهُ كُلًّا بی نیاز کرداند خدای هر یکی را مِنْ سَعَتِهِ انچه فراوان وقدرت بکمال
خود یعنی تسلی دهد هر یکیرا یا بدلی بدید ارد وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا وهست خدای فراخ بخشایش
خود حَكِیمًا محکم کار در افعال واحکام وَلِلَّهِ ومر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ انچه در اسمانها از علوی
وَمَا فِي الْأَرْضِ وانچه در زمینهاست از کواین سفلی وَلَقَدْ وَصَّیْنَا وهر اینه وصیت کرده ایم وفرموده الَّذِینَ
أُوتُوا الْكِتَابَ انانرا که داده اند کتاب مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی یهود ونصاری وانصار انیز که بعد
ازیشان بوده اند وَإِیَّاكُمْ وشمارا نیز وصیت کنیم یعنی پیغمبر ما یم أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ بانکه بپرهیزید از شرک و
إِنْ تَكْفُرُوا واگر کافر شوید فَإِنَّ لِلَّهِ پس بدرستی که مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ انچه در آسمانها
ست وَمَا فِي الْأَرْضِ وانچه در زمینهاست همه مخلوق ومملوک اویند پس بکفر ومعصیه شما متضرر نکرد
وچنانچه بایمان وطاعت شما منتفع نشود وَكَانَ اللَّهُ غَنِیًّا وهست خدای بی نیاز از خلق خود واگر او را
فرمان برند واگر نبرند حَمِیدًا استوده در ذات خود اگر حمد او کویند واگر نه کویند وَلِلَّهِ ومر خداوندراست

مَا فِي السَّمَاوَاتِ انچه در اسمانها باشد از ملایکه وستاره وغیران وَمَا فِي الْأَرْضِ وانچه در زمینها بود از
ارکان ومواليد ومعادن وَكَفَى بِاللَّهِ وبسنده است خدای وَكِیلًا کافی مهمات بندکان إِنْ یَشَأْ
یُذْهِبْكُمْ اگر خواهد خدای ببرد شمارا وفانی کرداند أَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان وَیَأْتِ بِآخَرِینَ وبیارد
یعنی بیافریند دیکران اکر فرمان بردارتر باشند چون این ایه نازل شد حضرت مصطفی صلوات الله
وسلامه علیه دست مبارک بر پشت سلمان نهاده وکفت انها قوم این اند یعنی پارسایان وَكَانَ
اللَّهُ وهست خدای عَلَى ذَلِكَ برین ایجاد واعدام قَدِیرًا توانا مَنْ كَانَ یُرِیدُ هرکه باشد که
خواهد یعنی ثَوَابَ الدُّنْیَا پاداش این سرای چون مجاهد مثلا که ارتکاب جهاد برای غنیمت کند فَعِنْدَ اللَّهِ
پس نزدیک خدایست ثَوَابُ الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ پاداش دنیا وان خسیس است وپاداش اخرة
وان شریفست پس چرا کسی طالب خسیس ترین چیزی شود واز شریفترین چیزها باز مانده واگر با شرف
مایل کردد وانرا تابع خواهد بود چه اگر مجاهد فی المثل برای خدای جهاد کند اورا در اخرت خدا نعمتست
ونعمت دنیا در جنب ان چیزی بغایت محقر باشد وغنیمت دنیا نیز بوی میرسد پس توجه باصل باید کرد که فرع
خود در پی انست وَكَانَ اللَّهُ سَمِیعًا وهست خدای شنوده همه قولها بَصِیرًا بیننده همه فعلها یَا أَیُّهَا
الَّذِینَ آمَنُوا ای کروه مؤمنان كُونُوا قَوَّامِینَ باشید استادکان بِالْقِسْطِ بعدل یعنی جهد کنند
کان در اقامت مراسم عدالت شُهَدَاءَ لِلَّهِ وباشید کواهان برای خدای یعنی ادای شهادت کنید برا
وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ واگرچه بر نفس شما باشد وکواهی بر نفس خود انست که اقرار کند بحقی که در ذمه او باشد
در تفسیر ابو العالیه نقل میکند که مردی از انصار کفت یا رسول الله کسی را بر پدر من حقیست ومن بران
کواهم ومرا باز نمی دارد از ادای شهادت الا درویشی وافلاس پدر من این ایه نازل شد که کواهی

نگیرید واگر بر نفسهاء شما باشد أَوِ الْوَالِدَيْنِ یا بر پدر و مادر وَالْأَقْرَبِينَ و خویشان نزدیک إِنْ يَكُنْ اگر باشد مشهود
علیه یا هر یک از مشهود علیه غَنِيًّا توانگر أَوْ فَقِيرًا یا درویش یعنی غنی را برای غنا احتراز مکنید و بر فقیر بجهت
افلاس او ترحم منمائید فَاللَّهُ أَوْلَى بِهِمَا پس خدای سزاوارتر است بتوانگر و درویش واگر در آن
که شهادت بر ایشان یا برای ایشان مصلحت نیست بدان حکم فرموده فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَى پس متابعت
هوای نفس مکنید أَنْ تَعْدِلُوا برای آنکه میل کنید از حق وَإِنْ تَلْوُوا واگر بپیچانید زبانها را خود را از
گواهی راست أَوْ تُعْرِضُوا یا اعراض کنید از ادای آن و بپوشید فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی که
خدای هست بِمَا تَعْمَلُونَ بدانچه شما میکنید از عدل و میل خَبِيرًا دانا و شما را بدان مکافات خواهد کرد
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید خطاب با مسلمانانست یا منافقان یا
مؤمنان اهل کتاب که میگفتند یا رسول الله ایمان داریم بتو و بقرآن و بموسی و عزیر و توریة و دیگر
هیچ کتاب و پیغمبر ایمان نداریم و گویند که خطاب با کافران نیز هست ای مسلمانان میگوید ای کسانی
که ایمان آورده اید بدل و زبان آمِنُوا ثابت باشید بر ایمان خود و منافقان را میفرماید که ایمان آورده اید
بزبان ایمان آرید بدل مؤمنان اهل کتاب را میگوید ایمان آورده اید ببعضی از کتب و رسل ایمان آرید
بتمامی آنها کافران را میفرماید که ایمان آورده اید بلات و عزی ایمان آرید بخدای وَرَسُولِهِ و بفرستاده
او که محمد است صلوات الله وعلیه وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ و بدان کتابی که خدای فرستاد عَلَى رَسُولِهِ
بر پیغمبر خود یعنی قرآن وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ و بدان کتابها که فرستاد مِنْ قَبْلُ پیش از قرآن محققان
میگویند ای کسانی که ایمان آورده اید از جهت برهان ایمان آرید بر سبیل کشف و عیان یا ایمان آورده اید
از روی تصدیق ایمان آرید بطریق تحقیق و از حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الدین نقشبند قدس

سره منقولست که فرموده اند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا اشارتست بآنکه در هر طرفة العینی نفی وجود بشری
می باید کرد و اثبات واجب الوجود جل ذکره باید نمود وُجُودُكَ ذَنْبٌ لَا يُقَاسُ بِهِ ذَنْبٌ از حضرت
سید الطایفه جنید قدس الله تعالی روحه منقولست که فرموده اند شصت سالست که در ایمان آورده ام
و در ایمان تازه کردنم و هنوز در آنم   دمی بی حق زدن محض کفر است   بدو مشغول گشتن کفر راهست
زنار هم گشته بند از هستی   سوی ظلمت سرای خود پرستی   خودی کفرست نفی خویش کن زود
ز کفر و حقیقت نیست موجود وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ و هر که کافر شود بخدای وَمَلَائِكَتِهِ و بفرشتگان او
وَكُتُبِهِ و بکتابهای او وَرُسُلِهِ و بفرستادگان او وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستخیز فَقَدْ ضَلَّ
پس بدرستی که گمراه شد ضَلَالًا بَعِيدًا گمراه شدنی در غایت دوری از مقصد و در نهایت بعد
از مقصود إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه ایمان آوردند بموسی علیه السلام یعنی یهود ثُمَّ كَفَرُوا
پس کافر شدند بپرستیدن گوساله ثُمَّ آمَنُوا پس باز ایمان آوردند و توبه کردند ثُمَّ كَفَرُوا
پس کافر شدند بعیسی علیه السلام ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا پس بیفزودند و زیاده کردند کفر را
بانکار محمد صلوات الله علیه و سلامه لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ نیست خدای که بیامرزد ایشان را
باعتبار بدکاری که لایق آنست و خدای دانسته که خواتیم امور ایشان بکفر و طغیانست وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ
و نه ره نماید ایشان را سَبِيلًا راهی که بحق باشد بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بشارت ده منافقان را بر
سبیل تهکم است یا خبر کن بجای بشارت بِأَنَّ لَهُمْ بآنکه ایشان راست عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک
الَّذِينَ و منافقان آنانند يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ میگیرند کافران را أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ دوستان
بدون مؤمنان أَيَبْتَغُونَ آیا میطلبند عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ نزدیک کافران و از دوستی ایشان ارجمندی و قوت

فَإِنَّ الْعِزَّةَ پس بدرستی که عزت لِلّٰهِ جَمِیعًا خدایراست همه هر کرا اعزاز رساند او دوستان
خود را عزت داده که وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِینَ وَقَدْ نَزَّلَ عَلَیْکُمْ و بدرستی که خدای فرستاده بر شما
ای مؤمنان فِی الْکِتَابِ در قرآن حق سبحانه در مکه این فرستاده که با خوض کنندگان و مستهزیان بهم
نشست و خواست نکنند و آن آیه اینست که وَإِذَا رَأَیْتَ الَّذِینَ یَخُوضُونَ فِی آیَاتِنَا در مدینه تذکار آن میفرماید
و میگوید خدای در قرآن فرستاده بود که إِذَا سَمِعْتُمْ بدرستی چون بشنوید آیَاتِ اللّٰهِ آیتهای خدا را در قرآن
که یُکْفَرُ بِهَا کافر شوند بدان وَیُسْتَهْزَأُ بِهَا استهزا کرده شود بدان فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ پس
منشینید با کافران و مستهزیان حَتَّىٰ یَخُوضُوا تا وقتی که خوض کنند و شروع نمایند فِی حَدِیثٍ غَیْرِهِ
در سخنی غیر استهزا إِنَّکُمْ إِذًا بدرستی که باشید آن هنگام که نشست و خواست کنید با ایشان مِثْلُهُمْ
مانند ایشان در گناه زیرا که قادرید بر اعراض از ایشان و انکار بر ایشان و با وجود این راضی اید بصحبت ایشان
إِنَّ اللّٰهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِینَ بدرستی که خدای جمع کننده منافقانست وَالْکَافِرِینَ و کافران و دیگران فِی جَهَنَّمَ
در دوزخ جَمِیعًا همه ایشان الَّذِینَ یَتَرَبَّصُونَ بِکُمْ آنانکه انتظار میبرند بشما وقوع نکبتی را فَإِنْ کَانَ
لَکُمْ پس اگر واقع شد شما را فَتْحٌ مِنَ اللّٰهِ فتح و ظفری از نزدیک خدای قَالُوا گفتند منافقان مر شما
را أَلَمْ نَکُنْ مَعَکُمْ آیا نبودیم با شما و مددکاری نکردیم پس سهم ما از غنیمت بدهید وَإِنْ کَانَ
و اگر بود لِلْکَافِرِینَ نَصِیبٌ مر کافرانرا بهره از حرب یعنی غلبه کردند بر مؤمنان قَالُوا گفتند مر کافرانرا
أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَیْکُمْ نه غالب و مستولی بودیم بر شما و می توانستیم که شما را بکشیم اما دست بازکشیدیم
وَنَمْنَعْکُمْ و باز داشتیم شما را یعنی ممنوع ساختیم مِنَ الْمُؤْمِنِینَ از مؤمنان با آنکه سستی کردیم در کار
ایشان و سخنان گفتیم که شکسته دل شدند تا شما غالب شدید پس ما را در غنایم خود شریک سازید

فَاللّٰهُ یَحْکُمُ بَیْنَکُمْ پس خدای حکم کند ای مؤمنان میان شما و منافقان یَوْمَ الْقِیَامَةِ در روز رستخیز
که غیر از او کسی را دعوی حکومت نباشد وَلَنْ یَجْعَلَ اللّٰهُ و نگرداند خدای و ندهد لِلْکَافِرِینَ
مر کافرانرا عَلَى الْمُؤْمِنِینَ بر مؤمنان در روز قیامت سَبِیلًا حجتی که بدان ایشانرا ملزم سازند
یا در دنیا بدین ایشانرا بر مؤمنان دستی إِنَّ الْمُنَافِقِینَ بدرستی که منافقان یُخَادِعُونَ اللّٰهَ
مکر میکنند با دوستان خدا در اظهار اسلام و اخفای کفر وَهُوَ خَادِعُهُمْ و خدای جزا دهنده است ایشانرا
بر مکر و فریب ایشان و آن چنانست که روز قیامت ایشانرا نیز نوری دهند چنانچه مؤمنانرا داده اند
چون قدم بر صراط نهند نور مؤمنان باقی ماند و بنور خود از صراط بگذرند و نور منافقان منطفی گردد
تا در ظلمت مانده بلغزند و در دوزخ افتند وَإِذَا قَامُوا و چون برخیزند منافقان إِلَى الصَّلَاةِ
بسوی نماز قَامُوا کُسَالَىٰ برخیزند کاهلان و گران جانان چون کسی که انکاری کراهت دارد اگر
کسی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشانرا دید نماز میگذارند و اگر نه ترک میکنند یُرَاءُونَ
النَّاسَ مینمایند خود را به مردمان و ریا میکنند تا پندارند که ایشان مؤمنانند وَلَا
یَذْکُرُونَ اللّٰهَ و یاد نمیکنند خدایرا إِلَّا قَلِیلًا مگر اندکی و آن نیز در حضور مردم نه در خلوت
با ذکر زبان دارند و پس آن نسبت با ذکر دل اندکست و در قوت القلوب آورده اند که ذکر
ایشانرا اندک باعتبار آن گفت که غیر خالص است بلکه آمیخته ساخته اند بطمع دنیی و دینی و
هرچه در وقت ریا باید اندک و مختصر است و ذکر خدای از همه بزرگتر است وَلَذِکْرُ اللّٰهِ أَکْبَرُ و منافقان
ریا میکنند مُذَبْذَبِینَ در حالتی که متحیر و متردد اند بَیْنَ ذٰلِکَ میان کفر و ایمان لَا إِلَىٰ هٰؤُلَاءِ
نه با گروه مؤمنان اند تا ایشانرا باشد هرچه اینانراست وَلَا إِلَىٰ هٰؤُلَاءِ و نه با کافران اند

تا بر ایشان باشد بر حجه بر ایشان است وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر که را خدای گمراه سازد فَلَنْ تَجِدَ لَهُ
سَبِيلًا پس تو نیابی مر او را راه بحق و صواب يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان لَا تَتَّخِذُوا
الْكَافِرِينَ مگیرید کافران را أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ دوستان بدون مومنان که این عمل منافقان
است که با دشمنان خدا دوستی کنند أَتُرِيدُونَ آیا میخواهید أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ که بنهید خدای را عَلَيْكُمْ
بر عذاب خود سُلْطَانًا مُبِينًا حجتی روشن در ان موالات کافران که موجب عقوبت و خذلان است
إِنَّ الْمُنَافِقِينَ بدرستی که منافقان فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ در طبقه زیرترین اند در دوزخ
پس عذاب ایشان از کفار بیشتر باشد بجهت انکه ایشان بدل کافرند و کفر را با خداع و مکر و استهزا با
مسلمانان جمع کرده اند در کشف الاسرار اورده که چون منافقان بدوزخ حکم شود هر درکه اول در آرند دل
نمی کنیم و بر همین منوال در هر درکه آتش از احراق ایشان ابا کند تا بدرکه هفتم رسند آتش آن درکه گوید حکم
ما بر دل است نه بر زبان بیارید تا از دل چه نشانی دارید چون در دل ایشان جز نشانه شرک نباشد آتش
در ایشان بچد و ابد الاباد در عذاب باشند وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ و نیابی تو مر ایشان را نَصِيرًا یاری که نجات دهد
ایشان را از ان بیرون آرد و همه منافقان در این عذاب خواهند بود إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه توبه کنند
از نفاق وَأَصْلَحُوا و باصلاح آرند انچه فاسد شده است از احوال ایشان وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ و چنگ
در زنند بدین خدای و سنت پیغمبر صلعم وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ و خالص و پاکیزه کردانند دین خود را لِلَّهِ برای
خدای طاعت نکنند مگر برای رضای حق فَأُولَئِكَ پس آن گروه که بتوبه و اصلاح و اعتصام و اخلاص موصوف اند
مَعَ الْمُؤْمِنِينَ با مومنان باشند و از شمار ایشان در هر دو سرای وَسَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ
و زود باشد که بدهد خدای مومنان را أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ و ایشان با ایشان شریک باشند ما

یفعل

يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ چه میکند خدای بعذاب شما یعنی چرا عذاب کند شما را إِنْ شَكَرْتُمْ اگر شکر گوئید
و او را بر نعمتها بر داری وَآمَنْتُمْ و تصدیق کنید بوحدانیت او از روی تحقیق یا ایمان آرید با انکه نجات شما بفضل او
نه بشکر وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا و هست خدای ثواب دهنده شاکران عَلِيمًا دانا به حقوق شکر
و ایمان الجزء السادس من الثلث لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ دوست ندارد خدای آشکارا
کردن را بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ سخن بد إِلَّا مَنْ ظُلِمَ مگر آشکارا کردن کسی که بر وی ستم کرده اند چه او را رواست
که نکوهش ظالم کند یا از و تظلم نماید و گفته اند که مردی از قومی ضیافت خواست و او را طعام نداد و آنکس زبان
شکایت گشوده هر جا میرسید از بی مروتی ان قوم شکایت میکرد صحابه او را بران شکایت عتاب کردند
این آیه در عذر او نازل شد که مظلوم را شکایت از ظالم جایز است وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا
و هست خدای شنوا مر سخن مظلوم را عَلِيمًا دانا بستمکاری ظالمان إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا اگر آشکارا کنید نیکو
طاعت را أَوْ تُخْفُوهُ یا پنهان بجای آرید آنرا أَوْ تَعْفُوا یا عفو کنید عَنْ سُوءٍ از بدی که شما را بدان
رسید فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَفُوًّا عفو کننده از عاصیان با وجود کمال قدرت
بر انتقام از ایشان قَدِيرًا توانا بر عذاب ظالمان و ثواب عفو کنندگان در این آیه تحریص مظلومانست بعفو
تا متخلق شوند باخلاق ربانی و با آنکه رخصت تظلم دارند از سران در گذرند إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ
بِاللَّهِ بتحقیق و یقین آنها که کافر میشوند بخدای وَرُسُلِهِ و به پیغمبران او وَيُرِيدُونَ و میخواهند أَنْ يُفَرِّقُوا
آنکه جدائی افکنند بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ میان خدا و رسولان او با آنکه ایمان آرند بخدای و کافر شوند به پیغمبران
وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ و گویند که ایمان می آریم ببعضی از پیغمبران وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ و کافر میشویم ب
بعضی دیگر مراد یهود اند که میگفتند ایمان داریم بموسی و عزیر و کافریم بعیسی و محمد صلوات الرحمن علیه

وَعَلَيهِم وَيُرِيدُونَ اَن يَتَّخِذُوا ميخواهند انكه فرا كيرند بَينَ ذَلِكَ سَبِيلًا ميان ايمان وكفر راهى وحال انست
كه ايمان كنجداى تمام نميشود مكر بتصديق رسل وى اُولَئِكَ ان كروه كه ميان ايمان وكفر طريق ميطلبند هُمُ
الكَافِرُونَ ايشان كافران اند حَقًّا بكفر محقق شده يعنى كامل اند در كفر خود وايشانرا مومن نتوان
كفت بوجهى زيرا كه ان ايمان كه ايشانراست معتبر ومعتد به نيست وَاَعتَدنَا لِلكَافِرِينَ واماده كرده ايم
براى كافران عَذَابًا مُهِينًا عذاب خوار كننده وَالَّذِينَ وكسانى كه ايمان اورده اند بِاللهِ بخداى وَرُسُلِهِ وبفرستادكان
او وَلَم يُفَرِّقُوا وجدا نكردند بَينَ اَحَدٍ مِنهُم ميان يكى ايشان در ايمان بلكه بهمه كرويدند اُولَئِكَ ان كروه كه موصوف
حقيقى اند سَوفَ يُؤتِيهِم زود باشد كه بدهيم ما وعطا بخشيم بصيغه مغايبه خوانند يعنى خدا بديشان اُجُورَهُم مزدهاى ايشانرا
كه وعده داده است وَكَانَ اللهُ غَفُورًا وهست خداى امرزنده سيئات ايشان رَحِيمًا مهربان بتضعيف
ايشان در اكثر تفاسير اورده كه احبار يهود چون كعب بن اشرف وفنحاص بن عازورا وامثال ايشان كه پيش رسالت
آمده كفتند اكر راست ميكوئى كه پيغمبرى يكبار كتابى بيار چنانچه موسى عم آورده آيه آمد كه يَسأَلُكَ اَهلُ الكِتَابِ
سوال ميكنند از تو اهل كتاب يعنى در سجو انجند اَن تُنَزِّلَ عَلَيهِم انكه فرود آرى بر ايشان كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ
كتابى از اسمان يكبار چون توريه يا كتابى نوشته بخط سماوى چون الواح موسى عم يا كتابى كه ما معاينه ببينيم كه فرو مى آيد يا بنام
ما هر يك كتابى بيار كه نوشته باشد كه تو رسول خداى چون اين سوال از روى تعنت بود حكمت اجابة نيافت ودل حبيب اينبل
نرسود ان حضرت را صلى الله عليه واله وسلم كه از اين سوال ايشان ملول شو فَقَد سَأَلُوا مُوسَى پس بدرستى
كه ايشان يعنى بنى اسرائيل كه اين كروه از ايشان اند درخواسته اند از موسى عم اَكبَرَ مِن ذَلِكَ بزركتر از اين در خواستى
در ان وقت كه كلام حق شنيدند فَقَالُوا پس كفتند اَرِنَا اللهَ جَهرَةً بنماى خدا را بعيان فَاَخَذَتهُمُ الصَّاعِقَةُ
پس فرا كرفت ايشانرا صاعقه يعنى اتشى از اسمان امد وبسوخت ايشانرا بِظُلمِهِم بسبب ظلم ايشان يعنى سوال محال كه

آمنوا بالله

طلب رويت است در دنيا ثُمَّ اتَّخَذُوا العِجلَ پس فرا كرفتند كوساله را بخداى مِن بَعدِ مَا جَاءَتهُمُ البَيِّنَاتُ
از پس انكه امده بود بديشان معجزهاى موسى عليه السلم فَعَفَونَا عَن ذَلِكَ پس عفو كرديم از ايشان اين كناه را
بسبب انكه توبه كردند وَآتَينَا مُوسَى بداديم موسى را سُلطَانًا مُبِينًا تسلطى ظاهر بر ايشان كه فرمود بكشيد
كوساله پرستان را وايشان فرمان بردارى نمودند وَرَفَعنَا فَوقَهُمُ الطُّورَ وبرداشتيم بر زبر ايشان طور را
بِمِيثَاقِهِم بسبب انكه پيمان قبول كنند وايشان ان پيمان را بعد از قبول بشكستند وَقُلنَا لَهُمُ ادخُلُوا البَابَ
وكفتيم ايشانرا بر زبان يوشع عليه السلم كه در آئيد بدروازه شهر ايلى سُجَّدًا در حالتى كه سجود كنندكان باشيد
وايشان از اين حكم اباء كردند وَقُلنَا لَهُم وكفتيم ايشانرا بر زبان داود عم لَا تَعدُوا ستم مكنيد واز حد در
مكذريد فِي السَّبتِ در روز شنبه يعنى كسب مكنيد وماهى مكيريد وايشان از اين امر نيز تجاوز نمودند وَاَخَذنَا مِنهُم
وفرا كرفتيم از ايشان در هر يك از اين حكمها مِيثَاقًا غَلِيظًا پيمان استوار فَبِمَا نَقضِهِم مِيثَاقَهُم پس
بشكستن ايشان پيمان خود را كرديم با ايشان انچه كرديم از لعن ومسخ وانواع عقوبتها وَكُفرِهِم بِآيَاتِ اللهِ
وديكر بجهت كفر ايشان بتوريه يا قران وَقَتلِهِمُ الاَنبِيَاءَ وديكر بسبب كشتن ايشان پيغمبران را بِغَيرِ حَقٍّ
ناحق وَقَولِهِم قُلُوبُنَا غُلفٌ وديكر بكفتار ايشان كه دلها ما اوعيه علوم است يعنى از دانش پر شده
محتاج بعلم كسى نيستيم يا قلوب ما در پوشش است وفهم انچه محمد صلعم ميكويد ندارد ونه چنانست كه ميكويند بَل طَبَعَ
اللهُ عَلَيهَا بلكه خداى مهر نهاده است بر دلهاى ايشان بِكُفرِهِم بسبب كفر وجحود ايشان واز دانش
محجوب كردانيده وحمد وتوفيق تدبر در آيات ونظر كردن در مواعظ از ايشان منقطع ساخته فَلَا يُؤمِنُونَ پس ايمان
نمى آرند اِلَّا قَلِيلًا مكر اندكى چون عبد الله سلام وياران او يا ايمانى اندكى غير معتبر وَبِكُفرِهِم وديكر عقوبت
ايشان بسبب كفر ايشان نسبت بعيسى عليه السلم وَقَولِهِم عَلَى مَريَمَ وكفتن ايشان بمريم نسبت بُهتَانًا عَظِيمًا

الباب

بهتان عظیم را که انتساب بزنا بود وقولهم و دیگر بگفتن ایشان که انا قتلنا المسیح ما کشتیم مسیح عیسی ابن مریم
عیسی مریم را رسول الله فرستاده خدای این وصف خدایست مر عیسی را نه قول یهود وما قتلوه و نکشتند او را
وما صلبوه و بر دار نکردند او را ولکن شبه لهم ولیکن مشتبه شد بر ایشان وقتی که شبه عیسی علیه السلام
بر مهتر ایشان افتاد و این قصه در سورهٔ آل عمران گذشت وان الذین اختلفوا و بدرستی آنها که اختلاف کردند
فیه در شان عیسی علیه السلام لفی شک منه هر آینه در گمان و تردد بودند از قتل او چه در وقتی که مهتر خود را بر
گو این عیسی است بطلب وی مشغول شدند و چون از مهتر خبری نیافتند آغاز اضطراب و تردد کردند که اگر این عیسی است
بطلب وی مشغول شدند و چون از مهتر خبری نیافتند آغاز اضطراب و تردد کردند که اگر این عیسی است پس یار ما کجاست
و بعضی گفته اند شبه عیسی عین بر روی یهود افتاده بود و روزی دیگر که بپای دار آمدند مقتول را در نظر آوردند گفتند الوجه
وجه عیسی والبدن بدن صاحبنا ما لهم به نیست جهودان را بعیسی و قتل او من علم دانشی الا اتباع الظن
مگر اتکا بر روی گمان میکنند وما قتلوه یقینا و نکشتند عیسی را بیقین بل رفعه الله الیه بلکه خدای برداشت
است او را بمحل کرامت برده وکان الله عزیزا حکیما و هست خدای غالب در آنچه خواهد از رفع عیسی و انتقام از یهود
حکم کننده و بلعنت یهود را بتدبیر کنند بحکمت در مهم عیسی علیه السلام وان من اهل الکتاب و نیست از اهل کتاب یکی الا لیؤمنن
به مگر آنکه ایمان آرد بعیسی علیه السلام قبل موته پیش از مرگ خود و آن در وقت معاینه بود که ایمان یأس گویند
و هیچ سود ندارد و گفته اند اهل کتاب ایمان آرند بعیسی پیش از مرگ عیسی و آن وقتی بود که از آسمان فرود آید
و آنکه همه اهل کتاب به وی ایمان آرند یعنی دانند که او پیغمبر بوده و او ایشان را با سلام دلالت کند و ملل
مختلفه از میان مردم برافتد و غیر از ملت اسلام ملتی نماند و عیسی علیه السلام حکم بمقتضی کتاب و سنت پیغمبر ما کند و چهل سال در زمین
بماند آنگه متوفی شود و مومنان بر وی نماز گذارند ویوم القیمة و در روز قیامت یکون علیهم شهیدا بر اهل کتاب گواه

یعنی گواهی بر یهود بتکذیب و بر نصاری بآنکه او را ابن الله گفته اند فبظلم من الذین هادوا پس بستمی که از آنها
واقع شده از آنها که بتدریج بر یهود گرویده اند حرمنا علیهم حرام کردیم بر ایشان طیبات احلت لهم
طعامهاء پاکیزه که حلال کرده بود بر ایشان از طیور و سایر حیوانات و تفصیل آن در سورهٔ انعام بیاید
وبصدهم عن سبیل الله و دیگر باز داشتن و منع کردن ایشان از راه خدای کثیرا بسیاری را از مردمان یعنی تحریف
آوردند حکم توریة و نعت پیغمبر ما صلعم و با مردمان گفتند بدو ایمان میارید که او پیغمبر موعود نیست واخذهم الربوا
و دیگر بگرفتن ایشان ربوا را وقد نهوا عنه و حال آنکه نهی کرده شده اند از اخذ آن در توریة واکلهم اموال
الناس و دیگر خوردن ایشان مال مردمان بالباطل برشوت و غصب و سایر وجوه محرمه واعتدنا و آماده کرده ایم
للکافرین منهم برای کافران از بنی اسرائیل عذابا الیما عذابی مشتمل بر الم بسیار لکن الراسخون
فی العلم لکن راسخان علم یعنی آنها که علم شریعت بیاموزند و باخلاص در عمل آرند منهم از بنی اسرائیل چون عبدالله
سلام و اصحاب او والمؤمنون یؤمنون ایمان آرند بآنچه فرو فرستاده شده است بتو یعنی قرآن بما انزل الیک
وما انزل من قبلک و بآنچه منزل گشته است پیش از تو یعنی تمام کتب الهی والمقیمین الصلوة و بپای
دارندگان نماز یعنی پیغمبران که در شرایع همه ایشان نماز مقرر بوده والمؤتون الزکوة و دهندگان زکوة
والمؤمنون بالله و ایمان آرندگان بخدای والیوم الاخر و بروز آخر که قیامت اولئک آنگروه که متعلق
سنؤتیهم زود باشد که بدهیم ایشان را اجرا عظیما مزد بزرگ که آن دولت رضا و سعادت تمام
باشد انا اوحینا الیک بدرستی که ما وحی کرده ایم بسوی تو کما اوحینا الی نوح چنانکه وحی کردیم بنوح
که آدم ثانی و شیخ المرسلین است و اول کسی که شریعت آورد و بدعاء او امت او هلاک شدند او بود
[illegible] اول کتاب که بیکبار نازل [illegible] پیغمبر نوح است والنبیین من بعده

دیگران بعد از وی چون هود و صالح و شعیب علیهم السلام وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ
و فرزندان یعقوب وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ تخصیص این پیغمبران بذکر با آنکه در النبیین من
بعده داخل‌اند بجهت تفضیل و تعظیم است چه ابراهیم اول اولو العزم است و عیسی صاحب شرع ناسخ و باقی اشراف
انبیا و مشاهیر ایشان وَآتَيْنَا دَاوُودَ و عطا کردیم داود را زَبُورًا کتابی که نام او زبور بود مشتمل بر حمد و ثنای
الهی و خالی از ذکر اوامر و نواهی بلکه شریعت داود همان شریعت توریه بوده وَرُسُلًا و دیگر فرستادیم رسولانی
که در قرآن قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ نام برده‌ایم و قصه ایشان خوانده‌ایم بر تو مِنْ قَبْلُ پیش ازین چون یوسف
و زکریا و یحیی و الیاس و الیسع و غیره علیهم السلام و غیر ایشان وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ و رسولان که خبر ایشان
بر تو نفرستادیم و نام ایشان ظاهر نکردیم وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ و سخن گفت خدای با موسی علیه السلام تَكْلِيمًا
سخن گفتنی بی واسطه و این نهایت مراتب وحی است و اگر این تکلیم با موسی بر فراز کوه طور بود با حضرت پیغمبر ما در فراز
نور بود فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ از آن کلام تمام بنی اسرائیل خبر یافتند و برین وحی هیچ عارف و کامل را بجز تعلیم محمدی اطلاع نیافت
موسی بطور رفته سخن گفت بافنا ... بالای عرش پایه طور محمد است صلی الله علیه و آله وسلم و فرستادیم رُسُلًا مُبَشِّرِينَ پیغمبران
را بشارت دهندگان مر اهل ایمان را و بیم کنندگان مر کافران و منافقان را لِئَلَّا يَكُونَ تا نباشد لِلنَّاسِ
مردمان را عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بر خدای حجتی بَعْدَ الرُّسُلِ بعد از فرستادن رسولان یعنی نگویند که ما را پیغمبری نبود که ما را
دعوت کند و از شرک باز دارد وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا و هست خدای غالب در آنچه خواست انتقام از اهل
حَكِيمًا محکم کار در آنچه تدبیر کرد از امر نبوت و رعایت حکمت فرمود در اختصاص هر پیغمبری از وحی و ... آورده‌اند که
از رؤسای کفار جمعی از یهود بمجلس حضرت در آمدند سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که بخدا که شما می‌دانید که من
پیغمبر خدایم ایشان گفتند نمی‌دانیم و هیچ گواهی نداریم آیة آمد که ایشان گواهی نمی‌دهند لَٰكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ لکن خدا

مُنذِرِينَ

گواهی میدهد و تحقیق نبوت تو میکند بِمَا أَنزَلَ إِلَيْكَ بآنچه فرستاده است بتو که آن قرآنست و معجزه
روشن و دلالت کننده بر نبوت تو أَنزَلَهُ فرو فرستاد قرآن را بِعِلْمِهِ ملتبس بعلم خاص به وی و آن علم است بتألیف
قرآن بر نظمی که عاجز آیند از اتیان بمثل آن ارباب بلاغت وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ و فرشتگان نیز گواهی میدهند
بر نبوت تو وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا و بسنده است خدای گواه بر آن إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا تحقیق آنانکه کافر شدند
بر نبوت تو یعنی یهود وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ و باز داشتند مردمان را از راه خدای بکتمان نعت محمد صلعم و تغییر
آن قَدْ ضَلُّوا هر آینه گمراه شدند ضَلَالًا بَعِيدًا گمراهی بنهایت رسیده زیرا که ضلال و اضلال جمع
کرده‌اند إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا تحقیق آنانکه بپوشیدند حق را وَظَلَمُوا و ستم کردند بر محمد صلعم بانکار نبوت او
بر مردمان منع ایشان از راه حق لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ نیست خدای که بیامرزد ایشان را وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا
و نه راه نماید ایشان إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ مگر راه دوزخ و چون بدوزخ روند باشند خَالِدِينَ فِيهَا
أَبَدًا جاوید در آن و همیشه ساکن آن وَكَانَ ذَٰلِكَ و هست این حکم دخول و خلود ایشان در دوزخ
عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا بر خدای آسان يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بدرستی که آمد بشما
رسول بِالْحَقِّ بسخن درست که آن کلمه شهادتست یا قرآن مِن رَّبِّكُمْ از نزد پروردگار شما فَآمِنُوا پس
بگروید خَيْرًا لَّكُمْ گرویدنی که آن خیر باشد مر شما را وَإِن تَكْفُرُوا و اگر کافر شوید فَإِنَّ لِلَّهِ پس بدرستی
که خدای راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینهاست پس کفر شما زیان نخواهد کشید بآنچه
ایمان شما سود نخواهد یافت وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلِيمًا دانا باحوال شما حَكِيمًا حکم کننده در باب
شما يَا أَهْلَ الْكِتَابِ خطاب با یهود و نصاری است میفرماید که لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غلو مکنید در دین خود
یهود افراط میکنند در طرف نکوهش عیسی غلو مینمایند تا حدی که او را ابن الفاحشه گویند و ترسایان را میفرماید که در جانب

ستایش عیسی غالب شوید بدان مثابه که او را ابن الله خوانید وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ و مگوئید بر خدای
إِلَّا الْحَقَّ مگر آنچه راست باشد و راست آنست که عیسی فرزند پسر او نیست إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ
جز این نیست که مسیح که عیسی ابن مریم است رَسُولُ اللَّهِ فرستاده خدایست وَكَلِمَتُهُ و کلمه او گفته اند مراد از
کلمه بشارتیست بوقوع ولدی بی مساس احدی أَلْقَاهَا برسانید آن کلمه را خدای إِلَى مَرْيَمَ بسوی مریم یعنی
بشارت داد او را وَرُوحٌ مِنْهُ و دیگر عیسی خداوند روح است صادر شده از حق سبحانه و تعالی بی توسط اسباب
فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ پس ایمان آرید بخدای و بفرستادگان او خطاب با ترسایانست خاصه وَلَا تَقُولُوا
ثَلَاثَةٌ و مگوئید که خدایان سه اند اتفاقا و بعضی از نصاری آن بود که آلهه سه اند و عیسی و مریم و حق بر آن بودند
که الله عبارت از سه جوهرست اقنوم الاب یعنی ذات و اقنوم الابن یعنی علم و اقنوم الحیوة یعنی روح
القدس و این را اقانیم ثلثه میگفتند حق سبحانه میفرماید انْتَهُوا باز ایستید از تثلیث خَيْرًا لَكُمْ باز ایستادنی
که آن خیر باشد شما را إِنَّمَا اللَّهُ جز این نیست که الله إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خداوندیست یگانه بذات خود که تعدد را
هیچ وجه از وجوه در وی راه نیست سُبْحَانَهُ بپاکی یاد میکنیم او را پاکی أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ از آنکه او را
فرزندی باشد لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مر او راست آنچه در آسمان و زمین است و همه مخلوق اویند و مخلوق
مماثل خالق نباشد و فرزند مماثل باید پس از اهل آسمان و زمین او را فرزند نبود وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا و بسنده
است خدای کافی مهمات بندگان تنبیه است بر استغنای حق سبحانه از اتخاذ ولد چه ولد برای آن کنند تا
والد را باید و خدای خود کافیست بحفظ ایشان و کافی امور و مستغنی از یار و مددکار در حضرت که نصاری نجران
گفتند تو میگوئی که او بنده خداست و بندگی عیب باشد حضرت فرمود که بندگی خدای عار نباشد و هیچکس از بندگی ننگ
نشمرد موافق قول آن حضرت آیه آمد که لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ ننگ ندارد عیسی و تعظیم نورزد أَنْ يَكُونَ عَبْدًا

از آنکه بنده باشد مر خدای را و چون عهده ملایکه ایشان را فرزند خدای میدانستند اثبات بندگی ایشان
میکند وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ و از بندگی او عار ندارند فرشتگانی که مقربان بارگاه ربوبیت اند در عالم
اند وده که ایشان حمله عرش اند و در انوار گفته که گروهی اند بر حوالی عرش وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ و هر که ننگ دارد
عَنْ عِبَادَتِهِ باز پرستش خدای وَيَسْتَكْبِرْ و سرکشی کند از آن فَسَيَحْشُرُهُمْ پس زود باشد
که حشر کند ایشان را یعنی مکافات را بسوی خود إِلَيْهِ جَمِيعًا همه ایشان را تا جزا و مکافات بدیشان رساند
فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فاما آنها که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ پس
تمام بدهد خدای مزدهای موعود ایشان را وَيَزِيدُهُمْ و بیفزاید بر مزدهای ایشان مِنْ فَضْلِهِ از افزونی کرم
خود وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا و اما آنکسانی که از پرستش حق استنکاف و استکبار کرده
اند فَيُعَذِّبُهُمْ پس عذاب کند ایشان را عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ و نیابند
ایشان را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَلِيًّا دوستداری وَلَا نَصِيرًا و نه یاری و مددگاری يَا أَيُّهَا
النَّاسُ ای آدمیان قَدْ جَاءَكُمْ بدرستی که آمد بشما بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ حجتی و دلیلی از پروردگار
شما که آن محمدست صلی الله علیه و آله و سلم با معجزات او یا دین اسلام وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ و فرستادیم
بسوی شما نُورًا مُبِينًا نوری ظاهر که قرآنست فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ پس آنها که ایمان آوردند بخدای
وَاعْتَصَمُوا بِهِ و چنگ در زدند بکتاب او یا بنا و بدو پرهیز کردند از وسوسه شیطان فَسَيُدْخِلُهُمْ پس
زود باشد که در آرد ایشان را فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ در ثوابی از او که بازای ایمان ایشان مقرر شده وَفَضْلٍ
و یا افزونی بر آن از محض انعام و احسان وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ و نماید ایشان را بخود یا بانجه وعده کرده صِرَاطًا
مُسْتَقِيمًا راهی راست که آن اسلام و طاعتست در دینی و طریق مثبت در معنی از جابر انصاری منقولست که

کمن بیمار شدم و سید عالم صلی الله علیه و اله وسلم بعیادت من آمد گفتم یا رسول الله مرا مالی هست و من کلاله ام یعنی والدین و ولد ندارم و دو خواهر هستند پس مال خود را چگونه برایشان قسمت کنم این آیه نازل شد که یَسْتَفْتُونَكَ طلب حکم میکنند از تو در میراث کلاله قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ بگوی که خدای حکم میکند فِي الْكَلَالَةِ در میراث کلاله إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ اگر مردی بمیرد و فنا شود مردی لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ که نباشد مر او را فرزند یعنی پسری چه اگر دختر باشد اخت را ساقط نمیکند از درجه وراثت وَلَهُ أُخْتٌ و مر او را خواهری باشد فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ پس مر آن خواهر راست نیمه آنچه میگذارد از مال وَهُوَ و آن مرد يَرِثُهَا میراث میگیرد از خواهر إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ اگر نباشد خواهر او را فرزندی اگر مر او میراث همه مالست این زن خواهر مذکر و خواه مونث و آن مراد مذکر است چه مونث حجب برادر نمیکند فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ پس اگر باشند خواهران آن مرد دو تا فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ پس ایشان را دو ثلث مِمَّا تَرَكَ از آنچه گذاشته و دوان وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً و اگر باشند وارثان او برادران و خواهران رِجَالًا وَنِسَاءً زنان و مردان فَلِلذَّكَرِ پس مذکر را باشد از میراث مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ مانند بهره دو مونث يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ بیان میکند خدای احکام میراث را لکم برای شما أَنْ تَضِلُّوا تا گمراه نشوید یا بیان میکند آنچه راست و راستست برای کراهت آنکه گمراه گردید وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و خدای بهمه چیزها از مصالح حیات دنیا و ممات عَلِيمٌ داناست سورة المائدة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید أَوْفُوا وفا کنید بِالْعُقُودِ و بعهدها که با یکدیگر میکنید یا بعقود شرعیه چون عقد شرکت و عقد نکاح و عقد بیع و امثال آن أُحِلَّتْ لَكُمْ حلال کرده شد بر شما بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ چهارپایان بسته زبان که از ازواج ثمانیه اند از شتر و گاو و میش و بز یا چارپایان

وحشی چون آهو و نخچیر و گاو کوهی و گورخر یا آنچه که از بطون انعام بیرون می آید إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ مگر آنکه خوانده خواهد شد بر شما هم درین صورت و هو قوله حرمت علیکم المیتة الایة غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ نه چنانکه حلال دارنده باشید صید را وَأَنْتُمْ حُرُمٌ و حال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره یعنی همه انعام بر شما حلال است مگر آنچه وحشی باشد و از او صید کنید که در حال احرام بر شما حرامست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يَحْكُمُ حکم میکند در حلال و حرام مَا يُرِيدُ آنچه خواهد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان لَا تُحِلُّوا حلال مدارید و حرمت مشکنید شَعَائِرَ اللَّهِ مناسک حج را یا نشانهای دین حق را آورده اند حطم کندی که نام او شریح بن ضبیعه بود و او بشجاعت و بیباکی و دنبالت و ناپاکی در عرب شهرتی داشت بخدمت پیغمبر آمد و گفت ای محمد صلعم است را بچه چیز دعوت میکنی حضرت رسالت صلعم فرمود که بانکه خدا را یکی دانند و مرا بر سالت تصدیق کنند و بر اقامت صلوات و ادای زکوات مواظبت نمایند حطم گفت آنچه فرمودی نیکوست اما مرا امرا باشند که کار با مشاورت ایشان قطع رسانم بروم و این سخنان با ایشان در میان نهم و اگر دلپذیر بود دین تو قبول کنم و حضرت پیش از آمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد که بزبان شیطان سخن گوید کافر درآید و غادر بیرون رود پس حطم بیرون آمد و شتران صدقه و آنچه یافت از مواشی مدینه غارت کرد و در عام القضیه که رسول صلی الله علیه وسلم با صحابه بعمره قضا توجه فرموده بودند چون بتنعیم رسیدند تلبیه حجاج یمامه شنیدند و حطم کندی را دیدند شتران بغارت برده را بقلاده و اراسته بر سم هدی بکعبه میبرد صحابه خواستند تا شتران از او باز ستانند حضرت فرمود که او هدی را تقلید کرده است این عمل از شما لایق نباشد و آیه آمد که حرمت شعایر مشکنید وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ و حلال مکنید ماه حرام را بقتال در وی وَلَا الْهَدْيَ و نه هدی را که نامزد کعبه باشد وَلَا الْقَلَائِدَ و نه خداوندان قلاده را از هدی و قلاده چیزی بود که

دركردن چهارپايان ميكردند از پوست درختهاء حرم يا غير آن تا معلوم شود كه هدي است وكسي تعرض نكند وَلَا آمِّينَ
الْبَيْتَ الْحَرَامَ ونه قاصدان خانهٔ محترم را عازم زيارت او باشند يَبْتَغُونَ ميطلبند قاصدان حرم فَضْلًا
مِنْ رَبِّهِمْ ان افزوني را از پروردگار خويش اگر مؤمنانند زيادتي ثواب جويند از خداي يا روزي بسبب تجارت
وكفار نيطلبند مگر روزي وَرِضْوَانًا وميطلبند مؤمنان خشنودي خداي وكافران اصلاح معيشت دنيا ودرتيسيا
آورده كه رضوان حج است وَإِذَا حَلَلْتُمْ وچون از احرام بيرون آييد وحلال شويد فَاصْطَادُوا پس شكار كنيد
اگر خواهيد وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ وبر اندازند شما را در حلقه شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام أَنْ
تَعْتَدُوا آنكه از حد در گذريد وبا شما آن خواهيد كه اعدا سوال قاصدان حرم كنيد حكم اين آيه تا بدين
محل منسوخ است مگر صيد كردن در حالتي كه از حرم بيرون آييد وكافر را ابيدي وقتل ايدا ما نيست وَتَعَاوَنُوا
عَلَى الْإِثْمِ وياري مكنيد بر بدي كه ترك فرمانست يا كفر وَالْعُدْوَانِ وبر ستمكاري يا ابتداع بدعت وَاتَّقُوا
ونترسيد از نافرماني خداي إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ بدرستي كه خداي سخت عقوبتست بر نافرمان حُرِّمَتْ
عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ حرام كرده شد بر شما مرده ار وان جانوريست كه روح او بي ذبح از بدني او رفته باشد وَالدَّمُ وخون
روان وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وگوشت خوك يا همه اجزاي او از شحم وعظم وغير آن وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ
وانچه آواز برداشته باشند يعني ياد كرده باشند بر غير خدا را نزديك ذبح او ومراد ذبيحه كفارست كه بنام لات
وعزي وغير آن بكشند وَالْمُنْخَنِقَةُ وديگر حرام كرده اند بر شما انچه خبه در گلو كرده باشند كافران گوسفندان
ميكردند تا مي مرد پس ميخوردند وَالْمَوْقُوذَةُ وانچه بچوب وسنگ زده باشند تا مرده باشد وَالْمُتَرَدِّيَةُ
وانچه از بلندي افتاده باشد ومرده يا در چاه افتاده وبميرد وَالنَّطِيحَةُ وانچه شاخ زده باشد ديگري او را ومرده وَمَا
أَكَلَ السَّبُعُ وباقي انچه او را خورده باشد درنده ومرده بود إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ مگر انچه دريابيد شما اندكي

او را ورونده زندگي باشد بدان مقدار كه چشم خود را حركت دهد يا دم خود در اجنباند وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ
وديگر حرامست انچه ذبح كرده باشند بر سنگها كه منصوبست در حوالي بيت الحرام وان سيصد وشصت
سنگ بوده پيرامون حرم كه اهل جاهليه تعظيم آن بجاي مي آورده اند وبر آن قربان ميكرده اند
وگفته اند مراد از نصب اصنام اند وبرين تقدير على بمعني لام باشد يعني حرامست انچه بر آن بت بكشند
وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا وان نيز حرامست كه طلب قسمت كنيد بِالْأَزْلَامِ به تيرها واقداح بايد دانست كه
عرب را سه تير در خريطه كرده بكعبه نزد مجاور هبل بوده مي سپرده اند بر يكي نوشته بوده كه أمرني ربي
وبر ديگري نهاني ربي وسيم كه از انهيچ كفنشدي از كتابه خالي بودي پس چون كسي عزم كاري كردي نزد مجاور
هبل آمدي وهديه آوردي ودو دست در آن خريطه كردي سهمي بيرون آوردي اگر نوشته بودي كه أمرني
ربي في اين حال بدان مهم اشتغال نمودي واگر نهاني ربي بودي يك سال ترك آن عمل كردي واگر هيچ بر آمدي
باز رجوع بخريطه نمودي وگفته اند مراد استقسام جزور است بر انصبا معلوم يعني شتران كشتندي
وبازلام قسمت كردندي وايشان را ازلام بسيار بوده براي هر كاري از نكاح وختان واختلاف
نسب وغير آن ذَلِكُمْ اين استقسام فِسْقٌ بيرون رفتنست از دايرهٔ اسلام زيرا كه
افتراست بر خداي اگر مراد رب او امر اند يا شرك اگر غير او را ميگويند الْيَوْمَ امروز كه روز جمعه
است وعرفه يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا نا اميد شدند كافران مِنْ دِينِكُمْ از ابطال دين شما
واز رجوع شما بدين ايشان فَلَا تَخْشَوْهُمْ پس مترسيد از فتنه ايشان وَاخْشَوْنِ واز
من بترسيد اين آيه نماز ديگر عرفه در حجة الوداع فرود آمد وان حضرت بر ناقه عضبا سوار بود وبعد
از نزول اين آيه هشتاد ويك روز بزيست الْيَوْمَ امروز أَكْمَلْتُ لَكُمْ كامل كردانيدم براي

شما دِينَكُمْ دین شمارا که دیگر احکام او را رقم نسخ نخواهد بود وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ یعنی و تمام کردم بر شما نعمت
خود را که هیچ کذارید این وطن و هیچ مشرک با شما حج نکذارد وَرَضِيتُ و اختیار کردم لَكُمُ الْإِسْلَامَ
برای شما اسلام را دِينًا دینی پاکیزه تر از همه دینها فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که بیچاره ماند فِي مَخْمَصَةٍ
در کرسنکی و نایافت طعام و ازین محرمات که مذکور شد بخورد غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ در حالی که مایل
نباشد بسوی کناهی یعنی بتلذذ نخورد و یا زیاده از سد رمق تناول نکند فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس خدای آمرز
کار است و او را درین کناه رَحِيمٌ مهربان بر وی که با کل این مقدار رخصت داد و آورده که عدی حاتم و زید
الخیل طائی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را زید الخیر نام نهاد بخدمت آن حضرت آمده گفتند یا رسول
الله ما در جایی می باشیم که باستظهار سگان و مرغان شکار میکنیم و سگان آل ذریح و آل جویره جانوران
دشتی میگیرند بعضی از آن جمله است که ما در می یابیم و پیش از آنکه سگ هلاک کند ذبح میکنیم و برخی آنست
که تا رسیدن ما سگ تلف کرده است و حق سبحانه فرمود که مردار حرامست حکم این چگونه بود آیه آمد
که يَسْأَلُونَكَ از تو می پرسند که از مطاعم مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ چه چیز حلال کرده اند بریشان قُلْ
أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ بگو حلال کرده شد بر شما کشتارهای پاکیزه که بنام خدای ذبح کرده باشند وَمَا عَلَّمْتُمْ
و دیگر حلال است شکار آنچه تعلیم داده اید مِنَ الْجَوَارِحِ از شکار کنندگان خواه از سباع چون سگ و یوز
و خواه از طیور چون چرغ و باز و جز آن مُكَلِّبِينَ در حالی که شما مؤدب و معلم ایشانرا تُعَلِّمُونَهُنَّ
می آموزانید جانوران شکاری را مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ از آنچه خدای شما را آموخته است از طریق تادیب
و آن چنانست که از پی شکار روند وقتی که خداوند سر دهد ایشانرا و بخوانندش او باز آیند و شکاری نگاه دارند
برای شما و نخورند فَكُلُوا پس بخورید پاک و حلال مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ از آنچیزی که جانوران شکاری نگاه

داشته اند برای شما و نخورده اند و بعضی فقها در سگان و مرغان شکاری این شرط نکرده اند بر تادیب
طیور تا این حد متعذر است وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ و یاد کنید نام خدای را عَلَيْهِ بر آنچیز که تعلیم داده اید
در وقت ارسال او یا بر صید و گفته اند باسم الله اللهم اجعل صدورنا باید گفت و بسم الله نیز کفایت
است وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در تناول آنچه حرام کرده است إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ
بدرستی که خدای زود حسابست و از حلال و حرام سوال خواهد کرد الْيَوْمَ یعنی در روز نزول این آیه
أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ حلال کرده شد شما را ذبایح بر نام خدای وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا
الْكِتَابَ و طعام آنها که ایشان را کتاب داده اند یعنی یهود و نصاری از ذبایح و غیر آن حِلٌّ
لَكُمْ حلالست مر شما را وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ و طعام شما نیز ایشانرا حلالست در دین ایشان
چه شما ذبح بنام خدای میکنید وَالْمُحْصَنَاتُ و دیگر حلالست بر شما زنان آزاد و پارسا مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ
از آنها که گرویده اند و این بر سبیل اولویت است و اگر نه امه مومنه نیز حلالست وَالْمُحْصَنَاتُ و دیگر زنان
پارسا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنها که ایشانرا کتاب داده اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما محصنات
نزد شافعی علیه الرحمه آزادانند امه کتابیه حرام باشد بمذهب او و نزد امام اعظم رحمه الله عفایفند پس
بقول او حرایر و اماء ساوی باشند و همه را نکاح توان کرد إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ چون بدهید ایشانرا أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان
مُحْصِنِينَ در حالی که شما بدان نکاح عفت و صلاح جوئید غَيْرَ مُسَافِحِينَ نه مجاهر باشید بزنا وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ
و نه فرا گیرنده دوستان و پنهانی وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ و هر که کافر شود بانچه ایمان بدان واجب باشد یا
انکار شرایع اسلام کند از حلال و حرام فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ پس بدرستی که باطل شد کردارهای او وَ
هُوَ فِي الْآخِرَةِ و او در آن سرای مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیان کارانست يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان

یعنی از کتابیات

إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلٰوةِ چون خواهید که برخیزید بنماز و شما محدث باشید فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ
پس بشوید رویهای خود را از منبت شعر راس تا منتهای ذقن در طول و میان هر دو نرمه گوش در عرض وَ
أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ و بشوئید دستهای خود را با مرفقین و مرفق موصل ذراع و عضد است وَامْسَحُوا
بِرُءُوسِكُمْ و مسح کنید سرها خود را امام مالک [illegible] اند نظر بر ظاهر میفرماید که تمام سرا مسح باید کرد
و نزد امام اعظم مسح ربع سر فرض است و امام شافعی [illegible] الله میگوید آن مقدار که اسم مسح بروی اطلاق توان
کرد کافیست وَأَرْجُلَكُمْ و بشوئید پایهای خود را إِلَى الْكَعْبَيْنِ با آن دو استخوان بیرون آمده از هر دو
جانب قدم بر مفصل که میان ساق و قدم است حفص و ارجلکم بطریق جر خوانده است چنانکه و عذاب
من رجز الیم حفص بنصب خواند عطف بر وجوهکم وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا و اگر باشید جنابت رسیده
فَاطَّهَّرُوا پس غسل کنید وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ و اگر باشید بیماران و استعمال آب شما را مضر باشد
أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ یا در سفر باشید أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ یا بیاید یکی از شما مِنَ الْغَائِطِ
از جاهای یعنی محدث بود أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ یا بوده باشید زنان را بمباشرت فاحشه فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً
پس نیابید آب را بعد از طلب یا میان آب و شما حایلی باشد از دشمن و سبع که از آن سلاک نفس شما متیقن
باشد یا آب در جایی بود و آلت استقا یا فته نشود یا میفروشند و شما قیمت آن ندارید فَتَيَمَّمُوا
صَعِيدًا طَيِّبًا پس قصد کنید بخاک پاک و هر چیزی که از جنس زمین بود و ال خاکستر فَامْسَحُوا پس مسح
کنید بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ رویها و دستها خود را مِنْهُ از آن خاک بدو ضربه یکی برای وجوه و یکی برای
ایدی مَا يُرِيدُ اللَّهُ نمیخواهد خدای در آنچه فرض کرد از غسل و وضو و تیمم لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ
تا بر شما تنگ فرا گیرد وَلٰكِنْ يُرِيدُ و لیکن میخواهد لِيُطَهِّرَكُمْ تا شما را پاک گرداند از احداث یا از

کنه

کناه بود وضو کفارت ذنوب وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ و تا تمام کرداند نعمت خود را عَلَيْكُمْ بر شما با آنکه رخصت
میکند شما را در تیمم لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و تا باشد که شما شکر گوئید بر نعمتها او و صاحب
بحر الحقایق فرموده که معنی آیه بر زبان اهل اشارت آنست که چون برخیزید از خواب غفلت و متوجه شوید
بنمازی که معراج شماست در رجوع بمقام قرب پس رویها خود را که بدان توجه بدنیا کرده اید بشوئید باب
توبه و استغفار و دستها را پاک سازید از تمسک علایق دارین و تعلق بما فی الکونین و مسح کنید سرها را یعنی بذل کنید
نفسها را در راه حق و پایها را از طین طبیعت و قیام با نانیة غسل دهید و اگر شما را جنابت رسیده است از التفات
بغیر ما پس پاک سازید نفوس را از معاصی و دلها را از رویة طاعات و اسرار را از ملاحظه اغیار و ارواح
را از ارامش بغیر ما و سر السر را از لوث وجود که الودگی از آن کثیف تر نیست وجودک ذنب
لا یقاس به ذنب نظم ای بپندار وجود آلوده خود را پاک ساز کین طهارت سالک ره را نمازی میکند
وَاذْكُرُوا یاد کنید نِعْمَةَ اللَّهِ نعمت خدای را که انعام کرده عَلَيْكُمْ بر شما باسلام و شرایع آن وَ
مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ آنکه پیمان بست بان یعنی عهدی که خدای بسته است با شما در روز الست یا میثاقی
که در لیلة العقبه با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بستید که بر جمیع و طاعت بیعت کردید إِذْ قُلْتُمْ
چون گفتید سَمِعْنَا شنودیم قول تو وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم امر ترا او گفته اند مراد بیعت رضوانست
که در تحت شجره واقع شد در عام حدیبیه و ذکر این هر دو بیعت مجلس مذکور خواهد شد وَاتَّقُوا اللَّهَ
و بترسید از خدای در فراموشی نعمت و شکستن پیمان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای علیم بِذَاتِ الصُّدُورِ داناست
بانچه در سینها مخفی باشد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای زمره مومنان كُونُوا قَوَّامِينَ باشید قیام
کنندگان بحق لِلَّهِ برای خدای شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ گواهان براستی وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ و بران ندارد شما را

یعنی نیارد شما را شنئان قوم دشمنی گروهی از مشرکان علی ان لا تعدلوا بر آنکه عدل نکنید در باب ایشان
ونقض عهد ایشان کنید اعدلوا عدل کنید هو اقرب للتقوی که عدل نزدیکتر است به پرهیزکاری و چون عدل
با کفار بمرتبه تقوی اقربست قیام باید کرد که عدل با مؤمنان در چه مقام خواهد بود نظم عدل کن زانکه در ولایت دل
در پیغمبری زند عادل ۞ عدل شاطه ایست ملک آرای ۞ دین و دولت ز عدل ماند بجای واتقوا الله و بترسید
از خدای در ظلم و ستمکاری ان الله خبیر بدرستی که خدای بیناست بما تعملون بآنچه میکنید از عدل
وظلم وعد الله الذین امنوا وعده کرده است خدای آنکسانرا که ایمان آورده اند وعملوا الصالحات
وعملهای پسندیده کرده اند و وعده اینست که لهم مغفرة مر ایشانراست آمرزش گناه واجر
عظیم ومزد بزرگ از فضل اله والذین کفروا وآنانکه کافر شدند وکذبوا بایاتنا و تکذیب
کردند قرآن را اولئک اصحاب الجحیم آن گروه اصحاب دوزخ اند یعنی مجاوران آورده اند که
حضرت رسالت صلی الله علیه در غزوه غطفان بحرب جمعی از محارب و بنی ثعلبه توجه نموده و ایشان
خبر یافته با مهتران خود که دعثور یا غورث نام داشت بکوهها متحصن شدند لشکر اسلام رسیدند
در وقتی که باران باریده بود و حضرت از لشکریان دور تر در پای درختی تکیه فرموده و جامهای تر بر درخت
افکنده اعراب مشاهده کرده مهتر خود را گفتند دریاب که محمد صلی الله علیه وسلم تنها در پای درخت تکیه
و یارانش از او دورند و درین محل بر وی دست میتوان یافت غورث با شمشیر کشیده بیامد و گفت
من یمنعک الیوم منی کیست که ترا حمایت کند و شر مرا از تو کفایت کند حضرت فرمود که الله تعالی منع کند
که مانع و کافی اوست فی الحال جبرئیل علیه السلام بر سینه غورث زد چنانچه شمشیر از دست وی بیفتاد
سید عالم صلی الله علیه وسلم آنرا برداشته بر سر وی رفت و گفت من یمنعک منی آن مرد گفت هیچ

کس

هیچ کس ترا از من منع نتواند کرد پس کلمه شهادت بگفت و بمیان قوم باز رفته ایشانرا باسلام دعوت کرد
و درین آیه فرود آمد که یا ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان اذکروا نعمة الله علیکم یاد کنید نعمت
خدا را که بشما ارزانی فرموده اذ هم قوم چون قصد کردند قومی یعنی غورث و تابعان او ان
یبسطوا الیکم آنکه بگشایند بسوی شما ایدیهم دستهای خود در اقتل و اهلاک فکف ایدیهم
پس خدای باز داشت دستهای ایشانرا عنکم از شما و مضرت ایشان از شما بگردانید
بعضی برآنند که نزول آیه در قصه بنی نضیر است که قصد آنحضرت کردند وقتی که بحصار ایشان رفته
بود جهت دیت عامریان و شرح این قصه در سوره حشر خواهد آمد واتقوا الله و بترسید از کفران این
نعمتها وعلی الله و بر خدای فلیتوکل المؤمنون باید که توکل کنند مؤمنان که رساننده خیر و مانعه
شر اوست ولقد اخذ الله و بدرستی که فرا گرفت خدای میثاق بنی اسرائیل پیمان بنی اسرائیل را
در موافقت موسی علیه السلام و محاربه با جباران وبعثنا منهم و برانگیختیم از ایشان اثنی عشر نقیبا
دوازده مهتر هر یکی از سبطی تا تفتیش احوال قوم خود کنند یا پایندان وفای قوم خود شوند بدان پیمان
و صورت این قصه بر وجه اختصار چنانست که حق سبحانه و تعالی وعده داده بود موسی علیه السلام که ارض
مقدسه یعنی ایلیا و اریحا یا همه ولایت شام به بنی اسرائیل ارزانی دارد و این مواضع در آن وقت مساکن
جباران بود و ایشان از عمالقه بودند مردمان بلند و توانا بودند از بقیه قوم عاد و چون لشکر فرعون غرق شد
و مصر بنی اسرائیل را مستخلص شد فرمان الهی در رسید که بارض مقدسه روید که [illegible]
وی هزار باغ است و جهاد کنید با جباران پس موسی علیه السلام دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد که هر یک کافل
سبطی باشند با قوم خود تا نزدیک اریحا رفتند و نقبا را بتجسس اخبار عمالقه فرستادند ایشان

از جبّاران ملاقات کردند که او را عوج یا عاج بن عناق میگفتند درازی قد او سه هزار و سیصد و سی گز
بود و سه هزار سال عمر داشت و باقی عادیان نیز قدها بلند داشتند و در تفسیر از شصت گز تا هشتاد گز
آورده پس با تن ایشان او دید نزدیک خوشهٔ انگور ان مقدار بود که پنج کس بر نتوانستی داشت و پنج
نفر در پوست انار ایشان میگنجید نقبا بازگشته با یکدیگر گفتند که بنی اسرائیل را از حال این قوم خبر نتوان داد
چه ممکن است که نافرمانی کرده بمصر باز گردند پس عهد کردند که اخبار ایشان را پنهان دارند و ایشان را
بجنگ این قوم ترغیب نمایند پس بلشکرگاه آمده موسی و هرون را علیهما السلم از حقیقت
حال خبر دادند و ده نقیب بدلی کرده با قوم خود صفت جباران بروجهی که دیده بودند در میان آوردند
و دو نقیب که یوشع بن نون از سبط یوسف و کالب بن یوفنا از سبط یهودا بر عهد و قرار خود بایستادند
و غلغله در میان بنی اسرائیل افتاده و اضطراب در ایشان بدید آمد که ما با این جباران چگونه جنگ
کنیم وَقَالَ اللّٰهُ و گفت خدای اِنِّي مَعَكُمْ من با شمایم بنصرت دادن شما بر دشمنان و دیگر گفت
لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَوٰةَ بخدای که اگر بپای دارید نماز را بشرایط آن وَآتَيْتُمُ الزَّكَوٰةَ و بدهید زکوة را
بارباب استحقاق وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي و تصدیق کنید پیغمبران مرا وَعَزَّرْتُمُوهُمْ و تقویت کنید ایشان را و
تعظیم او ایشان بجای آرید وَأَقْرَضْتُمُ اللّٰهَ و قرض دهید خدا را یعنی نفقه کنید در راه او قَرْضًا
حَسَنًا نفقه دادنی نیک لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ هر اینه در گذرانم از شما سَيِّئَاتِكُمْ گناهان شما را وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ
و در آرم شما را جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که جاریست مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در زیر قصرهای آن
انجویها فَمَنْ كَفَرَ پس هر که کافر شود بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد ازین شرط موکد مِنْكُمْ از شما فَقَدْ
ضَلَّ پس هر اینه گم کرده است سَوَاءَ السَّبِيلِ راه راست را بنی اسرائیل بدین عهد وفا

نکردند

نکردند و حق سبحانه فرمود که فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ پس بشکستن ایشان پیمان خود را لَعَنَّاهُمْ
براندیم ایشان را از رحمت خود یا مسخ گردانیدیم یا خواری جزیه بر ایشان وضع کردیم وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ و گردانیدیم
دلهای ایشان را قَاسِيَةً سخت بشایه که متاثر نشود از مشاهدهٔ آیات و استماع توبیخات يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ
میگردانند سخنان توریه را یا نعت حضرت رسالت را صلی الله علیه وآله وسلم عَنْ مَوَاضِعِهِ از جایگاه
آن یعنی صفت دیگری را بجای صفت پیغمبر وضع میکنند یا کلمات توریه را تأویل مینمایند بتأویلات
فاسده وَنَسُوا حَظًّا و ترک کردند بهرهٔ تمام را مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ از آنچه پند داده شده بودند بدان
در توریه از متابعت پیغمبر آخر الزمان وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ و همیشه حتی تو که مطلع میشوی عَلَىٰ خَائِنَةٍ مِنْهُمْ
بر خیانتی از جهودان إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان که خیانت نمیکنند چون ابن سلام و اصحاب
او فَاعْفُ عَنْهُمْ پس در گذر از ایشان اگر توبه کنند و ایمان آرند وَاصْفَحْ و روی بگردان
از ایذای ایشان اگر التزام جزیه نمایند و گفته اند مطلق عفو و صفح بآیة السیف منسوخ است إِنَّ
اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ بدرستی که خدای دوست میدارد نیکوکاران را وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا و از
آنانکه گفتند إِنَّا نَصَارَىٰ بدرستی که ما ترسایانیم خود را از کوه نصرانی گفتند نسبت دارند بدیه نصران یا
ناصره که حضرت عیسی علیه السلم در آن می بوده یا آنکه گفتند نحن انصار الله و بر هر تقدیر از ایشان
أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ گرفتیم پیمان ایشان چنانچه از جهودان گرفته بودیم فَنَسُوا حَظًّا پس ایشان
نیز ترک کردند بهرهٔ وافی مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ از آنچه بدان پند داده شده بودند در انجیل از پی روی
فارقلیط که احمد مرسل است علیه الصلوة والسلم فَأَغْرَيْنَا پس برانگیختیم بسوی ایشان بَيْنَهُمُ
الْعَدَاوَةَ میان ترسایان دشمنی ظاهر وَالْبَغْضَاءَ و بغضی نهان در دل إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز

وانجانست که نصاری سه فرقه شده اند همه دشمن یکدیگر و بعضی مفسران برانند که دشمنی انکه چیم میان یهود
وایشان وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللهُ و زود باشد که خبر دهد خدای ایشان را بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ
بانچه ایشان میکنند وان خبر دادند بجزا و مکافات خواهد بود يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای یهودان و ترسایان
قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا بدرستی که امد بشما فرستاده ما يُبَيِّنُ لَكُمْ روشن میکرد و اندبرای
شما كَثِيرًا بسیاری مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ از انچه هستید که پنهان میدارید مِنَ الْكِتَابِ
از توریه چون نعت محمد صلعم و آیه رجم و از انجیل چون بشارت عیسی باحمد علیهما الصلوة والسلم وَيَعْفُو
عَنْ كَثِيرٍ و در میگذرد از بسیاری مخفیات شما و خبر نمیدهد بان چه سیح مهمی دینی بدان وابسته نیست
نقلست که یهودی بان حضرت گفت که کدام است ان کثیر که از ان عفو کردی حضرت ازو اعراض
کرد دوم و سیم نوبت مبالغه کرد و حضرت روی ازوی میگردانید و قصد یهودی ان بود که مناقضه
ازوی ظاهر شود بترک عفو چون در جواب خود سه کرت فراعراض چیزی مشاهده نکرد بصدق ان حضرت
متیقن شده فی الحال ایمان اورد قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللهِ بدرستی که امد بشما از نزدیک خدای
نُورٌ روشنائی که دفع کننده ظلمت ضلالتست وَكِتَابٌ مُبِينٌ و کتابی روشن کننده و گویند روشن
گفته اند نور حضرت رسالتست صلعم و در بحر الحقایق آورده که وجه تسمیه ان حضرت بنور انست که اول
چیزی که حق سبحانه وتعالی بنور کرم از ظلمت کده عدم بیرون آورد نور وی بود که اول ما خلق الله تعالی
نوری بعد از ان عالم را برای ظهور او موجود گردانید و در نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص مذکور است که
اصل منشا و معاد جمله خلایق حضرت حقیقة الحقایق است و ان حقیقت محمدی و نور احمدی است صلی الله
علیه وآله وسلم که صورت حضرت واحدی احدیت جامع جمله کمالات الهی و کیانی و انعم منیران

همه مراتب اعتدالات ملکی و حیوانی و انسانی ان حضرت است عالم و عالمیان صور و اجزای تفصیل او
و ادم و اولاد و میان مسخر برای تکمیل او و الیه الاشارة بقوله صلعم انا سید ولد ادم و من دونه تحت لوای
نظم اول شد پدید از جیب غیب ◦ بود نور جان او بی شک و ریب ◦ بعد از ان ان نور مطلق زد علم موجودات
گشت عرش و کرسی و لوح و قلم ◦ یک علم از نور پاکش عالمست ◦ یک علم ذریت و آدم است ◦ نور او چون اصل بود
ذات او چون مطلع مهر ذات بود ◦ واجب امد دعوت هر دو جهانش ◦ دعوت ذرات و سپد او نهانش
يَهْدِي بِهِ اللهُ ره مینماید خدای بدین نور یا کتاب مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ انراکه پیروی خشنودی او میکند
سُبُلَ السَّلَامِ بطلب راهها و سلامت از عذاب که ان راه حق است یا سبل دار السلم که طریق
بهشت وَيُخْرِجُهُمْ و بیرون می اورد ایشان را مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکی کفر یا شک یا جهل إِلَى النُّورِ
بروشنائی ایمان یا یقین یا علم بِإِذْنِهِ بارادت و توفیق خود وَيَهْدِيهِمْ و ره مینماید ایشان را إِلَى
صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براه راست که نزدیکترین راههاست بحق لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ بدرستی
که کافر شدند انانکه قَالُوا إِنَّ اللهَ گفتند بدرستی که الله هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ او مسیح است
پسر مریم قایل بدین قول از فرق نصاری یعقوبیه اند و بطلان قول ایشان بهمین که میگویند پسر مریم
خدا است ظاهر است چه مادر اقدم است بر ولد پس ولد حادث باشد و حادث الوهیت
را نشاید و دیگر انکه مادر اکبر است و ولد اصغر و چه درست که آله اکبر باشد قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ بگو پس
کیست که مالک باشد و منع کند مِنَ اللهِ از ارادت خدای شَيْئًا چیزی را یعنی کسی مانع نتواند شد
إِنْ أَرَادَ اگر خواهد خدای أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ انکه هلاک کند عیسی بن مریم وَأُمَّهُ و مادر او
را وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا و انهارا که بر روی زمین اند همه یعنی مسیح و مادر او مقهورند و قابل فنا

جون سایر ممکنات وجنین کس خدایی را نشاید وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدای راست پادشاهی آسمانها
و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان ایشانست يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ می آفریند هرچه میخواهد و قادر علی الاطلاق
اوست بی اصلی و مادهٔ می آفریند چون آسمان و زمین و خلق میکند از ماده و اصلی چنانچه ما بینهما وانث میکند از
اصلی که جنس نیست چون آدم از خاک و از اصلی که جنس است از والدین یا از مرد بی زن چون حوا یا از زن بی مرد چون عیسی
وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدای بر همه چیز تواناست وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ و گفتند یهود
و ترسایان نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ ما پسران خداییم و مانند پسران پدر در مهربانی و رأفت ما او را چون پسر در
قرب و منزلت ابرهیم که فرموده که در توریت با ایشان خطاب کرده که یا ابنا و احبار ایشان خواندند که یا
ابناء ابکاری و در کلمات انجیل هست که میروم الی ربی و ربکم ایشان خواندند که الی ابی و ابیکم وَأَحِبَّاؤُهُ و
دیگر گفتند که ما دوستداران خداییم قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بس بگو چرا عذاب میکند شما را بِذُنُوبِكُمْ
بگناهان شما و آن عذاب دنیا تعجیل است و اسر و در آخرت سخن ایشان بدوزخ ایام معدودات پس اگر
پسر بودید شما را عذاب نکردی زیرا که پدر ریخ پسر نخواهد و دوست نیز عذاب دوست روا نبیند
پس شما نه پسر بید و نه دوست بَلْ أَنتُم بَشَرٌ بلکه شما از بعد کانید مِّمَّنْ خَلَقَ از آنها که
خدای آفریده است و همچون سایر بنی آدم ازین حیل و نیکی یا داش خواهید یافت يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ
می آمرزد خدای هر کرا میخواهد و آنها اهل آن باشند وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ و عذاب میکند هر کرا میخواهد و آنها
مشرکانند وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدای راست پادشاهی آسمان و زمین و حکم
فرمودن در آن و در این وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آنها باشد وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ و بسوی اوست بازگشت همه
يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای یهود و نصاری قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا بدرستی که آمد بشما فرستادهٔ ما يُبَيِّنُ لَكُمْ

روشن میکرد و اندر برای شما راه حق را عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِّنَ الرُّسُلِ بر انقطاع از وحی و فتور از ارسال رسل أَن تَقُولُوا
تا بگویید شما مَا جَاءَنَا نیامد بما مِن بَشِيرٍ مژده دهنده وَلَا نَذِيرٍ و نه بیم کننده فَقَدْ جَاءَكُم پس آمد بشما
بَشِيرٌ بشارت دهنده مؤمنان بکرامت وَنَذِيرٌ و ترساننده کافران عذاب قیامت وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ خدای بر همه چیز قادر است اگر خواهد رسولان پی در پی بفرستد چنانچه در مدت هزار و هفتصد سال که میان
عیسی علیه السلام بود هزار پیغمبر فرستاد و همه از بنی اسرائیل و خالد بن سنان از عرب و درین آیه منت می نهد بر
ایشان که در وقتی که آثار وحی مندرس و اخبار رسالت منقطع بود من بشما پیغمبر بشیر و نذیر فرستادم تا هم
تاریک بد ظلمت باطل همه جهان را عالم را روشن بنور حق کرد وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ و یاد کن چون گفت موسی
لِقَوْمِهِ مر قوم خود را که بنی اسرائیل بودند يَا قَوْمِ اذْكُرُوا ای گروه من یاد کنید نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ نعمتها
را که خدای است بر شما إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنبِيَاءَ چون گردانید در میان شما بعضی را پیغمبر تا شما را راه نمایند و در
هیچ امت انقدر انبیا نبود که در بنی اسرائیل وَجَعَلَكُم مُّلُوكًا و گردانید شما را پادشاهان یعنی مملوک فرعونیان بودید
حالا مالک نفس خود دید یا منازل شما وسیع است و در و آب جاری هست چون منازل ملوک وَآتَاكُم و داد شما را
من و سلوی و سایهٔ ابر و شکافتن بحر مَّا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا آنچه نداد کسی را مِّنَ الْعَالَمِينَ از عالمیان زمان یا قوم
زمان شما يَا قَوْمِ ای گروه من ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ در آیید بزمین پاک کرده شده که ولایت شام است
یا طور و حوالی آن یا فلسطین و بعضی از اردن و اریحا است که از کجا و ایلیا که حالا بیت المقدس است الَّتِي كَتَبَ
اللَّهُ لَكُمْ آن زمین که خدای نوشته است در لوح محفوظ که مساکن شما باشد بشرط جهاد با جبابره و چون ایشان
ارض مقدس رسیده بودند سخن نقبا شنودند و میگفتند اگر ما را سر کرده باشد لشکر بازمیگردیم موسی علیه السلام گفت وَلَا
تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ بازمگردید بجانب راهی که آمده اید فَتَنقَلِبُوا خَاسِرِينَ که اگر چنین کنید بازگردید زیان

زدگان در دینی از ثواب جهاد و در افوت از لقاء رب العباد قَالُوا يَا مُوسَى ایشان گفتند ای موسی
إِنَّ فِيهَا بدرستی که در ارض مقدسه قَوْمًا جَبَّارِينَ گروهی اند متغلب و با قوت و شوکت که مقاومت با ایشان
میسر نیست وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا و ما در نمی آییم بدان زمین بجهت جنگ حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا تا وقتی
که بیرون آیند ایشان فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ پس ما در آینده ایم بدان قَالَ رَجُلَانِ گفتند
دو مرد مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ از آنان که ترسیدند از خدای أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا و انعام کرده خدای بر ایشان بایمان
و ثبات بر عهد و ایشان یوشع و کالب بودند که با بنی اسرائیل گفتند ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ در آیید
بر جباران از باب قریه ایشان ناگهان و ایشان را در رهگذر تنگ گیرید و بصحرا رها مکنید فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ
پس چون در آیید از آن دروازه که گفته شد فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ پس هر آینه که شما غالب آیید زیرا که
ایشان جسمی چند اند بی دل و تن او را تندی حاصل این سخن با الهام الهی دانسته بودند یا با خبار موسی علیه
السلام وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا بر خدای توکل کنید درین حرب إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید
باور دارندگان مر وعده حق را قَالُوا يَا مُوسَى گفتند ای موسی إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا
بدرستی که ما هرگز در نمی آییم بدین ولایت مَا دَامُوا فِيهَا مادام که ایشان درین مواضع اند و بود دو کس
را تصدیق میکنی و سخن ده کس را باور نمیداری فَاذْهَبْ أَنْتَ پس برو تو وَرَبُّكَ و پروردگار تو فَقَاتِلَا
پس جنگ کنید إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ بدرستی که ما اینجا نشسته ایم درین سخن خوار داشت کردند با خدا
و رسول و گفته اند مراد از رب هارون بود و رب بمعنی سید است پس هارون را که از وی بزرگتر بود سید
گفتند و کلبی فاقلا موید این قولست قَالَ رَبِّ گفت موسی ای پروردگار من إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي
من مالک نیستم مگر نفس خود را وَأَخِي و برادر خود را فَافْرُقْ بَيْنَنَا پس جدایی افکن میان ما وَبَيْنَ

الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ و میان این گروه بیرون رفتگان از دایره فرمان قَالَ گفت خدای فَإِنَّهَا پس بدرستی که
ارض مقدسه مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ حرامست بر ایشان نه در آیند در آن و نه مالک شوند بر آن بسبب نافرمانی
أَرْبَعِينَ سَنَةً چهل سال يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ سرگردان و متحیر میروند در زمین تیه که شش فرسخ
است پس قوم موسی چهل سال درین مقدار زمین سرگردان بودند هر صباح عزیمت سفر کردندی و تا شام راه
رفته شدی و شب همانجا بودندی که بامداد از آنجا رحلت کرده بودند قولی است که بعد از چهل سال موسی علیه السلام
با بعضی از بنی اسرائیل که مانده بودند برفت و اریحا را بگشاد و مدتی آنجا بود و اصح آنست که موسی و هرون در تیه
وفات کردند و اغلب اهل تیه مردند و اولاد ایشان جوانان توانا رسیدند و خدای یوشع را پیغمبری داد و ایشان
رو بجهت کردند و یوشع علیه السلام برفت و ولایت ایلیا و اریحا بگرفت و بنیاد جباران بر انداخت در اخبار
آمده که چون موسی علیه السلام بر قوم دعا گفت و حکم شد که چهل سال سرگردان باشند موسی از آن پشیمان شد و حق
سبحانه با وی خطاب کرد که چون حکم کردیم بتحیر و سرگشتگی ایشان فَلَا تَأْسَ پس اندوهناک
مباش عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ بر گروه فاسقان و در تبیان آورده که خطاب با حضرت پیغمبرست
صلعم میفرماید که قوم موسی علیه السلام مدتی سرگشته شدند تو بر ایشان اندوه مخور که بسبب فسق و نافرمانی
سزاوار نفرین موسی بودند وَاتْلُ عَلَيْهِمْ و بخوان بر اهل کتاب نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ خبر دو پسر آدم
را که از صلب او بودند قابیل و هابیل بِالْحَقِّ خواندنی بدرستی و راستی و خبر ایشان بر سبیل اجمال آنست که حوا
هر بطنی پسری و دختری می آورد و چون بزرگ می شدند آدم جاریه بطنی را بغلام بطنی دیگری میداد آنکه با
قابیل زاده بود اقلیما نام داشت و در غایت حسن بود و توام هابیل لیوذا میگفتند و او چندان جمالی نداشت
چون برسیدند آدم لیوذا را بقابیل نام زد کرد و اقلیما را بهابیل قابیل ازین حکم ابا نمود و گفت خواهر من اجمل است

وبامن در رحم بوده واو بنی اولی است ادم علیه السلم فرمود که حکم خدای برین وجه صدور یافته برادر بی جه اختیار قابیل تسلیم نداشت وگفت تو هابیل را پیش از من دوست میداری لاجرم الجوب روی ترست ادم علیه السلم فرمود که اگر سخن من باور نمیکنی هر یک از شما قربان کنید یا چه میتوانید قربانی هر که مقبول کرده افلیما ازان او باشد حق سبحانه ازین خبر داد إِذْ قَرَّبَا چون قربان کردند یعنی تقرب جستند هر یک ازیشان قُرْبَانًا بقربانی خود هابیل گوسفندی داشت فربه که بغایت دوست میداشت بیاورد وبر سر کوهی نهاد ونیت کرد که اگر قربانی من مقبول نکردد ترک افلیما کنم وقابیل صاحب زرع بود دسته گندم ضعیف کم دانه بیاورد ودر همان موضع نهاد وبا خود گفت که اگر این قربانی مقبول شود واگرنه که من دست از خواهر خود نداریم فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا پس قبول کرده شد قربانی یکی ازیشان که هابیل بود بدان نوع که اتشی سفید بی دود از اسمان فرود امد وگوسفند را بخورد وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ ومقبول نشد از دیگری که قابیل بود واتش از قربانی او درگذشت وگرد وی او طلقت نگشت قابیل را اتش خشم باشتغال در امده دو وحسد دیده بصیرت او را تیره کرد قَالَ گفت مر هابیل را لَأَقْتُلَنَّكَ بخدای که ترا بکشم برانکه قربانی تو مقبول شد وازان من مردود قَالَ گفت هابیل إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ جز این نیست که قبول میکند خدای مِنَ الْمُتَّقِينَ از پرهیزکاران که در قربانی نیت خود را خالص ساخته اند لَئِنْ بَسَطْتَ اگر کشایی ودراز کنی إِلَيَّ يَدَكَ بسوی من دست خود را لِتَقْتُلَنِي تا مرا بکشی مَا أَنَا بِبَاسِطٍ من بازنیستم دراز کننده يَدِيَ إِلَيْكَ دست خود را بسوی تو لِأَقْتُلَكَ تا ترا بکشم إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ میترسم از خدای رَبَّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیانست با انکه هابیل از قابیل قوی تر وباشوکت تر بود اما تسلیم شد مر قتل را از بیم خدای پس گفت إِنِّي أُرِيدُ من میخواهم أَنْ تَبُوءَ انکه بازگردی تو بِإِثْمِي بعقوبت گناه در قتل من وَإِثْمِكَ وبپاداش

گناه تو که ان سبب رد قربان بود واین اراده از هابیل موافق حکم خدای بود فَتَكُونَ پس باشی تو بسبب این دو گناه مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ از یاران دوزخ وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ واینست پاداش ستمکاران که قتل ناحق کنند فَطَوَّعَتْ لَهُ پس اسان کرد بر قابیل ویاری داد مر او را نَفْسُهُ نفس او قَتْلَ أَخِيهِ در کشتن برادر ونداشت که او را چون بکشد ابلیس بشکل بشری بر وی متمثل شده مرغی بدست گرفته بس سر ان مرغ را بسنگی نهاد وسنگی دیگر بر وی زد تا کوفته شد وبرد قابیل نیز صبر کرد تا هابیل را در خواب یافت سر بر سنگی نهاد فَقَتَلَهُ پس بکشت او را بانکه سنگی بر سر وی زد ومغزش پریشان ساخت فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ پس گشت از زیان زدگان در دینی با انکه بقیه عمر مردود ومطرود بود ودر اخرت خود ظاهرست که نصف عذاب اهل دوزخ تنها او را خواهد بود چنانچه امام ثعلبی در تفسیر خود اورده پس قابیل ندانست که با وی چه باید کرد او را در جای کشید وچهل روز در پشت گرفته هر طرف میگشت وابن عباس فرموده که یکسال میکشید تا کشته بوی کرفت وسباع وطیور بر قابیل غلبه کردند که هر وقت بیفکند بخورند وبسیار بتنگ امد فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا پس برانگیخت خدای زاغی را يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ میکاوید زمین را بمنقار وبه پای خود تا حفره پیدا کرد لِيُرِيَهُ تا بنماید او را کَيْفَ يُوَارِي چگونه پوشد سَوْءَةَ أَخِيهِ جثه برادر خود را وان عمل بسبب ان بود تا بنماید قابیل را انکه زاغی جنگ کرده در خاک وزاغی مرده جاه کرده ودر ان حفره نهاده خاک بر ان می پاشید تا پوشیده گشت قَالَ يَا وَيْلَتَىٰ گفت قابیل که وای بر من أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ ایا عاجز شدم از انکه باشم مِثْلَ هَٰذَا الْغُرَابِ مانند این زاغ درین عمل فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي پس بپوشم تن برادر خود را انکه قابیل همین طریق هابیل را در خاک کرد فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ ازپشیمان شدگان

بر آنکه یکسان او را بکشید و گویند ندامت او بر آن بود که پدر و مادر از وی بیزار گردند و تمام جسد او سیاه
شد و ندا شنید که کُنْ خَائِبًا اَبَدًا بعد از آن قابیل هر کرا میدید میترسید که ناگاه او را بکشد و افرنت
پسری نابینا از آن خود کشته شد مِنْ اَجْلِ ذٰلِكَ بسبب این قتل كَتَبْنَا عَلٰى بَنِيْ اِسْرَائِيْلَ
نوشتیم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل مَنْ قَتَلَ نَفْسًا آنکه هر کس بکشد کسی را بِغَيْرِ نَفْسٍ
بی آنکه او کسی را کشته باشد و بر وی قصاص لازم شده اَوْ فَسَادٍ فِي الْاَرْضِ و بی آنکه او فسادی
کرده باشد در زمین قطع طریق یا ردّت یا زنا بشرط احصان فَكَاَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيْعًا
پس همچنان باشد که همه مردمان را کشته باشد از آن حیثیت که هتک حرمت دما کرده و دیگر مردم را دلیر
ساخته یا آنکه قتل واحد و جمیع یکیست در استجلاب غضب الهی وَمَنْ اَحْيَاهَا و هر که سبب
بقاء حیات کسی شود بعفو از قصاص یا منع از قتل یا رهانیدن از مهالک فَكَاَنَّمَا اَحْيَا النَّاسَ جَمِيْعًا
پس همچنان باشد که سبب زندگی همه مردمان شده باشد مقصود ازین کلام ترهیب است از تعرض قتل
و ترغیب در حمایت نفوس وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ و هر آینه که آمدند بسوی بنی اسرائیل رُسُلُنَا فرستادکان ما
بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهای روشن یا آیتهاء واضح ثُمَّ اِنَّ كَثِيْرًا مِنْهُمْ پس بدرستی که بسیاری از ایشان
بَعْدَ ذٰلِكَ بعد از ارسال رسل و انزال آیات فِي الْاَرْضِ لَمُسْرِفُوْنَ در زمین از اسراف کنندگان
کان بودند یعنی تجاوز از حد اعتدال یا مسرف در قتل یا درگذشته از حدود اوامر و نواهی او ورده اند که در
سال ششم از هجرت جماعتی از عرینه بخدمت حضرت رسالت صلعم آمدند و بشرف اسلام معزز گشته
ملازمت جناب نبوت اختیار کردند هوای مدینه با مزاج ایشان چندان موافقتی نداشت بیمار شدند و صورت
حال ایشان بعرض رسیده حضرت ایشان را بالبان شتران شیر دار که نزدیک جبل العیر بود فرستاد چند

روزی در آن موضع بسر بردند شیر و بول شتران می آشامیدند تا مرض ایشان بصحت مبدل شد صباحی اتفاق
کرده پانزده شتر خاصهٔ آن حضرت را راندند روی بقبیلهٔ خویش نهادند یسار که مولی رسول بود صلوات
و سلامه علیه با چند نفر از عقب ایشان رفت و بدیشان رسیده مقاتله کردند و با وی یسار را گرفته
دست و پای وی بریده خار در چشم و زبان او می زدند تا شهید شد و حضرت ازین حال وقوف یافته کرز
بن جابر را با بیست سوار از عقب ایشان فرستاد و او همه را گرفته و دست و گردن بربسته نزد آن حضرت
آورد و حق تعالی آیه فرستاد که اِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِيْنَ جز این نیست که جزای آنانکه يُحَارِبُوْنَ
اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ حرب کنند یا دوستان خدای و رسول او وَيَسْعَوْنَ فِي الْاَرْضِ و بشتابند در زمین
فَسَادًا از برای فساد که قطع طرق و قتل و غارت است اَنْ يُقَتَّلُوْا آنکه بکشند ایشان را اگر کسی را کشته
باشند و مال نبرده اَوْ يُصَلَّبُوْا یا بکشند و بر دار کشند اگر کشته باشند و مال برده اَوْ تُقَطَّعَ اَيْدِيْهِمْ
وَاَرْجُلُهُمْ یا ببرند دستها و پایها و ایشان را مِنْ خِلَافٍ بر خلاف یعنی دست راست و پای
چپ اگر مال گرفته باشند و نکشته اَوْ يُنْفَوْا یا برانند ایشان را مِنَ الْاَرْضِ از زمین یعنی شهری
بشهری بدان حیثیت که در هیچ موضع قرار نتوانند گرفت اگر قتل و غارت نکرده باشند اما تخویف
نموده باشند و امام اعظم [illegible] الله نفی را بر حبس فرود آورده تا ضرر او در شهری دیگر بمسلمانان نرسد
پس حضرت رسالت صلعم فرمود تا دست و پای ایشان قطع کردند و میل در چشم ایشان کشیدند تا
ایشان را معیوب ساختند ذٰلِكَ این حدود که مذکور شد لَهُمْ برای ایشان خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا خواری و رسوائی
در دنیا وَلَهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ و مر ایشان راست در آخرت عَذَابٌ عَظِيْمٌ عذاب بزرگ بجهت بزرگی گناه
ایشان اِلَّا الَّذِيْنَ تَابُوْا مگر آنکه توبه کنند از [illegible] است مِنْ قَبْلِ اَنْ تَقْدِرُوْا پیش از آنکه شما قادر شوید

علیهم بر ایشان پس اگر محارب مشرکست و توبه کرد یعنی اسلام آورد خواه پیش از قدرت بر وی و خواه بعد
از آن همه حدود که مذکور شد از وی ساقط گشت و خون و مال او را مطالبه نتوان کرد و اگر مسلمانست
که قبل از قدرت بر وی توبه کرده مالک بن انس میگوید که حدود از وی می افتد و او را بچیزی نتوان گرفت
مگر مالی کسی بعینه نزد او یابند که او بدیشان رد کنند و وارث مقتول نیز مطالبه دوم تواند کرد و قول امام
شافعی [illegible] اقد آنست که قبل القدرة علیه بتوبه او حدود الله ساقط شود و نه حقوق آدمیان فاعلموا
پس بدانید ان الله آنکه خدای غفور آمرزنده گناهست بتوبه رحیم مهربانست بر تائبان یا ایها
الذین آمنوا اتقوا الله ای گروه مؤمنان بترسید از خدای وابتغوا الیه الوسیلة و بطلبید
بوی وسیله را یعنی آنچه توسل بدان توان کرد در طلب قرب بحضرت او و کلمه جامعه درین باب آنست
که وسیله کلی در تقرب بحضرت الهی ملاحظه اوامر و نواهی در لطایف قشیری گوید وسیله تجرید اعمال
است از ریا و تفرید احوال از عجب و تخلیص انفاس از طلب حظوظ و در کشف الاسرار فرموده که وسیله
عابدان بفضایل است و از آن عالمان بدلایل و از آن عارفان بترک سایل عابد بمعامله توسل جوید
و عالم بمکاشفه راه رود و عارف بمعاینه نظر کند عابد فکر درین آیة کند که یذکرون الله قیاما و قعودا و عالم
نظر برین آیة دارد اولم ینظروا فی ملکوت السموات والارض عارف ازین کلمه درنگذرد که قل الله ثم ذرهم
پیر طریقت شیخ الاسلام خواجه انصاری قدس سره فرموده که الهی وسیله بتو هم توی اگر کسی ترا طلب
یافت من خود طلب از تو یافتم نظم این طلب مانی طلب تو داده گنج احسان بر همه بگشاده
این طلب در ما هم از ایجاد تست رستن از بیداد یارب داد تست اینقدر ارشاد تو بخشنده
تا بدین بس عیبها پوشنده قطره دانش که بخشیدی ز پیش متصل گردان بدریاهای خویش

عبدالله

وجاهدوا فی سبیله و جهاد کنید در راه او با عدو ظاهر و باطن لعلکم تفلحون
شاید که شما رستگار شوید بسبب این اعمال و در بحر آورده که درین آیة فلاح را بچهار چیز باز بسته که
بی آنها رستگاری حقیقی دست ندهد اول ایمان که اصابه نور است در بدو خلقت و نتیجه او را از حجب ظلمات
شرک خلاص میدهد دوم تقوی که منبع اعمال شرعیه و منشاء اخلاق مرضیه است و سالک بدان از ظلمت
معصیت نجات می یابد سیوم ابتغاء وسیله و آن فنا و نیستی است در بقاء الوهیت و عارف بسبب آن
از تاریکی اوصاف هستی بیرون می آید چهارم جهاد و آن اضمحلال انانیت است و اثبات هویت
موحد درین مرتبه از تیرگی وجود باز رسته بنور شهود میرسد نظم چون جلوه کند نور شهود از حق غیب
از ظلمت هستی تو آثار نماند از چهره وحدت بفکن پرده کثرت تا در نظر اندک و بسیار نماند
ان الذین کفروا تحقیق آنانکه کافر شدند بپرستش اصنام و ملایکه و عجل و غیر آن لو ان لهم
اگر باشد ایشان را ما فی الارض جمیعا همه آنچه در زمین است از صنوف اموال و امتعه ومثله
معه و مانند آن همه با آن همه یعنی اگر دو باره آنچه در زمین است از نقد و جنس کافران را باشد لیفتدوا
به تا از فدای نفس خود کنند من عذاب یوم القیامة از عذاب روز رستخیز ما
تقبل منهم قبول کرده نشود از ایشان و همان عقوبت لازم ایشان باشد ولهم عذاب
الیم و مر ایشانراست در آن روز عذابی دردناک یریدون میخواهند یعنی طمع میدارند یا قصد
میکنند ان یخرجوا من النار آنکه بیرون آیند از آتش دوزخ وما هم بخارجین منها
و نیستند ایشان بیرون آیندگان از آتش ولهم عذاب مقیم و مر ایشانراست عذابی دایم
که زوال و انقطاع نیابد والسارق والسارقة و مرد دزد و زن دزد را فاقطعوا ایدیهما ببرید دستهای

راست ایشان را چون اخذ نصاب کنند که ربع دینارست نزد امام شافعی [illegible] الله و ده درم نزد امام اعظم
[illegible] و سه درم نزد امام مالک [illegible] و زیادت هر چه باشد از حرز یعنی جای که در آن نگاه داشته باشند
چون خانه و صندوق یا از کسی که نگاه میدارد مثلا در راه یا مسجد و پنهان بردارند جزاء بما کسبا
جزای پاداش مید آنچه ایشان را پاداش داده اند یعنی پاداش دادنی با کم کرده اند و آن ترک حرمت در مال مؤمن نکالا من
الله و عقوبت میکند ایشان را عقوبتی صادر از حق تا بنده او شود و باز دارد او را از رجوع مثل آن عمل و
الله عزیز و خدای غالبست در حکم خود حکیم دانا بحکمت آنچه بدان حکم میکند فمن تاب پس هر که
توبه کند من بعد ظلمه از ستمکاری خود یعنی دزدی و اصلح و بصلاح آرد کار خود را یا اگر ترا
خصم کند و عازم بر آنکه باز دزدی عود ننماید فان الله یتوب علیه پس بدرستی که خدای توبه او قبول کند
اما قطع ید ساقط نشود ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزگارست گناه او را رحیم مهربانست
بر وی که در محشر او را رسوا نکند الم تعلم آیا ندانستی خطاب با آن حضرت است و مراد امت
اند یعنی دانستید ای ان الله آنکه خدای له ملک السموات والارض مر او راست پادشاهی آسمانها
و زمینها یعذب من یشاء عذاب میکند هر کرا میخواهد چنانچه سارق را بقطع ید یغفر لمن یشاء
و می آمرزد هر که را میخواهد یعنی سارق را بعد از توبه والله علی کل شیء و خدای بر همه چیزها از مغفرت
و تعذیب قدیر تواناست یا ایها الرسول ای فرستاده خطاب تشریفست که آن حضرت را بلقب
یاد کرده و انبیاء دیگر را بنام مخاطب میساخت چنانچه یا آدم انبئهم یا نوح اهبط یا ابراهیم اعرض یا موسی
اصطفیتک یا عیسی بن مریم ءانت قلت چون نوبت بخطاب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
رسید او را بصفتها و کمال خطاب کرد یا ایها النبی یا ایها الرسول لا یحزنک الذین ترا اندوهناک

نگرداند گروه آن کسانی که از روی عناد یسارعون فی الکفر میشتابند و خود را می افکنند در کفر من الذین قالوا
از آنکه گفتند آمنا ایمان آوردیم ما و آن گفتن مر بافواههم بزبانها ایشان ولم تؤمن قلوبهم
و ایمان نیاورده است دلهای ایشان مراد منافقانند و کردار ایشان آن بود که با کافران دوستی میکردند
ومن الذین هادوا و بعضی از آن کسان که دین یهودیه دارند سماعون للکذب برای آنکه دروغ
گویند بر تو یهود آن عهد از استماع کلام آن حضرت بیرون میرفتند و میگفتند از محمد چنین شنودیم و شنوده
بود و آنچنان یهود مدینه بودند سماعون لقوم آخرین شنوندگان برای گروهی دیگر که لم یأتوک
نیامده اند مجلس تو مراد یهود خیبرند که یهود مدینه جاسوسی میکردند و اخبار پیغمبر میفرستادند نزول آیه سبب
آن بود که زنی و مردی از اشراف اهل خیبر زنا کردند و هر دو محصن بودند و حد ایشان بحکم توریة رجم بود و یهود ملاحظه
بزرگی ایشان کرده نخواستند که آن حد بر ایشان اجرا کنند با یکدیگر گفتند که در کتاب این مرد که به یثرب نزول کرده
رجم نیست و بنی قریظه همسایه و حلیف اویند کس بدیشان فرستید تا حد زانی محصن از وی پرسند اگر گوید تازیانه
زنید قول او را قبول کنید و اگر رجم فرماید سخن او مشنوید پس جمعی از ایشان با آن زانیین بمدینه آمدند و صورت حال با یهود
مدینه در میان آوردند و اشراف یهود چون کعب و کنانه و مالک بمجلس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
آمده از حد زانیین محصنین پرسیدند حضرت فرمود که بحکم من راضی خواهید گفتند آری فی الحال جبرئیل علیه السلام بحکم رجم نازل
شد و حضرت فرمود که رجم می باید کرد و ایشان ابا کردند و گفتند خدای در توریة فرموده که ایشان را حبل تازیانه
کرده بر قفا زنند تا پشت ایشان سیاه کرده و روی سیاه کرده و باز گونه بر دراز گوش نشانده گرد منازل
جبرئیل آن حضرت را خبر داد که دروغ میگویند و ابن صوریا که اعلم ایشانست میداند که حکم توریة رجم است [illegible]
حضرت فرمود که در میان مردم شما در فدک جوانی هست ساده روی سفید پوست یک چشم که او را ابن صوریا

گویند کفتند اری دانا ترجمه اهل زمین است بتوریة حضرت فرمود که میان ما و شما در حکم توریة او حکم باشد کفتند اری
بحکم او راضی باشیم حضرت بحضور او امر فرمود و بعد از چند روز او را حاضر کردند حضرت فرمود که انت ابن صوریا
کفت نعم حضرت صلی الله علیه وسلم کفت میان من و ایشما حکم باشی که داناترین یهودی ابن صوریا
قبول کرد و حضرت سوکند داد او را بدان خدای که توریت بر موسی نازل کردانید و دریا برای شما بشکافت
و شما را از ال فرعون نجات داد و من و سلوی بر شما فرستاد که در کتاب شما حد زانی محصن رجم است
یا نه ابن صوریا کفت که اکر نه ترس ان دارم که توریة مرا بسوزد اکر دروغ کویم یا تغییر دهم والا اعتراف نکردمی
تو بکوی که خدای تو چه کفته حضرت صلی الله علیه وسلم کفت خدای من چنان حکم کرده که چون چهار کواه بر زنا محصن
و محصنه کواهی دهند رجم بر ایشان واجب شود ابن صوریا کفت که خدای موسی که در توریة نیز همین حکم فرموده اما علماء
ما ملاحظه جانب اشراف بنی اسرائیل نمود بر جلد و تحمیم قرار داده اند پس حضرت بفرمود تا هر دو را رجم کردند
نزدیک در مسجد و حق سبحانه و تعالی از حال ایشان خبر داد يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ تغییر میدهند کلمها را یعنی ایة
رجم را مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ بعد از انکه خدای وضع کرد از اد مواضع ان و بعوض ان جلد و تحمیم می نویسند
يَقُولُونَ میکویند یهود خیبر إِنْ أُوتِيتُمْ هَٰذَا اکر دهند شما را این حکم محرف یعنی محمد صلوات الله
علیه و سلامه به جلد حکم کند فَخُذُوهُ پس فرا کیرید و قبول کنید وَإِن لَّمْ تُؤْتَوْهُ و اکر این حکم بشما ندهد و برجم
زنانید فَاحْذَرُوا پس حذر کنید از قبول ان وَمَن يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ و هر که خدای خواهد ضلالت یا فضیحت
یا هلاکت او را فَلَن تَمْلِكَ پس هرکز نتوانی اورد و مالک او نتوانی شد لَهُ برای او مِنَ اللَّهِ شَيْئًا
از خدای چیزی در دفع ان فتنه أُولَٰئِكَ الَّذِينَ ان کروه انانند که در ازل لَمْ يُرِدِ اللَّهُ نخواست خدای
أَن يُطَهِّرَ انکه پاک سازد از لوث کفر و نفاق است قُلُوبَهُمْ دلهای ایشان را لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ

و ایشانراست در دنیا رسوایی با انکه جزیه دهند و از مومنان ترسند وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و ایشانراست در
ان سرای عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرک که خلود است در دوزخ سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ ایشان
شنوندکان سخن اند برای دروغ بستن أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ خورندکان حرام اند یعنی رشوت
در حکم فَإِن جَاءُوكَ پس اکر بیایند بجانب نزد تو فَاحْكُم بَيْنَهُم حکم کن میان ایشان
أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ یا روی بکردان از ایشان حق سبحانه مخیر ساخت ان حضرت را درین ایة میان حکم
و اعراض وَإِن تُعْرِضْ عَنْهُمْ و اکر روی بکردانی از ایشان و حکم نکنی فَلَن يَضُرُّوكَ شَيْئًا
پس زیان نتوانند رسانید بتو چیزی وَإِنْ حَكَمْتَ و اکر حکم کنی فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ حکم کن میان
ایشان براستی و عدل إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ دوست میدارد عدل
کنندکان را در حکم وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ و چکونه حکم می سازند ترا وَعِندَهُمُ التَّوْرَاةُ
و حال انست که توریة نزد ایشانست فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ در ان حکم خدای برجم ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ
پس ایشان بر میکردند و اعراض میکنند مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس انکه تو حکم کرده موافق کتاب
ایشان وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ و نیستند این کروه باور دارندکان کتاب خود را یا حکم ترا إِنَّا أَنزَلْنَا
التَّوْرَاةَ بدرستی که ما فرستادیم توریة را فِيهَا هُدًى در و راه نمودن بحق وَنُورٌ و روشنی که
ظلمات شبهات را رفع کند يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ حکم کرده اند بتوریة پیغمبران بنی اسرائیل الَّذِينَ
أَسْلَمُوا انکه انقیاد کرده اند حکم خدای را لِلَّذِينَ هَادُوا برای انهاکه متدین اند بدین یهودیة وَالرَّبَّانِيُّونَ
و حکم کرده اند علماء ربانی وَالْأَحْبَارُ و زهاد ان ایشان نیز برای ایشان بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِن كِتَابِ
اللَّهِ بسبب انچه مامور شده بودند بدان از محافظت توریة یعنی نکاه داشت ان از تحریف و تضییع

كانوا عليه و بودند بر كتاب شهداء گواهان كه پنهان ان كنند براستی چنانچه ابن صوريا فلا تخشوا
الناس پس مترسيد از مردمان در اجراء احكام حق واخشون وازمن بترسيد و در حكم مداهنه مكنيد
ولا تشتروا و بدل مكنيد بآياتی باحكام من ثمنا قليلا بهاء اندک را كه رشوت بی اعتبار و
جاه ناپايدار است ومن لم يحكم وانهاكه حكم نكنند بما انزل الله بانچه خدای فرو فرستاده
يعنی يهود فاولئك هم الكافرون پس ان گروه ايشان كافرانند وكتبنا عليهم و نوشتيم بر بنی
اسرائيل فيها در توريه ان النفس بالنفس انكه يک تن را بكشند بقصاص يک تن و بی تغيير
بمخالفت حكم خدای عز و جل عوض يک تن دو تن ميکشتند از بنی قريظه والعين بالعين و ديگر حكم كرديم كه چشم
بچشم در بردن روشنايی نه در كندن والانف بالانف وبينی به بينی والاذن بالاذن وگوش بگوش
والسن بالسن و دندان بدندان والجروح قصاص و جراحتها را است قصاص باشد يعنی قصاص
كنند در ان چيز را كه حفظ مساوات ممكن باشد چون لب و دست و پای و در انچه مساوات نگاه نتوان داشت
چون خراشش پوست و شكستن استخوان حكم بارش بايد كرد فمن تصدق به پس هر كه تصدق كند به
قصاص يعنی عفو نمايد فهو پس ان تصدق كفارة له كفارة باشد مر كناه متصدق را يا كفاره معفو عنه
باشد بسقوط قصاص ازو واجر عفو كننده بر خدای باشد ومن لم يحكم بما انزل الله و انهاكه حكم نكنند
بانچه خدای منزل كردانيده وان جهود انند كه در عوض يک نفس دو نفس ميکشتند فاولئك پس ان
گروه هم الظالمون ايشانند ظالمان كه وضع حق ميکنند در غير موضع ان وقفينا و در اورديم على
آثارهم بعيسى ابن مريم بر پی پيغمبران عيسی بن مريم را مصدقا درحالتی كه باور دارنده بود لما بين يديه
وانچيزيرا كه پيش ازو فرستاده بوديم من التورية از كتاب توريه وآتيناه الانجيل و داديم او را انجيل

فيه هدى در و راه نمودنی بتوحيد ونور و روشنی بطريق حق ومصدقا و گردانيديم انجيل را موافق در اصول
دين لما بين يديه من التورية مران چيزی را كه پيش ازو بود از توريه وهدى و گردانيديم او را
راه نمای وموعظة للمتقين و پند دهنده مر پرهيزكاران را وليحكم اهل الانجيل و بايد كه حكم
كنند اهل انجيل يعنی علماء وی بما انزل الله فيه بانچه خدای نازل گردانيد ومن لم يحكم
بما انزل الله چون ترسايان كه از احكام انجيل عدول نمودند فاولئك هم الفاسقون پس ان گروه
بيرون رفتگانند از حكم خدای يا از ايمان اگر انكار حكم كنند وانزلنا اليك الكتاب و فرو فرستاديم
بسوی تو قران را بالحق بدرستی و راستی مصدقا درحالتی كه مطابق است لما بين يديه
من الكتاب و انرا كه پيش ازو بوده از جنس كتب منزله ومهيمنا عليه و نگاهبانست
بر كتب كه محافظت ان ميکند از تغيير يعنی هرچه در انها [illegible] ازوی راست ميشود يا گواه است
وان كتب را بصحت فاحكم بينهم پس حكم كن ميان اهل كتاب بما انزل الله بانچه خدای
فرستاده بر تو از رجم و تسويه در قصاص اين ايه ناسخ حكم تخيير است كه قبل ازين گذشت ولا تتبع
اهواءهم و از پی مرو ارزوهای ايشانرا درحالتی كه مايل باشی عما جاءك من الحق از انچيزی كه بتو
امده است از حكم راست لكل جعلنا منكم هر گروهی را از شما ساختيم شرعة شريعتی ومنهاجا
و راه روشن شريعت انست كه منصوص عليه باشد در كتاب و منهاج انكه ثابت شود بحديث
پيغمبر ولو شاء الله و اگر خواستی خدای لجعلكم امة واحدة هر اينه ميساختی
شما را يک امة متفق بر يک ملت ولكن ليبلوكم و ليكن می ازمايد شما را في ما آتيكم
در انچه بشما داده است از شرايع مختلفه مناسب هر عصر و زمانی تا مطيع از عاصی متميز شود فاستبقوا الخيرات

پس بشتابید و پیشی گیرید سوی خیرات که اتباع شرایع است إِلَى اللَّهِ بخدای است مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا
بازگشت شما همه فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد کرد شما را در وقت جزا دادن بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ
بآنچه هستید که در آن اختلاف میکنید از امور دین و شریعت وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ
و دیگر فرستادیم بتو آنکه حکم کن میان اهل کتاب بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای فرو فرستاد سبب
نزول این آیه آن بود که بعضی از احبار یهود با یکدیگر از روی مکر و تزویر تدبیر کردند که بیایید تا برویم نزد محمد صلی
علیه وآله وسلم دانسته که ما را از اشراف قوم و دانایان ایشانیم و چون ما متابعت تو کنیم اراذل
و افاضل یهود در تصدیق ما بتو اقتدا میکنند اکنون میان ما و قومی در دماء و اموال خصومتهاست و
ترا حکم میسازیم اگر قضا چنان کنی که رضای ما باشد رسالت ترا مسلم داریم حق سبحانه رسول خود را
از قبول ملتمس ایشان تحذیر فرمود و گفت حکم کن بفرستاده خدای وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ
و پی روی آرزوهای ایشان مکن وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ و حذر کن از ایشان از آنکه ترا ابکردانند
عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ از بعضی از آنچه خدای بتو فرستاده فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر
برگردند و اعراض کنند از حکم منزل فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ پس بدانکه اعراض ایشان از آن جهت
است که میخواهد خدای أَنْ يُصِيبَهُمْ آنکه برساند بدیشان عقوبتها بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ ببرخی
از گناهان ایشان در دنیا و باقی در عقبی وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ و بدرستی که بسیاری از یهود لَفَاسِقُونَ
فاسقانند و بعد از نزول این آیه جهودان گفتند لا نرضی بحکمک آیه آمد که أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ
آیا حکم جاهلیه را يَبْغُونَ میطلبید در حد زنا و قصاص چون بحکم توریه و قرآن راضی نمی شوند وَمَنْ أَحْسَنُ
مِنَ اللَّهِ و کیست نیکوتر از خدای حُكْمًا از جهت حکم لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ برای قومی که تدبر میکنند

از روی یقین پیدا شده که احسن احکام حکم اوست آورده که عباده بن صامت با ابن ابی در مجلس حضرت
رسالت صلعم مخاصمت کردند عباده گفت مرا از طوایف یهود دوستانند که در نوایب بمدد و معاونت ایشان
مستظهر توان بود اوولی به دوستی خدا و رسول از همه تبرا کردم و مرا دوستی خدا و رسول بس است
عبد الله ابی گفت من از دوایر روزگار و حوادث لیل و نهار میترسم و از مظاهرت و معاونت
یهود که حلفای من اند گزیر ندارم آیه آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تَتَّخِذُوا
الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ فرو مگیرید جهودان و ترسایان را بدوستی بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ
برخی از ایشان دوستانند برخی را بجهت موافقت ایشان در مخالفت شما وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ
و هرکه از شما ایشانرا دوست دارد و بمعاونت و موافقت ایشان میل کند فَإِنَّهُ مِنْهُمْ پس بدرستی
که او نیز از جمله ایشان باشد این سخن غایت تشدید است در موالات یهود و نصاری إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ راه ننماید گروه ستمکاران را از آنکه بدوستی
بنفس خود ظلم میکنند فَتَرَى الَّذِينَ پس تو می بینی آنان را که فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای
ایشان بیماری نفاقست یعنی ابن ابی و اتباع او يُسَارِعُونَ فِيهِمْ میشتابند در دوستی و یاری
جهودان يَقُولُونَ میگویند نَخْشَى میترسیم أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ از آنکه برسد ما را از گردش روزگار
چیزی یعنی کار منقلب شود و اهل اسلام مغلوب و کفر غالب گردد حق تعالی این اندیشه ایشانرا
باطل کرده فرمود که فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ پس شاید که خدای بیارد بِالْفَتْحِ فتح را از برای رسول خدای
و مراد فتح مکه است یا تسخیر منازل و مواضع یهود چون خیبر و تیما و فدک أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ یا بفرستد
فرمانی از نزدیک خود بقتل یهود و اجلای ایشان فَيُصْبِحُوا پس گردند منافقان عَلَى مَا أَسَرُّوا

فی انفسهم بدانچه نهان داشتند در نفسها خود از موالات یهود یا شک در کار پیغمبر صلعم
نادمین پشیمان شدگان ویقول الذین آمنوا و گویند مومنان هر یکدیگر را اهؤلاء این گروهند
الذین اقسموا بالله آنانکه سوگند میخورند بخدای جهد ایمانهم غلیظ ترین سوگند ان خود
انهم لمعکم که ایشان با شما اند و امروز پرده ایشان دریده شد و معلوم گشت که دروغ میگفتند
حبطت اعمالهم باطل شد همه عملهای ایشان فاصبحوا خاسرین پس گشتند زیان زدگان با
در دنیا و فوات ثواب در آخرت یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان من یرتد منکم
هرکه برگردد از شما یعنی مرتد شود عن دینه از دین خود این آیه اخبار میکند از صورتی که در غیب
بوده قبل از وقوع آن و آن چنان بود که بعد از وفات حضرت رسالت صلعم تمام عرب مرتد شدند الا
مکه و مدینه و عبد القیس از بحرین بعضی از دادن زکوة باز ایستادند و جمعی بر مسیلمه کذاب و طلیحه اسدی
و سجاح کاهنه جمع شدند و به نبوت ایشان اعتراف نمودند و خدای خبر داد که اگر کسی مرتد گردد دین حق
بی یار و مددکار نخواهد ماند فسوف یاتی الله بقوم پس زود باشد که بیارد خدای قومی را که یحبهم
او دوست میدارد ایشان را و یحبونه و ایشان دوست میدارند او را اذلة علی المؤمنین
متواضع و متذلل و مهربان باشند به مومنان اعزة علی الکافرین سخت دل و متغلب و بی رحم باشند
بر کافران و این قوم اهل یمن بودند یا پارسایان یا اشعریان که حضرت بعد از نزول آیه روی با موسی
اشعری کرد و گفت هم قوم هذا یا اشارت بمجاهدان روز قادسیه است که دو هزار مرد بودند از نخع و پنج
هزار از بجیله و کنده و سه هزار از سایر قبایل و در تیسیر آورده که ابن عباس و حسن بصری بر آنند که این قوم
ابوبکر صدیق [illegible] است و اصحاب او از مهاجر و انصار که با اهل ردت جنگ کردند یجاهدون

صفت آن قوم میکند و میگوید جهاد کنند فی سبیل الله در راه خدای ولا یخافون و نترسند لومة لائم
ملامت هیچ ملامت کننده ذلک این صفتها که مذکور شد فضل الله افزونی کرم اوست یؤتیه
من یشاء عطا میدهد بهر که میخواهد والله واسع و خدای بسیار فضلست بر خلق خود علیم
دانا بکسی که استحقاق آن دارد علما در باب یحبهم و یحبونه سخن بسیار است اهل شریعت میگویند
محبت خدای با بنده ارادت توفیق و هدایت اوست در دنیا و اعطاء حسن ثواب و کرامت بی حساب
در آخرت و محبت بنده با خدای ارادت طاعت اوست و از اجتناب از معصیت او و نزد اهل
طریقت محبت حق با بنده آنست که او را بحضرت قرب نزدیک گرداند و محبت بنده آنکه برای او از غیر
او خالص گردد و ارباب حقیقت بر آنند که محبت حق قدیمست و محبت بنده حادث نظم
چون تجلی کرد اوصاف قدیم ✱ پس بسوزد وصف محدث را کلیم ✱ هرگاه که صدمات سطوات محبة
خداوندی از سرادق احتشام یحبهم در وجود فانی محب در آید و بوته اضمحلال اندازد و دیگر باره بهبوب نفحات
از جنس عنایت یکبوته رسیده آن فانی شده را بوصف بقا متصف سازد فان محبة العبد تقتضی الفناء
فی بقاء الهویة و محبة الله للعبد تقتضی البقاء فی فناء الناسوتیة در منازل السائرین فرموده که محبت در بدایت
تفرقست بعبادت و فراغت از فوت اسباب تفرقه و در نهایت دوستی ذات از برای ذات در حضرت
احدیت بفنا رسم حدوث در عین ازلیت از سمنون محبت پرسیدند که محبت چیست گفت از محبت حق با بنده می
پرسید یا از محبت بنده با حق درین ساعت با خضر علیه السلام بودم و نکته از محبت حق با بنده میگفتم ملائکه ملکوت طاقت
شنیدن آن نداشتند و هم از سمنون منقولست که در محبت سخن میگفت و مرغی در جوش که طایر اشباه نظ آورده
بود و بود در هوای هویت طیران میکرد و نزدیک از هوا فرود آمد و منقار بر زمین میزد تا خون روان شد و آن مرغ

در خاک وخون غلطان می بود تا از التهاب آتش محبة که افروخته نار الله الموقدة بود چه وبالش بسوخت وجان
بداد **نظم** بس که مرغ سحری درغم گل زار بسوخت • بلکه لاله بران دل شده زار بسوخت • حضرت شیخ قدس
سره العزیز در فتوحات آورده که حق سبحانه الفرع را فهم سخنان مجنون داد تا حال محبة دریافته بحکم سلطان
محبت گشت ومحبت موعظهٔ حاضران وتنبیه مدعیان آن صورت بظهور آمد وصاحب لوامع انار الله قلوبنا بلمعات
ارادت فرموده که محبت میل جمیل حقیقی است فرشانه بجمال خود شش جمعا وتفصیلا وان یا از مقام جمع بود
بجمع وان شهود جمال ذات است در مرات ذات بی توسط کاینات **رباعی** معشوق که کس ستر جمال نشناخت
در ملک ازل لوای خوبی افراخت • نی شاهد بس بهر بود نه مهره مهر • هم خود با خود نرد محبت میباخت • ویا از
جمع بتفصیل چنانکه آن ذات یگانه در مظاهر بی کند وکرانه مشاهده لمعات جمال خود میکند ومطالعه صفات
کمال خود مینماید **رباعی** جانان که دم عشق زند با همه کس • کس را نرسد بدامنش دست هوس • مرآت
شهود اوست ذرات وجود • با صورت خود عشق همی بازد وبس • یا از تفصیل بتفصیل چنانکه اکثر افراد انسان
عکس جمال مطلق را در مرایای تفاصیل آثار مشاهده میکنند وایشان جمال مقید را ایل را مقصود کلی دانسته ولیکن
وصال خود رسند ومحنت فراق در دمند کردند **نظم** ای حسن تو کرده جلوها در پرده • هر عاشق معشوق جدید آورده
بر بوی تو لیلی دل مجنون برده • وز شوق تو وامق غم عذرا خورده • ویا از تفصیل بجمع چنانکه بعضی از خواص [illegible]
فکرت از کارخانهٔ افعال وآثار بیرون برده اند وحق حجب واستار شئون وصفات که مبادی افعال
وآثار اند کرده متعلق وقبلگاه توجهات ایشان جز ذات متعالی صفات رفیع الدرجات امری دیگر نیست
بیرون ز حدود کاینات است دلم • برتر ز احاطهٔ جهات است دلم • فارغ ز تقابل صفات است دلم • مرآت تجلیات
ذات است دلم • وازین کلام حقایق اعلام چنان مفهوم میشود که حکیم از مرتبهٔ [illegible] از جمع بتفصیل ویکبود از مقام

میل از تفصیل بجمع وحضرت قطب العارفین ناصر الحق والدین عبد الله قدس سره در رساله که بنام والدین بزرگوار
خود نوشته فرموده اند که چون نیک در نگری حضرت حق جل وعلا در هر مرتبهٔ از مراتب خود خود را دوست
دوست میداشته است بحکم یحبهم ویحبونه اقرار ست بر هر چه مگر خویش را خریدار ست زیرا که دو
داشتن صاحب جمال ابتهٔ را الذات نیست بلکه از جهت مشاهده خود ذات است در وی پس در حقیقت خود را
دوست داشته است وصاحب فطنت کامل از رتبهٔ محبت ومحبوبیة که درین آیه ان شاء بجست
بحقیقت قرب فرایض ونوافل پی تواند برد وبنا علی واقی والله الموافق والکافی آورده اند که عبد الله سلام با [illegible]
خود بحضرت نبوت آمده گفت یا رسول الله قریظه ونضیر که خویشان ما اند بسبب مفارقت کیش ایشان وهوا
باسلمان سوگند خورده اند که با ما در یک جا جمع نشوند وتا ما بر دین اسلام باشیم پیوند خود از ما گسسته دارند وما
بواسطهٔ بعد منازل از مجالست اصحاب شما محروم می مانیم حال ما چگونه باشد آیه آمد که اگر ایشان دشمنی میکنند **انما**
ولیکم الله خبرین نیست که دوست شما بحقیقت خداست **ورسوله** وفرستادهٔ او **والذین آمنوا**
وآنکسانی که ایمان آورده اند یعنی اصحاب پیغمبر ابن سلام چون این آیه شنید گفت رضینا بالله ورسوله
وبالمؤمنین اولیاء پس صفت مومنان میکند **الذین یقیمون الصلوة** آنانکه بپای میدارند نماز را
ویؤتون الزکوة ومیدهند زکوة را **وهم راکعون** وحال آنکه ایشان خشوع وفروتنی دارند در نماز وزکوة
بوده گفته اند این حال مخصوص است به یؤتون یعنی زکوة میدهند در حال رکوع خود در نماز از غایت حرصی که بر
احسان دارند وسارعتی که در اداء آن مینمایند در اکثر تفاسیر مذکورست که این آیه در شأن حضرت
امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلم نازل شده ودر اسباب نزول آورده که حضرت مصطفی صلی الله علیه
وسلم از حجرهٔ طاهره بمسجد آمد ودید [illegible] بعضی در رکوع وجمعی در قیام بودند دیدهٔ مبارک آنحضرت بر سایلی

افتاد پرسید که هیچ کس ترا چیزی داد وی خاتمی از زر یا نقره بحضرت نمود و گفت این خاتم مرا این داده اند حضرت
پرسید که این عطا که کرده است درویش اشارت بحضرت علی کرد حضرت فرمود که در چه حال بتو داد
گفت اعطانی وهو راکع حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم گفت واین ایه مذکور بر خواند **ومن یتول الله**
و هر که دوست دارد خدای را **ورسوله** و رسول او را **والذین امنوا** و انانرا که ایمان اورده اند یعنی
مهاجر و انصار **فان حزب الله** پس بدرستی که لشکر خدای **هم الغالبون** ایشان غالب اند
در خبر است که رفاعة بن زید و سوید بن حارث از یهود که اظهار اسلام میکردند باز منافق شدند
وبعضی از اصحاب را با ایشان طریق مودت و مصاحبتی در میان بود حق تعالی ایه فرستاد که
یا ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان **لا تتخذوا الذین اتخذوا** مگیرید انانرا که گرفته اند **دینکم**
دین شما را **هزوا ولعبا** باستهزا و بازی یعنی ظاهر میکنند اسلام را و مخفی میدارند کفر را **من الذین
اوتوا الکتاب** از انانکه کتاب داده اند ایشانرا **من قبلکم** پیش از شما یعنی یهود **و
الکفار** و فرا مگیرید کافرانرا نیز **اولیاء** دوستان **واتقوا الله** و بترسید از خدای به
ترک مناهی او **ان کنتم مؤمنین** اگر هستید شما مومنان چه ایمان حقیقی اقتضای ان میکند که با دشمنان
حق دوستی نکنند **واذا نادیتم** وچون ندا میزنید و مردم را میخوانید **الی الصلوة** بسوی نماز **اتخذوها
هزوا ولعبا** میگیرید منادات یا نماز را استخریه و بازی چون مومنان عید از استماع اذان نماز بر خواستندی
یهود با یکدیگر میگفتند بطریق استهزا قاموا لا قاموا صلوا لا صلوا و می خندیدند و در معالم آورده
که ترسائی بود در مدینه هرگاه موذن گفتی اشهد ان محمدا رسول الله او گفتی سوخته باد دروغ گوی شبی خادم
او اتشی بخانه وی در او برد و ترسا با اهل و عیال خود در خواب بود شراره از ان بجست و خانه را با ان جماعة

کرد او و بوزند تمام بسوخت **ذلک** این استهزا ازیشان باذان **بانهم** بسبب انست که ایشان **قوم لا یعقلون**
گروهی اند که تعقل نمیکنند که درین استهزا چه عقوبت بدیشان خواهد رسید اورده اند که ابو یاسر بن اخطب
و رافع بن ابی رافع با نفری از یهود از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پرسیدند که تو از پیغمبران بکدام ایمان
داری حضرت فرمود که ایمان دارم بخدای و بانچه بما فرستاده اند وما انزل الی ابرهیم واسمعیل الی
اخر الایه چون نام عیسی ع مذکور شد ایشان انکار نبوت وی کردند و گفتند کیدای که نمی دانیم دینی بدتر
از دین شما و اهل دینی کم بهره تر در دنیا و اخرت از شما ایه امد که **قل یا اهل الکتاب** بگوی ای اهل
کتاب و ایشان یهود بودند **هل تنقمون منا** ایا عیب میکنید از ما و انکار میکنید یعنی عیب و انکار
نمیکنید **الا ان امنا** مگر انانرا که ما ایمان اورده ایم **بالله** بخدای **وما انزل الینا**
و بانچه بما فرستاده اند یعنی قران **وما انزل من قبل** و بانچه فرستاده اند پیش از ما چون تورية
وانجیل و سایر کتب **وان اکثرکم فاسقون** و مگر برای انکه بیشتر شما فاسقانند **قل هل انبئکم**
بگو ایا خبر دهم شما را **بشر من ذلک** به بدترین از انچه گفتید که دین شما بدترین ادیانست و اهل دین
کم بهره تر یعنی شما را اگاه گردانم و خبر دهم از دین قومی که بدترند **مثوبة عند الله** از جهت جزای
که ثابت ایشانرا از نزدیک خدای پس بیان میکند که ان بدتر کیست **من لعنه الله** انکه لعنت
کرد خدای او را **وغضب علیه** و خشم گرفت بر وی و ان یهود اند که خدای ایشانرا از رحمت خود
دور ساخته و بعوض غضب خود درا اورده **وجعل منهم القردة** و ساخت از ایشان بوزینگان
یعنی مسخ کرد ایشانرا چنانچه اصحاب سبت را **والخنازیر** و خوکان چنانچه منکران مایدهٔ عیسی را
وعبد الطاغوت و انکس که پرستید طاغوت را و او گوساله است یا کعب بن الاشرف یا ازا

که در معصیت فرمان برداری او کرده اند اولئک آن ملعونان شر مکانا بدتر اند از جهت مقر
خود در قیامت یعنی بازگشت ایشان به بدترین مکانی باشد واضل و گمراه ترند عن سواء السبیل
از میانه راست واذا جاءوکم و چون بیایند بشما منافقان یهود یا عامه اهل نفاق قالوا آمنا
گویند ایمان داریم بچون شما وقد دخلوا بالکفر و حال آنکه در می آیند بکفر وهم قد خرجوا به
و ایشان بیرون میروند بکفر با ایشان است در وقت دخول و خروج والله اعلم و خدای داناترست
بما کانوا یکتمون بآنچه هست که می پوشند از کفر و نفاق و کینه مسلمانان وتری کثیرا منهم
و می بینی بسیاری را از یهود یا منافقان یسارعون فی الاثم شتاب میکنند در تحصیل حرام یا در گفتن دروغ
والعدوان و در ظلم یا تجاوز از حد واکلهم السحت و در خوردن ایشان رشوت یا ربوا را لبئس
ما کانوا یعملون هرآینه بد چیزیست که ایشان میکنند لولا ینهاهم الربانیون چرا نهی نکنند
ایشان را علماء ربانی والاحبار و زاهدان عن قولهم الاثم از گفتن ایشان دروغ را واکلهم السحت
و خوردن ایشان رشوت یا ربوا را لبئس ما کانوا یصنعون بد چیزیست آنکه ایشان میسازند و نهی
و منع ایشان نمی پردازند آورده اند که پیش از هجرت حضرت پیغمبر صلعم بمدینه یهود را مال بسیار بود و
در سعت عیش و رفاهیت میگذرانیدند چون آن حضرت بیثرب هجرت فرمود و ایشان بانکار و عناد
پیش آمدند حق سبحانه و تعالی برکت از مال ایشان برداشت و اسباب معیشت ایشان نقصان پذیرفت
زبان بسخنان بیهوده بگشادند چنانچه حق تعالی خبر میدهد وقالت الیهود و گفتند جهودان ید الله مغلولة
دست خدای بسته است این عبارت کنایه از بخل باشد یعنی چیزی بما نمی دهند و روزی بر ما تنگ میسازد
غلت ایدیهم بسته باد دستهای ایشان از خیر ولعنوا بما قالوا و رانده شده اند از رحمت

الهی بگفتن این سخن و الهی بل یداه مبسوطتان بلکه ید الله گشاده است یعنی جود او وافر و کرم او وافی
ید صفتی است و خدای را از صفات ذاتی او چون سمع و بصر و وجه و ما را در ان جز ایمان و تسلیم چاره نیست
و در کیفیت آن دخل نمودن روا نباشد در ینابیع آورده که این از متشابهات است و متشابه را بظاهر تفسیر
نشاید کردن بلکه معنی وی را موافق محکم ادا باید نمود چنانچه درین محل این سخن دلالت بر غایت جود میکند چه
مثال در عطا به ید واحد واقع می باشد انچه که عطا بدین نسبت میدهد دلیلست بر آنکه عطای اکثر من
آن الهی ینفق کیف یشاء روزی میدهد چنانچه میخواهد بر وفق مشیت و مقتضای حکمت ولیزیدن کثیرا منهم
و زیاده میگرداند بسیاری را از یهود ما انزل الیک من ربک انچه فرود آید بتو از پروردگار تو یعنی
قرآن طغیانا وکفرا نافرمانی و کفر یعنی ایشان طاغی و کافر ند و با آنکه قرآن سبب رفع طغیان است
باستماع آن ایشان را این دو صفت زیاده میشود چنانچه از تناول غذای که صالح است مزاجها را
مرض مریض روی بافزونی مینهد والقینا بینهم و افکنده ایم در میان طوایف یهود چون قریظه
نضیر العداوة والبغضاء دشمنی و خصومت الی یوم القیامة تا روز قیامت
که قلوب ایشان موافق و اقوال ایشان مطابق نباشد کلما اوقدوا هرگاه برافروختند
نارا للحرب آتشی برای حرب کردن با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اطفاها الله
فرو نشانید آن آتش را خدای بآنکه منازعت در میان ایشان افکند که دیگری نتوانستند پرداخت
ویسعون فی الارض و می شتابند در زمین فسادا برای تباه کاری که فتنه انگیزند
والله لا یحب المفسدین و خدای دوست نمیدارد تباه کاران را ولو ان اهل الکتاب
و اگر چنانچه اهل کتاب ایمان آوردندی بمحمد صلوات علیه و سلامه واتقوا و پرهیز کردندی از

معاصی یا از یهودیه و نصرانیه لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ هر آینه ما درگذرانیدیم از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ
گناهان ایشان را وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر ایشان أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ
بپای داشتندی احکام توریة و انجیل را یعنی بدان عمل کردندی وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ و اقامت کردندی
آنرا که فرو می آید بدیشان مِنْ رَبِّهِمْ از نزد آفریدگار ایشان که آن قرآنست لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ
هر آینه بخوردندی روزی را از زبر سر خویش وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ و از زیر پای خویش یعنی
روزی بر ایشان فراخ شدی بباریدن باران و رستن گیاه و یا میوه ایشان چندان شدی که از
زبر سر چیده شدی و از زیر پای بر می داشتندی از بسیاری که بر زمین ریخته بودی مِنْهُمْ از
جهودان أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ گروهی اند راست رو و راست کار یعنی آنها که بحضرت ایمان آورده اند
وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ و بسیاری از ایشان سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ بدست آنچه ایشان میکنند يَا أَيُّهَا
الرَّسُولُ ای فرستاده حق بَلِّغْ برسان بکافه خلایق مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ تمام آنچه فرو می آید بتو مِنْ
رَبِّكَ از پروردگار تو چون حکم رجم و قصاص و امر زینب بنت جحش در نکاح او و حکم جهاد و غیر آن
وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ و اگر چنین نکردی و تمام آنرا نرسانیدی فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ پس تبلیغ نکرده
رسالتهای او را زیرا که کتمان بعضی ضایع میکند آنرا که برسانیده چنانچه ترک بعضی از ارکان نماز مبطل
نماز است وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ و خدای نگاه میدارد ترا مِنَ النَّاسِ از شر مردمان و کسی را بقتل بر تو دست
نخواهد بود إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ راه ننماید کافرانرا بتسلط بر تو از انس
منقولست که آن حضرت را شبها حراست و پاسبانی میکردند و چون این آیه نازل شد سر مبارک
از قبه که در آنجا خفته بود بیرون کرد و فرمود که ای مردمان باز گردید که خدای مرا نگاه داشت قُلْ يَا

أَهْلَ الْكِتَابِ بگوی که ای اهل کتاب لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ نیستید شما بر چیزی از دین و دیانت حَتَّىٰ
تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ تا وقتی که بر قامت کنید حکم توریة و انجیل را یعنی آنچه اصول دینست از آن پا قایم دارید
آن او را که در هر دو کتاب فرموده و آن ایمان آوردن است بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ
و تا زمانی که بپای دارید او را و نوای آنرا که فرستاده میشود بشما مِنْ رَبِّكُمْ از آفریدگار شما یعنی قرآن وَلَيَزِيدَنَّ
كَثِيرًا مِنْهُمْ و زیاده میکند بسیاری از یهود و ترسا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ آنچه نازل میشود بتو
از پروردگار تو یعنی استماع قرآن می افزاید ایشانرا طُغْيَانًا وَكُفْرًا بیدادی و ناگرویدگی فَلَا تَأْسَ
پس اندوهناک مباش عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر زیادتی کفر و طغیان گروه کافران إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی
که آنها که ایمان آوردند بزبان وَالَّذِينَ هَادُوا و آنانکه دین یهود گرفتند وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَىٰ و صابیان
و ترسایان مَنْ آمَنَ هر که ایمان آرد از اینها بدل صافی و نیت خالص بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای
و بروز بازپسین وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عمل پسندیده فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ ترسی نیست
بر ایشان از هجوم عقاب وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان که اندوهگین باشند از فوت ثواب
لَقَدْ أَخَذْنَا هر آینه که ما فرا گرفتیم بزبان انبیا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ پیمان بنی اسرائیل را
در توحید و ایمان بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم وَأَرْسَلْنَا و فرستادیم إِلَيْهِمْ رُسُلًا بسوی ایشان
پیغمبران اول موسی و آخر عیسی كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ هرگاه آمد بدیشان رسولی بِمَا لَا تَهْوَىٰ
أَنْفُسُهُمْ بآنچه نخواست و دوست نداشت نفسهای ایشان از تکالیف شرعیه فَرِيقًا كَذَّبُوا گروهی را تکذیب
کردند چون عیسی و محمد صلی الله علیه و سلم وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ و گروهی را بر دند که میکشتند چون زکریا
و شعیا علیهم السلام وَحَسِبُوا و می پنداشتند بنی اسرائیل أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ که نباشد بلاء

ایشان از قتل و تکذیب انبیا عَمُوا پس کور شدند ایشان از دیدن راه حق وَصَمُّوا و کر شدند از استماع
سخن راست بعد از موسی علم ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ پس رجوع کرد خدای توبه را بر ایشان به بعث عیسی عم
ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا پس دیگر باره کور و کر شدند كَثِيرٌ مِنْهُمْ بسیاری از ایشان بانکار محمد صلعم
وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِمَا يَعْمَلُونَ بانچه ایشان میکنند و مناسب آن پاداش بدیشان
خواهد رسانید لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ بدرستی که کافر شدند آنانکه از روی جهالت و بی بصیرتی قَالُوا
إِنَّ اللَّهَ گفتند بدرستی که خدای هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ او مسیح پسر مریم است وَقَالَ الْمَسِيحُ و گفت
مسیح يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ ای بنی اسرائیل پرستید خدا را رَبِّي وَرَبَّكُمْ که پروردگار منست و
آفریدگار شماست یعنی من بنده ام مخلوق و مربوب مثل شما پس پرستیدن خالق را باید نه مخلوق را
و عبادت رب را شاید نه مربوب را إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ بدرستی که هر که شرک آرد بخدا
فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ پس بدرستی که خدای حرام کرد بروی بهشت را وَمَأْوَاهُ النَّارُ
و جای او دوزخ است وَمَا لِلظَّالِمِينَ و نیست ستمکاران را که وضع عبادت در غیر موضع او کرده اند مِنْ
أَنْصَارٍ هیچ یاری دهندگان در دفع عذاب از ایشان لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ بدرستی که کافر
شدند آنان از ترسایان که از فرط نادانی قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ گفتند که الله یکی از سه
الهست معتقد مرقوسیه اند از نصاری آن بود که الوهیت مشترکست میان خدا و مریم و عیسی و هر یک از ینها
اله اند و خدای یکی از ین سه است وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ و حال آنکه نیست در وجود ذاتی واجب مستحق عبادت
إِلَّا إِلَٰهٌ وَاحِدٌ مگر خدای یگانه که موصوفست بوحدانیت و متعالی از توهم شرکت وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا
و اگر باز نه ایستند این قوم عَمَّا يَقُولُونَ از انچه میگویند و بتوحید قایل نشوند لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا

بر ایشان یعنی بر آنان را که کافر شدند مِنْهُمْ از ترسایان عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی که الم او دایم
بود أَفَلَا يَتُوبُونَ آیا رجوع نمیکنند إِلَى اللَّهِ بخدای از قول تثلیث وَيَسْتَغْفِرُونَهُ و آمرزش نمی خواهند
از و باعتقاد توحید استفهام است بمعنی امر یعنی باید که توبه و استغفار کنند وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای
آمرزگارست تایبان را رَحِيمٌ مهربانست بر مستغفران مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ نیست مسیح بن مریم
که ایشان او را خدای میگویند إِلَّا رَسُولٌ مگر فرستاده خدای قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ
بدرستی که گذشته اند پیش از و پیغامبران که خدای و او را معجزات داده است چنانچه ایشان را
عطا کرده است پس اگر مرده بدعا عیسی عم زنده شد عصا نیز در دست موسی علیه اژدها گشت و آن عجب
ترست و اگر او بی پدر مخلوق شد آدم بی پدر و مادر موجود گشت و آن غریب ترست پس آیات انبیا
ایشان را از عبودیت بیرون نمی برد و در الوهیت داخل نمیسازد وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ و مادر او یعنی مریم
بسیار صدق بود یعنی تصدیق آیات ربانی میفرمود کما قال تعالی صَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتُبِهِ
كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ بودند پسر و مادر که طعام میخوردند و چون سایر حیوانات محتاج غذا
بودند با وجود احتیاج صفت ربوبیت بر ایشان اطلاق نتوان کرد انْظُرْ كَيْفَ بنگر که چگونه نُبَيِّنُ
لَهُمُ الْآيَاتِ بیان میکنیم برای ایشان دلایل توحید را ثُمَّ انْظُرْ پس باز بنگر در حال ایشان أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ
چگونه برگردانیده میشوند ایشان از اذعان یافتن و پذیرفتن حق قُلْ بگو ترسایان را أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ
آیا میپرستید بدون خدای مَا لَا يَمْلِكُ آنرا که نیست خود مالک برای شما ضَرًّا وَلَا نَفْعًا
نه زیان و نه سود در اینجا یعنی عیسی تصرف ان ندارد که مثل خدای برساند زیانی از بلا و عنا یا عطا کند سودی
از صحت و غنا وَاللَّهُ و خدای که معبود بحق است هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوا اقوال باطله شما را الْعَلِيمُ

دانا بعقاید فاسده شما قُلْ یَا أَهْلَ الْکِتَابِ بگوی که اهل کتاب از یهود و نصاری لَا تَغْلُوا فِی دِینِکُمْ
غلو مکنید در دین خود غَیْرَ الْحَقِّ غلوی که ناحق باشد مراد مبالغه یهود و باست در مذمت عیسی و افراط نصاری
در مدح او وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید أَهْوَاءَ قَوْمٍ هواهای قومی را از اسلاف خود که بجهل قَدْ ضَلُّوا
مِنْ قَبْلُ گمراه شدند پیش ازین یعنی قبل از بعثت پیغمبر وَأَضَلُّوا کَثِیرًا و بسیاری گمراه ساختند
وَضَلُّوا و ثابت بودند بر ضلالت و گمراهی خود عَنْ سَوَاءِ السَّبِیلِ از طریق راست بعد از بعثت آن حضرت
لُعِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا لعنت کرده شدند کافران مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ از فرزندان یعقوب یعنی جهودان عَلَىٰ لِسَانِ
دَاوُودَ بر زبان داود علیه السلام که اهل ایله را نفرین کرد و گفت اللهم العنهم وَعِیسَى ابْنِ مَرْیَمَ و بر زبان
عیسی نیز که اصحاب مایده را همین گفت ذَٰلِکَ این لعن مر ایشان را بِمَا عَصَوْا بسبب آن بود که نافرمانی
کردند وَکَانُوا یَعْتَدُونَ و بودند که از حد در میگذشتند کَانُوا لَا یَتَنَاهَوْنَ بودند که نهی نمیکردند
بعضی از ایشان بعضی را عَنْ مُنْکَرٍ فَعَلُوهُ از عمل زشت که میکردند لَبِئْسَ مَا کَانُوا یَفْعَلُونَ
بخدای که بد چیزیست آنچه ایشان میکردند درین آیه تهدید عظیم است انهار آنکه نهی منکر نمایند با آنچه
تَرَىٰ کَثِیرًا مِنْهُمْ می بینی بسیاری را از اهل کتاب که از غایت حقد و حسد مسلمانان
یَتَوَلَّوْنَ الَّذِینَ کَفَرُوا دوستی میکنند با کافران چون کعب بن اشرف که بعد از غزوه بدر کبری
بمکه رفت و مشرکان را بر حرب مسلمانان تحریص کرد لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ هر آینه بد چیزیست که از پیش
فرستاده است لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ برای ایشان نفسها ایشان و آن چیزیست أَنْ سَخِطَ اللَّهُ
عَلَیْهِمْ آنکه خشم گرفت خدای بر ایشان وَفِی الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ و ایشان جاودان باشند
در عذاب وَلَوْ کَانُوا یُؤْمِنُونَ و اگر باشند یهود که ایمان آرند بِاللَّهِ وَالنَّبِیِّ بخدای و پیغمبر خود وَمَا

أُنْزِلَ إِلَیْهِ و آنچه فرستاده شده است بدان پیغمبر یعنی توریت مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِیَاءَ
هر آینه نگیرند مشرکان را بدوستی چه فرمان موسی علیه السلام و حکم توریت آنست که کفار دوستی نکنند و می‌شاید
که مراد منافقان باشند یعنی اگر ایشان محمد صلعم و قرآن ایمان داشتندی با اهل کفر دوستی نکردندی
وَلَٰکِنَّ کَثِیرًا و لیکن بسیاری مِنْهُمْ از یهود یا منافقان خارج شده‌اند از دایره ایمان فَاسِقُونَ
لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ هر آینه می‌یابی تو سخت‌ترین مردمان عَدَاوَةً از روی دشمنی لِلَّذِینَ آمَنُوا
با آنکه از آنکه گرویده‌اند الْیَهُودَ جهودان را وَالَّذِینَ أَشْرَکُوا و آنان را که شرک آورده‌اند یعنی
بدترین دشمنی مومنان از جهودان و مشرکانند و بدین سبب در مخالفت شما موافقت دارند وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ
و می‌یابی نزدیک‌ترین مردمان مَوَدَّةً لِلَّذِینَ آمَنُوا از روی دوستی با مومنان الَّذِینَ قَالُوا
إِنَّا نَصَارَىٰ آنان را که میگویند ما ترسایانیم چه دلهای ایشان نرم‌تر است از یهود و بد دوستی در مشرکان
این حاجت ظاهر نمی‌جویند ذَٰلِکَ آن قرب مودت بِأَنَّ مِنْهُمْ بسبب آنست که بعضی از ایشان قِسِّیسِینَ
دانایان راست گویند وَرُهْبَانًا و عابدان صومعه‌نشین‌اند وَأَنَّهُمْ لَا یَسْتَکْبِرُونَ و بسبب آنکه ایشان
گردن‌کشی نمیکنند از قبول حق علما گفته‌اند مراد از آنها که قرب مودت با مومنان داشته‌اند نجاشی
و اصحاب او اند چه انصاری جمعی در قتل مسلمانان و تخریب بلاد و هدم مساجد ایشان کم از یهود نیستند
اما حبشه که قرآن از جعفر بن ابی طالب استماع کردند ایشان بمسلمانی مایل شدند و نجاشی با اغلب
ایشان ایمان آوردند و بعضی بر آنند که چون جعفر از دیار حبشه مراجعت نمود نجاشی هفتاد تن از علماء
مملکت خود بخدمت حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم فرستاد و چون ایشان با ساحت رسالت
پناهی رسیدند آن حضرت سوره یس بر ایشان خواند بسیار بگریستند و احکام اسلام قبول

کرده با یکدیگر گفتند که قرآن چه شباهت تمام دارد بانچه بر عیسی نازل شده و مقصود از قائلان انا نصاری این اند
[illegible] وَإِذَا سَمِعُوا و چون می شنوند این علما و عباد از حبشه طیار یا از
سید مختار صلعم مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ آنچه فرستاده شده است به رسول تَرَىٰ أَعْيُنَهُمْ
می بینی چشمهای ایشان را که از رقت دلهای ایشان تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ میریزد اشک را مِمَّا
عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ از آنچه شناختند از سخن راست يَقُولُونَ میگویند رَبَّنَا آمَنَّا ای پروردگار ما ایمان
آوردیم بدین کلام و بدین پیغمبر فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ پس بنویس ما را از گواهان که اداء شهادت
کرده اند بحقیقت قرآن و نبوت محمد صلی الله علیه و سلم یا ما را داخل امت محمد کرده ان که گواهان انبیا اند روز
قیامت در خبر است که یهود و رفقاء جعفر را سرزنش کردند که چه زود ایمان آوردید و متابعت که ما را دعوت
میکنند و قبول نمیکنیم با اهل حبشه یا نجاشی گفته اند که ایمان آوردی بکسی که او را ندیده حق سبحانه
خبر میدهد که ایشان در جواب گفتند وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ چیست ما را که ایمان نیاریم بخدا و
مَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ و آنچه بما آمد از حق یعنی کتاب و پیغمبر وَنَطْمَعُ أَن يُدْخِلَنَا رَبُّنَا و حال آنست
که ما طمع میداریم آنکه در آرد پروردگار ما را به بهشت مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ با گروه صالحان که امت حضرت
رسالت اند فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ پس جزا داد خدای ایشان را بِمَا قَالُوا بآنچه گفتند از روی اخلاص و اعتقاد
جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان یا منازل آن جویها خَالِدِينَ
فِيهَا جاودان باشند در آن وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ و اینست پاداش نیکوکاران وَالَّذِينَ كَفَرُوا
و آنانکه کافر شدند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و بدروغ داشتند آیتهای ما را أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ اصحاب دوزخ
اند که در اکثر تفاسیر آورده اند که روزی حضرت رسالت پناه صلعم برای صحابه وصف قیامت میکرد از هول

آن روز شمه باز می نمود تن از اصحاب که حضرت مرتضی علی علیه السلام و ابن مسعود و مقداد و ابوذر و سلمان
رضوان الله علیهم از ایشان بود در خانه عثمن بن مظعون مجتمع شده بر آن اتفاق کردند که بقیة العمر روز بصیام
و شب بقیام گذارند و بر فراش خواب نکنند و گوشت و چربی نخورند و گرد زنان نگردند و ترک دنیا
کرده و گلیم پوشیده گرد عالم بر آیند و بر این اتفاق سوگند یاد کردند این خبر بحضرت پیغمبر صلی الله علیه
و سلم رسید با ایشان گفت که من مامور نیستم بدانچه شما فکر کرده اید بدرستی که نفس شما را بشما
حقیست پس روزه دارید و افطار کنید و در شب قیام نمایید و بخسپید که من برمیخیزم و خواب میکنم
و روزه میدارم و افطار میکنم و گوشت و چربی میخورم و بزنان در می آیم فمن رغب عن سنتی فلیس
منی و این آیه نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان لَا تُحَرِّمُوا حرام مکنید بر خود
طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ چیزهای پاکیزه و لذیذ که خدای بر شما حلال کرده است وَلَا تَعْتَدُوا
و تجاوز مکنید از حدود الهی که آنچه حلال ساخته شما حرام سازید إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ
الْمُعْتَدِينَ دوست نمیدارد آنانرا که از حد در گذرند وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ و بخورید از آنچه خدای
روزی داده است شما را حَلَالًا طَيِّبًا در حالتی که حلال و پاک باشد وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي
و بترسید در تحریم ما احل الله از آن خدای که أَنتُم بِهِ مُؤْمِنُونَ شما بدو گرویده اید بعد از نزول این
گفتند یا رسول الله چه سازیم بسوگند که خورده ایم آیه آمد که لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ مواخذه نمیکند شما
را خدای بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ در سوگندان شما و لغو بمذهب امام شافعی آنست که بی قصد بر زبان
گذرد چون لا والله و بلی والله و نزد امام اعظم آنکه سوگند خورد بچیزی بگمان آنکه چنانست و نباشد
و چون این سوگند در شرع مواخذه نیست وَلَٰكِن يُؤَاخِذُكُم ولیکن مواخذه میکند شما را بِمَا عَقَّدتُّمُ

الْأَيْمَانَ به آنکه ببندید سوگندها را یعنی معقود آنست که بزبان گوید و بدل قصد کند پس اگر چنین سوگندی بشکند
فَكَفَّارَتُهُ پس کفارت شکستن او إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ طعام دادن ده مسکین است هر یک را
مدی بقول امام شافعی [illegible] و نصف صاعی از گندم یا صاعی از جو و خرما بمذهب امام اعظم و صاعی
عراقی چهار منست که هشت رطل باشد و بقول حجازی پنج رطل و ثلثی و مدی بقول اهل حجاز رطلی و ثلث رطلی باشد
و بقول عراقیان دو رطل و رطلی نیمست و بر هر تقدیر طعام باید داد مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ
از میانه آنچه میدهید خود را یعنی نه عالی و نه دون أَوْ كِسْوَتُهُمْ یا کفارت پوشش ده درویش
است بقول حنفی ثوبی جامع که با او نماز توان گزارد چون قمیص و سراویل یا رداء و ازار و اگر بزنی دهد مقنعه
نیز اضافه باید کرد و نزد جمعی دیگر جامه باید که ستر عورت کند أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ یا کفارت آزاد کردن
بنده ایست و شافعی درو ایمان شرط میکند و حنفی میگوید که سالم و بی عیب می باید خواه مؤمن و خواه کافر
فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد یکی ازین کفارات ثلث فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ پس کفارت
او سه روزه است پی در پی و نزد شافعی تتابع شرط نیست ذَٰلِكَ اینکه مذکور شد كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ
کفارت سوگند شماست إِذَا حَلَفْتُمْ چون سوگند خورید و بشکنید وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ و نگاه
دارید سوگند خود را از شکستن یا نگاه دارید و سوگند مخورید كَذَٰلِكَ همچنین که کفارت یمین را بیان
کرد يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند و روشن میگرداند خدای لَكُمْ آيَاتِهِ برای شما نشانها و شرع را
لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که شما شکر گوئید نعمت این تبیین و تعلیم را مفسران برآنند که حق سبحانه در
باب خمر چهار آیه نازل گردانیده اول در مکه وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا احلال
بوده دوم وقتی که عمر بن الخطاب [illegible] و معاذ بن جبل در باب خمر و میسر پرسیدند

ازحضرت

از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم جواب آمد که قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ قومی نظر بر إِثْمٌ كَبِيرٌ ترک
کردند و جمعی بملاحظه وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ بدان اشتغال می نمودند سیم در مهمانی عبد الرحمن عوف که امام ایشان
در نماز شام قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ بحذف لا آیت خواند آیة آمد که لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ اکثر
بزرگان صحابه گفتند که شرب چیزی که میان ما و نماز حایل باشد لایق نیست یکبارگی ترک فرمودند
چهارم در زمانی که عتبان بن مالک طرح ضیافتی افگند و بعضی از مسلمانان که سعد بن وقاص از ایشان بود
بمهمانی آورد و بعد از طعام بشرب خمر اقدام نمودند و در حالت مستی سعد وقاص انشاد شعری که مشتمل بر
هجاء انصار بود فرمود و یکی از مجلسیان سر سعد را شکسته مجلس را منغص گردانید و سعد شکایت آن کار
در مجلس معلای حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم عرض کرد فاروق اعظم زبان نیاز گشاد و دست
دعا برداشت که اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا آیه تحریم فرود آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای گروه مؤمنان إِنَّمَا الْخَمْرُ جز این نیست که خمر و همه مسکرات درین داخل است وَالْمَيْسِرُ و این نیز
عام است نرد و کعب و شطرنج و غیر آن وَالْأَنْصَابُ و بتانی که نصب کردند برای عبادت وَالْأَزْلَامُ
و تیرها اقداح رِجْسٌ پلیدست مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ از وسوسه و تزیین شیطان فَاجْتَنِبُوهُ
پس اجتناب کنید ازین پلید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ تا باشد که رستگار شوید بدین اجتناب
إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ جز این نیست که میخواهد شیطان أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ اینکه افگند در
میان شما الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ دشمنی و خصومت فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ در خوردن خمر و در باختن
قمار وَيَصُدَّكُمْ و باز دارد شما را عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ از یاد کرد خدای وَعَنِ الصَّلَاةِ و از گزاردن
نماز فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ پس هستید شما باز ایستادگان استفهام بمعنی امرست یعنی باز

ایستید بعد از انکه بمعایب این منکرات مطلع شدید در اخبار آمده که چون این ایه نازل شد عمر
گفت انتهینا یا رب در تیسیر اورده که درین ایه ده دلیل است بر حرمت خمر اول انکه خمر را با قمار
قرین ساخت وقمار حرامست پس قرین وی نیز حرام باشد دوم اورا با بت پرستی در یک سلک
کشید وان سرهمه حرامهاست پس این نیز حرام بود سیم اورا رجس گفت یعنی پلید وهرچه پلیدست حرام
باشد چهارم فرمود که از عمل شیطانست وهرچه کار شیطان باشد حرام بود پنجم امر کرد که ازو برکناره
شوید وهرچه دور بودن ازو فرض است حرام باشد ششم انکه رستگاری با جتناب ان منوط و
متعلق ساخت وهرچه رستگاری در اجتناب ازو بود حرام است هفتم فرمود که سبب دشمنی وخصومت
است وهرچه میان مسلمانان سبب عداوت بود حرام باشد هشتم بازدارنده است از یاد خدای وهرچه
بنده را از ذکر باز دارد حرام است نهم منع است از نماز پس اینک حرام دهم فرمود که باز ایستید
از ان یعنی ترک کنید وهرچه ترک ان فرض است حرام باشد واز تهدیدای که در احادیث اعده عاقلان
همین کفایتست که مدمن الخمر کعابد الوثن یعنی مزمن خمر مانند پرستنده بت است **نظم**
می عکسی دان جگر امیخته ⁖ بر جگر بی ممکنان ریخته ⁖ بیخبران مرد که چیزی چشید ⁖ کش قلم بیخبری درکشید
وَأَطِيعُوا اللَّهَ وفرمان برید خدایرا در اجتناب از خمر **وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ** وفرمان برداری کنید
رسول را در انچه او وهی کند **وَاحْذَرُوا** وحذر کنید از مخالفت فرمان خدای ورسول **فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ** پس
اگر اعراض کنید از امر ونهی **فَاعْلَمُوا** پس بدانید **أَنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا** انکه بر رسول ماست **الْبَلَاغُ**
الْمُبِينُ رسانیدن روشن پس چون حکم با شما رسانید تولی واعراض شما او را ضرر نکند اورده اند
که چون ایه تحریم خمر نازل شد بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله حال برادران ما که شاربان خمر بودند وحال

شربت اجل چشیده اند چون باشد ایة امد **لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ** نیست برانکه ایمان آورده اند **وَعَمِلُوا**
الصَّالِحَاتِ وعملهای شایسته کرده **جُنَاحٌ** گناهی **فِيمَا طَعِمُوا** از انچه خورده اند وبریشان نبوده در
زندگانی که قبل از حرمت ارتکاب خمر می نموده اند الحقی نیست **إِذَا مَا اتَّقَوْا** چون پرهیز کنند از محرمات
وَآمَنُوا ثبات ورزند بر ایمان **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** وبکنند کارهای پسندیده **ثُمَّ اتَّقَوْا** پس پرهیز
نمایند از محرمات **وَآمَنُوا** وایمان اورند بتحریم ان **ثُمَّ اتَّقَوْا** پس ثابت ومستمر باشند بر تقوی خود
وکارهای نیکو کنند یا احسان ورزند **وَاللَّهُ** وخدای **يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** دوست میدارد نیکوکارانرا
اورده اند که در عام حدیبیه جانوران شکاری در لشکرگاه مسلمانان غلبه کرده بمیان رخت وبار ایشان در
امد وچون ایشان بعمره احرام بسته بودند از حرمان شکار رمتام میشدند حق سبحانه ایة فرستاد
که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ایگروه گرویدگان **لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ** هر اینه می ازماید خدای شمارا یعنی
با شما معامله از مایندگان میکند **بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ** بچیزی از صید در وقت احرام شما وچنان صیدی که
تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ میرسد بان دستها شما چون صغار صید **وَرِمَاحُكُمْ** ونیزهای شما چون کبار صید
وان ابتلا برای انست **لِيَعْلَمَ اللَّهُ** تا جدا کند خدای یا بداند دوستان او **مَنْ يَخَافُهُ** انکس را که از وی
میترسد **بِالْغَيْبِ** در غیب یعنی هنوز اورا نا دیده **فَمَنِ اعْتَدَىٰ** پس هرکه از حد درگذرد وشکار کند
بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد ازین ابتلا **فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ** پس مرورا است عذاب دردناک **يَا أَيُّهَا**
الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید **لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ** مکشید شکارها را وان بمذهب امام
اعظم انست که در اصل خلقت ممتنع ومستوحش بود خواه ماکول اللحم وخواه غیر ان وبمذهب امام شافعی وامام
مالک رحمهما الله مراد حیوانی بریست که ماکول اللحم بود ودرهمه مذاهب سگ گزنده وگرگ وموش وغراب

خوار وکلاغ و مار وکژدم در صید داخل نیستند پس میگوید غیر ازین مستثنیات هیچ جانور وحشی را بقتل میارید
وَأَنتُمْ حُرُمٌ وحال آنکه شما محرم باشید بحج یا بعمره وَمَن قَتَلَهُ مِنكُم وهرکه بکشد صیدی را از شما
مُتَعَمِّدًا بعمد یعنی داند که محرم است وقتل صید بروی حرام مراد ابو الیسر است که در عام حدیبیه گورخری را بنیزه طعنه
کرد و بکشت پس متعمدا اشارت بدوست واگرنه هر محرمی که صیدی بکشد بعمد یا خطا فَجَزَاءٌ مِثْلُ
مَا قَتَلَ پس بروی واجبست جزای مانند آنچه بکشته است یعنی فدا دهد مانند صید خود وان فدا مِنَ
النَّعَمِ از چهارپایان بود یعنی شتر وگاو وگوسفند يَحْكُمُ بِهِ حکم کند بدان جزا ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ
دو خداوند عدل ودانش از اهل ملت شما یعنی دو مرد دانا بگویند که مماثل آنچه کشته شده از نعم کدامی
تواند بود هَدْيًا در حالتی که آن جزا قربانی باشد بَالِغَ الْكَعْبَةِ رسیده بکعبه یعنی بحرم برند وآنجا
ذبح رسد أَوْ كَفَّارَةٌ یا بروست کفارت آن قتل طَعَامُ مَسَاكِينَ طعام دادن درویشان
أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا یا برابر آن طعام که میدهد روزه داشتن لِيَذُوقَ تا بچشد کشنده
صید در حرام وَبَالَ أَمْرِهِ گرانی وسختی کار خود را با التزام کفارت بباید دانست که چون محرم قتل
صید کند مثل آنچه کشنده است قربان باید کرد ومماثلت نزد امام شافعی وامام مالک [illegible] الله
در خلقت وهیأت است چنانچه مثلا در شترمرغی شتری ودر گورخری گاوی ودر آهوی گوسفندی ودر
آهو بره بره وعلی هذا وبقول امام اعظم [illegible] آن صید را در موضع قتل او قیمت باید کرد واگر بهاء
قربانی باشد قربان خود وبحرم فرستد یا طعام خورد وبدرویش دهد هر مسکینی را نیم صاع از گندم
وصاعی از غیران یا از طعام هر مسکینی یک روز روزه دارد ونزد امام شافعی [illegible] الله هر درویشی
را مدی طعام باید داد عَفَا اللَّهُ درگذشت وعفو کرد خدای عَمَّا سَلَفَ از آنچه گذشته است.

که محرم قتل صید میکرده در جاهلیت یا از آنچه قبل از تحریم بود وَمَنْ عَادَ وهرکه بازگرده بمثل این عمل فَيَنْتَقِمُ
اللَّهُ مِنْهُ پس خدای انتقام کشد ازو وَاللَّهُ عَزِيزٌ وخدای غالبست در حکم خود ذُو انْتِقَامٍ خداوند
انتقام است برکسی که اصرار میکند در معصیت أُحِلَّ لَكُمْ حلال کرده شد مر شمارا صَيْدُ الْبَحْرِ
شکار دریا اگرچه ملیده اگر محرم وجمیع سیاه از جنسه وجاه درین داخل اند وَطَعَامُهُ وطعام دریا نیز حلال
کرده شد یعنی آنچه آب باکنار افکند مَتَاعًا لَكُمْ برای برخورداری شما وَلِلسَّيَّارَةِ وبرای کاروانها
شما که قدید کرده توشه سازند وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ وحرام کرده شد بر شما صَيْدُ الْبَرِّ شکار بیابان مَا
دُمْتُمْ حُرُمًا مادام که باشید شما احرام گرفتگان وَاتَّقُوا اللَّهَ وبترسید از خدای الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ
آن خدای که بسوی او جمع کرده خواهید شد جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ گردانید خدای کعبه را الْبَيْتَ الْحَرَامَ
بیت حرام وخانه محترم قِيَامًا لِلنَّاسِ سبب قوام امور مردمان در دین بواسطه آنکه قیام حج ومناسک
بدوست ودر دنیا بجهت آنکه ایمنی از نهب وقتل دروست وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ ودیگر گردانید ماه
حرام را نیز رابطه قوام مهمات مردم یعنی کارهای حج درو سازند یا مراد جمیع اشهر حرمست که مردم در آن
از قتل وغارت ایمن مانند وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ وگردانید قربانی وذوات القلائد را هم سبب
قیام کارها یعنی بآنها از تعرض دزد وحرامی مامون ومصون بند ذَلِكَ آنچه گفته شد لِتَعْلَمُوا برای آنست تا
بدانید أَنَّ اللَّهَ آنکه بتحقیق خدای يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ میداند آنچه در آسمانها وآنچه در زمینهاست
وَأَنَّ اللَّهَ وبدرستی که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ بهمه چیزها داناست پس آنچه مقرر میکند از حلال
وحرام از روی علم وحکمت اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بدانید که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست مر کسی
را که مرتکب محارم او گردد وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ وبدرستی که خدای آمرزگارست برکسی که از محرمات

به پیغمبر ما علی الرسول الا البلاغ نیست بر رسول مگر رسانیدن احکام بمکلفان تا ایشان را عذری
نماند والله یعلم و خدای میداند ما تبدون آنچه آشکارا میکنید و ما تکتمون و آنچه پنهان میسازید از تصدیق
و تکذیب و فعل و عزیمت قل بگو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم لا یستوی الخبیث والطیب مساوی نیست
پلید و پاک این حکم عام است در نفی مساوات میان نیک و بد در اشخاص و اموال و اعمال و غیر آن
ولو اعجبک و اگر چه بشگفت آرد ترا کثرة الخبیث بسیاری خبیث چه اعتبار بجودت و رداءت
دارد نه قلت و کثرت فاتقوا الله پس بترسید از خدای در استحلال محرمات یا اولی
الالباب ای خداوندان عقلهای صافی لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید در معالم
از ابن عباس نقل میکند که قومی بر سبیل استهزا از حضرت رسالت صلعم سوالها میکردند یکی میگفت
پدر من کیست دیگری می پرسید که اشتر من گم شده کجاست حق تعالی آیه فرستاد یا ایها الذین آمنوا
ای کسانی که بگرویده اید لا تسئلوا مپرسید عن اشیاء ان تبد لکم از چیزها که اگر ظاهر کرده
شود بر شما جواب آن تسؤکم اندوهگین گرداند شما را وان تسئلوا عنها و اگر بپرسید از چیزها
که اگر بپرسید از آن حین ینزل القرآن در وقتی که فرود آید قرآن تبد لکم آشکارا
کرده شود برای شما عفا الله عنها عفو کرد خدای از آن یعنی مپرسید از چیزها که خدای در گذرانید از او
بدان تکلیف نکرده چه آورده اند که چون آیه فریضه حج نازل شد سراقة بن مالک گفت آیا در هر
سال فرض شده حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از و اعراض فرمود و او سه نوبت این سخن
اعاده کرد حضرت فرمود که لا و اگر گفتمی نعم بهر سال واجب شدی و شما را توانائی آن نیست فاترکونی
ما ترکتکم و این آیه نازل گشت که خدای در گذرانید و بدین سوال شما را مواخذه نساخت والله غفور و خدا

آمرزگارست که عفو میکند حلیم بردبار است که بعقوبت تعجیل نمی نماید قد سألها بدرستی که پرسیدند
از چیزها قوم من قبلکم گروهی پیش از شما چون ثمود که طلب ناقه نمودند و حواریون که درخواست مائده کردند
ثم اصبحوا بها کافرین پس گشتند بدان از کافران یعنی چون از معجزه بدان نگرویدند و سبب
نزول عقوبت شد بدیشان پس نیکوست آنکه از حال دیگران عبرت گیرد و بقول و فعل فضولی اشتغال
ننماید و درین باب گفته اند نظم مگوی آنچه گفتن ضرورت شود ... و گر گفتنی را فرو بند در ... بجای افعل که
لازم بود ... از افعال بیحاصل اندر گذر ... آورده اند که عمرو بن لحی ست قبیله بزرگ را از قبایل عرب که یکی قریش
بودند بدین جاهلیت دعوت کرد و از دین اسمعیل علیه السلام منحرف ساخته به بت پرستی ترغیب نمود و بعض
ایشان و تعیین بحیره و سوایب از پیش او بود و اصح روایات در آن باب آنست که چون ناقه پنج بطن
بزادی و بطن آخرین مذکر بودی گوش او را بشکافتندی و از سواری و دوشیدن و بار کردن [illegible]
او منع کردندی و از هیچ آب و گیاه دور نساختندی و از آنجمله میگفتندی و اگر شخصی را بیماری بودی یا مسافر
داشتی بجهت شفای آن بیمار و قدوم آن مسافر گفتی ناقتی هذه سائبة پس آن ناقه را سر دادی و در همه
چیز حکم بحیره داشتی و از سائبه گفتندی و گوسفندی چون هفت بطن بزادی بطن سابع او را ملاحظه کردند
اگر انثی بودی میگفتند از آن ماست در میان رمه سر میدادند و اگر ذکر بودی گفتندی از آن خدایان ماست
ازو بچ کردندی و اگر نر و ماده بودی نر را میگشتند و میگفتند وصلت اخاها یعنی انثی برادر خود پیوست
و برادر حکم او گرفت از او وصیله خواندندی و فحلی که ده سال ناقه را آبستن ساختی میگفتند حمی ظهره پشت
خود را حمایت کرد دیگر سواری نمیکردندی و از هیچ آب و گیاه منع نمی نمودند و او را حام میگفتند و از
عمرو بن لحی تا زمان حضرت رسالت صلعم اهل این قبایل [illegible] بدین آیین بودند و داعیه ایشان آن بود که خدا

تعالی چنین فرموده حق سبحانه رد سخن ایشان کرده ایة آمد که **مَا جَعَلَ اللَّهُ** تعیین نکرده است خدای و امر نفرمود
و مقرر نساخته هیچ چیز **مِنْ بَحِيرَةٍ** از ناقه گوش شکافته **وَلَا سَائِبَةٍ** و نه ناقه بچرا باز گذاشته **وَلَا**
وَصِيلَةٍ و نه شاتی که به برادر پیوسته بود **وَلَا حَامٍ** و نه حمایت کننده ظهر خود **وَلَٰكِنَّ الَّذِينَ**
كَفَرُوا ولیکن انها کافر شدند چون عمرو بن لحی و اتباع او **يَفْتَرُونَ** افترا میکنند ومی بندند
عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را که تحریم انها بدو نسبت میکنند **وَأَكْثَرُهُمْ** و بیشتر کافران
لَا يَعْقِلُونَ نمیدانند حلال و حرام را و در تحقیق ان عقل را کار نمی فرمایند بلکه بتقلید گذشتگان
راه می روند **وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ** و چون گویند مر ایشان را که ای سرکشان **تَعَالَوْا** بیایید **إِلَىٰ**
مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بانچه خدای فرستاده است از حکم حلال و حرام **وَإِلَى الرَّسُولِ** و بیایید برسول که بیان
کننده ان حکم است **قَالُوا حَسْبُنَا** گویند بس است ما را **مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا** انچه یافته
پدران خود را بران **أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ** ایا تقلید میکنند و اگرچه باشند پدران ایشان انکه
لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا نمیدانستند چیزی را **وَلَا يَهْتَدُونَ** و نمی یابند راه را یعنی ایشان جاهل و گمراه
بوده اند تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم و راه نمای می باید کرد تا کار کسی بتحقیق انجامد **نظم**
از مقلد تا محقق فرقهاست ∴ این یکی کوهست و ان دیگر صداست ∴ منبع گفتار این سوزی بود ∴
وان مقلد کهنه آموزی بود ∴ دست در پنهان زنی ای بی راه ∴ دست در کوری زنی انگه بچاه **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ**
آمَنُوا ای گروه گروندگان **عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ** بر شما باد محافظت نفسها و شما والتزام و اصلاح ان **لَا**
يَضُرُّكُمْ زیان نرساند شما **مَنْ ضَلَّ** بارای انکس که گمراه شد **إِذَا اهْتَدَيْتُمْ** چون
شما راه یافته باشید و از جمله اهتدا انست که نهی منکر بر حسب طاقت خود و بگوید که ظالمان دیگری در زبان

ندارد **نظم** اگر بینی که نابینا و چاهست ∴ اگر خاموش بنشینی گناهست ∴ این ایة وقتی فرود امد که مؤمنان حسرت
میخوردند بر کافران و تمنای ایمان ایشان میمودند حق سبحانه فرمود که شما خود را نگاه دارید که گمراهی
کافران مؤمنان مهتدی را ضرر نیست **إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا** بسوی خداست بازگشت شما همه
فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد داد شما را **بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** بانچه بوده اید که عمل میکردید آورده اند
که تمیم داری و عدی بن بدی که از نصاری بودند تجارت عزیمت شام کردند و مسلمانی بدیل نام که مولی عمر
بن العاص بود با ایشان همراه شد چون بولایت شام رسیدند بدیل بیمار شد انچه با خود داشت
از نقود و امتعه بر صحیفه ثبت کرد و در میان رخت مختفی ساخت و مرض وی اشتداد یافت تمیم و عدی را
وصیة نمود که ترکه او را باهل او رسانند ایشان بعد از وفات او رخت بجوزه تصرف در اوردند
و اناء از نقره که بزر منقش ساخته بودند و سیصد مثقال نقره در انجا بود از میان امتعه وی برداشتند
و باقی را بمدینه آورده تسلیم اهل وی کردند و رقعه در میان ان صحیفه بدیل که مشتمل بر مفصل رخوت وی
بود یافته شد و چون آنانا مذکور در میان ان یافت نشد رجوع بتمیم و عدی کردند ایشان انکار نمودند
و واقعه مجلس معلای فرخنده حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم آوردند این ایة نازل شد که **يَا أَيُّهَا**
الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید انچه از الحج شما را فرموده اند **شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ** گواهی وصیت
است در میان شما **إِذَا حَضَرَ** چون حاضر شود **أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ** یکی از شما علامات
وی پس باید که گواه شوند **حِينَ الْوَصِيَّةِ** بهنگام وصیة **اثْنَانِ** دو تن **ذَوَا عَدْلٍ** خداوندان
عدل و انصاف **مِنْكُمْ** از اقارب شما یا از مسلمانان **أَوْ آخَرَانِ** یا دو تن دیگر **مِنْ غَيْرِ**
كُمْ از غیر شما یعنی از اهل ذمت و حال ان حکم منسوخ است و گواهی ذمی بر مسلمانان نمی شنوند

باجماع إن أنتم چون شما ضربتم في الأرض سفر کنید در زمین فأصابتكم پس برسد بشما
مصيبة الموت و ک رسیدنی یعنی نزدیک شوید بمرگ که محل حزن است که چون در سفر بر موت
شرف شوید دو کس را بر وصیت خود گواه گیرید از مسلمانان یا از غیر ایشان و چون در سفر باشید
و گواه ضرورت باشد و فرا گرفته باشید از غیر خود تحبسونهما باز دارید ان دو تن را که از غیر
شما اند من بعد الصلوة از پس نماز دیگر فيقسمان بالله پس سوگند خورند بخدای إن ارتبتم
اگر شک دارید شما در ایشان و مضمون سوگند این باشد که لا نشتري به ما بدل نمیکنیم باین سوگند
ثمنا بهاء اندک را که آن مال دنیاست یعنی برای طمع مال میت سوگند بدروغ نخوریم ولو كان
ذا قربى و اگر مشهود له نیز خویش ما باشد که سوگند دروغ یاد نمی کنیم ولا نكتم و نمی پوشیم شهادة
الله گواهی خدای را یعنی گواهی که خدای ما را باقامت آن فرموده إنا إذا بدرستی که ما آن وقت که بپوشیم
گواهی را لمن الآثمين از بزه کاران باشیم پس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم تمیم و عدی را بعد از
نماز دیگر نزدیک منبر سوگند داد که ما قصد مال بدیل نکرده ایم و این سوگند براستی نخوریم و بفرمود تا دست
ایشان باز داشتند بعد از آن آن اناء گم شده را در دست ایشان یافتند و میان ایشان و ورثه
بدیل در آن باب مجادله از حد اطناب بگذشت و ایشان میگفتند که ما این ظرف را از بدیل خریده بودیم
اما بسبب آنکه ما را بینه نبود اقرار نکردیم و انکار پیش آوردیم دیگر باز مجلس اشرف حضرت سید عالم صلی الله
علیه و آله وسلم واقعه نمودند و آیه آمد که فإن عثر پس اگر اطلاع یافته شد على أنهما استحقا
إثما بر آنکه این دو گواه کسب کرده اند گناه را بسبب خیانت فآخران پس دو گواه دیگر يقومان
مقامهما برخیزند بجای آن دو خاین من الذين استحق عليهم از قوم آنانکه خیانت بسبب ایشان واقع شده

بگواهان

الاولیان مع

بگواهان یعنی ورثه الأولیان آنانکه اولی بودند در ذکر مراد اولیاء میت اند و حفص استحق معلوم خواند
و اولیان نیز قراءت اوست یعنی دو گواه که احق و اولی اند بشهادة از آن دو بیگانه زیرا که ایشان
اند و شناسا بحقیقت و ایشان بگواهی قیام نمایند فيقسمان بالله سوگند خورند بخدای مضمون
آنکه لشهادتنا أحق من شهادتهما سزاوارتر است و راست تر از گواهی آن دو
تن که قبل از این گواهی داده وما اعتدينا و ما ستم نکردیم و از حد در نگذریم درین گواهی
إنا إذا بدرستی که ما آنگاه که چنین کنیم لمن الظالمين از ستمکاران باشیم که باطل را
در موضع حق وضع کرده پس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود تا عمرو عاص و مطلب
بن ابی وداعه برخواستند و سوگند خوردند بخدای بعد از صلوات عصر که این اناء حق بدیل بوده
و ایشان خیانت کرده اند بعد از آن حضرت حکم فرمود تا اناء را بورثه بدیل دادند ذلك این حکم
که کردیم از رد یمین بر ایشان أدنى نزدیکتر است أن يأتوا بانکه بیایند گواهان بالشهادة
بگواهی على وجهها أو يخافوا نزدیکتر است بانکه بترسند أن ترد أيمان
از آنکه رد کرده شود سوگند بر مدعیان بعد أيمانهم بعد از سوگند آن که ایشان
خورده اند و مدعی سوگند خورد و ایشان بظهور خیانت و سوگند دروغ رسوا شوند واتقوا الله
و بترسید از خوردن سوگندان که ایشان خورده اند و مدعی سوگند خورد و ایشان بظهور خیانت
و سوگند دروغ رسوا شوند واتقوا الله و بترسید از خوردن سوگند دروغ واسمعوا و بشنوید
او خدای را بسمع اجابت والله و خدای لا يهدي القوم الفاسقين راه ننماید فاسقان را
که فاسقان و گواهان دروغ اند يوم يجمع الله الرسل یاد کنید روزی را که خدای جمع کند پیغامبرا

يَقُولُ پس گوید مر ایشانرا که مَاذَا أُجِبْتُمْ بچه چیز اجابة کرده شدید یعنی قوم شما شمارا
در چه چیز اجابت کردند وقتی که ایشانرا بایمان دعوت کردید سوال برای توبیخ منکرانست یا جهة
ادای شهادت انبیاء مؤمنان قَالُوا گویند پیغمبران لَا عِلْمَ لَنَا هیچ علمی نیست مارا در جنب علم تو یا
هیچ دانشی نیست مارا بچیزی الا آنکه تو از آن آگاهی دانی إِنَّكَ أَنْتَ بدرستی که تو عَلَّامُ
الْغُيُوبِ داننده نهانیهایی پس تو میدانی که با ما چه ظاهر کردند بزبان و چه در دل پنهان داشتند
و چه چیز را اجابت فرمودند و چه چیز را انکار کردند إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ یاد کن چون
گفت خدای ای عیسی پسر مریم را اذْكُرْ نِعْمَتِي یاد کن نعمت مرا که افاضه کرده ام عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ
بر تو و بر مادر تو إِذْ أَيَّدْتُكَ یاد دار چون تقویت کردم ترا بِرُوحِ الْقُدُسِ بجبرئیل علیه السلام
یا بکلامی که بدان احیاء دین کردی یا احیاء موتی و گفته اند روح القدس انجیل است تُكَلِّمُ النَّاسَ
سخن میگوی با مردم فِي الْمَهْدِ در گهواره و آن معجزه تو بود وَكَهْلًا و سخن گویی در حال کهولت
یعنی کلام تو در طفولیت و کهولت از روی فصاحت و بلاغت یکسانست بدین آیة استدلال می
کنند بر نزول عیسی علیه السلام باتفاق علما قبل از سن کهولت باسمان رفته و در همان سن نازل خواهد شد
و در زمین بسن کهولت خواهد رسید وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ و دیگر یاد کن ای عیسی چون تعلیم دادم
ترا الکتاب یعنی کتابت و خط وَالْحِكْمَةَ و فهم چیزها وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ و معانی و حقایق توریة
و انجیل وَإِذْ تَخْلُقُ و آنگاه میسازی مِنَ الطِّينِ از گل كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ مانند هیات مرغ
بِإِذْنِي بدستوری من فَتَنْفُخُ فِيهَا پس میدمی در آن صورت از گل ساخته فَتَكُونُ
طَيْرًا پس میشود مرغی زنده بِإِذْنِي بفرمان من وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ و از علت بیرون می آری کور

مادرزاد را بچشم او روشن میکنی وَالْأَبْرَصَ و پاک میکنی علت پیسی ابرص را بِإِذْنِي بفرمان من وَإِذْ
تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ و چون بیرون می آری مردگان را از قبور ایشان زنده بِإِذْنِي بامر من وَإِذْ كَفَفْتُ
بَنِي إِسْرَائِيلَ و یاد کن چون باز داشتم شر بنی اسرائیل یعنی جهودان را عَنْكَ از تو که قصد قتل
تو داشتند إِذْ جِئْتَهُمْ وقتی که آمده بودی بدیشان بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهای روشن از آنچه گذشت
فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا پس گفتند آنانکه کافر شدند مِنْهُمْ از بنی اسرائیل إِنْ هَٰذَا نیست
این ابراء و احیاء و سایر معجزات که عیسی مینماید إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ مگر جادوی روشن یعنی هیچ شبهه
نمانده که این سحر است وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ و یاد کن آنچه الهام کردم مر حواریان را
بر زبان پیغمبر خود أَنْ آمِنُوا بِي آنکه ایمان آرید بمن وَبِرَسُولِي و بفرستاده من عیسی قَالُوا
آمَنَّا گفتند ایمان آورده ایم وَاشْهَدْ و تو گواه باش بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ بآنکه ما گردن نهاده
ایم فرمان ترا إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ یاد کن آنگاه که گفتند حواریان که خواص عیسی علیه السلام بودند يَا عِيسَى
ابْنَ مَرْيَمَ ای عیسی پسر مریم هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ هیچ فرمان تو می برد یعنی اجابت میکند دعاء
ترا پروردگار تو تا تو دعا کنی أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا از آنکه فرو فرستد بر ما مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ
خوانی از آسمان مائده خوانی را میگویند که بر وی طعام باشد ایشان از عیسی علیه السلام خوان طعام طلبیدند
قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ گفت عیسی علیه السلام بترسید از خدای و مثل این سوالها مکنید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
اگر هستید شما باور دارندگان بر کمال قدرت او و بر صحت نبوت من قَالُوا گفتند از روی تمهید
معذرت که ما در قدرت کامله او شک نداریم ولیکن نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا میخواهیم که بخوریم طعام
از آن مائده وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا و آرام گیرد دلهاء ما بانضمام علم عیانی با دانش بیانی یعنی مشاهده ما

باستدلال صحیح شود **وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا** و بدانیم که تو راست گفتی با ما در انکه هرچه از خدا در
خواهید بشما ارزانی دارد **وَنَكُونَ عَلَيْهَا** و ما باشیم بر ان **مِنَ الشَّاهِدِينَ** از گواهان وقتی که از ما گواهی طلبی
از ابن عباس منقولست که حواریان طلب مایده کردند عیسی ع گفت که سی روز روزه دارید انگه از خدای
بطلبید انچه میخواهید حواریان سی روز روزه داشتند پس گفتند یا عیسی ع برای هرکه این کار میکردیم
ما را طعام میداد پس از خدای درخواه تا ما را طعام دهد و سلمان نقل میکند که چون حواریان
سوال مایده کردند عیسی ع پشمینه در پوشید و دعا کرد چنانچه حق تعالی فرمود **قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ**
گفت عیسی بن مریم **اللَّهُمَّ** ای خداوند ما اللهم کلمه بزرگوارست او را جاه عظاردی گفته که صفات
نام از ناهها و الهی در میم اللهم تعبیه است و از نضر بن شمیل نقل کرده اند که هرکه گوید اللهم خدا را
بهمه نامها خوانده باشد عیسی علیه السلم در وقت طلب مایده حق سبحانه را بدین کلمه خواند پس
گفت **رَبَّنَا** ای پروردگار ما **أَنْزِلْ عَلَيْنَا** فرو فرست بر ما **مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ**
خوانی از اسمان **تَكُونُ لَنَا عِيدًا** که باشد ان خوان ما را عیدی یعنی وقت نزول ان عیدی باشد **لِأَوَّلِنَا**
و باشد ان خوان ایتی یعنی علامتی صادر از حضرت تو بر کمال قدرت تو و صحت رسالت من **وَارْزُقْنَا**
و روزی کن ما را ان خوان یا توفیق شکر برای **وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ** و تو بهترین روزی دهندگانی **قَالَ**
اللَّهُ گفت خدای که ای عیسی بگو با سایلان **إِنِّي مُنَزِّلُهَا** من فرو فرستنده ام این خوان را **عَلَيْكُمْ**
علیکم بر شما جهت اجابت سوال شما **فَمَنْ يَكْفُرْ** پس هرکه کافر شود **بَعْدُ** پس از نزول مایده **مِنْكُمْ**
از شما **فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ** پس من او را عذاب کنم **عَذَابًا** عذاب کردنی چنانکه **لَا أُعَذِّبُهُ** ان عذاب
نکنم **أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ** یکی را از عالمیان پس حق تعالی دو ابر فرستاد و سفرهٔ سرخ در میان ایشان

[right margin:] وآخرنا ... واخر ما را ... از ان خوان بهره یابند

تا زمین آمدند و سفره از میان ایشان پیش حواریان افتاد و عیسی ع بگریه در آمد و گفت **اللّٰهُمَّ** اجعلنی من
الشاکرین و دیگری فرمود که خدایا این خوان را رحمت گردان و عقوبت مگردان پس وضو ساخت و نماز
گزارد و دو رکعت و گفت بسم الله خیر الرازقین و مندیل از سر سفره برداشت خوانی بود پدید آمد از اسمان
بود ماهی بریان که پوست و خار نداشت و روغن ازو میچکید نزدیک سر او نمک و نزدیک دم
او سرکه و بر حوالی او انواع تره ها مگر گندنا و پنج گرده نان بر ان خوان نهاده بر یکی زیتون و بر یکی عسل و بر سیم
روغن و بر چهارم پنیر و بر پنجم قدید شمعون برخواست که یا روح الله این از طعام دنیاست یا از طعام
اخرت عیسی ع فرمود که از هیچ کدام نیست طعامیست که حق سبحانه بقدرت خود ایجاد کرده بخورید
انچه طلب کرده اید و شکر گویید تا نعمت زیاده شود گفتند یا روح الله اگر درین ایت ایتی دیگر بنمایی
موجب ازدیاد یقین شود عیسی ع با ان ماهی بریان گفت زنده شو بفرمان خدای فی الحال ماهی جنبش
در امد عیسی ع فرمود که با حال اول شو باز همان ماهی بریان شد پس حواریان از تهدید ربانی ترسان
شده از ان مایده نخوردند و عیسی ع بفرمود تا درویشان و بیماران و مفلوجان را طلبیدند و گفت
بخورید که شما را عطاست و دیگران را بلا پس هزار و سیصد تن از ان خوردند و هیچ از ان خوان از انچه بود
کم نشد و هیچ فقیر از ان طعام نخورد الا که توانگر شد و هیچ بیمار نخورد الا که شفا یافت پس مایده باسمان
رفت و دیگر روز چاشتگاه باز امد و اغنیا و فقرا همه از ان تناول مینمودند بعد از چهل روز غایب شد روزی
می آمد و روزی نه چون ناقهٔ صالح ع پس وحی رسید که ای عیسی مایده مر فقرا راست نه اغنیا را انگه بعضی
حکم مضطرب شده در مایده شک آوردند و از ابر جا دو ای حمل کردند و سیصد و سی تن بقول صاحب
معالم سیصد و سی تن مسخ شدند بصورت خوک و بعد از سه روز بمردند **وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ**

ویاد کن چون کفت خدای عیسی بن مریم را بعد از رفع او بآسمان یا کوید خدای روز قیامت مر عیسی را بر توبیخ
و تقریع نصاری ءَأَنتَ قُلتَ آیا تو کفتی لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي مردمان را که بکیرید مرا وَأُمِّيَ و مادر مرا إِلَٰهَيْنِ
مِن دُونِ اللَّهِ دو خدای بیرون خدای قَالَ سُبْحَانَكَ کفت عیسی عم پاکی و تنزیه میکنم ترا از شریک
تنزیه کردنی مَا يَكُونُ لِي نه سزد و نشاید مرا أَنْ أَقُولَ آنکه بکویم مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ آنچه مرا سزاوار نباشد
إِن كُنتُ قُلْتُهُ اکر بوده ام که کفته ام آنرا فَقَدْ عَلِمْتَهُ پس بدرستی که دانسته آنرا
تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي تو میدانی آنچه در ذات منست وَلَا أَعْلَمُ و من نمی دانم مَا فِي نَفْسِكَ آنچه در ذات
تست یا تو میدانی هرچه من نهان کرده ام و من نمی دانم آنچه پنهان داری إِنَّكَ أَنتَ بدرستی
که تو عَلَّامُ الْغُيُوبِ دانای پوشیدهائی مَا قُلْتُ لَهُمْ نکفتم مر ایشانرا یعنی امت خود را
إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ مکر آنچه تو امر کردی مرا بآن که با ایشان کویم از توحید و تعبد و من کفتم ایشانرا
أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ آنکه بپرستید خدایرا رَبِّي وَرَبَّكُمْ پروردکار من و شما پس من خود در ربوبیت و
مخلوق کفتم نه رب و خالق وَكُنتُ عَلَيْهِمْ و بودم بر اقوال و افعال ایشان شَهِيدًا کواه یا نکهبان
مَّا دُمْتُ فِيهِمْ مادام که بودم در میان ایشان فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي پس آنهنکام که مرا فرا کرفتی یعنی رفع
کردی باسمان یا بمیرانیدی كُنتَ أَنتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ بودی تو نکاهبان بر ایشان و واقف
احوال و اعمال ایشان وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ و تو بر همه چیزها کواهی و مطلع بران و موقف
آن إِن تُعَذِّبْهُمْ اکر عذاب کنی ایشانرا بر کفر فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ پس بدرستی که ایشان
بندکان تو اند و بنده را با مالک مطلق اعتراض نرسد در هرچه کند وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ و اکر بیامرزی
ایشانرا بآنکه از کفر توبه کرده باشند و ایمان آورده فَإِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ پس بدرستی که تو غالبی و قادر

بر ثواب و عقاب الْحَكِيمُ دانا در هرچه کنی از عفو و عذاب قَالَ اللَّهُ کفت خدای و اوراست
که کوید وی را از لفظ ماضی برای تحقق وقوعست کانه که قیامت قایم شد و خدای کفت هَٰذَا يَوْمُ این روزیست
که درین روز يَنفَعُ الصَّادِقِينَ سود دهد راستکویانرا صِدْقُهُمْ راستی که واقع شده از
ایشان در دنیا لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مر ایشانراست بهشتهائی که میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در زیر
درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند در ان أَبَدًا تاکیدست در خلود یعنی
زمانی بود مر ایشانرا که نهایت ندارد رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خشنود کشت خدای از ایشان بطاعت
وَرَضُوا عَنْهُ و خشنود کشتند ایشان از و به نیل کرامت ذَٰلِكَ این دخول جنان با حصول
رضوان الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستکاری بزرکست لِلَّهِ و خدایراست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
پادشاهی آسمانها و زمینها وَمَا فِيهِنَّ و آنچه در سماوات و ارضین است وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
و او بر همه چیزها قَدِيرٌ تواناست بقدرتی از عجز و ضعف منزه و مقدس تبارک و تعالی و تقدس

سورة الانعام بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ستایش
و خدایراست و مرجع همه ثنا حضرت کبریاست الَّذِي آن خداوندی که بقدرت کامله خَلَقَ
السَّمَاوَاتِ بیافرید آسمانها را بی عمدی و مددی وَالْأَرْضَ و بیافرید زمین را بی اصل و ماده وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ
وَالنُّورَ پیدا کرد تاریکیها و روشنی را از رد قول مجوس است که کفتند اهرمن خالق نورست و شیطان آفریننده
ست حق سبحانه میفرماید که نور و ظلمت هر دو مخلوق منند یعنی بر انند که او از ظلمت و نور روشب و روز
و کفته اند جهل و علم یا معصیت و طاعت یا نار و جنت و در انوار فرموده که هدی و ضلالة و ازین جهت
ظلمات را بلفظ جمع آورد که ضلالة متعدد است و نور را بلفظ واحد یاد کرد که هدی یکیست و در بحر الحقایق

فرمود که بیافرید آسمان دل و زمین نفس و پیدا کرد ظلمات نفوس از صفات بهیمی حیوانی و اخلاق
سبعی شیطانی و ظاهر ساخت نور قلوب از اوصاف ملکی روحانی و اخلاق ملکی ربانی ثُمَّ
پس این همه دلایل و آیات الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ با پروردگار
خود برابری میدهند بتان را یا عدول میکنند از آفریدگار بعبادت غیر او هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ
اوست آنکسی که بیافرید شما را مِنْ طِينٍ از گل یا ابتدا کرد خلقت شما را از طین یعنی ابو البشر
را از آن مخلوق ساخت ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا و حکم کرد مدتی را که چون بسر آید مرگ برسد وَأَجَلٌ
مُسَمًّى عِنْدَهُ و مدتی بنام برده و معین شده نزدیک اوست که کس نداند و بعد از گذشتگی آن
قیامت باشد ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ پس شما شک می آرید در بعث یعنی بعد از آنکه ثابت
شد که بدو خلق ازوست پس شک نباید کرد که معاد خلق بدوست وَهُوَ اللَّهُ و اوست
خداوند مطلق معبود بحق فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ در آسمانها و در زمینها و همه را خدا و خدای
يَعْلَمُ سِرَّكُمْ میداند آنچه پنهان شماست یعنی در دل مخفی دارید وَجَهْرَكُمْ و آنچه آشکار شماست
یعنی بزبان می آرید وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ و میداند آنچه میکنید از خیر و شر و شما را بدان جزا خواهد
داد و در فتوحات میفرماید که سرکم اشارتست بنسبت باطنی انسان و جهرکم عبارتست از نسبت
ظاهری اوست صاحب بحر آورده که مراد از سر سر خلافت که در انسان ودیعت نهاده و جهر
صفات حیوانی و احوال نفسانی اوست و حقیقت آنست که آدمی را صورتیست جسمانی و معنی روحانی
بجسم از عالم خلق و بروح از عالم امر سرش از مرتبه امر بود و جهرش از مرتبه خلق و در نقد النصوص
فرموده که انسان مرآتیست ذات وجهین در یک روی خصایص ربوبیت پیدا و در دیگر روی نقایص

عبودیت مینماید چون خصایص ربوبیت نگری از همه موجودات بزرگوارترست و چون نقایص عبودیت
شماری هم از بتر و هم بتر از دد یابی چون در خود از اوصاف تو یابم اثری ۰ حاشا که بود نکوتر از من دگری
وانجم که کنند کمال خویشم نظری ۰ در هر دو جهان نباشد از من بتری ۰ پس حق سبحانه میفرماید
که من اسرار خصایص شما در مرتبه غیب میدانم و آثار نقایص شما را در عالم شهادت میبینم هم
و دیگر میدانم آنچه شما میکنید از عملی که سبب ترقی باشد بدرجات انسانیه یا موجب تنزل
بدرکات حیوانیت و دانستن این دانا سالک را بر آن دارد که باصلاح و تزکیه اعمال
مشغول شد از تحصیل استیفای حظوظ حیوانی پرهیزد و احتیاط اس تا نعیم روحانی متصاعد گردد
نظم حیف باشد که عمر انسانی ۰ چون بهایم بخواب و خور گذرد ۰ آدمی می تواند از کوشش
که ز جیش فرشته در گذرد وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ و نمی آید بکافران آیتی مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ
از آیات پروردگار ایشان یعنی قرآن یا ظاهر نشود بدیشان معجزه چون انشقاق قمر و اعلام
شجره فیران إِلَّا كَانُوا مگر هستند عَنْهَا مُعْرِضِينَ از آن آیه و معجزه اعراض کنندگان
فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ پس بدرستی که بدروغ داشتند قرآن را فَلَمَّا جَاءَهُمْ
آنهنگام که آمد بدیشان فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ پس زود باشد که بیاید بدیشان یعنی ظاهر
شود بر ایشان أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ خبرها و آنچه بودند که بدان يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند
و ظهور آن در دنیا بوقت نزول عذاب بود بدیشان یا هنگام ارتفاع رایات اسلام و اعلای
شوکت ملاذ عالمیان سید خیر الانام علیه الصلوة والسلام و ظهور آن اخبار بکافران در آخرت
... است أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند که ما بقوت قهاریت كَمْ أَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم

مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِنْ قَرْنٍ از گروه گذشتگان یعنی اهل زمانی که در ان پیغمبری بود
و قرن هفتاد سال است یا هشتاد سال که اغلب اعمار مردم همان باشد و غیر ازین نیز گفته اند
پس صفت اهل قرن میکند مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ چنان گروهی را امساک کردیم که ایشان
را در زمین مکان و اقامتگاه دادیم یا دران و اهل ان متصرف ساختیم یا ایشان را عطا کرده بودیم
از مکنت مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ انچه شما را نداده ایم چون عمر دراز و قوت تمام و سعت مال و اتباع
و خدم و حشم وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ و فرستاده بودیم باران را عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا بر ایشان پی در
پی و هنگامی که محتاج بودندی بدان وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ و گردانیده بودیم جویها و آب را که میرفته
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ میرفت در زیر درختان ایشان یا در زیر قصور و منازل ایشان که بران
مشرف بودند یا در تحت تصرف ایشان یا در زیر قصور و منازل ایشان که بران مشرف بودند
یا در تحت تصرف ایشان بود که بمزارع و بساتین خود میبردند محصل کلام انست که ایشان متمکن
بودند در زمین و در رفاهیت و خصب و سعت عیش میگذرانیدند فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ
پس ایشان را اهلاک کردیم بگناهان ایشان و سود نکرد ایشان را ان قوت و نعمت وَأَنْشَأْنَا
و بیرون آوردیم مِنْ بَعْدِهِمْ از پس هلاک ایشان قَرْنًا آخَرِينَ گروهی دیگر درین آیه
کفار قریش را تهدید کرد بهلاک در اخبار آمده است که نضر بن حارث و نوفل بن خویلد و ابی امیه
مخزومی بخدمت حضرت رسالت صلعم امدند و گفتند ای محمد صلعم ما بتو ایمان نخواهیم اورد تا وقتی
که چهار فرشته نامه نوشته از آسمان بیارند و گواهی دهند که این کتاب از خدای بتما آورده ایم و در ضمن
ان مکتوب این معنی مندرج باشد که تو رسول اوی آیه امد که وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ و اگر فرستیم بر تو

کتابا

كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ نوشته در ورقی فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ پس بپسودند و بیابند انرا بدستهای خود
و بشناسند ایشان در نزول ان کتاب از اسمان مرتفع شود لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هر اینه خواهند گفت
انانکه کافر شدند إِنْ هَٰذَا نیست این چیز اورده یا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ مگر جادوی روشن بر عکس وَقَالُوا
و گفتند کافران لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ چرا فرو نفرستادند بر محمد صلعم یا با او فرشته که با ما گوید
که این پیغمبرست وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا و اگر فرو فرستیم فرشته لَقُضِيَ الْأَمْرُ هر اینه حکم کرده شود
بهلاک همه خلق ج سنت الهی برین وجه جاری شده که اگر معاینه ببینند فرشته را و ایمان نیارند
اند هلاک ایشان لازم بود ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ پس مهلت داده نشوند بعد از نزول ملک یک چشم
زدن و چون مشرکان گفتند که چرا فرشته برسالت [نمانی] ایزد تعالی فرمود که وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا
و اگر ما گردانیم رسول فرشته را لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا هر اینه گردانیم او را متمثل بصورت مردی چنانکه جبرئیل
را علیه السلام بصورت دحیه الکلبی متمثل میساختیم و این صورت بجهت انست که قوت بشری بدیدن ملائکه بر
صورت اصلی ایشان وفائی نکند مگر جمعی از انبیا علیهم السلام بقوه قدسی مشاهده ایشان توانند نمود پس
چون فرشته را فرستیم بصورت بشر فرستیم وَلَلَبَسْنَا و هر اینه در ان حال پوشیده گردانیم عَلَيْهِمْ
بر ایشان مَا يَلْبِسُونَ انچه بر خود پوشیده کرده اند و بعینی چنانکه اکنون رسالت بشر را مسلم نمیدارند
دران وقت نیز خواهند گفت ما هذا الا بشر مثلکم پس تسلی میدهد پیغمبر ما را از قول کافران
تا غبار ملال بر خاطر عاطر ان حضرت ننشیند و میگوید وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ و هر اینه که تکذیب نموده [شوی]
کرده اند به پیغمبرانی که بوده اند مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو فَحَاقَ پس فرود آمده است بِالَّذِينَ سَخِرُوا
بانانکه سخریه کرده اند مِنْهُمْ از رسل یعنی با ایشان استهزا نموده اند مَا كَانُوا بِهِ جزای انچه بودند که بدان

يَسْتَهْزِءُونَ استهزا ميكردند وان فر عذاب ونكال آلهى بود كه بگرد ايشان در امد قُلْ بگو كه اگر عذاب
گذشتگان از اسلم نميداريد سِيرُوا فِي الْأَرْضِ سير كنيد در زمين گاهى يمن وگاهى بشام در ديار عاد وثمود وبگذريد
ثُمَّ انْظُرُوا پس بنگريد بنظر عبرت كَيْفَ كَانَ كه چگونه بوده است عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ
انجام كار تكذيب كنندگان قُلْ بگواى محمد صلى الله عليه واله وسلم وبپرس ازيشان كه لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
مر كراست انچه در اسمانها وزمينهاست از روى خالقيت ومالكيت واگر ايشان جواب گويند واگرنه
قُلْ لِلَّهِ تو بگوى كه مر خدا يراست كَتَبَ نوشت خداى عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ بر نفس خود
يعنى التزام نمود از روى فضل وجود رحمت راكه قبول توبه است وعفو از معصيت در احاديث آمده است كه حق
سبحانه وتعالى كتابى نوشت وان نزديك اوست فوق العرش مضمونش اينكه ان رحمتى غلبت غضبى بى شايبه
كه مراد رحمت ذاتيه باشد كه رحمت مطلقه وامتنانيه نيز گويند وان رحميت همه چيز را فرا رسيده ونتيجه
ان عطا ادنبت بى سابقه سوال واستدعا وواسطه حاجت واستحقاق چنانچه در مثنوى معنوى
وارد است نظم در عدم ما مستحقان كى بديم * كه برين جان وبرين دانش زديم * ما نبوديم وتقاضامان
نبود لطف تو ناگفته ما مى شنود لَيَجْمَعَنَّكُمْ بخداى كه جمع خواهد كرد خداى شمارا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ در روز
رستخيز يا جمع خواهد كرد شمارا در قبور تا روز قيامت لَا رَيْبَ فِيهِ روزى كه در وقوع ان شكى نيست
الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ انانكه زيان كردند در نفسهاى خود يعنى فطرت اصليه وعقل سليم راكه سرمايه
ايشان بود ضايع ساختند فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ايشان ايمان نخواهند اورد وَلَهُ ومر خدا يراست
مَا سَكَنَ انچه ارام دارد فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ در شب وروز يعنى اوست مالك مكان وزمان وانچه
زمان ومكان انرا فرا گرفته وَهُوَ السَّمِيعُ واوست شنوا بانچه گفتار گويند الْعَلِيمُ دانا بانچه قصد

كنند سبب نزول اين آيه انست كه جمعى از كفار قريش گفتند اى محمد صلى الله عليه واله وسلم ما را معلوم شده است
كه احتياج ومسكنت ترا برين كار رسيداند كه پيش گرفته ما براى تو بطريق توزيع از اشراف قبايل چندان مال حاصل
كنيم كه توانگرتر از جمله خويشان خود شوى بشرط انكه ازين دعوى رجوع نمايى حق سبحانه فرمود كه هرچه شب وروز
بران اشتمال دارد وازان خداست اگر خواهد بغير خود در احيان حال بدهد كه توانگرترين خلق شود قُلْ أَغَيْرَ
اللَّهِ بگوى آيا غير خدا را أَتَّخِذُ وَلِيًّا فرا گيرم دوست يعنى غير خدا را دوست نگيرم فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ خدايى كه پديد ارنده آسمان وزمين است وَهُوَ يُطْعِمُ واو ميخوراند خلق را يعنى روزى ميدهد
وَلَا يُطْعَمُ وروزى داده نميشود يعنى بى نيازست از خلق وخلق بوى محتاج اند قال الله تعالى ما اريد منهم
من رزق وما اريد ان يطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتين قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ بگو بدرستى كه من مامور
شده ام أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ باينكه باشم اول كسى كه گردن نهد حكم خدا يرا براى انكه نبى سابق امت
باشد در دين وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ومرا ميگويند كه مباش از شرك اورندگان قُلْ إِنِّي أَخَافُ
بگو بدرستى كه من ميترسم إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي اگر عاصى شوم در پروردگار خود وغير او را پرستم عَذَابَ
يَوْمٍ عَظِيمٍ از عذاب روز بزرگ كه قيامتست مَنْ يُصْرَفْ هر كه بگرداند خداى عذاب
را حفص بصيغه مجهول ميخوانند يعنى هر كه بگردانند عذاب را عَنْهُ ازو يَوْمَئِذٍ دران روز بزرگ
فَقَدْ رَحِمَهُ پس بدرستى كه حق برو بخشايش فرموده است وَذَٰلِكَ واين بخشش خداى
الْفَوْزُ الْمُبِينُ رستگارى هويداست وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ واگر برساند خداى بتو سختى چون فقر و
مرض فَلَا كَاشِفَ لَهُ پس هيچ بازدارنده وبرنده نيست انرا إِلَّا هُوَ مگر او وَإِنْ يَمْسَسْكَ
بِخَيْرٍ واگر برساند بتو نيكوى چون غنا وصحت فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ پس او بر همه چيزها قَدِيرٌ توانا

وَهُوَ الْقَاهِرُ و اوست قهر کننده فَوْقَ عِبَادِهِ غالب بر بندگان خود فوقیت نه مکانیست بلکه بتصویر
استعلا و غالبیت حق است بقدرة و قهر بر همه مخلوقات وَهُوَ الْحَكِيمُ و اوست محکم کار در تدبیر الْخَبِيرُ
دانا بخفای احوال بندگان نقلست که سفها قریش گفتند ای محمد صلعم ما کسی نمی‌بینیم که ترا تصدیق کند و از احبار
یهود و علماء نصاری پرسیده ایم که صفت این مرد در کتب خویش دیده اید همه انکار کردند اکنون کسی بما نمای
برسالت تو و بر حقیقت کتاب تو آیة امد که قُلْ بگو در جواب ایشان که أَيُّ شَيْءٍ چه چیزست أَكْبَرُ
شَهَادَةً بزرگتر از جهت گواهی یعنی گواهی کیست بزرگتر از همه گواهیها قُلِ اللَّهُ بگو خدای بزرگترست از جهت شهادت
شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ او گواهست میان من و شما یعنی گواه حقیقت من و بطلان شما اوست وَأُوحِيَ
إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ و بمن وحی کرده اند این قرآن را لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ تا شما را بیم کنم بقرآن و اگرچه بشارت
نیز هست اما اکتفا کرده باحد الضدین وَمَنْ بَلَغَ و دیگر انذار دهم هر کرا قرآن بدو رسد از عرب و عجم
و جن و انس امام مقاتل گفته که هر کرا قرآن بدو رسیده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نذیر اوست و ایضا
محمد کعب قرظی فرموده که مَنْ بَلَغَهُ الْقُرْآنُ فَكَأَنَّمَا رَأَى مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله و سلم أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ
آیا شما چنید که گواهی میدهید أَنَّ مَعَ اللَّهِ انکه با خدای هست آلِهَةً أُخْرَى خدایان دیگر یعنی بتان قُلْ لَا
أَشْهَدُ بگوی که من باری گواهی نمیدهم بدین قُلْ إِنَّمَا هُوَ بگو جز این نیست که او إِلَهٌ وَاحِدٌ خدایست
یگانه و من برین وجه گواهی میدهم وَإِنَّنِي بَرِيءٌ و بدرستی که من بیزارم مِمَّا تُشْرِكُونَ از آنچه بوی شریک
میدارید از اصنام و غیر آن الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ انانکه ایشانرا داده ایم کتاب يَعْرِفُونَهُ
می‌شناسند رسول خدا را بحلیه و صفتی که مذکورست در توریة كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ همچنانکه می
شناسند خود را بحلیه و صفت ایشان مراد معرفتی روشنست آورده اند که حضرت فاروق از عبدالله سلام

پرسید که معرفت شما حضرت پیغمبر را صلعم که خدا از آن خبر میدهد که همچون معرفت فرزندانست بر چه وجه
تواند بود ابن سلام گفت من برسالت پیغمبر صلعم متیقن ترم از آنکه بصحت نسب پسر خویش چه این را از وجه
دانسته ام و اما از اصل او علوم ندارم که زنان چه ساخته باشند عمر فرمود که خدای توفیق رفیق تو کرداند ای عبدالله
فقد أصبت و صدقت الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ انانکه زیان کار شدند در نفسها خود از
مشرکان و اهل کتاب فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نمی آرند وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر
مِمَّنِ افْتَرَى از کسی که افترا کند و بر بندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ را با آنکه ملایکه دختران
وی اند و بتان ما از نزدیک او شفیع خواهند بود أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ یا آنکه تکذیب کند آیات
او را که قرآنست و از اسحر و شعر و کهانت نام نهد إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ بدرستی که رستگار نشوند
ستمکاران یعنی کافران وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا و یاد کن روزی که حشر کنیم همه ایشان را از عابدان و
معبودان ثُمَّ نَقُولُ پس گوییم از روی توبیخ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مر آنانرا که شرک آورده اند
أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ کجا اند خدایان شما که شریک خدای ساختید الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ انانکه گمان
می بردید که شما را شفاعت خواهند کرد ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ پس نباشد معذرت ایشان إِلَّا أَنْ
قَالُوا مگر آنکه گویند وَاللَّهِ رَبِّنَا خدای پروردگار ماست مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ که ما نبودیم شرک
آورندگان دروغ گویند و بران سوگند یاد کنند مشرکان چون روز قیامت مشاهده کرامات و علو مقامات
اهل توحید کنند بعضی مر بعضی را گویند بیایید تا انکار شرک کنیم که ما نیز نجات یابیم پس سوگند خورند بخدای که ما
شرک نبوده ایم حق سبحانه مهر بر دهانهای ایشان نهد تا جوارح ایشان بر کفر ایشان گواهی دهند انْظُرْ كَيْفَ
كَذَبُوا بنگر که چگونه دروغ میگویند عَلَى أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خود به نفی شرک از آن وَضَلَّ عَنْهُمْ هم

کفت از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند که افترا میکردند از شرک و خدایان اعنی که ابو سفیان و ولید
و عتبه و شیبه و ابی بن خلف و برادرش با جمعی دیگر در موضعی از مسجد الحرام اجتماع نموده استماع قرآن خواندن حضرت
رسالت صلعم کردند پس نضر بن حارث را که تواریخ ملوک عجم خوانده بود و در اخبار گذشتگان بلوده
پرسیدند که این چیست که محمد صلعم میگوید آن لعین گفت من نمیدانم که چه میگوید الا آنکه لب می جنباند و افسانهٔ
پیشینیان میخواند چنانچه من هم احیانا بر شما میخوانم این آیه نازل شد که ومنهم و از کفار کسی من یستمع الیک
کسانی هستند که گوش فرا میدارند بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی وجعلنا و افکنده ایم علی قلوبهم
بر دلهای ایشان اکنة پوششها ان یفقهوه تا فهم نکنند وفی آذانهم و نهادیم در گوشهای
ایشان وقرا گرانی تا حق نشنوند وان یروا کل آیة و اگر ببینند هر معجزه که از تو میطلبند لا یؤمنوا
بها ایمان نمی آرند بدان از فرط عناد و استحکام تقلید در ایشان و تکذیب ایشان بغایت رسیده حتی
اذا جاؤک تا چون بیایند بتو یجادلونک جدال و خصومت کنند با تو یقول الذین کفروا گویند
آنها که کافرند ان هذا نیست این کتاب تو الا اساطیر الاولین مگر افسانهٔ پیشینیان وهم و ایشان
یعنی کافران ینهون عنه باز میدارند مردمانرا از ایمان وینأون عنه و دور میشوند نفس خود از او
یعنی نه خود ایمان می آرند و نه دیگری را میگذارند و گفته اند این در شان ابو طالب است و معنی این که نهی میکنند [illegible]
از تعرض رسول بجنایت و خود از دین او دوری میجویند وان یهلکون و هلاک نمیکنند الا انفسهم
مگر نفسها خود را وما یشعرون و نمیدانند که ضرر ایشان بغیر ایشان تعدی نمیکند ولو تری و اگر ببینی ای [illegible]
اذ وقفوا علی النار چون باز داشته شده باشند در آتش هر اینه ببینی امری در غایت شناعت و [illegible]
مشاهده کنی از سختی عذاب فریاد میکنند فقالوا پس میگویند یا لیتنا نرد کاشکی ما باز گردانیده شویم بدنیا

ولا نکذب بآیات ربنا و پیش تکذیب نکنیم آیات پروردگار ما را ونکون من
المؤمنین و باشیم از جملهٔ باور دارندگان بل نه چنانست که ایشان میگویند که چون بدنیا روند مؤمن
باشند بلکه چنان بکفر خواهند بود و این اقرار و توحید حالی بر آنست که بدا لهم ظاهر شده است مر ایشانرا
ما کانوا یخفون آنچه بودند که می پوشیدند از کفر و معاصی من قبل پیش از این در دنیا چون او [illegible]
بشهادت جوارح بر ایشان ثابت شد اعتذار میکنند و تمنای رجوع بدنیا دارند ولو ردوا و اگر ایشانرا
باز گردانند بدنیا لعادوا هر اینه باز گردند لما نهوا عنه بسوی آن چیزها که نهی کرده شدند
از آن یعنی شرک و عصیان وانهم لکاذبون و بدرستی که ایشان دروغ گویانند در وعدهٔ ایمان و چون
ابلاغ وعید قیامت بر کافران خوانده شد بعث و نشور را انکار شد وقالوا و گفتند ان هی
نیست زندگانی الا حیاتنا الدنیا مگر زندگانی ما بدنیا وما نحن بمبعوثین و ما نیستیم برانگیختگان
از گور ولو تری و اگر ببینی تو اذ وقفوا علی ربهم چون باز دارند کافران را بر حکم خدای یا در موقف عرض قال
گوید خدای الیس هذا بالحق آیا نیست این بعث و نشور راست و درست قالوا بلی وربنا
گویند بلی حق پروردگار ما یعنی اقرار کنند موکد بسوگند قال گوید خدای فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب
بما کنتم تکفرون بانچه بودید که کافر می شدید یعنی عذاب کشید بسبب کفر قد خسر الذین
بدرستی که زیان کردند آنانکه کذبوا بلقاء الله تکذیب کردند دیدن خدای را یا باور نکردند لقاء ثواب
و عقاب او را بعد از مرگ حتی اذا جاءتهم الساعة تا چون بیاید بدیشان قیامت بغتة ناگاه قالوا
یا حسرتنا گویند ای حسرت و پشیمانی ما علی ما فرطنا بر آنچه تقصیر کردیم فیها در حیات دنیا وهم
یحملون و ایشان بر دارند اوزارهم گناهان خود را علی ظهورهم بر پشتها خود و مراد آنست که گناهان

لازم ایشان باشد و از ایشان سنفک نگردد و در معالم آورده که چون مؤمن از قبر بیرون آید استقبال
کنند او را چیزی در غایت خوبی و خوش بویی و گوید مرا می شناسی مؤمن گوید نی ترا نشناسم گوید من عمل صالح توام چابکی
وا سوار شو که من بسیار در دنیا بر تو سوار بوده ام واینست یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا اشارت بدینست
و چون کافر سر از خاک بردارد و پیش آید او را چیزی در غایت زشتی و ناخوش بویی و گوید مرا میدانی کافر گوید نی
ترا نمی شناسم گوید من کردار ناپاک توام بسیار در دنیا بر من سوار شدی امروز من بر تو سوار میشوم واینست
وهم یحملون اوزارهم عبارت ازینست الا ساء ما یزرون بدانید که بد باریست بار گناه که میکشند وما
الحیوة الدنیا و نیست زندگانی دنیا که ایشان بدان مغرورند الا لعب ولهو مگر بازی کودکان
و مشغولی دیوانگان وللدار الاخرة و هر اینه سرای آخرت خیر للذین یتقون بهترست
برای کسانی که پرهیزکاری میکنند جهت آنکه سرای باقیست و لذتها او خالص از شوایب آفات و منتهاء
او این از بیم زوال افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنند و حفص بخطاب میخوانند یعنی تعقل نمیکنید که ازین دو
سرا کدام بهترست آورده اند که اخنس بن شریق و ابوجهل با یکدیگر ملاقات کردند اخنس گفت یا ابا الحکم
در شان محمد صلی الله علیه وسلم چه حکم میکنی در دعوی خود صادقست یا کاذب حالا بر ما کسی مطلع نیست
که اگر راست گویی بازخواست کند ابوجهل گفت محمد صلعم راست گویست و آنچه میرساند اسمانیست نه
شیطانی اما اگر نبوة او اعتراف میکنیم محذوری دارد و آن آنست که تمام عز و شرف که اهل حرم بدان
ممتاز و سرافرازند از لوا و سقایه و ندوه و عمارت مسجد تعلق بال قصی دارد و اگر نبوة نیز با ایشان بازگردد و
اشراف قریش و بقیه آل لوا یکبارگی محروم میمانند و قول ابو میسره آنست که ابوجهل لعین مشافهه با حضرت
پیغمبر گفت ای محمد صلعم ما از تو هرگز دروغ نشنوده ایم و ترا صادق دانسته ایم ولیکن در دعوی نبوت تکذیب تو

میکنیم آیه آمد که قد نعلم بتحقیق ما میدانیم انه لیحزنک الذی یقولون بدرستی که ترا اندوهگین
میکند آنچه میگویند در تکذیب تو فانهم پس بدرستی که ایشان لا یکذبونک تکذیب
نمیکنند ترا در حقیقت و براستی تو معترف اند ولکن الظالمین ولیکن ایشان که ستمکاران اند
بایات الله یجحدون انکار میکنند آیتها خدا را از روی عناد برای تسلی آن حضرت میفرماید
ولقد کذبت و بدرستی که تکذیب کرده شده اند رسل من قبلک پیغمبران را پیش از تو فصبروا
پس ایشان شکیبایی نمودند علی ما کذبوا بر آنچه ایشان را تکذیب کرده اند واوذوا
و بآنکه رنج بدیشان رسانیدند حتی اتاهم تا وقتی که آمد بدیشان نصرنا یاری کردن ما و ما
وعده کرده ایم ترا بآن نصرت و حکم کرده ایم بغلبه مؤمنان بر کافران ولا مبدل و نیست تغییر دهنده
لکلمات الله مر وعده خدا را و حکمی که در نصرت اهل ایمان فرموده ولقد جاءک و هر آینه
آمد بتو من نبأ المرسلین از خبر فرستادگان که امم ایشان چه آزارها بدیشان رسانیده اند
و ایشان صبر فرموده و آخر غالب شده اند کتب الله لاغلبن انا ورسلی وان کان کبر و اگر
گران شد علیک بر تو اعراضهم روی بگردانیدن ایشان از قبول دین حق فان
استطعت پس اگر می توانی ان تبتغی آنکه بجویی نفقا فی الارض سوراخی در زمین آورده
اند که از غایت حرص که حضرت رسالت را صلی الله علیه واله وسلم بر ایمان قوم بود میخواست که معجزه
که اقتراح کنند حق سبحانه ظاهر گرداند تا باشد که بدایره مؤمنان درآیند حق سبحانه این آیه فرستاد
که چون از اهل اعراض ایشان ملول شدی و بر تو بزرگ می آید پس اگر می توانی که بدست آری نقبی
در زیر زمین و بدانجا درآیی او سلما فی السماء یا نردبانی بدو آکنی و بآسمان برای فتأتیهم بآیة

پس چاره ای نیست برای ایشان جز آن کن ولو شاء الله و اگر خواستی خدای لجمعهم على الهدى هر آینه
جمع کردی همه ایشان را بر هدایة و توفیق ایمان دادی فلا تکونن پس مباش شما صورت خطاب متوجه آن
حضرت است و در معنی امت را میگوید مباشید من الجاهلین از نادانان بدین مسئله که فوز
ایمان وابسته خذلان و توفیق منت انما یستجیب جز این نیست که اجابت میکنند دعوت ترا
آنانکه می شنوند سمع قبول از روی فهم و تأمل اما کافران مانند مردگانند از ایشان اجابت نیاید چنانچه از اموات
والموتى یبعثهم الله و مردگان را برانگیزاند خدای آنگاه بدانند و دانستن سود نکند ثم إلیه یرجعون
پس بسوی او باز گردانند همه را برای جزاء و مکافات وقالوا و گفتند رؤساء قریش لولا نزل علیه
چرا فرو فرستاده نشد بر محمد صلعم آیة من ربه آیتی از پروردگار او یعنی معجزه که ما میطلبیم از او قل إن الله قادر
بگو بدرستی که خدا قادر است على أن ینزل آیة بر آنکه فرو فرستد آیتی از مقترحات ایشان ولکن
أکثرهم لا یعلمون ولیکن بسیاری از ایشان نمی دانند که انزال آن مستجاب بلا و محنت است زیرا که حکم
الهی بدین وجه شرف نفاذ پذیرفته که چون قومی معجزه طلبند و حق سبحانه ظاهر گرداند و مقترحات ایمان نیارند
عذاب استیصال بر ایشان فرود آید چون قوم ثمود و اصحاب مایده وما من دابة في الأرض
نیست هیچ جنبنده در زمین ولا طائر و نه هیچ پرنده که در هوا یطیر بجناحیه بپرد به بالهای
خود این کلمه برای تاکید است چنانچه گویند فلان چیز بچشم دیدم و فلان سخن بگوش شنیدم یا آنکه طیران کنایه
از سرعت هم باشد پس لفظ بجناحیه قطع مجاز میکند و حاصل کلام آنکه نیست هیچ جنبنده و پرنده إلا
أمم أمثالکم الا که ایشان امتانند مثل شما در آفرینش و وجود و زنده شدن یا در ادای ثنای الهی چه
هیچکدام از تسبیح حق سبحانه غافل و ذاهل نیستند و ان من شیء الا یسبح بحمده ما فرطنا في الکتاب

و فرو نگذاشتیم در لوح محفوظ من شیء هیچ چیز را بلکه او مشتملست بر جلایل و دقایق امور علوی و سفلی ثم إلى
ربهم یحشرون پس بسوی پروردگار خود حشر کرده خواهند شد این امم تا انصاف بعضی از بعضی بستانند
والذین کذبوا بآیاتنا و آنانکه بدروغ داشتند آیتهای ما را صم کرانند از شنودن دلایل ربوبیت
وبکم گنگانند از گفتن سخن در باب وحدانیت و ایشان في الظلمات در تاریکیهای کفر و جهل و عناد
و تقلید اند من یشإ الله یضلله هر کرا خواهد خدای گمراه گرداند یعنی توفیق هدایت از و منقطع سازد
و هر کرا خواهد یجعله و گرداند ثابت و نگاه دارد على صراط مستقیم بر راه راست قل
أرأیتکم بگو ایشان را که خبر دهید ان أتاکم عذاب الله که بیاید بشما عذاب خدا چنانچه بکافران گذشته
آمده بود او أتتکم الساعة تا بیاید بشما قیامت و هول عذاب او آن وقت أغیر الله تدعون
آیا غیر خدا را میخوانید که آن عذاب از شما بردارد یعنی نخوانید غیر او را ان کنتم صادقین اگر هستید راست
گویان که بتان خدایانند و نجات که بتان خدایانند بل نه چنانست که بتان را خوانید بلکه إیاه تدعون
او را میخوانید و تضرع بدرگاه او میبرید فیکشف پس ببرد و رفع کند از شما در دنیا ما تدعون إلیه
آنچه او را کشف میخوانید ان شاء اگر خواهد و تنسون و فراموش میکنید در وقت دعا یعنی دست باز
میدارید ما تشرکون آنچه شریک ساخته اید با او یعنی اصنام ولقد أرسلنا و بدرستی که فرستادیم
رسولانرا إلى أمم بامتانی که بودند من قبلک پیش از تو و ایشان کافر شدند و تکذیب پیغمبران کردند
فأخذناهم پس گرفتیم ایشان را بالبأساء بسختی و تنگی والضراء و بآفتها و بیماریها لعلهم یتضرعون
تا باشد که زاری کنند و از شرک اعراض نموده دست نیاز در ذیل توبه و استغفار زنند فلولا إذ جاءهم
بأسنا تضرعوا پس چرا وقتی که آمد بایشان عذاب ما زاری نکردند و روی تضرع و تذلل بدرگاه

مانیاوردند که اگر زاری کردندی بلا مندفع شدی وَلَكِن قَسَتْ ولیکن سخت شده بود قُلُوبُهُمْ دلهاء
ایشان وترک تضرع وزاری ازقساوه قلبت وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ وآراسته بود برای ایشان
ابلیس مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ انچه بودند که بعمل می آوردند یعنی باعمال خود معجب بود وعجب ازجمله صفات
هلاک کننده است چنانچه درحدیث آمده است ثلث مهلکات شح مطاع وهوی متبع واعجاب المرء بنفسه ابلیس
چون دانست که ازجهت عجب در دام شقاوت ابدی افتاد هر دعوی ولاف که از گریبان منی او سر برزده
او همین صفت بود دام سرگشتگان بوادی غفلت را ازین راه بچاه ادبار می اندازد وصفت عجب وخودبینی را درنظر
ایشان آراسته میسازد تا بواسطه خود دیدن ازحق پرستیدن بازمی مانند نظم مرد عجب زاهل دین نبود
هیچ معجب خدای بین نبود ** پیش خود را جهان وست یکیست * خویشتن بین وبت پرست یکیست فَلَمَّا
نَسُوا پس آنهنگام که فراموش کردند کافران ومکذبان مَا ذُكِّرُوا بِهِ انچه پند داده شده بودند
بان از باسا وضرا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بگشادیم برایشان أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ درهای همه چیز را از
نعمت وراحت یعنی چون ببلا ومحنت پند پذیر نشدند باسانی ووسعت معیشت نیز امتحان کردیم حَتَّى
إِذَا فَرِحُوا تا وقتی که شاد شدند بِمَا أُوتُوا بانچه بدیشان داده بودند از نعمتها ودل دران
بستند وازاسباب استیفای لذات حسی ساخته نعمت ازمنعم بازماندند وبرادای شکر ولوازم
سپاس قیاس ننمودند أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً بگرفتیم ایشانرا ناگاه فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ
پس ایشان بعد ازمعاینه عذاب بودند پشیمانان ونا امیدان فَقُطِعَ پس بریده شد
دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا اخران گروه که ایشان ستمکارانند یعنی بنصرت کردم اولیا وخود راه هلاک
کردم جماعت اعدا وخود را وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وحمد خدای راکه پروردگار عالمیان است بر اهلاک

ظالمان

ظالمان وچون هلاکت ظالم ازان روی که سبب خلاص مردم است از ستم وبیداد ایشان نعمتی بزرگ
وغنیمتی شگرفت بر رافیه مملکت ایشان سزاوار حمد وثنا خواهد بود قُلْ أَرَأَيْتُمْ بگو چه بینید إِنْ أَخَذَ اللَّهُ
واگر بگیرد خدای سَمْعَكُمْ شنوای شما را تا کر شوید وَأَبْصَارَكُمْ وبینایی شما را تا کور گردید وَخَتَمَ
عَلَى قُلُوبِكُمْ ومهر نهد بر دلهای شما تا فهم وهوش در رود تا نماند مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ کدام خدایست غیر
الله که بقدرت وکرم خود يَأْتِيكُمْ بِهِ بیارد برای شما انچه گرفته است انْظُرْ نگاه کن ودر نگر
که تا كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ چگونه بیگردانیم ایتها را از اسلوبی باسلوبی یعنی گاهی در ترتیب وترغیب
سخن گوییم ووقتی در تذکیر وتنبیه ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ پس کافران اعراض کنند ازان حق را انقیاد نکنند
قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ بگوای کافران چه بینید وچه کنید إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ اگر بیاید شما را عذاب
خدای بَغْتَةً ناگاهان بی مقدمه که تنبیه کند بر ان أَوْ جَهْرَةً یا آشکارا که علامات حلول ونزول ان
ظاهر کرده وگویند بغته انست که شب فرو اید وجهره انست که در روز واقع شود ودر هر تقدیر هَلْ
يُهْلَكُ هلاک شوند بدان عذاب إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ مگر گروهی ظالمان یعنی مشرکان وَمَا نُرْسِلُ
الْمُرْسَلِينَ ونفرستادیم پیغمبران را إِلَّا مُبَشِّرِينَ مگر بشارت دهندگان اهل ایمان را بجنت وَ
مُنْذِرِينَ وبیم کنندگان کافران را بدوزخ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ پس هرکه ایمان آورد واصلاح کار خود
کند بتقوی وطاعت فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ ترسی نیست ایشانرا از عذاب جاودانی وَلَا هُمْ
يَحْزَنُونَ ونه ایشان اند وسکین ازفوت ثواب آن جهانی وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وانانکه تکذیب کردند
آیتهای مارا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ برسد ایشانرا عذاب بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ بسبب انکه بودند که از
دایره تصدیق بیرون میرفتند قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ بگو نمیگویم شمارا عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ که نزدیک منست

خزینهاء روزی خدای تا هرچه خواهید بیابم ولا اعلم الغیب ومن نمیدانم غیب را ماده ام که وحی نیاید تا هرچه
بپرسید جواب گویم ولا اقول لکم انی ملک ونمیگویم شما را که از جنس فرشته ام تا هرچه خواهیم بتوانیم ملکی نکنم
من مجون شما بشرم ان اتبع متابعت نکنم الا ما یوحی الی مگر آنچیزی را که وحی کنند بمن قل بگو اندوه
تمثیل هل یستوی الاعمی ایا یکسان باشند نابینا والبصیر وبینا یعنی برابر باشد گمراه با راه یافته وجاهل با عالم
ایا هیچ فکر نمیکنید تا تمیز توانید کرد میان حق وباطل وانذر وبیم کن به بانچیز که بتو وحی میکنند الذین
یخافون آنکسانرا که میترسند از بسیاری زلل وتقصیر در عمل ان یحشروا از آنکه حشر کنند ایشانرا الی
ربهم بجزاء خداوند ایشان اگرچه پند قرآن همه را عام است اما اینجا تخصیص کرد بترسندگان زیرا که دل ایشان
پذیرد وگوش نصیحت شنود ایشانرا لیس لهم نیست ایشانرا من دونه جز خدای ولی دوستی که متولی
امور ایشان باشد در دنیا ولا شفیع ونه شفیعی که ایشانرا از عذاب برهاند در عقبی بترسان ایشانرا بیم کن
لعلهم یتقون تا باشد که بپرهیزند از گناه آورده اند که صنادید قریش با حضرت رسالت صلی الله علیه
واله وسلم گفتند که همواره در مجلس تو درویشان وغلامانند چون ابن مسعود وبلال ومقداد وعمار وصهیب
وامثال ایشان اگر این بندگان ومفلسانرا از مجلس خود دور کنی ما بتو نشست وخواست کنیم وسخنان در باب
دین وقرآن بگوییم وبشنویم حضرت فرمود که من راندن مومنان از صحبت خود نتوانم گفتند پس مجالست
ما با ایشان عیب وعارست اگر بوقت حضور ما ایشانرا عذر خواهی تا بروند شاید که ما انقیاد وارادت تو کنیم
نقل است که فاروق فرمود که یا رسول الله چنین میتوان کرد تا ببینیم که حکم رو بچه میکشد
حضرت رسالت صلعم درخواست اشراف را قبول کرد وایشان از این مواعده وثیقه التماس نمودند
پس حضرت بفرمود تا اسباب کتابت حاضر کردند وحضرت امیرالمومنین وامام المتقین مرتضی علی علیه السلام را

امر کرد تا این صورت را در حیز کتابت آورد وآیه آمد ولا تطرد الذین یدعون ومران از مجلس خود
آنانرا که میخوانند ربهم پروردگار خود را وذکر او میگویند بالغداة والعشی بامداد وشبانگاه
یا میگذارند نماز بامداد وصلوة عصر یریدون میخواهند بدان دعا وذکر وجهه رضا خدا را وگفته
اند وجه جلال است یعنی میخواهند خدا را وپس شیخ ابو یعقوب نهرجوری را قدس سره پرسیدند
که صفت مرید چیست این آیه برخواند که یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه در کشف الاسرار
آورده که ارادت بر سه وجه است اول ارادت دنیای محض کما قال تعالی تریدون عرض الدنیا ونشان
آن دو چیز است در زیادتی دنیا بنقصان دین راضی بودن واز درویشان مسلمان اعراض نمودن دوم آخرت
محض کما قال تعالی ومن اراد الاخرة وسعی لها وآن نیز دو علامت دارد در سلامتی دین رضا دادن ودر
موانست والفت بروی درویشان گشادن سیوم ارادت حق محض کما قال تعالی یریدون وجهه ونشان
آن پای بر سر کونین نهادنست واز خود وخلق آزاد گشتن نظم مارا خواهی خطی بعالم درکش در بحر فنا غرقه شو
دم درکش ما علیک نیست بر تو من حسابهم من شیء از حساب اعمال ایشان چیزی وما من
حسابک ونیست از حساب عمل تو علیهم من شیء برایشان چیزی فتطردهم
تا تو برانی ایشانرا پس بهیچ وجه مران فتکون من الظالمین که تو باشی از ظالمان اگر برانی وکذلک
وچنانکه پیش از تو آزموده ایم فقرا را باغنیا همچنان فتنا آزمودیم بعضهم ببعض برخی از اشراف
را ببرخی از ضعفا در امور دین ومقدم ساختیم این ضعیفانرا بر اقویای عرب در سبقت بایمان لیقولوا
تا گویند بزرگان اهؤلاء ایا اینگروهند که بجهت ایمان واحسان یا توفیق وهدایة من الله علیهم
منت نهاد خدای برایشان من بیننا از میان ما الیس الله باعلم ایا نیست خدای داناتر

یعنی نیست بِالشَّاكِرِينَ بشکر گویندگان نعمت اسلام وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ وچون بیایند بتو انانکه
يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ایمان دارند بایتهای ما پس بگو سلام بر شما باد مراد
ایمان درویشانند که حق سبحانه از دور کردن ایشان نهی فرمود و بعد از ان هر کدام که بخدمت مصطفی صلعم آمدی
ان حضرت بسلام بروی پیش دستی کردی و در بعضی تفاسیر آورده اند که قومی بخدمت سید کاینات صلعم
آمده گفتند یا رسول الله گناهان بزرگ کرده ایم و جرایم بیشمار ارتکاب نموده تدبیر اعتذار و چاره استغفار
به چه وجه کنیم ان حضرت بجواب ایشان ملتفت نگشت و ایشان نا امید از عتبه نبوة باز گشتند فی الحال این آیة
نازل شد که چون مؤمنان گناه کار که بوحدانیت من و رسالت تو و حقیقت قرآن گرویده اند بسوی تو ایند
بر ایشان سلام گوی که بشارتست بسلامت دینی و رحمت عقبی و بگو بعد از سلام که كَتَبَ رَبُّكُمْ
نوشت پروردگار شما عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ بر نفس خود بخشش و بخشایش را یعنی وعده داد برحمت
وعده که از شایبه خلف مبرا بود أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بدرستی هر که بکند از شما کار بد
بِجَهَالَةٍ بنادانی یعنی بدی کند در حالتی که جاهل باشد بمتابعت ان و بنداند عقوبتی را که بدان متفرع است
ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ پس توبه کند بعد از ان عمل وَأَصْلَحَ و باصلاح آرد کار خود را بانکه عزم کند بر عدم
عود بان گناه فَأَنَّهُ غَفُورٌ پس بدرستی که خدای آمرزنده است مر ایشان را رَحِيمٌ مهربانست بر ایشان
امام قشیری قدس سره فرموده که اگر ملک بر تو زلت می نویسد ملک برای تو بر خود رحمت می نویسد پس ترا دو
کتابتست یکی ازلی و یکی وقتی و موقتست که کتابت ازلی را باطل نمی تواند ساخت مضمون این آیة شربت شفا
و مر بیماران بیمارستان گناه و شفا بشرط پرهیزست یعنی توبه و استغفار نظم درد مندان گنه را روز و شب
شربتی بهتر ز استغفار نیست ** ارزو مندان وصل یار را ** چاره غیر از ناله زار نیست وَكَذَٰلِكَ

کردی

کتابة وقتی هم

وچنانکه تفصیل کردیم درین سورة دلایل توحید و نبوة را همچنین نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میکنیم آیات
قرآن را در وصف مطیعان و عاصیان تا حق ظاهر گردد وَلِتَسْتَبِينَ و تا روشن شود سَبِيلُ
الْمُجْرِمِينَ راه گناهکاران یعنی حق از باطل امتیاز یابد نقلست که چون قریش ان حضرت را صلعم
بدین آبا دعوت کردند این آیة آمد که قُلْ إِنِّي نُهِيتُ بگو بدرستی که مرا نهی کرده اند أَنْ أَعْبُدَ
الَّذِينَ از انکه بپرستم انانرا که شما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ می پرستید بدون خدای یعنی بتان را که آرزوی
شما انست که من پرستش ایشان نمایم قُلْ لَا أَتَّبِعُ بگو من پیروی نکنم أَهْوَاءَكُمْ آرزوهای
شما را قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا بدرستی که گمراه شوم چون متابعت هوای شما کنم وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ
و نباشم از جمله راه یافتگان آورده اند که نضر بن الحارث و گروهی از قریش گفتند یا محمد صلعم چند
ما را بعذاب الهی تخویف و تهدید نمایی انچه از عقوبت میگویی بما رسان و پیش ازین ما را مترسان
این آیة نازل شد که قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ بگو بدرستی که من بر حجتی و دلیل روشنم مِنْ رَبِّي
از پروردگار من که ان قرآن است و وحی یا حجج عقلیه یا انچه فاصل باشد میان حق و باطل وَكَذَّبْتُمْ
بِهِ و شما تکذیب میکنید ان دلیل را مَا عِنْدِي نیست نزدیک من مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ
انچه شما بدان شتاب مینمایید بدان یعنی عذاب إِنِ الْحُكْمُ نیست حکم در تعجیل و تاخیر عذاب
إِلَّا لِلَّهِ مگر خدای را يَقُصُّ الْحَقَّ میگوید خدای خبرها درست را وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ و او بهتر
کار گذارانست یا پایان کنندگان قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي بگو اگر نزدیک من بودی مَا تَسْتَعْجِلُونَ
بِهِ انچه بدان شتاب میکنید از عذاب لَقُضِيَ الْأَمْرُ هر اینه گذارده شده بودی کار بَيْنِي
وَبَيْنَكُمْ میان من و شما یعنی شما را هلاک کرده بودمی بتعجیل و میان ما انقطاع شده بودی وَاللَّهُ أَعْلَمُ

دانا ترست بِالظّالِمِينَ به ستمکاران و وقت عذاب کردن ایشان وَعِنْدَهُ و نزدیک اوست
مَفَاتِحُ الْغَيْبِ خزینهای غیب یعنی انچه پوشیده است از خلق چون ثواب و عقاب و انقضاء
اجال و خواتیم اعمال لَا يَعْلَمُهَا نمیداند انرا إِلَّا هُوَ مگر او پس تعجیل و تاخیر عذاب وابسته بحکمت
اوست و متعلق بمشیة او و از سید عالم صلی الله علیه وسلم روایت که مفاتح غیب پنج است که کسی از ان اند
مگر خدای بعد از ان این ایه خوانده اند که اِنّ اللّٰهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ تا اخر و معنی ایه در سوره لقمن مذکور خواهد
شد وَيَعْلَمُ و میداند خدای مَا فِي الْبَرِّ انچه در بیابان است از نباتات و حیوانات وَالْبَحْرِ
وانچه در دریاست از جواهر و جانوران ابی یا انچه در عالم شهادت است بحر عالم غیب وَمَا
تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ و نیفتد هیچ برگی از درخت إِلَّا يَعْلَمُهَا مگر بداند خدای انرا که چند برگ
از درخت افتاد و چند برگ بر و باقی ماند و ان برگ افتاده تا زمین چند نوبت بر پشت و روی منقلب
گشت و این مبالغه است در احاطه علم حق بجزئیات وَلَا حَبَّةٍ و نیفتد دانه فِي ظُلُمَاتِ
الْأَرْضِ در تاریکی از زمین و از دگمیت که در زیر زمین افتد وَلَا رَطْبٍ و نه تری ایست وَلَا يَابِسٍ
و نه خشکیست إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ مگر در کتاب روشن مثبت شده یعنی در لوح محفوظ گفته اند
مراد از رطب و یابس همه چیزهاست از جسمانیات زیرا که جسم از صفت رطوبة یا یبوست خالی
نیست و بعضی بر انند که رطب اشارت بعالم روحانیات و یابس عبارت از عالم جسمانیات و همه در
لوح محفوظ ثبت یافته وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ و اوست خداوندی که میخواباند شما را و متوفی
میگرداند بِاللَّيْلِ بشب توفی فرا گرفتن چیزیست لاجرم اینجا استعاره کرد توفی را از مرگ برای
خواب چه میانه ایشان مشارکت در زوال احساس و تمیز و امتناع بدن از عمل و سر النوم

اخ الموت اشارت بدینست وَيَعْلَمُ و میداند خدای مَا جَرَحْتُمْ انچه کسب کنید بِالنَّهَارِ
در روز ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ پس بر انگیزد شما را از خواب فِيهِ در روز اطلاق بعث بر تیقظ برای
ترشیح است در سوقی لِيُقْضَى أَجَلٌ مُسَمًّى تا وقتی که تمام کرده شود اجل نام برده یعنی مرگ ثُمَّ
إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ پس بسوی اوست بازگشت شما بعد از مرگ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ پس خبر کند
شما را در قیامت بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بانچه بودید که میکردید و خبر کردن بانست که جزا دهد شما را
بکردارهای شما وَهُوَ الْقَاهِرُ و اوست قاهر و غالب فَوْقَ عِبَادِهِ بر بندگان خود وَيُرْسِلُ
عَلَيْكُمْ و فرو میفرستد بر شما حَفَظَةً فرشتگان که نگاه بانانند مر اعمال شما را یعنی حافظ
عملها را بار روز قیامت علی رؤس الاشهاد دکو انند پس حکمت در ارسال حفظه انست که بنده از فضیحت
در روز رستخیز اندیشه نموده بر ارتکاب معاصی دلیری نکنند و از هیبت خطاب اقرار کاتبک علی
بجای ارد که در وقت نامه خواندن خجل و شرمسار نگردد نظم نه اندیشی از ان روزی که از وی
جگرها خون دلها ریش بینی ٭ ٭ دهند انت نامه اعمال گویند ٭ بخوان تا کرده خویش بیینی
مکن بد ور کنی باری در ان کوش ٭ که اندر نامه نیکی بیش بینی ٭ و این کرام الکاتبین شرف حال بندگان
خواهند بود حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ تا وقتی که بیاید أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ یکی از شما مرگ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا جان او
را فرشتگان ما یعنی ملک الموت و اعوان او که چهارده فرشته اند هفت از ایشان ملائکه رحمت اند
و هفت دیگر ملائکه عذاب پس چون ملک الموت روح مومن را قبض کند بفرشتگان رحمت سپارد
و چون جان کافر بر دارد بملائکه عذاب دهد وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ و این فرشتگان تقصیر نکنند در
قبض ارواح تا ضایع نمانید ثُمَّ رُدُّوا پس باز گردانیده شدند مردمان بعد از موت إِلَى اللَّهِ

بحکم خداوند خدای مولیهم الحق انکه خداوند ایشانست بحقیقت یعنی درست کوی و راست کار الا له
الحکم بدانید که هر و راست حکم در ان روز که هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد وهو اسرع الحاسبین
و اوست شتاب کننده ترین حساب کنندکان کفته اند که حق سبحانه بمقدار دوشیدن کوسفند حساب
تمامه مکلفان خواهد کرد با وجود کثرت جن و انس و بسیار اعمال ایشان واین دلیل کمال قدرتست
قل من ینجیکم بکو کیست که میرهاند شما را من ظلمات البر از تاریکیهاء بیابان یعنی ظلمت لیل و
غبار و غبار والبحر و از ظلمت دریا که تیرکی شب و سحاب و بخارانست مراد در ماندکی و سختی و شبها
وکشتیهاست تدعونه میخوانید نجات دهنده خود را تضرعا از روی زاری باشکارا
وخفیة و بنهانی لئن انجینا و میکوئید که اکر نجات دهد خدای مارا من هذه ازین شدت
ومحنت لنکونن هر اینه باشیم من الشاکرین از سپاسکویندکان بر نعمت نجاة قل الله ینجیکم
بکو ای محمد صلعم که خدای نجات میدهد شما را منها از ظلمات بر و بحر ومن کل کرب واز هر اندوه وغمی
که باشد ثم انتم تشرکون پس انکه شما باز بشرک رجوع میکنید وبعهدی که کرده اید وفا نمی نمائید
قل هو القادر بکو اوست توانا علی ان یبعث علیکم بر انکه فرستد عذابا من فوقکم
عذاب از زبر سر شما چون طوفان که بقوم نوح امد وسنکباره که برسر قوم لوط بارید او من تحت
ارجلکم یا عذابی که از زیر قدم شما چون ال فرعون که در اب غرق شدند یا قارون که بزمین فرو رفت
وکفته اند عذاب من فوق حکام ظالمند ومن تحت ارجل بندکان وخدمتکاران بد معاش یا من فوق
کبار قومند ومن تحت صغار ایشان او یلبسکم شیعا یا در امیزد شما را باهم کروه کروه هر کروهی
را هوای وتمنای وارزوی ومدعای مخالف ان دیکر تا ان مخالفت بمقاتلت انجامد ویذیق بعضکم

وبچشاند خدای بعضی را از شما بأس بعض رنج وسختی بعضی مراد سیوف مختلفه است انظر
کیف بنکر که چکونه نصرف الایات میکردانیم ایتها را بوعده و وعید لعلهم یفقهون
تا باشد که ایشان بدانند وکذب به و دروغ میدارند عذاب را یا قران را قومک قوم تو که کفار قریش اند
وهو الحق وان عذاب یا کتاب حق وصدقست قل لست علیکم بکو من نیستم بر شما
بوکیل نکاه بان که مهم شما را بمن کذاشته باشند تا شما را از تکذیب منع کنم یا بتعذیب جزا دهم
لکل نبا مستقر مر هر خبری را از وعده و وعید وقتیست که در ان وقت قرار یابد یعنی واقع
شود یا بر عملی را جزای وسوف تعلمون وزود باشد که بدانید انرا واذا رایت الذین وچون ببینی
تو انکسانرا که تکذیب استهزا یخوضون خوض میکنند و شروع مینمایند فی ایاتنا در ایتهاء
ما که قرانست و بران طعن میکنند فاعرض عنهم پس اعراض کن از ایشان ومنشین با ایشان
حتی یخوضوا تا وقتی که در ایند فی حدیث غیره در سخنی دیکر غیر قران واما ینسینک
الشیطان واکر فراموش کرداند بر تو شیطان اعراض کردن از ایشان خطاب با این حضرت
است ومراد امت اند فلا تقعد پس منشین بعد الذکری بعد از ان انکه یاد کنی سخن خدا
مع القوم الظالمین با کروه ستمکاران که وضع تکذیب واستهزا میکنند در موضع تصدیق
وتعظیم سبب نزول این ایه ان بود که هرکاه مسلمانان با مشرکان نشستندی ایشان فی الحال خوض
نمودندی در تکذیب قران واستهزا کردندی با بعضی کلمات ان حق سبحانه حکم فرمود که چون بشنید
که کفار شروع در تکذیب قران کردند برخیزید و از ایشان دوری جوئید اهل اسلام کفتند یا رسول الله
مارا از طوف خانه و از قعود در مسجد الحرام چاره نیست وکافران نیز پیوسته در مسجد اند وعواره بخیره

میکنند باقران و اهل ایمان مانمی توانیم که ترک مجلس ایشان کنیم و ایشان را نیز از خوض منع نمی توانیم کرد ایا اثم
باشیم یا نه این ایه فرود امد که وما علی الذین ونیست بر انانکه یتقون پرهیز میکنند از خوض کردن من
حسابهم از شمار اهل خوض یعنی از جرایم و اثام ایشان من شیء چیزی ولکن ذکری
ولیکن بر ایشان هست که پند دهند ایشان را پند دادنی و مانع شوند از خوض و سایر قبایح یا اظهار کراهت
کنند از اقوال و افعال ایشان لعلهم یتقون باشد که پرهیز کنند ازین عمل و شرم دارند
وذر الذین اتخذوا و بگذار یعنی اعراض کن از انانکه گرفتند دینهم لعبا و لهوا دین خود را
بازی و مشغول و طرب و افسوس یعنی بنای دین خود را بر لهو و بازی نهاده اند چون عبادت اصنام و تحریم
بحایر و سوایب یا دینی که پیغمبر ایشان را بدان دعوت میکند بان سخریه و استهزا میکنند یا عید
خود را که میقات عبادتست بلهو و لعب میگذرانند وغرتهم الحیوة الدنیا و فریب داده است
ایشان را زندگانی دنیا تا بدان سبب انکار حشر و بعث میکنند وذکر به و پند ده ایشان را
بقران ان تبسل تا تسلیم کرده نشود بهلاک یا رسوا نکرده یا گرفته نشود نفس بما کسبت
نفس هر کافری بسبب انچه کرده است از بدیها لیس لها نیست مر ان نفس گرفتار شده
را من دون الله جز خدای ولی دوستی که مدد تواند کرد ولا شفیع و نه خواهنده که او را از
عذاب خلاص تواند داد وان تعدل کل عدل و اگر فدا دهد ان نفس هر فدای که باشد تا خود
را از عذاب باز خرد لا یؤخذ منها ان فدا از وی نگیرند اولئک ان گروه الذین
ابسلوا انکسانند که سپرده شده اند بهلاکی و عذاب بما کسبوا بسبب انچه کرده اند از
قبایح افعال لهم مر ایشان راست در دوزخ شراب من حمیم ان اشامیدنی از اب جوشانیده

که درون

که درون ایشان بسوزاند وعذاب الیم و عذاب دردناک بیرون ایشان را محترق سازد بما
کانوا یکفرون بجهت انکه ایشان بودند که کافر میشدند قل بگوای محمد صلی الله علیه وسلم اندعوا
من دون الله ایا بپرستیم بدون خدا یعنی می پرستیم ما لا ینفعنا انچه ما را سود نکند اگر طاعت داریمش
ولا یضرنا و زیان نرساند اگر فرو گذاریمش یعنی قادر نیست بر نفع و ضر ونرد و ایا باز گردیم علی
اعقابنا بر پاشنهای خود یعنی مرتد شویم و رجوع بشرک کنیم بعد اذ هدینا الله پس از انکه
خدای ما را راه نمود باسلام و از مضیق کفر و ضلالت خلاص داده اگر از دین حق باز گردیم باشد مثل
کالذی استهوته الشیاطین مانند کسی که بیرون برده باشند او را دیوان فی الارض در زمین
یعنی بیابان دور از راه راست میکنند حیران متحیر مانده نه راه میدانند و نه چاره کار خود
میتوانند له اصحاب مر او را یاران و مصاحبانند که از روی شفقت یدعونه میخوانند او را
الی الهدی بسوی راه راست و میگویند ائتنا بیا بجانب ما و دیوان او را بطرف خود
دعوت میکنند و او متردد است در رفتن و باز گشتن اگر اجابت شیاطین میکند در ورطه هلاک
می افتد و اگر سخن اصحاب می شنود بمنزل نجات میرسد وجه تمثیل انست که هر که مرتد شد مشابه
است بکسی که غولان و دیوان او را از میان کاروان ربوده در بادیه خطرناک برده اند رفیقان
کاروان که مومنانند او را براه شرع که منهاج شریعت میخوانند و دیو فریبنده او را به بیابان ضلالت
میکشد اگر به گروه دوم در ان کاروان رسانند و در زمره ایشان داخل شود و اگر با دیوان بماند در کفر
و زندقه بمیرند قل ان هدی الله بگو براستی که دین خدا یعنی اسلام هو الهدی اوست دین
درست و راست وامرنا و ما را فرموده اند لنسلم تا گردن نهیم لرب العالمین

مرپروردگار عالمیا را وَاَنْ اَقِيمُوا الصَّلٰوةَ و دیگر فرموده اند که بپای دارید نماز را وَاتَّقُوهُ و بترسید از خدا
در اهمال ان وَهُوَ الَّذِي اِلَيْهِ واوست خداوندی که بسوی او تُحْشَرُونَ جمع کرده خواهید شد روز
قیامت وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوَاتِ واوست انکس که پیدا فرید اسمانها را وَالْاَرْضَ وزمین را
بِالْحَقِّ برای اظهار حق چه مصنوعات او دلایل قدرت و وحدت اویند وَيَوْمَ يَقُولُ
و یاد کن روزی را که خدای گوید یعنی هر چیزی را که تکوین او خواهد امر فرماید که كُنْ باش فَيَكُونُ پس
باشد انچیز واد روز قیامت و تکوین حشر اموات واحیای ایشان قَوْلُهُ الْحَقُّ سخن او راست
وَلَهُ الْمُلْكُ و مر او راست پادشاهی يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ در ان روزی که در دمند در صور
وان شاخیست که در و خواهند دمید دمیدن و ذکر ان بیاید عَالِمُ الْغَيْبِ اوست یعنی خدای
داننده غیب که عالم ملکوت است وَالشَّهَادَةِ و دانای شهادت که عالم ملکست وَهُوَ الْحَكِيمُ
واوست خداوند حکمت در بعث وحشر خلایق الْخَبِيرُ دانا بانکه کی برانگیزد و بچه وجه حشر کند
وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِيمُ و یاد کن برای اهل مکه قصه ابراهیم عم که ایشان دعوی فرزندی او میکنند پس
اولی انکه بدو اقتدا نمایند در توحید و قصه او انست که گفت لِاَبِيهِ اٰزَرَ مر پدر خود آذر را و در کتب
تواریخ نام او تارخ است و اذر لقب اوست و معنی اذر پیر رسیده است و بهر تقدیر گفت
مر او را که ای پدر اَتَتَّخِذُ اَصْنَامًا اٰلِهَةً ایا فرا میگیری بتان را که خود تراشیده بخدای اِنِّي اَرٰيكَ
بدرستی که من می بینم ترا وَقَوْمَكَ و گروهی را که متابع تواند فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا وَكَذٰلِكَ
و چنانکه بدو نموده بودیم گمراهی قوم او را همچنان نُرِي اِبْرٰهِيمَ بنمودیم ابراهیم مَلَكُوتَ السَّمٰوَاتِ
وَالْاَرْضِ عجایب و بدایع اسمانها و زمینها و گفته اند ملکوت اسمان شمس و قمر است و ملکوت زمین

بحر و چون حق سبحانه ابراهیم را بر صخره برآورد و اسمانها و زمینها از ذروه عرش تا تحت الثری بروی منکشف
ساخت تا استدلال کند بدان در قدرت کامله حق تعالی وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ
و تا باشد از بی گمانان یا موقن بود در علم استدلال در معالم آورده که نمرود بن کنعان که پادشاه روی
زمین بود و در بابل نشستی شبی در واقعه دید که کوکبی از افق ان بلده طلوع نمود که در شعشعه جمال او افتاب
و ماه نابود گشت از غایت فزع بیدار شده کاهنان و حکمای مملکت تعبیر این واقعه بران وجه کردند که
درین سال بولایت بابل مولود خجسته طالع از خلوتخانه عدم بفضای صحرای وجود خواهد که هلاک تو و اهل
مملکت تو بر دست او باشد و هنوز این مولود از مستقر صلب بمستودع رحم نپیوسته نمرود بفرمود و میان
زنان و شوهران تفریق کردند و بر هر ده یکی را بر ایشان موکل ساخت و آذر را که یکی از محرمان و معتمدان
نمرود بود با زن او و دختر یکی از موکلان خلوت دست داد و او حامله شده بامداد اشیا
را کاهنان با نمرود گفتند که امشب ان کودک برحم پیوست نمرود خشم گرفته بفرمود و تا بر هر
حامله یکی موکل ساختند تا اگر پسر زاید فی الحال بکشند زنانی که در تفحص احوال حامله بودند چون بر مادر ابراهیم
عم اثر حمل ظاهر نبود از و درگذشتند و دیگر کسی بدو التفات نکرد و تا وقتی که وضع حمل نزدیک رسید
او نیز ترسید که اگر پسر زاید ناگاه خبر بکسان نمرود رسد فی الحال او را بکشند ببهانه از شهر
بیرون رفت و غاری در میان کوه نشان داشت دران غار ابراهیم را بزاد و در خرقه پیچید و همانجا گذاشت
در غار بسنگ استوار و اذر را که از قصه خبر داشت گفت ای اذر از ترس کسان نمرود بصحرا رفتم
و پسر زادم و فی الحال بمرد در خاکش دفن کردم و باز گشتم اذر باور نکرد او نیز روز دیگر با غار امد و دید
که ابراهیم انگشتان خود در دهان میمکد و از یکی شیر و از یکی عسل بیرون می آید خوش وقت شد و با شهر مراجعت

نمود القصه ابراهیم علیه السلام شیر تربیت از پستان عنایت الهی می نوشید و روزی چندان می بالید که کودک
دیگر در ماهی و جای چندان بزرگ میشد که دیگری در سالی نظم چو ماه نو که باشد روی دل افروز • بود زاینده
نورش روز تا روز • چون پانزده ماهه شد با جوان پانزده ساله مقابل گشت و از غار بیرون آمد و گفته اند
هفت سال یا سیزده سال در غار بود و بهر تقدیر چون ابراهیم بزرگ شد آذر با آذر گفت که پسر تو که
ان روز خبر مرگ او بدروغ دادم بجوانی رسیده است در غایت خوبروی و نیکوخوی پس آذر را ابتغا
در او روداد ابراهیم علیه السلام را بوی نمود آذر بجمال پسر خوش برآمد و مادر را گفت این را از غار بخانه او
که بملازمت ما برویم آذر برفت و آذر ابراهیم را از غار بدر آورد و غار شام بود و در پایان غارها
اسب و اشتر و رمها و گوسفند جمع بودند ابراهیم از مادر پرسید که اینها چه چیزست مادر وی را خبر داد ابراهیم
گفت هر اینه اینها را پروردگاری باشد که از وی آفریده است و حالی روزی میدهد پس مادر را گفت
هیچ مخلوقی را از خالق چاره نیست که آفریدگار او باشد و مدد تربیت او پرورش باید پروردگار
من کیست مادرش گفت من پروردگار توام گفت پروردگار تو کیست گفت پدر تو گفت خدای او کیست
گفت نمرود ابراهیم پرسید که خدای نمرود کیست مادرش بانگ بر وزد که مثل این سخنان مگو که خطر کلی
دارد و در زمان نمرود بعضی ستاره و آفتاب و ماه میپرستیدند برخی بت پرست بودند و جمعی
پرستش نمرود میکردند ابراهیم با مادر بجانب شهر روان شد فلما جن علیه اللیل
چون شب در آمد و تاریک شد رای کوکبا دید ستاره رخشان یعنی زهره و بعضی
مشتری گفته اند نزدیک بافق مغرب پس بعضی که ستاره پرست بودند روی بوی سجده کردند قال
گفت ابراهیم هذا ربی ایا اینست پروردگار من بر سبیل استفهام یا آنکه بزعم آن قوم فلما افل

پس آنگاه که آن ستاره فرو رفت قال لا احب الآفلین گفت دوست نمیدارم فرو روندگان
را از برای آنکه زوال و انتقال بپروردگار عالم روا نباشد پس قدری دیگر راه برفت و شب چهاردهم بود
طبق سیمین ماه چو کاسه خوان سبز فلک نمودار گشت فلما رای القمر چون دید ماه را بازغا بر آینده و
تابنده و جمعی ماه پرستان پیش وی بسجده در افتادند قال هذا ربی گفت ایا اینست که میگویید فلما
افل پس آنوقت که روی بغروب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد قال
گفت ابراهیم لئن لم یهدنی ربی اگر راه ننماید مرا پروردگار من بمعرفت و شناخت خود
لاکونن هر آینه باشم من من القوم الضالین از گروه گمراهان پس از آنجا در گذشتند و
نزدیک شهر رسیدند آفتاب تابان ابتدا طلوع کرد و جمعی متوجه او شده عزم سجود کردند فلما
رای الشمس پس چون دید ابراهیم آفتاب را بازغة بر آینده و جهان از نور خود آراینده قال
هذا ربی گفت اینست که میگویند آفتاب پرستان که پروردگار منست هذا اکبر این کوکب
بزرگست در جرم و بیشترست در روشنایی فلما افلت پس چون نشان زوال انتقال بر وی
ظاهر شد قال یا قوم گفت ای قوم انی بریء من بیزارم مما تشرکون از آنچه شما با بتان (?)
میگیرید با خدای انی وجهت وجهی بدرستی که من خالص کردم دین خود را یا روی دل خود را
متوجه ساختم للذی مر آنکسی را که از محض قدرت فطر السموات والارض بیافرید آسمانها
و زمینها را حنیفا در حالتی که من مایلم از همه ادیان بدین توحید و ما انا من المشرکین و نیستم من
از شرک آرندگان در تفسیر منیر مذکورست که چون ابراهیم علیه السلام بشهر آمد او را بدین نمرود برد
و او در دکه منظر (?) بود و ابراهیم او را دید بر تخت نشسته و غلامان ماه منظر و کنیزکان پری پیکر گرد

اوصف زده انها درپرسید کاین چه کس است که مرا بدیدن او اورده اید گفت خدای تماست پرسید
که این ملازمان برحوالی تخت کیانند گفت ازبندکان اویند ابراهیم تبسم فرمود وگفت ای عاد جلو دات
که این خدای شما دیگرانرا ازخود خوبتر افریده است بایستی که او از ایشان خوبتر بودی القصه ابراهیم
چون مذمت بتان کردی و پرستندکان ایشانرا دشنام دادی وقوم با او مجادله کردند حق
سبحانه خبر داد وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ وحجت جستند وبرهی قوم وی ومخاصمه کردند در توحید قَالَ
أَتُحَاجُّونِّي گفت ایا بامن حجت باطل میکوئید فِي اللَّهِ در وحدانیت خدای ومیخواهید که برمن غلبه کنید
وَقَدْ هَدَانِ وحال انکه خدای مرا راه نموده است بتوحید خود وایشان او را تخویف کردند که با معبودان
ما استهزا میکنی ایشان بلاها بتو خواهند رسانید ابراهیم علم فرمود وَلَا أَخَافُ ونمی ترسم مَا تُشْرِكُونَ
بِهِ ازانچه شما شرک اورده اید بدان یعنی از بتان شما باک ندارم که بکسی ضرری نمی توانند رسانید إِلَّا
أَنْ يَشَاءَ مکر انکه خواهد رَبِّي شَيْئًا پروردکار من چیزی را از مکاره که بجهت ایشان بمن رسد
وَسِعَ رَبِّي رسیده است پروردکار من واحاطه کرده كُلَّ شَيْءٍ همه چیزها را عِلْمًا از جهت علم أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ
ایا یاد نمیکنید و پند نمیکیرید ومیان عاجز و قادر وعالم وجاهل تمیز نمی نمائید وَكَيْفَ
أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وچکونه ترسم ازانکه شما با انباز کرفتید وَلَا تَخَافُونَ ونمی ترسید شما أَنَّكُمْ
أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ ازانکه شرک می ارید بخدای و شریک او میدارید مَا لَمْ يُنَزِّلْ انچیزی را که فرو نفرستاده
است خدای بِهِ بشریک کردن او عَلَيْكُمْ برشما سُلْطَانًا کتابی وحجتی فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ
پس کدام ازین دو کروه موحدان ومشرکان أَحَقُّ بِالْأَمْنِ سزاوارترند بایمن بودند پس مرا جواب دهید
إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر میدانید که بدانید ازانکه او باید ترسید که قادرست برایصال نفع وضر انکه

قالی

حق سبحانه از سوال ابراهیم علم جواب میدهد که سزاوارتر بایمنی الَّذِينَ آمَنُوا انکسانند که ایمان آوردند
وَلَمْ يَلْبِسُوا ونیامیختند إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ ایمان خود را بشرک أُولَٰئِكَ ان کروه لَهُمُ الْأَمْنُ
مرایشانراست ایمنی از خلود در دوزخ وَهُمْ مُهْتَدُونَ وایشان راه یافتکان وَتِلْكَ وان حجت
از استدلال ابراهیم با افول کواکب تا اینجا حُجَّتُنَا حجة وبرهان ماست که از روی درستی آتَيْنَاهَا
إِبْرَاهِيمَ دادیم انرا بابراهیم تا حجت کرفت بدان عَلَىٰ قَوْمِهِ برقوم خود نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ
برمیداریم پایها وبلند مَنْ نَشَاءُ هر کرا خواهیم در علم وحکمت إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردکار تو حَكِيمٌ
خداوند حکمت در برداشتن بندکان عَلِيمٌ داناست باستحقاق هر کس در رفع وخفض او وَوَهَبْنَا
لَهُ بخشیدیم وی ابراهیم را إِسْحَاقَ پسر او اسحق که جد پیغمبران بنی اسرائیل است وَيَعْقُوبَ
ونبیره او که اسرائیل است كُلًّا هَدَيْنَا وهریکی را ازین هر دو راه نمودیم وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ
وراه نموده بودیم نوح را پیش از ابراهیم وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ وهدایت دادیم از ذریه نوح علم وبعضی گفته اند از ذریه
ابراهیم واول اصح است زیرا که یونس ولوط که درین ایتها مذکورند از ذریه ابراهیم نبوده اند وباقی که از ذریه
ابراهیم اند هم از ذریه نوح اند زیرا که ابراهیم از ذریه نوح است باتفاق پس حق سبحانه وتعالی میکوید
از ذریه نوح راه نمودیم دَاوُودَ داود را که پسر ایشانست از اولاد یهودا وَسُلَيْمَانَ و پسر او را سلیمان
وَأَيُّوبَ وایوب را که پسر اموص است از اسباط عیص بن اسحق وَيُوسُفَ ویوسف بن یعقوب را
وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وموسی وبرادر او هرون که پسران عمران اند از اولاد لاوی بن یعقوب وَكَذَٰلِكَ
وانچنانچه ابراهیم را افزاد ادیم برفعت درجات نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ جزا دهیم نیکوکاران را فراخور استحقاق
ایشان وَزَكَرِيَّا ودیکر راه نمودیم زکریا را واو پسر اذن بن مسلم است از اولاد رحبعم بن سلیمان وَيَحْيَىٰ
[illegible]

و پسر او یحیی را وَعِيسَى که پسر مریم است و مریم دختر عمران از بنی ماثان که ملوک بنی اسرائیل بوده و گفته اند
عمران پسر اشهم بن امون است از اولاد سلیمان و از اینجا معلوم میشود که نسبت از طرف مادر صحیح است چه
عیسی را ذریه نوح یا ابراهیم یاد کرده و حال آنکه نسب او از مادر است نه از پدر پس از حسن و حسین علیهما السلم
از اولاد رسول صلعم باید دانست و نواصبه درین مضایقه میکردند وَإِلْيَاسَ و دیگر الیاس را که بقول اصح
پسر یشی بن فنحاص بن عیزار بن هارونست و آنکه گفته اند او ادریس است دور می نماید چه ادریس از آبای
نوحست نه از اولاد كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ همه این پیغمبران پسندیده کارانند وَإِسْمَاعِيلَ و دیگر راه نمودیم
اسمعیل را که پسر ابراهیم است وَالْيَسَعَ و یسع که پسر اخطوبست و با بن العجوز مشهور وَيُونُسَ و یونس بن
متی را وَلُوطًا و لوط را که پسر هاران بوده و هاران برادر حضرت ابراهیم صلوات الله وسلامه علی نبینا
و علی جمیع الانبیاء والمرسلین وَكُلًّا فَضَّلْنَا و همه را فضیلت دادیم بنبوت عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان و بعضی
وَمِنْ آبَائِهِمْ و هدایت دادیم بعضی را از پدران این پیغمبران وَذُرِّيَّاتِهِمْ و برخی را از فرزندان ایشان وَإِخْوَانِهِمْ
و بعضی را از برادران ایشان وَاجْتَبَيْنَاهُمْ و برگزیدیم این پیغمبران را وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
و راه نمودیم ایشان را یعنی ثابت داشتیم بر راه راست ذَلِكَ آن دینی که انبیا بدان متدین بودند هُدَى
اللَّهِ دین خدایست يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ راه می نماید بدان دین بفضل خود هر کرا میخواهد مِنْ عِبَادِهِ
از بندگان خود وَلَوْ أَشْرَكُوا و اگر این پیغمبران شرک آرند بخدای با وجود این همه فضل و کمال لَحَبِطَ عَنْهُمْ
هر اینه باطل کرده و نیست شود از ایشان مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه ایشان کرده باشند زیرا که کفر محبط اعمالست
درین آیه تهدید عظیمست مشرکان را أُولَئِكَ آن گروه یعنی انبیا الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانند که دادیم
ایشانرا کتاب وَالْحُكْمَ و دادیم حکمت در فیصل دادن امور وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا پس اگر کافر شوند

بکتاب و حکم و نبوت هَؤُلَاءِ این گروه معاندان از قریش فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا پس بدرستی که
ما بگماشته ایم و مهیا کرده برای ایمان بدینها قَوْمًا گروهی را که از روی صدق لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ نیستند بدین
چیزها کافر و مراد پیغمبران و متابعان ایشانند و گفته اند این قوم اشارت بانصارست و اهل مدینه و چون در وقت
نزول این سوره ایشان هنوز ایمان نیاورده بودند پس این صورت بشارتست با ایمان ایشان أُولَئِكَ
الَّذِينَ آنگروه انبیا آنانند که هَدَى اللَّهُ راه نمود خدای ایشانرا بدین خود فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ پس بطریقه
ایشان اقتدا کن مراد آن چیزیست که بران متفق بوده اند از توحید و اصول دین نه فروع مختلفٌ فیها در مفاتیح
آورده که انحضرت سید حضرت مصطفی صلعم فرموده که فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ یعنی بیشتر از انبیا اقتدا کن و احوال ایشان
پیروی نمای اشارتست بانکه بر وصف و سیرت هر یک مطلع شده آنچه احسن از انبیا فرمایند
ترا که اقتدا به پیغمبر پیشان در اصول دین نشاید چه در آن تقلید روا نیست و در فروع نیز نباشد چه شریعت او ناسخ
شرایع ایشانست پس مراد محاسن اخلاق و مکارم اوصاف خواهد بود و از صفات سنیه و اخلاق رضیه
هرچه با همه ایشان متفرق بوده نزد او همه مجتمع است پس از همه افضل و اکمل باشد نظم هرچه خوبان جهان داده اند
قسم تو نیکو تر از آن داده اند .. هرچه بیک یک ندیدند دلبران .. جمله تراهست زیادت بران قُلْ بگوی ای محمد
صلعم با کافران لَا أَسْأَلُكُمْ نمیخواهم از شما عَلَيْهِ بر پیغام رسانیدن خدای أَجْرًا مزدی چنانچه پیش از من
هیچ پیغمبری از امة مزد دعوت نطلبیده إِنْ هُوَ نیست این تبلیغ من إِلَّا ذِكْرَى لِلْعَالَمِينَ مگر پندی مر
عالمیانرا وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ و تعظیم نکردند جهودان خدایرا حَقَّ قَدْرِهِ چنانچه سزای تعظیم او باشد و در کشف
الاسرار گوید خدا را نشناختند چنانچه حق شناختن او باشد ازلی قدم را با حدوث چه نسبت خاک و آب
را با رب الارباب چه مناسبت بزرگی را از شناخت آن سوال کردند فرمود که كُلُّ مَا خَطَرَ بِبَالِكَ فَهُوَ

عَلَیٰ خِلَافِ ذَٰلِکَ نظم هرچه آن برهم نهاده دست عقل وحس ووهم ۰ کبریایش سنگ بطلان درمیان انداخته
وحضرت حقایق پناهی خلدت ظلال کماله بالفیض اللهی در شرح رباعیات فرموده اند که معرفت وادراک
حق سبحانه وتعالی باعتبار کنه ذات وتجرد او از تعینات اسماء وصفات ممتنع است غیر حق را سبحانه
زیرا که ازین حیثیت بحجاب عزت محتجب است وبرداء کبریا متحقق هیچ نسبت نیست میان او وماسوی او
پس شروع درطریق معرفت او ازین وجه اضاعت بضاعت وقت است ع بخیال در نگنجد تو خیال خود مرنجان
وامام علامه قدس الله روحه در اسرار التنزیل فرموده که ای آنکه اشارت بتو محال وعبارت از تو وبال
کنه خرد در خور اثبات تو نیست دانندهٔ ذات تو بجز ذات تو نیست وگفته اند معنی ایه اینست
وَمَا وَصَفُوا اللّٰهَ حَقَّ وَصْفِهِ اورده اند که مالک بن الصیف که سرحلقهٔ احبار یهود بود بخدمت سید عالم صلعم
امد آن حضرت باوی گفت سوگند میدهم ترا بدان خدای که توریة را برموسی منزل کردانید که تو در توریة دیده که خدای
دانشمند فربه را دشمن میدارد وگفت آری چنین در توریه هست حضرت فرمود که حبرهٔ تن پرور خود چربست توی
او درغضب شد وگفت خدای هیچ کتابی بر هیچ کس نازل نساخته است ایه امد که اینها خدای را چنانچه می باید
وصف نکردند اِذْ قَالُوا چون گفتند مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ نفرستاده است خدای عَلَىٰ بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ
بر هیچ بشری هیچ چیز از وحی واحکام شرع بچنین صفتی را که انزال کتب وارسال رسلست از حق تعالی سلب
کردند قُلْ بگو مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي که فرستاد آن کتاب را که جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ امد بوی موسی
یعنی توریة نُورًا درحالتی که بود روشنائی دهنده وَهُدًى لِلنَّاسِ وراه نماینده مردمانرا تَجْعَلُونَهُ شما کردانیده
اید آنرا قَرَاطِيسَ صحیفها وطومارها وورقها پراکنده تُبْدُونَهَا آشکارا میکنید انچه میخواهید وَ
تُخْفُونَ كَثِيرًا وپنهان میسازید بسیاری را از آن چون نعت مصطفی صلی الله علیه واله وسلم

وایه موجه ذیعزان وَعُلِّمْتُمْ واموخته شده ای اهل اسلام بر زبان محمد صلی الله علیه وسلم مَا لَمْ تَعْلَمُوا
انچه ندانستید أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ وَنه شما ونه پدران شما از امر ونهی وحلال وحرام قُلِ اللّٰهُ بگوای محمد صلعم
که خدای فرستاد واین جواب انست که فرستاد توریة را ثُمَّ ذَرْهُمْ پس دست بدار از یهود
وبگذار ایشانرا تا پیوسته فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ در اباطیل وخرافات خود بازی میکنند شیخ
ابو سعید ابی الخیر قدس الله روحه در کلمهٔ قُلِ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فرموده که الله پس وماسوی هوس وانقطع
النفس حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده اند قُلِ اللّٰهُ دل باسوی او رودار ثُمَّ ذَرْهُمْ غیر او را
فروگذار شبلی بابعضی از اصحاب خود میگفت علیک بالله ودع ماسواه نظم چون توقفهٔ دولت حال
دار یکی سپار وبگذر ترجمه وَهَٰذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ واین قران کتابیست که فرستاده ایم اورا
مُبَارَكٌ بسیار فایده وبابرکت مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ باور دارندهٔ انچه پیش ازوی بوده از کتب
وَلِتُنْذِرَ وتا بیم کنند این کتاب وتخصص بتابیم کنند یعنی تا تو بیم کنی أُمَّ الْقُرَىٰ اهل مکه را وَمَنْ حَوْلَهَا
وهرکرا گرد مکه است یعنی مجموع اهل مشرق ومغرب را قری جمع قریه است وام القری گرفته اند که
معنی جمع است پس هرجا جمعی باشد از شهره ودیه آنرا قریه توان گفت ومکه را ام القری گفت بجهة انکه تمام زمین
را ازتحت او بسط کرده اند یا انکه قبلهٔ اهل قراست ومجمع ایشان در وقت حج وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ
وانکسان که ایمان اورده اند باخرت يُؤْمِنُونَ بِهِ ایمان می اورند بکتاب یا پیغمبر وصدیق اقرت
موجب خوف عاقبت است وخوف سبب تدبر وتفکر در انکه نجات بمتابعت پیغمبر وقران دست
دهد وَهُمْ وایشان که بنبی وکتاب میگروند عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ بر نمازهای خود محافظت
مینمایند زیرا که نشانهٔ ایمان وستون دین نمازست اورده اند که مسیلمه کذاب واسود عنسی دعوی نبوت

کرده‌اند حضرت رسالت را از سبب دعوی دروغ ایشان غبار ملال بر صفحهٔ خاطر بود حضرت عزت ستمکاری اینها
را شرح داد که وَمَنْ أَظْلَمُ وکیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از آنکس که افترا کرد و بربست عَلَى اللَّهِ كَذِبًا
بر خدای دروغی گفت من پیغمبر اویم أَوْ قَالَ یا گفت أُوحِيَ إِلَيَّ وحی میکنند بمن وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ و وحی نکرده‌اند
بدو چیزی مسیلمه اباطیل و مفتریات بر سم محابت و میگفت این وحی کیست فرود آمده و اسود عنسی نیز میگفت
شخصی بر من ظاهر میشود در حمار نشسته و سخنان بر من القا میکند وَمَنْ قَالَ وکیست ظالمتر از آنکس که گفت
سَأُنْزِلُ زود باشد که نازل گردانم مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مانند آنچه خدای نازل کرده است گوینده این
سخن عبد الله بن سعد است که کاتب دیوان نبوت بود روزی که آیت ولقد خلقنا الانسان من سلالة من
نوشت و تقلب اطوار او از علقه و مضغه و عظم و لحم ملاحظه میکرد بعد از آنکه کلمات ثم انشأناه خلقا آخر شنید
از روی تعجب بر زبانش جاری شد که فتبارک الله احسن الخالقین حضرت پیغمبر صلعم فرمود که بنویس
که همچنین نازل شد عبد الله در شک افتاد و مرتد گشته گفت اگر محمد صلعم صادق است بر من وحی فرود می آید چنانچه
بروی فرود می آید و اگر کاذب است من هم گفتم چنانچه او میگوید وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی تو إِذِ الظَّالِمُونَ
چون باشند ظالمان یعنی کافران فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ در سکرات و شدتهای مرگ وَالْمَلَائِكَةُ
و فرشتگان عذاب بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ گسترانندگان دستهای خود را برای قبض روح ایشان
و در جامع گفت که دستها گشاده باشند بعذاب ایشان و عمود آتشین بر ایشان می‌زنند و میگویند
أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ بیرون آرید روحهای خود را از جسدهای خود چون متقاضی مسلط که از روی غلظت و عنف
چیزی میطلبد یا میگویند فرشتگان که بدر آرید نفسها خود را از عذاب اگر میتوانید الْيَوْمَ امروز که وقت
مردن شماست تا ابد الآباد تُجْزَوْنَ جزا داده خواهید شد عَذَابَ الْهُونِ بعذاب خوار کننده بما

كُنْتُمْ تَقُولُونَ بسبب آنکه بودید که میگفتید عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ بر خدای چیزی که نا راست بود وَكُنْتُمْ
عَنْ آيَاتِهِ و بودید که از آیات او تَسْتَكْبِرُونَ گردن کشی میکردید و تعظیم نمی‌نمودید در آن تأمل
و تدبر نداشتید وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا و بدرستی که آمدید برای حساب و جزا بسوی ما فُرَادَىٰ تنها تنها
بی‌ما است نه فرزند خدم و حشم نه یار و مدد کار كَمَا خَلَقْنَاكُمْ آمدید چنانکه شما را آفریده بودیم أَوَّلَ
مَرَّةٍ نخستین بار در رحم مادر سر و پا برهنه وَتَرَكْتُمْ و بگذاشتید مَا خَوَّلْنَاكُمْ آنچه عطا داده
بودیم شما را در دنیا یعنی آنچه بدان نازیدید و بر دیگران بسبب آن مفاخرت میکردید بگذاشتید
وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ از پس پشت خود نه از پیش فرستادید و با خود برداشتید وَمَا نَرَىٰ
مَعَكُمْ و نمی‌بینیم با شما شُفَعَاءَكُمُ شفیعان شما را الَّذِينَ زَعَمْتُمْ آنانکه گمان میبردید از روی جهالت
أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ که بدرستی که ایشان در تربیت شما شریکان خدا اند لَقَدْ تَقَطَّعَ بدرستی
که بریده شد بَيْنَكُمْ پیوند شما و حفص نصب نون خوانده یعنی منقطع گشت آنچه میان شما بود از وصلت
و مودت وَضَلَّ عَنْكُمْ و گم شد از شما مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ آنچه بودید که گمان می‌بردید که بتان شفیعان
شمااند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای فَالِقُ الْحَبِّ شکافنده تخم است تا از روی نبات بروید وَالنَّوَىٰ
و شکافنده دانه است تا نهال از آن برآید يُخْرِجُ الْحَيَّ بیرون می‌آرد زنده یعنی نبات را
که نشو و نما حیاتی دارد مِنَ الْمَيِّتِ از مرده که تخم و دانه است یا بیرون آرد ولد را از نطفه و فرخ را از بیضه
و مومن را از کافر و عاقل را از جاهل وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ و بیرون آرنده مرده است چون تخم یا نطفه یا بیضه
مِنَ الْحَيِّ از زنده که نبات و آدمی و مرغ است ذَٰلِكُمُ اللَّهُ این زنده کننده و میراننده الله است
فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ پس کجا برگردانیده میشوید از فَالِقُ الْإِصْبَاحِ شکافنده عمود صبح است از ظلمت

شب یعنی تاریکی برد و روشنایی آورد وَجَعَلَ اللَّیْلَ سَکَنًا و گردانید شب را آرامگاه خلق تا از تعب
حرکات روز برآسایند وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و ساخت آفتاب و ماه را حُسْبَانًا نشانها شمار یعنی ایشان را
دوار مختلف و سیرها متنوع داد تا شهور و سنین بدیشان متعین گردد ذَلِكَ این کار که تسییر و تدویر
شمس و قمرست برای حساب تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ تقدیر خداوندیست غالب که حکم او بهمه جاریست الْعَلِیمِ
دانا بتدبیر مملکت خود وَهُوَ الَّذِی و اوست آن خداوندی که بقدرت کامله و حکمت بالغه جَعَلَ
لَكُمُ النُّجُومَ بیافرید برای شما ستارها را لِتَهْتَدُوا بِهَا تا راه یابید بسبب آنها فِی ظُلُمَاتِ
الْبَرِّ در تاریکیهای شب در بیابان وَالْبَحْرِ و در دریا و نجوم را بجز این منافع دیگر هست چون زینت سماء و
رجم شیاطین و غیر آن و در تیسیر گفته که ذکر این منفعت کرد چه درینجا دلیل قدرت ظاهرترست زیرا که نجوم
را بر فلک دلیل معرفة طرق زمین ساخت با وجود بعد مسافت میان آسمان و زمین قَدْ فَصَّلْنَا
الْآیَاتِ بدرستی که روشن و مبین ساختیم نشانهای قدرت را لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ برای گروهی
که دانند و بدان استدلال کنند وَهُوَ الَّذِی أَنْشَأَكُمْ و اوست آنکس که بیافرید شما را مِنْ نَفْسٍ
وَاحِدَةٍ از یک تن که آدمست فَمُسْتَقَرٌّ پس شما را قرارگاهیست وَمُسْتَوْدَعٌ و جای ودیعه یعنی
مستقر رحم است و مستودع صلب و بعکس نیز گفته اند یا مستقر قبرست و مستودع دنیا و حقیقت
آنست که هر جا آدمی قرار ندارد مستودع اوست چون صلب و رحم و قبر موضع قرار او که بهشت است
یا دوزخ مستقر اوست و ازینجهت آخرت را دار القرار گفته اند و محققان را درین آیت اشاراتست
که زبان قلم از تقریر و قلم زبان از تحریر آن معزول اند نظم قومی که حقایق معانی گویند ۞ با خلق کجا سر معانی گویند
اسرار غم عشق تو دلها با هم ۞ هم بزبان بی زبانی گویند قَدْ فَصَّلْنَا الْآیَاتِ بدرستی که بیان کردیم علامات

وحدانیت خود را لِقَوْمٍ یَفْقَهُونَ برای گروهی که فهم کنند وَهُوَ الَّذِی و اوست آنکه أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ
فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان مَاءً آبی فَأَخْرَجْنَا بِهِ پس بیرون آوردیم بدان آب
نَبَاتَ كُلِّ شَیْءٍ رستنیها هر چیزی که مجمل ذکر فرمود و آنگه مفصل میگوید فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ پس بیرون
آوردیم از زمین از آب خَضِرًا چیزی سبز یعنی گیاهی که از تخم رسته است و بیخ و شاخ پیدا کرده است
نُخْرِجُ مِنْهُ بیرون می آریم ازین گیاه سبز حَبًّا مُتَرَاكِبًا دانه بر یکدیگر مرکب شده یعنی خوشه
وَمِنَ النَّخْلِ و بیرون آریم از خرما بان مِنْ طَلْعِهَا از شکوفه و غنچه وی قِنْوَانٌ شاخها دَانِیَةٌ بیکدیگر
نزدیک یعنی بر هم پیچیده یا بزمین نزدیک از بسیاری بار وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ و دیگر بیرون آریم بوستانها
از انگور وَالزَّیْتُونَ و بیرون آوردیم باب باران درخت زیتون وَالرُّمَّانَ و درخت انار را مُشْتَبِهًا
در حالتی که آن درختان بعضی ببعضی مانند در برگ وَغَیْرَ مُتَشَابِهٍ و نه مانند یکدیگر در طعم میوه چه بعضی
بغایت ترش می باشد و بعضی شیرین و برخی ترش شیرین انْظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ بنگرید بمیوه هر درختی
إِذَا أَثْمَرَ چون بیرون آرد ثمر خود در ابتدای خود دوی وزه وَیَنْعِهِ و بنگرید در رسیدگی و پختگی او
که چگونه سبکی و خرد و نفعی و لذتی در وی پدید می آید إِنَّ فِی ذَلِكُمْ بدرستی که درینها که یاد کردیم لَآیَاتٍ
نشانهاست بر وجود قادر حکیم لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ گروهی را که بگروند وَجَعَلُوا و ساختند کافران
واجب است که او را زنادقه اند یعنی مجوس که ساخته اند یعنی پیدا کرده اند بزعم خود لِلَّهِ برای خدای شُرَكَاءَ
الْجِنَّ انبازان دیوان را یعنی گفتند که شیطان شریک خدای است هرچه خیرست خدای می آفریند و او را
یزدان میگویند و هرچه شرست شیطان خلق میکند و او را اهرمن میخوانند وَخَلَقَهُمْ و حال آنست که او آفریده
است جن را که از آن شیطان بلکه شیطان نیز مخلوق اوست و ایشان مخلوق را شریک خالق میگویند

وَخَرَقُوا لَهُ و بری بافند بعضی کافران برای او بَنِینَ پسران چون عزیر و چون عیسی وَبَنَاتٍ و دختران چون ملایکه بِغَیْرِ عِلْمٍ بی آنکه علم باشد ایشان از حقیقت انچه میگویند سُبْحَانَهُ پاک خدای وَتَعَالَی و برتر عَمَّا یَصِفُونَ از انچه صفت میکنند که او را شریک و فرزندست بَدِیعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اوست پدید ارندهٔ اسمانها و زمینها أَنَّی یَکُونُ لَهُ وَلَدٌ انکی باشد و چگونه بود او را فرزند وَلَمْ تَکُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ و حال انکه نیست او را زنی و فرزند از شوهر و زن پدید اید و چگونه او را زن باشد که در زنان شوهری کفارت و جنسیت شرطست و او را کفوئیت و میان او و ماسوی مجانست نه وَخَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ و بیافرید همه چیزی را و خلق را مانند نیست وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ و او بهمه چیزها داناست و غیر او را این دانایی نیست پس او را مثل نبود و چون کسی مثل و مانند او نباشد پس اسناد صاحبه و وَلد بروی محال بود ذَٰلِکُمُ انکه بدین صفتها موصوفست اللَّهُ خداوند مستحق عبادت اوست رَبُّکُمْ پروردگار شما لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزا نیست مگر او خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ افرینندهٔ همه چیزها فَاعْبُدُوهُ پس او را پرستید وَهُوَ و او باوجود این همه صفات عَلَیٰ کُلِّ شَیْءٍ بر همه چیزها وَکِیلٌ نگاهبانست و متولی امور بندکان لَا تُدْرِکُهُ الْأَبْصَارُ در نیابد او را دیدها وَهُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصَارَ و او دریابد خداوندان دیدها را این ایه دلالت بر نفی ادراک دارد که وقوفست بر کنه شی و احاطه بدو نه بر نفی رؤیة چه رؤیة بی ادراک ممکن است و اکر ادراک را بمعنی رؤیة دارند تقدیر باید کرد که نه بیند بصرها او را در دنیا چه رؤیة در عقبی بنص قرآن و حدیث ثابت شده وَهُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ و اوست نیکوکار دانا بامر او و در دنیا هیچ کفته که اوست باریک بین نهان دان کسی نه بیند انچه وی بیند و کسی نداند انچه وی داند قَدْ جَاءَکُمْ بَصَائِرُ بدرستی که امد بشما نشانها روشن مِنْ رَبِّکُمْ از پروردکار شما فَمَنْ أَبْصَرَ

فَلِنَفْسِهِ پس هرکه به بیند منفعت او در ذات اوست وَمَنْ عَمِیَ فَعَلَیْهَا و هرکه نابینا شود یعنی نه بیند ان حقها را ظاهر را پس ضرران بروست وَمَا أَنَا عَلَیْکُمْ و نیستم من بر شما بِحَفِیظٍ نگاهبان که محافظهٔ اعمال شما کنم بر ان شمارا جزا دهم بر من همین تبلیغ است و بس وَکَذَٰلِکَ و مثل این تصریف که در ایتها کذشته کردیم نُصَرِّفُ الْآیَاتِ دیگر میکردانیم ایتهای قرانرا از خوف برجا و از وعد بوعید تا سامعان متنبه شوند وَلِیَقُولُوا و تا نکویند اهل مکه که تو دَرَسْتَ خوانده و تعلیم کرفته از دیکری زعم کفار قریش ان بود که حضرت رسالت صلعم از جبیر و یسار که دو بنده بودند از سبی روم تعلیم میکیرد و میکوید که بمن وحی میکنند حق سبحانه میفرماید که ما تصریف ایات میکنیم تا نکویند که تو از بشری تعلیم کرفته زیرا که این نوع کلام معتاد و مسجع بشر نیست وَلِنُبَیِّنَهُ و دیکر تصریف برای انست که بیان میکنیم قرانرا لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ برای کروهی که بدانند که این کلام خدایست نقلست که در محلی که کفار عرب انحضرت صلی الله علیه وسلم بدین اباد دعوت میکردند این ایه نازل شد اتَّبِعْ مَا أُوحِیَ إِلَیْکَ پیروی ان روکه وحی کرده شد بتو مِنْ رَبِّکَ از پروردکار تو یعنی طریقهٔ توحید و بدانکه لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزا نیست مکر او وَأَعْرِضْ و روی بکردان عَنِ الْمُشْرِکِینَ از شرک ارندکان و باقوال ایشان التفات منمای وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اکر خواستی خدای که ایشان موحد بودندی مَا أَشْرَکُوا هرکز شرک نیاوردندی وَمَا جَعَلْنَاکَ و نکردانیده ایم ترا عَلَیْهِمْ حَفِیظًا برین کافران نگاهبان وَمَا أَنْتَ و نیستی تو عَلَیْهِمْ بِوَکِیلٍ بریشان وکیل یعنی کار ایشان بتو باز کذاشته نیست اورده اند که چون إِنَّکُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ نازل شد مشرکان قریش کفتند ای محمد صلی الله علیه واله وسلم زبان از دشنام بتان ما بربند و اکر نه ما خدای ترا که صفات و کمال یاد میکنی بهجا کوییم ایة امد که وَلَا تَسُبُّوا الَّذِینَ یَدْعُونَ و دشنام

مدعیان اند که میپرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای و بتهای ایشان یاد میکنید فَيَسُبُّوا اللَّهَ که ایشان در مقابله دشنام
گویند خدا را عَدْوًا از روی ظلم و تجاوز از حق بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانش یعنی این میکنند از روی نادانی حق سبحانه
منع کرد از دشنام کسی که مستحق دشنام است تا در برابر آن معصیتی واقع نشود که کسی را که سبب معصیت شود كَذَٰلِكَ
همچنانکه بیاراستیم اعمال کفار را در نظر ایشان زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ بیاراستیم برای هر گروهی عَمَلَهُمْ
کرده ایشان را از نیک و بد در نظر ایشان کل حزب بما لدیهم فرحون ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ پس بسوی آفریدگار ایشان
است مَرْجِعُهُمْ بازگشت ایشان فَيُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشان را در وقت مکافات بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
بآنچه بودند که عمل میکردند آورده اند که اکابر قریش بحضرت رسالت پناه صلعم گفتند که ای محمد صلی الله علیه و
واله وسلم تو ما را خبر میدهی که موسی علیه السلام عصا بر سنگ زد دوازده چشمه آب جاری شد و عیسی علیه السلام مرده را زنده کرد
از این نوع آیتی بما نمای تا بتو ایمان آریم حضرت فرمود که چه میخواهید گفتند میخواهیم که کوه صفا بدعا تو زر گردد
حضرت فرمود که اگر این معجزه تحقیق پیوندد مرا تصدیق خواهید کرد جمله بر قبول دعوت عهد کردند و بسوگندان غلاظ
و شداد تأکید نمودند که اگر این معجزه بنمایی ما در موافقت اهل توحید متابعت تو کنیم در ساعت آورده اند که حضرت
بدعا اشتغال نمود مقارن آن جبرئیل علیه السلام نزول فرمود و پیغام آورد که من بدعای تو این کوه را زر سازم اما سنت
من بران جاری شده که چون از انبیا بر نبوت ایشان نشانی خواهند و آن آیه بظهور رسد اگر از عهده ایمان بیرون
نیایند عذاب استیصال بدیشان فرستم اگر میخواهی این معجزه ظاهر سازم اما عذاب در پی دارد و اگر
خواهی بگذار قسم ثانی را اختیار فرمود و آیه آمد که وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ و سوگند خوردند بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سخت ترین سوگند
از ایشان لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ اگر آید بدیشان نشانه از آنچه طلب میکنند لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا هر آینه ایمان آرند
بدان قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ بگو جز این نیست که آیتها یعنی نشانهای نبوت که معجزات عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خداست

و او را بر اظهار آنچه از آن خواهند قادر است وَمَا يُشْعِرُكُمْ و چه چیز دانا کرده است شما را ای مؤمنان بآنچه از کافران
صادر گردد أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ بدرستی که معجزها چون بیاید بدیشان و مشاهده کنند لَا يُؤْمِنُونَ نخواهند
گروید وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ و میگردانیم دلهای ایشان را از تصدیق وَأَبْصَارَهُمْ و دیدهای ایشان را
از دیدن براه حق پس ایمان نمی آرند در آخر كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ همچنانکه ایمان نیاوردند بآنچه از آیات ظاهر
شد أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار چون شق قمر و غیر آن وَنَذَرُهُمْ و میگذاریم ایشان را فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ
در گمراهی خود و سرگشته میروند

الجزو الثامن من الثلثین

وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا و اگر چنانکه
فرو فرستادیم إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ بسوی این کافران فرشتگان را چنانچه میگویند لولا انزل علینا الملائکه
وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ و اگر سخن میگفتند با ایشان مردگان چنانچه اقتراح میکنند که فأتوا بآبائنا وَحَشَرْنَا
عَلَيْهِمْ و اگر جمع میکردیم برای ایشان كُلَّ شَيْءٍ همه چیز را که در دنیاست قُبُلًا گروه گروه تا گواهی
دهند بر وحدت الهی و نبوت حضرت رسالت پناهی مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا نبودند ایشان
که ایمان آرند إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خدای خواهد وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر کفار يَجْهَلُونَ
نمیدانند که اگر همه معجزات بدیشان نمایند ایمان نخواهند آورد وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه ترا ای محمد صلعم دشمنان هستند
جَعَلْنَا ما گردانیدیم لِكُلِّ نَبِيٍّ برای هر پیغمبری عَدُوًّا دشمنی شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ گردنکشان
از جن و انس شیاطین انس کافرانند که مثل شیطان دور اند از رحمت حق يُوحِي بَعْضُهُمْ وسوسه میکنند
بعضی از ایشان یعنی شیاطین جن إِلَىٰ بَعْضٍ برای بعضی یعنی شیاطین انس یا وسوسه میکنند و خبر میدهند
بعضی از جن جن را و برخی از انس انس را زُخْرُفَ الْقَوْلِ سخنان دروغ آراسته را غُرُورًا از برای فریب
وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ و اگر خواستی آفریدگار تو ایمان ایشان را مَا فَعَلُوهُ نمیکردند دشمنی با پیغمبران فَذَرْهُمْ

وَمَا يَفْتَرُونَ پس بگذار ایشان را و آن دروغها که بر می بافند و از اینجا معلوم شد که وسوسهٔ شیطان در سخنان رنگین
بی اصل برای فریب خلق است وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ و برای آنکه میل کنند بآن أَفْئِدَةُ الَّذِينَ دلهای آنکسانی
که لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ نمیگروند بآخرت وَلِيَرْضَوْهُ و برای آنکه بپسندید آنرا وَلِيَقْتَرِفُوا
و برای آنکه کسب کنند مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ آنچه ایشان کسب کنندهٔ آنند از گناهان أَفَغَيْرَ اللَّهِ بگوای
محمد صلعم که آیا بغیر خدای أَبْتَغِي حَكَمًا میطلبم کسی را که حکم کند میان من و شما وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکه
أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ فرو فرستاد و بشما قرآن را مُفَصَّلًا بیان کرده شده در حق و باطل وَالَّذِينَ
آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ و آنکسان که داده ایم ایشان را کتاب چون علماء یهود و نصاری يَعْلَمُونَ میدانند
أَنَّهُ مُنَزَّلٌ آنکه قرآن فرو فرستاده شده است مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو بِالْحَقِّ براستی
و درستی فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش مخاطب امت اند یا هر احدی یعنی چون او ته برحقیت قرآن
ظاهر شد مباشید مِنَ الْمُمْتَرِينَ از شک کنندگان وَتَمَّتْ و تمام شد كَلِمَةُ رَبِّكَ حجت از پروردگار
تو در بیان توحید و نبوت صِدْقًا وَعَدْلًا از روی راستی در اخبار او در مواعید و از روی عدالت در اقضیه و احکام
لَا مُبَدِّلَ هیچ کس نیست تبدیل دهنده لِكَلِمَاتِهِ مر اخبار و احکام او را چنانچه تبدیل دادند آیات
توریة را زیرا که حق سبحانه وعده محافظت قرآن کرده از تبدیل که وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست
شنوای گفتار همه الْعَلِيمُ دانا باسرار همه وَإِنْ تُطِعْ و اگر فرمان بری أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ بیشتر کسانی که
بروی زمین اند یعنی کفار و جهله و گویند مراد ارض مکه است یعنی اگر مطیع شوی اکثر اهل مکه را يُضِلُّوكَ عَنْ
سَبِيلِ اللَّهِ گمراه کردانند ترا از راهی که بخدا میرسد إِنْ يَتَّبِعُونَ پیروی نمیکنند این گروه إِلَّا الظَّنَّ
مگر گمان خود را و گمان ایشان این بود که پدران ایشان بر حق اند وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ و نیستند ایشان الا

که دروغ

که دروغ میگویند بر خدای در تحلیل مردار و تحریم بحیره و انتساب فرزند بوی و اثبات شریک در عبادت وی إِنَّ
رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بدرستی که پروردگار تو او داناترست مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ
بآنکس که گم میشود از راه وی وَهُوَ أَعْلَمُ و او داناترست بِالْمُهْتَدِينَ براه یافتگان فَكُلُوا
پس بخورید مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ از آنچیزی که یاد کرده شده است نام خدای عَلَيْهِ بر وی در زمان ذبح او
إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ بآیتهای خدای و سخنان او در حلال و حرام کرده
وَمَا لَكُمْ و چیست شما را أَلَّا تَأْكُلُوا آنکه نخورید مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ از آنچه یاد کرده اند
اسم خدای عَلَيْهِ بر وی در وقت ذبح کردن وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ و بدرستی که تفصیل کرد خدای
و بیان فرمود برای شما مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ آنچه حرام کرده اند بر شما و تفصیل در آن آیه است که حُرِّمَتْ
عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ ای و خص حرم و فصل معلوم شوانید یعنی بیان کرد خدای آنچه حرام ساخت بر شما إِلَّا مَا
اضْطُرِرْتُمْ مگر آنچه بیچاره شده باشید و محتاج گشته إِلَيْهِ بسوی آن از محرمات که آن نیز حلالست
عند الضرورة وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستی که بسیاری از مردمان گمراه میکنند خلق را در تحلیل حرام و تحریم
حلال بِأَهْوَائِهِمْ بارزوهای خویش بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی یعنی بی دلیل و حجتی بر آن إِنَّ رَبَّكَ
بدرستی که پروردگار تو هُوَ أَعْلَمُ اوست داناتر بِالْمُعْتَدِينَ بر آنها که از حد در گذشته اند
وَذَرُوا و دست بدارید ظَاهِرَ الْإِثْمِ آشکارای گناه وَبَاطِنَهُ و پنهان آنرا یعنی ترک کنید
همه گناهان را زیرا که گناه یا آشکارا باشد یا پنهان و گفته اند نکاح محارم میکنید و بزنا مایل میشوید یعنی بر آنند
گناه ظاهر آنست که بجوارح میکنند و باطن آنکه بدل می اندیشند و حقایق سلمی آورده که ظاهر اثم مطلب
نعمتها دنیاست و باطن اثم میل بنعمتهای بهشتی چه هر دو سبب مشغول میشود از حضرت مولی یا ظاهر حظوظ

نفس است و باطن محبت ارزوهای نفس است در دل یا ظاهر انست که خلق را بران اطلاع افتد
و باطن انکه میان بنده و خدای بود و حقیقت انست که گناه ظاهر اقوال و افعال سیئه است که بجوارح و اعضا
ارتکاب ان دست میدهد و گناه باطن عقاید فاسده است و عزایم باطله و در بحر الحقایق فرموده که چنانکه
انسان را ظاهریست یعنی بدن جسمانی و باطنیست یعنی دل روحانی را گناه ظاهریست و ان قول و فعلیست
موافق طبع و مخالف شرع و باطنی که ان صفات حیوانیست و اوصاف سبعی و شیطانی پس حق سبحانه
میفرماید که ترک کنید افعال طبع را باستعمال اعمال شرع و دست بدارید اخلاق ذمیمه نفسانی را بتخلق باخلاق
ملکی و روحانی امام قشیری قدس سره میگوید که چون حق تو نعمت ظاهره و باطنه بر تو ارزانی داشته و اسبغ علیکم
نعمه ظاهرة و باطنة اینجا میگوید ذروا ظاهر الاثم و باطنه یعنی شکر نعمت ظاهره و باطن ترک گناه ظاهر و باطن
است در ترک گناه ظاهر نجات نفوس است از عذاب نیران و در ترک گناه باطن خلاص قلوبست
از عقوبت حرمان نظم ظاهر و باطن خود پاک کن از لوث گناه تا از ان صورت و معنی تو پاکیزه بود
ان الذین یکسبون الاثم بدرستی که انانکه کسب میکنند گناه را ظاهرا و باطنا سیجزون زود باشد
که جزا داده شوند بما کانوا یقترفون بانچه هستند که کسب میکنند اورده اند که مشرکان عرب [illegible]
حرام دانستندی گفتندی ای محمد صلی الله علیه و سلم گوسفندی که میمیرد کشنده او کیست فرمود که [illegible]
و اعجب چیزی که یاران تو میکشند و سگ و چرغ هلاک میکنند حلال و پاکست و هرچه خدای میکشد حرام
و ناپاک ازین سخن وسوسه در خاطر ضعفاء اهل اسلام افتاد آیه آمد که ولا تاکلوا مما لم یذکر
اسم الله علیه ازانچه یاد نکرده اند نام خدای را در ذبح او امام احمد رحمه الله حرام داند لحم متروک التسمیه
را خواه عمد و خواه سهو و امام مالک و امام شافعی رحمهما الله بخلاف این میگویند که ذبیحه مسلمان حلال است

اگرچه تسمیه نکرده باشند و امام ابوحنیفه رحمه الله فرق میکند میان عمد و نسیان اگر ترک تسمیه عمدا کرد حلال نیست و الا حلال
وانه لفسق و بدرستی خوردن او فسق است وان الشیاطین و بدرستی که دیوان لیوحون
وسوسه میکنند الی اولیائهم بدوستان خود از کافران لیجادلوکم تا با شما خصومت کنند
که هرچه خود میکشید میخورید وانچه خدای کشته است میگذارید وان اطعتموهم و اگر شما ای مومنان
فرمان برید ایشان را در استحلال انچه حرام است انکم لمشرکون بدرستی که شما مشرک باشید
زیرا که ترک فرمان خدای بفرمان بردن غیر او شرکست اومن کان میتا ایا انکس که بود مرده
بکفر یا جهل یا ضلالت فاحییناه پس زنده گردانیدیم او را باسلام یا علم یا هدایت وجعلنا له
نورا و دادیم مر او را نوری از حجج و براهین تا تمیز کند میان حق و باطل یمشی به فی الناس میرود بدان
نور در میان مردمان بر راه راست پس اینچنین کس باشد یعنی نباشد کمن مثله فی الظلمات
مانند کسی که صفت او انست که در تاریکیها مانده لیس بخارج منها نیست بیرون اینده ازان کذلک
همچنانکه اراسته اند ایمان را در دل مومنان زین للکافرین زینت داده اند برای کافران
ما کانوا یعملون انچه میکنند از عبادت اصنام این ایه در شان حمزه و ابوجهل لعین نازل شده
در وقتی که ابوجهل از روی جهل و جرات نسبت باحضرت رسالت صلعم بی ادبی کرده بود و گفته که ان لایق
حال نبوت و موافق استماع مخلصان امت نیست و حمزه دران روز در شکار بود چون باز امد [illegible]
[illegible] ابوجهل با او حکایت کردند حمزه خشمناک بر سر ان پلید بی باک رفت و کمان بر سر او زد و کلمه
شهادت بر زبان راند پس زنده بنور اسلام حمزه است و گرفتار ظلمات کفر و اثام ابوجهل
و گفته اند در باره عمر بن الخطاب [illegible] و ابوجهل پلید فرود آمده که هر دو در مقام انکار سید مختار بودند

وان حضرت دعا کرد که یا رب اسلام را بیکی ازین دو تن عزیز کردان و دعاء ان حضرت در بارهٔ فاروق سمت استجابت یافت پس صاحب نور حضرت علیه [illegible] ب و مقید ظلمت ابوجهل لعین و محققان کفته اند موت بهوای نفس است و حیوة بمحبت حق یا موت بشریتست و حیوة بمعرفت در کشف الاسرار اورده که حیوة معرفت دیکرست و حیوة بشریت دیکر عالمیان بحیوة بشریة زنده اند و دوستان بحیوة معرفت روزی باشد که حیوة بشریة بسر آید کل نفس ذائقة الموت و هرکز صوت معرفت بسر نیاید فلنحیینه حیوة طیبة و ازینجاست که المؤمن حی فی الدارین نظم نمیرد هر که زنده را بجانش تو باشی ٭ خوشا جانی که جانانش تو باشی شاه کرمانی این ایه بر خواند او من کان میتا فاحییناه کفت نشان این حیوة سه چیزست از خلق عزلت و با حق خلوت و دوام ذکر زبان و دل و بزرکی این معنی را نظم فرموده نظم بر روی طلایق در صحبت میباش بکلی متوجه بخدای ٭ غافل مشو از ذوق دل و ذکر زبان ٭ تا زنده جاوید شوی در دو سرای وکذلک و همچنانکه در مکه بزرکان کفار رسید جعلنا افریده ایم فی کل قریة در هر دهی اکابر مجرمیها بزرکان کنه کاران ان موضع اند یا کردانیده ایم بزرکان هر دهی و شهری را مجرمان انقام لیمکروا فیها تا مکر کنند دران موضع و مردم را از ایمان باز دارند چنانچه رؤسا مکه بر سر چهار راه کسان باز داشته اند که در موسم هر که بیاید و از حال پیغمبر صلعم سوال کند کوید ساحرست و شاعر و کاهن و امثال ان وما یمکرون و مکر نمیکنند این کافران الا بانفسهم مکر نفسهای خود چه وبال مکرا با ایشان راجعست وما یشعرون و نمیدانند ایشان که عقوبت مکر بصاحب او می رسد ولا یحیق المکر السیئ الا باهله اورده اند که ابوجهل و متابعان او میکفتند که ما با بنی عبد مناف در هر شرفی که دارند شرکت داریم اکنون میکویند در میان ما پیغمبریست که بدو وحی می آید راضی نمی شویم تا بما وحی فرود آید چنانچه بر و نازل

میشود وحی بما ایة فرستد و اذا جاءتهم اية و چون بیاید بکفار قریش ایتی از قران یا معجزه در اثبات نبوت افراز نمان قالوا لن نؤمن کویند ایمان نمی اریم بدین ایة یا معجزه حتی نؤتی تا وقتی که بما رسد مانند مثل ما اوتی مانند انچه داده شده اند رسل الله پیغمبران خدای یعنی وحی و کتاب بما فرود اید چنانچه بدیشان فرود می آید امام ثعلبی کوید مراد از رسل الله حضرت پیغمبرست چنانچه در ایة یا ایها الرسل کلوا من الطیبات مخصوص وبین بر سبیل تعظیم باشد در شرح تعرف آورده که حق سبحانه شمایل همه انبیا با وی جمع کرده بود از ان یا ایها الرسل خطاب فرموده و هر چه خوبان دارند تو تنها داری در تبیان فرموده که ولید مغیره بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم کفت که اگر نبوت حقست من از تو بان سزاوارترم جهة انکه بیش از تو اکبر ام و بمال از تو بیشتر حق سبحانه فرمود که نبوت بعمر و مال نیست بفضل و کمالست الله خدای داناتر است حیث یجعل رسالاته انجا که بنهد پیغامهای خویش را سیصیب الذین اجرموا زود باشد که برسد انکسانرا که مجرم شدند بکفر صغار خواری و رسوای عند الله نزدیک خدای و عذاب شدید و عذابی سخت بما کانوا یمکرون بسبب انکه بودند که مکر میکردند با مؤمنان و بد سکالیدن در حق ایشان فمن یرد الله پس هر که را خواهد خدای ان یهدیه انکه او را راه نماید و بطریق حق شناسا کرداند یشرح صدره بکشاید دل او را للاسلام برای قبول اسلام ومن یرد و هر که را خواهد ان یضله انکه فرو کذارد او را و از طریق ایمان بکرداند یجعل صدره کرداند دل جاهل او را ضیقا تنک حرجا سخت بشابه که سر باز زند و از سخن حق ابا کند کانما یصعد کوی بالا میرود فی السماء در اسمان یعنی میکریزد از قبول حق و میخواهد که باسمان رود و این غایت بیاعدست در کریختن کذلک همچنانکه تنک میکرداند دل کافر از یجعل الله میکماد خدای

الله اعلم

الرجس عذاب یا لعنت را علی الذین لا یؤمنون بر دلها و آنانکه ایمان نمی آورند و توحید را تصدیق نمیکنند وهذا
واین اسلام صراط ربک راه پسندیده پروردگار تو مستقیما در حالتی که راست است و در وی کجی نیست
قد فصلنا الآیات بدرستی که بیان کردیم آیات قرآن را لقوم یذکرون برای گروهی که پند می پذیرند
لهم دار السلام مر این پند پذیران راست بهشت عند ربهم ذخیره نزدیک خدای وهو ولیهم
و او ناصر ایشانست در دنیا و متولی ثواب ایشان در عقبی بما کانوا یعملون بسبب آنچه کردند از تصدیق
کتاب و پیغمبر ویوم یحشرهم و یاد کن روزی را که حشر کنیم ایشان را و حفص یحشرهم خوانده یعنی خدای جمع کند
جن و انس را جمیعا همه ایشان پس گوید یا معشر الجن ای گروه دیوان قد استکثرتم
بدرستی که بسیار یافتید من الانس از آدمیان یعنی آنها که فرمان ایشان بردند وقال اولیاؤهم من
الانس ربنا استمتع ای پروردگار ما برخورداری یافت بعضنا ببعض بعضی از ما ببعضی
برخورداری انس از جن آنست که ایشان را بارزوهای نفس رهنمائی نمودند و تمتع جن با انس آنکه مطیع و منقاد
ایشان شدند امام منصور ماتریدی فرموده که استمتاع ایشان آنست که در معصیت معاون یکدیگر بودند
دیوان آدمیان را بگناه بخواندند و آدمیان دعوت دیوان را اجابت میکنند وبلغنا و دیگر میگویند که
آمدیم باستمتاع رسیدیم اجلنا الذی اجلت لنا بدان وقتی که برای ما مقرر کرده بودی مراد بر انگیختن است
از قبور یعنی مبعوث شدیم اکنون حال ما چون خواهد بود قال گوید خدای النار مثواکم آتش است
آرامگاه شما خالدین فیها در حالتی که شما جاوید باشید در آتش الا ما شاء الله مگر آنچه خواهد خدا
[illegible] را از آتش بزمهریر نقل کند ان ربک بدرستی که پروردگار تو حکیم خداوند حکمت در
آنچه کند با جن و انس علیم داناست باعمال و احوال ایشان وکذلک و چنانکه فرو میگذاریم کفار جن و

الجن

وانس را نولی مسلط گردانیم بعض الظالمین بعضا بعضی از ظالمان را بر بعضی در دنیا یا وا میگذاریم
برخی را بر برخی مالک دینار فرموده که در یکی از کتب الهی خوانده ام که حق سبحانه فرموده که بنیت میگردانم
دشمنان خود را بدشمنان خود و باز ایشان را بدوستان خود و اشهر آنست که تولیه در آخرت خواهد بود و [illegible]
ظالم جن و انس را با هم گذاریم تا دانند که هیچ یک نفع بدیگری نمیتوانند رسانید و این صورت واقع میشود
بما کانوا یکسبون بانچه ایشان کسب میکنند از معاصی و مناهی باز دیگر حق تعالی خطاب کند از روی
توبیخ که یا معشر الجن والانس ای گروه دیوان و آدمیان الم یأتکم آیا بشما نیامد یعنی آمد رسل
منکم پیغمبران از شما اگر چه پیغمبر جز از آدمیان نبوده اما چون انس را با جن جمع کرد خطاب صحیح است
و گفته اند از جنس جن رسل بدیشان مبعوث بوده و جمهور بر آنند که رسل جن را نذر گویند و ایشان
رسل رسولانند چه جن چون نه تن نفر از جن پیغام حضرت رسالت صلعم بقوم رسانیدند قال تعالی ولوا
الی قومهم منذرین و بر سر تقدیر حق سبحانه میگوید آیا نیامد بشما رسولان که برای دعوت یقصون علیکم
[illegible] بر شما آیاتی احکام و کتاب مرا وینذرونکم و بیم کنند شما را لقاء یومکم هذا دیدن این روز که
روز قیامت است قالوا گویند در جواب که شهدنا علی انفسنا گواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی
اعتراف میکنیم بکفر و استحقاق عذاب وغرتهم الحیوة الدنیا و حال آنست که فریفته کرده بود
ایشان را زندگانی دنیا تا از بعث و نشر فراموش کردند و چون بعرصه محشر در آمدند بگناه خود معترف شدند
وشهدوا علی انفسهم و گواهی دادند بر نفسهای خود انهم کانوا کافرین آنکه ایشان بودند
کافران ذلک این فرستادن رسولان ان لم یکن ربک برای آنست که نیست آفریدگار تو مهلک
القری هلاک کننده ساکنان دیههای شهرها بظلم بسبب ظلمی که کنند واهلها غافلون و حال آنکه اهل آن

شهرها و دیهها غافلان باشند یعنی پیغمبری بدیشان نیامده باشد و ایشان را از خدای و قیامت خبر نداده اند
و بزرگان گفته اند که استیصال هیچ قوم نباشد الا بعد از تقدم دعوت و اگر نه ایشان را حجت باشد که لولا
ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک چرا رسولی نفرستادی تا ما پیروی میکردیم ولکل و هر عمل کننده را
درجات و مرتبت در ثواب و عقاب مما عملوا از برای عملها که کرده اند وما ربک و نیست
پروردگار تو بغافل عما یعملون بیخبر از آنچه عمل میکنند وربک الغنی و پروردگار تو بی نیازست
از عبادت بندگان ذو الرحمة خداوند رحمت بریشان و تکلیف طاعت جهت تکمیل ایشانست
و گفته اند بی نیازست از طاعت مطیعان و ذو الرحمة است بر مجرمان و عاصیان ان یشأ اگر خواهد یذهبکم
ببرد شما را وعید اهل مکه است ویستخلف و خلیفه و جانشین شما سازد من بعدکم از پس شما ما یشاء
هر که خواهد از آفریدگان خود کما انشأکم همچنانکه شما را پیدا کرد من ذریة قوم آخرین
از ذریت قومی دیگر که پدران شما بودند انما توعدون بدرستی که آنچه وعده داده اند شما را از قیامت
و متعلقات او لآت هر آینه بودنی و آمدنی است بیشک وما انتم بمعجزین و نیستید شما عاجز
کنندگان مر خدای را از بعث و حشر شما قل بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم یا قوم اعملوا ای قوم من مراد
کفار قریش اند عمل کنید علی مکانتکم هر یک بر حالت خود و آنچه نهایت تمکن و استطاعت شما باشد
یعنی بر کفر و عداوت خود مستمر باشید امر تهدید است میگوید شما بر حالت خود باشید که انی عامل
بدرستی که من نیز عمل کننده ام بر شکیبایی و بردباری فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید
من تکون آنکس را که باشد له عاقبة الدار مر ورا عاقبت پسندیده در سرای آخرت انه لا
یفلح الظالمون بدرستی که فیروزی و رستگاری نیابند ستمکاران یعنی کفار صاحب کشف الاسرار فرموده

که هم

که هم درین روز بدانید که دنیا کجا رسید و دولت فلاح کرا رسید به چند که درویشان شکسته بار اسیرای
کر امشب چون خواهند و خواجگان صاحب اقبال را سوی زندان ندامت چون رانند نظم باش تا گل یابی انهارا که
باش تا گل یابی انهار اکه امروز خارند ، تا کی از دار الغروری ساختن دار السرور ، تا کی ازه از الفرار
ساختن دار القرار ، آورده اند که مشرکان عرب در میان کشت زار خود خطی کشیدندی و یک نیمه را
خدای ریک نیمه برای بتان جدا کردندی و همچنین چهارپایان را نیز قسمت کردندی بعضی برای الله و بعضی برای
بت آنچه نصیب خدای بودی بدرویشان و مهمانان دادندی و آنچه بهره بتان بودی بر خادمان بت خانه
قسمت کردندی پس اگر حصه خدای بهتر بودی بدل کردندی از آن حصه الهه خود و اگر حصه الهه نیکوتر
بودی بر حال خود بگذاشتندی و اگر چیزی از نصیب خدای در میان نصیب بتان افتادی بر نداشتندی
و گفتندی خدای توانگرست بدین احتیاج ندارد و اگر نصیب بتان بنصیب خدای مخلوط شدی برداشتندی
و با نصیب بتان ضم کردندی و گفتندی ایشان فقیر و محتاج اند حق سبحانه ازین حال خبر میدهد و میفرماید
وجعلوا لله و مقرر گردانیده اند برای خدای مما ذرأ از آنچه خدای آفریده است من الحرث
از کشت زارها والانعام و چهارپایان نصیبا بهره و برای بتان بهره فقالوا پس گفتند
هذا لله این نصیب مر خدای راست بزعمهم بدعاوی باطل و گفتار دروغ ایشان وهذا
لشرکائنا و این دیگر نصیب برای شریکان ما یعنی شرکا که برای خدا پیدا کرده ایم فما کان
پس آن نصیب که باشد لشرکائهم برای بتان ایشان بزعم ایشان فلا یصل الی الله پس
نمی رسد بخدای و در آن تصرف نمیکنند وما کان لله و آن نصیب خدای برمی دارند و [illegible]
میکنند ساء ما یحکمون بد حکمیست که ایشان میکنند وکذلک و مانند این آرایش که شیطان کرده است

فهو یصل الی شرکائهم [illegible]

درقحت قربات ذَبَحَ می ارانید لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ برای بسیاری از مشرکان قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ
کشتن فرزندان ایشان را شُرَكَاؤُهُمْ شریکان ایشان یعنی دیوان یا خادمان بتخانه ارایش میدهند کشتن
فرزندان را در چشم مشرکان لِيُرْدُوهُمْ یا هلاک کنند ایشان را یعنی گمراه سازند وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ
و تا پوشیده کردانند بر ایشان دِينَهُمْ دین ایشان را یعنی انچه بران بودند از کیش اسمعیل ع وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ
واکر خواستی خدای مَا فَعَلُوهُ نکردندی مشرکان انچه برای ایشان ارایش میدهند فَذَرْهُمْ وَمَا
يَفْتَرُونَ بکذار ایشان را با افترا و دروغی که میکویند وَقَالُوا هَٰذِهِ وکفتند این نصیب الهه ما أَنْعَامٌ
وَحَرْثٌ حِجْرٌ چهارپایان و کشت حرامست لَا يَطْعَمُهَا نخشند و نخورد از ان إِلَّا مَنْ نَشَاءُ مکر انکه ما خواهیم
یعنی خادمان بتخانه و فردان و مطلق زنان از دخل نمیداوند بِزَعْمِهِمْ بکمان خود بی حجتی و برهانی وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ
ظُهُورُهَا میکفتند این چهارپایانند وَأَنْعَامٌ و دیکر چهارپایان اند که برای قربانی بتان لَا يَذْكُرُونَ
اسْمَ اللَّهِ یاد نمیکنند نام خدا را که حرام کرده شده است پشت ایشان برای بار و سواری یعنی بحایر
و سوایب و حوامی عَلَيْهَا بر ذبح ان بلکه بر نام بتان ذبح میکردند افْتِرَاءً عَلَيْهِ و در دنیا افترا میکردند
افترا کردنی بر خدای که میکفتند اینها خدای فرموده سَيَجْزِيهِمْ زود باشد که خدای جزا دهد ایشانرا
بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ بسبب انچه افترا میکنند وَقَالُوا وکفتند مَا فِي بُطُونِ هَٰذِهِ الْأَنْعَامِ انچه در شکمها
این چهارپایانست یعنی در شکم بحیره و سایبه از بچکان خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا پاکست و حلال مر مردان ما را
وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا و حرام کرده شده است بر زنان ما اکر زنده متولد شود وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً
واکر باشد مرده یعنی مرده متولد شود فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ پس ایشان همه یعنی زن و مرد در خوردن ان
شریک باشند سَيَجْزِيهِمْ زود پاداش دهد خدای وَصْفَهُمْ وصف ایشان را که دروغ بر خدای

الانعام ۹۰

ذبذبه

می بندند در تحلیل و تحریم إِنَّهُ حَكِيمٌ بدرستی که خدای حکیمست در انچه حلال و حرام میکند عَلِيمٌ
دانا بمصالح بندکان در حل و حرمت قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ بدرستی که زیان کردند انانکه قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ
بکشتند فرزندان خود را سَفَهًا از روی بیخردی بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی در معالم اورده که ربیعه و مضر
و بعضی دیکر از عرب دختران خود را زنده در کور میکردند که باید دختر بسن باسیری افتند چه قتل و غارت
در قبایل عرب عام بود یا اکر بزرک شوند جهاز و ما یحتاج عروسی باید حق تعالی میفرماید که ایشان قتل اولاد کردند
از روی جهل وَحَرَّمُوا و حرام ساختند مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ انچه روزی داده است ایشانرا خدای یعنی بحایر و
سوایب و غیران افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ و بربافته اند افترا بر خدای قَدْ ضَلُّوا بدرستی که کم شده اند
در راه ضلالت وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ و نیستند راه یابندکان بطریق حق وَهُوَ الَّذِي و اوست انکس که بر آورد
أَنْشَأَ پیدا کرد جَنَّاتٍ بوستانها از انکور مَعْرُوشَاتٍ برداشته و خفته بسته وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ
و بر زمین افتاده یعنی خفته و کفته اند معروشات انست که مردمان بدست خود نشانده باشند و غیر معروشات
انکه در کوه و جنکل رسته باشد وَالنَّخْلَ و بیافرید درخت خرما را وَالزَّرْعَ و کشتها را از انچه ساق ندارد و ثمره
او حبوبست و مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ در حالی که مختلف است ثمره هر یک از اینها در هیئت و کیفیت وَالزَّيْتُونَ و دیکر پیدا کرد درخت
زیتون را وَالرُّمَّانَ و انار را مُتَشَابِهًا در حالی که مانند یکدیکرست برکها او وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ و مانند نیست ثمره
میوه او بعضی ترش است و برخی شیرین و بعضی میان ان و این كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ بخورید از میوهای هر یک
إِذَا أَثْمَرَ چون میوه پیدا کند و اکر چه نارسیده و خام باشد وَآتُوا حَقَّهُ و بدهید حق ان میوه را
یعنی تصدق کنید يَوْمَ حَصَادِهِ در روز دروئن زرع و بریدن نخل و چیدن میوه ها یا الفرات در اهتمام
بصدقه و عدم تاخیر ده اداء اشهر اقوال انست که مراد ازین صدقه است نه زکوة مفروضه چه زکوة در مدینه فرض

و این آیه مکیست و بعضی گفته اند مراد زکوة است آیه آمد که وَلَا تُسْرِفُوا اسراف مکنید در صدقه دادن یعنی هرچه هست
بیکبار تصدق مکنید و در معالم آورده که منع صدقه مکنید یعنی از حد بگذرانید و منع مکنید از مستحق و امساک امام قشیری فرموده
که هرچه در حظ نفس نفقه کنی اسرافست واگر همه یک حبه دانه بود و هرچه برای خدای دهی اسراف نیست واگر
چه هزار خزانه بود إِنَّهُ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ دوست نمیدارد مسرفانرا یعنی نمی پسندد
عمل ایشان از وَمِنَ الْأَنْعَامِ و از چهارپایان حَمُولَةً آنکه بار کشد چون شتر و گاو وَ
فَرْشًا و آنکه بر زمین افکنند برای ذبح چون گوسفند و گفته اند حموله کبار انعام است و فرش صغار آنکه از خردی بزمین
نزدیکست مانند فرش كُلُوا بخورید مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ از آنچه شمارا روزی کرد خدای و حلال کرد برشما وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید خُطُوَاتِ
الشَّيْطَانِ گامهای شیطانرا یعنی براه او مروید و حلال را حرام مسازید بقول او إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که او
وشمارا عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنیست آشکارا ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ و از چهارپایان هشت زوج را زوج گویند که با
جنس خود جفت کرده پس ذکر زوج انثی بود و انثی زوج ذکر و هر دورا زوج میگویند اما مراد آنست که گفتیم و این هشت اند
هریکی زوج دیگری مِنَ الضَّأْنِ از آنچه پشم دارند و ایشانرا میش خوانند اثْنَيْنِ دو زوج یکی قوچ و دیگر جفت او
وَمِنَ الْمَعْزِ و از آنها که موی دارند و ایشانرا بز گویند اثْنَيْنِ دو زوج دیگر نر و ماده قُلْ بگو آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ
آیا دو نر را حرام کرد خدای أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ یا دو ماده را أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ یا آنرا حرام کرد که مشتمل است
بر و أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ رحمهای دو ماده خواه آنچه در رحم است ماده باشد خواه نر نَبِّئُونِي خبر دهید مرا بِعِلْمٍ
بامر معلوم که دلالت کند بر آنکه خدای کدام را حرام کرده است إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان
که تحریم از نزدیک اوست و از شتر دو زوج نر و ماده وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ و از گاو نیز همان سوال دو زوج قُلْ
بگو آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ آیا هر دو نر را از شتر و گاو حرام کرد أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ یا دو ماده را از ایشان أَمَّا اشْتَمَلَتْ

هشت زوج هم

عَلَيْهِ یا آنرا حرام ساخته که فرا گرفته است آنرا أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ رحمهای هر دو ماده أَمْ كُنْتُمْ یا بودید شما
شُهَدَاءَ حاضران و شاهد کنندگان إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَذَا آنگاه که وصیت کرد خدای شمارا بدان تحریم
سبب نزول این آیه آنست که عوف بن مالک بحضرت رسالت صلعم آمد و گفت ای محمد حلال کردی آنچه پدران ما
آنرا حرام کرده بودند حضرت فرمود که آنچه پدران شما حرام کرده اند حرام نیست و عوف گفت که خدای حرام کرد
این آیه نازل شد سید عالم صلعم فرمود که خدای ازواج ثمانیه را برای اکل و انتفاع آفریده است پس شما یعنی پدران
بحیره و سائبه و وصیله و حام حرام میکردید این تحریم از قبل ذکورست یا از قبل انثی مالک ساکت شد اگر میگوید
تحریم بسبب ذکورتست پس جمیع ذکور باید که حرام بوده اگر باعتبار انوثتست پس تمام اناث باید که در حرمت
داخل باشند و اگر بواسطه اشتمال رحم است برجنین پس همه باید که حرام باشند چه در رحم یا ذکرست یا
انثی پس حضرت فرمود که ای مالک چرا سخن نمیگویی گفت تو سخن گوی تا من بشنوم حضرت این آیه
بر وی خواندند فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ظالمتر مِمَّنِ افْتَرَى از آنکس که افترا کند عَلَى اللَّهِ كَذِبًا
بر خدای دروغ را نسبت دهد بوی و تحلیل و تحریم اشیا لِيُضِلَّ النَّاسَ تا گمراه کند مردمانرا بِغَيْرِ
عِلْمٍ بی دانشی و مراد آنکه بابی باشند که قرار این حکم متعلق بدیشانست یا عمرو بن لحی که مؤسس این قاعده
بود و حضرت رسالت صلعم فرمود که من او را دیدم در آتش دوزخ و اهل دوزخ از گند امعاء او برنج
بودند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ راه نمی نماید گروه ظالمانرا که مقتدیان جاهلیه
اند مشرکان چون این آیه بشنودند گفتند همه انعام حلال شد پس حرام کدامست آیه آمد که قُلْ بگوی ای محمد
صلی الله علیه وسلم لَا أَجِدُ نمی یابم فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ در آنچه وحی کرده اند مُحَرَّمًا چیزی حرام کرده
شده عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ بر خورنده که بخورد آنرا إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً مگر آنکه باشد آنچیز

مردار أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا یا خون ریخته شده و مراد خون جهنده است أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ یا گوشت خوک و آنچه
ازو توان خورد فَإِنَّهُ رِجْسٌ پس بدرستی که او پلید است أَوْ فِسْقًا یا کشته شده بفسق و آن چیزیست که
أُهِلَّ آواز برداشته شده است لِغَيْرِ اللَّهِ برای غیر خدا بِهِ بوقت کشتن او یعنی آنچه بنام غیر خدا کشته
شده باشد و از افسق گفت زیرا که بدان عمل فاسق میشوند فَمَنِ اضْطُرَّ پس هرکه به بیچارگی درمانده
شود غَيْرَ بَاغٍ نه ستمکار بود بر بیچاره مثل خود وَلَا عَادٍ و نه از حد گذشته در خوردن زیادت
از ضرورت فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ پس بدرستی که پروردگار تو آمرزگارست مواخذه نکند از آنکه
بضرورت از محرمات تناول کند رَحِيمٌ مهربانست که بیچارگان را در آن رخصت دهد وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا
بر آنکسان که یهود شدند حَرَّمْنَا حرام کردیم كُلَّ ذِي ظُفُرٍ هر جانور که ناخن دار چون شتر و سباع و طیور و
گفته اند هرچه منقار و سم دارد درین داخل است و در معالم آورده که مراد شترست و شترمرغ و بط که بر ایشان
حرام بوده وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ و از گاو و گوسفند حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ حرام کردیم بر ایشان شُحُومَهُمَا
پیه‌ها که در درون ایشان بود چون گرده پیه و غیر آن إِلَّا مَا حَمَلَتْ مگر آنچه برداشته بودی ظُهُورُهُمَا
پشتهای ایشان یعنی چسبیده بود بر پشت و پهلوی ایشان از درون و بیرون أَوِ الْحَوَايَا یا آن چربی که بوده
متعلق بر رودهای ایشان أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ یا آنچه آمیخته بودی با استخوان چون دنبه و پیه بناگوش و مغز
استخوان ذَٰلِكَ تحریم این چیزها جَزَيْنَاهُمْ پاداش داده بودیم جهودان را بِبَغْيِهِمْ بسبب ظلم ایشان
وَإِنَّا لَصَادِقُونَ بدرستی که ما راستگویانیم در خبر دادن از همه چیز فَإِنْ كَذَّبُوكَ پس اگر ایشان
تکذیب تو کنند ای محمد صلعم در خبرها که من بتو وحی کرده ام فَقُلْ پس بگو رَبُّكُمْ پروردگار شما ذُو رَحْمَةٍ
وَاسِعَةٍ خداوند بخشایش بسیارست که مهلت میدهد شما را با وجود این تکذیب و تعجیل عذاب نمیکند

وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ و باز داشته نخواهد شد عذاب او عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ از گروه مجرمان که مکذبانند
حاصل سخن آنست که اگر مهلت هست اما اهمال نخواهد بود سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا زود باشد که بگویند
آنانکه شرک آورده اند درین آیه اعجاز قرآن ظاهرست که از آنچه آمده خبر داده و بعد از نزول آیه مشرکان گفتند
لَوْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواستی خدای مَا أَشْرَكْنَا شرک نمی آوردیم ما وَلَا آبَاؤُنَا و نه پدران ما این
سخن درست است اما نه بطریق اعتذار میگفتند که ارتکاب این قبایح بمشیت اوست یا انکار استهزا
میکردند یا اعتقاد ایشان این بود که حق مشروع عند الله است که میکنیم میگفتیم یعنی خوشنود اوست و اگر نه
ما شرک نمی آوردیم وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ و حرام نمی کردیم هیچ چیز را یعنی او راضی بود بتحریم آنها
كَذَٰلِكَ همچو این تکذیب که قوم تو میکنند كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ تکذیب کرده اند آنانکه
پیش از ایشان بوده اند حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا تا آن وقت که بچشیدند یعنی دریافتند عذاب ما را قُلْ هَلْ
عِنْدَكُمْ بگو آیا هست نزدیک شما مِنْ عِلْمٍ هیچ امری معلوم که بدان حجت آرید بر سخنان خود فَتُخْرِجُوهُ
لَنَا پس بیرون آرید و ظاهر کنید آنرا برای ما إِنْ تَتَّبِعُونَ شما پیروی نمیکنید در مقالات خود
إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان و پندار خود را وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ و نیستید شما مگر قومی که دروغ میگویید
قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم که اگر شما را حجتی نیست بر قول خود فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ
پس خدای راست حجتی رسیده بنهایت صحت فَلَوْ شَاءَ پس اگر خواستی لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ
هر آینه راه نمودی همه شما را قُلْ هَلُمَّ بگو بیارید شُهَدَاءَكُمُ گواهان خود را الَّذِينَ يَشْهَدُونَ
آنها که گواهی دهند أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ که خدای حرام کرده است هَٰذَا این محرمات شما را از انعام و حرث
و غیر آن فَإِنْ شَهِدُوا پس اگر گواهی دهند خود برای خود فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ تو گواهی مده با ایشان

یعنی تصدیق مکن ایشانرا دران ولا تتبع واز پی مرو اهواء الذین آرزوهای کسانی را که از روی عناد
کذبوا بآیاتنا تکذیب کرده اند آیتهای ما را در حلال و حرام والذین لا یؤمنون و دیگر پی روی
مکن از آنکه بگروند بالآخرة بدان سرای دیگر یعنی بت پرستان وهم واشان بربهم
به پروردگار خود یعدلون برابر میکنند بتانرا قل تعالوا بگو بیایید ای مردمان و بشنوید تا من اتل
بخوانم ما حرم ربکم علیکم آنچه حرام کرده است آفریدگار شما بر شما این آیه یا دو آیه دیگر که تالی اوست
از محکمات کتابست که احکام او در هیچ شریعتی منسوخ نبوده واین ده حکم است از امر و نهی و از جمله آن ان
لا تشرکوا آنست که شریک مسازید به شیئا بخدای چیزی را وبالوالدین و نیکویی کنید با پدر
و مادر احسانا نیکویی کردنی در تاویلات فرموده که توحید و احسان والدین را در یک سلک
انتظام داده بجهت آنکه ایشان سبب قریب اند در وجود و تربیت و دو واسطه اند که حق تعالی
مظهر آثار انوار صفت ایجاد و ربوبیت خود ساخت ولا تقتلوا اولادکم و مکشید فرزندان خود را
من املاق از جهت ترس درویشی و احتیاج نحن نرزقکم ما روزی میدهیم شما را وایاهم
وایشانرا پس چون رزق اولاد بر ماست نه بر شما چرا مرتکب امر ناحق میشوید ولا تقربوا الفواحش
و نزدیکی مکنید یعنی مرتکب مشوید زشتیها و ناپسندیدها را و گفته اند فواحش زناست و مقدمات
او اکابر عرب پنهان از مردان زنا کردندی و اوباش و بی باکان آشکارا بران اقدام نمودندی حق
سبحانه و تعالی فرمود که گرد زنا مگردید ما ظهر منها آنچه آشکارا باشد ازان وما بطن
وانچه پنهان بود و گفته اند ما ظهر خمرست وما بطن زنا و محققان گویند ما ظهر فعلست وما بطن نیت
ولا تقتلوا النفس التی و مکشید آن نفسی را که حرم الله حرام کرده خدای کشتن او را الا

١

بالحق مگر بحقی که آن قصاص است یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن ذلکم این چهار نهی و یک امر
وصیکم به امر کرد خدای بنگاه داشت آن لعلکم تعقلون تا مگر دریابید و بدانید که راه
راست ا ... ولا تقربوا و نزدیک مشوید مال الیتیم بمال الیتیم و دران تصرف مکنید الا
بالتی هی احسن مگر بخصلتی که آن نیکوتر باشد یعنی از تلف نگاه دارید و دران تجارت کنید یا بیشتر
شود واز ان مخورید و بکس مدهید حتی یبلغ تا برسد یتیم اشده بقوت خود یعنی بالغ شود واوفوا الکیل
و تمام بدهید کیل در مکیلات والمیزان و ترازو را در موزونات بالقسط بعدل و مساوات یعنی
کم مدهید و زیاده مستانید در ینابیع آورده که بعد از نزول این آیه صحابه گفتند یا رسول الله قادر نیستیم
بر آنکه در وزن زبانه ترازوی ما با دو پله چنان برابر شود که یک موی میل نکند حق سبحانه آیه دیگر فرستاد
لا نکلف نفسا ما تکلیف نمیکنیم کسی را الا وسعها مگر آنچه گنجایش آن باشد یعنی اگر تقصیر
در کیل و وزن بی قصد شما واقع شود و شما را عزیمت مراعات عدل بود از ان عفو کنیم واذا قلتم و یکی دیگر از
احکام آنست که چون سخن گویید در حکومت و یا گواهی دهید فاعدلوا پس راستی کنید در ان
ولو کان ذا قربی واگرچه باشد محکوم له او محکوم علیه یا مشهود له و مشهود علیه خداوند خویشی نزدیک
وبعهد الله و بعهد خدای که تادیه احکام شریعت یا نذر که کنید اوفوا وفا نمایید ذلکم
این سه امر و نهی وصیکم به وصیت کرد خدای شما را بدان لعلکم تذکرون
باشد که شما پند پذیر شوید وان هذا و بر شما میخوانیم حکم دهم را و آن آنست که آنچه مذکور شده است
درین سوره از دلایل توحید و اثبات نبوت و بیان شریعت صراطی راه منست مستقیما
راه راست ثابت فاتبعوه پس متابعت کنید وی روی نمایید این راه را ولا تتبعوا السبل

وازپی روید راههای پراکنده وادیان مختلفه را **فَتَفَرَّقَ بِكُمْ** که آن راههای جدا کرداند شما را او دور سازد **عَنْ سَبِيلِهِ** از راه حق **ذَٰلِكُمْ** این اتباع **وَصَّاكُمْ بِهِ** فرموده است خدای بخطاب **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** شاید که شما بپرهیزید از ضلالت و دوری از حق عبدالله مسعود نقل میکند که حضرت پیغمبر صلعم بکشید از برای ما خطی پس گفت هذا صراط الله این خط راست راه خداست پس بکشید خطها از چپ و راست آن خط فرمود که این راههاست بر هر راهی دیوی موکل که میخوانند مردمان را بان پس این آیه برخواند وان هذا صراطی مستقیما محققان برانند که صراط مستقیم نزد الاعیان بدایتی و نهایتی و عارف دانند که بدایت همه از حق است و نهایت بحق است حضرت شیخ صدر الدین قونوی قدس سره در ایجاز البیان فرموده اند که احاطهٔ حق بهمه اشیا ثابت است والله بکل شیء محیط و آن احاطه وجودی یا علمی باختلاف اقوال منتهای هر صراط و غایت هر سالک خواهد بود چنانچه فرمود صراط الله الذی له ما فی السموات وما فی الارض الا الی الله تصیر الامور **نظم** هر جا که قدم زدیم در کوی تو بود ⁘ هر گوشه که رفتیم بپا هوی تو بود ⁘ گفتیم مگر سوی دیگر راهی هر راه که دیدیم همه سوی تو بود ⁘ پس گو ای براشان آنکه **آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ** دادیم موسی را توریه **تَمَامًا** برای تمامی کرامة ونعمت **عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ** برکسی که نیکو قیام نماید باحکام وی **وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ** و از برای بیان هر چیزی که در دین بکار آید بر سبیل تفصیل **وَهُدًى وَرَحْمَةً** و خداوند هدایة و بخشش **لَعَلَّهُمْ** شاید که بنی اسرائیل **بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ** بلقاء پروردگار خود یا ملاقات جزای او **يُؤْمِنُونَ** ایمان آرند **وَهَٰذَا كِتَابٌ** واین قرآن کتابیست **أَنْزَلْنَاهُ** که فرستادیم او را **مُبَارَكٌ** بسیار نفع **فَاتَّبِعُوهُ** پس پیروی کنید او را **وَاتَّقُوا** و بپرهیزید از مخالفت او **لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ** شاید که بر شما رحمت کنند بسبب متابعت وی **أَنْ تَقُولُوا** وفرستادیم

این کتاب تا نگوئید شما ای زمرهٔ عرب که **إِنَّمَا أُنْزِلَ الْكِتَابُ** جز این نیست که فرستاده شده است کتاب **عَلَىٰ طَائِفَتَيْنِ** بر دو گروه **مِنْ قَبْلِنَا** پیش از ما یعنی یهود ونصاری **وَإِنْ كُنَّا** وبدرستی که ما هستیم **عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ** از قرائت ایشان مر کتاب خود را بیخبران یعنی نمیدانیم که ایشان چه میخوانند زیرا که بلغت ما نیست **أَوْ تَقُولُوا** و برای آنکه نگوئید **لَوْ أَنَّا أُنْزِلَ** اگر فرستاده بودندی **عَلَيْنَا الْكِتَابُ** برای ما کتابی چنانچه بر جهودان وترسایان **لَكُنَّا أَهْدَىٰ** هر آینه ما بودیم راه یافته تر **مِنْهُمْ** از ایشان **فَقَدْ جَاءَكُمْ** پس بدرستی که آمد بشما **بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ** حجتی روشن از پروردگار شما یعنی قرآن که بلغت شما فرود آمده **وَهُدًى** و راه نمایان که هر که متابعت او کند بمقصد و مقصود رسد **وَرَحْمَةٌ** و بخشایشی نوشانه او این همه صفت قرآنست و بعضی بینه را بمعنی گواه گیرند و گویند مراد از آن حضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم که گواه امتست وهدی ورحمت نیز اوست یعنی خداوند رحمت وهدایت راهل ایمان را **فَمَنْ أَظْلَمُ** پس کیست ستمکارتر **مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ** از آنکس که دروغ شمرد آیتهای خدا را **وَصَدَفَ عَنْهَا** و اعراض کرد از آن **سَنَجْزِي الَّذِينَ** زود باشد که جزا دهیم آنان را که **يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا** بر میگردند از آیات ما **سُوءَ الْعَذَابِ** بشدت عذاب یا بعذابی که بدترین عذابها باشد **بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ** بسبب آنکه بودند که اعراض میکردند از قرآن **هَلْ يَنْظُرُونَ** آیا انتظار می برند اهل مکه یعنی منتظر نشیند بعد از تکذیب قرآن و پیغمبر **إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ** مگر آنکه بیایند فرشتگان بقبض ارواح ایشان یا فرود آیند ملائکه بعذاب بر ایشان **أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ** یا بیاید امر پروردگار تو بعذاب ایشان یا تمامی آیات او و مراد ازین آیات علامات قیامت باشد و آن بسیارست و از جملهٔ وقایع عظام خروج دجال ودابه

الارض باشد و نزول عیسی علیه السلام و ظهور مهدی و پدید آمدن یاجوج و ماجوج و طلوع آفتاب از مغرب **اَوْ یَاْتِیَ**
یا آنکه بیاید **بَعْضُ اٰیَاتِ رَبِّکَ** بعضی از آیات پروردگار تو که بقول اکثر مفسران طلوع شمس است
از جانب مغرب و شبی که آفتاب در صبحش از مغرب بر آید دراز باشد و درازی از امتهجد ان
اهل او دریابند که چون از فارغ شوند انتظار صبح برند و صبح بر نیاید در کان افتند و دیگر باره ورود
باسر گیرند و چون تمام شود و اثر از صبح پدید نباشد دانند که کار عظیم از خلوت خانهٔ غیب بعرصهٔ
شهادت می آید بتضرع و زاری و توبه و استغفار مشغول شوند تا صبح از جهت مغرب اثر کند و آفتاب
از افق غربی بر آید و او را نوری نبود و همه خلق از او مشاهده کنند و چون آیهٔ عظیم ظاهر گردد و غیب عین
شود و ایمان اضطراری باشد پس بسبب این **لَا یَنْفَعُ** سود نکند **نَفْسًا** هیچ نفسی را **اِیْمَانُهَا**
ایمان نفسی که **لَمْ تَکُنْ اٰمَنَتْ** نبوده است که ایمان آورده باشد **مِنْ قَبْلُ** پیش از این و اگر
ایمان آورد **اَوْ کَسَبَتْ** یا نبوده که کسب کرده باشد **فِیْ اِیْمَانِهَا خَیْرًا** در ایمان خود نیکوئی
یعنی عمل پسندیده این دلیل کسیست که ایمان را مجرد از عمل اعتبار نمیکنند و ایمان را بی عمل معتبر میدارند تخصیص
میکنند این حکم را بدین روز و بعضی گویند مراد از خیر اخلاص است یعنی چنانچه ایمان کافر درین روز سود نکند ایمان
بی اخلاص ایمان منافق سود مند نباشد و امام حسن بصری رحمه الله فرموده که هر یک پیش از طلوع
آفتاب از مغرب ایمان داشته اما اعمال را فرو گذاشته باشد و خیر ناکرده چون این آیه معاینه ببیند
آنگاه خیری کند آن خیر پذیرفته نباشد و در معالم التنزیل فرموده که در آن روز ایمان کافر و توبهٔ فاسق مقبول
نیست و مؤید این قول است آنچه در حدیث آمده که توبه منقطع نشود تا وقتی که آفتاب از مغرب طلوع کند **قُلْ**
بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم **اِنْتَظِرُوْا** انتظار برید این آیتها را **اِنَّا مُنْتَظِرُوْنَ** که ما نیز منتظر این علامات

[right margin, partly legible: تفسیر ... او یاتی ... روز ... ایمان ... نفع ...]

ایم و چون طی همه شود و دراز برشما و خوشا حال ما **اِنَّ الَّذِیْنَ فَرَّقُوْا** بدرستی که آنانکه پراکنده کردند
دِیْنَهُمْ دین خود را که بعضی از انبیا و کتب ایمان آوردند و بعضی کافر شدند **وَکَانُوْا شِیَعًا**
و گشتند گروه گروه چون یهود که هفتاد و یک فرقه و نصاری که هفتاد و دو فرقه شدند **لَسْتَ مِنْهُمْ**
نیستی تو از قتال ایشان **فِیْ شَیْءٍ** در چیزی یعنی وقت محاربه با ایشان نیست این حکم بآیة السیف منسوخ
است و گفته اند مراد ازین قوم اهل بدعت اند و معنی لست منهم فی شیء آنست که تو از ایشان بیزاری **اِنَّمَا**
اَمْرُهُمْ جز این نیست که کار ایشان **اِلَی اللّٰهِ** با خدایست اگر خواهد ایشان را عقوبت کند
و اگر خواهد توفیق توبه دهد **ثُمَّ یُنَبِّئُهُمْ** پس خبر دهد ایشان را روز قیامت **بِمَا کَانُوْا**
یَفْعَلُوْنَ بآنچه میکنند در دنیا **مَنْ جَاءَ** هر که بیاید **بِالْحَسَنَةِ** بنیکوئی **فَلَهٗ** پس مر او راست
عَشْرُ اَمْثَالِهَا ده باره مانند آن یعنی ده نیکوئی امام ماتریدی گفته که مراد تعیین عدد نیست بلکه اظهار
تفضل است بتضعیف و در بحر الحقایق فرموده که هر که بیاید بحسنه پس او راست ده حسنه قبل از آن تا
بان حسنه میتوانند رسید ایجاد از عدم و آفرینش در احسن تقویم و تربیت و رزق و بعثت
رسل و انزال کتب و تبیین حسنات و سیآت و توفیق و اخلاص و قبول و تا این ده حسنه
داده نگیرد دیده نتوانند که حسنه بجای آرد **وَمَنْ جَاءَ بِالسَّیِّئَةِ** و هر که بیاید بسیئه یعنی بفعل بد **فَلَا**
یُجْزٰی پس جزا داده نشود **اِلَّا مِثْلَهَا** مگر مانند آن یعنی یکی بیکی **وَهُمْ لَا یُظْلَمُوْنَ** و ایشان که اهل
حسنه و سیئه اند ستم دیده نخواهند شد بنقصان ثواب و زیادتی عقاب **قُلْ** بگو مر این قوم را که تفرقه
در دین خود افکنده اند که **اِنَّنِیْ هَدٰىنِیْ** بدرستی که راه نموده است **رَبِّیْ** پروردگار من **اِلٰی**
صِرَاطٍ براه راست **مُسْتَقِیْمٍ دِیْنًا قِیَمًا** یعنی دین پاینده درست **مِلَّةَ اِبْرٰهِیْمَ** که ملت ابراهیم

[left margin: تفسیر و تعداد حسنات]

است عم حَنِيفًا درحالتى كه ابراهيم ازهمه دينها بدين مايل بود وَمَا كَانَ ونبود ابراهيم عم مِنَ الْمُشْرِكِينَ
از مشركان يعنى از عبده اصنام وازيهود ونصارى قُلْ إِنَّ صَلَاتِي بگو بدرستى كه نماز من وَنُسُكِي
وقربانى من يا حج من وَمَحْيَايَ وزندگانى من يعنى انچه برانم در زندگى وَمَمَاتِي وانچه بران مى ميرم از ايمان
وطاعت لِلَّهِ همه مر خدايراست رَبِّ الْعَالَمِينَ افريدگار عالميان لَا شَرِيكَ لَهُ هيچ انباز
نيست مر ورا يعنى من در عبادت خود كسى را باو شريك نميكنم چون بت پرستان وقربانى بنام او ميكنم
نه بنام غير او ودر هيچ وقت تلبيه ديگرى را با او ياد نميكنم بخلاف اهل جاهليه كه ميگفتند لبيك لا شريك
هو لك وگفته اند مراد ازين كلمات تفويض خود وامور خود ست بحق سبحانه يعنى هرچه كنم وگويم ودارم
همه براى خداست وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وبدين مامور شده ام وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ومن اول مسلمانم
براى انكه نبى مقدم باشد بر اسلام امت او ورده اند كه در وقت مبالغه كفار مر انحضرت را صلعم در رجوع با ايشان
اين ايه نازل شد قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ بگو ايا بجز خداى أَبْغِي رَبًّا طلبم پروردگارى ودر عبادت
او را شريك سازم وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وحال انكه خدايست افريدگار همه چيزها پس ما سواى
او مربوب ومخلوق او باشند ومربوب براى ربوبيت سزاوار نبود وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ
وكسب نكند هيچ نفسى از بديها إِلَّا عَلَيْهَا مگر وبال ان بر او باشد وليد مغيره ميگفت اى جماعت عرب متابعت
من كنيد وگناهان شما در گردن من حق سبحانه فرمود وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وبر ندارد هيچ بردارنده وِزْرَ
أُخْرَى بار ديگرى را يعنى هر كس عذاب گناه خود خواهد كشيد ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ پس بسوى پروردگار
شماست مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد داد شما را در اخرت بِمَا كُنْتُمْ
فِيهِ بانچه بوديد كه دران تَخْتَلِفُونَ اختلاف ميكرديد ودر دينى از امور دينيه وحق وباطل ان بر شما ظاهر

اعراف

خواهد ساخت وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ واوست انكس كه گردانيد شما را اى امت خَلَائِفَ
الْأَرْضِ خليفهاى زمين بعد از قوم نبى ايشان يا شما را اى امت محمد صلعم خليفه امم گذشته ساخت
وَرَفَعَ وبرداشت بعضى را از شما فَوْقَ بَعْضٍ زبر برخى ديگر دَرَجَاتٍ بپايهاى بلند در بزرگى
وتوانگرى وامثال ان لِيَبْلُوَكُمْ تا بيازمايد شما را فِي مَا آتَاكُمْ در انچه شما داده از
مال وجاه تا ظاهر شود شكر اغنيا وصبر فقرا إِنَّ رَبَّكَ بدرستى كه پروردگار تو سَرِيعُ
الْعِقَابِ زود عقوبت كننده است ناسپاسان وناشكيبايان را وَإِنَّهُ وبدرستى كه او
لَغَفُورٌ رَحِيمٌ امرزنده ومهربانست برصابران وشاكران

سورة الاعراف

بسم الله الرحمن الرحيم المص نام قرانست يا اسم
اين سوره يا هر حرفى اشارتست باسمى از اسماء الهى چون الله ولطيف وملك وصبور يا هر حرفى كنايتست
از صفتى چون اكرام ولطف ومجد وصدق يا ايمائيست باسم المصور يا بعضى حروف دلالت بر اسما دارد و
بعضى بر افعال وتقدير چنين بود كه انا الله اعلم وافصل يعنى خداى كه ميدانم وجدا ميكنم وارسه دانا ترم وفرق از
باطل جدا ميكنم ودر تاويلات كاشى مذكورست كه الف اشارتست بذات احديه ولام بعبارتست
از ذات باصفت علم وميم كنايه از ما حقيقتى است كه از اسمى محمدى گويند صلى الله عليه وسلم وقول ابن عباس كه
ص جبل بمكة عليه عرش الرحمن اعلى بدين معنى ميكند ودر حقايق سلمى گويند الف از لست ولام ابد وميم ما بين ازل
وابد وصاد اشارتست باتصال هر متصل وانفصال هر منفصل وفى الحقيقه نه اتصال را مجال گنجايش است
ونه انفصال را محل نمايش نظم اين چه راهست اين چه ره از فصل ووصل كاندرو نه فرع ميگنجد نه اصل
لا معانى فى عبارت فى عيان نى حقايق فى اشارت فى بيان برترست از مدركات عقل ووهم

لاجرم گم گشت در وی فکر و وهم * چون بکلی روی گفت و گوی نیست * هیچ کس را خوشتر ازین روی نیست

کِتَابٌ أُنْزِلَ این کتابیست از نو فرستاده شده إِلَيْكَ بسوی تو فَلَا يَكُنْ پس باید که نباشد فِي صَدْرِكَ
در سینهٔ تو حَرَجٌ تنگی مِنْهُ از تبلیغ او یعنی باید که دلتنگ نباشی از رسانیدن پیغام الهی و از تکذیب
قوم اندیشناک نشوی که این کتاب بر تو فرو داده است لِتُنْذِرَ بِهِ تا بیم کنی بدو کافران را وَذِكْرَى
و تا بیم کنی بدو کافران را وَذِكْرَى و تا پند دهی پند دادنی لِلْمُؤْمِنِينَ و مؤمنان را اتَّبِعُوا پی روی کنید ای
مکلفان مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ آنچیزی را که فرستاده اند بشما مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما یعنی متابعت قرآن
کنید بنگاه داشت اوامر و نواهی او وَلَا تَتَّبِعُوا و پی روی مکنید مِنْ دُونِهِ بجز کتاب خدای أَوْلِيَاءَ دوستان را
مراد اصنام اند که کفار ایشان را دوست میگرفتند یا شیاطین الانس و الجن که خلق را در گمراهی می افکنند قَلِيلًا
مَا تَذَكَّرُونَ اندک پند میگیرید وقتی که متابعت غیر حق کنید وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ و بسیار اهل دیهها و شهرها از
کفار و فجار که ما أَهْلَكْنَاهَا حکم کردیم بهلاک کردن ایشان فَجَاءَهَا پس آمد باهل آن شهر و ده
بَأْسُنَا عذاب ما بَيَاتًا در شب هنگام مانند قوم لوط عم أَوْ هُمْ یا آمد عقوبت ما بدیشان و بودند
ایشان قَائِلُونَ خفتگان در نیم روز چون قوم شعیب عم تخصیص این دو وقت بجهت آنست که زمان آسایش
و استراحت شد و تصور و توقع عذاب در آن نیست پس نازلهٔ غیر منتظره صعبتر و تحسر بر فجائه بغتت غیر مترقب خوبتر
و لذیذترست فَمَا كَانَ پس نبود دَعْوَاهُمْ درخواست ایشان إِذْ جَاءَهُمْ وقتی که آمد بدیشان
بَأْسُنَا بلا و عذاب ما إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند إِنَّا كُنَّا بدرستی که بودیم ما ظَالِمِينَ
ستمکاران بر نفس خود که تکذیب رسل کردیم اعتراف نمایند بگناه خود و منظور ایشان آنکه اعتراف بجرایم سبب
خلاصی باشد از عذاب و حال آنکه نزول عذاب و ارتفاع تکلیف مقارن یکدیگرند پس در وقت نزول عذاب

توبه و استغفار مفید نباشد و قوم یونس عم ازین حکم مستثنی اند چنانچه رقم ذکر خواهد یافت فَلَنَسْأَلَنَّ
پس هر آینه که بپرسیم روز قیامت الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ آنکسانیرا که فرستاده شده اند بدیشان پیغمبران
و سوال ایشان از قبول رسالت و اجابت رسل خواهد بود و این سوال تعنیف و تعذیب است
وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ و هر آینه که بپرسیم فرستادگان را یعنی پیغمبران از ادای رسالت و
تبلیغ احکام او و این سوال تشریف و تعریف است و گفته اند امم را از فرمان برداری انبیا پرسند
و انبیا را از مهربانی بر امم فَلَنَقُصَّنَّ پس هر آینه بخوانیم عَلَيْهِمْ بر رسل و امم ایشان گفتار
و کردار ایشان را بِعِلْمٍ بدانش خویش که دانسته بودیم که هر یک چه کردند و گفت و شنود
ایشان چه بود وَمَا كُنَّا و نبودیم ما غَائِبِينَ پنهان و دور و بیخبر از اقوال و افعال ایشان وَ
الْوَزْنُ و سنجیدن اعمال هر یک يَوْمَئِذٍ آن روز یعنی قیامت الْحَقُّ درست و بودنی
و گفته اند صحایف اعمال را در وزن کنند بمیزانی که او را عمودی و دو کفه باشد و همه خلایق در آن نگرند و این
صورت برای اظهار معدلت است و در تبیان از ابن عباس نقل میکند که درازی عمود میزان پنجاه هزار ساله راه است
و کفهٔ او یکی از نور است و یکی از ظلمت حسنات در پلهٔ نور نهند و سیئات را در کفهٔ ظلمت فَمَنْ ثَقُلَتْ
پس هر که گران بود مَوَازِينُهُ اعمال سنجیدهٔ او و برین تقدیر موازین جمع موزونست و اگر جمع میزان
دارند بتعدد وزن و اختلاف موزونات باشد و بهر حال گرانی میزان بطاعتست و آنان که میزان
ایشان گران باشد فَأُولَئِكَ پس آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشان اند رستگاران و رسیدگان
بنجات وَمَنْ خَفَّتْ و هر که سبک باشد مَوَازِينُهُ عملهای وزن کردهٔ او و آن سبکی بمعصیت خواهد بود
فَأُولَئِكَ پس آن گروه الَّذِينَ خَسِرُوا آنانند که زیان کردند أَنْفُسَهُمْ بهرهای نفس خود را

یعنی فطرت سلیمه را ضایع ساختند بما کانوا بسبب آنکه بودند که بآیاتنا بذکر کردن آیات ما
یظلمون ستم میکردند یعنی وضع می‌نمودند تکذیب را در موضع تصدیق ولقد مکناکم
بدرستی که ما ممکن گردانیدیم شما را ای اولاد آدم فی الارض در زمین جهت سکنی و زرع و گفته‌اند خطاب
با قریش است میگوید شما را دستگاه دادیم در زمین تا سیر میکنید بشام و یمن در تابستان و زمستان
وجعلنا لکم و آفریدیم برای شما فیها در زمین معایش اسباب زندگانی از مکاسب و زراعات
و آنچه سبب معیشت باشد قلیلا ما تشکرون اندک شکری میگوئید با وجود تخصیص چنین
نعمتها از شما اندکیست که مراسم شکرگزاری و سپاسداری قیام می‌نمائید نظم
نعمت بی شکر گذارند اندکیست ⁂ گو نیدت پاس آلای ز صد یکیست ولقد خلقناکم
و هر آینه بتحقیق که بیافریدیم شما را در اصلاب پدران ثم صورناکم پس صورت کردیم شما را در
ارحام مادران و بیافریدیم ارواح شما پس تصویر اجساد شما کردیم یا آفریدیم پدر شما آدم را پس تصویر
کردیم شما را در ظهر او ثم قلنا پس گفتیم ما للملائکة فرشتگان را اسجدوا سجده کنید سجده تعظیم و تحیة
لآدم مر آدم را فسجدوا پس سجده کردند ملایکه از روی فرمان برداری الا ابلیس مگر ابلیس که
که او از راه عجب و حسد لم یکن نبود من الساجدین از سجده کنندگان مر آدم را قال گفت
خدای مر ابلیس را ما منعک چه چیز بازداشت ترا الا تسجد از آنکه سجده کنی مر آدم را اذ امرتک
چون فرمودم ترا بسجده او قال گفت ابلیس انا خیر من بهترم منه از آدم این جواب از حیثیت
معنی است یعنی استبعاد مینماید از آنکه مثل منی را بسجود چون او کسی فرمایند پس مانع است که من از او
بهترم خلقتنی آفریدی مرا من نار از آتش و او جوهر لطیف علوی نورانی است و خلقته

آفریدی

و آفریدی آدم را من طین از گل که جسم کثیف سفلی ظلمانی است ابلیس درین صورت منغلط شد و فضیلة
را باعتبار عنصر ملاحظه کرد و اگر اعتبار فاعل کردی خلقت بیدی عبارتست از آن و بنسبت حقیقت که و
نفخت فیه من روحی اشارتست بدان در نگرستی دانستی که خیریة و فضیلة آدم راست نه او را نظم
ز آدمی ابلیس صورت دید و بس ⁂ غافل از معنی شد آن مردود و بس ⁂ که چرا من خدمت این طین کنم
صورتی را من لقب چون دین کنم ⁂ بیت صورت جسم را نیکو بمال ⁂ تا ببینی شعشعه نور جلال
و چنانچه نیز در افضلیت نار از خاک نامستقیم بوده زیرا که آتش خاین است هرچه بدو دهند
نیست کرده اند و خاک امین است هرچه بدو سپارند نگاه دارد و امین از خاین بهتر باشد
آتش متکبرست و خاک متواضع و متواضع از متکبر نیکوتر بود و خاک نقش پذیر و چنانکه آدم نقش معرفت
پذیرفت کتب فی قلوبهم الایمان و آتش نقش سوزد چنانچه نقش معرفت ابلیس بسوخت فحقق عن
او و وجوه تفضیل خاک بر آتش در جواهر التفسیر بطریق تفصیل مذکورست نظم
صورت خاک ارچه دارد تیرگی ⁂ در تیرگی نیک بنگر که معنی صفا اند صفاست ⁂ این همان خاکست
کاندر وصف او صاحب دلان ⁂ نکته گفته است کز وی دیده را جلا جلاست ⁂ جنس او کرد اختر صانع کرد
روی بر خاک سیه او که کیمیاست قال گفت خدای مر ابلیس را فاهبط پس فرود رو منها
از آسمان یا از بهشت و این امر عقوبت بود بر معصیت او و گفته اند تنزل کن از مرتبه رفیعه که داشتی بسبب طاعة
که کرده بودی بمنزلة دنیه بواسطه معصیتی که مرتکب آن شدی فما یکون لک پس نرسد ترا و روا
نباشد ترا ان تتکبر آنکه گردن کشی کنی فیها در آسمان و تعظیم نمائی بر فرشتگان که محل خاشعان و مطیعان
اند بانست شاید که معصیت کنی در بهشت که جای طاعت کنندگانست فاخرج پس بیرون رو از بهشت یا از

خاشعان

اسمان إِنَّكَ بدرستی که تو مِنَ الصَّاغِرِينَ از خوارشدگانی در دنیا آورده که بیرون رو از صورت فرشتگی و مباش
در میان فرشتگان پس حق سبحانه تبدیل کرد صورت او را بزشت‌ترین صورتها قَالَ گفت ابلیس وقتی که ممسوخ
شده و از رحمت نومید گشت أَنْظِرْنِي مهلت ده مرا إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند آدمیان از
از قبرها یعنی تا روز قیامت قَالَ گفت خدای إِنَّكَ بدرستی که تو مِنَ الْمُنْظَرِينَ از مهلت دادگانی
ابلیس داعیه مهلت داشت تا روز قیامت یعنی نمیخواست که بمیرد حق تعالی درخواست او را قبول
نکرد تا نفخه صعقه او را زمان داد چنانچه جای دیگر فرمود که انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم یعنی
تو از مهلت دادگانی تا روز وقت معلوم که زمان دمیدن نفخه صعقه است یعنی تو داعیه اضلال آدمیان داری
پس تا فرزندان آدم زنده اند ترا مهلت دادم قَالَ گفت ابلیس فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي پس بسبب آنچه مرا بی‌بهره
کردی از رحمت لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ هراینه بنشینم برای فرزندان آدم صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ بر راه تو که آن
راست است یعنی دین اسلام و مترصدان باشم که ایشان را از راه زنم و بر صراط مستقیم نگذارم ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ
پس بیایم بدیشان مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ از پیش ایشان یعنی در امر آخرت و گویم بعث و حشر و دوزخ
نیست وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان یعنی از قبل دنیا و آنرا در چشم ایشان بیارایم وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ
و درآیم از راست ایشان یعنی از جهت حسنات و ایشان را در عجب و ریا اندازم وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ
و از چپ ایشان یعنی از جهت سیئات و آنرا در دل ایشان شیرین کردانم وَلَا تَجِدُ و نیابی تو که خدای
أَكْثَرَهُمْ بیشتر فرزندان آدم را شَاكِرِينَ شکرگویندگان یعنی کافران باشند که منعم را
نشناسند قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا بیرون رو از بهشت یا از آسمان مَذْءُومًا در حالتی که نکوهیده باشی و عیبناک
مَدْحُورًا رانده و دور کرده از رحمت لَمَنْ تَبِعَكَ بخدای که هر که پی تو پاید مِنْهُمْ از اولاد آدم

قال ... ابلیس را

لأملأن

لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ هراینه پر کنم دوزخ را مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ از همه شما یعنی از تو و متابعان تو وَيَا آدَمُ اسْكُنْ
و گفتیم بعد از اخراج ابلیس از بهشت که ای آدم ساکن شو أَنْتَ وَزَوْجُكَ تو و جفت تو که حوا است الْجَنَّةَ
در بهشت فَكُلَا پس بخورید از میوه‌ها و نعمتهای بهشت مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا از هر جا که خواهید یا هرچه خواهید
وَلَا تَقْرَبَا و نزدیک مشوید هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ این جنس را از درختی که گندم است یا انگور و مخورید
از آنکه اگر بخورید فَتَكُونَا پس باشید شما مِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران بر نفس خویش فَوَسْوَسَ
پس وسوسه کرد لَهُمَا الشَّيْطَانُ مر آدم و حوا را شیطان لِيُبْدِيَ لَهُمَا تا عاقبت آشکارا
آشکارا کرد اند برای ایشان مَا وُورِيَ آنچه پوشیده کرده بودند عَنْهُمَا از ایشان مِنْ سَوْآتِهِمَا
تا از عورات ایشان و آنچنان بود که اهل بهشت عورات ایشان را نمی‌دیدند و هیچ یک از آدم و حوا
نیز عورت یکدیگر را مشاهده نمیکردند و گفته اند حق سبحانه ایشان را جامها برای ستر عورت
پوشانیده بود و ابلیس دانست که بنافرمانی آن لباس از تن ایشان دور میشود و خواست که ایشان را
در معصیت اندازد تا لباس از ایشان فرو ریزد و بجهت کشف عورت در میان ملائکه رسوا شوند آغاز
وسوسه کرد بعد از آنکه پنهان بدستیاری مار و طاوس در بهشت درآمده بود و بصورت
دیگری برآمده وَقَالَ و گفت مر آدم و حوا را مَا نَهَاكُمَا باز نداشت و منع نکرد شما را رَبُّكُمَا آفریدگار
شما عَنْ هَٰذِهِ الشَّجَرَةِ از خوردن این درخت إِلَّا أَنْ تَكُونَا مگر آنکه نگردید شما مَلَكَيْنِ دو فرشته
در علو مرتبت یا حسن صورت یا استغنا از غذا أَوْ تَكُونَا تا نباشید شما مِنَ الْخَالِدِينَ از جاوید
ماندگان در بهشت یا از زندگان که مرگ را بدیشان راه نبود و چون با وجود این وسوسه آدم
در خوردن آن تامل می‌نمود ابلیس تدبیر دیگر کرد و هم وَقَاسَمَهُمَا و سوگند خورد ابلیس برای آدم و حوا

وگفت إِنِّي بدرستی که من لَكُمَا مر شما را لَمِنَ النَّاصِحِينَ از نصیحت کنندگانم و از روی شفقت میگویم که ازین
درخت بخورید تا مخلد باشید آدم علیه السلام گمان نبرد که کسی بخدای تعالی سوگند بدروغ خورد بدان سوگند فریفته شد فَدَلَّاهُمَا
پس ابلیس تنزل داد بدین سوگند ایشان را و از درجه عالیه بمرتبه سافله افکندشان بِغُرُورٍ بفریب و سوگند
فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ پس آنگاه که بچشیدند از میوه آن درخت منهی عنه فی الحال عقوبة آن بَدَتْ لَهُمَا
ظاهر شد مر ایشان را سَوْآتُهُمَا عورات ایشان یعنی لباس ایشان از تن ایشان بریخت تا عورت یکدیگر بدیدند
در اخبار آمده که هیچکس دیگر خود ایشان عورت ایشان را ندیده از این صورت منفعل شدند وَطَفِقَا و در ایستادند
وقصد کردند ببرگهای اشجار يَخْصِفَانِ می چسپانیدند برگی بر بالای برگی و می نهادند عَلَيْهِمَا بر عورات
خویش مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ از برگ درختان بهشت و اشهر آنست که برگ انجیر بر هم بستند تا چون حیات ازآن
شد و عورت خود را بدان بپوشیدند و ازین طرف بدان طرف میگریختند وَنَادَاهُمَا و ندا کرد ایشان را
رَبُّهُمَا آفریدگار ایشان که أَلَمْ أَنْهَكُمَا نه شما را نهی کرده بودم عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ از خوردن
این درخت وَأَقُلْ لَكُمَا و نگفته بودم شما را و تحذیر نکرده بودم که إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا بدرستی که
شیطان مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمن آشکارا و عداوت او در وقت ابا از سجود آدم بر همه ملایکه روشن
شده بود آورده اند که در وقت گریختن ایشان حق سبحانه گفت افرارا منی یا آدم از من میگریزی آدم علیه السلام گفت
بل حیاء منک ای گریختن من بجهت حیاست از حضرت تو پس بگناه اعتراف نمودند و با حق سبحانه از روی نیاز
قَالَا گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما ظَلَمْنَا ستم کردیم أَنْفُسَنَا بر نفسهای خود بدین نافرمانی وَإِنْ لَمْ
تَغْفِرْ لَنَا و اگر تو نیامرزی گناهان ما را وَتَرْحَمْنَا و بخشایی بر ما لَنَكُونَنَّ هر آینه باشیم مِنَ الْخَاسِرِينَ
از زیانکاران قَالَ گفت خدای عز و جل آدم و حوا و مار و طاوس و ابلیس را اهْبِطُوا فرو روید بزمین بَعْضُكُمْ

بعضی از شما لِبَعْضٍ عَدُوٌّ و بعضی را دشمن اند آدمی و شیطان و مار و طاوس همه دشمن یکدیگر
وَلَكُمْ و مر شما راست فِي الْأَرْضِ در زمین مُسْتَقَرٌّ قرارگاهی و آرام جایی وَمَتَاعٌ و بهره و برخورداری
إِلَى حِينٍ تا هنگام رسیدن مرگ آدم علیه السلام غمناک شد و پنداشت که دیگر بهشت نخواهد رسید قَالَ
گفت خدای فِيهَا تَحْيَوْنَ در زمین زندگی کنید وَفِيهَا تَمُوتُونَ و در زمین می میرید وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ
و از زمین بیرون آورده می شوید برای جزا و آدم علیه السلام از مضمون این خطاب معلوم کرد که باز به بهشت خواهد
آمد يَا بَنِي آدَمَ خطاب عام است و همه فرزندان آدم را میگوید قَدْ أَنْزَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم
عَلَيْكُمْ بر شما لِبَاسًا پوشش یعنی پیدا آفریدیم برای شما لباسها بتدبیرات سماوی و اسباب نازله
از آسمان و ازین قبیل است و انزل لکم الانعام پس بیان فایده لباس میکند و میفرماید يُوَارِي
می پوشاند آن لباس سَوْآتِكُمْ عورات شما را وَرِيشًا و دیگر فرستادیم لباسی که بدان آرایش
کنید خود را گفته اند لباس آنست که عورت را بپوشد و آنچه ما ورای آنست از جامه ها آنرا ریش میگویند
در تفسیر امام زاهد رحمه الله فرموده که لباس آنست که از پنبه باشد و ریش آنچه از ابریشم و کتان باشد پشمینها و جامهای درشت
وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ آن بهترست از لباسها نرم و متکلف که متکبران می پوشند و گفته اند لباس پرهیز جامه های است
چون زره و خفتانی که در وقت محاربت باشد از اثر تیغ تیز و نیزه و در نزد محققان لباس تقوی طاعت که عیب
آدمی هم آن پوشیده می شود و چنانچه عورت بجامه مستور میگردد و گفته اند لباس التقوی عفت یا حیا
یا ترس الهی یا التزام طریقه خیر و در بحر الحقایق آمده که لباس بر دو گونه است لباس صوری و آن مخصوص باحوال
شریعت است و لباس تقوی و آن متعلق بحکم حقیقت است از لباس صوری همین بدن را بهره مندست که ستر سوآت
او میشود و از لباس تقوی هر یک از دل و روح و سر و خفی بهره دارند و هر یک چیزی پوشیده میگردد

بهرهٔ دل از لباس تقوی صدقست در طلب مولی و بدان پوشیده شود سوأة طمع دنیا و ما فیها و حظ روح از لباس
تقوی محبت ذات سبحانه و تعالی و بدان مستور گردد سوأت تعلق بغیر مولی و نصیب سر ازین لباس
نیست الا شهود انوار لقا و بدان پوشیده شود سوأت رویت ماسوی و بهرهٔ خفی از لباس تقوی بقاء اوست
بهویت حق و بدو پوشیده گردد سوأت هویت خلق یعنی همه تعینات مضمحل و متلاشی گردد و حجاب پندار
از وجود ذات منکشف و در کشیده اید و سر لمن الملک الیوم بر غرفهٔ وحدت و قهاری جلوه نماید

نظم
ملک ملک اوست او خود مالکست • غیر ذاتش کل شیء هالکست • کل شیء ما خلا الله باطل
ان فضل الله غیم هاطل • مالک اندر پیش وجهش هست و نیست • هستی اندر نیستی خود طرفه ایست

ذلک این فرو فرستادن لباس من آیات الله از نشانها فضل و رحمت خداست که بدان سوأت
ادمیان پوشیده و ایشانرا از خصف برگ درخت مستغنی گردانید لعلهم یذکرون تا باشد که آیات
پند گیرند و قدر این نعمت بشناسند یا بنی آدم ای فرزندان آدم لا یفتننکم الشیطان چنان
باشید که شما را در فتنه اندازد شیطان و با شما مکر نکند و شما را از راه حق بیرون نبرد کما اخرج
چنانچه بیرون آورد ابویکم پدر و مادر شما را من الجنة از بهشت ینزع عنهما بر میکشید از ایشان
لباسهما جامهٔ ایشانرا لیریهما تا بنماید هر یک از ایشان سوآتهما عورات ایشانرا
یعنی سبب آن باشد که ابوین شما مکشوف العورة گشته و از بهشت بیفتادند پس شما نیز از مکر او حذر
کنید انه بدرستی که ابلیس یریکم می بیند شما را هو وقبیله او و لشکر او من حیث لا ترونهم
از جای که شما ایشانرا نمی بینید یعنی اجسام ایشان از غایت رقت و لطافت در نظر شما نمی آید و ابدان ایشان اجسام
شما را بواسطهٔ غلظت و کثافت می بینند پس حذر از چنین دشمن لازم است انا بدرستی که ما

جعلنا الشیاطین گردانیده ایم دیوانرا اولیاء دوستان للذین لا یؤمنون مر آنانرا که ایمان
نمی آرند یعنی بواسطهٔ جنسیت و مناسبت دیو را دوست کافران ساخته ایم واذا فعلوا و چون بکنند
کفار و مرتکب شوند فاحشة عمل زشت را چون بت پرستی و تحریم بحیره و سایبه و امثال آن و کسی که
ایشانرا از آن نهی کند قالوا گویند از روی تقلید وجدنا علیها یافته ایم برین عمل زشت اباءنا
پدران خود را والله امرنا بها و خدای فرموده است ما را باین فاحشه پس تقلید را با افترا جمع
کنند قل بگو ای محمد صلعم ان الله بدرستی و تحقیق که خدای لا یامر نمیفرماید بالفحشاء بزشتی و ناپسند
در قول و فعل چه سنت الهی بر آن جاری شده که او میکند بمکارم خصال اخلاق و محاسن خلال اتقولون
آیا میگوئید شما علی الله بر خدای از راه افترا ما لا تعلمون آنچه نمیدانید که او فرموده است قل بگو
امر ربی فرموده آفریدگار من بالقسط بعدل و راستی یا بتوحید که سر همه راستیهاست واقیموا
وجوهکم و راست کنید رویهای خود را بقبله عند کل مسجد نزدیک هر زمانی سجود
یا مکانی سجودی و مراد از سجود نماز است یا توجه کنید بعبادت خدای چون وقت نماز در رسد نزدیک هر
مسجدی که باشد و تأخیر مکنید بآن جهت که در مساجد خویش گذارید وادعوه و بپرستید خدای را
مخلصین در حالتی که پاک کنندگان باشید له الدین برای خدای طاعت را کما بدأکم
چنانکه بیافرید شما را در ابتدا تعودون بازگشت خواهید بوی ثانیا تا جزا دهد شما را بعملها یا چنانکه شما را از
خاک آفرید شما را بازگشت بخاک خواهید کرد فریقا هدی گروهی را راه نمود با آنکه توفیق داد در ایمان وفریقا
وگمراه کرد گروهی مخذولان و چنان کرد که حق علیهم الضلالة سزاوار گشت برایشان گمراهی بمقتضای
قضاء سابق بفعل الله ما یشاء انهم بدرستی که ایشان یعنی گمراهان اتخذوا الشیاطین فرا گرفتن دیوان را

أَوْلِيَاءَ دوستان خود وفرمان ایشان برند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ
وگمان برند ونپندارند که ایشان مُهْتَدُونَ راه یافتگانند فی نفس الامر نه چنانند يَا بَنِي آدَمَ
بعضی بر آنند که این خطاب عام است واکثر مفسران گویند خاص است بعایامان چه ثقیف وجماعتی
دیگر از مشرکان عرب بودند که مرد وزن ایشان برهنه طواف کردندی وبدان تجرید برتری از ذنوب
تفاؤل نمودندی وبنی عامر در ایام احرام از خوردن حیوانی مجتنب بوده باندکی از طعام قناعت کرده آنرا طاعت
دانستندی وتعظیم کعبه خیال بستندی اهل اسلام گفتند ما باحیاء این تعظیم وتکریم سزاوارتریم حق سبحانه
ایشانرا تحذیر فرموده گفت خُذُوا فرا گیرید زِينَتَكُمْ جامهای خود را که بدان آراسته اید عِنْدَ
كُلِّ مَسْجِدٍ نزدیک هر مسجدی که از طواف میکنید یا در آن نماز میکنید ارید ومراد ازین جامه نکو
ترین وپاکیزه ترین لباسهاست که در وقت نماز پوشند وگفته اند زینت شانه کردن محاسن است
وامام قشیری میگوید مراد بزینت سرایر است نه آرایش ظواهر ودر کشف الاسرار آورده که
زینت بزبان علم ستر عورتست برای نماز وبلسان کشف حضور دلست برای عرض راز ونیاز نظم
ذوق طاعت بحضور دل نیابد هیچ کس .:. طالب حق را دل حاضر ببین درکار پس وَكُلُوا وبخورید یعنی در
ایام احرام گوشت وچربی وغیر آن از ماکولات وَاشْرَبُوا وبیاشامید شیر وسایر مشروبات
وَلَا تُسْرِفُوا واز حد درمگذرید بتحریم حلال یا بافراط طعام وشراب در خوردن آن إِنَّهُ بدرستی
که خدای لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ دوست نمیدارد اسراف کنندگانرا یعنی آنها که زیاده از سیری
بخورند در کتاب قوت القلوب آورده است که دوبار خوردن در روزی اسرافست واز بعضی
سلف نقل میفرمایند که اسراف آنست که آدمی را هرچه آرزو کند بخورد ودنی ترین مرغادهان آنست

که هت او تمام مصروف باشد وطعام در ابیات حقایق سمات سلسلة الذهب مذکورست
نظم خواجه را بین که از سحر تا شام .:. دارد اندیشهٔ شراب طعام .:. شکم از خوش دلی وخوش حالی
گاه پر میکند گهی خالی .:. فارغ از خلد وایمن از دوزخ .:. جای او مزبله است یا دوزخ .:. شیخ الاسلام
انصاری قدس سره فرموده که اگر همه دینار الحق سازی و در دهان درویشی نهی اسراف نباشد
اسراف آن بود که نه برضای حق سبحانه صرف کنی نظم یک جو از آنکه چیزدانیم داشت .:. نپسندید او را
گامی سپر خیریست در اسراف .:. گفت اسراف نیست اندر خیر قُلْ بگو مَنْ حَرَّمَ که حرام کرده است
زِينَةَ اللَّهِ آرایش که خدای مقرر فرموده یعنی جامهای متنوع الَّتِي آن زینتی که بمحض قدرت أَخْرَجَ
بیرون آورد لِعِبَادِهِ برای بندگان خود از نباتات چون پنبه وکتان واز حیوانات چون پشم
وحریر واز معادن چون زر ونقره وَالطَّيِّبَاتِ ودیگر حرام کرده است پاکیزها مِنَ الرِّزْقِ از روزی یعنی
مستلذات ماکل ومشارب از لحوم ودسوم والبان یا حلالات آن چون بحیره وسایبه وغیر آن
قُلْ هِيَ بگو این زینت وطیبات لِلَّذِينَ آمَنُوا برای کسانیست که ایمان آورده اند یعنی باحالت
برای مومنانست فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا اما کفار وفجار به تبعیت شریک ایشانند
در آن لیکن نعیم دنیا ودائی اهل ایمان اخوا چه بود خَالِصَةً پاکیزه وبی شریک يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز
كَذَلِكَ همچنانک تفصیل کردیم این حکمها را نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میکنیم نشانهای احکام ودیگر دلایل
توحید مبین می سازیم لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که فهم دارند ومی توانند قُلْ بگوای محمد صلی الله علیه
وسلم إِنَّمَا حَرَّمَ جز این نیست که حرام کرده رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ آفریدگار من گناهان کبیره را که
موجب عقوبت عظیم است مَا ظَهَرَ مِنْهَا آنچه پیداست از آن چون کفر وَمَا بَطَنَ وآنچه پنهان است

بغير الحق

جون نفاق والاثم وحرام کرد گناهی را که بران حدی مقرر نیست جون صغایر والبغی وحرام ساخت ستمکاری یا کبر را
بناحق واین تاکیدست به ظلم وکبر که گفته بود وان تشرکوا ودیگر حرام کرد انکه شریک ارید بالله بخدای
وشریک گیرید در عبادت ما لم ینزل انچیزی را که خدای فرو نفرستاده است به پرستش او
سلطانا حجتی وبرهانی وان تقولوا وانرا نیز حرام کرده است که بگوید بدروغ وافترا کنید علی الله بر خدای
ما لا تعلمون آنچه نمی دانید از تحریم حرث وانعام وبرهنه شدن در طواف بیت الحرام ولکل امة وهر گروهی را
اجل مدتی که خدای تقدیر کرده است در حیوة ایشان وگفته اند هر امتی را غیر از مومنان وقتی
که دران عذاب استیصال بدیشان فرود آید فاذا جاء پس جون بیاید اجلهم وقت عذاب ومهلت
ایشان یا جون ان مدتی مقرر بسر اید لا یستأخرون ساعة واپس نیایند از ان اجل ساعتی ساعت
در عرف اقصر اوقات را گویند ومراد نه ساعت نجومیست ولا یستقدمون وپیشی نگیرند بران اجل
نظم اجل جون فرود آید از پیش وپس ... پس وپیش نگذارند یک نفس
یا بنی ادم گفته اند خطاب
بامشرکان عربست اما یاتینکم جون بیاید بشما رسل منکم پیغمبران از شما بزبان شما واجب انست که عادت
دارند یعنی ای فرزندان ادم جون بیاید فرستادگان شما از نوع شما یقصون علیکم بخوانند بر شما
آیاتی ایاتها وکتاب مرا یا خبر دهند شما را باحکام شریعت فمن اتقی پس هر که بپرهیزد از شرک وتکذیب
واصلح واصلاح ارد عمل خود را فلا خوف علیهم پس هیچ ترسی نیست بریشان یعنی از هرچه بترسند
ولا هم یحزنون ونه ایشان اندوهناک گردند بلکه بهرچه امید میدارند برسند والذین کذبوا وانانکه دروغ
شمرند بایاتنا آیتهای ما را یعنی تکذیب رسل کردند بر آیات ما واستکبروا وکبر آوردند وتعظیم کردند
سرکشی نمودند عنها از ایمان بدلایل وحدت ما اولئک ان گروه اصحاب النار ملازمان آتش اند هم

فيها

فیها ایشان دران آتش خالدون باقی اند جاودان ابدی فمن اظلم پس کیست ستمکاره تر یعنی کافر
تر ممن افتری از کسی که بر بندد علی الله کذبا بر خدای دروغ بانکه گوید زن وفرزند وشریک دارد او
کذب بایاته یا بدروغ شمرد آیات منزله اورا واین انکار نبوت نیز هست اولئک ان گروه مفتریان
ومکذبان ینالهم برسد بدیشان نصیبهم بهره ایشان من الکتاب از لوح محفوظ یعنی انچه
قلم تقدیر بر لوح نوشته شده از عذاب ونکال ایشان بدیشان رسد یا بیابند جزای انچه نوشته شده است
در دفتر عمل ایشان یا بهره گیرند از روزی نوشته شده برای ایشان حتی اذا جاءتهم تا وقتی که بیاید بایشان
رسلنا فرستادگان ما که ملک الموت واعوان ویند یتوفونهم فرا گیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشان را
قالوا گویند فرشتگان با ایشان از روی توبیخ وتقریع اینما کجا اند آن بتان که پیوسته کنتم تدعون
بودید که میخوانده اید ومی پرستیده اید ایشان را من دون الله بدون خدای او وزمنع کنند عذاب خدای را
از شما قالوا گویند کافران که انها ضلوا عنا گم شدند از ما یعنی غایب گشتند وهیچ مددی از ایشان
بما نرسید وشهدوا علی انفسهم وگواهی دهند بر نفسهای خود انهم کانوا بانکه ایشان بودند کافرین
ناگرویدگان قال گوید خدای یا ملکی از ملایکه روز قیامت ایشان را که ادخلوا در اید فی امم قد خلت
در میان آن امتان که در گذشته اند من قبلکم پیش از شما هم پری وهم آدمی من الجن والانس از
پری وآدمی مراد کافران گذشته اند ازین دو طایفه که حق سبحانه وتعالی گوید در اید با هم فی النار در آتش دوزخ هر
گروهی از ایشان عناد وکبر بیشتر باشد او را پیشتر در آرند کلما دخلت هرگاه درآید امة گروهی بدوزخ لعنت
اختها لعنت کنند گروهی دیگر را که هم دینان ایشان باشند وبریک کیش وملت بوده اند چنانچه جهودان جهودان را
لعنت میکنند وترسایان ترسایان را وکبران کبران را وعلی هذا القیاس حتی اذا ادارکوا تا وقتی که در رسند

همه ایشان در اتش قالت اخراهم گویند انها که از پس روانند و از پی در امدگان لاولیهم برای انها که پیشوا ایشان بودند
یعنی درباره ایشان گویند ربنا ای پروردگار ما هؤلاء این گروه ها اضلونا گمراه کردند ما را فاتهم
پس بده ایشان را عذابا ضعفا عذابی دو چند ان که ما راست من النار در دوزخ یک قسم برای ضلال
ایشان و یکی برای گمراه ساختن دیگران قال گوید خدای لکل ضعف هر یک را عذاب دو بار است پیشوا را
بجهت ضلال و اضلال و پس رو را است بواسطه کفر و تقلید ولکن لا تعلمون ولکن ایشان نمیدانند
تفصیل بخطاب میخواند یعنی شما نمیدانید و از عذاب یکدیگر خبر ندارید وقالت اولیهم و گویند پیش روان
لاخریهم مر پس روان را فما کان لکم پس نیست شما را علینا من فضل بر ما افزونی که بدان استحقاق
تخفیف عذاب داشته باشید بلکه ما و شما در کفر برابریم فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب را بما کنتم
تکسبون بسبب انچه بودید که کسب میکردید از کفر و حواله عذاب بدیگری میکنید ان الذین کذبوا بدرستی
که انها که بدروغ داشتند بایاتنا ایتهای ما را از قران و دلایل قدرت واستکبروا و سرکشی کردند
عنها از گرویدن بان و فرمان برداری ان لا تفتح گشاده نشود لهم برای دعای ایشان یا بجهت نزول
بر ایشان ابواب السماء درهای اسمان یا برای اعمال و ارواح ایشان در اسمان نگشایند بلکه انها را بسجین برند که
در زیر زمین هفتم است و برای روح و عمل مومنان بگشایند و از اعلی علیین برند که بالای هفتم اسمان است ولا
یدخلون الجنة و در نیایند این مکذبان و مستکبران در بهشت حتی یلج الجمل تا وقتی که در اید شتر فی سم
الخیاط در سوراخ سوزن و این صورت هرگز وجود نگیرد پس کافر هرگز به بهشت نرود وکذلک و مانند این
پاداش سنگ نجزی المجرمین جزا دهیم مجرمان یعنی کافران را لهم مر ایشان را باشد من جهنم از اتش دوزخ
مهاد فراشی که بران نشینند ومن فوقهم و از زبر ایشان غواش پوششها باشد هم از ان یعنی زیر و زبر ایشان

اتش بود وکذلک و چنین نجزی الظالمین پاداش دهیم ظالمان را والذین امنوا و انها که گرویدند به
خدای وعملوا الصالحات و عملهای شایسته کردند چون تصدیق رسل و فرمان برداری کتب و چون اعمال صالحه
بسیار است و ارتکاب تمام ان فوق طاقت بشری است میفرماید لا نکلف تکلیف نمیکنیم و نفرمائیم
نفسا هیچ تنی را الا وسعها مگر انچه قادر باشد بران و تواند بجای اوردن ان و این جمله بود
معترضه میان مبتدا و خبر مبتدا انست که انها که ایمان اوردند و عمل صالح کردند و خبر این که اولئک
ان گروه اصحاب الجنة ملازمان بهشت اند هم فیها ایشان در بهشت خالدون باقی و دایم
اند ونزعنا و بیرون بریم ما فی صدورهم انچه در سینهای بهشتیان بود من غل از کینه
و حسد و انچه اسباب عداوت تجری میرود من تحتهم الانهار از زیر مساکن ایشان
جویها برای زیادتی لذت و سرور ایشان وقالوا و گویند اهل بهشت چون منازل خود را ببینند
الحمد لله الذی حمد و ثنا مر ان خدای را که بفضل خود هدانا راه نمود ما را لهذا بدین مقام یا به
این منزل که جزای انست وما کنا لنهتدی و نبودیم ما که بعقل خود راه مستقیم یافت
لولا ان هدانا الله اگر نه خدای ما را راه نمودی و این شکریست که بهشتیان بنعمت هدایت
ادا کنند زیرا که بی رفیق توفیق الهی سلوک این طریقه میسر نشود و بی بدرقه عنایت نامتناهی هیچ سالک بمقصد
فرا نرسید نظم گر بدرقه لطف تو نماید راه ٭ از راه تو هیچ کس نگردد اگاه ٭ و انکه که بدرقه رسید و با بدرقه
توفیق رفیق او نشود وا ویلاه لقد جاءت دیگر میگویند بهشتیان بدرستی که امدند رسل ربنا فرستادگان
پروردگار ما بالحق براستی و ما بدلالت ایشان راه توحید یافتیم ونودوا و ندا کرده شوند اهل بهشت
ان تلکم الجنة این ان بهشت است که وعده داده شده بودید اورثتموها میراث داده شدید انرا

بما كنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید بر طبق شریعت و موافق سنت بهشت را میراث گفت زیرا
که عطای بی رنج است و دیگر انکه میراث گرفته اند از کافران چنانچه در خبر امده است که هیچ کس نباشد
الا که او را منزلی باشد در بهشت و منزلی در دوزخ و منازل کافران میراث بمومنان رسد در بهشت
ونادى اصحاب الجنة و ندا کنند اهل بهشت اصحاب النار اهل دوزخ را و از روی شماتت گویند
ان قد وجدنا بدرستی که ما یافتیم ما وعدنا ربنا انچه وعده کرده بود ما را پروردگار ما از مثوبت حقا راست
و درست فهل وجدتم پس ایا شما یافتید ما وعد ربكم انچه وعده کرده بود شما را آفریدگار شما از عقوبت
حقا راست و بی شبهه قالوا نعم گویند دوزخیان که اری یافتیم از انچه خدای گفته بود فاذن
پس آواز دهد مؤذن آواز دهنده گویند اسرافیل باشد علم که ندا کند بينهم میان دوزخیان بهشتیان ان لعنة
الله بدرستی که لعنت خدای على الظالمين بر کافران که وضع عبادت کرده اند در غیر موضعش الذين
يصدون انانکه باز داشتند مردمان را عن سبيل الله از راه خدای ويبغونها و میطلبیدند از برای راه خدای
عوجا کجی و ناراستی یعنی عیب میجستند در دین خدای وهم بالآخرة وایشان بسرای آخرت كافرون
ناگروندگانند وبينهما و میان بهشت و دوزخ حجاب پرده ایست یا میان اهل بهشت و دوزخ حاجز
چون باره شهر که اهل دوزخ بهشت نتوانند رفت کما قال تعالی فضرب بينهم بسور وان حجاب را اعراف
گویند امام زاهد فرمود که اعراف تلی باشد از سنگ سفید وعلى الأعراف رجال و بر اعراف
و دران باشند مشرف بر بهشت و دوزخ يعرفون كلا بشناسند این رجال همه اهل بهشت و
دوزخ را بسيماهم بعلامتهای ایشان چه بهشتیان سفید روی باشند و دوزخیان سیاه روی
واین موضع را بجهت ان اعراف گویند که ساکنان ان عارف اند باحوال فریقین وانها انبیا باشند

تعریف اعراف

یا شهدا یا افاضل مؤمنان یا ملایکه بصورت رجال و بودن ایشان باعراف دلیل فضل و کرامت
ایشان باشد چه از انجا منازل خود را در بهشت می بینند و از ان متلذذ میگردند و عذاب دوزخ را
مشاهده میکنند و بخلاصی از ان مبتهج و مسرور می باشند و در تفسیر امام ثعلبی نقل میکند از ابن عباس
که اعراف موضعی بلندست از صراط که عباس و حمزه و علی و جعفر طیار رضی عنهم آنجا باشند و دوستان خود را به
شناسند بتازگی و سفید رویی و دشمنان خود را دانند بتیرگی و سیاه رویی گفته اند بر اعراف کسانی
باشند که حسنات و سیئات ایشان مساوی باشد یا کسی از ابوین از ایشان راضی باشد و یکی نه
یا موحدان باشند مقصر در عمل و برین قول بودن ایشان بر اعراف بجهت نقص ثواب ایشان باشد
از استحقاق دخول بهشت ونادوا و ندا میکنند اصحاب اعراف اصحاب الجنة اهل
بهشت را یعنی چون در بهشت نگرند اهل بهشت را بسبیل تهنیت گویند ان سلام عليكم تحیت خدای
بر شما باد یا خوش حال شما که بسلامت بدار السلام رسیدید لم يدخلوها هنوز اهل اعراف به بهشت
در نیامده باشند وهم يطمعون وایشان طمع میدارند که در ایند قولی انست که آخرین کسانی
که به بهشت در ایند ایشان باشند و در سفر رابع از فتوحات مکیه مذکورست که میزان حسنات
و سیئات اهل اعراف مساوی باشد و ایشان هم در بهشت می نگرند و هم در دوزخ و دخول هیچ
کدام را مرجح نه و پس چون خلق را بسجده خوانند وان آخرین تکلیفی است روز قیامت اهل اعراف
سجده کنند و میزان حسنات ایشان راجح گردد و به بهشت در ایند واذا صرفت ابصارهم و چون
گردانیده شود چشمهای ایشان ازانکه دانند در تفسیر زاهدی فرموده که حق سبحانه فرشته را بفرماید تا روی ایشان را بگرداند
تلقاء اصحاب النار سوی دوزخیان قالوا ایشان پناه گیرند بخدای و گویند ربنا ای آفریدگار ما

و اقوال اخر

در تفسیر ثعلبی
تحقیق اهل الاعراف

لا تجعلنا مدار ما را مع القوم الظالمین با گروه ظالمان یعنی میان ما و ایشان در دوزخ جمع مکن و
نادی اصحاب الاعراف و آواز دهند اصحاب اعراف رجالا یعرفونهم مردانی را که بشناسند
بسیماهم بعلامات ایشان از سواد وجه و زرقهٔ عین و آن شناختگان روسا و کفار باشند چون ولید
مغیره و ابوجهل و عاص بن وایل علیهم اللعنه و امثال ایشان از مشرکان که در دنیا میگفتند که خدای امثال
و عمار و صهیب را بهشت برد و ما را بدوزخ هرگز چنین نباشد و سوگند میخوردند که خدای بندگان و شبان را
بر ما تفضیل نکند قالوا گویند ایشان را اهل اعراف که شما دعوی میکردید ما اغنی عنکم دفع نکرد از شما عذاب را
جمعکم جمع مال که میکردید یا کثرت انصار شما وما کنتم تستکبرون و آنچه بودید که گردن کشی میکردید
از سخن حق یعنی استکبار شما مانع عذاب نشد پس اهل اعراف اشارت کنند بسوی بلال و عمار و سلمان
و خباب و صهیب و امثال ایشان رحمهم الله و کافران را گویند اهؤلاء الذین آیا این گروه آنانند که در دنیا
اقسمتم سوگند میخوردید که البته لا ینالهم الله برحمة خدای هرگز بدیشان نرساند بخشایش
خود را حالا برحمت حق در جنت اند و چون اصحاب اعراف ازین سخن فارغ گردند حق سبحانه بکرم خود ایشان را
گوید ادخلوا الجنة در آیید در بهشت لا خوف علیکم هیچ ترس نیست بر شما از مخاوف و شدائد
ولا انتم و نه شما تحزنون اندوهناک شوید از فوت مطالب و مقاصد ابن عباس فرموده که چون
اهل اعراف بهشت در آیند دوزخیان از طمع فرج بعد الیاس بدید آید گویند خدایا ما را خویشانند در بهشت دستوری
ده تا با ایشان سخن گوییم حق سبحانه اذن فرماید بهشتیان در دوزخ نگرند و خویشان خود را نشناسند چه خلقت
ایشان متغیر شده باشد اما دوزخیان ایشان را بشناسند و بنام و کنیت ایشان را بخوانند و از ایشان
طعام و شراب بهشت خواهند چنانچه میفرماید ونادی اصحاب النار و آواز دهند دوزخیان اصحاب الجنة

بهشتیان را و توقع کنند ان افیضوا آنکه بریزید علینا بر ما من الماء از آب بهشت بدان مقدار
که تشنگی ما را ببرد او مما رزقکم الله یا بدهید ما را از آنچه روزی کرده است خدای شما را از سایر
اشربه یا انواع طعام تا بخوریم قالوا گویند بهشتیان در جواب ایشان ان الله بدرستی
که خدای حرمهما حرام کرده است طعام و شراب بهشت علی الکافرین بر ناگرویدگان
الذین اتخذوا آنانکه فرا گرفتند دینهم عید خود را لهوا ولعبا مشغولی و بازی
چون ایشان در عید خود بجای کعبه می آمدند دست میزدند و بازی میکردند وغرتهم الحیوة الدنیا
و بفریفت ایشان را زندگانی دنیا و طول مهلت تا از حق فراموش کردند و ندانستند که دنیا
عبرت کننده و مکاریست بازی دهنده نظم در دیدهٔ اعتبار خوابست
پر مهلت را اجل سرابست مشغول سوخ ورزد مشو اندیشه ملکی ذکر مشو
سرمایه آفت زنهار خود را از فریب او نگهدار فالیوم ننسیهم پس امروز فرو
گذاریم ایشان را در آتش کما نسوا چنانچه ایشان فرو گذاشتند و بر خاطر نگذرانیدند
لقاء یومهم هذا دیدن این روز را وما کانوا و چنانچه بودند که از روی عناد بایاتنا یجحدون
انکار میکردند علامات ربوبیت یا آیات کتب ما را ولقد جئناهم و بدرستی آوردیم برای
این گروه کفار بکتاب فصلناه کتابی که بیان کردیم معانی او را و مفصل ساختیم هر چه بکار آید
در او علی علم و این بیان بر علم کردیم یعنی عالم بودیم بوجه تفصیل هدی و آوردیم این کتاب را
راه نماینده ورحمة و خداوند بخشش لقوم یؤمنون برای گروهی که میگروند هل ینظرون آیا انتظار
میبرند کافران یعنی منتظر نیستند الا تأویله مگر عاقبت کتاب و حقیقت او را از وعده

و وعید یعنی منتظر ند الا خدای وعده کرده است درین کتاب از ثواب و عقاب تا به بینند که راست میشود یا
نی یَوْمَ یَأْتِی روزی که بیاید تَأْوِیلُهُ عاقبت کتاب یعنی ظاهر شود اثار وعده و وعید وان روز قیامت
باشد یَقُولُ الَّذِینَ گویند انانکه نَسُوهُ ترک کردند کتاب مفصل را مِنْ قَبْلُ پیش ازین
در دنیا یعنی چون بر کافران که بقران نگرویدند دران روز ظاهر گردد صدق سخن خدای گویند قَدْ جَاءَتْ
بدرستی که امده بودند رُسُلُ رَبِّنَا فرستادگان افریدگار ما بِالْحَقِّ بدرستی و راستی و ما تکذیب
کردیم وان خطای عظیم بود فَهَلْ لَنَا پس ایا هست ما را مِنْ شُفَعَاءَ درخواست کنندگان
فَیَشْفَعُوا لَنَا تا شفاعت کنند برای ما امروز أَوْ نُرَدُّ یا ایا باز گردانیده شویم با دنیا فَنَعْمَلَ
پس تا بکنیم غَیْرَ الَّذِی جز انکه كُنَّا نَعْمَلُ بودیم که عمل میکردیم تصدیق کنیم نه تکذیب و بوحدت قایل شویم
نه بشرک پس نه کسی ایشان را شفاعت کند و نه بدنیا شان باز ارند قَدْ خَسِرُوا بدرستی که زیان
کردند أَنْفُسَهُمْ در نفسها خویش که سرمایه عمر را صرف پرستش بتان کردند وَضَلَّ عَنْهُمْ
و گم شد از ایشان مَا كَانُوا یَفْتَرُونَ انچه بودند که افترا میکردند و دروغ میگفتند که بتان شفیعان
ما اند نزدیک خدای نظم وی روز بدو و هم امیدی میداشت … امروز برفت و نا امیدم مکن إِنَّ
رَبَّكُمُ بدرستی که پروردگار شما علی التحقیق اللَّهُ خداوندیست جامع جمیع صفات کمال الَّذِی
خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ اوست انکس که بیافرید اسمانها و زمین را فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ در مقدار شش شبانه
روز یعنی چه قبل از خلق اسمان و زمین روز که مدتیست معین از زمان طلوع شمس تا غروب او نبوده و در تبیان
گوید شش روز از ایام اخرت که هر روز هزار سال دنیاست و قول اول اصح و اشهرست و در افرینش
اشیا بتدریج با وجود قدرت بر ایجاد ان بیک لحظه کن دلیلست بر اختیار قادر مختار و اشارتیست برعایت تانی

درامور

در امور و ترک عجلت و اضطراب و نکته العجلة من الشیطان والتانی من الرحمن موید این سخن است
الشوق المعنوی نظم گرچه شیطانست تعجیل و شتاب … خوی رحمانست صبر و احتساب
تا بشش روز این زمین و چرخها … ورنه قادر بود کو کن فیکون … صد زمین و چرخ اوردی برون …
صبر کن در کار دیر اتی و درست ثُمَّ اسْتَوَى پس قصد کرد عَلَى الْعَرْشِ بر افرینش عرش یا مستوی شد
او بودن یا مستولی گشت بران و تخصیص عرش باستیلا لایق بوجهت ان باشد که عرش اعظم مخلوقاتست
و حقیقت انست که استوی بر عرش صفتیست خدا را بلا کیف و این از جمله متشابهات
قرانست ما بدان ایمان داریم و تاویل ان بحق باز میگذاریم یُغْشِی اللَّیْلَ در میکشد خدای شب
تاریک را النَّهَارَ در روز روشن یعنی پوشیده میکرداند روشنی روز را بتاریکی شب و عکس این را
نگفت اکتفا باحد الضدین یَطْلُبُهُ میجوید شب روز را یعنی از پی او درمی اید حَثِیثًا شتاب کننده
و روز نیز بسرعت طالب شبست وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و بیافرید افتاب و ماه را وَالنُّجُومَ و ستارگان را
مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ رام شدگان بفرمان او أَلَا لَهُ الْخَلْقُ بدانید که خدایراست افریدن بدیع و
وَالْأَمْرُ و فرمان نافذ یا او راست هرچه افریده شد و تصرف در انها تَبَارَكَ اللَّهُ بزرگست خدای
بوحدانیته در الوهیة و فردانیته در ربوبیة رَبُّ الْعَالَمِینَ افریدگار همه عالمیانست ادْعُوا رَبَّكُمْ بخوانید پروردگار
خود را تَضَرُّعًا بزاری وَخُفْیَةً و پوشیدگی یعنی هم بظاهر و هم بباطن او را بشناسید و او را پرستید
تضرع نشانه احتیاجست و نهان داشتن دلیل اخلاص و محتاج مخلص را روی نا امیدی نیست إِنَّهُ بدرستی
که خدای لَا یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ دوست نمیدارد از حد در گذرندگان را یعنی انها که دعا بد کنند در حق نامستحق
یا در دعا فریاد کنند یا به یا امیخته شود یا چیزی طلبند از خدای که لایق ان نباشند چون رتبه انبیا و صعود

بر مدارج ایشان وَلَا تُفْسِدُوا و فساد مکنید فِي الْأَرْضِ در زمین بکفر یا ظلم بَعْدَ إِصْلَاحِهَا بعد اصلاح آن
بایمان یا عدل وَادْعُوهُ و بخوانید خدای را خَوْفًا از بیم عذاب او وَطَمَعًا و بامید ثواب او إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ
بدرستی که رحمت خدای قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ نزدیکست بنیکوکاران و ایشان یا محسن العمل اند چون عابدان
یا محسن الامل چون عاصیان و امید همه برحمت بی غایت و فضل بی نهایت اوست و در مناجات شیخ الاسلام
است که خدایا اگر وفاداران بتو امیدوارند جفاکاران نیز بغیر تو پناهی ندارند نظم من اگر جفاست کارم بتو امید
بجز از تو کس ندارم که بتیغ و فای وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکه يُرْسِلُ الرِّيَاحَ میفرستد بادهای چهارگانه را بُشْرًا
مژده دهندگان بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ پیش از آمدن باران حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ تا چون بر دارند بادها سَحَابًا
ثِقَالًا ابرهای گران بار را گفته اند که باد صبا ابرها را از زمین بر انگیزاند و باد شمال همه را جمع کند و باد جنوب
بباریدن قطرات درآرد و باد دبور بعد از باریدن همه را متفرق سازد و بهر تقدیر چون ابر را بر دارند سُقْنَاهُ
برانیم ما آن ابر را لِبَلَدٍ مَيِّتٍ برای احیای زمینی مرده فَأَنْزَلْنَا پس فرو فرستیم بِهِ الْمَاءَ بدین ابر آب
را بران زمین فَأَخْرَجْنَا پس بیرون آریم بِهِ بدان آب مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از هر نوع میوها كَذَٰلِكَ
همچنانکه زمین مرده را بنبات زنده کردیم نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ زنده کنیم و بیرون آریم مردگان را از قبرهای
ایشان و احیای ارض که نمودار احیای اموات است بیان کردیم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ تا شاید که شما دریابید
و بقیامت بگروید و بدین صورت بر آن معنی استدلال کنید وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ و زمین پاک از سنگ
و ریگ که شایسته و صالح زراعت باشد يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بیرون می آید رستنی بِإِذْنِ رَبِّهِ بفرمان خدای
و مشیت او که بیرون می آرد باحسان و خوبی وَالَّذِي خَبُثَ و آن زمین که ناپاک بوده و شوره ناک لَا
يَخْرُجُ بیرون نیاید گیاه او إِلَّا نَكِدًا مگر اندکی که در آن هیچ نفع نباشد این مثلیست که حق سبحانه ایراد

فرموده در شان مومن و کافر تشبیه کرده است دل مؤمن را بزمین پاکیزه و دل کافر بزمین شوره زار پس
هرگاه که باران مواعظ از سحاب کلام رب الارباب بر دل مؤمن و کافر تشبیه کرده است دل
مؤمن را بزمین پاکیزه و دل کافر بزمین شوره زار پس هرگاه که باران مواعظ از سحاب کلام رب
الارباب بر دل مومن بارد انوار طاعات و عبادات بر جوارح او ظاهر گردد و چون کافر استماع
سخن حق کند زمین دلش تخم نصیحت قبول نکند و از و هیچ صفت نیکو بروی آید ظهور نیابد نظم
زمین شوره سنبل بر نیارد . . در و تخم عمل ضایع مگردان كَذَٰلِكَ همچنانکه این مثل را بیان کردیم نُصَرِّفُ
الْآيَاتِ میگردانیم آیتها را و ضرب امثال در فنون احوال میکنیم لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ برای گروهی که شکر
نعمت فهم و ادراک بجای آرند و درین مثلها تفکر فرموده بهره اعتبار بردارند لَقَدْ أَرْسَلْنَا بدرستی
که ما فرستادیم نُوحًا نوح بن ملک بن متوشلخ بن ادریس را علیه السلام وقتی که پنجاه ساله بود إِلَىٰ قَوْمِهِ
بسوی قوم او که اکثر اولاد قابیل بودند و بت میپرستیدند فَقَالَ پس گفت نوح ع يَا قَوْمِ اعْبُدُوا
اللَّهَ ای گروه من بپرستید خدای را بیگانگی مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هیچ معبودی بجز او پس
عبادت وی برید و در عبادت او دیگری را شریک مسازید إِنِّي أَخَافُ من میترسم عَلَيْكُمْ
بر شما اگر ایمان نیارید عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روز بزرگ را که یوم الطوفان است یا روز قیامت
قَالَ الْمَلَأُ گفتند بزرگان مِنْ قَوْمِهِ از قوم او إِنَّا لَنَرَاكَ بدرستی که ما می بینیم ترا ای نوح فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
در گمراهی روشن که ما را از پرستش خدایان بعبادت یک خدای دلالت میکنی قَالَ گفت نوح علیه السلام جواب
ایشان يَا قَوْمِ ای گروه من لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ نیست بمن هیچ گمراهی و دوری از طریق حق و صواب
وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ و لیکن من رسولم مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از پروردگار عالمیان أُبَلِّغُكُمْ میرسانم

بشما رسالات ربی پیغامهای پروردگار خویش وانصح لکم ونصیحت میکنم شما را جهت صلاح شما
واعلم وميدانم من الله از وحی خدای که بمن آمده است ما لا تعلمون آنچه شما نمیدانید قوم نوح
عذاب قومی که تکذیب پیغمبر کنند نشنیده بودند و نمیدانستند چون نام پیغام وحی شنیدند متعجب گشتند
نوح عم گفت اوعجبتم آیا شگفت میدارید و عجب می‌دانید ان جاءکم از آنکه بیاید بشما ذکر
پیغامی و وحی من ربکم از پروردگار شما علی رجل بر زبان مردی منکم از جنس شما یعنی آدمی هم زبان
با شما لینذرکم تا بیم کند و بترساند شما را از عاقبت کفر و معصیت ولتتقوا و تا پرهیزید شما از
خشم خدای ولعلکم ترحمون و تا شاید که بر شما بخشند بسبب پرهیز کردن از شرک فکذبوه پس دروغ
داشتند قوم نوح عم او را و نوح دعا کرد و هلاکت قوم و خدای حکم فرمود تا کشتی بساخت و با مؤمنان بکشتی در
آمد و حق تعالی طوفان فرستاد و همه کافران را هلاک کرد و نوح عم با اهل سفینه سالم ماندند چنانچه میفرماید فانجیناه
پس نجات دادیم نوح را از غرق شدن والذین معه و آنان را نیز که با وی بودند فی الفلک در کشتی و مجموع ایشان
هشتاد تن بودند چهل مرد و چهل زن واغرقنا و غرقه ساختیم بطوفان الذین کذبوا بآیاتنا آنان را که دروغ
شمرده بودند دلالات وحدت یا معجزات نوح را عم بر نبوت انهم کانوا بدرستی که قوم نوح بودند
قوما عمین گروهی کوران که از مشاهده وحدانیت نابینا شدند و باقی قصه نوح عم در بعضی آیات و سور خواهد
آمد والی عاد فرستادیم بسوی عاد اخاهم هودا برادر ایشان در نسب یعنی خویشاوند ایشان هود
را عم و عاد که قبیله را بدو باز خوانند چنانچه بدرستی هود است عم و عاد پسر عوص بن ارم بن سام بن نوح است
و نزد اهل سیر نام هود عم عابر است و او پسر شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح است و بدین قول از ابناء
عم عاد مردم تن آور و بلند بالا بودند و از ایشان در تمام روی زمین در آن زمان قبیله عظیم تر نبود و مردم بسیار بودند

و مال و افزون داشتند و عمر در پرستش بت میگذرانیدند حق تعالی هود را بدیشان فرستاد پس هود عم
بیان قبیله آمد و ایشان را بحق دعوت کرد قال یا قوم گفت ای قوم من اعبدوا الله بپرستید خدای را
و بیگانگی او قایل شوید ما لکم من اله غیره نیست شما را معبودی غیر او بجز او و بتان مستحق عبادت نیستند
افلا تتقون آیا نمی پرهیزید از عذاب خدای قال الملأ گفتند گروهی از بزرگان و پیشوایان
الذین کفروا آنانکه کافر بودند من قومه از گروه او چه بعضی از اشراف قوم او مسلمان بودند چون
مرثد بن سعد و یاجیان اولا کافران گفتند ای هود انا لنراک بدرستی که ما ترا می بینیم متمکن فی
سفاهة در بی خردی که دین قوم را میگذاری و دینی محدث آری و انا لنظنک و بتحقیق که ما گمان می بریم ترا
من الکاذبین از دروغ گویان در انکه میگویی قال یا قوم گفت هود عم ای گروه من لیس بی
سفاهة نیست مرا خفت عقل و جهالت ولکنی رسول ولیکن من فرستاده ام من رب العالمین
از فرستادگان آفریدگار عالمیان ابلغکم میرسانم بشما رسالات ربی پیغامهای آفریدگار
خود وانا لکم و من شما را ناصح نصیحت کننده ام امین راست گوی و بی خیانت اوعجبتم
آیا عجب می آید شما را ان جاءکم آنکه بیاید بشما ذکر پندی یا پیامی من ربکم از پروردگار شما
علی رجل بر زبان مردی منکم از شما یعنی هم نسب شما که او را دانید و او شما را داند و سبب فرود آمدن عذاب
اگر بپرواندید لینذرکم تا شما را بیم کند از عقوبت الهی واذکروا و یاد کنید نعمت خدا را اذ جعلکم چون گردانید
شما را خلفاء پس نشینان و ساکنان زمین احقاف از حضرموت تا عمان من بعد قوم نوح از پس
هلاک قوم نوح عم وزادکم فی الخلق و بیفزود شما را در آفرینش شما بسطة قوتی یا زیادتی داد شما را
بر آفریدگان غلبه و گفته اند مراد از بسطه طول قامت است که مقدار کوتاه ترین مردان ایشان شصت گز بوده

ودر از ترین هدکرد فَاذْکُرُوا پس یاد کنید آلَاءَ اللّٰهِ نعمتهای خدا را لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ باشد که شما رستکار
شوید قَالُوا کفتند آن کروه مر هود را اعلا اَجِئْتَنَا ایا امدهٔ با لِنَعْبُدَ اللّٰهَ تا بفرمایی که بپرستیم ما خدا را
وَحْدَهُ یکانه و یکتا وَنَذَرَ و دست باز داریم و پرستش فرو کذاریم مَا کَانَ یَعْبُدُ انچیز را که بوده اند که می پرستیدند
اٰبَاؤُنَا پدران ما از بتان و ما هیچ وجه ترک عبادت ایشان نمیکنیم و تو ما را از عذاب میترسانی
فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا پس بیار انچه ما را بدان وعید میکنی اِنْ کُنْتَ اکر هستی مِنَ الصَّادِقِیْنَ از راست
کویان در نزول عذاب قَالَ کفت هود علیه السلام قَدْ وَقَعَ بدرستی که واجب شد عَلَیْکُمْ
بر شما یا فرود امد بشما مِنْ رَبِّکُمْ از پروردکار شما رِجْسٌ وَغَضَبٌ عذابی و خشمی اَتُجَادِلُوْنَنِیْ
ایا مجادله میکنید با من فِیْ اَسْمَاءٍ در کار این نامها یعنی این بتان که هر یک را نامی نهاده اید بعضی را
ساقیه میکفتند و کمان ایشان ان بود که باران از ایشان میبارد و بعضی را حافظه میخواندند بظن انکه
نکاهبان در سفرایشانند و همچنین رازقه و سالمه و این الفاظ اسما بودندی مسما چه اصنام را که جمادات بودند
قدرت بر هیچ نبوده پس هود علیه السلام فرمود که شما جدال میکنید درین چیزها که از روی جهالت سَمَّیْتُمُوْهَا
اَنْتُمْ شما نام نهاده اید ایشان را وَاٰبَاؤُکُمْ و پدران شما مَا نَزَّلَ اللّٰهُ نفرستاده است خدای
بِهَا بجواز عبادت ایشان مِنْ سُلْطَانٍ بهیچ حجتی و برهانی و چون حق ظاهر شد و شما بر عناد
و مکابره اصرار مینمایید فَانْتَظِرُوا پس چشم دارید و منتظر باشید نزول عذاب را اِنِّیْ مَعَکُمْ
بدرستی که من نیز با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِیْنَ از منتظرانم اورده اند که خدای سه سال باران از ایشان
باز داشت تا بقحط مبتلا شدند و دران زمان هر کاه بلیه نازل شدی توجه بموضعی نمودندی که حالا خانه
کعبه است و انجا تلی از ریک سرخ رنک بوده که مسلم و مشرک رجوع بدانجا کردندی و بعد از عرض

حاجات وطلب دفع افات مطالب فایز شدندی و از خواص ان بقعه یافتندی پس قوم عاد هفتاد نفر
از وجوه قبیل بن عنز و مرثد بن سعد با هفتاد کس از اعیان قبیله بمکه رفتند و به معویه بن بکر از اولاد عملیق
بن لاوذ که دران وقت حاکم مکه بود نزول کردند و بعد از اقامت وظایف ضیافت اجازت طلبیده
خواستند که بجهت دعا و طلب باران بموضع معین روند و مرثد که یکی از رؤسا سپاه عاد بود و بهود علیه السلام
ایمان داشت فرمود که بدعاء شما باران نخواهد امد مکر اطاعت هود علیه السلام نمایید و از در توبه و استغفار
در ایید تا حق سبحانه از سحاب عنایت باران رحمت بر شما باراند پس از معویه درخواستند تا او
را در بند کرده نکذارد و شب که بموضع دعا روند و قیل با قوم خود انجا رفته کفت خدایا بده قوم عاد را انچه باران
انچه میخواهی فی الحال سه ابر بر امد یکی سفید و یکی سرخ و دیکر سیاه و منادی ندا کرد که ای قیل ازین سه
ابر انچه میخواهی برای خود و قوم خود اختیار کن قیل ابر سیاه را اختیار کرد که باران او بیشتر باشد و از مکه
بیرون امده با قوم روی بقبیله خود نهاده و چون بوادی مغیث که از مساکن ایشان بود رسیدند و
بشارت ابر بمردم قبیله رسانیدند عادیان خوشدل و شادمان کشته بتفرج ابر از منازل خویش
بیرون امدند عذاب الهی بر ایشان نازل شد چه دران ابر ریح عاصف بود که انرا باد صرصر کویند
و در هفت شب و هشت روز تمام عادیان را اهلاک کرد و هود علیه السلام با قوم خود بسلامت ماندند و تفاصیل
این قصه در اثنای ایات مذکور خواهد شد و حق سبحانه و تعالی از نجات مؤمنان و هلاک کافران خبر میدهد
فَاَنْجَیْنَاهُ پس نجات دادیم ما هود را علیه السلام وَالَّذِیْنَ مَعَهُ و انانکه با او بودند یعنی در دین متابعت او می
نمودند بِرَحْمَةٍ مِّنَّا و ان رسانیدن بخشش و بخشایشی بود از ما بر ایشان وَقَطَعْنَا و ببریدیم دَابِرَ
الَّذِیْنَ کَذَّبُوا بیخ و بنیاد انانکه تکذیب کردند و منکر بودند بِاٰیٰتِنَا بنشانها و قدرت ما یعنی ایشان را

مستاصل ساختیم وازبیخ وبنیاد برانداختیم وَمَا كَانُوا و نبودند قوم عاد مُؤْمِنِينَ گرویدگان بوحدت
معبود و رسالت حضرت هود عم وَإِلَىٰ ثَمُودَ و فرستادیم بقبیلهٔ ثمود و ایشان قبیلهٔ دیگر بودند از عرب
که نسبت ایشان بثمود بن عابر بن ارم بن سام بن نوح عم منتهی میشد و مساکن ایشان زمینی بود که آنرا
حجر میگفتند ما بین ولایت حجاز و شام و این مردم بت می پرستیدند حق سبحانه بدیشان فرستاد
أَخَاهُمْ صَالِحًا برادر ایشان در نسب که صالح بود علیه السلام بپنج پشت بثمود میرسید قَالَ گفت صالح چون بایشان
بدیشان آمد يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من بپرستید خدای را بی شریک مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ نیست شما را معبودی
که استحقاق الوهیت داشته باشد غَيْرُهُ بجز وی قوم ثمود بسبب کثرت عدد و بسیاری مال و توانایی جسد
تکذیب صالح عم کردند و گفتند ما را ایتی بنمای که بدان استدلال کنیم بر رسالت تو صالح عم فرمود که چه آیت
میطلبید گفتند باما بصحرا بیرون آی که فردا عید ماست و بتان را آرایش داده بجلوه خواهیم آورد و تو از خدای خود
چیزی درخواه و ما نیز از خدایان خود درخواهیم پس دعای هر که محل اجابت رسید دیگران متابعت او
باید کرد و برین صورت قرار داده روزی دیگر بیرون رفتند و هر نوع حاجتی که از بتان طلبیدند اثر نجاح
بظهور نیامد پس خجلت زده و رسوا شده سر ملال در پیش افکندند جندع بن عمرو که یکی از اشراف
قبیلهٔ ثمود بود اشارت بسنگی کرد که منفرد در صحرا افتاده بود و آنرا کاتبه میگفتند و گفت ای صالح ازین سنگ
برای ما بیرون آر ناقه مشابه شتر بختی بسیار موی اگر چنین صالح عم فرمود که اگر خدای من بقدرت کاملهٔ خود که
عجز را بدان راه نیست چنین شتری از سنگ بیرون آرد شما چه میکنید گفتند میگرویم و پرستش خدای میکنیم
و برین شرط سوگند یاد کردند صالح دو رکعت نماز گذارد و بدعا از حضرت عزت اظهار آن معجزه طلبید فی
الحال صخره در حرکت آمد چون شتری که بوقت زادن ناله کند بنالید و بشکافت و ناقه بران وجه که مدعای قوم بود

بیرون آمد در غایت بزرگی و فی الحال بزاد و بچه‌ای مانند خود و هر ما دمان و هر دمان در ان مینگریستند جندع را مدد
توفیق رفیق شد فی الحال ایمان آورد و بواقی اشراف ثمود در بادیهٔ خذلان سرگردان مانده دست انکار
از آستین استکبار بیرون کردند نظم یکی خود عنایت ره هدایت یافت • یکی بوادی خذلان بماند سرگردان
یکی بوسوسهٔ دیو رفت سوی سقر • یکی زپی روی حق گرفت ملک جنان • القصه آن شتر در میان آن قوم
بماند و در مرعی ایشان می چرید و آب چاهها بطریق نوبت بدو میرسید و صالح بعد از ظهور این معجزه گفت ای
قوم قَدْ جَاءَتْكُم بدرستی که آمد بشما بَيِّنَةٌ معجزهٔ روشن مِّن رَّبِّكُمْ از پروردگار شما که دلیل است
بر کمال قدرت او و صحت نبوت من هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ این شتر خدایست اضافه از جهت تخصیص و تعظیم
یعنی خدای بیرون آورد این ناقه را از صخرهٔ کاتبه تا باشد لَكُمْ آيَةً مر شما را برهانی بر معجزی من
فَذَرُوهَا پس بگذارید این ناقه را تَأْكُلْ تا بخورد گیاه فِي أَرْضِ اللَّهِ در زمین خدای و شما را در خوردن
او هیچ منتی نباشد وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ و مرسانید وی را هیچ بدی فَيَأْخُذَكُمْ که فرا گیرد شما را عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی
دردناک استحقاق عذاب نه بواسطه ضرر ناقه است بلکه باقامت ایشان بر کفر بعد از شهود معجزه و عقر
ناقه دلیل عتو ایشانست در کفر وَاذْكُرُوا و یاد کنید نعمت خدای را إِذْ جَعَلَكُمْ چون گردانید شما را خُلَفَاءَ
جانشینان در زمین مِن بَعْدِ عَادٍ از پس هلاک قوم عاد وَبَوَّأَكُمْ و جای داد شما را فِي الْأَرْضِ در زمین حجر
تَتَّخِذُونَ و امیگیرید مِن سُهُولِهَا از زمینهای نرم قُصُورًا کوشکها برای تابستان وَتَنْحِتُونَ
الْجِبَالَ و میکنید و سوراخ میکنید در کوهها یعنی میسازید در سنگ بُيُوتًا خانهها برای زمستان فَاذْكُرُوا
پس یاد کنید آلَاءَ اللَّهِ نعمتهای خدای را از تمکن در زمین و قوت کندن کوهها وَلَا تَعْثَوْا و در تباهی غایه مکوشید
فِي الْأَرْضِ در زمین حجر مُفْسِدِينَ در حالتی که قاصدان فساد باشید ایشان از جواب صالح عم اعراض نمودند

وسترض مؤمنان شدند چنانچه میفرماید قَالَ الْمَلَأُ گفتند گروه بزرگان الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا آنانکه
تکبر و سرکشی میکردند مِنْ قَوْمِهِ از قوم صالح علم لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا کسانیرا که از ضعیفان شمرده
بودند یعنی بیچارگان لِمَنْ آمَنَ مر آن کسانی را که گرویده بودند مِنْهُمْ از ضعیفان و فقیران أَتَعْلَمُونَ
آیا شما میدانید أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ از آنکه صالح فرستاده شده است مِنْ رَبِّهِ از نزد پروردگار او این
سخن بر سبیل استهزا میگفتند قَالُوا گفتند آن ضعفا إِنَّا بدرستی که ما بِمَا أُرْسِلَ بِهِ بانچیزی که
صالح را بدان فرستاده اند یعنی توحید و عبادت مُؤْمِنُونَ گرویدگانیم قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا
گفتند آنانکه سرکشی میکردند از ایمان بخدای و به پیغمبر او إِنَّا بتحقیق که بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ بانچیزی که
شما گرویده اید بدان كَافِرُونَ ناگرویدگان و منکرانیم آورده اند که قوم ثمود از ناقه بتنگ آمدند
چه در روزی که نوبت او بود تمام آب چاههای ایشان می آشامید و در روزی دیگر که نوبت قوم بود آب
چاهها بچارپایان ایشان وفا نمیکرد و دیگر تابستان بظهر وادی میرفت و انعام قوم از وی
شده ببطن وادی میرفتند و زمستان ببطن وادی توجه نموده چهارپایان بظهر وادی میرفتند و از
جهت ضرر بدیشان میرسید و دو زن که ایشان را عنیزه و صدوقه میگفتند و مواشی بسیار داشتند این
صورت بریشان شاق بود قدار بن سالف و مصدع بن دهر را بران آوردند که ناقه را پی کردند
چنانچه تفاصیل آن مذکور خواهد شد و کشتن ناقه سبب نزول عذاب شد بدیشان چنانچه حق سبحانه و
تعالی میفرماید فَعَقَرُوا النَّاقَةَ پس پی کردند و بکشتند ناقه را وَعَتَوْا و سرکشی کردند عَنْ أَمْرِ
رَبِّهِمْ از امتثال فرمان پروردگار خویش وَقَالُوا و گفتند از روی استهزا يَا صَالِحُ ائْتِنَا
بِمَا ای صالح بیار آن چیزرا که تَعِدُنَا وعده میکنی ما را از عذاب إِنْ كُنْتَ اگر هستی تو مِنَ الْمُرْسَلِينَ

از فرستادگان براستی فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرا گرفت ایشانرا بسبب کشتن ناقه زلزله
بعد از شنیدن صیحه عظیم از فرستادن براستی فَأَصْبَحُوا پس بامداد کردند یعنی گشتند فِي
دَارِهِمْ در سرای خویش یعنی در آفاق و کان وی بجای مردگان فَتَوَلَّى عَنْهُمْ پس روی بر
گردانید صالح از ایشان وقتی که ناقه را کشته و خدای فرمود که من قوم ثمود را بصیحه جبرئیل علم و زلزله
هلاک خواهیم کرد وَقَالَ و گفت از روی تحسر يَا قَوْمِ ای گروه من لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ بخدای که برسانیدم
بشما رِسَالَةَ رَبِّي پیغام پروردگار من که باداء آن مامور بودم وَنَصَحْتُ لَكُمْ و نصیحت کردم
شما را بوقت دعوت وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ ولیکن دوست نمیدارید و پی روی نمیکنید النَّاصِحِينَ
نصیحت کنندگان را که از راه مهربانی شما را بایمان خوانند و از اتباع نفس و شیطان منع کنند وَلُوطًا
و یاد کن لوط بن هارون بن آزر بن ناحور را که برادرزاده ابراهیم بود علیهما السلام آورده اند که چون
ابراهیم صلوات الله و سلامه علیه از بابل متوجه شام شد برادرزاده او یعنی لوط عم باوی بود و حق تعالی
او را پیغمبری داده باهل مؤتفکات فرستاد و آن پنج شهر بوده است سدوم و آن اعظم
آن بود و دیگر عامورا و دادوما و صابورا و صعوده و گویند صغر و در هر شهری چهار بار هزار هزار
آدمی بودند لوط عم بسدوم آمد و خلق را بخدای دعوت کرد و چون آن مسان در میان ایشان
بود و بخیرات امر می نمود و از فواحش نهی میفرمود و یکی از فاحشها ایشان لواطه بود حق سبحانه این
امر را از عاقبت امر ایشان خبر داده و فرمود که ای محمد صلی الله علیه و سلم یاد کن قصه لوط را إِذْ قَالَ
چون گفت لِقَوْمِهِ مر اهل سدوم را که لوط عم در میان ایشان بود أَتَأْتُونَ آیا می آیید الْفَاحِشَةَ
بدین عمل زشت یعنی لواطه مَا سَبَقَكُمْ کسی پیشی نگرفت بر شما بِهَا بدین فاحشه یعنی پیش از شما این

کار نکرده اند مِنْ اَحَدٍ هیچ یک مِنَ الْعَالَمِینَ از عالمیان اَئِنَّکُمْ آیا شما وحفص اِنَّکُم بطریق خبر خواند
یعنی بدرستی که شما ای قوم لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ می آیید بمردان شَهْوَةً از روی آرزوی مباشرت
مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بدون زنان که مباح کرده شده اند بر شما پس شما بر طریقهٔ حق نیستید بَلْ اَنْتُمْ
بلکه هستید قَوْمٌ مُسْرِفُونَ گروهی اسراف کنندگان و از حد درگذشتگان وَمَا کَانَ و نبود جَوَابَ
قَوْمِهِ جواب قوم لوط عم باز آوردن کلام اِلَّا اَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند بعضی از مردم سدوم بعضی
را اَخْرِجُوهُمْ بیرون کنید لوط و دختران او و آنانکه بوی ایمان آورده اند مِنْ قَرْیَتِکُمْ از ده
شما یعنی از سدوم اِنَّهُمْ بدرستی که لوط و متابعان او اُنَاسٌ یَتَطَهَّرُونَ مردمانند که طلب
پاکیزگی میکنند از فواحش یعنی درین عمل با ما متفق نیستند قوله سبحانه این جواب از ایشان نه پسندید
و عذاب بر ایشان فرود آمد چنانچه تفاصیل آن بیاید و چون عذاب نازل شد فَاَنْجَیْنَاهُ پس نجات دادیم
لوط را علیه از آن وَاَهْلَهُ و کسان او را از اهل بیت و خویشان اِلَّا امْرَاَتَهُ مگر زن او را که واهله نام
داشت و کفر خود پنهان میکرد و کفار را بر انکار لوط اغرا مینمود کَانَتْ بود آن زن مِنَ الْغَابِرِینَ
از باقی ماندگان در دیار خود یعنی در رفتن با لوط علیه اتفاق نکرد و در میان قوم هلاک شد وَاَمْطَرْنَا و
بارانیدیم عَلَیْهِمْ بر کفار قوم لوط عم مَطَرًا بارانی وچه بارانی یعنی باران عجب و آن سنگ بود که بر سر
قوم بارانید فَانْظُرْ پس در نگر ای بیننده که کَیْفَ کَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِینَ
انجام گناهکاران وَاِلَی مَدْیَنَ و فرستادیم سوی اولاد مدین که پسر ابراهیم خلیل بود صلوات
الرحمن علیه اَخَاهُمْ شُعَیْبًا برادر ایشان شعیب بن میکیل بن یشجر بن مدین را قَالَ پس گفت
یَا قَوْمِ ای گروه من اعْبُدُوا اللهَ پرستید خدا را مَا لَکُمْ نیست مر شما را مِنْ اِلٰهٍ هیچ معبودی

غیره

غَیْرُهُ جز وی قَدْ جَاءَتْکُمْ بدرستی که آمد بشما بَیِّنَةٌ معجزهٔ روشن مِنْ رَبِّکُمْ از پروردگار شما
در قرآن معجزهٔ شعیب عم مذکور نیست و در احادیث نیز بنظر فقیر نرسیده اما در ابیات باهرات
که ذکر معجزات انبیا علیهم السلم میکند میگوید که معجزهٔ شعیب علیه السلم آن بود که چون خواستی
که بکوه بلند بر آمدی کوه سر فرو داوردی تا شعیب علیه السلم باسانی بروی صعود کردی و سر یک از
قوم او را دو مکیال و دو میزان بودی یکی از یکی بزرگتر بدان بزرگ خریدندی و بدان خورد فروختندی
و با وجود کفر در کیل و وزن خیانت کردندی شعیب عم ایشانرا گفت که من شما را بخدای میخوانم و این روش
بشما مینمایم فَاَوْفُوا الْکَیْلَ پس تمام و راست سازید آلهٔ کیل را وَالْمِیزَانَ و آلهٔ وزن را یا در
کیل و وزن راستی کنید وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید مردمانرا اَشْیَاءَهُمْ در چیزهاء ایشان یعنی خیانت
مکنید در خرید و فروخت وَلَا تُفْسِدُوا و فساد مکنید بکفر و خیانت فِی الْاَرْضِ در زمین بَعْدَ
اِصْلَاحِهَا بعد اصلاح آن ببعثت انبیا و انزال کتب ذٰلِکُمْ عمل بانچه میفرمایم خَیْرٌ لَکُمْ بهتر است
شما را اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ اگر هستید شما گروندگان و چون قوم شعیب در شهرها بوقت کیل و وزن خیانت
کردندی و در صحرا راه زدندی پس ایشانرا چنانچه از بخس منع کرد از قطع طریق نیز نهی فرمود و گفت
وَلَا تَقْعُدُوا و منشینید بِکُلِّ صِرَاطٍ بهر راهی که بجهت اخذ مال تُوعِدُونَ بترسانید مردمانرا
و گفته اند ایشان بر سر راهها نشستندی و هر کس خواستی که بمجلس شعیب عم رود او را تخویف
کردندی پس شعیب عم فرمود که بر سر راهها منشینید که وعید کنید طالبان راه حق را وَتَصُدُّونَ
و باز دارید عَنْ سَبِیلِ اللهِ از راه خدای مَنْ آمَنَ بِهِ آنکس را که ایمان آورده است بخدای وَتَبْغُونَهَا
و میجویید برای راه خدا عِوَجًا کجی یعنی طلب بطلان آن کنید وَاذْکُرُوا و یاد کنید منت خدای را بخود اِذْ کُنْتُمْ

العدد الاستعداد والجمع عُدد

چون بودید قَلِیلًا اندکی ازجهت عُدّه و عُدد فَکَثَّرَکُمْ پس بسیار کردانید خدای شما را بانکه برکت
کرد در اموال و اولاد شما آورده اند که مدین بن ابراهیم علیه السلام دختر لوط را علیه السلام بخواست و خدای ایشان را فرزند
بسیار داد و توانگر گردانید پس شعیب علیه السلام این نعمت را یاد ایشان داد و گفت وَانْظُرُوا و بنگرید
کَیْفَ کَانَ که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِینَ آخر کار تباه کاران از امم گذشته که قوم نوح و عاد و ثمود
و قوم لوط بودند پس شعیب علیه السلام روی بمؤمنان کرد و گفت وَإِنْ کَانَ طَائِفَةٌ و اگر جماعتی گروهی
مِنْکُمْ از شما آمَنُوا بگرویدند بِالَّذِی بآن چیزی که برای آن أُرْسِلْتُ بِهِ فرستاده شده ام بآن
وَطَائِفَةٌ و گروهی دیگر از معاندان لَمْ یُؤْمِنُوا نگرویدند قومی از مدین بشعیب علیه السلام ایمان آوردند و جمعی
دیگر انکار نموده گفتند قوت و ثروت ما راست نه مؤمنان را پس حق با ما باشد و اگر حق با ایشان بودی
بایستی که توانگری و وسعت معاش ایشان را بودی شعیب علیه السلام فرمود که اگر چه شما دو گروه شده اید فَاصْبِرُوا
پس شکیبائی کنید حَتَّى یَحْکُمَ اللَّهُ تا وقتی که حکم کند خدای بَیْنَنَا میان ما دو گروه وَهُوَ و وی است
خَیْرُ الْحَاکِمِینَ بهترین حکم کنندگان که در حکم او میل و مداهنت نیست الجزء التاسع من التفسیر
قَالَ الْمَلَأُ گفتند بزرگان الَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا آنانکه گردن کشی کردند و پرستش خدای مِنْ قَوْمِهِ از
قوم شعیب علیه السلام بعد از انکار دعوت او لَنُخْرِجَنَّکَ یَا شُعَیْبُ هر آینه بیرون کنیم ترا ای شعیب وَالَّذِینَ
آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده اند بیرون میکنیم مَعَکَ با تو مِنْ قَرْیَتِنَا از ده خویش أَوْ لَتَعُودُنَّ
یا عود خواهید کرد شما فِی مِلَّتِنَا در کیش ما که کفر است صاحب کشاف فرموده که چون کافران گفتند ترا
با آنها که ایمان آورده اند بیرون میکنیم جمع کردند همه را با یکدیگر و شعیب علیه السلام هرگز کافر نبوده و آن مؤمنان بوده
اند پس بسبیل تغلیب گفتند یا عود کنید بملت ما و لهذا شعیب علیه السلام جواب بر همین وتیره داد قَالَ

گفت شعیب اجبار میکنید ما را بعود أَوَلَوْ کُنَّا و اگر چه باشیم کَارِهِینَ ناخواهان یعنی چگونه در آئیم بدین
شما و ما از آن کاره ایم پس اگر عود کنیم بملت شما و گوئیم مر خدای را شریک هست فی الواقع چنانچه قَدِ افْتَرَیْنَا
بدرستی که افترا کرده باشیم و بر بسته عَلَى اللَّهِ کَذِبًا بر خدای دروغ را و سیطور ده که اوقات
قوم شعیب علیه السلام آن بود که حق سبحانه ایشان را امر کرده است که بر آن طریق باشند و بدین سبب از ملت
بیگانه اند پس شعیب علیه السلام فرمود که عود بملت شما و اعتقاد کردن که این ملت مأمور بها است افترا باشد بر خدا
إِنْ عُدْنَا اگر ما باز گردیم یعنی قوم من از مؤمنان باز گردند و ما باشید فِی مِلَّتِکُمْ در کیش شما بَعْدَ
إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ پس از آنکه برهانید ما را خدای مِنْهَا از ملت شما پس ما مفتریان باشیم وَمَا یَکُونُ لَنَا
و نباید و روا نباشد ما را أَنْ نَعُودَ فِیهَا آنکه باز گردیم بملت کفر إِلَّا أَنْ مگر آنکه یَشَاءَ اللَّهُ خواهد
خدای رَبُّنَا پروردگار ما ارتداد و عود ما را بآن و حکم ازلی و مشیت لم یزلی بدان متعلق شده باشد
وَسِعَ رَبُّنَا و رسیده است پروردگار ما کُلَّ شَیْءٍ به همه چیز عِلْمًا از روی دانش قدیم یعنی علم او
احاطه کرده است به همه چیزها و دانا است بعاقبت کار هر کس از ایمان و کفر و ارتداد و نفاق و خذلان و شما دل
شد بدی که می خواهید از اخراج مؤمنان ما اضطراب نمیکنیم بلکه عَلَى اللَّهِ بر خدای تَوَکَّلْنَا توکل کرده ایم و کار
دکار خود بوی باز گذاشتیم پس شعیب علیه السلام روی از معاندان برتافته و مناجات حضرت مجیب الدعوات
نمود و فرمود و گفت رَبَّنَا افْتَحْ خدایا حکم کن بَیْنَنَا میان ما وَبَیْنَ قَوْمِنَا و میان قوم ما بِالْحَقِّ به راستی
وَأَنْتَ خَیْرُ الْفَاتِحِینَ و تو بهترین حکم کنندگانی وَقَالَ الْمَلَأُ و گفتند گروهی از اشراف قبیله
الَّذِینَ کَفَرُوا آنانکه کافر بودند بخدای مِنْ قَوْمِهِ از قوم شعیب علیه السلام با گروهی دیگر از قوم خود
که ایمان آورده بودند لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ اگر شما متابعت کنید شُعَیْبًا شعیب را در سلوک طریق او و آن

خود را بگذارید إِنَّكُمْ بدرستی که باشید شما إِذًا لَخَاسِرُونَ آنهنگام از زیان زدگان که این قدیم
را گذاشته بدین محدث بگروید و از روش پدران بگذرید یا بزرگان کفره هم با کفار قوم خود گفتند
که اگر دین خود را ترک کنید در زیان افتید زیرا که مدار نفع شما بکم فروشی است و او شما را از آن منع میکند پس
پند شعیب علیه السلام نشنیدند و از کفر و خیانت باز نگشتند فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرا گرفت ایشان را
زلزله و در سوره هود علیه السلام مذکور است که اهل مدین بصیحه هلاک شدند علما گفته اند که صیحه منکره آمد که زمین
بلرزانید یا آنکه صیحه مقدمه زلزله است چه مقرر شده که زلزله بی صیاح و رعاج نمی باشد و در خبر آمده که جبرئیل علیه السلام
فریادی کرد زلزله در شهر ایشان افتاد و همه بلرزه در آمدند فَأَصْبَحُوا پس گشتند فِي دَارِهِمْ در شهر
و منزل خود جَاثِمِينَ بر روی در افتادگان یعنی بزمین افتادند جسدهای بی ارواح الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا
آنانکه تکذیب کردند شعیب را هلاک شدند كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا گویا هرگز نبوده فِيهَا درین شهر الَّذِينَ
كَذَّبُوا شُعَيْبًا آنانکه بدروغ داشتند شعیب را كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ بودند ایشان زیان زدگان
در دنیی و عقبی بفوت مثوبت و لزوم عقوبت آورده اند که چون شعیب علیه السلام مبادی عذاب مشاهده کرد از آن بلد
عزم خروج نمود فَتَوَلَّى عَنْهُمْ پس روی بگردانید از کافران وَقَالَ يَا قَوْمِ و گفت از روی تحسر که ای قوم
لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ بدرستی که برسانیدم شما را رِسَالَاتِ رَبِّي پیغامهای پروردگار خود وَنَصَحْتُ لَكُمْ
و نصیحت کردم شما را از روی مهربانی و گفته اند این خطاب با ایشان بعد از هلاک ایشان بود چنانچه حضرت
پیغمبر ما صلعم با کفار قریش خطاب کرد بعد قتل ایشان در بدر و شعیب علیه السلام بعد از اظهار تاسف و تحسر بر قوم
خود خود را تسلیه داد و گفت فَكَيْفَ آسَى پس چگونه اندوه خورم و غمناک شوم عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ
بر هلاک قومی از کافران که مرا تصدیق نکردند پس از قصص بعضی از امم خالیه و هلاک ایشان بتکذیب پیغمبران

تهدیدی می نماید کفار قریش را و پیغمبر ما میفرماید وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم ما فِي قَرْيَةٍ در شهر و دهی مِنْ نَبِيٍّ
هیچ پیغمبری که او را تکذیب کردند إِلَّا أَخَذْنَا مگر آنکه بگرفتیم أَهْلَهَا اهل آن شهر را بِالْبَأْسَاءِ بسختی و تنگی وَ
الضَّرَّاءِ و رنج و بیماری لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ شاید که ایشان زاری کنند و پذیرنده شده تصدیق نبی خود
نمایند تا بلا مندفع گردد و چون ببلا و زحمت متنبه نشدند ایشان را از ابتلا و راحت مبتلا ساختیم ثُمَّ بَدَّلْنَا
پس بدل کردیم ما مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ بجای بلا و مرض و شدت سلامت و صحت و راحت
حَتَّى عَفَوْا تا وقتی که بسیار شدند هم بمال و هم برجال اینجا نیز آغاز کفران کردند وَقَالُوا و گفتند این یعنی
رنج بجای محنت و مضرت از عادت دهر و طبیعت روزگار است قَدْ مَسَّ بدرستی که رسید
آبَاءَنَا پدران ما را نیز الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ شادی و سختی یعنی در زمان گذشته گاهی قحط بود و گاهی
فراخی گاهی محنت بود و وقتی بیماری زمانی غم بود و زمانی شادی این بسبب کفر و ایمان نیست پس ما بر همان طریقیم که ما
کرده بودیم چون این قوم بناسپاسی و کفر رسوخ ورزیدند فَأَخَذْنَاهُمْ پس ما بگرفتیم ایشان را بَغْتَةً
ناگاهان یعنی در حالتی که ایمن بودند وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان نمیدانستند که عذاب بدیشان نازل
خواهد شد و این حسرت عظیم ترست از آنکه مقدمات عذاب را دیده باشند و نزول آن را دانسته
وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى و اگر چنانچه اهل آن دهها که بدین عذاب مبتلا شدند یا اهل مکه و ما حول
را آمَنُوا بگرویدندی بخدای وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی از شرک و مخالفت پیغمبر لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ
هر آینه بگشادیم ما بر ایشان و بسیار دادیم ایشان را بَرَكَاتٍ برکتها و زیادتیها مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بقبول
دعوات ایشان یا باریدن باران وَالْأَرْضِ و از زمین بر آمدن حاجات یا رستن نبات
وَلَٰكِنْ كَذَّبُوا و لیکن ایشان تکذیب کردند رسولان ما را فَأَخَذْنَاهُمْ پس بگرفتیم ایشان را

بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بانچه بودند که کسب میکردند از کفر و معاصی در حقایق سلمی مذکور است که اگر بندگان بگرویدندی
بوعید من و حذر کردندی از مخالفت یا بترسیدندی از تهدید من دلهاء ایشان از نور مشاهده خود روشنی
دادمی که برکت سماء اشارت بدانست و جوارح و اعضاء ایشان را بخدمت خود بیارامیدمی که برکه ارض
عبارت از آنست نظم در زمین و آسمان درهای جود ¤ میگشایند از پی اهل سجود ¤ از زمین پر طاعت
باز کن ¤ پس بسمای معرفت پر واز کن أَفَأَمِنَ آیا ایمن شدند أَهْلُ الْقُرَى اهل مکه و حوالی آن بعد از آنچه آن
که در عذاب کافران کردیم أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا از آنکه بیاید بدیشان عذاب ما بَيَاتًا در شب وَهُمْ
نَائِمُونَ و حال آنکه ایشان خفته باشند یعنی شبیخون عذاب بیاید بدیشان در وقت غفلت ایشان
أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى یا ایمن شدند اهل شهرها أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا از آنکه بیاید بدیشان عذاب
ضُحًى در وقت چاشت وَهُمْ يَلْعَبُونَ و حال آنکه ایشان بازی میکنند یعنی بتصرف در مهمات دنیا
که بازیچه گاه غافلانست مشغول باشند ملخص سخن آنست که بعد از تکذیب رسل از عذاب الهی ایمن
نتوان بود نه بروز و نه بشب أَفَأَمِنُوا آیا ایمن شدند اهل تکذیب مَكْرَ اللَّهِ از ناگاه گرفتن
خدای مکر استعاره است از استدراج بنده و گرفتن او بر وجهی که نداند فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ
پس ایمن نشوند از مکر خدای إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ مگر گروه زیانکاران که بکفر و نفاق زیان زده هر دو
جهان باشند أَوَلَمْ يَهْدِ آیا بیان نکرد خدای لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ برای آن کسانی که میراث گرفته
اند زمین را یعنی متمکن شده اند در آن مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا پس از هلاک اهل آن مراد کفار زمان حضرت
رسالت اند که دیار امم ماضیه گرفته اند و خدای پی برای ایشان بیان کرد أَنْ لَوْ نَشَاءُ از آنکه اگر بخواهیم أَصَبْنَاهُمْ
بگیریم ایشان را بِذُنُوبِهِمْ بجزای گناهان ایشان یعنی عقوبت کنیم ایشان را چنانچه پیشینیان ایشان را وَنَطْبَعُ

عَلَى قُلُوبِهِمْ و مهر می نهیم بر دلهای ایشان فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ پس ایشان نمی شنوند از روی فهم و عبرت
بعث فهم قلب چه اگر دل منشرح است آنچه میشنود درمی یابد پس گوش دل از استماع سخن حق فایده دارد
نه گوش آب و گل نظم این سخن از گوش دل باید شنود ¤ گوش گل اینجا ندارد هیچ سود ¤
گوش سر با جمله حیوان همدم است ¤ گوش سر مخصوص نسل آدم است ¤ گوش سر چون جانب گوینده است
گوش سر سهلست اگر آکنده است ¤ پس بجهت تسلیه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم میگوید
تِلْكَ الْقُرَى آن شهرها که نسبت با امم مذکوره داشت چون احقاف و حجر و موتفکات و غیر آن نَقُصُّ
عَلَيْكَ میخوانیم بر تو مِنْ أَنْبَائِهَا بعضی از خبرهای آن وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ و بدرستی که آمدند باهالی آن
رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان چون هود و صالح و لوط علیهم السلام بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات روشن یا دلیل واضح
فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا پس نبودند که ایمان آرند بعد از آمدن رسل بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ بانچه تکذیب
میکردند قبل از آمدن ایشان یعنی مستمر بودند بر تکذیب و صلاحیت قبول ایمان نداشتند بسبب
رسوخ در کفر و بودن مهر بر دلها ایشان كَذَٰلِكَ مانند آن مهر سخت که بر دلهای کفار گذشته بود يَطْبَعُ
اللَّهُ مهر می نهد خدای عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ بر دلهای ناگرویدگان مراد ازینها اند از کفار قریش
که خدای دانسته که ایمان نیارند وَمَا وَجَدْنَا و نیافتیم لِأَكْثَرِهِمْ و بیشتر امم مذکوره را مِنْ
عَهْدٍ وفای عهدی که در روز میثاق بسته بودند یا عهدی که در زمان خوف مضرت میکردند که اگر نجات
یابیم ایمان آریم وَإِنْ وَجَدْنَا و بدرستی که یافتیم أَكْثَرَهُمْ بیشتر ایشان را لَفَاسِقِينَ
شکنندگان عهد و پیمان ثُمَّ بَعَثْنَا پس برانگیختیم و فرستادیم مِنْ بَعْدِهِمْ بعد از این پیغمبران
مُوسَى موسی بن عمران را بِآيَاتِنَا بمعجزاتی که او را عطا کرده بودیم إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون که نام

او قابوس بود یا ولید بن مصعب بن ریان فرعون لقب ملوک مصر بوده چون کسری و قیصر و خاقان و تبع که القاب
سلاطین فرس و روم و چین و یمن است وَمَلَائِهِ و بسوی اکابر قوم او فَظَلَمُوا بِهَا پس ستم
کردند یعنی کافر شدند بآیات و وضع کردند کفر را در مکان ایمان چه حق آن آیات از غایت وضوح آن
بود که بآن بگروند فَانْظُرْ پس بنگر بدیده بصیرت که بعد از انکار حق كَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ
الْمُفْسِدِينَ انجام کار تباه کاران که غرقه شدند حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلم چون
از مصر فرار نمود و در مدین بصحبت شعیب علیه السلم رسید و دختر او صفورا بعقد در آورد عزم مراجعت
عصا و ید بیضا اختصاص پذیرفت چنانچه تفاصیل این قصص در اثنای سور آینده بیاید بموجب حق جل
حکم فرمود که بمصر رود و فرعون را بخدای دعوت کند و از طغیان و سرکشی و دعوی ربوبیت منع نماید موسی ع
بیامد و بعد از مدتی که ملاقات فرعون دست داد آغاز دعوت کرد وَقَالَ مُوسَى و گفت موسی ع
يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ ای فرعون من فرستاده ام مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از نزد پروردگار عالمیان بو
تو و قوم تو حَقِيقٌ سزاوارم برسالت یا بانکه تصدیق من کنی و مستوجبم عَلَى أَنْ لَا أَقُولَ بر آنکه نگویم
عَلَى اللَّهِ بر خدای إِلَّا الْحَقَّ مگر سخن راست قَدْ جِئْتُكُمْ بدرستی که آمده ام بشما بِبَيِّنَةٍ بحجتی روشن
مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما یا آورده ام معجزه پیدا و سویدا که بر صحت رسالت من گواه است
فَأَرْسِلْ مَعِيَ پس بفرست با من بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب را و دست از استخدام ایشان
کوتاه کن تا بارض مقدسه که موطن آبای ایشان بوده باز گردند آورده اند که فرعون بنی اسرائیل را
ببندگی میگرفت و سبب آن بود که چون یعقوب ع با اولاد و احفاد خود بمصر آمد بجانی قرار گرفتند
و نسل ایشان بسیار شد و یعقوب و یوسف علیهما السلم با برادران در گذشتند و ملک ریان

که فرعون زمان یوسف ع بود و بمرد و پسرش مصعب بنی اسرائیل را حرمت میداشت و متعرض ایشان
نمیشد چون او بمرد ولید فرعون زمان موسی علیه السلم بود بر تخت سلطنت نشست و زبان بلاف
أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى بگشاد بنی اسرائیل دعوی او را قبول نکردند او گفت پدر شما بنده درم خریده کنعان
بود و شما بنده زادگان مائید پس ایشان را ببندگی گرفت تا وقتی که موسی علیه السلم مبعوث شد و
گفت ای فرعون دست از بنی اسرائیل بدار قَالَ گفت فرعون إِنْ كُنْتَ اگر هستی تو که در دعوی
خود جِئْتَ بِآيَةٍ آورده معجزه و حجتی فَأْتِ بِهَا پس بیار آنرا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ
اگر هستی از راستگویان بنمای معجزه خود را فَأَلْقَى عَصَاهُ پس بیفکند موسی عصا را از دست
خود فَإِذَا هِيَ پس آنگه عصا بعد از القا ثُعْبَانٌ مُبِينٌ اژدهای شد ظاهر الامر که هیچ کس
را شک نماند در آن که آن اژدهاست در روایت آمده که آن عصا اژدهای شد دهن گشاده و ما بین
لبین او هشتاد زراع بود فک اسفل بر زمین نهاد و فک اعلی بر کنگره قصر فرعون و روی بجانب
تخت وی آورد و علا زمان بارگاه بهزیمت رفتند و فرعون نیز بگریخت و در ازدحام خلایق بهنگام فرار هفت
و چهار آدمی هلاک شد فرعون نعره زد که یا موسی سوگند میدهم ترا بدان خدای که فرستاده او ترا که
عصای خود در گیر و من بتو ایمان می آورم و بنی اسرائیل را بتو میگذارم موسی علیه السلم قفای ثعبان گرفت
همان عصا شد و فرعون باز آمده بر سریر خود نشست و گفت هیچ معجزه دیگر داری موسی ع گفت آری پس
دست راست بگریبان و زیر بغل چپ در آورد وَنَزَعَ يَدَهُ و بیرون کشید دست خود را فَإِذَا هِيَ
پس آنجا بود دست او بَيْضَاءُ سفیدی که بیاض او در غایت کمال بود لِلنَّاظِرِينَ مگر نگرندگان
نظاره کنندگان را آورده اند که موسی علیه م وی گندم گون بود چون دست در گریبان کردی و بیرون آوردی

نورانیت ان بمثابه بود که شعاعش بر نور افتاب غلبه کردی در مدارک اورده که موسی علیه السلم دست خود
بفرعون نمود و بعد از ان در گریبان کرده بیرون آورد و بیضای نورانی که میان اسمان و زمین را روشن
ساخت و باز بگریبان برده بیرون اورد و بهمان حالت اول القصه فرعون بعد از مشاهده این دو معجزه اشراف
قوم را طلبیده در باب موسی علیه السلم با ایشان مشاورت کرد قَالَ الْمَلَأُ گفتند بزرگان مِنْ قَوْمِ
فِرْعَوْنَ از گروه فرعون إِنَّ هَذَا بدرستی که این موسی لَسَاحِرٌ جادوی است عَلِيمٌ دانا بفن سحر و ما
دران که چوب را اژدها میسازد و دست گندم گون را ید بیضا بیرون می آرد يُرِيدُ میخواهد این ساحر
أَنْ يُخْرِجَكُمْ ان که بیرون کند شما را این قبطیان مِنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما که ولایت مصر است و حکومت
بر بنی اسرائیل دهد فرعون که این سخن شنید گفت فَمَاذَا تَأْمُرُونَ پس شما چه چیز میفرمایید مرا و تدبیر چیست
قَالُوا گفتند أَرْجِهْ حبس کن او را وَأَخَاهُ و برادر او هارون را یا تاخیر کن مهم ایشان را و شتاب زدگی منما
وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ و بفرست در شهرها که تعلق بصعید مصر دارد حَاشِرِينَ گروه فراهم ارندگان و جمع کنندگان
کار ایشان يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ بیارند بتو هر جا ساحری باشد عَلِيمٍ دانا و حاذق در فن خود اورده
اند که بهیچ قرن چند ان ساحر نبوده که در قرن موسی علیه السلم و رئیسان سحره بالقطع مداین صعید بودند در تفسیر
دمیاطی اورده که در مداین صعید دو برادر بودند که ایشان را در فن سحر مهارتی تمام بود چون فرستاده فرعون بایشان
رسید مادر خود را گفتند ما را بسر قبر پدر رهنمایی کن و ایشان پدر خود را اواز دادند جواب ایشان باز داد
گفتند پادشاه ملک مصر ما را طلبیده بجهت انکه دو کس امده اند بی لشکر و سلاح و کار بروی تنگ اورده
و ایشان را عصایی هست که چون می افکنند اژدهایی میشود که هرچه پیش او می آید میخورد و فرعون داعیه کرده که ما را با ایشان
معارضه فرماید صاحب قبر جواب داد که چون بمصر رسید بپرسید که در وقتی که ایشان در خواب میشوند ان عصا

ثعبان اژدها میگردد یا نه اگر میگردد بدانید که از جادوی نیست چه ساحر وقتی که در خواب باشد سحری ندارد
و چون حال برین منوال باشد نه شما که هیچکس از عالمیان را قوت معارضه با ایشان نخواهد بود القصه برادران
با شاگردان و مصاحبان که دوازده هزار بودند و در زاد المسیر میگوید هفتاد هزار بمصر امدند و بدرگاه
فرعون جمع شدند چنانچه حق سبحانه میفرماید وَجَاءَ السَّحَرَةُ و امدند جادوان فِرْعَوْنَ بسوی فرعون
بعد از انکه ایشان را طلبیده بود و چون چشم ایشان بر فرعون افتاد قَالُوا گفتند إِنَّ لَنَا ایا باشد ما را لَأَ خوام
مزدی إِنْ كُنَّا اگر باشیم نَحْنُ الْغَالِبِينَ ما غلبه کنندگان بر موسی قَالَ نَعَمْ گفت فرعون اری مزد
باشد وَإِنَّكُمْ و شما باشید لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ از نزدیکان من که هرگاه خواهید نزد من در ایید و در اورده اند
که سران جماعت چهار تن بودند ان دو برادر که سابور و عادور میگفتند و دیگر حط حط و مصفی و در لباب اورده
که این چهار تن را نیز مهتری بود شمعون نام چون بمصر امدند و سابور و عادور واقعه سوال و جواب پدر با قوم گفتند
ایشان از قصه خواب و بیداری موسی و اژدها شدن عصا استفسار بلیغ نمودند معلوم شد که کاه موسی علیه
السلم در خواب عصا اژدها شده پاسبانی میکند ایشان را تردد بهم رسید و دغدغه در خاطر خطور کرده پنهان
میداشتند تا وقتی که فرعون لعین موسی را علیه السلم طلبیده و مقرر شد که با جادوان مناظره کند و مجلس
معارضه انتظام یافت ساحران عصا و رسن خود ان اوردند و فرعون لعین بر بالای تخت خود بتفرج نشست
و مردم مصر بنظاره حاضر شدند هفتاد هزار ساحر بر یک طرف صف بر کشیدند و موسی و هارون علیهما
السلم بر یک جانب بایستادند جادوان بطریق ادب پیش امده قَالُوا يَا مُوسَى گفتند ای موسی إِمَّا
أَنْ تُلْقِيَ یا انست که تو می افکنی عصای خود را وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ و یا انکه باشیم نَحْنُ الْمُلْقِينَ ما افکنندگان
حبال و عصی خود قَالَ گفت موسی علیه السلم از روی کرم و تسامح و تخلق که انبیا را می باشد که أَلْقُوا شما بیفکنید

فَلَمَّا أَلْقَوْا پس انهنگام که بیفکندند جادوان انچه ساخته بودند سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ جادوی
کردند چشمهای مردمان یعنی بنمودند بدیشان چیزی مخیلی که حقیقتی نداشت وَاسْتَرْهَبُوهُمْ و بترسانیدند ایشانرا
وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ و اوردند جادوی بزرگ اورده اند که رسنهای بزرگ را مجوف تافته و بافته بودند
و بقیر مطلی کرده و چوبهای دراز را میان تهی ساخته و اجواف همه را پر سیماب کرده چون حرارت افتاب
بدانجا رسید زیبق در حرکت آمده وان رسنها و چوبها بشکل مار بر یکدیگر پیچیدن گرفت و در تفسیر عین المعانی
اورده که زیر زمین را تهی کرده بودند و اتش برافروخته چون حرارت اتش از تحت و گرمی افتاب از فوق
اثر کرد ان اشکال در حرکت امده چنان نمود که همه میدان پر از ماران اند وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم
بسوی موسی علیه السلم أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ انکه بیفکن عصای خود را پس موسی عصی بیفکند اژدهای شد دهان گشاده
فَإِذَا هِيَ پس انجا که اژدها شده بود عصا تَلْقَفُ فرو میبرد مَا يَأْفِكُونَ انچه تزویر میکردند و بدروغ
تخیل مینمودند وان حبل فرو اد رسن و چوب بود راوی گوید که چون چوبها و رسنهای ایشان فرو برد روی [illegible]
کیان اورد و هر دم بکر بجنبید و خلقی عظیم دران انبوهی هلاک گشتند پس موسی علم اورا بگرفت همان عصا شد
و حق سبحانه ان حبال و عصارا معدوم گردانید فَوَقَعَ الْحَقُّ پس ثابت شد و پیدا امد راستی موسی علیه السلم
وَبَطَلَ و زایل مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ انچه بودند که عمل میکردند از سحر جادوان بایکدیگر گفتند اگر این سحر بودی
بایستی که جادویهای مارا باطل نکردی فَغُلِبُوا پس مغلوب شدند جادوان هُنَالِكَ انجا که موسی
علیه السلم غالب شد یا فرعون و قوم او مغلوب و منکوب گشتند وَانْقَلَبُوا و بازگشتند ازان موضع
صَاغِرِينَ خوار شدگان و ناامیدان و بی مرادان وَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ و افکنده شدند جادوان بروی
خود سَاجِدِينَ سجده کنندگان مر خدایرا قَالُوا آمَنَّا گفتند ایمان آوردیم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ به پروردگار

عالمیان

عالمیان فرعون گفت بدین پروردگار مرا میخواهید ایشان گفتند تو که باشی رب العالمین رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ
پروردگار موسی و هارون است قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون با جادوان آمَنتُم بِهِ ایا ایمان اوردید
بموسی و تصدیق نمودید اورا قَبْلَ أَنْ آذَنَ پیش از انکه دستوری دهم لَكُمْ شمارا در ان إِنَّ هَٰذَا
بدرستی که این عمل لَمَكْرٌ تدبیر خفی است که شما مَّكَرْتُمُوهُ ساخته اید انرا فِي الْمَدِينَةِ در شهر مصر پیش از بیرون
امدن بوعده گاه یعنی شما با موسی مواضعه کرده اید و این حیله ساخته لِتُخْرِجُوا مِنْهَا تا بیرون کنید ازین
شهر أَهْلَهَا اهل انرا که قبطیانند و این مملکت شمارا و بنی اسرائیل را خالص شود فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ
پس زود باشد که بدانید نتیجه این معامله که ترتیب داده اید این تهدیدی بود مجمل انکه تفصیل کرد و گفت
لَأُقَطِّعَنَّ هر اینه ببرم أَيْدِيَكُمْ دستهای راست شمارا وَأَرْجُلَكُم و پایهای چپ شمارا مِّنْ خِلَافٍ
خلاف یکدیگر یعنی از هر شقی عضوی ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ پس بردار کشم همه شمارا برای تفضیح شما
و عبرت گرفتن دیگران قَالُوا گفتند جادوان که مارا از مرگ چه ترسانی و وعید کشتن چه دهی که ما بمرگ مشتاق
تریم از تشنه باب زلال زیرا که بسبب موت إِنَّا بدرستی که ما إِلَىٰ رَبِّنَا بسوی پروردگار خود مُنقَلِبُونَ
بازگردندگانیم پس چرا خواهان او نباشیم و فی المثنوی المعنوی نظم تا که جانها بسته اند در آب و گل
چون رهند از اب و گلها شاد دل ... در هوای عشق حق رقصان شوند ... همچو قرص بدر بی نقصان شوند
چون تعاقب تن برفت از روی روح ... از لقای دوست دارد صد فتوح ... میزند جان در جهان ابگون
نغمهٔ یا لیت قومی یعلمون وَمَا تَنقِمُ و تو که فرعونی منکر نمی شوی مِنَّا از ما و عیب نمیکنی مارا إِلَّا أَنْ
آمَنَّا مگر انکه ما بگرویدیم بِآيَاتِ رَبِّنَا بنشانها و قدرت افریدگار ما لَمَّا جَاءَتْنَا انهنگام که بما امد
کردیم بدرست موسی علیه السلم پس روی از فرعون بگردانیده متوجه حق شده گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما

أَفْرِغْ عَلَيْنَا بریز بر ما و افاضه کن صَبْرًا شکیبایی درین بلا تا فزع نکنیم وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ و بمیران ما
را مسلمان ثابت قدم بر ایمان وَقَالَ الْمَلَأُ و گفتند مهتران مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ از گروه ملازمان فرعون أَتَذَرُ
مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ آیا میگذاری و دست باز میداری موسی و قوم او را لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ تا تباهی کنند در زمین
و مردم را بر تو متغیر گردانند وَيَذَرَكَ و پرستش ترا بگذارند وَآلِهَتَكَ و از عبادت معبودان و خدایان تو
دست باز دارند گفته اند فرعون خلق را پرستش خود میفرمود و خود میپرستید کواکب بود و اصنام که او
بر صورت خود بتان ساخته بود و بهر یک از قوم را بتی داده که این را بپرستید تا او شما را بمن نزدیک
گرداند و ازین سبب میگفت أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ یعنی خدایان خورد ترند و من خدای بزرگتر القصه اعیان مملکت
فرعون لعین او را تحریص و ترغیب کرد بر قتل موسی و قوم او و فرعون لعین دانست که او بر قتل موسی علیه السلم
قادر نیست قَالَ گفت سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ زود باشد که بکشیم پسران ایشان را چنانچه پیش ازین میکشتیم
تا نسل ایشان منقطع گردد وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ و زنده بگذاریم دختران ایشان را تا خدمت ما کنند وَإِنَّا فَوْقَهُمْ
و ما بر ایشان قَاهِرُونَ غالبانیم و ایشان مقهور حکم ما اند چون این تهدید بسمع بنی اسرائیل رسیده مضطرب
شده بطریق استغاثه روی بموسی علیه السلم آوردند و بعد از اضطراب ایشان قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ
گفت موسی مر گروه خود را اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ یاری خواهید از خدای وَاصْبِرُوا و صبر کنید بر آنچه با شما کنند إِنَّ
الْأَرْضَ لِلَّهِ بدرستی که زمین مر خدای راست يُورِثُهَا میراث میدهد از آن مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد
مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود درین سخن وعدهٔ هلاک قبطیانست و در آمدن ولایات ایشان بتصرف
بنی اسرائیل وَالْعَاقِبَةُ و عاقبت نیکو یا ظفر و نصرت یا بهشت لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکارانراست بنی اسرائیل
این کنایه را که مشتمل بر بشارت ایشان بود در نیافتند و باز آغاز شکایت فرموده قَالُوا گفتند أُوذِينَا

ما را میرنجانیدند یعنی قبطیان ما را ایذا میکردند مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا پیش از آنکه تو بیایی از نزدیک حق بنبی از
روز ما را خدمت خود میفرمودند یعنی روز دیگر ایذا میکردند وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا و ایذا میکنند ما را پس
از آنکه تو بیامدی و تمام روز ما را کار میفرمایند یا پیش ازین ابنا ما میکشتند و حال نیز میخواهند که بهانها
اشتغال کنند قَالَ گفت موسی علیه السلم از روی تضرع عَسَىٰ رَبُّكُمْ شاید پروردگار شما و عسی
برای اطماع است یعنی طمع میدارم از خدای أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ آنکه هلاک کند دشمن شما را که
فرعون لعین است با قوم او وَيَسْتَخْلِفَكُمْ و خلیفه گرداند شما را بعد از هلاک ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین مصر
یا در ارض مقدسه فَيَنْظُرَ پس ببیند خدای که بوقت رفعت و راحت و دولت كَيْفَ تَعْمَلُونَ
چگونه عمل میکنید و چه چیز بجای می آرید از کفر و شکر و طاعت و معصیت تا شما را بدان جزا دهد انگاه حق
تعالی بعد از وعدهٔ هلاک دشمنان مقدمات آن را بیان میکند وَلَقَدْ أَخَذْنَا و هر آینه که ما فرا گرفتیم
آلَ فِرْعَوْنَ تبع و خدم فرعون را بِالسِّنِينَ بقحط و تنگی و خشک سالی وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ و بنقصان بعضی
از میوهای ایشان لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ تا باشد که ایشان پند گیرند و از کفر باز ایستند ایشان متنبه
نشدند فَإِذَا جَاءَتْهُمُ پس چون آمد بدیشان الْحَسَنَةُ نیکوی از فراخی و ارزانی قَالُوا لَنَا
هَٰذِهِ میگفتند برای ماست این نیکوی و ما مستحق آنیم وَإِنْ تُصِبْهُمْ و اگر رسیدی بدیشان سَيِّئَةٌ
بدی چون قحط و بلا يَطَّيَّرُوا فال بد میگرفتند بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ بموسی و آنانکه با وی بودند از مومنان و
میگفتند این رنج و محنت بشامت ایشان بما میرسد أَلَا بدانید إِنَّمَا طَائِرُهُمْ جز این نیست که
خیر و شر ایشان عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خداست و آن اعمال بد ایشانست که کرام الکاتبین
نوشته بحضرت برده اند و شامت آن عملها در ایشان رسیده وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان

لا یعلمون نمی‌دانند که انچه بدیشان می‌رسد از مکاره و اهوال بواسطه شومی اعمال ایشانست وقالوا و گفتند
فرعونیان موسی را مهما تاتنا به هرگاه بیاری بما هر چیز که بیاری بما من آیة از نشانه که زعم تست که معجزه
تست مثل قحط و مرض و امثال آن لتسحرنا بها تا سحر کنی ما را بان فما نحن پس نیستیم ما لک بمؤمنین
ترا ای گروندگان و باور دارندگان چون قبطیان بنهایت انکار پیش امدند فارسلنا پس فرستادیم
علیهم الطوفان بر ایشان طوفانرا و آن چیزی باشد که طواف کند بر اماکن و فرا گیرد همه را از اوج
باران و سیل والجراد و فرستادیم ملخ پرنده والقمل و ملخ پیاده یا کنه یا سپوس والضفادع
و بزغ والدم و خون آیات مفصلات در حالتی که این اشیا آیتها و قدرت ما بودند از یکدیگر جدا شده
یعنی مدت میان هر دو آیة یکماه بود و امتداد هر آیتی یکهفته فاستکبروا پس ایشان گردن کشی
کردند از فرمان برداری وکانوا و بودند قوما مجرمین گروهی مجرم یعنی معاند در کفر که با وجود دلایل ظاهر
آیات و تتابع آن ایمان نیاوردند ولما وقع و هرگاه واقع شد و فرود امد علیهم الرجز بر ایشان
عذابی از آنها که مذکور شد قالوا گفتند از روی تضرع یا موسی ادع لنا ای موسی بخوان برای ما ربک
از بهر ما پروردگار خودرا بما عهد عندک با آنچه عهد کرده است و آن عهد نزدیک تست یعنی خدای تو با تو وعده کرده
که چون او را بخوانی اجابت کند لئن کشفت اگر باز بری و زایل گردانی عنا الرجز از ما این عذاب را لنؤمنن
هر اینه ما ایمان اریم و تصدیق کنیم لک ترا ولنرسلن و هر اینه بفرستیم معک بنی اسرائیل
با تو بنی اسرائیل را تا هر جا خواهی ببری فلما کشفنا پس آن وقت که ما ببردیم بدعاء موسی علیه‌السلام و دفع کردیم
عنهم الرجز از ایشان آن عذاب را و تا خیر کردیم الی اجل تا مدتی از زمان که هم بالغوه
ایشان رسند که ستند بدان تا معذب گردند در آن اذا هم ینکثون پس ایشان عهد را بشکستند و در تعاقب

آمده که در مصر هشت شبانه روز باران بارید و ظلمات ابرها متراکم شد و ماندند و آب بخانه‌های قبطیان
در امد و مردان و زنان بر پای ایستاده و کودکان را بر بلند بیاشانده‌اند و هر قبطی که در خانه بنشستی
غرق شدی و با آنکه بیوت بنی اسرائیل بمنازل ایشان متصل بود قطره آب بدان خانه‌ها در نیامد القصه
بتنگ امده رجوع بفرعون کردند و از و نا امید شده روی بموسی علیه‌السلام اوردند که از خدای خود درخواه تا این
عذاب دفع کند و ما ایمان اریم چون آن طوفان بدعاء موسی مندفع شد و آب از روی زمین برفت و زرعات
ایشان را برکت بشایسته نیکو که هرگز ندیده بودند باز کفران نعمت ورزیده ایمان نیاوردند حق سبحانه
ملخ سواره بر ایشان گماشت تا اکثر مزروعات ایشانرا بخوردند دیگر باره پناه بحضرت موسی علیه‌السلام
اوردند و سوگند خوردند که اگر این بلا منکشف گردد دیگر ابا نکنند حضرت موسی علیه‌السلام بصحرا بیرون
امد و بعصای خود اشارت بمشرق و مغرب کرد جمیع ملخها بدان دو طرف متفرق شد ایشان دیدند
که مقداری از مزروعات مانده گفتند این مایه محصول ما را بس است و تصدیق نکردند حق تعالی ملخ پیاده بر
فرستاد تا آنچه از زرع باقی مانده بود بخوردند و دیگر باره التجا بکلیم الله کرده اغاز تضرع نمودند و بشرط ایمان
آن عذاب اخر شد گفتند ای موسی ما را محقق گشته که تو در فن سحر از جمله ماهرانی و دیگر باره حق تعالی لشکر
بزغ را فرستاد تا بجامه خواب ایشان در امدند و در دیگها ایشان می افتادند و چون کسی سخن گفتی
بدهن وی در امدندی باز تضرع نموده و شرط کرده این بلا مندفع شد و دیگر باره باسر تمرد و عناد رفتند
حق تعالی آب نیل را خون گردانید چنانکه سبطی می‌خورد آب بود و همین که قبطی میل میکرد خوناب می‌شد
و اگر از یک ظرف میخوردند نسبت بهر یک عین حال واقع بود بعد از آن نیز عهد کردند و بعد از کشف بلا شرط
شاعیة بجای نیاوردند فانتقمنا پس انصاف ستدیم و اراده انتقام کردیم منهم از ایشان

فأغرقناهم پس غرقه ساختيم ايشان را في اليم در درياي قلزم نزديك مصر بأنهم بسبب انكه ايشان
كذبوا بآياتنا دروغ داشتند آيات قدرت ما را وكانوا عنها وبودند از تامل در ان غافلين
بيخبران وأورثنا القوم وميراث داديم قوم را الذين كانوا يستضعفون انانكه بودند ضعيف و زبون
كرده شده بدست فرعونيان بني اسرائيل را كه بدست قبطيان در مانده بودند بعد از هلاك فرعون
لعين واتباع او ميراث داديم مشارق الأرض جهات شرقي از زمين شام ومغاربها وجهات
مغربي را از ان زمين التي باركنا ان زميني كه بركت پيدا كرده ايم فيها دران بارزاني وبسيار
محصولات يا باقدام انبياء عظام على نبينا وعليهم الصلوة والسلم وتمت وتمام شد وبوفا رسيد
كلمت ربك وعده پروردگار تو الحسنى وعده نيكو على بني اسرائيل براي بني اسرائيل كه ان تحريف
بود بر اعدا وتسخير ديار ايشان بما صبروا وفاي اين وعده بسبب ان بود كه صبر كردند بر شدايد ومكاره ودمرنا
وخراب كرديم ما كان يصنع آنچه بود كه ساخته وراست كرده بود فرعون وقومه وگروه او از كو
وحصارها ومنزلها ونيكو وما كانوا يعرشون وانچه بودند كه برافراشته بودند از بناها چون صرح هامان وجاوزنا
ببني اسرائيل وبگذرانيم بني اسرائيل را البحر از دريا بسلامة فأتوا پس بيامدند وبگذشتند على
قوم بر گروهي از قبيله لخم كه در ولاية رقه يعكفون اقامت ميكردند على أصنام لهم بر پرستش بتان كه
وان ايشان را بود وچون بني اسرائيل قومي را انجا در بتكده ديدند قالوا گفتند يا موسى اجعل لنا اي موسى بساز براي ما
إلها خداي يعني تمثالي بساز كه ان را بپرستيم كما لهم آلهة چنانچه ايشان را خدايان هست كه
ميپرستند قال إنكم موسى گفت بدرستي كه شما هستيد قوم تجهلون گروهي كه ناداني ميكنيد
وجهل مي ورزيد درين كه توهم جواز عبادت غير خدا داريد إن هؤلاء بدرستي كه اين گروه بت پرستان

متبر هلاك شده اند ما هم فيه با انچه ايشان دراند يعني خداي دين وايين ايشان را در هم خواهد شكست
وبتان ايشان بر دست ما پاره پاره خواهند گشت وباطل وزايل ومضمحل است ما كانوا يعملون
انچه هستند ايشان كه ميكنند از عبادت اصنام قال گفت موسى عم أغير الله آيا جز خداي أبغيكم
إلها طلب كنم براي شما معبودي وهو فضلكم وحال انكه او فضل داد شما را على العالمين
برعالميان زمان شما وبا انواع نعم تخصيص فرمود وإذ أنجيناكم وياد كنيد چون برهانيديم شما را من آل فرعون
از تبع فرعون يسومونكم ميچشانيدن شما را سوء العذاب تلخي عذاب يقتلون أبناءكم
ميكشتند پسران شما را بجهت انقطاع نسل شما ويستحيون نساءكم وزنده ميگذاشتند زنان
شما را بجهت خدمتكاري وبندگي خود وفي ذلكم ودرين رهانيدن بلاء نعمتي بود يا دران عذاب
محنتي بود شما را من ربكم عظيم از پروردگار شما محنت بزرگ اورده اند كه موسى عليه السلم وعده
كرده بود بني اسرائيل را كه بعد از هلاك فرعون بيارم بشما از نزد يك خداي تعالى كه هرچه شما را بايد دران
مبين ومفصل باشد پس از دريا نجات يافتند وفرعون غرقه شد طلب ان كتاب نمودند وموسى عم
از خداي درخواست كه ان كتاب بدو فرستد حكم شد كه سي روز بروزه باشي پس از ان بطور اي تا
با تو سخن گويم موسى عليه السلم سي روز روزه داشت وروز سي ويكم بطور توجه نمود وكراهت داشت از
انكه با حق سخن گويد واز دهن او بوي روزه آيد پس براي دفع ان را چه مسواك كرد وملايكه گفتند كه ما از
تو بوي مشك مي شنيديم از ان بمسواك دفع كردي حق سبحانه فرمود تا چه ماه از ده روز ديگر روزه دارد
چنانچه ميفرمايد وواعدنا موسى ووعده داده بوديم موسى را براي دادن كتابي ثلاثين ليلة
سي شبانه روز از ذي القعده چون مدار حساب شهور عرب روية هلال است وان بشب مرئي ميشود

تاریخ را بشب مقید کرد **وَأَتْمَمْنَاهَا** و تمام کردیم ان سی را **بِعَشْرٍ** بده دیگر از ذی الحجه **فَتَمَّ** پس تمام شد **مِيقَاتُ رَبِّهِ** وقتی که پروردکار او مقرر فرموده بود **أَرْبَعِينَ لَيْلَةً** بجمل شبانروز **وَقَالَ مُوسَىٰ** و کفت موسی **لِأَخِيهِ هَارُونَ** برادر خود هرون را که بطلب کتاب بجانب طور سینا میروم **اخْلُفْنِي** تو خلیفه من باش **فِي قَوْمِي** در میان قوم من **وَأَصْلِحْ** و بصلاح ار هر کاری را که شایسته اصلاح باشد از امور ایشان **وَلَا تَتَّبِعْ** و پی روی مکن **سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ** راه تباه کاران را **وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ** و ان هنکامی که امد موسی **لِمِيقَاتِنَا** بوقتی که ما مقرر و معین کرده بودیم **وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ** و سخن کفت با وی پروردکار وی یعنی بشنوانید او را کلام خود بی واسطه در تبیان اورده که چون حق سبحانه و تعالی خواست که با موسی علیه السلام سخن کوید بفرمود تا سخت فرسنج کرد اکرد طور ظلمت فرو کرفت و چون موسی علیه السلام قدم در ظلمت نهاد شیطان او را از وی براند و ملکین کاتبین را از وی دور کردند و اسمانها را نظر وی در اورند ملیکه را دید در هوا ایستاده و عرش عظیم بروی ظاهر کشت پس حق تعالی با وی سخن کفت در بنابیع اورده که او را پنجاه و چهار هزار کلمه بشنوانید و بروایتی هفتصد هزار و اصح بود اربعه چهار هزار است و در کشاف کفته که حق تعالی چهل شبانروز با موسی علیه السلام سخن کفت چون موسی سخن حق شنید و از جام کلام بی ملال ربانی جرعه ذوق محبت چشید فراموش کرد که او در دنیاست خیال بست که در فردوس اعلاست و چون رتبت های مشاهده لقات **قَالَ** کفت موسی **رَبِّ أَرِنِي** ای پروردکار من بنمای مرا ذات تو یعنی مرا متمکن ساز از رؤیه خود تا بدیده سر **أَنْظُرْ إِلَيْكَ** نظر کنم بسوی تو **قَالَ** کفت خدای **لَنْ تَرَانِي** نتوانی دید مرا در دنیا چه حکم ازلی بران وجه واقع شده که هر بشری که درین نظر کند بمیرد و در مدارک اورده که بعین فانی مرا نه بینی بلکه جمال باقی بدیده باقی مشاهده باید کرد و ان دیده در بهشت خواهد بود دیده انکه طلب

علیه السلام رؤیت دلیل جواز رؤیت است چه اکر رؤیه محال بودی موسی علیه السلام سوال نکردی چو طلب مستحیل از انبیا روا نیست صاحب کشف الاسرار کوید مقام موسی علیه السلام در ان ساعت که خطاب **لَنْ تَرَانِي** شنید عالی تر بود از ان وقت که کفت **أَرِنِي** زیرا که این ساعت در عین مراد حق بود و ان وقت در قید مراد خود قایم بمراد حق بودن کاملتر است از قیام بمراد خود **نظم** لن ترانی میرسید از طور موسی را جواب مرحبا ان از دوست ابد سر بسر کردن متاب اکرچه زخم لن ترانی رسید فی الحال مرهم راحت و شفا که تو باضعف بشریه طاقت دیدار نداری از ان کفتیم که لن ترانی **وَلَٰكِنِ انْظُرْ** ولیکن نکاه کن **إِلَى الْجَبَلِ** بکوه زبیر که بلندترین جبال ولایت مدین است و قوت تحمل او از تو بیشتر است **فَإِنِ اسْتَقَرَّ** پس اکر این کوه قرار کیرد و ثابت ماند **مَكَانَهُ** در جای خود بهنکام تجلی من برو **فَسَوْفَ تَرَانِي** پس زود باشد که تو نیز ببینی مرا و طاقت دیدار من داشته باشد و اکر کوه را قوت دیدار نباشد تو هم در دنیا ازین تمنای کار در کذر **فَلَمَّا تَجَلَّىٰ** پس انهنکام که تجلی کرد **رَبُّهُ** پروردکار موسی یعنی ظاهر کرد ایه از نور خود و یا از نور عرش بمقدار سوفار سوزنی **لِلْجَبَلِ** برای ان کوه بعد از انکه حیوة و علم و رؤیه در وی افریده بود و تا از نور حق سبحانه را دید در عین المعانی از سهل ساعدی نقل میکند که حق سبحانه نور خود را از ورای هفتاد هزار حجاب بمقدار درهمی ظاهر کرد و در ان ساعت هر دیوانه که بر روی زمین بود با هوش امده و هر بیماری که سر بر بالین مرض داشت شفا یافت عرصه زمین رقم سرسبزی پذیرفت و ابهای شور شیرین شد و اطلاوت منقطف کشت بتان بروی در افتادند و بیران مجوس فرو مرده بسبب ان تجلی **جَعَلَهُ** کردانید خدای هر ان کوه را **دَكًّا** ریزه ریزه و در تبیان نقل میکند که کوه بدان عظمت پاره پاره کشت و شش کوه دیکر از و جدا شد سه کوه که احد است و رقان و رضوی بمدینه افتاد و سه کوه دیکر که ثور و ثبیر و حرا است بمکه

وَخَرَّ مُوسَى و بیفتاد موسی علیه السلام صَعِقًا بیهوش از هول آنچه مشاهده کرد از پاره پاره شدن کوه
و از غشی بیخبر بود از عرفه تا عشیه روز جمعه بیهوش ماند فَلَمَّا أَفَاقَ چون باخود آمد قَالَ سُبْحَانَكَ
گفت تنزیه میکنیم ترا از هرچه نه لایق حضرت تست یا پاک میدانم ترا از آنکه مرئی شوی در دنیا تُبْتُ إِلَيْكَ
بازگشتم بسوی تو از اقدام بر سوالی که بغیر اذن تو باشد وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ و من اول گرویدگانم بعظمت
و جلال تو یا بآنکه هیچ بشری را در دنیا طاقت دیدن تو نیست نظم ای ز یک لمعهٔ تو کوه بعید پاره شود
چه عجب از نشست کلی عاجز و بیچاره شود • عجب سریست که کوه بدان عظمت تحمل دیدار نداشت و دل انسان
تحمل و لکن ینظر الی قلوبکم طاقة آن نظر هست نکته درین آنست که تجلی بر کوه بنظر هیبت بوده و تجلی بر دل بنظر
رحمت آن نظر کوه ویران ساخت و این نظر دل را معمور میساخت نظم دل بپذیرفت آنچه گردون برنتافت
دل است آنچه عرش اندر نیافت • پس حق سبحانه بجهت تسلی دل موسی و تدارک آنچه از حرمان مقصود
یافته بود قَالَ يَا مُوسَى گفت ای موسی اگر ترا منع کردم از رؤیة بجهت صلاح حال و بقاء ذات تو اندوهناک مباش
إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ بدرستی که من ترا برگزیدم عَلَى النَّاسِ بر بنی اسرائیل یا بر آدمیان که در زمان تو موجود بودند
بِرِسَالَاتِي به پیغامهای من که بخلق رسانی وَبِكَلَامِي و دیگر ترا اختصاص دادم بسخن گفتن من با تو بی واسطه
فَخُذْ پس فرا گیر مَا آتَيْتُكَ آنچه عطا کردم ترا از امر و نهی و بدان عمل کن وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ
و باش از شکرگویندگان بر آن عطا وَكَتَبْنَا و نوشتیم ما یعنی قلم اعلی را فرمودیم که کتابت کرد یا جبرئیل
جبرئیل را گفتیم که بقلم ذکر و مداد نهر النور نوشت لَهُ برای موسی علیه السلام فِي الْأَلْوَاحِ در لوحها که هفت
یا نه یا ده بوده و در زاد المسیر ده آورده و این موافق اصل کتابت و طول هر لوحی دوازده یا ده ذرع بوده
و لوح از یاقوت احمر بوده یا از چوب سدرهٔ بهشت یا از سنگی سخت که ارقام در وی کنده بودند چون نقش

در نگین و الواح آنست که از زمرد سبز بوده و بهمه نوشته بودند مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هرچیزی که در باب دین
محتاج الیه باشد مَوْعِظَةً پندی وَتَفْصِيلًا و بیان کردنی لِكُلِّ شَيْءٍ و هرچیز کارها از اوامر و نواهی
فَخُذْهَا پس گفتیم بموسی علیه السلام که فرا گیر الواح را بِقُوَّةٍ بجد تمام و عزم درست وَأْمُرْ
و بفرمای قَوْمَكَ گروه خود را تا بتصدیق و عزیمت يَأْخُذُوا فرا گیرند بِأَحْسَنِهَا بنیکوترین آنچه در
الواح است گفته اند احسن بمعنی حسن است و مکتوبات الواح همه حسن بوده قولی آنست
که احسن عزایم بوده و حسن رخصتها یعنی بعزمهای آن بفرمایند عمل کنند نه برخصت و در زاد فرموده که احسن
تبع است من الفرایض والنوافل سَأُرِيكُمْ زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل دَارَ
الْفَاسِقِينَ سرای فاسقان یعنی آرامگاه ایشان که دوزخ است یا شما را بولایت شام در آرم
و منازل قرون ماضیه که از دایرهٔ فرمان من بیرون بودند بشما نمایم یا بنمایم شما را منازل فرعون و قبطیان
در مصر همه خراب شده و از خداوندان خالی مانده تا عبرت گیرند بدان نظم
بچشم عبرت ببین چرا از قصر شاهان نکرد • تا چه سان از حادثات دور گردون شد خراب
پرده داری میکند بر طاق کسری عنکبوت • جغد نوبت میزند بر قلعهٔ افراسیاب سَأَصْرِفُ
زود بود که بگردانم عَنْ آيَاتِيَ از قبول آیتهای من که قرآنست یا از فهم دلایل قدرت که در آفاق
و انفس ودیعت نهاده ام الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ آنانکه تکبر میکنند فِي الْأَرْضِ در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ
بی استحقاق یعنی مهر بر دلهای متکبران نهیم تا فهم سخن ما نکنند از ذوالنون مصری قدس سره
منقولست که خدای نمی خواهد که گرامی سازد دلهای مدعیان باطل را بمکنون حکمتهای قرآنی لاجرم
از دلهای ایشان قابلیت قبول آن سلب کرده مصرع حیف است چنین گنج در آن ویرانه

وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند این سرکشان كُلَّ آيَةٍ هر نشانی که ما نمائیم بر صدق نبوت محمد صلعم
یعنی معجزات آنحضرت یا بدانند هر نشانی که فرستیم لَا يُؤْمِنُوا بِهَا نگروند بدان از جهت ستیزه
و عناد وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند این سرکشان سَبِيلَ الرُّشْدِ راه راست و طریق هدایت لَا يَتَّخِذُوهُ
سَبِيلًا آن را راه نگیرند یعنی متابعت نکنند وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند سَبِيلَ الْغَيِّ راه بی
راهی و گمراهی يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا آن را راه گیرند و پیروی کنند ذَٰلِكَ این گردانیدن دلهای
ایشان از فهم آیات بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا دروغ شمردند نشانهای
ما را وَكَانُوا و بودند عَنْهَا از نظر در آن و اعتبار بدان غَافِلِينَ ناآگاهان و بیخبران گفته اند
مراد غفلت اعراض و عناد است نه غفلت سهو و جهل یعنی مبدا است شد و تصدیق میکردند وَالَّذِينَ
كَذَّبُوا و آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را که قرآنست یا دلیل قدرت وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ
و بدروغ شمردند دیدن سرای آخرت را حَبِطَتْ باطل گشت أَعْمَالُهُمْ عملهای که در این جهان کرده
هَلْ يُجْزَوْنَ آیا جزا داده شوند یعنی نشوند إِلَّا مَا كَانُوا مگر جزای آنچه بودند که در دنیا يَعْمَلُونَ
عمل میکردند وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ و فرا گرفتند قوم موسی یعنی بساختند سامری و متابعان او مِنْ
بَعْدِهِ از پس رفتن علیه السلام بطور مِنْ حُلِيِّهِمْ از پیرایهای ایشان که از قبطیان عاریت
گرفته بودند عِجْلًا گوساله یعنی بهیئت گوساله جَسَدًا تنی بی روح لَهُ خُوَارٌ مر ورا آوازی چون آواز
گاو آورده اند که بنو اسرائیل شبی از مصر بیرون می آمدند بجهت آنکه قوم فرعون از حال ایشان خبر نیابند
بهانه انگیختند که ما را عید است ما داریم و بدان اشتغال می نمائیم و هر یک از دوستان خود که از میان فرعونیان
و اشخاص پیرایه بعاریت ستدند و بعد از عبور به دریا و غرق شدن قبطیان آن حیلها در دست ایشان

شده و تباه هر

مانده

مانده بود چون موسی علیه السلام عزیمت طور فرمود سامری بخدمت هارون علیه السلام آمد و گفت این
پیرایهای عاریت که در دست بنی اسرائیل مانده می خورند و می فروشند و تصرف در آن بر ایشان حرام
است هارون علیه السلام بفرمود تا تمام از آن جمع کردند و بسامری گفت که اینها را بامانت نگاه دار
سامری پیرایها زر و نقره را در تصرف آورد و زرگر ماهر بود همه را بگداخت در قالب ریخت و شخصی
بهیات گوساله بساخت اما بدنی بود بی روح پس حیلتی کرد که از و آوازی بر آید چون آواز گاو
آورده اند که سامری در وقت غرق شدن فرعون جبرئیل را علیه السلام دیده بود بر اسب سوار
و از زیر سم اسبش قبضه خاک برگرفته با خود میداشت همین که شکل گوساله از قالب بیرون آمد قدری
از آن خاک در دهنش ریخت خدای آن گوساله را زنده گردانید و بفریاد آمد ابن عباس میفرماید که چون
آواز گوساله بگوش جمعی از بنی اسرائیل رسید بسجده در افتادند أَلَمْ يَرَوْا آیا نمی دیدند و ندانستند
أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ آنکه گوساله با ایشان سخن نگوید و امر و نهی نکند وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا و نه نماید
ایشان را راهی که بجای رسند اتَّخَذُوهُ فرا گرفتند او را خدای وَكَانُوا ظَالِمِينَ و بودند ستمکاران
که وضع عبادت میکردند در غیر موضعش در لطایف امام قشیری مذکور است که چه دورست
میان امتی که مصنوع خود را پرستند و میان امتی که عبادت صانع خود کنند نظم
آنکه تو ساختی نسازدت کار [illegible] سازنده تست در دو عالم یار وَلَمَّا سُقِطَ
و آنهنگام که افکنده شد ندامت و پشیمانی یافتند فِي أَيْدِيهِمْ در دستهای ایشان یعنی یافتند
پشیمانی را همچون یافتن کسی که چیزی بدست خود دارد و این لفظ در کلام عرب کنایت از پشیمان
شدن حاصل معنی آنکه چون پشیمان شدند عبده عجل از عبادت او وَرَأَوْا أَنَّهُمْ و دیدند آنکه ایشان

قَدْ ضَلُّوا بتحقیق گمراه شدند قَالُوا گفتند از روی ندامت لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا اگر رحمت نکند بر ما
رَبُّنَا پروردگار ما بقبول توبهٔ ما وَيَغْفِرْ لَنَا واگر نیامرزد ما را موسی لَنَكُونَنَّ هر آینه باشیم
مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیان زدگان و هلاک شدگان وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى و آن هنگام که باز گشت
موسی علیه السلام از طور إِلَى قَوْمِهِ بسوی قوم خود غَضْبَانَ خشمگین بغایت أَسِفًا اندوهناک
یا جزع کننده آورده اند که موسی علیه السلام در محل رجعت ازین قصه خبر یافت و اصح آنست که حق سبحانه
وی را اخبار کرده بود در طور و او خشمناک بماند و بهنگام بمیان قوم آمد و از غایت غضب قَالَ
گفت بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي بد نیابت کردید از من مِنْ بَعْدِي از پس مفارقت من أَعَجِلْتُمْ
آیا تعجیل کردید و پیشی گرفتید بعبادت عجل أَمْرَ رَبِّكُمْ بر فرمان پروردگار خود و صبر نکردید تا من
بیایم و حکم خدای بشما رسانم وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ و بیفکند موسی علیه السلام لوحها را که احکام الهی بر آن
نوشته بود و آن غضب برای خدا کرد در تبیان آورده که الواح را بیفکند و جمهور بر آنند که الواح را به
یفکند و شکسته شد و شش سبع و هر چه بر آن مکتوب بود باسمان بردند و آن تفاصیل اشیا بود و یک سبع
که هدی و رحمة بود و پس موسی علیه السلام بعد از معاتبه با قوم لوح را القا کرد وَأَخَذَ و بگرفت بِرَأْسِ
أَخِيهِ موسی سر برادر خود را یعنی هارون علیه السلام يَجُرُّهُ إِلَيْهِ بطرف خود میکشید او را
بطریق معاتبه نه از روی اهانت گمان موسی علیه السلام آن بود که تکرها رون [illegible] در منع ایشان تقصیر نموده
قَالَ ابْنَ أُمَّ گفت هرون که ای پسر مادر من اگرچه ایشان برادر مادر و پدری بودند اما بجهت
ترقیق قلب موسی علیه السلام مادر را یاد کرد و پس گفت إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي من تقصیر نکردم اما
که قوم مرا بیچاره دیدند و تنها یافته زبون گرفتند وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي و نزدیک بود که مرا بکشند از بسیاری

نه نکردم

مبالغه من در منع ایشان فَلَا تُشْمِتْ پس شادمان بِيَ الْأَعْدَاءَ بمن دشمنان از او چنان
مکن که آرزوهای ایشان حاصل شود از اهانت من وَلَا تَجْعَلْنِي و مدار مرا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
با گروه ظالمان یعنی مرا در عداد گوساله پرستان مدار قَالَ گفت موسی علیه السلام بعد از استماع
این سخن رَبِّ اغْفِرْ لِي ای پروردگار من بیامرز مرا در عمل با برادر برزگتر یا در آنکه الواح را بیفکندم
وَلِأَخِي و بیامرز برادر مرا اگر تقصیر کرده باشد در منع ظلم وَأَدْخِلْنَا و در آر ما را فِي رَحْمَتِكَ
در بخشایش خود و گفته اند در پناه عصمت خود در دنیی و در ریاض جنت خود در آخرت وَأَنْتَ أَرْحَمُ
الرَّاحِمِينَ و تو بهترین بخشایندگانی که بخشش همه از اثر بخشایش تست و بخشایش مجموع از نظر
بخشش تو نظم تو بر اسل بخا انعام کردی که بر جهارگان انعام کردی بهر جا جوی از رحمت روانست
ز دریای جود و کرم کردند إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ از آنکه فتند گوساله را الهی بد پرستی که آنان که از دل
نهالت سَيَنَالُهُمْ زود باشد که برسد ایشان را غَضَبٌ خشمی مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار ایشان و آن خشم
همان خواهد بود که حق تعالی امر کرد که بکشند یکدیگر را وَذِلَّةٌ و دیگر برسد ایشان را خواری فِي
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا که آن جزیه است یا اجلا از دیار ایشان وَكَذَلِكَ و همچنین که پاداش
دادیم گوساله پرستان را نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ جزا میدهیم دروغ گویان و مبتدعان را وَالَّذِينَ و آنانکه عَمِلُوا
السَّيِّئَاتِ کردند بدیها از کبایر و صغایر یا شرک آوردند ثُمَّ تَابُوا پس باز گشتند بخدای مِنْ بَعْدِهَا
از پس وقوع آن عملها وَآمَنُوا و گرویدند یعنی تصدیق کردند خدای را بیگانگی و رسول را به پیغمبری و اگر مراد
از سیئات غیر شرک باشد معنی آمنوا آنست که تصدیق کردند آنرا که حق توبهٔ گناه کار را قبول میکند
إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو مِنْ بَعْدِهَا از پس توبه لَغَفُورٌ هر آینه آمرزنده است گناهان را

ایشانرا الرَّحِيمُ مهربانست برایشان بقبول توبه از ایشان وَلَمَّا سَكَتَ و چون خاموش شد
یعنی ساکن گشت عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ از موسی خشم او تشبیه کرد غضبی را که حامل موسی بود علیه السلام
بران فعل بکسی که او باشد بچیزی و بران اغرا کننده و از سکون او بسکوت تعبیر فرمود یا آنکه غضب
دلالت میکند برانچه در نفس خشم گیرنده است برای مغضوب علیه پس گویا که آن بمنزله نطق و سکون
او بمثابه سکوت القصه چون خشم موسی علیه السلام فرو نشست أَخَذَ الْأَلْوَاحَ فرا گرفت بقیه الواح
که بشکسته بود وَفِي نُسْخَتِهَا و در انچه مکتوب بود دران هُدًى راه نمودن از گمراهی وَرَحْمَةٌ
و بخشایش یعنی پاک شدند از گناهان لِلَّذِينَ هُمْ برای کسانی که ایشان لِرَبِّهِمْ مر پروردگار خود را يَرْهَبُونَ
پرستکاری کنند یعنی از عذاب خدای میترسند آورده اند که انحضرت عزت تعالی شانه خطاب
بموسی علیه السلام کرد که جمعی از احبار بنی اسرائیل را با خود بطور ببرد تا از عبادت عجل اعتذار کنند موسی علیه السلام با قوم گفت
و قبول کردند وَاخْتَارَ مُوسَى و برگزید موسی علیه السلام قَوْمَهُ از قوم خود سَبْعِينَ رَجُلًا هفتاد مرد لِمِيقَاتِنَا
از برای میعاد ما یعنی وقتی که وعده داده بودیم و قولی انست که طایفه از بنی اسرائیل گفتند که خدای با موسی سخن کرده
انچه بر الواح است کلام موسی است حق تعالی فرمود که ای موسی قومی از بزرگان اولاد یعقوب را با خود بیار
تا کلام من بشنوند و بران گواه باشند موسی هفتاد تن با خود ببرد و چون بطور رسید خدا ابری پدید امد
موسی و ایشان حایل شد و موسی علیه السلام بپرده غمام در امد و ایشان قوم بسجده در افتادند و حق سبحانه
موسی علیه السلام سخن گفت و امر و نهی و وعد و وعید فرمود پس چون ابر منکشف گشت موسی علیه السلام بر ایشان
امد فرمود که شنیدید کلام پروردگار من گفتند کلامی شنیدیم اما متکلم معلوم نبود ما وقتی ایمان اریم
که خدا را اشکارا ببینیم مقارن این سخن صاعقه پدید امد و همه را بسوخت موسی علیه السلام مضطرب شد لفانیکر

چنانچه

چنانچه حق سبحانه خبر میدهد فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ پس آنهنگام که بگرفت آن هفتاد تن را الرَّجْفَةُ
صاعقه و بسوختند و قولی انست که فرا گرفت ایشانرا آوازی مهیب و همه از هول بمردند و گفته اند لرزه بر
اندام ایشان افتاد بمثابه که مفاصل و اوصال ایشان بانقطاع نزدیک رسید موسی علیه السلام ترسید
که بمیرند و او نزد بنی اسرائیل بقتل ایشان متهم گردد قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من لَوْ شِئْتَ اگر میخواستی
أَهْلَكْتَهُمْ هلاک میکردی ایشانرا مِنْ قَبْلُ پیش از بیرون امدن ما از میان قوم وَإِيَّايَ و مرا نیز
هلاک میکردی در عین المعانی آورده که ایشانرا هلاک میکردی بعبادت عجل و مرا بقتل قبطی أَتُهْلِكُنَا
آیا هلاک میکنی ما را بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ بسبب آنچه کرده اند بیخردان مِنَّا از قوم ما یعنی بعبادت
عجل یا جرات این قوم در طلب رویت إِنْ هِيَ نیست این کردار از بیخردان إِلَّا فِتْنَتُكَ مگر آزمایش و ابتلای
تو بندگانرا کلام خود بشنوانیدی تا طمع رویت کردند و از گوساله آوازی پدید ساختی تا روی بوی آوردند
و در کتاب فصل الخطاب قدس الله روحه جامعه مذکورست که حق سبحانه موسی را علیه السلام در مقام بسط
تا بکمال حال انس رسیده از روی دلال برین جرات اقدام فرمود و دلال در مرتبه محبوبیت است
چنانچه در قوت القلوب فرموده که ومن ادلال المحبين من المستانسين مناجات برخ العبد الاسود ان
واللهُ يضحك كل يوم ثلث دفعات و حضرت مولوی قدس سره فرموده که گستاخی عاشق ترک ادب نیست
عین ادب است نظم گفت کوی عاشقان در کار رب ∴ جوشش عشق است نه ترک ادب
بیهده گر از جام حق یکجرعه نوش ∴ نی ادب ماند درونه عقل و هوش و هم از مقام سلطنت این سخن موسی
علیه السلام که تُضِلُّ گمراه میکردی بِهَا بدان فتنه و ابتلا مَنْ تَشَاءُ هر کرا میخواهی که گمراه میشود وَتَهْدِي
و راه مینمای بدان مَنْ تَشَاءُ هر کرا خواهی که راه یابد أَنْتَ وَلِيُّنَا تو یار ما و متولی کار ما فَاغْفِرْ لَنَا

پس بیامرز مارا وَارْحَمْنَا وبخشای برما وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ وتو بهترین آمرزندگانی وَاكْتُبْ لَنَا وبنویس برای ما
یعنی ثابت کن یا عطا ده مارا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا درین سرای حَسَنَةً نیکوی که قبول تو باشد تا توفیق طاعت
یا روزی حلال وَفِي الْآخِرَةِ ودران سرای هم نیکوی ده مارا که مغفرت است یا جنت یا سعادت رؤیت
إِنَّا هُدْنَا بدرستی که ما بازگشتیم إِلَيْكَ بسوی تو قَالَ گفت خدای عَذَابِي عذاب من از صفت او انتقام
أُصِيبُ بِهِ میرسانم اورا مَنْ أَشَاءُ هرکه میخواهم یعنی کفار را وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ ورحمت من وصفت لطف اوست که
رسیده است كُلَّ شَيْءٍ بهر چیزی یعنی شامل است در دنیا مومن وکافر را بدادن جان وفرستادن روزی وگفته
اند رحمت تعاطف است که حق تعالی نعم بخلق ارزانی داشته تا ایشان بر یکدیگر مهربانی می ورزند یا رحمت توابست
که علی العموم در این رحمت برهمه گشوده وهمه را باتصاف بدین رحمت دعوت فرموده که توبوا الی الله جمیعا
ونزد محققان رحمت دو است یکی رحمت ذاتیه که از اطلاقه وامتنانیه گویند وان رحمتیست بهمه چیز را
فرا رسیده چنانچه فرموده ورحمتی وسعت کل شیء ونتیجه او عطا دادنست بی سابقه سوال سایل ودر وسیله
حاجت محتاج یا ثبوت استحقاق معطی به بوجه از وجوه کما اشار الیه فی المثنوی نظم
ای بداده رایگان صد چشم وگوش ... نی زرشوت بخش کرده عقل وهوش ... درعدم ما مستحقان کی بدیم
که بدین جان وبدین دانش زدیم ... ما نبودیم وتقاضا مان نبود ... لطف تو ناگفته ما می شنود ... دوم رحمت
وجوبیه که مقیده نیز خوانند وان هم از رحمت ذاتیه فایض شده واستحقاق بندگان عوان رحمت را [illegible]
رحمت امتنانیه است که چنانچه قبل از سابقه خدمت ورابطه دعوت استحقاق وجود ارزانی فرموده بعد
از فیض وجود استعداد استفاده وقابلیه استفاضه داد ورحمت وجوبیه را مقیده جهت آن گویند که مقید
است بشرطی چند از اقوال وافعال چنانچه فرموده فَسَأَكْتُبُهَا پس زود باشد که ثابت سازم

این رحمت را لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ برای انکه پرهیز کنند از شرک وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وبدهند زکوة مفروضه
را وَالَّذِينَ هُمْ وبرای انانکه ایشان بِآيَاتِنَا بآیات منزله ما يُؤْمِنُونَ میگروند قتاده رحمه الله گوید که یهود
ونصاری تمنای این رحمت نموده گفتند ما بآیات ایمان داریم وزکوة مال ادا میکنیم پس برای
ثابت تواند بود حق سبحانه رشته امید ایشان از ان قطع ساخته این رحمت را بدین امت تخصیص
داد وفرمود که متقیان ومومنان که رحمت برای ایشان می نویسیم الَّذِينَ انانند که از روی صدق
يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ پیروی میکنند فرستاده را که صفت اوست النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ پیغمبر ناخواننده
وناخواننده وصف آن حضرت بدین صفت تنبیه است برانکه کمال علم او با وجود امیت یکی از معجزات
او تواند بود نظم نگار من که بمکتب نرفت وخط ننوشت ... بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد
ودر بحر الحقایق فرموده که عرب اصل ومنشا را ام گویند چنانکه مکه را ام القری گویند که مبدا او منشا همه
شهرها ودیهاست ولوح را ام الکتاب خوانند که اصل همه کتب است پس حضرت رسالت را ام
بامی منسوب ساخته تا دانند که اصل موجودات واول همه مکنونات اوست ونکته لولاک لما خلقت
الافلاک موید این معنی است نظم تو اصل وجود آمدی از نخست ... دگر هرچه باشد همه فرع تست
الَّذِي آن پیغمبری که يَجِدُونَهُ می یابند اسم وصفت اورا مَكْتُوبًا نوشته عِنْدَهُمْ نزدیک ایشان
فِي التَّوْرَاةِ در توریة انجا که میگوید احمد الضحوک القتال یرکب البعیر ویلبس الشمل با افو وَالْإِنْجِيلِ
ودر انجیل انجا که از قول عیسی علیه السلم میفرماید انی ذاهب الی ربی وربکم والفارقلیطا جاء وتا افو يَأْمُرُهُمْ
میفرماید این پیغمبر امی ایشان را که بروان ونید بِالْمَعْرُوفِ به نیکوی که توحید است وَيَنْهَاهُمْ وباز میدارد
ایشان را عَنِ الْمُنْكَرِ از منکر که شرکست وگفته اند معروف مکارم اخلاقست یا صله رحم یا انصاف

الکون

وشکر مساوی اخلاقست یا قطع رحم یا عدم انصاف وَيُحِلُّ لَهُمُ وحلال میکرداند برایشان الطَّيِّبَاتِ
مطعومات پاکیزه راکه بر اهل جاهلیة حرام کرده بودند چون بحیره وسایبه وجز ان یا مستلذات محمود بطبع
چون شحوم وَيُحَرِّمُ وحرام میسازد عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ برایشان خورشهای پلید را چون مردار وخون ولحم خنزیر
یا مالها ناوجه را چون ربوا ورشوت وَيَضَعُ وفرو مینهد یعنی تخفیف میکند عَنْهُمْ از ایشان
إِصْرَهُمْ بار گران ایشان را یعنی سبک میکرداند براست فرو اوضاع شرع را وکویند مراد احکام
که در شریعت موسی علیه السلم بر بنی اسرائیل الزام کرده بودند چون قطع عضوی که کنا. از وصادر شود وقطع
المقدار از جامه که نجاست بدو رسد وجز ان وَالْأَغْلَالَ ودیگر سبک میکند و بر میدارد از ایشان غلها
وبندها الَّتِي انکه بوقت موسی علم كَانَتْ عَلَيْهِمْ بود برایشان وان قتل نفس بوده است در توبه
وقصاص بی عفو ودیة واحراق غنیمت وغیر آن فَالَّذِينَ آمَنُوا پس انکسانی که بکرویدند بِهِ بدین نبی
امی از بنی اسرائیل وَعَزَّرُوهُ وتعظیم کردند اورا وَنَصَرُوهُ ویاری داده اند اورا بر دشمنان وَاتَّبَعُوا
وپی کردند النُّورَ الَّذِي ان نوری راکه أُنْزِلَ مَعَهُ فرو فرستاده اند یا نبوت او مراد قرانست وکفته اند لفظ
معه دلالت بر بقای قران میکند یعنی فرو فرستاده شده است وبا او باقی خواهد بود بخلاف الواح که بر موسی
فرو امد واکثر ان باز باسمان بردند ونکته دران که قران را نور کفت بغایت روشن است چه امور دینی
ودنیا از و مفصل است وهویدا أُولَٰئِكَ ان کروه که ایمان اوردند وتعظیم ونصرت ومتابعت کردند
هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشان رستکاران اند از عذاب وفایز برحمت وثواب قُلْ بکو ای محمد صلعم
برسبیل عموم يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای همه مردمان إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ بدرستی که من فرستاده خدا ام
إِلَيْكُمْ جَمِيعًا بهمه شما نه بعضی دون بعضی چنانچه رسل دیکر بودند الَّذِي ان خدای که بتحقیق لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ

والارض

وَالْأَرْضِ ورا است پادشاهی اسمانها وزمینها وتدبیر وتصرف دران لَا إِلَٰهَ هیچ معبودی مستحق
عبادت نیست إِلَّا هُوَ مکر او يُحْيِي زنده کرداند وَيُمِيتُ ومیراند فَآمِنُوا بِاللَّهِ پس ایمان
ارید بخدای که صفت او شنودید وَرَسُولِهِ وبکروید بفرستاده او النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ پیغمبر امی الَّذِي يُؤْمِنُ
ان پیغمبری که میکرود بِاللَّهِ بوحدانیة خدای وَكَلِمَاتِهِ وبسخنان فرستاده او وانبیا وَاتَّبِعُوهُ وپیروی
کنید این پیغمبر را وفرمان برداری نمایید لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ باشد که راه راست یابید وَمِنْ
قَوْمِ مُوسَىٰ از قوم موسی علیه السلم أُمَّةٌ کروهی هستند که ایشان يَهْدُونَ راه مینمایند
خلق را بِالْحَقِّ بسبب حقی که با ایشان است وَبِهِ وبحق وراستی يَعْدِلُونَ عدل میکنند
درمیان خلق کفته اند مراد ازین امة عبد الله سلام واصحاب ویند واشهر انست که بعد از وفات
حضرت موسی علیه السلم وفوت خلیفه وی یوشع علم هرج ومرج درمیان بنی اسرائیل پدید امد
وبکفر وقتل انبیا وانواع معاصی اشتغال نمودند کروهی از ایشان بنیاز تمام از حضرت ملک علام
درخواسته شد تا میان ایشان وسایر قوم جدایی افکند حق سبحانه راهی درزمین کشاده کرد اینه
وایشان بدان راه در امده ماورای دیار چین بیرون امدند وانجا منازل ساخته ساکن شدند وپیغمبر
ما صلعم شب معراج ایشان را دیده وده سوره از قران برایشان خوانده وایشان بوی ایمان اورده اند
وحالا مسلمانند وبقبله ما نماز میکذارند وزکوة مال میدهند ونماز جمعه بپای میدارند وایه در صفت
ایشانست پس حق سبحانه از اخبار قوم موسی علم اخبار میفرماید ومیکوید وَقَطَّعْنَاهُمُ وجدا کردیم
قوم موسی را وکردانیدیم اثْنَتَيْ عَشْرَةَ دوازده أَسْبَاطًا بدلست از اثنتی عشرة یعنی ساختیم قوم
را سبط سبط وسبط ولد ولد را کویند اینجا مراد فرزندان فرزندان یعقوب اند أُمَمًا کروه کروه بدلست

وكلماته

ازاسباط یعنی بنی اسرائیل را کردانیدیم امت امت هر سبطی امتی وَاَوْحَيْنَا اِلٰى مُوْسٰى ووحی کردیم بموسی
بموسی علیه السلم اِذِ اسْتَسْقٰىهُ جون اب خواستند قَوْمُهٗ کروه او از وی در تیه بنی اسرائیل جون در
تیه جهار سر کردان شدند واز حرارت افتاب متاذی شدند تشنکی بریشان غلبه کرد از موسی
علیه السلم طلب اب نمودند ووحی کرد خدای بموسی اَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ بعصای خود ان
سنک را که جون تبیه درمی امدی با تو بسخن در آمد و کفت مرا بردار که ترا بکار آیم و تو بر داشتی و حالا در توبره
داری پس موسی علیه السلم عصا بران سنک زد فَانْفَجَرَتْ پس شکافته شد وکشاده کشت
مِنْهُ ازان سنک اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا دوازده جشمه بعدد اسباط قَدْ عَلِمَ بدرستی
که دانسته شد كُلُّ اُنَاسٍ همه ادمیان از هر سبطی مَشْرَبَهُمْ ابشخور خود را باشخور غیر خود میل نکرد
وَظَلَّلْنَا وسایبان ساختیم عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ برایشان ابر را تا از حرارت افتاب متاذی
نشوند وَاَنْزَلْنَا وفرو فرستادیم عَلَيْهِمُ الْمَنَّ برایشان مانند ترنجبین جیزی شیرین وَالسَّلْوٰى ومرغی شبیه
سمانی وکفتیم كُلُوْا بخورید مِنْ طَيِّبٰتِ مَا از پاکیزها آنجیزی که بمحض عنایت رَزَقْنٰكُمْ روزی داده ایم شما را
و ذخیره منهید ایشان خلاف کرده ازمن وسلوی ذخیره نهادند وفاسد کشت وَمَا ظَلَمُوْنَا وستم
نکردند بر ما وران و ذخیره نکردند وَلٰكِنْ كَانُوْا ولیکن بودند که از نافرمانی اَنْفُسَهُمْ بر نفسهای خود
يَظْلِمُوْنَ ستم میکردند وَاِذْ قِيْلَ لَهُمُ ویاد کن جون کفته شد مر بنی اسرائیل را بعد از محاربه جباران
وظفر بریشان که اسْكُنُوْا ساکن شوید هٰذِهِ الْقَرْيَةَ درین دیه یعنی اریحا یا ایلیا وَكُلُوْا وبخورید میوه
از حبوب ان حَيْثُ شِئْتُمْ از هرجا که خواهید وَقُوْلُوْا حِطَّةٌ وبکوید درخواست ما حطه است
یعنی وضع کن کناهان ما را از ما وَادْخُلُوا الْبَابَ ودر ایید بدری از درهای این دیه سُجَّدًا درحالتی که سجده کن

کان باشید

قولا

کان باشید یا سخن شنوکان از تواضع نَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزیم شما را خَطٰيٰكُمْ کناهان شما وَسَنَزِيْدُ
الْمُحْسِنِيْنَ زود بود که افزون کردانیم جزای نیکو کاران را یعنی زیاده دهیم ایشان را از ثواب و درجات فَبَدَّلَ
الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا پس تبدیل وتغییر دادند انانکه ستم کردند برخود مِنْهُمْ از بنی اسرائیل سخنی مامور
بررا غَيْرَ الَّذِيْ بغیر انکه قِيْلَ لَهُمْ کفته شده بود مر ایشان را یعنی بدل حطه کفتند حنطة فیها شعیر
وان از روی استهزا بود فَاَرْسَلْنَا پس فرستادیم عَلَيْهِمْ بر تغییر دهندکان رِجْزًا عذابی مِنَ
السَّمَاۤءِ از اسمان که صاعقه بود یا طاعون بِمَا كَانُوْا يَظْلِمُوْنَ بسبب انجه بودند که ستم کردند یعنی
لفظی را در غیر موضع او وضع نمودند وَسْئَلْهُمْ وبپرس ای محمد صلی الله علیه واله وسلم یهود را عَنِ الْقَرْيَةِ
از خبر ده و واقعه آن الَّتِيْ كَانَتْ ان دیهی که بود حَاضِرَةَ الْبَحْرِ نزدیک دریا وان دیه ایله بوده است
میان مدین وطور و بر ساحل بحر طبریه وکفته اند نام ان قریه مقنا بوده درمیان مدین وعینونا و بر بحر قلزم
اهل این دیه متشرع بشریعت توریه بودند واز جمله فرایض برایشان تعظیم سبت بوده که دران روز صید
نمیکنند و باعمال دنیوی مشغول نشوند ایشان خلاف امر خدای کرده بر زبان حضرت داود علیه السلم
ملعون کشتند ومسخ شدند وحق سبحانه جهت اظهار افعال ذمیمه یهود با حضرت رسالت صلعم خطاب
که اهل کتاب را بپرس از خبر اهل ان دیه اِذْ يَعْدُوْنَ جون درکذشتند از حد امر الهی وتجاوز کردند
از تعظیمی که مامور به بودند بدان فِي السَّبْتِ در روز شنبه که ان ترک صید سمک بود وایشان خلاف
کردند اِذْ تَاْتِيْهِمْ جون می امدند بدیشان حِيْتَانُهُمْ ماهیان ایشان يَوْمَ سَبْتِهِمْ روز شنبه
ایشان یعنی روزی که دران منهی بود شکار ماهی ماهیان می امدند شُرَّعًا ظاهر شده بر روی اب
سر بر داشته وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُوْنَ و روزی که سبت عمل میکردند یعنی تعظیم ان روز مامور نبودند جون

یکشنبه دو اق ایام لا تأتیهم نمی آمدند بدیشان ماهیان و این ابتلاء بود از حضرت عزت مر ایشان را که چون
روز شنبه در آمدی ماهی بسیار ظاهر شدندی بر روی آب و بازی کردندی و چون شنبه بگذشتی برفتندی و
تا شنبه دیگر کسی ماهی ندیدی کذلک نبلوهم همچنان چنان بیازماییم ایشان را یعنی عامله آزمایندگان کنیم بما کانوا
یفسقون بانچه بودند که سر جمل بیرون می روند از دایره فرمان چون اهل ایله روز شنبه بسیار می دیدند و صید کردن
مشکل بود و صبر کردن دشوارتر دل گشته و با نواع حیل و تدابیر تمسک جسته در طلب چاره آن کار بودند
آخر الامر رای ایشان بران قرار گرفت که حوضها ساختند و از دریا بران جویها بریدند و روز شنبه که زمان
ظهور ماهیان بود ایشان را بدان حوضها راندندی و راه بیرون شدن را نصب کردندی تا ماهیان آنجا
و روز یکشنبه بگرفتندی چند نوبت این عمل کردند و اثر عذاب ظاهر نشد دلیر شده از سر تعظیم سبت
بگذشتند و اهل آن دیه سه گروه شدند قومی مباشر این فعل بودند گروهی نهی میفرمودند و جمعی نه نهی کردندی
و نه ماهی گرفتندی و ایشان فرقه ناهیه را نیز ملامت میکردند چنانکه حق سبحانه خبر میدهد و اذ قالت و چون پرسیدند
از اهل کتاب که خبر ان را چون گفتند امة منهم گروهی از اهل ایله که متوقف بودند در فعل و نهی مر گروهی را
لم تعظون چرا پند می دهید قوما گروهی را که بی شبهه الله مهلکهم خدای هلاک کننده ایشانست
در دنیا بنافرمانی و ترک تعظیم سبت او معذبهم یا عذاب کننده ایشان عذابا شدیدا عذابی سخت
در آخرت که آتش دوزخ است قالوا گفتند فرقه ناهیه معذرة این وعظ ما عذرخواستنی است
از ما و حفص معذرةً بنصب خوانده یعنی پند دادن ما برای معذرت است از ما الی ربکم بسوی پروردگار شما
یعنی امر معروف و نهی منکر بر ما واجبست ما ایشان را پند می دهیم تا عند الله معذور باشیم و لعلهم یتقون
و تا باشد نیز که ایشان بترسند از خدای و ترک معصیت کنند فلما نسوا پس آنهنگام که بگذاشتند

وترک نصیحت کنندگان ما ذکروا به آنچه پند داده می شدند بدان یعنی موعظه قبول نکردند انجینا
برهانیدیم الذین ینهون آنان را که نهی میکردند عن السوء از بدی و نافرمانی و اخذنا و بگرفتیم الذین
ظلموا آنان را که ستم کردند بصید ماهی منهی عنه بعذاب بئیس بعذابی سخت بما کانوا بانچه بودند که از
روی عناد یفسقون خارج میشدند از راه فرمان برداری و در فرقه متوقفه اختلافست که نجات یافتند
یا هلاک شدند و توقف در امر ایشان اولی است پس از عذاب آن قوم خبر میدهد فلما عتوا
پس آنهنگام که گردن کشیدند عما نهوا عنه از آن چیزی که نهی کرده شده بودند از آن یعنی
صید ماهی قلنا گفتیم ما لهم مر ایشان را که کونوا گردید قردة بوزینگان خاسئین دور شد
گان و نا امیدان از رحمت آورده اند که ناهیان بعد از ان که از پند پذیرفتن ایشان نا امید شدند
ترک مساکنت نموده میان خانهای خود و ایشان دیواری کشیدند و دری دیگر محله خود نشانده راه
آمد شد با ایشان در بستند روزی از محله خود بیرون آمدند و کسی از محله فاسقان بیرون نیامده
بود تفحص احوال ایشان کردند همه را یافتند بوزینه شده هر بوزینه گرد کسان خود گردیدی میگشت و روی
در جامه ایشان می مالید سه روز زنده بودند و روز چهارم مردند و اذ تأذن و یاد کن ای محمد صلی الله
علیه وسلم چون آگاهی داد ربک آفریدگار تو یا سوگند خورد لیبعثن علیهم که بر انگیزد بر یهود
الی یوم القیامة تا بروز رستخیز من یسومهم کسی را که بچشاند ایشان را سوء العذاب عذابی
سخت چون قتل و جلا و ضرب جزیه گفته اند بخت نصر بابلی بقتل و اسر ایشان اقدام کرد و بعد از ان ملوک
فرس ایشان را اسیر گردانیدند و باج میگرفتند تا زمانی که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مبعوث
شد حکم فرمود بمقاتله ایشان تا اسلام آرند یا جزیه قبول کنند و این حکم تا قیامت باقیست

إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو لَسَرِيعُ الْعِقَابِ زود عقوبت هر کافرست وَإِنَّهُ و بدرستی
که او لَغَفُورٌ آمرزگارست هر کرا توبه کند و طلب مغفرت نماید رَحِيمٌ مهربانست که بعد از توبه باو
نگیرد وَقَطَّعْنَاهُمْ و پراکنده کردیم بنی اسرائیل را فِي الْأَرْضِ در زمین أُمَمًا جماعتها چنانچه هیچ ولایتی نیست
که در ان یهودی نباشد مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ بعضی از ایشان شایستگانند که بدین موسی علیه السلم
متدین شده بتغییر و تبدیل ایشان راه نیافت یا مراد انها اند که بحضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم
ایمان آوردند یا آنها که در شب معراج با آنحضرت گرویدند وَمِنْهُمْ و از ایشان هست دُونَ
ذَٰلِكَ فروتر از صالحان یعنی کفره و فسقه وَبَلَوْنَاهُمْ و بیازمودیم ایشان را بِالْحَسَنَاتِ به نیکوئیها
چون عیش و غنا و صحت وَالسَّيِّئَاتِ و به بدیها چون شدت و فقر و مصایب نقص اموال لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ
شاید که باز گردند بخدای و از معصیت بطاعت گرایند ایشان از در نعمت شکر می بایست کرد بطر و استغنا
ظاهر کردند و گفتند إن الله فقير و نحن اغنیا و در محنت صبر می بایست کرد اغاز ناشکر کرده گفتند
ید الله مغلولة پس برمحک اختیار تمام عیار بیرون نیامدند نظم خوش بود گر محک تجربه آید بمیان
تا سیه روی شود هر که درو غش باشد فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ پس از پس درامدند صالحان را
خَلْفٌ پس امدگان وَرِثُوا الْكِتَابَ میراث گرفتند توریة را یعنی بیاموختند علم ان از
پدران يَأْخُذُونَ فرا میگیرند عَرَضَ هَٰذَا الْأَدْنَىٰ خواسته و متاع این چیز پرو نزدیک یعنی دنیا
مراد احبار زمان حضرت رسالت است حق تعالی میگوید که در حکم رشوت میگیرند وَيَقُولُونَ
و میگویند سَيُغْفَرُ لَنَا زود باشد که ما را بیامرزد ادعاء ایشان ان که بود که گناه روز ایشان را
بشب و جرم شب ایشان بروز امرزیده میشود و ایشان اخذ رشوت را گناه میدانستند وَإِنْ

یاتهم وحال

يَأْتِهِمْ و حال انکه اگر بیاید بدیشان عَرَضٌ مِثْلُهُ خواسته از متاع دنیی مثل ان خواسته
دیگر در حرمت يَأْخُذُوهُ فرا میگیرند او را یعنی امید مغفرت دارند با وجود اصرار بر اخذ رشوت
و اکل حرام أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ آیا فرا گرفته نشده است بر ایشان مِيثَاقُ الْكِتَابِ
عهد مذکور در توریت أَنْ لَا يَقُولُوا که نگویند عَلَى اللَّهِ بر خدای إِلَّا الْحَقَّ مگر سخن راست ایشان
دروغ گفتند در انکه غفران خود را در شب و روز بحق سبحانه نسبت دادند و می دانستند که دروغ
میگویند زیرا که توریة با ایشانست وَدَرَسُوا و خوانده اند مَا فِيهِ انچه دروست و این
حکم درو ندیده اند وَالدَّارُ الْآخِرَةُ و رستکاری سرای دیگر که عقبی است خَيْرٌ
بهترست از عرض دنیی لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ مر انانرا که بپرهیزند از استحلال محارم و دروغ بر
خدای أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنند و حفص خطاب میخواند یعنی درنمی یابید که نعمت عقبی
بهترست از مال دنیی وَالَّذِينَ و انانکه يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ نگاه میدارند کتاب را و چنگ در
ان میزنند مراد مؤمنان اهل کتاب اند و کتاب درین آیة قرانست وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ
و بپای داشتند نماز را تخصیص صلوة با آنکه تمسک بکتاب مشتملست بر اقامت جمیع عبادات
جهت ان تواند بود که نماز ستون دینست و اقامت دین موقوف بر اقامت ان نظم
خانه دین خویش را چه خدا :: بر ستون نماز کرد بنا :: بی شکی تا ستون بجای بود :: خانه دین حق بپای بود
إِنَّا بدرستی که ما لَا نُضِيعُ ضایع نکنیم أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ مزد کار مصلحان ارندگان کردار
نورا بلکه تمام بدیشان رسانیم وَإِذْ نَتَقْنَا و یاد کن برای یهود زمانی را که برکندیم و برداشتیم
الْجَبَلَ کوه طور را فَوْقَهُمْ بر زبر ایشان كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ گوئی که کوه سایبانست بر سر ایشان

وَقَطَعْنَاهُ وانستند اَنَّهُ انکوه وَاقِعٌ بِهِمْ فرود اینده است بریشان اگر حکم قبول نکنند دفع
ازین خبر داده بود خُذُوا وگفتیم فراگیرید مَا آتَيْنَاكُمْ انچه دادیم شمار اازاحکام بِقُوَّةٍ بجد تمام
وَاذْكُرُوا ویاد کنید پیوسته مَا فِيهِ انچه دروست از اوامر و نواهی لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ
شاید که پرهیزکاری کنید و از عداد سفیهان باشید وَإِذْ أَخَذَ و یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم
چون فراگرفت رَبُّكَ پروردگار تو مِنْ بَنِي آدَمَ از فرزندان ادم مِنْ ظُهُورِهِمْ از پشتهای ایشان
ذُرِّيَّتَهُمْ فرزندان ایشان را وَأَشْهَدَهُمْ و گواه کردانید ایشان را عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بر
نفسهای ایشان باقراری که کردند یا بعضی را بر بعضی گواه ساخت و گفت أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ
ایا نیستم پروردگار شما قَالُوا بَلَىٰ گفتند اری تو پروردگار مایی حق سبحانه ذریه ادم را بیرون اورد
بعضی از اصلاب بعضی همچون توالد ابنا از ابا و ذکر ادم علیه السلم نکرد چه همه کس را معلوم است
که پدر بشر اوست و همه از صلب او بیرون امده حاکم ابوعبدالله رحمه الله در صحیح خود از ابن عباس
نقل میکند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که خدا فرا گرفت میثاق از ذریه ادم بنعمان و ان
است نزدیک بعرفات و از نعمان سحاب گویند و بقول بطنی نعمان خوانند و در لباب اورده
که اخذ این میثاق در دهیا بوده و ان زمینی است در ولایت هند و بعد از خروج ادم علیه السلم
و از بهشت و در مدارک میگوید که جمهور مفسران بر انند که بعد از خلق ادم علیه السلم و قبل از دخول
جنت بوده در فضای که بر در بهشت است و عرض ان سی هزار ساله راهست حق تعالی ذریه ادم
را از صلب او بیرون اورد بر مثال مور جای خورد و حیات و عقل و نطق در ایشان پیدا فرمود
و ربوبیت خود را بر ایشان عرض کرد و ایشان قبول نموده گفتند شَهِدْنَا گواه شدیم ما بر اقرار

و گفته اند چون ذریه بلی گفتند حق سبحانه ملایکه را گفت گواه باشید گفتند شهدنا و سدی فرموده که این خبر است
از حق سبحانه و تعالی از خود و فرشتگان میدهد که ما بر اقرار ذریه گواه شدیم أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ تا
نگویید روز قیامت إِنَّا كُنَّا بدرستی که بودیم ما عَنْ هَٰذَا ازین اقرار غَافِلِينَ بیخبران أَوْ تَقُولُوا
یا نگویید إِنَّمَا أَشْرَكَ بجز این نیست که شرک اوردند آبَاؤُنَا پدران ما مِنْ قَبْلُ پیش از ما وَكُنَّا
ذُرِّيَّةً و بودیم ما فرزندان مِنْ بَعْدِهِمْ از پس ایشان و اقتدا بدیشان کردیم أَفَتُهْلِكُنَا
یا هلاک میکنی و معذب میسازی ما را بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ بانچه کردند اهل باطل یعنی
پدران ما و چون مشرکان تقلید را دست اویز ساختند این سخن از ایشان مسموع نخواهد شد زیرا که اخذ
میثاق توحید الهی به هر احدی از ذریه واقع شده پس تقلید دیگری در شرک عذر نشود ای درویش
بلی که گفته الست تا چون از سر کوچه غفلت را متنبه سازد و اگاه هوشمندان بیدار دل ازان سوال
و جواب غافل نشوند نظم الست از ازل همچنانش بگوش ⁂ بفریاد قالوا بلی در خروش
در نفحات مذکور است که علی سهل اصفهانی را گفتند که روز بلی را یاد داری گفت چون ندارم گویی
دی بود و شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری روح الله روحه فرمود که درین سخن نقص است صوفی را دی
و فردا چه بود ان دی و فردا هنوز شب در نیامده و صوفی در همان روز است نظم روز امروز است ای صوفی
که بود از دی و از فردا نشان ⁂ انکه از حق نیست غافل یکنفس ⁂ ماضی و مستقبلش حالست و پس و از
شیخ منصور قدس سره منقولست که فرموده اند عجایب از حقایق سوال الست را چگونه جواب
بود پس سر مخاطب و مجیب بغایت نازکست مصرع هم خود الست گوید و هم خود بلی کند وَكَذَٰلِكَ
و چنانکه بیان کردیم امر میثاق را نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میکنیم و پیدا میسازیم نشانهای قدرت خود را

تا نظر کنند دران لعلهم یرجعون و شاید ایشان باز گردند از تقلید بتحقیق واتل و بخوان ای
محمد صلی الله علیه واله وسلم علیهم بر ایشان بر خود یا یهود نبأ الذی خبر آنکس که اتیناه که دادیم
او را آیاتنا آیتهای ما یعنی کتب منزله وآنکس امیة ابن صلت بود از عرب که کتب سماوی مطالعه نموده
و معلوم کرده که دران زمان رسولی مبعوث خواهد شد و داعیه داشت که آن رسول او باشد چون حضرت
رسالت صلعم مبعوث شد امیه از روی حسد بوی کافر گشت وان آیتها که خوانده بود بر طرف نهاد که حق تعالی
فانسلخ پس بیرون آمد منها ازان آیات بواسطه کفر و عناد چنانچه مار از پوست بیرون آید
پس بدو پیوست شیطان یا او را پیروی خود فرمود فکان پس گشت آن دانندهٔ آیات من الغاوین
از گمراهان و گفته اند این کس ابوعامر راهب بود که پیغمبر صلعم او را فاسق لقب نهاد و او بانی مسجد ضرار
صفت پیغمبر صلعم در کتب الهی دیده بود و او را شناخته و بوی ایمان آورده اخر انکار کرده و بدین کافر شد و اشهر
انست که این کس بلعم باعور بوده از کنعانیان و جباران که صحف ابراهیم خوانده بود و اسم اعظم میدانست
در محلی که موسی با لشکر بنی اسرائیل متوجه ولایت ایشان شد جبابره رجوع ببلعم کردند که مستجاب الدعوه
بوده و التماس نمودند که بر موسی علیه السلام و قوم او دعا کند در اول ابا کرد و در اخر باغوای زن خود فریفته گشت
و رشوت از قوم قبول کرده بر موسی و قوم او علم نفرین کرد حق سبحانه اسم اعظم از یاد او ببرد و ایمان
بوی نماند ولو شئنا اگر میخواستیم لرفعناه هر اینه بر میداشتیم او را بها بسبب آن آیات
صحف یا کلمات که مشتمل بود بر اسم اعظم مراتب علیه و درجات سنیه که منازل ابرار و مساکن اخیار ست
ولکنه ولیکن او بواسطهٔ دنائت همت اخلد میل کرد الی الارض بسوی زمین یعنی بخسیس رتبت
واتبع و پیروی کرد هویه آرزوی خود را بقبول رشوت و استماع سخن زن فمثله پس صفت او در خست

کمثل الکلب مانند صفت سگ است در اخر احوال او ان تحمل اگر حمله کنی علیه و برانی او را یلهث
زبان از دهن بیرون افکند او تترکه یا اگر بگذاری او را و نرانی یلهث همان زبان از دهن
بیرون افکند یعنی آنست که زدن سگ و ناراندن یکسانست در هیچ حال صفت خود ترک نمیکند
بلعم نیز همین حال داشت که هیچ وجه از دنائت و خساست خود بر نگشت او را در خواب نمودند
که بنی اسرائیل را دعا مکن متزجر نشد و در وقتی که متوجه لشکر موسی علیه السلام بود که بر ایشان نفرین کند و از
کوهی که سواره بود باوی سخن آمد که ازین راه باز گرد و از سر این عمل بگذر هم متنبه نگشت شیخ الاسلام
قدس سره فرموده که تا باد تقدیر از کجا درآید و چه بوالعجبی نماید اگر از جانب فضل وزد زنار بهرام گبر را
گرشق بازی راه دین گرداند و اگر از طرف عدل وزد رسم توحید بلعم را بر انداخته با سگ خسیس
برابری دهد نظم ای از ابری از صومعه در دیر گبران افکنی وین را کشی از بتکده سر حلقه مردان کنی
چون و چرا در کار تو عقل زبون رای رسد فرمان ده مطلق توی حکمی که خواهی آن کنی ذلک این مثل
که گفته شد مثل القوم الذین مثل آن گروهی ست که از روی جحود و استکبار کذبوا بآیاتنا
دروغ می شمرند آیتهای ما را که قرآنست و این گروه کفار مکه اند فاقصص القصص پس بخوان بریشان
خبر را و گفته اند مراد ازین یهود اند که تکذیب آیات توریة کردند در کتمان نعت حضرت مصطفی
صلی الله علیه واله وسلم پس پیغمبر را باید که قصهٔ بلعم را بر ایشان خوان که انسلاخ او از آیات ما مناسبتی
دارد با تکذیب ایشان مر آیات ما را لعلهم یتفکرون تا شاید که ایشان تفکر نمایند
و فکر ایشان بآن اداکند که پند پذیر شوند ساء مثلا القوم بد مثلیست مثل قوم الذین
کذبوا بآیاتنا آنانکه تکذیب کردند آیات ما را بعد از علم ایشان بدان و قیام حجت بدیشان

وَأَنفُسَهُمْ بر نفسهای خویش كَانُوا يَظْلِمُونَ بودند که ستم میکردند تقدیم مفعول دلالت میکند
که وبال ظلم ایشان چون بدیشان نرسد مَن يَهْدِ اللَّهُ هرکرا راه نماید خدای بفیض فضل خود فَهُوَ الْمُهْتَدِي
پس راه یافته است وَمَن يُضْلِلْ وهرکرا گمراه سازد بحکم عدل خود فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه گمراهان
هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانکاران در هر دو سرای وَلَقَدْ ذَرَأْنَا بدرستی که بیافریدیم لِجَهَنَّمَ
برای دوزخ كَثِيرًا بسیاری مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ از دیوان و آدمیان که حکم ازلی بشقاوت ایشان صادر شده
و بر علم قدیم اصرار ایشان بر کفر و موت ایشان بر شرک پوشیده نیست لَهُمْ قُلُوبٌ
و ایشان راست دلها که مطلق لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا هیچ حقیقتی در نمی یابند بدان زیرا که متوجه حق نمیکردانند و آن
آینه را از زنگار انکار غفلت بصیقل تصدیق و انابت پاک نمی سازند وَلَهُمْ أَعْيُنٌ و ایشان راست چشمها
که بهیچ وجه لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا بآن روی حق نمی بینند و بدان سبب که بنظر اعتبار مخلوقات را نمی نگرند وَلَهُمْ
آذَانٌ و ایشان راست گوشها که بهیچ وجه سخن حق بدان نمی شنوند زیرا که بسمع هوش آیات و مواعظ قرآنی را
استماع نمیکنند أُولَٰئِكَ این گروه در آنکه متاع خود را متوجه باسباب نفس دارند و مقصود ملذات فانی شمارند
كَالْأَنْعَامِ مانند چهارپایان اند که همت ایشان جز خواب و خورد نیست و متعلقست بلذات و نعیم
دالی نیستند بَلْ هُمْ أَضَلُّ بلکه این گروه گمراه تر اند از انعام زیرا که انعام را تکلیفی نیست اگر دفاق شرع نکند
و بخلاف امر نیز متصف نیستند وَأُولَٰئِكَ و آن گروه که یاد کرده شد هُمُ الْغَافِلُونَ ایشانند بیخبران
و در غفلت خود کاملان صاحب عین المعانی آورده که مکلف مامور باز و گذاشته معدود نیست آدمی
روحانی است و هم جسمانی هم عقلانی و هم شهوانی پس اگر عقل او بر هوا غالب آمد از ملائکه افضل است
واگر حسی مغلوب نفس هوا شد از بهایم اخس و ارذل و درین معنی گفته اند بیت بهره از ملکت نیست یعنی

اعراف

نیک روی کن و بگذار بقیت را ملک وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ و مر خدایراست نامهای نیکو فَادْعُوهُ بِهَا پس
او را بخوانید او را بدان نامها مراد نود و نه نام است که مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ و در آن باب وارد شده و در زاد
المسیر آورده است که سبب نزول این آیت آن بود که مردی در نماز خدایرا باسم الله یاد کرد و باسم رحمن
نیز بخواند ابوجهل گفت محمد و اصحاب او میگویند که ما یک خدایرا می پرستیم پس این مرد چرا دو خدایرا
میخواند این آیه نازل شد که اسماء الهی بسیارست و همه نیکوست او را بدان اسماء بخوانید صاحب کشف
گفته که خدایرا صفات نیکوست چون عدل و احسان و خیر و رحمت و مثل و امثال آن پس او را
بدان اوصاف بستایید و گفته اند که متخلق شوید باخلاق ربانی و متصف گردید بصفات حقانی وَذَرُوا الَّذِينَ
و بگذارید متابعت آنها را که از روی جهل يُلْحِدُونَ میل میکنند یعنی فِي أَسْمَائِهِ در نامهای او یعنی تسمیه میکنند
حق سبحانه را بنامی که اذن شرع بدان لاحق نشده و چنانچه اعراب حق را یا ابا المکارم و یا ابیض الوجه میگفتند
و نصاری یا ابا المسیح و حکما علت اولی میخواندند و گفته اند الحاد اشتقاق اسماء بتان بود از اسماء الهی چون
لات از الله و عزی از عزیز و منات از منان سَيُجْزَوْنَ زود باشد که جزا داده شوند مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
بجزای آنچه بودند که عمل میکردند و ذکر جمعی که برای آتش آفریده شده بودند گذشت ذکر اهل بهشت میکند
و میگوید وَمِمَّنْ خَلَقْنَا و از آنها که آفریده ایم برای بهشت أُمَّةٌ گروهی اند که ایشان يَهْدُونَ بِالْحَقِّ راه
مینمایند بحق وَبِهِ يَعْدِلُونَ و بحق عدل میکنند در احکام خود و آن مهاجر و انصار و تابعان ایشانند
رضوان الله علیهم اجمعین وَالَّذِينَ كَذَّبُوا و آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را یعنی کفار مکه
باستهزا یابی سَنَسْتَدْرِجُهُم زود باشد که بگیریم ایشان را پایه پایه یعنی اندک اندک ایشان را
بهلاک نزدیک کردانیم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ از آنجا که ندانند یعنی که گناهی میکنند نعمت بر ایشان

يَعْمَلُونَ

زیاده میکردانیم تا در طغیان و عصیان می افزایند قشیری قدس سره فرموده که استدراج اعطای نعمت
وانسای شکر نعمت بدیشان میدهد و سپاس داری در دل ایشان فراموش میکرداند تا وقتی
که مستحق عقوبت شوند وَأُمْلِي لَهُمْ وزمان میدهیم وایشان را مدتی پس بکیرمشان إِنَّ كَيْدِي
بدرستی که کرفتن من مَتِينٌ سخت است کید علی را کویند که در خفیه باشد پس استدراج را جهت
انکه در ظاهر احسان و در باطن خذلانست کید کفته اند • اورده اند که شبی حضرت رسالت
صلی الله علیه واله وسلم بکوه صفا بر امده یک یک کروه قریش را از عذاب میترسانید یکی از
ایشان دید کفت که این یار شما دیوانه شده اید که شب فریاد میکشید ایت امد که أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا
ایا تفکر نکردند این معاندان و اندیشه ننمودند درین که مَا بِصَاحِبِهِمْ نیست همراه ایشان یعنی
محمد صلی الله علیه واله وسلم مِنْ جِنَّةٍ از هیچ نوع دیوانکی این معان عاقل است که او را قبل از اظهار
دعوت محمد صلی الله علیه واله وسلم امین میکفتید بعد از ان که دعوت حق اشکار کرد چرا دیوانه میکوید
إِنْ هُوَ نیست او إِلَّا نَذِيرٌ مکر بیم کننده این عذاب الهی مُبِينٌ پیدا او هویدا ایم کردن او أَوَلَمْ يَنْظُرُوا
ایا نظر نکردند بدیده استدلال فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ در ملک عظیم اسمانها وَالْأَرْضِ و در ملکوت زمین کفته
اند ملکوت سما نجوم است و شمس و قمر و ملک ارض بحورات و جبال و شجر وَمَا خَلَقَ اللَّهُ و نکر
نیستند در انچه افرید خدای مِنْ شَيْءٍ از هر چیزی تا بدان نظر کمال قدرت صانع و جلال وحدت مبدع
بر ایشان ظاهر کرده وَأَنْ عَسَى و دیکر نظر نکردند در انکه شاید أَنْ يَكُونَ انکه باشد قَدِ اقْتَرَبَ
بتحقیق نزدیک رسیده أَجَلُهُمْ مدت فنای ایشان یعنی چرا نظر نمیکنند در انکه شاید که اجل
ایشان نزدیک رسیده باشد پیش از وقوع فوت و حلول موت بر عمل اقدام نمایند که موجب نجات

دو جهانی و فلاح جاودانی باشد بیت زان عیش که ایام فرا رسد تنکست • و ایام غمان ستانند از تنک
بر مرکب فکر خویش نه زین • مردانه درای در ره دین فَبِأَيِّ حَدِيثٍ پس بکدام سخن بَعْدَهُ بعد از قران
يُؤْمِنُونَ ایمان خواهند اورد و این مشرکان اکر بقران نکروند که او جامع حقایق دین و دنیا و جمع بیان
صورت و معنی است مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ هر کرا خدای کمراه کرده اند و بقران نکرود فَلَا هَادِيَ لَهُ پس
هیچ راه نماینده نیست که او را راه نماید وَيَذَرُهُمْ و میکذاریم ما کمراهان را فِي طُغْيَانِهِمْ در کمراهی ایشان
پیوسته يَعْمَهُونَ سرکردان و سترده و متحیر میکردند بیت تا نکرد دیده هادی توفیق رفیق
سلطان راه نیابند و بمنزل نرسند • کروهی از قریش و جهودان که یهود کفتند ای محمد خبر ده ما را از
ساعت که ما بدانیم که قیامت کی خواهد بود و این سوال امتحان بود زیراکه میدانستند که جز خدای هیچ کس
نمیداند احد که يَسْأَلُونَكَ میپرسند ترا عَنِ السَّاعَةِ یعنی قیامت ساعت از اسماء غالبه
است چون نجم و اطلاق این اسم بر قیامت جهت انست که ساعت بساعت قایم شود یا حساب
خلایق در روی یکم ساعتی وقوع یابد یا بدان روزی بدان همه درازی نزدیک خدای تعالی ساعتی باشد و بر هر
تقدیر سوال میکنند که أَيَّانَ مُرْسَاهَا کی است بر پای کردن و ثبات او قُلْ بکو إِنَّمَا عِلْمُهَا
جز این نیست که دانستن ظهور ساعت عِنْدَ رَبِّي نزدیک پروردکار منست که هیچ ملک مقرب
و هیچ نبی مرسل را بر ان اطلاع نداده لَا يُجَلِّيهَا اشکار نکند او قیامت را لِوَقْتِهَا در وقت او إِلَّا هُوَ
مکر او که ذات بان ثَقُلَتْ علم پوشیده است علم ساعت یا کران و عظیم است دانستن او
فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در اسمانها و زمینها یعنی دانش قیامت بر اهل انها از ملائکه و ثقلین بزرکست از جهت
سول وحیت او وکویا که حکمت در اخفای او نیست لَا تَأْتِيكُمْ نمی اید بشما قیامت إِلَّا بَغْتَةً مکر ناکهان

يَسْأَلُونَكَ می‌پرسند از تو کون انداه وقت از ابوان وجه که كَأَنَّكَ گویا تو حَفِيٌّ معانی
و دوست میداری عَنْهَا سؤال از ان و حال انکه تو کارهی از ان سؤالی جو موقی بانکه فرق حق سبحانه کی
نمیداند قُلْ بگو دیگر از روی تاکید و مبالغه إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که علم قیامت عِنْدَ اللَّهِ نزدیک
خداست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشترین مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که از ان حق تعالی میداند
در وسیط آورده اند که اهل مکه گفتند ای محمد خدای تو چرا خبر نمیکند به نرخ گرگی از ان و ارزان میشود تا در ارزانی
چیزی بخریم و در گرانی بفروشیم و بر ان سود کنیم آیت آمد که قُلْ لَا أَمْلِكُ بگو نمی‌توانم لِنَفْسِي از برای خود
نَفْعًا نه منفعتی وَلَا ضَرًّا و دفع مضرتی إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خدای خواهد و مراد در ان تعلیم دهد وَلَوْ كُنْتُ
و اگر بودمی که من بی تعلیم حق أَعْلَمُ الْغَيْبَ دانستمی غیب را لَاسْتَكْثَرْتُ هر اینه طلب بسیار کردمی مِنَ الْخَيْرِ
از مال منفعت و فتح و غنیمت وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ و نرسیدی بمن بدی از فقر و مرض و رنج و هزیمت إِنْ أَنَا
نیستم إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده منکران و معاندان وَبَشِيرٌ و مژده دهنده لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که بگرویده اند
بمن و آنچه با منست هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ اوست یعنی خدای انکسی که بیافرید شما را مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از یک
تن که آدمست علیه السلام وَجَعَلَ و بیافرید مِنْهَا از جسد وی یعنی ضلعی از اضلاع وی زَوْجَهَا جفت او را
که حواست و این آفریدن جهت ان بود لِيَسْكُنَ تا آرام گیرد آدم علیه السلام إِلَيْهَا سوی الفت پذیرد و با وی
فَلَمَّا تَغَشَّاهَا پس انهنگام که پوشید آدم حوا را یعنی خلوت کرد با وی حَمَلَتْ بار گرفت حوا حَمْلًا
خَفِيفًا باری سبک که ان نطفه آدم بود در رحم او در آمده فَمَرَّتْ بِهِ پس میگشت بان بار یعنی می‌آمد
و میرفت فَلَمَّا أَثْقَلَتْ پس انهنگام که گران شد حوا بان باری که در شکم او بود یعنی فرزند بزرگ شد
و حوا گران بار گشت دَعَوَا اللَّهَ بخواندند آدم و حوا خدای را رَبَّهُمَا که پروردگار ایشان است و گفتند خدایا

لَئِنْ آتَيْتَنَا اگر بدهی ما را صَالِحًا فرزندی درست خلقت که مشابه ما باشد در صورت لَنَكُونَنَّ
هر اینه باشیم مِنَ الشَّاكِرِينَ از سپاس داران ترا بدان نعمت مجدد قولی انست که چون حوا حامله
شد ابلیس بصورتی مجهول بر حوا ظاهر شد و گفت در شکم تو چه چیز است حوا جواب داد که نمیدانم
ابلیس گفت شاید سبعی یا بهیمی باشد انگه پرسید که از کجا بیرون خواهد آمد حوا گفت مرا معلوم نیست
ابلیس گفت از دهن یا از گوش یا از سوراخ بینی بیرون آید حوا بترسید و صورت ماجرا با آدم علیه السلام
در میان آورد آدم نیز اندیشناک شد و ابلیس دیگر باره خود را بصورت دیگر بر ایشان ظاهر کرده
از سبب ملال ایشان پرسید حال باز گفتند ابلیس گفت غم مخورید که من اسم اعظم میدانم و مستجاب الدعوه‌ام
کاین حمل را مثل شما بشری خلقت کرداند و خروج ان با سانی باشد بشرط آنکه او را عبد الحارث نام کنید
هم ابلیس در میان ملکه حارث بود حوا این فریب را قبول کرد فَلَمَّا آتَاهُمَا پس انهنگامی که عطا
کرد خدای بر ایشان فرزندی تن درست الخلقه جَعَلَا لَهُ گردانیدند برای خدای شُرَكَاءَ خداوندشرکتی
یعنی شریکی ساختند در اسم نه در عبادت یعنی بدل کرده عبد الله بعبد الحارث و بعضی برانند که داد حق تعالی آدم
و حوا را فرزندی شایسته ایشان غیر را شریک حق ساختند در عبادت و حفص شرکا خوانده بلفظ جمع
یعنی اولاد آدم ساختند شریکان مر خدای را فِيمَا آتَاهُمَا و در آنچه داده اولاد آدم و حوا صاحب کشاف
و قاضی بیضاوی بران رفته اند که نفس واحده قصی است از اجداد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که خدا
او را زوجه از جنس او یعنی عربی و قرشی کرامت فرمود و زن و شوهر شرط کردند که اگر خدای ایشان را فرزندی شایسته
دهد شکر گذاری و سپاس داری قیام نمایند حق سبحانه و تعالی ایشان را چهار فرزند داد و در تسمیه
ایشان شریک پیدا کردند و خدای او عبد مناف و عبد العزی و عبد الرضی و عبد الدار نام نهادند

فَتَعَالَى اللهُ پس بزرگست خدای و پاک عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه برای او شرک میکنند یا نصی و اولاد
بر قول اول ضمیر شرکون شاملست همه مشرکان را أَيُشْرِكُونَ آیا انباز میکنند در عبادت حق مَا
لَا يَخْلُقُ شَيْئًا آنچه را نیافریند چیزی و قدرت ندارد بر خلق اشیا وَهُمْ يُخْلَقُونَ و حال آنکه انبازان که
میکنند ایشان آفریده شده اند و مخلوق خالق نتواند بود وَلَا يَسْتَطِيعُونَ و نمی توانند بتان لَهُمْ
برای پرستندگان خود نَصْرًا یاری دادن در جلب منفعت ایشان یا در رسیدن در دفع مضرت
از ایشان وَلَا أَنْفُسَهُمْ و نفسهای خود را يَنْصُرُونَ یاری میدهند در وقتی که کسی ایشان را می
شکند یا بالواث و ارواث آلوده میسازد وَإِنْ تَدْعُوهُمْ و اگر بخوانید شما ای مشرکان را
مسلمانان بسوی دین اسلام لَا يَتَّبِعُوكُمْ پیروی نکنند شما را سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ یکسانست بر شما
أَدَعَوْتُمُوهُمْ آنکه بخوانید ایشان را و دعوت کنید بدین حق أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ یا آنکه شما خاموش
باشید این آیه خاصست بقومی آنگروه چون ابوجهل و متابعان او که از قبول دعوت محروم شدند إِنَّ
الَّذِينَ تَدْعُونَ بدرستی که آنانکه شما می پرستید ای مشرکان مِنْ دُونِ اللهِ بجز خدای و ایشان را آلهه
نام نهاده اید عِبَادٌ بندگانند یعنی مملوک و مسخر فرمانند أَمْثَالُكُمْ مثل شما یعنی ایشان نیز مانند
شما در تحت تصرف و در قبضه تقدیر خداوند فَادْعُوهُمْ پس بخوانید ایشان را و چون بخوانید فَلْيَسْتَجِيبُوا
لَكُمْ پس باید که اجابت کنند شما را إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صَادِقِينَ راست گویان در آنکه
آلهه اند چه الهیت آنست که دعای بنده و خدای پرستنده خود را اجابت کند أَلَهُمْ أَرْجُلٌ آیا مر این بتان را
هست که در حاجات خود يَمْشُونَ بِهَا بر گردند بدانها چنانچه شما میروید أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ یا ایشان را دستها
هست يَبْطِشُونَ بِهَا فرا گیرند بدانها چنانچه شما فرا میگیرید أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ یا ایشان را دیدهاست

کوهتارا

کو چشمها را يُبْصِرُونَ بِهَا فرا گیرند بدانچه شما می بینید أَمْ لَهُمْ آذَانٌ یا ایشان را گوشهاست که
يَسْمَعُونَ بِهَا بشنوند بدان چنانچه شما می شنوید و چون چنین باشد که ایشان را پای
رونده و دست گیرنده و چشم بینا و گوش شنوا نیست و شما راست پس شما بدینها از ایشان فاضل تر باشید
و غایت جهل است که فاضل مفضول را پرستد این در اثبات جهل کفرست و ایشان بعد از
الزام حجت بر ایشان تخویف کردند حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم با آنکه خدایان
ما ترا آسیب رسانند و دیوانگی بتو رسانند حق تعالی فرمود که قُلِ ادْعُوا بگوی ای محمد که بخوانید شُرَكَاءَكُمْ
انبازان خود را که برای خدای ساخته اید و با هم یار شوید در عداوت من ثُمَّ كِيدُونِ پس بکوشید با آن
مقدار که توانید در ایصال مکاره بمن فَلَا تُنْظِرُونِ پس مرا مهلت مدهید و بکنید آنچه خواهید که من
از حفظ و عنایت الهی و قصد مکر شما اندیشه نیست اگر چه همه جهانیان خصم گردند نترسم چون کلام
تو باشی إِنَّ وَلِيِّيَ اللهُ بدرستی که یار من و متولی کار من اللهست الَّذِي آن الهی نَزَّلَ الْكِتَابَ
که فرو فرستاد قرآن را که حامی بندگان حق است وَهُوَ و خدای يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ دوست دارد و
کار سازد بندگان شایسته را وَالَّذِينَ تَدْعُونَ و آنان که شما میخوانید و میپرستید مِنْ دُونِهِ
بجز آن خدای لَا يَسْتَطِيعُونَ نمی توانید نَصْرَكُمْ یاری دادن شما را وَلَا أَنْفُسَهُمْ و نه نفسهای
خود يَنْصُرُونَ یاری کنند بقوت دفع کسی و حفظ ایشان وَإِنْ تَدْعُوهُمْ و اگر بخوانید ای مسلمانان
کافران را إِلَى الْهُدَى بدین راست لَا يَسْمَعُوا نشنوند سمع قبول وَتَرَاهُمْ و بینی تو ای محمد
این بتان را که بدیدها و ظاهر يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ مینگرند بسوی تو وَهُمْ و حال آنکه ایشان
لَا يُبْصِرُونَ نمی بینند ترا بچشم بصیرت و حقیقت تو بینا نیستند پس اگر ترا ای حقیقت صورت

تحجب معنی بی علیه سلطان غازی از شیخ ابو الحسن خرقانی پرسید که سر این سخن چیست که سلطان العارفین
قدس سره فرموده که هرکه بایزید را دید آتش دوزخ بر وی حرام شد و حضرت رسالت صلی الله علیه و
آله وسلم این سخن نگفت و ابو جهل و ابو لهب و منافقان میدیدند حضرت شیخ فرمود که این دیدن ابو جهل ظاهر مکن
معلوم است که حضرت پیغمبر را در زمان ایشان هیچ کس دیده باشد چه برای دیدن روی تو چشم دیگر باید
که این چشمی که من دارم جمالت را نمی شاید خذ العفو این آیه مکارم اخلاق میفرماید که فرا گیر آسانی
را در کار مردمان و خوی از ایشان کاری که شاق باشد بر ایشان یا فرا گیر صفت عفو را و از سر گناه ایشان درگذر
یا فرا گیر فضل اموال اغنیا را و آنچه بدیشان سهل باشد صدقه دادن و بدین معنی نزول قبل از وجوب
زکوة باشد وامر و بفرمای دیگران را بالعرف به نیکویی در افعال و اقوال و گفته اند عرف فضیلت
است که آن را پسندد و شرع قبول کند واعرض و روی بگردان عن الجاهلین از نادانان و سفیهان
و ستیزه مکن با ایشان ابو حمزه بغدادی قدس سره فرموده که نفس جاهل ترین جاهلان است و بنا
وارد تربیت باشد از واعراض کنی در کشاف آورده که حضرت رسالت صلعم بعد از نزول این آیه از جبرئیل
علیه السلم پرسید که پروردگار تو میگوید که پیوند کنی با کسی که از تو ببرد و عطا ده آن را که ترا محروم سازد
و عفو کن از کسی که بر تو ستم کند و فی نفس الامر اصول مکارم اخلاق همین است حکیم الهی فرماید شعر
هر که زهری دهد بدو ده قند • وانکه از تو برد بدو پیوند • گفت روزگار را خوش باش • وصلت کردگار
را خوش باش واما ینزغنک و هر گاه که بر انگیزانند و از جای ببرد ترا خطاب با آن حضرت است صلی الله علیه
وسلم و مراد امت اند هر یک از امت را میگوید که چون از جای بر انگیزانند ترا من الشیطان نزغ وسوسه
از جای بردن و آن در حالت غضب می تواند بود یا اگر از شیطان وسوسه بتو رسد فاستعذ بالله

کشف

پس پناه

اعراف

پس پناه گیر بخدای از شر او انه و بدرستی که خدای سمیع شنونده است از اگر بان
علیم گوی دانا است از آنکه در دل داری ان الذین اتقوا بدرستی که آنان که پرهیز گیرند از شرک و
معاصی یا بترسند از حق اذا مسهم چون برسد بدیشان طائف وسوسه من الشیطان
از دیو سرکش تذکروا یاد کنند خدای را و از وعید او بیاندیشند فاذا هم مبصرون پس ایشان بینا
گان باشند راه صواب را و بدان بینایی وسوسه شیطان از خود دفع کنند و بطریق حق گرایند
واخوانهم و برادران کفار که شیاطین اند یمدونهم میکشند کافران را فی الغی در گمراهی و غوایت
را در چشم ایشان می آرایند ثم لا یقصرون پس باز نمی ایستند از اضلال ایشان و دست تصرف
از ایشان کوتاه نمیکنند واذا لم تأتهم و چون بیاری تو به کافران بآیة از قرآن ابی مقارن طلب
ایشان قالوا گویند لولا اجتبیتها چرا بهم نبافتی و نگزیدی آن آیت را از پیش خود در بیان آنکه
که اهل مکه بسبیل تعنت ابتغای قرآنی میطلبیدند چون در نزول آن تاخیری واقع شدی از روی استهزا
گفتندی چرا احداث و انشا نکردی چنانچه دیگر ایتها این آیه نازل شد قل بگوای محمد انما اتبع
جز این نیست که من پی روی میکنم ما یوحی الی آنچه را که وحی کرده میشود بمن من ربی از آفریدگار من بر باقیه
و سازنده قرآن بسم هذا این قرآن بصائر دلیلها و حجتهاست که بدان حق دیده و صواب
دریافته شود من ربکم فرو آمده از پروردگار شما وهدی راه نماینده است ورحمة و بخشاینده
یا هدایت و رحمت است لقوم یؤمنون برای گروهی که میگروند و رسول در اسباب نزول
آورده که جوانی انصاری در عقب رسول صلعم نماز میگذارد و هر چه آنحضرت قراءت میفرمود او نیز
میخواند آیه آمد که واذا قرئ القرآن و چون خوانده شود قرآن در نماز فاستمعوا پس بشنوید آن را

وَأَنْصِتُوا و خاموش باشید و با امام تلاوت مکنید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که رحمت کرده شود و ظاهر لفظ مقتضی
وجوب استماع قراءت قرآن است هرجا خوانند اما عامه علما بر آنند که در خارج صلوة مستحب است
و گفته‌اند مراد انصات برای خطبه امام در روز جمعه و خطبه مشتمل میباشد بر آیتی از قرآن وَاذْكُرْ و یاد کن ای محمد
رَبَّكَ پروردگار خود را فِي نَفْسِكَ در دل خود تَضَرُّعًا بزاری وَخِيفَةً و به ترسکاری زاری با امید فضل او و ترسکاری
با امید از بیم عدل وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ و کمتر از آواز خواندن فروتر از آواز بلند و آشکارا یعنی میان سر و جهر
بِالْغُدُوِّ و بامدادها وَالْآصَالِ و شبانگاه مراد دوام ذکر است یا آنکه این دو وقت افضل اوقات
شبانه‌روز است وَلَا تَكُنْ و مباش خطاب به پیغمبر است صلعم و مراد امت اند یعنی مباشید
مِنَ الْغَافِلِينَ از جمله بیخبران از ذکر خدای آورده‌اند که کفار تعظیم میکردند از سجده نمودن مر خدای را و عز
نموده میگفتند انسجد لما تأمرنا حق سبحانه میفرماید که ای محمد اگر کافران از سجود سرکشی میکنند إِنَّ الَّذِينَ
بدرستی که آنان از ملائکه اعلا که هستند عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک آفریدگار تو یعنی مقربان بارگاه عزت
لَا يَسْتَكْبِرُونَ گردن نمیکشند عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش حق وَيُسَبِّحُونَهُ و تنزیه میکنند ذات او را
از آنچه لایق آن حضرت نباشد وَلَهُ و او را خاص يَسْجُدُونَ سجده میکنند تعریض مشرکانست و تنبیه
مؤمنان و لهذا بعد از تلاوت این آیه سجده می‌باید کرد و سجده تلاوت در چهارده محل است یکی در آخر
سوره حج بمذهب شا[فعی] [illegible] و حنبل [illegible] سجده را ثابت گفته و بمذهب باقی اهل [illegible] و نزد حنیفه [illegible] سجده تلاوه
بر خواننده و شنونده در نماز و غیر نماز واجب است در حال و اگر فوت شود قضا لازم نیست و حضرت
شیخ الاسلام قدس سره در فتوحات این را سجده ملائکه گفته و فرموده که ساجد را باید که درین سجده
از خصایص ملکی فیض خاص حاصل گردد تا حقیقت این سجده را دریافته باشد آنجا نکته اقرب ما یکون العبد من

ربه و هو ساجد به منصه ظهور جلوه میکشاید و زمره فاعنی علی نفسه بکثرة السجود از منظر شهود در روی او
نماید سجده طاعت خاص ملکه افسریست بر مفارق اهل اخلاص بیت زینت تو بیک سجده بندگی
تاج تو در سجده سر افکندگی . شرم تو باد اگر به بالا و پست . سجده طاعت بروش هرچه هست . تو کنی از سجده
به کز این شیوه قدم در کشی . حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که سری که در سجود و نیت
سجود است و کفی که در وجود و نیت کجاست و قوماً مال بیت شرف هر دو وجود است و کرامت بوجود
هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود

سُورَةُ الْأَنْفَالِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَسْأَلُونَكَ می‌پرسند ترا ای محمد عَنِ الْأَنْفَالِ از حکم غنیمتهای کفار که بدین امت حلالست
یا نه در وسیط آورده که اهل بدر در غنایم اختلاف کردند جوانان از ادعا آن بود که ما حرب کرده‌ایم غنیمت
از آن ماست و پیران گفتند ما نیز مددکار و عون شما بودیم ما را نیز نصیبی باید یا هر قومی را از مهاجر و انصار
داعیه اصرار غنیمت داشتند بالآخر از جناب نبوت مآب استفسار نمودند جواب آمد که قُلِ
الْأَنْفَالُ بگو که حکم غنیمتها مر لِلَّهِ خدای راست وَالرَّسُولِ و فرستاده او را که باو او قسمت کند بهر
که خواهد فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای و مخالفت و منازعت منمائید وَأَصْلِحُوا و بصلاح آرید
ذَاتَ بَيْنِكُمْ آنچه میان شماست بمواسات با یکدیگر عباده ابن صامت فرمود که این آیه در باب ما اهل [بدر]
فرود آمده که در غنیمت اختلاف میکردیم و اختلاف ما از رتبه اعتدال منحرف شده بود حق سبحانه حکم
از ما برسول خود تفویض نمود و او میان مسلمانان قسمت راست فرمود ما خلقهای خود را اصلاح آوردیم وَ
أَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان خدای را وَرَسُولَهُ و فرستاده او را در آنچه فرماید در باب غنایم إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

اگر هستید شما مؤمنان چه ایمان مقتضی طاعت و تقوی است إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ بجز این نیست که مؤمنان
کامل الَّذِينَ آنانند إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ
بترسد دلهای ایشان از هیبت جلال و تصور عظمت لایزال و یا از تقصیر اعمال خود در جنب انعام و
افضال او وَإِذَا تُلِيَتْ و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر ایشان آيَاتُهُ آیتهای او یعنی قرآن زَادَتْهُمْ إِيمَانًا
زیاده کرد اند آیات ایمان ایشان با آیتهای منزله یا تصدیق و یقین ایشان بیفزاید در حقایق سلمی مذکور
است که ببرکت تلاوة نور یقین در باطن ایشان ظاهر گردد و زیادتی طاعت بر ظاهر ایشان پیدا شود
در بحر الحقایق فرموده که ایمان حقیقی نوریست که بقدر سعت از روزنهٔ دل در وی می تابد پس چون قرآن بر
ارباب قلوب خوانند روزنهٔ دل ایشان ببرکت آن قراءت گشاده گردد و نور ایمان بیشتر در وی افتد
پس در نور جمال مستغرق گردد وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود يَتَوَكَّلُونَ توکل کنند نه بر دنیا و اهل دنیا
هر کس در تحت سطوات غلبهٔ نور احدیت حق مضمحل و مقهور شد او را پروای ماسوی نمی ماند بلکه غیر حق
در دیدهٔ شهود او در نمی آید بیت هر که اندر بحر مستغرق شود ... فارغ از کشتی و از زورق شود
غرقهٔ دریا بجز دریا نبیند ... غیر دریا هست بروی ناپدید ... و این مؤمنان کامل الایمان
آنانند که از روی اخلاص يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ بپای میدارند نماز را بشرایط و آداب آن وَمِمَّا
رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه روزی دادیم ایشان را يُنْفِقُونَ نفقه میکنند أُولَٰئِكَ آن گروه اعمال قلب را از وجل
و توکل و یقین با اعمال جوارح که صلوة و زکوة است جمع کرده اند هُمُ الْمُؤْمِنُونَ ایشانند مؤمنان حَقًّا بایمان درست
و راست ... ابن عباس فرموده که هر که منافق نباشد فهو مؤمن حقا لَهُمْ و این مؤمنان راست
دَرَجَاتٌ مرتبها عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک آفریدگار ایشان که کرامت و منزلت یا درجات بهشت

ومغفرة

وَمَغْفِرَةٌ و آمرزش تقصیرات ایشان را وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی بزرگ که صافی باشد از کدر
اکتساب و خالی از خوف حساب قشیری رحمة الله علیه فرموده که رزق کریم آنست که مرزوق را
از شهود رازق باز ندارد بیت تو در روزی ده نه در روزی و امان ... از سبب بگذر مسبب بین عیان
از سبب میرسد هر خیر و شر ... نیست ز اسباب و وسایط ای پدر ... اصل بیند دیده چون اکمل شود
فرع بیند دیده چون احول شود ... آورده اند که کاروان قریش با متاع بسیار از شام بازگشته بودند و
ابو سفیان لعین با بعضی صنادید عرب سرداری آن قافله می نمودند جبرئیل علیه السلام بیامد و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را خبر داد و آن حضرت را خبر داد و آن حضرت صورت حال باز گفت
و ایشان از بسیاری مال و اندکی رجال مایل شدند بآنکه سر راه بر کاروان گیرند پس بدین قصد
از مدینه بیرون آمدند و ابو سفیان خبر یافته ضمضم غفاری را بجهت استمداد از قریش بمکه فرستاد و خود با
کاروان از پی راه روی بمکه نهاد و ابو جهل بعد از رسیدن ضمضم با بسیاری مردم از مکه بمدد کاروان بیرون
آمده متوجه بدر شدند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در وادی ذفران بود که جبرئیل علیه السلام
بیامد و از آمدن لشکر کفار خبر داد ... در مدارک آورده که حضرت صحابه را فرمود که خبر اینست که العیر
احب الیکم ام النفیر شما ملاقات کاروان دوستر میدارید یا مقاتلهٔ کاروان را بعضی گفتند ما حرب را
آماده نیستیم اگر کاروان بدست آید مناسب تر است حضرت سید انام علیه الصلوة و السلام ازین
سخن متغیر شد و کبار مهاجر و انصار حرب را اختیار کردند و آن حضرت فرمود که گویا که بکشتن
گاه قوم نظر میکنم و نشان داد که ابو جهل لعین را در فلان موضع کشند و امیه ابن خلف را در فلان جای
و باقی صنادید برین قیاس و الخ آن حضرت فرموده بود یکقدم تخلف نکرد پس حق سبحانه و تعالی

خود آمیزها بد که ترا خدای بوضع بد که مصارع کفار بیت خواهد بود کما اخرجک چنانکه بیرون آورد ترا
پروردگار تو من بیتک از خانه تو که مدینه است بالحق بدرستی و صواب وان فریقا و بدرستی که گروهی
از گروندگان لکارهون کراهیت داشتند رفتن بدر را ان کراهت طبع بود از زحمت سفر و بی برگی زاد
او بطریق مخالفت یجادلونک جدال میکنند با تو فی الحق در اختیار حق که جهاد است بعدما تبین
بعد از انکه روشن شده بریشان که جهاد واجب است یا دانسته اند یا علام تو که بر دشمن ظفر خواهند یافت
و با وجود آن میروند الی الموت بسوی مرگ وهم ینظرون و گوییا ایشان مینگرند باسباب و علامات
مرگ و آن صورت بجهت قلت عدد و عدد و کمی زاد و استعداد ایشان بود و تمام لشکریان سیصد و سیزده
نفر بودند هفتاد شتر داشتند و دو اسب و شش زره و هشت شمشیر واذ یعدکم الله و یاد کنید از آنکه
وعده داد شما را خدای احدی الطائفتین یکی از دو یا کاروان یا لشکر کافران انها لکم آن شما راست
وتودون و شما دوست میداشتید ان غیر ذات الشوکة انکه غیر خداوند شوکت و سلاح یعنی کاروان تکون
لکم باشد شما را چه شنیده اید در کاروان چهل سوار بیش نیست و این لشکر نهصد و پنجاه مردند پس
شما آسان تر میخواهید ویرید الله و میخواهد ان یحق الحق انکه ثابت کرده اند حق را بکلماته بایاتی که در باب
محاربه ذات الشوکه فرستاده یا بوعده فتح و ظفر که پیغمبر خود را داده یا بکلمات ازلی که در قتل برایشان
نوشته و یقطع و ببرد و پی کند دابر الکافرین بنیاد کافران را و مستاصل سازد معاندان را لیحق الحق
تا ظاهر کند دین اسلام را به قتل ایشان یا نصرت دهد پیغمبر خود را ویبطل الباطل
و زایل گرداند کفر را و یا ضعیف سازد مشرکان را اذ تستغیثون و یاد کنید از آنکه فریاد میخواستید ربکم
از پروردگار خود و میگفتند الغیاث المستغیثین رب انصرنی علی عدوک و گفته اند که حضرت پیغمبر

صلی الله علیه وسلم دعا کرد که خدایا اگر این گروه مؤمنان را هلاک کنید دیگر کس نباشد که ترا پرستد
فاستجاب پس اجابت کرد خدای لکم مر شما را انی ممدکم بانکه من مدد کننده ام شما را بالف
من الملائکة بهزار تن از فرشتگان مردفین از پی یکدیگر در آینده کان مراد از این الف
اینها اند که [illegible] لشکر ملیکه بودند و در تفسیر ثعلبی از مجاهد نقل میکند که بجز این هزار فرشته در روز بدر
نازل نکرد و آن ثلاثة و خمسه که در سوره آل عمران مذکور شد وعده مشروط بود [illegible] میگوید
الفی بود و عده از الفی تا جمهور ارشد [illegible] وما جعله الله و نگردانید خدای این امداد را الا بشری لکم
مگر برای مژده کافی مر شما را بنصرت ولتطمئن به و تا آرام گیرد بدان قلوبکم دلهای شما و
زایل [illegible] و ذلت از شما دور شود وما النصر و نیست نصرت و ظفر یافتن الا من عند الله
مگر از نزدیک خدای نه از ملیکه و غیر ایشان ان الله عزیز بدرستی که خدای غالب است و نصرت
دهد حکیم راست کار است که دشمنان را مقهور میسازد اذ یغشیکم و یاد کنید از آنکه

النعاس

کشید در سر شما خواب [illegible] رای صحابه [illegible] در آن شب که روز [illegible] فریقین خواب بود [illegible]
عظیم دست داد [illegible] انکه منزل ایشان در ریگستان بود لاجرم قدم در خاک فرو میرفت
و آب نیز نداشتند حق سبحانه خواب بر ایشان گماشت امنة برای امنی منه حاصل از ترس
و در آن خواب اکثر صحابه محتلم شدند علی الصباح شیطان آغاز وسوسه کرد که شما را نماز می باید کرد
[illegible] حدث و بعضی [illegible] و آب ندارید و پای ستوران تا بزانو در خاک فرو میرود و کافران در زمین سخت
اند و بر آب [illegible] و شما میگویید ما دوستان خدایم و پیغمبر در میان ماست این چگونه باشد حق سبحانه
و ینزل و فرستاد علیکم بر شما من السماء
[illegible] در آن محل باران فرو فرستاد [illegible]

از ابر یا از طرف آسمان ماءً آبی لیطهرکم تا پاک گرداند شما را بان آب از حدث و جنابت
ویذهب و ببرد عنکم از شما رجز الشیطان وسوسهٔ شیطان را که میگفت که نصرت
و خیانت بام راست نشود ولیربط و تا به بندد علی قلوبکم بر دلهای شما امید و امن لطف
باری ویثبت و برای آنکه ثابت گرداند به بدان باران الاقدام قدمها را شما را یعنی چون باران
بزمین ریگ آمیز بارید از استحکام داد پس قدمها مؤمنان مستحکم گشت و در زمین شخ که منزل
کفار بود لای عظیم پدید آمد و گفته اند مراد از ثبات قدم است که در معرکه حرب اذ یوحی
و یاد کن ای محمد چون وحی کرد ربک پروردگار تو الی الملائکة بسوی فرشتگان که بامداد
مؤمنان آمده اند و مضمون وحی آنکه انی معکم من با شماام در امداد و اعانت یا ناصر و نگاه دار
از شر دشمن فثبتوا الذین آمنوا پس استوار سازید یعنی دل دهید مؤمنان را به تکثیر سواد
ایشان یا محاربه با کافران و اصح آنست که به بشارت چه در مدارک آمده که فرشتگان بصورت
آدمیان در پس صف لشکر مؤمنان میرفتند و میگفتند بشارت باد که شما غالب شدید و خدا یار
شماست و مردانه باشید که دشمنان شما اندکند و نصرت مر شماراست یعنی معنی آیه این باشد که ای
فرشتگان شما بشارت دهید که من سألقی زود باشد که در افکنم فی قلوب الذین کفروا
در دلهای آنانکه حق را پوشیده اند الرعب ترس و بیم را فاضربوا پس بزنید ای ملایکه کافران
فوق الاعناق بر زبر گردنهای ایشان یعنی بر مذابح یا رؤس ایشان و واحدی رحمة الله علیه از ابن
الانباری نقل میکند که چون ملایکه بقتال مامور شدند ندانستند که در ضرب قصد کدام عضو می باید کرد
حق سبحانه فرمود که بزنید بر سرها و ایشان واضربوا منهم و بزنید از ایشان که بریدن کل بنان

بر انگشتان و گفته اند مراد تمام دست و پایست ذلک این ضرب بدیشان بانهم بسبب آنست
که ایشان شاقوا الله مخالف کردند خدا را و رسوله و فرستادهٔ او را و من یشاقق الله و رسوله
و هر که خلاف کند خدای و رسول او را فان الله پس بدرستی که خدای شدید العقاب سخت عقوبت
بخلاف در دنیا بگرفتاری و در آخرت بحق داری ذلکم اینست این عقوبت ای کافران فذوقوه
پس بچشید او را عاجلا و ان للکافرین و بدرستی که مر کافران راست آجلا عذاب النار
عذاب آتش یا ایها الذین آمنوا ای آنانکه گرویده اید اذا لقیتم چون ببینید الذین
کفروا آنان را که کافر اند زحفا انبوه و در پیوسته برای حرب شما فلا تولوهم الادبار
پس مگردانید بر ایشان پشتها را یعنی هزیمت مکنید این حکم در اول بوده که یک مرد از ده کافر روی بازنه
نتابیستی گردانیدن و بآیه الآن خفف الله منسوخ شده چنانچه عن قریب مذکور گردد و من یولهم
و هر که بگرداند بر ایشان یومئذ در آن روز دبره پشت خود را الا متحرفا مگر برگردیده باشد
برای جولان یا برای کر و فر لقتال در جنگ را یعنی خود را چنان نماید که میگریزد و خصم را بازی دهد تا
غافل شود پس باز گردد و یا او متحیزا یا پناه جوی باشد الی فئة بسوی گروهی از مسلمانان یعنی
از میمنه بمیسره رود و بر عکس و هر که بغیر از این دو وجه پشت بخصم کند فقد باء پس بدرستی که باز
گردد بغضب بخشمی بزرگ از خدای من الله و ماویه جهنم و بازگشت وی دوزخ
باشد و بئس المصیر و بدجای بازگشتنیست دوزخ . آورده اند که چون آتش حرب مشتعل
شد و لشکر کفار حمله کردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در عریش آغاز دعا کرد و گفت اللهم
انجز لی ما وعدتنی یعنی خدایا وعده که در باب نصرت فرموده وفا رسان جبرئیل علیه السلام فرود

آمد و گفت کف خاک بردار و بر دشمن افکن آنحضرت کف خاک و سنگ ریزه برداشت و گفت
شاهت الوجوه و بر روی لشکر بیگانه افکند حق تعالی آن خاک و سنگ را در چشم مشرکان رسانید
تا همه بخود مشغول شدند و ملیکه آغاز حرب کردند و مؤمنان بکار زار در آمدند و صنادید و کبار از صنادید
عرب کشته شدند و صنادید دیگر را اسیر گرفتند پس از اهل بدر تفاخر میکردند این آیت
آیه آمد که فلم تقتلوهم پس شما نکشتید دشمنان را بقوة خود ولکن الله قتلهم ولیکن خدای ایشان
بکشت بآن که شما را نصرت داد بر ایشان مسلط گردانید و ما رمیت و نیفکندی تو ای محمد آن مشت
خاک را بدیشان اذ رمیت چون بیفکندی و افکندن تو بشایه نبود که در چشم تمام لشکر رود
ولکن الله رمی و لیکن بیفکند انرا یعنی بچشم همه رسانید اضافت بعید از راه کیفیت و حق از بدو
خلق تا و بلیات فرموده حق سبحانه و تعالی صحابه را بقتال افعال در سلب فعل از ایشان و اثبات
آن مر خود را که فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم اما چون حضرت هم در مقام بقاء بالحق بود
سلب کرد فعل را از وی ما رمیت و نسبت داد فعل را بوی که اذ رمیت و اثبات کرد مر خود را که
الله رمی تا آنا ده معنی جمع فیکون الرامی محمد صلی الله علیه و آله و سلم بالله لا بنفسه در فتوحات مکیه آورده
که حضرت رسالت صلعم سبب بود در رمی بحکم آنکه سمعه و بصره دیده از آسیب در ما رمیت عجب
علم باشد نه عجب عین و این کلام در وجه قریب نقل است و در نفحات الانس حدیث روح الله انفاس
جامعه مذکور است که بنا بر کمال حال رسول صلی الله علیه و سلم استغراق او در حالت فنا فوقی تر از
همه انبیا و اولیا بوده چون حضرت رسول مستغرق مقام فنا فی الله بود حق سبحانه در کلام خود نسبت
فعل از وی دفع کرد و هر چند نشانه فعل وی بود حسب حال و ما رمیت اذ رمیت آن مشتی خاک در ده

دشمن تو نه اند الحق خدا انداخت و هم از آن جنس فعل از داود علیه السلم حاصل آمد فرمود
و قتل داود جالوت را تو کشتی تا فرق باشد میان مرتبه مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر پیغمبران
را فرق بسیار است میان آنکه فعل بنده را بوی اضافه کنند و بنده محل آفات و حوادث و میانه
آنکه فعل بنده را بخود اضافت فرماید و وی سبحانه قدیم منزه از آفات و حوادث بیت
ما رمیت اذ رمیت گفته حق :. کار حق بر کارها دارد سبق . ور به پرانیم تیر آن نه ز ماست
ما کمان و تیر اندازش خداست :. تا شد مغلوب این سر دریافت . گر تو خواهی این طرف شفت باید
و از مثنوی معنوی مفهوم میشود که حقیقت و ما رمیت اذ رمیت در مقام قرب رضا بود و این
سخنان در جواهر التفسیر سبطی لایق حق تحریر یافت و لیبلی المؤمنین کرد خدای انچه کرد تا
بیازماید که وانند و تا عطا دهد مومنان را منه ازنزدیک خود بلاء حسنا نیکو که آن نصرت
و غنیمت و حقایق سلمی از امام جعفر صادق علیه الصلوة و السلم نقل میکند که بلاء حسن آنست که مبتلا
مشاهده کند مبلی را و در عین بلا :. تو چه دانستی که این درد و توارکیست … ز رنج خویشتن سپاس فرم
که روز حرمت دهد بهتر ز شکر :. ور او زحمت زند بهتر ز مرهم ان الله سمیع بدرستی که خدا شنوا
است استغاثت و دعای شما را شنود علیم داناست به نیات شما لا جرم دعا را اجابت
فرمود که دیدید ذلکم اینست کار و ان الله و آن نیز هست که خدای موهن است سست کننده
و باطل کننده است کید الکافرین مکر و حیله کافران را آورده اند که کافران در وقت خروج
از مکه با ستار حرم متعلق شده گفتند خدایا روی بقوم محمد داریم نصرت ده از این دو لشکر آنکه راه یا فتح
تر است و دین او فاضلتر و بتو دوستتر و در روز جنگ نیز ابوجهل لعین گفت همین که اللهم انصر

أَحَقُّ الْفِئَتَيْنِ اِلَيْكَ پس حق سبحانه خطاب میکند با اهل مکه بر سبیل تهکم میفرماید إِنْ
تَسْتَفْتِحُوا اگر طلب فتح و نصرت کردید فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ پس آمد شما را فتح یعنی فتح از دین نبی
درست ترا است وَإِنْ تَنْتَهُوا و اگر باز ایستید ای کافران باقی مانده در جنگ بدر از کفر و عداوت
رسول فَهُوَ خَيْرٌ پس آن بهتر است لَكُمْ مر شما را از قتل این جهان و عقوبت آن عالم
وَإِنْ تَعُودُوا و اگر باز گردید بمحاربه مسلمانان نَعُدْ باز گردیم به نصرت ایشان وَلَنْ تُغْنِيَ و دفع نکند
عَنْكُمْ از شما فِئَتُكُمْ جماعت شَيْئًا چیزی را از بلا وَلَوْ كَثُرَتْ و اگر چه بسیار باشد آن جماعت
وَأَنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای مَعَ الْمُؤْمِنِينَ با مومنانست بنصرت و معاونت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای آنکسانی که ایمان آورده اید أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدای را وَرَسُولَهُ و فرستاده او را وَلَا تَوَلَّوْا و
برمگردید و اعراض مکنید عَنْهُ از امر طاعت یا از جهاد یا از فرمان خدای یا رسول مگردانید از رسول
چه او داناتر است بطاعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و نهی از مخالفت او و ذکر طاعت حق تنبیه است بر آنکه
طاعت حق تعالی در طاعت رسول است و اولاد او و مثل ائمه معصومین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین
پس از امر رسول و آل او سر بر متابید وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ و حال آنست که شما می شنوید که من میگویم که او پیغمبر
است یا می شنوید مواعظ قرآن را وَلَا تَكُونُوا و مباشید كَالَّذِينَ مانند آنانکه قَالُوا سَمِعْنَا گفتند شنودیم
مثل اهل کتاب یا کفار یا منافقان وَهُمْ و حال آنکه ایشان لَا يَسْمَعُونَ نمی شنوند در شنودنی که بدان
نفع گیرند پس گویا که نمی شنوند مگو که می شنوم بَيْت مگو که می شنوم هر چه گفته سعدی
چو شد جو می شنوی چون نمی شنوی إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ بدرستی که بدترین جنبندگان در روی زمین
عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی در حکم او الصُّمُّ کرانند از شنودن حق الْبُكْمُ گنگانند از گفتن حق الَّذِينَ

لَا يَعْقِلُونَ آنانکه در نمی یابند حق را و بدتر از بهایم دست آنکه که از خود که سبب تعطیل انسانیت بیارد
حیوانات انست که روی بر تافته اند و پای بر متابعت طبع نفس شتافته در بیان آورده که مراد
ازین قوم قومی اند از بنی عبدالدار که از ایشان بودند کس ایمان نیاوردند مصعب بن عمیر و ابن عم او وَلَوْ
عَلِمَ اللَّهُ و اگر دانستی خدای فِيهِمْ خَيْرًا در ایشان نیکویی که استعداد قبول آیات قرآنی لَأَسْمَعَهُمْ
هر آینه بشنوانیدی ایشان را یعنی توفیق شنیدن نافع دادی وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ و اگر بشنوانیدی ایشان را
و تصدیق کردندی لَتَوَلَّوْا هر آینه برگشتندی از ایمان وَهُمْ مُعْرِضُونَ و ایشان اعراض
کنندگانند از قبول حق و قولی آنست که کفار مکه گفتند ای محمد برای ما زنده گردان قصی بن کلاب را که
وی مبارک بوده تا بر صدق تو گواهی دهیم و بتو ایمان آریم حق سبحانه میفرماید که اگر خدای ایشان را بشنوانیدی
کلام قصی که هم ایمان نمی آرند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ اجابت کنید خدا را
وَلِلرَّسُولِ و مر فرستاده او را إِذَا دَعَاكُمْ چون بخوانند شما را رسول لِمَا يُحْيِيكُمْ بآن چیزی
که شما را زنده گردانند یعنی علوم دینیه که حیوة دل از وست یا عقاید صحیحه و اعمال فاضله که مورث حیات
ابدیست در نعیم مقیم یا جهاد که سبب بقای شماست که اگر ترک کنید دشمن غلبه کرده شما را هلاک کنند
یا شهادت که حیات یافت نزدیک حق سبحانه و تعالی یا قرآن که محیی قلوب مومنانست وَاعْلَمُوا
و بدانید أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای يَحُولُ جدا کند بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ میان مرد و دل او صاحب انوار فرموده
که تمثیل است و غایت قرب حق را به بنده و تنبیه برآنکه او سبحانه مطلع است بر مکنونات دلها و گفته اند تصویر
بلکه حق است مر دل بنده را از فسخ عزایم و نقض هم با جنبش است بر مبادرت به تصفیه دل خلوص آن
پیش از آنکه جدا کند حق سبحانه میان مرد و دل او بموت و فرصت عمل فوت کرده و گفته اند جدا میکند میان

بنده و مراد او یا انکه مقلب القلوب تصرف کند در دل چنانچه خواهد در کشف الاسرار اورده که علی فرماید القلب
کَاَنَّ قَلْبَهُ اشارت بدانست و دقایق دلها اگر کنند بحول بین المرء و قلبه عبارت از انست در بدایت ازلی
نا جاذست و در نهایت دل حجاب بیدارست بیت زین پیش همی اندیشم غم دل خویش
دل نیز حجاب بود برداشت ز پیش وَاَنَّهُ و انرا نیز بدانید که شما اِلَيْهِ تُحْشَرُونَ بسوی او محشور خواهید شد
و مجازات عمل شما خواهد فرمود وَاتَّقُوا و بپرهیزید فِتْنَةً از کناهی که اگر برسد عقوبت ان لَا تُصِيبَنَّ
الَّذِينَ ظَلَمُوا نرسد بکسانی که ستم کردند مِنْكُمْ خَاصَّةً از شما خاصه یعنی مخصوص بدیشان نبود بلکه
عام باشد و بظالم و غیر ظالم اثر ان برسد و ان بوقت افتراق کلمات وظهور بدعتها و مداهنه در امر معروف
و نهی منکر و تکاسل در جهاد وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ و بدانید انکه خدای چون عقوبت کند شَدِيدُ الْعِقَابِ
سخت عقوبتست برکسی که مصر بظلم او و متعدی بغیر باشد وَاذْكُرُوا و یاد کنید ای مهاجران اِذْ اَنْتُمْ قَلِيلٌ
انرا که شما اندک بودید مُسْتَضْعَفُونَ بیچارگان فِي الْاَرْضِ در زمین مکه پیش از هجرت تَخَافُونَ میترسیدید
اَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ از انکه بربایند شما را کفار قریش یا بیم داشتید که اگر از مکه بیرون ایند مشرکان عرب
بر شما تاختن ارند پس جای داد خدای شما را در مدینه وَاَيَّدَكُمْ و تقویت کرد شما را بِنَصْرِهِ
بیاری دادن خود یا بمظاهرت انصار یا بامداد ملئکه در بدر وَرَزَقَكُمْ و روزی داد شما را مِنَ الطَّيِّبَاتِ
از غنایم پاکیزه که بر امم پیش حلال نبود لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که تا شما سپاس داری کنید بدین نعمتها ثعلبی
فرموده که بعضی از صحابه سخنان از پیغمبر صلعم می شنیدند و در افشای ان میکوشیدند و منافقان بدان
اطلاع یافته خبر بمشرکان میرسانیدند حق سبحانه ایه فرستاد يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای انکسانی که ایمان
اورده اید لَا تَخُونُوا اللّٰهَ وَالرَّسُولَ خیانت مکنید با خدای و رسول او و در اظهار اسرار او قول انست که چون پیغمبر

شاور
صلعم ابو لبابه را بحصار بنی قریظه فرستاد و یهود با او از بالا فرود امدند از حصار مشاورت نمودند که محمد با ما
چه خواهد کرد اگر فرود اییم ابو لبابه بانگشت اشارت بحلق کرد یعنی همه شما را خواهد کشت و فی الحال دانست
که خیانت کرده از حصار بمسجد پیغمبر صلی الله علیه وسلم امد و خود را بر ستون مسجد بست تا وقتی که توبه
او رقم قبول یافت و این ایة نازل گشت و گفته اند خیانت مکنید با خدای در تعطیل فریضه و با رسول
صلعم در تغییر سنت وَتَخُونُوا اَمَانَاتِكُمْ و خیانت منمایید در امانتها که در میان یکدیگر دارید
وَاَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و شما میدانید که وبال خیانت بسیارست یا می شناسید که ضبط امانت بر شما
واجب است وَاعْلَمُوا و بدانید اَنَّمَا اَمْوَالُكُمْ انکه مالهای شما وَاَوْلَادُكُمْ و فرزندان شما فِتْنَةٌ
محنتی اند از خدای که بدان شما را می ازماید پس باید که دوستی مال و محبت فرزند شما را در دروغ
و اثم نیندازد و احمد انطاکی قدس سره فرموده که حق سبحانه و تعالی مال و فرزند را فتنه گفت تا از فتنه
بیکسو رویم و ما پیوسته ان فتنه را زیاده میخواهیم بیت چون انو هر که در بند مال و فرزندند
دعا فکنند که طفلان ناخردمندند وَاَنَّ اللّٰهَ و بدانید که خدای عِنْدَهُ نزد اوست اَجْرٌ عَظِيمٌ
مزدی عظیم یعنی بزرگ پس بطلب ان سعی نمایید يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه باور دارندگان
کان اِنْ تَتَّقُوا اللّٰهَ اگر بترسید از خدای و تقوی واشعار خود سازید يَجْعَلْ لَكُمْ سازد برای
شما یعنی بدهد شما را فُرْقَانًا نصرتی که جدا شود مبطل از محق یا هدایتی در دلهای شما که بدان فرق
کنید میان حق و باطل یا جدایی میان شما از اهل ادیان یا نجاتی از مخدورات یا مخرجی از شبهات
یا ظهوری که بدان مشهور گردید و صیت شما باطراف برسد و در بحر آورده که حق سبحانه سبب
تقوی افاضه کند بر شما با اسرار جلال خود بفیض کلی از انوار جمال خود دیا فرود کنید میان حدوث و قدم

وبشناسد سید صر وجود و عدم و از سخنان شیخ و متابعان او چنان معلوم میشود که مستحق است
که حق سبحانه و تعالی را وقایه خود گرفته باشند در ذات و صفات و افعال و فعل او در افعال
حق فانی شده باشد و صفت او در صفات حق مستهلک گم شده چون سایه اندر آفتاب
یا چو بوی گل در اجزاء گلاب وَيُكَفِّرْ عَنكُمْ و بپوشاند و در گذراند از شما سَيِّئَاتِكُمْ
بدیهای شمارا وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد شمارا وَاللَّهُ و خدای ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ خداوند فضل
و بزرگست آورده اند که اجازه هجرت صحابه عزم مدینه فرمودند و جز حضرت امیر المومنین و امام
المتقین علی علیه الصلوة والسلم کسی در خدمت سید عالم نماند قریش ازین حال متردد شده
بدار الندوه جمع آمدند و ابلیس بصورت شیخ نجدی بدان مجمع در آمد و در باب پیغمبر صلی الله علیه
وسلم استشار نموده یکی گفت او را در خانه محبوس باید ساخت و در خانه و راه سخت محکم بر آورد
و در روزنه آب و نان بوی باید داد تا بمیرد و ابلیس این رای نه پسندید و گفت اهل مدینه اسلام
آورده اند و یاران وی بیشتر آنجا رفته اند و بنی هاشم نیز درین شهر بسیارند همه اتفاق نموده با شما جنگ
کنند و او را خلاص دهند و دیگری گفت او را ازین ولایت بیرون باید کرد تا هر جا خواهد رود ابلیس
هر جا برود مردم فریفته وی میشوند و جمعی را فریب دهد و بیاید و با شما مقاتله کنند ابو جهل لعین گفت
که رای من آنست که از هر قبیله از قریش و حلفای ایشان یک کس را بطلبیم تا باتفاق او را بکشند
و خون او در قبایل منتشر گردد و بنو هاشم با تمام قبایل محاربه نتوانند نمود تا بضرورت بدیت راضی
شوند ابلیس پلید لعین مرد و گفت رای اینست ابو جهل خارجی لعین از هر قبیله کسی طلبید و مقرر شد
که در آن شب حضرت را بقتل آرند جبرئیل علیه السلم خبر آورد و آن حضرت صلعم حضرت امیر المومنین علی

علیه السلم را بر فراش خود بخوابانید و با صدیق [illegible] بغار رفت و حق تعالی پیغمبر خود را ازان نعمت
خبر یاد میدهد و میفرماید وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ و یاد کن آنرا که مکر کردند بتو الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند
بتو لِيُثْبِتُوكَ تا حبس کنند ترا أَوْ يَقْتُلُوكَ یا بکشند بشمشیرها مختلف أَوْ يُخْرِجُوكَ
یا بیرون کنند ترا از مکه وَيَمْكُرُونَ و ایشان بدی میسگالند وَيَمْكُرُ اللَّهُ و جزا میدهد خدای
ایشان را بر مکر ایشان وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ و خدای بهترین جزا دهندگانست و مکار را جزا
آنست که مکر ایشان بدیشان رو میکند و ایشان را در چاهی که برای دیگری کنده اند می افکند
بیت هر که در راه کسی چاهی کند خویش را اندران چاه افکند آورده اند که نضر بن حارث
بتجارت به بلاد فارس آمده بود و قصه رستم و اسفندیار بخرید و معرب ساخته بمکه آورد
و گفت اینک افسانه آورده ام که شیرین تر از افسانهای که پیغمبر میخواند و حق از عناد نضر خبر میدهد
وَإِذَا تُتْلَىٰ و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر نضر و متابعان آيَاتُنَا آیتهای کتاب ما قَالُوا
گویند قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ بدرستی که شنیده ایم این کلام لَقُلْنَا اگر خواهیم هر آینه بگوییم مِثْلَ
هَٰذَا مانند این و لاف و گزاف بود زیرا که حق تعالی فرمود عرب را که فَأْتُوا بِمِثْلِهِ و ایشان
عاجز شدند پس غرض ازین اظهار مکابره و عناد بود که میگفت من مثل این بگویم و دیگر گفت إِنْ
هَٰذَا نیست این إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر قصه های پیشینان نوشته اند و حق خبر از
نضر داوم بعد از استماع این سخنان دعای کرد چنانچه حق سبحانه و تعالی پیغمبر ما بدو خبر میدهد وَإِذْ
قَالُوا اللَّهُمَّ و یاد کن آنرا که گفت نضر و متابعان او با او و متفق بودند که بار خدایا إِن كَانَ
هَٰذَا اگر هست این قرآن هُوَ الْحَقَّ راست و درست و منزل مِنْ عِندِكَ از نزد تو فَأَمْطِرْ

عَلَیْنَا سنکی از اسمان چنانکه بر اصحاب فیل بارانیدی اَوِ ائْتِنَا یا بیار بما بِعَذَابٍ اَلِیمٍ
عذاب مؤلم مهلک غرض ازین دعا اظهار یقین است از ایشان به بطلان قران وَمَا کَانَ اللّٰهُ
لِیُعَذِّبَهُمْ ونیست خدای که عذاب کند ایشانرا اوکرچه بدعا میطلبند واستعجال میکنند
وَاَنْتَ فِیهِمْ وحال انکه در میان ایشان وسنت اللهی بران جاری شده مستاصل نکرداند قومی
را وپیغمبر ایشان در میان ایشان باشد خصوصا که تو رحمة للعالمینی وَمَا کَانَ اللّٰهُ مُعَذِّبَهُمْ
ونیست خدای عذاب کننده ایشان وَهُمْ یَسْتَغْفِرُونَ وحال انکه استغفار میکنند یعنی میان
مستغفرانند از مؤمنان یا بفرض اکر استغفار کنند واستغفار ایشان امانست از حضرت
مرتضی علی علیه الصلوة والسلام منقولست که در زمین دو امان بود یکی رفت ویکی باقیست انکه رفت
حضرت پیغمبر است وانچه مانده استغفار است ای عزیز استغفار مانع دفع است از زیر اکم و ثبات
بلکه موجب محو وزوال اوست پس غضب حبیب اللهی نشود بلکه وسیله عفو ومغفرتست فاستغفروا
اغفر لکم چه کفت حق امرزش از من میطلب [illegible] کان طلب وعفو را باشد سبب [illegible] رزق بی زهر که
از بشنوی [illegible] هست استغفار تریاقی قوی وَمَا لَهُمْ ونیست ایشانرا وبه جای انست اَلَّا
یُعَذِّبَهُمُ اللّٰهُ انکه خدای عذاب نکند ایشانرا وَهُمْ یَصُدُّونَ وحال انکه ایشان بازمیدارند رسول
ومؤمنانرا عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بطواف مسجد حرام واز مکه بیرون میکنند وَمَا کَانُوا ونیستند
ایشان اَوْلِیَاءَهُ متولیان امر مسجد ورد قول کفارست که کفتند ما ولات الحرام ماییم نکار و صاحب
اختیار حرمیم حق تعالی فرمود که ایشانرا با وجود شرک ولایت حرام را نشاید اِنْ اَوْلِیَاؤُهُ
ونیست سزاوار تولیت مسجد حرام اِلَّا الْمُتَّقُونَ مکر پرهیزکاران از شرک وَلٰکِنَّ اَکْثَرَهُمْ

دیگر

ولیکن بیشتر ایشان لَا یَعْلَمُونَ نمیدانند که ولایت ایشان حق نیست وبرحق میدانند وعناد میکنند
وَمَا کَانَ صَلَاتُهُمْ ونیست دعای مشرکان عِنْدَ الْبَیْتِ نزدیک خانه خدا اِلَّا مُکَاءً
مکر صفیر زدن وَتَصْدِیَةً ودست بردست کوفتن عادت بعضی کفاران بود که مردان وزنان
برهنه طواف میکردند وصفیر میزدند ودست برهم میکوفتند وقولی انست که وقتی که حضرت
رسول صلی الله علیه واله وسلم نماز میکرد از ایشان برای تغلیط انحضرت این عمل میکردند وبرین
تقدیر مراد از صلوة نماز صورتیه باشد فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس ای کافران عذاب را که قتل واسرست
در روز بدر و حوق وزجرات در روز حشر بِمَا کُنْتُمْ تَکْفُرُونَ بانچه هستید که کفر میورزید باتفاق
اهل نقل اورده که بعد از خروج مکه وطرفیت بدر دوازده کس از اشراف عرب مقرر کردند که هر یکی از
ایشان در روزی لشکر را طعام دهند پس هر یکی از ایشان ده شتر یا نه شتر در روزی کشتند
[illegible] اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بدرستی که کافران که مطعمان بدر یُنْفِقُونَ نفقه میکنند
اَمْوَالَهُمْ خواستهای خود را وشتر میخرند ومیکشند وبکفار میدهند لِیَصُدُّوا تا باز دارند مردم را
عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ از راه خدای که متابعت رسولست وکفته اند ابوسفیان بعد از حرب بدر دو هزار
عرب مزد کرفت برای جنگ احد سوی لشکر که بخود میآمدند با اصحاب انکاروان که ابوسفیان
راندند سوی مقابلت خود را که انجا هزار مثقال طلا خرج لشکر کردند وبجنب احد رفتند واین ایة نازل
شد که مالهای خود را خرج میکنند فَسَیُنْفِقُونَهَا پس زود باشد که تمام نفقه کنند مال خود را
ثُمَّ تَکُونُ پس زود باشد که ان نفقه عَلَیْهِمْ بر ایشان حَسْرَةً پشیمانی وغم چه مال رفته باشد
ومقصود حاصل نشده ثُمَّ یُغْلَبُونَ پس مغلوب کرده شوند در اخر کار یعنی در روز فتح واین از دلایل

اعجاز قرآنست که خبر داد از چیزی قبل از وقوع آن وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه ثابت باشند در کفر إِلَىٰ جَهَنَّمَ
بسوی دوزخ يُحْشَرُونَ رانده شوند لِيَمِيزَ اللَّهُ و این مغلوب شدن کافران برای آنست تا جدا
گرداند خدا الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ناپاک را از آنکه کافرانست از پاکی که مومنست وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ
و جمع کند و باهم افکند کافر را بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ برخی با برخی فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا پس برهم
جمع کند همه را فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ پس در آورد همه را در دوزخ أُولَٰئِكَ آن گروه خبیث یا منافق
هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانکاران در احوال و اموال خود قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوا
بگو برای آنها که کافرانند چون ابوسفیان لعین و اصحاب او لعنهم الله إِن يَنتَهُوا اگر باز ایستند
از کفر و عداوت رسول يُغْفَرْ لَهُم آمرزیده شود ایشان را مَا قَدْ سَلَفَ آنچه گذشته
است از گناهان ایشان وَإِن يَعُودُوا و اگر باز گردند بمعاودت و مقابله پیغمبر فَقَدْ
مَضَتْ پس بدرستی که گذشت سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ سنت الهی پیشینیان که پیغمبران را تکذیب کردند
کشته شدند و یا خوار و مستاصل گشتند کو ایشان نیز همان چشم دارید وَقَاتِلُوهُمْ و کارزار کنید ای مسلمانان
با اهل کفر حَتَّىٰ لَا تَكُونَ تا وقتی که نباشد فِتْنَةٌ شرک یعنی شرک نماند در از وثنی و اهل کتاب وَيَكُونَ
الدِّينُ كُلُّهُ و باشد همه دین خالص که توحید است و پرستش لِلَّهِ مر خدای را پس فَإِنِ انتَهَوْا
پس اگر باز ایستند از کفر یا از جنگ یا ایمان یا قبول جزیه فَإِنَّ اللَّهَ پس بتحقیق که خدای بِمَا تَعْمَلُونَ
بآنچه شما میکنید بَصِيرٌ بیناست و مناسب از عمل پاداش خواهد داد وَإِن تَوَلَّوْا و اگر اعراض کنند از قبول
حق و از حرب باز نه ایستند باک مدارید فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ پس بدانید آنکه خدای مَوْلَاكُمْ
مددکار شماست نِعْمَ الْمَوْلَىٰ نیک یاریست خدای که دوستان خود را ضایع نگذارد وَنِعْمَ النَّصِيرُ

و نیک یاری دهنده ایست که مومنان را بر مشرکان غالب سازد وَاعْلَمُوا و بدانید ای مومنان أَنَّمَا
غَنِمْتُم که آنچه گرفتید از کافران بقهر مِّن شَيْءٍ از هر چه اسم شی بران اطلاق توان کرد فَأَنَّ لِلَّهِ
پس بدرستی که مر خدا راست خُمُسَهُ پنج یک آن وَلِلرَّسُولِ و مر رسول را وَلِذِي الْقُرْبَىٰ و مر خویشان
خویش را که بنو هاشم و بنو مطلبند وَالْيَتَامَىٰ و یتیمان مسلمانان را که فقیر باشند وَالْمَسَاكِينِ و درویشان
محتاج را از اهل اسلام وَابْنِ السَّبِيلِ و مسافران مسلمانان یا قومی که بر مسلمانان نزول کنند
جمهور علما برانند که ذکر خدای برای تعظیم و تیمن است و از غنیمت چهار قسم برای مقاتلان و یک قسم
برای خمس پنج قسم شده برای رسول صلعم بمصالح مسلمانان صرف باید کرد یا بمسلمانان باید داد و یا
باسهام اربعه منضم باید ساخت و نزد ابی حنیفه لعین بوفات حضرت صلعم سهم ایشان ذوی القربی
ساقط است و تمام ثلثه باقیه صرف کنند و نزد مالک لعین تقسیم آن مفوض برای امام است بهر جا
که امام باشد صرف نماید و ابو العالیه و ربیع متفق اند بدین قول که خمس قسمت را بشش قسم باید کرد
قسمی مر خدا را و قسمی پیغمبر را و چهار قسم طایفه مذکوره را و قسمی که نام زد حق تعالی است بعمارت خانه
کعبه اعظم انکه بریت ان صرف باید کرد و تحصیل مباحث تقسیم غنایم بر محاربان و غیر ایشان در کتب فقه
است و بدانید ای مقاتلان که خمس غنایم برای خدای و رسول و طوایف مذکوره است پس بدیشان
تسلیم کنید و باقسام اربعه باقیه قناعت نمایید إِن كُنتُمْ اگر هستید شما که از روی تحقیق آمَنتُم بِاللَّهِ
ایمان آورده اید بخدای وَمَا أَنزَلْنَا و آنچه فرو فرستادیم مما از آیات یا ملایکه یا مدد فتح و نصرت عَلَىٰ عَبْدِنَا
بر بنده ما محمد صلعم يَوْمَ الْفُرْقَانِ روز بدر که جدا از حق باطل در روبود يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ روزی که روی
بروی آوردند دو گروه مسلمانان و کافران و آن روز روز جمعه بود هفدهم رمضان در سنه ثانی از هجرت وَاللَّهُ

وخدای علی کل شیء قدیر بر همه چیزها داناست لاجرم مردم اندک را برای لشکر بسیار
غالب سازد اذ انتم یاد کنید آنگه بودید شما بالعدوة الدنیا بکناره وادی نزدیکتر بمدینه
وان ریگستانی بود که پای بزمین فرو میرفت واب نداشتید وهم واایشان یعنی دشمنان شما
بودند بالعدوة القصوی بکنار وادی دورتر از مدینه وزمین ایشان محکم بود وبه آب قادر بودند و
الرکب وسواران کاروان یعنی ابوسفیان پلید واصحاب او بودند لعنهم الله الاسفل
منکم زیرتر از مکان شما سه فرسخ جدا ایشان از بدر در راه منحرف شده بطریق معرفت
عزیمت حاصل نمودند ولو تواعدتم واگر وعدهٔ قتال نمودی میان شما وقریشیان که در عدد قصور
بودند وشما از بسیاری کثرت اسلحهٔ ایشان خبر میافتید لاختلفتم هر اینه که خلاف
یکدیگر دید فی المیعاد در وعدهٔ خود از خوف ایشان چه شما اندک بودید وبی سلاح وایشان متسلح
ولکن ولیکن خدای جمع کرد میان شما وایشان بی میعادی لیقضی الله تا حکم کند خدای
ناتمام سازد امرا کاری که آن کان مفعولا بود کاین در علم او وسزاوار بود یا نکه کرده
شود وان نصرت اولیاست وقهر اعدا لیهلک وبرای آنکه تا هلاک شود من هلک هر
که هلاک میشود عن بینة از حجتی روشن قایم ویحیی وزنده شود من حی هر که می زید عن بینة
از حجتی هویدا مشهور یعنی واقعهٔ بدر از آیات خطیرست هر که مشاهده کرد واگر بمیرد واگر میزید
او را حجتی وعذری نیست یا مراد از من هلک ومن حی اسلام است یعنی صدور کفر واسلام از ایشان
حجتی واضح است هر که کافر شود بطلان او روشن است وهر که باسلام ثابت ماند حقیقت
او مقرر ومعین ان الله وبدرستی که خدای لسمیع شنونده است اقوال مومن وکافر را علیم داناست باحوال ایشان

در ترجمهٔ رشف مذکورست که گوهر شب افروز عقل را حجابی که در حقهٔ سینهٔ دوستان می‌سپارند
در آستین دشمنان تیره‌رایی تعبیه میکند لیهلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة یعنی پاره فروغ عقل اگر از جانب
عنایت وتوفیق لامع شود دوستان بدان مهتدی گردند واگر از طرف قهر وخذلان استعاده
چه بود سبب انخطاف ابصار بصایر دشمنان شود یضل به کثیرا ویهدی به کثیرا بیت
خنک آنکس که عقل رهبر اوست ✿ هر دو عالم بطوع چاکر اوست ✿ عقل کان رهنمای حیلهٔ تست
آن نه عقل است کان عقیلهٔ تست ✿ نقلست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در آن شب
که روز پسش جنگ بدر بود در واقعه دید که لشکر قریش را در غایت قلت تامل فرمود بانگ دوستان
غالب ودشمنان مغلوب خواهند مومنان بعد از استماع این رؤیا وتعبیر آن بغایت مسرور
وشادمان شدند وحق سبحانه وتعالی تذکار میفرماید ومیگوید یاد کن ای محمد اذ یریکهم الله
که چون نمود خدای ایشان را فی منامک قلیلا در خواب تو قلیلا اندکی تا چون اصحاب را خبر دادی
دلیر شدند وبوعدهٔ نصرت مستظهر گشتند ولو اریکهم الله واگر خدای بنمودی ایشان را
بسیار وتو خبر دادی لفشلتم هر آینه بد دل میشدند ای اصحاب ولتنازعتم وهر آینه نزاع
میکردید فی الامر در کار قتال که ایا حرب کنیم یا فرار نماییم ولکن الله ولیکن خدای سلم
سلامت از بد دلی وتنازع یا از مضرت اعادی انه علیم بدرستی که او داناست بذات
الصدور بآنچه در سینه‌هاست از حوادث وبیم وجزع وتسلیم واذ یریکموهم وانما یاد کنید
که چون نمود خدای دشمنان را بشما اذ التقیتم چون ملاقات کردید فی اعینکم در چشمها
شما قلیلا اندکی تا دل شما قوی باشد در حرب ایشان حق سبحانه لشکر قریش را در دیدهٔ مسلمانان

اندکی گردانید برای تثبیت ایشان و تصدیق رویای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آورده اند که ابن
مسعود در وقت التقاء صفین کسی را که در پهلوی او بود فرمود که اعادی چنانچه دانی باشند ان عزیز گفت
نزدیک بصد نیز باشد و حال انکه ایشان نهصد و پنجاه مرد بودند **وَيُقَلِّلُكُمْ** و اندک گردانید شما
نیز **فِي أَعْيُنِهِمْ** در چشمهای ایشان تا دلیر شدند در کارزار شما و از ان حسابی برندارند
و تهیه اسباب جنگ کما ینبغی نکردند نقلست که ابوجهل لعین میگفت بسلاح با ایشان جنگ مکنید
بلکه بگیرید و برسنها ببندید و چون بحرب مشغول شدند حق سبحانه و تعالی مومنانرا در برابر ایشان
دو برابر نمود **يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ** بدین سبب دل شکسته و مبهوت شدند و شکست بر ایشان
افتاد و این صورت از عظایم آیاتست چه بصر اگرچه بسببی قلیل را کثیر یا کثیر را قلیل بیند تا این حد
نتواند بود که قرب هزار کس را صد کس بیند و نزدیک بسیصد نفر را هزار و نهصد و چهار بیند
قدرت کامله ربانی باز داشت ابصار بعضی را از ابصار علی ما هو علیه با وجود تساوی در شروط رویت
لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا تا براند حکم خدا آنکه **كَانَ مَفْعُولًا** هست بودنی در علم **وَإِلَى اللَّهِ** و بسوی خدا
تُرْجَعُ الْأُمُورُ
بازگردانیده **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای گروه مومنان **إِذَا لَقِيتُمْ** چون بهم رسید **فِئَةً** گروهی را از
کفار که قصد حرب کنند با شما **فَاثْبُتُوا** پس بایستید و از مقابله ایشان روی متابید **وَاذْكُرُوا اللَّهَ**
و یاد کنید خدا را **كَثِيرًا** یاد کردنی بسیار بدل و زبان **لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** مگر باشد که شما ظفر یابید
بر اعدا گفته اند مراد از ذکر تکبیر است در وقت شمشیر زدن یا دعای بد بر کفار بر وجهی که اللهم
اخذلهم اللهم اقطع دابرهم درین آیه تنبیه است بر آنکه باید بنده را هیچ شغلی از ذکر
باز ندارد یعنی بهر جایی که باشی بیت تو بهر جایی که باشی روز و شب یک نفس غافل مباش از یاد رب

بخوشی ذکر تو شکر نعمت تو در بلاها الحق با حضرت **وَأَطِيعُوا اللَّهَ** و فرمان برید خدا را **وَرَسُولَهُ**
و فرستاده او را در امر بجهاد و ثبات قدم در معرکه قتال **وَلَا تَنَازَعُوا** و خلاف مکنید که
فَتَفْشَلُوا
از مخالفت بر شوید **وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ** و برود دولت شما ریح کنایت از دولت است چه دولت
در تمشی امور و نفاذ ان مشابه بادست در هبوب نموده گفته اند **إِذَا هَبَّتْ رِيَاحُكَ فَاغْتَنِمْهَا**
بعضی بر انند که مراد باد حقیقی است چه نصرت نمی باشد الا ببادی که حق سبحانه و تعالی از مهب فتح
در بسته و در اریج النصر میخوانند و در حدیث است که نصرت بالصبا **وَاصْبِرُوا** و شکیبائی کنید
در مقاتله **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدای **مَعَ الصَّابِرِينَ** با صابرانست بحفظ و نصرت **وَلَا تَكُونُوا**
و مباشید **كَالَّذِينَ خَرَجُوا** مانند آنانکه بیرون آمدند **مِنْ دِيَارِهِمْ** از سراها و منزلهای
خویش **بَطَرًا** از روی سرکشی و فخر **وَرِئَاءَ النَّاسِ** و برای نمایش خلق مراد اهل مکه اند که بحمایت
کاروان بیرون آمدند و در راه خبر بایشان رسید که کاروان بسلامت از بدر بگذشت و مردم خرم
رجوع کردند ابوجهل لعین گفت لا بدست از انکه به بدر رویم و بشرب خمر اشتغال نمائیم تا آوازه ایست
ما در احیای عرب منتشر گردد و مردم از شوکت و شجاعت ما حساب گیرند پس خدای مومنانرا میفرماید
که شما از دیار خود چون کفار بیرون میایید که ایشان عجب میورزند و ریا میکنند **وَيَصُدُّونَ** و باز میدارند
مردمان را **عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ** از دین خدای **وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ** و خدای بانچه میکنند **مُحِيطٌ**
عالمست و جزا بقدر آن خواهد داد آورده اند که چون قریش از مکه بیرون آمدند و بحوالی منزل بنی کنانه رسیدند
بجهت کینه قدیمی که میان ایشان بود اندیشناک شده خواستند که بازگردند ابلیس بصورت سراقه که
مهتر کنانه بود براه بایشان ملاقات نمود و گفت شما نیکو حمایتی میکنید بروید و من ضامنم که از بنی کنانه ضرر

شما نرسد و من نیز طریق رفاقت مرعی میدارم پس ابلیس با جمعی از شیاطین همراه ایشان روی به بدر آوردند
وحق سبحانه ازین قصه خبر میدهد وَاِذْ زَيَّنَ و یاد کنید انکه بیاراست لَهُمُ الشَّيْطَانُ برای
کافران دیو سرکش که ابلیس است اَعْمَالَهُمْ عملهای ایشان از دشمنی پیغمبر در حقایق سلمی و نمود
که قوت ایشان را در نظر ایشان در اورد تا اعتماد کردند وَقَالَ و گفت ابلیس لَا غَالِبَ لَكُمُ
هیچ غلبه کننده نیست بر شما مِنَ النَّاسِ از مردمان بجهت کثرت لشکر شما و ساختگی اسباب
وَاِنِّي جَارٌ لَكُمْ و من فریادرس و زنهار دهنده مر شما را از قوم کنانه فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ
پس انهنگام که بدیدند هر دو گروه لشکر یکدیگر را نَكَصَ بازگشت شیطان عَلَى عَقِبَيْهِ
بر دو پاشنه خود و این عبارتست از هزیمت کردن بمکر و حیله اورده اند که روز بدر ملایکه فرود آمدند
ابلیس ایشان را دیده روی بگریز نهاد و دران محل دست او بر دست حارث بن هشام بود حارث
گفت ای سراقه درچنین حالی ما را فرو میگذاری ابلیس دست بر سینه او زد وَقَالَ و گفت اِنِّي بَرِيءٌ
من بیزارم مِنْكُمْ از زنهار شما اِنِّي اَخَافُ اللّٰهَ بدرستی که من میترسم از خدای ابن عباس فرمود
که دروغ گفت ان دشمن خدای که اگر از خدای ترسیدی کار را بدینجا نرسیدی وَاللّٰهُ و خدای شَدِيدُ
الْعِقَابِ سخت عقوبتست بر کسی که از وی نترسد نقلست که مهتران بدر بعد از رجوع مکه سراقه
را پیغام فرستادند که لشکر ما را منهزم ساختی سراقه سوگند یاد کرد تا خبر هزیمت شما نشنیدم
از عزیمت شما وقوف نیافتم پس همه را معلوم شد که ان شیطان بوده که خود را بصورت سراقه
اِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ ان نیز یاد کنید که چون گفتند منافقان مدینه وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ
و انها که در دلهای ایشانست مَرَضٌ شکی و نفاقی چون منافقان مکه یا مشرکان و این انست

که قومی از قریش

که قومی از قریش اظهار اسلام کرده و با وجود قدرت بدولت هجرت سرافراز نشده در وقت
خروج قریش با ایشان بدر آمدند و نیت ایشان آنکه هر لشکری که بهتر باشد ایشان میل بدان
نمایند چون بترک هجرت نافرمانی کرده در روز بدر اساءت ان درویشان رسیده و قلت
مومنان را مشاهده نموده گفتند غَرَّ فریفته است دِينُهُمْ ان گروه مومنان را هٰؤُلَاءِ دین
ایشان با وجود قلت و عدم عدت در برابر چنین لشکری آراسته امده اند حق تعالی در جواب
ایشان فرمود وَمَنْ يَتَوَكَّلْ و هرکه توکل کند عَلَى اللّٰهِ بر خدای و کار را باو گذارد فَاِنَّ اللّٰهَ پس
بدرستی که خدای عَزِيزٌ غالبست متوکل را فرو نگذارد حَكِيمٌ حکم کرده است که
اهل توکل را یاری کند وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی ای محمد اِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ چون قبض کنند ارواح انها که کافر
شدند الْمَلَائِكَةُ فرشتگان که اعوان ملک الموت بود در حرب بدر جمعی از منافقان
مکه چون ابن امیه و نبیه و منبه ابن الحجاج الثقفی کشته شدند حق سبحانه و تعالی فرمود که ای حبیب اگر مشاهده
میکردی که ملایکه بوقت قبض روح ایشان يَضْرِبُونَ میزدند عمودهای آتشین وُجُوهَهُمْ
بر رویهای ایشان وَاَدْبَارَهُمْ و بر پشتهای ایشان وَذُوقُوا و میگفتند بچشید عَذَابَ
الْحَرِيقِ عذاب سوزان را که مقدمه عذاب دوزخ است هر اینه میدیدی امری منکر و کاری
بهول و دیگر ملایکه میگفتند ذٰلِكَ این ضرب یا عذاب بِمَا قَدَّمَتْ بسبب آن عملها
که از پیش فرستاده اَيْدِيكُمْ دستهای شما از معاصی و ترک هجرت وَاَنَّ اللّٰهَ و دیگر
بسبب انست که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ نیست ستم کننده لِلْعَبِيدِ بر بندگان که ایشانرا
بی جرم بگیرد و تعذیب کند و غیر عدلست پس برای تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه و

الد وسلم میکوید عادت مشرکان قریش با تو كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچون عادت
متابعان فرعونست با موسی وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ و چون عادت انها که پیش از مومنان بودند یعنی عاد و ثمود
با پیغمبران ایشان وان عادت چه بود كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ کافر شدند بنشانهای خدای یعنی بدلایل
که بتوحید نصب کرده بود و یا بمعجزات انبیا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت خدای ایشانرا بعقوبت
کرد بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان که کفر و تکذیب بود إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای قَوِيٌّ با قوت
و قدرت است شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است بر منکران و مکذبان ذَٰلِكَ این گرفتن
و عقوبت پیشینیان بِأَنَّ اللَّهَ بسبب انست که خدای لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نبود گرداننده و تغییر دهنده
نِّعْمَةً أَنْعَمَهَا نعمتی که انعام کرده است عَلَىٰ قَوْمٍ بر گروهی حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا تا وقتی که ان گروه تغییر
و تبدیل دهند مَا بِأَنفُسِهِمْ ان حال را که در نفسهای ایشانست بجای بدتر از ان همچنانکه قریش
که ایشان حال خود را بت پرستی و مردارخواری کرده بودند و بعادت بحضرت پیغمبر صلعم تکذیب قران و
بدان و ایذا و ازار مومنان بر ترساختند وَأَنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای سَمِيعٌ سخنان ناسزا گفتن مشرکان
عَلِيمٌ داناست بعقاید باطله ایشان و دیگر باره برای تاکید میفرماید که کار قریش در تکذیب تو كَدَأْبِ
آلِ فِرْعَوْنَ همچون صنیع آل فرعونست وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ و انانکه قبل از ایشان بودند كَذَّبُوا
بِآيَاتِ رَبِّهِمْ تکذیب کردند مر ایات پروردگار خود را فَأَهْلَكْنَاهُم پس هلاک کردیم
ایشانرا بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان یا قریش تکذیب ایشان نمودند و ایشانرا در بدر بقتل مبتلا ساختیم
وَأَغْرَقْنَا و غرق گردانیدیم در دریا و قلزم آلَ فِرْعَوْنَ اتباع فرعون را وَكُلٌّ و هر گروهی از
قبط و قتیلان قریش كَانُوا ظَالِمِينَ بودند ستمکار بر نفسهای خود در کفر و عصیان إِنَّ شَرَّ

الدّواب

الدَّوَابِّ بدرستی که بدترین جنبندگان بر روی زمین عِندَ اللَّهِ نزدیک خدای الَّذِينَ
كَفَرُوا انانکه راسخ شدند در کفر و از معاندان قریش اند چون ابوجهل لعین و عتبه و نضر و امثال
ایشان یا کافران یهود چون کعب بن الاشرف و حی بن الاخطب و جدید و اضراب و امثال ایشان
فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان نمی ارند و دیگر بدترین دواب الَّذِينَ عَاهَدتَّ
مِنْهُمْ انانکه عهد بستی با ایشان از کفار و ایشان بنو قریظه بودند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
با ایشان معاهده کرده بود ثُمَّ يَنقُضُونَ پس می شکنند عَهْدَهُمْ عهد خود را فِي كُلِّ مَرَّةٍ
در هر باری که عهد میکنند در بیان اورده که بنو قریظه عهد کرده بودند که دشمنان رسول را یاری ننمایند
روز بدر مشرکان را باسلاح مددکاری نمودند و بعد از ان گفتند فراموش کردیم دیگر باره عهد بستند و روز
حرب خندق با ابوسفیان لعین اتفاق نموده عهد بشکستند وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ و ایشان پرهیز
نمیکنند از نقض عهد یا نمی ترسند از عقوبت غدر فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ پس اگر دریابی ایشانرا فِي
الْحَرْبِ در جنگ فَشَرِّدْ پس رسیده گردان و متفرق ساز بِهِم بسبب قتل ایشان
مَّنْ خَلْفَهُمْ انرا که از پس ایشان فرار جویند از اعادی شما چون بر ایشان ظفر یابی [illegible] ایشان
بکش که بهیبت توان کافران دیگر را از مقاتله تو بر مانند لَعَلَّهُمْ باشد که از رمندگان يَذَّكَّرُونَ
پند گیرند و عبرت پذیرند وَإِمَّا تَخَافَنَّ و اگر بدانی و دریابی مِن قَوْمٍ از گروهی که با تو عهد دارند
خِيَانَةً نقض ان عهد بعلامتها که بر روی تو روشن شود فَانبِذْ إِلَيْهِمْ پس بیفکن بسوی ایشان
عهد ایشانرا یعنی اعلام کن پیش از قتل با ایشان که من عهد شما را بر انداختم تا تو و ایشان باشید
عَلَىٰ سَوَاءٍ برابر در علم بنقض عهد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ دوست نمیدارد [illegible]

کنند کار او لیکن پسند عمل ایشان را وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ و مپندار ای محمد آنان را که کافر شدند که
ایشان سَبَقُوا پیشی گرفتند بر عذاب ما و از گرفتگان بدر رانده یا شکستند کان عهد میفرماید
که مپندار که ما عاجز گشتیم از عقوبت ایشان إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ بدرستی که ایشان عاجز نمی
کنند از عذاب بعض لا یحسبن بعث میخوانند یعنی باید که کافران نپندارند که ما از تعذیب ایشان
عاجزیم وَأَعِدُّوا و آماده سازید ای مؤمنان لَهُمْ برای ناقصان عقل یا ستمگاران بر بدر
مَا اسْتَطَعْتُمْ آنچه توانید مِنْ قُوَّةٍ از ساز و برگ حرب که لشکر بدان قوت یابند و عقبة ابن
عامر میفرماید که شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بر منبر میفرمود که الا ان القوة الرمی بعضی
از علما گفته اند تخصیص بذکر دلیل است بر آنکه تیر و کمان قوی ترین سلاحی است شیخ ابو القاسم
نصرآبادی قدس سره فرموده که درین آیه گفته اند که قوة رمی است بلی هم چنین باشد اما رمی
گونه بود رمی ظاهر به تیر و کمان و رمی باطن به تیر آه در سحرگاه از کمان خضوع و رمی سهام خطوط از دل
و توجه حق و فراغت از سما ابو علی رودباری قدس سره فرموده که قوة اعتماد است بر حمایت
و واثق بودن بعنایت او پس که اعتماد تو بر اسب و لشکر است و سلاح و اعتماد بر کرم او
اعتماد تمام و گفته اند مراد قوت حصارهاست میفرماید که آماده سازید قلعها جهت
دفع کفار وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ و دیگر آماده کنید از اسبان بسته تُرْهِبُونَ تا بترسانید
بِهِ بدین استعداد عَدُوَّ اللَّهِ دشمن خدای وَعَدُوَّكُمْ و دشمن خود را که کفار مکه اند وَآخَرِينَ
و دیگر بترسانید به اسب و سلاح کافران دیگر را مِنْ دُونِهِمْ جز کافران مکه لَا تَعْلَمُونَهُمُ
نمی دانید ایشان را اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ خدای میداند ایشان را و ایشان بقول مفسران یهودند یا منافقان

یا مجوس و در مدرک آورده که گفته اند جن ... صلیب جن را میترساند وَمَا تُنْفِقُوا و آنچه نفقه میکنید
مِنْ شَيْءٍ از چیزی که دارید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی ترتیب اسلحه و نفقه اسب
يُوَفَّ إِلَيْكُمْ تمام کرده خواهد شد بشما جزای آن وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ و شما ستم دیده نخواهید
شد بنقصان جزای آن وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ و شما ستم دیده نخواهید شد بنقصان ثواب وَإِنْ جَنَحُوا
و اگر میل کنند مشرکان لِلسَّلْمِ بصلح و استسلام فَاجْنَحْ لَهَا پس تو هم میل کن بمصالحه وَتَوَكَّلْ
عَلَى اللَّهِ و توکل کن بخدای یعنی مترس از آنکه بمکر و حیل طرح صلح انداخته باشند إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ
بدرستی که خدای شنواست اقوال ایشان را الْعَلِيمُ داناست بدروغ و راست آن اگر در مقام
مکر باشند ترا نگاه دارد و وبال مکر را بر ایشان گرداند چنانچه فرموده وَإِنْ يُرِيدُوا و اگر خواهند آن
أَنْ يَخْدَعُوكَ آنکه بفریبند ترا و بصلح از جنگ باز دارند فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ پس بدرستی
که بسنده است ترا خدای هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ اوست آنکه قوت داد ترا بِنَصْرِهِ بیاری دادن
خود و فرستادن ملائکه وَبِالْمُؤْمِنِينَ و بهمه مؤمنان و اصح آنست که بانصار وَأَلَّفَ و پیوند افکند
و دوستی بَيْنَ قُلُوبِهِمْ میان دلهای ایشان یعنی اوس و خزرج که صد و بیست سال میان ایشان
تعصب و ستیزه بود و همواره بقتل و غارت هم اشتغال مینمودند حق تعالی ببرکت تو دلهای ایشان را
با یکدیگر الفت داد لَوْ أَنْفَقْتَ اگر خرج میکردی و جهت احوال ایشان مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا
همه آنچه در زمین است از مال و متاع مَا أَلَّفْتَ تألیف نمیدادی و قادر نبودی بر الفت میان دلها
ایشان از غایت عداوت و نهایت کینه و ستیزه که باهم داشتند وَلَكِنَّ اللَّهَ لیکن خدای بحکمت بالغه
خود أَلَّفَ بَيْنَهُمْ ایقاع الفت کرد میان ایشان إِنَّهُ عَزِيزٌ بدرستی که او غالب و قادر

غالبست بر هرچه خواهد بکند حکیم داناست بحکمت آنچه میکند یا ایها النبی ای پیغمبر حسبک الله
پسندیده است ترا خدای و من اتبعک و آنانکه پیروی کردند ترا من المؤمنین از گرویدگان این
آیه در غزوه بدر قبل از قتال نازل شده برای تقویت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم
و تسلی خاطر صحابه و گفته اند سی و سه مرد و شش زن به پیغمبر صلی الله علیه ایمان آورده بودند چون فاروق
شرف اسلام دریافت و عدد اربعین تمام شد این آیه نازل شد و ابن عباس فرمود که سبب نزول
آیه فاروق است و برین تقدیر آیه مکی باشد یا ایها النبی ای رفیع قدر یا خبر دهنده حرض
المؤمنین تحریض کن مؤمنان را یعنی برانگیز و گرم ساز ایشان را علی القتال بر کارزار کردن با
کفار ان یکن منکم اگر باشند از شما عشرون بیست تن صابرون صبر کنندگان در معرکه
قتال یغلبوا مائتین غالب شوند بر دویست تن از مشرکان شرط بمعنی امر است یعنی باید
که یکی از شما در مقابله ده تن از دشمنان شکیبایی ورزند و فرار نکنند و ان یکن منکم و اگر باشند
از شما مائة صد تن یغلبوا الفا غالب شوند بتایید الهی بر هزار تن من الذین کفروا
از آنانکه کافر شدند و این غالبیت شما بر ایشان بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یفقهون
گروهی اند که نمیدانند خدا را و روز قیامت را نمی شناسند لاجرم از نجات و درجات غافل
مانده اند در زمان مقاتله قوت ثبات و شکیبایی مؤمنان ندارند بعد از نزول این آیه مؤمنان
از مقاتله یکی با ده اندیشناک شدند و ایشان را گران آمد حق تعالی این آیه را منسوخ گردانید و فرمود
الآن اکنون که این حکم شما را گران بار ساخت خفف الله سبک گردانید خدای عنکم
از شما و علم و دید ان فیکم ضعفا آنکه در شما سستی هست یعنی ضعف بدن فان یکن

منکم

منکم پس اگر باشد از شما مائة صابرة صد تن شکیبا یغلبوا مائتین غالب شوند بر دویست
این شرط نیز بمعنی امر است یکی آنکه از شما باید که در مقاتله دو تن صبر کنند و نگریزند و ان یکن منکم و اگر
بود از شما الف هزار تن یغلبوا الفین غالب شوند بر دو هزار باذن الله بفرمان خدای و یاری
او والله مع الصابرین و خدای با صابرانست باعانت و وعده کاری پس هر که صبر کند ظفر یابد که الصبر
مطیب الظفر بیت صبر و ظفر هر دو دوستان قدیم اند ،، چون که کنی صبر نوبت ظفر آید
بگذرد این تلخ تر از زهر ،، باز یکی روزگار چون شکر آید ،، از پی صبر چو سر شاب که روزی
باغ شود سبز و شاخ گل بر آید ،، آورده اند که آن روز هفتاد تن اسیر شدند و حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله وسلم در باب ایشان با اکابر صحابه مشاورت نمود از قوم مهاجر صدیق گفت
اکابر و اصاغر این قوم اقارب و عشایر تو اند اگر هر یک بقدر طاقت و استطاعت فدای بدهند
باشد که روزی بدولت هدایت برسند و حالا مدد و رعده مسلمانان زیادت فاروق گفت یا رسول
الله ایشان ائمه کفرند همه را جزای ناگردن زنند و تحمید الله که خدای تعالی ترا از فدا مستغنی گردانید و از گروه
انصار عبد الله رواحه و اصح آنست که سعد معاذ فرمود که اشارت کن تا این اشرار را بشرار آتش
تیغ بسوزیم حضرت مصطفی صلعم بقول صدیق میل نموده فدیه مقرر فرموده حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد
ما کان نشد و نشاید لنبی ان یکون پیغمبر را که باشد له اسری وی را اسیران که
از ایشان فدا گیرد حتی یثخن تا آنگاه که بسیار بکشد از ایشان فی الارض در زمین این صورت
سبب قلت و ذلت کفار و موجب عزت اسلام و ظهور شوکت ابرار است تریدون وان میخواهید
شما عرض الدنیا خواسته دنیا که عرض سریع الزوال است والله یرید الآخرة والله عزیز و خدای

غالبت دوستان را بر دشمنان غلبه دهد حَكِيمٌ داناست در انچه پایند کان کند لَوْلَا كِتَابٌ
اگر نه حکمی و فرمانی مِنَ اللّٰهِ از خدای سَبَقَ پیشی گرفته است در لوح محفوظ مکتوب گشته که بی
نهی صریح عقوبت نکند یا بنادانی مواخذت نماید یا اهل بدر را عذاب نفرماید یا غنایم بر شما حلال
سازد لَمَسَّكُمْ هر اینه میرسید بشما فِيمَا أَخَذْتُمْ در انچه فرا گرفتید از فدا عَذَابٌ عَظِيمٌ
عذابی بزرگ در روایت آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که اگر عذاب
فرود امدی غیر فاروق و سعد معاذ از آن نجات نیافتندی زیرا که این هر دو بقتل کفار راضی بودند
نه باخذ فدا و صحابه بعد از نزول این ایة از غنایم دست باز کشیدند ایة امد که فَكُلُوا پس
بخورید مِمَّا غَنِمْتُمْ از انچه غنیمت گرفتید و فدا از ان جمله است حَلَالًا طَيِّبًا خوردنی پاک
حلال وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در مخالفت امر وی إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای غَفُورٌ
امرزنده است عفو کرد گناه شما رَحِيمٌ مهربانست که غنیمت بر شما حلال کرد و بر امم دیگر حرام بود
و در اسباب نزول آمده که حضرت محمد صلی الله علیه واله وسلم عباس را که از جمله اسیران بود با دادن
نفس خود و برادرزاده عقیل ابن ابی طالب و نوفل ابن حارث و حلیف او عتبة ابن جحدم تکلیف
کرد عباس گفت یا محمد روا میداری که عم تو بتکاسته داری در پیش خویش و بکاسه بیرون کند من این
همه مال از کجا ارم حضرت رسالت صلعم فرمود که کو ان مال زر که بوقت خروج از مکه با ام فضل
وادی و چنین سخنان گفتی عباس گفت یا محمد من سخن را نهفته بودم ترا که خبر کرد فرمود که آفریدگار
کار من مرا پیغام فرستاد عباس گفت گواه باش که بوحدانیت حق و رسالت تو گواهی میدهم
پس خدای خود دست کسی دیگر داد ایة امد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر قُلْ بگو لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ

مر انکسان را که در دست شما اند مِنَ الْأَسْرَى از اسیران إِنْ يَعْلَمِ اللّٰهُ کر داند خدای و بیند
فِي قُلُوبِكُمْ در دلهای شما خَيْرًا نیکوئی از ایمان و اخلاص يُؤْتِكُمْ بدهد شما را خَيْرًا بهتر
مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ از انچه فرا گرفته اند از شما یعنی زری که برای فدا داده اید وَيَغْفِرْ لَكُمْ
و بیامرزد شما را وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ و خدای امرزنده است گناهی را که در وقت شرک واقع شده
مهربانست که شما را توفیق اسلام داده اند اورده اند که عباس گفت که خدای مرا دو وعده
داده بود یکی انکه بهتر از انچه از من گرفته اند بمن دهد بدین وعده وفا کرد حالا چیست بنده دادم که
هر یک بیست هزار دینار تجارت میکنند و سقایه زمزم نیز داده که از همه اموال عرب دوست
ترمیدارم و وعده دوم مغفرت است امید دارم که بدان نیز وفا فرماید و مرا بیامرزد که در وعده کریم
خلاف نیست بیت خلاف وعده محالست که کریم آید [illegible] لئیم اگر نکند وعده را وفا شاید
وَإِنْ يُرِيدُوا و اگر خواهند اسیران که مسلمان شده خِيَانَتَكَ خیانت کردن یا تو بنقض
عهد یا برگشتن از دین فَقَدْ خَانُوا اللّٰهَ پس بدرستی که خیانت کردند با خدای مِنْ قَبْلُ
پیش ازین بکفر فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ پس خدای توانایی داد ترا بر ایشان تا در روز بدر بدست
تو گرفتار شدند بعد ازین ممکن است که ترا امکن کرداند وَاللّٰهُ عَلِيمٌ و خدای داناست
بما اندیکان حَكِيمٌ حکم کننده بر احوال ایشان إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که انانکه ایمان
اوردند وَهَاجَرُوا و هجرت کردند بدوستی خدا و رسول از وطنهای خویش وَجَاهَدُوا
و جهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای خود که در سلاح و نفقه محتاجان صرف کردند وَأَنْفُسِهِمْ
و بنفسهای خویش که مباشر قتال شدند فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدا ایشان قوم مهاجرانند

وَالَّذِينَ آوَوْا و آنان که جای دادند مهاجران را وَنَصَرُوا و نصرت کردند حضرت رسول را و ایشان
انصارند أُولَٰئِكَ بَعْضُهُمْ آنگروه بعضی از ایشان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ دوستان برخی دیگرند و متولی
در میراث در مبداء کار حکم بود که مهاجر و انصار بسبب هجرت و نصرت از یکدیگر میراث گیرند
وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند وَلَمْ يُهَاجِرُوا و هجرت نکردند مَا لَكُمْ نیست شما را
مِنْ وَلَايَتِهِمْ از تولی ایشان در میراث مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا تا وقتی که هجرت
کنند وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ و اگر مؤمنان غیر مهاجر طلب نصرت کنند از شما فِي الدِّينِ در کار
دین یعنی اگر میان ایشان و کفار مقاتله افتد و از شما یاری طلبند فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ پس بر
شما واجبست یاری کردن ایشان إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ مگر بر گروهی مشرکان که باشد بَيْنَكُمْ
وَبَيْنَهُمْ میان شما و ایشان مِيثَاقٌ عهد و پیمانی یعنی نقض مکنید وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
و خدای بآنچه شما میکنید از وفای عهد و نقض آن بَصِيرٌ بیناست وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند
بَعْضُهُمْ برخی از ایشان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ دوستان برخی دیگرند در مظاهرت و معاونت
إِلَّا تَفْعَلُوهُ اگر نکنید آنرا که فرمودم از پیوستگی با یکدیگر و تعاون و دوستی تَكُنْ فِتْنَةٌ
حاصل شود فتنه و چه فتنه فِي الْأَرْضِ در زمین وَفَسَادٌ كَبِيرٌ و فسادی بزرگ در دین یعنی
اگر مؤمنان دوست یکدیگر نباشند و هم را یاری نکنند مهم ایشان روی بخلل نهد و اهل کفر غلبه
کنند و فسادی و فتنه ازین بزرگتر نتواند بود و چون از تعاون و توارث مهاجر و انصار خبر داد
و بر ترک آن تهدید فرمود دیگر باره از جزای هجرت و نصرت ایشان خبر میدهد و میفرماید وَ
الَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه بگرویدند بخدا و رسول وَهَاجَرُوا و هجرت نمودند وَجَاهَدُوا و جهاد کردند

فی سبیل الله

فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای وَالَّذِينَ آوَوْا و آنانکه بعد از تصدیق و تسلیم جای دادند هجرت را [illegible]
وَنَصَرُوا و یاری کردند پیغمبر را در قتال مشرکان أُولَٰئِكَ آنگروه هُمُ الْمُؤْمِنُونَ ایشانند مؤمنان
حَقًّا براستی لَهُمْ مر ایشان راست مَغْفِرَةٌ آمرزش از خدای وَرِزْقٌ كَرِيمٌ
روزی نیکو بی رنج در بهشت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند مِنْ بَعْدُ از پس صلح
حدیبیه وَهَاجَرُوا و هجرت کردند بسوی تو چون ابو بصیر و ابو جندل و غیر ایشان وَجَاهَدُوا
و جهاد کردند مَعَكُمْ با شما یعنی مدد شما شدند فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه مِنْكُمْ از جمله
شمااند یعنی لاحقان یا سابقان یکی اند در ایمان و هجرت و جهاد وَأُولُو الْأَرْحَامِ و خداوند
خویشها یعنی اقربا بَعْضُهُمْ برخی از ایشان أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ سزاوارترند به بعضی
فِي كِتَابِ اللَّهِ در حکم خدا یا در لوح محفوظ این آیه ناسخ توارث آن جماعتست که بسبب
هجرت میراث میگرفتند در میراث گرفتن إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ
بهر چیزی از مواریث یا حکمت در اعتبار نسبت هجرت و نصرت اول و اعتبار رحم ثانیا عَلِيمٌ
داناست کسی را بدان چون و چرا نرسید زیرا که در احکام اوست چون و چرا نه در افعال او و چگونه و چند

سُورَةُ التَّوْبَةِ وَهِيَ مِائَةٌ وَثَلَاثُ عَشْرَةَ آيَةً مَدَنِيَّةٌ

این را سوره براءت و فاضحه و محرقه و مقشقشه و سورة العذاب نیز خوانند و ترک تسمیه او
بحکمت آنست که بسم الله سبب امان است و این سوره برای دفع امان نازل شده و گفته اند
اختلاف کردند در آنکه توبه و انفال یک سوره است که متمم سبع طوال باشد یا دو سوره پس
میان دو سوره گذاشته شد و بسم الله نوشته نشد و دو سوره را قرینتین گفتند در ترجمه اسباب نزول

ازبستان فقیه ابو اللیث نقل میکند که ثقات مشایخ بضعه از عثمان روایات کرده اند که کاتب
خاتمه ایشان تک عن الانفال و فاتحه براءة من الله من بودم حضرت مصطفی صلی الله علیه
وسلم میان این دو سوره املای تسمیه نفرمود آورده اند که چون این سوره نازل گشت حضرت
رسالت صلعم سی یا چهل آیة از اوایل سوره بابو بکر داده او را امیر حاج ساخت و فرمود که بر
اهل موسم خوان چند روز بعد از رفتن او حضرت امیر المومنین و امام المتقین علی ابن ابی
طالب علیه الصلوة والسلم را طلب فرمود و برناقه عضبا سوار ساخته از عقب ابابکر
فرستاده و او گرد که آیات از وی گرفته خود قرادت کند و چون این پرسیدند جواب
داد که جبرئیل امین آمده و گفت ادای این پیغام نکند مگر تو یا کسی از تو باشد پس حضرت مرتضی
علی علیه الصلوة والسلام بابو بکر [illegible] ن لاحق شد در روز ترویت ابو بکر [illegible] من خطبه خواند
و مردم را تعلیم مناسک کرد و در روز نحر امیر المومنین و امام المتقین علی علیه السلم نزدیک
جمرهٔ عقبه آن آیها را بر اهل موسم خواند بَرَاءَةٌ این بیزاریست مِنَ اللهِ از خدای وَرَسُولِهِ
و از فرستادهٔ او اِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ بسوی آنانکه پیمان بسته اند با ایشان مِنَ الْمُشْرِكِينَ
از شرک آورندگان آورده اند که آن حضرت صلوات الله علیه با بعضی از مشرکان عرب عهد
بسته بود و هر قومی را تا وقتی معین مهلت ایشان غیر بنی ضمره و بنی کنانه عهد بشکستند حق سبحانه و تعالی
این آیه فرستاد که مضمونش برائت بفسخ عقد و نقض مشرکان یعنی چنانچه ایشان عهد خدا و
رسول بشکستند رسول نیز بفرمان خدا اینجا عهد گرد بریشان و حکم شد که ای سید بگوی فَسِيحُوا
پس سیر کنید فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی بیایید و بروید از تعرض مسلمانان أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ چهار

از روز عید نحر که بلیغ است تا دهم ربیع الاخر قولی آنست که این آیه در اوایل شوال فرود آمده
پس مدت او تا آخر محرم است ثعلبی آورده که اجل بعضی سه ماه بود که نقض عهد کرده بودند از چهار
ماه کمتر بود مهلت داد چهار ماه تا در کار خود فکری کنند و آنانرا که بیشتر بود بر چهار ماه اقتصار
کرد تا در مهم خود تدبیری نمایند و آنانرا که خود عهد شکسته بودند ایشانرا تا انقضای مدت
ایشان امان داد و ناکثان عهد را گفت وَاعْلَمُوا و بدانید أَنَّكُمْ آنکه شما غَيْرُ مُعْجِزِي اللهِ
نه اید که عاجز کنندگان خدا را باشید از عذاب خود بهر چند شما را مهلت داد وَأَنَّ اللهَ و اینکه
نیز بدانید که خدای مُخْزِي الْكَافِرِينَ رسوا کنندهٔ کافرانست در دنیا بکشتن و در عقبا بسوختن
وَأَذَانٌ و اعلامست و آگاه ساختن مِنَ اللهِ وَرَسُولِهِ از خدا و رسول او إِلَى النَّاسِ
بسوی عرب يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ روز حج بزرگ یعنی عید نحر که تمام حج و معظم افعال او چون طواف
و نحر و حلق و رمی در دست یا اکبر باعتبار آن بود که اعیاد اهل کتاب موافق افتاده بود با آن
روز یا در آن روز عزت مسلمانان و خواری کافران ظاهر شد بر هر تقدیر مضمون اعلام کدام
است إِنَّ اللهَ آنکه خدای بَرِيءٌ بیزارست مِنَ الْمُشْرِكِينَ از مشرکان و عهود
ایشان وَرَسُولُهُ و پیغمبر او نیز بیزارست فَإِنْ تُبْتُمْ پس اگر بازگردید از کفر و غدر
فَهُوَ پس آن بازگشت خَيْرٌ لَكُمْ بهتر باشد شما را از اقامت بر آن وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ
و اگر برگردید از توبه و ترک کفر نکنید فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ پس بدانید آنکه شما غَيْرُ مُعْجِزِي اللهِ
نه عاجز کنندگانید خدا را یعنی نتوانید که از وی بگریزید یا با او ستیزید وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا
و بجای بشارت بیم کن کافران را بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذاب دردناک در وجوه حکم عهود ناکثان

فرمود در بارهٔ ضمره و بنی کنانه که در حدیبیه عهد کرده بودند و نقض عهد نموده میگوید إِلَّا الَّذِينَ لیکن آنانکه
عَاهَدْتُمْ عهد کردید با ایشان مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آورندگان ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ
پس ایشان کم نکردند شَيْئًا چیزی از عهدهای شما یعنی شکستن پیمان شما را وَلَمْ يُظَاهِرُوا و یاری
پشتی نکردند عَلَيْكُمْ بر قتال شما أَحَدًا یکی را از دشمنان شما فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ پس تمام کنید با
ایشان عَهْدَهُمْ عهد ایشان را إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ تا مدتی که مقرر کرده اید ایشان را چون آنکه ...
چهار ماه پس مهلت مدهید إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ دوست میدارد متقیان
و از جمله وفا بهتر است و اتمام شرایط آن. شیخ ابو القاسم نصرآبادی فرموده که متقی را چهار نشانست
حفظ الحدود. و بذل المجهود. والوفاء بالعهود. والقناعة بالموجود. و بدین وجه ترجمه یافته شده است
بیت: متقی را بود چهار نشان. حفظ احکام شرع اول آن. ثانیا آنچه دست رس باشد
بر فقیران و بیکسان باشد. عهد را با وفا کند پیوند. هر چه باشد بدان شود خورسند و چون
حکم معاهدان شرک مبین شد در باب مشرکان غیر معاهد میفرماید فَإِذَا انْسَلَخَ پس
چون بگذرد الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ یعنی پنجاه روز ذی الحجه تمام و محرم. و قولی آنست که این آیه در شان معاهدان
نازل شده و اشهر الحرم چهار ماه مذکورست. و وجه ثعلبی گفت که ذی الحجه و محرم درو ست یا آنکه مراد
بود درین چهار ماه متعرض کفار معاهده و بقولی که از زمان نزول سوره کمتر شده اند وقت تبلیغ انقضای مدت
بعد از انسلاخ ماههای حرام است. اعنی ذی القعده و ذی الحجه و محرم و بهر تقدیر چون این ماهها منقضی
گردد فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ پس بکشید مشرکان را که عهد نکرده اید با ایشان یا آنکه عهد شما را
بشکسته اند حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ هر جا که بیابید در حل و حرم وَخُذُوهُمْ و بگیرید ایشان را باسیری

محرم

وَاحْصُرُوهُمْ و باز دارید از طواف مسجد الحرام وَاقْعُدُوا لَهُمْ و بنشینید برای ایشان كُلَّ
مَرْصَدٍ بر هر گذری یعنی بسته گردانید بر ایشان رهها تا منتشر نشوند در بلاد و قری فَإِنْ تَابُوا پس اگر
باز گردند از شرک با ایمان وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای دارند نماز را وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدهند زکوة اموال
خود را و از این هر دو عمل دلیل تصدیق روشن گردد فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ پس خالی کنید راه ایشان را یعنی دست باز دارید
از ایشان و راه بدهید تا هر جا خواهند روند إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است مر کسانی را
که گذشته ایشان را رَحِيمٌ مهربانست بدان ثواب بی حساب بدیشان وَإِنْ أَحَدٌ و اگر یکی مِنَ
الْمُشْرِكِينَ از مشرکان که تعرض ایشان می باید کرد بعد از انقضاء اشهر حرم اسْتَجَارَكَ زینهار خواهد
از تو فَأَجِرْهُ پس ایمنی ساز او را و زینهار ده حَتَّىٰ يَسْمَعَ تا بشنود كَلَامَ اللَّهِ سخن خدا
که قرآنست ثُمَّ أَبْلِغْهُ پس اگر اسلام نیارد برسان مَأْمَنَهُ بجائی او که موضع امن اوست
و بعد از آن با او مقاتله نمای ذَٰلِكَ این زینهار دادن بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ
گروهی اند که نمیدانند خدا را و سخن او را نشنوده اند پس باید که بشنوند و در آن تدبر و تفکر نمایند
كَيْفَ يَكُونُ چگونه باشد استفهام بمعنی انکار و استبعاد است یعنی نیست و چگونه تواند بود
لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ مر مشرکان را عهدی عِنْدَ اللَّهِ نزد خدای وَعِنْدَ رَسُولِهِ و نزدیک رسول او که عهد
اسلام را میان حق و باطل إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مگر آنان که عهد بسته اید با ایشان عِنْدَ
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزدیک مسجد حرام یعنی در حدیبیه که قریب بمکه معظمه فَمَا اسْتَقَامُوا پس مادام که ایشان
استقامه ورزند بر عهد خود لَكُمْ برای شما فَاسْتَقِيمُوا پس شما نیز مستقیم باشید بر پیمان خود
لَهُمْ برای ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ دوست میدارد پرهیزکاران را که عهد

وبمان استقامت نمائید چگونه باشد پیمان عهد مشرکان وَإِن يَظْهَرُوا و حال آنست که اگر ایشان ظفر یابند
عَلَيْكُمْ بر شما لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ نگاه دارند در باب شما إِلًّا حق قرابتی وَلَا ذِمَّةً و نه رعایت عهدی
يُرْضُونَكُم خوشنود میکردانند شما را بِأَفْوَاهِهِمْ به بانهای خویش یعنی وعده میدهند با
وطاعت یا سخنان شیرین میگویند وَتَأْبَىٰ و سرباز میزنند قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان از آنچه زبان میگوید
یعنی دل ایشان با زبان یکی نیست بیت دل در خیانت و زبان در اداء عذر ای من غلام آنکه دلش با زبان یکیست
وَأَكْثَرُهُمْ و بیشتر از ایشان فَاسِقُونَ بیرون روندند از دایرهٔ فرمان یا سرکش اند از قبول ایمان و اندکی
از ایشان بسبب بدنامی از نقض عهد تحرز می نمایند اشْتَرَوْا و بدل کردند و بدل کردند بِآيَاتِ اللَّهِ قرآن ثَمَنًا
قَلِيلًا چیزی که بها و اندک دارد از متاع دنیا ابوسفیان لعین بعضی از مشرکان را بتطمیع طعام دنیا کرد با اهل
قتال ایمان جمع کردن ایشان تکذیب قرآن نموده و بطمع افتاده در صدد قتل مسلمانان آمدند فَصَدُّوا
پس اعراض کنید عَن سَبِيلِهِ از طاعت خدای یا بازداشت مردم را از حج خانهٔ خدای إِنَّهُمْ بدرستیکه
ایشان سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بد کاریست که میکنند قولی آنست که مراد ازین قوم یهود اند که عهد
پیغمبر را صلعم شکستند و آیات توریه را باندک چیزی فروختند و مردم از متابعت کفته و دین اسلام منع میکردند لَا
يَرْقُبُونَ نگاه نمیدارند یهود و یا ناقضان عهد فِي مُؤْمِنٍ در شان هیچ مؤمنی إِلًّا قرابة یا سوکند وَلَا
ذِمَّةً و نه عهد وَأُولَٰئِكَ و آن گروه هُمُ الْمُعْتَدُونَ ایشانند از حد درگذرندگان در شرارت و طغیان
فَإِن تَابُوا پس اگر باز گردند از کفر وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای دارند نماز را وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدهند زکوة
فَإِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران شما اند فِي الدِّينِ در دین اسلام ایشان راست آنچه شمارا بود
بر ایشان است آنچه بر شماست وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ و بیان میکنیم آیات را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که فهم

کن:

کنند و در آن تفکر نمایند وَإِن نَّكَثُوا و اگر بشکنند مشرکان أَيْمَانَهُم سوکندها و پیمانهای خود را مِّن
بَعْدِ عَهْدِهِمْ پس از آنکه عهد کنند با شما وَطَعَنُوا و طعن کنند فِي دِينِكُمْ در دین شما و عیب جویند در احکام اسلام
فَقَاتِلُوا پس بکشید أَئِمَّةَ الْكُفْرِ پیشوایان کفر و سرداران اهل شرک را إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ
بدرستیکه ایشان را عهد و پیمان نیست و حقیقت که اگر پیمان ایشان درست بودی شکست هم آن راه یافتی
پس جهاد کنید با ایشان لَعَلَّهُمْ يَنتَهُونَ شاید که ایشان باز ایستند از شرک یا از طعن در دین
أَلَا تُقَاتِلُونَ آیا کارزار نمیکنید قَوْمًا نَّكَثُوا با گروهی که بشکستند أَيْمَانَهُمْ پیمانها با شما بسته
بودند در حدیبیه و یکی از عهدها میان پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و قریش آن بود که خلفا و یکدیگر را بر یکجا نه شوند و بر
قتال ایشان با یکدیگر مظاهرت نکنند قریش بنی بکر را که خلفای ایشان بودند سلاح و مرد و مدد دادند
تا با بنی خزاعه که خلفای رسول بودند جنگ کردند و او زنان کشتن عهد … روز احزاب ابو سفیان
لعین و قوم او آمدند کارزار کردند وَهَمُّوا و قصد کردند مشرکان بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ به بیرون کردن
رسول صلعم از مکه و مشاورت نمودن در دار الندوه چنانچه گذشت … و در لباب آورده که قریش در
حدیبیه قصد آن کردند که رسول را صلی الله علیه و آله وسلم جهت ادای عمره بمکه راه ندهند و قبل از اتمام قواعد
آن جهت استخفاف از مکه اش اخراج کنند و بقول ثانی که مراد یهود اند قصد اخراج آن حضرت نمودند از مدینه
وَهُم بَدَءُوكُمْ و حال آنست که ایشان ابتدا کردند نقض عهد را أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار أَتَخْشَوْنَهُمْ
آیا میترسید از محاربه و کارزار ایشان فَاللَّهُ أَحَقُّ پس خدا سزاوارتر است أَن تَخْشَوْهُ
که بترسید از عقاب وی در ترک قتال کفار پس بحرب ایشان اشتغال کنید إِن كُنتُم
اگر هستید باور دارندکان عقوبت الهی در ترک مامور به مُّؤْمِنِينَ کارزار کنید با مشرکان او

يُعَذِّبْهُمُ اللّٰهُ ایا خدای عذاب کند ایشان را بِأَيْدِيكُمْ بدستهای شما یعنی بشمشیرهای شما مقتول
شوند وَيُخْزِهِمْ و رسوا سازد ایشان را بمقهوریه و مغلوبیه وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ و نصرت دهد شما را
بر ایشان وَيَشْفِ و شفا بخشد صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ سینهای گروهی را از مؤمنان یعنی بنو خزاعه یا جمعی
از یمن که بمکه آمده اسلام آورده بودند و از مشرکان ایذاء بسیار یافته و چون شکایت بعرض رسول صلی
الله علیه وسلم رسانیده بودند فرموده بود که ابشروا جاءکم الفرج قریب وَيُذْهِبْ و ببرد خدای بنصرت
شما بر کفار غَيْظَ قُلُوبِهِمْ اندوه دلهای ایشان را که بواسطه آزار کفار ملول بودند وَيَتُوبُ اللّٰهُ عَلَىٰ
مَنْ يَشَاءُ و قبول میکند توبه بعضی کفار را و آن واقع شد چنانچه ابو سفیان [illegible] و عکرمة بن ابی جهل و سهیل بن عمرو هم
ایشان ایمان آوردند وَاللّٰهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بتوبه بعضی حَكِيمٌ حکم کننده است بقبول
توبه أَمْ حَسِبْتُمْ ایا می پندارید ای مؤمنان که قتال کفار را کاره شده اند یا منافقان است [illegible] که
پنداشته اید أَنْ تُتْرَكُوا آنکه شما را بگذارند برین که هستید وَلَمَّا يَعْلَمِ اللّٰهُ و ببیند خدای الَّذِينَ
جَاهَدُوا آنان را که جهاد کنند مِنْكُمْ از شما در راه وی وَلَمْ يَتَّخِذُوا و فرا نگیرند مِنْ دُونِ اللّٰهِ
بجز خدای وَلَا رَسُولِهِ بغیر فرستاده او وَلَا الْمُؤْمِنِينَ و بدون مؤمنان وَلِيجَةً دوست نهانی
که افشای اسرار کنند با وی یعنی شما را مجرد دعوی ایمان دست باز نخواهند داشت و خدای از شما جهاد
و عدم دوستی با مشرکان نا دیده وَاللّٰهُ خَبِيرٌ و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه شما میکنید
و غرض شما از غرضها وی را معلوم است • آورده اند که عباس اسیر شد مسلمانان وی را بکفر و قطع
رحم سرزنش کردند عباس جواب داد که شما مساوی ما میگویید از محاسن ما یاد نمیکنید حضرت امیر
المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام فرمود که شما را چه چیز است که از جمله محاسن توان شمرد عباس گفت

ما بعمارت مسجد الحرام قیام می نماییم و خانه کعبه را تعظیم میکنیم و حاجیان را شربت میدهیم و اسیران را آزاد
میسازیم این آیه نازل شد مَا كَانَ نسزد و روا نباشد لِلْمُشْرِكِينَ مشرکان را أَنْ يَعْمُرُوا آنکه عمارت کنند
مَسَاجِدَ اللّٰهِ مسجدهای خدا را و گفته اند مسجد حرام را بلفظ جمع یاد کرد زیرا که قبله مساجد است پس کافر
که عامر عامر مساجد باشد و مشرکان را عمارت مسجد روا نیست شَاهِدِينَ در حالی که گواهان
باشند عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خویش بِالْكُفْرِ بکفر که آن سجود اصنام است یا
تکذیب سید انام علیه الصلوة والسلام یعنی نشاید جمع کردن میان دو امر مخالف که عمارت بیت
خدا است و عبادت غیر او أُولَٰئِكَ آن گروه مشرکان حَبِطَتْ تباه و باطل شده است بواسطه
شرک أَعْمَالُهُمْ عملهای ایشان که بدان مفتخر اند از عمارت مسجد و سقایه حاج وَفِي النَّارِ
هُمْ و در آتش دوزخ خَالِدُونَ ایشان جاوید اند بسبب کفر إِنَّمَا يَعْمُرُ جز این نیست که
عمارت کند مَسَاجِدَ اللّٰهِ مسجدهای خدا را مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ آنکس که بگرویده باشد بخدای [illegible]
خدای در روایت الا ایمان برسول و اولاد او که ائمه معصومین اند علیهم السلام وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
و بروز بازپسین وَأَقَامَ الصَّلَاةَ و بپای داشته باشند نماز را وَآتَى الزَّكَاةَ و داده باشند
زکوة را وَلَمْ يَخْشَ و نترسیده باشند در امور دین إِلَّا اللّٰهَ مگر از خدای فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ
پس آن گروه شاید أَنْ يَكُونُوا آنکه باشند مِنَ الْمُهْتَدِينَ از راه یافتگان بطریق نجات
ایراد این کلام بصیغه توقع قطع مشرکان است یعنی اهتداء آن گروه که جامع اند مر کمالات علمی و عملی را
[illegible] میان علی و عسی پس حال ایشان که من کل الوجوه ناقص اند پیداست که [illegible]
[illegible] جای که شیر [illegible] در معرض [illegible] اند روباه [illegible] باشد و دیگر [illegible]

است از اعتراز باعمال خویش و بران اعتماد نمودن که هرکه بعملی مغرورست از فیض ازل مهجور است

بیت مباش غره بعلم و عمل که شد ابلیس ◦ بدین سبب ز در بارگاه عزت دور ◦ آورده اند که بعضی از

اهل حرم در جاهلیت زمره حجاج را نبیذ زبیب یا عسل و سویق میداده اند و در زمان ان حضرت صلی

الله علیه واله وسلم این منصب بعباس تعلق داشت و متصدی عمارت مسجد الحرام شیبة ابن طلحه حجبی بود

روزی این هر دو با حضرت امیر المومنین علی علیه السلم بمقام مفاخرت در امده عباس بسقایه و شیبه

بعمارت مباهات مینمودند ◦ و حضرت امام المتقین امیر المومنین علی علیه السلم و جهاد مفتخر

مینمود حق سبحانه و تعالی حضرت امیر المومنین و امام المتقین علی علیه السلم را ایه فرستاد که

أَجَعَلْتُمْ ایا میدارید سِقَايَةَ الْحَاجِّ اهل سقایه حاجیان را وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

و دو باب مسجد الحرام كَمَنْ آمَنَ همچون انکس که ایمان اورده است بِاللَّهِ بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

و بروز اخر وَجَاهَدَ و جهاد کرده است فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا لَا يَسْتَوُونَ برابر نیستند این

قوم عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای وَاللَّهُ و خدای لَا يَهْدِي راه نماید بمقصود الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

گروه مشرکانرا که بشرک بر خود ستم کنند الَّذِينَ آمَنُوا انانکه بگرویدند بخدای با آنچه امده است از نزدیک

خدای وَهَاجَرُوا و هجرت کردند از دیار خود وَجَاهَدُوا و جهاد کردند با مشرکان فِي سَبِيلِ اللَّهِ

در راه خدای بِأَمْوَالِهِمْ بذل کردن مالهای خود بر مجاهدان از تهیه اسباب قتال ایشان وَأَنْفُسِهِمْ

و در باختن نفسهای خود در معرکه حرب أَعْظَمُ دَرَجَةً بزرگترند از روی درجه یعنی بلندمرتبه

تراند از روی درجه عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای از انها که سقایه حاج و عمارت مسجد کنند و جامع این صفات

نباشند وَأُولَئِكَ وان گروه مستجمع این کمال هُمُ الْفَائِزُونَ ایشانند ظفر یافتگان بامانی

در جهان يُبَشِّرُهُمْ مژده دهد ایشانرا رَبُّهُمْ پروردگار ایشان بِرَحْمَةٍ مِنْهُ

برحمتی فایضه از وبر ایشان وَرِضْوَانٍ و خشنودی کامل از ایشان وَجَنَّاتٍ و بوستانهایی که

لَهُمْ فِيهَا مر ایشانرا باشد دران بوستانها نَعِيمٌ مُقِيمٌ نعمتی دایم بی انقطاع در

[illegible] ◦ تمام است با انکه زبان تعریف باداء توصیف ان وافی نیست خَالِدِينَ

در حالتی که این گروه جاوید باشند فِيهَا دران بوستانها أَبَدًا همیشه تاکید خلود است تا احتمال

مکث طویل نفرمایند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عِنْدَهُ نزدیک اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ

مزدی بزرگ که نعیم دنیا در جنب او حقیر باشد و جمعیت بهتر از راحت رضوان و نعیم جنات در

کشف الاسرار فرموده که رحمت برای عاصیان است و رضوان برای مطیعان و جنت برای کافه مومنان

اول رحمت تقدیم کرد تا اهل عصیان رقم نا امیدی بر صفحات احوال خود نکشند که هر چند گناه عظیم

بود رحمت از ان اعظم است بیت قطره ز آب رحمت تو بست ◦ شستن نامه سیاه همه

آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم را بهجرت اجازت شد بعضی از صحابه بخاطر

تمام بطرف مدینه مسارعت مینمودند و ترک خان و مان را بمحبت زنان و فرزند و مصاحبت قریش

و چند تن ترجیح می نمودند جمعی دیگر را با اقربا و عیال و اطفال سوگند داده برای تمام سکون و ارام در منزل و مقام

الناس میکردند و ایشانرا رقت جنسیت چون شفقت بر زن و فرزند مانع هجرت میشد این ایة نازل

گشت که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید لَا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید آبَاءَكُمْ

پدران خود را وَإِخْوَانَكُمْ و برادران خود را أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی این گروه را بدوستی مگیرید

وَاسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ و برگزینند ایشان کفر را عَلَى الْإِيمَانِ بر ایمان و شما را از هجرت باز دارند و

تنبیه

يَتَوَلَّهُمْ وهر که از شما ایشانرا دوست دارد یعنی این عمل از ایشان فَاُولٰئِكَ پس این گروه دوست دارندگان
هُمُ الظّالِمُونَ ایشانند ستمکاران که دوستی را در غیر محلش وضع کرده اند چه دوستی با مؤمنان
باید کرد و با مشرکان نشاید چون این آیه فرود آمد متعلقان ان هجرت گفتند که ما حالا در میان قبایل و عشایر
خودیم و بمعاملات و تجارات اشتغال نموده اوقات میگذرانیم چون عزیمت هجرت کنیم بضرورت
قطع پدر و فرزند باید کرد و تجارات از دست برود و مانی کس و مال بمانیم این دیگر آمد که قُلْ بگو ای محمد صلی الله
علیه واله وسلم و تارکان هجرت را که اِنْ كانَ اگر هست آباؤُكُمْ پدران شما وَاَبْناؤُكُمْ
و فرزندان شما وَاِخْوانُكُمْ و برادران شما وَاَزْواجُكُمْ و زنان شما وَعَشيرَتُكُمْ و خویشان شما
وَاَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها و مالها که از اکتساب کرده اید وَتِجارَةٌ تَخْشَوْنَ و بازرگانی که میترسید
كَسادَها از ناروای آن وَمَساكِنُ و مسکنها که از ان راحت تَرْضَوْنَها می پسندید آنرا اَحَبَّ
اِلَيْكُمْ دوستر بود شما یعنی اگر اینها را که مذکور شد بدوستی اختیاری نه طبیعی دوستر میدارید مِنَ
اللهِ وَرَسُولِهِ از خدا و رسول او وَجِهادٍ في سَبيلِهِ و از جهاد کردن در راه او فَتَرَبَّصُوا پس انتظار
برید و چشم دارید حَتّى يَأْتِيَ اللهُ تا بیارد خدای بِاَمْرِهِ عقوبت خود را عاجلاً و آجلاً وَاللهُ لا يَهْدِي
و خدای توفیق و هدایت ندهد الْقَوْمَ الْفاسِقينَ گروه بیرون رفتگان از حد فرمان درین آیه تهدید عظیم
و توبیخی بزرگست .. و قول بیشتر ایمه تفسیر راجع است بانکه ازین آیه رایحهٔ نا امیدی باستشمام می توان
نمود چه اغلب مردم الا ما شاء الله درین مقام اند که دین خود را از اموال و ازواج و عشایر و مساکن
دوستر میدارند و حظوظ دنیوی را بران اختیار میکنند ای عزیز خود باید که اینهمه را از روی دوی از کون بگردانند
فانهم عدو لی الا رب العالمين مال را بذل کنان و فرزند را فدا قربان و خود را فدای آتش سوزان کند تا

دعوی دوستی صادق باشد بیت الکس که ترا شناخت جانرا چه کند .. فرزند و عیال و خانمانرا چکند
گر جان بعشق صرف کند باکی نیست .. چون یافت ترا نیم جانرا چکند و حضرت رسالت صلی الله علیه
واله وسلم فرموده است لا يُؤْمِنُ اَحَدُكُمْ حَتّى اَكُونَ اَحَبَّ اِلَيْهِ مِنْ والِدِهِ وَوَلَدِهِ وَالنّاسِ اَجْمَعينَ از حضرت
شیخ الاسلام قدس سره منقولست که احمد نامی کسی در دمشق پیش ما نشسته قصه قربان کردن اسمعیل علیه
السلام از قرآن بر ایشان میخواند گفت ای احمد از پیش ما برخیز و برو ما ترا در کار خدا کردیم احمد برخاست
و گفت الهی حجة اخذ را در روی کعبه نهاد و بعد از ان کی پیش و چهار موقف ایستاده بود و قصد زیارت
والدین کرد و چون بدمشق آمد و بر سرای خود رسید حلقهٔ در بجنبانید مادر آواز داد که من علی الباب گفت
انا احمد ابنک مادرش گفت پیش ازین ما را فرزندی بود اورا در کار خدا کردیم احمد و محمود ما را بکار نیاید
بیت ما هر چه داشتیم فدای تو کرده ایم .. جانرا اسیر بند هوای تو کرده ایم
ما کرده ایم ترک خود و هر دو کون نیز .. اینها که کرده ایم برای تو کرده ایم لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللهُ بدرستی
که یاری کرد خدای شما ای مؤمنان فِي مَواطِنَ كَثيرَةٍ در موضعهای بسیار یعنی مواقع حرب و
معارک کارزار چه روز بدر و حرب بنی النضیر و جنگ بنی قریظه و روز احزاب و صلح حدیبیه
و حرب خیبر و فتح مکه و غیر آن وَيَوْمَ حُنَيْنٍ و در مواطن روز حنین و آن وادی ایست میان
مکه و طایف که حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم دران موضع با لشکر هوازن و ثقیف
محاربه فرموده و آن چنان بود که بعد از فتح مکه این دو قبیله متفق شده قصد مسلمانان نمودند و خبر بحضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسید با دوازده هزار یا شانزده هزار مرد متوجه ایشان شد و ایشان
چهار هزار مرد بودند یکی از صحابه گفت لن نغلب اليوم من قلة ما امروز از قلت لشکر مغلوب نخواهیم شد

بکثرت سپاه اعجاب بود و این سخن بحضرت رسیده بپسندید و بسبب این عجب در اول حال لشکر
اسلام را هزیمت امد پس حق سبحانه این قصه را با یاد مومنان میدهد که شما را یاری دادیم روز حنین اذ اعجبتكم
چون بشگفت اورد شما را كثرتكم بسیاری لشکر شما فلم تغن عنكم پس دفع نکرد از شما
کثرت شما شيئا چیزی را از صولت دشمن وضاقت و تنگ شد عليكم الارض بر شما زمین ان
وادی بما رحبت با فراخی و گشادگی که داشت ثم وليتم پس پشت بر دشمن کردید و برگشتید از
حرب مدبرين در حالتی که هزیمت کنندگان بودید .. اورده اند که تمام لشکر منهزم شدند با حضرت
رسالت صلعم چهار کس بماندند علی علیه السلم و عباس و ابو سفیان بن الحارث .. و عبد الله [illegible]
و حضرت در ان روز بر استری سوار بود چون دوستان هزیمت کردند و دشمنان تمامی روی بوی
اوردند ایشان استر خود در انهیب میدادند و روی بدشمن حمله میفرمودند و میگفتند انا النبي لا كذب
انا ابن عبد المطلب و عباس و ابو سفیان رکاب و لجام استر را گرفته نمیگذاشتند که ان حضرت میان دشمن
در اید و ازین صورت بر کمال شجاعت سید عالم استدلال میتوان نمود در چنان روز بر استری که در معرکه حرب
کروفری ندارد سوار شده و بی مددکاری متوجه حرب کفار شده و نسب خود را اظهار میفرمود القصه چون
عباس ان حضرت را نگذاشت که محاربه نماید حضرت فرمود که اصحاب را باز خوان عباس مردی بلند
اواز بود ندا کرد که یا عباد الله هذا رسول الله یا اصحاب الشجرة السمرة یا اصحاب سورة البقرة مردم
با اواز عباس باز گشتند و جمعی که عدد ایشان بصد نمیرسید بملازمت پیوسته بدفع حمله کفار شدند
و ان حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود الان حمي الوطيس و بتلاوت دعا میفرمود که در ان روز [illegible]
بود که اللهم لك الحمد و اليك المشتكى و انت المستعان [illegible] شده از استر فرود امد [illegible]

سواره مشتی خاک و سنگ ریزه از زمین بر داشت یا از یاران طلبید و گفت شاهت الوجوه و بر طرف
کفار ریخت و گفت انهزموا و رب محمد [illegible] هیچکس نماند از اعادی الا چشم و دهان او
از خاک و سنگ ریزه پر شد و شکست بر دشمن افتاده دلهای مومنان ارام پذیرفت کما قال الله
تعالی ثم انزل الله پس فرو فرستاد خدای سكينته رحمت خود را که سبب سکون و ارام
دلست على رسوله بر فرستاده خود [illegible] حرب بود و از کثرت اعدا اندیشه نفرمود
و على المؤمنين و بر مومنان تا بر ندای عباس باز گشتند و انزل جنودا و فرستاد لشکر
بحشم و لم تروها ندیدند شما انها جماعتی که بودند با جامهای سفید و عمامه‌های سرخ علاقه
بین الکتفین گذاشته بر اسبان ابلق سوار شده و عدد ایشان پنجهزار یا هشت هزار یا شانزده
هزار بود و عذب الذين كفروا و عذاب کرد خدای انان که کافر بودند با نکه بسیار کس از ایشان کشته
شد و شش هزار از اولاد و اهالی ایشان برده گرفته شد و چهار [illegible] نقره و زیاده
چهل هزار گوسفند غنیمت بدست امد وذلك و انچه واقع شد جزاء الكافرين پاداش ناگرویدگان
ثم يتوب الله پس توبه میدهد خدای و فضل میکند من بعد ذلك و از پس این جنگ
بتوفیق اسلام على من يشاء بر هر که خواهد از ایشان یعنی منهزمان که از جنگ [illegible] بودند
چون هوازن و ثقیف بعد از واقعه حنین بملازمت سید الثقلین صلوات الله و سلامه علیه
بشرف اسلام مشرف گشتند والله غفور و خدای امرزنده است گناهان توبه کننده را رحيم
مهربانست که بعد از توبه مواخذه نکند يا ايها الذين امنوا ای گروه باور دارندگان انما
المشركون جز این نیست که مشرکان نجس پلیدند بسبب خبث باطن و ناپاکی عقیدت

یا بسبب آنکه از نجاست اجتناب نمی نمایند یا از جنابت غسل نمیکنند و ابو عباس گفت که نجس العین
اند مانند کلاب فلا یقربوا پس باید که نزدیک نشوند المسجد الحرام بمسجد الحرام که
محیط بحرم است بعد عامهم هذا پس ازین سال که سنه برائت و آن سنه تاسعه بوده از هجرت
تا سال حج الوداع که سنه عاشره بوده ابو حنیفه [illegible] گفته که مراد منع کفارست از حج و عمره نه از در آمدن بمکه
و غیر آن از مساجد و مالک منع میکنند از دخول همه مساجد قیاس بر مسجد الحرام و شافعی [illegible] ازین
از مسجد حرام نهی میکنند خاصه و ان خفتم و اگر میترسید ای اهل مکه عیلة از درویشی بسبب
منع ایشان مراد آنست که جمعی از کفار در موسم حج بجهت خرید و فروخت اطعمه و البسه می آوردند حق سبحانه تعالی
فرمایند که ایشان را از دخول حرم منع کنید و اگر ازین میترسید که بسبب انقطاع تجارات ایشان تنگ عیش شوید
فسوف یغنیکم الله پس زود باشد که خدای توانگر سازد شما را من فضله از فضل و رحمت
خود ان شاء اگر خواهد و ایفای این وعده فرمود بآنکه اهل تباله و جرش که دو بلده بودند از یمن مسلمان
شدند و هر ساله آنچه در بایست بود از طعام بمکه میبردند یا آنکه اصناف مردم را از اقطار زمین متوجه حرم
ساخت تا بانواع تجارات آنجا میبردند ان الله علیم بدرستی که خدای داناست باحوال
بندگان حکیم حکم کننده است بتحقیق اعمال ایشان اگر دری در بندد دیگری بگشاید بیت
غم مدار ار کار ضایع تو نگذاری که ضایع نکند او مسبب الاسباب ❊ برای من احسان اگر او در بندد
در دیگر بگشاید مفتح الابواب ❊ بعد از ذکر مقاتله و منع تجاره کتابی امر میکند
قاتلوا بکشید ای مومنان و کار زار کنید الذین با آنانکه لا یؤمنون بالله ایمان ندارند
بخدای یعنی یهود که بتشبیه قایلند و نصاری که به تثلیث ولا بالیوم الآخر و منکر حشر بروز قیامت یهود و نصاری

که در بهشت

که در بهشت اکل و شرب نخواهد بود و نصاری معاد روحانی اثبات میکنند پس ایمان ایشان بروز آخر چگونه
پدید باشد ولا یحرمون و حرام نمی دانند و نمیدارند ما حرم الله آنچه حرام کرده است خدای از خمر و خنزیر
و رسوله و آنچه حرام کرده است رسول او یعنی محرم نمیدانند آنچه حرمت آن بکتاب و سنت ثابت
شده ولا یدینون و نمی پذیرند دین الحق دین حق را که اسلام است من الذین اوتوا الکتاب
از آنانکه داده شده اند کتاب را یعنی توریة و انجیل بدیشان عطا کرده ایم بیان الذین لا یؤمنون است
میفرماید که با اهل الکتاب مقاتله کنید حتی یعطوا الجزیة تا وقتی که بدهند جزیه یعنی آنچه از اخراج جزیت بر
کسی از ایشان مقرر شود بدهند عن ید از دست خود وهم صاغرون و حال ایشان خوار
یعنی جزیه بدست خود آرند و نفرستند تا وقتی که تسلیم کنند از ایشان یا جزیه بگیرند و خوار کردن ایشان را از
نه گویند مفهوم مقتضی تخصیص جزیه است باهل کتاب و مجوس پس را چون شبهه کتابیت ملحق باهل کتاب
و شافعی [illegible] گفته که از غیر کتابی جزیه نگیرند و حنفی گفته که از همه مشرکان گیرند غیر از مشرکان عرب
که حکم ایشان یا تیغ است یا اسلام آوردن و مالک [illegible] گفته که از همه کفار گیرند مگر از مرتد که حکم او قتل
است وقالت الیهود و گفتند یهود آن که عزیر پسر خداست ❊ تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا
چنانچه آنست که عزیر پیغمبر بود یا از نسل یعقوب علیه السلام از سبط لاوی و به ده پشت به هارون ابن
عمران میرسید و مجمل قصه آنست که چون حق سبحانه و تعالی بخت النصر بابلی را بر بنی اسرائیل گماشت تا مصاحف
توریة بسوخت و بیت المقدس را منهدم ساخت و هر که توریة میدانست همه را بکشت و باقی را برده ساخت
و عزیر از جمله اسیران بود و توریة میخواند اما چون صد سال بود از خواندن وی صاحب نگرفته بود و او
بعد از مدتی که از قید ایشان خلاص یافته روی به بیت المقدس نهاد و در اثنای طریق در قریه ساپر آباد

اورا بمیرانید و بعد از صد سال زنده گردانید چنانکه در سورهٔ البقره گذشت و چون عزیر پیش قوم آمد دعوی
نمودند و اورا بخواندن و نوشتن توریة امتحان کردند • در تفسیر ثعلبی مذکورست که هیچ قلم بدست نداشت
وی ببست و بسر پنج انگشت کتاب توریت بنوشت و از ظهر القلب تا باتمام ذکر بار مشتبه گردید که چون کسی توریة
داند و خواندن در میان ما نیست چه دانیم که این توریة است یا نه مردی در میان گفت که من از پدر خود شنیدم
که او از پدر خود شنیده بود که من در واقعهٔ بخت النصر توریة را در ضبطی مضبوط ساخته در فلان شکاف کرده
ام با آن مرد برفتند و توریة را از آنجا برداشته بجمع آوردند و آنچه نوشته بود مقابله نمودند یک حرف تفاوت
نکرد متعجب شده گفتند حق سبحانه توریة را بعد از صد سال از دل عزیر انداخت مگر سبب آنکه پسر اوست
پس متقدمان یهود بدین قول قایل شدند و گویند بعضی از یهود مدینه در زمان عظیم الشأن حضرت رسالت
صلعم این سخن گفتند وَقَالَتِ النَّصَارَى و گفتند ترسایان مَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ عیسی پسر خداست و این
نیز سخن جمعی است از ایشان که وجود فرزند را بی وجود پدر مستحیل شمرند یا آنکه از ابراء اکمه و ابرص و احیاء موتی خطا
نموده بدین جرأت اقدام کردند ذٰلِكَ آنچه مذکور شد قَوْلُهُمْ سخن ایشانست بِأَفْوَاهِهِمْ
بر زبانهاء ایشان که بدیشان افترا میکنند یا سخنی است مهمل که بر زبان میرانند و حقیقتی ندارد يُضَاهِئُونَ
مشابه میسازند سخن خود را قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا با سخن آنانکه کافر شدند مِنْ قَبْلُ پیش از ایشان
یعنی بنی مدلج که گفتند ملائکه دختران خدا اند یا بعضی از کفار عرب که حق سبحانه را بولات و ابوالوثنی میخواندند
قَاتَلَهُمُ اللَّهُ لعنت خدای کند ایشان را أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ چگونه برگردانیده میشوند از راه حق بسوی
باطل استفهام بطریق تعجب است اتَّخَذُوا فرا گرفتند یهود و نصاری أَحْبَارَهُمْ علماء خود را وَ
رُهْبَانَهُمْ و عباد خود را أَرْبَابًا خدایان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای یعنی فرمان ایشان بردند

در تحریم و تحلیل چنانچه فرمان خدای می باید برد یا سجده میکنند ایشان را وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ و عیسی پسر مریم را
نیز خدا میگیرند وَمَا أُمِرُوا و حال آنکه عیسی و احبار و رهبان فرموده نشدند یا فرا گیرندگان ایشان بخدای
نبشته در همه کتاب لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مگر از آنکه فرمان برند و بپرستند إِلَٰهًا وَاحِدًا یکی خدای را که در
توریت است لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی نیست مگر او سُبْحَانَهُ پاک است او عَمَّا
يُشْرِكُونَ از آنچه با وی انباز میگیرند يُرِيدُونَ میخواهند جهودان و ترسایان أَنْ يُطْفِئُوا که
فرو نشانند نُورَ اللَّهِ نور خدای را که قرآنست یا نبوت محمد صلعم یا حجت روشن بر تقدس بر شریک از
آن و فرزند بِأَفْوَاهِهِمْ با دهنهای خویش یا بتکذیبی که بر زبان میرانند وَيَأْبَى اللَّهُ نمیخواهد خدای
الی بسنده إِلَّا أَنْ يُتِمَّ مگر آنکه تمام گرداند نُورَهُ دین روشن خود را باعلام و اعلام توحید وَلَوْ كَرِهَ
الْكَافِرُونَ و اگرچه کاره باشند از آن کافران و بدین معنی گفته اند بیت
چراغی را که ایزد برفروزد • هر آنکس پف کند ریشش بسوزد و بس چنان اتمام نور میکند و میگوید
میفرماید هُوَ الَّذِي اوست آن خداوندی که بفضل شامل خود أَرْسَلَ فرستاد رَسُولَهُ فرستادهٔ
خود را که محمد است صلی الله علیه و سلم بِالْهُدَىٰ بقرآن که محض هدایت است وَدِينِ الْحَقِّ و بدین درست
که اسلام است و ارسال برای آن بود لِيُظْهِرَهُ تا ظاهر و غالب گرداند دین خود را عَلَى الدِّينِ
كُلِّهِ بر همه دینها و منسوخ سازد احکام آنرا و از بعد از نزول عیسی علیه السلام خواهد بود که بر روی زمین جز
دین اسلام نماند وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و اگرچه کراهت دارند مشرکان و از این صورت راه
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید إِنَّ كَثِيرًا بدرستی که بسیاری
مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ از علما و زهاد یهود و نصاری لَيَأْكُلُونَ هر آینه میخورند أَمْوَالَ النَّاسِ

مالهای مردمان را برشوة در حکم وَيَصُدُّونَ و باز میدارند خلق را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از دین خدای یعنی جمع میکنند
از دخول در اسلام وَالَّذِينَ و انان از اهل کتاب وغیر ایشان که از روی بخل و حرص يَكْنِزُونَ
الذَّهَبَ کنج می نهند زر را وَالْفِضَّةَ و نقره را وَلَا يُنْفِقُونَهَا و نفقه نمیکنند کنجها را فِي سَبِيلِ اللَّهِ
در راه خدای یعنی زکوة نمی دهند • در خبر آمده که ما ادی زکوته فلیس بکنز انچه زکوة ان داده اند کنج نیست بلکه
کنجی که بران وعید مرتب باشد وعید انست که فرمود فَبَشِّرْهُمْ پس بشارت ده کنج نهندگان
زکوة نادهنده را بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذابی دردناک يَوْمَ يُحْمَىٰ روزی که گرم کرده شود یعنی بر افروزند
اتش را عَلَيْهَا بران کنجها فِي نَارِ جَهَنَّمَ در اتش دوزخ فَتُكْوَىٰ پس داغ کرده شود
بدان دینارها و درمهای سوزان جِبَاهُهُمْ پیشانیهای ایشان که در وقت دیدن فقرا کره بران
وَجُنُوبُهُمْ و پهلوهای ایشان که از اهل فقر تنحیه کرده اند وَظُهُورُهُمْ و پشتهای ایشان که بر
گردانیده اند • و گفته اند اشرف اعضای ظاهره این سه عضو اند که استمال بر اعضای رئیسه کرده
و دل و جگرست دارند این هر سه در ان روز معذب گردانند بداغ و گویند هَٰذَا مَا كَنَزْتُمْ
اینست انچه کنج نهاده بودید لِأَنْفُسِكُمْ بر ان منفعت نفسهای خود امروز بسبب مضرت شمااست
فَذُوقُوا پس بچشید مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ و بال انچه بودید که ذخیره میکردید ذخیره که وبال
متفرع نباشد اعمال صالحه است در امالی امام ظهیر الدین ولوالجی مذکورست که اگر دیگران خزانه مال کنند
و اگر دیگران کنوز اعراض فانیه جویند تو رموز اسرار باقیه باز جوی بیت یکدرم کان دهی بدر راه
بهتر از کنجهای مدخولست • ز انچه داری بتمتع بردار • کان دگر روزی کسی دگرست • چون اول
وعید است بر اهل کتاب دایر بر ماه قمری سال شش است و سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز و

ربع روزی باشد تقریبا و سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز و کسری پس در عدد سال ایشان سیزده ماه
می باشند و عدد سنه در حکم خدای دوازده است پس حق سبحانه بنای اکثر اعمال اهل اسلام
بر شهور قمریه نهاد و احکام صوم و حج و زکوة و عدت و غیر ان بران مرتب ساخت و درپان عدد ان
گفت إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ بدرستی که شمار ماهها که پسندیده است عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای
اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا دوازده است فِي كِتَابِ اللَّهِ در لوح محفوظ یا در حکم او و نوشته است خدای
این حکم را يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ در روزی که پیدا کرد آسمان و زمین را مِنْهَا این دوازده ماه
أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ چهار ماه حرام است سه در پیوسته ذی القعده و ذی الحجه و محرم و یکی منفرد و
ان ماه رجب است ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ اینست حساب درست در شمار ماهها فَلَا تَظْلِمُوا
فِيهِنَّ در این چهار ماه أَنْفُسَكُمْ بر نفسهای خود بارتکاب محرمات و هتک
پس ستم مکنید
این اوقات جمهور علما بر انند که حرمت مقاتله درین ماهها منسوخ است و مراد از ظلم مباشرت
معاصی است و ترک قتال مقاتلان از اهل شرک اگرچه در همه اشهر ترک معاصی لازم است اما بتخصیص
نمود این چهار ماه را بجهت شرف چه گناه درین ماهها مشابه است بگناه در حرم یا در حال احرام
وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ و کارزار کنید با مشرکان كَافَّةً با همه ایشان در اشهر حرم و غیر آن كَمَا
يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً چنانچه همه ایشان با شما کارزار میکنند وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای
مَعَ الْمُتَّقِينَ با پرهیزکارانست بنصرت و حفظ • اورده اند که طباع اهل جاهلیت به قتل و غارت
مستانس شده بود و در این ماهها حرام قتال نمیکردند و چون سه ماه متصل حرام بود دلتنگ امده گفتند
سه ماه پی در پی تاراج و غارت تحمل نداریم پس قلمس کنانی صورتی برانگیخت و در موسم فرا گرد که

یا معشر العرب خدای شما در این سال محرم را حرام ساخت و صفر حلال کرد و گاه بودی که در اثنای آن محاربات
ایشان ماه حرام نو شدی حرمت او را تا صفر کردندی و گاهی بعد از او را حلال داشتندی و در سالی
چهار ماه را حرام میداشتندا اما اختصاص اشهر حرم را فرو گذاشته محرم را عدد را اعتبار کردندی و این عمل
را نسی میگفتند حق سبحانه فرمود که إِنَّمَا النَّسِيءُ جز نیست که تاخیر حرمت ماهی بماهی دیگر زِيَادَةٌ
فِي الْكُفْرِ افزونی در کفر زیرا که تحلیل ما حرم الله و تحریم ما احل الله کفری دیگر است که با کفر ایشان انضمام
می یابد يُضَلُّ گمراه میکرده اند حفص یضل بصیغه مجهول خوانده اند یعنی گمراه کردانیده میشوند به
بدین عمل الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند گمراهی زیاده بزیاده يُحِلُّونَهُ حلال میکنند نسی
را از اشهر حرم عَامًا در سالی و بجای او ماهی دیگر را حرام میکنند وَيُحَرِّمُونَهُ و حرام میدارند
نسی را از اشهر حرم عَامًا در سالی دیگر همان ماه را که حلال کرده بودند بر حرمت او میگذارند
و در آن سال که تحلیل ماه حرام کرده اند چهار ماه حلال میکنند لِيُوَاطِئُوا تا موافق سازند و تمام کنند
عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ شمار آنرا که خدای حرام کرده است بکیفیت شرک ایشان اشهر حرم را چهار
میداشتند فَيُحِلُّوا پس حلال میکنند برای موافقت عدد مَا حَرَّمَ اللَّهُ آنچه خدای حرام کرده
بی مراعات وقت زُيِّنَ لَهُمْ آراسته کردانیده است برای ایشان یعنی شیطان بیاراسته
است در دل ایشان سُوءُ أَعْمَالِهِمْ بدی کردارهای ایشان وَاللَّهُ و خدای لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ توفیق رشد و هدایت نمیدهد گروه ناگرویدگان را . در ینابیع آورده که جاهلان
عرب را در سالی چهار ماه حرام میداشتند و خلق را از دست و زبان خود ایمن میساختند مومنان
نیز بدان سزاوارند که در همه ماهها مسلمانان از ضرر خود سالم دارند و ایذا و آزار خلق

بزبان و دست فرو گذارند که مکافات آزار آزار است و مجازات اضرار اضرار . بیت
آزار دل خلق مجو یا سببی ، تا بر نکشند یا ربی نیم شبی ، بر مال و جمال خویشتن تکیه مکن
کان را بشبی برند و این را بتبی . نقلست که در سال نهم از هجرت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم عازم غزوه تبوک شد هوا در غایت حرارت بود و اهل مدینه بسبب خشک سالی
سال احوال میگذرانیدند چون فرمان رسید که اصحاب لشکر جهاد در میان آنجا دبسته عنان عزیمت
بران صوب معطوف سازند ایشان بسبب بعد مسافت و کثرت اعدا و قلت زاد و گرمی
هوا بکراهت طبعی در رفتن تکاسل مینمودند آیه نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده
اید مَا لَكُمْ چیست شمارا که برای اعلای کلمه دین إِذَا قِيلَ لَكُمْ چون گویند مر شمارا
که پیغامبر انْفِرُوا بیرون روید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای و جهاد کنید اثَّاقَلْتُمْ
گرانی میکنید و درنگ کنید یعنی مایل شوید إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین از کاهلی یا میل کنید ارض و تماشا
آن أَرَضِيتُمْ آیا راضی شدید و خورسند گشتید بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا بزندگانی دنیا مِنَ الْآخِرَةِ
از ثواب آخرت میکنید و دنیا را بر آخرت مگزینید فَمَا پس نیست مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
برخورداری از زندگانی دنیا فِي الْآخِرَةِ در جنب سرای آخرت و نعیم آن إِلَّا قَلِيلٌ مگر اندکی
حقیر و هیچ عاقل بزرگ را از دست ندهد برای خورد حقیر . بیت متاع این جهان فانی و معیوب
نعیم آن جهان مرغوب باقی ، چرا کس دولت باقی گذارد ، بنعمتهای فانی سر در آرد
إِلَّا تَنْفِرُوا اگر بیرون نروید بحربی که شما را فرمان شده يُعَذِّبْكُمْ عذاب کند خدای شما را
عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک بآنکه دشمن را بر شما ظفر دهد یا بسببی از اسباب شاقه شما را

هلاك سازد ويستبدل قوما غيركم وبدل كند شما را بقومى كه غير شما فرمان برند چون اهل
يمن وابناى فارس ولا تضروه شيئا وزيان نتوانيد رسانيد چيزى مر خداى را كه بى نيازست از
همه يا رسول او را كه در پناه عصمت اوست والله وخداى على كل شىء بر همه چيز از تبديل وتغيير
قدير تواناست الا تنصروه اگر نصرت نكنيد پيغمبر او را ويارى كند ودر مستقبل او را فرو
نگذارد چنانچه در ماضى فرو نگذاشت فقد نصره الله پس بدرستى كه نصرت كرد او را خداى
اذ اخرجه الذين كفروا آنگاه كه قصد بيرون كردن كردند كافران در مكه وحق سبحانه وتعالى دستورى
خروج داد ثانى اثنين در حالتى كه دوم دو بود وحضرت داد اذ هما بوقتى كه بودند هر دو فى
الغار در غار ثور وآن غاريست بر اعلى جبل ثور الطحل در جانب يمن در مكه بمسير ساعتى از ساعات روز
ودران وقت كسى بآنجا نمى رسيد وعادة واهل حجازى از نزول دران فارغ بودند پس حضرت
پيغمبر صلى الله عليه وسلم بشب پنجشنبه غرة ربيع الاول از شهر مكه از سر خانه فاروق برفاقت وى بيرون
آمده وبدان غار توجه نمود دو شب در آنجا توقف فرمود و روزى ديگر كفار بطلب آن حضرت بيرون آمده
پى بدر غار آوردند وحق سبحانه در همان شب درخت مغيلان بر در غار برويانيد وجفتى كبوتر وحشى
را آن گرد تا آنجا آشيانه كردند وبچه نهادند وعنكبوت را نيز الهام داد تا بر در غار تنيد كما قيل
ظن الحمام وظن العنكبوت على خير البرية لم تنسج ولم تحم . القصه كفار بدر غار رسيدند بسبب آن
كه دلالت بر خلو مقام از انام داشت متعرض غار نشدند . ابوبكر گفت يا رسول الله
اگر يكى ازين مشركان در زير قدم خود نگاه كند هر آينه ما را ببيند خواجه عالم صلى الله عليه وآله وسلم
ما ظنك باثنين الله ثالثهما . وحق سبحانه وتعالى ازين حال خبر ميدهد اذ يقول وچون گفت پيغمبر

لصاحبه مر يار خود را لا تحزن اندوه مخور ان الله بدرستى كه خداى معنا با ماست بنصرت
وارشادى بعصمت بر عوادى فانزل الله پس فرو فرستاد خداى سكينته رحمت خود را كه
سبب آرامش است عليه بر رسول او واشهر آنست كه بر صديق چه آنكه از روى شفقت
بر حال آنحضرت بغايت مضطرب بود وشيخ فريد الدين در باب نزول سكينه بر صديق فرموده بيت
خواجه اول كه اول يار اوست . ثانى اثنين اذ هما فى الغار اوست . چون سكينه شد زحق منزل
گشت مشكلهاى عالم حل برو وايده وقوت داد پيغمبر خود را بجنود بلشكرهاى ملايكه
كه شما لم تروها نديديد ايشان را يعنى فرشتگان را در غار تا حراست وحفاظت او نمودند ويا
در او نازل اند در بدر واحزاب وحنين وجعل وگردانيد كلمة الذين كفروا كلمه انهار را كه كافر
شدند السفلى فروتر يعنى دعوت كفر را كه ازيشان صادر مى شد خوار وبيمقدار ساخت وكلمة
الله وكلمه خدا يعنى دعوت اسلام يا توحيد يا كلمه شهادت هى العليا اوست بلندتر و رفيع قدر
تر است والله عزيز وخداى غالبست عزيز كرده اند اهل توحيد را حكيم داناست خوار
سازد اهل شرك را مقصود از ايراد وقصه غار در اثناء غزوه تبوك آنست كه اگر شما اى كارها
نهاد يارى نكنيد پيغمبر را من او را يارى كنم چنانچه در آن محل كه با او يك كس بيش نبود وتمام صناديد قريش
قصد او بر خواسته من يارى كردم و از ميان دشمنانش بيرون آوردم پس مفاتيح نصرت بقبضه
قدرت منست ومن النصر الا من عند الله مثنوى يارى از من جو نه از خيل وسپاه . زانكه من
هر كرا يارى كنم برتر شود . هر كرا در افكنم ابتر شود . انفروا بيرون رويد بغزوه تبوك خفافا
سبكباران وثقالا وگران باران و مفسران را در خفاف وثقال ده اقوال است حاصل آنكه

جوا دسوارانند و پیادگان یا تندرستان و بیماران یا جوانان و پیران یا درویشان و توانگران یا بی سلاحان
و متسلحان یا عزبان و کدخدایان یا لاغران و فربهان یا تندرستان و خدمتکاران سلمی میگوید سبک
روحان بار تکالیف طاعات و گرانان از مخالفات مبالغت قشیری میگوید که خفاف انانند که از بند شهوه و
ماسوی الله آزاد آمده و ثقال ایشانند که بقید تعلقات متعلق اند ۞ و در بحر الحقایق آورده که خفاف مجذوبانند
از کشش عنایت براه سلوک درآمده و ثقال سالکانند به پرورش هدایت متوجه جذبه خفافی شده [illegible]
در راه اند اما یکی ببال کشش میپرد و یکی بپای کوشش راه میرود و آنکه به پای رود و در قدمی عالی زیر پا
و آنکه به بال اقبال به پرد بدمی بساط مشاهده ماسوی الله را طی کند مثنوی مرد عارف چون بداند
در دمی از نه فلک می بگذرد ۞ سیر زاهد هر دمی یک روزه راه ۞ سیر عارف هر زمان تا
در اسباب نزول مذکور است که جمعی بر بهانه ضایع شدن ضیاع و پریشانی کارهای دنیا
داعیه تخلف از غزوه تبوک میداشتند حق سبحانه و تعالی عذر ایشان را قبول نکرد و فرمود که
روید انها که سبکید از بار و منازل و انها که گرانید با حال اشغال وَجَاهِدُوا و جهاد کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ
در راه خدای بِأَمْوَالِكُمْ بمالهای خود که تهیه زاد و سلاح کنید وَأَنْفُسِكُمْ و بنفسهای خود که مباشر
کارزار گردید ذَٰلِكُمْ این بیرون رفتن و حرب کردن خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را از تخلف
و ترک جهاد إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر دانسته که بدانید ثواب جهاد و عقاب تخلف را آورده اند که
چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مردمان را بغزوه تبوک اشارت فرمود ایشان سه زمره
شدند جمعی مسارعت نمودند و فرمان را بسمع اطاعت شنودند و ان اکابر مهاجر و انصار بودند ۞ و بعضی ضعفا
مومنان اگر ان آمد اما فرمان خدا و حکم رسول با هوای نفس اختیار کردند و برخی دستوری اقامت تکلف

طلبیدند ان منافقان بودند و در شان ایشان نازل شد که لَوْ كَانَ اگر بودی انچه تو ایشان را بدان دعوت
میکنی عَرَضًا خواسته دنیاوی قَرِيبًا نزدیک بفرا گرفتن وَسَفَرًا قَاصِدًا و سفر میانه اسان
لَاتَّبَعُوكَ هر اینه پیروی تو میکردند بطمع مال وَلَٰكِنْ بَعُدَتْ و لیکن دور شد عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ
بریشان مسافتی که بمشقت قطع ان باید کرد وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ و زود باشد که سوگند خورند بخدای
و این از معجزات قرانست که قبل از وقوع بیان میکند که چون از تبوک باز ای متخلفان بطریق اعتذار
سوگند یاد کنند لَوِ اسْتَطَعْنَا اگر توانستیمی سفر کردن و استطاعت داشتی لَخَرَجْنَا
مَعَكُمْ هر اینه بیرون می آمدیم با شما و در موافقت میبودیم يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ هلاک میکنند
نفسهای خود را بدین سوگند دروغ یعنی مستحق عذاب میسازند وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند إِنَّهُمْ
بدرستی که ایشان لَكَاذِبُونَ دروغ گویانند عَفَا اللَّهُ عَنْكَ دعای لطف است حق سبحانه و تعالی
پیغمبر خود را میگوید عفو کناد خدای از تو و عادت مردم می باشد که دعا کنند کسی را که العفو و رحمت و مغفرت
بی وقوع خطایی از وی چنانچه مثلا یکی تشنه را آب دهد او میگوید غفر لک الله یا در جواب عاطس حامد
گوید یرحمک الله و برخی بر انند که حضرت رسالت صلعم بعضی منافقان را اجازه تخلف داد و حق سبحانه
و تعالی ازو عفو کرد و برین تقدیر خبر باشد یعنی در گذرانید خدای تعالی از تو لِمَ أَذِنْتَ چرا دستوری دادی
در باز ایستادن لَهُمْ مر ایشان را و عذرهای باطل ایشان را اشنیدی بایستی با جازت مبادرت
ننمودی حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ وقتی که روشن میشد لَكَ مر ترا الَّذِينَ آنانکه راست کفتند در
اعتذار وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ و تا میدانستی دروغ گویان را لَا يَسْتَأْذِنُكَ دستوری نمی طلبند از
تو الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ آنکسانی که بتحقیق و بیقین ایمان دارند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای و بروز باز پسین

صَدَقُوا

أَنْ يُجَاهِدُوا از آنکه جهاد نکنند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسهای خود وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست
بِالْمُتَّقِينَ به پرهیزکاران إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ جز این نیست که دستور میخواهند از تو در تخلف الَّذِينَ
لَا يُؤْمِنُونَ آنانکه ایمان ندارند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و روز قیامت وَارْتَابَتْ
و در شک افتاده است قُلُوبُهُمْ دلهاء ایشان یعنی در حقیقت اسلام متردد شده اند فَهُمْ
فِي رَيْبِهِمْ پس ایشان در شک خود يَتَرَدَّدُونَ سرگردان میگردند وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ
و اگر خواسته بودی منافقان بیرون آمدن بغزو لَأَعَدُّوا هر آینه اماده میکردند لَهُ برای
خروج عُدَّةً آن ساز و برگ که در سفر بکار آید یعنی استطاعت خروج داشتند وَلَٰكِنْ كَرِهَ
اللَّهُ ولیکن کراهت داشت خدای و نه پسندید انْبِعَاثَهُمْ برانگیختن ایشان
در سفر فَثَبَّطَهُمْ پس بازداشت و ترس و کاهلی بر ایشان گماشت وَقِيلَ اقْعُدُوا
و او گفته شد مر ایشان را که بنشینید در خانها مَعَ الْقَاعِدِينَ . با نشستگان یعنی زنان و کودکان
و بیماران و معلولان گویند این سخن حضرت پیغمبر صلعم با بعضی از ایشان بگفتند و بصحت رسید
که چون عسکر همایون در ثنیة الوداع متقرر شد عبد الله بن ابی با صنوف منافقان بیرون آمده در برابر
ذباب نزول کرد و چون لشکر از آن منزل بمنزل دیگر کوچ کردند وی با مردم خود تکلف
نموده بازگشت این خبر بحضرت رسالت صلعم رسیده فرمود که اگر در وی خیری بودی با ما همراهی نمودی
منت داریم که از شر اشرار خلاص شدیم و حق سبحانه و تعالی موافق قول آنحضرت آیة فرستاد
که لَوْ خَرَجُوا اگر بیرون آمدندی فِيكُمْ در میان شما مَا زَادُوكُمْ نیفزودندی شما را إِلَّا
خَبَالًا مگر تباهی و بدی و مکر و غدر وَلَأَوْضَعُوا و هر آینه در می تاختند خِلَالَكُمْ در میان شما یعنی

بینی و غمازی و افساد ذات البین يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ میجستند برای شما فتنه یعنی مخالفت در میان
شما می افکندند یا شما را از جنگ رومیان میترسانیدند وَفِيكُمْ و در میان شما سَمَّاعُونَ لَهُمْ
جاسوسان اند و ایشان را اگر خبر شما با ایشان میرسانند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِالظَّالِمِينَ
بستمکاران یعنی منافقان لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ هر آینه طلبیدند فتنه را یعنی تفریق اصحاب را
و پریشانی امر ترا مِنْ قَبْلُ پیش ازین در غزوه احد که از بیم بازگشته شد و در خندق که گفتند که یا
اهل یثرب لا مقام لکم وَقَلَّبُوا و بر گردانیدند لَكَ برای تو کارها را یعنی بکار بردند حیله را در
ابطال امور تو انگیخته حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ تا پایه نصرت الهی وَظَهَرَ و غالب شد أَمْرُ اللَّهِ
کار دین یا کار ایشان یا دین تو بلندی یافت وَهُمْ كَارِهُونَ و ایشان ناخواهان نصرت ولیت
ترا اما چون خدای میخواهد کراهت ایشان را اثری نیست چون ترا اندر وعیم قرب خود راه داد
از تغیر ... دار و طعن در زبان غم نخور . آورده اند که چون حضرت رسول صلعم جد بن قیس را گفت
هل لك في جهاد بني الأصفر تتخذ منهم سراری و وصفاء یعنی شاید که بقتال اهل روم میل کنی و از ایشان
و از ایشان سرهای خوب و کنیزکان نیکو بگیری جد بن قیس گفت که انصار میدانند که من معشوق زنانم
میترسم که چون زنان بنی اصفر را ببینم از ایشان صبر نتوانم کرد و در فتنه افتم این آیه آمد که وَمِنْهُمْ
و از ایشان مَنْ يَقُولُ کسی باشد که گوید ائْذَنْ لِي دستوری ده مرا در تخلف از غزو وَلَا
تَفْتِنِّي و مرا در فتنه میفکن أَلَا فِي الْفِتْنَةِ بدانکه ایشان در فتنه سَقَطُوا افتاده اند
که طور نفاق ایشانست وَإِنَّ جَهَنَّمَ و بدرستی که اسباب دخول دوزخ لَمُحِيطَةٌ فرا گیرنده
احاطه کننده است بِالْكَافِرِينَ بناگرویدگان إِنْ تُصِبْكَ اگر برسد بتو ای محمد صلی الله علیه و سلم

در بعضی غزوها حسنة نیکویی از ظفر و غنیمت چنانچه در بدر بود تسؤهم اندوه گین کند ایشان را از
فرط حسدی که دارند و ان تصبک و اگر برسید بتو در بعضی جنگها مصیبة جراحتی و شکستی چنانچه در احد
واقع شد یقولوا گویند از روی خود پرستی قد اخذنا بدرستی که گرفتیم امرنا احتیاط کار خود را
من قبل پیش ازین یعنی دور اندیشی کردیم و بدین حرب نرفتیم و یتولوا و برگردند از مجلسهای خود
وهم فرحون و ایشان شادمان باشند بشماتت یا معجب بفعل خود قل بگو ای پیغمبر لن یصیبنا
نرسید ما را الا ما کتب الله لنا مگر آنچه نوشته است خدای برای ما در لوح محفوظ از غنیمت و هزیمت
و ستر او ضر او دولت و نکبت هو مولینا اوست یار و سازنده کار ما وعلی الله و بر خدای
نه بر غیر او فلیتوکل المؤمنون باید که توکل کنند که نتیجه توکل بر خدای حصول مراد است و کفایت مهمات
و ایمنی از آفات و مخافات قل بگو ای محمد ایشان را آیا هل تربصون بنا آیا چشم میدارید
بما یعنی انتظار میبرید که بما رسید الا احدی الحسنیین مگر یکی از دو چیز نیکو که نصرتست و اگر کشته شویم
شهادت ونحن و ما نتربص بکم چشم میداریم بشما یکی از دو چیز ان یصیبکم الله
آنکه برساند خدای بشما بعذاب من عنده عذابی از نزدیک خود چون صیحه در جف و خسف تا هلاک
شوید او بایدینا یا برساند عذابی بشما بدستهای ما که شما را بسبب کفر بقتل رسانیم فتربصوا
پس انتظار برید از آنکه بما میخواهید انا معکم متربصون بدرستی که ما با شما منتظرانیم از آنکه بشما
میخواهیم آورده اند که جد بن قیس با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت من اجازه تخلف میطلبم
چو آمدن من بحرب بنی الاصفر متعسر است اما مال تشکر ترا اعانت خود مدد کاری نمایم آیة آمد که قل بگو
ای انفقوا نفقه کنید خواه بطوع و رغبت او کرها و خواه بکره و نفرت هیچ وجه لن یتقبل قبول

کرده نخواهد شد منکم از شما انکم کنتم بدرستی که شما هستید قوما فاسقین گروه
بیرون رفتگان از دایره فرمان اسلام و نفقه کافران مقبول نیست وما منعهم و باز نداشت ایشان را
ان تقبل منهم از آنکه قبول کرده شود از ایشان نفقاتهم نفقهای ایشان الا انهم
مگر آنکه ایشان کفروا کافر شدند بخدای و بپیغمبر او ولا یأتون الصلوة و نمی آیند بنماز جماعت
بنور الا وهم کسالی مگر ایشان کاهلانند یعنی بنماز می آیند بکسالت و کراهت نه بتصدیق و اراده
ولا ینفقون و نفقه نمیکنند در خدای الا وهم کارهون مگر ایشان ناخواهانند یعنی بکراهت
نفقه میکنند زیرا که باور ای آن امید ثواب ندارند و بترک آن از عقاب و عقاب بیمی ندارند چند
فلا تعجبک پس باید که ترا ایشان شگفت آرد خطاب با آن حضرت و مراد امت اند
نمود جاید که تعجب میکرده اند شما را اموالهم مالهای منافقان ولا اولادهم و نه فرزندان
ایشان بکثرت اموال و اولاد و بحالت مر ایشان را انما یرید الله جز این نیست که میخواهد
خدای لیعذبهم بها تا عذاب کند ایشان را بدان فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا
بسبب محنت و مشقت در جمع مال و حفظ آن و آنچه بدیشان میرسد از مصایب فرزندان وتزهق
انفسهم و بیرون رود جانهای ایشان از ابدان بصعوبت بسیار وهم کافرون
و ایشان کافران باشند یعنی بر کفر میرند نه مال ایشان را دست گیرد و نه فرزند بفریاد رسند
بیت چون مرگ کشته گردن گردان در رسند نتوان بستیزه جیب ازان خم کند
آن لحظه که دست اجل از پا فکند نه مال بفریاد رسد نی فرزند ویحلفون بالله و سوگند میخورند
بخدای انهم لمنکم که ایشان از جمله شما اند یعنی از اهل اسلام اند وما هم منکم و نیستند ایشان از

شما بحجت ابطال کفر وَلٰکِنَّهُمْ ولیکن ایشان قَوْمٌ یَفْرَقُونَ گروهی اند که میترسند از شما که با ایشان
از قتل و اسر ان کنید که با مشرکان میکنید پس بتقیه اظهار اسلام میکنند لَوْ یَجِدُونَ مَلْجَأً
اگر بیابند پناهی که بان التجا توانند کرد از قلعه یا سر کوهی یا جزیره اَوْ مَغَارَاتٍ یا غارها یا سردابها یا کوهها
اَوْ مُدَّخَلًا یا سوراخی که در ان توانند خزید لَوَلَّوْا اِلَیْهِ هر اینه میکنند بدان از ترس شما وَهُمْ
یَجْمَحُونَ وایشان می شتابند شتافتنی که هیچ کس باز نگردد چون اسب سرکش آورده اند که حضرت
رسالت صلی الله علیه و اله وسلم قسمت غنیمت میفرمود ابو الجواظ منافق گفت صاحب خود را می بینید که صدقات
شما را بر اعیان غنم میدهد بر دوکان میبرد که عدل میکند ایة امد که وَمِنْهُمْ و از منافقان مَنْ یَلْمِزُکَ
کسی هست که عیب میکند ترا فِی الصَّدَقَاتِ در قسمت صدقات گفته اند این ایه در شان ذو الخویصره تمیمی
حرقوص بن زهیر که سر خوارج بود فرود امد که بوقت قسمت غنایم حنین که حضرت بجهت تالیف قلوب نو مسلمانان
... و افزار غنایم بدیشان داد و بران طعن کرد یا طلای غیر خالص که حضرت مرتضی علی علیه الصلوة و
السلم فرستاده بود و حضرت تمام از انجا بر کس از اشراف عرب عطا فرمود و جرات نموده با حضرت
رسول صلی الله علیه و اله وسلم گفت اعدل یا رسول الله و حضرت در جواب وی فرمود ویلک ان لم
اعدل فمن یعدل و حضرت صلی الله علیه وسلم او را و قوم او را مارقین لقب نام نهاد در پایجیکور
که حضرت مرتضی علی علیه الصلوة والسلم را فرمود که تو با ان قوم قتال کن . و ثعلبی در تفسیر خود از ابو سعید خدری
نقل میکند که من در نهروان بودم که حضرت مرتضی علی علیه السلم با ایشان قتال کرد و تفصیل این حکایت
در جواهر التفسیر توان یافت و گفته اند عیب کننده قسمت ... بن قشیره بود که در قسمت غنایم طمع
میکرد و ... جز نفع خود نبود و خطاب میفرماید فَاِنْ اُعْطُوا پس اگر داده شوند مِنْهَا از ان

خدا بخرد ول خواه ایشان باشد رَضُوا بپسندد ان قسمت را وَاِنْ لَمْ یُعْطَوْا و اگر داده نشوند
از ان بموجب اراده ایشان اِذَا هُمْ یَسْخَطُونَ ایشان خشم گیرند و ناخشنود باشند وَلَوْ
اَنَّهُمْ رَضُوا و اگر ایشان پسندند مَا اٰتٰهُمُ اللهُ انچه دهد ایشان را خدای وَرَسُولُهُ
فرستاده او از غنیمت و صدقه و بدان خوشنود گردند وَقَالُوا و گویند حَسْبُنَا اللهُ بس
است ما را فضل خدای سَیُؤْتِیْنَا اللهُ زود باشد که بدهد ما را خدای مِنْ فَضْلِهِ از فضل
خود غنیمتی دیگر وَرَسُولُهُ و فرستاده او و نیز عطا کند ما را بیشتر از ین که حالا عطا فرموده اِنَّا
اِلَی اللهِ بدرستی که ما بخدای رَاغِبُونَ باز گردندگانیم و امیدوارند هر اینه از ین بهتر باشد
ایشان را زیرا که رضا بقسمت سبب نجات و جزع در ان موجب محنت . ... از ابراهیم
ادهم قدس سره نقل میکند که هر که بقضا در خورسند شد از غم و ملال باز رست بیت
رضا بداده بده وز جبین گره بگشای . که بر من و تو در اجتهاد نگشاد است . و در تحسین معنی
نیکو نموده است بیت بشنو این نکته که خود را از غم ازاد کنی . خون خوری گر طلب روزی
ننهاده کنی . پس بیان مصارف صدقات میکند تا دانند که انچه حضرت صلی الله علیه و اله
وسلم در قسمت غنایم کرد صواب بود اِنَّمَا الصَّدَقَاتُ جز این نیست که صدقات یعنی
زکوة لِلْفُقَرَاءِ مر درویشان راست وَالْمَسٰکِیْنِ و بیچارگان را ابی حنیفه ... گوید که فقیر
انست که سوال نکند بجهت انکه کفاف معیشت در حال دارد و مسکین انکه سوال کند بواسطه انکه
کفاف حال نیز ندارد و نزد ... بعکس اینست وَالْعٰمِلِیْنَ عَلَیْهَا و دیگر عمل کنندگان زکات
بر انها یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل ان وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوْبُهُمْ و قومی که بهم اورده شده است دلهای ایشان

یعنی اسلام آورده اند اما نیتهای ایشان هنوز خالص نیست پس جهت تالیف دل ایشان باسلام
ایشان را محظوظ باید ساخت ومولفة قلوب اشراف عرب بودند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
واله وسلم نظر الفت دلهای ایشان بدین حق وترغیب اسلام ایشان ایشان را از غنایم حنین
قسمی کامل داد وچون ابوسفیان بن حرب وعیینة بن حصن واقرع بن حابس وغیر ایشان وچون سهم مولفه
قلوب برای این اغراض بود که مذکور است وبعد از ظهور اسلام وغلبه مسلمانان باجماع صحابه ساقط
شده است وفی الرقاب ودیگر زکوة برای صرف کردن است در کشادن گردنهای بندگان
از ربقه بندگی مراد بنده ایست که خود را از خواجه باز خریده وادای نجوم کتابت او را از زکوة مدد باید کرد
ومالک وحنبل [illegible] الله برانند که بمال زکوة بنده باید خرید وآزاد کرد والغارمین ودیگر وام
داران مفلس که برای قرض گرفته باشند ودر غیر معصیت صرف کرده وفی سبیل الله
ودیگر برای صرف نمودن در راه خدای یا آنکه نفقه کنند برای غازیان درویش یا سلاح خرند برای
مجاهدان وگفته اند ساختن پل ورباط نیز از ین جمله است وابن السبیل ودیگر برای رهگذری
که از مال خود دور مانده باشند حق سبحانه وتعالی برای این جماعت فرض کرده است
زکوة را فریضة فرض کردنی من الله ثابت از نزدیک خدای والله علیم
داناست به مستحقان حکیم حکم کننده است بر قسمت بر وجهی که شاید وباید پیغمبر
حق تعالی چون در قسمت کشاد هر کسی را آنچه می بایست داد [illegible] بنیت واقع اند آن
بنده را خواهی رضا خواهی سخط آورده اند که چون جلاس واصحاب او چون رفاعه وسماک
ودیگر منافقان که بظاهر ایمان آورده بودند وسینه ایشان از کینه سید انام [illegible]

دستم خالی بود ودر خلوات حضرت را خبرها که [illegible] این نیت نسبت میکردند یکی میگفت خاموش
باشید اگر سمع آن حضرت رسد جمیع شما رسوا شوید گفتند محمد صلعم گوش شنوا دارد تا هرچه [illegible]
بگوئیم وچون پیش او سوگند میخوریم که نگفته ایم باور میکند تا بنیل بن حارث پیوسته سخن چینی کردی
واخبار مسلمانان را با منافقان در میان نهادی چون او را منع کردند گفت محمد مردی سخن شنواست
ما بحق واثبات هرچه میگوئیم قبول میکند آیة آمد که ومنهم واز منافقان الذین یؤذون النبی
آنانند که می آزارند پیغمبر را ویقولون ومیگویند هو اذن او مرد خوش شنواست که هرچه با او میگو
استماع میکند قل بگو ایشان را که اذن خیر لکم شنونده خیر است شما را یعنی او اذن است
خیر ودینی که شما از روی عذر میگوئید بلکه شنونده وقبول کننده نیکوئیست یؤمن بالله
تصدیق میکند مومنان را وسخن ایشان را بغرض قبول میرساند بسبب خلوص نیات ایشان ورحمة
واو رحمت للذین آمنوا مر آنکسان را که اظهار ایمان کردند منکم از شما یعنی آنست که بقول
شما دانا نیست صدق وکذب شما را میداند اما پرده از روی کار شما برنمیدارد واز روی رحمت با شما
رفق مینماید والذین یؤذون وآنانکه می آزارند بقول وفعل رسول الله فرستاده خدا را
لهم مر ایشان راست عذاب الیم عذابی دردناک در آخرة یحلفون بالله یاد میکنند
سوگند بخدای لکم برای شما ای مسلمانان بر آنکه منافق نیستند لیرضوکم تا شما را خشنود کنند
از خود والله ورسوله وخدا ورسول او احق سزاوارترست ان یرضوه آنکه خشنود سازند
او را که ایشان یعنی رسول را چه دردین در ایذا وارضای رسول است وگفته اند خدا را او توحید ضمیر دلالت
بر تلازم رضایین دارد یعنی خشنودی خدا او است خشنودی رسول او است پس خدا ورسول را خشنود باید

ساخت إن كانوا مؤمنين اگر هستید مؤمنان چنانچه گمان میبرند الم يعلموا آیا نمیدانند ایشان انه من يحادد
الله که هر کس خلاف کند با خدای ورسوله و با رسول او و از حد در گذراند فان له پس بدرستی که مر اوراست
نار جهنم آتش دوزخ خالدا فيها در حالتی که جاوید باشند در آن ذلك آن خلود
در دوزخ الخزي العظيم رسوائی بزرگ، در اسباب نزول از قول مجاهد آورده که منافقان در میان
یکدیگر پیغمبر خدا را [...] میگفتند و [...] پس استهزا [...] بعضی
از ایشان تمنا میبردند که چه بودی که ما را [...] از آسمان آیتی نیامدی که سبب فضیحت
ما شدی این آیه نازل شد که يحذر المنافقون حذر میکنند منافقان ان تنزل عليهم آنکه فرود
شود بر مؤمنان سورة سوره از قرآن تنبئهم که خبر کند ایشان را [...]
في قلوبهم آنچه در دل منافقانست از کفر و نفاق قل استهزءوا بگو ای محمد ایشان را که افسوس
دارید [...] یعنی استهزا بکنید که [...] که برای توضیح
ان الله بدرستی که خدای مخرج ظاهر کننده است ما تحذرون آنچه را که حذر میکنید از
آن یعنی [...] که شما راست [...] غزوه تبوک [...] ثابت با [...]
پیش حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میرفتند و میگفتند [...]
که میخواهد که حصارها [...] شام را بگیرد [...] قصور ملوک آن دیار [...]
به باطن آنحضرت ظاهر شد [...] عمار یاسر رضی الله عنه فرمود که آن قوم را [...]
استفسار نمای که چه میگفتند اگر انکار نمایند بگو که چنین و چنین گفتند عمار رضی الله عنه پیغام [...]
و ایشان پیش آنحضرت آمده اعتذار نمودند که ما سخنی بر سبیل هزل و بازی [...]

باشد میگفتیم این آیه آمد ولئن سألتهم و اگر بپرسی ای محمد ایشان را که چه میگفتید ليقولن
هر آینه گویند که انما كنا نخوض که بودیم ما [...] خوض میکردیم در هر نوع
از سخنان ونلعب و بازی میکردیم در آنچه میگفتیم قل بگو ایشان را بر سبیل توبیخ ابالله
آیا بخدای وآياته و بسخنان وی ورسوله و به پیغمبر فرستاده وی كنتم تستهزءون استهزا میکردید که
استهزا میکنید و استهزا با ایمان شاید لا تعتذروا عذر مگوئید که اعتذار شما دروغ محض
است قد كفرتم بدرستی که اظهار کفر کردید بطعن در رسول صلی الله علیه و آله و سلم بعد
ايمانكم بعد از آنکه اظهار ایمان کرده بودید ان نعف اگر عفو کنیم عن طائفة از گروهی منكم
از شما که توبه کنند و آن مخشی بن حمیر بود از ایشان که توبه کرد و از حق سبحانه درخواست که شرف شهادت [...]
یابد و در حرب یمامه شهید شد نعذب طائفة عذاب کنیم طائفه دیگر را بانهم كانوا
بسبب آنکه هستند مجرمين گناهکاران باصرار بر نفاق والمنافقون مردمان منافق که [...]
[...] والمنافقات و زنان منافقه [...] بعضهم من بعض برخی از ایشان که
از برخی دیگرند یعنی همه شبیه یکدیگرند در نفاق و شقاق يأمرون میفرمایند بالمنكر بکار زشت که
کفرست یا معصیت یا تکذیب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وينهون و باز میدارند عن المعروف
از نیکوئی که ایمانست یا طاعت یا تصدیق و متابعت حضرت رسالة ويقبضون و فرا میگیرند
ايديهم دستهای خود را یعنی فرو می بندند از خیرات و صدقات یا از رفع برای دعا و مناجات
[...] نسوا الله ترک کردند فرمان [...] خدای را
[...] نسيهم پس فرو گذاشت خدای ایشان را و بازداشت فضل خود از ایشان ان المنافقين

انّا كنّا م

بدرستی که منافقان زن و مرد ایشانند هم الفاسقون ایشانند بیرون رفتگان از دایره ایمان وعد
الله المنافقین وعده داده است خدای مردان منافق را والمنافقات وزنان منافقه را و
الکفار وناگرویدگان از مرد و زن نار جهنم آتش دوزخ خالدین فیها
جاویدان باشند در آن هی حسبهم آن آتش بست ایشان را برای عقوبت ولعنهم
الله ودور کرده است خدای ایشان را از رحمت خود ولهم ومر ایشان راست عذاب
مقیم عذابی پاینده که انقطاع نیابد یا در دنیا عذابی پیوسته دارند که آن تعب نفاق و رنج حسد است
بیت ای آنکه زتیره حاسلی و بدروزی [illegible] در باطنت آتش فدا افروزی
در نفرت شعله هم نیشتر است [illegible] میسوز در آن شعله که خوش می‌سوزی کالذین ای منافقان
هستید شما مانند آنانکه بودند من قبلکم پیش از شما یعنی امم ماضیه کانوا اشد منکم
بودند سخت‌تر از شما قوة از روی قوت یعنی بیشتر از شما قوی‌تر بودند واکثر وبیشتر بودند از شما
اموالا واولادا از روی مال و فرزندان مال و فرزندان ایشان پیش از شما بود فاستمتعوا
پس بهره گرفتند بخلاقهم بنصیب خود از لذتهای دنیا و از مال و فرزند بهره داشتند
فاستمتعتم بخلاقکم پس شما نیز تمتع گرفتید بنصیب خویش از آرزوهای فانی کما استمتع
الذین همچنانکه تمتع یافتند آنانکه بودند من قبلکم پیش از شما بخلاقهم بهره خویش
وخضتم و خوض کردند و شروع کردند در باطل کالذی همچون خوض که گذشتگان خاضوا
خوض نمودند و بدان فرستد اولئک آن گروه نابود شده و تباه گشت اعمالهم کردارهای
ایشان فی الدنیا در دنیا که مال و فرزندان باشان وفا نکردند والآخرة و در آخرت

ثوابی عملها مترتب نگشت واولئک وآن گروه هم الخاسرون ایشانند زیان زدگان در هر
دو جهان الم یأتهم آیا نیامد بدیشان یعنی منافقان که بطلب دنیا مغرورند و از تحصیل لذات
باقیه مهجورند نبأ الذین من قبلهم خبر کمال و عذاب آنانکه پیش از این بودند قوم
نوح گروه نوح که بطوفان غرق شدند وعاد و گروه عاد که بباد صرصر هلاک گشتند و
ثمود و قوم ثمود که بصیحه صیحه بمردند وقوم ابرهیم و گروه ابراهیم که بانواع عذاب مبتلا شدند
و نمرود به پشه زهر هلاک چشیدند واصحاب مدین واهل مدین که قوم شعیب علی نبینا
وعلیه السلم بودند که بعذاب یوم الظلة معذب گشتند والمؤتفکات واهل دهها زیر و زبر شده
یعنی قوم لوط صلی وسلم ربنا علی نبینا وعلیه که بحجر هلاک گشتند اتتهم رسلهم آمد بدیشان
فرستادگان ایشان بالبینات بالحجتهای روشن و نشانهای درست فما کان الله پس نبود
خدای لیظلمهم که ستم کند بریشان یعنی بی جرم ایشان را عذاب فرستد ولکن
کانوا بودند ایشان انفسهم یظلمون بر نفسهای خود ستم کردند بکفر و تکذیب
تا مستحق عقوبت گشتند والمؤمنون ومردان مؤمن والمؤمنات وزنان مؤمنه
بعضهم برخی اولیاء بعض دوستان برخی دیگرند در تعاون و تناصر یأمرون
بالمعروف میفرمایند به نیکویی که ایمان و فرمان برداریست وینهون عن المنکر وباز میدارند
از بدی که کفر و گناه کاریست ویقیمون الصلوة وبپای دارند نماز را بشرایط آن
ویؤتون الزکوة ومیدهند زکوة با داب متعلقه بدان ویطیعون الله وفرمان
میبرند خدای را ورسوله وپیغمبر او را در همه امور اولئک آنگروه سیرحمهم الله زود باشد

که رحمت کند خدای برایشان إنّ الله عزیزٌ بدرستی که خدای غالبست بر هرچه خواهد کند حکیمٌ
داناست بوضع هر شئ در مواضع او وعد الله وعده کرد خدای المؤمنین والمؤمنات
مردان و زنان مؤمن را جنّات تجری بوستانهای مشتمل بر میوه که میرود من تحتها الأنهار
از زیر درختان آن جویها خالدین فیها جاویدان مانند در آن ومساکن طیبة و دیگر
داد ایشان را مسکنهای پاکیزه و خوش فی جنّات عدن در بهشت پاینده جنات عدن علم شهریست
در بهشت که چشمهٔ تسنیم در آن می باشد یا اعلی درجات بهشتست ثعلبی میگوید شهریست
در جنت که بوستانها را او به هر دو کناره اوست ورضوان من الله و خشنودی از خدای یک
مؤمنان را أکبر بزرگتر از بهشت و نعیم او زیرا که مبدأ جمیع سعادات و منشأ تمام کرامات
رضا حضرت عزتست و موجب نیل وصال و فوز لقای ذو الجلال اوست و محققان راه عرفان آگاه
در کار و بکار فقر رضای حضرت الله مطلوبی نیست بیت یکی بهشت خواهد از تو جنّت و حور
یکی خواهد که از دوزخ شود دور ولیکن ما نخواهیم این و آن جهت مراد ما همین خشنودی تست
چو تو خشنودی در دو عالم همین مقصود پس والله اعلم در احادیث صحیحه وارد است
که حق سبحانه و تعالی خطاب فرماید که یا اهل الجنة گویند لبیک ربنا و سعدیک والخیر فی یدیک
پس فرماید خشنود شدید گویند چیست ما را که خشنود نشویم و حال آنکه عطا کردهٔ بما آنچه هیچ یک را
خود عطا نکردهٔ حق تعالی گوید آیا بدهم شما را فاضلتر ازین عطاها بهشتیان گویند که آن چه چیز تواند
بود که ازینها فاضلتر باشد خطاب رسد که فرو دایم بر شما خشنودی خود را و هرگز بر شما خشم
نگیرم از مضمون حدیث معلوم میشود که نعمتی از رضوان الهی فاضلتر نیست ذلك آن خشنودی

هو الفوز العظیم اوست فیروزی بزرگ که نعیم دنیی در جنب او محقرست بلکه نعیم بهشت هم در جنب
او محقرست یا أیها النبی ای پیغمبر جاهد الکفار جهاد کن با کافران بشمشیر والمنافقین
و با منافقان باکراه حجت و اقامت حدود بر ایشان واغلظ علیهم و درشتی باش
بر ایشان در دنیا و محابا مکن ومأواهم جهنم و بازگشت ایشان دوزخ است وبئس المصیر
و بد بازگشتیست دوزخ آورده اند که بوقت تهیهٔ غزوهٔ تبوک جلاس بن سوید در از کوشی سوار از رکاب
باز ماند بهانها آورد از برای پیغمبر مردم از آن سفر گفت اگر آنچه محمد آورده حق باشد ما ازین دراز گوشان که بر آنیم
بدتر باشیم پسر زن او مصعب این سخن را بعرض حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسانید و
آن حضرت جلاس را طلبیده بحضور مصعب از آن مقاله سؤال فرمود جلاس سوگند یاد کرد که نگفته ام
مصعب مناجات کرد که خدایا بر رسول خود آیتی نازل کردان که صدق من از آن معلوم گردد حق سبحانه
آیه فرستاد یحلفون بالله سوگند میخورند بخدای که مطلق ما قالوا نگفته اند آن سخن را ولقد
قالوا و بدرستی که گفتند کلمة الکفر کلمهٔ کفر را که طعنه زدن در دین و شک آوردن در کلام سید
المرسلین وکفروا و کافر ظاهر ساختند بعد إسلامهم بعد از اظهار اسلام وهمّوا
و قصد کردند بما لم ینالوا بآنچه نیافتند و مقصود ایشان پیغمبر بود صلی الله علیه و سلم و اجلاء مهاجر و
انصار از مدینه یا آنکه تاج سلطنت بر سر ابن ابی نهند و پادشاهی برو دارند وما نقموا و کینه نداشتند
با رسول و مؤمنان إلا أن أغناهم الله مگر آنکه بی نیاز کرد خدای ایشان را ورسوله و فرستادهٔ او
من فضله از تفضل و تکرم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ عیش بودند چون قدم مبارک حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بدانجا رسید و ببرکت آن حضرت غنایم بسیار بدست ایشان آمد تو انگر

شدند پس موجب عداوت ایشان شد مگر آنکه مستغنی شدند و گویند مولای جلاس کشته شده
بود و حضرت صلوات الله وسلامه علیه فرمود تا دوازده هزار درم بدو دادند و توانگر شد
و دو هزار درم زیادت بر دیت از فضل و کرم رسول صلی الله علیه وسلم آنجا تعریض میگوید که سبب
این کینه و دشمنی نیست مگر آن نیکوئی فَإِنْ يَتُوبُوا پس اگر توبه کنند از نفاق يَكُ باشد آن بازگشت
خَيْرًا لَهُمْ بهتر مر ایشان را وَإِنْ يَتَوَلَّوْا و اگر برگردند از توبه و مصر باشند بر نفاق يُعَذِّبْهُمُ
اللَّهُ عذاب کند خدای ایشان را عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک فِي الدُّنْيَا در دنیا بکشتن
وَالْآخِرَةِ و در آخرت بسوختن وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ و نیست ایشان را در زمین مِنْ وَلِيٍّ
دوستی که دست گیرد وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد منقولست که جلاس
بعد از نزول آیه توبه کرد و از جمله مخلصان امت محسوب گشت آورده اند که ثعلبه انصاری که از زهاد صحابه بود
بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمده التماس نمود که آن حضرت از خدای درخواهد تا او را توانگر
گرداند چند بار آنحضرت او را پند داد که ازین مدعا درگذر سودمند نیفتاد حضرت رسالت صلی
علیه وسلم از خدای درخواست تا او را بدلخواه او مال دهد القصه تیر دعا بهدف اجابت رسید
حق سبحانه برگوسفندان کرد تا حدی که در حوالی مدینه ایشان را جای نماند روی ببادیه آورد و از اقامت نماز
جماعت محروم شد و جز روز آدینه بمدینه نتوانست آمد بالاخره از آن نیز باز ماند و چون عامل صدقات
از نزد سید کاینات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بنزدیک وی رفت و زکوة مال طلبید
محبت مال او را بدان داشت که از فرمان نبوی سرکشی کرده گفت این که محمد از ما میطلبد جزیه است
پس زکوة نداد و خبر به پیغمبر رسید صحابه متعجب گشتند و این آیه نازل شد وَمِنْهُمْ و از اهل

مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ کس هست که با خدای عهد کرده که لَئِنْ آتَانَا اگر بدهد ما را خدای مِنْ فَضْلِهِ
از فضل خویش مالی لَنَصَّدَّقَنَّ هر اینه که صدقه دهیم و خراج زکوة کنیم وَلَنَكُونَنَّ و هر اینه باشیم
بتحقیق مِنَ الصَّالِحِينَ از جمله نیکان و شایستگان فَلَمَّا آتَاهُمْ پس آن هنگام بداد ایشان را
مالی بسیار مِنْ فَضْلِهِ از فضل و کرم خود بَخِلُوا بِهِ بخیل کردند بآن و حق خدا ندادند وَتَوَلَّوْا
و روی بگردانیدند از عهد و پیمان وَهُمْ مُعْرِضُونَ و ایشان اعراض کنندگانند از امر و فرمان
فَأَعْقَبَهُمْ پس از پی درآورد آن بخیل و منع زکوة ایشان را نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ نفاق متمکن
در دلهای ایشان که باقی باشد و زایل نگردد إِلَىٰ يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ تا روزی که ببینند عمل خود یعنی جزاء
آن او آن روز قیامت باشد بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ بسبب آنکه خلاف کردند با خدای مَا وَعَدُوهُ
آنچه وعده کرده بودند از تصدیق و صلاح وَبِمَا كَانُوا و بسبب آنکه بودند که در وعده يَكْذِبُونَ
دروغ گفتند أَلَمْ يَعْلَمُوا آیا ندانستند منافقان و علاوه أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ آنکه میداند خدای سِرَّهُمْ
اندیشه نهان ایشانست از نفاق و عزم بر خلاف عهد وَنَجْوَاهُمْ و آنچه راز میگویند با یکدیگر که آن
خفیه است وَأَنَّ اللَّهَ و آنکه خدای عَلَّامُ الْغُيُوبِ داننده نهانها و پوشیدهاست و درین
آیه تهدید عظیم است بیت مکن اندیشه عصیان چه میدانی که میداند
ببین در وی این دران چو میدانی که میداند نقلست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم اصحاب را باتفاق و انفاق
در تجهیز لشکر تبوک تحریص فرمود ابوبکر [illegible] انچه از دنیاوی هرچه داشت بیاورد و عمر [illegible] نصفی از مال
خود تصدق کرد و ذوالنورین سیصد شتر بکل جهاز بسته بداد و هزار مثقال طلا نزد پیغمبر آورد و عبد الرحمن
بن عوف چهل اوقیه طلا با چهار هزار درم صدقه نمود و هر یک از عباس و طلحه و سعد عباده و محمد

سلم سلقی مال اوردند واین همه نزد ان حضرت صلی الله علیه وسلم مجتمع شد در انوار عاصم ابن عدی صد وسق
خرما که دو هزار و چهار صد من باشد در تجهیز ان لشکر بداد و ابو عقیل انصاری صاعی خرما اورده گفت
امشب تا صباح بجهت مردم اب کشیدم و دو صاع خرما بمن باجره داده اند یکی برای عیال خود بگذاشته
ام ویکی اورده حضرت فرمود تا ان صاع را بر بالای دیگر صدقات که صحابه اورده بودند بریزند
منافقان اغاز لمز وغمز کرده گفتند عبد الرحمن وان مال بریا داد وخدای ورسول را از صاع ابو
عقیل بی نیاز ند اما او خواست که خود را بیاد مردم دهد تا از صدقه تحریص کنند این ایة نازل
که الذین انانکه یلمزون المطوعین عیب میکنند افزون دهندگان را فی الصدقات
در اداء صدقات یعنی عبد الرحمن وعاصم را که بر ما سبقت میدهند والذین لا یجدون وانان
را نیز عیب میکنند که نمی یابند الا جهدهم مگر بقدر طاقت وقوت خود یعنی ابو عقیل را
که میگویند خدای ورسول از صاع او مستغنی اند فیسخرون منهم پس افسوس میدارند از
ایشان یعنی سخریه میکنند ایشان را سخر الله منهم جزای دهد خدای ایشان را بسخریه ایشان
ولهم وایشان را باشد عذاب الیم عذاب دردناک بران سخریه واستهزاء ایشان
در انوار اورده که پسر عبد الله ابی که هم عبد الله نام داشت از جملهٔ مؤمنان مخلص مطیعان خالص
بود در مرض پدر خود از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم درخواست ان نمود که بر پدر وی امرزش
طلبد ان حضرت برای ابی استغفار کرد وایة امد که استغفر لهم استغفار کن برای
ایشان که منافقانند او لا تستغفر لهم یا امرزش مخواه برای ایشان ومراد انست که
هر دو امر در عدم افاده مساوی اند ان تستغفر لهم اگر امرزش طلبی برای ایشان سبعین

من المؤمنین از گروندگان

مرة هفتاد بار فلن یغفر الله لهم پس نیامرزد خدای ایشان را اورده که حضرت فرمود که بر هفتاد بیفزایم
اید الله سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم سید عالم
صلی الله علیه واله وسلم بعد از نزول این ایة دیگر بهیچ منافقان استغفار نکرد واز انجا مبین میشود
که مراد از عدد سبعین تکثیر است نه تحدید ذلک ان عدم قبول استغفار در حق ایشان بانهم
بسبب انست که ایشان کفروا بالله کافر شدند بخدای ورسوله وبر رسول او والله وخدای
لا یهدی القوم الفاسقین نماید بمقصود گروه فاسقان را یعنی متمردان را در کفر خویش فرح
المخلفون شاد گشتند باز پس ماندگان از غزو بمقعدهم بنشستن خویش خلاف
رسول الله برخلاف رسول خدای وکرهوا وکراهت داشتند بکراهت عقیدت ان
یجاهدوا ازانکه جهاد کنند باموالهم وانفسهم بمالها ونفسهای خود فی سبیل الله در راه
خدای بلکه فراغت وتن اسانی طلبیدند وقالوا وگفتند مر مؤمنان را لا تنفروا بیرون مروید بی
غزو فی الحر در گرما خود رفتند وخواستند که مؤمنان را نیز تغییر کنند قل بگو مر ایشان را که نار
جهنم اتش دوزخ اشد حرا سخت ترست از جهت حرارت نسبت با این گرما وایشان
بجهت مستحق سوختن دران حرارت شدند لو کانوا یفقهون اگر کا که بدانند که حال
ایشان بدان اتش است فلیضحکوا پس باید که بخندند قلیلا اندکی ولیبکوا
کثیرا وباید که بگریند بسیاری خبر است بصیغهٔ امر وارد شده تا دلالت کند بر انکه لازمست
که در دنیاست خنده ایشان اندک وگریهٔ ایشان بسیار باشد ومیشاید که خنده وگریه کنایه از فرح
وغم باشد وحکمت را حمل بر عدم کنند یعنی فرود ایشان را کمی باشد بی فرح واندوهی بود بی سپرد

جَزَاءً پاداش دهد خدای ایشان را پاداش دادنی بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بانچه بودند که کسب میکردند از نفاق
و مساوی اخلاق فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ پس اگر باز پس آرد خدای تو را بدینه إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ
بسوی گروهی از منافقان متخلف فَاسْتَأْذَنُوكَ پس دستوری طلبند از تو لِلْخُرُوجِ برای بیرون
آمدن بغزوه دیگر بعد از تبوک فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا پس بگو بیرون نمی آیید هرگز یعنی بیرون میایید
مَعِيَ با من أَبَدًا هرگز وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ و کارزار نکنید در مصاحبت من عَدُوًّا دشمنی را إِنَّكُمْ
بدرستی که شما رَضِيتُمْ خورسند شدید بِالْقُعُودِ بنشستن و تخلف کردن أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار یعنی
غزوه تبوک فَاقْعُدُوا پس بنشینید دیگر باره مَعَ الْخَالِفِينَ با باز پس ماندگان که قابلیت کارزار
ندارند چون زنان و کودکان چه حیا دکار مردان و مبارزان میدان نبرد است از هر تردامنی کار
و نامردی در دم مبارزت معرکه مجاهدت را نشاید بیت یار و همچون زنان رنگی و بوی پیشه کن
یا چو مردان اندر ای و گوی در میدان فکن • آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم
در مرض ابن ابی بعیادت وی رفت و او از آن حضرت التماس نمود که پیراهن خود عطا فرمای تا کفن من
و بدفن من حاضر شده بر من نماز گذارد و او را از وی طلب حضرت پیراهن خود بوی داده و بجنازه وی حاضر
شده خواست که نماز گذارد فاروق در آن باب اضطراب بسیار نمود و مساوی او بیاد حضرت
میداد و چون عازم شد بنماز بروی آیه آمده و گویند که بعد از آنکه نماز گذارده بود نازل شد که وَلَا تُصَلِّ
و نماز مگذار عَلَى أَحَدٍ بر هیچ یک مِنْهُمْ مَاتَ از منافقان که بمیرد أَبَدًا هرگز ظرف و لا تصل باشد
و گفته اند ظرف مات است یعنی چون کسی بر کفر بمیرد احیای او بر ان تقدیریست نه برای تمتع پس گویا
که همان مرده است و ابدا بر همان حال خواهد بود وَلَا تَقُمْ و مایست عَلَى قَبْرِهِ بر سر گور وی

دفن و زیار

و زیارت یا دعا و استغفار إِنَّهُمْ بدرستی که منافقان كَفَرُوا بِاللَّهِ کافر شدند بخدای
و بشرک آوردند وَرَسُولِهِ و بفرستاده وی که فرمان بردار نکردند وَمَاتُوا و مردند وَهُمْ
فَاسِقُونَ و حال آنکه ایشان بیرون رفتگان بودند از طریق ایمان وَلَا تُعْجِبْكَ و باید که ترا عجب
نسازد و در راه است اند و خطاب با آن حضرت است یعنی در عجب نه اندازد و شمارا أَمْوَالُهُمْ
مالهای منافقان اگرچه بسیار است وَأَوْلَادُهُمْ و فرزندان ایشان اگرچه قوی و با اقتدار اند إِنَّمَا
يُرِيدُ اللَّهُ جز این نیست که میخواهد خدای أَنْ يُعَذِّبَهُمْ آنکه عذاب کند ایشان را بدان فِي
الدُّنْيَا در دنیا که بسبب جمع مال و محافظت آن پیوسته در رنج باشند و برای رونق احوال اولاد و
تهیه اسباب معاش ایشان همواره محنت و مشقت کشند وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ و بیرون رود
ایشان بحسرت تمام و ایشان کافر باشند یعنی بر کفر از این جهان • بروند درویشی سکیت اغنیا
اشقی الاشقیا اند • مال دنیا جمع میکنند بانواع پریشانی و زحمت و نگاه میدارند باصناف بلیت
دشت و با خود میبرند بصد هزار حسرت بیت در اول چو خواهی کنی مال جمع
بسی رنج بر خویش باید گذاشت • پس از بهر آن تا بماند بجای • شب و روزمی باید حسرت داشت
دریغا حال آن حال مشکل است • که آخر بحسرت بباید گذاشت وَإِذَا أُنْزِلَتْ و چون فرستاده
شود سُورَةٌ سوره از قرآن بتمام یا بعضی چو سوره را به هر دو اطلاق میکنند و بر هر تقدیر چون سوره نازل
گردد أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ بآنکه ایمان آرید بخدای وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ و جهاد کنید در خدمت پیغمبر
اسْتَأْذَنَكَ دستوری خواهند از تو در باز ایستادن أُولُو الطَّوْلِ خداوندان مال و توانا
مِنْهُمْ از منافقان وَقَالُوا و گویند ذَرْنَا بگذار ما را و با خود بگذار صبر نَكُنْ تا باشیم

مَعَ الْقَاعِدِینَ باشستگان در خانها رَضُوا خورسند بودند و راضی گشتند بِأَنْ یَکُونُوا باکه
باشند مَعَ الْخَوَالِفِ با زنان و پس ماندگان وَطُبِعَ و مهر نهاده شده است عَلَی
قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان از نفاق فَهُمْ لَا یَفْقَهُونَ پس ایشان فهم نمیکنند الخیر را که در جهاد است
از انوار سعادت و انرا که در تخلف است از آثار شقاوت لَکِنِ الرَّسُولُ لیکن فرستاده
خدای وَالَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده اند مَعَهُ با او یعنی در خدمت جَاهَدُوا
جهاد کرده اند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسهای خود وَأُولَئِکَ و آن گروه لَهُمُ الْخَیْرَاتُ
مر ایشانراست نیکوییهای هر دو سرای غنیمت و نصرت در دنیا و بهشت و کرامت در عقبی وَأُولَئِکَ
و آن قوم هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند پیروزی یافتگان و بمقصود رسیدگان أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ
آماده ساخته است خدای برای ایشان جَنَّاتٍ تَجْرِی بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ از زیر مساکن اهالی آن جویها خَالِدِینَ فِیهَا جاوید باشندگان اندران ذَلِکَ
الْفَوْزُ الْعَظِیمُ رستگاری بزرگ و پیروزی تمام وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ و آمدند
در وقت توجه بغزوه تبوک عذر گویندگان مِنَ الْأَعْرَابِ از بادیه نشینان یعنی اسد و غطفان
که عذر گفتند از قلت مال و کثرت عیال یا رهط عامر بن طفیل که اعتذار کردند بآنکه اگر ما بغزا آییم
بجا اهالی و مواشی ما را غارت میکنند و این عذرها گفتند لِیُؤْذَنَ لَهُمْ تا دستوری دهد ایشان
در تخلف وَقَعَدَ الَّذِینَ و نشستند آنانکه کَذَبُوا اللَّهَ دروغ گفتند با خدای وَرَسُولَهُ و با
رسول او در ادعای ایمان مراد منافقان اعرابند که نیامدند و اعتذار نیز نکردند سَیُصِیبُ الَّذِینَ کَفَرُوا
زود باشد که برسد آنان را که کافر شدند مِنْهُمْ از اعراب عَذَابٌ أَلِیمٌ عذابی مولم بقتل و نهب

و حرق آخرت لَیْسَ عَلَی الضُّعَفَاءِ نیست بر ناتوانان و عاجزان وَلَا عَلَی الْمَرْضَی و بر بیماران
و معلولان وَلَا عَلَی الَّذِینَ لَا یَجِدُونَ و نه بر آنانکه نیابند مَا یُنْفِقُونَ چیزی را که نفقه کنند بر خود و اسباب
راه سازند چون قوم جهینه و مزینه یعنی بر این سه طایفه نیست حَرَجٌ گناهی اگر باز ایستند از غزو
إِذَا نَصَحُوا چون نیک خواهی نمایند و فرمان برند لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مر خدای و رسول او را و
نصح اصلاح عمل است باخلاص نیت مَا عَلَی الْمُحْسِنِینَ نیست بر نیکوکاران که ناصحان اند مِنْ
سَبِیلٍ هیچ عقابی و ملامتی وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است آنرا که بعد از غزو باز ماند رَحِیمٌ
مهربانست که معذور دارد او را و رخصت قعود دهد وَلَا عَلَی الَّذِینَ و هیچ معاتبتی نیست بر آنهاکه از در ماندگی
إِذَا مَا أَتَوْکَ چون بیامدند بسوی تو و درخواست کردند لِتَحْمِلَهُمْ تا ایشانرا ستوری
ای دابه خود و جرب بدهی قُلْتَ گفتی تو که درین وقت لَا أَجِدُ نمی یابم مَا أَحْمِلُکُمْ چیزی
که شما را سوار کنم بر آن تَوَلَّوْا برگشتند از پیش تو وَأَعْیُنُهُمْ و چشمهای ایشان تَفِیضُ مِنَ الدَّمْعِ
روان می شد از اشک یعنی اشک از دیدهای ایشان میریخت حَزَنًا از روی اندوه أَلَّا
یَجِدُوا بجهت آنکه نمی یافتند مَا یُنْفِقُونَ آنچه خرج کنند دران سفر و این قوم را بکائین گویند و این
شش تن بودند که بدرگاه نبوت پناه آمده گفتند یا رسول الله ما را داعیه جهاد است و پیاده مانده ایم
مرکبان عنایت فرمای تا بر آن سوار شده بغزو آییم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که الحال چیزی نمی یابم ایشان گریان از پیش پیغمبر بیرون آمدند و ابن عمیر و عباس و عثمان ایشانرا
زاد و توشه و مرکب داده همراه بردند پس حق سبحانه میفرماید که بدین نوع مردم اگر تخلف کنند
معاتبی نیست إِنَّمَا السَّبِیلُ جز این نیست که معاتبت و ملامت عَلَی الَّذِینَ بر آنانکه

يستأذنونك از تو دستوری میجویند در باز ایستادن وهم اغنياء در حال انکه ایشان توانگر[ند]
ورادو مرکب ایشان اماده است رضوا بان يكونوا راضی شدند بانکه باشند مع الخوالف
با زنان وکودکان فهم لا يعلمون پس ایشان نمیدانند وخامت عاقبت معنو درما وعقوبتی که بر این
مرتبت يعتذرون اليكم عذر خواهند کرد منافقان اليكم بسوی شما یعنی عذر خواهند خواست
از تخلف اذا رجعتم چون باز کردید از تبوک اليهم بسوی ایشان عذر به باز امید قل
بگوای محمد لا تعتذروا عذر مخواهید بعاد به کار نه برای انکه ما لن نؤمن لكم
باور نکواهیم داشت وشما را تصدیق نکواهیم کرد بجهت انکه قد نبأنا الله بتحقیق خبر داده است
ما را خدای من اخباركم از اخبار شما واحوال شما که چه انیا مدید وسيرى الله وبه بیند خدای
عملكم کار شما را ورسوله وفرستاده او نیز خواهد دید که از نفاق توبه میکنید یا بر ان
مصر ورزید ثم تردون پس باز کردانیده خواهید شد در قیامت الى عالم الغيب
والشهادة بسوی دانای پوشیده واشکارا که مطلع است بر ضمایر وظواهر فينبئكم
پس خبر خواهد داد خدای شما را بما كنتم تعملون بانچه بوده اید که میکردید از کتمان نفاق و
اظهار وفاق وان اخبار به توبیخ وعقاب خواهد بود سيحلفون بالله زود باشد که سوگند
خورند بخدای لكم برای ایشان اذا انقلبتم چون باز کردید از سفر بسوی ایشان
واز اعجاز قران یکی این بود که خبر داد از سوگند بعضی منافقان چه ابن قیس وامثال ان که بعد
رجوع پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم واصحاب او بمسجد امده قسم یاد کردند که ما بر خروج قادر نبودیم حق
سبحانه پیغمبر را باید که سوگند میخورند بدروغ لتعرضوا عنهم تا روی بگردانی از عتاب و

اليهم

ازش

[ز]شتی ایشان فاعرضوا عنهم پس اعراض کنید از ایشان وبگذارید شان انهم
رجس بدرستی که ایشان پلیدند ونکوهیده وتوبیخ وملامت که سبب میل بتوبه وانابت ایشان
[ب]ی ایشان مفید نیفتد زیرا که خبث باطنها پذیرنده تطهیر نیست ومأواهم جهنم وجای ایشان
دوزخ است وعتاب ایشان ان خواهد بود جزاء برای پاداش بما كانوا يكسبون
بانچه بوده اند که کسب میکردند از کفر ونفاق يحلفون سوگند میخورند منافقان لكم برای
شما لترضوا تا بدان خشنود شوید عنهم از ایشان واز تعریض شما ایمن شوند از ای
جد از رجوع آنحضرت سوگند یاد کردند ودیگر دروغ سیرواز رسول صلی الله علیه وآله وسلم تخلف
کنند عبدالله ابی وجد بن قیس ومعتب فاروق [illegible] همین نوع سوگند خوردند حق سبحانه وتعالی پیغمبر را باید که سوگند ایشان
برای طلب رضای شماست نه برای خشنودی خدای وان ترضوا پس اگر خشنود شوید ای
مؤمنان عنهم از منافقان دروغ کوی فان الله پس بدرستی که خدای لا يرضى
خشنود نمیشود عن القوم الفاسقين از گروه فاسقان یعنی رضای شما با وجود خشم خدای ایشان
را سود ندارد ومراد از این نهی مؤمنانست که ایشان راضی نشوند وبعذرهای باطل ایشان فریفته
نگردند الاعراب بادیه نشینان مراد بنو تمیم وبنو اسد وغطفان واعراب حوالی مدینه اند
نه تمام اهل بادیه بلکه این جمیع مخصوص اشد كفرا ونفاقا سخت ترند از روی
کفر ونفاق یعنی نفاق وکفر ایشان از ان اهل حضر بیشترست بجهت انکه متوحش وسخت دل وجاهل
علم نشسته وخواست نکرده اند واجدر وسزاوارترند الا يعلموا انانکه ندانند
حدود ما انزل الله اندازهایی که خدای تعالی فرو فرستاده است على رسوله

بر پیغمبر خود از فرایض و سنن شرع وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست باحوال ایشان حَكِيمٌ حکم کننده
از حکمت بجهال ایشان وَمِنَ الْأَعْرَابِ و از منافقان اهل بادیه مَنْ يَتَّخِذُ کسی هست که
فرا گیرد و برای شما یعنی شمار کند مَا يُنْفِقُ آنچه نفقه می نماید و صدقه میدهد مَغْرَمًا تاوانی و زیانی یعنی
صدقات خود را غبنی و غرامتی میشمارند چه بر او امید ثوابی ندارند و بریا و تقیه انفاق میکنند وَيَتَرَبَّصُ
و انتظار میبرند بِكُمُ الدَّوَائِرَ بشما گردشهای روزگار را یعنی انرا دولت اسلام و نکبت
مبدل شود و روزگار بر مسلمانان مبدل شود تا از انفاق خلاص یابند عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ
بر ایشان باد گردش بد و روزگار ایشان منقلب شواد وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست و آنچه
بزبان می آرند عَلِيمٌ داناست بآنچه در دل نهان میدارند وَمِنَ الْأَعْرَابِ و از اهل بادیه مَنْ يُؤْمِنُ
بِاللَّهِ کسانی هستند که میگروند بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز بازپسین مراد بنو مقرن اند چنانچه
گفته اند عبد الله ذی البجادین و رهط او چنانکه بخدای و قیامت میگروند وَيَتَّخِذُ و فرا میگیرند مَا يُنْفِقُ
آنچه میکنند در رهها و راه تصدیق قُرُبَاتٍ اسباب قربت عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی تقرب میجویند
بصدقات خود و او را دانسته که وسیله میسازند از تقرب الهی وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ و سببی دعای
پیغمبر که بوسیت مصدقان را بخیر و برکت میکنند و امرزش میطلبید کقوله اللهم صلی علی آل ابی اوفی أَلَا إِنَّهَا
بدانید که نفقات ایشان با صلوات رسول قُرْبَةٌ لَهُمْ سبب نزدیکی است مر ایشان را بجایگاه
عنایت ربانی سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ زود باشد که در آورد خدای ایشان را فِي رَحْمَتِهِ در بهشت خود که محل نزول
رحمت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای غَفُورٌ آمرزنده است مر مصدقان را رَحِيمٌ مهربانست بر ایشان
وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ و پیشی گیرندگان نخستین یعنی آنها که سبقت دارند بر عامه مؤمنان مِنَ

المهاجرین

الْمُهَاجِرِينَ از مهاجران یعنی آنانکه از مکه هجرت کرده بمدینه آمده اند یا اهل بدر اند یا آنها که قبل از هجرت
اسلام آورده اند یا آنها که هر دو قبله نماز گذارده اند یا اهل بیعت رضوان وَالْأَنْصَارِ و از انصار یعنی آنها
که از ساکنان مدینه اند که اهل مکه را یاری داده اند مراد اهل بیعت عقبه اول اند یعنی شش یا هفت
و اهل عقبه ثانیه که هفتاد و دو مرد بودند یا آنها که بر دست مصعب ابن عمیر ایمان آوردند قبل از عقبه
ثانیه وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ و آنانکه متابعت کردند سابقان را بِإِحْسَانٍ بایمان و طاعت
و ایشان سایر صحابه اند از مهاجر و انصار که پیروی سابقان کردند و گفته اند هر که متابعت
ایشان کند تا قیامت از زمره تابعان است رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خشنود شد خدای از ایشان
بقبول طاعت ایشان سابق و لاحق در این رضا داخل اند وَرَضُوا عَنْهُ و خشنود شدند
ایشان از خدای بآنچه یافتند از نعم دینیه و دنیویه وَأَعَدَّ لَهُمْ و آماده کرد خدای برای ایشان
جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ زیر درختان او جویها خَالِدِينَ
فِيهَا جاوید باشند در آن أَبَدًا همیشه تاکید خلود است ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
آن است پیروزی بزرگ و رسیدن بتمام مراد وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ و از آنانکه گرد اگرد شما اند مِنَ
الْأَعْرَابِ از اهل بوادی مُنَافِقُونَ منافقانند چون اسلم و اشجع و غفار و قومی از
جهینه و مزینه که کلمه شهادت میگویند و نماز و روزه قیام می نمایند وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ و از اهل مدینه
شما نیز مَرَدُوا قومی اند که خو کرده اند و اقامت نموده عَلَى النِّفَاقِ بر نفاق یا در منافقی
ماهر شده اند بمرتبه که تو ای محمد با وجود کمال فطنت و صدق فراست خود لَا تَعْلَمُهُمْ نمیدانی
ایشان را یعنی کفر را در سویدای دل خود پنهان دارند و آثار ایمان و اسلام بظهور می آرند نَحْنُ

ایشانرا باعتبار ایشان نمی‌شناسی نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ ما میدانیم ایشانرا که بر سر دل ایشان مطّلعیم
سَنُعَذِّبُهُمْ زود باشد که عذاب کنیم ایشانرا مَرَّتَيْنِ دو نوبت یکی بفضیحت در دنیا و یکی بعذاب
قبر یا اخذ زکوة از ایشان و تکلیف بجهاد ثُمَّ يُرَدُّونَ پس بازگشته شوند در قیامت إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ
بعذابی بزرگ که آتش دوزخ است و بحقیقت عذاب بُعد ایشانست از درگاه عزت و محجوب بودن
ایشان از نور لقا در روضه و هیچ عذابی از نکبت حرمان و شدت هجران بزرگتر نیست بیت نظم از هجران
در فراق غیر هجران هیچ نیست ۰ صد هزاران تلخ هست تو ۰ لیکن ماننده فراق روی تو
نوره و رزان و هجران دیگر کیست ۰ سهل تر از بعد حق و غفلتست ۰ از فراق این فالها شوره شود
وز فراق این الجا تیره شود ۰ دوزخ از هجران جان سوزان شدست ۰ از فرقت جان لرزان شدند
گر بگویم از فراق چون شراره ۰ تا قیامت یک بود از هزار ۰ آورده‌اند که از مخلصان اهل
اسلام ده تن از غزای تبوک تخلف ورزیده بودند چون از تهدیدات الهی که درباره متخلفان نازل شده
بود خبر یافتند هفت تن از ایشان خود را بر ستونهای مسجد بستند سوگند خوردند که نگذارند که کسی
ایشانرا بگشاید تا وقتی که بحکم خدای گشاده شوند چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از
تبوک رجوع فرموده بمدینه نزول نموده برعادت معهود بمسجد درآمدند و ایشانرا دیده فرمود که چه کسانند
صورت حال بموقف عرض رسانیدند سید عالم صلی الله علیه و سلم بر زبان گهربار گذرانید که
من هم سوگند میخورم که ایشانرا نگشایم تا وقتی که امر در رسد آیة آمد که وَآخَرُونَ و قومی دیگر غیر
منافقان که نزدیک اند اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ اعتراف کردند بگناهان خود و معترف شدند بدان خَلَطُوا
بیامیختند عَمَلًا صَالِحًا کردار نیک را یعنی غزاها که باتفاق پیغمبر صلی الله علیه و سلم از ایشان در

وجود آمده بود وَآخَرَ سَيِّئًا و عملی دیگر بد که از تبوک تخلف نمودند عَسَى اللَّهُ شاید که خدای
أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ آنکه توبه ایشان در پذیرد إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده
است مر تائب را رَحِيمٌ مهربانست بتفضل بر وی در تأویلات کاشفی مذکور است که اعتراف
بذنب از جهت صفای نور استعداد است و عدم رسوخ ملکه خطیئات و بدان استدلال
میتوان کرد بر آنکه معترف را دیده بصیرت گشاده شود و قباحت گناه مشهود وی گشته چه اگر
ظلمت غفلت متراکم گردد و رو اهل در طبیعت راسخ شود مجرم هیچ گناه را زشت نداند بلکه
بسبب صابت از آنکه دانند در عذاب خدا نماند حکیم سنائی فرموده چون بدی
گناه را دانی کفارت پشیمانی است ۰ ور ندانی کن چرا که بدست ۰ آن نشان شقاوت ابدیست
القصه بعد از نزول این حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود تا ایشانرا بگشادند آن
آزادشدگان شکرانه نعمت الهی اموال خود را بحضرت نبوت پناه آوردند و گفتند
یا رسول الله مانع ما این مالها از دولت خدمت تو باز ماندیم اینها را فرا گیر و در راه خدا انفاق کن خواجه عالم
صلی الله علیه و سلم گفت که من بأخذ اموال شما مأمور نیستم این آیه نازل شد که خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ
فرا گیر از مالهای ایشان صَدَقَةً زکوة فریضه تُطَهِّرُهُمْ تا پاک کردانی ایشانرا از گناهان
یا از پلیدی مال که مودی بطغیان و عصیانست یا از نجاست بخل وَتُزَكِّيهِمْ و زیاده کردانی
و نشو نما دهی حسنات ایشانرا بِهَا بدان صدقه وَصَلِّ عَلَيْهِمْ و دعا کوی بر ایشان و امرزش
طلب إِنَّ صَلَاتَكَ بدرستی که دعای تو سَكَنٌ لَهُمْ آرامش بود دلهای ایشانرا وَاللَّهُ
سَمِيعٌ و خدای شنواست دعای ترا عَلِيمٌ داناست باستحقاق و ارزا الله

يَعْلَمُوا آيا نميدانند اين تايبان يا آنهاكه توبه نميكنند معلوم ندارند اَنَّ اللّٰهَ ازاكه خداى يَقْبَلُ
التَّوْبَةَ اوست قبول ميكند توبه را عَنْ عِبادِهِ از بندكان خود وَيَأْخُذُ الصَّدَقاتِ
وفرا ميكيرد يعنى قبول ميكند صدقهاى ايشانرا وَاَنَّ اللّٰهَ ونميدانند ازاينكه خداى هُوَ التَّوّابُ اوست
توبه پذيرنده الرَّحِيمُ مهربان بر توبه كننده وَقُلِ اعْمَلُوا وبكو عمل كنيد اى تايبان يعنى بعد از قبول توبه مشغول
ورزيد بران يا ميكوييد اى كروهى توبه نميكنند انچه ميخواهيد او تهديد است فَسَيَرَى اللّٰهُ پس زود باشد
كه ببيند خداى عَمَلَكُمْ كار شمارا از خير و شر وَرَسُولُهُ و فرستادهٔ او وَالْمُؤْمِنُونَ وكرويدكان
نيز ببينند وَسَتُرَدُّونَ و زود باشد كه بازكردانيده شويد بلكه اِلىٰ عالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهادَةِ
بسوى داناى نهان و اشكار فَيُنَبِّئُكُمْ پس اكاه كند شمارا بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
بانچه بوديد كه عمل ميكرديد و اكاهى مجازات باشد بران قبل ازين مذكور كه متخلفان از اهل اسلام
ده تن بودند و قصه هفت كذشته و سه كس ديكر كه كعب ابن مالك بود و هلال ابن اميه و مرارة ابن
ربيع ايشان خود را نبسته بودند اما پيش حضرت امده بكناه خود معترف شدند و حضرت
حكم فرمود كه كسى با ايشان مكالمه و مجالست نكنند و در شان ايشان نازل شد وَآخَرُونَ و ديكران
از متخلفان مُرْجَوْنَ تاخير كرده شدكانند و باز داشتكان لِاَمْرِ اللّٰهِ براى فرمان خداى در
باره ايشان اِمّا يُعَذِّبُهُمْ يا عذاب كند خداى ايشانرا اكر اصرار كنند بر كناه وَاِمّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ
ويا توبه دهد ايشانرا اكر ندامت ورزند و ازان ترديد براى عبارت و اكرنه عند الله تردد نيست
وَاللّٰهُ عَلِيمٌ وخداى داناست بر حال ايشان حَكِيمٌ حكم كننده بارحاى ايشان اورده اند
كه دوازده منافق ثعلبه بن حاطب و جميل بن حارث و وديعه ابن ثابت و اضراب ايشان

بجز ابو عامر راهب در برابر مسجد قبا مسجدى بنا كردند و ابو عامر راهب از اشراف قبيلهٔ خزرج بود
و در علم تورية و انجيل مهارتى داشت و بوسيله نعت و صفت سيد عالم صلى الله عليه و آله وسلم بر اصل ايمان
نبود اند چون ان حضرت بمدينه هجرت كرد و اسلام ازان خطه شريفه جمال و كمال وى شد بعد از صحبت ابو عامر برسيد
باكسى بر وى اولى كرد چشم بد وچولب جانبخش تو اى آب حيات حيف ابدى من از حسد چيوانى
ابو عامر از غرق حسد در حركت آمده نبى آن حضرت مشغول شده و بعد از غزوهٔ بدر از مدينه كريخته بمكه رفت
و در حرب احد حاضر شد اول كسى كه تير بر لشكر اسلام انداخت وى بود و حضرت او را فاسق
لقب نهاد و در حرب حنين نيز حاضر شد و از انجا فرار نموده بنزد هرقل پادشاه روم بود و رفت و نخواست
كه از روم لشكر بسيار كرده بجنگ مسلمانان آيد نامه نوشت بمنافقان كه شما در مقابله قبا در محله خود
براى من مسجدى بسازيد كه چون بمدينه آيم انجا باشيم و علوم استعمال نمايم ايشان مسجدى ساختند و حضرت
پيغمبر صلى الله عليه و آله وسلم چون عازم غزوهٔ تبوك شد بانيان مسجد آمده كفتند يا رسول الله ما براى ضعيفان
و بيماركان و وقت سرما و باران كه مسجدى ساخته ايم و التماس ميكرد كه در ان مسجد نماز كذارى غرض ايشان
ان بود كه بواسطهٔ نماز ان حضرت مهم خود را استحكامى دهند چنانچه در مثنوى معنوى مولوى است
مثنوى مسجد و اصحاب مسجد را نواز تو مهى ماشب دمى با ما بساز تا شود شب از جمالت همچو روز
اى جمالت آفتاب جان فروز اى دريغا كان سخن از دل بدى تا مراد ان نفر حاصل شدى
القصه حضرت پيغمبر صلى الله عليه و آله وسلم در جواب ايشان فرمود كه حال متوجه غزوه ايم تا باز آييم و چون
وقت بازكشتن بمنزل ذى اوان كه قرب مدينه است رسيد اصل مسجد همان است كه عالم منافقان
و صبر بلال ابن ابيه اورد وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا و انانكه فرا كرفته و بنا نهادند مَسْجِداً مسجدى ضِراراً

برای ضرر مؤمنان و ستیزه ایشان وَكُفْرًا و برای تقویت کفر که اظهار آن میکنند وَتَفْرِيقًا
و برای تفرقه افگندن بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ میان مؤمنانی که در مسجد قبا مجتمع میباشند وَإِرْصَادًا
و برای انتظار لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ مر آنکس را که حرب کرد با خدای وَرَسُولَهُ و رسول او مِنْ
قَبْلُ پیش از بنای مسجد مراد ابو عامر راهب است که در احد و حنین لشکر حاضر شد وَلَيَحْلِفُنَّ
و هر اینه سوگند میخورند چون کسی گوید چرا این مسجد ساختند إِنْ أَرَدْنَا که ما نخواستیم از بنای
این مسجد إِلَّا الْحُسْنَى بجز خصلت نیکو که نماز است و ذکر و توسعه بر ضعفا وَاللَّهُ يَشْهَدُ
و خدای گواهی میدهد إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ که ایشان دروغ گویانند در سوگند خود لَا تَقُمْ مایست
برای نماز فِيهِ در آن مسجد أَبَدًا هرگز لَمَسْجِدٌ هر اینه مسجدی أُسِّسَ که بنا نهاده شده
است عَلَى التَّقْوَى بر پرهیزکاری مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ از روز نخستین مراد مسجد پیغمبر است صلی
الله علیه و سلم - و اشهر و اظهر آنکه مسجد قباست در محله بنی عمرو بن عوف حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و سلم - اول بنای مسجد مدینه مسجد محله قبا فرموده چهارده روز آنجا اقامت کرده و در این
ایام اساس مسجد قبا افگند و این اول مسجدیست در مدینه که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله و سلم در آنجا نماز گذارده - و در تسویق الحسین - از ابن عمر نقل میکنند که حضرت رسول
صلی الله علیه و سلم هر روز شنبه سواره یا پیاده بمسجد قبا آمدی و در آنجا دو رکعت نماز گذاردی
و در روایتی آمده که دو رکعت نماز در مسجد قبا اجر عمره است [illegible] پیغمبر فرماید که آن مسجد که
اساس او بر تقوی است أَحَقُّ سزاوارتر است أَنْ تَقُومَ آنکه قیام کنی در وی برای نماز
فِيهِ در آن مسجد مؤسس بر تقوی رِجَالٌ مردانند از پاکیزه طینتی يُحِبُّونَ دوست میدارند

أَنْ يَتَطَهَّرُوا آنکه پاکی ورزند از انجاس و اخباث یعنی موجب مبتهر بطهارت باشند و گفته
اند بر جنابت خواب نکنند منقولست که بعد از نزول آیه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
از اهل قبا پرسید که آن کدام طهارت است که حق سبحانه شما را ثنا گفت جواب دادند که آب از
پی [illegible] میرسانیم یعنی در استنجا و نزد جمعی مراد تطهیر است از معاصی و خصال ذمیمه وَاللَّهُ
و خدای يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ دوست میدارد پاکی ورزندگان را أَفَمَنْ أَسَّسَ آیا هر کس که اساس
افگند بُنْيَانَهُ بنای دین خود را عَلَى تَقْوَى بر پرهیزکاری مِنَ اللَّهِ از خدای وَرِضْوَانٍ
و طلب خشنودی او خَيْرٌ بهتر است أَمْ مَنْ أَسَّسَ یا آنکس که اساس نهد بُنْيَانَهُ
بنای امور خود را عَلَى شَفَا جُرُفٍ بر کناره رودی که زیرش را آب رود سیل تهی شده و ظاهرش
بجای ایستاده باشد هَارٍ شکافته شده و نزدیک بافتادن و اینچنین زمین بی قواعد
باشد و چون بر آن بنا کنند فَانْهَارَ پس آن زمین شکسته گردد و در افتد بِهِ با بنا
یا بانی آن فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ و این مثل است از برای آنها که بنیاد دین خود را بر
باطل نهند و مآل همه ایشان رجوع باشد بدوزخ وَاللَّهُ و خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
راه ننماید گروه ستمکاران را بدانچه مقصود ایشانست لَا يَزَالُ همیشه باشد بُنْيَانُهُمُ
بنای ایشان الَّذِي بَنَوْا آن بنائی که بنیاد نهادند از برای اغراض فاسده رِيبَةً
سبب شک و نفاق فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان زاید بر شک و نفاقی که دارند و
گفته اند مراد تخریب بنای ایشانست که بعد از رجوع تبوک استدعا نموده اند که آن حضرت بمسجد ایشان
آید و نماز گذارد و آیه آمد که لا تقم فیه ابدا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بفرمود

تا آن مسجد را بکنند و بسوختند و حکم شد که آن موضع مزبلهٔ اهل مدینه باشد پس حتی فضله و کاه
برکشند مطرح خاشاک و خاکستر کنند حق سبحانه میفرماید که همیشه باشد خرابی بنای ایشان بواسطهٔ تردد و شک
و نفاق ایشان یعنی پیوسته در غم و حسرت و نفاق و در شک خواهند بود و بسبب این تخریب إِلَّا أَنْ
تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ مگر پاره پاره شود دلهای ایشان بحیثیتی که قابلیت ادراک در آن نماند
و گفته‌اند تقطیع قلوب ایشان [illegible] وقوع یابد یا بمرگ یا در قبر یا در دوزخ و قول چهارم آنست که بتوبه و
استغفار و ندامت بر مثل آن امور وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بتأسیس بنای ایشان
که بچه نیت بوده حَكِيمٌ حکم کننده است بجزای آن بر وجه حکمت در تفسیر وسیط از محمد بن کعب قرظی
نقل میکند که چون در لیلة العقبه هفتاد تن یا هفتاد و دو تن از اهل مدینه با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
بیعت میکردند عبد الله رواحه گفت یا رسول الله شرط کن برای خدا و برای خود آنچه میخواهی حضرت فرمود که
شرط میکنم برای خدا آنکه او را پرستید و بدو شرک نیارید و برای خود آنکه مرا نگاه دارید گفتند چون چنین و چنان
نمائیم جزای ما چیست حضرت فرمود جزا بهشت خواهد بود انصار گفتند ربح البیع لا نقیل و لا نستقیل خرید و فروخت سودمند
هست ما درین بیع کردیم هرگز اقاله نکنیم حق سبحانه از آن بیع و شری خبر میدهد که إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى
بدرستی که بخرید خدای مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروه گرویدگان أَنْفُسَهُمْ نفسهای ایشان را که بمباشر
جهاد شوند وَأَمْوَالَهُمْ و مالهای ایشان را که در راه وی نفقه کنند بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ بآنکه مر ایشان را بود
بهشت این تمثیلی است برای اثابهٔ مؤمنان بهشت در بدل اموال و انفس ایشان در حقیقت اشترا نیست که
بیع و شری جای وقوع یابد که بنا بر املاک بود و وجود هر که هست همه از آن حق است العبد و ما فی یده لمولاه
پس این محض است در غزو و جهاد یعنی ای بنده از تو بدل کردن نفس و مال و از من دادن بهشت بی زوال

نفس اماره شریره شوریده است و مال سبب طغیان و غرور این دو ناقص معیوب را در راه خدا کن و بهشت باقی
در عوض بستان ❊ بیت ❊ سنگ بینداز و گوهر بستان ❊ خاک زمین بده و زر بستان ❊ در عوض جانی
فانی حقیر نعمت پاکیزهٔ باقی بگیر ❊ در کشف و عین المعانی و غیر آن منقول است که اعرابی در مسجد حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم میگذشت و آن حضرت این آیه میخواند لمعات انوار کلام الهی باطن او
عکس پذیر اشراق فیوض ملکوتی ساخته پرسید که این کلام کیست گفتند هذا کلام الله سؤال کرد این
بیع و شری کسی بوده است جواب دادند که در روز میثاق که ذرات ذریات را خطاب مستطاب
أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ شنوانیدند اعرابی گفت والله بیع ربیح لا نقیل و لا نستقیل چون نفوس معیوب و اموال فانی
ما را خریده و در عوض بهشت باقی میدهد هرگز این بیع بر نخیزد از یم بلکه نفس و مال خود را در بازیم آن بیع را
که روز ازل با تو کرده‌ایم اصلا در آن حدیث اقاله نپذیرد و عزیزی فرموده است که هر که بنده را بخرد
بعیب او دانا شود او را رد کند و حق سبحانه ما را خریده و بعیوب او دانا بوده امید آنست
که از درگاه کرم رد نکند و امید که از فضیلت مرد و نکرده‌ام من ❊ چون شد همه عیبی لطف تو خریدارم
و در نفحات الانس از ابو در بور جانی قدس سره نقل میکنند که تو بعلم ازل مرا دیدی و دیدی آنگاه به
عیب بخریدی تو بعلم آن و من بعیب همان رد مکن آنچه خود پسندیدی و در حقیقت این بیع و شری
بیان آنکه خود در اشتری گفت و ما بایع نفس و مال را ابدا که اختصاص داد و دل را درین معامله داخل
نکرده گران و محققان را عبارات عجیب و اشارات غریب هست و بعضی از آن در جواهر
التفسیر ثبت نموده یافته ❊ بیت ❊ هر که خواهد گزین بدو به ❊ گو تماشای آن گلستان کن
و بعد از بیان اشتری بیان مآل حال اشتری میکند و میگوید يُقَاتِلُونَ کارزار میکنند این

مومنان که نفس ایشان خریده شده است فی سبیل الله در راه خدای و طلب رضای او فیقتلون
پس گاهی میکشند دشمنان را ویقتلون و گاهی کشته میشوند بدست ایشان وعدا علیه
وعده داده است خدای ایشان را بدین بیع و شری وعده دادنی حقا ثابت و باقی که خلاف نیست آن
فی التوریة والانجیل والقرآن درین کتبها دلیل است بر آنکه اهل توریة و انجیل مامور بوده اند بجهاد
ومن اوفی و کیست وفا کننده تر بعهده بعهد خود من الله از خدای که کریمست و کریم خلف
در وعده نکند روا ندارد فاستبشروا پس شادمان باشید ببیعکم بخرید و فروخت خود الذی بایعتم
آنکه مبایعه کردید بان وذلک و آن بیع هو الفوز العظیم اوست کامیابی بزرگ در عیون
از حضرت امام جعفر صادق علی نبینا و علیه الصلوة والسلام نقل میکنند که ای مومنان قیمت شما نیست الا بهشت
پس مفروشید خود را مگر بدان یعنی خود را بمتاع غرور دنیا مفروشید که قیمت شما نعیم باقی جاویدان بهشت
و در مثنوی آورده بیت خویش را نشناخت مسکین آدمی :: از فزونی آمد و شد در کمی
خویشتن را آدمی ارزان فروخت :: بود اطلس خویش را بر دلق دوخت التائبون
ای مومنان بازگردندگانند از معاصی یا رجوع کنندگان بحق سبحانه بتمامی العابدون پرستندگان
حق باخلاص یا قائم بشرایط خدمت الحامدون ستایندگان حق بر آنچه بدیشان رسید
از سرا و ضرا یا شناسندگان نعیم الهی در هر لحظه و طرفه السائحون روزه داران یا
سیر کنندگان بطلب علم یا بیرون آیندگان از بادیه نفس و روندگان بسر منزل انس الراکعون
رکوع کنندگان در نماز یا خضوع آرندگان بدرگاه بی نیاز الساجدون سجده کنندگان در خلوات
با طالبان قرب رفیع الدرجات الآمرون بالمعروف فرمایندگان بایمان و طاعت و

و سنت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم والناهون عن المنکر و بازدارندگان از
کفر و معصیت و ارتکاب بدعت و او ثابت است یا برای تضاد میان امر و نهی چون ثبات و
انکار با یکدیگر جمع میان امر معروف و نهی منکر که گویا شی واحد شد و هر یک با دیگری باید که متمم
باشند والحافظون و نگاه دارندگان لحدود الله و احکام خدای را و سبلی که وی
نگاه دارند اوامر او را بر جوارح و قلوب و اسرار و ارواح وبشر المؤمنین و بشارت
ده مومنان را که بدین صفات موصوفند و وضع مظهر دلیل است بر آنکه ایمان داعی ایشانست
بدین فضایل و حذف مبشر به اشارتست بتعظیم و تکثیر آن و آورده اند که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم بعد از زیارة قبر مادر خود گریه کنان آمد و گفت دستوری خواستم در زیارت وی مرا
اجازت دادند و در استغفار او دستوری خواستم مرا باز داشتند و این آیه آمد ما
کان صحیح نباشد و روا نبود للنبی و پیغمبر را والذین آمنوا و آنانکه گرویده اند ان
یستغفروا آنکه طلب آمرزش کنند للمشرکین برای شرک آرندگان و گفته اند که پیغمبر
صلی الله علیه و سلم با ابوطالب در مرض الموت بعد از آنکه از ایمان او نومید شده وعده فرموده
بود که آمرزش کنم از برای تو مادام که مرا نهی نکنند از آن و بعد از وفات وی برای وی استغفار میکرد
صحابه چون دانستند که آن حضرت بجهت ابوطالب آمرزش می نماید گفتند ما هم برای آبا و اقربا
تو استغفار کنیم و حال آنکه ابراهیم صلوات الرحمن علی نبینا و علیه برای پدر خود استغفار
کرده اینک پیغمبر ما برای عم خود استغفار میکند این آیه آمد که روا نیست پیغمبر و مومنان را که برای اهل
شرک آمرزش طلبند ولو کانوا و اگرچه باشند آن مشرکان اولی القربی خداوندان قرابت

مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن شد لَهُمْ وایشان را أَنَّهُمْ آنکه ارباب
شرک أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ملازمان دوزخند وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ ونبود آمرزش خواستن
ابراهیم علیه السلم لِأَبِيهِ از برای پدر خود إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ مگر از برای وفا کردن وعده که در وقت
مناظره وَعَدَهَا إِيَّاهُ وعده کرده بود مر پدر خود را آنجا که گفت سأستغفر لك ربي
و درین باب پیچ آورده که وعده داده بود پدر ابراهیم مر او را که من ایمان آرم پس استغفار ابراهیم
علیه السلم آن بود که من طلب مغفرت کنم برای توفیق که بگروی فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ پس آنهنگام
که روشن گشت ابراهیم را أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ که پدر او دشمن خدای ایعنی بر کفر بمرد و توفیق ایمان
نیافت یا بوحی معلوم شد او را که او در ایمان نخواهد آورد تَبَرَّأَ مِنْهُ بیزاری کرد از وی و قطع
استغفار نمود إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ بدرستی که ابراهیم بسیار آه کننده بود کنایت
از رقت قلب و کثرت ترحم او حَلِيمٌ بردبار بود که در مکافات لا رحمنک [illegible] و او جواب
میداد که سأستغفر لك پس در این آیه ثالثه تمهید عذر رسول و مؤمنان میکند که ایشان قبل النهی استغفار
میکردند بر آن مواخذ نخواهند بود وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا و نیست خدای که قومی را ضایع و تباه کرده
یا ایشان را [illegible] چنانچه اهل ضلالت را بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ بعد از آنکه راه نمود ایشان را باسلام
حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ تا وقتی که روشن گرداند بر ایشان مَا يَتَّقُونَ آنچه واجبست
که از آن پرهیز کنند و گفته اند این آیه در شان جمعیت که قبل از تحویل قبله در گذشتند یا پیش
از تحریم خمر ساغر اهل نوشیدند [illegible] که بر ایشان از آن کارها که کرده اند گرفت نیست إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزها از احوال اول و آخر ایشان عَلِيمٌ داناست

انّ الله

إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَهُ مر او راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی
آسمانها و زمینها پس هرچه خواهد کند بی مانعی و منازعی يُحْيِي زنده گرداند مرده گان را وَيُمِيتُ
و میراند زنده گان را وَمَا لَكُمْ و نیست شمارا ای مؤمنان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مِنْ وَلِيٍّ
کارسازی وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری دهنده و کاری و میشاید که خطاب با کفار باشد [illegible] بجز خدای
را پرستش کنید که شما را بغیر وی متولی امری نیست که حکم عقاب از شما دفع کند و جز او یاری نه که عذاب
از شما باز دارد لَقَدْ تَابَ اللَّهُ بدرستی که توبه پذیرفت خدای و بقبول توبه بازگشت عَلَى
النَّبِيِّ بر پیغمبر خود [illegible] اذن او مر منافقان را در تخلف یا پاک [illegible] حضرت پیغمبر صلی
الله علیه وآله وسلم میکند از تعلق [illegible] کما قال ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تاخر یا
[illegible] است بر توبه یعنی هیچکس نیست که محتاج بتوبه و استغفار نباشد حتی پیغمبر و اصحاب او چه
هرکس را مقامیست که ما دون آن نقصست وی [illegible] خواهد بود پس توجه با دون گناهی است که از آن
توبه لازم باشد و بنا بر این [illegible] استغفر الله کل یوم سبعین مرة اشارت با نیست و از محققان
این مناسب حضرت رسالت نیست [illegible] حضرت پیغمبر [illegible] معصوم نبود [illegible] میگوید
ذکر توبه نبی برای آنست تا مقدمه توبه امت باشد و توبه تابع مقدمه تصحیح پذیرد و بر هر تقدیر [illegible] پذیرفت
خدای توبه را از پیغمبر وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ و از مهاجران و انصار یعنی جمعی از ایشان که کاره بودند مر
غزوه تبوک را [illegible] الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ آنانکه پیروی کردند پیغمبر را فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ
در زمان عسره و تنگی لشکر تبوک را جیش العسره میگفتند بجهت آنکه عسره عظیم بود هر ده مرد که ده تن
یک شتر داشتند و هم در توشه که دو کس و هم در آب که با وجود قلت [illegible] شتری را میکشتند

برطوبات اجواف و امعای آن دهن خویش تر ساختند و هوا بغایت گرم میگذشت
پس حق سبحانه صفت میکند که درین زمان تنگی بمتابعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میل کردند
مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ از پس آنکه نزدیک بود که از غایت عسرة يَزِيغُ میل کند و از جای برود قُلُوبُ
فَرِيقٍ دلهای گروهی مِنْهُمْ از ایشان یعنی کار بدان رسیده بود که بعضی از جهاد باز گردند
یا متابعت رسول را دست باز دارند بواسطه شدت و مشقت ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ
پس خدای درگذاشت از آنکه قلوب ایشان از ثبات بر ایمان میل کرده بود إِنَّهُ بِهِمْ
بدرستی خدای بر ایشان رَءُوفٌ بسیار رافت چون توبه کردند رَحِيمٌ مهربانست
بتفضل بر ایشان وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا و دیگر توبه داد و بخشید بر آن سه تن که باز پس ماندند
یعنی تخلف کرده بودند از غزو و امر ایشان موقوف بحکم الهی بود و قبل ازین سبق ذکر یافت که پنجاه
روز و سال و دوازده در تاخیر افتاد و حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه فرمود که کسی با ایشان
مکالمه و مخاطبه ننماید و بعد از چهل روز فرمود تا از زنان خود دور شدند و زن هلال که مردی پیر و ضعیف
بود بخدمت وی مأذون گشت بشرط عدم مباشرت و کار بر ایشان تنگ آمد حَتَّى إِذَا
ضَاقَتْ تا وقتی که تنگ شد عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بر ایشان زمین بِمَا رَحُبَتْ با وجود آن
وسعت و این کنایت از شدت حیرت و نهایت پریشانیست وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ
و تنگ شد بر ایشان أَنْفُسُهُمْ دلهای ایشان از بسیاری غم و وحشت بحیثیتی که فرح و سرور
را در آن راه نبود وَظَنُّوا و دانستند أَنْ لَا مَلْجَأَ آنکه پناهی نیست مِنَ اللَّهِ از خشم خدای
إِلَّا إِلَيْهِ مگر هم بوی و از رحمت او خواستن از کرم وی ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ پس چون در

و بیچارگی خود واقف شدند توفیق توبه را داد خدای ایشان را لِيَتُوبُوا تا توبه کردند یعنی
بازگشتند و مقررست که تا او بتوبه توفیق ندهد و رقم قبول نکشد توبه هیچ تایب درست
نبود بیت گر لطف یاری ننماید ز تخت ❁ هم توبه شکست و هم پیمان سست
چون توبه باسته بد رفت ز تخت ❁ تا توبه بدی نشود توبه درست ❁ القصه بعد از پنجاه روز
آیه فرود آمد و توبه ایشان بپذیرفت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای هُوَ التَّوَّابُ اوست قبول
کننده توبه از تایبان الرَّحِيمُ بخشنده بتفضل بر ایشان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه
مومنان بترسید از خدای و بقبل این فعل که مخالف امر باشد معاودت مکنید وَكُونُوا
مَعَ الصَّادِقِينَ و باشید با راستگویان در اقوال خود چون کعب ابن مالک و آن دو
تن دیگر که راست گفتند و عذر باطل نیاوردند و بسبب راستی که من صدق نجا نجات یافتند
بیت از کجی افتی بکم و کاستی ❁ وز همه غم رستی اگر راستی ❁ راستی خویش زبان
بس نکرد ❁ هیچ از سخن راست زیان کس نکرد ❁ و گفته اند این خطاب با اهل کتابست
یعنی گروهیکه ایمان بموسی علیه السلم بترسید از مخالفت محمد صلی الله علیه و سلم و باشید با صادقان
و آن که اصحاب اخیارند و ائمه بزرگوار روی اند مَا كَانَ روا نیست و نشاید لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ
اهل مدینه را وَمَنْ حَوْلَهُمْ و آنانکه گرداگرد ایشانند مِنَ الْأَعْرَابِ از بادیه نشینان
أَنْ يَتَخَلَّفُوا آنکه تخلف کنند و باز پس روند عَنْ رَسُولِ اللَّهِ از حکم رسول خدای نهی
ست در صیغه نفی و تخصیص اهل مدینه و حوالی آن بجهت قرب بوده و موقوف ایشان بخروج از حضرت
بطرف تبوک وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ و نرسد ایشان را که رغبت کنند بنفسهای خود عَنْ نَفْسِهِ

اتَّقُوا اللَّهَ

از نفس وی یعنی خویشتن داری کنند و خود را بطرف دارند از کشیدن ان رنجها که او کشید . و روایت
که ابو خیثمه انصاری در مدینه مانده بود و بعد از چند روز که از غیبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گذشت
روزی بخانه خود در آمد و آن روز بغایت گرم بود و او دو زن داشت زنان وی هر یک در عریش نشسته
بودند و از ارضته و اب زده و کوزهای اب سرد مهیا ساخته نیکو ترتیب نموده ابو خیثمه بر در عریش
بایستاد و در زنان نگریست و ان ترتیب ملاحظه نموده گفت که روا باشد که رسول خدای صلی الله
علیه و سلم در بیابان بشدت حرارت و باد گرم در مانده بوده و ابو خیثمه در سایه خنک اب
سرد و طعام لذیذ خورد و با زنان خوب روی خوش بوی مباشرت کند بخدا سوگند که در هیچ عریش
نیایم و ازین اب و طعام نخورم تا زمانی که بدان حضرت ملحق شوم پس اندک زادی برداشت
و روی براه اورده در منزل تبوک بعسکر همایون ملحق شد ذلک ان وجوب متابعت
و ترک تخلف بانهم بسبب انست که ایشان چون با رسول باشند لا یصیبهم ظمأ
نرسد ایشانرا تشنگی ولا نصب ونه رنجی ولا مخمصة ونه گرسنگی فی سبیل الله
در راه خدای ولا یطئون و نسپرند موطئا مکانی را که یغیظ الکفار برسیدن اب پای کفار بشتر
یا بپایهای خود و سپردن که ان یغیظ الکفار بخشم اورد کافرانرا ولا ینالون
و نیابند من عدو از دشمن هیچ یافتنی از قتل و اسر و نهب و کسر و هزیمت و جراحت
الا کتب لهم مگر نوشته شود برای ایشان به ان عمل صالح کرداری
شایسته یعنی بهر یک از انها که بایشان رسد مستحق ثواب شوند . ابن عباس رضی الله
عنه فرموده که بهر ترسی که از دشمن بدل ایشان در اید هفتاد حسنه در دیوان ایشان می نویسند

ان الله

ان الله بدرستی که خدای لا یضیع ضایع نمیکرداند و تباه نمی کند اجر المحسنین
مزد نیکوکارانرا یعنی مجاهدانرا ولا ینفقون نفقه نکنند نفقة صغیرة نفقه اندک
و خرد چون علاقه تازیانه یا نعل اسب یا صاع خرما که بعضی چون ابو عقیل ولا کبیرة
و نه نفقه بزرگ چنانچه عثمان و عبد الرحمن عوف ولا یقطعون و قطع نکنند در سیر خود
وادیا هیچ مرآب و سیل را و او زمین است یعنی هیچ زمین را قطع نکنند الا
کتب لهم مگر نوشته شود برای ایشان ثواب ان و ان نوشتن برای جهت
لیجزیهم الله تا جزا دهد خدای ایشانرا احسن ما کانوا نیکوترین انرا که در راه حق
یعملون عمل میکنند چون احسن را جزا دهند جزای حسن نیز بدان الحاق کنند
بجهت توفیر اجر و تکثیر ان . در تاج اورده که اگر مثلا غازی را هزار طاعت باشد و یکی از هم
نیکوتر بود حق سبحانه او را ثواب عظیم دهد و نهصد و نود و نه دیگر را بطفیل ان قبول کند و هم
بکرا برابر ان ثواب ارزانی دارد و تا کرم او نسبت بمجاهدان بر همه کس ظاهر گردد و بعث
مجاهدان شرف انچنین از ان دارند که در غزا اکرم جهد بر بیان دارند . اورده اند که چون
تهدیدات در باب متخلفان نازل شد مؤمنان جازم شدند بر انکه چون نفیر جهاد بر اید
تمامی عازم حرب شوند ایه امد که وما کان المؤمنون و روا نیست و شاید مؤمنانرا
لینفروا انکه بیرون روند بغزا کافة همه ایشان مراد قبیله و اهل بلده اند چه امر معیشت
مختل میشود فلولا نفر پس چرا بیرون نروند من کل فرقة از هر جمعی کثیر
منهم ازیشان مراد قبیله و اهل بلده اند طائفة گروهی اندک بجهاد و باقی توقف کنند

لیتفقهوا تا طلب دانش کنند فی الدین در دین و فقه اموزند و از عبد الرحمن بن همام روایت
که مراد اصحاب حدیث اند ولینذروا و تا بیم کنند فقها قومهم گروه خود را اذا
رجعوا الیهم چون باز گردند از غزو بسوی ایشان لعلهم یحذرون تا باشند که ایشان
حذر نمایند از انچه بیم کرده میشود از ان یا ایها الذین امنوا ای ان کسانی که گرویده اید قاتلوا
الذین کارزار کنید با انانکه یلونکم نزدیک شما اند من الکفار از ناگرویدگان یعنی
یهودی که در حوالی مدینه میباشند و گفته اند مراد اهل روم است که در ولایت شام بودند و شام
قریب بمدینه است بر هر تقدیر قتال کنید با دشمنان نزدیک ولیجدوا و باید که بیابند کافران
و فهم کنند فیکم غلظة در شما درشتی بنسبت خود یعنی عنفی در مقابل ایشان نزد وقوع قتال یا شدت
و صبری بر مقابله یا شجاعتی در حین محاربت واعلموا ان الله و بدانید که خدای مع المتقین
با پرهیزگارانست بحفظ و اعانت و نصرت و فتوحات مذکور است که حق سبحانه مومنان را
به قتال کفار اقرب میفرماید و هیچ دشمنی از نفس [illegible] کافر نیست بد ترغیب و او نزدیکترین
دشمنان میباشد اوست که اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک پس قتال او که عبارت از جهاد
اکبر است اشتغال اولی و انسب می نماید و الیه اشار فی المثنوی بیت ای شهان کشتیم ما خصم برون
ماند از و خصمی بتر در اندرون * قد رجعنا من جهاد الاصغریم * این زمان اندر جهاد اکبریم
سهل شیری دان که صفها بشکند * شیر انرا دان که خود را بشکند واذا ما انزلت و چون
فرستاده شود سورة از قران فمنهم من یقول پس از منافقان کس هست که گوید
با صاحب خود دیگر از روی انکار و استهزا یا با ضعفا مومنان گویند ایکم زادته کیست از

شما انکه بیفزود او را هذه این سوره ایمانا گرویدنی یعنی انکس کدام است که این سوره ایمان او
زیاده کرد فاما الذین امنوا پس انانکه گرویده اند براستی فزادتهم ایمانا پس زیاده کرد
این سوره ایشان را یقین و ثبات در دین یا چون زیاده شد علم ایشان بواسطه نزول این سوره ایمان
بدین سوره منضم گشت با ایمان ایشان بسورهای دیگر وهم یستبشرون و ایشان شادمان
میشوند بنزول ان که سبب زیادتی کمال و واسطه ارتفاع حال ایشانست واما الذین و اما انانکه فی
قلوبهم مرض در دلهای ایشان شک و نفاق و حقد و حسد و بغض اسلام است فزادتهم
پس زیاده میکند این سوره ایشان را رجسا الی رجسهم شکی مضموم بشک ایشان
یعنی بدین سورهای دیگر شک داشتند پس شک ایشان درین سوره انضمام یافت بان و همچنین دریشان
تا وقتی که بمردند وماتوا وهم کافرون و ایشان کافران بودند اولا یرون ایا نمی بینند این
منافقان انهم یفتنون انکه ایشان مبتلا میشوند باصناف بلیات از مرض و قحط و غیر ان
یا نفاق و کذب ایشان ظاهر میشود و بر مسلمانان فی کل عام در هر سالی مرة او مرتین
یکبار یا دو بار ثم لا یتوبون پس توبه نمیکنند از نفاق ولا هم یذکرون
و نه پند میگیرند واذا ما انزلت و چون فرود اید سورة سورتی از قران که دران عیب ایشان
مذکور بود نظر بعضهم نظر کنند برخی از ایشان الی بعض بسوی برخی دیگر یعنی بچشم یکدیگر
را اشارت کنند از روی انکار و تعجب بدان سوره یا از راه خشم و سخط باستماع عیوب
خود یا بتغامز عیون ایمای کنند برای از مجلس رفتن و باهم گویند هل یراکم من احد ایا می بیند یکی از مسلمانان
شما را اگر از مجلس بیرون روید پس اگر کسی نبیند اقامت کنند و اگر نه بینند برخیزند ثم

انصرفوا پس باز گردند از مجلس پیغمبر صلی الله علیه وسلم صرف الله بگردانید خدای قلوبهم
دلهای ایشان از فهم قرآن یا از قبول ایمان واضح آنست که از جمله بگویند این کلام خبرست و احتمال
دعا دارد یعنی بگردانا خدای تعالی دلهای ایشان از خیرها بانهم بسبب آنکه ایشان قوم
لا یفقهون گروهی اند در نمی یابند حق را و فهم نمیکنند لقد جاءکم هر آینه بدرستی و راستی
که آمد بشما ای آدمیان رسول فرستاده بحکم خدای من انفسکم از شما یعنی از جنس شما در
بشریه یا بواسطه جنسیت مخالطه نمایید و از وی استفاده و حظ گیرید یا آمد بشما ای اعراب رسولی
از شما متکلم بلغت شما یا از قبیله شما ابن عباس فرموده که هیچ قبیله نبود در عرب الا که حضرت مصطفی
صلی الله علیه و آله وسلم رشته قرابتی پیوسته بود بدان و در قراءت شاذه من انفسکم بفتح فا خوانده
اند یعنی از فاضلترین و شریفترین شما هم در نسب و هم در حسب عزیز علیه دشوار بروی ما عنتم
آنچه در رنج افتید بدان و بعضی بر لفظ عزیز وقف کرده از صفت رسول دانند و معنی علیه ما عنتم بر وی فرو آ
گرویست آنچه مکنید از گناه یعنی اعتذار آن بر وی است روز قیامت که بشفاعت تدارک آن خواهد نمود
و این معنی گفته اند حبت نمانند بعصیان کسی در گرو که دار خبین سید نامش رو اگر دفترت ار کند پاک
جوار عذر خواست بود باک نست حریص علیکم صفتی دیگرست این حریص است با سلام شما
بالمؤمنین بگرویدگان رؤف رحیم مهربانست و بخشاینده حق سبحانه هیچ پیغمبر را یکجا بدو اسم
از اسماء خود اختصاص نداد مگر پیغمبر ما را خود را فرمود ان الله بالناس لرؤف رحیم و در باره وی گفت بالمؤمنین
رؤف رحیم و یکی دیگر تفضیل آن حضرت بر انبیای دیگر علیه و علیهم الصلوة والسلام اینست فان تولوا
پس اگر بر گردند منافقان از یاری و هواداری تو تخلف نمایند از فرمان بر داری فقل پس تو بگو حسبی الله

بسند است مرا خدای که شر شما را کفایت کند و مرا بر شما غالب سازد لا اله الا هو هیچ معبودی
بحقیقت مگر وی علیه توکلت بر وی توکل کردم و کار خود با وی گذاشتم و هو او است
رب العرش العظیم خداوند عرش بزرگ و مراد ملک عظیم است یا عرش که قبله دعا و مطاف
ملکه باشد اشارت بکمال قدرت و حفظ حق تعالیست یعنی آن خدای که عرش را بدان عظمت
که هست هزار رکن دارد و بروایتی سعید هزار قاعده از هر قاعده تا قاعده سعید هزار
ساله راه همه آن مملو از صافات و صافات بقدرت کامله نگاه میدارد تا درست
که مرا از شر منافقان در پناه دارد که حافظ بذکاء و ناصر سرافکندگان اوست بیت
از و خواه یاری که یاری ده اوست :. بدان التجا کن که ایمان به اوست . کسی را که او از در پناه
چه غم دارد از فتنه کینه خواه . مطالعه لطایف و اشارات این دو آیه حواله است
بأوراق جواهر التفسیر و اصله نعم المولی و نعم النصیر .

بسم الله الرحمن الرحیم

الر حروف مقطعه بقول ابن زید اسامی سورند و علم الهدی قدس سره فرموده که
حق تعالی نام هر سوره را بدانچه خواهد گفت الر یعنی انا الله الرحمن . و دیگر آورده که هر حرفی اشارت
از حق بحبیب وی صلی الله علیه وسلم میگوید سوگند میخورم بالآی من بر تو در ازل و بلطف من
با تو در وجود و برأفت من در ابد جواب قسم داده تلک این سوره آیات الکتاب
الحکیم آیتهای قرآن مشتمل بر حکمت یا محکم در وی تناقض و اختلاف نیست یا محکم بقسم
نسخ بر وی کشیده نشود یا کسی بتغییر وی قادر نبود ابن عباس رضی الله عنه فرموده که اساس نبوة

محمد صلی الله علیه وسلم تاکید یافت وحضرت پروردگار خوشانه اورا برسالت اختصاص داده
قریش اظهار انکار کرده گفتند عجبست که خدای جهانیان از ادمیان رسول فرستاده و از جمله
ایشان یتیم ابوطالب را اختیار کند حق سبحانه فرمود اکان للناس ایا هست مردمانرا عجبا
شگفتی ان اوحینا انکه ما وحی کردیم الی رجل سوی مردی منهم از جنس ایشان
و از قبیله ایشان و مضمون وحی ما چیست ان انذر الناس انکه بیم کن مردمانرا از عقوبات
اللهی تعمیم کرد انذار را چه هیچ کس خالی از صفتی نباشد که او را از ان باید ترسید الا ماشاء الله و
تخصیص کرد بشارت را با اهل ایمان چه کفار را صفتی که سبب بشارت باشد نیست پس فرمود
وبشر الذین امنوا ومژده ده انانرا که گرویده اند ان لهم بانکه ایشانراست
قدم صدق پیش روی نیکو عند ربهم نزد خداوند ایشان یعنی ایمان و عمل صالح
و گفته اند قدم صدق سابقه ازلیست که حق وعده راست داده در نجات مومنان و بعضی
گویند مقام صدقست که در و زوال و ملال نیست یا ایمان صادق یا رضوان الله یا دعای ملائکه
در باره ایشان یا عملهای خیر که از پیش فرستند یا سلف صدق که برکت ایشان بخلف رسید
یا ولد صالح که پیش از ایشان درگذشته باشد و تقدیم حق سبحانه این امت را جنانچه فحوی سخن ان فرا
التابعون از ان خبر میدهد یا شفیع صدق که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و در عین المعانی فرموده
که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم را از قدم صدق پرسیدند فرمود که هی شفاعتی توسلون
الی ربکم و معروفست که گناهکاران پناه روزگاران را هیچ وسیله برای امرزش بزرگتر از شفاعت
ان حضرت نیست
کنی کم شفاعت عاصی عذر خواه ، دل برامید ان کرم افتاد در گناه

قال الکافرون گفتند ناگرویدگان بعد از امدن پیغمبر بدیشان و نمودن خوارق عادات
ان هذا بدرستی که این مرد لساحر مبین جادوییست اشکارا ان ربکم الله
بدرستی که پروردگار شما الله است الذی ان خداوندی که بقدرت بی عجز و حکمت بی
قصور خلق السموات والارض بیافرید اسمانها و زمینها را که بزرگترین اجسام این عالم اند
فی ستة ایام در مقدار شش روز از ایام دنیا ثم استوی پس مستولی
شد علی العرش بر عرش که اعظم مخلوقاتست یدبر الامر میسازد امر کاینات
بر مقتضای حکمت یا تقدیر میکند بودنیها را بر وجهی که میخواهد ما من شفیع نیست هیچ شفاعت
کننده روز قیامت الا من بعد اذنه مگر پس از دستوری دادن خدای مر او را در شفاعت
این کلام رد شفاعت الهه است و اثبات شفاعت ما دون ذلکم الله ان خداوند موصوف
بصفات خلق و تدبیر و استیلا ربکم پروردگار شماست نه غیر او چه غیر را درین صفات شرکت
نیست فاعبدوه پس او را بیگانگی بپرستید افلا تذکرون ایا پند نمیگیرید یا تفکر
نمی کنید که مستحق عبادت اوست نه معبودان شما الیه بسوی اوست مرجعکم جمیعا
بازگشت شما همه بموت و نشور نه بغیر او پس اماده باشید جواب سوال او را وعد الله وعده داد
شمارا خدا وعده دادنی حقا راست و درست انه یبدؤا الخلق بدرستی که خدای
ابتدا بیافرید خلق را ثم یعیده پس بعد از مردن زنده گرداند و بر او مقصود از ابتدا
و اعادت ثواب و عقابست چنانچه فرمود لیجزی الذین امنوا تا جزا دهد انانرا که گرویده اند
وعملوا الصالحات و عملهای پسندیده کرده اند بالقسط بعدل خود یا مکافات کند ایشانرا

جعل ایشان یعنی برعایة عدل که در امور فرموده باشند یا بایمان ایشان چه ایمان عدل قویست و در
برابران شرک ظلم عظیم واین جمله برای مقابله او چه آنست چه اراده فرمیکند این کلام را بقوله و
الذین کفروا وانانکه کافر شدند لهم وایشان راست شراب من حمیم
اب سوزان از اب گرم دوزخ که چون بخورند احشا و امعای ایشان پاره پاره گردد وعذاب الیم
و دیگر ایشان راست عذاب دردناک که تخفیف نیابد بما کانوا بسبب آنکه بودند که بخدا و رسول
یکفرون کافر میشدند هو الذی اوست آن خداوندی که بقدرت جعل الشمس
گردانید آفتاب را ضیاء خداوند روشنی والقمر نورا و ماه را خداوند نور علما بر آنند که اگر روشنی بالذات
باشد ضیاست و اگر بالعرض بود نورست و در انوار آمده است که حق سبحانه درین آیه فرموده
بانکه آفتاب بذات خود منیرست و قمر بعرض منیر میشود و آن بمقدار مقابله اوست با شمس چنانچه
در علم هیات مبین شده وقدره و تقدیر کرد هر یک از شمس و قمر را منازل منزلها بر فلک
بقدر سیر ایشان واشهر آنست که تقدیر کرد برای قمر منزلهای بیست و هشت گانه که معاین و مشهود
ست و قمر قریب شبانروزی قطع کنند منزلی را لتعلموا تا بدانید شما عدد السنین
شمار سالها چون سال مشتمل بر ماهها باشد ذکر ماه نکرد والحساب و تا بدانید شمار اوقات
از ماهها و روزها و در معاملات و مهمات خود ما خلق الله ذلک نیافرید خدای آنچه مذکور شد
الا بالحق مگر براستی نه ببازی و گویند با بمعنی لام است یعنی مگر برای بیان یفصل
الآیات روشن میکنیم و حفص یفصل میخوانند یعنی خدای بیان میکند دلایل قدرت خود را
لقوم یعلمون برای گروهی که میدانند یعنی در آن اندیشه میکنند و از آن نفع میگیرند ان فی

اختلاف اللیل والنهار در آمد شد شب و روز پس از یکدیگر در مخالفت
ایشان بنور و ظلمت وما خلق الله و در آنچه آفرید خدای فی السموات والارض
در آسمانها و زمینها از انواع موجودات لآیات هرآینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت
او و کمال علم و نفاذ قدرت لقوم یتقون گروهی را که میترسند از عواقب احوال و خواتیم امور یعنی
از حال و مآل معاد بر اندیشند و از رسوای حشر ترسان گردند چه آن اندیشه و خوف باعث
بود ایشان را بر تفکر و تدبر ان الذین بدرستی که آنانکه لا یرجون امید ندارند لقاءنا
دیدار ما را یعنی منکرند آخرت را که محل لقاست ورضوا و خشنود شدند بالحیوة
الدنیا بزندگانی دنیی و پسندیدند آنرا واطمانوا بها و آرام گرفتند بدان یعنی همت
خود را بر لذات محسوسه و زخارف فانیه مقصور گردانیدند و از نعیم جنانی و لذتهای جاودانی
غافل شدند یا آنکه در دنیی ساکن گشتند بوجهی که گوییا هرگز ایشان را از آنجا رحلت نخواهد
بود و ندانستند که لحظه فلحظه دست اجل طبل رحیل فرو خواهد کوفت رباعی
آن کیست که دل نهاد و فارغ بنشست ⁂ پنداشت که مطلق و ناصبوری هست ⁂ گو خیمه [illegible]
سیلاب کند ⁂ گو دست منه که باز میباید بست والذین هم و آنانکه ایشان عن آیاتنا
از آیات کتاب ما یا از دلایل صنع ما غافلون ناآگاهان و بیخبرانند اولئک آن گروه که یاد
کرده شد مأویهم النار جای بودن ایشان آتش دوزخ است بما کانوا یکسبون
بانچه بودند که کسب میکردند از معاصی یعنی کفر و شرک و نفاق ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه
ایمان آوردند وعملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته یهدیهم ربهم راه نماید ایشان را

پروردگار ایشان در آخرت بِاِیمانِهِم بنور ایمان ایشان براه بهشت یا بسبب ایمان ایشان
ره نماید بسلوک سبیلی که مودی بادراک حقایق باشد تَجرِي میرود مِن تَحتِهِمُ الاَنهارُ
در زیر مساکن ایشان جویهای آب فِي جَنّاتِ النَّعیمِ در بوستانهای پانعمت دَعوٰیهُم
خواندن بهشتیان مر خدایرا فِیها در بهشت وقتی که آنچه آرزوی ایشان باشد طلبند آنست
که گویند سُبحانَکَ اللّٰهُمَّ بپاکی یاد میکنیم ترا بار خدایا و این ذکر جهت تلذذ بود نه برای عبادت
و چون این کلمه گویند آنچه مشتهای ایشان بود حاضر شود وَتَحِیَّتُهُم و درود ایشان با یکدیگر
فِیها در بهشت یا درود دیگر گویند حمد مر خدایرا یا تحیة ملایکه با ایشان سَلامٌ سلام بود وَ
آخِرُ دَعوٰیهُم و آخر دعای ایشان اَنِ الحَمدُ آن باشد که گویند حمد مر خدایرا لِلّٰهِ
رَبِّ العالَمینَ که پروردگار عالمیان است و گفته اند چون مومنان در بهشت در آمده انوار
عظمت و کبریای حضرت عزت مشاهده نمایند زبان بنعت جلال و تسبیح ملک متعال بگشایند
و ملایکه بامر حق سبحانه برایشان سلام کرده بانواع کرامات و علو مقامات مبشر کردند و وظایف
حمد و ثنای الهی بجای آورده ختم کلام بصفات اکرام فرمایند و هر آینه لذت تسبیح و تحمید ایشان
از جمیع لذتهای بهشت خوشتر آید بیت ذوق نامش عاشق مشتاق را
از بهشت جاودانی خوشتر است ❊ گرچه در فردوس نعمتها بسی است ❊ وصل او از هر دو عالم
خوشتر است ❊ و در عین المعانی آورده که یکی از پردگیان حرم محترم سید عالم صلی الله علیه
و آله وسلم بند اسیر را سبک گردانید و آن اسیر بگریخت حضرت رسول خبر یافته
بتخفیف کننده نفرین فرمود حق سبحانه این آیه فرستاد وَلَو یُعَجِّلُ اللّٰهُ و اگر تعجیل کند خدای لِلنّاسِ

الشَّرَّ برای مردمان اجابت دعای خیر لَقُضِيَ اِلَیهِم هر آینه رانده شود و سپری شود اَجَلُهُم
اجل ایشان و هلاک شوند یعنی اگر ما دعای بد ایشان از روی اجابت چنانچه دعای خیر ایشان را
مستجاب میگردانیم ایشان زود هلاک شوند که من بشرم پس هر مومن که او را برنجانم یا دشنام
دهم یا لعنت کنم یا بزنم او را در باره او دعای خیر گردان و سبب پاکی او و سبب ازکی او و وسیله
قربی که روز قیامت بدان تقرب کند بحضرت تو بعضی مفسران برانند که کفار بنزول عذاب
استعجال مینمودند این آیه آمد که ما در عذاب ایشان سطلنه تعجیل نکنیم فَنَذَرُ الَّذینَ
پس بگذاریم آنانرا که لا یَرجُونَ امید ندارند لِقاءَنا دیدار ما را یعنی بحشر
نمی گروند یا نمی ترسند از ما در روز بعث و نشور فِي طُغیانِهِم در گمراهی ایشان یعنی بطریق
استدراج مهلت میدهیم ایشانرا تا در ضلالت سرگردان میروند یَعمَهُونَ وَاِذا مَسَّ الاِنسانَ
الضُّرُّ و چون برسد بآدمی سختی و رنجی مراد مطلق کافرست یا ولید مغیره یا عتبه بن ربیعه و بهر تقدیر
چون ضرری بوی رسد دَعانا بخواند مارا باخلاص لِجَنبِهِ وقتی که تکیه کرده باشد بر پهلوی خود یعنی
صاحب فراش بود از آن رنج اَو قاعِدًا یا نشسته اَو قائِمًا یا ایستاده و فایده
تردید تعمیم باشد در جمله احوال یا برای اصناف الاوضاع فَلَمّا کَشَفنا پس چون برداریم
و ببریم عَنهُ از او ضُرَّهُ رنج و مضرة او را بحجة اخلاص او در دعا مَرَّ برود بر همان راهی که بود
از کفر یا بگذرد از موقف دعا و دیگر بدان رجوع نکند کَاَن لَم یَدعُنا گوییا که او نخوانده است
مارا اِلی ضُرٍّ مَسَّهُ بدفع کردن رنجی که بدو رسیده بود کَذٰلِکَ همچنین زُیِّنَ آراسته
شده است لِلمُسرِفینَ مر اسراف کنندگان را که از حد اعتدال تجاوز نموده اند ما کانُوا آنچه هستند

که از و استغراق ملاهی واعراض از قبول اوامر ونواهی یعملون میکنند ولقد اهلکنا
القرون وبدرستی که ما هلاک کردیم اهل قرنها را من قبلکم پیش از شما ای اهل مکه لما
ظلموا آن هنگام که ستم کردند بتکذیب پیغمبران وجاءتهم وحال آنکه آمده بودند بدیشان
رسلهم رسولان ایشان بالبینات بحجتهای روشن یا معجزهای ظاهر وما کانوا لیؤمنوا
بودند ایشان که ایمان آرند اگر هلاک نشدندی و زنده ماندندی بجهت فساد استعداد
و دریافتن خذلان الهی مر ایشان را کذلک همچنین که ایشان را جزا دادیم یا هلاک ایشان بجهت
تکذیب رسل نجزی القوم المجرمین جزا خواهیم داد گروه مشرکان را از اهل مکه که تکذیب
پیغمبر ما میکنند ثم جعلناکم پس ما گردانیدیم شما را ای گروهی که محمد بشما مبعوث است خلائف
خلیفهای گذشتگان فی الارض در زمین من بعدهم پس از قرون که هلاک شدند لننظر
تا ببینیم در صورت شهادت بعد از آنکه دانسته ایم در غیب که شما چگونه عمل خواهید کرد از خیر و شر
تا با شما بمقتضای اعمال شما معامله کنیم • ان خیرا فخیر • وان شرا فشر • جزا آینه عمل است گوییا
که در وی هرچه کردی می نماید • اگر کردی نکویی نیک بینی • وگر بد کرده بد پیش آید • در خبرست
که بعضی از کفار قریش با حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم گفتند آیتی بیار که سادات
عرب را از عبادت لات وعزی باز ندارد و مذمت بتان دران نبود حق سبحانه فرمود که واذا
تتلی و چون خوانده شود علیهم بر مشرکان مکه آیاتنا آیتهای ما یعنی قرآن بینات
در حالیکه واضح است قال الذین گویند آنانکه لا یرجون لقاءنا امید ندارند برسیدن
بما یا نمی ترسند از وعید ما یعنی مشرکان بعد از شنیدن قرآن گویند پیغمبر را علیه الصلوة والسلام ائت

کیف تعملون

بقرآن

بقرآن بیار قرآنی غیر هذا بجز این که بر ما میخوانی یعنی کتابی که درو ذکر بعث وحشر و ثواب و عقاب
و معایب الهه ما نباشد او بدله یا تبدیل ده قرآن را یعنی بجای آیه عذاب آیه رحمت وضع کن
و غرض ایشان آن بود که آنحضرت متابعت هوای ایشان کند و ایشان او را الزام کنند حضرت
نبی فرمود قل بگو با ایشان ما یکون لی نیز در روایت مرا ان ابدله اگر تبدیل
کنم آن را من تلقاء نفسی از قبل نفس خود یعنی نمی توانم که قرآن را تغییر کنم و در آن بزیادتی
کنم تصرف نمایم ان اتبع متابعت نمیکنم و اتباع نمی نمایم الا ما یوحی مگر آنچه را که وحی کرده
شود الی بسوی من از حق تعالی بی زیاده و نقصان انی اخاف بدرستیکه من میترسم ان
عصیت ربی اگر عاصی شوم در پروردگار خود به تبدیل قرآن عذاب یوم عظیم عذاب روز
بزرگ را که قیامت است قل لو شاء الله بگو اگر خواستی خدای ما تلوته نخواندمی آنرا بر من نازل
شده است علیکم بر شما ولا ادراکم به و نه خبر شما را دانا کردی خدای به قرآن از فضل
و رحمت خود که مرا او گویا کردن خوانیدن و شما را دانا ساخت بمضمون آن فقد لبثت پس بتحقیق درنگ
کردم درنگ کردم فیکم در میان شما عمرا عمری دراز که مقدار چهل سال بود پیش از نزول
قرآن یعنی در آن مدت که مبعوث نبودم نه من قرآن میخواندم و نه شما بدان دانا بودید افلا تعقلون
آیا چرا در نمی یابید و تعقل نمیکنید که چهل سال در میان شما بودم و ممارست علمی ننمودم و با عالمی مصاحبت
نفرموده کلامی بر شما میخوانم که فصحای عرب از جهان بلاغت آن حیران شدند و بلغا و دیوان ادب از کمال
فصاحت آن انگشت تحیر در دندان و بهر آینه بتأمل درین صورت استدلال می توان نمود که
اتیان کلامی چنین از مردی نشان خارق عادت است پس قرآن معجزه رسالت و وسیله دلالت باشد

من قبله

امي دانا که چلیپا فزون راند رقم بر ورق کاف و نون بي قلم و کاغذ و آب سیاه معجزه او ورد ذوقي
اله بخط و قرطاس نه علم ازل مشکل لوح و قلمش گشت حل مضمون این سابق آنست که من افترا
نمیکنم بر خدای در تغییر و تبدیل قران و شما افترا میکنید که قران از کلام من میدانید **فَمَنْ أَظْلَمُ**
پس کیست ستمکارتر **مِمَّنِ افْتَرَىٰ** از کسی که افترا کند و بر بندد **عَلَى اللَّهِ كَذِبًا** بر خدای
دروغی **أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ** یا تکذیب کند آیتهای او را بدان کافر شود **إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ**
بدرستی که نجات نیابند جرم کاران یعنی کافران **وَيَعْبُدُونَ** ومی پرستند **مِنْ دُونِ اللَّهِ**
بدون خدای **مَا لَا يَضُرُّهُمْ** چیزی که ضرر نرساند بدیشان اگر ترک عبادت او کنند **وَلَا**
يَنْفَعُهُمْ و سود نرساند بدیشان اگر همه اوقات بپرستش او صرف نمایند زیرا که
معبود ایشان جمادست و جماد بر ایصال نفع و ضرر قادر نباشد و حال آنکه معبود باید
که قدرت او باتباع ثواب و عقاب متعلق بود تا بندگان باید طلب نفع و دفع ضرر او را
پرستند **وَيَقُولُونَ** ومیگویند عبده اصنام **هَٰؤُلَاءِ** این بتان **شُفَعَاؤُنَا** شفیعان
ماند **عِنْدَ اللَّهِ** نزدیک خدای در امور دینی ما را شفاعت میکنند و از خدای درخواست مینمایند
تا مهمات ما را کفایت کند اگر قضا بعث و حشر باشد چنانچه معتقد مومنان است ما را از
خدای درخواست کنند و از عذاب برهانند **قُلْ** بگو **أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ** آیا خبر میکنید
خدای را **بِمَا لَا يَعْلَمُ** بآنچیزی که نمیداند **فِي السَّمَاوَاتِ** در آسمانها **وَلَا فِي الْأَرْضِ** و نه در زمین
انتفا و علم کنایت انتفاء معلومیت یعنی شما میگوید که خدای را شریک هست و اثبات
شفاعت بتان میکنید و خداوند که عالمست بجمیع معلومات این را نمیداند پس معلوم

شد شریک نیست و شفاعت نخواهد و گویند بعلم صلاحست یعنی اینکه خبر میکنند خدای را بچیزی که در آسمان
و زمین نیست یعنی شریک باری **سُبْحَانَهُ** پاکست ذات وی **وَتَعَالَىٰ** و برترست **عَمَّا يُشْرِكُونَ**
از آنچه ایشان شریک او میدانند **وَمَا كَانَ النَّاسُ** و نبوده اند مردمان **إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً** مگر امتی
یگانه یعنی متفق بر دین اسلام در زمان آدم علیه السلام تا بعد از وقت طوفان که خروج نوح علیه السلام **فَاخْتَلَفُوا**
پس اختلاف کردند بسبب بعثت رسل یعنی بعضی ایمان آوردند و بعضی بکفر اصرار ورزیدند
یا عرب بر دین اسمعیل علیه السلام متفق بودند پس مختلف شدند بسبب عمرو بن لحی که احکام جاهلیه
اختراع کرده بود **وَلَوْلَا كَلِمَةٌ** و اگر نه کلمه ایست **سَبَقَتْ** که پیشی گرفته است **مِنْ رَبِّكَ**
از آفریدگار تو یعنی حکم ازلی واقع شده بتأخیر عذاب که فاصل و فارق باشد مختلفان و اگر نه **لَقُضِيَ**
بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان **فِيمَا فِيهِ** در آن چیزی که ایشان در آن
يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنند یعنی عذاب نازل شدی و مبطل هلاک شدی و محق بماند
وَيَقُولُونَ ومیگویند مقترحان آیات یعنی مشرکان که **لَوْلَا أُنْزِلَ** چرا فرستاده نشده
عَلَيْهِ بر محمد **آيَةٌ** معجزه **مِنْ رَبِّهِ** از پروردگار او از معجزاتی که ما میطلبیم که آن تفجیر انهار
است و اسقاط سماء و باقی آیات که در سوره بنی اسرائیل مذکور خواهد شد **فَقُلْ**
پس بگو در جواب ایشان که نزول آیتها غیب است و بی شبهه **إِنَّمَا الْغَيْبُ**
جز این نیست که علم غیب **لِلَّهِ** مر خدای راست شاید که در ضمن انزال آیات مقترحه شما مفسده
باشد که باز دارد او را از نزول **فَانْتَظِرُوا** پس انتظار برید نزول مقترحات را
إِنِّي مَعَكُمْ بدرستی که من نیز با شما **مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ** از منتظرانم تا به بینم که عذاب

بشما می‌اید یا انتقامی که مطلوب شماست واقع میشود وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ و چون بچشا
نیدیم مردمان را یعنی اهل مکه را رَحْمَةً صحتی مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ پس از بیماری که مَسَّتْهُمْ رسیده بود
بدیشان یا فراخی بعد از تنگی و قحط إِذَا لَهُمْ چون درنگری مر ایشانراست مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا
مکر در ایتهاما یعنی طعن کنند دران و در باره تغیر کنند نمایند اورده اند که اهل مکه هفت سال ببلای قحط
وغلا مبتلا شدند چون رحمت ربانی و رافت سبحانی از الا ان بلیه نمود بقدح کلام الهی
و قصد حضرت رسالت پناهی مشغول شدند کاید و حیل تشکک مجستند حق سبحانه فرمود قُلِ
اللَّهُ بگوی ای محمد که خدای أَسْرَعُ مَكْرًا زود ترست از شما در رسانیدن جزاء مکر بشما یعنی
پیش از ظهور کید شما بنزول عذاب بر شما امر خواهد کرد إِنَّ رُسُلَنَا بدرستی که فرستادگان
ما یعنی ملائکه حفظه يَكْتُبُونَ مینویسند مَا تَمْكُرُونَ انچه شما اندیشید از مکر
و عبد از انکه تدبیر خفی شما از فرشتگان ما پوشیده نیست بر ما کی پنهان خواهد بود و مضمون این
کلام تحقیق انتقام است هُوَ الَّذِي اوست انکه يُسَيِّرُكُمْ میر اند و قدرت
میدهد در قطع مسافت شما را فِي الْبَرِّ در خشکی بر چون اسب و شتر وَالْبَحْرِ و در تری بمرکب
فلک کشتی و زورق حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ تا چون باشید فِي الْفُلْكِ در کشتی وَجَرَيْنَ
بِهِمْ و کشتیها میروند با انکه درویند بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ بباد خوش که نرم میرود
فایده عدول از خطاب بغیبه مبالغه است یعنی کویا که این صورت تذکره ایست مر غیر ایشانرا
نیز تا متعجب شوند از احوال این قوم که در کشتی نشسته اند و کشتی ببادی راست که براند از عقب
کشتی میوزد میرود وَفَرِحُوا بِهَا و شادمان شده اند ایشان بان باد جَاءَتْهَا

ناگاه اید بان کشتی رِيحٌ عَاصِفٌ بادی سخت که دریا را بشور اورد وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ و بیاید
بدیشان موج دریا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ از هر مکانی یعنی از چپ و راست و پیش و پس موج در آید
وَظَنُّوا و یقین کنند أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ انکه فرو کرفته است بلاها مر ایشانرا از همه جوانب
دَعَوُا اللَّهَ بخوانند خدای را بکشف ان بلا از ایشان مُخْلِصِينَ در حالتی که پاک کنند
کان باشند لَهُ الدِّينَ برای خدای دین را یعنی از خوف دین خود را خالص سازند
و فطرت اصلی ظهور کند و عوارض نفسانیه و شیطانیه زایل کردد و کویند لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا
اگر مارا نجات دهی مِنْ هَذِهِ ازین اهوال و بلایا لَنَكُونَنَّ هر اینه باشیم ما مِنَ
الشَّاكِرِينَ از سپاس دارندکان و نعمت نجات را فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ پس چون
باز رهانید ایشانرا از انچه میترسیدند إِذَا هُمْ جو به بینی ایشان پس هم يَبْغُونَ
فِي الْأَرْضِ ستم میکنند در زمین و می شتابند بهمان کارها که بران بودند از شرک
و فساد بِغَيْرِ الْحَقِّ تاکید است یعنی فساد ایشان بغیر حق است هم باعتقاد ایشان
بود زیرا که دران عمل مبطلند يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان إِنَّمَا بَغْيُكُمْ جز این نیست
که ستم شما عَلَى أَنْفُسِكُمْ بر نفسهای شماست یعنی وبال ان راجع است بشما
مَتَاعَ هر که او بد میکند بی شبهه با خود میکند و کفته اند بغیکم علی انفسکم مبتدا است
خبر او مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا یعنی انکه ستم و بیدادی شما بر خورداری زندکانی دنیاست یعنی دو روز
منفعت ناپاید ارست لذت ان زود بکذرد و عقوبت ان باقی ماند و حفص متاع را بنصب
خوانده و مصدر فعلی محذوف داند یعنی روز چند برخوردارند برخوردی از زندکانی دنیا ثُمَّ إِلَيْنَا

بس بسوی ماست مرجعکم بازگشت شماست در قیامت فینبئکم پس خبر کنیم شما را بما
کنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکنید و مناسب ان پاداش خواهیم داد انما مثل
الحیوة الدنیا جز این نیست که مثل زندگانی دنیا در سرعت و انقضا و نابود ان بعد
از اقبال کماء مانند ابیست یعنی باران که ما انزلناه فرو فرستادیم انرا من السماء
از آسمان یا ابر فاختلط به پس بیامیخت باران آب نبات الارض گیاه روییده
از زمین مما یاکل الناس از انچه میخورند ادمیان چون حبوب غاذیه و ثمار و بقول
والانعام و از انچه میخورند چهارپایان چون گیاهای تر و خشک حتی اذا اخذت الارض
تا وقتی که فرا گرفت زمین زخرفها پیرایه خود را وازینت و اراسته شد بمحصولات گوناگون
و ثمرات رنگارنگ وظن اهلها و گمان بردند اهل ان زمین انهم قادرون
انکه ایشان قادرند علیها بر درودن گیاه و چیدن میوهای ان اتیها ناگاه امد بان زمین
یعنی فرمان ما بجزای ان در رسید لیلا در شب او نهارا یا روز فجعلناها پس گردانیم
آن کشت و زرع را حصیدا شبیه بانچه درووده باشند یا از اصل بر کنده کان لم تغن
گوییا هیچ نبوده بالامس دی روز کذلک همچنین تفصیل کردیم نفصل الایات جدا میکنیم و روشن
میسازیم دلایل قدرت خود را لقوم یتفکرون برای قومی که تفکر کنند در ضرب المثل
و بدان نفع گیرند این تشبیه مرکبست حال دنیا را در انواع نعیم و زوال سوال و ظهور ادبار
بعد از ظهور اقبال تشبیه میکند بحال گیاه زمین که بعد از تازگی و طراوت خشک و تیره و بیرونق
میشود چنانچه اول گیاه از اصفت صفوتست و آخر سمت کدورت مبدا دینی نیز نوازش دولت

وشبهای

وشبهای کند ازش نکبت و چه بسی بست سکر بانکه روی زمین فصل نوبهار
مانند نقش خانه مانی مزین است وقت خزان بیبرگ و بی این چون سنگ سیاه
منخسف شوی که لایق بر باد دادنست وگفته اند مثل منه اب بارانست و مثل مال جهان
و در وجه شبه مال دنی و اب باران سخنان گفته اند در کشف الاسرار آورده که تشبیه اموال
دنیوی و حظوظ باب باران از ان رویست که باران بحیله و تدبیر ادمی از اسباب فرو نیاید بلکه
بتقدیر سبحانی و مشیت ربانی روی نماید مال دنیوی نیز بجهد و تلبیس و مکر و تزویر مجتمع بلکه بحکم
ازلی و قسمت لم یزلی بدست اید نظم رزق مقسومست از ازل مقرر کرده اند
هیچ کس را بیش از ان حاصل نمیگردد بجهد هر چه می اید زپیش و کم بدان خورسند باش
کانچه خواهی ز اسمان نازل نمیگردد بجهد دیگر انکه اب باران مادام که جای بود نیست
پاک و پاکیزه موسوم باشد اما چون در موضعی مکث نماید و مدتی بکجا بماند رنگ و بوی و طعم ان
متغیر گشته مواد انتفاع از ان انقطاع یابد مال دنیوی نیز بسبب انفاق چون از دست بدر
روان کرده پسندیده و مقبول باشد و چون در محبس بخل و امساک خسیسان بماند نکوهیده
و مذموم بوده و در مثنوی معنوی بیت مال چون ابست تا باشد روان فیضها یابند از و اهل
جهان چند روزی چون کسند یکجا درنگ گنده و بیحاصل است و تیره رنگ و در
[illegible] که وجه مماثلت انست که چون اب باران باندازه اید و بقدر حاجت نازل گردد سبب
آسایش ادمیان و ارامش عالمیان باشد اما چون از اندازه بگذرد و از حد اعتدال تجاوز نماید
اسباب خرابی عالم و سیر گردانیدن ادم شود مال دنیا نیز تا بقدر احتیاج بدست اید [illegible]

بنجاح مقرون کردد وفوایدان بدو روز دیک برسید اما چون بازدیاد دهند وفزانه وانبار بسیار شود
موجب ارتکاب معاصی ووسیلهٔ تفاخر برادران واقاصی شود ان الانسان لیطغی ان راه
استغنی بیت توانکری کشدت سوی عجب ونخوت وناز خوشست فقر که دارد ببزار سوی
دیکر انکه باران چون بنهال کل رسید لطافت وطراوت او بیفزاید وچون بخاربن کلاه حدت وشوکت
اوزیاده کند مال دنیی چون بمصلح رسید صلاح او بیفزاید نعم المال الصالح للرجل الصالح واکر بدست
مفسد ان افتد مادهٔ فساد وعناد او روی بازدیاد دهند بیت زر محک امتحان امد کزان
نقد حال هرکسی کردد عیان چون کریمی را بدست افتد زری ارزرش اسوده کردد کشوری
عام باشد کارسازیهای او روح بخشد دلنوازیهای او سفله کر راه یابد سوی کنج
خلق را از وی نباشد غیر رنج وکفته اند چون اب باران بزمین رسید قرار نکیرد بلکه باطراف
جوانب روان کردد ومال دنیی نیز بکجا قرار ندارد وبا یک کس ارام نکیرد بلکه هر روز در دست
دیکری باشد وهر شب بایکی عقد مواصلت بندد نه عهد او را وفایی ونه وفای او را بقایی بیت
کنج امان نیست درین خاکدان مغز وفا نیست درین استخوان کهنه سرایست بعید جاکرو کهنه وانوا
کرو نو بنو درتیسیر فرموده که حق سبحانه بندکان خود را انچه اند بدنیا که محل افاتست بلکه بسرای اخرت
میکند که منزل سلامتی را تجاوزاست چنانچه فرموده والله یدعوا خدای میخواند بندکان خود را الی دار
السلام بسوی سرای سلامت که سرای بهشت است یعنی میخوانند بعملی که موجب دخول بهشت
بود وبهشت را دارالسلام بجهت ان کفت که تحیت ملایکه بر اهل ان یا تحیت بهشتیان بر یکدیکر
سلامت یا سلام نام حق سبحانه باشد واضافه بهشت بدان جهت تعظیم چون اضافت الله

طغرایی باشد برای تکریم ان درفصول فرموده که حق سبحانه بنده فرموده میخوانند که اولش بکاه اوش سلطنتش
عنا وافزونش فنا است بسرای که مبداش عطا وبنیادش رضا ومنتهاش لقاست
والله یدعوا امده از اده زندانیان زندانیان غمکین شده کوی بزندان سر نکنی
تباکان سفیها رامه در بند وزندان میکشند توازه زندرنشان سوی کلستان نکنی
هر را بیت میخواند ویهدی وراه مینماید من یشاء هر کرا میخواهد الی صراط
مستقیم بسوی راه راست که منتهی بدارالسلام باشد وان اسلامست یا طریق
سنت ای عزیز دعوت عامست بدلالت حضرت رسالت پناهی وهدایت
خاص است وابسته بتوفیق الهی شیخ الاسلام قدس سره فرموده که همه را
میخوانند اما با کرا پسند قبول نشاند مصرع تا یار کرا خواهد ومیلش بکه باشد
للذین احسنوا وانکسانرا که نیکویی کردند یعنی ایمان اوردند الحسنی مثوبه
حسنی وپاداش نیکوست یعنی بهشت وزیادة واز فزونی از پاداش که بطریق
تفضل کرامت فرماید کویند حسنی جزای حسنه است یکی بیکی وزیاده انکه یکی را ده یا بیشتر
یا حسنی مغفرتست وزیاده خشنودی حضرت در مدارک اورده که زیاده محبتست در قلوب
عباد یا انچه در دنیا عطا کند ودر اخرت حساب ننماید وکفته اند سحابیست که بر اهل
بهشت وور کند وهر چه خواهند بریشان ببارد وجمهور محققان بر انند که زیاده لقای حضرت
پروردکارست که محض کرم بهشتیان بدان مکرم سازد ولا یرهق ونپوشیده نکر
وجوههم رویهای بهشتیان را قتر کردی وغباری ولا ذلة ونه خواری یعنی اثر

ذلت بر بشرهٔ ایشان نباشد اولئك آن گروه محسنان اصحاب الجنة اهل
بهشتند هم فيها ایشان در بهشت خالدون جاوید مانند گان اند نه نعمت ایشان
زوال یابد و نه دولت ایشان انتقال پذیرد بخلاف زخارف دنیوی و امتعهٔ غرور او که در معرض
فنا و زوال است والذين و پاداش آنانکه كسبوا السيئات کسب کردند بدیها را چون
شرک و کفر و نفاق جزاء سيئة پاداش بدیست بمثلها مانند سیئه که کرده اند نه زیاده
بر آن وترهقهم و بپوشد ایشانرا ذلة خواری و رسوایی یعنی آثار مذلت بر ایشان هویدا
گردد ما لهم نباشد مر ایشانرا من الله از عذاب خدای من عاصم هیچ نگاه دارنده
یعنی هیچکس عذاب از ایشان باز ندارد كانما اغشيت گوییا پوشیده شده
است وجوههم روهای ایشان قطعا من الليل پارهای از شب مظلما
در حالتی که تاریک بود یعنی سیاه گردد رویهای ایشان از غم و اندوه چون شب تیره اولئك
آن گروه که کاسبان سیاتند یعنی مشرکان و منافقان اصحاب النار ملازمان دوزخند
هم ایشان فيها در آن آتش خالدون جاوید باشند کانند یعنی هرگز روی رهای از
عذاب ندارند ويوم نحشرهم و بترسید از روزی که حشر کنیم نیکان و بدان را جميعا
همه ایشانرا ثم نقول پس گوییم للذين اشركوا مر آنکسانرا که شرک آوردند
مكانكم بایستید بر جایهای خود انتم وشركاؤكم شما و شریکان شما که بدون من پرستید
اید یعنی بتان تا ببینند که با شما چه سکنیم فزيلنا پس جدا کنیم بينهم میان کفار و معبودان ایشان
و بپرسیم از کافران که چرا پرستش بتان کردید گویند که ایشان ما را بعبادت خود فرمودند

فسبحانه

فسبحانه بتان ابیچو دارد وقال شركاؤهم و گویند شریکان ایشان یعنی اصنام ما كنتم
نبودید شما ايانا تعبدون که ما را پرستنده باشید بلکه شما هوای خود را پرستش میکردید
از آیات من الحجر الیه سواد در نتایج آورده که کافران آغاز جدال نموده گویند نه چنین است
بلکه شما را به پرستش امر کردند بتان گویند فكفى بالله شهيدا پس بسند است خدای
گواه بيننا وبينكم میان ما و شما ان كنا بدرستی که بودیم ما عن عبادتكم
از پرستش شما لغافلين هر اینه بی خبران زیرا که نه دیدیم و نه شنیدیم و عقل و فهم نداشتیم
هنالك در آن مقام تبلو بیازماید یعنی بیابد و بچشد كل نفس هر نفسی ما اسلفت
جزای آنچه از پیش فرستاده است از اعمال یعنی نفع و ضرر از اعمالها وردوا و باز گردانیده
شوند همه نفسها الى الله بسوی ثواب و عقاب خدای مولىهم الحق خداوند ذات ایشان
بحقیقه یا متولی امور ایشان براستی وضل عنهم و گم گردد از کافران ما كانوا يفترون
آنچه میبستند که افترا میکنند از شفاعت بتان و حال آنکه بتان از ایشان بیزاری می نمایند قل من
يرزقكم بگو کیست که شما را روزی میدهد من السماء از آسمان که باران می بارانند والارض
و از زمین که گیاه و میوه می آرد امن يملك السمع یا کیست که خداوندی کند گوش را والابصار
و دیده ها را یعنی که تواند که سمع و بصر پا ز دهد و از آفتها نگاه دارد ومن يخرج الحي و کیست که بیرون
آرد زنده را که حیوانست یا نبات من الميت از مرده که نطفه است یا دانه ويخرج
الميت و بیرون آرد مرده را که نطفه است یا دانه من الحي از زنده که حیوانست یا نبات که
ومن يدبر الامر و کیست که تدبیر کند کارهای عالمیان را و تعیم است بعد از تخصیص

تفسیر م

از کافران از غایت وضوح و ظهور شنوانند که عناد و مکابره کنند فَسَيَقُولُونَ پس بگویند در جواب
که این همه که پرسیدی اللّٰه الله است و چون اقرار بزرگترین حججی است در بطلان طریق ایشان که
اصنام است فَقُلْ پس بگوی ای محمد مر ایشان را بعد از این اقرار أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی‌ترسید
از عقوبت چنین خداوندی و باز اشتراک او میسازید فَذَٰلِكُمُ اللّٰهُ پس آنکه او را این صفت
باشد اللّٰه است رَبُّكُمُ الْحَقُّ پروردگار شما که ثابت است ربوبیت او ثباتی که شک را در آن
مدخل نبود فَمَاذَا پس چه چیز است بَعْدَ الْحَقِّ بعد از راستی و بیان إِلَّا الضَّلَالُ
مگر گمراهی فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ پس از کجا گردانیده می‌شوید از حق بباطل و از توحید بشرک كَذَٰلِكَ
همچنانکه ربوبیت حق را سزاوار است حَقَّتْ سزاوار شد كَلِمَتُ رَبِّكَ حکم پروردگار
تو یعنی واجب شد عذاب الهی عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا بر آنانکه بیرون رفتند از دایرهٔ اصلاح
و تمرد ورزیدند در کفر خود أَنَّهُمْ برای آنکه ایشان لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نمی‌آرند قُلْ بگو هَلْ مِنْ
شُرَكَائِكُمْ آیا هست از این شریکان شما یعنی بتانی که بشرکت خدای می‌پرستید مَنْ يَبْدَأُ
الْخَلْقَ کسی که آغاز کند یعنی بیافریند خلق را ثُمَّ يُعِيدُهُ پس اعاده کند یعنی زنده گرداند او را
بعد از موت و چون کفار ابدا را مقر و اعاده را منکر بودند و از روی لجاج و عناد اعتراف نمی‌نمودند
حق سبحانه فرمود که قُلِ اللّٰهُ بگوی ای محمد که خدای يَبْدَأُ الْخَلْقَ باغاز بیافریند خلق را ثُمَّ يُعِيدُهُ
باز زنده سازدش بعد از فنا فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ پس از کجا گردانیده میشوید از راه راست
قُلْ بگو هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ آیا هست از بتان شما که شریک نام نهاده‌اید مَنْ يَهْدِي
کسی که راه نماید بارسال رسل و انزال کتب و توفیق نظر در دلایل قدرت یعنی نصب حجج و براهین ما

کنید تا راه یابند إِلَى الْحَقِّ بسوی حق که دین اسلام است قُلِ اللّٰهُ بگو خدای يَهْدِي لِلْحَقِّ
راه نماید خلق را بجانب حق أَفَمَن يَهْدِي آیا هر که راه نماید إِلَى الْحَقِّ بسوی حق أَحَقُّ
أَن يُتَّبَعَ سزاوارتر است که متابعت کرده شود أَمَّن لَا يَهِدِّي یا آنکس که راه نماید نبود إِلَّا
أَن يُهْدَىٰ مگر آنکه راه نمایند او را و این تعبیر از ادنی آورده که بت پرستان بت را بر
چهارپایان می‌بستند و از جای بجای نقل میکردند پس حق سبحانه فرمود که از بود آنکه تا راه
نماید یا کسی که تو او را راه نمایی فَمَا لَكُمْ پس چیست و چه بوده است شما را كَيْفَ
تَحْكُمُونَ چگونه حکم میکنید برابری میدهید کسی را که شما را نجات میدهد با کسی که او شما را محتاجست
و یکسان میشمارید قادر و عاجز را حکیم فرمود عجز و قدرت که هر دو ضد اند عقل کی گوید
که یکی اند عجز بر خلق میدهد و انه بوحت قادر بر کمال قدرت اوست وَمَا يَتَّبِعُ
و پیروی نمیکنند أَكْثَرُهُمْ بیشتری از کفار یعنی رؤسای ایشان در معتقدات خود
إِلَّا ظَنًّا مگر گمانی را که مستند است بخیالات واهیه و قیاسات فاسده چون قیاس غائب
بشاهد و خالق بمخلوق إِنَّ الظَّنَّ بدرستی که گمان لَا يُغْنِي بی نیاز نگرداند کسی را
مِنَ الْحَقِّ از علم و اعتقاد درست یعنی ظن و تخمین بجای حق و یقین نتواند بود و گفته اند ظن کفار
آن بود که بتان ایشان از ایشان شفاعت خواهند کرد حق سبحانه فرمود که گمان ایشان سود نکند و باز ندارد
از عذاب حق شَيْئًا چیزی إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای تعالی عَلِيمٌ داناست بِمَا
يَفْعَلُونَ بانچه ایشان میکنند از متابعت گمان و اعراض از حجت و برهان وَمَا كَانَ
و نیست و نشاید هَٰذَا الْقُرْآنُ این قرآن با وجود دلایل اعجاز أَن يُفْتَرَىٰ آنکه بربافته

شود وکسی نتواند گفت من دون الله بجز خدای یعنی سزا نیست که این سخن مفترای بشری بود ولکن
ولیکن خدای فرستاده او را تصدیق الذی تصدیق آنچه بود بین یدیه پیش از وی از
کتب مقدسه یعنی با او چو داعی از کواه کتب منزله هست وتفصیل الکتاب و برای بیان آنچه
نوشته شده از احکام و نواهی لا ریب فیه نیست شکی در وی شاید که باشد چه منزلست
من رب العالمین از پروردگار عالمیان اما کفار دین منکر شدند ام یقولون بلکه می
گویند افتراه بربافته است این کلام را محمد از خود قل بگو اگر این سخن را بر می توان بافت
فأتوا پس بیارید شما بر بافته بسورة مثله سوره مانند او در بلاغت و فصاحت
بو شما در نظم بلیغ و نثر فصیح مشهور زمان و سرآمد دور انید واگر بخود مساعد نمی توانید استعا
نماید وادعوا و بخوانید برای معاونت خود در اتیان سوره مثل قران من استطعتم
هر که را توانید که از و یاری خواهید من دون الله بجز خدای تا شما را مدد کاری و انباز باشند
ان قران ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان که محمد صلی الله علیه وسلم
از خود میسازد بل کذبوا کافران یک سوره نیاوردند بلکه تکذیب کردند و انکار
بما لم یحیطوا بچیزی که فرا نرسیدند بعلمه دانش ان یعنی مسارعت نمودند در تکذیب
آنچه در نیافتند از مراد انست که بعد از سماع قران و تامل در ایات ان بتکذیب
وانکار مشغول شدند ولما یأتهم و نیامده بدیشان یعنی منکشف نگشته بر ایشان تأویله
یعنی حقیقت قران و ذهن ایشان باسرار و دقایق ان نرسیده تا تکذیب کردند آنچه
نشد در قران از ذکر بعث و جزاء و وعید عقوبت و نیامده بدیشان آنچه از عذاب

وعده کرده بود چرا اینه خواهد امد و بعد از وقوع ان خبر ندامت حاصلی نخواهند داشت و نفع نخواهند
کرد پس از دیدن پشیمان کردی اما پشیمانی ترا سودی ندارد کذلک همچنین تکذیبی که کفار
زمان تو دارند کذب الذین تکذیب کردند انبیای خود را انانکه بودند من قبلهم
پیش از ایشان فانظر پس در نگر و ببین که کیف کان چگونه بوده عاقبة
الظالمین انتهای کار ستمکاران و مکذبان و ایشان مثل ایشان معذب و معاقب
خواهند شد و درین ایه تسلیه حضرت رسالت و تهدید اهل کفر و ضلالت مندرج است
ومنهم و از ایشان که تکذیب میکنند من یؤمن به کس باشد که میگرود و بقران
تصدیق میکنند در نفس خود و میدانند که حق است ولیکن از روی عناد اظهار نمیکنند
ومنهم من لا یؤمن به و از ایشان کسی بود که نگرود بان از فرط جهل و غایت نادانی
وربک اعلم و پروردگار تو داناتر است بالمفسدین به تباه کاران یعنی معاندان
مصر بر تکذیب و گفته اند معنی ایه انست که بعضی از قوم تو ایمان اورند بقران و از کفر
توبه کنند و برخی از ان باشند که ازین سعادت محروم مانده بر شقاوت کفر مصر شوند وان
کذبوک و اگر تکذیب کنند ترا یعنی بر ان اصرار نمایند و تو از اجابت ایشان
نومید شوی فقل پس بگوی لی عملی مراست جزای کردار من ولکم و مر شما راست
عملکم پاداش عمل شما انتم بریئون شما بیزارید یعنی و نه شما بریئت مما
اعمل از انچه من میکنم شمار اعمل من مواخذه نخواهد کرد وانا بریء و من بیزارم مما
تعملون از انچه شما میکنید یعنی با خود عمل شما نخواهم شد نزد بعضی از علما این ایه بایه سیف

إِلَيْكَ م

مستوجب وَمِنْهُم وازیشان یعنی کفار و در زاد المسیر گوید نزلت في اليهود يَسْتَمِعُونَ کسانی‌اند
که گوش فرا میدارند بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی و امت را احکام شرع می‌آموزی یا استماع
کنند بان أَفَأَنْتَ آیا تو تُسْمِعُ الصُّمَّ میشنوانی کران را استفهام بمعنی نفی است یعنی
بر استماع ایشان قادر نیستی وَلَوْ كَانُوا واگرچه هستند با وجود کری لَا يَعْقِلُونَ
در نمی یابند یعنی با صمم ایشان عدم تعقل انضمام یافته و واداشته که اصم عاقل بطریق تفرس از
طنین صوتی که بصماخ او رسد استدلال بر چیزی میتواند چون سمع و عقل هر دو مفقود باشد
پیداست که حال بر چه منوال بود وَمِنْهُم مَنْ يَنْظُرُ وازیشان کس باشد که نظر کند إِلَيْكَ
بسوی تو و دلایل نبوت و نشانهای صدق ترا مشاهده نماید و از غایت عناد چنان جزم نماید
که هیچ چیز از آیات رسالت ندیده أَفَأَنْتَ آیا تو تَهْدِي الْعُمْيَ راه مینمای
کوران را یعنی قادر نیستی بر هدایت ایشان وَلَوْ كَانُوا واگرچه هستند که با وجود عدم

لَا يُبْصِرُونَ م

نمی بینند دیده بصیرت یعنی مقصود از دیدن بچشم سر مشاهده دلایل اعتبار است بچشم دل
از ان محروم اند مخفی نخواهد که می بینند ونمی بینند چه کوری و حجابات در ایشان جمع شده و ممکن است
که اعمی صاحب بصیرت دریابد چیزی را که اعمی الحق الا دار السلام محروم بود إِنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا ظلم نکند بر مردمان به هیچ چیز یعنی سلب نکند حواس و عقول ایشان
وَلَكِنَّ النَّاسَ ولیکن مردمان أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ستم کنند بر نفسهای خود و حس و عقل
که آلات ادراک آیات قدرت است در طاعت استعمال نمایند و منافع و فواید آن مدرکات از ایشان
فایت کرده چشم از برای دیدن آیات قدرت است گوش از برای شنیدن اخبار حکمت هر که

نتواند چنین حق بشنود کسی کور و کر است و ملک از ان هم بترسی وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ و یاد کن روزی را
که جمع کنیم و حضرت بقیه سخن اند یعنی جمع کنند کافران را او از هول آن روز حدت بود در دنیا و در برزخ ایشان
توقف نمایند كَأَنْ لَمْ يَلْبَثُوا گوییا درنگ نکرده اند إِلَّا سَاعَةً مگر زمانی اندک مِنَ
النَّهَارِ از روز و در تفسیر زاهدی آورده که معتزله در نفی عذاب قبر بدین آیه استدلال نموده گویند اگر کفار
در قبر معذب بودندی عدد سنین در انزوای ایشان از ساعتی تعیین دی و جواب میگوید که این معنی
بسبب صعوبت اهوال و شدت احوال قیامت است که عذاب قبر در جنب آن یک ساعت نماید
چون از قبر برانگیخته شوند يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ آشنایی دهند میان یکدیگر یعنی هم را بشناسند گوییا که
زمان مفارقت اندک بوده واین در اول بعث باشد پس از ان بسبب تواتر اهوال قیامت آن
آشنایی و تعارف انقطاع یابد و از یکدیگر فراموش کنند قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ بتحقیق زیان
کنند در حظوظ میراث آنانکه كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ تکذیب کردند مرلقای را یعنی بعث
وجزا را منکر شدند وَمَا كَانُوا و نبودند مُهْتَدِينَ راه یافتگان بایمان وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ
واگر نماییم ترا بَعْضَ الَّذِي بعضی از انچه نَعِدُهُمْ وعده داده ایم کفار را از عذاب و آن
هلاکت جمعی از ایشان بود در روز بدر أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا بمیرانیم ترا قبل از اراءه آن
تو مرا آن کرامت واقع خواهد شد یعنی اگر انتقام نکشیم از ایشان در دنیا و نه بینی فَإِلَيْنَا
پس بسوی ماست مَرْجِعُهُمْ بازگشت ایشان و ترا در آخرت بنماییم عذاب ایشان
ثُمَّ اللَّهُ پس خدای بعد از اراءه آن یا پس از توفی تو شَهِيدٌ گواهست عَلَىٰ مَا
يَفْعَلُونَ بر انچه ایشان میکنند و از اقوال و اعمال جزا خواهند یافت وَلِكُلِّ أُمَّةٍ و هر گروهی

را از امم ماضیه رسول فرستاده بود که ایشان را بحق دعوت میفرمود فاذا جاء پس چون
آمد بدیشان رسولهم رسولی که مبعوث بود بدیشان و تکذیب آن کردند قضی بینهم
حکم کرده میان رسول و مکذبان بالقسط براستی یعنی رسول نجات یافت و اهل تکذیب هلاک
شدند وهم و ایشان یعنی رسول و مکذبان لا یظلمون ستم دیده نشوند یعنی از ثواب رسول
کم نکنند و در عذاب مکذبان زیاده از استحقاق حکم نفرمایند آورده که بعد از نزول آیه
نرینک آن کفار مکه استعجال عذاب موعود مینمودند این آیه نازل شد که ویقولون
میگویند کافران از روی استبعاد و استهزا متی کی باشد هذا الوعد این
موعود به وعید که با ما فرود می آید ان کنتم اگر هستید شما صادقین راست گویان در
مخاطب حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم و مؤمنان که اهل شرک را تخویف میکردند
قل بگو لا املک مالک نمیشوم لنفسی برای نفس خود ضرا زیانی ولا نفعا
و نه سودی را یعنی قادر نیستم بر دفع ضرری و جر نفعی برای خود الا ما شاء الله مگر آنچه خواهد
خدای پس چگونه استعجال کنم در طلب ضرر برای شما و نزول عذاب و عقوبت بر شما لکل
امة هر گروهی را اجل وقتیست برای هلاک ایشان اذا جاء چون بیاید اجلهم
وقت عذاب ایشان فلا یستأخرون پس نیابد از اجل خود ساعة اندک
زمانی ولا یستقدمون و پیشی نگیرند بران تهدید مشرکانست بآنکه ساعت عذاب
الهی بر شما فرود آید و شامت تکذیب در روزگار شما رسد و بعد از حلول عقوبت اظهار حسرت
و ندامت سود ندارد بیت تدبیر خود امروز کن ای خواجه که فردا ۰ هر چند که فریاد کنی سود ندارد

قل بگوی ای محمد ارأیتم آیا دیدید و دانستید شما یعنی خبر دهید مرا ان اتیکم اگر بیاید بشما
عذابه عذاب خدای که بنزول او تعجیل میکنید بیاتا وقت مشغولی شما بخواب یعنی شب او
نهارا یا در روز که زمان اشتغال و طلب معیشت است هر آینه پشیمان شوید از استعجال
پس چون حال برین منوالست ماذا چه چیز را یستعجل شتاب میکنید منه
از عذاب یعنی کدام نوع را از عذاب میطلبید المجرمون گناه کاران یعنی مشرکان و حال آنکه
همه انواع عذاب ناملایم است در تبیان آورده که چون آیه نازل شد کفار گفتند باور نداریم
عذاب او تعجیل میکنیم پس اگر بما فرود آید بان ایمان آریم که اثم آیا بعد از استعجال اذا ما
وقع چون واقع شود عذاب و معاینه بینید آمنتم به ایمان آرید بوی پس گویند با ایشان
الان آیا اکنون ایمان می آورید وقد کنتم و بدرستی که بودید شما از روی تکذیب و استهزا به
عذاب یعنی بنزول آن تستعجلون شتاب مینمودند ثم قیل پس گفته شود بعد از
نزول عذاب للذین ظلموا مر آنان را که ستم کردند بر خود بشرک و تکذیب که ایمان
اس مقبول نیست ذوقوا بچشید عذاب الخلد عذاب جاوید را که الم آن بر دوام بود
هل تجزون آیا جزا داده میشود یعنی جزا نمیدهند شما را الا بما کنتم الا بانچه بودید که همه
تکسبون کسب میکردید از کفر و عصیان آورده که حیی ابن اخطب از یهود مدینه قبل هجرت
آنحضرت بتجارت مکه رفته بود چون بحرم رسید و طنطنه دعوت سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم
شنید بمجلس شریف ایشان آمد و بعد از استماع قرآن پرسید که ای محمد احقا انت ام قائل
این دعوی که میکنی بجد است یا بهزل و آن کلام که میخوانی براستیست یا بازی حق سبحانه آیه

ویستنبئونک و خبر میپرسند از تو در باب قرار و اعادهٔ نبوت احق هو آیا حق است
و راست است این ای گفتهٔ مستهزیان از وعید یا بعث یا قرآن می پرسیدند که حق است یا
جواب آمد که قل بگو ای وربی آری بحق پروردگار مرا انه لحق بدرستی که دعوی من یا قرآن
یا بعث یا عذاب موعود حق است و درست و راست وما انتم و نیستید شما
بمعجزین عاجز کنندگان مر خدای را از عذاب کردن یعنی عجز بقدرت راه نیابد و شما
عذاب وی از خویش باز نتوانید داشت ولو ان و اگر باشد لکل نفس
هر نفسی را که ستم کرده است بر خود و بکفر یعنی اگر کافری را باشد ما فی الارض
آنچه در زمین است از مال و متاع لافتدت هر آینه فدا دهد به با آنچه دارد تا خود را از عذاب
باز خرد واسروا الندامة و پوشیده دارند پشیمانی خود را از اتباع و هوا داران خود که تا از ایشان
زنش و ملامت نشنوند یا آنکه مبهوت شوند از هول عذاب و بر نطق قادر نباشند و در تاج
التفسیر آورده که دریابند الم حسرت و ندامت و ندامت را در درونهای خویش و گفته‌اند
اسرار بمعنی اظهار است و این از لغات متضاده باشد مضمونش آنکه مشرکان اظهار
کنند از اعمال خود لما راوا العذاب آن هنگام که ببینند عذاب را وقضی بینهم و حکم
کرده شود میان مؤمنان و کافران یا رؤسا و اتباع یا ظالمان و مظلومان بالقسط
بداد و راستی وهم ایشان لا یظلمون ستم دیده نشوند بنقصان ثواب و افزونی
عقاب الا ان بدانید آنکه بدرستی لله مر خدای راست ما فی السموات آنچه در آسمانها
والارض و آنچه در زمین است پس خدای کار احتیاج ندارد و به ایصال ثواب و عقاب

قادرست الا ان وعد الله بدانید آنکه وعدهٔ خدای در مثوبت و عقوبت حق راست
است و در آن خلاف ممکن نیست ولکن اکثرهم و لیکن بیشتر اهل کفر و ظلم
لا یعلمون نمیدانند بجهت آنکه بدنیا مغرورند و از شناختن عقبی دور بیت
مانده در تنگنای این محبس ** غیر دنیا ندیده دیدهٔ حس ** چشم دل کو که پردها بدرد
جانب ملک آخرت نگرد ** مرغ کو در قفص زبون باشد ** کی شناسد که باغ چون باشد
هو یحیی اوست که زنده کرداند ویمیت و بمیراند والیه ترجعون و بسوی او بازگردانیده
خواهید شد بمرگ یا بعث یا ایها الناس ای مردمان ندای عام است قد
جاءتکم بدرستی که آمد بشما موعظة پندی من ربکم از پروردگار
شما وشفاء و شفای و دوای لما فی الصدور مر آن چیزها که در دلهاست از امراض
جهالات و غوایت وهدی و راه نمونی بسوی حق ورحمة و مهربانی للمؤمنین مر گروندگان را
یعنی قرآن که نازل شده برای مردمان کتابیست جامع مواعظ آن که مجالس اعمال ترتیب
میکند و از مساوی افعال متنفر می نماید مشتمل بر حکمت عملی و معانی او که از امراض شکوک
و شبهات و اسقام عقاید فاسده باز میدارند منطوی بر حکمت نظری و هر آینه چنین کلام
عین هدایت و محض رحمت خواهد بود بیت زهی کلام تو محض هدایت و حکمت
زهی پیام تو عین عنایت و رحمت ** کشد کمند کلام تو اهل عرفان را ** ز شوره زار ضلالت
بگلشن ... و گفته اند قرآن موعظهٔ نفوس است و شفای صدور و هدای ارواح و رحمت اسرار
و موعظه است مر عوام را و شفاست مر خواص را و رحمت است از برای همه کس که بدان حرمت

هر یک بنعمت خود رسید. قُلْ بگو شادی کنید بِفَضْلِ اللَّهِ بفضل خدای که قرانست
وبرحمت او که دین اسلام است. وگفته اند فضل قرانست ورحمت آنکه ما را از اهل آن کرد
یا فضل قرانست ورحمت حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم یا فضل توفیق است
ورحمت عصمت و در حقایق سلمی آمده که فضل معرفت ورحمت توفیق دریافت آن و در
عین المعانی آورده که فضل نعم ظاهره است ورحمت نعم باطنه. یا فضل دخول جنان ورحمت
نجات از نیران یا فضل کشف غطاست ورحمت شهود لقا صاحب کشف الاسرار فرموده که
از روی اشارت میگوید بنده من بر فضل ورحمت من اعتماد کن نه بطاعت وخدمت خود که اعتبار
نیست جز بفضل من واسایش نیست جز برحمت من هر کس را سرمایه ایست وسرمایه مومنان
و هر کس را خزانه ایست. وخزانهٔ مومنان رحمت من بس اگر شاه را خزانه نهادن بود و
درویش را خزانه همین لطف دوست بس. یعنی بر آنند که معنی آیه همین است که بفضل ورحمت
من فرود آمد موعظه وشفا فَبِذَٰلِكَ پس بدین که فرود آمد فَلْيَفْرَحُوا باید که شاد شوند
برای آنکه هُوَ خَيْرٌ او بهترست مِمَّا يَجْمَعُونَ از آنچه جمع میکنند از حطام دنیی که در معرض زوال
وفناست قُلْ بگو مشرکان عرب را أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آنچه فرستاد خدای
لَكُمْ برای شما مِنْ رِزْقٍ از روزی از چهارپایان که خوردن آن حلال است فَجَعَلْتُمْ
پس شما ساختید ونام نهادید مِنْهُ از آن روزی حَرَامًا وَحَلَالًا حرامی وحلالی یعنی بعضی را
از آن گفتید که حلالست وبعضی را حکم کردید که حرامست چون بحیره وسایبه ومانند آن وبعضی را
گفتید که بر جمعی حرامست وبر جمعی حلال مَا فِي بُطُونِ هَٰذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِذُ

وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا قُلْ بگو آللَّهُ أَذِنَ آیا خدای دستوری داد لَكُمْ مر شما را
در تحریم وتحلیل أَمْ عَلَى اللَّهِ یا بر خدای تَفْتَرُونَ افترا میکنید که میگویند وَاللَّهُ أَمَرَنَا
بِهَا وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ وچیست گمان آنها که يَفْتَرُونَ بر میبندند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای
دروغ را در تحلیل حرام وتحریم حلال یعنی چه گمان دارند که خدای با ایشان چکند يَوْمَ الْقِيَامَةِ
روز رستخیز که روز مکافاتست درین ایام تهدیدی بزرگست ووعیدی عظیم است إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای لَذُو فَضْلٍ هر آینه خداوند رحمتست عَلَى النَّاسِ بر ادمیان با انزال
کتب برایشان وارسال رسل بدیشان وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر ایشان
لَا يَشْكُرُونَ سپاس داری نمی کنند این نعمت را وَمَا تَكُونُ ونباشی تو ای محمد
فِي شَأْنٍ در کاری از کارهای خود وَمَا تَتْلُو ونخوانی مِنْهُ از آنچه فرستاده خدای
مِنْ قُرْآنٍ از قران وَلَا تَعْمَلُونَ ونکنید شما ای ادمیان مِنْ عَمَلٍ هیچ کاری از
کارها إِلَّا كُنَّا مگر آنکه هستیم ما عَلَيْكُمْ بر شما شُهُودًا گواه یا نگاهبان إِذْ تُفِيضُونَ
آن وقت که خوض میکنید و در عمل می آیید فِيهِ در آن کار وَمَا يَعْزُبُ و پوشیده نمی شود
عَنْ رَبِّكَ از علم پروردگار تو مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ هم سنگ مورچه خورد یا مقدار هبا فِي
الْأَرْضِ در زمین وَلَا فِي السَّمَاءِ ونه در آسمان وَلَا أَصْغَرَ ونیست خردتر مِنْ ذَٰلِكَ
از آن ذره وَلَا أَكْبَرَ ونه بزرگتر از آن إِلَّا مگر آنکه مکتوبست فِي كِتَابٍ مُبِينٍ در کتاب
روشن یعنی لوح محفوظ ملخص آیه آنست که هیچ قولی وفعلی بر حق سبحانه پوشیده نیست وبکافات
افعال واقوال مناسب آن حکم خواهد فرمود وهمچنین در ضمن این کلام وعده یا ثبت مومنان از ابه

کال شبه و وعید باشد مشرکان را بغایت عقوبت پس از مجازات اهل ایمان خبر میدهد و میفرماید أَلَا
إِنَّ بدانید بدرستی أَوْلِیَاءَ اللّٰهِ دوستان خدای لَا خَوْفٌ هیچ ترسی نیست عَلَیْهِمْ
بر ایشان از رسیدن مکاره و شدائد وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ و نیستند ایشان که اندوهناک شوند
از فوت مطالب و مقاصد • در عین المعانی آورده که اولیا جماعتی اند که لقای ایشان موجب یاد کرد خدا
باشد و دیگر آورده که مراد اولیاء الله آنانند که اعدای نفوس خود باشند • و در کشف الاسرار
صفت اولیا برین وجه میکند که عنوان شریعت اند و برهان حقیقت ظاهر ایشان باحکام
شرع آراسته و باطن ایشان بانوار نور افروخته نظم رخش زمیدان ازل تاخته
گوی بچوگان ابد باخته • معتکفان حرم کبریا • شسته ز دل صورت کبر و ریا
راه نوردان شکسته قدم • رازگشایان فروبسته دم • و گفته اند اولیاء الله جمعی
باشند که با یکدیگر دوستی برای خدای کنند و مؤید این کلام هین قول پس که وجبت
محبتی للمتحابین فی • و این قوم را خوف نیست در مواقف عظام و اندوه نیست
از اهوال یوم القیامة • و نزد بعضی اولیا مؤمنان و پرهیزکارانند بدلیل آنکه حق سبحانه در
صفت ایشان میگوید الَّذِینَ آمَنُوا اولیا آنانند که گرویده اند بهرچه آمده من عند
الله وَکَانُوا یَتَّقُونَ و هستند که پرهیزکاری میکنند از مناهی الله لَهُمُ الْبُشْرَیٰ
و ایشان راست مژدگانی فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا یعنی بشارتی که بر زبان مبارک
پیغمبر در باب ایشان گذشته و بقول بعضی مراد رویای صالحه است که مؤمن بیند یا برای
مؤمن ببینند و از امام مبشرات گویند یا بشارت ملایکه مر ایشان را در وقت نزع و در بیان

که پیغمبری آنست که مؤمن جای خود در بهشت بیند پیش از مرگ • و در عداوت آورده که بشری
لبت مردمانست با ایشان و نام نیکو وَفِی الْآخِرَةِ و مر ایشان را مژده بهشت در آن سرای و آن
بسلام ملایکه باشد بر ایشان چنانکه فرموده که بشارت دنیا وعده لقاست و مژده
آخرت تحقق آن وعده حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ولی را دو بشارت
در دنیا بشناخت و در عقبی بنواخت دین سرای سرور بیجاده و در آن سرای نور مشاهده
اینجا صفا و وفا آنجا رضا و لقا بیت از نعمت این جهان ثنای تو بس •
و ز دولت آن جهان لقای تو بس لَا تَبْدِیلَ نیست بدل کردن لِکَلِمَاتِ اللّٰهِ
مر سخنان خدا را یعنی وعده او خلاف نیست ذٰلِکَ آن بشارت موعود هُوَ الْفَوْزُ
الْعَظِیمُ آنست رستگاری بزرگ که فهم هیچ کس در نیابد و عقل هیچ زیرک بکنه
آن نرسد وَلَا یَحْزُنْکَ و باید که اندوهگین نکند ترا یا محمد قَوْلُهُمْ گفتار کفار در اشراک
و رویت و تکذیب تو و مشاورت بر قتل تو یا سخنان که در خوار داشت تو میگویند
إِنَّ الْعِزَّةَ بدرستی که غلبه لِلّٰهِ جَمِیعًا همه مر خدا راست دین ترا غلبه خواهد کرد ایشان
و ترا یاری خواهد داد هُوَ السَّمِیعُ او شنواست اقوال ایشان را هرچه بگویند و هزل میگویند
الْعَلِیمُ دانا باحوال ایشان در عزیمت و نیت که دارند و فراخور آن ایشان را جزا خواهد
داد أَلَا إِنَّ لِلّٰهِ بدانید که بتحقیق مر خدا راست مَنْ فِی السَّمٰوَاتِ هرکه در آسمانهاست
از ملایکه وَمَنْ فِی الْأَرْضِ و هرکه در زمین است از جن و انس و چون ایشان که اشرف
ممکنات اند همه از آن او باشند در ربقه عبودیت پس هیچ کس را نرسد از ایشان که دعوی

کند در ربوبیت ودون ذوالعقل را صلاحیت شرکت در ربوبیت نباشد پس جماد را شریک
حق ساختن غایت جهالت ونهایت ضلالت است وَمَا يَتَّبِعُ وچه چیز را متابعت
میکنند الَّذِينَ يَدْعُونَ انانکه میخوانند ومی پرستند مِنْ دُونِ اللّٰهِ شُرَكَاءَ بجز خدای شریکان را
یا متابعت نمیکنند انانکه بجز خدا را میپرستند انانرا که شریکان میگویند بر حقیقت زیرا که شرکت در
ربوبیت محالست بلکه إِنْ يَتَّبِعُونَ پیروی نمیکنند در عبادت شرکا إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان را یعنی
به بتان گمان شرکت حق برده اند وَإِنْ هُمْ ونیستند ایشان إِلَّا يَخْرُصُونَ مگر که دروغ
میگویند در نسبت ان شرکت وبعد از نفی شرکت تنبیه میکنند بر کمال قدرت وحکمت تا بدان استدلال
بر فردانیت ووحدانیت او نموده دانند که استحقاق عبادت اوراست وپس خبر داد که میگوید
هُوَ الَّذِي اوست انکسی که بقدرت کامله جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ ساخت برای شما شب
تیره لِتَسْكُنُوا فِيهِ تا بیارامید در وی از تعب تردد وروز را اساسید وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا وروز را
روشن تا ببینید انجام مهمات خود قیام نمائید إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در افریدن روز
وشب ونور وظلمت انسان لَآيَاتٍ [illegible] نشانهاست بر توحید صانع حکیم لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ
وگروهی را که بشنوند قران را بگوش هوش ودر ان تفکر وتدبر نمایند قَالُوا اللّٰهُ گفتند جمعی
از بنی مدلج که فرا گرفت خدای وَلَدًا فرزندی ملائکه را فرزندان خدا گفتند اتَّخَذَ فرا گرفت سبحانه
پاکست حق تعالی از گرفتن فرزند هُوَ الْغَنِيُّ او بی نیازست از اتخاذ ولد چه طلب ولد یا ضعف
کند ماند وموت کرده یا فقری که باعانت او روزگار گذرانند یا وسیله که بسبب فرزند عزت وشرف
یابد تا فقری که نام وناموس در سبب سدا کند ومجموع اینها علامات احتیاج است پس کسی

کوغنی مطلق باشد چرا چنین اتخاذ ولد از وی منتفی بود یا گوییم بعضی از والد است پس این صورت
مستدعی ترکیب باشد وهر مرکبی ممکن است وهر ممکن محتاج بغیر وواجب الوجود غنی مطلق است
پس احتیاج را باو راه نباشد و کمال غنا از صفات ذاتی او کسی که بصفت غنی
که بود دیگری محتاج . واشارت به بیان غنای حق اینست که لَهُ مرورا است از روی ملک
مَا فِي السَّمَاوَاتِ انچه در اسمانهاست از نفایس علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ وانچه
در زمین است از بدایع سفلیات إِنْ عِنْدَكُمْ نیست نزدیک شما ای مشرکان مِنْ
سُلْطَانٍ حجتی وبرهانی بِهَٰذَا باین که خدای فرزند میگیرد أَتَقُولُونَ ایا میگویید
عَلَى اللّٰهِ بر خدای دروغ مَا لَا تَعْلَمُونَ انچه نمیدانید قُلْ بگوی ای محمد إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ
بدرستی انانکه افترا کنند وبر بندند عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را باتخاذ ولد واضافه شریک
بوی لَا يُفْلِحُونَ رستگاری نیابند یعنی از دوزخ نرهند وبه بهشت نرسند مَتَاعٌ
واین ایشان راست برخورداری اندک فِي الدُّنْيَا در دنیا یعنی دو سه روزه مهلت دارند
ومهمل فرصتی را اندکی دارند ثُمَّ إِلَيْنَا پس بسوی ما باشد مَرْجِعُهُمْ بازگشت
ثُمَّ نُذِيقُهُمْ پس بچشانیم ایشان را الْعَذَابَ الشَّدِيدَ عذاب سخت یعنی
دایم وبی انقطاع بِمَا كَانُوا بسبب انکه بودند که کتاب وپیغمبر را يَكْفُرُونَ کافر میشدند
وَاتْلُ وبخوان عَلَيْهِمْ بریشان یعنی بر قوم خود از اهل مکه نَبَأَ نُوحٍ خبر نوح علیه السلام
إِذْ قَالَ یاد کن چون گفت لِقَوْمِهِ مر گروه خود را یعنی انها که مشرک بودند يَا قَوْمِ ای گروه من
إِنْ كَانَ كَبُرَ اگر هست که بزرگ شده وگران گشته عَلَيْكُمْ بر شما مَقَامِي اقامت من

یا قیام من بدعوت کلام ربانی شنیدنی است از آنکه حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام
نهصد و پنجاه سال قوم را بخدا دعوت کرده جفا و آزار ایشان تحمل فرمود و چون جفای
قوم بغایت رسید گفت ای قوم اگر بر شما شاق و گران است مکث من در میان شما وَتَذْكِيرِي
و پند دادن من مر شما را بِآيَاتِ اللَّهِ بعلامتهای روشن بر وحدانیت خدای و تصدیق [illegible]
و امید نجات نیابید فَعَلَى اللَّهِ پس بر خدای تَوَكَّلْتُ توکل کردم در دفع کید شما و نصرت من بر اعدا
فَأَجْمِعُوا پس گرد آرید و محکم سازید أَمْرَكُمْ کار خود را یعنی عزیمت کنید بر آنچه
کنید قصد او بدان [illegible] وَشُرَكَاءَكُمْ و بخوانید شریکان خود را یعنی
انانکه بزعم شما شرکای خود میدانستید ملخص آنکه شما همه بقصد من اتفاق کنید ثُمَّ لَا يَكُنْ
پس باید که نباشد أَمْرُكُمْ کار شما در قصد من عَلَيْكُمْ غُمَّةً بر شما پوشیده
یعنی بظاهر متوجه من شوید ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ پس ادا کنید بمن آنچه میخواهید یعنی بکنید از [illegible]
آنچه اراده شماست وَلَا تُنْظِرُونِ و مرا مهلت مدهید تا خلاصی یابم از [illegible]
[illegible] کلام من این سخنان دلیل است بر آنکه نوح علیه السلام در مقام توکل ثابت بوده
بوده و وثوق تمام بحضرت ملک علام داشته و میخواسته که امت او [illegible]
طریق متابعت کنند خود ایشان از خذلان ابدی دریافته از وی اعراض نمودند و وی فرمود
فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اگر روی بگردانید بعد از قبول قول من اعراض نمودید فَمَا سَأَلْتُكُمْ
پس من نخواستم از شما برادای رسالت خود مِنْ أَجْرٍ مزدی که باعراض شما از من فوت شده
باشد إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من برای دعوت إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بر خدای [illegible]

ثواب خواهد داد خواهی شما ایمان آرید و خواهی اعراض کنید وَأُمِرْتُ و فرموده شده ام
أَنْ أَكُونَ بآنکه باشم مِنَ الْمُسْلِمِينَ از گردن نهادگان مر حکم خدا را [illegible]
و اجر رسالت خود از غیر او نطلبم فَكَذَّبُوهُ پس بدروغ داشتند قوم نوح علیه السلام مر او را
یعنی اصرار کردند بر تکذیب او بعد از الزام حجت بر ایشان فَنَجَّيْنَاهُ پس نجات دادیم
نوح را علیه السلام از غرق شدن وَمَنْ مَعَهُ و آنان را که با وی بودند فِي الْفُلْكِ در کشتی و
اهل سفینه بقول اصح هشتاد مؤمن بودند از ذکور و اناث وَجَعَلْنَاهُمْ و گردانیدیم اهل
کشتی را خَلَائِفَ جانشینان در زمین از پس هلاک شدگان وَأَغْرَقْنَا و غرق کردیم
بطوفان الَّذِينَ كَذَّبُوا آنان را که تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را که با نوح علیه
السلام بود یعنی معجزات او فَانْظُرْ پس درنگر ای نگرنده بدیده عبرت و ببین كَيْفَ
كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ عاقبت کار بیم شدگان یعنی مشرکان از قوم نوح علیه
السلام و درین ایهام تسلیه حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه و بیم تهدید اهل کفر و ضلالت
ثُمَّ بَعَثْنَا پس برانگیختیم مِنْ بَعْدِهِ از بعد نوح علیه السلام رُسُلًا فرستادگان
إِلَى قَوْمِهِمْ بسوی قوم ایشان یعنی هر رسولی را بقوم خود هود را علیه السلام بقوم عاد و صالح را علیه السلام بقوم
ثمود و ابراهیم را علیه السلام بقوم بابل و شعیب را علیه السلام باصحاب ایکه و اهل مدین فَجَاءُوهُمْ
پس آمدند رسولان بامتان خود بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهای روشن و دلیلهای واضح فَمَا كَانُوا
لِيُؤْمِنُوا پس نبودند امم این رسل که ایمان آرند بدان پیغمبران فرستاده بآنچه بِمَا
كَذَّبُوا بسبب آنکه تکذیب کرده بودند یعنی منکر دیده بودند بِهِ بان مِنْ قَبْلُ پیش از

بعثت رسل یعنی بتکذیب حق را عادت کرده بوده قبل البعثت پس بعد از بعثت برهان و تیره مسلک
نمودند با ایمان نیاوردند بان چیزی که تکذیب آن کرده بودند پیش ازین یعنی در روز میثاق کذلک
مثل این مهرها که بر دلهای مکذبان از امم ماضیه نهاده بودیم نطبع مهر می‌نهیم علی قلوب
المعتدین بر دلهای از حد درگذرندگان در تکذیب یعنی مکذبان قریش و اعراب ایشان
ازین است ثم بعثنا پس برانگیختیم من بعدهم از پس پیغمبران موسی و هرون
موسی ابن عمران و برادر او هرون را علیهما السلم الی فرعون بسوی ولید بن مصعب بن ریان
که فرعون آن زمان بود وملائه و اشراف قوم او بایاتنا با آیتهای ما یعنی معجزهای
روشن چون عصا و ید و بیضا فاستکبروا پس گردن کشی کردند از قبول آن و متابعت
نمودند وکانوا و بودند ایشان قوما مجرمین گروهی جرم ارندگان یعنی معاند در تکذیب
انبیا و تهاون بایات کبریا فلما جاءهم پس آنهنگام که آمد بدیشان الحق سخن راست
و درست من عندنا از نزدیک ما یعنی موسی علیه السلم بدیشان آمد و سخن حق بر ایشان القا
فرمود و معجزه بدیشان نمود قالوا گفتند از فرط عناد و غرور ان هذا هر آینه آنچه تو آورده و معجزه
نام کرده لسحر مبین هر آینه جادوییست آشکارا قال موسی گفت موسی علیه السلم مر قایلان
این قول را اتقولون آیا میگویید شما للحق مر سخن راست و معجزه روشن را لما جاءکم
آنهنگام که بشما آمد که این سحرست اسحر هذا آیا سحرست این که من پیش شما نمودم استفهام است
بطریق انکار یعنی این جادویی نیست ولا یفلح الساحرون و پیروزی نیابند ساحران و بمراد نرسند
قالوا گفتند اشراف قوم فرعون مر موسی علیه السلم اجئتنا آیا آمدی تو لتلفتنا تا بگردانی ما را

عما وجدنا علیه از آنچه یافته‌ایم علیه بر آن چیز آباءنا پدران خود را از عبادت اوثان و طاعت
فرعون یعنی آمده تا ما را از پرستش فرعون باز داری وتکون و باشد لکما و شما را هر
دو را ... بمؤمنین از تصدیق کنندگان وقال فرعون وگفت فرعون جمعی از ظالمان ائتونی
بکل ساحر بیارید بمن هر ساحری علیم دانا در فن خود تا معارضه کند با موسی علیه السلم
پس سحره را جمع کردند بر وجهی که در سوره گذشته بتواعید کلیه مستظهر ساخته روز موعود بموضع معلوم
آوردند فلما جاء السحرة پس آنهنگام که آمدند جادوان در مقابله موسی علیه السلم
قال لهم موسی گفت مر ایشان را موسی علیه السلم القوا بیفکنید ما انتم ملقون
آنچه شما افکنندگانید آن را از رسن‌ها و عصاها فلما القوا پس چون بیفکندند جادوان حبال
و عصاهای خود خود را او بسبب حرارت هوا بحرکت آمده و چشم مردم بشکل مار نمود قال موسی گفت
موسی ما جئتم به آنچه آورده‌اید شما السحر آن جادوییست نه آنچه من آورده‌ام و فرعونیان
او را سحر میگویند ان الله هر آینه که خدای سیبطله زود باشد که تباه گرداند سحر شما را
و ما چیز سازد ان الله لا یصلح هر آینه که خدای بصلاح نیارد و تقویت نکند عمل
المفسدین کار تباه کاران را ویحق الله الحق و ثابت گرداند خدای و ظاهر سازد حق را یعنی حکم
نبی آورده او بکلماته بسخنان خویش یعنی بحکم و قضای خود یا بوعده نصرت و غلبه که با من فرموده
ولو کره المجرمون و اگرچه کراهت دارند کافران و دشوار آید بر ایشان یعنی حق سبحانه
وعده نصرت دوستان وفا کند و از خشم کراهت دشمنان باک ندارد
حق تعالی از غم خشم خصام ... کی گذارد اولیای در غرام ... مه فشاند نور و سگ وع وع کند

سک زنور ماه کی جو ظلم کند ، خرس خسا از تیره و بر روی آب ، ای صاحب فی تیره و دل اضطراب
مصطفی منتیکاندیم شب ، ثار شیخا بد زکینه بولهب ، ان مسیحا و ده زنده میکند
وان جهود از خشم سبلت میکنند فما آمن لموسی ایمان نیاوردند بموسی علیه السلم در مبدا امر او الا
ذریة من قوم فرعون مگر فرزندان از قوم موسی علیه السلم وان چنان بود که چون موسی از جانب مدین آمد بنی
اسرائیل را بحق دعوت نمود بعد از و بزرگان اجابت نکردند و بعضی از جوانان ایشان بوی گرویدند
علی خوف با وجود ترس من فرعون از فرعون وملائهم و ترس از گروه خود یعنی از مهتران
و روسا قوم مراد آنست که جمعی از بنی اسرائیل ایمان آوردند بموسی علیه السلم با آنکه میترسیدند هم از فرعون
و هم از کسان خود ان یفتنهم که عذاب کند فرعون ایشان را یا رجوع ابای ایشان بخود کنند تا باز گردانند
ایشان را بکفر وان فرعون لعال و بدرستی که فرعون متکبر و طاغی فی الارض در زمین
مصر و غالب بر اهل آن وانه و بدرستی که بود لمن المسرفین از حد بندگان در کبر و سرکشی
تا حدی که دعوی ربوبیت کرد و بنی اسرائیل را به بندگی گرفت وقال موسی گفت موسی علیه السلم وان
مومنان را وقتی که اثار خوف از ایشان مشاهده نمود یا قوم ای گروه ان کنتم آمنتم
اگر هستید شما که گرویده اید بالله بخدای و دانسته اید که ایصال منافع و دفع مضار بقبضه اقتدار است
فعلیه توکلوا پس بر او توکل کنید و کار خود با او باز گذارید ان کنتم مسلمین
اگر هستید گردن نهادگان مر احکام قضای او را در انوار آورده که این از قبیل تعلیق حکم بشرطین
نیست چه تعلق بایمان وجوب توکل است و مشروط باسلام حصول او محققان گفته اند حقیقت
توکل اسقاط خوف و رجاست از ما سوی الله بلکه استغراق در بحر شهود مسبب و انقطاع

ازملاحظه

از ملاحظه اسباب و گفته اند تعلق دلست بمحبت قادر مطلق و نسیان غیر او یعنی خود را
و غیر خود را قوت و تاثیری اثبات نکند بلکه منقاد باشد تحت الحکم الازلی بمثابه میت در
پیش غسال بیت ، هر که در بحر توکل غرق گشت ، حقش از ما سوی الله در گذشت
این توکل کرده وارد ویحها ، فهو حسبه بخند از پی گنجها چون موسی علیه السلم ایشان را
بتوکل فرمود فقالوا پس گفتند علی الله بر خدای نه بر غیر او توکلنا توکل کردیم و بلطف
او واثق شدیم و چون دعای توکل با اجابت مقرونست بزبان نیاز آغاز دعا کرده گفتند
ربنا ای پروردگار ما لا تجعلنا فتنة مگردان ما را محل عذاب للقوم الظالمین
برای گروه ستمکاران یعنی ایشان را بر ما مسلط مساز تا بدست ایشان معذب نشویم
ونجنا و خلاص ده ما را بمهربانی و بخشش خود من القوم الکافرین از گروه ناگرویدگان
یعنی از قصد و کید ایشان یا از ملاقات با ایشان آورده که بعد از ایمان این قوم بموسی علیه السلم
اشتغال ایشان بعبادت حق سبحانه فرعون بفرمود تا مساجد و معابد که بر سر محلات
و در میان اسواق ساخته بودند خراب کرده ایشان را از ادای نماز دفع نمود حق سبحانه موسی
را علیه السلم بفرمود تا در اندرون خانهای معابد مقرر کنند تا کافران بر عبادت ایشان مطلع
نگردند چنانچه میگوید واوحینا و وحی کردیم ما الی موسی واخیه بموسی و برادر او ان تبوا
که فرا گیرید جای باز گشت لقومکما برای قوم خود بمصر شهر مصر بیوتا خانها که رجوع کنند
بان بجهت پرستش خدای تعالی شعبه فیها اشارتست بانکه تخصیص معابد و تعیین قبله ان متعلق بایمان
قوم و دوران محل امام ایشان موسی بود و هارون واجعلوا و دیگر حکم کردیم که نسازید شما

برحمتک

و برادر تو قوم شما بیوتکم خانهای خود را که فرا گیرید قبلة مسجدها متوجه قبله یعنی کعبه و موسی علیه
السلم نماز بجانب کعبه گزاردی واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را در آن مواضع جمع کم جهت
آنست که اتخاذ مساجد و اقامه صلوة تعلق بهم دارند وبشر المؤمنین و بشارت ده ای موسی
مومنان را بنجات دینی و درجات عقبی توحید ضمیر مشیر است بآنکه بشارت وظیفه صاحب شریعت
است و آن موسی علیه السلم وقال موسی و گفت موسی در دعای خود ربنا ای آفریدگار ما
انک اتیت بدرستی که دادی تو فرعون وملأه فرعون و گروه او را زینة چیزی که بآن
آرایش کنند از لباس و پیرایه و متاع خانه واموالا و داده ایشان را مالها از نقود و انعام و ضیاع فی
الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا ابن عباس رضی الله عنه فرموده که از فسطاط مصر تا زمین حبشه
کوهها بود که در آن معادن ذهب و فضه و زبرجد بود و همه تعلق بفرعون داشت و فرمان او در آن
روان بود و بدین سبب کوزه تصرف و قبضه او در آمده مسول و متحمل شده بود و سبب ضلال و اضلال او
گشت پس موسی علیه السلم بعد از آنکه دعای خود گفت ای پروردگار ما فرعون و قوم او را مال
داده دیگر باره برای الحاح در تضرع تکرار کرد ربنا ای آفریدگار ما ایشان را اعطا داده لیضلوا تا گم
کردانند بندگان را عن سبیلک از راه عبادت تو بعبادت فرعون خوانند ربنا اطمس
ای پروردگار ما محو کن علی اموالهم بر مالهای ایشان یعنی صورت آنها محو کن و شغل
دیگر تا شوکت ایشان فتاده گفته که دینار و درهم ایشان هم سنگ شد بر همان شکل و نقشی که داشت
و شدی فرموده که تمام اموال ایشان از نقود و اطعمه و اشجار همه سنگ شد و این یکی از آیات
نه‌گانه بود دیگر موسی علیه السلم دعا فرمود واشدد علی قلوبهم و سخت فرا گیر دلهای ایشان را یعنی

مهر بر آن

مهر بر آن تا سخت دل شوند فلا یؤمنوا پس ایمان نیاورند موسی علیه السلم بوحی معلوم
فرموده بود که ایشان نخواهند گروید لاجرم دعا کرد که دل ایشان را سخت ساز تا بایمان منشرح
نشوند و ایمان نیارند حتی یروا العذاب الالیم تا ببینند عذابی دردناک را که آن غرقست
در بحر قلزم قال گفت خدای قد اجیبت بدرستی که اجابت کرده شد دعوتکما
دعای شما که هر دو برادر آورده اند که موسی علیه السلم دعا و هرون علیه السلم آمین گفت و آمین
گوینده در دعا شریکست از این جهت گفت دعای هر دو مستجاب شد فاستقیما پس ثابت
باشید بر دعوت و الزام حجت و تعجیل می نمایید که مطلوب شما در خود ظهور خواهد رسید
گویند بعد از چهل سال اثر آن دعا ظاهر شد ولا تتبعان و پیروی مکنید در تعجیل سبیل
الذین راه آنانکه از فرط جهالت لا یعلمون نمیدانند که وعده حق سبحانه نوقفا
نیاید در وقت آن مصاع کارها در بند وقت آمد تنگ دار دلتنگ و چون وقت عذاب
آن قوم در رسید وحی آمد بموسی علیه السلم که با قوم خود از مصر بیرون رو که قبطیان را هنگام
عذاب آمد موسی علیه السلم با جماعت بنی اسرائیل متوجه شام شد چون بکناره دریای قلزم
رسید فرعون با لشکر از عقب در رسید و بدعای موسی علیه السلم دریا شکافته شد و تفاصیل
این واقعه در سوره شعرا آمده ذکر خواهد پذیرفت القصه بنی اسرائیل بسلامت از دریا بگذشتند
حق سبحانه میفرماید وجاوزنا ببنی اسرائیل و بگذرانیدیم فرزندان یعقوب را
البحر از دریای قلزم بسلامت فاتبعهم پس از پی در آمدند ایشان را فرعون
وجنوده فرعون و لشکریان او بغیا برای ستم کردن بر بنی اسرائیل وعدوا و از جهت

از حد بیرون بردن در جفای ایشان پس چون بکنار دریا رسیدند و اسب فرعون لعین
بوی مادیان که جبرئیل علیه السلم سوار بود شنید بدریا در آمد و لشکر متابعت نمودند و در دریا
فرعون میخواست که بدریا در آید اما مرکب او را ببرد حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ تا چون دریافت
او را غرق شدن و دانست که هلاک خواهد شد قَالَ آمَنتُ گفت ایمان آوردم و بگرویدم
أَنَّهُ بانکه لَا إِلَٰهَ نیست معبودی مستحق عبادت إِلَّا الَّذِي مگر الله خدای که بوی گرویدند
موسی علیه السلم آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ گرویده اند بدو بنی اسرائیل وَأَنَا وَمِنَ
الْمُسْلِمِينَ از جمله گردن نهادگانم و حکیم او را در مدارک آورده که فرعون معنی واحد را سه
بار بسه عبارت تکرار کرد از غایت حرصی که بر قبول آن داشت و بجهت فوت مقبول نشد
چه در وقت مره واحد کافی بود و بعد از آنکه فرعون این سخن گفت حق سبحانه با جبرئیل در جواب
او فرمود آلْآنَ آیا ایمان می آری اکنون که اختیار نمانده وَقَدْ عَصَيْتَ و حال آنکه نافرمانی
کردی قَبْلُ پیش ازین فرمان بجبرئیل نشنیدی وَكُنتَ و بودی مِنَ الْمُفْسِدِينَ
از جمله گمراهان و گمراه کنندگان در مدارک و غیر آن از تفاسیر آورده که روزی جبرئیل علیه
السلم بدیوان مظالم فرعون آمده این صورت فتوی بدو نمود که حکم امیر چیست در شان بنده که
نشو و نما در میان مال و نعمت خواجه خود یابد و بتربیت او از سایر ممالیک ممتاز گردد پس
کفران نعمت پیش آورده و دعوی خواجگی آغاز کرده فرمان مولی خود نبرد فرعون بدست خود در ذیل
فتوی او نوشت که میگوید ابو العباس ولید بن مصعب که سزای بنده که برسید خود بیرون آید و
نعمت او کافر گردد آنست که او را در دریا غرق سازند جبرئیل علیه السلم آن خط فرا گرفت و در وقتی

می کرد فرعون بگرداب فرو رفت آن اظهار ایمان میکرد آن خط را بوی نمود و گفت بفتوی تو با تو این
عمل کرده اند فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ پس امروز بیرون آریم ما بِبَدَنِكَ تن ترا از آب یعنی قوم تو همه در
قعر دریا اند ما بدن تو ترا بر روی آب ارم آورده اند که چون فرعون و قوم او غرق گشتند بنی اسرائیل
را دغدغه شد که فرعون هلاک نشده دم بدم کشفیات نکرده لشکر او از دریا بگذراند
از عقب ما در آید حق سبحانه فرعون را بر روی دریا آورد با زرهی که در بر داشت و بدان او را می شناختند
بنی اسرائیل تن او را بی روح دیده تسلی یافتند و ازینست که بعضی علما بدن را بمعنی درع داشته
اند و آمدن بر بالای آب با آنکه او مقتضی رسوب در آبست آیتی باشد از آیات قدرت
ربانی و در زاد المسیر آورده که بقیه قوم فرعون که در مصر بودند غرق شدن او را مستبعد
داشتند او با قوم خود در خواب بود بعید فرغ و اکنون مشغول است حق سبحانه وحی کرد بدریا که فرعون را با
کناره افکند تا مصریان ببینند پس دریا او را بر زمین بلند افکند فی نجوة کس او را دیده و از چیست
که در معنی ننجیک فرموده اند که نلقیک علی نجوة من الارض و بر هر تقدیر بدن ترا از دریا بر آریم
لِتَكُونَ تا باشی تو لِمَنْ خَلْفَكَ برای کسی که از پس تو آید آيَةً نشانه که بتو عبرت گیرند تا بدانند
که مملوک مقهور دوری از دعوی مالکیت و قاهریت بنده که خود را الغرقة شد در گرداب
چو امداد آثار ربکم الا علی بجمیع جهانیان رسانند بیت عاجزی کو اسیر خواب و خور است
لاف قدرت زند چه بیخبر است آنکه در عکس خود زبون باشد صاحب اقتدار چون باشد
وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستی که بسیار مِّنَ النَّاسِ از مردمان عَنْ آيَاتِنَا از علامات
قدرت ما لَغَافِلُونَ بیخبرانند از آن نه از ان فکرتی و نه از ان عبرتی وَلَقَدْ بَوَّأْنَا و بدرستی

که باجای دادیم بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را علیه السلم بعد از هلاک فرعون و قوم او
مبوأ صدق جای بسزا و شایسته چنانچه از صدق وعده ما سزید و آن ولایت شام
بود و بعد از آن مصر ورزقناهم و روزی دادیم ایشانرا من الطیبات از پاکیزها و چیزهای
لذیذ و بقول بعضی انجا مراد از بنی اسرائیل یهود عصر پیغمبر اند که ایشانرا در یثرب جای داد و خرما
تر و خشک بدیشان ارزانی داشت فما اختلفوا پس اختلاف نکردند در امور
دنیا در شأن محمد صلی الله علیه وسلم حتی جاءهم العلم تا وقتی که آمد بدیشان
علم توریت و احکام آن و درین اختلاف کرده اند تا وبال یا زمانی که عالم شدند بعثت احمد
و صفات محمد صلی الله علیه وسلم و بتغییر و تحریف آن مشغول گشتند و گفته اند آن علم قرآن
است که فرود آمد و سبب اختلاف یهود شد ان ربک بدرستی که پروردگار تو یقضی
بینهم حکم کند میان ایشان یوم القیمة روز رستخیز فیما کانوا در آن چیزی که
بودند که از روی عناد یا جهل فیه یختلفون در آن چیز اختلاف میکردند از حکم توریت
یا از پیغمبر صلی الله علیه وسلم فان کنت پس اگر هستی تو فی شک در گمان مما
انزلنا الیک از آنچه ما فرستاده ایم بر تو از قصص و احکام فاسأل الذین پس بپرس
از آنکه یقرؤن الکتب میخوانند کتابرا یعنی جنس کتب است من قبلک پیش از تو یعنی
از اهل کتاب چه این منزل محقق است نزد ایشان و مثبت در کتب ایشان مخاطب
حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و مراد امت اند و در زاد المسیر آورده که آن بمعنی
ما یافته است یعنی تو در شک نیستی اما برای زیادتی بصیرت سوال کن از اهل کتاب لقد

جاءک الحق بدرستی که آمد بتو بیان راست و درست من ربک از آفریدگار تو
فلا تکونن پس مباش من الممترین از شک آرندگان اصح اقوال آنست که در امثال
این مخاطبات صورت خطاب سوی حضرت رسالت است اما مخاطب غیر اوست چه آن
حضرت معصوم محفوظ است از شکوک و شبهات در آنچه در وی منزل شده و از همین قبیل است
این خطاب دیگر که ولا تکونن و مباش تو من الذین کذبوا از کسانی که تکذیب کردند
بایات الله مر آیتهای خدایرا که قرآنست فتکون پس باشی از تکذیب کنی من
الخاسرین از زیان زدگان ان الذین حقت بدرستی که آنانکه واجب شده است علیهم بر
ایشان کلمت ربک قول پروردگار تو یعنی قولی که در لوح محفوظ نوشته شده که ایشان بر کفر میرند و ملائکه
را بدان خبر داده و گفته اند کلمه آنست که لاملأن جهنم یا حکم الله فی الازل
و بهر تقدیر چون کلمه در شأن ایشان ثابت شد لا یؤمنون ایمان نمی آرند زیرا که کلام
حق سبحانه در وقوع ثبت و چون سبب اصلی مر ایمان ایشانرا که تعلق اراده الله باشد بدان مفقود
است مطلقا ایمان نیارند ولو جاءتهم و اگر چه آمد بدیشان کل آیة هر آیتی که
اقتراح میکنند حتی یروا تا ببینند العذاب الالیم عذاب دردناک را که نام زد ایشان
باشد و بعد از نزول عذاب ایمان ایشانرا نفع نرساند چنانچه قوم فرعون و سایر امم ماضیه
را سودی نداشت فلولا کانت قریة در تبیان آورده که اکثر نحویان برانند که لولا اینجا
بمعنی هلا نیافت است یعنی نبودند اهل دهی از دیههای خاصه که بوقت نزول عذاب امنت
ایمان آورند فنفعها پس سود رسانید اهل آن ده را ایمانها ایمان ایشان

دران وقت الا قوم یونس مگر قوم یونس را علیه السلام که ایشان لما آمنوا آنهنگام
که ایمان آوردند کشفنا عنهم برداشتیم و ببردیم از ایشان عذاب الخزی عذاب
رسوای فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا ومتعناهم و برخوردار گردانیدیم ایشان را
الی حین تا هنگام رسیدن اجلهای ایشان و بر تقدیرین معنی که گفته شد استثنا در
الا قوم یونس متصل بود و نفع با ایمان ناس مخصوص باشد باین قوم و مستثنا باشد از حکم
این آیه که فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا و جمعی بر آنند که معنی آیه اینست که چرا اهل قری
ایمان نیاوردند قبل از معاینه عذاب و تعجیل نکردند پس از حلول آن تا نفع کردی ایشان را ایمان
ایشان لیکن قوم یونس علیه السلام چون امارات عذاب مشاهده نمودند تاخیر نکردند
ایمان خود را تا وقت حلول و ایمان آوردند و برین تقدیر استثنا منقطع باشد و قصه یونس
بر سبیل ایجاز چنان بوده که حق سبحانه او را با اهل نینوی فرستاد و از اهل موصل و او ایشان را
بتوحید خدای دعوت کرد و ابا نموده و بر امیر نجابیدند او را بر تنگ آمد و گفت اللهم قوم من مرا تکذیب
کردند فانزل النقمة علیهم حق سبحانه اجابت فرمود و گفت خبر ده قوم خود را که بعد از سه
روز یا چهل روز عذاب بایشان فرود آید یونس علیه السلام ایشان را خبر داد و از میان قوم بیرون
رفته در شکاف کوهی پنهان شد چون زمان موعود نزدیک رسید حق تعالی بمالک
دوزخ خطاب کرد که بمقدار شعیره از سموم دوزخ بدین قوم فرست مالک فرمان الهی بجای آورد
وان سموم بصورت ابر سیاه یا دودی غلیظ و شرارات آتش بیامده گرد مدینه نینوی
درگرفت اهل شهر دانستند که یونس علیه السلام راست گفته روی بملک خود آوردند

و او مردی عاقل بود فرمود که یونس علیه السلام طلب کنید هر چند که طلب کردند نیافتند ملک
گفت اگر یونس رفت خدای که او ما را بدو دعوت میکرد باقیست و دانا و شنوا
اکنون هیچ چاره نیست الا آنکه عجز و شکستگی و تضرع بدرگاه او بریم پس ملک
سر و پای برهنه پلاسی در پوشید و رعایا همین صورت روی بصحرا نهادند مرد و زن و خورد
و بزرگ خروش و فریاد بر آوردند کودکان را از مادران جدا کردند و یکبار [illegible]
ساخته آواز بر داشتند ابنا جاجوه و از اول ذی الحجه تا عاشر محرم برین وجه می نالیدند و در
چهل روز از فغان و ناله نیاسودند و مناجات بموقف عرض میرسانیدند
چاره ما ساز که بیچاره ایم ❊ گر تو برانی بکه رو آوریم ❊ بی طریقیم از همه سازنده ❊ تو خداوند ارحم
پس تو گر بی پرده و پا ادیم ❊ هم بامید تو خدا را ملیم ❊ قومی میگفتند خداوندا یونس علیه
السلام ما را گفته بود که خدای من گفته بندگان بخرید و آزاد کنید ما بندگان توایم ما را بکرم خود از عذاب
آزاد کن جماعتی دیگر می نالیدند الهنا ما را یونس علیه السلام خبر داد که تو خداوند فرموده که چاره
کار دستگیری ما بیچارگان درمانده ایم بفضل خویش ما را دستگیر ❊ بعضی دیگر بعرض میرسانیدند
که ای پروردگار ما یونس علیه السلام از قول تو فرموده که هر که به شما ستم کند ازو درگذرانید خدایا
ما گناه بر خود ستم کرده ایم از ما عفو کن ❊ قومی دیگر برین گونه ادا کردند که خدایا یونس علیه السلام
ما را امر کرده که پروردگار من گفته است که سایلان را رد مکنید ما سایلان روی بدرگاه کرمت
آورده ایم ما را رد مکن ❊ ما تهی دستان بر آورده ایم دستی در دعا ❊ نقد فیضی ده بدین دست
ای قاضی حاجات درویشان و محتاجان توی ❊ پس روا کردان از کرم حاجات بسیار هم

القصه روز جمعه که ادینه بود دها شور از مناجات و لسوز ایشان ظهور نموده برات نجات
از دیوان رحمت نوشته شد و ظلمات سحاب مرتفع گشته از رحمت سایه رافت بر
مفارق ایشان افکند یونس علیه السلم بعد از چهل روز متوجه نینوی شد مینواست که از حال
قوم خبر گیرد چون نزدیک شهر رسید و از صورت واقعه مطلع شد ملال بسیار بر وی
غلبه کرد با خود گفت من ایشانرا بعذاب ترسانیدم و عذاب برحمت مبدل گشت
اگر من بدین شهر روم مرا بکذب نسبت دهند روی بصحرا نهاد و قصه رفتن او بدریا و کشتی
در بطن ماهی در سوره انبیا و صافات مذکور خواهد شد **وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ** و اگر خواستی
پروردگار تو **لَآمَنَ** هر اینه ایمان آوردندی **مَنْ فِي الْأَرْضِ** هر که در زمین است **كُلُّهُمْ
جَمِيعًا** همه ایشان آورده اند که حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه
بر ایمان قوم بغایت حریص بود و چون ایمان نمی آوردند غبار ملال بر آینه دل آن حضرت
می نشست حق سبحانه این آیه فرستاد و ایمان خلق را بمشیت باز بست و فرمود که **أَفَأَنْتَ**
ایا تو **تُكْرِهُ النَّاسَ** اکراه میکنی مردمانرا **حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ** تا گردند مومنان گفته اند
منسوخ است بایه قتال **وَمَا كَانَ** و نشاید و نیست هیچ تنی را **لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ** اینکه
ایمان آرد **إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ** مگر بارادت و توفیق و ضیای الهی **وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ**
و میگردانیم عذابرا یا خشم میکنیم یا مسلط میکنیم شیطانرا و بعضی پلید میخوانند یعنی خدای غضب
میکند **عَلَى الَّذِينَ** بر انانکه **لَا يَعْقِلُونَ** تعقل نمی کنند در حجج و ایات **قُلِ انْظُرُوا** بگوی
محمد مشرکانیرا که از تو طلب ایات میکنند که بنگرید بچشم سر یا ملاحظه کنید بدیده سر

مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ تا چه چیزهاست در اسمانها از عجایب فطرت **وَالْأَرْضِ** و در زمین
از بدایع قدرت تا شمارا دلالت کند بر صنع کامل الهی و بدایع و حکمت پادشاهی **وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ**
و دفع نمی کنند دیدن ایتها **وَالنُّذُرُ** و استماع کلام بیم کنندگان یعنی رسل عذاب الهی
عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ از گروهی که در علم و حکم من واقع است که نخواهند گروید **فَهَلْ
يَنْتَظِرُونَ** پس چشم نمیدارند این مشرکان **إِلَّا مِثْلَ** ایامی را یعنی وقعها
را **مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ** مثل وقایع انانکه **خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ** گذشته اند پیش از
ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب ایکه و اهل موتفکه و ایام نزول عذاب است
قُلْ فَانْتَظِرُوا بگو پس انتظار برید عذابی را که بشما نازل خواهد شد **إِنِّي مَعَكُمْ**
بدرستی که من با شما **مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ** از منتظرانم هلاک شمارا **ثُمَّ نُنَجِّي** پس نجات میدهیم
رُسُلَنَا پیغمبران خود را هرگاه که عذاب بمکذبان ایشان فرود آمد **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و نجات
دادیم انانرا که گرویده بودند بدیشان **كَذَٰلِكَ** همچنین که داده ایم رسل و متابعان ایشان
را **حَقًّا عَلَيْنَا** وعده ثابت و درست است از ما که بوقت هلاک مشرکان
نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ نجات میدهیم گرویدگانرا که محمدست صلی الله علیه و اله وسلم
و اصحاب او **قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ** بگوی ای محمد ای مردمان و خطاب با اهل مکه است
إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ اگر هستید شما در گمان **مِنْ دِينِي** از صحت دین من
پس من نمی پرستم انانرا که
تَعْبُدُونَ شما میپرستید **مِنْ دُونِ اللَّهِ** بجز خدای از اصنام و ملایکه **وَلَٰكِنْ أَعْبُدُ**

ولیکن می‌پرستم خدای را الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ آن خدای که میمیراند شما را تخصیص توفی بجهت تهدید
است به وفات اهل شرک میعاد عذاب ایشانست وَأُمِرْتُ و مامور شده‌ام أَنْ
أَكُونَ بآنکه باشم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروندگان باحکام الهی و اخبار انبیا وَأَنْ أَقِمْ و دیگر او
یا وحی فرستاده اند بآنکه بپای دار وَجْهَكَ عمل خود را لِلدِّينِ از برای دین یعنی خالص ساز
آنرا حَنِيفًا در حالتی که مایل باشی از همه دینی بدین اسلام وَلَا تَكُونَنَّ و مباش مِنَ
الْمُشْرِكِينَ از شرک آورندگان این خطاب ستوده نیز از حضرت است وَلَا تَدْعُ
و مخوان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مَا لَا يَنْفَعُكَ آنچیز را که سود نکند ترا خواندن او وَلَا يَضُرُّكَ
و زیان نرساند ترا فرو گذاشتن او فَإِنْ فَعَلْتَ پس اگر بکنی یعنی بخوانی این چنین چیزها
فَإِنَّكَ پس بدرستی که تو إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ آنهنگام از ظالمان باشی که وضع
در غیر موضع او کنی وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ و اگر برساند خدای بتو مرضی باشدتی یا فقری فَلَا
كَاشِفَ لَهُ پس هیچ رفع کننده و باز دارنده نیست وی را إِلَّا هُوَ مگر او که الله
است وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ و اگر خواهد بتو صحت و راحت و غنا فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ
پس دفع کننده و باز دارنده نیست مر آن فضل او را و وضع فضل در موضع ضمیر دلیل است
بر آنکه حق سبحانه متفضل است باراده خیر بر بندگان نه باستحقاق ایشان يُصِيبُ بِهِ
میرساند فضل خود را مَنْ يَشَاءُ بآنکه میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان وَهُوَ الْغَفُورُ
و اوست آمرزنده پس از غفران او بمعصیت نا امید مشوید الرَّحِيمُ مهربانست امید
در رحمت او بندید قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ بگوای مردمان قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ بدرستی

که آمد بشما کلام خدای درست یا پیغمبر راست مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما هیچ عذری
نماند شما را فَمَنِ اهْتَدَى پس هر که راه یافت بایمان و متابعت فَإِنَّمَا يَهْتَدِي
پس جز این نیست که راه مینماید لِنَفْسِهِ برای خود یعنی منفعت او عاید باوست وَمَنْ
ضَلَّ و هر که گمراه شد بانکار و تکذیب فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس نیست که
گمراه میشود عَلَيْهَا بر نفس و وبال آن ضلال باوست وَمَا أَنَا و نیستم من عَلَيْكُمْ
بِوَكِيلٍ بر شما نگهبانی که امر شما موکول بمن باشد میاطی فرموده که آیة السیف ناسخ این آیت است
وَاتَّبِعْ و پیروی کن ای محمد مَا يُوحَى إِلَيْكَ آن چیز را که وحی کرده میشود بسوی تو بامتثال
و تبلیغ وَاصْبِرْ و صبر کن بر دعوت و در ایذای که بتو رسد شکیبای حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ
وقتی که حکم کند خدای بنصرت تو یا امر فرماید بقتال و شبهی و جزیه گرفتن وَهُوَ و اوست خَيْرُ
الْحَاكِمِينَ بهترین حکم کنندگان زیرا که در حکم او خطائیست یا مطلع رسانیده احتیاج ...
و گواه نیز ندارد و نظم از سفیدی ما سیاهی کس تا لوح و قلم یک رقم از حکم حکمش

سُورَةُ هُودٍ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الر در اتفاق فرموده که حروف مقطعه نیست با اصلاح وضعی و عرفی مفهوم المراد نیست
پس سر مکتوم باشد و موید این قول آنکه شعبی از معنی مقطعات پرسیدند فرمود که
سر الله فلا تطلبوه و بعضی بر آنند که معنی الر اینست انا الله أری منم خدای که می‌بینم طاعت مطیعان
و معصیت عاصیان او هر کس را نیابت عمل او جزا خواهم داد پس این کلمه مشتمل است
بر وعد و وعید كِتَابٌ این کتابیست ... که أُحْكِمَتْ استوار کرده شده است

آیاته ایتهای او بحجج و دلایل مشتمل گشته است بنظمی محکم چون بنای مستحکم که نقص و خلل بدو راه
نیابد ثم فصلت پس جدا کرده شده است سوره سوره و آیه آیه یا تفصیل یافته است
در آنچه بندگان بدان محتاجند یعنی مبین شده است من لدن حکیم از نزدیک حکم کننده یا حکمت
بخشنده خبیر دانا بهمه چیز الا تعبدوا برای آن تا نپرستید الا الله مگر خدای را اننی لکم
بدرستی که من مر شمارا منه از وی یعنی با امر وی نذیر بیم کننده ام بعقوبت بر شرک و طغیان
وبشیر و مژده دهنده بمثوبت بر توحید و ایمان وان استغفروا و دیگر احکام و تفصیل
آیات برای آنست تا آمرزش طلبید ربکم از پروردگار خود برای گناهان گذشته ثم
توبوا پس توبه کنید بحضرت او از معاصی در زمان آینده یمتعکم تا برخوردار دهد شمارا
متاعا حسنا برخورداری نیکو یعنی عمر دراز ارزانی دارد تا مردم از شما منتفع گردند یا شما
را از زندگانی و بهره دنیوی و تن درستی الی اجل مسمی تا وقت نام برده شده که آخر عمر
مقدر است محققان گفته اند متاع حسن رضاست بر آنچه دست میدهد از نعمت و صبر بر آنچه
روی نماید از محنت در لطایف قشیری مذکور است که برخورداری نیکو آنست که جانب مردم بر دست
وی گذارده شود ویؤت و بدهد خدای کل ذی فضل هر خداوند فضلی را در فضله
ثواب و جزای فضل او هم در دنیا و هم در آخرت ابن مسعود فرموده که ذو فضل کسی است که حسنه
او فاضل باشد از سیئات او و خواجه جانی گفته که ذو فضل آنست که در دیوان ازل بنام او نشان
فضل نوشته شده باشد هر آینه بعد از وجود بدان شرف خواهد رسید مصرع
آنرا که بداده اند ازو باز نگیرند وان تولوا و اگر شما ای کافران بر گردید از اسلام یا از ...

نیند از متابعت من فانی پس بدرستی که من اخاف علیکم میترسم بر شما عذاب
یوم کبیر از عذاب روز بزرگ که روز قیامت است و در تیسیر گوید روز بدر گفته اند روز شدت
است و از ابتلای کفار بود بقحط و غلا تا حدی که مرده و جرد از میخوردند الی الله بسوی مجازات خدا
ست مرجعکم بازگشت شما وهو علی کل شیء و او بر همه چیزها از اعاده و اثابت
و تعذیب قدیر توانا است آورده که جمعی مشرکان بی باک که عداوت حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم می نمودند بجهت مصلحت زمان در اخفای آن میکوشیدند روزی
با یکدیگر ملاقات نموده گفتند چون پرده فرو گذاریم و خود را بجامها بپوشیم و سینهای خود را
فراهم گیریم در عداوت محمد کسی چگونه بران اطلاع یابد حق سبحانه این فرستاد که الا انهم
بدانید که ایشان یعنی کافران یثنون صدورهم فراهم میگیرند سینهای خود را بر عداوت
تو من یا دو تا میکنند و ثنی آن دو کردن سینه عبارتست از پوشیده داشتن راز در دل
یعنی دشمنی در درون دل میگیرند لیستخفوا منه تا پنهان دارند از خدای الا حین
بدانید آن هنگام که ایشان یستغشون ثیابهم در سر کشند جامهای خود را و بر فراش
خود جای گیرند یعلم خدای میداند ما یسرون آنچه پنهان میکنند در سینها وما
یعلنون و میداند آنچه اظهار میکنند بزبانها و سر و علن نزد ایشان نسبت علم حق یکسان
است انه علیم بدرستی که او دانا است بذات الصدور باسراری که در سینها
است و گویند ذات الصدور دلها اند و حق سبحانه مضمرات آنرا میداند بیت
ای که در دل نهان کنی سری • آنکه دل آفرید میداند • در اسباب نزول آورده که این در شأن

اخنس شریق نازل شده که مردی سخن کننده شیرین زبان بود بطلازیست حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم آمدی وسخنان خوش آینده ادا کردی و لاف هواداری و یگانگی زدی اما باطنش بخلاف
باطن بود درونش تیره و بیرونش روشن می‌نمود حق سبحانه خبث عقیدت او را بدین آیه آشکارا
کرد تا کسی بصفای ظاهرش از ظلمت باطنش غافل نگردد و شیخ طریقت قدس سره فرموده که
مشابه مارست درونش زهر و بیرونش نقش و نگار ست پس صورت ظاهر بندار اعتبار
باطنی باید بیزار از غبار وَمَا مِنْ دَابَّةٍ و نیست هیچ جنبنده فِي الْأَرْضِ در زمین مراد جنبنده
إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بر خدایست رِزْقُهَا روزی ایشان از روی تفضل و رحمت ایراد لفظ علی
قید وجوبست بجهت تحقیق وصول رزقست به مرزوق گفته‌اند علی بمعنی من است یعنی روزی همه از خدا
یا معنی آنکه یعنی روزی مفوض بحق تعالی است اگر خواهد بسط و اگر اراده نماید قبض کند وَيَعْلَمُ و میداند
خدای مُسْتَقَرَّهَا قرارگاه هر یک از حیوانات در حین حیوة وَمُسْتَوْدَعَهَا و آرامگاه وی بعد از وفات صاحب
کشاف آورده که مستقر مسکن حیوانات از زمین و هوا و مستودع موضع قرار ایشان قبل از
استقرار چون صلب و رحم و بیضه كُلٌّ همه که یاد کرده شد از دواب و ارزاق و مستقر و
مستودع ایشان مذکور و مسطورست فِي كِتَابٍ مُبِينٍ در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ
وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکه خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها را فِي
سِتَّةِ أَيَّامٍ در شش روز از ایام دنیا که اول یکشنبه و آخر آدینه بود وَكَانَ
و پیش از آفرینش ارض و سما عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ عرش او بر آب و در بعضی تفاسیر آورده که
حق سبحانه و تعالی در مبدأ آفرینش یاقوتی سبز بیافرید و بنظر هیبت در و نگریست آن جوهر

آب شد پس حق تعالی باد را بیافرید و آب را بر بالای او بداشت و عرش را بر زبر آب
جای داد و در وقوف عرش بر آب و استقرار آب بر باد اعتبار عظمت و اهل تفکر
را عبرتها و حق تعالی بیافرید آسمان و زمین و عرش و آب و باد را لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شما
را یعنی معامله از ما بندگان کند تا ظاهر شود که أَيُّكُمْ کدام از شما أَحْسَنُ عَمَلًا نیکوترست از روی
علم یعنی شکر که بیشترست بر بن نعمت یا تصدیق کاملترست در قرار عرش بر آب و وقوف
آب بر باد وَلَئِنْ قُلْتَ و اگر گویی تو ای محمد مر قوم خود را إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ بدرستی که شما برانگیخته شوید
برانگیخته شدگانید مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ از پس مرگ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه گویند
آنانکه کفر ورزیده‌اند إِنْ هَذَا نیست این سخن که در باب بعث میگویید إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ
مگر مانند سحر آشکارا در فریب یا در بطلان وَلَئِنْ أَخَّرْنَا و اگر تأخیر کنیم عَنْهُمُ الْعَذَابَ
از ایشان عذابی را که وعده داده‌ایم إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ تا هنگام شمرده شده یعنی وقتی معلوم
لَيَقُولُنَّ هر آینه گویند از روی استهزا مَا يَحْبِسُهُ چه چیز باز میدارد عذاب
را از نزول و وقوع أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ بدانید که آن روزی که بیاید عذاب بر ایشان که روز بدرست
لَيْسَ مَصْرُوفًا نباشد آن عذاب باز داشته عَنْهُمْ از ایشان یعنی وقت
عذاب در رسید هیچ وجه از ایشان مندفع نگردد و سلمی فرموده که این عذاب از قبل
جبرئیل است علیه السلام و مستهزیان را فنا که مضمون إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ از آن خبر میدهد
و در سوره حجر مذکور خواهد شد وَحَاقَ بِهِمْ و احاطه کرده خواهد شد بدیشان وضع ماضی
در محل مستقبل بجهة تحقیق وقوعست یعنی گویا فرا گرفت جهات ایشان را مَا كَانُوا آنچه بودند

که از روی جهل يستهزئون بدان استهزا میکردند و بوقوع آن استعجال مینمودند ولئن
أذقنا الإنسان و اگر بچشانیم یعنی بدهیم آدمی را منا رحمة از نزد خود نعمت
که دریابد لذت آنرا ثم نزعناها پس بازستانیم آنرا منه ازو إنه ليؤوس
بدرستی که او ناامید شود بجهت بی‌صبری و عدم اعتماد بر کرم ما كفور ناسپاس است و
نعمت گذشته را ولئن أذقناه و اگر بچشانیم او را نعماء نیکویی چون صحت و غنا بعد
ضراء مسته بعد سختی که بدو رسیده باشد چون بیماری و فقر ليقولن هر آینه گوید
ذهب السيئات برفت بدیها یعنی مکاره و مصائب که او را بد مینمود دور شد
عني از من إنه بدرستی که او لفرح شادمانست بنعمت و مغرور بدان فخور
نازنده و فخر کننده بر مردمان و فرح و فخر او را غافل ساخته‌اند از شکر نعمت و قیام بحق آن
إلا الذين مگر آنانکه صبروا شکیبایی نمودند در محنت و بلا وعملوا الصالحات
و کردند عملهای نیکو یعنی وظایف شکر بتقدیم رسانیدند در نعمت و رخا أولئك لهم آن
گروه که بصفت صبر و شکر موسوم اند مر ایشانراست مغفرة آمرزش گناهان وأجر كبير
و مزد بزرگ که اقل آن بهشت شیخ المعانی فرموده که در جنت نعمی هست که همه نعیم بهشتی در جنب
آن محقر و مختصر باشد یعنی مشاهده انوار لقا نظم مارا بهشت بهر لقای تو درخوراست
بی پرتو جمال تو جنت محقرست . آورده‌اند که کفار عرب از روی تعصب و عناد اقتراح ایات از
حضرت سید کاینات علیه افضل الصلوات والتسلیمات میکردند و با کلام قدیم و کتاب
کریم بطریق تهاون و استهزا سلوک مینمودند و از جمله اقتراحات ایشان آن بود که چرا گنجی

بتو نداده‌اند یا ملکی بتصدیق تو نفرستاده‌اند حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم از عدم قبول
و استهزا و سخریه ایشان تنگدل میشدند حق سبحانه و تعالی برای تفریح آن حضرت در ادای رسالت
و عدم مبالات بتردد و انکار ایشان آیه فرستاد که فلعلك تارك پس شاید
که تو ترک کننده باشی امام ماتریدی میگوید رحمه الله که استفهام بمعنی نهی است یعنی ترک
مکن بعض ما يوحى برخی از آنچه وحی کرده شده است إليك بسوی تو یعنی آنچه مخالف
رای مشرکانست از سبب الحاد ایشان وضائق و تنگ شده به باظهار صدرك
سینه تو أن يقولوا از ترس آنکه گویند لولا أنزل چرا فرو فرستاده نشده
است عليه كنز برو گنجی که نفقه کند بر مردمان و بسبب آن تابع او شوند أو جاء
معه یا چرا با او نیامده ملك فرشته بجهت گواهی بر نبوت او تو بسبب این مقالات
از ادای رسالت باز ممان إنما أنت جز این نیست که تو نذير بیم کننده بر تو ابلاغ
رسالت و بس تو در آن تقصیر منمای پس چرا در رد و انکار ایشان تنگدل میباشی شيء
در شب مهتاب مه را بر سماک . از سگان و عوعو ایشان چه باک والله على كل
و خدای بر همه چیزها وكيل نگاهبانست یا کارگذار آنکه کار با او گذارند و نگاه دارنده خود را میداند و
بسپار و پس توکل بر وی کن و از گفت و شنود هر کس دل تنگ و پاک مدار أم يقولون
بلکه میگویند کافران افتراه محمد بر بافته آنچه میگوید که بمن وحی میکنند یعنی قرآن را میسازد قل
فأتوا بگو پس بیارید بعشر سور ده سوره مثله مثل قرآن در بیان و حسن نظم مفتريات
بر بافته از نزد خود یعنی بزعم شما آنست که قرآن را از خود بر می توان بافت و بمن این گمان میبرید

که من از خود می‌سازم شما فصحای عرب‌اید پس باید که شما نیز قادر باشید بر انشای مثل
این کلام بلکه شما از من قادرترید بجهت وقوف شما بر قصاید و قصص و اخبار و وقوع دست شما بر انشای
اشعار وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ و بخوانید از برای معاونت بر معارضه هر کرا توانید
مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان که این کلام مفتری
و مختلف است و چون ایشان از معارضه بعشر سوره عاجز شدند آیتی دیگر آمد که فَأْتُوا بِسُورَةٍ
مِنْ مِثْلِهِ و عجز ایشان از ایراد یک سوره نیز بر همه کس ظاهر شد فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا
پس اگر اجابت نکردند لَكُمْ و شما را در آنچه گفتید از اتیان سوره مخاطب حضرت پیغمبرست
و جمع ضمیر برای تعظیم باشد و گفته‌اند مراد مؤمنانند که ایشان نیز تحدی میکردند برای حمایت
پیغمبر و میگفتند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مفتری میگویید شما با مفتری معارضه
کنید پس حق سبحانه فرمود که اگر ایشان در معرض جواب در نیامدند فَاعْلَمُوا پس بدانید
أَنَّمَا أُنْزِلَ که آنچه فرو فرستاده شد بِعِلْمِ اللّٰهِ بعلم خدا است یعنی ملتبس بعلمی که خاص
اوست و آن علمست بمصالح عباد و آنچه ایشان را بکار آید در معاش و معاد وَأَنْ لَا إِلٰهَ
و بدانید آنکه نیست معبودی بسزا إِلَّا هُوَ مگر او که عالمست بآنچه غیر او نشوانند فَهَلْ أَنْتُمْ
پس هستید شما مُسْلِمُونَ ثابتان بر اسلام و استفهام بمعنی امرست یعنی تو اند بودید
بر اسلام ثابت باشید چون اعجاز قرآن نزد شما ثابت و محقق است مَنْ كَانَ هر که باشد
از روی سنت يُرِيدُ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا خواهندگان دنیا وَزِينَتَهَا و آرایش آن از اد
مقابله اعمال خیر خود مراد منافقانند یا اهل ریا یا یهود و نصاری و در زاد آورده که عام است

و جمیع مؤمنان اگر هر که از ایشان با حسان و اعمال تر خود دنیا خواهد بود نُوَفِّ إِلَيْهِمْ بتمام باز گذاریم
بدیشان أَعْمَالَهُمْ جزای کردارهای ایشان را فِيهَا در دنیا از صحت و دولت و وسعت
رزق و کثرت اولاد وَهُمْ فِيهَا و ایشان در دنیا لَا يُبْخَسُونَ کاسته نشوند یعنی
و از ایشان چیزی کم نشود أُولٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که لَيْسَ لَهُمْ نباشد ایشان را
فِي الْآخِرَةِ در آن سرای دیگر إِلَّا النَّارُ مگر آتش دوزخ چه از ایشان استیفای جزای کرده
اعمال ایشان مرتب بوده نموده اند و نیات فاسده و عزایم باطله ایشان را موجب عذاب و
عقوبت مانده وَحَبِطَ و تباه گشت مَا صَنَعُوا آنچه کردند فِيهَا در دنیا چه ثواب آخرت
متنوع با خلاص است و ایشان در عمل مخلص نبوده اند وَبَاطِلٌ و نا چیز است فی نفس الامر مَا
كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه بوده‌اند که میکردند از ریا و سمعه و غیر آن أَفَمَنْ كَانَ آیا هر که باشد
عَلَىٰ بَيِّنَةٍ بر برهانی مِنْ رَبِّهِ از پروردگار خود که او را دلالت مطابق صواب
وَيَتْلُوهُ و از پی در آید برهان او را که دلیل عقل است شَاهِدٌ مِنْهُ گواهی از خدای که
صحت آن گواهی دهد و آن قرآن است برابر باشد با کسی که زینت دنیا طلبد و عمل نه بر وجه صواب
کند گفته اند صاحب بینه مؤمنان اهل کتاب اند یا مؤمن مخلص و شاهد پیغمبرست و گفته اند صاحب
بینه پیغمبرست صلی الله علیه و آله وسلم و تابع اوست شاهدی که جبرئیل است یا ملکی که حافظ
آن بوده یا حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب علیهما السلام یا صورت
آن حضرت که هر که بدیده انصاف در روی نگرستی انوار حق و آثار صدق در بشره او مشاهده
نمودی بیت ای صبح سعادت ز جبین تو هویدا ❊ این حسن چه حسنست تبارک و تعالی

بعضی بر آنند که چون قرانست ویتلوه یعنی بخواند و شاهد جبرئیل علیه السلام است یا لسان محمد
رسالت صلی الله علیه واله وسلم یا اعجاز ونظم او واگر یتلوه یعنی پیغمبر دارند شاهد
انجیل است و در زاد المسیر آورده که انجیل تابع قرانست بتصدیق وبشارت واگرچه قبل
ازو نازل شده ومن قبله وپیش از انجیل وقرآن تابع او بوده کتاب موسی کتاب موسی
یعنی توریه چه او نیز مصدق نبی امی وبشارت بوجود او تابع است یعنی موافق قرآن را اماما در دین
که توریه پیشوا بوده مر اهل دین را ورحمة وسبب بخشایش بر منزل اولئک یؤمنون به این گروه که گفته
شد ایمان علیهم بگروند بقرآن ومن یکفر به وهرکه کافر شود بقرآن من الاحزاب
از گروهی چند که اهل مکه اند وآنکه حزب ایشان است در عداوت پیغمبر فالنار موعده
پس آتش دوزخ وعده گاه اوست ولا محاله برسد فلا تک پس مباش فی مرية
در گمان منه ازین موعد انه الحق بدرستی که این وعده درست وراست است من ربک
از پروردگار تو ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر از مردمان لا یؤمنون نمیگروند بآن وتصدیق
نمیکنند ومن اظلم وکیست ستمکارتر یعنی کافرتر ممن افتری ازآنکس که بربندد علی الله
کذبا بر خداوند دروغی یعنی نفی ولد او کند یا اثبات شریک برای او اولئک آن گروه مفتریان
یعرضون عرض کرده خواهند شد در موقف علی ربهم بر پروردگار خود ویقول
الاشهاد وخواهند گفت گواهان یعنی حفظه وکرام الکاتبین یا پیغمبران برای هر امتی یا اعضا وجوارح
ایشان که گواهی دهند که هؤلاء الذین این گروه آنانند که از روی عناد کذبوا علی ربهم
دروغ گفتند بر پروردگار خویش با اسناد ولد وشریک الا لعنة الله بدانند که لعنت الله

خدای علی الظالمین بر ستمکارانست یعنی بر کافران ومراد از لعنت دوری باشد از درگاه
رب پس صفت ظالمان میکند ومیگوید الذین آنانکه یصدون باز میدارند مردمان را عن
سبیل الله از راه خدای یعنی از دین او ویبغونها ومیجویند یعنی وصف میکنند راه خدا
را عوجا بکجی وانحراف از راستی وهم وایشان بالآخرة بدان سرای کافرون هم
ایشان ناگرویدگانند تکریر هم تاکید کفر ایشانست بآخرت اولئک آن گروه کافران
لم یکونوا نباشند معجزین عاجز کنندگان خدای را از عذاب خود فی الارض در
زمین یعنی در دنیا وما کان لهم ونیست مر ایشان را من دون الله جز خدای من
اولیاء هیچ کس از دوستان که عذاب الهی از ایشان دور دارد بلکه یضاعف افزوده شود
لهم العذاب برای ایشان عذاب یعنی ده باره مضاعف کنند بجهت ضلال واضلال
ما کانوا نبودند در دنیا یستطیعون السمع توانستندی شنید یعنی سخن حق را
از شنیدن آن کر بودند وما کانوا یبصرون ونبودند که بدیدندی یعنی آیات
قدرت را چه از دیدن آن کور بودند اولئک الذین آن گروه آنانند که در بازار معامله
خسروا انفسهم زیان کردند نفسهای خویش را یعنی زیان ایشان با ایشان باز
گردد وضل عنهم وگم شد از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند که افترا
میکردند از شفاعت بتان ودر خواست ملائکه لا جرم انهم بی شک وشبهه
ایشان فی الآخرة در آن سرای هم الاخسرون ایشانند زیان کارتر از همه زیان
کاران چه پرستش بتان را به پرستش خدای خریده اند ومتاع دنیای فانی را بر نعیم عقبی اختیار کرده اند

ودیدن مر اغنیی فاحش است **بیت** ما نه این را بدیدی دادن از دو حق حقی است
زانکه دنیی جمله زحمت و این آسایشست * نعمت فانی دولت باقی دے
ابلهین سود افزوده اند که غبین فاحشست **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا** بدرستی که آنانکه از روی اخلاص
گرویده اند **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و کرده اند عملهای شایسته از اداء فرایض و تعبید
وَأَخْبَتُوا و آرام گرفته اند **إِلَىٰ رَبِّهِمْ** بذکر پروردگار خود یا تواضع کرده اند مر او را
یا از برای او و از ما سوی منقطع شده اند **أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ** آنانکه ملازمان بهشت اند
هُمْ فِيهَا ایشان در بوستان جنان **خَالِدُونَ** دایم و باقی اند **مَثَلُ**
الْفَرِيقَيْنِ صفت دو گروه که مومنند و کافر **كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصَمِّ** مانند کور و کر اند **وَالْبَصِيرِ**
وَالسَّمِيعِ و مانند بینا و شنوا **هَلْ يَسْتَوِيَانِ** آیا برابر باشند این دو فریق **مَثَلًا**
در صفت و تشبیه یعنی برابر نیستند **أَفَلَا تَذَكَّرُونَ** آیا پند نمیگیرید به مثلها و تامل نمی
نمائید بدان تشبیه کرده است کافر را به نابینا بجهت عدم مشاهده مر آیات قدرت
را و بنا شنوا بسبب تصامم او از استماع کلام الهی و تشبیه مومن بسمیع و بصیر جهت
آنست که حال مومنان در سمع و بصر بر ضد احوال کافرانست در بحر الحقایق فرموده که اعمی آنست
که حق را باطل و باطل را حق بیند و اصم آنکه باطل را حق و حق را باطل شنود و بصیر کسیست که حق
را حق بیند و پیروی کند و باطل را باطل بیند و اجتناب نماید و سمیع آنکه حق را حق شنود و بدان
عمل کند و باطل را باطل شنود و از آن حذر فرماید و بحقیقت بصیر کسیست که دیده بصیرتش
بکحل ... بصر جلا یافته باشد و سمیع کسی که گوش هوشش بگوشوار ... سمیع آراسته بود هر که که بخدا اعتقد

چو از خدای نه بیند و هر که که بخدا شنود و جز از خدای نشنود **بیت** گوش که گلی باز بود در همه جای
او هیچ سخن نشنود الا ز خدای **بیت** او دیده که نور پذیرد او را **بیت** هر ذره بود آینه دوست لقا
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بدرستی که ما فرستادیم **نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ** نوح را علیه السلم
بسوی قوم او پس گفت و ایشانرا **إِنِّي** بدرستی که من شما را **لَكُمْ نَذِيرٌ** بیم کننده ام **مُبِينٌ**
هویدا سازنده یعنی موجبات عذاب و وجه خلاص را بیان کنیم یا نصیحتم **أَلَّا تَعْبُدُوا**
بانکه نپرستید **إِلَّا اللَّهَ** مگر خدای را که پرستش وی نمایید **إِنِّي أَخَافُ** بدرستی که من
میترسم **عَلَيْكُمْ** بر شما **عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ** عذاب روزی که مولم است عذاب دردو وصف
یوم بالیم از قبیل اسناد مجازی است برای وقوع الم در او **فَقَالَ الْمَلَأُ** پس گفتند اشراف
و روسا **الَّذِينَ كَفَرُوا** آنانکه کافر بودند **مِنْ قَوْمِهِ** از قوم نوح علیه السلم **مَا نَرَاكَ**
نمی بینیم ترا **إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا** مگر بشری مثل ما یعنی ضرورتی که ترا بر ما باشد که سبب تخصیص تو
بود بنبوت و بر ما واجب گرداند اطاعت تو را از تو در غنی نیابیم از ایشان هیاکل بشریت دیدند و از
درک حقایق ایشان غافل ماندند **نظم** بصری با انبیا برداشتند * انبیا را همچو خود پنداشتند
گفت اینک ما بشر ایشان بشر * ما و ایشان بسته خوابیم و خور * این ندانستند ایشان از عمی
در میان فرقی بود بی منتها * هر دو گون زنبور خوردند از محل * لیک شد زان نیش و زین دیگر
عسل * هر دو گون آهو گیا خوردند و آب * زین یکی سرگین شد و زان مشک ناب * آن دو
نی خوردند از یک آبخور * این یکی خالی و آن دیگر پر شکر * صد هزاران این چنین اشباه بین
فرقشان هفتاد ساله راه بین **وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ** و نه بینیم ترا که متابعت کرده باشند ترا **إِلَّا**

الَّذِينَ مگر آنانکه هُمْ أَرَاذِلُنَا ایشان فرومایگان ما اند بَادِيَ الرَّأْيِ در ظاهر
رای یعنی بی تامل ایمان آوردند بی تفکر و تاملی یا متابعان تو اراذلند در بادی الرأی یعنی هر که در ایشان
نگرد صفت رذالت در ویشان مشاهده کند وَمَا نَرَى لَكُمْ و نمی بینیم یعنی ترا و پیروان ترا
عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بر ما افزونی که بدان ما را متابعت شما باید کرد بَلْ نَظُنُّكُمْ
بلکه گمان میبریم شما را كَاذِبِينَ دروغ گویان یعنی ترا در دعوی نبوت و پیروان ترا در
تصدیق قَالَ گفت نوح علیه السلم يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ ای گروه من مرا خبر دهید إِنْ كُنْتُ
عَلَى بَيِّنَةٍ اگر من باشم بر حجتی روشن مِنْ رَبِّي از نزد پروردگار من که بر صحت دعوی
گواهی دهد وَآتَانِي و بدهد خدای مرا رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ بخشایش از نزدیک خود که نبوت است
فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ پس پوشیده ماند بر و حفص بضم عین و تشدید میم خوانند یعنی پوشیده
کرده اند آن حجت را بر شما سبب معرفت آن و منع علما شما از آن أَنُلْزِمُكُمُوهَا
آیا بر شما بندیم آنرا یا الزام کنیم شما را قبول آن و گفته اند استفهام بمعنی نفی است یعنی الزام
نکنیم شما را به اهتدا بر آن وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ و حال آنکه شما آن حجت را کارهان
و ناخواهندگانید قتاده رحمه الله فرمود که اگر علیه السلم توانستی الزام کردی اما زمام اختیار
در قبضهٔ مشیت پروردگار است تا حاجب عدل او کرا راند و نایب فضل او کرا خواند بیت
یکی را بخوانی که مقبول ماست ... یکی را برانی که مخذول ماست ... بد و نیک او را زاننده اند
بتسلیم حکمت سر افکنده اند وَيَا قَوْمِ ای گروه من لَا أَسْأَلُكُمْ نمیخواهم از شما عَلَيْهِ
بر تبلیغ رسالت که بر غیر مذکورست مَالًا خواسته که مزد کار من باشد تا بر شما

گران آید اگر ادا کنید یا مرا رحمت آید اگر ادا نکنید إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من إِلَّا عَلَى اللَّهِ
مگر بر خدای او روزی دهنده است که اشراف قوم گفتند ای نوح اراذل و ادانی را از مجلس خود دور کن
تا ما با تو مجالست کنیم نوح علیه السلم میفرموده وَمَا أَنَا و نیستم من بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا
راننده آنهاکه گرویده اند إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان مُلَاقُو رَبِّهِمْ ملاقات کنندگان
پروردگار خود را و بقرب او فایز خواهند بود پس چگونه برانم ایشان را وَلَكِنِّي
أَرَاكُمْ و لیکن می بینم شما را قَوْمًا تَجْهَلُونَ گروهی که نمیدانید قدر ایشان را وَيَا قَوْمِ
وای گروه من مَنْ يَنْصُرُنِي کیست که مرا یاری دهد و منع کند مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای
إِنْ طَرَدْتُهُمْ اگر برانم ایشان را أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا در نمی یابید که التماس طرد
ایشان می نمایید که مقصد تو این همه صفت ایشان میکنی و حال آنکه ایشان بظاهر با تو موافق
دارند و بباطن مخالف توانند نوح علیه السلم فرمود وَلَا أَقُولُ لَكُمْ و نمیگویم شما را البته
عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ نزدیک من خزینهای علم خدا و قدرت وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ
و نمیدانم غیب را تا از بواطن مردم خبر دهم وَلَا أَقُولُ و نمیگویم إِنِّي مَلَكٌ بدرستی که
فرشته ام تا شما گوئید ما انت الا بشر مثلنا وَلَا أَقُولُ و نمیگویم لِلَّذِينَ تَزْدَرِي مر آنانرا
که خواری در ایشان می نگرد أَعْيُنُكُمْ چشمهای شما و بجهت فقر و ایشانرا اراذل
میگوئید لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ که نخواهد داد خدای ایشانرا خَيْرًا نیکوئی در حق بهشت
در آخرت برای ایشان اماده کرده به از آنست که شما را در دنیا داده اللَّهُ أَعْلَمُ خدای داناتر
بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ بانچه در نفسهای ایشانست از صدق و اخلاص و اگر من حکم باسلام ایشان

نکنم در ظاهر انی اذا بدرستی که من آن هنگام باشم لمن الظالمین از ستمکاران چه
انبیا را حکم بر ظاهر است قالوا گفتند یا نوح قد جادلتنا ای نوح با ما مجادله و مخاصمه کردی
فاکثرت جدالنا پس بسیار کردی جدال را با ما و دور و دراز کشیدی فاتنا بما تعدنا
پس بیار آنچه ما را وعده دادی از عذاب ان کنت اگر هستی تو من الصادقین از راست
گویان در وعید خود قال گفت نوح علیه السلم انما جز این نیست یاتیکم به الله بیارد بشما
خدای عذاب را ان شاء اگر خواهد عاجلا یا آجلا وما انتم بمعجزین و نیستید شما عاجز کنندگان خدای را
از تعذیب خود بانکه بستیزید یا بگریزید ولا ینفعکم و سود ندارد شما را نصحی
نصیحت کردن من ان اردت اگر خواهم ان انصح لکم آنکه نصیحت کنم من شما را
ان کان الله اگر هست خدای که میخواهد ان یغویکم آنکه شما را گمراه سازد در کلام
تقدیم و تاخیری هست تقدیرش آنکه اگر خدای تعالی شما را خواهد و من خواهم که نصیحت کنم شما را
آن نصیحت نفعی نرساند هو ربکم اوست آفریدگار شما و متصرف در شما بر وفق اراده
والیه ترجعون و بسوی او بازگردیده خواهید شد و بر اعمال خود جزا خواهید یافت ام
یقولون بلکه گفتند افتریه بر می بافد نوح وحی را از پیش خود ما نوح را قل ان افتریته
بگو اگر بر بافته ام وحی را فعلی اجرامی پس بر منست وبال گناه کردن من وانا بریء
و من بیزارم مما تجرمون از آنچه شما میگوئید و اسناد افترا بمن می نمائید واوحی
و وحی کرده شد الی نوح بسوی نوح علیه السلم انه لن یؤمن آنکه ایمان نخواهد
آورد من قومک از گروه تو الا من قد آمن مگر آنکس که ایمان آورده فلا تبتئس

پس اندوهناک مباش بما کانوا یفعلون بآنچه هستند که میکنند از تکذیب و ایذا
و چون فایده دعوت از ایشان منقطع گشت و زمان نزول عذاب در رسید حکم شد که ای نوح
میان اجتهاد در بند واصنع الفلک و بساز کشتی باعیننا بنگاه داشت ما ما عین ما کیم
که مددکار و متوکل تو اند ووحینا و بوحی کردن ما در روایتی از ابن عباس که نوح علیه السلم
نمیدانست که چگونه سازد وحی آمد بوی که بساز چون سینه مرغ ولا تخاطبنی و خطاب مکن
بامن فی الذین ظلموا در باره آنان که ستم کردند یعنی درخواه از من رفع عذاب ایشان انهم
مغرقون بدرستی که ایشان غرق شدگانند یعنی محکوم علیهم اند بغرق در خبر آمده که نوح علیه السلم
چوب کشتی میطلبید فرمان در رسید تا درخت ساج بکاشت و درخت چهل سال
که درخت بر رسید مطلقا هیچ فرزند متولد نشد تا اطفال قوم بالغ شدند و ایشان نیز متابعت
اباکرده از قبول دعوت نوح علیه السلم اباکردند پس نوح علیه السلم بساختن کشتی مشغول
شد و یصنع الفلک و میسازد که ساخت کشتی را وکلما مر علیه و هرگاه که بگذشتی
بر وی ملا من قومه گروه مهتران از قوم سخروا منه افسوس کردندی بر وی چه کشتی را در بیابان
میساخت دور از آب گفتندی کشتی میسازی آب کو و دیگر طعنه زدندی که باول نبی بودی و باخر نجار
شدی قال ان تسخروا منا نوح علیه السلم گفتی اگر سخریه میکنید با ما فانا نسخر منکم
پس ما افسوس خواهیم کرد بر شما کما تسخرون چنانچه افسوس میدارید فسوف
تعلمون پس زود بدانید من یاتیه آنکس را که بیاید بدو عذاب یخزیه عذابی که او را
رسوا کرداند در دنیا که غرقست ویحل علیه و فرود آید بدو عذاب مقیم عذابی دایم در آخرت

که ان وقت است پس نوح علیه کشتی ساخت در مدت دو سال طول ان سیصد ذرع وگفته اند
هزار و دویست ذرع وعرض ان پنجاه ذرع وبقولی ششصد ذرع وارتفاع ان سی ذرع وبقولی سی وسه
ذرع وغیر اینها نیز گفته اند وانرا سه طبقه مرتب ساخته بقیر مطلا کرد انیده وبحکم الهی روی
هر نوع از انواع حیوانات جمع کرده وطیور را به طبقه علیا وسباع وبهایم را در سفلی واد میان را
وا فقد به در وسطی جای مقرر فرموده وبتهیه اسباب اتمام این کار مشغول بود حَتّٰٓى اِذَا جَآءَ
تا وقتی که آمد اَمْرُنَا عذاب ما یا امر ما بعذاب وَفَارَ التَّنُّوْرُ وبجوشید اب در تنور واین
تنوری بود از سنگ که حوا علیها السلم در ان نان پختی وبمیراث بنوح علیه السلم رسیده بود ونشان
عذاب ان بود که اب از ان تنور بجوشید پس امارات عذاب پدید امد قُلْنَا احْمِلْ
گفتیم نوح را که بردار فِيْهَا در کشتی مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ از هر جفت از حیوانات یعنی ان
انها که جفتی میکنند اثْنَيْنِ دو تا از نر وماده وحفص بتنوین کل میخوانند یعنی از هر نوع حیوانی دو جفت
بکشتی بر وَاَهْلَكَ وکسان خویش را هم بکشتی در ار اِلَّا مَنْ سَبَقَ مگر انرا که پیشی گرفت
عَلَيْهِ الْقَوْلُ بر وقول ما یعنی حکم بهلاک وی مراد کنعانست و واعله که پسر و زن نوح بودند وَمَنْ اٰمَنَ
وبردار در کشتی هر کس را که بگرویده ایمان اورده وَمَآ اٰمَنَ وایمان نیاورده بود
مَعَهٗٓ با نوح اِلَّا قَلِيْلٌ مگر اندکی از مردمان که زوجه مسلمه او بود وسه پسر حام وسام ویافث
وزنان ایشان وشش دو دو زن ومرد غیر ایشان که مجموع ده تن بودند ونوح هشتاد تن پیر
نوح علیه السلم ایشانرا انبز در یک کشتی اورد وسر پوشی که ترتیب داده بود بر بالای کشتی پوشید
واز زمین اب عذاب جوشیدن گرفت واز اسمان اب بلا فرود امدن اغاز کرد وقال

وگفت نوح علیه السلم با خود و ا[قوم] ارْكَبُوْا فِيْهَا سوار شوید در کشتی در حالتی که گوید بسم الله یعنی بنام خدای
بسم الله مَجْرٖىهَا در وقت راندن کشتی وَمُرْسٰىهَا وهنگام باز داشتن وگفته اند بنام خدایست
رفتن ان وایستادن او چه در خبر امده که هر وقت که خواستی که کشتی برود گفتی بسم الله روان شدی
وچون خواستی که ساکن شود بسم الله گفتی باز ایستادی پس نوح علیه السلم ایشانرا
برین وجه تعلیم تسمیه داد وگفت اِنَّ رَبِّيْ بدرستی که پروردگار من لَغَفُوْرٌ امرزنده
گناهانست رَّحِيْمٌ مهربان برایشان که از بلای طوفان نجات میدهد وَهِيَ وکشتی
تَجْرِيْ میرود وایشانرا فِيْ مَوْجٍ در میان موجها که از عظمت بود كَالْجِبَالِ
مانند کوهها وَنَادٰى وآواز داد نُوْحُ ۨابْنَهٗ نوح پسر خود را کنعان وگویند نام او یام
بود وَكَانَ فِيْ مَعْزِلٍ وحال انکه بود بر کرانه از کشتی وپدر او را اسلمان میدانست
پس از روی شفقت گفت يّٰبُنَيَّ ای پسرک من سوار شو در کشتی مَّعَنَا با ما تا ایمن
شوی وَلَا تَكُنْ ومباش مَّعَ الْكٰفِرِيْنَ با ناگرویدگان که غرقه کردی ان پسر منافق
بود با پدر اظهار اسلام کردی وبا کافران در کیش متفق بودی قَالَ گفت در جواب پدر
سَاٰوِيْٓ زود باشد که باز گردم وپناه برم اِلٰى جَبَلٍ بسوی کوهی که از غایت رفعت
يَّعْصِمُنِيْ مِنَ الْمَآءِ نگاه دارد مرا از غرق شدن در اب قَالَ گفت نوح علیه السلم
لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ نگاه دارنده نیست امروز که منع کند و باز دارد وحفظ کند مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ
از عذاب خدای اِلَّا مَنْ رَّحِمَ مگر انکس که ببخشید یعنی خدای وگویند عاصم یعنی
معصوم است چون ماء دافق وعیشة راضیة یعنی هیچ کس ممنوع نیست از عذاب مگر کسی که خدای

برهند در اثنای این مکالمه میان پسر و طوفان اشتداد یافت وحال وحایل شد
بینهما الموج میان پسر و پدر طوفان موج فکان من المغرقین پس گشت از جمله غرق
شدگان القصه نوح علیه السلام از کوفه یا از سند یا از غیر ورود که موضعیست بجزیره در
کشتی نشست عاشر ماه رجب و کشتی تمام وچون واقعه طوفان بنهایت انجامید و کفار
غرق شد ندا الهی دررسید وقیل وگفته شد یعنی حق سبحانه گفت یا ارض ابلعی
ای زمین فرو بر ماءک آب خود را که بیرون داده ویا سماء اقلعی وای آسمان باز گیر
آبی که فرو ریخته وغیض الماء وکم کرده شد آب بر روی زمین وقضی الامر وگذارده
شد کاری که حکم حق بدان متعلق بود از هلاک اشرار و نجات ابرار واستوت و قرار گرفت کشتی
علی الجودی بر کوه جودی از موصل یا شام روز عاشورا دهم محرم و مدت طوفان شش ماه تمام
بود وقیل وگفتند بعدا دوری و هلاک باد للقوم الظالمین مر گروه ستمکاران را یعنی کافران
را وچون نوح علیه السلام با قوم از کشتی بیرون آمد آن روز را جهة شکرانه روزه داشت و صوم عاشورا
سنت شد این آیه درغایت ونهایت بلاغت ودر مفتاح وکشاف ودلایل الاعجاز و اسرار البلاغه
وغیر آن در وجوه فصاحت وبلاغت این سخن گفته اند ودربیان نظم غریب واسلوب عجیب وحکمت
در ایراد هرکلمه وحسن مواقع آن در سلک تحریر کشیده وچون درین ترجمه ساحت میدان سخن در تحقیق
ایراد آن مدار دهواله وقوف بر دقایق این حال بطالبان این محل ازجواهر التفسیر میرود ومن الله التوفیق
نعود الی البحر یا طالب اللآلی گوهر طلبی روی سوی دریا کن ونادی نوح وبخواند نوح علیه السلام ربه
پروردگار خود را فقال پس گفت رب ای پروردگار من ان ابنی بدرستی که پسر من کنعان

من اهلی

من اهلی از اهل من بود و تو فرموده بودی که اهل ترا نجات دهم واو هلاک شد و
ان وعدک الحق وبدرستی که وعده تو راست است وانت احکم الحاکمین
وتو حاکم ترین حاکمانی بحکمت و درین نیت امام زاهدی قدس سره در تاویلات آورده که
نوح علیه السلام از کفر پسر خود خبر نداشت که اگر داشتی این سوال نکردی زیرا که حق تعالی
فرموده بود ولا تخاطبنی وچون این سوال فرمود قال گفت خدای یا نوح ای نوح
انه لیس من اهلک نیست از اهل دین تو انه عمل بدرستی که او خداوند عملیست
غیر صالح غیر نیک و شایسته فلا تسألن پس مپرس از من ما لیس لک
به علم آنچه نیست ترا به علم با آنچه دانشی یعنی چیزی که خوار زرسید از اندانی مپرس پس
یا چیزی که ترا بآن علم نیست چون کف پسر تو از من سوال مکن انی اعظک بدرستی که من
پند میدهم ترا و منع میکنم ان تکون از آنکه باشی من الجاهلین از نادانان از سوال
غیر جایز قال گفت نوح علیه السلام رب انی اعوذ بک بدرستی که پناه میگیرم بتو بعد ازین ان اسألک
از آنکه بپرسم از تو ما لیس لی آنچه نباشد مرا به علم با آنچه دانا نیم یعنی چیزی از سوال
آن والا تغفر لی واگر نیامرزی مرا وترحمنی ونه بخشای برمن اکن
من الخاسرین باشم از زیان زدگان قیل یا نوح گفته شد که ای نوح اهبط فرود آی از
کشتی بسلام منا بسلامتی حاصل از من یا بسلام وتحیتی از ما بر تو وبرکات
وزیادتیها علیک بر تو یعنی در نسل تو آدم ثانی باشی در انتساب آدمیان بتو تولی
است که از اهل کشتی غیر نوح علیه السلام وسه پسر او را عقب نماند وتمام نسل اهل

الذین ظلموا
بدرستی

عالم بدین سبب منتهی شود و سام پدر عرب و فرس است و یافث پدر اتراک و حام پدر هنود
علی امم و سلام و برکت بر گروهی چند ممن معک از آنها که با تو اند یا آنها که پدید
شوند از جمعی که با تو اند یعنی مومنان وامم و از آنها که با تو اند امتی چند پدید ... یعنی ناشی خواهند که
سنمتعهم زود باشد که برخورداری دهیم ایشان را در دنیا بفراخی عیش و سعت رزق ثم یمسهم
پس برسد ایشان را منا از ما عذاب الیم عذابی دردناک در آخرت مراد کفار
و در وسیط از قرطبی رحمة الله نقل میکند که هیچ مومنی و مومنه نباشد از آن روز تا روز قیامت
که داخل است در این سلام و برکت و هیچ کافری و کافره نبود الا که دخل دارد در این تمتع و عذاب
تلک این قصه که مذکور شد من انباء الغیب از خبرهای غیبست که ما بواسطه
جبرئیل نوحیها الیک وحی کردیم او را بسوی تو که محمدی ما کنت تعلمها نبودی که
بدانی آنرا انت و لا قومک نه تو و نه قوم تو که قریش اند من قبل هذا پیش از این
وقت فاصبر پس شکیبائی کن بر ایذای قوم و مشقت تبلیغ چنانچه نوح علیه السلام صبر کرد
ان العاقبة بدرستی که عاقبت نیکو للمتقین مر پرهیزکاران راست در دنیا
ظفر بر اعدا و در آخرت بدرجات اعلی پیر طریقت قدس سره فرموده که صبر کلید کشایشها
ست و شکیبائی صلاح خستگیهاست نتیجه شکیبائی ظفر است و کار بی صبران بهره
بزرگست بیت صبر است کلید گنج مقصود ... بی صبر در مراد نگشود ... گر صبر کنی مراد یابی
و زود یا در آفاق ارشادی والی عاد و فرستادیم بقوم عاد اخاهم هودا
برادر ایشان هود را ذکر اخوت جهت نسبت چنانچه در سوره اعراف گذشت

قال یا قوم گفت هود علیه السلام یا قوم ای گروه من اعبدوا الله بپرستید خدا را بیگانگی
ما لکم من اله نیست مر شما را معبودی غیره بجز وی شما او را شریک اثبات میکنید
ان انتم نیستید الا مفترون مگر افترا کنندگان بر خدای یا بجز از شرکا یا قوم ای قوم من
لا اسألکم نمیخواهم شما را علیه بر تبلیغ رسالت اجرا مزدی و اجرتی که مجموع رسل
قوم خود را از بی طمعی خود خبر داده اند جهت ازالة تهمت در خلوص نصیحت چه دعوت و قوة
نتیجه دهد و موعظه آن زمان فایده رساند که بطامع فاسد آلوده نباشد نظم
طمع بند و دفتر حکمت بشوی ... طمع بگسل و هر چه خواهی بگوی ... یا قوم پیغمبران فرد نبوت از قوم
خود کو ... چنانچه هود علیه السلام فرمود ان اجری نیست مزد من الا علی الذی مگر بر آن
کس که بمحض قدرت فطرنی بیافرید مرا افلا تعقلون آیا فهم نمیکنید و عقل خود را
کار نفرمائید تا محق را از مبطل و حق را از باطل تمیز کنند آورده اند که عادیان دعوت هود
علیه السلام قبول نکردند و حق سبحانه بشامت آن سه سال باران از ایشان بازگرفت
و زنان ایشان را عاقر و عقیم ساخت و چون ایشان اصحاب زراعت بودند و دشمنان بسیار
داشتند برای زراعت بباران و برای دفع اعادی باولاد محتاج شدند هود علیه السلام فرمود
و یا قوم استغفروا وای گروه من استغفار کنید و آمرزش طلبید ربکم از پروردگار خود باز
ثم توبوا پس بازگردید الیه بدو از عبادت غیر او یرسل السماء تا بفرستد
از آسمان علیکم بر مزروعات شما مدرارا بارانی پیوسته و یزدکم و بیفزاید
و یار کند قوة الی قوتکم قوتی با قوة شما یعنی فرزندان دهد شما را تا بمدد ایشان دفع اعادی ...

شوید پس سخن من بشنوید ولا تتولوا و بر مگردید از من والاعراض منمائید از پیغام الهی مجرمین
در حالتی که مصر باشید بر گناهان قالوا گفتند یا هود ما جئتنا ببینة ای هود نیاوردی با حجتی
که دلالت کند بر صحت دعوی تو و حال آنکه هود علیه السلام معجزات بدیشان نموده بود و ایشان او
را در حساب نیاورده وانکار نموده گفتند وما نحن و نیستیم ما بتارکی آلهتنا ترک کنندگان عبادت
خدای خود عن قولک از سخن تو که گوئی یک خدای را پرستید وما نحن لک و نیستیم ما ترا
بمؤمنین از گروندگان ان نقول نمیگوئیم ما در شان تو الا اعتریک مگر آنکه رسانیده
اند بتو بعض آلهتنا برخی از خدایان ما بسوء برنجی و گزندی و علتی و گویند هود را دیوانگی
گفتند که چون تو دشنام میدهی خدایان ما را ایشان ترا دیوانه ساخته اند تا سخنانی که نه بطریق عقل است
از تو شنوده میشود قال گفت هود علیه السلام انی بدرستی که من اشهد الله گواه
میسازم خدا را واشهدوا و شما نیز گواه باشید انی بریء که من بیزارم مما تشرکون
از آنچه انباز میگیرید من دونه بدون خدای یعنی در عبادت او شریک میسازید فکیدونی
پس اجتماع کنید بر کید من جمیعا همه شما یعنی شما و خدایان شما در هلاک من اتفاق کنید ثم
لا تنظرون پس مرا مهلت مدهید و هرچه خواهید در قصد من بکنید که من باک ندارم
بکفایت و عصمت الهی از مضرت و معرت شما نه اندیشم و این جمله معجزات هود علیه
السلام که نبی تنها در مواجهه جمعی کثیر از جباران و اهل بطش و سطوت و ارباب شوکت و قوت
که چون او تشنه بودند این همه مبالغه نمود که جمع شوید و اتفاق نمود و مهلت در هلاک من مدهید
نماید و ایشان با وجود شدت و قهر و اقتدار و اختیار از رسانیدن اندک مضرتی بدو عاجز شدند

و نه ما قبل بت تو خدا را اشنو اگر جمله عالم و دنیاست خدا اگر سر موی قدمت ترک داده و چون علی بیچا
و علیه السلام بکرم الهی وثوق داشت گفت انی توکلت بدرستی که من توکل کردم بر خدای
ربی وربکم که پروردگار من و پروردگار شماست و مهم خود را بوی بازگذاشتم ما من
دابة هیچ جنبنده نیست الا هو آخذ مگر او گیرنده است بناصیتها موی پیشانی
او یعنی مالک اوست و غالب و قادر بدو و اقتدار تواند تملیک مالکیه وقدرت و تصرف
ان ربی بدرستی که پروردگار من علی صراط مستقیم بر طریق حق و عدالت هر که برو توکل
کند او را ضایع نگذارد و بحر الحقایق فرموده که صراط مستقیم است که منتهی بحق باشد نه بغیر او
کما قال ان الی ربک المنتهی و در نقد النصوص قد پس هر جامع مذکور است در باب احدیت
افعال و چون تأثیرات و موثرات که آن ذات متعالیه که فی الحقیقه مصدر جمیع افعال و موثر در
تمام منفعلات است بحکم ترتیب هر یکی را حسب قابلیات سوی حضرت خود میکشانند این است
سر آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم کشش کشش میکشانند کانا الیه راجعون وازین
معقول است چون همه راه اوست و راست از چپ و راست تو بهر ره میروی او در است چون از و بود ابتدا
هم بدو باشد انتهای همه فان تولوا پس اگر برگردید از من و اعراض یعنی بر اعراض ثابت
باشید فقد ابلغتکم پس بدرستی که رسانیده ام بشما ما ارسلت به آنچه مرا
بدو فرستاده شده بودم با آن الیکم سوی شما یعنی وحی الهی بشما رسانیدم و بر شما حجت
گرفتم و چون قبول نکردید حق سبحانه شما را اهلاک کند و یستخلف و جانشین شما گرداند
ربی آفریدگار من قوما غیرکم گروهی را غیر شما ولا تضرونه شیئا و زیان نتوانید

رسانیدن حق را هیچ چیزی یعنی با عراض از من و ابا از قبول دعوت حق إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار
من عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها حَفِيظٌ نگهبانست یعنی افعال واقوال واحوال همه را نگاه میدارد
و مجازات آنها از وی فوت نمیشود و چون کفار قوم هود علیه السلام بدین سخنان متعظ نشوند حکم الهی
عذاب ایشان نافذ شد وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا و آنگاه که بیامد فرمان عذاب ایشان نَجَّيْنَا
هُودًا نجات دادیم هود را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنکسانی را که گرویده بودند مَعَهُ با او و ایشان چهار
هزار بودند که همه را با هود برهانیدیم بِرَحْمَةٍ مِنَّا ببخشش و بخشایشی از ما یعنی نجات بفضل ما بود
نه بعمل ایشان وَنَجَّيْنَاهُمْ و برهانیدیم ایشانرا مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ از عذاب درشت و آن سموم ریح
بود که بینی ایشان در آمده و از دبر بیرون شده اعضای ایشانرا پاره پاره میساخت وَتِلْكَ
و آن عاد است یعنی آثار که در دیار احقاف می بینید آثار قبیله عاد است جَحَدُوا انکار کردند
و کافر شدند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ با آیات پروردگار خود وَعَصَوْا رُسُلَهُ و عاصی شدند
در فرستادگان او عصیان یک پیغمبر عصیان همه پیغمبرانست وَاتَّبَعُوا و پیروی کردند أَمْرَ كُلِّ
جَبَّارٍ فرمان هر سرکش عَنِيدٍ ستیزه کار را یعنی عاصی شدند در کسی که ایشانرا بحق دعوت
میکرد و مطیع گشتند از آنکه ایشانرا بکفر و ضلالت میخواندند وَأُتْبِعُوا و از پی در آمده شدند
فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا درین سرای لَعْنَةً لعنت را که بعد و هلاکت وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز
قیامت نیز لعنت در پی ایشانست أَلَا إِنَّ عَادًا بدانید که قوم عاد كَفَرُوا رَبَّهُمْ
نگرویدند به پروردگار خود أَلَا بُعْدًا بدانید که دوریست لِعَادٍ مر عاد را یعنی از رحمت دور
بعضی گفته اند که دوری باد مر عاد را یعنی هلاکت و دعای هلاکت بر ایشان بعد از هلاک ایشان دلیل

استحقاق

استحقاق و عذاب و عقابست قَوْمِ هُودٍ عطف بیان عاد است یعنی این دعا که هلاک شدند
عاد اولی بودند که حضرت هود علیه السلام بدیشان مبعوث بود نه عاد ارم که ایشانرا عاد ثانی
گویند چه ایشان با قوم ثمود هلاک شدند وَإِلَىٰ ثَمُودَ و فرستادیم سوی قوم ثمود أَخَاهُمْ
صَالِحًا برادر ایشان صالح را و او اخوت نسبی است قَالَ گفت صالح علیه السلام
يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای قوم بپرستید خدایرا و بوحدانیت او بگروید مَا لَكُمْ
نیست شمارا مِنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی آدم را که پدر شماست و مواد نطفه ها را که نسل او
اند از زمین آفریده و از خاک پیدا کرد وَاسْتَعْمَرَكُمْ و زندگانی و بقا داد شمارا فِيهَا
در زمین و در مدارک مذکورست که سال عمر هر یک از قوم ثمود از سیصد تا هزار بوده باشد
و قدرت داد به عمارت زمین تا منازل بنا ساختند و قصرها و غرس اشجار استغال نمودند
فَاسْتَغْفِرُوهُ پس آمرزش خواهید ازو یعنی ایمان آرید تا شمارا بیامرزد ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ
پس رجوع کنید به پرستش او از عبودیت غیر او إِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدگار من قَرِيبٌ
نزدیکست بامیدواران رحمت مُجِيبٌ اجابت کننده دعا بفضل و منت قَالُوا
يَا صَالِحُ گفتند قوم که ای صالح قَدْ كُنْتَ بدرستی که بودی فِينَا در میان ما مَرْجُوًّا
امیدوار یعنی نشانه رشد و سداد در جبین تو میدیدیم قَبْلَ هَٰذَا پیش ازین که دعوت
نبوت کنی و میخواستیم که از ملک باشد رهنمود سازیم یا امید میداشتیم که بدین ما متدین
شوی حالا بدین سخن که میگوئی امید از تو بریده ایم أَتَنْهَانَا آیا ما را نهی میکنی أَنْ نَعْبُدَ از آنکه بپ
پرستیم مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا آنرا که بودند پدران ما که میپرستیدند وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ و بتحقیق که ما در شکیم

مما تدعونا الیه از انچه میخوانی ما را الیه سوی ان از توحید و ترک عبادت اصنام مریب شکی
در تهمت افکنده یعنی گمانی که نفس را مضطرب میسازد و دل را ارام نمی دهد و عقل را شوریده میگرداند قال
یا قوم گفت صالح که ای گروه ارایتم خبر دهید مرا و فرض کنید که من ان کنت اگر باشم علی
بینة بر حجتی روشن من ربی از پروردگار خود واتانی منه و داده باشد مرا از
نزدیک خود رحمة پیغمبری فمن ینصرنی پس کیست که یاری کند و باز دارد مرا من الله
از عذاب خدای ان عصیته اگر نافرمانی کنم او را در تبلیغ رسالت پس بشمار الحذر انچه انم و شما
مرا بدین خود دعوت میکنید و با من مجادله می نمائید فما تزیدوننی پس نمی افزایید مرا غیر
تخسیر جز زیان کاری نسبت دادن یعنی نسبت کردن شما مرا بزیان یا نسبت کردن من شما را
بدان اورده اند که قوم ثمود بعد از جدال بسیار طلب معجزه نمودند و چنانچه در سوره اعراف سمت تحریر
یافت بدعای وی از سنگ ناقه بیرون امد صالح بدیشان حجت گفت و در باب ناقه وصیت اغاز کرد و
یا قوم و گفت ای گروه من هذه ناقة الله این ناقه ایست که خدای خلق کرده لکم
برای شما فذروها در حالتی که نشانه ایست بر قدرت او ایة پس بگذارید او را
تاکل تا بخورد و بچرد فی ارض الله در زمین خدای یعنی روزی او بر شماست و نفع او مر شماراست
ولا تمسوها و مرسانید وی را بدی و ازاری که اگر ببدی قصد او کنید فیاخذکم پس
بگیرد شما را عذاب قریب عذاب نزدیک یعنی متعاقب ازار او معذب گردید و مهلت
نیابید فعقروها پس پی کردند ان ناقه را و تفصیل ان در سوره قمر بیاید و بعد از عقر ناقه بچه
او بالای کوهی بر امده سه بانگ کرد و صالح علیه السلم بدان وقت در میان قوم بود و چون بیامد

حال با او

حال با او تقریر کردند فقال تمتعوا پس گفت شما بزیید و برخورید از میوه و مراعی فی
دارکم در سراهای خود ثلثة ایام سه روز که چهارشنبه و پنجشنبه و ادینه است
و روز شنبه عذاب بشما فرود اید ذلک وعد این وعده ایست غیر مکذوب
نه دروغ اورده اند که روز چهارشنبه روی ایشان زرد شد و پنجشنبه سرخ گشت و ادینه
سیاه گردید و شنبه عذاب نازل شد فلما جاء پس انهنگام که امد امرنا فرمان
ما بعذاب ایشان نجینا صالحا نجات دادیم صالح را والذین امنوا معه
و انانکه با او بودند از مومنان برحمة منا بفضلی و بخششی از نزدیک ما نه بعمل ایشان
یعنی بفضل و رحمت صالح و مومنان را از ان بلا برهانیدیم ومن خزی یومئذ و از رسوایی
ان روز میشاید که مراد روز قیامت باشد ان ربک بتحقیق که پروردگار تو هو القوی
اوست توانا بنجات مومنان العزیز غالب بر دشمنان بهلاک ایشان واخذ الذین
ظلموا و فرا گرفت انرا که ستم کردند بر خود بکفر الصیحة فریاد عظیم فریاد جبرئیل علیه السلم
است در زاد المسیر اورده که در ان روز که وعده حیات داشتند در خانهای خود ساکن شده
کفنها کنده و منتظر عذاب می بودند چون روز چهارم افتاب طالع شد و عذاب نیامد از
حجرها یکدیگر را میخواندند که ناگاه جبرئیل علیه السلم بر صورت اصلی خود پایش بر زمین و سر
باسمان و پرهای خود نشر کرده از مشرق تا مغرب پاهای وی زرد و بالها سبز و دندانها سفید و براق
و شبال باجلاه نورانی و رخساری برافروخته و موی سر و روی سرخ برنگ مرجان ظاهر شده
افق را پوشیده بود و ان حال را مشاهده نمودند و روی بخاک نهاده بیهوش در امدند جبرئیل علیه

خروش زد که موتوا علیکم لعنة الله یکبار همه مردند و زلزله در خانها فتاد و سقفها بر ایشان فرود آمد
فاصبحوا پس گشتند فی دارهم در سراهای خود جاثمین مردگان و بر زمین چفسیده
کان لم یغنوا فیها گویا هرگز نبودند در آن سراها در وسیط آورده که خدای تعالی بدان
صیحه هلاک گردانید آنرا که از قوم ثمود بود در مشارق و مغارب و سهول و جبال مگر یک مرد که او را
ابو رغال گفتندی و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که ابو رغال کیست
حضرت فرمود که پدر قبیله ثقیف الا ان ثمودا بدانید بدرستی که قوم ثمود کفروا ربهم
انکار کردند پروردگار خود را الا بعدا بدانید که دوریست از رحمت من لثمود مر قوم ثمود را
لقد جاءت و هر آینه تحقیق آمدند رسلنا فرستادگان ما از ملایکه یازده یا ده یا دوازده
یا نه یا هشت بودند و در معالم گوید سه فرشته یعنی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام بصورت
جوانان ساده روی صاحب جمال آمدند ابرهیم بسوی ابراهیم صلوات الرحمن علی نبینا و علیه
بالبشری بمژدگانی دادن او بفرزند یا بهلاک قوم لوط علیه السلام در حقایق سلمی مذکورست
که آن بشارت بود بدید و امر خلت صاحب کشف الاسرار فرموده که چون از ازل خلیل را بنواخت
که و اتخذ الله ابراهیم خلیلا اکنون بدوام خلت بشارت داد از قطیعت این ساعت و هم در...
آورده که آن مژده بود بظهور رسید انبیا از صلب وی با که خاتم پیغمبران و صاحب لوای حمدست
در مقابله این نوید بود که پدری را چنین پسری باشد بیت خوش وقت آن پدر که چنین باشد
شاباش از آن صدف که چنین پرورد گهر ✻ آبا از و مکرم و ابنا از و عزیز ✻ صلوا علیه طالع الشمس الی
و در معالم آورده که جبرئیل علیه السلام بهلاک قوم لوط علیه السلام آمده بود و اسرافیل علیه السلام

به بشارت ولد و ابراهیم را علیه السلام و میکائیل علیه السلام بمحافظت لوط علیه السلام و اهل وی
و ایشان از موتفکات القصه چون نزد خلیل آمدند قالوا سلاما گفتند سلام میکنیم
بر تو سلام کردنی قال سلام گفت ابراهیم که جواب من سلام است بر شما ابراهیم علیه السلام
پنداشت که ایشان مهمانانند ایشان را در مهمان خانه نشانید فما لبث پس درنگ
نکرد ان جاء بان که آورد بعجل حنیذ گوساله بریان کرده بر سنگ گرم پس چون خوان
بگسترد و صلا در داد ایشان دست بطعام دراز نکردند فلما رای پس آنهنگام
که دید ابراهیم علیه السلام دستهای ایشانرا که مطلقا لا تصل الیه نمیرسید بدان
گوساله یعنی دست بطعام نمیکنند نکرهم انکار کرد از ایشان یعنی منکر شمرد
و اوجس و در دل آورد منهم خیفة از ایشان ترسی چه در آن زمان هر که قصد
بدی داشتی آن طعام تناول ننمودی و چون ایشان طعام وی نخوردند ترسید که دزدان
باشند و ضرری بوی رسانند چون فرشتگان احساس خوف نمودند از وی قالوا گفتند ای
ابراهیم لا تخف مترس انا ارسلنا ما فرشتگانیم فرستاده شده الی قوم لوط
بسوی قوم لوط علیه السلام تا ایشانرا عذاب کنیم و امراته و زن ابراهیم علیه السلام که
ساره است قائمة ایستاده بود در پس پرده و سخن ملایکه استماع مینمود یا برای خدمت
مهمانان ایستادگی داشت چه ساره عمر یافته بود و پیر گشته و از کسی روی نمی پوشید
چون که سخن فرشتگان بشنید فضحکت پس بخندید از جهت فرح و سرور و خنده او
بجهت زوال خوف ابراهیم علیه السلام بود یا برای هلاک اهل فساد و گویند خنده او از تعجب

بود تعجب میکرد از غفلت قوم لوط علیه السلم با وجود قرب عذاب بدیشان یا تعجب بود از شکل
ملک بصورت بشر یا شگفت مینماند از حضرت ابراهیم علیه السلم از ترس با وجود بسیاری
حشم و خدم خود و بر هر تقدیر چون ساره بخندید فبشرناها پس بشارت دادیم ما او را بر زبان
ملایکه باسحق بفرزندی اسحق نام ومن وراء اسحق یعقوب و از پس اسحق یعقوب
تخصیص بشارت ساره جهة آن بود که بهجت و سرور زنان بفرزند بیشتر است و دیگر آنکه ابراهیم علیه
السلم از هاجر پسری داشت اسمعیل نام و ساره را هیچ فرزند نبود پس مژده فرزند شنود
قالت یا ویلتی گفت ای عجبا ءألد آیا من بزایم وانا عجوز و حال آنکه من پیرزنم و در آن وقت
نود و نه سال از عمر وی گذشته بود وهذا بعلی و این شوهر من در حالی که پیر است صد و بیست
یا صد و دوازده ان هذا بدرستی که چیزی که میگویید لشیء عجیب چیزی عجیب است
وی از راه عادت بوده نه از روی قدرت قالوا گفتند فرشتگان مر ساره را اتعجبین
آیا شگفت میداری من امر الله از کار خدای هیچ عجب نیست که از ضعیف پیری و فعل بی علت از میان
دو پیر فرزندی بیرون آرد قدرتی را که بر کمال بود کی چیزها از او محال بود رحمت الله
بخشایش خدای وبرکاته و برکتها یعنی زیادتی خیرات او علیکم اهل البیت بر شما ای اهل بیت
محققان بر آنند که از برکات الهی آن بود که اسباط و جمیع انبیاء بنی اسرائیل از ابراهیم صلوات
الله علیه و از ساره پیدا شدند انه بدرستی که خدای حمید ستوده است با عطا
مجید بزرگوار است با اظهار کرم فلما ذهب پس آن وقت که برفت عن ابراهیم الروع
از ابراهیم علیه السلم ترسی و فزعی که داشت وجاءته البشری و آمد بوی بشارت

اولاد یجادلنا در ایستاده و مجادله کرد با فرشتگان فی قوم لوط در شأن قوم لوط علیه
السلم آورده اند که ملایکه را گفت که شما هلاک میکنید اهل قریه را که در وی صد مؤمن باشد
گفتند نی فرمود که اگر نود باشد گفتند نی هلاک نکنیم همچنین ده ده کم میکرد تا به ده رسید و بهیچ بس
یکی ملیکه گفتند که در هر دهی که یکی از مؤمن باشد ما را هلاک ایشان فرمان نیست ابراهیم
علیه السلم فرمود که ان فیها لوطا که لوط و بنات وی در آنجا اند فرشتگان فرمودند که ما لوط
و اهل او را بیرون خواهیم کرد از میان ایشان ان ابراهیم لحلیم بدرستی که ابراهیم
بردبار بود و تعجیل نداشت در انتقام از بدکاران اواه او زنهده تأسف خورنده بود و میان
منیب رجوع کننده بحضرت عزه و ذکر این صفتها دلالت دارد بر آنکه حامل بر مجادله ابراهیم با ملائکه
رقت قلب و فرط ترحم او بوده است و امید داشت که عذاب آن قوم در توقف افتد تا بعد
که توبه کنند ملیکه گفتند یا ابراهیم اعرض ای ابراهیم روی بگردان و درگذر عن هذا از این
جدال انه قد جاء بدرستی که آمده است امر ربک فرمان آفریدگار تو به
عذاب ایشان وانهم آتیهم و بدرستی که آینده است بدیشان از عذاب
عذاب غیر مردود عذابی بازناگردیده بجدال و دعا پس ملیکه ابراهیم را علیه السلم وداع
کرده روی بمؤتفکات نهادند و آن چهار شهرستان که بود و در هر یکی صد هزار مرد شمشیرزن چون
نزدیک سدوم رسیدند که لوط علیه السلم در آنجا می بود نگاه کردند دیدند که وی در زمینی
کار میکرد و پیش وی رفتند و سلام کردند ولما جاءت رسلنا و آنهنگام که آمدند
فرستادن ما لوطا بسوی لوط علیه السلم سیء بهم اندوهگین بدیشان شد

ضاق بهم ذرعا و تنگ دل شد بجهت ایشان نه از کراهت مهمانداری بلکه بسبب آنکه ایشان
را دید با رویهای خوش و صورتهای دلکش از بدی و بی باکی قوم اندیشید وقال و گفت هذا
یوم عصیب این روزی سخت است آورده اند که حق تعالی با ملایکه گفته بود که تا لوط چهار نوبت
بر بدی قوم خود گواهی ندهد ایشان را هلاک مکنید لوط که مهمانان را دید گفت بشما رسیده است خبر اهل شهر
و کار ایشان گفتند چیست کار ایشان لوط را علیه السلم شرم آمد گفت گواهی میدهم که بدترین اهل
عالم این قوم اند جبرئیل بمیکاییل اشارت فرمود که اینک یک شهادت پس لوط علیه السلم با ایشان
روی بشهر نهاد چون بدروازه رسید همان سخن را تکرار فرمود و چون بشهر در آمدند دیگر باره اعاده
نمود و چون بخانه رسیدند دیگر باره اعاده کرد و شهادت اربع وجود گرفت بعضی مردم مهمانان لوط را علیه
السلم دیدند و خبر بدیگران رسانیده بازنان یهرعون الیه بشتاب دوانیده شده بسوی
او ومن قبله و پیش از این وقت نیز کانوا یعملون السیئات بودند که عملهای بد میکردند
از لواطه و کبوتر بازی و صفیر زدن در مجالس و برای استهزا نشستن بر سر راهها چون قوم لوط
علیه السلم آمدند و طلب مهمانان کردند قال یا قوم گفت ای گروه من هؤلاء بناتی
اینک دختران من ایشان را بخواهید هن ایشان اطهر لکم پاکیزه ترند مر شما را تزویج
ایشان بشرط ایمان بوده یا در شریعت وی تزویج مؤمنات بکفار میتوانست کرد حضرت
لوط علیه السلم از فرط فتوت و کرم و حمیت دختران را فدای مهمانان کرد و گفته اند مراد به بنات
نساء ایشان بود چه هر نبی پدر امت خود است از حیثیت تربیت و مرحمت یعنی زنان او
که شما را حلال اند واتقوا الله پس بترسید از خدای بترک فواحش ولا تخزون

[حاشیه: وجاءه قومه ...]

و اولاد رسوا مکنید فی ضیفی در شان مهمانان من الیس منکم آیا نیست از شما
رجل رشید مردی راه یافته که شما را نهی کند و از عملهای بد باز دارد قالوا گفتند
ای لوط بدرستی که تو میدانی ما لنا نیست ما را فی بناتک در دختران تو من حق
هیچ حاجتی وانک لتعلم و بتحقیق که تو میدانی ما نرید آنچه ما میخواهیم از اتیان فاحشه
قال گفت لوط علیه السلم در جواب ایشان لو ان لی بکم کاشکی مرا باشد قوة
قوتی بدفع شما یا اگر قوم را قوتی باشد در نفس من هر آینه شما را دفع کنم او آوی یا پناه گیرم و باز
گردم الی رکن شدید بر کنی سخت یعنی عشیره و قبیله که بمدد ایشان دفع شما توانم کرد در
احادیث صحیح وارد است که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده که رحم الله اخی
لوطا کان یاوی الی رکن شدید یعنی خدای بر وی رحمت کند که وی پناه گرفت بحق سبحانه او را یاری داد و چه ملجا در عالم
کان جز درگاه او نیست بیت استانش که قبله گاه همه است از همه افق پناه همه است
هر که دل در حمایتش بسته است از غم هر دو کون وارسته است آورده اند که لوط علیه السلم
در خانه بسته بود و از پس در با ایشان مجادله مینمود ایشان دیوار را شکافتند و خواستند
که بخانه در آیند لوط علیه السلم بغایت مضطرب و اندوهناک شد ملایکه که او را بدان اضطراب
دیدند قالوا یا لوط گفتند ای لوط انا رسل ربک بدرستی که ما فرستادگان پروردگار توایم
بعذاب ایشان نازل شده ایم دل قوی دار که ایشان لن یصلوا الیک نرسند باضرار
و ایذای تو یعنی ضرر ایشان بتو نرسد تو قدم از میان بیرون نه و ما را با ایشان گذار پس
جبرئیل پیش ایشان باز شد و پر خود را بروی های ایشان مالید همه کور شدند و از خانه

علیه السلم بیرون دویدند و بیکفتند حذر کنید که مهمانان لوط ساحر انند پس جبرئیل علیه السلم
فرمود که فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ پس ببر کسان خویش را بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ پاره از شب یعنی بعد
از گذشتن برخی از شب وَلَا يَلْتَفِتْ و باید که التفات نکنند و واپس ننگرند مِنْكُمْ أَحَدٌ
از شما یکی پس همه اهل خود را ببر إِلَّا امْرَأَتَكَ مگر زن خود را که او کافره است إِنَّهُ مُصِيبُهَا
بدرستی که رسنده است او را مَا أَصَابَهُمْ آنچه رسید بدیشان یعنی وی نیز چون باقی کافران
خواهد شد لوط علیه السلم از غایت تنگ دلی فرمود که کی خواهد بود هلاک ایشان جبرئیل علیه
السلم گفت إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ بدرستی که هنگام عذاب ایشان صبح است لوط علیه السلم
فرمود هنوز تا صبح بسیار وقت جبرئیل علیه السلم گفت أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ آیا نیست
صبح نزدیک یعنی نزدیک است فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا پس آن وقت که آمد فرمان ما بعذاب
ایشان جبرئیل علیه السلم را فرمودیم تا پر خود را در زیر شهرهای ایشان در آورد و برداشت
تا بجایی که اهل آسمان بانگ خروس و آواز سگ می شنودند پس حکم کردیم تا بیفکند ما عذاب
کامله جَعَلْنَا گردانیدیم عَالِيَهَا سَافِلَهَا زبران شهرها را از برای آن یعنی سرنگون ساختیم
وَأَمْطَرْنَا و باراندیم عَلَيْهَا بر آن شهرها بعد از سرنگون شدن حِجَارَةً سنگ مِنْ
سِجِّيلٍ از گل منجمد سجیل معرب سنگ گل است و آن گلی باشد با آتش پخته شده چون آجر
یا سجیل کوهی است در آسمان یا نام آسمان دنیاست یا سجین است که نام جهنم است
یعنی آن سنگ باران از آسمان بود یا از دوزخ و آن سنگ بود مَنْضُودٍ بر هم نهاده
پایی در پی نشان کرده شده بخطوط سیاه و سفید چون مهره جزع با خاص وجه در نزد
مُسَوَّمَةً

و بعد مهر کرده شده بود بعضی از آنها سفید و بر وی نقطهای سیاه و برخی سیاه و بر وی نقطهای سفید با نام هر کس که
باران هیفتد بر آن نوشته بود یا انها و گفته عِنْدَ رَبِّكَ در خزاین پروردگار تو از برای عذاب
ایشان در تفسیر زاهدی آورده که سنگ کلان آن برابر خمی بود و خرد آن برابر سیبی وَمَا هِيَ
آن سنگ بر جماعتی باریدند از آن قوم که در دیار نبوده بودند هر جا از ایشان کسی بود سنگی معین بنام وی
برسیدش از هوا و هلاک شد آورده که یکی از ایشان بحرم مکه درآمده تا چهل روز آن سنگ نام زد او بود
در هوا معلق بایستاد و همین که از حرم بیرون رفت بروی آمد و هلاک شد وَمَا هِيَ و نیست آن سنگ
عذاب مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ از ظالمان دور چه ایشان را استحقاق آن هست که بر ایشان سنگ
بارد هر ظالم از ستمگر سنگ دارد ... عیب نبود که بروی سنگ بارد ... سنگ از آسمان دور داشت
و ظالم را بیمی سنگ بود ... و گفته اند ضمیر هی راجع است بقری کنایه غیر مذکور یعنی دیار قوم لوط
ستمکاران اهل مکه دور نیست ... در اثنای اسفار بدان دیار میگذرند پس اولی آنکه بنظر اعتبار
آن نگرند و از عذاب و عقوبت ترسان شده حال خود را بایمان و احسان باصلاح آرند
وَإِلَىٰ مَدْيَنَ و فرستادیم بسوی اهل مدین یا اصحاب ایکه ملا مدین أَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر
ایشان شعیب را علیه السلم قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ گفت ای قوم بپرستید خدا را بیکانگی مَا
لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست شما را هیچ خدای بجز وی وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ و بیکاهید و کم مکنید پیمانه را
پیمودن مکیلات وَالْمِيزَانَ و ترازو را در سنجیدن موزونات إِنِّي أَرَاكُمْ بدرستی
من می بینم شما را با توانگری بِخَيْرٍ یعنی در مانده و محتاج نیستید که داعی باشد شما را بخیانت بلکه مردم منعم
و انکه بیده رسم حق گذاری آنست که مردم را از مال خود بهره مند سازید نه آنکه از حقوق ایشان باز

کبر بید دانی ودرستی که من اخاف علیکم میترسم بر شما این خیانت که دارید عذاب یوم محیط
عذاب روز در رانیده توصیف یوم با حاطه که صفت عذابست جهت وقوع انست در وی یعنی در ان روز عذاب
کرد شما را فرا گیرد که هیچ کس را ازو رهائی نباید مراد عذاب قیامتست یا عذاب استیصال در دنیا و
کرد از تنقیص کیل و وزن امر میکنند بایفای وان غایت مبالغه و یا قوم ای گروه من اوفوا المکیال
تمام سپارید مکیل را به پیمانه و المیزان و تمام سنجید موزون را بترازو بالقسط بعدل و راستی
و ان قوم با وجود خیانت در کیل و وزن هرچه می سنجیدند از ثمن ان چیزی باز میگرفتند و اطراف
درم و دینار نیز میبریدند در ان باب میفرماید و لا تبخسوا الناس و کم مکنید و دور ا اشیاءهم
چیزهای ایشان هرچه سنجید یا تراضی که از درم و دینار می برید و لا تعثوا و غایت تباهی مجوئید
فی الارض در زمین بلید خود مفسدین در حالتی که تباه کاران باشید بقیة الله
انچه خدای باقی گذارد برای شما از حلال بعد ترک حرام خیر لکم بهترست برای شما ازانچه بخیانت
جمع میکنید ان کنتم مؤمنین اگر هستید باور دارندگان مر قول مرا و ما انا علیکم و نیستم من بر شما
بحفیظ نگاه بان که شما را از قبایح باز دارم یا از عذاب محافظت کنم بلکه من رسولم پیغام رسان
و نصیحت کننده بر من رسانیدنست و بس نظم من انچه شرط بلاغ است با تو میگویم
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال. اورده اند که انبیا علیهم السلم بر دو قسم بودند بعضی انکه ایشان
زمان حرب بود چون موسی و داود علیهما السلم و برخی انکه ایشان از اهل حرب نبودند و شعیب ازان
قبیل بود که رخصت حرب نداشت قوم را همه روز موعظه میگفت و خود همه شب نماز میگزارد و دیگر
یا شعیب گفتند قوم او که ای شعیب اصلوتک تأمرک ایا نمازهای تو میفرماید ترا ان نترک

تکلیف انکه ترک کنیم ما یعبد اباؤنا انچه پرستیدند پدران ما از بتان او ان نفعل
یا دست بداریم انچه میکنیم فی اموالنا در مالهای خود ما نشؤا انچه میخواهیم از نقصان کیل
و وزن یا از گرفتن ثمن یا قطع اطراف ان درهم و دینار انک لانت الحلیم
و درستی که تو بردباری الرشید و راه یافته بزعم خود و این سخن از روی تهکم میگفتند و مراد
ایشان اضداد این سخنها بود یا بطریق استبعاد میگفتند که با انکه تو بحلم و رشد
موسوم و موصوفی چرا این سخنان میگوئی قال یا قوم گفت شعیب علیه السلم ای گروه
ارایتم خود می بینید و میگوئید ان کنت علی بینة اگر باشم بر بصیرتی و حجتی من ربی
از نزدیک پروردگار خود و رزقنی و روزی داده باشد منه از نزدیک خود رزقا
حسنا روزی نیکو یعنی نبوت و رسالت یا مال بی خیانت تجسس و تطفیف یا مراد دو
اکمال و تکمیل ارزانی داشته باشد و سعادت جسمانی و روحانی عطا فرموده روا باشد
که من دعوی خیانت کنم و ما ارید ان اخالفکم و نمیخواهم من که مخالفت کنم شما را و بیایم الی ما
انهیکم عنه سوی انچیزی که شما را ازان نهی میکنم یعنی شما را از چیزی منع میکنم تا خود مرتکب
ان شوم بلکه از هرچه باز میدارم باز می ایستم ان ارید نمیخواهم الا الاصلاح مگر بصلاح
اوردن کارهای شما ما استطعت مادام که توانم و ما توفیقی و نیست توفیق من در اصلاح
امور یا رسیدن بسر منزل صواب و صلاح الا بالله مگر بهدایت و معونت خدا
علیه توکلت بر وی توکل میکنم که قادرست بر همه چیز و غیر او عاجز است و الیه انیب
و بسوی او باز میگردم در همه نیت میکنم و یا قوم وای گروه من لا یجرمنکم شما را بران ندارد

شقاقی دشمنی من و ستیزه کاری با من ان یصیبکم که برسید شمارا مثل ما اصاب مانند آنکه رسید
قوم نوح گروه نوح را علیه السلم از طوفان او قوم هود یا قوم هود را علیه السلم از باد صرصر او
قوم صالح یا گروه صالح را علیه السلم از صیحه وما قوم لوط و نیست قوم لوط علیه السلم منکم
ببعید از شما دور یعنی در مکان و زمان بشما نزدیکند اگر از ایام گذشته عبرت نمیگیرید از ایشان عبرت
بگیرید واستغفروا ربکم و طلب آمرزش کنید از پروردگار خود یا ایمان ثم توبوا الیه پس
رجوع کنید بعبادت او از پرستش غیر او ان ربی بدرستی که پروردگار من رحیم بخشنده بر مستغفران
ودود دوستدار تائبان است و ودود بمعنی فاعل آید یعنی بندگان را دوست دارد و بمعنی مفعول
یعنی بندگان او را دوست دارند قطب الابرار مولانا یعقوب چرخی در شرح اسماء الله معنی الودود
را برین وجه آورده که دوست دارنده نیکی بهمه خلق و دوست دلهای یعنی لا یکاد از دوست میدارد و فی
الحقیقه دوستی ایشان فرع دوستی اوست زیرا که چون بنظر تحقیق در نگرند اصل حسن و احسان که
محبت می باشد غیر او را ثابت نیست پس خود خود را دوست میدارد و ازین باب سخنی
نکته چند در آیه یحبهم و یحبونه بر منظره عیان جلوه نموده وللولد الاعز زیدت حقایقه صفا نظم
ای حسن تو داده بوستان از طوبی و ز عشق تو کرده عاشقان یعقوبی گر نیک نظر کند کسی غیر تو نیست
در مرتبه محبت و محبوبی قالوا یا شعیب گفتند ای شعیب ما نفقه فهم نمیکنیم کثیرا مما تقول
بسیاری از آنچه میگوئی از وجوب توحید و حرمت تطفیف و این بواسطه قصور عقل و عدم تفکر
ایشان بود یا این سخن از روی عناد میگفتند و اگر نه چرا فهم کلام او نکردندی و او خطیب الانبیا بود
و دیگر گفتند وانا لنریک و ما می بینیم ترا فینا در میان ما ضعیفا بی قوت در دفع ما ضعیف البصر ولولا

رهطک و اگر نه قوم تو بودندی که بر دین ما اند و ما ایشانرا عزیز میداریم لرجمناک هر آینه ترا
سنگسار میکردیم وما انت و نیستی تو علینا بعزیز بر ما عزیز و مکرم بمرتبه که ایشان از غیرت
تو مانع رجم یا موجب رجم باشد قال یا قوم گفت شعیب علیه السلم که ای گروه من ارهطی
یا عشیره و قوم من اعز علیکم عزیزتر نزد شما و دوستتر نزد شما من الله از خدای واتخذ تموه
یعنی گرفته اید شما خدا را وراءکم از پس پشت خود ظهریا چون متروک فراموش شده
یعنی حق نیاز نگاه میدارید و فرمان پروردگار من پس پشت می افکنید ان ربی بدرستی که آفریدگار
کار من بما تعملون بانچه شما کنید محیط آگاه است بر وجهی که هیچ چیز پوشیده نیست و بران
شمار مجازات خواهد فرمود ویا قوم اعملوا و ای گروه من عمل کنید علی مکانتکم بر نهایت توانایی خود که دارید
از شرک و بخس انی عامل که من نیز عمل کننده ام و متمکن در کار خود سوف تعلمون
زود باشد که بدانید من یاتیه آنکس را که بیاید بوی و عذاب عذاب یخزیه عذابی که او را
رسوا سازد یا بفضیحت تمام هلاک کند ومن هو کاذب و آنکس را که دروغ گویست
بزعم شما یعنی زود باشد که بدانید که من بزعم شما باشم وارتقبوا و انتظار برید از آنکه من میگویم انی
معکم رقیب که من نیز با شما منتظرم ولما جاء امرنا و آن هنگام که آمد عذاب ما نجینا
نجات دادیم شعیب را علیه السلم والذین آمنوا معه و آنانکه ایمان آورده بودند با و
برحمة منا به بخشایش از فضل ما واخذت الذین ظلموا و بگرفت آنانکه کافر بودند الصیحة
آواز جبرئیل علیه السلم که ایشانرا گفت موتوا جمیعا فاصبحوا فی دیارهم پس گشتند در سرای
خود جاثمین مردگان و بر زمین افتادگان کان لم یغنوا گوییا هرگز نبوده اند و قامت

نموده اند فیها دران دیار الا بعدا لمدین بدانید که هلاکت قوم مدین را دوری از رحمت
من کما بعدت ثمود همچنانکه هلاک شدند و ملعون گشتند قوم ثمود تشبیه کرده مدین را
بثمود بجهت انکه عذاب هر دو قوم صیحه بوده و در تیسیر اورده که ابن عباس فرموده که هیچ دو
یک عذاب هلاکت نشده اند الا قوم شعیب و صالح علیهما السلام اما قوم ثمود علیهم السلم
را از صیحه از تحت ایشان بوده و اهل مدین را از فوق ایشان ولقد ارسلنا موسی را با معجزات
که ضعف نبوة او بودند وسلطان مبین وحجتی ظاهر و واضح که عصا بود و اژدها شدن عصا حجت بر نبوت
اوست الی فرعون بسوی فرعون وملائه و گروه اشراف از قوم او فاتبعوا پس روی کردند
ان گروه امر فرعون فرمان فرعون در کافر شدن بموسی علیه السلم وما امر فرعون
و نبود کار فرعون برشید هیچ برشد و صواب و چون امروز متابعت او کردند و فردا نیز تابع
ان باشند یقدم قومه پیش روی فرعون قوم خود را یوم القیامة روز رستاخیز فاوردهم
النار پس در ارد ایشان باتش وبئس الورد المورود و بد سکایت در امده شده
درو یعنی اتش دوزخ چه ورد اب خوردنست جای تبرید جگر و تسکین عطش باشد و اتش بر عکس
بر ضد ان واتبعوا و ازپی در امده شد فرعون و قوم او فی هذه لعنة درین سرای لعنت را و یوم
القیامة و روز قیامت نیز لعنت در پی ایشانست بئس الرفد المرفود بد عطا
داده شده بر ایشان یعنی لعنت هر دو جهان ذلک این خبر من انباء القری از خبرهای
دیهها هلاک شده که نقصه علیک قصه انرا بر تو میخوانیم منها بعضی از انها قائم
باقیست باثار ان چون زرع قائم ایستاده وحصید و برخی از ان مفقود ست باخراب چون

کشت درو ده و کفته اند قایم انست که اثر او دیده میشود چون دیار قوم هود و حصید انکه اثر باقی نیست چون
دیار قوم نوح وما ظلمناهم وما ستم نکردیم بر اهل دیهها یا هلاک ایشان ولکن ظلموا
ولیکن ایشان ستم کردند انفسهم بر نفسهای خود با ارتکاب انچه موجب عذاب بود فما اغنت
پس هیچ سود نکرد و دفع نکرد یا قدرت دفع نداشتند عنهم از ایشان الهتهم التی ان خدایان
که از روی جهل یدعون بودند که میخواندند و میپرستیدند من دون الله بجز خدای یعنی الهه ایشان
باز نداشتند از ایشان من شیء هیچ چیز لما جاء امر ربک وقتی که امد امر پروردگار
تو بعذاب ایشان وما زادوهم و بیفزودند ایشان را غیر تتبیب غیر زیان کاری و هلاک وکذلک و مانند این گرفتن
است اخذ ربک گرفتن پروردگار تو اذا اخذ القری چون بگیرد اهل دیهها را وهی ظالمة
و حال انکه اهل ان ظالم باشند ان اخذه بدرستی که گرفتن خدای الیم شدید دردناک سخت
و از ان گرفتن کس روی خلاصی و راه رهای نیست نظم کسی کز صرصر ظلمش دمادم [?]
چراغ پیش مظلومان بمیرد ... تیر حسد کز ان کاینده عالی [?] اگر چه دیر گیرد سخت گیرد
ان فی ذلک بدرستی که درینچه یاد کردیم از قصص لایة هر اینه عبرتیست لمن خاف
هر کس را که بترسد عذاب الاخرة از عذاب ان سرای ذلک روز قیامت یوم روزیست
مجموع له الناس جمع کرده شده مر مردمان از بهر وی یعنی همه خلق را در وی جمع کنند وذلک و این روز
یوم مشهود روزیست حاضر شده در وی اهل اسمان و زمین وما نؤخره و باز پس نمیداریم
ان روز را الا لاجل معدود مگر از برای گذاشتن مدت شمرده شده یعنی تا وقت و لا
رسد قایم نکرده و یوم یات روزی که بیاید ان روز مشهود لا تکلم نفس سخن نگوید هیچ کس

سخنی که از انفع رساند الا باذنه مگر باشد دستوری خدای واین در موقفی خاص باشد و موقفی دیگر کرد ا
اجازه سخن کفتن نیز نبود و هذا یوم لا ینطقون ولا یؤذن لهم فیعتذرون فمنهم پس از اهل
موقف شقی بدبخت باشد که مستحق وعید دوزخ جای او بود و سعید و نیکبخت باشد که موجب
وعده بهشت ماوی او بود. در حقایق از شقیق بلخی قدس سره نقل میکنند که علامت سعادت
پنج چیزست نرمی دل. و بسیاری گریه. و نفرت از دنیا و کوتاهی امل و شرمناکی و نشانه
شقاوت هم پنج چیزست سختی دل و خشکی دیده و رغبت بدنیا و طول امل و بیحیایی. شیخ
ابو سعید خراز قدس سره فرمود که حق سبحانه درین سوره دو کار عظیم بیان کرده یکی سیاست
جباری و سطوت قهاری که دمار از روزگار بر آورده دیگر ازل بسعادت و شقاوت خلق شرف
نفاذ یافته و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از هیبت آن خبر و سطوت این حکم فرمود شیبتنی سوره
هود فمنهم ان یکی را از ازل شقاوت بر کنار. و یکی را از ابد داغ سعادت بر جبین
عدل او میرانند او را سوی اصحاب الشمال. فضل او میخوانند این را سوی اصحاب الیمین
فاما الذین شقوا فاما آنانکه بدبخت شدند ففی النار پس در آتش دوزخ شده باشند
لهم فیها مر ایشانراست در آن آتش زفیر زیاده سخت و شهیق و ناله زار
زفیر صوت شدید را گویند و استعمال او در مبدا صوت حمار و شهیق صوت ضعیف
بود در نهیق مستعمل باشد تشبیه میکنند فریاد استغاثه را با نکر اصوات و این بدبختان با این
ناله و فغان خالدین فیها جاوید باشند در آتش ما دامت السموات والارض همیشه تا
آسمانها و زمینها بجایست این کلمات در عرف عرب عبارت است از تابید و تخلید پس دوام

وزنده خواهند بود دوام آسمان و زمین باشد جه مخصوص و اله بر تابید دوام اهل النار و انقطاع
ارض و سماوات وارد است پس اعتقاد باید کرد که کفار بجهت اشقیا اند عبارت از ایشانست جاوید
در دوزخ خواهند بود الا ما شاء ربک مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا از عذاب نار به
عذاب زمهریر گرفتار سازد و یا عذابی دیگر غیر از عذاب آتش چه در دوزخ انواع عداوت
عقوبت. و یکی از آنها آنست که با آتش عذاب کنند پس استثنا از خلود باشد
در عذاب نار نه از خلود در دوزخ ان ربک فعال لما یرید بدرستی که از بدکار تو
کننده است هر چیزی را که خواهد از انواع تعذیب واما الذین سعدوا واما آنانکه نیک
بخت شدند ففی الجنة پس ایشان در بهشت باشند خالدین فیها جاوید ان در
ان ما دامت السموات والارض مادام که باشد آسمان آخرت و زمین آن جه بحکم تبدل الارض
غیر الارض والسموات زمین و آسمان بدل این آسمان و زمین خواهد بود و حضرت شیخ
قدس سره در فتوحات آورده که دوام آسمان و زمین از حیثیت جوهر مراد است
نه از حیثیت صورت ایشان و گفته اند مراد فوق و تحت است و به عرب هر چه بالای شما باشد
آنرا آسمان گویند و آنچه زیر قدم بود ارض خوانند پس مادام که تحت و فوق باشد سعدا در بهشت
باشند الا ما شاء ربک مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا از نعیم جنان بدولی رسانند
زیادت از آن که رتبت رویت و رضوان یا نعمتی که کند از ابد انها مکروه که عالم است
جمیع معلومات و نکته فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین مؤید این قولست و گفته
اند این باب در سوره توبه در تفسیر رضوان من الله اکبر نعمت ذکر یافته و اکثر اقوال ائمه آورده

شود شراب جاری که در اول مقرر شده باقی ماند والله الباقی له الحکم والیه ترجعون عطاء عطا دادن
ایشانرا اعطاء دادنی غیر مجذوذ نا منقطع یعنی ممتد الی غیر النهایة فلا تک پس مباش
فی مریة در گمان مخاطب حضرت است صلی الله علیه وسلم و حقیقت خطاب بامتست
یعنی باید که در شک نباشید مما یعبد هؤلاء از آنچه میپرستند این گروه مشرکان در آنکه مآل
موجب هلاکت یعنی شک مکنید در آنکه آن عبادت گمراهی است که آخر بهلاکت ایشان کشد چنانکه
کفر امم ماضیه است عذاب ایشان شد ما یعبدون نمیپرستند اهل شرک بتانرا الا کما
یعبد مگر بر وجهی که میپرستیدند آباؤهم من قبل پدران ایشان پیش ازین یعنی باطل
وانا لموفوهم وبدرستی که ما تمام رسانیده ایم بدیشان نصیبهم بهره ایشانرا از عذاب
غیر منقوص در حالتی که نقصان نارسیده باشد ولقد آتینا و هر آینه ما دادیم موسی الکتاب
موسی را توریت فاختلف فیه پس اختلاف کرده شد در آن یعنی قوم او اختلاف کردند
بعضی بآن گرویدند و بعضی کافر شدند چون اختلاف قوم تو در قرآن ولولا کلمة سبقت
واگر سخنی است پیشی گرفته من ربک از آفریدگار تو بتاخیر عذاب ایشان لقضی بینهم
هر آینه حکم کرده شدی میان قوم موسی علیه السلم تا مبطل بعذاب استیصال مبتلا شدی و محققان
از آن نجات یافتی وانهم وبدرستی که کفار قوم تو لفی شک هر آینه در گمانند منه از قرآن مریب
گمان در ریب افکنده یعنی نفس را مضطرب و عقل را شوریده کننده وان کلا وبدرستی
که هر یکی از مختلفان لیوفینهم از اخبار اند که هر آینه تمام دهد ربک پروردگار تو اعمالهم
جزای عملهای ایشان یعنی ان نافیه و لما بمعنی الا یعنی هیچ کس نیست مگر حق تعالی جزای عمل وی [illegible]

که باید داد و بعضی درست ند صاحب ایجاز فرموده که چون لما بمعنی ظرف نیست اینجا تقدیر محذوفی
باید کرد بر این نحو که وان کلا لما بعثوا لیوفینهم و چون اعراب این کلام خالی از اشکالی نیست
بی قدر ضبط مناسب نبود و این وجوه بر تقدیر تشدید تمام بود اگر مخفف خوانند صاحب
کشاف فرموده که لام لما موطیه قسم است و تنوین عوض از مضاف الیه وما زائده
وان کلا لیوفینهم انه بدرستی که خدای بما یعملون بآنچه شما میکنید خبیر داناست و خبر
از وی فوت نشود و او را توفیه جزا توان کردن نظم بهمه کاینه عنایه دانا او ست
مکافات هم توانا او ست فاستقم پس تو مستقیم باش کما امرت چنانچه فرموده
شدی ومن تاب معک و باید که مستقیم شوند یاران تو که مستقیم کردند آنانکه
بازگشته اند از کفر و ایمان آورده با تو استقامت یابند [illegible] قشیری رحمه
الله فرموده که مستقیم آنکست که از راه حق بازنگردد تا بسر منزل وصال برسد و در حقایق
سلمی از جریری رحمه الله نقل میکند که طالب کرامت مباش طالب استقامت باش محمد
بن فضل رحمه الله فرموده که آن چیز که بود وی همه نیکو یا نیک شود و نبود وی همه زشتها
زشت شود استقامت است شیخ الاسلام قدس سره این سخن بشنید و گفت که وی بسیار
نیکو گفته است و دلیلش فاستقم کما امرت بزرگی پرسیدند که کدام عمل فاضلترست گفت
استقامت ابو علی سری رحمه الله فرمود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم
را در واقعه دیدم گفتم سبب شیب تو از سوره هود چه چیز فرمود که فاستقم کما امرت آنحضرت
هر آن قدم مترسخ نباشد بخشش ضایع است شیخ ابو علی دقاق رحمه الله گفت که استقامت

است که سر خود را از ما سوی الله محفوظ دارد خواجه عصمت بخاری رحمه الله در صفت اهل استقامت
نظم کجی راه اند اهل استقامت • که باشد بر سر کوی ملامت • ز اوصاف طبیعت بالکلیه
باطلاق صحبت جان سپرده • تمام از گرد تن دامن فشانده • برفته سایه و خورشید مانده
ولا تطغوا واز حد درنگذرید انه بما تعملون بصیر بدرستی که خدای آنچه شما میکنید بصیر
بیناست ولا ترکنوا ومیل مکنید الی الذین ظلموا بسوی آنانکه ستم کردند یعنی
مداهنه منمایید با ایشان یا فرمان ایشان مبرید یا معاونت مکنید ایشان را بر بیداد
ایشان سفیان ثوری رحمه الله فرموده که هر که قلمی برای ظالم بتراشد یا سیاهی در دوات
ایشان ریزد یا کاغذی بدست ایشان دهند تا بنویسند در ظلم ایشان شریک باشد
و هم از ایشان پرسیدند که اگر ظالمی در راه بادیه تشنه باشد و بر شرف بود او را آب
توان داد گفت که نی اگر آبش ندهند بمیرد فرمود که دع لیموت الجبان بد زندگانی او
پس حق سبحانه از فرط رحمت فرمود که میل بظلم مکنید فتمسکم النار پس شما را برسد
آتش یعنی بشما رسد آتش دوزخ وما لکم ونیست شما را من دون الله بجز خدای من اولیاء
از دوستان که عذاب از شما باز دارند ثم لا تنصرون پس شما یاری داده نشوید واقم الصلوة
و بپای دار نماز را طرفی النهار در دو طرف روز وزلفا من اللیل و در ساعتهای شب
از نماز طرف اعلی روز نماز بامداد است و نماز طرف اسفل ظهر و عصر و نماز زلفا من اللیل
مغرب و عشا آورده اند که عمرو بن عزیه خرما میفروخت زنی صاحب جمال را که بخرما خریدن
آمده بود گفت خرمای خوبتر در خانه است چون زن بخانه وی در آمد عمرو او را تقبیل نمود فی الحال پشیمان

بمجلس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمد و گریان گریان حال گذشته بعرض رسانید آن
فرمود آیه که ان الحسنات یذهبن السیئات بدرستی که نیکوییها نماز پنجگانه میبرند و محو کنند
بدیها را اگر غیر کبایر باشد حضرت از عمرو پرسید که نماز دیگر با ما گذاردی گفت آری حضرت
فرمود که همین کفاره این گناه است گفتند یا رسول الله این حال عمرو راست خاصه گفت
نی برای عموم مردم اوست مؤید در حدیث آمده که از نمازی تا نمازی کفارات است از گناهانی
که در میان ایشان واقع شده باشد چون از کبایر اجتناب نمایند واسطی قدس سره
درین آیه فرموده که انوار طاعات ظلم معاصی محو میسازد و در بحر الحقایق آورده که انوار ذکر
و مراقبه در طرفی النهار و زلفی اللیل ظلمات اوقاتی را که بلوازم نفسانی مشرف شده دفع میکند
و بعضی بر آنند که حسنات گفتن کلمات اربع است سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله و
الله اکبر ذلک این وعده و این فرمان ذکری للذاکرین پندیست مر یاد کنندگان را واصبر
و صبر کن بر امتثال اوامر و اجتناب از نواهی فان الله لا یضیع پس بدرستی که خدای ضایع نگرداند
اجر المحسنین اجر نیکوکاران را عدول از مضمر اشارة است که شکیبایی از احسان است
فلولا کان پس چرا نبود من القرون من قبلکم از اهل قرنها که پیش از شما بوده اند
اولوا بقیة خداوندان عقل و رای که از روی جرم ینهون که باز داشتندی مفسدان
را عن الفساد فی الارض از تباه کاری در زمین تا عذاب فرو نیامدی الا قلیلا لیکن اندکی
بوده اندی ممن انجینا منهم از آنها که نجات دادیم ایشان را در عقوبات از گذشتگان
که ایشان نهی میکردند واتبع الذین ظلموا و پیروی کردند آنانکه کافر بودند ما اترفوا فیه

انجری راکه منعم شده بودند دران یعنی متابعت آرزوهای نفس کرده وتمام اهتمام بتحصیل اسباب
شهوات مصروف کردانیده از ماولی الامر اعراض نمودند وکانوا مجرمین وبودند کافران
جرم کنندکان یعنی کناه کاران وما کان ونبوده است ربك پروردکار تو لیهلك القری
که هلاک کند اهل دیهها را بظلم بشرک واهلها مصلحون وحال آنکه اهل موضع بصلاح اندر
باشند در میان یکدیکر یعنی بمجرد شرک هلاک نکند تا فساد وظلم بان منضم نکردد واز اینجا
کفته اند الملك یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم ولو شاء ربك واکر خواستی پروردکار تو
لجعل الناس کردانیدی مردمان را امة واحدة یک کروه یعنی بر یک دین وبر یک آیین و
لا یزالون وهمیشه باشند مختلفین اختلاف کنندکان در حق وباطل چون یهود ونصاری
ومجوس الا من رحم ربك مکر آنکه رحم کند پروردکار تو واورا بایمان راه نماید چون اهل
ملت حنیفه که مسلمانانند یا آنکه مختلفند یا در روزی یکی توانکرست ویکی درویش مکر آنکه خدا اورا
قناعة دهد ولذلك واز برای این اختلاف خلقهم آفریده است خدای مردمان را یا برای
رحمت آفریده راه یافتکان را وتمت وتمام شد کلمة ربك سخن پروردکار تو یعنی کلمه که با ملائکه
کفته است که لاملان هر آینه پر سازم جهنم دوزخ را من الجنة والناس
از عامیان دیوان وآدمیان اجمعین همه ایشان وکلا نقص وهرچه میخوانیم علیك
بر تو من انباء الرسل از اخبار پیغمبران وان چیست ما نثبت به انچه ثابت
میکردانیم وبرجا میداریم بان فؤادك دل ترا یعنی فایده اخبار رسل انست که دل بان آرامد
ودل یقین سیر آید وبر ادای رسالت ثبات نماید وبر انبیای کذشته پیش باشی وجاءك وآمد

سورة یوسف علی نبینا وعلیه السلام

است بتو في هذه الحق درین سوره انچه درست وراستست ودر معالم فرموده که تخصیص این سوره برای
تشریف اوست والا الحق در همه سورهٔ قران هست وکفته اند هذه اشارة باخبار مذکورست درین
سوره یعنی خبرهای راستست وموعظة وپندست وذکری ویادکرد للمؤمنین مر کرویدکان را
وقل وبکوای محمد للذین لا یؤمنون مرانان را که ایمان نمی آرند اعملوا عمل کنید علی مکانتکم
بر حالتی که بران ایستاده اید انا عاملون بدرستی که ما نیز عمل کننده کانیم بر همان حال که داریم وانتظروا
وچشم داریم با انقلاب زمانه را انا منتظرون بدرستی که ما نیز منتظرانیم نزول عقاب را
بشما ولله ومر خدایراست غیب السموات والارض علم آنچه غایبست از آسمان وزمینها والیه
بسوی او یرجع الامر کله ودر حفص یرجع مجهول خوانده یعنی باز کردانیده شود همه کارها فاعبده پس پرستش
کن مر اورا که مرجع اوست وتوکل علیه وتوکل کن بروی تقدیم عبادت بر توکل اشارتست
بانکه نفع توکل بعد از عبادت است وتوکل مجرد کفتار بی اعتبار بود وما ربك ونیست پروردکار تو بغافل
بی خبر از انچه میکنید کافر مشرکان ... خطاب میخوانند ومخاطب همه مردمانند ودر تفسیر از کعب الاحبار رحمه
الله نقل کنند که فاتحه توریت اول انعامست وخاتمه این سوره هود علیه السلام والحمد لله اولا وآخرا

بسم الله الرحمن الرحیم

الر در کشف الاسرار آورده که این حروف از متشابهات قرانست لا یعلم تاویله الا
الله وکفته اند مراد ترکیب اسمای حسنی است از کسی وراند چنانچه الر وحم ون والرحمن حاصل
میشود ویا مختصر است از اسماء الهی چنانچه الف از الله ولام از لطیف وراء از رؤف کویا قسم
یاد میکند بخود بانفراد من بربوبیت وبلطف من تا عارفان لطایف احدیت وبرحمت من بکافه بریه

جواب قسم حیث **تلک** این آیات **آیات الکتاب المبین** آیتهای کتاب مبین است
یعنی سوره که ظاهرست اعجاز آن یا هویداست معانی او یا مسایل او روشن کننده است قصه را که
سوال کرده بودند چه در روایت آمده که علمای یهود بعضی اشراف عرب را گفتند که از محمد سوال کنید که سبب
انتقال آل یعقوب علیه السلم از شام بمصر چه بود و این سوره نازل شد **انا انزلناه** بدرستی که ما
فرو فرستادیم کتاب را یا این سوره است **قرآنا عربیا** قرآنی تازی بعضی انفراد قرآن گفته یعنی
این سوره را بلغت عرب فرستادیم **لعلکم تعقلون** تا باشد فهم کنید معانی آن را سبب
وحجت بر شما لازم شود چه اگر بلغت دیگر فرستیم شما را فهم آن عذر آمد **نحن نقص** ما میخوانیم **علیک**
بر تو **احسن القصص** بهترین قصه که خوانده شود . در معالم گوید بهترست بر اشتمال او بر عجایب
وغرایب و حکمتها و عبرتها در عین آورده که این قصه از قصهها احسن است چه صاحبش نیز از او با
احسن است و در تفسیر اعجب القصص گوید صاحب بحر الحقایق فرموده که احسن است بسبب آنکه نسبت
تمام دارد با احوال انسان اگر تاویل کنند یوسف را بدل یعقوب را بروح را و جبل بنفس و که
حواس را به . و برادران یوسف و حضرت شیخ قدس سره بر همین منوال تمام قصه را با احوال انسان
تطبیق داده و چون درین ترجمه طریق اختصار رعایت مجموع اخبار و روایات این قصه و تاویلات او
با نکات و دقایق که در آید گفته اند حواله با جواهر التفسیر میرود و آنچه بحد ایراد قصه و ترجمه الفاظ
اکتفا مینماید . آورده اند که بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله لو قصصت علینا این آیه نازل شد
که بر میخوانیم بهترین کلام بعضی از آن درین بعضی باشد یا خبر میدهیم ترا به بهترین خبری **بما اوحینا**
بوحی کردن ما **الیک** بسوی تو **هذا القرآن** این سوره مفرد را **وان کنت** و بدرستی که تو

من قبله پیش از نزول این سوره **لمن الغافلین** از نا آگاهان یعنی از دانستن این قصه غافل
بودی و این غفلت غیر مذموم است **قال یوسف** یاد کن وقتی را که گفت یوسف علیه السلم
در سن دوازده سالگی شب آدینه در کنار پدر خود در خواب بود ناگاه سر که از خواب برداشت
یعقوب علیه السلم گفت ای پسر ترا چه رسید گفت **یا ابت** ای پدر خوابی عجب دیدم **انی رایت**
بدرستی که در خواب دیدم **احد عشر کوکبا** یازده ستاره **والشمس والقمر** و آفتاب
و ماه و من بر کوهی بلند بودم که حوالی او انهار و جداول جاری و اشجار سبز بود که از آسمان این ستار
گان و نیرین فرود آمدند و من در ایشان می نگریستم **رایتهم** دیدم ایشان را **لی ساجدین**
واسجده کنندگان یعقوب علیه السلم دانست که یوسف مرتبه رفیع یابد و برادران یازده گانه
او که ستارگان اشارت بدیشانست با یعقوب علیه السلم و زوجه او که خاله یوسف است
شمس و قمر عبارت از یشانست تعظیم و تکریم او بجای آورند و فکر فرمود که اگر برادران این واقعه
بشنوند و ایشان در تعبیر وقوف دارند هر آینه قصد وی کنند **قال یا بنی** گفت ای پسرک من
بتصغیر از روی شفقت و محبت است **لا تقصص** مخوان و پیدا مکن **رؤیاک** خواب خود را
علی اخوتک بر برادران خود **فیکیدوا** که حیله کنند **لک** برای تو **کیدا** حیلهٔ کردنی
بسبب وسوسه شیطان **ان الشیطان** بدرستی که دیو سرکش که دیو ابلیس است **للانسان**
آدمی را **عدو مبین** دشمنی است آشکارا که او را به مکر و کید **وکذلک** و همچنانکه ترا برگزید
باچنین خوابی که شرف دلیل و نشانه تفوقت بر اخوان **یجتبیک** بر خواهد گزید ترا
پروردگار تو به فرمان فرماهی و پادشاهی **ویعلمک** و خواهد آموخت ترا **من تاویل الاحادیث**

از تعبیر خوابها یا تاویل غوامض کتب منزل ویتم نعمته و تمام خواهد کرد نعمت خود را که نبوتست علیک
بر تو وعلی آل یعقوب و بر فرزندان یعقوب یعنی برادران تو بقولی که ایشان را پیغمبر میگویند
یا بر نسل یعقوب علیه السلم که انبیا از وی بیرون آید کما اتمها همچنانچه تمام کرد نعمت را علی
ابویک بر دو پدر تو من قبل پیش از تو و او جد است و پدر جد یعنی ابراهیم و اسحاق علیهم السلم
بر ابراهیم علیه السلم بحکمت و رسالت و نجات از نار نمرود و بر اسحق علیه السلم با اخراج یعقوب
و اسباط از صلب وی ان ربک بدرستی که پروردگار تو علیم داناست بانکه استحقاق
اجتبا دارد حکیم استوار کارست و درست کردار بدانچه باید لقد کان بتحقیق هست
در قصه یوسف علیه السلم واخوته و در حکایت برادران او آیات نشانهای قدرت و
دلایل حکمت للسائلین مر پرسندگان را از خبر ایشان یوسف را علیه السلم یازده برادر
بود یکی بنیامین و این برادر اعیانی بود و شش دیگر علاتی که پسران خاله یوسف نیز بودند لیه دان [illegible]
[illegible] شمعون و لاوی و زبالون و یشجر و یهودا و دیگر علاتی و ایشان از دو سریه بودند دان و نفتالی و جاد و اشر
آورده اند که چون یوسف علیه السلم خواب مذکور با پدر تقریر کرد یعقوب علیه السلم کتمان آن
فرمود و با جتبا و اتمام نعمت او قرار داد و بعضی از زنان برادران او بشنودند و نماز شام که ایشان
بخانه باز آمدند ایشان را عرق حسد در حرکت آمد و بتدبیر مهم مشغول شدند اذ قالوا یاد کن آنگاه که گفتند
برادران یوسف علیه السلم با یکدیگر لیوسف واخوه هر آینه یوسف و برادر او یعنی بنیامین
احب الی ابینا دوسترند بسوی پدر ما از ما ونحن عصبة و حال آنکه ما جماعتی توانا و کارکنیم
و ایشان خرد سال و بی کفایت پس بایستی که ما را دوستر داشتی و چون دو عاجز ضعیف را

بر ما دو قوی اختیار کرده ان ابانا بدرستی که پدر ما لفی ضلال مبین در دوری آشکارا و بیّن
[illegible] از راه صواب یعنی رای او درین کار خطا واقع شده و در خبر آورده که چون شیطان
این کلمات استماع کرد بصورت پیری با ایشان ظاهر شد و گفت یوسف میخواهد که
شما را بندگی گیرد گفتند ای پیر تدبیر چیست گفت اقتلوا یوسف بکشید یوسف
را و گوینده این سخن شمعون بود گفت او را بکشید او اطرحوه یا بیفکنید ارضا
بزمینی دور از عمارات یا موضعی که دران سباع باشند یعنی او را غایب کنید یخل
لکم تا خالی ماند برای شما وجه ابیکم روی پدر شما را یعنی چون او نباشد پدر روی بشما
آورد و بتمامی بر شما اقبال کند وتکونوا و باشید من بعده از پس یوسف یعنی بعد
از فارغ شدن از کار او قوما صالحین گروهی شایستگان یعنی توبه کنندگان و این نیز از مکاید
ابلیس است که تا [illegible] [illegible] تسویف میگوید مصرع امروز گنه کنید فردا توبه
[illegible] [illegible] کار امروز بفردا انگذاری [illegible] نهاد
[illegible] فردا برسید توبه و گریست قال قائل منهم گفت گوینده از ایشان که یهودا بود یا روبیل
لا تقتلوا یوسف مکشید یوسف را که قتل گناه عظیمست والقوه و بیفکنید او را
فی غیابت الجب در قعر چاه یلتقطه بعض السیارة تا فرا گیرد او را بعضی از راه گذریان که بدینجا
رسند و ببرند بجای دیگر و شما از و باز رهید یعنی غرض شما نابودن اوست بدین وجه
کی باید کرد ان کنتم فاعلین اگر هستید شما کار کننده کار بمشورت من پس همه بدین [illegible]
شدند و نزد پدر آمده گفتند فصل بهار رسیده و سبزها دمیده [illegible] سنبل [illegible] باز کرده کل [illegible]

سیرابی سبزهای نوخیز، از لاله‌زار زرد انگیز، چو شود که یوسف را با ما بفرستی تا روزی تماشا کند
بگذارند یعقوب علیه السلم فرمود که من بهار رخسار چون بلبل دیده خواهم بود و امید او بید کرمی
در گلزار باشید و من نگار خار هجر گرفتار باشم بیت دریغان در بهار عیش خندان
من اندر کنج غم چون دردمندان، فرزندان از یعقوب علیه السلم درمانده پیش یوسف علیه السلم
آمدند و از تماشای صحرا شمه با وی در میان آورده گفتند بیت موسم گل دلو سپهر روز نیست غنیمت دارید
که دگر نوبت تاراج خزان خواهد بود، یوسف علیه السلم نام تماشا شنیده خاطر مبارکش متوجه شد
و با برادران پیش پدر آمده و التماس و اجازه نمود و مضمون این مقال بزبان حال عرض رساند
نظم در شکنای خلوتم خاطر بهم میکشد، کز بوستان باد سحر خوش میدهد پیغام را یعقوب
علیه السلم در فکر دور و دراز افتاد قالوا گفتند برادران یوسف یا ابانا ای پدر ما ما لک
لا تأمنا چیست ترا که ایمن نمیداری ما را علی یوسف بر یوسف تامل میکنی در فرستادن او
وانا له و حال آنکه ما او را الناصحون نیکوخواهانیم و بغایت بروی مهربان ارسله
بفرست او را با ما غدا فردا بجانب صحرا یرتع در سعت فراخی معیشت میوه‌ها و نقلهای خورد ویلعب و بازی
کند چنانکه اطفال و مشغول گردانیدن وانا له لحافظون و بدرستی که ما او را نگاهداریم از مکاره یا از رسیدن
عوام قال گفت یعقوب علیه السلم انی لیحزننی بدرستی که مرا اندوهگین دارد ان تذهبوا به
آنکه شما ببرید او را از پیش من به شدت مفارقت او بر من بسیار است و صبر از مشاهده او کم
واخاف و دیگر میترسم ان یاکله الذئب از آنکه بخورد او را گرگ چو بیابان زمین که شما میروید گرگان
می باشند مبادا که گرگ قصد وی کند وانتم و شما عنه غافلون از وی بیخبر باشید بسبب اشتغال

به تماشا یا قطع ابتدا و در محافظت او از آن ترسم که غافل شوید، و غفلت صورت حالش نه پسندید
دریغ و ویرانه دشت محنت انگیز، کهن گرگی برو دندان کند تیز قالوا گفتند فرزندان یعقوب علیه السلم
لئن اکله الذئب اگر او را بخورد گرگ ونحن عصبة و حال آنکه ما گروهی توانا و قوی هیکلیم
که هر یک از ما با ده شیر در محاربه مقاومت می‌توانیم کرد انا اذا بدرستی که ما آن وقت که او را
گرگ درهم لخاسرون هر آینه زیانکاران باشیم پس چون یعقوب علیه السلم مبالغه فرزندان
شنید و میل دل یوسف علیه السلم بگشت دشت و تماشای کوه و صحرا دید دل را بر هجران نهاد
و بقضای ربانی رضا داده بفرمود تا سر و تن یوسف علیه السلم را بشستند و مویش را شانه زدند
با جامه‌های خوش بپوشانیدند و قمیص ابراهیم علیه السلم که جبرئیل از بهشت آورده بوقت
القا در آتش نمرودی در بر او پوشانیده بود و بمیراث به یعقوب رسیده چون تعویذ بر بازوی او
بست و بعد فرزندان را تا شجرة الوداع که بر دروازه کنعان بود بیرون آمد یوسف علیه السلم را
در کنار گرفت و گریه کنان آغاز وداع کرد بیت روز وداع گریه درخورد و دیده دیده
طوفان اشک تا گریبان رسیده بود، یوسف علیه السلم که پدر را گریان دید قطرات
گلاب بر گل برگ رخسار باریدن گرفت و دانه دانه مروارید خوشاب با الماس مژه سفتن
گرفت و آغاز کرد بیت ژاله از نرگس فرو بارید گل را آب داد، و از تگرگ روح پرور مالش
عناب داد، و گفت ای پدر سبب گریه چیست زبان حال یعقوب مضمون این قصه بسمع آن نور
دیده رسانید بیت میان نجم سفر پیشه بر سر راه است، سرشک دیده میرود که راه بگیرد
ای یوسف این رفتن تو راه اندوه عظیم است و دل من میترسد و نمیدانم که سرانجام کار بکجا خواهد

کشید باری لامنت ای فانی لا نشای مرا فراموش مکن که من ترا فراموش نخواهم کرد پس فرزندان
را در باب محافظت یوسف مبالغه بسیار نمود و ایشان یوسف را بر دوش گرفت
روی براه آوردند یعقوب علیه السلام در ایشان میگریست و از شوق لقای فرزندان ارجمند میگریست
هنوز سرور الم زچشم ناشده دور ال از مقصود دوری چه چید میلرزد و چون فرزندان از
نظر وی غایب شدند روی بکنعان نهادند فلما ذهبوا پس آنهنگام برادران بردند یوسف
را اگر دیده باو انچه کردند باو انچه کردند و عصاهای خود را بر یک طرف نهاده یوسف را بر زمین نهادند
و آغاز طعن و طعنه نمودند میگفتند ای صاحب رؤیای کاذبه کجا اند ان کواکب که ترا سجده میکردند
تا امروز ترا از اذیت ما برهانند یوسف علیه السلام گفت یا اخوتاه شما را چه شد یکی از حال پدر
براندیشید و بر کودکی و ضعف حال من رحم آرید بیت یاری وحید کز در او دور گشته ام رحمی کنید کز غم او
زار مانده ام القصه بسخن او التفات نانموده طپانچه بر روی وی میزدند و در خاک خاری گرسنه
و تشنه بر روی نشسته میکشیدند تا بهلاک نزدیک شد یهودا آن صورت مشاهده کرده او را در
دامن حمایت گرفت و گفت دست تعدی در استین توقف کشید اقرار با من عهدی کرده اید که قصد
قتل او ننماید غضب ایشان تسکین یافت از سر کشتن او درگذشتند و اجمعوا و رای خود را
سازند ان یجعلوه بآنکه بیفکنند او را فی غیابت الجب در قعر چاه وان چاهی بود در سه فرسخی کنعان یا
در حوالی بیت المقدس یا در زمین اردن سر چاه تنگ بود و پایان ان گشاده و [illegible] ملق انداخت
باز یادت پس یوسف را بر سر چاه آوردند و چون دست در هر یک از ایشان میزد دستش
بسته زده رسن در میانش محکم کرده بچاه فرو گذاشتند دامن پیراهنش بسنگی که بر سر چاه بود در او بجنب

بر اهن بر کشیدند و چون بمیان چاه رسید رسن ببریدند و از حضرت ملک اعلی خطاب مستطاب
بجابر سدرة المنتهی رسید که ادرک عبدی جبرئیل علیه السلام پیش از انکه یوسف بقعر چاه رسید
بوی رسیده و او را [illegible] فرو گرفته بر بالای صخره که در تنگ چاه بود بنشاندند و از طعام و شراب
بهشت بوی داده و پیراهن خلیل که تعویذ او بر بازوی داشت در وی پوشانیدند و اوحینا الیه
و ما وحی فرستادیم سوی او بواسطه جبرئیل یا الهام دادیم او را که اندوهناک مباش بزودی ترا از
مضیق چاه بدر آورده بسند جاه رسانیم و برادران را نزدیک تو اریم لتنبئنهم هر آینه تو خبر
دهی ایشان را بامرهم هذا باین کاری که کرده اند و تعبی که بتو رسانیدند وهم لا یشعرون
و حال انکه ایشان ندانند که تو یوسفی بجهت علو شان و رفعت مکان تو و اندک زمانی را این صورت
دست داد که بخدمت او آمدند و او را نشناختند وهم له منکرون اما چون یوسف علیه السلام
در چاه افتاد برادران باز گشته بصحرا رفتند و بزغاله را بکشتند و پیراهن یوسف را بخون
آلوده ساختند وجاؤا اباهم عشاء و آمدند نزدیک پدر خود شبانگاه یبکون
و بدروغ میگریستند یعقوب علیه السلام آواز گریه فرزندان شنید سراسیمه از خانه بیرون و گفت
ای فرزندان شما را چه میشود و یوسف من کجاست که او را نمی‌بینم قالوا یا ابانا گفتند ای پدر ما
انا ذهبنا رفتیم بصحرا و نستبق و پیشی گرفتیم بر یکدیگر در دویدن و تیر افکندن و ترکنا یوسف
و گذاشتیم یوسف را عند متاعنا نزدیک رختهای خود و پاره‌ها فاکله الذئب
پس بخورد او را گرگ وما انت بمؤمن لنا و نیستی تو باور دارنده ما را این سخن ما را و اگر [illegible]
ولو کنا صادقین و اگرچه هستیم راست گویان در نه کار کا انچه گفت بیدگمانی که نسبت باو

ما را دروغ کو پنداری ودلیل دیکر داریم بر خوردن یوسف وان پراهن یوسف است **وَجَاؤُا** وآوردند
عَلٰی قَمِیصِه بر پراهن یوسف **بِدَمٍ کَذِبٍ** بخونی دروغ یعنی اوردند پراهن یوسف زنده بخون
الوده ساخته بدروغ یعقوب علیه السلم چه پراهن خون الوده دید دغدغه هلاک یوسف در دل
بدید امد اما چون اطراف پراهن درست بود فرمود که عجب کرکی بوده که یوسف را خورده و تعرض
نکرده پس از روی عتاب **قَالَ** کفت با فرزندان که نه چنین است که شما میکویید **بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ**
بلکه اراسته است برای شما **اَنْفُسُکُمْ** نفسهای شما اواسان ساخته **اَمْرًا** کاری بزرک
از هلاک یوسف **فَصَبْرٌ جَمِیلٌ** پس کار من صبریست نیکو یعنی شکیبایی که با ان شکایت
نباشد مکر با خدای **وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ** وخدای یاری خواسته شده یعنی یاری از و میخواهم **عَلٰی**
مَا تَصِفُوْنَ بر انچه شما وصف میکنید از هلاک یوسف اورده اند که سه روز یوسف علیه
السلم دران چاه بود صباح روز چهارم مژده نجات امد **وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ** وامد کاروانی نزدیک
ان چاه وان جمعی بودند که از مدین بمصر میرفتند **فَاَرْسَلُوْا** پس بفرستادند **وَارِدَهُمْ**
وارد خود را بسوی ان چاه وارد کسی را کویند که اب کشیدن کاروان متعلق بدو باشد و وارد
کاروان مالک بن دعر خزاعی بود از اهل مدین چون بسر چاه امد **فَاَدْلٰی دَلْوَهٗ** پس در
چاه فرو کذاشت دلو خود را وحی رسید بیوسف علیه السلم که در دلو نشین ای یوسف
اخر بهرتست این دلو در چاه امده یوسف علیه السلم در دلو نشست درساعت اورده که دیوارهای
چاه از فراق یوسف علیه السلم بکریستند ودر انس المرید فرموده که مالک در کشیدن دلو
حیران بماند چه دلو را بغایت کران دید بچاه فرو نکریست وان ماه را در دلو مشاهده کرد **قَالَ**

کز

قَالَ یَا بُشْرٰی ای مژده وشادمانی وکفته اند بشری نام صاحب او بود واورا برای اعانت
طلبید وکفت **هٰذَا غُلَامٌ** این پسریست که دلو را کران ساخته پس بمدد کاری او یوسف
را از چاه بر اورد **بِنْتٍ** چون قبلین اوبر امد **[illegible]** از جانش بانک یا بشری بر امد
بشارت که چنین تاریک جای **[illegible]** بر امد پس پنهان از قوم های **وَاَسَرُّوْهُ** وپنهان داشتند
اورا ازان کاروانیان **بِضَاعَةً** درحالتی که متاع تجارت بود یا پنهان ساختند اورا یا کاروانیان
کفتند که اهل این اب بما داده اند تا برای ایشان بمصر بفروشیم وکویند ضمیر اسروه راجع است به برادران
حال اورا پنهان داشتند کفتند بنده ماست وانچنان بود که از حال یوسف خبر یافته بسوی کاروان امدند
وکفتند این غلام از ما کریخته اورا بخرید **وَاللّٰهُ عَلِیْمٌۢ بِمَا یَعْمَلُوْنَ** وخدای دانا است بانچه میکنند
اول با یعقوب باب او و برادر با کاروانیان از اخفای امر یوسف علیه السلم اورده اند که چون
برادران یوسف را بدیدند بزبان عبری با او کفتند انچه ما میکوییم اکر خلاف ان کویی ترا قتل
رسانیم یوسف علیه السلم خاموش شد وایشان مالک را کفتند این بنده ما کریز پایست وما
فرمان برداری ودل بر خدمت ندارد واورا میفروشیم تا از ما دور افتد
وخبر او نشنویم مالک کفت که من زری که داشته ام بضاعت خریده ام وبا من درمی چند نمانده
مانده است کفتند تو میدانی که بجای این غلام بسیارست اما ما با تو میسازیم بهر چه داری پس
دست یوسف علیه السلم بدست مالک دادند **فَشَرَوْهُ** وبفروختند اورا **بِثَمَنٍ بَخْسٍ** درام
بهای اندک پی اعتبار **مَعْدُوْدَةٍ** درمی چند شمرده شده عادت اهل ان روز کار چنان بود
که دون چهل درهم را نشمردندی وبسیط اورده که بهود اهیچ نکرفت القصه مالک یوسف را

دیکر هم

بخرید وکانوا و بودند برادران یوسف فیه در یوسف علیه السلم من الزاهدین
از بی رغبتان یعنی نمی خواستند که او با ایشان باشد با کاروانیان در خریدن او بی رغبت بودند
بجهت گریختن و نافرمانی پس مالک او را بمصر اورد و در ان زمان پادشاه مصر ریان
بن الولید عملیق بود و زمام امور ملک را بدست قطفیر یا اطفیر مصری که عزیز گفتندی بازداده بود
چون خبر کاروان مدین بمصر امد و کاشتکان عزیز بر سر راه امدند یوسف را دیدند در لطف
جمال او اشفته و حیران بازگشته خبر بعزیز مصر بردند و ان زنی داشت راعیل نام یا فکا و مشهور است
که او را زلیخا گفتندی در عین المعانی بضم رای و فتح لام تصحیح کرده و در السنه بفتح زای و کسر لام
دارد القصه خبر چون یوسف علیه السلم شنید بمالک پیغام داد که غلام خود را بمجلس اورد
دیگر مالک یوسف را اراسته ساخته ببازار اورد و جلوه ان جمال شیرین شور از مصریان براورد
از اراسته ان بازار بیازار برامد ـ زیاده و فغان از در و دیوار برامد ـ خریداران بیش بیند در امده چیزی
میکردند تا بدانجا رسید که بهم سنگ او زر و نقره و مشک ـ و دیبا چند عزیز قدم خریداری پیش
نهاده بیت خریداران دیگر لب ببستند ـ بس زانوی نومیدی نشستند ـ عزیز بهادادا
خریده بخانه اورد وقال الذی اشتریه و گفت انکس که خرید یوسف را من مصر اصل مصری یعنی
عزیز لامراته مر زن خود را یعنی زلیخا اکرمی مثوایه گرامی دار جای این غلام را کنایه است
از نیکو داشت و حسن تعهد چه نشاندن کسی را بجای نیکو دلیل عزت و احترام است یعنی این
غلام را نیکو دار عسی ان ینفعنا شاید انکه نفع رساند ما را در کار ضیاع و عقار و سرانجام مصالح
کند او نتخذه ولدا یا فرا گیریم ویرا فرزند گویند عزیز عقیم بود گفت او را بفرزندی گیریم چه اثار رشد در بشره

او ظاهر است وکذلک و همچنانکه محبت یوسف را در دل عزیز جای دادیم مکنا لیوسف
جای دادیم یوسف را و ممکن ساختیم فی الارض در زمین مصر تا تصرف کند در ان ولنعلمه
و تا بیاموزیم او را من تاویل الاحادیث از تعبیر خوابها یا معانی کتب الهی والله غالب
و خدای غالبست علی امره بر کار خود هیچ چیزی را از ان رد نتواند کرد و در ضمن الاثار
نتواند بود یا غالبست بر امر یوسف علیه السلم که برادران را در ان خواهش بود و خدای را قضای
واقع نشد الا انچه خدای خواسته بود بیت بود هر کسی را اگر گونه رای ـ بیاشد مگر انچه خواهد خدای
ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند که زمام امور بقبضه قدرت
مشیت اوست ولما بلغ و انهنگام که یوسف رسید اشده بقوة خود و بهترده سالگی
و گویند میان سی و چهل اتیناه دادیم او را حکما حکمی که نبوتست یا حکمت و ان علمی باشد
پیوسته بعمل و علما و دیگر دادیم او را دانشی در دین وکذلک و مانند این نجزی المحسنین
پاداش میدهیم نیکوکاران را او بوده اند که چون یوسف علیه السلم بخانه عزیز در امد سلطان عشق
رخت بخانه زلیخا فرستاد و لشکر جنش متاع صبر و سکون او را بیغما داد بیت
زلیخا چون بر وی دیده بگشاد ـ بیک دیدارش افتاد انچه افتاد ـ ز حسن صورت لطف شمایل
ز تیر عشق شد بیدل نه یکدل ـ بعد ازان عشقش بنهایت رسید و شوق بنهایت انجامید
خصوصیت حال با یوسف در میان نهاد وراودته و درخواست یوسف را التی هو
فی بیتها ان زنی که یوسف در خانه او بود یعنی زلیخا اراده کرده یوسف را عن نفسه
از نفس او یعنی طلب مراد خود کرد از یوسف علیه السلم و او را بمنزل که هفت خانه بود در یکدیگر

ساخته در آنجا و غَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ و ببست درهار ابواب وَقَالَتْ و گفت هَيْتَ لَكَ بشتاب
و بنشین ای که من ترا ام یوسف که این حال بدید قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ گفت پناه میگیرم بخدای پناه گرفتنی
إِنَّهُ رَبِّي بدرستی که خدای پروردگار منست و ترا نیکو داشت من فرمود پس من حق
او و حقیقت نعمت او رعایت نمود دست خیانت در حرم او دراز نکنم أَحْسَنَ مَثْوَايَ
نیکو گردانیده است جای مرا إِنَّهُ بدرستی که لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ رستگار نمیشوند ستمکاران
یعنی حق ناشناسان که عوض نیکی بدی کنند یا زناکاران چه زنا بدترین ظلمات است و از زبان
یوسف که با زلیخا خطاب میکرد گفته اند بیت ز حیای خجلت که در روز قیامت
جو افتد بر زناکاران غرامت ٭ فرا پیش آن جفا کیشان نویسند ٭ سراسر از
ایشان نویسند وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ و بدرستی که قصد کرد آن زن بمخالطه یوسف علیه السلم
و قصد کرد یوسف بدفع او بطریق فرار لَوْلَا أَنْ رَأَى اگر نه دیدی یوسف بُرْهَانَ رَبِّهِ
برهان پروردگار خود را هر آینه قصد مخالطه او کردی و آن برهان بقول اصح نور عصمت الهی و لمعه نبوت
بوده بود که حایل شد میان یوسف و میان آنچه سبب خشم خدای باشد پس یوسف علیه
السلم بقوت و مدد نبوت در آن حال خود را نگاه داشت كَذَٰلِكَ چنین او را ثبات
دادیم لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ تا بگردانیم از وی بدی یعنی خیانت در حرم عزیز وَالْفَحْشَاءَ و عمل زشت
یعنی زنا إِنَّهُ بدرستی که او مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ از بندگان خالص ماست یعنی پاک کرده شده
از هر ناشایسته آورده اند که یوسف علیه السلم فرار کرد و هر دربسته که میرسید بحکم مفتح
ابواب گشاده میشد و زلیخا از عقب او میدوید وَاسْتَبَقَا الْبَابَ و پیشی میگرفتند یوسف

و زلیخا بسوی در ناگاه زلیخا بیوسف رسید و دست در وی زد و باز پس کشید وَقَدَّتْ
و بدرید در کشیدن قَمِيصَهُ پیرهن یوسف را مِنْ دُبُرٍ از پس وَأَلْفَيَا و یافتند
سَيِّدَهَا شوهر زن یعنی عزیز را لَدَى الْبَابِ نزدیک در بیرون چون عزیز یوسف
و زلیخا را مضطرب دید دانست که صورتی روی نموده که هر دو آشفته اند پیش از آنکه بتفحص مشغول
گردد زلیخا پیش دستی نمود و دلیرانه بسخن درآمد قَالَتْ گفت مَا جَزَاءُ مَنْ چیست جزای کسی
که خواهد بِأَهْلِكَ سُوءًا بکسان تو بدی مرادش نفس خود است درین خواست که ابرای دست
خود کند از گناه و خیانت خود را نماید که جرم یوسف است پس گفت که مکافات کسی که در حرم قصد
کند به تو اندیشه بود إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ مگر آنکه بزندان کرده شود یعنی پاداش او زندان است
أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ یا عذابی دردناک یعنی ادب کردن و زدن بتازیانه چون یوسف این
سخن بشنید که بزندان و عقوبت تهدید میکنند قَالَ گفت هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي
او درخواست کرد از نفس من و من تن بوی در ندادم و از روی منکر نگریستم عزیز گفت راستی
این سخن چه دانیم هیچکس ازین واقعه خبر دارد یوسف گفت در آن خانه کودکی چهار ماهه در گهواره
بود گواه منست و آن کودک پسر خاله زلیخا بود عزیز گفت کودک چهار ماهه چه داند و چگونه سخن
گوید یوسف علیه السلم فرمود که خدای من قادرست بر آنکه او را بسخن آرد در لطایف التسنین آورده
که عزیز از آن کودک پرسید که تو چه میگویی بقدرت ربانی بسخن درآمد و گفت یوسف راست
میگوید و حق تعالی این قصه خبر داد درین کلمات وَشَهِدَ و گواهی داد شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا
گواهی از کسان زلیخا گفته اند گواه پسر عم زلیخا بوده که از روی حکمت گفت ای عزیز إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ

اگر هست گریبان قمیص اوست مِن قُبُلٍ دریده شده از پیش فَصَدَقَتْ پس زلیخا راست
میگوید وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ و یوسف از دروغ گویان است چه این صورت دلیل است بر آنکه
زلیخا دفع میکرد از خود که گریبان او از پیش دریده شده وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ و اگر هست پیراهن
یوسف قُدَّ مِنْ دُبُرٍ از پس دریده شد فَكَذَبَتْ پس زلیخا دروغ میگوید وَهُوَ
مِنَ الصَّادِقِينَ و یوسف از راستانست چه این حال دلیلست بر آنکه یوسف از وی میگریخت
او در پی آمده او را بخود کشیده که پیراهنش دریده فَلَمَّا رَأَى پس آنهنگام که بدید عزیز قَمِيصَهُ پیراهن
یوسف قُدَّ مِنْ دُبُرٍ دریده شده از پس روی بزلیخا کرد و از روی غضب قَالَ إِنَّهُ گفت بدرستی
که این کار مِنْ كَيْدِكُنَّ از مکر و حیله شما زنانست إِنَّ كَيْدَكُنَّ بدرستی که کید
شما عَظِيمٌ بزرگست زود در دل می آویزد و در نفس تاثیر میکند پس متوجه یوسف شد
و از روی اعتذار گفت يُوسُفُ أَعْرِضْ ای یوسف درگذر و اعراض کن عَنْ هَذَا
ازین مهم و پنهان دار وَاسْتَغْفِرِي و ای زلیخا تو آمرزش طلب لِذَنْبِكِ از برای گناه خود در
تفسیر زاهدی گفته که عذر خواه از یوسف که عزیزست و تو او را بیازردی إِنَّكِ كُنْتِ
بدرستی که تو بودی مِنَ الْخَاطِئِينَ از گروه گناهکاران تذکیر برای تغلیب است آورده اند
که اگرچه عزیز این قصه را تسکین داد اما سخن عشق نهان کی ماند شمه ازین واقعه در السنه و افواه
افتاد و بعضی خواتین مصر زبان ملامت بر زلیخا دراز کردند و پیرایه عشق را غوغای ملامتی لازم
است چه سود ای سلامت بیت تا زد عشق را کنج سلامت ٭ خوشا رسوایی و کوی ملامت
غم عشق از ملامت تازه گردد ٭ درین غوغا بلند آوازه گردد وَقَالَ نِسْوَةٌ و گفت گروهی زنان در

کشاف آورده که پنج زن بودند از ان خواص ملک ریان یعنی حاجب و ساقی و خباز و زندان
بان و صاحب دوات که با یکدیگر نشسته گفتند فِي الْمَدِينَةِ در شهر مصر بموضعی که عین الشمس گویند
مضمون سخن ایشان آنکه امْرَأَتُ الْعَزِيزِ زن عزیز یعنی زلیخا تُرَاوِدُ فَتَاهَا طلب کرده است غلام
خود را عَنْ نَفْسِهِ از نفس او یعنی درخواسته است از وی که کام او دهد قَدْ شَغَفَهَا
بدرستی که بشکافته است غلاف دل او حُبًّا از جهت دوستی یعنی محبت یوسف بدرون دل
او در آمده إِنَّا لَنَرَاهَا بدرستی که ما می بینیم آن زن را فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا
و خطای روشن که با وجود شوهری مانند عزیز شیفته درم خریده گردد فَلَمَّا سَمِعَتْ
پس چون بشنید زلیخا بِمَكْرِهِنَّ مکر ایشان را یعنی سخنی که در خفیه میگفتند أَرْسَلَتْ
إِلَيْهِنَّ فرستاد بسوی ایشان و ایشان را ضیافت نمود که بدعوت وی حاضر شوند آورده اند که چهل
زن طلبید و آن پنج زن ملامتگر که در میان ایشان بودند پس چون بمنزل وی آمدند هر آینه
ایشان را بجای آورده وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ و آماده کرد برای ایشان مُتَّكَأً تکیه گاهی از بالشها
لطیف یا مهیا گردانید طعامی پاکیزه یا بساط مجلس طعام چه درخواست که ایشان تکیه
زده طعام بخورند وَآتَتْ و بداد كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ هر یکی را ازین زنان سِكِّينًا
کاردی تا گوشت ریزه کنند و تناول نمایند نزدیک یوسف علیه السلام آمده جامه مرصع در پوشانید
و تاج مکلل بر سر نهاد وَقَالَتِ اخْرُجْ و گفت بیرون آی عَلَيْهِنَّ برین زنان یوسف
علیه السلام ابا نمود و زلیخا در مبالغه افزود تا وقتی که یوسف را بیرون آورد و خلوتگاه از کنج
خفته بیرون آمد چون گلزار شکفته فَلَمَّا رَأَيْنَهُ پس آنهنگام که زنان او را دیدند أَكْبَرْنَهُ

بزرگ یافتند در جمال او بیکبار شیفتهٔ جمال او شدند و از خود فراموش کردند وَقَطَّعْنَ و بریدند
أَيْدِيَهُنَّ دستهای خود را بالم آن محسن نشدند ، در حقایق سلمی ذکر کرده است که حق سبحانه
بدین آیه مدعیان محبت را سرزنش میکند که مخلوق در رویت مخلوق بدان مرتبه میرسد که احساس الم
قطع ید نمیکند در مشهود پس در جمال خالق باید که از هیچ بلا و عنا متالم نشود بیت گر با تو دست در آغوش
توان کرد ؛ پیدا دو تو سهلست فراموش توان کرد ، القصه زنان مصر از بیخودی بگفتار آمده زبان
بگشادند وَقُلْنَ و گفتند حَاشَ لِلَّهِ پاک خدای از صفت عجز در آفریدن چنین مخلوق مَا هَٰذَا
بَشَرًا نیست این غلام آدمی زیرا که چنین جمال معهود بشری نباشد بیت تو از سلاله [illegible]
آب و خاک نزادی ؛ که از قبیله روحانیان حور زادی إِنْ هَٰذَا نیست او إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ مگر فرشته
گرامی تر نزدیک خدای چه جمال بدین زیبائی و کمال بدین غایت و نعیمی درین مرتبه جز از خواص ملایکه نیست
بیت چو دیدندش که جز نور الا که نیست ؛ بر آمد بانگ از ایشان کین بشر نیست
نه چون آدم ز آب و گل سرشته است ؛ ز عالم آمده قدسی فرشته است ، صاحب وسیط باسناد از [illegible]
انصاری رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله فرمود که جبرئیل علیه السلام بر من
فرود آمد و گفت خدای ترا سلام میرساند و میگوید حبیب من حسن روی یوسف را از نور کرسی کسوت
دادم و کسوت حسن ترا از نور عرش مصور کرده ام وَمَا خَلَقْتُ خَلْقًا أَحْسَنَ مِنْكَ یوسف
جمال بود و آن حضرت را کمال در مشهود جمال یوسف دستها بریده شد و در ظهور کمال محمدی زنارها
قطع یافت بیت ز حسن روی یوسف دست بریده سهلست ؛ در پای دلبر ما سرها بریده باید
از عایشه [illegible] نقل میکند که در صفت جمال حضرت رسالت صلوات الله علیه فرمود که بیت

زلیخا و دایی جبینه ، لَا تَلُومُونِي فِي الْقَطْعِ الْقُلُوبُ عَلَى الْيَدِ ، زنان بهنگام جلوه یوسف
بیت نه روی بیخودی از دست خویش ببریدند ؛ مقررست که دل پاره پاره میکردند
[illegible] آن هوای نور دیده میبرند ، القصه چون زلیخا حیرت زنان از [illegible] ایشان مشاهده
کرد قَالَتْ گفت فَذَٰلِكُنَّ الَّذِي این آنکس است که شما لُمْتُنَّنِي ملامت کردید مرا فِيهِ
در دوستی او و اکنون دانستید که حق بطرف من بوده وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ و بدرستی که من
[illegible] کردم او را عَنْ نَفْسِهِ از نفس او و درخواستم که از روی من بهره [illegible] فَاسْتَعْصَمَ
[illegible] نفس خود را نگاه داشت و سر باز زد [illegible] وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ و اگر بجای نکند مَا آمُرُهُ آنچه
[illegible] او را از آنچه مراد منست لَيُسْجَنَنَّ هر آینه زندانی کرده شود وَلَيَكُونًا و باشد مِنَ الصَّاغِرِينَ
خوار شدگان یعنی ذلیل در زندان ، بی باکی زلیخا چون یوسف این سخن شنید روی از آن مجلس برتافت
[illegible] از غضب وی بیرون رفت در لباس [illegible] ملامت میکنید هر یک جدا جدا او را با خود دعوت
[illegible] یوسف از مقالات ایشان بتنگ آمده قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ
[illegible] دوست تر بمن مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ ازانچه میخوانند این زنان مرا بسوی آن از مطاوعت زلیخا
[illegible] بیان بیت عجب درمانده ام در کار ایشان ؛ مرا زندان به از دیدار ایشان وَإِلَّا تَصْرِفْ
[illegible] وگر دور نکنی عَنِّي از من كَيْدَهُنَّ مکر و فریب ایشان یعنی اگر مرا در پناه عصمت نگیری
أَصْبُ إِلَيْهِنَّ میل میکنم بایشان [illegible] وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ و باشم از نادانان
[illegible] فَاسْتَجَابَ پس اجابت کرد لَهُ مر دعای او را [illegible] فَصَرَفَ عَنْهُ
پس بگردانید از و كَيْدَهُنَّ مکر ایشان را إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که او شنواست مر دعا را

کسی را که بدو پناه برد العلیم داناست بحال کسی که از عمد در و کرید و او در و آمد که بعد از تو سیدی زنان
از وی زلیخا را الفتقد صلاح آنست که او را دو سه روزی بزندان باز داری شاید که بیب ...
رام کرد دو وی ... راحت و نعمت را دانسته بر تسلیم بخط زمان بهند چو کوه ... ساز ...
بر و کرم ... بروز انکه ... کرد د اتش زرم .. زلیخا این سخن را قبول کرده نزد عزیز آمد و گفت این
غلام عبری بد نام کشته ام و طمع او از خدمت او نومی بدید امد صلاح انست که او را در زندان
افکنی تا مردم کمان برند که گناه کار وست و من از ملامت باز رهم عزیز را این سخن معقول
افتاد حکم کرد تا بزندانش برند ثم بدا لهم پس ظاهر شد مر ایشان را و در دل افتاد
من بعد ما راوا الآیات از پس انکه دیدند دلایل عصمت و شواهد براءت یوسف را و از
شهادت صبی با وجود مشاهده این نشانها رای ایشان قرار گرفت که برای صلاح ...
لیسجننه در زندان کنند او را حتی حین تا هنگامی که مقرر باشد پس یوسف
بزندان او ردند و بزندانیان بر سرو قامت گلرخ برشک کردند ...
جوان دل زنده در زندان در امد ‧ بجسم مرده کوی جان در امد .. ز ان محنت سرا افتاد دو ...
بر امد زان گرفتاران خروشی ودخل معه السجن و درامد با او بزندان فتیان دو بنده از بندگان
ملک ریان یکی ساقی ملک که یونا نعشی و دیگر طباخ که محلث خواندی ملک برایشان
گمان برده بود که او را زهر میدهند و حکم بزندان کرد اتفاقا با یوسف علیه السلم بزندان در امدند
و یوسف علیه السلم در زندان تعهد حال زندانیان کردی و خوابهای ایشان از تعبیر فرمودی
این دو زندانی نیز خوابها دیدند و گویند که ساقی دید و طباخ نی یا مطلقا هر دو خواب

تا دیده یوسف علیه السلم را امتحان کردند قال احدهما گفت یکی از ایشان یعنی ساقی انی اریٰنی
بدرستی که من می بینم خود را یعنی در خواب که در باغ یک اصل تاک است و بر وی سه خوشه انگور رسیده
و کاسه ملک بدست من اعصر خمرا می فشارم در وی انگور را السیه غب خمر باعتبار
مئول الیه است وقال الاخر و گفت دیگری یعنی طباخ انی ارانی من می بینم خود را که در مطبخ
ملک احمل برمیدارم فوق راسی بر زبر سر خود خبزا نان تاکل الطیر ما نزد او از ...
... میخورند مرغان منه از ان نان وی ربایند نبئنا خبر ده مر ایشان را بتاویله بتعبیر این خواب
انا نریک ما ترا می بینیم من المحسنین از نیکوکاران با اهل زندان یا با تاویل رؤیای ما یوسف
علیه السلم خواست که تعبیر خواب ایشان را بر وی یا گوید چه در ان مکروهی مستور بود پس از
خواب ایشان اعراض فرمود و قال گفت لا یاتیکما نیاید بشما طعام ترزقانه خورانی که روزی
داده شوید بدان الا نباتکما مگر خبر دهم شما را بتاویله عاقبت وی یعنی رنگ و مزه این طعام را
قبل ان یاتیکما پیش از انکه بیاید بشما یعنی اخبار کنم شما را از غیب ایشان گفتند ما از کاهنان و عرافان
امثال این شنیده ایم یوسف علیه السلم فرمود که معجزه من صفت عراف و کهانت ذلکما
اینکه گفتم مما علمنی از انچیزیست که اموخت مرا ربی افرید گار من بالهام و وحی
انی ترکت برای انکه من دست بداشته ام ملة قوم لا یؤمنون کیش گروهی را که نمی گروند
بخدا و هم بالاخرة و ایشان بالاخرة برای اخرت هم کافرون و ایشان ما کروند
تاکید ضمیر برای تکرار کفر ایشانست باخرة واتبعت و پیروی کرده ام ملة اباءی کیش پدران
خود را ابراهیم واسحق ویعقوب اظهار انکه از اهل بیت نبوتست جهت زیادتی رغبت بوده باشد

کلام وی مَا کَانَ ما را نیست و نشاید لَنَا ما را که پیغمبرانیم اَنْ نُشْرِكَ انکه انباز کنیم بِاللّٰهِ مِنْ شَیْءٍ
بخدای چیزی را بلکه او را پرستیم بیگانگی ذٰلِكَ این توحید مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ از فضل خدایست
عَلَیْنَا بر ما که بوحی ما را اگاه داشتند وَعَلَی النَّاسِ و از فضل اوست بر ما برادمیان که انبیا
را بارشاد ایشان فرستاده وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان که پیغمبران باین
امده اند لَا یَشْکُرُونَ سپاس داری خدای نمیکنند این فضل و موهبت را یَا صَاحِبَیِ السِّجْنِ
ای یاران زندان ءَاَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ ایا خدایان پراکنده که شما دارید از زر و نقره و آهن و
چوب و سنگ با علی و اوسط و ادنی خَیْرٌ بهترست اَمِ اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ
یا خدای یگانه و یکتا در ذات و صفات عالیه بر همه مَا تَعْبُدُونَ نمی پرستید شما مِنْ دُونِهِ
بدون خدای اِلَّا اَسْمَاءً مگر نامها یعنی چیزی باعتبار نامها که بی حجت و برهان سَمَّیْتُمُوهَا
نام نهاده اید او را اَنْتُمْ وَاٰبَاؤُکُمْ شما و پدران شما مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ فرو نفرستاده است خدای
بِهَا به پرستش انها مِنْ سُلْطَانٍ هیچ حجتی که دلالت کند بر تحقیق مسمیات ایشان پس شما
نمی پرستید الا اسم چیزی پس شما اِنِ الْحُکْمُ نیست حکم بعبادت اِلَّا لِلّٰهِ مگر خدای را که مستحق
است اَمَرَ فرمان کرد و بزبان پیغمبران اَلَّا تَعْبُدُوا انکه نپرستید اِلَّا اِیَّاهُ مگر او را ذٰلِكَ
اینست الدِّیْنُ الْقَیِّمُ دین حق روشن و درست راست وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر
ادمیان لَا یَعْلَمُونَ نمیدانند راه حق را و در بادیه جهالت سرگردان میشوند یَا صَاحِبَیِ السِّجْنِ
ای یاران زندان اَمَّا اَحَدُکُمَا اما یکی از شما که ساقی ملک است سه روز دیگر را خلاص
فَیَسْقِی رَبَّهُ خَمْرًا پس با شاه خود تربیت کند و خود را شراب خانه بیشتر می بوده وَاَمَّا الْاٰخَرُ

واما ان یکی دیگر که طباخ است فَیُصْلَبُ پس بر دار کشیده شود و بر دار و بعد از انکه بگذارند تا متعفن شود فَتَاْکُلُ
الطَّیْرُ پس بخورند مرغان شکاری مِنْ رَاْسِهِ از کله سر او ایشان یا یکی گفت دروغ میگفتیم و هیچ
ندیده بودیم یوسف علیه السلام فرمود قُضِیَ الْاَمْرُ الَّذِی حکم کرده شده و محکم ساخته شد کار ان
خوابی که شما فِیْهِ تَسْتَفْتِیَانِ و ازان از من طلب تاویل کردید و خلاف انچه من گفتم نخواهد شد
وَقَالَ و گفت یوسف علیه السلام لِلَّذِی ظَنَّ مر انکس را که دانست انکه او رستنی است
ازان هر دو یعنی ساقی را گفت اذْکُرْنِی یاد کن مرا عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک مربی خود یعنی حال بی
گناهی من بعرض او رسان تا مرا ازین محنت باز رهاند بیت بگو هست اندران زندان غریبی
ز عدل شاه دوران بی نصیبی * چنینش بیگنه مپسند رنجور * که هست این از طریق معدلت دور
اورده اند که چون سه روز بر امد ملک فرستاد تا طباخ را که خیانت او ظاهر شده بود بر دار کردند
و ساقی را که صفت امانت او ثابت شده بود منصب نخستین بدو دادند اما چون بر نیت تربیت
رسید و از ساغر جاه و دولت سرخوش گردید از زندان و اهل او غافل شد فَاَنْسَاهُ الشَّیْطَانُ
پس فراموش گردانید شیطان ذِکْرَ رَبِّهِ یاد کردن یوسف را نزد مربی خود فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ
پس درنگ کرد یوسف علیه السلام در زندان بِضْعَ سِنِیْنَ چند سال بهم میان سه و نه گویند یوسف
علیه السلام پیش ازین واقعه پنج سال دیگر در زندان بوده و مشهور انست که از اول تا اخر دوازده سال در
زندان مانده در معالم التنزیل از حسن بصری رحمه الله نقل میکند که روزی جبرئیل علیه السلام بزندان در امد
یوسف علیه السلام او را بشناخت گفت یا اخا المرسلین چه سبب که ترا میبینم تنها در میان گناهکاران جبرئیل
علیه السلام فرمود که طاهر الطاهرین حضرت رب العالمین ترا سلام میرساند و میگوید که شرم نداری

که آدمی را سبب خلاص بیدانی و استشفاع میکنی بدو بعزت و جلال من که ترا چند سال در زندان بدارم
یوسف گفت که درین حال از من راضی هست یا نه گفت آری از تو خشنود هست یوسف علیه السلام گفت
اذا کان ابالی اکنون او راضی است هیچ باک ندارم • ولی المشتکی فالمشتکی حسب • پس قرای انکه دید او را همین
مانند یوسف حبس در بضع سنین • گرچه تغییر آمد از چه سحاب • تا تو یاری یابی از ریگ و سراب
اما چون مدت محنت بسر آمد ریان خوابی مهیب دید و بامداد تمامی حکما و علما را طلبید وَقَالَ الْمَلِكُ
وگفت ملک إِنِّي أَرَىٰ بدرستی که من بخواب دیدم سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ هفت گاو فربه که از
نهر نیل بیرون آمدند و پس از آن يَأْكُلُهُنَّ بخوردند و فرو بردند ایشان را سَبْعٌ عِجَافٌ
هفت گاو لاغر و شکمهای ایشان زیاده نشده وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ و دیدم هفت خوشه
خُضْرٍ سبز تر و تازه که دانهای ایشان منعقد شده بود وَأُخَرَ و هفت خوشه دیگر دیدم يَابِسَاتٍ
خشک یعنی رسیده و بدر آمده و پس این خوشهای خشک بر آن خوشهای سبز پیچیدند و در حال
گردندا ایشان را بپوشیدند يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه کاهنان و معبران و اشراف قوم أَفْتُونِي فتوی دهید
یعنی جواب گوئید مرا فِي رُؤْيَايَ در تعبیر این خواب من إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی دانش لِلرُّؤْيَا
تَعْبُرُونَ بر خوابها تعبیر میکوئید قَالُوا گفتند حکما و اهل علم که مخاطب وی بودند أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ
این خوابهای شوریده است وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بتعبیر این خوابها بِعَالِمِينَ
دانایان چه ما تعبیر منامات صادقه میکنیم و این از قبیل منامات باطلهاست • کنک ریان از سخن ایشان
متحیر گشته در دریای تفکر غوطه خورد که آیا این مشکل من که کشاید و او تعبیر این واقعه که بمن بیان
مصرع یا رب این خواب پریشان هم تعبیر چیست • ساقی که ملک را متحیر و متفکر دید از حال یوسف

یاد آمد فَقَالَ وگفت الذی که نَجَا مِنْهُمَا نجات یافته بود از آن دو بنده زندانی وَادَّكَرَ
و یاد کرد از یوسف علیه السلام که اذکرنی عند ربک بَعْدَ أُمَّةٍ پس از زمان دور و دراز
أَنَا أُنَبِّئُكُمْ من خبر دهم شما را بِتَأْوِيلِهِ بتعبیر این خواب فَأَرْسِلُونِ پس بفرستید
مرا بزندان که در آنجا کسی هست که علم تعبیر نیکو داند از این خبر شادمان شد حکم فرمود که زود دیرود
خبر یار ساقی سوار شده بزندان آمده گفت يُوسُفُ ای یوسف أَيُّهَا الصِّدِّيقُ ای نیک
راست گوینده أَفْتِنَا فتوی ده مرا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ در هفت گاو فربه که يَأْكُلُهُنَّ
بخورند ایشان را سَبْعٌ عِجَافٌ هفت گاو لاغر وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ و در هفت خوشه
سبز وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ و هفت خوشه دیگر خشک که بر ایشان پیچند و خشک سازند چه حکما
در این حیران اند و جواب گوی لَعَلِّي أَرْجِعُ تا باشد که باز گردم با جواب تمام إِلَى النَّاسِ
بسوی مردمان یعنی ملک و سلاطین زمان لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ شاید که ایشان نیز به برکت تو بدانند
تَأْوِيلَهُ این واقعه را یا شرف و فضل ترا معلوم کنند قَالَ گفت یوسف که شما تَزْرَعُونَ
کشت کنید سَبْعَ سِنِينَ هفت سال که بقرات سمان اشاره بآن است دَأَبًا
زراعتی بر عادت مستمره خود فَمَا حَصَدْتُمْ پس آنچه بدروید این غلات
پس بگذارید فِي سُنْبُلِهِ در خوشه او یعنی چوب را پاک مکنید تا از شپش و آفت
ایمن باشد و غلات را با خوشه ذخیره کنید إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی یعنی بقدر حاجت مِمَّا تَأْكُلُونَ
از آنچه بخورید که آنرا پاک سازید ثُمَّ يَأْتِي پس بیاید مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ پس از این
سالها سَبْعٌ شِدَادٌ هفت سال سخت که سبع عجاف عبارت از آن است

يأكلن بخورند اهل اين سالها يعني كي سالي كه در آن باشد ما قدمتم لهن آنچه از پيش نهاده
باشند يعني ذخيره نهاده براي ان سالها الا قليلا مگر اندكي مما تحصنون از انچه نگاه
داريد و ضبط كنيد براي تخم زراعت ثم يأتي من بعد ذلك پس بيايد پس از ين سال قحط عام
فيه سالي كه در و يغاث الناس فرياد رسيده شوند مردمان بباران و داده فيه و در ين سال
يعصرون بفشرند انچه افشردني باشد مثل انگور و كنجد و زيت و امثال ان و اين كنايت
از كثرت افشار ست و گفته اند اشارت بدوشيدن شير است از پستان گاو و گوسفند
و اين عبارت از فراخ سالي است و چون يوسف عليه السلم تعبير تمام كرد ساقي باز گشت
به خدمت ملك ريان آمد و در محفل تمام ان سخنان را به وجهي كه شنيده بود تقرير نمود ملك را
پسنديده آمد و خواست كه بگوش خود از زبان يوسف بشنود و بطلب وي فرستاد
قال الملك و گفت ملك ائتوني به بياريد بمن يوسف را فلما جاءه الرسول
پس ان وقت كه امد بيوسف فرستاده ملك قال ارجع گفت باز گرد الى ربك بسوي مهتر
خود فاسئله پس بپرس او را يعني درخواست كن تا بپرسد و تفحص نمايد ما بال النسوة
اللاتي كه چون بود حال ان زنان كه در مجلس زليخا قطعن ايديهن ببريدند دستهاي خود را
ان ربي بدرستي كه آفريدگار من بكيدهن بمكر زنان و فريب ايشان عليم داناست
يوسف عليه السلم خواست كه پاكي وي بر ملك اشكارا گردد تا كسي را در حال كمال وي تهمت
نماند اين سخن را بملك فرستاد اما چون رسول باز امد و پيغام يوسف عليه السلم رسانيد
ملك بفرمود تا ان زنان را جمع كردند و زليخا را نيز بياوردند پس از جهت تحقيق مهم قال گفت

ما خطبكن چه بود حال شما اذ راودتن يوسف چون طلب ميكرديد يوسف
را عن نفسه از نفس وي يعني كام دل از وي جستيد قلن گفتند ان زنان حاش لله پاكست
از ان كه عاجز باشد از افريدن مردي پاكيزه مانند يوسف ما علمنا ندانستيم عليه من سوء
بر يوسف هيچ بدي نه اندك و نه بسيار چون زليخا ديد كه خود راستي فايده ندارد او نيز پاكي يوسف
اقرار كرد قالت امرأة العزيز گفت زن عزيز يعني زليخا الآن اكنون حصحص الحق پيدا و هويدا
شد انچه راست و درست انا راودته من خستم يوسف را عن نفسه از نفس او و از روي
وصال او كردم وانه و بدرستي كه او لمن الصادقين از راست گويانست اي كه با عزيز گفت
هي راودتني بجرم خويش كرد اقرار مطلق بر امد از وصداي حصحص الحق بلند آيت
يوسف را كه من منم در عشق او گم كرده راه انكه او را بوصل خويش خواندم منم كه نام من بيداد از
پيش راندم ملك پيش يوسف عليه السلم پيغام داد كه زنان بگناه خويش معترف شدند پايا تا بحضور
تو ايشان را عقوبت كنم يوسف فرمود كه غرض من عقوبت نبود ذلك اين درخواست براي ان كردم
ليعلم تا بداند عزيز انّي لم اخنه من خيانت نكردم او را بالغيب در غيبت وي و در
تربيت وي نگاه داشتم وانّ الله و ديگر تا معلوم كنند كه خداي لا يهدي راه ننمايد يعني بصلاح
نسازد و پيش نبرد كيد الخائنين مكر خيانت كنندگان را يعني يوسف عليه السلم خواست
كه [illegible] كند به انكه اين سخن براي تزكيه نفس گفتم تا بكمال خود و عجب او رد و هم ملكه شكر گذارد ام [illegible]
نعمت و توفيق الهي در ترك معصيت و از حفظ رباني حمايت نمايد معلوم است كه از نفس خود
چو نوع كار امد اين كلمات از پي در اورد و

الجزء الثاني عشر

وما ابرئ نفسي و

پاک نمیدارم نفس خود را یعنی نمیگویم که نفس من از میل ازو با کست ومقرا إِنَّ النَّفْسَ
لَأَمَّارَةٌ بدرستی که نفس فرمانده است بِالسُّوءِ ببدی یعنی بطبیعت إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي
مگر آنرا که ببخشد پروردگار من از فرمان نفس در امان آید إِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدگار من
غَفُورٌ آمرزنده است هفوتی را که بفعل در نیاید رَحِيمٌ مهربانست بعصمت حمایت نماید آورده
اند که چون بادشاه سخنان یوسف علیه السلام باز گفتند از راستی وی بخرید از یوسف
زیاده گشت وَقَالَ الْمَلِكُ وگفت ملک مصر ائْتُونِي بِهِ بیارید یوسف را نزد من أَسْتَخْلِصْهُ
تا خاص گردانم او را برای خود در مهمات جوی خواهم در تفسیر آورده اند که ملک مصر حاجب را با مرکب
مرکب آراسته با تاج و لباس ملوکانه بزندان فرستاد و بقطعی هرچه تمامتر یوسف را از زندان
ببارگاه آوردند در خبرست که چون یوسف علیه السلام از زندان بیرون آمد دعا کرد که اللهم
عطف قلوب الاخیار وعمو علیهم الانبا در چون نزد ملک رسید او را احترام
نموده استقبال فرمود بیت تا قرب القدسش چون خبر یافت * باستقبال او چون یکشتافت
کشیدش در کنار خویشتن تنگ * چو سرو و گل رخ و شمشاد گل رنگ * به پهلوی خودش بر تخت بنشاند
بپرسشهای خوش بادی سخن راند فَلَمَّا كَلَّمَهُ پس آن هنگام که ملک با وی سخن گفت و از تعبیر
خواب خود پرسید و جواب دلپذیر شنید قَالَ گفت ای یوسف إِنَّكَ الْيَوْمَ بدرستی که تو
امروز لَدَيْنَا نزدیک ما مَكِينٌ با جاه وقدری أَمِينٌ مؤتمن بر همه چیزها هرچه بخواهی
از منصب بخواه و آنچه آرزو داری با من بگوی قَالَ اجْعَلْنِي گفت یوسف گردان مرا حاکم کننده عَلَىٰ
خَزَائِنِ الْأَرْضِ بر خزینهای زمین مصر یعنی مرا بر آنچه حاصل ولایت مصر باشد از نقود و اطعمه خازن

گردان

گردان إِنِّي حَفِيظٌ بدرستی که من نگاهدارنده چیزها از آن ضایع نکنم عَلِيمٌ دانا ام بمصالح ملک
و هرچه سازم خالی از صلاح نباشد یا نگاهدارنده حسابم و دانا بلغت هر که با من سخن گوید آورده
اند که یوسف علیه السلام هفتاد و دو زبان میدانست در تفاسیر معتبره مذکورست که ملک تختی
از زر سرخ مرصع بانواع جواهر بجهت یوسف علیه السلام ترتیب کرد و تاج مکلل بر سرش نهاد و کلید
خزاین بوی سپرده زمام اختیار ممالک بقبضه اقتدار او باز داد و عزیز را عزل نموده مهمات وزارت
بعهده یوسف کرد و اندک زمانی را عزیز درگذشت و ملک بالتماس تمام زلیخا را بعقد یوسف در آورد
یوسف در آورد و حق سبحانه تعالی یوسف را دو پسر داد منشا و افرایم و تفاصیل این حالات
در جواهر التفسیر است وَكَذَٰلِكَ وچنین که ملک را بر وی مهربان ساختیم مَكَّنَّا جای دادیم لِيُوسُفَ
مر یوسف را در زمین مصر یعنی متمکن ساختیم یوسف را بحکومت يَتَبَوَّأُ مِنْهَا تا بود که جای گیرد از آن
زمین که تحمل تصرف درو داشت حَيْثُ يَشَاءُ هرجا که میخواست نُصِيبُ
بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ میرسانیم بخشش خود از نعم دینی و دنیوی وصوری ومعنوی بهر که میخواهیم وَلَا نُضِيعُ
ضایع و باطل نمیگردانیم أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ مزد نیکوکاران را وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ و هر آینه مزد آخرت
بجهت بقا و دوام خَيْرٌ بهترست لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنان را که گرویده اند بخدای وَكَانُوا
يَتَّقُونَ و بوده اند که پرهیز میکردند از فواحش چون یوسف علیه السلام که با احسان و تقوی از قعر
چاه و زندان بتخت جاه رسید بیت هر کس که بنعمت عقبی کسی راه یافت * که از جانب صبر و تقوی شتافت
القصه یوسف مهمات مملکت را پیش گرفت حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند و انبار
خانهای عالی بنا فرمود و هفت سال از غله که حاصل میشد بقدر کفاف چیزی بمردم میداد و باقی را با

خوشه مضبوط میبایست تا سالهای قحط در آمد و در زمین مصر و شام تنگی عام شد مردمان مصر
روی بیوسف آوردند سال اول که نقودی داشتند غله بدیشان فروخت و سال دوم بحلی و پیرایه و در
سیم بغلام و کنیزک و در چهارم بدواب و مواشی و در پنجم بضیاع و عقار و در ششم بفرزندان و
در هفتم بهمه خلق بندگی باز دادند یوسف علیه السلم صورت حال بر ملک عرض کرد ملک گفت
هم تو دانی و اختیار بدست تست یوسف بفرمود ملک همه را آزاد کرد و اموال و اولاد و ضیاع
و عقار هرچه از ایشان گرفته بود بدیشان باز داد و حکمت درین آن بود که مصریان یوسف را بو
فروختند در صورت بندگان دیده بودند قدرت ازلی همه را طوق بندگی او در گردن نهاد تا
کسی را در باره او سخنی بی ادبانه نرسد آورده اند که آن قحط بزمین کنعان رسید کار بر اولاد یعقوب
علیه السلم تنگ شد گفتند ای پدر شهر مصر را ملکیست که مهم قحط زدگان را می نوازد و کار غربا
و ابناء السبیل بدلخواه ایشان میسازد نظم ز احسانش آسوده برنا و پیر
دز وگشته خوشنود دل غرب و فقیر ... زبخشش ز ابر بهاری فزون
صفات کمالش ز غایت برون ... اگر فرمایی برویم و طعامی جهت گرسنگان
کنعان بیاریم یعقوب علیه السلم اجازت فرمود و بنیامین جهت خدمت باز گرفت
و ده فرزند دیگر هر یک با یک شتر و بضاعتی که داشت روی براه آوردند و یک شتر
بنیامین با بضاعت او همراه بردند وجاء و آمدند اخوة یوسف برادران یوسف
از کنعان بملازمت یوسف علیه السلم فدخلوا علیه پس درآمدند برو و در سیم
بجای آوردند فعرفهم پس بشناخت یوسف ایشان را در نظر اول وهم له

و ایشان وا را منکرون ناشناسندگان بودند بجهت طول عهد چون بقول اصح چهل سال
از واقعه ایشان گذشته بود با آنکه یوسف در پس پرده با ایشان سخن گفت او را نشناختند
پس یوسف علیه السلم ایشان را پرسید که شما چه کسانید که جاسوسان را مانید گفتند ای ملک معاذ
الله ما پسران یک پدریم که یعقوب صفی الله گفت پدر شما چند فرزند دارد گفتند دوازده فرزند دا
و ما ده تن بملازمت آمده ایم یوسف علیه السلم گفت که اینجا کسی باشد که شما را شناسد گفتند
هیچ مردم مصر ما را نمیدانند یوسف علیه السلم گفت یکی از شما اینجا باشد تا بروید و آن برادر را بیارید
و حال شما بر من محقق گردد و ایشان قرعه زدند بنام شمعون برآمد پس وی را باز ایستاد و یوسف علیه
السلم بفرمود تا بضاعت ایشان بستدند و عوض آن گندم بدیشان داد فلما جهزهم
بجهازهم و آن هنگام که بساخت یوسف کار ایشان و هر یک را یک شتر بار داد گفتند یک شتر
دیگر بجهت برادر که در خدمت پدر است بدهید یوسف علیه السلم گفت من بشمار مردم میدهم نه
بشمار شتر ایشان مبالغه نمودند قال ائتونی گفت یوسف که بیارید بمن باخ لکم من ابیکم
برادری که شما راست از پدر شما یعنی علاتی نه اعیانی الا ترون آیا نمی بینید انی اوفی الکیل
تا که من تمام تمام پیمانه را از حق کسی را باز نگیرم وانا خیر المنزلین و من بهترین فرود آرند
گانم یعنی در انزال مهمان و اکرام و احسان با ایشان کرده فرو میکرد آرم فان لم تأتونی
پس اگر نیارید بمن آن برادر را فلا کیل لکم پس شما را نزدیک من کیل نیست یعنی
طعام و لا تقربون و نزدیک من مشوید و در ولایت من میایید قالوا گفتند سنراود
عنه اباه ورا بطلبیم از پدر و جهد کنیم در آن وانا لفاعلون و بدرستی که ما کنندگانیم

ان چیز را که بگویم وَقَالَ وگفت یوسف علیه السلام لِفِتْيَانِهِ وغلامان خود را که کیل تعلق بدیشان
داشت اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ بنهید بارهای ایشان آنچه بهای گندم آورده اند وآن ادیمی وکفشی چند بود یوسف
علیه السلام نخواست که گندم بها بدیشان فروشد که بضاعتهای ایشان را درج کنید فِي رِحَالِهِمْ
در بار و انبانهای ایشان و دیگر دانست که دیانت ایشان اقتضا آن خواهد کرد که این بضاعت
چون ثمن گندم بوده باز آرند وازین جهت گفت لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا شاید که بشناسند بضاعتها
خود را إِذَا انْقَلَبُوا چون بازگردند إِلَىٰ أَهْلِهِمْ سوی کسان خود و بار بگشایند لَعَلَّهُمْ
يَرْجِعُونَ شاید که بازگردند و برادرم را بیارند فَلَمَّا رَجَعُوا پس آنگاه که بازگشتند
فرزندان یعقوب علیه السلام إِلَىٰ أَبِيهِمْ سوی پدر خود قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند ای پدر ما مُنِعَ
مِنَّا الْكَيْلُ منع کرده شد از پیمودن ما طعام یعنی ملک مصر حکم کرد که دیگر طعام بما نه پیمایند
اگر بنیامین را نبریم فَأَرْسِلْ مَعَنَا پس بفرست با ما أَخَانَا برادر ما را نَكْتَلْ
تا فرا گیریم کیل از برای خود و برای او وَإِنَّا لَهُ وتحقیق ما او را لَحَافِظُونَ نگاه دارند
گانیم از رسیدن مکروهی بدو قَالَ گفت یعقوب ای فرزندان هَلْ آمَنُكُمْ آیا شما را امین
دارم عَلَيْهِ بر او إِلَّا كَمَا أَمِنتُكُمْ مگر همچنان امین ساختم شما را عَلَىٰ أَخِيهِ بر برادر او
مِن قَبْلُ پیش ازین که گفتید وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ و من بر اعتماد کردن ندارم فَاللَّهُ خَيْرٌ
پس خدای بهترست حَافِظًا از جهت نگاه داشت وحفظ حافظا خوانند یعنی اوست بهترین
که نگاه دارنده است پس توکل بر وی میکنم و کار خود بدو میگذارم وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ
واو بخشاینده تر بر بخشندگانست شاید که بمحافظت وی بر من بخشاید و بمصیبت دو فرزند

مرا بشما نشان دهد وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وآنگاه که بگشادند بارهای خود را وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ
یافتند بضاعت خود را که تسلیم ملک کرده بودند در بارهای خویش که یوسف علیه السلام
رُدَّتْ إِلَيْهِمْ باز گردانیده بودند بدیشان قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند ای پدر ما مَا نَبْغِي چه چیز
میطلبیم ازین احسان و رای نیک هَٰذِهِ بِضَاعَتُنَا اینست بضاعت ما که غله بدین بضاعت بها
فروخته اند رُدَّتْ إِلَيْنَا باز گردانیده اند بما پس ما بدین اکرام رجوع کنیم بملک وَنَمِيرُ
أَهْلَنَا و طعام آریم کسان خود را وَنَحْفَظُ أَخَانَا ونگهبانی کنیم برادر خود را در رفتن و آمدن
وَنَزْدَادُ و زیادت ستانیم كَيْلَ بَعِيرٍ پیمودن شتری یعنی بار یک شتر و از جهت
برادر زیاده بیاریم ذَٰلِكَ این یک شتروار كَيْلٌ يَسِيرٌ کیل اندکست و ملک بدان
مقدار با ما مضایقه نخواهد کرد قَالَ گفت یعقوب علیه السلام لَنْ أُرْسِلَهُ نفرستم
بنیامین را مَعَكُمْ با شما حَتَّىٰ تُؤْتُونِ تا بدهید مرا مَوْثِقًا مِّنَ اللَّهِ پیمانی که ذکر
خدای در پیمان فرموده که او را بشما باز رسانید تا سوگند خورید بحق محمد خاتم النبیین والمرسلین لَتَأْتُنَّنِي
بِهِ که بیارید بمن او را إِلَّا أَن يُحَاطَ بِكُمْ مگر آنکه بگیرد شما را در او برده شود و عذاب و هلاک
گردد ایشان قبول فرموده نیز آل پیغمبر ما صلی الله علیه وآله سوگند خوردند [illegible]
فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ پس چون دادند پدر را پیمان و عهد خود قَالَ اللَّهُ گفت یعقوب
علیه السلام که خدای عَلَىٰ مَا نَقُولُ بر آنچه ما میگوییم از عهد و پیمان وَكِيلٌ نگاه بان وگواه ومطلع
وَقَالَ وگفت یعقوب علیه السلام از روی شفقت يَا بَنِيَّ ای فرزندان من لَا تَدْخُلُوا در میایید
در شهر مصر مِن بَابٍ وَاحِدٍ از یک در یعنی همه برادران هم از یک دروازه شهر در وید تا ناگاه چشم

بدی بشما نرسد چون شما را پاس جمال و هیأت و شوکت و ابهت نه بینند وَادْخُلُوا و در آیید به در دو
مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ از درهای پراکنده و آن شهر را چهارده دروازه بود در لطایف آورده که یعقوب
علیه السلام در اول بهر پسری پندی کرد و در آخر عجز بندگی آشکارا کرد که گفت وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ
و من دفع نمیکنم از شما بدین نصیحت که کردم مِنَ اللَّهِ از قضای خدای مِنْ شَيْءٍ چیزی را که خدای دفع آن
نمیکند و فوق تدبیر ما تقدیریست من چه حکم میکنم قضا میگوید ٭ چون ز کفایت تو کار در گذرد
إِنِ الْحُكْمُ نیست حکم و فرمان إِلَّا لِلَّهِ مگر خدای را و هر چه خواهد عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ
بر او توکل کردم من وَعَلَيْهِ و بر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ باید که توکل کنندگان نه بر غیر او که کفایت
مهم نتیجه توکل است ٭ و من یتوکل علی الله فهو حسبه وَلَمَّا دَخَلُوا و آنگاه که در آمدند اولاد یعقوب
علیه السلام مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ از آنجا که فرموده بود ایشان را أَبُوهُمْ پدر ایشان از ابواب متفرقه
مَا كَانَ يُغْنِي یعنی نبود که دفع کند عَنْهُمْ از ایشان رای یعقوب علیه السلام مِنَ اللَّهِ از قضای خدا
که در باره ایشان واقع بود مِنْ شَيْءٍ چیزی را که بلکه تهمت دزدی بر بنیامین افتاد و برادران اندکی
شد و مصیبت یعقوب علیه السلام مضاعف گشت پس تدبیر یعقوب فایده نداد إِلَّا حَاجَةً
مگر آنکه حاجتی بود فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ در نفس یعقوب یعنی شفقتی بر اولاد که در آن وقت قَضَاهَا
ظاهر گردانید و وصیت کرد بدان وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ و بدرستی که یعقوب خداوند دانش بود و دیگر
لِمَا عَلَّمْنَاهُ مر آن چیز را که به او آموخته بودیم بطریق وحی و از آن بود که گفت وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ
وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر آدمیان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند سر قدر را یا نمیدانند که تدبیر بر تقدیر غلبه
نتواند کرد و حسب تدبیر کند بنده و تقدیر کند خداوند ٭ بتقدیر خداوند تدبیر عاند وَلَمَّا دَخَلُوا

و چون وقتی که در آمدند اولاد یعقوب علیه السلام عَلَىٰ يُوسُفَ بر یوسف و بارگاه او رسیدند
یوسف علیه السلام بر تخت نشسته بود و نقاب فرو گذاشته بسبب آنکه چون بشناختند گفتند کنعانیم
که ما را فرموده بودی که برادر خود را بیاریم او را از پدر در خواستیم و عهد و پیمان او دادیم یوسف
علیه السلام فرمود که دانستم بنشینید در حاشیه بساط بنشستند و حکم شد که شش خوان آراسته
پیش ایشان نهادند پس یوسف علیه السلام گفت که هر دو برادر که از یک پدر و مادرید از یک
خوان طعام خورید هر دو کس بر یک خوان نشستند و بنیامین تنها مانده بگریه در آمد و میگریست
تا بیهوش شد یوسف علیه السلام فرمود تا گلاب بر روی وی زدند چون بهوش باز
آمد پرسید که ترا چه شد که بیهوش شدی گفت ای ملک حکم فرمودی که هر کس با برادر اعیانی
خود بر یک خوان نشینند مرا برادری بود از پدر و مادر من که یوسف نام داشت بیاد آمد و با خود
گفتم که اگر او بودی با من بر یک خوان نشستی و من تنها نماندمی گفت چه تا من برادر تو باشم و با تو بر یک
خوان نشینم پس بفرمود تا خوان وی برابر داشتند و در پس پرده آوردند و او را نیز طلبید و
بر این بهانه آوَىٰ إِلَيْهِ جای داد بسوی خود برادر خود را یوسف نقاب بسته دست بطعام
دراز کرد چون بنیامین را نظر بر دست یوسف افتاد دیگر بگریست یوسف گفت که باز این گریه چیست
گفت ای ملک چه مانند است این دست تو بدست برادر من یوسف چون این کلمه را شنید
طاقتش نرسید نقاب از چهره برداشت و بنیامین را قَالَ گفت إِنِّي أَنَا أَخُوكَ بدرستی که منم
برادر تو فَلَا تَبْتَئِسْ اندوهناک مباش بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ با آنچه کردند برادران در حق ما بنیامین
چون روی یوسف را بدید و این سخن از وی شنید دیگر باره از هوش برفت و با خود باز آمده دست

در گردن یوسف افکند و بزبان حال گفت بیت انکه من دیده ام به سپیدیت یارب یا جواب
خویشتن را درچنین راحت پس از چندان عذاب . انگه دست در دامن یوسف زد و گفت از تو
مفارقت نمیکنم یوسف علیه السلام گفت ای برادر اهتمام پدر در شان تو دانسته ام اگر ترا بی
بهانه باز دارم غم او زیاده شود اگر مصلحت دانی ترا بامری شنیع متهم سازم تا نزد من بمانی گفت
از این ندارم پس یوسف فرمود که یازده برادران را و این امر الحق دار بنیامین از پس
بیرون امد و حکم شد که کارسازی کنعانیان نمایند فلما جهزهم بجهازهم پس ان هنگام که کار
کرد ایشان را جعل السقایة سقایه وان شربه بود از نقره یا زر یا زبرجد مرصع بجواهر که ملک
اب ازان خوردی درین وقت بجهت عزت و نفاست طعام ازان پیمانه ساخته بود پس یوسف
بفرمود تا محرم او انرا تعبیه کرد فی رحل اخیه در بار برادر او و بارهای دیگر مکمل کردند وایشان را
اجازه رفتن داد چون از شهر بیرون رفتند و براه در امدند جمعی ملازمان یوسف علیه السلام
از عقب کاروانیان رسیدند ثم اذن مؤذن پس ندا کرد ندا کننده که ایتها العیر
ای کاروانیان انکم لسارقون بدرستی که شما دزدانید بدان معنی که یوسف را از پدر دزدیده
گفته اند منادی تحقیق را نه بفرمان یوسف گفت القصه چون این سمع کاروانیان رسید یعنی
فرزندان یعقوب قالوا گفتند واقبلوا علیهم و روی اوردند بدان جمع که شما ماذا
تفقدون چه چیز گم کرده اید که میجویید قالوا نفقد صواع الملک گفتند میجوییم مشربه ملک
را که پیمانه غله بود ولمن جاء به و برای هر کسی که بیارد حمل بعیر شترواری غله یا طعام
مقرر است وانا به و من که منادیم بان زعیم کفیلم و پایندان قالوا تالله گفتند بخدا

علمتم که شما میدانید که ما مردم امین ایم بضاعتی که در بارها نهاده بود دیدید در کرة اول چون این نوبت
بیامدیم باز دادیم و می شنید که دهن شتر بسته ایم تا از زرع کسان نخورند ما جئنا نیامده ایم ما از کنعان
لنفسد تا تباه کاری کنیم فی الارض در زمین مصر و مال مردم بناحق در تصرف اریم وما
کنا و نبوده ایم و نیستیم ما سارقین دزدان و دزدی کار ما نیست قالوا فما جزاؤه
گفتند ملازمان یوسف که چیست جزای دزدان ان کنتم کاذبین اگر باشید شما دروغ
گویان در ابراء ذمت خود یعنی شما گویید که ما دزد نیستیم اگر رفت ما در میان بار شما پیدا شوید
انرا چه مکافات خواهد بود قالوا جزاؤه گفتند پس عقوبت جزاء او یعنی او را به بندگی باید گرفت
گفتند جزاء سرقه سارق من وجد فی رحله گرفتن انکس است که یافت شود دزدیده در بار
او فهو جزاؤه پس عقوبت جزاء او یعنی او را به بندگی باید گرفت در دین پدر ما کذلک
همچنین است نجزی الظالمین پاداش میدهیم ستمکاران را یعنی دزدان را پس ایشان
بازگردانیده بمصر اوردند و بر درگاه باز داشتند فبدا پس اغاز فرمودن و گفته اند یوسف
علیه السلام باوعیتهم بجوالها و انبانهای ایشان قبل وعاء اخیه پیش از بار و انبان برادر ان
او برای چنین تهمت ثم استخرجها پس بیرون اورد سقایه را من وعاء اخیه از بار و انبان برادر
او کذلک همچنین که کدنا لیوسف تعلیم دادیم یوسف را بالهام برادران یوسف از
پیامبر پیش انداختند و زبان طعن بر بنیامین کشادند ما کان نبود یوسف یعنی شایست
سزا نبود او را لیاخذ اخاه که فرا گیرد برادر خود را فی دین الملک در کیش ملک مصر حکم ملک
در باب سرقه ضرب و تعزیر بود نه استرقاق پس بگرفت یوسف برادر خود را الا ان یشاء مگر

فدای ود دستور پدر او نرفع درجات بر میداریم از روی درجها علم وحکمت من نشاء هر کرا که خواهیم وفوق کل ذی علم علیم و زبر خداوند دانشی علیم دانایست درجه او بلندتر از انکه یوسف علیه السلم فرمود که این چه عملی است که از شما صادر شده کنفند که ما چیزی ادکانیم قالوا ان یسرق کفتند اکر دزدی کند بنیامین چه عجب فقد سرق پس بدرستی که دزدی کرده است اخ له من قبل برادر اعیانی که او را بوده پیش ازین یعنی یوسف در صدارک اورده که در خانه یعقوب ماکیانی بود سایل بدر خانه امد و هیچکس حاضر نبود و یوسف علیه السلم ان مرغ را بسایل داد برادران او را بدزدی متهم کردند و اقوال دیکر نیز هست فاسرها یوسف یوسف ان مقاله را فی نفسه در نفس خود دل بنهاد ولم یبدها لهم و ظاهر نکرد ان را برایشان قال کفت با خود که انتم شما شر مکانا بدترید از منزلت در دزدی که پسر را از پدر دزدیده اید و حبه اکرده اید والله اعلم و خدای داناتر است بما تصفون بانچه شما صفت میکنید پس یوسف بنیامین را بکیسان خود سپرد و برادران اسحاق ...خن کفتند... روبیل را اتش خشم شعله زدن کرفت و موی ها از تن وی از جامه بیرون کرد و کفت ای ملک برادر بکذار و اکر نه فریادی کنم که هر حامله در شهر است از هول بار نهند یوسف علیه السلم دید که روبیل در غضب است پسر خود را کفت برو و دست بر پشت وی فرونه چون دست وی بروبیل رسید شعله غضب وی انطفا یافته روی ببرادران کرد که شما را مس کرد که دیکر نفتند کفت کدای که درین بلاد تخمی از یعقوب چه هرکاه که یکی از ایشان بخشم امدی چون دیکری از آل یعقوب او را مس کردی تسکین یافتی در معالم اورده که دیکر بار در غضب شد اهنک کرد یوسف کرد یوسف نقاب بسته از تخت فرود امد و او را در ربود و بر سر دست اورده بار بر زمین زد و کفت ای کنعانیان شما بزور خود مغرورید

بوت خود معجب شده اید می پندارید که کسی بر شما غلبه نتواند کرد فلما چند بس که بالا و بت اوفتی ...بیرون بت بیرون دست آوید ایشان دیدند که مهم بزور از پیش نمیرود و از در زاری درآمده قالوا یا ایها العزیز کفتند ای عزیز ان له بدرستی که بنیامین ابا پدر ریست شیخا کبیرا پیری بزرک سال و جدا از سالک پسر خود یوسف بدو انس و الفت دارد فخذ پس فرا کیر یکی را از ما بجای او مکانه بجای او و او را رها کن انا نریک بدرستی که ما می بینیم ترا من المحسنین از نیکوکاران نسبت ما پس احسان خود را تمام رسان قال معاذ الله کفت یوسف پناه میبرم بخدا پناه کرفتنی ان نأخذ انکه بکیرم الا من وجدنا مکر انرا که یافته ام متاعنا عنده متاع خود را نزدیک او و اکر بجای دیکری دیکری را بکیرم انا اذا بدرستی ما انکاه لظالمون ستمکاران در مذهب شما فلما استیأسوا منه پس چون نومید شدند از یوسف و دانستند که برادر را بدیشان نمیدهد خلصوا نجیا با یکدیکر راست شدند راز کویان و از هر کونه تدبیر اغاز کردند قال کبیرهم کفت بزرک ایشان در سن یعنی روبیل یا برادر در خرد یعنی یهودی الم تعلموا ایا نمیدانید شما ان اباکم انرا که پدر شما قد اخذ علیکم بتحقیق فرا کرفت بر شما موثقا عهدی و پیمانی من الله از خدای یعنی بدستوری وی در محافظت بنیامین و شما سوکند خورده اید محمد اخر الزمان که شما در شان وی عقد کنید و اکنون این صورت واقع شد ومن قبل و پیش ازین تقصیر کردید فی یوسف در شان یوسف فلن ابرح الارض پس من جدا نشوم از زمین مصر یعنی ازین شهر بیرون نروم حتی یاذن لی تا دستوری دهد لی مرا با مدن ابی پدر من او یحکم الله یا خدای حکم کند لی برای من

برجوع با پدر یا بتخلیص برادر وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ و او بهترین حکم کنندگانست چو هرگز در حکم کننده
میل و مداهنت در حکم او نیست ارْجِعُوا باز گردید إِلَىٰ أَبِيكُمْ بسوی پدر خود فَقُولُوا
يَا أَبَانَا پس بگوئید ای پدر ما إِنَّ ابْنَكَ بدرستی که پسر تو بنیامین سَرَقَ
دزدی کرد وَمَا شَهِدْنَا و ما گواهی نمی دهیم إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا مگر آنچه دیده ایم که صواع ملک از بار وی
بیرون آمد وَمَا كُنَّا و نبودیم ما لِلْغَيْبِ مر باطن حال را حَافِظِينَ نگاه دارندگان
یعنی بظاهر دزدی او دیدیم اما نفس الامر خبر نداریم که فی الواقع برو تهمت کردند و صاع را در بار او
نهادند یا خود او مباشر امر بوده وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي و بپرس از اهل آن دهی که كُنَّا فِيهَا
بودیم در وی یعنی مصر و اولی آنست که بفرست و از اهل مصر بپرس وَالْعِيرَ الَّتِي و از کاروان نیز
سوال کن که ما أَقْبَلْنَا فِيهَا روی نهاده بودیم بکنعان در میان [illegible] و آن جمعی کنعانیان بودند از
همسایگان یعقوب علیه السلم وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بدرستی که ما راست گویانیم فرزندان
علیه السلم بحکم روبیل با یهودا روی بکنعان نهادند و بخدمت پدر آمده آنچه برادر گفته بود بلاتوقف
عرض رسانیدند قَالَ گفت یعقوب علیه السلم بَلْ سَوَّلَتْ بلکه بیاراسته است لَكُمْ
برای شما أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا کاری را که خواسته اید و با هم قرار کرده اید و اگر نه ملک مصر چه داند که جزای سارق
استرقاقست فَصَبْرٌ جَمِيلٌ پس برمن است شکیبائی نیکو عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي شاید که
خدای بیارد بمن بِهِمْ جَمِيعًا همه ایشانرا یعنی یوسف و بنیامین و آن برادر دیگر را که در
مصرست إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ بدرستی که او داناست بحال من الْحَكِيمُ راست کارست
در آنچه میکند پس یعقوب علیه السلم از غایت ملال توجه بجنب الاحزان فرموده وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ

و دو بکره اند از فرزند وَقَالَ يَا أَسَفَىٰ و گفت ای اندوه من عَلَىٰ يُوسُفَ بر فراق یوسف
صاحب کشاف آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از جبرئیل علیه السلم پرسید که وجد
یعقوب علیه السلم و حزن او بچه مرتبه بوده در مفارقت یوسف جبرئیل فرمود که برابر هفتاد
مادر مرده حضرت سوال کرد که او را چه مقدار مزد ده او گفت مزد صد شهید از آنکه هیچ کس در آتش
مفارقت برابر یوسف علیه السلم نسوخت چهل سال و بقولی هشتاد سال از وقت فراق یوسف
تا زمان وصال او چشم یعقوب از گریه خشک نشد و از بار فراق جگرگوشه پشت مبارکش خمیده
گشت وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ و سفید شد هر دو چشم او مِنَ الْحُزْنِ از اندوه فَهُوَ كَظِيمٌ پس او
پر بود از خشم فرزندان یعنی دلش ممتلی بود از غیظ اولاد و ظاهر نمیکرد مصرع دردیست در این سینه
که گفتن نتوانم اما چون فرزندان فریاد یا اسفا شنیده اضطراب پدر را مشاهده نمودند قَالُوا
گفتند تَاللَّهِ تَفْتَأُ بخدای که همیشه باشی که بناله و زاری تَذْكُرُ يُوسُفَ یاد کنی یوسف را
حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا تا وقتی که بیمار شوی بیماری مشرف بمرگ أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ یا باشی از جمله هالکان
قَالَ گفت ای فرزندان إِنَّمَا أَشْكُو جز این نیست که شکایت میکنم بَثِّي وَحُزْنِي غم و اندوه خود را
إِلَى اللَّهِ بخدای نه بشما و نه بغیر شما زیرا که کس بی کسان و چاره گر بیچارگان اوست بیت
حاجتی را که از تو میجویم — با کسی نیست که با تو میگویم — نه از آن گویم که خوار شوم — با تو گویم که بردبار توئیم
در بعضی تفاسیر هست که چون یعقوب علیه السلم گفت إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ حق تعالی وحی فرستاد
که ای یعقوب بعزت و جلال من که اگر یوسف و بنیامین مرده بودندی بدین ناله که تو کردی من ایشان را زنده
کردمی و بتو رسانیدمی و ایشان نمرده بوده که یعقوب علیه السلم گفت وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ و من میدانم از وحی خدا

ما لا تعلمون آنچه شما نمیدانید از حیات یوسف و رسیدن وی بمن و گویند روزی ملک الموت بزیارت
وی آمده بود یعقوب علیه السلام سوگند بخورد او که روح یوسف را قبض کرده گفت نی یعقوب بدان
گفت یا بنی اذهبوا ای پسران من بروید فتحسسوا پس تفحص کنید من یوسف واخیه
از حال یوسف و برادر او ولا تیأسوا و نا امید مباشید من روح الله از رحمت و فضل
خدای انه لا ییأس بدرستی که نا امید نشوند من روح الله از رحمت و فرج خدای الا القوم
الکافرون مگر گروه ناگرویدگان پس یعقوب علیه السلام نامه نوشت برین وجه که از یعقوب
اسرائیل بن اسحق ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله بسوی ملک مصر اما بعد ما از اهل بیتیم که بلاها موکل ما
کرده اند جدم ابراهیم را دست و پا بسته در آتش نمرود فکندند و حق سبحانه او را نجات داد
پدرم اسحق را کارد بر حلق نهادند خدای برای او فدا فرستاد و مرا پسری بود دوسترین همه فرزندان من
برادران او را بصحرا بردند و پیراهن خون آلوده پیش او آورده گفتند او را گرگ بخورد من در فراق وی چندان
گریسته ام که چشم سفید شده او را برادری بود دلخیالی که بوی تسلی داشتم تو او را به دزدی گرفته
و ما از آن خانه دانیم که دزدی نکنیم یا از ما دزدی نزاید اگر این فرزند را بمن فرستی فبها والا بر تو دعایی کنم که
ان بفرزندان تو برسد والسلام پس نامه بفرزندان داد و اندک بضاعتی از پشم و روغن
و امثال آن ترتیب نموده ایشان را بمصر فرستاد ایشان بمصر آمده برادری را که آنجا بود ملاقات کرد
و باتفاق روی ببارگاه یوسف نهادند فلما دخلوا پس آنگاه که درآمدند برادران یوسف علیه
السلام علیه بر وی قالوا یا ایها العزیز گفتند ای عزیز مسنا رسیده است ما را واهلنا
و کسان ما را سختی و بی نوایی و گرسنگی وجئنا ببضاعة و آورده ایم مزجاة اندکی و بی اعتبار فاوف لنا الکیل

بالعلم

پس تمام کن برای ما کیل را وتصدق علینا و تصدق کن بر ما بقبول بضاعت ما یا به زیاده از بهای متاع
ما ان الله بدرستی که خدای یجزی المتصدقین پاداش میدهد به نیکویی آنان که
از روی تفضل تصدق می نمایند آنگاه یوسف علیه السلام بگریست گفت نهاد یوسف علیه السلام چون
نامه را بخواند گریه بروی غلبه کرد و عنان تمالک از دست رفته قال گفت ای برادران
هل علمتم آیا میدانید ما فعلتم آنچه کردید بیوسف واخیه یوسف و برادر
او را بسبیل اجمال گفته نه از روی تفصیل فعل ایشان با ایشان بازگفت و چنانچه آن بوده
که او را آزار وی اضطرار رسیده است تا بمرتبه که هیچ یک سخن نگفت الا از روی عجز و مذلت پس
یوسف فرمود آیا دانسته اید قبح آنرا که با یوسف و برادر او کرده اید و آیا از آن توبه
کرده اید اذ انتم جاهلون چه آن وقت شما نادان بودید یعنی نارسیده و شوخ یا جاهل
بودید بعقوق پدر و قطع رحم و متابعت هوای نفس پس یوسف علیه السلام این سخن از روی مسامحت
گفت نه بر وجه معاتبت آنگه نقاب برافکند و تاج از سر برداشت ایشان را که نظر بران شکل و
شمایل افتاد قالوا گفتند ءانک لانت استفهام تقریر است یعنی البته تویی یوسف که این
جمال و کمال دیگری را نتواند بود بیت که دارد از همه خوبان رخی چنین که تو داری
نیاید که آمد از این روی نازنین که تو داری قال گفت انا یوسف وهذا اخی من یوسفم و این
برادر من بنیامین قد من الله بدرستی که منت نهاد خدای علینا بر ما بسلامت و کرامت
انه من یتق بدرستی که هر که بترسد از خدای ویصبر و صبر بطاعت یا از معصیت فان الله
پس بدرستی که خدای لا یضیع ضایع نکند اجر المحسنین مزد نیکوکاران را وضع مظهر در موضع

مغفر عقبه است برانکه محسن انست که جمع کند میان تقوی و صبر و چون برادران یوسف را سبقت
روی تخت او رفتند که پای یوسف را ببوسند یوسف علیه السلم گفت فرو داعد و ایشان را [illegible]
کنار گرفت قالوا تالله گفتند بخدای سوگند که بحسن صورت و کمال سیرت لقد آثرک الله
هر اینه برگزیده خدای ترا علینا بر ما وان کنا و بدرستی که هستیم ما لخاطئین
گناهکاران بدان عملها که کرده ایم قال گفت یوسف در جواب ایشان لا تثریب
هیچ سرزنش نیست علیکم الیوم بر شما امروز من امروز دیگر هرگز کی شما یار وی شما بیارم
یغفر الله بیامرزد خدای لکم مر شما را که اعتراف کردید بگناه وهو ارحم الراحمین
و او بخشنده ترین بخشندگانست پس [illegible] باهی بود زهجانی کن [illegible] تا شکلی شود [illegible]
بدر ماند گفت شاهی دهد بدر تا ماندگان هرچه خواهی دهد پس چون نوازش بزرگان دل
برادران را تازه ساخته بکار پدر دلتنگ [illegible] داشت و گفت اذهبوا بقمیصی هذا
ببرید این پیراهن مرا و آن قمیص خلیل بود که جبرئیل در قعر چاه پوشانیده و وحی بدو رسیده بود که ترا
بکنعان فرستد و بگو که ببرید فالقوه پس بیفکنید آن را علی وجه ابی بر روی پدر من یأت بصیرا
تا باز گردد بینایی و [illegible] بحال اول باز رود و اتونی و بیارید باهلکم اجمعین شما همه کسان خود را
احفاد و خدم آورده اند که یهودا گفت ای یوسف پیراهن خون آلوده را پیش پدر من برده ام این
پیراهن را بمن حواله کن که ببرم شاید که فرح این قمیص تدارک آن قمیص کند یوسف علیه السلم پیراهن بدو
داد و اسباب راه جهت پدر و متعلقان مهیا ساخته به برادران تسلیم کرد و یهودا از مصر بیرون آمد
و همراه برادران متوجه کنعان گشت ولما فصلت العیر و آن وقت که جدا شد یعنی بیرون کاروان

از عمارات مصر و فضای صحرا رسید باد صبا از حق تعالی دستوری خواست بود که بوی پیراهن
یوسف بمشام یعقوب رساند قال ابوهم گفت پدر ایشان جمعی را که حاضر بودند از
بندگان انی لاجد بدرستی که من می یابم ریح یوسف بوی یوسف را لولا ان
تفندون اگر شما و انقصان عقل نسبت نکنید و نگویید که پیر شده و سخن خرافه رسیده
قالوا تالله انک گفتند بخدای که تو هنوز لفی ضلالک القدیم در همان حیرت قدیمی
در افراط محبت یوسف از بسیاری ذکر و توقع ملاقات او بعد از چهل یا هشتاد سال
فلما ان جاء البشیر پس آنگاه که آمد مژده دهنده یعنی یهودا با برادران نه ایستاد
و سر و پا برهنه دویدن آغاز کرد تا بکنعان رسید و نزدیک پدر آمد القاه بیفکند پیراهن یوسف
را علی وجهه بر روی فارتد بصیرا پس گشت بینا و باز آمد بخود قال گفت یعقوب علیه السلم
الم اقل لکم نگفتم شما را انی اعلم بدرستی که من میدانم من الله از الهام خدای ما لا تعلمون
آنچه شما نمیدانید و آن دیدار یوسف بود و [illegible] میان من و او و پس [illegible] که در شان
[illegible] بود از ذکوره [illegible] متوجه مصر شدند برادران دیگر رسیده و در دست و پای پدر افتادند
قالوا گفتند یا ابانا ای پدر ما استغفر لنا آمرزش طلب از برای ما از خدای ذنوبنا گناهان ما را انا
کنا بدرستی که خواهم برای شما ربی از پروردگار خود انه هو الغفور بدرستی که او آمرزنده
ناپایان لجو ذنوب الرحیم مهربانست بر بندگان بکشف کروب تاخیر کرد تا شب جمعه تا
وقت سحر که وقت اجابت دعوات باشد و آمده است با آنکه یوسف علیه السلم از ایشان عفو کرده
بیاید و اصح آنست که تاخیر کرد تا وقتی که بمصر رسید شب برخاست نماز و بعد از تهجد روی بقبله بایستاد و

خاطئین قال سوف استغفر لکم

یوسف را در قفای خود بداشت و برادران را در عقب او و ان حضرت دعا کرد و فرزندان امین
گفتند و حق سبحانه اجابت فرمود القصه چون یعقوب علیه السلم نزدیک مصر رسید یوسف علیه
السلم با ملک ریان و تمام اشراف مصر با لشکر آراسته باستقبال پدر بیرون امدند و یعقوب
با فرزندان ان جمالهای تلی بر امده و تفرج ان کوکبه و آراستگی میکردند جبرئیل علیه السلم فرود امد و او
را گفت ازین لشکر و تجمل عجب میداری بالا نگر که جنود ملک از زمین تا فلک بتفرج امده اند
تو بتهنیت و سرور رسیدند چه در مدت اندوه تو محزون و رنجور بودند پس یوسف علیه السلم چون پدر
را دید از مرکب فرود امد و خواست که سلام کند جبرئیل گفت بگذار تا پدر بر تو سلام کند [illegible]
که یعقوب نیز پیاده شد و چون چشمش بر جمال یوسف افتاد گفت السلام علیک یا مذهب [illegible]
و هر دو دست در گردن یکدیگر در اوردند از شادی بگریستند بیت خوش حالت
پس از عمری بیکدیگر رسیدن ** شراب خوش دلی را نوش کردن ** شادی دست در اغوش کردن
بکام دل زمانی ارمیدن ** بهم گفتن سخن و زیشان شنیدن ** ز دلبر حال هجران یاد کردن
ز عاشق دفتر غم باز کردن ** پس در نزدیک مصر موضعی بود از ان یوسف و قصری رفیع در انجا
ساخته بودند در انجا نزول کردند فلما دخلوا پس انگاه که در امدند علی یوسف بر یوسف
در ان منزل آوی الیه ابویه جای داد بسوی خود پدر و خاله خود را که بجای مادر بود و دیگر بار پدر
را در کنار گرفت و خاله را پرسش فرمود و برادران را دلداری نمود و قال ادخلوا مصر و گفت در ایید
بمصر ان شاء الله امنین اگر خواهد خدای در حالتی که ایمنان باشید از قحط و عنا و مشقت و بلا استثنا
داخلست در امن نه در دخول و چون بمصر در امدند ایشان را در منزل فرود اورد و رفع ابویه و برداشت

پدر و خاله را بالا برد علی العرش بر تخت خود و خروا و بیفتادند در افتادند پدر و خاله و برادران
له مر ورا سجدا در حالتی که سجده کنان بودند و تحیت و تعظیم ایشان در ان زمان سجده بوده یوسف
کرا ان کار مشاهده نمود اظهار مسرت و بهجت فرمود و قال و گفت یا ابت ای پدر من هذا
این سجده کردن شما تاویل رءیای تعبیر خواب منست که دیدم من قبل پیش ازین در ایام
کودکی قد جعلها ربی بدرستی که گردانید انرا پروردگار من حقا راست و قد
احسن بی و بدرستی که نیکویی کرده است بمن اذ اخرجنی من السجن چون بیرون اورد
مرا از زندان ذکر چاه نکرد تا برادران منفعل نشوند و جاء بکم و اورد شما را من البدو از بادیه
و ان موضعی بود از زمین فلسطین در ولایت شام که یعقوب علیه السلم انجا نشسته وان نزدیک
کنعان بود و یوسف علیه السلم جهت شکر نعمت فرمود که حق سبحانه مرا از زندان نجات رسانید
و شما را از بادیه نیز دیگر بمن اورد تا با یکدیگر نشستیم من بعد ان نزغ الشیطان پس ازانکه
تباه کرد شیطان و مخالفت افکند بینی میان من و بین اخوتی و میان برادران من ان ربی
بدرستی که پروردگار من لطیف رساننده نیکیست لما یشاء بهر کرا خواهد انه هو العلیم
بتحقیق اوست دانا بتوجیه تدبیرات الحکیم محکم کار است در تعیین مواقع تقدیرات
در لطایف اورده که چون بیست و چهار سال بدین واقعه بگذشت یعقوب را علیه السلم وفات رسید
و بعد از بیست و سه سال دیگر یوسف پدر را در واقعه دید که میگوید ای یوسف نهایت مشتاق لقای
توام بشتاب تا روزی دیگر [illegible] ای یوسف علیه السلم از خواب در امد و برادران [illegible]
[illegible] فرزندان را پند [illegible] بطریق مناجات گفت رب ای پروردگار من

بِي اِذْ آتَيْتَنِي بدرستی که دادی مرا مِنَ الْمُلْكِ پادشاهی و مملکت داری وَعَلَّمْتَنِي و بیاموختی مرا مِنْ
تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تعبیر خوابها فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ای پدید آرنده و آفریننده آسمانها و زمینها
أَنْتَ وَلِيِّي تو یار من و متولی کار من فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ درین سرا و دران سرا تَوَفَّنِي بمیران
مرا مُسْلِمًا درحالتی که گردن نهاده باشم امر ترا یعنی مرا مسلمان بمیران وَأَلْحِقْنِي و در رسان مرا بِالصَّالِحِينَ
به پدران شایسته من آورده‌اند که بعد ازین روز که این دعا کرده بود یوسف وصال رحلت فرمود
و حضرت حقایق پناهی در قصه یوسف و زلیخا که لباس نظم دلپذیر پوشانیده در تحریر بعضی ابیات از
درین اوراق الحاق افتاده وفات یوسف علیه السلام برین نسق ذکر میفرماید بیت
بکف جبرئیل حاضر داشت سیبی * که باغ خلد را سیب او زیبی * چو یوسف را بدید آن سیب
روان آن سیب را بویید و جان داد * بلی زان نکهت باغ بقا یافت * ازان نکهت سوی باغ بقا شتافت
ذَلِكَ آنچه یاد کرده شد از قصه مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ از خبرهای غیب است که ما بحیث ظهور دلایل اعجاز
نُوحِيهِ إِلَيْكَ وحی میکنیم آن را بتو وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ و تو نبودی نزد برادران یوسف إِذْ أَجْمَعُوا
آنهنگام که جمع کردند رایهای خود را بر افگندن یوسف بچاه وَهُمْ يَمْكُرُونَ و ایشان مکر میکردند
یعقوب و تو آنجا نبودی و مکذبان تو میدانند که از کسی نشنیده و خبر [illegible] بوده پس البته روشن است
است برای آنکه بوحی الهی دانسته وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ و نیست اکثر مردمان وَلَوْ حَرَصْتَ و اگر چه حرص
می ورزی برایمان ایشان بِمُؤْمِنِينَ گروندگان بجهت عناد و تصمیم ایشان در کفر وَمَا تَسْأَلُهُمْ
و نمیخواهی عَلَيْهِ از ایشان بر تبلیغ اوامر و احکام یا برخواندن قصص قرآن مِنْ أَجْرٍ مزدی چنانچه قصه گویان میخواهند إِنْ
هُوَ نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی از خدای لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را [illegible] مشرکان مکه از معجزه بودی

میگردانند وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ و بسا نشانهای قدرت و دلایل دال بر وجود صانع و حکمت او هست
فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها که این معاندان يَمُرُّونَ عَلَيْهَا میگذرند بران و
هُمْ عَنْهَا و ایشان از آن آیتها مُعْرِضُونَ روی گردانندند دران فکرت کنند و از آن عبرت
گیرند وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ و نگرویده بیشتر ایشان بِاللَّهِ بخدای إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ مگر ایشان
شرک آرندگان باشند که میگویند مراد ازین گروه کفار مکه اند که گفتند ربنا الله و [illegible] کم
الملائکه بنات الله یا یهود که ایمان آورده‌اند گفتند عزیر ابن الله و یا نصاری که اگرویده‌اند
و گفتند المسیح ابن الله أَفَأَمِنُوا آیا ایمن شدند مشرکان أَنْ تَأْتِيَهُمْ از آنکه بیاید بدیشان
غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ عقوبتی پوشنده یعنی فرو گیرنده از عذاب خدای أَوْ تَأْتِيَهُمُ
السَّاعَةُ یا بیاید بدیشان قیامت بَغْتَةً ناگهان وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ندانسته باشند
از او و کارسازی نکرده باشند قُلْ بگوی ای محمد هَذِهِ این دعوت بتوحید سَبِيلِي
راه منست و بدین راه تابع أَدْعُو میخوانم خلق را إِلَى اللَّهِ بخدا عَلَى بَصِيرَةٍ بر بینایی هویدا و حجتی روشن
أَنَا من تا که [illegible] مستقر است دراو دعوا وَمَنِ اتَّبَعَنِي و میخواند [illegible] هر که پیروی کرده است
وَسُبْحَانَ اللَّهِ و پاکست خدا از شریکی که شما او را بدان وصف میکنند وَمَا أَنَا و نیستم من مِنَ الْمُشْرِكِينَ
از شرک آرندگان [illegible] آورده که کافران گفتند خدای را فرشتگان نیست چرا آدمی را برسالت
فرستاده اگر خواستی ملکی را فرستادی حق سبحانه فرمود وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم مِنْ
قَبْلِكَ پیش از تو برسالت إِلَّا رِجَالًا مگر مردانی را که نُوحِي إِلَيْهِمْ وحی فرستاده میشد
بدان [illegible] نوحی میخوانند یعنی ما وحی فرستادیم سوی ایشان مِنْ أَهْلِ الْقُرَى از اهل شهرها

در وسیط از حسن بصری رحمت الله نقل میکند که حق سبحانه هرگز پیغمبری بخلق نفرستاد مگر از اهل بادیه و نه از
جن و نه از زنان و در باب سجاح کاهنه که دعوی نبوت میکرد گفته اند بیت صحت غیبا اتی نبوتی
وهم ترک اجتهاد الله ذکرانا افلم یسیروا آیا سیر نمیکنند کافران فی الارض در زمین شام
و یمن و بر دیار عاد و ثمود و نمیگذرند یعنی باید که بگذرند فینظروا پس به بینند نظر عبرت
کیف کان چگونه بود عاقبة الذین آخر کار آنان که از منکران و مکذبان بودند من
قبلهم پیش از ایشان پس پند بر داشته از تکذیب پیغمبران و قرآن حذر کنند ولدار
الآخرة و هر آینه سرای آخرت یعنی بهشت و نعمت او خیر بهتر است از لذات فانیه
دنیا للذین اتقوا مر آنان را که پرهیز کردند از شرک و نافرمانی افلا تعقلون آیا تعقل
نمی کنند و نمی اندیشند تا بدانند که آن بهتر است بیت چه نسبت سفل را نیز کهتا روحانی
چو مانند کلخن تیره گلشنهای سلطانی پس باید که معاندان زمان بتمادی ایام حیات و دولت
خود مغرور نشوند که امم ماضیه را مهلت دادیم حتی اذا استیأس الرسل تا آنگاه که نومید
شدند پیغمبران از ایمان ایشان وظنوا و گمان بردند رسولان انهم بآنکه ایشان
قد کذبوا بدرستی که مکذوب شدند یعنی کفار بوعده ایمان با ایشان دروغ گفتند
یا کافران گمان بردند که رسل بدیشان دروغ میگویند در وعد و وعید جاءهم نصرنا
آمد به پیغمبران یاری کردن ما یعنی عذاب بآن قوم فرود آمد فنجی پس رهانیده شد من نشاء
هر که را ما خواستیم یعنی پیغمبر و متابعان ولا یرد و باز گردانیده نشود بأسنا عذاب ما عن القوم
المجرمین از گروه کافران وقتی که بدیشان فرود آمد لقد کان بدرستی که هست

فی قصصهم در قصه‌های انبیاء و امم ایشان یا در قصه یوسف علیه السلام و برادران او عبرة اعتباری
و بینایی لاولی الالباب مر خداوندان عقول خالصه را سلمی رحمة الله از امام جعفر صادق علیه
الصلوة والسلام نقل میکند که مراد از الباب اسرار است پس اعتبار ازین قصه‌ها ارباب السر را
باشد و حقایق کلام در آینه دل اهل عمل ایشان روی نماید بیت دلی دریا بد اسرار معانی
که روشن شد به نور جاودانی ما کان نیست قرآن حدیثا یفتری سخنی که بربافته باشند
ولکن و لیکن هست تصدیق الذی تصدیق آن خبری که بوده بین یدیه پیش از وی از کتب
آسمانی یعنی مصدق و موافق آنست که در راستی و درستی وتفصیل کل شیء و بیان همه چیز که محتاج
الیه باشد در دین و دنیا وهدی و راه نماینده است مر سالکان را ورحمة و بخشش است
لقوم یؤمنون مر گروهی را که بگروید بتوحید خدا و نبوت مصطفی صلی الله علیه و سلم

سورة الرعد

بسم الله الرحمن الرحیم

المر حروف مقطعه مختصر اند از کلمات که دلالت بر صفات الهی کنند چنانکه در المر گفته اند
که الف آلای اوست و لام لطف بی منتهای او و میم ملک بی زوال و را رأفت بر کمال و قولی آنست
یعنی از آن دلالت بر اسمای الهی دارد و برخی بر افعال او و چنانچه المر یعنی انا الله اعلم و اری تلک
آن آیات آیات الکتاب آیات قرآنست والذی انزل و آنچه فرو فرستاده شده است
الیک بسوی تو من ربک از پروردگار تو الحق درست و راست است چنانک در آن ریب و بدان
عمل کن ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان از اهل مکه لا یؤمنون نمیگروند بدان جهت
عدم تفکر در معانی آن الله خدای الذی رفع السموات آنست که بر داشت آسمانها را یعنی

بیافرید برداشت بغیر عمد بی ستونی که بران قایم باشد ترونها می بینید آسمانها را بی
بی ستون وگفته اند برداشته است آسمانها را بی ستون که شما بینید پس لازم می آید
که ستون هست ولیکن مرئی نیست وان قدرتست که آسمانها بدان مرفوع می باشد و در سلوک
آورده که باری تعالی ستوق عالیه و سطوح مرتفعه سموات را بی داعیه ادراک تو آفرید و دیوار
بی ستونی که مشاهده تو آید فرمود و بلند برداشت یعنی بی ستون هست اما مخفی است و قایم بوده
است ولیکن غیر مرئی است واز عدالت تو اند بود که بالعدل قامت السموات پس
آسمان و زمین از عدل بر پاست و قوام شاهان بغیر عدل نخواهد که بر پا شد ستون
کی بود خیمه بی ستون بر پای ثم استوی پس قصد کرد علی العرش بآفریدن عرش
یا مستولی شد بر وی باقتدار حکم و نفاذ یا عرش ملک باشد و او قصد فرمود بان بحفظ و تدبیر
وسخر الشمس والقمر ورام کرد آفتاب و ماه را بجهت مصالح عباد بانچه دست
از حرکات ایشان بر حدی معین کل هر یک از ایشان یجری سیر و حرکت میکند
لاجل مسمی تا وقتی که نام برده شده یعنی مدتی معین که دوره خود را بتمام رساند یا جریان دارد
تا زمانی که سیر او منقطع شود تا قیام ساعت یدبر الامر تدبیر میکند خدای کار ملکوت
خود را از ایجاد و اذلال و اعدام و احیاء و اماته یفصل الایات بیان میکند یعنی وارا
یعنی منفصل میسازد یا روشن یا احداث دلایل قدرت یکی بعد از دیگری لعلکم
شاید که شما بلقاء ربکم بدیدار پروردگار خود توقنون بی گمان گردید و دانید
که با قدرت بر آفریدن این اشیا قدرت دارد بر اعاده او احیا وهو الذی مد الارض

و او است آنکه بکشید زمین را بر روی آب یعنی بسط کرد بطول و عرض تا منقلب حیوان
باشد وجعل فیها و بیافرید در آن رواسی کوههای محکم پای برجای که میخ بود
وانهارا و بیافرید در زمین جویهای آب روان ومن کل الثمرات و از همه میوه ها پیدا کرد
در زمین جعل فیها زوجین اثنین دو صنف مثل سیاه و سفید و خرد و بزرگ و ترش و شیرین
و حار و بارد و بری و بحری و بوستانی و امثال آن اثنین تاکید زوجین است کما هو داب
العرب فی کلامهم یغشی اللیل النهار میپوشد و در میکشد شب را بروز تا هوا بعد از
آنکه روشن بوده تاریک میشود و از هیچ در میان یافت که بعوض روز بسر در شب تا
هوا بعد از تیرگی روشن گردد و او است ان فی ذلک بدرستی که در این آثار قدرت که
مذکور شد لایات هر آینه نشانهای روشن است لقوم یتفکرون مر گروهی را که
تفکر کنند در آن و دانند که تکوین این اشیا و تخصیص هر یک بچیزی دلیل است بر وجود صانع حکیم
وفی الارض و در زمین قطع متجاورات پارهاست پیوسته بیکدیگر این یک از دلایل قدرت
است که قطعهای زمین بیکدیگر پیوسته بعضی شایسته زراعت و برخی شوره زار و قدری ریگ
و قطعه سنگستان وجنات و دیگری در زمین بوستانهاست من اعناب از انگور رستنها
وزرع و کشتها ونخیل و خرمابنان صنوان چند شاخ از یک اصل رسته وغیر صنوان
نخلستان بلکه متفرق الاصل یعنی هر یک شاخ از یک بیخ رسته یسقی بماء واحد آب داده
میشود این همه اشجار و زروع بیک آب ونفضل بعضها و تفضیل میدهیم بعضی را از آن علی بعض
بر بعضی دیگر فی الاکل در میوه بسبب شکل و لون و رایحه و طعم ان فی ذلک بدرستی که در هر چه ذکر

کرده شد ان فی ذلک لآیات هر اینه در این نشانهای واضح است لقوم یعقلون مر قومی را که تعقل کنند
و تامل نمایند که اختلاف میوها بر اشجار با آنکه از یک آب پرورش می یابند نمی تواند بود الا باراده
قادر مختار و در تبیان آورده که این مثل بنی آدم است در اختلاف الوان و اشکال و هیات و
اصوات و اخلاق با وجود آنکه پدر همه یکیست و در مدارک گفته که مثل اختلاف قلوبست
در آثار و انوار و اسرار هر دلی را صفتی و هر صفتی را نتیجه دلی باشد موصوف بانکار و استکبار
که قلوبهم منکرة وهم مستکبرون و یا دلی بود آرمیده بذکر الله که وتطمئن قلوبهم بذکر الله مصرع
تفاوت پس ره از کجاست تا بکجا وان تعجب و اگر عجب میداری ای محمد از ناگرویدگان و کافران بدلایل
وحدت فعجب قولهم پس شگفته است قول ایشان را یعنی جای آنست که تعجب شوند از سخن
ایشان که میگویند ءاذا کنا آیا آن وقت که ما باشیم ترابا خاک یعنی بعد از مرگ که خاک شویم
ءانا لفی خلق جدید آیا ما باشیم در آفرینش نو یعنی باز ما را زنده گردانند و محل تعجب آنست که این
قدرت آفریدگار آسمان و زمین میدانستند و هیچ فکر نمیکردند که هر که بر ابداع قادر بود بر اعادت نیز قادر
بود بیت آنکه پیدا ساختن کار وی بود زنده کی دادن چه دشوارش بود اولئک الذین
آن گروه آنانند که ایشان کفروا بربهم منکر گردیدند به پروردگار خود و جهت ناگرویدن بقدرت
او بر حشر و نشر واولئک الاغلال و آن گروه آنند که غلها فی اعناقهم در گردنهای ایشان است
یعنی مقید اند باغلال ضلال و ایشان را امید خلاصی نیست یا روز قیامت غل آتشین بر گردن ایشان نهند
و علامت کفار در بین دوزخ باشد و آن گروه اصحاب النار ملازمان آتش دوزخ اند هم
فیها ایشان در آن آتش خالدون جاویدانند در حضرت که نضر بن حارث و اشباه

ه او استعجال میکردند بر سبیل استهزا حق سبحانه میفرماید که ویستعجلونک و طلب تعجیل میکنند
از تو بالسیئة بعقوبتی که خدای ایشان از تو در گذر کرده قبل الحسنة پیش از عافیت حق سبحانه
عذاب استیصال را ازین امت صرف کرده و تعذیب مکذبان از حضرت صلوات الله
علیه تاخیر فرموده تا قیامت افکنده ان تاخیر حسنه است و استیصال سیئه و کافران استعجال
استیصال میکردند قبل از احسان الهی بتاخیر آن و عجب است از ایشان که عذاب میطلبند
وقد خلت و حال آنکه گذشته است من قبلهم المثلات پیش از ایشان عقوبتها بر مکذبان
چون خسف و مسخ و رجفه وان ربک و بدرستی که پروردگار تو لذو مغفرة هر اینه خداوند
آمرزش است ایشان را للناس برای مردمان یعنی کافران اگر ایمان آرند و تصدیق حق کنند
خدای [illegible] علی ظلمهم با وجود ظلمی که داشته اند یعنی کفر چه ایمان هادم جرایم
کفرست وان ربک و بدرستی که آفریدگار تو لشدید العقاب سخت عقوبت
بر کافران اگر مصر باشند بر کفر و تکذیب و گفته اند ذو مغفرت است بر مومن بتوبه و استغفار
و سخت عقوبت کننده است بر کافران و استکبار محققان بر آنند که تهدید و تواعد خوف و رجا
بر ایشانست میفرماید آمرزنده است تا از رحمت او نومید نشوند و عقوبت کننده است تا
از عقوبت او ایمن نباشند و در حدیث آمده که اگر عفو خدای نبودی عیش احدی گوارنده نشدی
و اگر وعید حق نبودی همه کس بر عفو تکیه کرده از عمل باز ماندی بیت ز حق میترس تا غافل نگردی
مشو نومید تا بیدل نگردی ویقول الذین کفروا و میگویند آنانکه کافر شدند لولا انزل
علیه بر محمد آیة من ربه نشانهٔ از پروردگار او یعنی معجزهٔ که

ما میطلبیم چون عصای موسی و احیای عیسی علیهما السلام إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ جز این نیست که تو بیم کننده است
یعنی فرستاده شده برای بیم کردن به توحید و طاعت و نیست ترا در اظهار آیات جز اختیار وَلِكُلِّ
قَوْمٍ هَادٍ و هر گروهی را راه نماینده است یعنی پیغمبری که معجزه او در صورت آنچه غالب بود بر
قوم او چون سحر در زمان موسی علیه السلام پس معجزه موسی و عیسی که شما مطلبید اختصاص بزمان ایشان
داشت و چون فصاحت بر شما غالبست قوی ترین معجزه قرآنست فأتوا بسورة من مثله اللَّهُ يَعْلَمُ
خدای میداند که مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنثَىٰ آنچه برمیدارد هر زنی از نر و ماده و سیاه و سفید و
زشت و دراز و کوتاه و جز آن وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ و آنچه بکاهد در رحمها یعنی [...]
در رحم از کودک که تمام خلقت بیرون نیاید وَمَا تَزْدَادُ و آنچه زیاده سازد یعنی خدای افزون گرداند
در جثه و [...] از اعضا و [...] اند [...] زیاده [...] در رحم [...]
فرزند تا چهار روایت اول [...] در رحم چهار [...] و در [...] شافعی [...] نقل میکند که [...]
پنج بطن [...] واقل آن باتفاق شش ماه است
واکثر نزدیک ابوحنیفه دو سال است و نزد شافعی چهار سال [...] وَكُلُّ شَيْءٍ عِندَهُ
عنده نزدیک او [...] باندازه ایست که کم و زیاده نشود عَالِمُ الْغَيْبِ او است داننده
پوشیده از حس وَالشَّهَادَةِ و آشکارا یعنی [...] الْكَبِيرُ بزرگ الْمُتَعَالِ
برتر از همه سَوَاءٌ مِّنكُم یکسانست در پیش علم او مَّنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ هر که پوشیده سخن [...]
خود وَمَن جَهَرَ بِهِ و هر که آشکارا کند [...] وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ و هر که طلب خفا میکند [...]
بعلم عمل خود را بِاللَّيْلِ بشب وَسَارِبٌ و هر که آشکارا کند ظاهر [...] و آشکار اعمل خود را بالنهار

و بروز یعنی مطلقا هیچ چیز از قول و فعل سر او علانیه بر وی پوشیده نه لَهُ و خدای راست مُعَقِّبَاتٌ
ملایکه بنوبت [...] که [...] کار [...] قول و فعل [...] فرشتگان [...] اعمال و اقوال
[...] روز و شب مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش روی او وَمِنْ خَلْفِهِ و از پس او يَحْفَظُونَهُ نگاه میدارند
مِنْ أَمْرِ اللَّهِ بفرمان خدا او را [...] و ایشان را [...] کرام الکاتبین گویند در
تبیان آورده که ایشان [...] بروز [...] شب [...] که دو ملکند بروز و دو شب
حکمت [...] فرشتگان [...] کاتبان [...] میدارند از [...] و [...] در
از کعب الاحبار نقل میکند که اگر خدای ملایکه را موکل [...] آدمیان [...] ایشان [...]
[...] زمین [...] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله یعنی [...] فرشتگان
[...] نقل میکند [...]
[...] إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُغَيِّرُ تغییر نکند
[...] حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا تا وقتی که [...] تغییر دهند
مَا بِأَنفُسِهِمْ آنچه در نفسهای ایشان است یعنی بدل کنند احوال جمیل را با خلاف رذیله [...]
[...] تغییر دهند [...]
[...] وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ و چون خواهد خدای بِقَوْمٍ سُوءًا [...]
[...] فَلَا مَرَدَّ لَهُ پس بازگردانیدن نیست [...]
[...] وَمَا لَهُم و نیست ایشان را مِّن دُونِهِ بجز خدای مِن وَالٍ کسی که متولی

اهو ایشان شود یا دفع عذاب یا یاری کند ایشان را هُوَ الَّذِي او ست آنکه يُرِيكُمُ الْبَرْقَ
بشما بنماید روان این لمعه ایست سریع الانتهاء که از سحاب ظاهر گردد و از نشانه باران باشد
پس خدای برق را مینماید خَوْفًا از برای ترس مسافر و کسی که او را باران ضرر کند وَطَمَعًا برای
طمع مقیم و حیوان که باران محتاج باشند وَيُنْشِئُ و پدید آرد در هوا السَّحَابَ الثِّقَالَ ابرهارا که از آب
گران باشند وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ و تسبیح میگوید رعد بِحَمْدِهِ ملتبس بحمد خدای یعنی تسبیح را با تحمید
مقترن میسازد و رعد ملکیست که سحاب را میراند و برق تازیانه اوست و در حقایق سلمی از
ریحانی رحمة الله نقل میکند که رعد صعقه فرشتگانست و برق آه پر سوز یاران گریه ایشان
وَالْمَلَائِكَةُ و تسبیح مجموع فرشتگان یا همکاران اعوان رعدند مِنْ خِيفَتِهِ از ترس خدای وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ
و فرو فرستد صاعقها را از ابر فَيُصِيبُ بِهَا پس میرساند آنرا مَنْ يَشَاءُ بهر که میخواهد که
هلاک سازد چون اربد بن ربیعه یا اربد بن قیس عبسی گفت بدیدن محمد میروم و تو او را بسخن مشغول
کنم تو از عقب در آی و شمشیر بقتل وی زن چون بمجلس در آمدند عامر آن حضرت را بسخن گرفتن مشغول
کرد اربد بعد از ملاقات بسیار گفت ای محمد [illegible] بسیاری چیز از سواره و پیاده بر سر
تو آوردم این بگفت و با اربد بیرون آمد حضرت فرمود که اللهم اکفنیهما بما شئت پس عامر با اربد گفت
آن همه وصیت کجا شد گفت هرگاه که اراده تیغ زدن کردم ترا میان من و او حائل شدی القصه چون
از مدینه بیرون آمدند صاعقه بیامد و اربد بسوخت و عامر نیز در راه به بدترین صورتی بمرد و گویند یهودی یا کافری
بحضرت آمده گفت یا ابا القاسم مرا خبر ده که خدای تو از چه جنس است از زر است یا از نقره یا یاقوت یا از [illegible]
فی الحال از سحاب غضب الهی صاعقه ظاهر شد و او را بسوخت و حق سبحانه این آیه فرستاد که

صاعقه بهر که خواهد میرسد از کافران وَهُمْ يُجَادِلُونَ و ایشان جدال میکنند فِي اللَّهِ در حق خدای
که او از چه جنس است یا جدال ایشان تکذیب پیغمبر است در آنچه خدای را بآن وصف میکند از
کمال علم و قدرت و تفرد در الوهیت وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ و خدای سخت عقوبت است بر
مجادلان لَهُ و خدایراست دَعْوَةُ الْحَقِّ خواندن بحق که کلمه لا اله الا الله است یا او را
بخوانند و اوراست اجابت آن خواندن او را دعوه که اجابه یعنی چون بخوانندش اجابت کند وَالَّذِينَ
يَدْعُونَ و آنانکه میخوانند مِنْ دُونِهِ بجز وی یعنی بتان که مشرکان میخوانند لَا يَسْتَجِيبُونَ
اجابت نمیکنند ایشان را بِشَيْءٍ بچیزی از مرادات إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ مگر چون اجابت
کسی که بگشاده بر دو کف خود را إِلَى الْمَاءِ بسوی آب یعنی تشنه که بسر چاهی رسد و
با او دلوی و رسنی نبود بر دو دست خود را بگشاید و بفریاد و زاری و دعا آب را میطلبد لِيَبْلُغَ فَاهُ
تا برسد آب او را و برسد وَمَا هُوَ و نیست آب بِبَالِغِهِ رسنده بدهن او و نیز آب جماد است
و شعور ندارد و قدرتی ندارد بر اجابت او و کمال تشنگی نداند که از قعر چاه حرکت
کند و اصنام نیز نسبت با عابدان خود همین حال دارند وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ و نیست خواندن
بتان را إِلَّا فِي ضَلَالٍ مگر در گمراهی و بطلان و نا امیدی و ضایع بودن وَلِلَّهِ يَسْجُدُ و مر خدایرا
سجده کنند مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمانهاست و هر که در زمین است طَوْعًا از
روی فرمان برداری مراد مومنانند که در آسانی و دشواری فرمان برند و سجده کنند وَكَرْهًا و از روی
کراهت و ناخواهندگی مراد کافرانند که در وقت شدة و محنت اضطرارا سجده میکنند وَظِلَالُهُمْ
و سجده میکنند سایهای اهل آسمان و زمین مر خدایرا بتبعیت اشخاص بِالْغُدُوِّ بامداد و بسوی مغرب

وَالْآصَالِ و شبانگاه یعنی شرق مراد دوام است او را التخصیص وقتین جهة آنکه اسناد ظل با
ایشان اظهر باشد این سجده دوم است از سجدات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در سفر ثانی
که ذکر سجود قرآنی میکند این سجود را سجود الظلال و سجود العالم گفته اند و فرموده که لازم است که بنده تقلید
کند خدا را درین خبر و سجده آرد و در باب دهم از سفر ثانی آورده که از اسرار این عالم عجائب
که هیچ ادنی بنیتی الا آنکه او را سایه ایست و آن سایه ساجد حضرت حق را و قائم است بجا
او بهر حال خواه این خادمست مطیع باشد و خواه عاصی اگر از اهل موافقت او با ظل خود در آن سجده
یکی باشد و اگر مخالفت ظل او در آن طاعت نائب مناب اوست و حقیقت اینست که طوع و رغبت
صفت آنهاست که لطف ازل نهال ایمان در زمین دل ایشان نشانده و نفرت و کراهت
آنکه قهر عزل تخم خذلان در مزرعه نصیب ایشان نشانده • بیت • چه آن زخمی زند کینی ببینت
برین مرهم نهد کینی دلنواز بیت قُلْ بگو ای محمد مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ کیست آفریدگار
و زمینها یعنی از کافران بپرس که خالق آسمان و زمین کیست پس جواب ده قبل ایشان قُلِ اللَّهُ
بگو خداست ایشان را جز این نیست و جواب ایشان این خواهد بود و الزام کن ایشان را قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ
آیا فرا گرفته اید مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ بجز از وی معبودانی که ایشان را دوست دارید یعنی چون میدانید
که آفریننده آسمان و زمین اوست چرا غیر او را پرستید و میگویید دوستان که ایشان لَا
يَمْلِكُونَ نمیتوانند و مالک نیستند لِأَنْفُسِهِمْ برای نفسهای خود نَفْعًا سودی وَلَا ضَرًّا
و نه زیانی یعنی برای خود جلب نفع نتوانند و بر دفع ضرری از خود قادر نیستند پس سود و بدیگری چگونه
توانند رسانید و چگونه زیان از ایشان توانند داشت قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى بگو آیا برابر است

جواب

یا نه نابینا که جاهل مشرکست وَالْبَصِيرُ و بینا که پرستنده خداست أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ
یا برابری کند تاریکیهای شرک و انکار وَالنُّورُ و روشنی توحید و معرفت أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ
یا آیا کافران ساختند برای خدای شُرَكَاءَ خَلَقُوا انبازانی که بیافریدند كَخَلْقِهِ
مانند آفریدن خدای فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ پس متشابه شد آفریده عَلَيْهِمْ برایشان تا
ندانستند که آفریده خدای کدام است و آفریده شرکا کدام حاصل آنکه ایشان شریکانی اختیار کردند
برای خدای که مثل او آفریننده باشند و کار بر ایشان مشتبه شود و گویند ایشان نیز می آفرینند
چنانچه خدای تعالی می آفریند پس مستحق عبادت باشند چنانچه اوست قُلِ اللَّهُ بگو خدا
خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفریننده همه چیزهاست و شریکی ندارد در آفریدن تا شریک او باشد
در پرستیدن وَهُوَ الْوَاحِدُ و اوست یگانه در الهیت الْقَهَّارُ غالب بر همه چیزها
أَنْزَلَ فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از سحاب یا از جانب آسمان مَاءً آبی فَسَالَتْ
أَوْدِيَةٌ پس روان شد رودها از آن آب بِقَدَرِهَا باندازه خود یعنی هر وادی بمقدار خود
بخردی و بزرگی و تنگی و فراخی بر داشت باندازه که خواست مقرر کرد که آن سود رساند و زیان
نکند فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ پس برداشت این آب روان زَبَدًا رَابِيًا کف بلند بر زبر
آمده وَمِمَّا يُوقِدُونَ و بعضی از آنچه در کوره میدهند آتش و بعضی بتاء خوانند یعنی مردمان
آتش میافروزند عَلَيْهِ فِي النَّارِ برو در آتش یعنی میگدازند از فلزات چون زر و نقره و مس
و آهن و غیر آن ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ از برای طلب پیرایه أَوْ مَتَاعٍ یا برای اوانی و آلات
کارها و ادوات حراثت زَبَدٌ کفیست مِثْلُهُ مثل آن کف که بر روی آب کَذَلِكَ همچنین

ذکر کرده شد یضرب الله مثل میزند خدای الحق والباطل حق را و باطل را تشبیه میکند بچون آب روان
در وادیها و ثبات یابی که جهت منافع خلق از اسمان فرود آید و نه فلزی که پراید و اسود مخلد نفا
اید باشد و قول باطل را در قلت نفع و سرعت زوال بکفی که بر روی اب و جوش بر فلز باشد فاما
الزبد اما کف روی اب و خبث بالای فلز کداخته بی نفع فیمکث فی الارض پس باقی
در زمین تا بدان منتفع شوند کذلک همچنین یضرب الله الامثال میزند خدای مثلها را برای
تعقل و تامل در ان درین ایت علمای شریل و ارباب تاویل را لطایف بسیار است
یعنی بر انند که قرآن که حیات دل اهل ایمان است و اودیه دلها اند که فرا خور استعداد خود
از ان فیض میگیرند و زبد هوای حس نفسانی و وسواس شیطانیست و اب صافی مشفع
سخن خداست و اگر کسی را اطلاع بر بعضی از حقایق و دقایق این آیه باشد ممکن که در سطالعه
محل از جواهر التفسیر بدان معنی فایز تواند شد والله الموفق للذین استجابوا مرانان را که اجابت
نمودند لربهم مر فرمان پروردگار خود را الحسنی پاداش نیکوست یا دار حسنی که بهشت
باشد والذین لم یستجیبوا و انانکه اجابت نکردند له مر خدا را لو ان لهم اگر باشد
مر ایشان را ما فی الارض انچه در زمین است جمیعا همه از نقد و جنس و امتعه و ضیاع و
مثله و ما نند انها همه دیگر معه با ان باشد یعنی اگر ان قدر نقود و اقمشه و بی ست باشد
کنند و همه در تصرف کافران باشد روز قیامت لافتدوا هر اینه فدا کنند ان را از عذاب
خود اولئک ان گروه لهم مر ایشان راست سوء الحساب بدی شمار یعنی حسن
حساب حسنات ایشان قبول نکنند و سیئات ایشان را نیامرزند و ماویهم و بازگشت

ایشان

ایشان جهنم دوزخ باشد و بئس المهاد و بد جایگاهیست دوزخ افمن یعلم ایا کسی که میداند
انما انزل انکه انچه فرو فرستاده اند الیک بسوی تو الحق از پروردگار تو درست و راست
یعنی حمزه بن عبد المطلب علیه السلام کمن هو اعمی همچو کسیست که نابینا باشد بدل و انکار
قران کند یعنی ابو جهل لعنت الله علیه انما یتذکر جز این نیست که پند پذیرد و میشوند اولوا
الالباب خداوند عقلهای صافی شده از معارضه الذین یوفون انان که وفا میکنند
بعهد الله به پیمان خدای که در روز میثاق بسته اند ولا ینقضون المیثاق و نمیشکنند ان
پیمان را والذین یصلون و انانکه پیوند میکنند ما امر الله به انچه امر کرده است خدای بدان
ان یوصل انکه پیوند کرده یعنی رحم یا ایمان بجمیع کتب و رسل و جدایی میان ایشان
و جدای میان ایشان و یخشون ربهم و میترسند از عذاب پروردگار خود و یخافون
و خوف میکنند سوء الحساب از سختی حساب والذین صبروا و انکسانی که صبر کردند بر شکار
نفس بمخالفت هوای یا بر جهاد ابتغاء وجه ربهم یا از برای رضای پروردگار خویش
واقاموا الصلوة و بپای داشتند نماز مفروضه وانفقوا و نفقه کردند مما رزقناهم
یعنی از انچه بدیشان داده بودیم یعنی انکه واجب بود بدیشان سرا پنهان وعلانیة
و اشکارا و یدرءون و دفع کردند بالحسنة السیئة به نیکویی بدی را یعنی در عوض بدی نیکویی
کردند و گفته اند معاصیت را بحلم مقابله نمودند و فحش را بسلام و منکر را بمعروف یا گناه
را دفع کردند بتوبه یا معصیت را بطاعت چنانچه در حدیث امده واتبع السیئة الحسنة تمحها و بعضی
از ارباب تحقیق فرموده اند که چون بر ایشان ظلم واقع شد عفو کردند و در برابر انکه ایشان را

مراد ازین

محروم ساختند عطا دادند و اگر کسی از ایشان بدی کند درو چوشند جنین کم مباش از درخت
سایه فکن هر که سنگیش زند ثمر بخشد از صدف یادگیر مایهٔ حلم هر که برد سرش گهر بخشد
اولئک این گروه که باین صفات موصوفند لهم مر ایشانراست عقبی الدار
سرانجامی نیکو یعنی جزای عمل دار دنیی در عاقبت آن دار چه چیزست جنات عدن
بستانهای پایدار که همیشه در وی باشند یدخلونها در آیند درآن ومن صلح و در
آید هر که شایسته باشد بایمان وطاعت من آبائهم از پدران ایشان وازواجهم
و زنان ایشان وذریاتهم و فرزندان ایشان والملائکة یدخلون علیهم و فرشتگان
درآیند بدیشان من کل باب از هر دری از درهای منازل ایشان در عین المعانی آورده
که مقدار سه بار روزی از دری منزلهای پیش ایشان آیند و گویند سلام علیکم
بشارت بدوام سلامتی یعنی همیشه سالم خواهند بود بما صبرتم بسبب آنچه صبر کردند
در قوت القلوب آورده که شکیبایی بر دو نوع است بر فقر در دنیا و فقر دوسترین صفتی است نزد
خدای چنانچه در اخبار آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بلال را گفت چنان کن که فقیر
بخدا برسی یعنی شفیع کا فقرا از همه مقبول ترانند فنعم عقبی الدار پس نیکست سرانجام
کار آن سرای که ایشانرا باشد والذین ینقضون و آنانکه میشکنند عهد الله
پیمان خدا را من بعد میثاقه از پس محکم کردن باعتراف و قبول ویقطعون و آنانکه میبرند
ما امر الله آنچه خدای فرموده است به بدان چیز ان یوصل آنکه پیوند کنند یعنی رحم یا ایمان
ویفسدون فی الارض و تباهی کنند در زمین بکفر یا ظلم یا بمعصیت یا فتنه انگیزی اولئک آن گروه

لهم اللعنة مر ایشانراست دوری از رحمت ولهم و مر ایشانراست سوء الدار
بدی عاقبت در دنیی و آخرت الله یبسط الرزق خدای گشاده میکند روزی را لمن یشاء
برای هر که میخواهد ویقدر و تنگ میسازد بر کسی که اراده میکند وفرحوا و شاد شده
اند اهل مکه بالحیوة الدنیا بزندگانی دنیی و آنچه از متاع با ایشان داده اند وما
الحیوة الدنیا و نیست زندگانی این سرای فی الآخرة در جنب آن سرای الا متاع
مگر بهره داری اندک یا متاع اندکی که دوامی و بقایی ندارد چون ادوات خانه ویقول
الذین کفروا و گویند آنانکه نگرویدند لولا انزل چرا فرو فرستاده نشود علیه
بمحمد آیة من ربه آیتی از پروردگار او بر آن وجه که میخواهیم قل ان الله بگو بدرستی که
خدای یضل من یشاء گمراه میکند و انبیا آنکه اقتراح آیات کردند بعد از معجزات
یا دیگر او بواسطه ویهدی الیه و راه مینماید بسوی خود دین
من اناب هر که بازگردد بتوبه و انابه کسانی الذین آمنوا آنانکه گرویدند بخدای وتطمئن
و آرام می یابد قلوبهم دلهای ایشان بذکر الله بیاد خدای یعنی چون ذکر خدای شنوند
از آن انس گیرند و آرام یابند یا دلهای ایشان بتوحید او مطمئن است یا بذکر رحمت
او یا بکلام او که قوی ترین معجزاتست و در فصول رحمة الله نقل میکند که مراد از ذکر حضرت
رسالت است صلی الله علیه وسلم که دلهای مؤمنان بدو آرام دارد الا بذکر الله بدانید
که بذکر خدای تطمئن القلوب آرام میپابد دلهای مؤمنان اد اصحاب
اند رحمة الله در حقایق آورده که آرام دلها عوام بتسبیح و ثنا باشد و اطمینان دل خواص

بصفات و آرامش دل علما ربانی بحقایق اسما حسنی الا دل موحدان آرام نیابد الا بشهود لقا هو
المقصد الاقصا الذین امنوا آنانکه گرویدند وعملوا الصالحات وکردند عملهای شایسته طوبی لهم
زندگانی خوش است ایشان را وحسن مآب ونیکویی بازگشت طوبی بشارت بشادی و
راحت وفرح ونعمت وخوشی حالی یا نام بهشت بلغة حبشه وا شهرانست که نام درختی است
در بهشت عدن که بیخ آن در منزل حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله و در هر غرفه وقصر باشد شاخی
ازان بود و دو چشمه سلسبیل وکافور در زیر آن منفجر باشد کذلک همچنانکه رسل پیش از تو فرستادیم
ارسلناک ترا فرستادیم فی امة قد خلت بسوی امتی که گذشته است من قبلها
امم پیش از ایشان امتان دیگر لتتلوا تا بخوانی علیهم بر ایشان الذی اوحینا الیک
الخبری را که وحی کردیم بتو یعنی قران وهم یکفرون وحال آنکه ایشان کافر میشوند بالرحمن
بخدای که رحمن نام اوست ومراد مشرکان مکه اند که چون ایشان را گفتند سجده کنید رحمن را قالوا
وما الرحمن ودر صلح حدیبیه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم وحضرت مرتضی علی را علیه
السلام فرمود که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم سهل بن عمرو گفت ما نداریم الرحمن قل هو ربی بگو این
از معبود کارمنست لا اله الا هو هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او علیه بر او نه بر غیر
توکلت توکل کردم در یاری دادن وبر شما غالب ساختن والیه متاب وبسوی اوست بازگشت
من آورده اند که جمعی از قریش گفتند ای محمد اگر خواهی که ترا متابعت کنیم بقران خود کوهها را از زمین
مکه بردار تا زمین بر ما گشاده گردد و دیگر زمین بشکاف تا چشمها وجویها پدید آید ودر زراعت
کنیم وقصی بن کلاب زنده گردان یا پدران ما تا در باب تو با ما سخن کنند این آیه آمد که ولو ان قرانا

واگر کتابی بودی که درین عالم سیرت به الجبال رانده شدی بوی کوهها یعنی در وقت
خواندن وی از مواضع خود گرفتن اوقطعت به الارض یا شکافته شدی بدو زمین تو بنا
بر و خواندندی اوکلم به الموتی یا سخن آورده شدندی از برکت تلاوت او مردگان را هر
آینه این قران بودی که غایت درانجا رونهایت درنگذر انداز بل بجانست که کار
میگویند بقران تو یا معجزات تو باید که انجا واقع شود لله الامر جمیعا وخدایراست همه کار
یعنی قدرت بر همه چیزها هر گاه که خواهد این اینها ظاهر گرداند افلم ییاس الذین امنوا
آیا نا امید نشدند آنها که گرویدند یعنی مومنان از ایمان ایشان یعنی مقترحات آیات بانکه دانسته
اند ان لو یشاء الله آنرا که اگر خدای خواهد لهدی الناس جمیعا هر آینه راه نماید همه
مردمان را صاحب کشاف گفته که یاس بلغت نخع بمعنی علم است یعنی آیا ندانسته اند مومنان
که هدایت بمشیت باز بسته است ولا یزال الذین کفروا وهمیشه آنانکه کافر شدند تصیبهم
برسد ایشان را بما صنعوا بانچه کردند از تکذیب وعنا قارعة عذابی کوبنده و داهیه
از بنیاد برکننده او تحل یا فرود آیی تو که محمدی قریبا بموضعی نزدیک من دارهم از سرای
ایشان یعنی بموضع حدیبیه مراد کفار مکه اند که ثابت تکذیب آنحضرت بحوالی ایشان رفته
اموال ومواشی ایشان غارت کردندی پس قوم حیانه فرمود که همیشه بلا بدیشان خواهد
رسید حتی یاتی تا وقتی که بیاید وعد الله وعده خدای که موت است یا قیامت یا فتح مکه
ان الله بدرستی که خدای لا یخلف المیعاد خلاف نمیکند وعده را پس برای تسلیه
آنحضرت میگوید ولقد استهزی وبدرستی که استهزا کردند برسل به پیغمبران من

من قبلك پیش از تو چنانکه این قوم کردند و میکنند فأمليت پس مهلت دادم للذين كفروا
وآنانرا که نگرویدند و جنبری مکذبا هستیم در راحت و تن آسانی ثم أخذتهم پس بگرفتم
ایشانرا بعقوبت فكيف كان پس چگونه باشد عقاب عقوبت کردن ایشانرا این تهکم
بر سبیل تعظیم و تهویل است أفمن هو آیا هر کس که او باشد قائم على كل نفس
نگاه دارنده بر هر نفسی یا پاداش دهنده بما كسبت بآنچه کند از نفس از نیکی و بدی برابرست
با کسی که چنین نباشد یعنی خدای که نگاه دارنده و سازنده کار هر که است برابر نیست با بتی عاجز
و ضعیف و نادان است یعنی بتان وجعلوا و بساختند کافران لله مرخدایرا شركاء
انبازان یعنی اصنام که میپرستند قل سموهم بگو نام نهید و وصف کنید این شرکا را با بیان
اوصافی لایق ایشان و بنگرید که استحق شرکت و اهلیت عبادت دارند یا نی مراد آنست
که حق راجی وفا در خالق و رازق و بصیر و علیم و حکیم میگویند و اطلاق هیچ یک ازین اسما اصنام
نمی توان کرد أم تنبئونه بلکه خبر میدهید خدایرا بما لا يعلم بآنچه نمیداند في الأرض
در زمین یعنی شریک خود را الوهیت نفی علم از برای انتفاء معلوم است أم بظاهر من القول
یا نام مینهید بتانرا شرکا بظاهر سخن یعنی بمجرد تسمیه بی اعتبار معنی چون تسمیه زنگی بکافور بل زين بلکه آراسته
شده للذين كفروا برای آنانکه نگرویده اند مكرهم کید و کذب ایشانرا وصدوا
و باز داشته اند عن السبيل از راه راست و دین درست ومن يضلل الله و هرکه فرو گذارد
خدای او را در ضلالت انگند فما له من هاد پس نیست او را توفیق دهنده که راه نماید لهم
کافرانراست عذاب في الحياة الدنيا عذابی در زندگانی دنیا بقتل و دیگر مصایب ولعذاب

الآخرة و هر آینه عذاب آن سرای أشق سخت تر و دشوار ترست بر ایشان وما لهم
و نیست مر ایشانرا من الله از عذاب خدای من واق نگاه دارنده که نگه دارد و نگذارد
تا معذب شوند مثل الجنة التي از آنچه بر تو خوانده ایم صفت آن بهشت که فردای قیامت وعد
المتقون وعده داده شده اند پرهیزکاران که تویی در ایشان تجري میرود و میپیوسته من
تحتها الأنهار از زیر درختان یا از تحت مساکن بهشتیان جویها أكلها دائم میوه آن
بستان دائم همیشه باشد و هرگز منقطع نشود بخلاف میوهای دنیا وظلها و همچنین سایه
او منسوخ نگردد چون سایهای دنیا بلکه ممدود باشد شیخ قشیری رحمة الله علیه فرموده که اهل
ایمان امروز در ظل رعایت و فردا در ظل حمایت و عارفان بدنیا و عقبی در ظل عنایت که پیوسته
ظلیل است بیت سایه دولت او در دو جهان جاوید است ای خوش آن بنده که این سایه
بود چتر او تلك این بهشت موصوف عقبى الذين اتقوا مآل حال متقی کارانست
است که پرهیزکاری کردند وعقبى الكافرين النار و عاقبت مهم کافران آتش دوزخ
است والذين آتيناهم الكتاب و آنانرا که عطا کردیم کتاب و او مومنان اند اهل کتاب
چون عبدالله سلام و اصحاب او از یهود و هشتاد تن از نصاری که قبیل نجرانی بودند و حبشی
دمی و دو حبشی این جماعت يفرحون شاد میشوند بما أنزل إليك بآنچه فرو فرستاده
شود بتو از قرآن ومن الأحزاب و از لشکرهای کفر و ضلالت یعنی گروه اهل کتاب چون کعب
اشرف و کعب ابن الربیع و اتباع ایشان از یهود و سید و عاقب و اتباع ایشان از
نصاری من ينكر هر که هست که انکار کند بعضه یعنی آنرا که مخالف شریعتهای ایشانست

قُل اِنَّمَا اُمِرتُ بگو ایشان را که جز این نیست که من مامور شده ام اَن اَعبُدَ اللهَ
بانکه پرستم خدا را بیگانگی وَلا اُشرِکَ بِهِ و شرک نیارم بوی یا بانکه او را بعبودیت پرستم و هیچ را بخدای
کرفتند اِلَیهِ اَدعُو بخدای نه بغیر او دعوت میکنم خلق را وَاِلَیهِ مَآبِ و بسوی اوست بازگشت من وَ
کَذٰلِکَ همچنانکه فرستادیم کتب را بانبیای گذشته بزبان امم ایشان اَنزَلنَاهُ فرستادیم
بتو قرآن را حُکمًا کتابی محکم که نسخ و تغییر بدان راه نیابد یا حکم کننده میان حق و باطل عَرَبِیًّا
بلغت عرب تا ایشان را فهم و حفظ وی آسان باشد وَلَئِنِ اتَّبَعتَ و اگر متابعت کنی
اَهوَاءَهُم آرزوهای مشرکان را که ترا بدین آبا دعوت میکنند یا امانی جهود را که ترا برجوع [illegible]
خوانند بَعدَ مَا جَاءَکَ پس از آنکه آمد بتو مِنَ العِلمِ از دانش یعنی بعد از آنکه دانستی بطلان
کیش بت پرستان یا نسخ حکم صلوة بقبله یهود ایشان شوی مَا لَکَ نیست مر ترا مِنَ اللهِ
از عذاب خدای مِن وَلِیٍّ هیچ یاری که نفع رساند وَلا وَاقٍ و نه نگهداری که عقاب حق از تو باز
دارد آورده اند که یهود سرزنش میکردند حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و آله و میگفتند همت این
همه با مر نکاح منصرف است و همواره بازدواج و استمتاع با زنان مشغوف اگر او پیغمبر بودی هر آینه
امر نبوت او را از اشتغال بصحبت نسوان بازداشتی ایه آمد که وَلَقَد اَرسَلنَا هر آینه فرستادیم
رُسُلًا مِن قَبلِکَ پیغمبران پیش از تو وَجَعَلنَا لَهُم و دادیم ایشان را اَزوَاجًا زنان وَذُرِّیَّةً و فرزندان
وَمَا کَانَ و نباشد و نشاید لِرَسُولٍ هر فرستاده را یعنی در وسع او نباشد اَن یَأتِیَ بِآیَةٍ
آنکه بیارد معجزه که ازو اقتراح کنند اِلَّا بِاِذنِ اللهِ مگر بامر خدای یا بتقدیر او جواب مشرکانست که حکم
طلب معجزات میکردند میفرماید که هیچ پیغمبری بخود معجزه نتواند آورد مگر بخدای و بقدرت خود [illegible]

کند

کند در وقتی که صلاح لِکُلِّ اَجَلٍ و هر وقتی را کِتَابٌ حکمی است نوشته شده که چون آن وقت
برسد آن حکم بظهور آید هر اجلی را از آجال خلایق که پیش [illegible] که [illegible] آجال خلق
اطلاع داده اند یَمحُو اللهُ محو میکند خدای مَا یَشَاءُ آنچه میخواهد از حکم کتب وَیُثبِتُ و اثبات
میکند آنچه میخواهد [illegible] وَعِندَهُ و نزدیک اوست اُمُّ الکِتَابِ اصل کتاب که لوح محفوظ
و هیچ کاتبی نباشد الا آنکه نوشته بود در وی گفته اند محو کنند از دیوان حفظه آنچه جز این بدان
تعلق نباشد و بگذارد دیگر را یعنی چون حفظه و بدره [illegible] از بنده صادر شود از اقوال و افعال او
[illegible] و آن دفتر را [illegible] عرض [illegible] حق سبحانه و تعالی قولی و فعلی را که ثواب
و عقابی بدان متفرع نیست محو کند و باقی را ثبت نگذارد یا سیئات تایب را محو نماید و بدل
آن حسنات اثبات کند یا بعضی از احکام شرایع را بحسب مصلحت زمان نسخ کند و حکمی
دیگر اثبات کند یا محو کند تازگی و قوت جوانی و اثبات کند پژمردگی و ضعف پیری را علمای
[illegible] گفته اند که محو کند آنچه خواهد از شش چیز که رقم محو بدان رسید سعادت و شقاوت و موت
و حیات و رزق و اجل در زاد المسیر آورده که نزدیک حق سبحانه دو کتاب است غیر ام الکتاب
محو و اثبات تعلق بدان دو کتاب دارد اما تغییر بام الکتاب راه نیابد و ابو درداء رضی
الله عنه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل میکند که چون سه ساعت از شب باقی
ماند حق سبحانه نظر کند در کتابی که بغیر ازو هیچ کس در او نظر نمیکند و هرچه خواهد ازو محو کند و هرچه
خواهد در و ثبت کند در فصول [illegible] رقوم افکار از قلوب ابرار و اثبات کند
[illegible] آن رموز اسرار [illegible] از محمد رازی رحمه الله نقل میکند که شنودم از شبلی رحمة الله که محو

کند انچه خواهد از شهود وعبودیت ولوازم ان واثبات کند انچه خواهد از شهود ربوبیت ولوامع آن

در کشف الاسرار فرموده که از دل محب رسوم انسانیت میسترد ونعوت ربانی ان مینهد شیخ

شبری رحمه الله فرمود که محو حظوظ نفسانی میکند واثبات حقوق ربانی باشهود خلق میسترد وشهود

حق می آرد یا اغیار بشریت محو میکند واثار احدیت ثابت میسازد وازان بنده میکاهد وازان خود

می افزاید تا انچه باول بود باخر بود باشد حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که الهی

عزت جلال تو جای اثبات نگذاشت محو واثبات تو راه اضافت برداشت ازان می بکاهد

وازان تو می افزود تا باخر همان شد که بود **وعنده ام الکتاب** هیچ رنگها داب وگل هاست هیش رنگها ودل

جوبود ان حاصل ماست . در عالم غیب خانه داشته ایم . رفتیم بان خانه که سر منزل ماست

وان ما نرینک واگر بنمائیم ترا **بعض الذی** برخی ازانچه **نعدهم** وعده داده ایم این

کافرانرا از عذاب **او نتوفینک** یا بمیرانیم پیش ازان **فانما علیک البلاغ** پس جز این نیست

که بر تو رسانیدن پیغام وتبلیغ احکام است وبس **وعلینا الحساب** وبر ماست شمار وپاداش

ایشان **اولم یروا** ایا نمی بینند اهل مکه ونمیدانند **انا نأتی الارض** که ما می اییم یعنی فرمان ما

اید بزمین کفار **ننقصها** میکاهانیم پاره پاره **من اطرافها** از کرانهای ان یعنی از تصرف ایشان

بیرون میکنیم وکوزه بتصرف مسلمانان در می اریم وگویند این سخن راجع بیهود است حق سبحانه

فرمود که ما زمین ایشانرا یعنی حصارها وضیاع وعقار یهود را بمسلمانان میدهیم **والله یحکم**

وخدای حکم میکند بنقصان اراضی یهود واداد بار ایشان وارد دیار بلاد اهل اسلام واقبال ایشان

لا معقب هیچ رد کننده وباز پس گرداننده نیست **لحکمه** حکم او را **وهو سریع الحساب**

ملامت نمودند حساب یعنی زودی حساب کند ایشانرا در اخرت بعد از عقاب ایشان در دنیا

بقتل واجلا **وقد مکر الذین من قبلهم** وبدرستی که مکر کردند ان جهودان یا مشرکان

که پیش از یهود یا کفره زمان بودند با پیغمبران خود **فلله المکر جمیعا** پس مر خدایراست

یعنی نزدیک اوست جزای همه مکرهای ایشان **یعلم** میداند **ما تکسب کل نفس**

هرچه میکند هر نفسی از خیر وشر وجزای او اماده میسازد **وسیعلم الکفار** وزود باشد که

بدانند کافران از یهود وعبده اصنام که فردای قیامت **لمن عقبی الدار** مر کرا باشد عاقبت

پسندیده دران سرای **ویقول الذین کفروا** ومیگویند انانکه میکروید از مشرکان مکه یا رد پیش

بود که تو که محمدی **لست مرسلا** نیستی فرستاده از پیش خدای بنبوت تو دعوت

قل کفی بالله بگوی خدای بسنده است **شهیدا** گواه **بینی وبینکم** میان من وشما یا علم

من بعزم **ومن عنده علم الکتاب** ودیگر کسی نزد اوست علم کتاب یعنی لوح محفوظ وان

حضرت است که وحی از لوح فرو میگیرد یا علم قران وان مومنانند وفرزاد المسیر اورده که حضرت

امیر المومنین و امام المتقین علی مرتضی علیه الصلوة والسلم باعلم تورات وان عبد الله بن سلام

اصحاب او سلام الله علیهم اجمعین **سوره ابرهیم علیه السلام**

بسم الله الرحمن الرحیم

الر در شرح تاویلات از مارتیدی رحمه الله مذکور است که حروف مقطعه ابتلاست مر تصدیق

مومن وتکذیب کافر را وخدای بنده کان را بدین خواهد امتحان کند وجمعی بر انند که این حروف

اسما می رانند وبدین وجه توان گفت که **الر** یعنی قران **کتاب انزلناه** کتابیست که فرستادیم

از ابوی تو لیخرج الناس تا بیرون آری مردمان را بسبب دعوت کردن بمضمون آن من الظلمات
از تاریکیها که کفر یا نفاق یا شرک یا بدعت الی النور بروشنی ایمان یا اخلاص یا یقین یا
سنت باذن ربهم بتوفیق و تیسیر پروردگار ایشان قشیری رحمة الله گفته که از ظلمات تدبیر بنور
شهود تقدیر و دیگری گوید از ظلمات کثرة بنور وحدت یا از ظلمات حجب افعال و صفات
بنور وحدت ذات و حقیقت آنست که ظلمتی برابر بنده از هستی تو حجابی بر حرات باطل بر تو افکند
و سالک را از شهود حضرت از غیر او باز میدارد تا بخود و خویش مشغول ماند و نه عدم شعور بخود میسر است
بیت یا رب مددی کز خودی خود برهم ... وز نیک و بد و بدی خود برهم ... در هستی خود را
ز خود بیخود کن . تا از خودی و بیخودی خود برهم و گفته اند انواع ضلال در ظلمات داخل است و
انوار اصناف هدایت را شامل بیشتر بدعوت قرآن مردمان را از گمراهی بر آری و براه راست
برسانی و آن چیست که میگوید الی صراط العزیز بیرون آری ایشانرا از ظلمات بروشنائی یعنی
براه خداوند غالب الحمید ستوده و آن راه دین اسلام است پس بدو صفت عزیز حمید میفرماید
الله الذی معبود بحق آنکه له مر او راست ما فی السموات الخ در آسمانها است از موجودات
وما فی الارض و آنچه در زمینها است از مبدعات وویل للکافرین و رنج و مشقت است مر کافران
بگران من عذاب شدید از عذاب سخت که بدیشان رسد الذین کافران آنانند که از روی
جهالت یستحبون الحیوة الدنیا دوست میدارند و بر میگزینند زندگانی دنیا را علی الآخرة
بر اهل سرای ویصدون و باز میدارند مردمانرا عن سبیل الله از راه خدای یعنی منع میکنند
از ایمان به پیغمبران ویبغونها و میطلبند برای راه حق عوجا کجی یعنی میگویند این راه کج است و منزل

نیز پسندند اولئک آن گروه که بدین صفتها موصوفند فی ضلال بعید در گمراهی دورند از حق
بعید فی الحقیقة صفت ضال است و وصف ضلال بدو از قبیل اسناد مجازیست در زاد المسیر
آورده که قریش میگفتند چه حالت است که همه کتب منزله بلغت اعجمی نازل شده و کتابی که بمحمد آمد
عربیست آیه آمد که وما ارسلنا و نفرستادیم من رسول هیچ پیغمبری را الا
بلسان قومه مگر بزبان قوم ایشان بدیشان فرستاده که لیبین لهم تا بیان کند
برای ایشان اوامر و نواهی را و ایشان فهم کنند و عذر نگویند که سخن این نبی را در نمی یابیم و گفته اند ضمیر
قومه راجع است بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم و جمیع کتب بلغت عرب بر انبیا منزل شده
و جبرئیل علیه السلام با پیغمبر هر قومی ترجمه کرده اند از لغت منزل علیهم و در لباب گوید نفرستادیم
هیچ پیغمبری مگر بزبان قومی که بدیشان مبعوث بوده و نفرستادیم بزبان قوم تو بعد مردمان و در جواب
کسی که گوید پیغمبر مبعوث باهم مختلفه است بایستی که بر وی کتب متعدده بالسنه ایشان نازل شدی گفته اند
که اختلاف السنه مؤدی با اختلاف کلمات است و اضاعت فضل اجتهاد در تعلیم الغوامض و معانی العلوم
که نه بزبان ایشانست و جوهر آن علوم متشعبه از آن پس نزول آن بیک لغت محض تعلیل است
و عین حکمت فیضل الله پس گمراه گرداند خدای من یشاء هر کرا خواهد یعنی فرو گذارد تا گمراه
شود ویهدی من یشاء و راه نماید هر کرا خواهد یعنی توفیق دهد تا راه یابد وهو العزیز و اوست
غالب در حکم خود الحکیم و راست کار که اضلال و هدایت او بر وجه حکمت ولقد ارسلنا
موسی و بدرستیکه فرستادیم موسی را بآیاتنا بدلایل قدرت ما یعنی معجزات روشن چون
عصا و ید بیضا و گفتیم ان اخرج آنکه بیرون آر قومک گروه خود را که بنو اسرائیل اند من الظلمات از تاریکیها

وجهالت و بهت الی النور بروشنی علم و یقین یا بیرون ار قوم قبطی را که بدیشان مبعوثی از تاریکی
کفر بروشنای ایمان وذکرهم و پند ده ایشان را بایام الله بروزهای که حق سبحانه عذاب
کرد کافران گذشته را یا یاد ده بنی اسرائیل را روزهای که دران گرفتار بودند بدست فرعونیان
ان فی ذلک بدرستی که درین چه یاد کردیم لایات هر آینه دلالتهاست بر قدرت الهی
لکل صبار وبر صبر کننده را بر بلا شکور و شکر گوینده را در آلا واذ قال موسی
و یاد کن از آنکه گفت موسی علیه السلام لقومه مر قوم خود را یعنی بنی اسرائیل را یا قوم اذکروا
ای گروه من یاد کنید نعمة الله نعمتهای خدا را که انعام فرموده علیکم بر شما اذ انجاکم چون برهانید
شما را من آل فرعون از کسان فرعون یسومونکم می چشانیدند شما را سوء العذاب بدی عذاب
یعنی عذابهای بد بشما میرسانیدند و به بندگی گرفته بودند و در بنی اسرائیل پسری که متولد شود که هلاک
فرعون بدست او باشد ویستحیون و زنده میداشتند نساءکم دختران شما را تا خدمت
زنان ایشان کنند وفی ذلکم و دران محنت و شدت بلاء آزمایشی بود شما را من ربکم
از آفریدگار شما دران نجات نعمتی بود شما را از حق تعالی عظیم بزرگ واذ تأذن و یاد کنید
ای بنی اسرائیل از آنکه اعلام کرد و آگاه گردانید شما را ربکم پروردگار شما لئن شکرتم
اگر شکر کنید بر نعمای من لازیدنکم هر آینه افزون کنم بر شما نعمت را ولئن کفرتم
و اگر ناسپاسی نمایید بدان ان عذابی بدرستی که عذاب من لشدید سخت است برناسپاسان
و شدت عذاب سلب نعمت بود در دنیا و در وقوع عقوبت در عقبی شیخ ابو عبد الرحمن
سلمی از ابو علی جوزجانی قدس سره روحهما نقل میکند که اگر شکر کنید بر نعمت اسلام

زیاده کنم

زیاده کنم ایمان را بایمان و اگر سپاس داری کنید بر ایمان افزون کنم باحسان و اگر بر آن شکر
کنید زیاده کنم بمقام ایقان و اگر بر آن شاکر باشید برسانیم بمقام وصلت و اگر از شکر
گوید باتمام بدرجه قربت و بشکر این نعمت دارم گلوبگاه نفس و مشاهدت و ازین
کلام حقایق اعلام معلوم میشود که شکر مرقات ترقی و معراج تصاعد درجات صوری
المثنوی المعنوی بیت شکر نعمت نعمتت افزون کند کس زبان بر شکر گفتن چون کشد
شکر باشد دفع علتهای دل سود دارد شاکران سودای دل وقال موسی و گفت موسی
علیه السلام ای گروه من ان تکفروا انتم اگر کافر شوید یا ناسپاسی کنید شما
ومن فی الارض جمیعا و هر که در زمین هست ایشان از پری و آدمی فان الله لغنی
پس بدرستی که خدای بی نیاز است از عبادت و شکر شما حمید ستوده است
بی ستایش خلق و در آن مخلوقات بنعمت او ناطقند و جمیع السنه اشیا بتسبیح و حمد او گویا
بیت ذکر وی جمله موجودات است گویا همه او را از روی شوق جویا الم یاتکم
آیا نیامده شما را کلام موسی علیه السلام یا ابتدا و تحیت از حق سبحانه یا اهل زمان حضرت
رسالت صلوات الله وسلامه علیه میفرماید که آیا نیامد شما را یعنی آمد نبؤا الذین
من قبلکم خبر آنانکه پیش از شما بودند قوم نوح گروه نوح علیه السلام وعاد
و قبیله عاد وثمود و قوم ثمود والذین من بعدهم و آنانکه بعد از ایشان بودند لا
یعلمهم نمی داند عدد ایشان را از بسیاری الا الله مگر خدای در تبیان فرموده
که خدای پیغمبران را از عرب و عجم سلاک کرده و آثار ایشان منقطع ساخته که غیر خدا

بران اطلاع ندارد و بود در معالم از ابن عباس نقل میکند که میان عدنان و ابراهیم علیه الصلوة
والسلم سی قرن گذشته و از اهل آن قرن هیچ کس خبر ندارد الا حق سبحانه جاءتهم
آوردند پیشینیان رسلهم پیغمبران ایشان بالبینات حجتهای روشن که کتب الهی
یا معجزات ایشان فردوا ایدیهم پس باز گردانیدند دستهای خود را فی
افواههم در دهنهای خود یعنی ایشان دستهای خود را بدندان گرفتند از خشم رسل
بر دهان نهادند از روی تعجب یا اصابع خود را بدین نهادند که خاموش باشید و گفته اند اید
خود را بر افواه رسل نهادند که سخن میگویند وقالوا و گفتند انا کفرنا بما ارسلتم
به بدرستیکه ما کافریم بانچه شما فرستاده اید بان بزعم خود وانا لفی شک و بدرستی که ما در شکیم
مما تدعوننا ازانچه میخوانید ما را الیه بسوی آن از توحید و ایمان مریب شکی در تهمت
افکنده یعنی با وجود شک رسولان را متهم میداریم باغراض فاسده قالت رسلهم
گفتند رسولان ایشان که آیا شما را الخدای دعوت میکنیم افی الله شک آیا در وجود خدای
شکی هست و حال آنکه از کثرت ادله بر وجود او شک راهی ندارد فاطر السموات
والارض خداوندی که آفریننده آسمان و زمینهاست یدعوکم میخواند شما را با ایمان
لیغفر لکم تا بیامرزد شما را چون ایمان آرید یعنی بشرط ایمان می آورد من ذنوبکم
یعنی گناهان شما را یعنی آنکه قبل از ایمان بوده ویؤخرکم و تا باز پس دارد و عذاب
نکند بلکه مهلت دهد شما را الی اجل مسمی تا وقتی نام برده شده که آخر عمر شما بود قالوا
گفتند ایشان در جواب رسولان ان انتم نیستید شما الا بشر مثلنا مگر آدمی مثل ما در

هیأت و صورت و هیچ فضلی نیست شما را بر ما از روی ظاهر پس شما چرا مخصوص بنبوت
از ما تریدون میخواهید ان تصدونا آنکه باز دارید ما را بدعوت پیغمبری عما کان یعبد
از انچه بوده اند که میپرستیدند آباؤنا پدران ما از اصنام فأتونا بسلطان مبین پس بیارید
حجتی روشن بر صحت دعوی خود یا بر استحقاق تفضیل نبوت و مرتبه رسالت گویا
ایشان معجزه که دیده بودند اعتبار نمودند و از روی لجاج و عنا اقتراح معجزات دیگر میکردند چنانچه
معاندان زمان پیغمبر ما صلی الله علیه و آله قالت لهم رسلهم گفتند مر ایشان را پیغمبران ایشان
ان نحن نیستیم ما الا بشر مثلکم مگر بشری مثل شما یعنی مشارکت در جنسیت مسلم
ولکن الله ولیکن خدای یمن منت مینهد بنعمت نبوت و کرامت رسالت علی من
یشاء بر هر که میخواهد من عباده از بندگان خود وما کان لنا و نیست ما را و نمی
توانیم ان نأتیکم بسلطان آنکه بیاریم برای شما حجتی یعنی معجزه که میطلبید الا باذن الله
مگر بفرمان خدای و بمشیت او یعنی ما پیش از خودی بی خدای کاری نمی توانیم کرد و همی نمی توانیم ساخت
ناتوانی و عجز لازم ماست و قدرت و اقتدار ان خداست کارها را الحکم راست کند
و تواناست بهر چه خواهد کند وعلی الله و بر خدای فلیتوکل المؤمنون باید که توکل کنند
گروندگان ومالنا و چیست ما را یعنی چه عذر داریم الا نتوکل در آنکه توکل نکنیم
علی الله بر خدای وقد هدانا و حال آنکه راه نمود ما را سبلنا براههای یعنی راهی که
بدان می شناسیم او را و میدانیم که همه امور بدست قدرت اوست ولنصبرن و بخدای که صبر
خواهیم کرد علی ما آذیتمونا برانچه ایذا میرسانید ما را از تکذیب و مخالفت وعلی الله و بر خدای

فلیتوکل المتوکلون و باید که تایب باشند توکل متوکلان وقال الذین کفروا
و گفته اند آنانکه کافر بودند لرسلهم فرستادگان خود را لنخرجنکم هر اینه بیرون کنیم شما را من
ارضنا از زمین و دیار خود او لتعودن یا آنکه دعوت کنید یعنی موافقت نمایید با ما فی
ملتنا در کیش ما و ادعو بجماعتی باشد که ایمان آورده باشند از آن قوم فاوحی الیهم
پس وحی کرد پیغمبران ربهم پروردگار ایشان و سوگند یاد فرمود لنهلکن الظالمین
هر اینه هلاک کردانیم ستمکاران یعنی کافران را ولنسکننکم الارض و ساکن سازیم شما
را در زمین ایشان من بعدهم پس از هلاک ایشان ذلک این امر مقرر و این
وعده راست است لمن خاف برای کسی که بترسد از ایستادن در موقف حکم من یعنی از آنکه روز
قیامت او را در موقفی که من حکم میکنیم بر بندگان باز دارند وخاف وعید و برای کسی که بترساند
گردانند وعید من بعذاب واستفتحوا وطلب فتح کردن پیغمبران یعنی نصرت خواستند از خدای
بر هلاکت دشمنان یا حکم طلبیدند میان خود و اعادی یا انبیا و امم طلب حکم کردند یعنی هر که از ما باطل
عذاب بود فرود آید خدا حکم کرد و انبیا و مومنان نجات یافتند وخاب و نومید ماند و بی بهره
گشت از طاعات کل جبار هر گردنکشی عنید ستیزنده با حق یا معرض از طاعت
من ورائه جهنم از پیش او دوزخ است یعنی در روز حشر رجوع او بدان خواهد بود یا از پس
که لذات او آن در افکند ویسقی و پیاشامند من ماء صدید از آبی مختلط با ریم و زرداب که از تن اهل دوزخ
چکد و گویند مثل آب صدید یتجرعه بتکلف و رنج تمام جرعه جرعه میخورند او ولا یکاد یسیغه
و نمی توانند بگلو فرو برد از تلخی و گندگی ویاتیه الموت و می آید بدو آلا رسد ایدر مرگ من

از هر جای یا از هر جای اعضا او تا آنکه از بیخ موها و میان انگشتها من کل مکان و نیست او مرده
یعنی مردنی تا نجات یابد در معنی المعانی فرموده که روح او در حنجره او مانده باشد نه بیرون آید تا او بمیرد و نه بدرون
باز گردد تا زنده باشد بلکه بحکم لا یموت فیها ولا یحیی میان مرگ و زندگی میگذارند ومن ورائه
و در پیش اوست یا در عقب او عذاب غلیظ عذابی سخت یعنی از آن بدتر وان خلود است
در دوزخ الذین کفروا آنچه بر تو خوانده میشود وصف اعمال آنانست که کافر شدند بربهم
بآفریدگار خود و صفت آن اینست که اعمالهم کردارهای ایشان کرماد اشتدت به الریح
چون خاکستریست که سخت بگذرد بر وی باد فی یوم عاصف در روزی که سخت باشد باد و عصف
سختی باد است و عاصف را وصف کردن غایت مبالغه است محصل سخن آنست که عملهای کافران
که در صورت خیری نماید چون صله رحم و آزاد کردن بنده و اکرام مهمان و امثال آن مانند تودهٔ خاکستر
است که بادی سخت بر آن وزد و بهوا برده در اطراف پراگنده سازد و هیچ کس برجمع آن قادر
نبود و از آن نفع نگیرد همچنین در روز قیامت لا یقدرون قادر نباشند کافران مما کسبوا
از آنچه کرده اند در دنیا علی شیء بر هیچ چیز چه محبط باشد و بیاد هباء منثورا گشته و مطلق اثری
از ثواب آن پیدا نی ذلک پندار ایشان که ما نیکوئی کرده ایم هو الضلال البعید گمراهی
دورست یعنی در غایت بعد است از راه حق الم تر آیا ندیدی ای بیننده یا ندانستی ان الله
آنکه خدای خلق السموات والارض بیافرید آسمان و زمین را بالحق بر وجهی که حق است در آفرینش
ان یشا یذهبکم اگر خواهد ببرد شما را ای اهل مکه و معدوم کرداند ویات بخلق جدید
و بیافریند نوعی دیگر که در کفر و تکذیب مثل شما نباشند وما ذلک و نیست اعدام و ایجاد علی الله بعزیز

بر خدای دشوار چه او قادرست بالذات و قدرت اختصاص ندارد بمقدوری دون مقدوری بلکه نسبت بهمه مقدورات یکسانست **بجدید** کار اگر دشوار اگر آسان بود و پیش قدرت همگی یکسان بود **و برزوا** و ظاهر شوند ایراد بصیغه ماضی جهت تحقق وقوع است و اگر مراد آنست که ظاهر شوند و بیرون آیند از قبرها **لله** برای امر خدای و محاسبه او **جمیعا** همه مردگان از کفار و مومنان **فقال الضعفاء** پس گفتند عاجزان از اهل کفر یعنی اتباع و سفله **للذین استکبروا** مر آنان را که تکبر کردند از روسا و اشراف قوم یعنی آنانکه پیروی ایشان کرده بودند ایشان را گویند **انا کنا** بدرستی که بودیم ما **لکم تبعا** مر شما را پیروان در تکذیب رسل و اعراض از فرمان ایشان **فهل انتم** پس آیا هیچ هستید شما **مغنون عنا** دفع کنندگان از ما **من عذاب الله من شیء** از عذاب خدای چیزی را یعنی ما در آن عالم متابع شما بودیم درین عالم چیزی از عذاب خدای دفع کنید و بر دارید از ما **قالوا** گویند آن متکبران بطریق اعتذار که ای قوم **لو هدانا الله** اگر خدای بنمودی ما را طریق نجات از عذاب **لهدیناکم** هر آینه ما نیز شما را راه بنمودیم بدان اما طریق خلاص مسدود است و شفاعت بر ما دست ندارد ایشان نا امید گویند بیایید تا باتفاق بجزع شویم و جزع کنیم شاید که بکلید صبر ابواب فرج مفتوح گردد پانصد سال دیگر شکیبایی ورزند نجات نرسد گویند **سواء علینا** یکسانست بر ما **اجزعنا** بجزع شویم و جزع نماییم **ام صبرنا** یا صبر کنیم یعنی از هیچ یک فایده نمیرسد **ما لنا** نیست ما را **من محیص** هیچ گریزگاهی و پناهی از عذاب دوزخ **و قال الشیطان** و گوید دیو سرکش یعنی ابلیس **لما قضی الامر** آنهنگام که گذارده شود کار یعنی چون حساب خلق بکنند و حکم الهی

نافذ کردد یا آنکه اهل بهشت در آیند و اهل دوزخ را در دوزخ اندازند تمام دوزخیان مجتمع گشته زبان بملامت بر ابلیس دراز کنند ابلیس بمنبری از آتش بر آید و گوید با شقاوت کیشان که ای ملامت کنندگان **ان الله وعدکم** بدرستی که خدای وعده داد شما را **وعد الحق** وعده درست و راست بحشر و نشر و آنچه خواهد بود **و وعدتکم** و من وعده دادم شما را بوعده دروغ که نه قیامت است و نه حساب و اگر فرضا باشد بتان شما را شفاعت خواهند کرد **فاخلفتکم** پس وعده دادم شما را بغیر خلف وعده خلف میکوئید یعنی امروز ظاهر شد که من دروغ گفته ام **و ما کان لی** و نبود مرا **علیکم من سلطان** بر شما هیچ تسلطی که شما را اکراه کنم بر کفر و معصیت یعنی نبود مرا حجت قول بود **الا ان دعوتکم** مگر آنکه من شما را بخواندم بوسوسه و فریب بباطل و بر طاعت **فاستجبتم لی** پس شما مرا اجابت کردید بزودی و تامل نمودید در عواقب امور به **فلا تلوموا نی** پس مرا ملامت مکنید بمجرد وسوسه که کردم زیرا که من دشمن شما بودم و بدین مقدار که من کردم مستحق ملامت نیستم چه دشمن بهتر از آن بد تر نباشد در حق دشمن **و لوموا انفسکم** و ملامت کنید نفسهای خود را که مرا فرمان بردید و قول خدای را که **لا یفتننکم الشیطان** نشنوید **ما انا بمصرخکم** من نیستم رهاننده و فریاد رس شما از عذاب **و ما انتم بمصرخی** و شما نیز نیستید رهاننده و فریاد رس من **انی کفرت** بدرستی که من کافر شدم **بما اشرکتمون** بانکه شریک میکردید مرا با خدای در زمان **من قبل** پیش ازین در دنیا یعنی بیزار شدم از شرک **ان الظالمین** بدرستی که ظالمان یعنی مشرکان **لهم عذاب الیم** مر ایشانراست عذابی دردناک موصوف بدوام و خلود **و ادخل الذین**

وددا ورده شوند آنانکه امنوا گرویدند بآنچه من عند الله وعملوا الصالحات وکرده اند کردارهای
شایسته و پذیرفته جنات تجری در بهشتهای که میرود من تحتها از زیر درختان الانهار
از جویها خالدین فیها در حالتی که جاویدان باشند ایشان در آن که آرام و انقطاع تمام بر ایشان روا
در آرند باذن ربهم بدستوری و فرمان پروردگار ایشان تحیتهم تحیت ملائکه بدیشان
فیها در بهشت یا تحیت ایشان بر یکدیگر سلام یعنی سلام باشد که دالست بر سلامتی
از آفات الم تر آیا ندیدی خطاب با هر مستحق خطابست سفر آیا ندیدی که ندیدی و ندانستی ای
بینا و دانا که برای تفهیم شما کیف ضرب الله مثلا بچگونه زد خدای مثل و گردانید کلمة طیبة
کلمه پاکیزه که کلمه توحیدست یا دعوت باسلام کشجرة طیبة مانند درختی پاکیزه
آن نخل است یا نخیب در بهشت اصلها ثابت بیخ آن در زمین استوار و محکم
وفرعها و شاخ آن فی السماء در بلندی تؤتی اکلها میدهد میوه خود را کل حین
در وقتی که خدای حکم کرده بمیوه دادن و بر آن تقدیر که درخت خرما باشد گفته اند حین شش ماهست
وقت شکوفه او تا پخته شدن و بریدن یعنی در این مدت از بسر و رطب و تمر نفع میدهد
باذن ربها باراده و فرمان پروردگار خود ویضرب الله الامثال و میزند خدای مثلها
یعنی بیان میکند للناس برای مردمان لعلهم یتذکرون شاید که ایشان دریابند
زیرا که مثل تصویر بر معانی است در ذهن و افهام و نزدیک کردن معقول را بمحسوس ومثل
کلمة خبیثة و مثل سخن ناپاک که کلمه کفرست یا دعوت بعبادت اصنام کشجرة
خبیثة ناپاکست چون حنظل که تلخست و ناخوش بوی و مکروه طبایع سلیمه و با وجود خبائث درخت

اجتثت جنبان شده و بریده و برکنده شده من فوق الارض از روی زمین ما لها
من قرار نیست او را ثبات و استحکام یعنی بیخی دارد و بر زمین و نه شاخی در هوا
نه بیخی که آن باشد او را امداد نه شاخی که در وی [illegible] گیاهیست افتاده بر روی خاک
[illegible] ایشان وی اصل و خار ناک و تشبیه کرده درخت ایمان را اصل آن در دل مومنانست
و اعمال او بجانب اعلی علیین مرتفع و ثواب او در همه زمان پیدا و اصل [illegible] که بیخ او مستقر
ثابت در منبت خود و فرع او متوجه بجانب علو و نفع او بهر وقت رسیده تحقیق و تمثیل او دکلمه کفر عبادت
اصنام را که در کار [illegible] عدم حجت و برهان بیان نهانی ندارد و عملی نیز که مقصود قبول رسید
[illegible] و تشبیه حنظل که اصل او قرار نیست و فرع او را اعتبار نیست [illegible]
[illegible] لطیف که [illegible] درخت [illegible] خشک و بی حاصل [illegible]
یثبت الله ثابت میگرداند خدای الذین امنوا آنانرا که ایمان آورده اند و استحکام میدهد
بالقول الثابت بسخن راست و محکم که حجت قاطع نزد ایشان ثابت شده و در دلهای ایشان متمکن
نشسته و گفته اند قول ثابت کلمه لا اله الا الله و محمد رسول الله علی ولی الله است که خدای بر آن ثابت
میدارد مومنانرا فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا تا در زمان ابتلا و افتتان صبوری ورزند
و از جاده مستقیم توحید نلغزند چون زکریا و یحیی و جرجیس و شمعون و امثال ایشان از انبیاء علیهم السلام
[illegible] ثبات دهند مومنانرا در دنیا یعنی نزدیک مردمان تا فتنه شیطان بر کلمه باشند وفی
الاخرة و ثابت دارد ایشانرا در آن سرای یعنی در قبر که اول منزلیست از منازل آخرت وقت
جواب منکر و نکیر بطریق صواب باز دهد و گویند در دنیی مرا و قبر [illegible] و در آخرت موقوف

سوال ويضل الله الظالمين و فرو گذارد خدای ظالمان را تا بکلی توحید راه ننمایند در دنیا و نه در وقت
سوال قبر ويفعل الله ما يشاء و میکند خدای آنچه خواهد از تثبیت قومی و اضلال جمعی ألم تر آیا نه بی
و نگاه نکردی إلى الذين بسوی آنانکه بدلوا تبدیل کردند نعمت الله كفرا شکر نعمت خدای را بکفران
یعنی وضع کفر کردند در موضع شکر یا بدل کردند بحق نعمت را بکفر یعنی چون در نعمت کافر شدند نعمت
از ایشان مسلوب شد و در کفر بدعت ایشان چیزی نماند مراد اهل مکه اند که حق سبحانه ایشان را
سکان حرم خود ساخته و ابواب رزق بر ایشان گشاده و نعمت وجود با وجود حضرت رسالت
صلى الله عليه و آله مشرف ساخته و ایشان ناسپاسی کردند لاجرم محنت قحط در مانده خوار و خجل
کشتند و بعضی از ایشان در حرب بدر مقتول و مغلوب شدند و از حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین
علی علیه السلم منقولست که مراد ازین قوم دو قبیله اند از قبایل که فاجرترین قریش بودند یعنی بنی مخزوم و بنی امیه
که نعمت حق را تغییر کردند وأحلوا قومهم و فرود آوردند قوم خود را یعنی اتباع و اشیاع خود را دار البوار
بسرای هلاک و جهنم عطف بیان اوست یعنی دار البوار جهنم جهنم است يصلونها در آیند در
وبئس القرار و بد قرار گاهی است دوزخ وجعلوا و فرا گرفتند لله أندادا برای خدا مانندان
یعنی در عبادت که پرستش کردند یا در تسمیه که ایشان را نام الهی نهادند ليضلوا تا گمراه کردند
خود را عن سبيله از راه خدای که طریق توحید است قل تمتعوا بگو برخوردارید از دنیای خود
یا تمکن دارید بعمر تمتع دنیا امر تهدید است یعنی دو سه روزی بدین نوع تمکن کنید فإن مصيركم
پس بدرستی که بازگشت شما إلى النار باتش دوزخ قل بگو ای محمد یعنی اعلام کن لعبادي الذين
مر بندگان مرا که ایمان آورده اند بر وجهی که نماز گذارید و نفقه کنید يقيموا الصلوة تا ایشان با تو

گزارند وينفقوا و نفقه دهند مما رزقناهم از آنچه عطا داده ایم ایشان را سرا نفقه کردن
پنهان مراد تطوع است وعلانية و نفقه کردن آشکارا مراد زکاتست چه در فعل انفاق فرض و در
اظهار انسب باشد ملخص سخن آنکه بندگان مرا بگوی تا نماز گذارند و زکوة دهند من قبل أن يأتي
پیش از آنکه بیاید يوم لا بيع فيه روزی که در وی بیع و شری نباشد تا مقصر بجزو فدیه تدارک
تقصیر توان نمود ولا خلال و در آن روز دوستی نیز نبود که از دوستان طلب نفع توان کرد
بلکه اغلب دوستان دشمن گردند که الاخلاء يومئذ بعضهم لبعض عدو الله خدای الذي خلق
است که بیافرید السموات والأرض آسمانها و زمین را وأنزل من السماء و فرو فرستاد از
آسمان ماء آبی مراد باران است فأخرج پس بیرون آورد بدان آب به من الثمرات
از میوه ها رزقا لكم روزی برای شما که بدان روزگار گذرانید وسخر لكم الفلك
و رام ساخت برای شما کشتی را لتجري في البحر تا میرود در دریا بأمره بفرمان او هر جا که خواهد
وسخر لكم الأنهار و مسخر گردانید مر شما را جویهای آب یعنی آماده ساخت برای انتفاع
و تصرف شما وسخر لكم الشمس والقمر و مسخر گردانید برای انتفاع و استفادهٔ شما آفتاب و ماه
دائبين در حالتی که مستمرند در سیر خود تا بجد و تعب در سیران و ارجاعات خود و سلوک
و عبور و قصور در آن ندارند وسخر لكم الليل والنهار و رام گردانید برای شما شب و روز
را تا متعاقب یکدیگر میرسند یکی برای نوم و راحت و دیگری برای کسب و معیشت وآتاكم
و داد شما را من كل ما سألتموه از هرچه خواستید و از هرچه نخواستید یعنی احتیاج الیه شما
بخواستید و نخواستید شما ارزانی داشت وإن تعدوا و اگر خواهید که شماره کنید نعمة الله

نعمت خدای را که بفضل وکرم بشما داده لا تحصوها شمار نتوانید کرد انرا وطاقت احصای ان ندارید یعنی
قدس سره فرموده که مراد ازین نعمت حضرت پیغمبرست صلی الله علیه واله بنور بزرگ تر وواسطه نزدیکتر
میان حق وخلق اوست ونفس نفیس او مظهر اصناف صفات کمال ومشرع انوار جلال وجمال از حضرت
از حیز تصور وتخیل بیرون وازاندازه تفکر وتامل افزونست بیت بر ذروه مدارج قدر رفیع تو
نی عقل راه یابد ونی فهم ره برد ان الانسان بدرستی که ادمی لظلوم ستمکارست کفار
ناسپاس ظلم میکند ونعمت که از شکران غافلست کفران می ورزد که حقیقت نعم یا جاهلست
یا ظلومست که در محنت جزع کند وشکایت نماید کفارست که در نعمت بخل ورزد و در خیر بکار نبرد واذ
قال ابرهیم ویاد کن چون گفت ابراهیم علیه السلم در مناجات خود رب اجعل ای پروردگار من
گردان هذا البلد این شهر مکه را امنا امین از مخاف ومکاره واجنبنی ودور گردان مرا وبنی
وفرزندان مرا ان نعبد الاصنام از انکه بپرستیم بتان را ابن عیینه رحمه الله فرموده که فرزندان اسمعیل علیه
السلم بعد از حضرت خلیل صلوات الرحمن علیه بت نپرستیدند بلکه ایشانرا سنگی بود
دوار نام نهاده گرد ان گردیدندی وگفتندی خانه کعبه از حجرست پس با هر حجری را طواف کنیم بمنزله خانه
واین قول غریبست ومخالف جمهور چه بی شبهه قریش از نسل او بوده اند وبت پرستی ایشان مشهورست
رب انهن ای افریدگار من بدرستی که بتان اضللن کثیرا گمراه کردند بسیاری را یعنی
گمراهی بسیار کس شدند من الناس از مردمان فمن تبعنی پس هر که پیروی کند مرا در دین
فانه منی پس او از منست یعنی از اهل بیت منست ومن عصانی وهر که نافرمانی کند مرا در ترک
سنن پس بدرستی که تو امرزنده رحیم مهربانی یا قادری که چاره ایشان را ورحمت کنی بر ایشان بتوفیق

فانک غفور

توبه یا بعد از توبه ربنا ای پروردگار ما انی اسکنت بدرستی که من ساکن گردانیدم من
ذریتی یعنی از فرزندان خود را مراد اسمعیل است علیه السلم که بعد از تولد او از هاجر در زمین
شام ساره خاتون که زن خلیل الرحمن بود رشک امد وابراهیم علیه السلم را فرمود که دل من نمی
خواهد که هاجر وپسر او را بری موضعی که دران اب وابادانی نباشد خلیل علیه السلم متامل شد
وجبرئیل علیه السلم وحی اورد که هرچه ساره میگوید چنان کن پس ابراهیم علیه السلم بر براق
نشسته هاجر واسمعیل را سوار کرده فی الحین از شام بزمین حرم امد ودر وادی که ایشانرا ابی
انیسی ورفیقی بگذاشت دعا فرمود که خدایا من ایشانرا ساکن ساختم بواد غیر ذی زرع
بیرون دعا که خداوند زرع نیست یعنی اب ندارد که در وکشت توان کرد عند بیتک المحرم
نزدیک خانه تو که حرام کرده شده است در وقتل وصید حرام است نهادن او تعرض بدو حرام
موضع خانه حرام است که در زمان ادم علیه السلم بوده واگر نه بوقت دعای ابراهیم علیه السلم خانه
نبود پس تکرار ندا فرمود که ربنا ای افریدگار ما ایشانرا در مسکن ساکن گردانیدم لیقیموا
الصلوة تا بپای دارند نماز را وپرستش تو بجای اورند فاجعل پس بگردان افئدة
من الناس دلهای بعضی را از مردمان که بکشش محبت تهوی الیهم بشتابند بسوی ایشان
حق سبحانه دعای ان حضرت را استجابت فرمود وبعد از رفتن خلیل باندک زمانی چشمه زمزم بر
کف جبرئیل تا باثر قدم اسمعیل بدید امد وقبیله جرهم انجا داعیه اقامت نمودند روز بروز شوق
مردم بدان جانب در تزایدست محققان برانند که اگر من تبعیض در من الناس نبودی فارس وروم
وترک وهند ویهود ونصاری در حرم ازدحام کردندی وپروانه وار شعله جمال ان شمع شدندی

بهشت سازد اگر جفای جان باشند اگر قول پیر دعا و حال باشد و آنکس بر این جهان جاهلی
عاشق شود و بال باشند و دیگر ابراهیم علیه السلام دعا نمود که وارزقهم و روزی ده اهل این شهر را
من الثمرات از میوه‌ها لعلهم یشکرون شاید که ایشان سپاس داری کنند نعمتهای ترا این دعا
نیز بشرف اجابت پیوست با آنکه مکه وادی غیر ذی زرع است انواع ثمرات در وی حاصل میشود در تفسیر
انوار مذکورست که فواکه ربیعی و صیفی و خریفی و شتوی در یک روز توان دید و چون تکرار در دعا دلیل
تضرع و نیازست دیگر بار فرمود که ربنا ای پروردگار ما انک تعلم بدرستی که تو میدانی ما
نخفی آنچه پنهان میکنیم وما نعلن و آنچه آشکارا میسازیم یعنی نهان و آشکارا میدانی وما یخفی
و پوشیده نیست علی الله من شیء بر خدای هیچ چیز فی الارض در زمین ولا فی السماء
و نه در آسمان برای آنکه عالم است بعلم ذاتی و نسبت علم بهمه معلومات یکسانست چه
آنچه پیدا و آنچه نهانست . فریاد انس تو شکیبانست الحمد لله الذی ثنا و ستایش آن
خدایرا که بمحض فضل خود وهب لی بخشید و عطا کرد مرا علی الکبر بر سر پیری و بزرگ سالی
یعنی در وقتی که پیر بودم و ناامید از فرزند بمن بخشید دو پسر اسمعیل واسحق اسمعیل را در
و چهار سالگی یا در نود و نه سالگی و اسحق را در نود سالگی یا در صد و دوازده سالگی ان
ربی بدرستی که پروردگار من لسمیع الدعاء شنونده و اجابت کننده دعاست درین کلمه
اشعارست بآنکه فرزندان را بدعا از خدا خواسته رب اجعلنی ای آفریننده من مرا کن
مقیم الصلوة بپای دارنده نماز ومن ذریتی و فرزندان مرا نیز همچو اطیب سازند ابن
عباس فرموده که همیشه از اولاد ابراهیم علیه السلام جمعی بر فطرت بوده اند و خواهند بود تا قیامت

ربنا ای پروردگار ما کریم تجاوز وتقبل دعاء و قبول کن یعنی اجابت کن دعای مرا ربنا اغفر لی
ای پروردگار ما بیامرز مرا ولوالدی و پدر و مادر مرا چون ایمان آرند چه دعا و استغفار ایشان را
قبل از نهی بوده و چون ناامید شد از ایمان ایشان ترک نموده و بعضی گفته‌اند مراد از والدین آدمست و حوا
علیهما السلام وللمؤمنین و بیامرز مؤمنان را یعنی هر که بود مؤمن یوم یقوم الحساب روزی که قایم شود
حساب خلایق ابن عباس فرموده که مراد مؤمنانند از امت محمد صلی الله علیه و آله ولا تحسبن الله
و مپندار ای محمد خدایرا غافلا بی‌خبر عما یعمل الظالمون از آنچه میکنند ستمکاران یعنی ثابت باش
بر آنکه دانستی از عقاب که متوجه ایشانست چه آن نبی را شبهه بدیشان فرا نرسید و اهل
انست که در شان ان نواهی دانند که صورت خطاب متوجه ان حضرت و مراد غیر او انما
یؤخرهم جز این نیست که تاخیر میکند عذاب ایشان را لیوم تشخص از برای روزی
که خیره شود فیه الابصار در آن روز دیدها از مشاهده اهوال مهطعین در حالتی
که شتابندگان باشند بسوی اسرافیل علیه السلام که ایشان را بعرصه
حشر خواند مقنعی رؤسهم برداشتگان سرهای خود را بالا لا یرتد الیهم
باز نمیگردد بدیشان طرفهم چشمهای ایشان یعنی خیره مانده و باز مانده بر وجهی که نتوانند
فرو خوابانید وافئدتهم هواء و دلهای ایشان خالی بود از فهم و خرد بواسطه دهشت
و حیرت وانذر الناس و بیم کن ای محمد اهل مکه را و بترسان یوم یأتیهم العذاب
از روزی که بیاید بدیشان عذاب و آن مرگ است یا روز قیامت فیقول الذین ظلموا
پس گویند از آن ستمکاران که شرک و تکذیب کردند ربنا ای پروردگار ما اخرنا باز پس دار و تاخیر

عذاب ما را تاخیر کن و ما را بمدتی نزدیک مهلت ده أَجَلٍ قَرِيبٍ تا مدتی نزدیک
نُجِبْ دَعْوَتَكَ تا اجابت کنیم خواندن ترا یعنی آنکس را که بتو خوانده وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ
و پی روی کنیم فرستادگان را أَوَلَمْ تَكُونُوا در جواب ایشان گویند فرشتگان آیا نبودید شما
که از روی مبالغه أَقْسَمْتُم مِّن قَبْلُ سوگند میخوردید پیش ازین در دنیا که شما پاینده خواهید بود مَا لَكُم
مِّن زَوَالٍ نباشد شما را هیچ زوال و انتقال که میگفتید ما درین دنیا خواهیم بود و بسرای دیگر
نقل نخواهیم نمود وَسَكَنتُمْ و ساکن بودید شما فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ در مسکنهای آنانکه ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ
ستم کردند بر نفسهای خود بکفر چون عاد و ثمود وَتَبَيَّنَ لَكُمْ و ظاهر شد مر شما را که كَيْفَ
فَعَلْنَا بِهِمْ چگونه کردیم بدیشان یعنی مشاهده کردید در منازل ایشان آثار نزول عقاب وَضَرَبْنَا
لَكُمُ الْأَمْثَالَ و مثلها زدیم برای شما از احوال ایشان وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ و بدرستی که کوشش
کردند در حیله جمله بنهایت مکر ایشان بود وَعِندَ اللَّهِ و نزدیک خدایست مَكْرُهُمْ جزای مکر ایشان
وَإِن كَانَ مَكْرُهُمْ و بدرستی که بود مکر ایشان در سختی و هول ساخته و پرداخته لِتَزُولَ تا زایل
بود مِنْهُ الْجِبَالُ از ان مکر کوهها یعنی جبال مثل احکام شریعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله یعنی کافران جمله
انگیختند تا چیزی را که ثابت است در رسوخ چون جبال راسیات است زایل گردانند و این محال است
بیت یا مکر ایشان که خدا را کی تواند کوه را بردن از جای در معالم از حضرت امیر المومنین علی
علیه السلام نقل فرموده که این آیه در قصه نمرود جبار است که چون سلامتی ابراهیم را علیه السلام در آتش
مشاهده کرد گفت پروردگار ابراهیم خدای دارد که او را از آتش برهاند من خواهم که بر آسمان روم و او را
ببینم اشراف مملکت گفتند آسمان بغایت مرتفع است و بر رفتن باسانی میسر نشود نمرود نشنید و امر نمود

تا صرحی ساختند بمدت ... سال بغایت بلند و چون بر آنجا رفت ارتفاع آسمان همچنان دید که از زمین دیده بود و ذکر
آن بنیاد و ساختن و افتادن آن در سوره نحل رقم زده کلک بیان خواهد شد القصه چون آن صرح از پای در
افتاد بسیار هلاک شدند نمرود خشم گرفت و گفت بر آسمان روم و با خدای ابراهیم که ستاره
را میفکند جنگ کنم پس چهار کرکس را پرورش داد تا قوة تمام گرفتند و صندوقی چهار گوشه
بساخت و دو در یکی فوقانی و دیگری تحتانی در وی ساخت و در چهار طرف او چهار نیزه که زیر و بالا
توانستی شد تعبیه نمود پس کرکسان را چند روز گرسنه داشتند و چهار مردار بر سر نیزها کرده
اطراف صندوق را بر پای کرکسان بستند ایشان از غایت جوع میل بالا کرده جانب مردار پرواز
کردند و صندوق را که نمرود با یک تن در آن نشسته بود بهوا بردند بعد از شبانروزی نمرود در
فوقانی گشاد و نگاه کرد آسمان را همان حال دید که بر زمین میدید رفیق خود را گفت تا در تحتانی بگشاد
و گفت بنگر تا چه می بینی آنکس نگاه کرد و جواب داد که غیر از آب چیزی نمی بینیم بعد از یک شبانروز
دیگر که باب فوقانی بگشاد حال همان بود که روز سابق مشاهده نمود و رفیق وی که باب تحتانی
گشود گفت ... الحاصل نمرود ترسید و نیزها را سر نگون ساخت و کرکسان
میل بنشیب کردند و در وقت فرود آمدن آواز مهیب صندوق و کرکسان ظاهر شد که کوهها از فزع آن
نزدیک بود که از اماکن خود زایل گردند فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ پس مپندار خدا را مُخْلِفَ
وَعْدِهِ خلاف کننده وعده خود رُسُلَهُ به پیغمبران خود یعنی وعده نصرت که رسل را فرموده
آنجا که انا لننصر رسلنا و لاغلبن انا و رسلی خلاف نکرده و نخواهد کرد و ایشان را بر دشمنان مظفر و منصور
خواهد ساخت إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالبست ذُو انتِقَامٍ خداوند انتقام یعنی خواهند کشید

اولیا از اعدا یوم تبدل الارض در روی زمین که بدل کرده شود از زمین یعنی زمینی دیگر والسموات
واسمانها مبدل کرده شوند باسمانی دیگر در تیسیر گوید تبدیل ارض تسویه جبال است و انهار و اشجار و تبدیل
سما بکدر شمس و ماه و نثار کواکب در معالم قولی اورده که اسمانها بهشت ساخته شوند و زمینها
دوزخ و از حضرت مرتضی علی علیه الصلوة والسلام نقل کرده اند که زمین را بدل کنند بزمینی از نقره
واسمانها را باسمانی از زر و قول ابن مسعود که روز قیامت بیارند زمینی از نقره پاک که بران هیچ
گناهی نکرده باشند موید قول اول این سخن است وبرزوا و ظاهر شوند و بدر ایند از گورهای خود
لله الواحد القهار برای محاسبه خدای یگانه قهر کننده وتری المجرمین و ببینی گناهکاران
یعنی مشرکان را یومئذ امروز مقرنین باهم بسته و جمع کرده بسبب مشارکت در عقاید و اعمال یا
پیوسته هر یک را با دیوی که مونس او بوده فی الاصفاد در بندها یا غلها سرابیلهم
پیرهنهای ایشان من قطران از قطران باشد و ان چیزی باشد سیاه و گویند عصاره درخت
و بر شتر گرگن طلا میکنند تا گرمی ان جرب را بسوزاند فردا بر جلود دوزخیان اندایند تا بحدت
و شدت ان و وحشت لون و نتن رایحه و سرعت اشتعال اتش دران معذب گردند و گفته اند
تفاوت میان قطران دوزخ و قطران دنیا مانند تفاوت است میان اتش دوزخ و اتش دنیا
پس قطران در ایشان اندایند وتغشی وجوههم النار و فرو گیرد و بپوشد رویهای ایشان را
اتش یعنی تجدد لیجزی الله متعلق است به برزوا یعنی بر ایند از قبرها تا جزا دهد خدای کل نفس
هر نفسی را ما کسبت جزای انچه کرده است ان الله بدرستی که خدای سریع الحساب زود
حسابست مر بندگان را نچه انکه حساب یکی را از حساب دیگری باز نمیدارد هذا این قران یا

انچه درین سوره است از موعظه بلاغ للناس کفایت است مر مردمان را تا پند داده شوند
بان ولینذروا به و بیم کرده شوند بان ولیعلموا و تا بدانند بتامل و دلایل قدرت
که ذکر و مذکور است انما هو انکه اوست اله واحد خدای یکتا ولیذکر و بجهت انکه باید
که پند گیرند اولوا الالباب خداوندان خرد و باز ایستند از مناهی و قیام کنند باوامر الهی

سورة الحجر الجزء الرابع والعشرون بسم الله الرحمن الرحیم

الر علما را در حروف مقطعه اقاویل بسیار است جمعی بر انند که مطلق دران باب سخن گفتن
سلوک سبیل جرات است در تیسیر اورده که فاروق از بعضی این حروف پرسیدند گفت که
اگر درین سخن گویم متکلف باشم و خدای خبر نمود رسول را صلی الله علیه واله فرمود که بگوی و ما انا من المتکلفین
و بعضی گویند هر حرفی اشارة باسمی است چنانچه از الف اشارة باسم الله است و لام باسم جبرئیل
و را باسم رسول یعنی این کلام از خدای بواسطه جبرئیل برسول رسید تلک این ایتهای که امده
ایات الکتاب ایتهای سوره ایست وقران مبین و ایتهای قران روشن یا پیدا کننده
حق را از باطل و گفته اند کتاب و قران یکی است اما بدو نام مذکور شد که هر نامی معنی
دارد و تنکیر قران بجهت تعظیم است ربما ای بسا وقت که دران یود الذین کفروا
دوست دارند انان که نگرویدند و ارزو برند لو کانوا مسلمین که کاشکی بودندی
مسلمانان و این ارزو در دنیا باشد در وقت افزت مومنان یا نزدیک حلول مرگ یا در
بر ایشان یا در قبر یا روز قیامت یا وقت حساب یا وقتی که عصاة موحدان را از دوزخ بیرون
ارند و درهای جهنم بر ایشان فرو بندند و دانند که خروج از ان میسر نیست تمنا کنند که کاشکی از اهل اسلام

می بودیم ذَرْهُمْ بگذار ایشانرا او تو بین دل خیر است یعنی کافران در دوجا بند و دست از ایشان
بدار تا در دنیا يَأْكُلُوا بخورند وَيَتَمَتَّعُوا و بهره ور دارند یا بند از ملاذ دنیا فانی وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ
و مشغول گرداند ایشانرا از روی دنیا یعنی توقع طول عمر و استقامت حال ایشانرا باز دارد از استعداد
معاد و تفکر در مآل فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند و خاتمه عاقبت کردار و گفتار خود را وَمَا
أَهْلَكْنَا و هلاک نکردیم مِنْ قَرْيَةٍ هیچ اهل دهی را إِلَّا وَلَهَا مگر آنکه و هلاک ایشانرا
كِتَابٌ مَعْلُومٌ فانی معین بود و نوشته شده در لوح محفوظ که مهلت چند باشد و هلاک کی بود مَا تَسْبِقُ
یعنی پیش نگرفتند مِنْ أُمَّةٍ هیچ گروهی أَجَلَهَا مدت هلاک خود را وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ
و باز پس نمانند از آن یعنی هلاک نشدند پیش از وقت و نه بعد از اجل مقرر وَقَالُوا و گفتند کافران عرب
يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ ای آنکس که فرود آمده است عَلَيْهِ الذِّكْرُ بر وی قرآن إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ
بدرستی که تو دیوانه که کار از نقد غیب سخن ای کلام بطریق تهکم و استهزا بوده چه اعتقاد نزول ذکر
و نسبت جنون با هم راست نیاید لَوْ مَا تَأْتِينَا و دیگر گفتند چرا نمی آری بِالْمَلَائِكَةِ
فرشتگان را گواهی رسالت خود إِنْ كُنْتَ اگر هستی مِنَ الصَّادِقِينَ از راستگویان
یعنی اگر راست میگویی که پیغمبری فرشتگان را حاضر کن تا بحضور ما گواهی دهند بر رسالت تو حق تعالی
جواب ایشان را مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ فرود نمی آریم ملیکه و حفص بصیغه متکلم
و نصب ملائکه میخواند یعنی ما فرو نمی فرستیم فرشتگان را إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بوحی یا عذاب یعنی ملک
بصورت اصلی وقتی فرو آید دیگر که بجهت عذاب نازل شود چنانچه قوم لوط و صیر ... را اعلی السلام
و در زمان ... دیدند تا بوقت مرگ چنانچه همه کس ببینند وَمَا كَانُوا إِذًا و نباشند آنگاه که

مهلت را بدین صورت فرو فرستیم مُنْظَرِينَ از مهلت دادگان یعنی فی الحال معذب شوند
إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نَزَّلْنَا الذِّكْرَ فرو فرستادیم قرآن را یا ذکر و موعظت
و ذکر یعنی شرف نیز می آید یعنی این کتاب موجب شرف خوانندگان است وَإِنَّا لَهُ و ما مر او را
لَحَافِظُونَ نگهبانانیم از تحریف یعنی شیطان نتواند که در و چیزی از باطل بیفزاید یا از حق کم کند یا آنکه
داریم از تطرق خلل بدو و یا آنکه داریم او را در دل هر که خواهیم و گویند ضمیر عاید بحضرت رسالت صلی
الله علیه و آله است یعنی نگهبان اوییم از مضرت اعادی پیغمبر اگر جمله جهانم خصم گردند
نترسم چون نگهبانم تو باشی ز شادی در سر عالم نگنجم اگر یک لحظه غمخوارم تو باشی
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر آینه ما فرستادیم پیغمبران مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو فِي شِيَعِ الْأَوَّلِينَ
در گروههای پیشینیان وَمَا يَأْتِيهِمْ و نیامد بدیشان مِنْ رَسُولٍ هیچ فرستاده إِلَّا
كَانُوا مگر بودند که از روی عناد بِهِ بآن پیغمبر يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند این معنا
بتو میکنند و این تسلیه حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله یعنی از میان انبیا علیهم السلام تو مخصوص
و متالج نیستی با ایذای قوم بلکه همه ایشان بدین مبتلا بوده اند كَذَلِكَ همچنانکه در آوردیم استهزا
ایشان را در دل مکذبان پیشین نَسْلُكُهُ در می آریم همانرا فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ در دلهای کافران
زمان تو لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نمی آرند بقرآن وَقَدْ خَلَتْ و بدرستی که گذشته است
سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ سنت خدای در هلاک پیشینیان یعنی هر که هلاک شده بترک قبول حق و
تکذیب رسل بوده و این وعید اهل مکه است که بتکذیب پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده بعد از ظهور
معجزات اقتراح آیات کرده و در نزول ملائکه بجهت گواهی مبالغه داشته در تسمیه ...

کرده و لو فتحنا علیهم و اگر بگشاییم بر این معاندان بابا من السماء دری از آسمان فظلوا پس
باشند همه روز فرشتگان در نظر ایشان فیه یعرجون در آن بالا میروند و از آن در زیر می‌آیند
لقالوا هر آینه در غایت عناد و قساوت گویند انما سکرت جز این نیست که بربسته است ابصارنا
چشمهای ما را و خیره ساخته یا گرد ساخته ایمان نمی‌گشایند و کفار رفته عجایب چند خواهند گفت که ما را چشم بند
کرده اند و این صورت در خارج وجود ندارد بل نحن بلکه ما قوم مسحورون گروهی جادو کرده شدگانیم یعنی
محمد ما را جادو کرد چنانچه در ظهور دیگر آیات میکنند و میگویند سحر مستمر و لقد جعلنا و بدرستی که ما آفریدیم
و پیدا کردیم فی السماء بروجا در آسمان برجها دوازده گانه را با هیآت و صفات و خواص مختلف یکدیگر
و زیناها و بیاراستیم آنرا بصور یا باختران سیر و سیاره کواکب للناظرین
برای نگرندگان که بچشم عبرت در آن نگرند و بدان بر قدرت صانع استدلال کنند و حفظناها
و نگاه داشتیم آسمانرا من کل شیطان رجیم از هر دیوی رجیم تا نشوند که بدان صعود کنند و بر احوال
و اخبار مطلع شوند الا من استرق السمع لیکن هر دیوی خواهد که بآسمان رود و بدزدد سخنی یعنی از فرشتگان
بشنوند فاتبعه پس از پی در آید او را و دریابد شهاب مبین ستاره روشن پیدا
از ابن عباس منقول است که از زمان آدم تا وقت عیسی ابن مریم علیه السلام دیوان بر آسمان میرفتند و از
ملیکه که اخبار لوح محفوظ را از ایشان می‌شنودند سخنان می‌ربودند و بزمین آمده با دوستان خود از کاهنان
میگفتند چون روح الله متولد شد ایشان را از سه آسمان منع کردند و چون ولادت باسعادت
خاتم النبیین علیه و آله افضل صلوات المصلین دست داد از آسمان منع کردند و چون بعثت روی داد
رمی شهاب ثاقب مقرر شد و ابواب کهانت بکلی مسدود شد ثاقب یعنی بر آید و پاره پاره کند

و کیفیت و چیز حرکت آنرا فرشتگان و الارض مددناها و زمین را باز گسترانیدیم بر روی آب
زیر قدم‌گاه خلق و القینا فیها رواسی و در آن افکندیم کوههای بلند استوار در زمین که مانع میل
باشد و انبتنا فیها و برویانیدیم در زمین من کل شیء موزون از هر چیزی سنجیده از اشجار و ثمار و حبوب و غیر آن
و جعلنا لکم فیها معایش و پدید آوردیم برای شما در زمین اسباب معیشت یعنی آنچه قوام عیش شما بدان است
از مطاعم و ملابس و من لستم و هم برای شما ساختیم آنرا که شما نیستید او را له برازقین روزی
دهندگان یعنی خدم و ممالیک و گفته اند انعام و مراکب و ان من شیء و نیست هیچ چیزی که آدمی بدان محتاج
باشد مگر نزدیک ماست یعنی در تحت فرمان ما خزائنه خزینهای او یعنی ما قادریم بر ایجاد و تکوین آن
این ضرب المثل برای اقتدار و اقتدار تشبیه کرده است مقدور را بچیزی که در انبار محفوظ باشد
و در اخراج آن احتیاج بکلفت و زحمت نیست و ما ننزله و فرو نفرستادیم او را الا
بقدر معلوم مگر باندازه دانسته شده که حکم ازان شاید و زیاده بر آن نباید و ارسلنا
الریاح و فرستادیم بادها را لواقح آبستن کنندگان یعنی بردارندگان ابر را یا آبستن کنندگان
درختان بمیوه فانزلنا پس فرو فرستادیم از آسمان ماء آبی که آن باران است فاسقیناکموه
پس بخورانیدیم شما را ازان آب و تصرف دادیم در آن و ما انتم نیستید شما له مر آن آب
را بخازنین نگاه دارندگان در جایها و غدیرها و چشمه‌ها بلکه ما حافظانیم تا بندگان قدس
سبحانه در تاویل است و مراد آنکه نیستید شما مر خدا را خزینه داران یعنی خزینها او در دست شماست
ما بیکجا و انا لنحن و بدرستی که ما نحیی زنده میکنیم اجسام قابله
را بایجاد و صیانت در ابدان و نمیت و میرانیم اجسام حیه را با نفاد حیات ازان در لطایف قدرت ما

[illegible]

الله مذکور است که نرم دل شدید هم دلهارا بانوار مشاهده وی میرانیم نفوس را در بادیه مجاهده یا زنده میسازیم
بلوامع طاعات و مرده میکنیم بمتابعت شهوات حقایق الحقایق روح را بروح فرمود که آنجا
با سبب اولیا اسکنم بانوار لمعات جمال و امانه تو نفس ایشان می نمایم بسطوات نظرات
جلال و یا موت و موت میدهیم بخلع و لبس **وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ** و ما وارثانیم یعنی باقی بعد از فنا جمیع
میراث خبر یا گویند که بعد از مردن دیگری بدیگری رسید پس همه در معرض فنا اند و حق سبحانه موصوف
بصفت بقا **وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ** و هر آینه میدانیم پیش گرفتگان **مِنْكُمْ** از شما در اسلام **وَلَقَدْ**
عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ و هر آینه میدانیم واپس افتادگانرا از ان یا میدانیم پیشینیان و پسینیانرا از
شما که از میا شده یعنی هر که زنده است از آدم تا این وقت و هر که خواهد مرد تا قیامت یا هر که متولد
شده از گذشتگان و هر که نزاید از آیندگان یا دانسته از ذوی گذشته و میدانیم امت محمد
را صلی الله علیه و آله و سلم یا آنرا که مقدم است در صف جهاد یا در سبقت بر اطاعت و آنرا
که موخر است از آنها در اسباب نزول آورده که زنی جمیله در عقب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
نماز میکرد و در صفوف بعضی از جماعتیان در صف اول پیش رفتند تا او را نبینند و جمعی باز
پس می ماندند تا در وقت رکوع از زیر بغل خود تماشای او کنند حق سبحانه فرمود که مقدم و موخر
را از اهل صفوف میدانم و بر من پوشیده نیست **وَإِنَّ رَبَّكَ** و بدرستی که پروردگار تو
هُوَ يَحْشُرُهُمْ او جمع کند متقدمین و متاخرین را و جزای هر یک بدو رساند **إِنَّهُ حَكِيمٌ**
بدرستی که او راستکار است **عَلِيمٌ** دانای نهان و آشکارا **وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ**
و بدرستی که ما آفریدیم انسانرا یعنی آدم علیه السلم **مِنْ صَلْصَالٍ** از گل خشک که چون دست

چون بزند او آواز کند **مِنْ حَمَإٍ** و آن گل سیاه **مَسْنُونٍ** بوی گرفته بواسطه بسیار بودن در
جای آن یا بیکدو رنگ عرض و طول با شد صاحب تبیان گفته که حق سبحانه آدم علیه السلم از خاک
آفرید چون بوده که آب بر خاک ما را بنهاد گل شد و مدتی بگذاشت تا حمای گشت پس از آن
تغیر بکرد او را و مسنون یعنی مصور است آنگه بگذاشت تا خشک شد و بعد صلصال گردید
وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ و جان که پدر جان است بیافریدیم او را **مِنْ قَبْلُ** پیش از آفریدن آدم
مِنْ نَارِ السَّمُومِ از آتش بی دود که در مسام نفوذ میکند و صواعق از آن آتش میکون
میگردد و این منقول و فرموده که سموم یعنی جزوی است از هفتاد جزو از سموم که جان از او آفریده
وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ و یاد کن آنرا که گفت پروردگار تو **لِلْمَلَائِكَةِ** فرشتگان را که بجهت خلافت زمین
إِنِّي خَالِقٌ من آفریننده مظهر آدم را **بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ** از گل خشک که کاین است **مِنْ**
حَمَإٍ مَسْنُونٍ از لای متصور **فَإِذَا سَوَّيْتُهُ** پس چون راست کنم صورت و هیات
او را **وَنَفَخْتُ فِيهِ** و در آدم در دمیدم **مِنْ رُوحِي** از روحی که آفریده من است و آدمی بدو زنده گردد
فَقَعُوا لَهُ پس بیفتید مر او را سجده کنندگان **سَاجِدِينَ** پس سجود کردند فرشتگان
كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ همه ایشان بتمام **إِلَّا إِبْلِيسَ** مگر ابلیس که از روی استکبار **أَبَىٰ أَنْ**
يَكُونَ سر باز زد از آنکه باشد **مَعَ السَّاجِدِينَ** از سجده کنندگان مر آدم را
قَالَ يَا إِبْلِيسُ گفت خدای ای ابلیس **مَا لَكَ** چیست ترا و غرض تو چه بود **أَلَّا تَكُونَ** در آنکه نباشی
مَعَ السَّاجِدِينَ با سجده کنندگان **قَالَ** گفت ابلیس **لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ** نخواهم من که
سجده کنم **لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ** مر آدمی را که آفریدی **مِنْ صَلْصَالٍ** از گل خشک **مِنْ حَمَإٍ**

کاین بوده از گل ..

مسنون از لای سیاه بوی ناک یعنی از انواع عناصر او بدنی که قالب وی را از آن بیافرید
انگشت پس روحانی لطیف چو از فرمان بر وی جسمانی کشیف را ابلیس نظر در ظاهر آدم داشت
و از باطن او غافل بود صورت تن را چو آب دید و نه دانست که گنج اسرار در این خرابه مدفونست
نسبت گنجست درین خانه که در کون نگنجد این گنج خراب از پی آن گنج نهان است فی
الجمله هر آنکس که رهی یافت بدین گنج سلطان زمین است و سلیمان زمانست قال گفت خدای
ابلیس را بعد از ابا و امتناع او از سجده آدم که فاخرج منها پس بیرون رو از آسمان یا از بهشت
یا از زمره ملایکه یا از صورت ملکی یا از مرتبه که داشتی فانک رجیم پس بدرستی که تو رانده
شده از خیر و کرامت و ان علیک اللعنة و بدرستی که بر تست دوری و راندگی الی یوم الدین
تا روز جزا در لباب آورده که تا روز قیامت بر تو لعنت کنند و بعد از آن عذابی بتو رسد که لعنت
فراموش کنی قال رب گفت ابلیس که ای پروردگار من فانظرنی پس مهلت ده مرا الی یوم یبعثون
تا روزی که برانگیخته شوند مردم غرض ابلیس آن بود که از مرگ رهد چه میدانست که بعد از بعث مرگ نیست حق
سبحانه اجابت نکرد قال فانک گفت بدرستی که تو هستی من المنظرین از مهلت دادگان
الی یوم الوقت المعلوم تا روز وقت معلوم یعنی زمان فنا خلق بنفخه اول که نفخ صعقه گویند چه قول جمهور آنست
که نفخه اول نفخه موت باشد دوم نفخه ثانیه نفخه احیا و میان دو نفخه بقول اشهر چهل سال خواهد بود پس
ابلیس چهل سال مرده باشد و بعد از آن برانگیخته شود قال رب گفت ابلیس ای پروردگار من بما اغویتنی
بسو گند بیراه کردن تو مرا باغوای تو مرا لازینن لهم که هر آینه جلوه دهم برای آدمیان گناه را فی الارض
در زمین یعنی که در دنیا غرور است در مدارک آورده که دو نوبت ابلیس یاد کرده برای اغوای آدمیان

یکی بصفت ذات که فبعزتک لاغوینهم و یکی بصفت فعل که بما اغویتنی و فقها فرق کرده اند میان
این هر دو و اصل فرق آنست که سوگند خوردن بصفات ذاتیه چون قدرت و عظمت و عزت
یمین است و سوگند بصفات فعلی چون رحمت و غضب و امثال آن یمین نیست و اصح آنست که اغوا
بمعنی حق باشد پس هر چه تعریف مردمان از آن سوگند توان گفت یمین است و الا لا و برخی بر آنند
که با درین جا اغوا بمعنی سببی است یعنی بسبب آنکه مرا گمراه کردی من بپا دارم معاصی را در چشم مردمان
ولاغوینهم اجمعین و هر آینه بیراه کنم ایشان را همه الا عبادک منهم مگر بندگان تو از ایشان المخلصین
خالص شدگان از شوائب شرک جلی و خفی که مکر و فریب من در ایشان اثر نباشد قال گفت
خدای هذا این اخلاص در ایمان صراط راهیست که حق است علی بر من رعایت
آن مستقیم راست یعنی که مستقیم و از کجی برکنار و منزل میرساند و گویند علی بمعنی الی است یعنی
اخلاص راهی است راست بسوی من ان عبادی بدرستی که بندگان من یعنی مخلصان لیس
لک علیهم سلطان نیست ترا بر ایشان قوی و تسلطی در اغوا و بعضان الا من اتبعک
مگر کسی که متابعت تو کند من الغاوین از گمراهان که ترا بر او تسلط توانی شد و ان جهنم
و بدرستی که دوزخ لموعدهم وعده گاه ایشانست یعنی متابعان تو اجمعین همه ایشان لها
مر دوزخ را سبعة ابواب هفت در است لکل باب مر هر دری را منهم از گمراهان
جزء مقسوم بهره ایست قسمت کرده شده مراد از ابواب طبقات است و برای هر طبقه
قومی مقرر و معین شده جهنم جای گناهکاران اهل توحید لظی مقام ترسایانست حطمه
جای جهودانست سعیر صابیان سقر مجوسانست جحیم محل مشرکانست

هاویه نام دوم سافله هفت . ابو مسعود رحمة الله در تأویلات آورده که ابواب طبقات هفت

چون مومنان دوزخ در جاوید نشیند اشان از طبقه نباشد . اول آن طبقه دهریه است . دوم از آن ثنویه

و منکران مذهب . سیم از برای همه معطله که منکر رسالتند . چهارم از آن یهود . پنجم از آن نصاری .

ششم از آن مجوس . هفتم از آن منافقان . در بحر الحقایق آورده که دوزخ را هفت در است همان هفت درست

حرص . و شره . و حقد . و حسد . و غضب . و شهوت . و کبر . و در ترجمه کشف مذکور است که دوزخ

را هفت در از آنست که از اعضای هفت گانه آدمی که گوش و چشم و زبان و بطن و فرج و دست

و پایست هفت در بدان گشوده اند و هر عضوی را از زبانی نور در طرح گرده آینده هشت

هشت در و خنده در حق تو . ساخته نقشان دره در بند . چنانکه در دستنت هست نقل او

در هر هشت محکم اند . ان المتقین . بدرستی که پرهیزگاران از شرک و دوزخ ایشان فی جنات

و عیون . در بوستانها اند و چشمها یعنی در باغها که در آن چشمهای روان بود از شیر و خمر و جز آن

ادخلوها . گویند فرشتگان متقیان را که در آیید درین بوستانها بسلام . همراه سلامت

تحیة الله یا بسلامی از خدا . آمنین . در حالتی که ایمن باشید از زوال . و نزعنا . و بیرون کشیم ما فی

صدورهم . آنچه در سینه بهشتیان باشد . من غل . از کینه که در دنیا با هم داشته اند از حضرت

امیر المومنین و امام المتقین علی علیه الصلوة و السلام منقولست که امید میدارم که من و طلحه و زبیر

از ایشان باشیم . و گویند صفت حسد را از ایشان نزع کنند تا بر درجات و مراتب یکدیگر رشک . اخوانا

در آیند در بهشت در حالتی که برادران باشند یکدیگر را یعنی در مهربانی و دوستداری . علی سرر

متقابلین . نشسته بر تختهای از زر مکلل بجواهر . لا یمسهم . و نرسد ایشان را [illegible] اورده که بهشتیان یکدیگر

چهره یکدیگر بینند و ایشان بیکدیگر نظر میکنند و پس در جمیع احوال بدیدار یکدیگر

بنگرند . لا یمسهم . نرسد بدیشان . فیها . در بهشت . نصب . رنجی و مشقتی چه آن سرای نعیم است

و ما هم منها بمخرجین . و نیستند ایشان از بهشت بیرون شدگان یعنی جاوید در بهشت

باشند . آورده اند که روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از باب بنی شیبه بمسجد الحرام در آمد جمعی از

صحابه را دید که میخندیدند فرمود که [illegible] تضحکون چیست که شما را خندان می بینم صحابه [illegible]

نمود و چون از آن حضرت در گذشت هنوز بحجر نارسیده بازگشت و گفت جبرئیل بمن آمد پیغام آورد

و گفت چرا بندگان مرا نا امید میسازی . نبئ عبادی . خبر ده بندگان مرا . انی انا الغفور . آمرزنده

ام کسی را که از گناه توبه کند . الرحیم . بخشنده ام بر کسی که توبه کند . و ان عذابی . و بدرستیکه عذاب من

که از توبه و استغفار سر فرو پیچد . هو العذاب الالیم . آن عذابیست دردناک . محققان گفته اند

در توصیف ذات بمغفرت و رحمت و دون عقوبت تصریح و تلطف و تأکید صفت

[illegible] که جرم من از عفو بیشتر است . سبقت رحمتی . از غضب بیش است . و حبیب که

برگزیدگان ایشانند . و نبئهم . و خبر ده بندگان مرا . عن ضیف ابراهیم . از مهمانان ابراهیم

علیه السلام یعنی آن جبرئیل فرشته است یاد آورده که بشارت ابراهیم و هلاک قوم لوط علیه السلام

بفرمان سر کردند . اذ دخلوا علیه . چون در آمدند بروی . فقالوا سلاما . پس گفتند سلام میکنیم

سلام کردنی . قال . گفت ابراهیم علیه السلام . انا منکم . بدرستی که ما از شما . وجلون

ترسناکیم ایشان بی اذن و بی وقت آمده بودند یا آنکه طعام نخوردند فرشتگان این

سخن بشنیدند . قالوا لا توجل . گفتند مترس . انا نبشرک . بدرستی که ما بشارت میدهیم ترا . بغلام علیم

بغلامی پسری یعنی اسحق نام دانا یعنی وقتی که بحد بلوغ رسد دانا و نبوت بوی خواهد رسید قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي گفت ایا
بشارت میدهید مرا عَلَىٰ أَن مَّسَّنِيَ الْكِبَرُ بعد از آنکه رسیده است مرا بزرگی سال یعنی
سالی متعجب شد از آنکه ...
این صورت ... فَبِمَ تُبَشِّرُونَ پس بچه نوع و چگونه بشارت میدهید مرا قَالُوا بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ
گفتند فرشتگان ... فَلَا تَكُن مِّنَ الْقَانِطِينَ پس مباش از نا امیدان
یعنی ... قادرست بر خلق ... از ... ولد از
پیر و عجوزه عاقر قَالَ گفت ابراهیم ... وَمَن يَقْنَطُ و کیست
که نا امید شود مِن رَّحْمَةِ رَبِّهِ ... إِلَّا الضَّالُّونَ مگر گمراهان ...
قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ گفت چیست کار شما أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ای فرستادگان ...
قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا گفتند بدرستی که ما فرستاده شده ایم إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ بسوی گروه گناهکاران یعنی
قوم لوط تا ایشان را هلاک کنیم إِلَّا آلَ لُوطٍ لیکن آل لوط یعنی خاندان او إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ بدرستی که ما نجات
دهندگانیم ایشان را أَجْمَعِينَ همه إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را قَدَّرْنَا إِنَّهَا قضا کرده ایم ...
لَمِنَ الْغَابِرِينَ ... در شهر ... عذاب ...
... فَلَمَّا جَاءَ پس آنگاه که آمد
آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ ... قَالَ گفت لوط علیه السلام إِنَّكُمْ

... قَوْمٌ مُّنكَرُونَ ... قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ گفتند
... بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ ...
...
... وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ ... وَإِنَّا لَصَادِقُونَ
... فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ ...
بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ ... وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ ...
... وَلَا يَلْتَفِتْ مِنكُمْ أَحَدٌ ...
وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ ...
... وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ...
... ذَٰلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَٰؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ ...
مُّصْبِحِينَ در حالی که بصبح در آیند ... وَجَاءَ أَهْلُ
الْمَدِينَةِ ... يَسْتَبْشِرُونَ ...
... قَالَ گفت لوط علیه السلام إِنَّ هَٰؤُلَاءِ ضَيْفِي ...
... فَلَا تَفْضَحُونِ ... وَاتَّقُوا اللَّهَ ...
... وَلَا تُخْزُونِ ... قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ گفتند ...
... عَنِ الْعَالَمِينَ ...

یعنی
گفت اینک بناتی دختران منند زنان قوم خویش یعنی [illegible] را بزنی بدهید و [illegible] ناشایسته بخود را
گفت بشما هم بشرط اسلام ان کنتم فاعلین اگر هستید کنندگان اطهر را اگر مومن گویم لعمرک
بزندگانی تو ای محمد انهم بدرستی که بودند قوم لوط لفی سکرتهم که در گمراهی خود یعمهون
سرگردان میشدند از مستی غفلت گواه میگشتند در باد و بیابانت [illegible] مذکورست که خدای عز
خواهد از مخلوقات قسم یاد کند و هیچ مخلوق را از [illegible] سوگند خورده [illegible] از ابن عباس
نقل میکنند که خدای تعالی نیافرید هیچ گرامی تر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله و بحیات هیچ کس سوگند نخورد
الا بحیات او [illegible] قدس سره آورده که سوگند یاد کرد بحیات محمد صلوات الله علیه زیرا که حیوة او
برحق بود و او [illegible] الصیحة [illegible] از مستی خود [illegible] فرق با کس [illegible]
داشت از حق بندگی در [illegible] شد [illegible] که [illegible] داد که لوط علیه السلم
اهل خود را بیرون فرمود و جبرئیل علیه السلم وقت صبح بود که بانگ بریشان زد فاخذتهم الصیحة
پس فرا گرفت ایشان را بانگ اهل هلاک مشرقین در حالتی که داخل بودند در وقت شروق
همچنین [illegible] جبرئیل شهرهای ایشان را [illegible] آسمان برد و نگونسار ساخت فجعلنا
پس گردانیدیم زبر آن شهرها را عالیها سافلها زیر آن یعنی زبر و زیر کردیم آنرا وامطرنا علیهم
و بباریدیم بر ایشان و گفته اند بر قومی از ایشان که غایب بودند از آن بلاد حجارة سنگی
من سجیل از گل محکم شده متحجر شده که بر وی نوشته شده نام هر کسی که نامزد او شده ان فی
ذلک بدرستی که در هلاک کردن ما قوم لوط را لآیات هر آینه نشانهاست برای
خبرمندان للمتوسمین و خداوندان فراست را که بزرگی در نگرند و حقیقت اشارات

بهای بمشتاقم [illegible] و این صفت [illegible] حدیث آمده که اتقوا فراسة المومن فانه ینظر
بنور الله [illegible] آورده اند که خواجه بزرگوار قطب الاخیار خواجه عبدالخالق غجدوانی قدس سره روزی در
سخن میگفتند ناگاه جوانی در آمد بصورت زاهدان خرقه در بر و سجاده بر کتف در گوشه بنشست
و بعد از ان طلب بر خواست و گفت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که اتقوا فراسة المومن
السر این حدیث چیست حضرت خواجه قدس سره فرمود که سر این حدیث آنست که زنار را ببری و ایمان
آری جوان گفت که نعوذ بالله که مرا زنار باشد خواجه بخادم اشارت فرمود خادم خرقه از سر جوان
برکشید و زناری بپیدا آمد جوان فی الحال زنار ببرید و ایمان آورد حضرت خواجه فرمود که ای یاران
بیایید تا بموافقت این نو عهد که زنار ظاهر ببرید ما نیز زنارهای باطن را قطع کنیم خروش از مجلسیان
برآمد و در قدم خواجه افتادند و تجدید توبه کردند بیت توبه توانی که بجا بخشد ایشان آمدن بر در حق
نو مسلمان آمدن عام را توبه ز کار بد بود خاص را توبه ز دید حق بود وانها و بدرستی که شهرستان
قوم لوط لبسبیل مقیم برای دایم السلوک است یعنی بر راهی است که قافلها میگذرند
و آثار آن می بینند ان فی ذلک بدرستی که در آنچه یاد کردیم لآیة للمؤمنین هر آینه نشانه
است گروندگان را بر قدرت ربانی وان کان و بدرستی که بودند اصحاب الایکة
اصحاب ایکه یعنی قوم شعیب علیه السلم لظالمین ستمکاران ایکه درختان انبوه در هم رفته را گویند
و بیشتر درخت ایکه درختان بیشه ها و مرغزارها بود ایکه میگفتند و شعیب علیه السلم با اهل ایکه مبعوث
بود و اهل مدین تکذیب وی نمودند بصیحه هلاک شدند چنانچه در سورة هود علیه السلم گذشت و اصحاب
ایکه بعذاب زمانی فانتقمنا منهم پس انتقام کشیدیم از ایشان بعذاب یوم الظلة [illegible]

شنوا مذکور خواهد شد وَإِنَّهُمَا و هر دو شهر که قوم لوط و ایکه بود لَبِإِمَامٍ مُبِينٍ
بر راهی روشن و هویداست که مردم میگذرند و می بینند وَلَقَدْ كَذَّبَ و بدرستی که تکذیب
کردند أَصْحَابُ الْحِجْرِ اهل دیار حجر یعنی ثمود الْمُرْسَلِينَ رسولان را یعنی صالح را علیه السلام و تکذیب
یکی از رسل تکذیب جمیع رسل است وَآتَيْنَاهُمْ و دادیم ایشان را آیَاتِنَا آیات کتاب که بر نبی ایشان
منزل شده بود و چون کتاب منزل بر صالح علیه السلام معلوم نیست اکثر مفسران آیات را به معجزات
حمل کرده اند و خروج ناقه از سنگ معجزه ایست مشتمل بر بسیاری از غرایب چون بزرگی خلقت که
[illegible] عظمت او بود و زاییدن بعد از خروج و بسیاری شیر که همه ثمود را کافی بود و به یکبار
آمدن آب در روز نوبت خود و خوردن تمام آب [illegible] این معجزات بود دادیم
فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ پس بودند از این آیات روی گردانندگان وَكَانُوا يَنْحِتُونَ
و بودند که میبریدند و می تراشیدند مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا از کوهها خانه ها آمِنِينَ در حالتی که ایمن
می بودند از انهدام آن و نقب دزدان یا [illegible] ایمن بودند از آنکه [illegible]
عذاب [illegible] فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس فرا گرفت ایشان را صیحه عذاب مُصْبِحِينَ
در حالتی که در آمده بودند [illegible] صالح علیه السلام [illegible]
[illegible] علیه السلام گذشت فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ پس دفع نکرد از ایشان مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
آنچه بودند که کسب میکردند از اموال [illegible] وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
و نیافریدیم آسمان و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست إِلَّا بِالْحَقِّ مگر ملتبس بحق [illegible]
[illegible] وَإِنَّ السَّاعَةَ و بدرستی که قیامت لَآتِيَةٌ [illegible]

[illegible] فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ پس درگذر درگذشتنی نیکو یعنی عفو کن [illegible] از ایشان
[illegible] إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار
تو هُوَ الْخَلَّاقُ اوست آفریننده خلایق و اخلاق الْعَلِيمُ دانا با اهل وفاق و نفاق [illegible]
[illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible] هفت کاروان [illegible]
[illegible] انواع طیب و جواهر [illegible] کاروان [illegible]
[illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله
[illegible] وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ
و بدرستی که دادیم تو را سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي [illegible] از آن
[illegible]
[illegible] احکام و قصص [illegible]
[illegible] وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ و دیگر دادیم تو را قرآن عظیم [illegible]
[illegible]
لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ [illegible] إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا [illegible]
[illegible] بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ [illegible]
[illegible]
[illegible]

نه محیط فلک جای نیست • دارای آن سلطنت که نظرت • ملک کونین در جای نیست ولا تحزن
و اندوه مخور عليهم بر ایشان چون آن نوای و درویش واخفض جناحك و فرو گیر بال خود را یعنی
تواضع کن للمؤمنين مر مؤمنان را و رفق نمای با ایشان • و در کشف الاسرار گفته جناح کنایت از خلق نیکو
ست که خلعت خلق عظیم جز بر بالای والای آن حضرت راست نیامده • بیت
ذات ترا وصف نکو خوی است • خوی تو سرمایه نیکوی است • روز ازل دوخته حکم قدیم
بر قد تو خلعت خلق عظیم • وقل اني انا النذير بدرستی که بیم کننده ام المبين هویدا یعنی بیان دهنده
که خدای من گفته که اگر ایمان نیارید عذابی بشما رسد کما انزلنا مثل آن عذاب که فرو فرستادیم
على المقتسمين بر بخش کنندگان الذين جعلوا القرآن آنانکه ساختند قرآن را عضين
پاره پاره یعنی بخش کردند قرآن را و گفتند بعضی از سحر و شعر و کهانه و بعضی اساطیر الاولین
و در عین المعانی آورده که یکی میگفت سوره بقره از آن من دیگری نمل را میگرفت و دیگری عنکبوت را
تخصیص میداد و این همه از روی استهزا بوده و گویند مقتسمان دوازده تن بودند که ولید بن مغیره
ایشان را بعقبات مکه فرستاد تا با هر قافله از حاج که ملاقات کنند ایشان را از حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله بنفیر داده گویند ساحر و شاعر و کاهن است او را بدان وصفها که گفتیم نسبت کنند فوربك
پس بحق پروردگار تو لنسئلنهم اجمعين که هر آینه همه ایشان را بسوال خواهیم
کرد عما كانوا يعملون از آنچه بودند که میکردند از تقسیم و گفتن آن مقالات که حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله بعد از بعثت مردم را بخفیه دعوت می نمود تا سه سال بگذشت جبرئیل علیه السلام
آمد و این آیه آورد که فاصدع پس آشکار کن و ظاهر ساز بما تؤمر بآنچه ترا فرموده اند

از ادا و اوردن وای بما تؤمر واعرض و روی بگردان عن المشركين از مشرکان و التفات
مکن بدیشان گفته اند که پنج تن از اشراف قریش در ایذا و آزار سید عالم صلی الله علیه وآله
وسلم بسیار کوشیدندی و بهر جا او را دیدندی خبر و استهزا پیش آمدندی روزی آن حضرت در مسجد
الحرام نشسته بود با جبرئیل علیه السلام که این پنج تن در آمدند و بدستور معهود سخنان گفته بطواف حرم
مشغول شدند جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله مرا فرموده اند که شر ایشان را کفایت کنم پس اشارت
بساق ولید بن مغیره و بکف پای عاص بن وائل و بینی حارث بن قیس و بروی اسود بن عبد یغوث و به
چشم اسود بن مطلب و هر پنج از ایشان باندک زمانی هلاک شدند ولید بدکان تیرتراشی بگذشت
پیکانی در دامان او آویخت از روی عظمت سر فرو نکرد که از جامه پاک کند آن پیکان ساق او را مجروح
ساخت و رگ شریانی او بریده شد و بدوزخ رفت و خاری در کف پای عاص خلیده پایش ورم کرد
و بدان بمرد و از بینی حارث ریم روان شد و جان بداد و اسود بن عبد یغوث روی خود را بخاشاک
میزد تا هلاک گشت و چشم اسود بن مطلب نابینا گشت انا كفيناك بدرستی که ما کفایت کردیم از تو شر استهزا کنندگان
الذين يجعلون آنانکه میسازند و شریک میکنند مع الله با خدای بحق الها آخر
از خدای دیگر باطل فسوف يعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبت کار و ببینند مکافات
کردار خود را ولقد نعلم و بدرستی که ما میدانیم انك يضيق صدرك آنکه تنگ میشود سینه تو
بما يقولون بآنچه کافران میگویند از شرک خدای و طعن قرآن و استهزا یعنی دشوار می آید بر تو
گفتار کفار فسبح بحمد ربك پس تسبیح کن تسبیح مقرون بحمد پروردگار خود یعنی بگوی سبحان الله وبحمده
وكن من الساجدين و باش از نماز گذارندگان صاحب کشف الاسرار آورده که ...

تو اگاهیم و از انچه تو میرسد از طعنه بیگانگان خبر داریم تو مخبور دل مباش و برای که میدان مشاهده است
و با مشاهده دوست بار بلا کشیدن اسان باشد یکی از پیران طریقت گفته که در بازار بغداد دیدم که
را صد تازیانه زدند و اهی نکرد از وی پرسیدم که ای جوان چرا این همه زخم که خوردی و ننالیدی گفت ای شیخ
معذور دار که معشوق در برابر بود که مرا برای او میزدند از نظاره او با الم زخم مشعور نشدم [illegible]
و تیغ میزدن و میگفت ای تا من بدل نظاره میکنم ان چهره نگارین را واعبد ربک و پرستش کن پروردگار
خود را حتی یاتیک الیقین تا وقتی که بیاید تو مرگ ان یقین است [illegible]
ما حاصل شد کلام انکه مادام که زنده عبادت او فرو مگذار و دست از پرستش باز مدار سورة النحل

بسم الله الرحمن الرحیم

اتی نزدیک رسید امر الله فرمان خدای بقیام قیامت یا عذاب کفار فلا تستعجلوه
پس طلب او مکنید بشتاب تا وقت اید اورده اند که معاندان تعجیل می نمودند در انچه پیغمبر صلی الله علیه
و اله ایشانرا از ان وعید میفرمود از قیام ساعت یا عذاب نبی ایه امد که نزدیک رسید [illegible]
تعجیل مکنید گفتند اگر انچه تو میگوئی واقع شود شریکان حق بتان ما را از ان خلاصی خواهند داد حق تعالی [illegible]
سبحانه پاکست خدای وتعالی عما یشرکون و برتراست از انچه ایشان انباز میگیرند یعنی برتر
از انچه او را شریکی باشد که دفع مراد الله یعنی منع عذاب تواند کرد ینزل الملائکة فرو میفرستد
فرشتگان را بالروح بوحی یا بقران که سبب حیوة قلوبست یا ملائکه را با روح میفرستد در تفسیر
میگوید که هیچ ملکی نیاید الا که روح با اوست و رقیب بر وی و حافظ [illegible] میان حفظ می باشد [illegible]
تقدیر فرو امدند ملکی باشد من امره از فرمان خدای علی من یشاء بر هرکه خواهد من عباده از بندگان

خود مستحق [illegible] بنده او و رسالت [illegible] ملک منزل با انبیا گوئیم ان انذروا انکه اعلام کنید
و بترسانید خلق را و اگاه سازید انه لا اله الا انا نیست خدای مستحق عبادت مگر من
افریننده و روزی دهنده عالم فاتقون پس بترسید از من و مرا پرستش بکنید [illegible]
را بندگی کن که او را [illegible] تو از بندگانی و صولی من خلق السموات والارض بیافرید اسمانها و زمین
[illegible] بحکمت یا بحجت بیان حق تعالی عما یشرکون برتر است خدای و بزرگتر
از انچه انباز میگیرند [illegible] خلق الانسان بیافرید ادمی را من نطفة از اب منی که جماد
است پس [illegible] فهم و حیات که تشکل و وضع نپذیرد پس از فهم و عقل داد فاذا هو پس انگاه او
خصیم مبین [illegible] کنند ایت انکار را یعنی مناظره میکند و میخواهد که سخن خود در اثبات سازد
ابی بن خلف که استخوان ادمی کهنه و پست شده را بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله و گفت من یحیی
العظام و هی رمیم [illegible] که اول جمادی بود [illegible] او را حس و نطق دادیم اکنون با ما
[illegible] میکند [illegible] که هر که بدان قادر بود [illegible] قدرت دارد
والانعام و چهارپایان را که ازواج ثمانیه اند خلقها بیافرید هم لکم برای شما [illegible]
[illegible] فیها دفء در ایشان پوشش [illegible] گرم کننده یعنی جامهها از [illegible]
[illegible] ومنافع و دیگر شما را منفعتهاست از نتاج و شیر [illegible] و رکوب و تجارت [illegible]
ومنها تاکلون و از ایشان میخورید یعنی شیر و روغن [illegible]
[illegible] ولکم فیها و شما را در این چهارپایان
جمال زینتی و ارایشی است یعنی در [illegible] وقت [illegible] حین تریحون

هنگامی که بازمی آیند از چراگاه بآرامگاه خویش یعنی آخر روز وَحِينَ تَسْرَحُونَ و وقتی که بیرون میبرید
برای چرا یعنی بامداد وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ و برمیدارند بارهای گران یا ابدان شما را إِلَىٰ بَلَدٍ
لَمْ تَكُونُوا بشهری که نباشید شما بَالِغِيهِ رسنده بران بارهای گران إِلَّا بِشِقِّ الْأَنفُسِ
مگر برنج و سختی که به بدنهای شما رسد اهل مکه را میگویند که با امتعه تجارت خود بیمن و شهر از شام و یمن
نتوانستند رفت مگر بمشقت تمام پس حق سبحانه شما را نعمت انعام انعام فرمود إِنَّ رَبَّكُمْ بتحقیق که
آفریدگار شما لَرَءُوفٌ مهربانست بعطف دادن سابقه خدمت رَحِيمٌ بخشاینده است که بافریدن
چهارپایان کار بر شما آسان کرد وَالْخَيْلَ و بیافرید اسبان را وَالْبِغَالَ و استران را وَالْحَمِيرَ و خران را
لِتَرْكَبُوهَا تا برنشینید آنرا وَزِينَةً و تا آرایش کنید روزگار خود را بدان آرایش کردنی وَيَخْلُقُ
و میآفریند خدای تعالی اشیا را آفریدی مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچیزرا که شما نمیدانید از حشرات و هوام و طیور و جانوران
آبی و گفته اند نعیم بهشتی است یا ملکه حافات و صافات یا مخلوقات ماورای قاف و در لباب آورده
که سکوت از تعیین آنچه حق سبحانه میفرماید که لا تعلمون اولی است وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای است
یعنی او را است قَصْدُ السَّبِيلِ بیان راه میانه یعنی راه راست که موصلست بحق یا بر دوست انست
طریق مستقیم و تعدیل آن نه بر سبیل وجوب بلکه از روی فضل و رحمت یا مراد راست راه حق یعنی
دین اسلام وَمِنْهَا جَائِرٌ و هست بعضی از راه خلقان روند جائر کج و منحرف از مقصد یعنی ملل کفر یا اهواء
[illegible] وَلَوْ شَاءَ و اگر خواستی خدای که راه نماید لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ هر آینه راه نمودی همه را و توفیق
ساختی با همه ساران بقصد السبیل رسید نشی هُوَ الَّذِي أَنزَلَ اوست آنکه فرو فرستاد مِنَ
السَّمَاءِ از آسمان یا سحاب یا از آسمان بسحاب و از سحاب بر زمین مَاءً آبی لَكُم

لَّكُم مِّنْهُ شَرَابٌ شما را ازو آشامیدن وَمِنْهُ شَجَرٌ و ازین باران باشد درخت مراد
گیاهی است که از زمین رویید نباتی که از اساق باشد فِيهِ در آن نبات رسته تُسِيمُونَ
بچرانید چهارپایان خود را يُنبِتُ لَكُم میرویانیم یا و حفص بیا میخوانند یعنی میرویانند خدا
برای شما بِهِ الزَّرْعَ بآب باران کشت را مراد حبوب غاذیه است که زراعت
میکنند وَالزَّيْتُونَ و درخت زیتون وَالنَّخِيلَ و خرماستانها را وَالْأَعْنَابَ و تاکها را وَمِن
كُلِّ الثَّمَرَاتِ و بعضی از میوهها که در دنیا ممکن باشد زیرا که همه میوهها باشد آن در بهشت
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین رویانیدن حبوب و اشجار لَآيَةً هر آینه دلیلی است
روشن بر قدرت و حکمت الهی لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ مر گروهی را که تفکر کنند و تامل
نمایند در آنکه دانه در زمین افتد و آب درو نفوذ کرده منتفخ گردد و اعلی و منشق شاخی ازو
[illegible] یابد و اسفل او شکافته بیخی ازو در زمین منتشر شود و بلند شود و تا ساعت بساعت
زیاده میگردد تا وقتی که از ثمار و انوار و میوه بروید اند هر میوه شکلی و لونی و مزه دیگر یابد
و معلومست که اختلاف اشکال و الوان و طعوم نیست الا بفعل فاعل مختار تقدس و تعالی
بیت [illegible] فان بخشی جهان آفرید [illegible] بانچه کون و مکان آفرید [illegible] گردد ز هر شاخ و گل برگ [illegible]
جلوه از نقش دگر آشکار وَسَخَّرَ لَكُمُ و رام گردانید برای انتفاع شما اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ
شب و روز یکی برای آرامش و یکی برای آسایش وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و آفتاب و ماه را
بجهت انضاج فواکه و ادراک زروع و معرفت حساب سنین وَالنُّجُومُ و ستارگان را اختر
راهها یعنی بدین همه شما انتفاع میرسانند در حالتی که هستند مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ رام شدگان

بجو فرمان که پروردکار علامات ان فی ذلک بدرستی که درین لآیات هر اینه دلایل است علامتها
بر وحدانیت صانع حکیم لقوم یعقلون مر گروهی را که تعقل کنند در احوال اینها تا بشر که خالی از
تفاوت نیست تفکر نموده و درین دلالات که بغایت ظاهر است ذکر عقل کرده و ما ذرأ و لیکن رام
کرد این چیز را که افریده است لکم برای شما فی الارض در زمین از هر چه بدان محتاجید یعنی [illegible]
نباتات نوع کرفتن بدانها از مطاعم و مشارب و ملابس و مراکب و منافع مختلفا الوانه
در حالتی که مختلف است هیات و اشکال و اصناف ان ان فی ذلک بدرستی که درین مخلوقات
لآیة هر اینه دلالتی و نشانه ایست بر وحدانیت حق لقوم یذکرون مر گروهی را که یاد کنند کان
وهو الذی و اوست انکه سخر لکم البحر مسخر کردانید دریا را که شما تمکن دارید از انتفاع به
[illegible] انکه در و صید میکنید لتاکلوا تا بخورید منه لحما طریا از گوشت تازه یعنی ماهی وتستخرجوا
و دیگر بغوص بیرون کنید و از دریا بیرون ارید منه ازو حلیة تلبسونها پیرایه که می پوشید یعنی [illegible]
[illegible] از و پیرایه بسیار زند چون لولو و مرجان و می پوشید از زنان شما و چون شوهر برای [illegible]
لبس [illegible] را بدیشان نسبت داد و تری الفلک و می بینی کشتیها را مواخر روندکان و شکافنده
اب فیه در دریا ولتبتغوا و دیگر تسخیر بحر و شما برای انست که بجوید [illegible] در کشتی من فضله
از سود انکه سبب سعت روزی است ولعلکم تشکرون و شاید که شکر گوید خدای را به
تسخیر دریا و [illegible] هر کس [illegible] این نعمتی عظیمت که مهلک را سبب منافع ساخته صاحب کشف الاسرار
اورده که حق سبحانه از روی ظاهر در زمین دریاها افریده یعنی قلزم و عمان و محیط و جز ان و برای عبور کشتیها
مقرر فرموده و از روی باطن در نفس ادمی دریاها افریده چون دریای شغل و غم و حرص و غفلت و تفرقه [illegible]

مواخر

فلک توکل کشتیها تعیین نموده هر که در کشتی توکل نشیند از دریای شغل بساحل فراغت رسید و هر که بکشتی
[illegible] از [illegible] بساحل فرج رسید و هر که در کشتی قناعت جای کند از دریای حرص بساحل زهد آید
و هر که در کشتی ذکر نشیند از دریای غفلت بساحل اگاهی رسید و هر که بکشتی [illegible] در اید از دریای
تفرقه بساحل جمعیت رسید و کیفیت تفرقه در مقامات و جمعیت در [illegible] با [illegible] در مهلکه تفرقه
[illegible] در مرتبه جمع [illegible] بسبب بی خودی قلم در کشتی [illegible] خودی علم بر کش [illegible]
کی رسی در حرم الا الله والقی فی الارض و بیافرید و بنهاد در زمین رواسی کوههای بلند و بزرگ
ان تمید بکم تا میل نکند بشما زمین یعنی متحرک و مضطرب نگردد و شما را تبه نکرداند در خبر
که چون حق سبحانه زمین را بیافرید بر روی اب متحرک و بیقرار ملایکه گفتند این بساط [illegible]
کسی نمی تواند حق سبحانه کوهها را بیافرید تا قرار گرفت و در تیسیر فرموده که چون زمین افریده
بغایت مضطرب و متحرک بود حق سبحانه فرشته که از اصاعد [illegible] گویند بیافرید و بفرمود تا پایها
[illegible] و زمین بکران [illegible] بر جای قرار گرفت پس کوهها را میخ زمین ساخته تا [illegible]
وانهارا و دیگر در زمین بیافرید جویها چون فرات و نیل و دجله و جیحون و سیحون و امثال ان
وسبلا و دیگر بیافرید در زمین راهها از هر موضعی بموضعی لعلکم تهتدون تا که شما راه یابید
[illegible] و علامات و دیگر پیدا کرد نشانها راه برای روندکان از کوهها و پشتها
و غیر ان وبالنجم هم یهتدون ایشان یعنی قریش در خشکی و تری راه می یابند و اگر چه ابتدا نجوم
[illegible] از [illegible] والصیف [illegible] ستاره از [illegible] مردم
[illegible] افمن یخلق ایا کسی که می آفریند این همه مخلوقات را که مذکور شد کمن لا یخلق

باشد همچون کسی که چیزی نیافریند مراد اینها اند که ایشان معبودان اند اصنام چون عیسی و عزیر و ملائکه و اصنام
یعنی خالق را با مخلوق مشابهتی نیست پس عاجزی شریک قادری ساختن غایت نادانی و نهایت
جهل است أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پند نمی‌گیرید اینها یعنی یاد کنید تا دریابید فساد اعتقاد خود وَإِن
تَعُدُّوا و اگر خواهید که بشمارید نِعْمَةَ اللَّهِ نعمتهای خدای را که بشما ارزانی داشته لَا تُحْصُوهَا
نتوانید شمردن آنرا و چون از شمار نعمت عاجزند پس چگونه شکر آن قیام توانید نمودن إِنَّ اللَّهَ
لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ بدرستی که خدای آمرزنده است اگر در ادای شکر تقصیر کنید در میگذراند رحیم
مهربانست که بتقصیر شکر گذاری نعمت از شما باز نمیگیرد وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مَا تُسِرُّونَ
آنچه نهان دارید از عقاید وَمَا تُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا کنید از اعمال وَالَّذِينَ يَدْعُونَ و آنان از
اله باطل که میخوانند کفار مکه و میپرستند مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا نمی‌آفرینند
چیزی یعنی نمی‌توانند آفرید و چگونه آفرینند وَهُمْ يُخْلَقُونَ و حال آنکه ایشان آفریده شده‌اند
و هر که مخلوق باشد محتاج بود در وجود بدیگری و محتاج ممکن باشد و خالق واجب الوجود پس ایشان
شرکت خدا را نشایند أَمْوَاتٌ و ایشان با وجود مخلوقیت مردگانند غَيْرُ أَحْيَاءٍ نه زندگانی
یعنی بسان جمادات نمی‌شنوند و نمی‌بینند و نمی‌گویند وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند أَيَّانَ يُبْعَثُونَ
که کی برانگیخته خواهند شد ایشان یا عابده ایشان پس چون وقت بعث خود نمیدانند
چگونه جزا توانند داد پرستندگان خود را و معبود باید که حشر بندگان خود داند اما بود و لیکن
چنانکه [illegible] ابوالفتوح رازی رحمه الله آورده که روز قیامت بتان را برانگیزند و در ارواح ایشان از
عبده خود تبرا کنند إِلَٰهُكُمْ خدای شما إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خدای یکتا و یگانه است فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ

بِالْآخِرَةِ پس آنانکه ایمان نمی‌آورند بسرای دیگر یعنی تصدیق بعث نمی‌کنند قُلُوبُهُم
مُّنكِرَةٌ دلهای ایشان ناشناسنده است وحدانیت را انکار میکنند وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ
و ایشان سرکشانند از متابعت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و از گردن کشی میکنند از
قبول ایمان لَا جَرَمَ هر آینه راست و درست است أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ آنکه خدای میداند
مَا يُسِرُّونَ آنچه نهان میسازند از مکر بر رسول خدای وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا
میکنند از عیب و مجادله با وی إِنَّهُ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ دوست ندارد
متکبران را که از توحید خدای و تصدیق پیغمبر سرکشی کنند وَإِذَا قِيلَ لَهُم و چون گویند متکبران
را یعنی اتباع و سفله پرسند از رؤسا و اشراف که مَّاذَا أَنزَلَ چه چیز فرستاده
رَبُّكُمْ پروردگار شما بر محمد این سخن بر سبیل استهزاء است چه ایشان نزول قرآن
منکر بودند اما کسی با استهزا پرسیدی که خدای چه فرستاده است قَالُوا گفتندی أَسَاطِيرُ
الْأَوَّلِينَ آن فرستاده نشده بلکه سرگذشتهای پیشینیان است یعنی هیچ نفرستاده و
آنچه او میگوید اساطیر الاولین است کفار بدین سخن قومی را گمراه ساختند و حق تعالی
فرمود که این عمل کردند لِيَحْمِلُوا آیا بر دارند أَوْزَارَهُمْ بار گناهان خود را کامله تمام
يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ و بر دارند بعضی از گناهان آنانکه
يُضِلُّونَهُم گمراه میساختند ایشان را بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی یعنی نادان معذور از حصه
اضلال باشد یعنی هم عقوبت کفر خود خواهند کشید بتمام و هم حصه از عقوبت قوم که تکمیل [illegible]
دادن ایشان را گمراه کرده اند أَلَا سَاءَ بدانید که بد باری است مَا يَزِرُونَ آن باری که [illegible]

یکی شد قد مکر الذین بدرستی که مکر کردند آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان که قصد
تکذیب انبیا فاتی الله پس بیامد فرمان خدای بنیانهم بانی بنا که برافراشته بودند یعنی
امر خدای بخرابی ابنیه ایشان صادر شد من القواعد از جهت اساس یا عمدی که بنا بران موضوع بود
فخر علیهم السقف پس بیفتاد بر ایشان سقف خانها من فوقهم از زبر ایشان فرود آمد
پس دیوارها و این اشارت است بانهدام کلی و هلاک ایشان در آن یعنی بر آنچه نمرود از بن
بنا صرح نمرود است که ببابل ساخته بود ارتفاع آن پنج هزار گز و گویند دو فرسنگ و غرض آن بود که ترصد
امور آسمانی کند و به خدای ابراهیم صلوات الرحمن علیه مطلع شود بادی مقابل بابل بعد از اتمام صرح
بادی از مهب هیبت الهی بوزید و آن بنا را از بیخ و بنیاد بکند و در تفسیر ثعلبی آمده که سران بنا را در دریا
افکند و باقی بر خانها و مردم بابل افتاد و از آن مهیب آواز پدید آمد و زبان قوم از آن مستاصل شد
یعنی بهم برآمد و سخن ایشان مختلف گشت و وجه تسمیه آن شهر که نام داشته ببابل اینست
محمد جریر طبری رحمة الله آورده که زبان همه مردم در زمان نمرود سریانی بود چون سقوط صرح واقع شد
زبانها را اختلاف پدید آمد و هر قومی بزبانی سخن گفتن آغاز کردند و هیچ یک زبان آن دیگر ندانست
و هفتاد و دو زبان مختلف در عالم پیدا شد پس حق سبحانه میفرماید که آن قوم که پیش از این مکر کردند
یعنی نمرود و اتباع او ما جزای بناهای ایشان حکم کردیم واتیهم العذاب و بیامد بایشان
عذاب من حیث لا یشعرون از آنجا که ندانستند یعنی وقتی که طمع نداشتند یا از طرفی که متوقع
نبودند و در بساطی آورده که مراد ازین عذاب بعوضه است که بر لشکر نمرود مسلط شد در [illegible]
آورده که خدای تعالی نمرود را هلاک گردانید به پشه که در بینی او رفت در ام الدماغ جای گرفت

موی ریز گشت

موی ریز گشت شد و چهار صد سال در آنجا بماند و درین مدت پیوسته مطرقه بر سر او میزدند تا
فی الجمله بهای سیاست شیخ فرید الدین عطار در توحید منطق الطیر آورده بیت
پشه بر مغز نمرود دشمن گماشت * در سر او چار صد سالش بداشت * چون دهد حکمش تجلی حق را
سلطنت خصم قوی را بر کند ثم یوم القیمة پس روز قیامت یخزیهم رسوا گرداند
ایشان را یا عذاب کند با تش جهنم در دنیا معذب گردانید با فتادن صرح و استیلاء لشکر
بعوضه و یقول و گوید خدای در آن روز این شرکای کجااند انبازان من یعنی آنها که
گمان میبردند که شریکان منند الذین کنتم آنانکه بودید شما از روی ستیزه تشاقون
خلاف میکردید با پیغمبر و مومنان فیهم در شان ایشان قال الذین گویند آنانکه
اوتوا العلم داده شده اند علم را یعنی علم را از انبیا و علما که یا آنانکه خلق را بتوحید
حق خوانده اند گویند ان الخزی الیوم بدرستی که خواری و رسوایی درین روز و
السوء و بدی یعنی عذاب علی الکافرین بر کافران الذین آنانکه تتوفیهم
الملائکة وا گیرند فرشتگان انرا یعنی ارواح ایشان را قبض کنند ظالمی انفسهم
در حالتی که ایشان ستمکارانند بر نفسهای خود بکفر و چون هر آنرا معاینه دیدند فالقوا
السلم پس در انداختند صلح را و اقرار کردند بربوبیت و وحدانیت حق یا کردن نهادند
و گفتند ما کنا نعمل من سوء نبودیم ما که عمل کنیم هیچ بدی از کفر و ظلم یعنی شرک و معصیت
را انکار سازند حق سبحانه میفرماید بلی یعنی کافر بودید و معصیت کردید ان الله علیم بدرستی که
خدای داناست بما کنتم تعملون بانچه کردید که عمل میکردید و بیان شما را پاداش

خوار برداد و پاداش انست که کویند فادخلوا پس در ایید ابواب جهنم بدرهای دوزخ یا بدرکها کرا ماده است برای شما خالدین فیها در حالتی که باشید در ان فلبئس مثوی المتکبرین پس هر اینه بد مقامی و ارامکاهی است متکبران را جزم اورده اند که احیای عرب در موسم حج کسان سفیر ساختند که تا خبر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله تحقیق کرده بدیشان رسانند چون فرستاده از کفار بسفیر رسید که از محمد چه خبر می اید گفتند افسانهای گذشتگان چنانچه گذشت وقیل و چون گفته شد للذین اتقوا مر انانرا که پرهیز کردند از شرک یعنی مومنانرا ماذا انزل ربکم چه چیز فرستاد پروردگار شما قالوا خیرا گفتند فرستاد نیکوئی مراد قرانست که جامع جمیع خیرات و مستجمع مجموع حسنات و برکات است و نیکوئیهای دینی و دنیوی و فوائد صوری و معنوی ناشی ازو للذین احسنوا مر انانرا که نیکوئی کردند در اقوال و افعال یا گفتند کلمه لا اله الا الله و محمد رسول الله علی ولی الله فی هذه الدنیا درین سرای حسنة مکافات نیکوئیست از نعمت چون مال و حرمت و فتح و نصرت ولدار الاخرة و ثواب ایشان در سرای دیگر خیر بهتر است ازین ولنعم دار المتقین و نیکو سرایست هر پرهیزکار را از اهل بهشت و گفته نیکو سرایی است دنیی که در تهیه زاد اخرت می توان و نکته الدنیا مزرعة الاخرة مؤید این قولست بزرگان گفته رنج یومک حصاد غدک ببت بکوش امروز تا تخمی بپاشی • که فردا بر جوی قادر نباشی کر انجا کشت کردن را نورزی • در ان خرمن بنیم ارزن نیرزی جنات عدن بهرای متقیان اقامت که روز قیامت یدخلونها در ایند بدان تجری میرود در

تجری من تحتها الانهار

من تحتها الانهار از زیر منازل ان جویها لهم فیها ما یشاؤن مر ایشانراست در بهشت انچه خواهند از انواع مشتهیات و در جواب کسی که بکوید شاید هر بهشتی خواهد که بدرجات انبیا و منازل اولیا و مراتب شهدا برسد گفته اند که در بهشت غبطه و حسد که موجب این تمناها باشد نیست بلکه هر یک از بهشتیان بجای خود راضی اند کذلک مثل این جزا یجزی الله المتقین پاداش میدهد خدای پرهیزکارانرا الذین تتوفیهم الملائکة انانکه میرانند ایشانرا فرشتکان یعنی ملک الموت و اعوان او طیبین در حالتی که پاک شوند از شوایب عصیان با خشنودی باشند بانکه مژده دهند فرشتکان ایشانرا از بهر تعظیم یقولون کویند سلام علیکم سلام خدای بر شما و می شاید که سلام فرشتکان باشد بر ایشان و بعد از ان ایشانرا کویند فردا که مبعوث شوند ادخلوا الجنة در ایید در بهشت که برای شما ساخته است بما کنتم تعملون بسبب انچه بودید که عمل میکردید از خیرات و حسنات هل ینظرون ایا انتظار میبرند کافران یعنی منتظر نیستند الا ان تاتیهم مکر انکه بیاید بدیشان فرشتکان بقبض ارواح او یاتی یا بیاید امر ربک فرمان پروردگار تو باستیصال ایشان کذلک مانند شرک و تکذیب ایشان فعل الذین کردند انانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان و بدیشان رسید انچه رسید وما ظلمهم الله و ستم نکرد خدای بهلاک ایشان ولکن کانوا ولیکن بودند ایشان که بکفر و معصیت انفسهم یظلمون بر نفسهای خود ستم میکردند فاصابهم پس رسید ایشانرا از حکم عدل سیئات ما عملوا جزای بدیهای که کردند وحاق بهم و فرو امد بدیشان یعنی فرو کرفت ایشانرا ما کانوا به انچه بودند که بان یستهزؤن استهزا میکردند یعنی عذاب موعود

الملائکة

وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا وگفتند آنانکه شرک آوردند لَوْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواستی خدای مَا عَبَدْنَا
مِنْ دُونِهِ نپرستیدیمی بجز خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز نَحْنُ ما وَلَا آبَاؤُنَا و نه پدران ما وَلَا حَرَّمْنَا
و حرام نکردیمی مِنْ دُونِهِ بی حکم خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز را از بحیره و سائبه و غیر آن مشرکان این سخن را
از روی استهزا گفتند نه بخلوص عقیدت و صفای طویت حسین ابن الفضل رحمه الله گفته که اگر کفار این
روی تعظیم و اجلال و معرفت الهی گفتندی حق سبحانه ایشانرا بدان عیب نکردی كَذَلِكَ همچنین کردند
فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ کردند آنانکه پیش از ایشان بودند از شرک و تکذیب و تحریم حلال و تحلیل
حرام فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ پس نیست بر فرستادگان یعنی نیست بر ایشان إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مگر رسانیدن
پیدا و پاسید اگر دن مطریق خود را وَلَقَدْ بَعَثْنَا و بدرستی که ما فرستادیم فِي كُلِّ أُمَّةٍ در میان هر گروهی
رَسُولًا پیغمبری چنانچه ترا بدین امت فرستاده‌ایم و فرمودیم همه را تا با قوم گویند أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ
که بپرستید خدای را وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ و پرهیز کنید و یکسو روید از پرستیدن طاغوت یعنی
هر چیزیست که بدون خدا پرستند فَمِنْهُمْ پس از ایشان مَنْ هَدَى اللَّهُ کسی بود که راه نمود خدای
راه و توفیق ایمان داد وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ و از ایشان کسی بود که واجب شد عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ
بر او گمراهی بسبب خذلان الهی فَسِيرُوا پس بروید ای مشرکان و سیر کنید فِي الْأَرْضِ در زمین فَانْظُرُوا
كَيْفَ كَانَ پس بنگرید که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ سرانجام کار تکذیب کنندگان یعنی بر دیارها
ایشان بگذرید و بنظر عبرت و فکرت در نگرید تا بر شما واضح گردد که هر یک ازان گروه که ایشان کردند
هلاک شود که ایشان شدند إِنْ تَحْرِصْ اگر سخت کوشی و حرص ورزی ای محمد عَلَى هُدَاهُمْ بر راه یافتن
مشرکان فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای لَا يَهْدِي راه ننماید مَنْ يُضِلُّ آنکه را بخواهد گمراهی او وَمَا لَهُمْ

من

و نیست گمراهان را مِنْ نَاصِرِينَ هیچ از یاری که دفع عذاب کنند از ایشان در تفسیر آورده که بعد از
مرگ زنده شوی مسلمان گفت ای آن کافر زبانی غلاظ شد او که در کیش او مؤثر بود سوگند یاد کرد که هیچ
کس بعد از مرگ زنده نشود این آیه آمد وَأَقْسَمُوا و سوگند خوردند بِاللَّهِ بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سخت‌ترین
سوگندان ایشان یعنی جهد کردند در تغلیظ سوگند و گفتند لَا يَبْعَثُ اللَّهُ برنینگیزد خدای مَنْ يَمُوتُ
آنرا که بمیرد بَلَى اجابت است بعد از نفی یعنی برخیزاند هر آینه ایشانرا وعده کرده است خدای وَعْدًا
وعده کردنی عَلَيْهِ که بر وی است وفا کردن بدان یعنی وعده لازم الوفا حَقًّا درست و راست وَلَكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ لیکن بیشتر آدمیان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند لِيُبَيِّنَ حق تعالی برمی‌انگیزد ایشانرا
تا بیان کنند لَهُمُ برای ایشان الَّذِي يَخْتَلِفُونَ آن چیزی را که اختلاف میکنند
فِيهِ در آن از امور با بعث و حشر وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا و برای آن تا بدانند آنانکه منکر بودند
أَنَّهُمْ كَانُوا آنکه بودند كَاذِبِينَ دروغ گویان در انکار قیامت إِنَّمَا قَوْلُنَا جز این نیست که
قول ما لِشَيْءٍ مر چیزی را إِذَا أَرَدْنَاهُ چون خواهیم آفریدن آن أَنْ نَقُولَ آنست که گوییم لَهُ
كُنْ مر آن چیز را که باش فَيَكُونُ پس باشد محض سخن است که تکوین عالم با اشتیاق آن موقوف
بر ماده و مده نیست پس کسی که ابتدای بی سبق ماده تواند باشد بر ابتدای چیزی هر آینه قدرت
او از اعاده آن چیز با وجود ماده در خور باشد بیت آنکه پیش از آن خود جان بخشد هم تواند که بعد از آن
بخشد چون در آورد از عدم بوجود چه عجب باز آرد کند موجود وَالَّذِينَ هَاجَرُوا و آنانکه بریدند از اوطان
خود فِي اللَّهِ در گذاردن حق خدای و برضای او مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا از پس آنکه ستم دیده
شده بودند و آن اصحاب که بجهت ستمکاری قریش بر ایشان بحبشه هجرت کردند حق سبحانه و

[illegible]

وعده میدهد که لَنُبَوِّئَنَّهُمْ هر آینه جای دهیم ایشان را فِي الدُّنْيَا در این سرا حَسَنَةً سرای نیکو
یعنی مدینه منوره که بنا کنند در آن الصلوة والسلام و گفته اند یعنی نیکو وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ و هر آینه مزد آخرت
ایشان را أَكْبَرُ بزرگتر است از عطیتی که در دنیا بدیشان رسید آورده اند که عمر
که یکی از مهاجران را عطا دادی گفتی بگیر خدای ترا درین برکت دهد هذا ما وعدک الله في الدنيا
وما ادخرت في الآخرة اکبر لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر باشند کفار که بدانند آنکه خدای مهاجران را
در هر دو سرای خواهد داد هر آینه با ایشان موافقت نمایند در ایمان و هجرت یا اگر مهاجر
بدانند زیاده کنند در اجتهاد و مصابرت الَّذِينَ صَبَرُوا مهاجران آنانند که صبر کردند بر مفارقت
وطن و آزار کفار وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود يَتَوَكَّلُونَ توکل میکنند و کار خود را بدو تفویض
می نمایند آورده اند که قریش میگفتند خدای از آن بزرگتر است که بشر را به پیغمبری فرستد بلکه فرشته را ارسال
کردندی ناحق بود و دعوت کنند رد قول ایشان را اینجا آمد که وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم
مِنْ قَبْلِكَ پیش از فرستادن تو إِلَّا رِجَالًا مگر مردانی را از آدمیان که بزبان ملایکه نُوحِي
إِلَيْهِمْ وحی فرستاده میشد و حفص بصیغه متکلم خواند یعنی میفرستادیم بدیشان خلاصه
سخن آنست که سنت الهی برین جاری شده که بشر را برسالت فرستد نه ملک فَاسْأَلُوا
پس بپرسید أَهْلَ الذِّكْرِ اهل کتاب یعنی علمای ایشان را إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ اگر شما نمیدانید
که پیغمبرانی که پیشتر بودند همه بشر بودند مبعوث شده با ما فرستاده گشته
بِالْبَيِّنَاتِ با معجزهای روشن وَالزُّبُرِ و کتابهای نوشته وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم إِلَيْكَ الذِّكْرَ
بتو قرآن را که سبب یاد کرد خداوندست سبحانه وتعالی لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ تا روشن بیان

کنی برای مردمان مَا نُزِّلَ آنچه فرستاده شده و در ذکر إِلَيْهِمْ بسوی ایشان از اوامر
و نواهی وَلَعَلَّهُمْ و تا شاید که ایشان يَتَفَكَّرُونَ تفکر کنند در آن و دانند که این کلام
محقق است أَفَأَمِنَ الَّذِينَ آیا ایمن شده اند آنانکه مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ کرده اند مکرهای
بد یعنی برای هلاک انبیا علیهم السلام تدبیر کرده اند و جماعتی اند که بغیبت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
مکر کرده اند پیغمبر را که آیا ایشان خود را ایمن میدانند و میپندارند أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ از آنکه فرو برد
خدای بِهِمُ الْأَرْضَ ایشان را در زمین چنانکه قارون را فرو برد أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ
یا بیاید ازآنکه بیاید بدیشان عذاب الهی مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ از جایی که ندانند و
نپندارند از آنجا چنانکه بقوم لوط علیه السلام آمد أَوْ يَأْخُذَهُمْ یا آنکه بگیرد ایشان را فِي تَقَلُّبِهِمْ
در گشتن ایشان یعنی در رفتن و آمدن از شهری بشهری برای تجارت یا بوقت گردیدن ایشان
از جانب خواب از دستی بدستی فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ پس نیستند ایشان عاجز کنندگان مر
خدای را از عقوبت خود أَوْ يَأْخُذَهُمْ یا ایمن اند از آنکه بگیرد خدای ایشان را عَلَىٰ تَخَوُّفٍ
بر ترس از بلایا که پیشتر یعنی ترسان شوند از عذاب قومی که پیش از ایشان بوده و در حین
ترس عذاب بدیشان فرود آید فَإِنَّ رَبَّكُمْ پس بدرستی که پروردگار شما لَرَءُوفٌ
مهربانست که بردباری میکند با بندگان رَحِيمٌ بخشاینده است که تعجیل نمیکند بعقوبت ایشان
أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نگرند این کافران إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ بسوی آنچه آفریده است خدای مِنْ شَيْءٍ از چیزی
که او را سایه است يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ میگردد سایهای او عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ از راست و چپ
یعنی از هر جانبی سُجَّدًا سجده کنندگان لِلَّهِ مر خدای را وَهُمْ دَاخِرُونَ و حال آنکه ایشان

بخوانند یعنی خاضع و متواضع در تعقیب ... که معنی سخن انست که اگر کافران سجده نکنند چون سایهای
ایشان مر اخضوع و خشوع میکنند **وَلِلّٰهِ یَسْجُدُ** و مر خدای را سجده میکند انچه در اسمانهاست از علویات **مَا**
فِی السَّمٰوٰتِ انچه در اسمانهاست از علویات **وَمَا فِی الْاَرْضِ** وانچه در زمین است از جنبندگان **وَ**
الْمَلٰئِکَةُ و دیگر سجده میکنند فرشتگان و تخصیص ایشان با انکه در علویات داخل اند جهت
تعظیم ایشانست یا بسبب طاعت در سجده و سوید ان قول است انکه میگوید **وَهُمْ لَا یَسْتَکْبِرُوْنَ**
و فرشتگان سرکشی نمی نمایند از عبادت او صاحب تبیان گفته که سجود دو نوع است سجود عبادت که
جبهه بر زمین از روی پرستش وان سجده ذوی العقول است و سجود تذلل و خضوع و تسخیر وان سجده غیر عقلاست
درین ایه سجده باید کرد واین سجده سیوم است از سجدهای قرانی و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات
این را سجده عالم اعلا گوید و ادنی خوانده که مقام ذلت و خوف حق را سجده میکنند پس بنده باید که درین
محل بدین دو صفت موصوف گشته خود را در زمره ساجدان داند و گنجایش دهد **یَخَافُوْنَ** میترسند
ملائکه **رَبَّهُمْ** از عذاب پروردگار خود که ناگاه فرستد **مِنْ فَوْقِهِمْ** از زبر ایشان **وَیَفْعَلُوْنَ**
و میکنند بطوع و رغبت **مَا یُؤْمَرُوْنَ** انچه فرموده شده اند بان از پرستش و ذکر
وَقَالَ اللّٰهُ لَا تَتَّخِذُوْا و گفت خدای فرا مگیرید **اِلٰهَیْنِ اثْنَیْنِ** دو خدا را انخدای اثنین برای تاکید است
اِنَّمَا هُوَ جز این نیست که خدای **اِلٰهٌ وَّاحِدٌ** معبودیست یکتا یعنی وحدت لازم معبودیت زیرا که
الوهیت شرکت بر نتابد چنانچه با دلهٔ واضحه ثابت گشته پس باید که خدای واحد باشد من کل الوجوه
و متعلق نبود هیچ چیز از چیزها بلکه اشیا ازو ظاهر بود و او با اشیا قائم بود ... از همه در صفات جدا
لیس کمثله شی ... **مَا فِی السَّمٰوٰتِ** انچه در اسمانها و زمین است یعنی مخلوق و مملوک اوست

فَاِیَّایَ فَارْهَبُوْنِ وَلَهُ [illegible]

المالیون

وَلَهُ الدِّیْنُ و مر او راست طاعت **وَاصِبًا** لازم و ثابت یا دین پسندیده مر او راست پیوسته باقی و ثابت
قرانی دایم و غیر منقطع یعنی ثواب مطیع و عقاب عاصی **اَفَغَیْرَ اللّٰهِ تَتَّقُوْنَ** ایا پس از خدای از
کسی دیگر میترسید و حال انکه عارف نافع غیر او نیست **وَمَا بِکُمْ** وانچه بشما رسیده است
مِنْ نِعْمَةٍ از نعمتها چون صحت بدن و خصب **فَمِنَ اللّٰهِ** پس از خدایست **ثُمَّ اِذَا** پس چون **مَسَّکُمُ**
الضُّرُّ برسد بشما سختی چون مرض و فقر و قحط **فَاِلَیْهِ تَجْئَرُوْنَ** پس بوی می نالید **ثُمَّ اِذَا** پس چون
کَشَفَ الضُّرَّ ببرد ان سختی ... از شما **اِذَا فَرِیْقٌ مِّنْکُمْ** ناگاه گروهی از شما یعنی کفار
بِرَبِّهِمْ یُشْرِکُوْنَ بخداوند خود شرک می ارند و متقاضی برانند که شرک ایشان ... اسباب است یعنی
از مسبب غافل شده هر چیزی را از حصول عطا الله بسببی باز بندند **لِیَکْفُرُوْا** تا کفران ورزند
بِمَا اٰتَیْنٰهُمْ بانچه ایشان را داده ایم از نعمت و کشف محنت **فَتَمَتَّعُوْا** پس برخورید از تمتع
... یعنی ای کافران در چند روزی کام خود را برانید و از دنیا بهره بردارید **فَسَوْفَ**
تَعْلَمُوْنَ پس زود باشد که بدانید عاقبت امر خود را این تهدیدیست و وعیدیست اهل کفران را
وَیَجْعَلُوْنَ و میکنند کافران یعنی مقرر میسازند **لِمَا لَا یَعْلَمُوْنَ** برای انها که نمیدانند
یعنی بتان که ایشان را علم نیست یا برای انچه نمیدانند از شفاعت اصنام تعیین میکنند مر
بتان **نَصِیْبًا** بهره **مِّمَّا رَزَقْنٰهُمْ** از انچه بدیشان داده ایم از کشتها و چهارپایان
چنانچه فرمود **مِمَّا ذَرَاَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْاَنْعَامِ نَصِیْبًا** و بیان این کلام در انعام گذشت
تَاللّٰهِ سوگند بخدای که پرسیده خواهید شد روز قیامت **عَمَّا کُنْتُمْ تَفْتَرُوْنَ** از انچه بودید که
افترا میکردید و دروغ میگفتید که بتان خدایانند و مانیز نصیب زروع وانعام بدیشان تقریب میکنیم

وَیَجْعَلُوْنَ و میگویند و می سازند لِلّٰهِ الْبَنٰتِ مر خدا را دختران چرا که ... میگفتند
که ملایکه دختران خدا اند و سخن بنو ملیح ان بود که حق تعالی با جن مصاهره کرد و ملایکه متولد شدند
سُبْحٰنَهٗ پاکیست خدای را از قول ایشان که میگویند خدای دختران دارد وَلَهُمْ مَّا یَشْتَهُوْنَ
و مر ایشان راست انچه ارزو دارند و می پسندند یعنی پسران وَاِذَا بُشِّرَ و چون خبر داده
شود اَحَدُهُمْ یکی از ایشان بِالْاُنْثٰی بولادت دختر یعنی چون کسی را از کافران خبر دهند
که ترا دختر متولد شده ظَلَّ وَجْهُهٗ گردد روی او مُسْوَدًّا سیاه از اندوه و غم
دختر مندی که در میان قوم وَهُوَ کَظِیْمٌ و او پر خشم باشد بر زن خود که چرا دختر زاده
پنهان شود و خود را پوشیده مِنَ الْقَوْمِ از گروه اشنایان و خویشان مِنْ سُوْٓءِ
مَا بُشِّرَ بِهٖ از بدی و ناخوشی انچه او را خبر دادند بان یعنی از قوم خود پنهان دارد که مر او را دختر
زاده شد و در فکر اند که اَیُمْسِکُهٗ ایا نگاه دارد ان مولود را عَلٰی هُوْنٍ بر خواری
و ذلت اَمْ یَدُسُّهٗ یا پوشد او را فِی التُّرَابِ در خاک یعنی زنده در گور کند چنانچه بنو تمیم و
بعض میکردند اَلَا سَآءَ بدانید که بد است مَا یَحْکُمُوْنَ انچه حکم میکنند مشرکان یعنی
دختر که پیش ایشان قدر و حرمت ندارد بخدای نسبت میدهند لِلَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ
مر انان را که ایمان نمی اورند بِالْاٰخِرَةِ بسرای عقبی مَثَلُ السَّوْءِ صفت بد است یعنی حاجت بزن و فرزند
و کراهت بنات و بنده در گور کردن ندارد وَلِلّٰهِ الْمَثَلُ الْاَعْلٰی و مر خدای راست صفت
بلند یعنی وجوب ذاتی و غنای مطلق و جود شامل و تقدس از صاحبه و ولد وَهُوَ الْعَزِیْزُ
و غالبست و قادر بر هلاک کفار الْحَکِیْمُ حکم کننده بمهلت ایشان تا وقتی معلوم وَلَوْ

یُؤَاخِذُ اللّٰهُ النَّاسَ و اگر بگیرد خدای مردمان را یعنی کافران را بِظُلْمِهِمْ بستم یعنی بکفران
مَا تَرَکَ عَلَیْهَا نگذارد بر روی زمین مِنْ دَآبَّةٍ هیچ جنبنده بشومی ایشان وَّلٰکِنْ یُّؤَخِّرُهُمْ
ولیکن باز میدارد ایشان را و مهلت میدهد اِلٰۤی اَجَلٍ مُّسَمًّی تا وقتی نام برده شده برای
عذاب ایشان فَاِذَا جَآءَ پس چون بیاید اَجَلُهُمْ وقت معهود ایشان برای
عقوبت لَا یَسْتَاْخِرُوْنَ سَاعَةً باز پس نیابند ساعتی از ان وَّلَا یَسْتَقْدِمُوْنَ و پیش نگیرند ساعتی
بران یعنی مهلت نیابند تا عذاب شوند لحظه که وقت رسیده وَیَجْعَلُوْنَ و حکم میکنند لِلّٰهِ
مر خدای را یعنی برای او مَا یَکْرَهُوْنَ انچه نمیخواهند برای خود یعنی دختران یا شرکت در سروری
و سرداری وَتَصِفُ و بیان میکنند اَلْسِنَتُهُمُ الْکَذِبَ زبانهای ایشان دروغ را یعنی
میگویند اَنَّ لَهُمُ الْحُسْنٰی انکه ایشان راست بهشت یا پاداش نیکو کافران میگفتند اگر دعوی
محمد راست باشد و ما با خدای باشیم ما را از وی نیکی است و مرتبه نیکوتر خواهد بود ان لی عنده للحسنی حق سبحانه
رد میکند این دروغ میگوید لَا جَرَمَ حقا چنین است که فردای قیامت اَنَّ لَهُمُ النَّارَ بدرستی که مر
ایشان راست اتش دوزخ وَاَنَّهُمْ مُّفْرَطُوْنَ و بتحقیق که ایشان پیش کرده شدگان باشند در اتش دوزخ یا فرو گذاشتگان
وعید از مدت مشرکان و وبال کار ایشان بجهت تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میفرماید
تَاللّٰهِ لَقَدْ اَرْسَلْنَاۤ بخدای که ما بتحقیق فرستادیم پیغمبران را اِلٰۤی اُمَمٍ بسوی امتان که بودند مِّنْ قَبْلِکَ
پیش از تو فَزَیَّنَ پس بیاراست لَهُمُ الشَّیْطٰنُ برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس اَعْمَالَهُمْ
کردارهای ایشان را تا تکذیب انبیا کردند فَهُوَ پس شیطان وَلِیُّهُمُ الْیَوْمَ دوست ایشان است
امروز یعنی با کافران زمان تو دوستی میکند و ایشان را چنانچه پیش ایشان عملهای ایشان را

تو بیکنند و لهم و نفرستادیم علیک الکتاب بر تو قرآن را الا لتبین مگر برای آنکه
کنی روشن گردانی لهم برای مردمان الذی اختلفوا فیه آن چیز را که اختلاف کرده‌اند
در آن از توحید و احوال معاد وهدی و منزل است این کتاب از برای راه نمودن و رحمة
و برای رحمت لقوم یؤمنون برگروهی را که ایمان دارند بدان والله انزل و خدای فرستاد
من السماء ماء از آسمان آبی فاحیی به الارض پس زنده کرد بدان آب زمین را بعد
موتها بعد از مرگ یعنی تازه کرد زمین را بباران پس از پژمردگی و گفته اند فرستاد از آسمان
قرآن که سبب حیوة معنوی است پس زنده کرد دلهای مرده را ان فی ذلک
بدرستی که در آنچه مذکور شد لآیة هر آینه نشانه است لقوم یسمعون مر گروهی را که
بشنوند بگوش تدبر و استماع کنند سمع انصاف وان لکم و بدرستی که شما راست فی
الانعام در چهارپایان لعبرة دلالتی که بر آن عبور کنید از جهل بعلم نسقیکم
می آشامیم شما را مما فی بطونه یعنی از آنچه در شکمهای شماست دواب الالبابت از میان
من بین فرث ودم از میان سرگین و خون لبنا شیری خالصا پاک از آن دم و از آن فرث
سائغا گوارنده للشاربین مر آشامندگان را ابن عباس فرموده که چون بهیمه علف خورد و در شکم
او بجه کند در سه طبقه شود اسفل آن فرث است و اوسط آن لبن است اعلی آن
دم پس خون در عرق جاری میگردد و شیر به پستان میرود و فرث از جهت خود بیرون می آید صاحب
... فرموده که مراد ابن عباس آنست که اوسط ماده لبن است و اعلی ماده دم زیرا که دم دیگر
... ممکن نیست بلکه خلاصه اشیای ماکول را که بعضی از ... یافته اند جگر جذب میکند و ...

... می‌کند و آن کبد تمام ... تا اخلاط ... حادث میکند و ... مینماید
... که ... دعوت نهاده پس اگر حیوان حامله باشد اخلاط او ...
... از ... اسپانی که ... در طوبت و ... اماست و آن خلط را ... رحم
میرود و چون ... شد آن زاید ... بعضی از ... پستان میرود ... که گوشت پستان
... دو ... سفید میکند و از آن شیر میکند ... شیر از بعضی
... که ... و ... منزل است و خروج آن ... لطافت از میان گوشت
و خون ... و ... بحکمت الهی و قدرت پادشاهی ... شیر سفید اورد
... از خارهای خشک گل ... و در قوت القلوب فرموده که ... مخصوص ...
است یعنی اگر ... یکی از وصفین فرث و دم باشد نعمت تمام ... قبول کند چنین
... که آن ... از ... خلوص در
... و ... بسبب ... در دنیا
... دم ... طاعت الوده ... که
... ومن ثمرات
النخیل ... والاعناب ... تتخذون منه سکرا ...
... که از ... از ...
... ورزقا حسنا ... ورزی نیکو ...
... ان فی ذلک ... لآیة هر آینه ...

روشن است بر توانایی باری تعالی لقوم یعقلون مر گروهی را که تعقل کنند و نظر تامل در آن
نکنند و اوحی ربک والهام فرستاد پروردگار تو الی النحل بسوی زنبوران عسل یعنی در دل ایشان
افکند ان اتخذی که فرا گیرید من الجبال از شکاف کوهها بیوتا خانهای مسدس
متساوی الاضلاع بجهت صنعت و صحت تمت ومن الشجر و از میان درختان خانه کیرید
یعنی در کوه و شجرها کنید وقتی که مالک نداشته باشید ومما یعرشون و خانه کیرید از انچه بر
پا میکنند یعنی مالکان شما چون کند وغیران ثم کلی پس بخورید من کل الثمرات
از همه میوها که خواهید تلخ یا شیرین مراد انوار و ازهار است فاسلکی پس بروید
سبل ربک راه پروردگار شما یعنی طریقی که الهام داده است در عمل عسل ذللا
که منقاد باشید و رام شده مر او را و چون زنبوران امر الهی کار بسته از شکوفها و گلها
بخورید در درون ایشان مستحیل کرده بشیره شیرین و ازراق کنند برای ذخیره زمستان و اینست
که حق سبحانه میگوید یخرج من بطونها بیرون می اید از شکمهای ایشان شراب آشامیدنی
یعنی عسل مختلف الوانه خلاف یکدیگر رنگهای او یعنی سفید که عسل زنبور جوانست و زرد که
از زنان میانه سال است و سرخ که از زنان پیر است و سیاه و سبز نادر باشد و گفته اند که
اختلاف الوان عسل بجهت اختلاف فصول است فیه در ان شراب شفاء للناس
شفا است مردمان را یا در نفس خود چنانچه در امراض بلغمی یا مخلوط بغیر خود چنانچه در سایر امراض
اندک معجونی باشد که عسل جزوی از وی باشد بنوشانند و رحمه الله فرموده که مردی بخدمت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله برادر من همی نالد از شکم خود حضرت

فرمود که

فرمود که اسقه العسل برفت و باز امد که شربت عسل دادم سود نداشت دیگر بار بدان فرمود
تا سه بار حالت اول دست داد در نوبت سیوم یا چهارم فرمود که اذهب واسقه عسلا
فقد صدق الله وکذب بطن اخیک و در نوبت دیگر شربت شفای کلی حاصل شد و گویند فیه راجع
بقرانست که در وی شفای دلهاست چنانچه جای دیگر فرموده ونُنزّل من القرآن ما هو شفاء و از
ابن مسعود رضی الله عنه منقولست که علیکم بالشفائین القرآن والعسل ای عسل شفای الای ظاهرست
و قرآن دوای اسقام باطن ان یکی مرضات قالب را ازایل کرده اند و این دیگر بیماری قلب را اصلاح
کند و حقیقت انست که دردی که روی نماید صوری و معنوی ان از قرآن حاصل است و هر مرضی که باشد
قلبی و قالبی بتلاوت قرآن از شفای عاجل کامل کرامت فرماید بیت رنج اگر بسیار شد کی غم خورم
چون شفای جان بیمارم توی ان فی ذلک بدرستی که در امر نحل عسل لآیة هر اینه حجتی باشد
روشن بر قدرت ربانی لقوم یتفکرون مر گروهی را که تفکر کنند در اختصاص نحل بصنایع دقیقه
و امور رقیقه و هر آینه اینها و جز آن دلیر داند بالهام توانائی دانا که چندین حکمت در جانوری ضعیف
ودیعت نهد انقیادی دارند که هرگز از راه فرمان منحرف نشوند امانی که میوه تلخ خورند و عسل
شیرین باز دهند و ربی که جای پاک و پاکیزه بگزینند طاعتی که هرگز فرمان یعسوب را خلاف نکنند طلبی
که در سنگها بپویند و باز بوطن خود رجوع فرمایند طهارتی که هرگز بر قاذورات ننشینند و از آن
نکو بر زند صناعتی که اگر همه بنایان عالم جمع شوند چون خانها مسدس ایشان نسازند و نتوانند پس
چنانچه از عسل ایشان شفای مرض باطن که جهلست دست دهد بیت فکر دل را نیک با نمکین کند
کام جان را چون عسل شیرین کند شربت فکر از بکام جان رسید چاشنی آن بماند تا ابد

وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وخدای بیافرید شما را از عدم بوجود آورد ثُمَّ يَتَوَفّٰىكُمْ پس بمیراند در دیگر باره
شما را بعدم باز برد وَمِنْكُمْ وازشما مَنْ يُرَدُّ کسی هست که رد کرده شود اِلٰى اَرْذَلِ الْعُمُرِ
بسوی خوارترین زندگانی یعنی چون پیری وقت که هفتاد و پنج یا هشتاد یا نود ساله لِكَيْ لَا
يَعْلَمَ تا نداند آن پیر حرف بَعْدَ عِلْمٍ بعد از دانستن شَيْئًا چیزی را یعنی بکمال طفولیت
باز رود و در نسیان مباطی زمود که هر اذکار اندچه مسلمان را نیاده نکند طول عمر الاکرامیت
اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای عَلِيْمٌ داناست وجهل بر بادانی او طاری نشود قَدِيْرٌ توانا
و عجز بتوانائی او راه نیابد وَاللّٰهُ فَضَّلَ وخدای افزونی داد بَعْضَكُمْ برخی از شما را
عَلٰى بَعْضٍ بر برخی دیگر فِي الرِّزْقِ در روزی یعنی در مال دنیی تا یکی توانگر باشد ویکی درویش یکی
مهتری یافت و دیگری چاکری فَمَا الَّذِيْنَ فُضِّلُوْا پس نیستند آنانکه افزونی یافته اند در اموال
یعنی آنها که بسبب مال مهتری و توانگری و مالک رقاب جمعی از موالی شده اند بِرَآدِّيْ رِزْقِهِمْ
باز گردانندهٔ مال خود یعنی دهنده و بخشش کننده عَلٰى مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُمْ بر آنها که مالک شده اند
دستهای ایشان یعنی خواجگان مالهای خود به بندگان نمیدهند که اگر مالکان مملوکان را در اموال
خود شریک سازند فَهُمْ فِيْهِ سَوَآءٌ پس باشند والاه و موالی در مال داری یکسان در
تیسیر فرموده که خطاب بامشرکان عرب است که در تلبیه میگفتند لبیک لا شریک لک هو لک
حق سبحانه میفرماید که شما تجویز نمیکنید که بندگان شما در مال شریک شما باشند پس چگونه روا
که بتان شریک من باشند در الوهیت اَفَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ آیا بنعمت خدای يَجْحَدُوْنَ انکار میکنند
و بعضی بتا میخوانند یعنی کافران انکار نعمت او میکنند چون ثابت شد که منعم بجمیع نعم اوست

چون هر که بت را شریک او گوید منکر نعمت او باشد وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ وخدای بیافرید برای
شما مِّنْ اَنْفُسِكُمْ از جنس شما اَزْوَاجًا زنان که با شما آرام میگیرید وَجَعَلَ لَكُمْ وآفرید برای
شما مِّنْ اَزْوَاجِكُمْ از زنان شما بَنِيْنَ پسران وَحَفَدَةً و دختران یا اولاد اولاد یا دامادان
یا فرزندان زنان که از شوهران دیگر دارند وَرَزَقَكُمْ و روزی داد شما را مِّنَ الطَّيِّبٰتِ
از پاکیزهها ولذیذها اَفَبِالْبَاطِلِ آیا بچیزی یُؤْمِنُوْنَ میگروند این شرکان وَبِنِعْمَتِ اللّٰهِ و بنعمت
خدای هُمْ يَكْفُرُوْنَ ایشان منکر میشوند باطل عقیده است که به بتان دارند از تحقق اعانت
و شفاعت و نعمت پرستش خواست یگانگی یا باطل آنچیزیست که حرام گردند از بحیره و سائبه
و نعمت آنچه خدای بدیشان گردانیده و گفته اند باطل شیطانست بدو میگروند و نعمت حضرت رسالت
است صلی الله علیه و آله و سلم و ایمان نمی آرند وَيَعْبُدُوْنَ و می پرستند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای
مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ آنچیزی را که مالک نیست یعنی ندارد برای ایشان رِزْقًا روزی دادن را
مِّنَ السَّمٰوٰتِ از آسمان یعنی باران وَالْاَرْضِ و از زمین نبات ملخص سخن آنست که کافران عبادت
میکنند که ایشان روزی دادن شَيْئًا چیزی را به پرستندگان از مطر و نبات وَلَا يَسْتَطِيْعُوْنَ
و هرگز نیز نتوانند که روزی دهند و مقرر است که پرستش اینها خلاف عقل بود زیرا که عبادت شکر
نعمت است و هیچ نعمتی عظیم تر از آفریدن و روزی دادن نیست و این دو نعمت خدای را ثابت نه اصنام
را فَلَا تَضْرِبُوْا پس مزنید یعنی مسازید لِلّٰهِ الْاَمْثَالَ برای خدای مثلها بر آن وجه که قیاس کنید
بتان را بدو شرکت دهید با او لَهُ الْمَثَلُ كَضَرْبِ دمثلا اِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدای میداند
آن دو قول شما را وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ وشما نمیدانید و اگر دانید برین اشراک جرات نکنید یا شما برای او

بحکم کو

مثل میزنند که او میداند که چگونه باید زد و شما ندانید پس نشاید که تسبیح دو مثل ایراد کرد برای خود و معبودان
باطل ایشان اول فرمود ضَرَبَ اللهُ مَثَلًا زد خدای یعنی بیان کرد مثلی و آن کدام است عَبْدًا
مَمْلُوكًا بنده درم خریده غیر مکاتب و مأذون که او لَا يَقْدِرُ توانائی ندارد عَلَى شَيْءٍ بر هیچ چیز
از نفع و ضر وَمَنْ رَزَقْنَاهُ و آنکه روزی دادیم او را مِنَّا از نزدیک ما رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو یعنی
بسیار و بی مزاحم در زینه زر توانگر کرده فَهُوَ پس این مرزوق يُنْفِقُ مِنْهُ نفقه میکند از آن
روزی سِرًّا وَجَهْرًا پنهان و آشکار یعنی هر نوع میخواهد خرج میکند و از کسی نمی ترسد هَلْ يَسْتَوُونَ
ایا برابر اند یعنی مساوی نباشند بندگان بی اختیار با خواجگان صاحب اقتدار پس چون مملوک
عاجز با مالک قادر متصرف برابر نیست پس بتان که اعجز مخلوقاتند شریک قادر علی الاطلاق چگونه
توانند بود بیت راه تو مقصود لا یزالی ، از شرک و شریک هر دو خالی ، آن بنده که عاجز است و محتاج
کی راه برد بصاحب تاج ، ما للتراب و رب الارباب صاحب کتاب کشف المحجوب آورده که روزی
بخلوت شیخ ابو العباس شقانی درآمدم و برا دیدم که این آیه میخواند و میگریست و نعره میزد پنداشتم
که از دنیی خواهد رفت گفتم ای شیخ این چه حالت فرمود که یازده سال میگذرد تا ورد من اینجا رسیده
است و از اینجا نمی توانم گذشت اری جای وقف در قدم نتواند رسید و ممکن از کنه خبر نتواند داد بیت
بی جهت با جهت چون زند پهلو ، قطره با بحر چون کند دعوی و گفته اند این ضرب المثل برای مومن و کافر
و کافر مخذول و مراد از مومن ابو بکر است و از کافر ابو جهل لعین الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ثنا و ستایش مر خدای را
که مولی تمام نعمتهاست بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر مشرکان یعنی همه ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند
و نعم او را بغیر او اضافه مینمایند پس مثل دیگر بیان میکند وَضَرَبَ اللهُ مَثَلًا و آورد خدای مثلی

راه تو مقصود لا یزالی
از شرک و شریک هر دو خالی
این بنده که عاجز است و محتاج
کی راه برد بصاحب تاج

رَجُلَيْنِ دو مرد که أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ یکی از ایشان گنگ است یعنی بشبه گنگ مادرزاد
که باشد نشنود و نگوید لَا يَقْدِرُ قدرت ندارد عَلَى شَيْءٍ بر فهم هیچ چیز از سخن و تدبیر
وَهُوَ كَلٌّ و با این همه گرانست عَلَى مَوْلَاهُ بر کسی که متولی کار او باشد یعنی ولی او بر عیال
حال او درمانده أَيْنَمَا يُوَجِّهْهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هر جا که فرستد او را و متوجه کرداندش هیچ بار نیاید
به نیکوی یعنی کاری نسازد و کفایتی نکند زیرا از ما فی الضمیر خبر نتواند داد و نه جوابی که گویند در تواند یافت
هَلْ يَسْتَوِي هُوَ ایا برابر باشد این ابکم وَمَنْ يَأْمُرُ و کسی که میفرماید بِالْعَدْلِ براستی یعنی
سخن گوی باشند با کفایت تمام و رشد کامل و مهمی درست که امر میکند بعدل و عدل یعنی
جامع جمیع فضایل و مکارم وَهُوَ و او در نفس خود عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راه راست
و سیر درست و طریقه پسندیده که بهر مطلب که توجه نماید زود بمقصد مقصود در رسد پس خالی
ابکم جاهل مساوی این فاضل نیست پس بتان بی اعتبار را نیست مساوات با حضرت پروردگار
نباشد و گفته اند این مثل نیز برای مومن و کافر است مومن حمزه بن عبد المطلب و کافر ابی بن خلف
یا مومن ذو النورین و کافر اسید بن العیص که مولی وی بود و نفقه اش او را باسلام دعوت
میکردند و نمی پذیرفت و او را از انفاق فی سبیل الله منع میکرد و آورده اند که کفار قریش از روی
استهزا استعجال وقوع قیامت میکردند این آیه آمد که وَلِلَّهِ و مر خدا راست غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
دانستن نهان آسمان و زمین یعنی او داند و بس انچه پوشیده است از آن و شمار المحسوس
نیشود دیار او مطر و نبات است وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ و نیست کار قیامت یعنی قیام ان در
یافتن ای درآن در سرعت و سهولت إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ مگر مانند نگریستن چشم یعنی گشتن

او اسماعیل حدقه با شغل او با صطلاح او از زدن چشم کو نید یعنی او ستدن خدای مر قیامت را با زنده ساختن
اموات را زدار و اسان تر است از اینکه شما دیده بر هم زنید او هو بلکه ان اقرب نزدیک تر است چه
بصره دو فعل است وضع جفن و دفع ان و ایقاع قیامت یا احیای موتی یک فعل پس ممکن است وقوع ان در
نصف زمان این ان چه که ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء بر همه چیز از بعث و حشر قدیر
توانا است یعنی توانند احیای خلایق دفعة چنانکه قادر است بر احیای ایشان بر سبیل تدریج پس از ابتداء ظهور
ایشان خبر داد تا از مبدا بر معاد استدلال کنند و فرمود والله اخرجکم و خدا بیرون اورد
شما را من بطون امهاتکم از شکمهای مادران شما لا تعلمون شیئا نمیدانستید هیچ چیز را از
جلب منافع خود و دفع مکاره از خود وجعل لکم السمع و داد مر شما را گوش والابصار و چشمها
والافئدة و دلها یعنی آلات دانش بشما داد تا جزئیات اشیا را بمشاعر دریابید و
مشارکات و مباینات که میان ایشان باشد بسبب تکرار احساس تعقل کنید تا علوم بدیهیه
شما را حاصل شود و نظر دران اکتساب علوم نظری دست دهد چون ادوات استفاده
و استفاضه از کلام و کتاب که اسماع و ابصار است بشما ارزانی داشت و سلاطین قلوب
که خدام ان مشاعر ذات شما اند جسته تعقل ممکن ساخته است لعلکم تشکرون
شاید که شکر گوئید بدین نعمتها الم یروا ایا نمی نگرند ادمیان بنظر استدلال بقدرت
آلهی الی الطیر بسوی مرغان تا به بینند ایشان را مسخرات رام شده کان نهادن پریدن فی جو
السماء در هوا میان زمین و اسمان ما یمسکهن نگاه نمیدارد ایشان را در هوا الا الله مگر خدای و الا که وصفی
بجسدات ایشان را مقتضی سقوط است ان فی ذلک بدرستی که در تسخیر طیور برای طیران لآیات

لقوم یؤمنون برای گروهی که بگروند یعنی مومنان منتفع اند بدانکه تفکر میکنند بر دانکه حق سبحانه
مرغان را بر وصفی افریده که طیران می توانند نمود و هوا را بر لطفی مخلوق ساخته که بدن ایشان دران
ممکن است و ایشان را اکاه میدارد در هوا کیف طبع ایشان پس چنان این تفکرات
در هوا معروف پرواز نموده جو را با ایشان کرامت نشان تفکر سبب ... من عباده ...
... فکر از ین خانه ارتست سوی سرا پرده دراز است کنند والله جعل لکم
و خدای ساخت برای شما من بیوتکم از خانهای شما که مبنی از سنگ و خشت و چوب باشد
سکنا ارامگاهی که بوقت اقامت دران خانه ساکن توانید بود وجعل لکم
و ساخت مر شما را من جلود الانعام از پوست چهار پایان بیوتا خانها چون قبه و خیمه که
ادمیان سازند و شما تستخفونها سبک می یابید از بر داشتن یوم ظعنکم
بوقت سفر و رحلت شما و یوم اقامتکم و بوقت اقامه یعنی نزول ومن اصوافها و پیدا کرد از
برای شما از پشمها انعام یعنی انچه میش را باشد واوبارها و پشمهای نرم که شتر را
بود واشعارها و مویها که بز را بود اثاثا رختهای از پوشیدن و گستردنی ومتاعا
و بر خورداری از خرید و فروخت ان الی حین تا هنگامی که انها بر قرار بود و از ان نفع توان
گرفت یا وقتی که زنده باشند والله جعل لکم و خدای پیدا کرد برای راحت شما
مما خلق از انچه پیدا کرده از درخت و کوه و بنا و ابر ظلالا سایه ها تا بدان از تاب افتاب
پناه میبرند وجعل لکم و ساخت برای شما من الجبال از کوهها اکنانا پستها یعنی
غارها و کنجها که دران سکون می ورزند وجعل لکم و کرد برای شما سرابیل پیرهنها

پیراهنها چون جامها از صوف وکتان وپنبه وغیر آن که ایشان را تقیکم الحر باز دارد شما را از گرما
گرما ذکر سرما نکرد واکتفا باحد الضدین یا آنکه وقایه گرما در بلاد عرب اهم است وسرابیل ودیگر ساخت
برای شما از آهن چون زره وجوشن کهان تقیکم نگاه میدارد شما را از سلاح دشمنان یعنی
تیغ وتیر ونیزه ایشان بأسکم در کارزار شما کذلک همچنین که این نعمتها بر شما تمام یتم نعمته
تمام میکند نعمت ونیکویی خود را علیکم بر شما لعلکم تسلمون باشد که شما اسلام آرید
یا منقاد حکم او گردید فإن تولوا پس اگر برگردند واعراض کنند از اسلام فإنما علیک
پس جز این نیست که بر تو البلاغ المبین رسانیدن پیغام است آشکارا وچون پیغام با
رسانیدی اعراض ایشان ترا زیان نکند یعرفون می شناسند مشرکان نعمت الله
نعمت خدا را که شمرده شود بر ایشان ومعترفند که آنها از وست ثم ینکرونها پس
انکار میکنند از آن به پرستش غیر منعم یا میگویند نعمت او زاده شفاعت بتان یا در وقت سختی [illegible]
ودر حال آسانی منکر می شوند وأکثرهم الکافرون وبیشتر ایشان یعنی همه ایشان [illegible]
ناگرویدگان اند ویوم نبعث وترسان ایشان را از روزی که برانگیزیم من کل أمة
از میان هر گروهی شهیدا گواهی بر ایمان وکفر ایشان [illegible] استعداد ثم لا
یؤذن پس دستوری ندهند للذین کفروا مر آنان را که کافر شده‌اند در عذر [illegible]
به رجوع بدنیا ولا هم یستعتبون ونه ایشان مطالب شوند یا استرضا یعنی نگویند که شما
خشنود سازید خدا را یعنی عمل کنید که خدای از شما خشنود گردد که آخرت سرای تکلیف نیست
[illegible] رحمت الله [illegible] که ایشان را دستوری اعتذار ندهند واگر عذر خواهند

ایشان نپذیرند وإذا رأی وچون ببینند روز قیامت الذین ظلموا آنانکه شرک آورده‌اند
العذاب عذاب دوزخ را [illegible] عذاب ایشان را [illegible] بفریاد [illegible] مالک تخفیف عذاب
طلبند فلا یخفف پس سبک کرده نشود عنهم العذاب از ایشان عذاب
ولا هم ینظرون ونه ایشان مهلت داده شوند یعنی زمانی ایشان را مهلت ندهند
[illegible] عذاب نگذارند وإذا رأی وچون ببینند در آن سرای الذین أشرکوا آنانکه شرک
آورده‌اند [illegible] بتان که ایشان را شریک خدای میگفتند قالوا ربنا گویند مشرکان
ای پروردگار ما هؤلاء شرکاؤنا این گروه شرکاء ما الذین کنا ندعوا آنانکه
بودیم ما که ایشان را می پرستیدیم [illegible] فألقوا پس بیفکنند بتان الیهم القول سوی ایشان
سخن را یعنی خدای بتان را گویا گرداند تا ایشان را جواب دهند وگویند إنکم لکاذبون
[illegible] که شما دروغ گویانید [illegible] ما شما را نفرموده بودیم به پرستش [illegible] میپرستیدید بلکه هوای خود
را پرستش میکردید [illegible] ونصاری ویهود [illegible] مسیح وعیسی وعزیر وملائکه [illegible] علیهم السلام
در بعث [illegible] ما ایشان را [illegible] باذن [illegible]
[illegible] ایشان شرمنده [illegible]
[illegible] وألقوا إلى الله ومیفکنند بخدای یومئذ السلم در آن روز صلح را یعنی
خواهند [illegible] حکم خدا را یا اسلام [illegible]
[illegible] وضل عنهم [illegible]
یعنی باطل [illegible] ما کانوا یفترون [illegible]

شرکائهم

ایشان

و دستگیری ایشان چه جای شفاعت از ایشان شفاعت نپسندند الذین کفروا آنانکه کافر شدند و بند ای
وصدّوا باز داشتند مردمان را عن سبیل الله از راه خدای یعنی از ایمان بحضرت مصطفی صلی الله علیه
و آله زدناهم بیفزاییم ایشان را عذابا عذابی فوق العذاب بر عذاب بما کانوا بسبب آنکه بودند که منع مردم از اسلام
یفسدون تباه میکردند پس یک عذاب برای کفر ایشانست و یکی برای منع دیگران از اسلام و
گفته اند زیادتی عذاب آنست که مارانی بزرگ مثل گردن شتران بر ایشان گمارند و ایشان
از دهان ایشان شده خواهند که در میان آتش پنهان شوند و در زاد المسیر گفته که پنج جوی از زیر عرش
بطرف ایشان روان گردد دو بسوی شب و سه بسوی روز معذب شوند در مقدار شبی از شبهای دنیا و به
دیگری در مدت اندازه روزی از روزهای جهان و گویند زیادتی عذاب بر عقرب باشد و
یوم نبعث و یاد کن ای محمد روزی که برانگیزیم فی کل امة در میان هر گروهی شهیدا علیهم
گواهی بر کردار و گفتار ایشان من انفسهم از نفسهای ایشان یعنی پیغمبری که هم از ایشان مبعوث
بوده بدیشان وجئنا بک و بیاریم ترا شهیدا گواه برین گروه یعنی بر امت تو تا بر تصدیق مومنان
و تکذیب مشرکان گواهی دهی ونزلنا و فرو فرستادیم علیک الکتاب بر تو قرآن را تبیانا
لکل شیء بیان روشن برای همه چیز از امور دین مفصل و اجمال صاحب مدارک فرموده که بیان
آنچه محتاج الیه از شرعیات در احکام منصوصه ظاهر است و در آنچه ثابت شده بسنت و اجماع
و قیاس مرجع آنها نیز قرآنست چه در آن مأموریم بمتابعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اطیعوا الرسول
و حجت کرده است ما را باجماع متابعه پدر بزرگ آنکه و یتبع غیر سبیل المؤمنین و فرموده بعبرت
و استدلال که اصل قیاس است حیث قال فاعتبروا یا اولی الابصار پس قرآن بیان همه

فوق العذاب

هؤلاء

باشد و هدی و راه نمودن بحق و رحمة و بخشایشی بر همه اگر بدان بگروند و بشری و مژدگانی
بهشت للمسلمین مر مسلمانان را خاصه ان الله یامر بالعدل بدرستی که خدای میفرماید براستی
یعنی بتوسط بر تعبیه چیزی خواه در اعتقاد چون توحید که متوسط است میان تعطیل و تشبیه
خواه در اخلاق چون جود که متوسط است میان بخل و تبذیر و شجاعت که متوسط است میان جبن
و تهور والاحسان و میفرماید بنیکویی در طاعت یا بحسب کمیت چون تطوع بنوافل یا بحسب
کیفیت چنانچه بمعنی الاحسان ان تعبد الله کانک تراه و ایتاء ذی القربی و امر میکند بعطا دادن
خویشاوندان زکوة و رسانیدن بدیشان آنچه بدان محتاج باشند وینهی عن الفحشاء
والمنکر و باز میدارد از فعلی که انکار کنند بر مباشرت آن و از افراط جرب معصیت در غیر موقع چون قتل
نفس و غصب اموال والبغی و از ستمکاری یعنی صفت شیطنت که مقتضای قوت و همیه است
بانبعاث شیطان و استیلا بر همه نوع و تکبر و تجبر بر ایشان یعظکم پند میدهد خدای شما را با امر و نهی لعلکم
تذکرون تا بوکه شما پند گیرید و این آیت جامع خیر و شر و هیچ خیر نیست الا که مندرجست در اقسام
مامورات او و هیچ شر نیست الا که اندراج دارد در منهیات او و از جهت آنکه موعظه ایست جامع
خطبا و وعظه در آخر هر خطبه میخوانند از عثمان مظعون منقولست که من در بدایت حال اسلام
آورده بودم بواسطه آنکه شرم داشتم از مبالغه پیغمبر صلی الله علیه و آله و ایمان در دل من قراری نداشت تا روز
نزدیک آن حضرت بودم و این آیه نازل شد پیغمبر بخواند که دانستم باطل گشت و دین اسلام در دل من
و تصدیق کردم و از مسجد بیرون آمده و آیت را بر ولید مغیره خواندم گفت ای پسر برادر من دیگر باره
بازخوان گفت ان له والله لحلاوة و ان علیه لطلاوة و ان اعلاه لمثمر و ان اسفله لمغدق و ما هو بقول البشر و

ابوجهل بعد از استماع این آیه گفت به درستی که خدای محمد را بمکارم اخلاق میفرماید و در زلال الصفا میفرماید
اکثم بن صیفی که از اکابر عرب و حکمای ایشان بوده همین آیه است و علما را درین بیان مأمورات و منهیات بحثی
بسیارست گویند عدل کلمه تساوی است یا قطع اعتداد یا طاعت در سر و جهر یا انصاف ادا و ایفا یا سویه
در حقوق یا حکم بحق و احسان بدنه و انعامست یا عفو از جرایم یا صبر بر امر و نهی یا ادای نوافل یا نیکی فرمودن
در عوض بدی یا اخلاص در عمل یا مشاهده در عبادت یا ایثار بر غیر یا دوست داشتن برای دیگران انچه برای
خود دوست میدارد و کاره شمردن برای غیر انچه برای خود کاره میدارد و ایتای ذی القربی صله رحم است و نیکی
کردن با ایشان بهرچه حاصل باشد از نعمت و اگر دولت و فضل [illegible] ندارد دیدار ایشان تازه دارد
ایشان نیز خود و اگر ضعیف و عاجزست و آن نیز نمیتواند دعا در باره ایشان و فحشا زناست یا انچه
پوشیده کنند از عملهای زشت یا بخل یا اصحاب شریعت یا ازاد در کنا یا انچه در شرع حدی بران مترتب
یا مخالفت میانه قول و فعل و منکر شرکست یا انچه عقل آنرا منکر بود یا انچه در شرع وجهی نداشته باشد
یا انچه وعیدی من عند الله مقرر بود یا انچه خدا را بخشم آرد یا اصرار بر گناه و بغی ظلمست یا کبر یا تعظیم و تطاول
سببی یا تجسس عیوب مردم یا غیبت ایشان یا طعن بر مومنان یا تجاوز از حق بباطل در لطایف
القرآن این آیه آورده که استقامت ملک به چیز ماموره و اضطراب آن به چیز منهی و هر
ازینها ثمره دارد ثمره عدل ظفر و نصرتست و نتیجه احسان ثنا و مدحت و فایده صله رحم انس و الفت
اما نتیجه فحشا افتادن در دنیاست و ثمره منکر برانگیختن اعدا و حاصل بغی محروم ماندن از مقصد و در فصول
عبد الوهاب فرموده که عدل توحیدست و محبت خدا و احسان درستی عقیدت و فرستادن [illegible]
به دو ایتای ذی القربی محبت اهل بیت است و دعای ایشان در وسیط گفته که عدل در افعال باشد

واحسان

و احسان در اقوال پس بجا باید که ذکر آنحضرت عدل زبان صادق است و ابا حد گفت شکر انچه اسم احسان
بر وی راست بود و [illegible] در حقایق آورده که فحشا کذب و بهتانست و هر چیزی که در اقوا
بود و منکر ارتکاب معاصی است و هر بدی که در افعال باشد در بحر الحقایق فرموده که عدل است
که هر چه بنده را داده اند از آلات جسمانی و قوی روحانی و علوم و احوال همه را در طلب حق صرف کند
آنرا در طلب حق طلبیت و احسان آنکه هر نوع بگوی که عرفان قولا و فعلا حق بجای آری و ایتای ذی القربی
آنکه نزدیکان خیلی کنی و نفس دیگر از همه نزدیکترست و ورا از مهالک هوا باز داری و فحشا
آنکه ترا از خدا باز دارد و منکر انکه ضلال آن وقف بر و مترتب بود و بغی صورت صفات نفسانی است
و اقوی ابتغوه بریاضت باید شکست تا قواعد سلوک درستی یابد زیرا که اعدی عدوک بدترین دشمنان
نفس است [illegible] ای سگ نفس بخوام بیکاره ... که ظلم [illegible]
تا صد صفت جان بره [illegible]
است و باقی وجوه و حقایق و نکات این آیه در جواهر التفسیر توان یافت وَاَوْفُوا
و وفا کنید بِعَهْدِ اللّٰهِ به پیمان خدای اِذَا عَاهَدْتُمْ چون عهد بستید مراد عهد السفت یا عهودی که میان
مردم معهود باشد و اصح آنست که نزول این آیه در شان جمعی است که با حضرت رسالت صلی الله علیه و
سلم در مکه عهد بستند و غلبه قریش و ضعف مسلمانان مشاهده کرده جزع و اضطراب در ایشان پدید آمد
و شیطان خواست که ایشان را نقض عهد کنند حق سبحانه بدین آیه ایشان را از چنین دعا منع فرمود وَلَا
[illegible] کرد اید و فریفتید که به عهد وفا کنند تَنْقُضُوا الْاَیْمَانَ و مشکنید سوگندها یعنی پیمانها را بَعْدَ تَوْكِيدِهَا
پس از استوار ساختن آنها بسوگند وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللّٰهَ و حال آنکه ساخته اید حضرت خدای را عَلَيْكُمْ

توکیدها

بر پیمانهای خود کفیلا گواه ان الله یعلم بدرستی که خدای میداند ما تفعلون انچه میکنید از نقض عهد
وسوگند و لا تکونوا و مباشید کالتی نقضت مانند ان زنی که بشکافت و باز کشاد غزلها
ریسمان رشته خود را من بعد قوة پس از قوت استحکام ان انکاثا پاره و پاره یعنی از هم بر کند
غزل خود را در حالتی که رشتهای تاب داده است یعنی محکم و قوی اورده اند که در عرب زنی بود نام
او ریطه یا رابطه و در مباطحی کوید حطه نام داشت و ملقب بود بحمقا یا خرقا و او را کنیزان بود
ان زن از اول بامداد تا نصف النهار خود میرشت و کنیزان را رشتن میفرمود و بعد از نصف النهار
میگفت تا از رشتهای خود و کنیزان تاب باز میدادند تا خراب و ضایع می شد پیوسته عادت
او این بودی حق سبحانه تشبیه میفرماید شکستن عهد را به پاره کردن رسن میفرماید از رسن حق الرسن
تاب داده خود را ضایع میکند و مردم عاقل سر رشته عهد خود را سر انگشت نقض پاره نکند تا حکم و
اوفوا بعهدی اوف بعهدکم جزای وفا بپایند گرت هواست که ولد انکسلد پیوند نگهدار رشته
تا نگهدارد تتخذون ایمانکم میگیرید عهد و سوگند خود را دخلا بینکم خیانت و فرو
ومکر در میان شما ان تکون امة بسبب انکه باشند گروهی یعنی کفار هی اربی من امة ایشان
زیادت از گروهی دیگر در عدد و مال یعنی از مسلمانان مراد انست که قریش را از مسلمانان بیشتر
و مال ایشان را وافرتر دیدند میخواهید که بمزخرف و حیل معاش کنید انما یبلوکم الله جز این نیست که می آزماید
خدای شما را به بوفای عهد تا مردمانرا معلوم شود که چنگ اعتصام در حبل وفا که میزنند و عهد خدای و بیعت
پیغمبر صلی الله علیه واله که وفا میکنید ولیبینن لکم و هر اینه پیدا کند برای شما یوم القیامة روز
رستخیز ما کنتم فیه انچه هستید که در ان تختلفون اختلاف میکنید در شان بعث

و چون اگر شاء الله و اگر خواستی خدای لجعلکم هر اینه کردانیدی شما را امة واحدة یک گروه
متفق در اسلام ولکن یضل ولیکن فرو میگذارد در ضلالت من یشاء هر کرا خواهد
و یهدی و راه می نماید بتوفیق من یشاء هر کرا اراده کند و لتسئلن و هر اینه سوال کرده
خواهید شد در محشر عما کنتم تعملون از انچه بودید که عمل کردید و لا تتخذوا ایمانکم
و فرا مگیرید سوگندان خود را دخلا بینکم عذر و مکر میان یکدیگر فتزل قدم بلغزد قدم
از شارع اسلام بعد ثبوتها بعد از استواری ان و تذوقوا السوء و بچشید اندوه
و رنج در دنیا بما صددتم بسبب انکه باز ایستید عن سبیل الله از راه خدای یعنی از وفا
بعهد و لکم و مر شما راست در اخرت عذاب عظیم عذابی بزرگ تعدی عظیمت
مر ضعفای اهل اسلام را که میخواست از عهد پیغمبر صلی الله علیه واله بر کردند و قریش ایشان را وعده
میدادند که اگر رجوع بدین ما کنید ما به شما منافع بسیار رسانیم حق تعالی فرمود که و لا تشتروا و مخرید یعنی بدل
مکنید بعهد الله عهد خدای و بیعت پیغمبر او را ثمنا قلیلا بهای اندک یعنی بچیزی حقیری از مال دنیا
که قریش شما را وعده میدهند ان ما عند الله بدرستی که انچه نزد خداست برای وفاداران از نعیم
دینی و ثواب اخرت هو خیر لکم ان بهترست شما را از ان چه قریش شما را وعده میکنند
ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید ما عندکم انچه نزدیک شماست از اعراض دنیوی ینفد
سپری میشود و منقضی گردد و ما عند الله وانچه نزدیک خدایست از ثواب رحمت باق
همیشه است ولی انواع اعراض یکی از اعزه در شرح گلشن راز نوشته که هر عینی از اعیان موجوده فی الخارج
را دو اعتبارست یکی من حیث الحقیقه وان عبارت از ظهور نور حق در صور مظاهر ممکنات

دابر التجلی شهودی گویند و اعتبار دوم من حیث التخلق والتعبیر وازین حیثیت که اشیا را ممکن میگویند
وظلال می باشند جمیع نقایص بوجود ذات ممکنه ازین وجه منسوب میدارند پس از وی صورت باید
غیر ذات . خوی نظر یعنی حال اوست . ونزدیکی ما عندکم ینفد شسوند . چزی ما عنده باقی شود ما عندکم
ینفد اشارة باعتبار ثانیست و ما عند الله باق باعتبار اول ای توصفت بیان ما هی هیچ همه از توان ما
هیچ . هرچه خیال ما نقش . هرچه گوید زبان ما هیچ هیچ ولنجزین و هر اینه جزا دهیم الذین
صبروا آنان را که صبر کردند بر فاقه و فقر با مشقت بر تکالیف یا بر آزار کفار یا شکیبایی نمودن بر عهد و پیمان
خود یعنی اهل بیعت را صلی الله علیه و آله که بی نوائی صبر نموده از عهد برنگشتند بدهیم اجرهم
مزد ایشان را که النعیم بهشت با ثواب مضاعف باحسن ما کانوا یعملون به نیکوترین آنچه بودند که از
روی اخلاص عمل می نمودند شیخ زاهد رحمه الله فرموده که اگر یکی را از ایشان صد طاعت بود از یک
جنس چون نماز یا روزه و یا زکوة و صدقه بهتر و یکی از میان صد بهتر و تمامتر باشد ثواب آن یکی که تمامتر
بود بهم و باقی را هم چندریم و ثواب هر یک با ثواب آن بهتر برابر دهیم من عمل صالحا
هر که بکند کردار شایسته من ذکر او انثی از مرد یا زن و هو مؤمن و او مومن باشد
چه عمل که با انکار بود استحقاق ثواب ندارد فلنحیینه پس هر اینه زندگانی دهیم
در دنیا حیوة طیبة زندگانی خوش یعنی رزق حلال بوی دهیم تا ماکل و ملابس او پاک
بود وگفته اند حیوة طیبه حلاوة طاعتست با قناعت یا ملکه با عمل صالح یا عاقبت یا رضا بقضا
قول آنست که حیوة طیبه در بهشت خواهد بود چه زندگی در دنیا مشوب بتنغیص و کدورتست بخلاف
برانکه گر حیاة طیبه کسی راست که حیات [illegible] دار شناخت خدای و صدق معامله با خدای و وقوف بر

منهج او خدای و اعراض از ما سوای خدای در حقایق سلمی مذکورست که حیاة طیبه استعانت بالله
بما سوی الله مع چون تو دارم همه دارم دگر هیچ نباید ولنجزینهم اجرهم و دهیم ایشان را
مزد ایشان باحسن ما کانوا یعملون به نیکوترین کاری که کرده اند فاذا قرأت القرآن
پس چون خواهی که بخوانی قرآن را فاستعذ بالله پس پناه جوی بخدای من الشیطان الرجیم
از دیو رانده شده یعنی بگوی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم . خواجه پارسا قدس سره در تفسیر
خود آورده که مختار از چهارده روایت که الفاظ استعاذه وارد شده اینست و امر باستعاذه
قبل از قراءت بقول جمهور امر استحبابست و باختیار جمعی از کبرای دین بر سبیل ایجاب و در تفسیر
[illegible] ست که استعاذه بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرض بوده بوقت قراءت
و اقتدا [illegible] بر سبیل سنت و صاحب استعاذه در اوایل بوده تیسیر التفسیر مسوق آمده انه
لیس له بدرستی که نیست ابلیس را سلطان تسلطی و غلبه علی الذین آمنوا بر آنانکه گرویده
[illegible] ستیزه کنند وعلی ربهم و به پروردگار خود در دفع وساوس او یتوکلون توکل میکنند
[illegible] انما سلطانه جز این نیست که تسلط او علی الذین یتولونه بر آنانست که او را دوست میدارند
[illegible] والذین هم به مشرکون و آنانکه ایشان بسبب شیطان شرک آرنده گان
[illegible] که کفار [illegible] نسخ یعنی از احکام کنند با یاران خود تحریه میکنند او در [illegible]
[illegible] میفرماید و روز دیگر از آن نهی میکند [illegible] آنست که او افترا میکند بر خدای و از
نفس خود سخن میگوید این آیت آمد واذا بدلنا و چون بدل کنیم آیة مکان آیة آیتی ناسخ را بجای
منسوخ والله اعلم و خدای داناتر است بما ینزل بآنچه میفرستد از ناسخ بحکمت

و مصلحت **قالوا** گویند کافران **انما انت مفتر** جز این نیست که تو افترا کننده بر خدای و از خود سخن میگوی
بل اکثرهم نه چنین است که میگویند بلکه بیشتر ایشان **لا یعلمون** نمیدانند حکمت نسخ و اثبات احکام
را **قل نزله** بگوی ایشان را که فرود آورد او را یعنی قرآن را **روح القدس** روح القدس که جبرئیل
است علیه السلام **من ربک** از نزد پروردگار تو **بالحق** براستی **لیثبت الذین امنوا** تا ثابت
دهد آنان را که ایمان آوردند و اعتقاد ایشان را بر اینسخ نسازد و با آنکه این کلام حق است یعنی چون آنرا
راست شنوند و رعایت صلاح و حکمت او را تدبر نمایند دل ایشان مطمئن میشود **و هدی** و دیگر نزول قرآن
قرآن برای هدایت **و بشری للمسلمین** و بشارت مسلمانان را به بهشت در خبر است
که غلامی رومی بود در عامر حضرمی را که خبر گفتندی و گویند دو غلام بود جبر و یسار که شمشیرها را صیقل
دادندی و اهل کتاب بودند پیوسته توریة و انجیل خواندندی و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بر ایشان بگذشتی استماع قرائت ایشان فرمودی و گویند غلام عایش نام بود از اهل کتاب
یا بلعم یا بلعام یا سلمان یا عداس و اصح آنست که او را ابو فکیهه گفتندی […] حضرت بنزد او
آمدی و تعلیم قرآن گرفتی قریش گفتند محمد از این غلام کلام حق می آموزد و یا میگوید آیه آمد که **ولقد
نعلم** و بدرستی ما میدانیم **انهم یقولون** آنکه ایشان میگویند **انما یعلمه بشر** جز این نیست که او را
می آموزاند آدمی یعنی جبر یا ابو فکیهه **لسان الذی** زبان آنکه **یلحدون الیه** تعلیم را با او میگردانند
یعنی گمان میبرند که معلم اوست **اعجمی** غیر عربی است یعنی فصاحت ندارد **و هذا** و این قرآن **لسان
عربی مبین** زبان عربی روشن است که شما با وجود کمال فصاحت و نهایت قوت بر انشا
عاجز اید از اتیان بمثل آن عاجزید پس دعوی آنکه می آموزاند عجمی شکسته زبان مر آنحضرت را کلمات

عربیت

بچنین بلاغت و فصاحت ظاهر البطلان است **ان الذین** بدرستی که آنانکه **لا یؤمنون** نمیگروند
بآیات الله بآیتهای کتابهای خدای و تصدیق نمیکنند که حق عند الله **لا یهدیهم الله** راه نمی نماید خدا
ایشان را بنجات نجات **و لهم** و مر ایشان راست **عذاب الیم** عذابی دردناک در
آخرت بجهت کفر ایشان بقرآن و نسبت افترا بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حال آنکه
مفتری ایشانند **انما یفتری الکذب** جز این نیست که بر می بافد دروغ را **الذین لا یؤمنون** آنانکه نمی
گروند **بآیات الله** بآیتهای خدای یعنی قرآن و میگویند بر بافته است **و اولئک** و آن گروه مفتریان
هم الکاذبون ایشان دروغ گویانند و میگویند انما یعلمه بشر و حقیقت دروغ گفتن صفت
ایشانست در اخبار آمده که قریش بعد از تعرض حضرت صلی الله علیه و آله با […] باطلاع ایشان
با […] او از او در […] ایشان صحابه که حمایتی نداشتند چون بلال و خباب و عمار و پدر او یاسر و مادر او
سمیه رحمهم الله علیهم مشغول شدند و ایشانرا در رجوع بکفر اکراه کردند انکاهت در طریق خود ثبات قدم
ورزیده جفای قوم شکیبائی نمودند […] تعدی کردند و یاسر و سمیه شربت شهادت چشیدند و عمار از […]
و ضعف بدن که تحمل ایذا نداشت […] جفای قوم در آن بود […] خبر بحضرت رسول رسید که عمار کیش
کفار را قبول کرده از دین خویش بیزار شده حضرت فرمود که نه چنین است از سر تا قدم عمار از ایمان
پر است و ایمان بگوشت و خون او […] یعنی ایمان در باطن او چنان متمکن شده که بگفت […]
هیچ گونه تفاوت نپذیرد […] حضرت دست مبارک اشک او
پاک میکرد و میفرمود که […] **ان عادوا لک فعد لهم** اگر باز گردند تو باز گرد
ایمان […] **من کفر بالله** هر که کافر شد بخدای **من بعد ایمانه** از پس ایمان خود

خویش و مرتد گردید چون ابن خطل و طعمه و مقیس و امثال ایشان در معرض غضب ربانی باشند
إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ مگر کسی که اکراه کرده شود وَقَلْبُهُ و دل او مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ آرمیده باشد
بایمان و عقیده او متغیر نگردد چون عمار رحمه الله علیه وَلَٰكِنْ مَنْ شَرَحَ ولیکن هر کسی که گشاید
بِالْكُفْرِ بکفر سینه را یعنی اینجا که بکفر خویش برآید و بدان اعتقاد کنند فَعَلَيْهِمْ پس بر ایشان
غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ خشمی است از خدای وَلَهُمْ و مر ایشان راست عَذَابٌ عَظِيمٌ عقابی بزرگ
بجهت گناه بزرگ که ارتداد است ذَٰلِكَ آن عذاب عظیم مر ایشان راست بازگشتن ایشان بِأَنَّهُمُ
اسْتَحَبُّوا بسبب آنست که ایشان دوست داشتند و برگزیدند الْحَيَاةَ الدُّنْيَا زندگانی دنیا را
عَلَى الْآخِرَةِ بر نعیم آخرت وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر بجهت آنست که خدای لَا يَهْدِي راه نمی نماید که بسلامت
الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ گروه ناگرویدگان را یعنی مرتدان را بآنچه موجب ثبات بر ایمان باشد
أُولَٰئِكَ آن گروه الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ آنانند که مهر نهاد خدای عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان تا
قول حق در نیافتند وَسَمْعِهِمْ و بر گوشهای ایشان تا سخن حق نشنودند وَأَبْصَارِهِمْ
و بر دیدهای ایشان تا آثار قدرت حق نبینند وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ایشان غافلون و بیخبران لَا جَرَمَ
أَنَّهُمْ حقا و دران هیچ شبهت نیست که ایشان فِي الْآخِرَةِ در سرای دیگر هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشان زیان
کاراند چه سرمایه عمر ضایع کرده و بازار دینی سودی بدست نیاورده و غلبیر را در شهر قیامت
خود دست تهی و دل پر حسرت و ندامت خواهد بود بیت قیامت که بازار مینو نهند
منازل باعمال نیکو دهند بضاعت بچندانکه آری بری وگر مفلسی شرمساری بری
ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ پس بدرستی که پروردگار تو لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مر آنان را که هجرت

کردند بسوی مدینه چون خباب و صهیب و سالم و بلال رضی الله عنهم مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا از پس آنکه
عذابی کشیده بودند و از کفار ایذا و تمام یافته ثُمَّ جَاهَدُوا پس جهاد کردند وَصَبَرُوا و شکیبا
بودند بر جهاد إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو مِنْ بَعْدِهَا از پس هجرت و جهاد و صبر
لَغَفُورٌ هر آینه آمرزنده است عفو کننده از ایشان گناهان گذشته رَحِيمٌ مهربان است ایشان را
توفیق طاعت دهد در زمان آینده يَوْمَ تَأْتِي یاد کن روزی که آید كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی یعنی
هر انسانی تُجَادِلُ جدل کند عَنْ نَفْسِهَا از نفس خود یعنی [illegible] است کند نفس خود را اشتغال
عاصی گوید چرا معصیت کردم مطیع گوید چرا طاعت بیشتر نکردم تا هر کسی سعی کند و مجادله نماید در خلاص
نفس خود گوید نفسی نفسی وَتُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ و تمام داده شود هر نفسی مَا عَمِلَتْ جزای آنچه
کرده است وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم دیده نشوند در مکافات وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا
و بیان کرد خدای مثلی قَرْيَةً كَانَتْ دیهی را که بود آمِنَةً ایمن از نزول قاصره و قصد جابره مُطْمَئِنَّةً
آرامیده و اهل آن آسوده يَأْتِيهَا می آید بر آن دیه رِزْقُهَا روزی اهل وی یعنی اقوات
ایشان رَغَدًا فراخ و بسیار مِنْ كُلِّ مَكَانٍ از هر جانبی یعنی از اطراف و جوانب
آنرا فَكَفَرَتْ پس کافر شدند یعنی اهلاک و کفر ورزیدند بِأَنْعُمِ اللَّهِ بنعمتهای خدای
و شکر نگذاردند فَأَذَاقَهَا اللَّهُ پس بچشانید خدای اهل آنرا لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ
پوشش گرسنگی و ترس بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ بدانچه بودند که کردند از عملهای بد استعاره کرده
رزق را برای ادراک اثر ضرر و لباس را برای چیزی که کسی را فرا گیرد و بپوشد آنچه [illegible]
فرمود که این مثل برای مکه است که ایمن بودند از قتل و غارت و در رفاهیت می گذرانیدند

همین نعمت بعثت حضرت محمد صلی الله علیه واله کافر شدند خدای مبدل کردانید فراخی ایشان را بقحط با هفت
سالی در جدب وخشک سالی مانده از غایت جوع مردار میخوردند وخون می آشامیدند و آن بد دعای حضرت
بود که اللهم اشدد وطأتك على مضر وابعث عليهم سنين كسني يوسف ودیگر ایشان را
بدل کرد بخوف یعنی ترس مسلمانان در دل ایشان افکند تا هر کجا که از بیت اهل اسلام بودند
ترک تردد بسفر شام نمودند و بر نفس ومال خود ایمن نبودند ولقد جاءهم و بدرستی که آمد بایشان
رسول پیغمبر از ایشان یعنی محمد صلی الله علیه واله فکذبوه پس تکذیب کردند او را فاخذهم پس فرو گرفت ایشان را
العذاب پس فرو گرفت ایشان را عذاب یعنی قحط وترس وهم ظالمون و حال آنکه ایشان
ستمکاران بودند بر نفس خود بشرک وتکذیب آورده اند که پس کسی بحضرت رسالت صلی الله علیه
واله فرستادند که اگر عداوت با مردان کردند زنان وکودکان چه گناه کرده اند حضرت
دستوری داد تا چیزی از طعام بمکه بردند فکلوا پس بخورید ای گروه مؤمنان از
مما رزقکم الله از آنچه روزی داده خدای شما را ... دکان حلالا طیبا
بی شبهه و پاک کو خطاب با مؤمنان است ایشان را امر میفرماید که حلال خورید واشکروا
و سپاس داری کنید نعمت الله نعمت خدای را ان کنتم ایاه اگر هستید که خدای را تعبدون
می پرستید یا فرمان می برید انما حرم جز این نیست که حرام کرد علیکم المیتة بر شما مردار را
والدم وخون روان ولحم الخنزیر وگوشت خوک را و آنچه از روی حیوان جز آن وما اهل و آنچه آواز
بلند کرده شود لغیر الله برای غیر خدای به بدان در وقت ذبح آن یعنی بنام بتان بکشند فمن
اضطر پس هر که بیچاره شود ومحتاج گردد بخوردن یکی از این محرمات غیر باغ نه طلب کننده

الایه

ولا عاد ونه خورنده بالای سیری فان الله پس بدرستی که خدای غفور آمرزنده است
گناه مضطر را رحیم مهربانست در رخصت او ولا تقولوا ومگویید لما تصف السنتکم برای آنچه
که وصف میکند زبانهای شما یعنی بمجرد وصف زبان خود ومگویید الکذب دروغ را یعنی هر چه
زبان شما میکند دروغ میگویید و آن دروغ کدامست اگر گفتید هذا حلال این حلالست
یعنی آنچه در شکم بحیره وسایبه باشد حلالست بر مردمان ما وهذا حرام واین حرامست
یعنی همان که مذکور شد ... است بر زنان میگویید که این حلال و آن حرامست لتفتروا تا
افترا کنید علی الله الکذب بر خدای دروغ را و گویند خدای ما را باین فرموده است
ان الذین یفترون بدرستی که آنانکه بر می بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را لا یفلحون
رستگاری نیابند از عذاب قیامت متاع قلیل آنچه بر افترا میکنند بهره اندکی
بود از منافع که در دنیا ولهم ومر ایشانراست عذاب الیم عذابی دردناک یعنی دایم باشد
در آخرت وعلی الذین هادوا و بر آنانکه بدین یهود درآمدند حرمنا حرام کردیم ما
قصصنا علیک آنچه خواندیم بر تو من قبل پیش از نزول این سوره یعنی سوره انعام وهو قوله
وعلی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر الایه وما ظلمناهم وستم نکردیم بر ایشان بتحریم آن ولکن کانوا
ولیکن بودند که بواسطه کثرت گناه انفسهم یظلمون بر نفسهای خود ستم کردند تا مستحق عقوبت شدند ثم
ان ربک پس بدرستی که پروردگار تو للذین عملوا السوء مر آنانرا که گناه کردند بجهالة
بسبب غفلت و نادانی وعدم تفکر در عواقب امور ثم تابوا پس بازگشتند بخدای من بعد ذلک
از پس آن عمل بد واصلحوا و بصلاح آوردند کار خود را ان ربک بدرستی که پروردگار تو من بعدها

من بعدها لغفور هر اینه آمرزنده است گناه را بسبب توبه رحیم مهربانست که قبول
میکند توبه را از بنده ان ابرهیم بدرستی که ابراهیم که خلیل جلیل است صلوات وسلامه علی
نبینا وعلیه کان امة بود امتی یعنی جامع کمالات وفضایل بود که یافته نشدی مجموع ان الا متفرق
در اشخاص بسیار یعنی الا ذنبیست کبری ان یجمع العالم فی واحد مصرع جانا تو یگانه ولی ذات تو هست
مجمع آثار کمالات همه کو نبندیش از الفای وی در اتقیس بر روی زمین غیر از وی موحدی نبود پس او تنها
امتی بود قانتا لله فرمان بردار خدای او را حنیفا مایل از ادیان باطله بدین حق ولم
یک ولم یبود من المشرکین از شرک آرندگان چنانچه زعم قریش است و بود شاکرا لانعمه سپاس
دارنده مر نعمتهای خدای را اجتباه برگزید خدای او را و ابرهیم نبوت وهداه و راه نمود او را
الی صراط مستقیم براهی راست که طریق توحید است واتیناه و دادیم او را فی الدنیا حسنة
در دنیا نیکویی که ذکر جمیل است یا اولاد و ابرار یا محبت در دلهای خلق که همه ارباب ملل او را دوست دارند و [illegible]
شاکر و بید چنانکه حضرت رسالت صلی الله علیه و اله از نسل او ست ما [illegible] صلوات بر [illegible] صلوات [illegible]
عالم است اللهم صل علی محمد واله کما صلیت علی ابراهیم وال ابراهیم وانه فی الاخرة بدرستی که ابراهیم در
دران سرای لمن الصالحین از شایستگانست در درجات عالیه [illegible]
که چیست که او را داده [illegible] ثم اوحینا الیک پس وحی کردیم
بتو ان اتبع ملة ابرهیم حنیفا که [illegible] تابع ملت ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] اتباع سلوک [illegible] پس اتباع آنحضرت مر ابراهیم

علیها الصلوة والسلام بسبب آن بود که [illegible] مبعوث شده [illegible] دون او بود [illegible]
والاخرین علیه [illegible] که آنحضرت از جمله انبیا و اولیا افضل و اکمل است و [illegible]
[illegible] اصفیا [illegible] وما کان
من المشرکین [illegible] و نبود ابراهیم علیه السلام از جمله شرک آرندگان [illegible]
[illegible] که حق سبحانه [illegible] موسی را علی نبینا وعلیها
السلام [illegible] اسماعیل [illegible] از استعمال [illegible] شده پرستش حق نمایند [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] قبول کردند [illegible] نبودند و میان ایشان نیز اختلاف [illegible]
[illegible] روز شنبه اختیار کنیم که حق سبحانه دران روز از آفریدن خلق عالم فارغ شده و قومی [illegible]
[illegible] روز یکشنبه اولی است زیرا که دران روز ابتدا آفرینش کرده حق تعالی [illegible]
[illegible] تعظیم شنبه بر ایشان فرض کرد و دران باب تشدید عظیم فرمود انما جعل السبت
[illegible] که نهاده شد تعظیم یعنی نوشته گشت فرض علی الذین اختلفوا فیه بر آنانکه اختلاف
کردند [illegible] تعظیم شنبه [illegible] و [illegible] مشغول نشوند وان روز را عید [illegible]
[illegible] و این تکلیف [illegible] شاق [illegible] حضرت موسی علی نبینا وعلیهما
السلام [illegible]
[illegible] وان ربک و بدرستی که خداوند تو لیحکم هر اینه
حکم خواهد کرد بینهم میان ایشان یوم القیمة روز رستخیز فیما کانوا دران چیزی که بودند
[illegible] فیه یختلفون [illegible] اختلاف میکردند [illegible]

فرموده که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که خدای عبادت روز جمعه را نوشت بر امتی که پیش از
ما بودند ایشان در آن اختلاف نمودند و خدای ما را بدان راه نمود فلنا الیوم ولليهود غدا وللنصارى بعد
غد ادْعُ بخوان ای محمد خلق را إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ براه پروردگار خود بِالْحِكْمَةِ بسخنی محکم یعنی
دلیلی که حق را ثابت و شبهه را زایل کرداند وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ و پندی نیکو که خطابات مقنعه و کلمات
نافعه است وَجَادِلْهُم و جدال کن با ایشان یعنی مباحثه نمای بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ براهی که آن
نیکوترست یعنی برفق و خشنودی و ترتیب مقدمات ظاهره گفته اند حکمت برای دعوت خواص است و
موعظه حسنه برای ارشاد عوام و جدال برای دفع معاندان در ترجمه کشف آورده که طریق دعوت
اشارتست بمناهج ثلثه وصول اعنی شریعت و حقیقت و طریقت و بعضی از محققان حقیقت انرا کویند که بنده
را بی واسطه از حق حاصل اید و شریعت آن بود که حصول آن بواسطه رسل باشد و طریقت رعایت ادب
در طریق سلوک و بعد ما باب دعوت از سه وجه مفتوح کشته اول باب حکمت و آن موهبت جبرئیل
بی واسطه جبرئیل فایض شده و حقیقت عبارت است از کرامتی که حق [illegible] و در آن مجال شرکت نباشد پس تخصیص
باب حکمت بنور حقیقت مناسبت دوم باب موعظه حسنه و تخصیص آن بطریقت که مبنی بر
عبادات ادب و نیکویی و محافظت جانب حق و خوشی خوی است اولی می نماید سیوم جادلهم بالتی
هی احسن و آن مخصص براه شریعت است که بنای آن بر تکلیف احکام و بیان اوامر و نواهی است
و تلبیس و توضیح آن [illegible] و براهین محتاج و بحجج و دلایل مفتقر و ازین کلام حقایق نظام کمال دعوت سید انام
و شمول آن در طوایف خواص و عوام را معلوم و مفهوم میکردد و از سخنان شیخ عطار است قدس سره
بیت نور او چون اصل موجودات بود ذات او چون مطلق ذرات بود واجب امد دعوت

بِالْمُهْتَدِينَ

هم بر جمله [illegible] دعوت ذرات بود و [illegible] إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو هُوَ أَعْلَمُ
او داناتر بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ بانکه که کمراه شد از راه حق که دین اسلامست وَهُوَ أَعْلَمُ و او داناتر
است براه یافتگان بر تو که محمدی غیر از دعوت و بلاغ احکام نیست اورده اند که چون حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله روز حرب احد سید الشهداء حمزه را رحمه الله علیه شهید کرده مثله کرده بودند محزون کشت و فرمود که
اگر ظفر دهد مرا خدای بر ایشان هر اینه مثله کنم هفتاد تن را بعوض تو حق سبحانه فرستاد که وَإِنْ
عَاقَبْتُمْ اگر عقوبت کنید یاداش کسی که با شما عقوبت کرده است فَعَاقِبُوا پس عقوبت کنید
بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُم بمانند آنکه عقوبت کرده شده اید بِهِ بدان یعنی ایشان یکی را مثله کرده اند شما
یکی را مثله کنید نه هفتاد را وَلَئِن صَبَرْتُمْ و اگر صبر کنید و از عقوبت ایشان بگذرید لَهُوَ هر اینه آن صبر
خَيْرٌ لِّلصَّابِرِينَ بهترست مر صابران را از انتقام و منع مظلوم کاری عظیم بجزیست از ثنای خدای
بر ایشان بر انکه صابر باشند آورده اند که آن حضرت بعد از نزول آیه ترک عقوبت کرد کفارت سوگند
داد وَاصْبِرْ و شکیبا شو در انچه بتو رسید وَمَا صَبْرُكَ و نیست شکیبایی تو إِلَّا بِاللَّهِ مگر بعون
و توفیق خدای وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ و اندوهناک مباش بر اعراض کافران از تو یا بر تسلط ایشان بر تو
وَلَا تَكُ و مباش فِي ضَيْقٍ در تنکدلی مِّمَّا يَمْكُرُونَ از انچه سکالند از حیلها إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
بنصرت و معونت مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوا با انانست که پرهیز کردند از شرک و معصیت وَالَّذِينَ هُم
و با انانکه ایشان مُّحْسِنُونَ نیکو کارانند یعنی موحدان و مخلصان و گفته اند تقوی اشارتست
بتعظیم امر خدای و احسان عبارتست از شفقت بر خلق و مدار کار اسلام برین دو صفت است بیت
ز احسان خاطر مردم شود شاد بتقوی خانه دین کرده اباد بسوی این دو منهاج رستگاری رضای حق [illegible]

سورة بنی اسرائیل الجزو الخامس عشر

بسم الله الرحمن الرحیم

سُبحان الذی پاکی و بی‌عیبی او راست که بکمال قدرت اسری بعبده ببرد در شب بنده خود را که محمد است صلی الله علیه و اله لیلاً شبی یعنی بعضی از شب من المسجد الحرام از مسجد حرام که کعبه محیط حرم است یا از خانه ام هانی چه مکه و حرم او همه مسجدند الی المسجد الاقصی بسوی مسجد دورتر از اصل مکه یعنی بیت المقدس الذی بارکنا ان مسجدی که برکت کردیم حوله بگرداگرد او که ارض شام است هم برکت دین که او مهبط وحی و معبد انبیاست و هم برکت دنیا که مکشوف گردانیدیم او را بانهار و بسیاری میوه و فراخی معیشت و ارزانی بهای [illegible] لنریه تا بنمائیم او را من آیاتنا از دلایل قدرت ما که در اندک زمانی از مکه بشام رفت و بیت المقدس را مشاهده نمود و انبیا را دیده و وقوف بر مقامات ایشان حاصل کرد و بر عجایب و غرایب اسمانها اطلاع یافت اکثر علما بر انند که معراج در سال دوازدهم از بعثت بوده و در ماه او اختلاف کرده اند که ربیع الاول یا رمضان یا شوال یا ربیع الاخر و اشهر انست که بیست و هفتم است از رجب و رفتن ان حضرت به بیت المقدس بقرآن ثابت شده و منکران کافرست و عروج بر اسمانها و وصول بعرش و کرسی باحادیث صحیحه مشهوره قریب بحد تواتر ثابت گشته و هرکه انکار ان کند ضال و مبتدع باشد. بیت شاهد معراج نبی و او ست / هرکه معترف نیست بدین کافرست. ای که نکته [illegible] این وصال / نیست پا را [illegible] خیال / عقل چه داند که بمقام است این / عشق شناسد که چه دام است این. و معتقد اکثر اهل اسلام انست که عروج ان حضرت بجسد و روح بوده معا و در بیداری واقع شده و [illegible] قصه نقل چند [illegible]

از صعود ارباب [illegible] منکر قدرت بیت انکه سرشت عشق از جان بود / سیر او [illegible]

و در ان شب جبرئیل با جوقی از ملائکه امده و ان حضرت را از حجره ام هانی بمسجد الحرام برده و بعد از شق [illegible] و غسل بر براق سوار ساخته به اندک فرصتی به بیت المقدس رسانیده بیت شبی رخ تافته زین دیر فانی / بخلوت در سرای ام هانی / رسیدش جبرئیل از بیت معمور / براق برق سیر اورده از نور / و کران [illegible] سبک خیز / براندن [illegible] وقت [illegible] تیز. روایت صحیح انست که حضرت رسالت صلی الله علیه و اله در بیت المقدس انبیا و ملائکه را دیده و ایشان را امامت کرده از صخره معراج بر امده بر براق با جبرئیل علیه السلام و در اسمان اول ادم را و در دوم عیسی و یحیی و در سیوم یوسف و در چهارم ادریس و در پنجم هرون و در ششم موسی و در هفتم ابراهیم علیهم السلام دیده و بر ایشان سلام کرده جواب شنیده و سدرة المنتهی و بیت المعمور و طوبی و کوثر و بهشت را نظر وی در امد و جبرئیل نزدیک حجاب از مواقفت وی باز ایستاده گفت لو دنوت انملة لاحترقت بیت فبان کرم [illegible] براند که در سدره جبرئیل از و باز ماند و از انجا تا حجاب نور و ظلمت قطع کرده بجایی رسید که براق نیز از رفتار باز ماند پس بر رفرف سوار گشته بپای عرش و هفتاد هزار نوبت از حضرت عزت خطاب ادن منی شنیده و هر نوبت ان حضرت را ترقی دیگر دست داده تا قدم بر دنا بنهاد و از انجا بمنظر فتدلی جلوه گر شده پس بخلوت خاص مکان قاب قوسین او ادنی در امده استماع اسرار فاوحی الی عبده ما اوحی فرموده بیت کلام سرمدی بی نقل بشنید / خداوند جهان را بی جهت دید / چو بیانش از حد دیدن بیرون بود / مپرس اما که کیفیت که چون بود. و بنقل صحیح ثابت شده که ان حضرت ثنای الهی بکلمات التحیات لله و برکاته مخاطب گشت و در تشریف این سلام [illegible]

خود را داخل ساخته و نمود که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین — چو کرده وعدهای لطف و در گوش
نکرده انبیت نموده از اسماعیل و در جنب مراجعت بهشت و درجات او و دوزخ و درکات آن
نظری در آوردند و صدیق نماز برای امت عرض آن تعیین کردند و به بیت المقدس باز آمد و متوجه شد که
قریش را دید و مدت این سفر سه ساعت و بقولی چهار ساعت بوده — مرا از اندازه بیرون
نمی توان برد که چون رفته بود — عقل درین واقعه حاشا کند — عشق نه حاشا که تماشا کند — او بوده اندکه
چون بامداد همین شب قصه معراج تقریر نمود مومنان تصدیق نمودند و کفار استبعاد عظیم نموده نشانها
بیت المقدس پرسیدند و ان مجلس محبوب در پیش وی متمثل گشته از هر چه طلب میدند نشانها باز داده و از
کاروانهای خود خبر جسته بصریح با ایشان گفت و انانکه مدد توفیق رفیق بود در انکار و تکذیب افزودند
القصه حق سبحانه آن حضرت را بمعراج برد تا آیتهای ملک و ملکوت ببیند و دیگر آنکه تصدیق و تکذیب
منکر و مقر ظاهر گردد — انه — بدرستی که خدای — هو السمیع — اوست شنوای سخنان کفار در تکذیب
البصیر — بینا باحوال مومنان در تصدیق و در قولی سمیع و بصیر بمعنی مسمع و مبصر است یعنی شنواند محمد را صلی
علیه و آله و سلم کلام خود و بنمود او را از آیات قدرت بر دوام خود و بعضی ضمیر را عاید بانحضرت داشته
در نفحات مذکور است که بدرستی که محمد شنوا بود مران خبر را که بدان خطابش کردند و بینا بود مر آن
چیز را که بوی نمودند و در بحر الحقایق آورده اند که بنمودیم او را از آیات که مخصوص است بجلال و جمال انه هو السمیع
بسمعنا البصیر ببصرنا — بیت — چو در مکتب پیشانی رسید — چو گویم که آنجا چه دید و شنید — ورق در
نوشتند و گم شد سبق — شنیدن نه بی حق بود و دیدن بحق — و چون در مرات الصفا صفات المصطفی
قصه معراج بر سبیل استقصا آورده ایم و نکات و دقایق و حقایق عروج و نزول و ادله قاطعه بر اثبات

این معنی و منع منکران این طریق استیفا کرده و انجا بسط اطناب مطوی ساخته رجوع نموده شد
تفسیر — و الله علیم خبیر — و آتینا — و دادیم ما — موسی الکتاب — موسی را علیه السلام توریه — و جعلناه
هدی — و ساختیم کتاب یا موسی را — هدی لبنی اسرائیل — راه نماینده فرزندان یعقوب علیه
السلام و گفتیم مر ایشان را — الا تتخذوا — آنکه فرا مگیرید — من دونی — بجز من — وکیلا
تکیه‌گاهی که کار خود را بوی گذارید — ذریة من حملنا — ای ذریة الکسی که برداشتیم او را در کشتی
مع نوح — با نوح علیه السلام مراد سام است که ابراهیم علیه السلام جد بنی اسرائیل است از
نسل او بود یعنی نعمت نجات از طوفان که بپدران شما ارزانی داشتیم یاد کنید و شکر آن
بجا آرید — انه — بدرستی که نوح — کان — بود — عبدا شکورا — بنده سپاس دارنده که
در همه حالات از اکل و شرب و قیام و قعود و رکوب و مشی خدا را شکر گفتی این
تعریف است ذریه را با قتدا به پدر در شکر نعمت الهی که موسی بدیشان رسانید — و قضینا — و اعلام
کردیم یعنی پیغام فرستادیم — الی بنی اسرائیل — بسوی بنی اسرائیل — فی الکتاب — در توریت و پیغام
کردیم که بخدایی که شما — لتفسدن — هر اینه فساد کنید و تباهی از شما پدید آید — فی الارض — در زمین شام
مرتین — دو بار فساد اول ایشان مخالفت احکام توریت بوده و ناشنیدن اوامر شعیا علیه
السلام که پیغمبر ایشان بود و فساد ثانی قتل یحیی و قصد زکریا و عیسی علیهم السلام بود و حق سبحانه
ایشان را خبر داد که شما دو نوبت فساد خواهید کرد — و لتعلن — و بلند خواهید شد — علوا
کبیرا — بلند شدنی بزرگ یعنی سرکشی خواهید کرد و از طاعت من و تکبر خواهید نمود و بیاد خواهید کار
من — فاذا جاء — پس چون بیاید — وعد اولیهما — وعده عقاب فساد اول از آن هر دو

بَعَثْنَا برانگیزیم و مسلط کنیم عَلَیْکُمْ بر شما عِبَادًا لَنَا بندگانی مارا هست اضافه صلوات
فه اضافه مدح چه مراد بخت نصرست بقول اصح و گفته اند جالوت یا سنحاریب یا رئیس عمالقه پس
صفت ایشان میگوید که أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ خداوندان کارزار سخت و سیاطی که مهیب باشند
اوازهای ایشان چون رعد و حشمهای ایشان چون برق فَجَاسُوا پس در ایند خِلَالَ الدِّيَارِ
بمیان سرایهای شما برای قتل و غارت و اسیر وَكَانَ و هست این حکم وَعْدًا مَفْعُولًا وعده کرده
شده یعنی لابدست ازانکه نبود ثُمَّ رَدَدْنَا پس باز گردانیم لَكُمُ الْكَرَّةَ برای شما دولت
را تا غلبه کنید عَلَيْهِمْ بر ایشان که شما را قتل و غارت کردند و مقهور ساختند ایشان را وَأَمْدَدْنَا
كُمْ و مدد دهیم شما را بِأَمْوَالٍ بمالها از نوع وَبَنِينَ و بزیادتی پسران وَجَعَلْنَاكُمْ
و سازیم شما را أَكْثَرَ بیشتر از بیشتر نَفِيرًا از روی وعده یعنی زیاده سازیم از انچه پیش از
قتل بودید یا مجتمع شده توانید با خصمان مقاومت کردن آن إِنْ أَحْسَنْتُمْ اگر نیکوئی کنید
أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ نیکوئی کرده باشید با نفسهای خود چه ثواب ان بشما رسد وَإِنْ أَسَأْتُمْ
واگر بدی کنید فَلَهَا پس وبال او مر نفس شما را باشد و پس در مدارک اورده از
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام که من هرگز با کسی نیکوئی نکرده ام و بدی نیز بکسی نرسانیده
پس این ایه خوانده یعنی هر چه کسی میکند با خود میکند بیت در جهان گر نیک و گر بد کرده ام
هر چه کردم جمله با خود کرده ام فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید وَعْدُ الْآخِرَةِ وعده عقاب نوبت
دیگر بر افساد دوم و بین الافسادین دویست و ده سال بوده حق سبحانه میفرماید که
چون وعده عقوبت ثانیه در رسید بفرستیم گروهی را بشما یعنی طیطوس رومی و قوم او را برانگیزیم

لِيَسُوءُوا تا ان ورپتادن و برانگیختن بد بسازند وُجُوهَكُمْ رویهای شما را یعنی اثار غم و اندوه
بر بشره شما پیدا کنند و بعض لِيَسُوءَ واحد خوانده اند یعنی تا ان قوم روی شما را بد بسازند وَلِيَدْخُلُوا
الْمَسْجِدَ و تا در ایند به بیت المقدس كَمَا دَخَلُوهُ چنانکه در امدند در وی أَوَّلَ مَرَّةٍ
اول بار یعنی چنانچه نوبت اول قوم بخت نصر در امدند و مسجد را خراب کردند لشکر طیطوس نیز
در ایند وَلِيُتَبِّرُوا و تا هلاک کنند و نیست سازند مَا عَلَوْا انچه غالب شوند بران
هلاک کردنی درین قصه خلاف بسیارست و هر مفسری نقلی که بدو رسیده ایراد
نموده و قول اصح و اشهر که در مختار القصص و غیر ان از کتبی که در اخبار انبیا علیهم السلام نوشته
اند چنان است که چون سلطنت بنی اسرائیل در ولایت شام بصدیقه رسید از اولاد
سلیمان علیه السلام و او مردی ضعیف حال و اعرج بود ملوک اطراف طمع در ولایت
ایشان بسته متوجه ان صوب شدند اول سنحاریب ملک موصل با مدد و تعاقب او سلما
پادشاه ادربیجان برسیده هر دو تا با پس بیت المقدس نمودند با یکدیگر محاربه اغاز کردند
اتش قتال میان ایشان اشتعال پذیرفت و دریای مبارزت از صرصر مخاصمت بموج
در امد بیت سپه دران سپه در هم فکندند ؛ صلای مرگ در عالم فکندند ؛ ز پیکان
عالمی را ژاله بگرفت ؛ ز خون نا روی زمین را لاله بگرفت ؛ عاقبت سطوت بیت الهی ظهور
نموده هر دو لشکر از یکدیگر منهزم گشتند و غنایم ایشان بدست بنی اسرائیل افتاد دیگر باره
پادشاه روم و ملک صقالبه و پادشاه اندلس هر یک با لشکری جرار همه تیغ زن و نیزه گذار
در بیت المقدس جمع شدند و چون زینت سلطنت شرکت نتابد ایشان نیز اغاز

کرده ملک لشکر ارامی و نبرد از رای قیام و اهتمام نمودند پس درافتادند همچون شیر غران بکوزه تیغ و شمشیر
بر آن بنی اسرائیل اللهم اشغل الظالمین بالظالمین واخرجنا من بینهم سالمین غانمین آغاز کردند و مکافات
نکبت و غبار را دیار بر دیده آن خاکساران پاشیده غنیمت را غنیمت دانسته و دلها بر قرار
نهاده از تیغ دلیران گریزان شدند نه جای قرار و نه راه ستیز نهادند ناچار رو در گریز اموال ایشان
نیز بدست بنی اسرائیل درآمد و چون غنیمت پنج لشکر عظیم در خزانه تصرف درآوردند تمام کام
آن الالباب لیطیع ان راه استغنی سر تکبر از گریبان عصیان برآورده دست تغلب از آستین
طغیان بیرون کرده حکم توریه را یکطرف نهاده به ضد از میان پیغمبر علیه السلم آنچه از ایشان اراده
گفت از آنچه در توریه مقرر شده این اف داوولت میکنید و خود را در معرض سخط الهی می‌اندا
ختید نشنیدند حق سبحانه بخت نصر مجوسی را که کاتب سنجاریب بود و بعد از فوت او بحکومت
ملک نوبت رسید بر ایشان گماشت تا بیامد و با ایشان حرب کرده غالب شد و مسجد
را خراب کرد و توریت را بسوخت و هفتاد هزار از بنی اسرائیل برده بگرفت این عقوبت
اوّل بود بعد از آن کورش همدانی که زنی از بنی اسرائیل خواسته بود از این حال خبر یافت مال بسیار
برگرفت و بیت المقدس را بنا و ساکنه عمله باخود آورده بیک سال عمارت و لایت ایلیا اشتغال نمود
تا بحال اول باز آمد دیگر باره بنی اسرائیل خوش وقت شدند و اولاد و اموال ایشان روز بروز
باز دیاد نهاد باز سودای مخالفت از نهاد ایشان سر بر زد یحیی معصوم را علیه السلم بقتل رسانیدند
و قصد هلاک عیسی علیه السلم کردند عقوبت دوم در رسید و طیطوس رومی بر ایشان غلبه کرده
دیگر باره مسجد را خراب کرده اند و خیمه‌های ایشان از نجاست پر دو حق سبحانه در توریت بعد از

نوعی دیگر خواهد بود عقوبت با ایشان گفته بود که عَسَى رَبُّكُمْ شاید که پروردگار شما بعد از عقوبت
ثانیه یعنی اگر توبه کنید چنین است اَنْ يَرْحَمَكُمْ آن رحمت کند بر شما و باز شما را شغل و سازد وَ
اِنْ عُدْتُمْ و اگر باز گردید بتوبتی دیگر با فرمانی عُدْنَا باز گردیم ما بتوبه سیوم عقوبت دیگر
وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ و گردانیدیم دوزخ را لِلْكَافِرِينَ برای ناگرویدگان حَصِيرًا زندانی
که در آنجا باز داشته شوند و بر خروج قادر نباشند و بنی اسرائیل نوبت سیوم عود کردند به
تکذیب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و تفصیل و جلا جل و قریظه و خواری معاف کشتند
اِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ بدرستی که این قرآن يَهْدِي راه می نماید لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ برای که راست
و پاینده تر است مر راهها یعنی طریق اوامر و نواهی وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ و مژده میدهد قرآن مر
گرویدگان را الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ آنان که میکنند عملهای شایسته أَنَّ لَهُمْ بانکه ایشان را
هست أَجْرًا كَبِيرًا مزدی بزرگ یعنی بهشت وَأَنَّ الَّذِينَ و هم بشارت میدهد مؤمنانرا
بانانکه لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ نگرویدند بسرای آخرت أَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده کرده ایم برای ایشان
عَذَابًا أَلِيمًا عذابی با الم یعنی آتش دوزخ پس مومنانرا دو بشارت است ثواب
ایشان و عقاب اعدای ایشان وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ و دعا میکند آدمی و خدای را میخواند در وقت
غضب بر نفس و مال و عیال خود بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ مثل دعا خواندن او به نیکی مراد از
حارث است که عذاب را از خدای بدعا میخواست که امطر علینا حجارة من السماء وَكَانَ الْإِنْسَانُ
و هست آدمی عَجُولًا شتاب کننده در دعای تامل در عاقبت آن یا تعجیل دارد در انقلاب
احوال بحالی نه در صبر تحمل دارد و نه در اضطراب و نه در گرما سکن است و نه در سرما وَجَعَلْنَا

اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وگردانیدیم شب و روز را آيَتَيْنِ دو علامت که دلالت کند
بتعاقب یکدیگر و قدرت حکیم مطلق جل ذکره فَمَحَوْنَا پس محو کردیم آيَةَ اللَّيْلِ
ایتی را که شبست یعنی ظلمت او را محو ساختیم باشراق آفتاب وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ
و ساختیم ایتی را که روزست مُبْصِرَةً روشن که در وی همه چیز بینند لِتَبْتَغُوا تا طلب
کنید در روشنی او فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ افزونی در معیشت از پروردگار خود و گفته اند ایه روز آفتاب
و ایه شب ماه و محو اه نقصان نور ماه است از بدریه تا محاق و در لباب از ابن عباس نقل میکند
که پیش ازین ماه و آفتاب در نور مشابه یکدیگر بودند و بدان سبب روز از شب ممتاز نبود حق
سبحانه جبرئیل را علیه السلام فرستاد تا پر خود بر روی ماه مالید و نور او محو گشت و آفتاب بر حالت
خود بماند پس معنی ایه بدین قول انست که محو کردیم نور ماه و آفتاب را روشن کذاشتیم
وَلِتَعْلَمُوا تا شما روز از پی اکتساب معایش خود در روید و تا بدانید از اختلاف حرکات شمس و قمر عَدَدَ
السِّنِينَ شمار سالها وَالْحِسَابَ و حساب اجال و مواسم اعمال وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیزی را که
بدان محتاجید از مهمات دینی و دنیوی فَصَّلْنَاهُ بیان کردیم در قرآن یعنی چیزها هویدا ساختیم
تَفْصِيلًا بیان کردنی وَكُلَّ إِنْسَانٍ و هر آدمی را خواه مومن و خواه کافر أَلْزَمْنَاهُ الزام کردیم
او را طَائِرَهُ عمل او یعنی انچه تقدیر کرده اند در روز ازل او را لازم ساخته ایم فِي عُنُقِهِ در گردن
او یعنی او را ناچارست ازان و ان ملازم اوست چنانچه طوق لازم عنق است و در زاد المسیر
از مجاهد رحمه الله نقل میکند که هر مولودی را کاغذی است از گردن او اویخته و در انجا نوشته
که شقی ام سعید بعضی بر انند که اعراب به پریدن مرغ از راست یا از چپ تفال میکرده اند

از جانب یمین نشانه یمن میگرفته اند و طرف شمال را نشانه نحوست میدادند پس انجا استعاره
کرده است طایره را با انچه سبب خیر و شر بود و در عین المعانی اورده اند که طایر ان کتابست
که روز قیامت پران پران بدست بنده اید و معنی فی عنقه انست که عهده او در گردن اوست
وَنُخْرِجُ لَهُ و بیرون اوریم برای هر ادمی يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز كِتَابًا نوشته که صحیفه
عمل اوست يَلْقَاهُ مَنْشُورًا ببیند ان کتاب را باز کشاده در تبیان اورده که چون ادمی در سکرات
موت افتد نامه عمل او در پیچند و چون مبعوث شوند باز کشاده بدست وی دهند و گویند اقْرَأْ كِتَابَكَ
بخوان نامه اعمال نوشته خود را و دران روز همه ادمیان خوانند اگرچه خواننده نبوده و خطاب با هر یک خواهد
رسید که نامه خود که املا کرده بخوان كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ بس نفس تو امروز عَلَيْكَ
حَسِيبًا بر تو شمار کننده یعنی خود ببین که چه کرده و مستحق چه نوع جزائی عمر گفته که حاسبوا قبل ان تحاسبوا
امروز دفتر اعمال خود در پیش نه و در نگر که از نیک و بد چه ساخته و چون فرصت داری در تدارک احوال خود
کوش که فردا مجال تلافی نخواهد بود اليوم عمل بلا حساب وغدا حساب بلا عمل در کشف
الاسرار اورده که پیری پسر خویش گفت امروز هر چه با مردم گوئی و هر چه از ایشان شنوی و هر عملی که کنی
چون شبانگاه شام باشد عرض کن ان پسر نماز شام بگفتی تمام ان روزه گذارد و گفتار خود با پدر بگفت پدر روز
دیگر همین حال از پسر درخواست پسر گفت ای پدر زینهار هر چه خواهی از رنج و کلفت بگویم این حساب
دادن بگذار که طاقت ندارم پدر گفت که من ترا درین کار رنجی دادم تا هشیار باشی و از موقف حساب
غافل نشوی که ترا طاقت یک روزه حساب دادن با پدر نیست همه عمر با حق تعالی چون باز خواهی داد
بیت تو که نتوانی حساب صبح و شام ۞ پس غرض چون گوی حساب تمام ۞ از همه عملهای نه بوجه صواب

چشمه فرشته کرد حساب مَنِ اهْتَدَىٰ هر که راه یابد و براه راست رود فَإِنَّمَا يَهْتَدِي
پس هر آینه که راه می یابد لِنَفْسِهِ برای نفس خود یعنی خود راه یافتن او را نجات خواهد داد
و پس وَمَن ضَلَّ و هر که گمراه شد فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا هر آینه که گمراه میشود بر نفس خود یعنی گمراهی
او را هلاک خواهد کرد و پس وَلَا تَزِرُ و بر ندارد وَازِرَةٌ هیچ نفس بردارنده وِزْرَ أُخْرَىٰ
گناه نفسی دیگر ولید مغیره کافر از ایشان گفت متابعت من کنید و من گناهان شما را بر دارم حق سبحانه
میفرماید که هر نفسی بار خود بر خواهد داشت نه بار دیگری وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ و نیستیم ما عذاب
کننده قومی حَتَّىٰ نَبْعَثَ تا وقتی که بر انگیزیم و بفرستیم رَسُولًا فرستاده بدیشان تا ایشان را
براه راست خوانند و حجت بر ایشان لازم کند وَإِذَا أَرَدْنَا و چون خواهیم أَن نُّهْلِكَ قَرْيَةً
آنکه هلاک کردانیم اهل شهری و دیهی أَمَرْنَا بسیار گردانیم مُتْرَفِيهَا متنعمان آن موضع را یا امر کنیم بدان
متنعمان آن شهر را بانا فرمان برداری بر زبان رسولی که بدیشان [illegible] فَفَسَقُوا پس ایشان از حق
رسول بیرون روند و فسق کنند فِيهَا در آن شهر فَحَقَّ پس واجب شود عَلَيْهَا بر اهل آن دیه
كلمه عذاب که سبقت گرفته است در حکم ازلی یعنی مستوجب عقوبت شوند فَدَمَّرْنَاهَا پس از بنیاد بر کنیم
ایشان را و خراب سازیم منازل ایشان را تَدْمِيرًا هلاک کردنی و از بنیاد بر کندنی وَكَمْ أَهْلَكْنَا
و چه بسیار هلاک کرده ایم مِنَ الْقُرُونِ از اهل قرنها مِن بَعْدِ نُوحٍ از بعد نوح علیه السلام چون عاد
و ثمود و امثال ایشان [illegible] دنیا مدتی که اعمار اهل عصر از آن [illegible] وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ
بسنده است پروردگار تو بِذُنُوبِ عِبَادِهِ بگناه بندگان خود خَبِيرًا دانا که ذنوب
نهان ایشان را داند بَصِيرًا بینا که خطیات آشکارای ایشان را بیند آورده اند که منافقان در غزا

با مومنان بیرون میرفتند و غرض ایشان حصول غنیمت بود نه خلوص [illegible] حق سبحانه و تعالی
که مَّن كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ هر که باشد که از روی حساب همت خواهد این جهان شتابنده یعنی نعمت
و لذت او را عَجَّلْنَا لَهُ بشتابانیم برای او فِيهَا در دنیا مَا نَشَاءُ آنچه خواهیم از نعمتها
لِمَن نُّرِيدُ از برای آنکسی که ما خواهیم از طالبان دنیا ثُمَّ جَعَلْنَا پس آماده کنیم لَهُ جَهَنَّمَ
برای او دوزخ را و در آخرت يَصْلَاهَا در آید بدوزخ مَذْمُومًا نکوهیده مَّدْحُورًا رانده از رحمت
خدای وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ و هر که خواهد آخرت یعنی بهشت را وَسَعَىٰ لَهَا و شتابد برای آن
یعنی سعی کند باعمال نیکو در طلب بهشت سَعْيَهَا آنچه سعی باشد وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه او مومن باشد
بایمان خالی از شرک فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه که جامع شروط ثلثه اند یعنی طلب آخرة و سعی و ایمان
كَانَ سَعْيُهُم هست سعی ایشان مَّشْكُورًا مقبول و پسندیده نزدیک خدای كُلًّا
نُّمِدُّ و هر یکی ازین دو گروه که طالبان دنیا و عقبی اند مدد دهیم و عطا دهیم هَٰؤُلَاءِ
این گروه مقید از کفار وَهَٰؤُلَاءِ و آن گروه را [illegible] یعنی هیچ کدام را محروم نکردانیم
بلکه مدد دهیم مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ از عطای خداوند تو وَمَا كَانَ و نیست عَطَاءُ رَبِّكَ عطای او
کار تو مَحْظُورًا منع کرده و باز داشته از مومن و کافر [illegible] در سرای دنیا
انظُرْ نگر بدیده اعتبار از روی حکمت كَيْفَ فَضَّلْنَا چگونه افزونی دادیم بَعْضَهُمْ
بعضی از ایشان را عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر از ایشان در روزی که بعضی را منفعت در آن و بعضی را [illegible]
تا تفضیل دادیم برخی را که طالب آخرة اند بتوفیق بر برخی که جوینده دنیا اند وَلَلْآخِرَةُ و هر آینه آن
سرای أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ بزرگتر است از روی درجه وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا و بزرگتر از جهت

یعنی تفاوت در آخرت بیش است زیرا که تفاوت بهشت بر درجات است و از درجه تا درجه برتر از حد

ما بین زمین و آسمان مسافت باشد و تفاوت دوزخ بدرکات است و از درکه تا درکه دیگر زیادتر از

همین مقدار بعید خواهد بود **لا تجعل** فرا مگیر ای آدمی **مع الله** با خدای **الها آخر** خدای دیگر

فتقعد که بنشینی در دوزخ جاوید **مذموما** نکوهیده یعنی موصوف بهمه بدیها **مخذولا**

فرو گذاشته یعنی محروم از همه نیکوئیها **الا تعبدوا** و حکم کرد پروردگار تو ای محمد بر مکلفان **الا**

که نپرستید **الا ایاه** مگر او را که خداوند حق است چه عبادت غایت تعظیم است

و نشاید الا کسی را که در غایت عظمت باشد **وبالوالدین** و دیگر آنکه نیکوئی کنید با پدر و مادر

نیکوئی کردنی عبادت خود را باحسان والدین مقترن بساخت زیرا که ایشان سبب آفرینند فرزند

او را **اما یبلغن** اگر برسد **عندک الکبر** نزدیک تو به بزرگ سالی و پیری **احدهما**

یکی از ایشان **او کلاهما** یا هر دو از ایشان یعنی زیند تا پیر شوند و محتاج خدمت تو گردند **فلا تقل**

لهما پس مگو مر ایشان را اف و آن کلمه صحراست که چون کسی از چیزی به تنگ آید یا بران گرد

یا بنا پاکی آلوده شود این کلمه گوید حق سبحانه فرمود که این کلمه مر ایشان را مگوی یعنی از ایشان تنگ

میا و صحبت ایشان را گران مشمر و بانگ بر ایشان مزن و سخن ایشان را جواب درشت باز مده

ولا تنهرهما **وقل لهما قولا کریما** و بگو مر ایشان را سخنی نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشان را بنام مخوان و گفته اند

با ایشان چنان سخن گوی که بنده گنه کار عاجز با خواجه خشناک درشت خوی گوید **واخفض لهما**

و فرود گیر برای ایشان **جناح الذل** بال تذلل و تواضع را یعنی با ایشان بزرگی و تکبر مکن بلکه

ملایمت و تلطف پیش آر **من الرحمة** از فرط بخشش بر ایشان برای آنکه تو دی روز محتاج ایشان

بوده

بوده ای بهیچ جهت و ایشان محتاج تو اند امروز و خدمت و تقویت **وقل رب ارحمهما** و بگو ای پروردگار

بخشای بر ایشان **کما ربیانی** چنانکه پروردند مرا **صغیرا** در حالتی که خورد بودم و حقیقت رعایت

از دوالله در حق والدین است که اگر مومند ایشان را بهشت رسان و اگر کافر اند راه نمای باسلام و ایمان

و خشنودی حضرت الهی بدعای والدین باز بسته است **من رضی عنه فانا عنه راض** پس موافق

حقوق ایشان بر الوافق عقوق پیش باید رفت **بهشت** اگر جنت پاره از دوان اوست قطره

از چشمه حیوان اوست و اب از تو دیدها روشن و شیر از خورد ولبان تست

زود خیرت قوت بود و خوشش روانی در وقت بود **ربکم اعلم** پروردگار شما

دانا تر است **بما فی نفوسکم** بانچه در نفسهای شماست از بر والدین و عقوق ایشان **ان**

تکونوا صالحین اگر باشید شایستگان یعنی نکوئی کنندگان مادر و پدر را **فانه کان**

پس بدرستی که خدای هست **للاوابین** مر توبه ارندگان را از عقوق یا رجوع کنندگان را به

حضرت او **غفورا** غفور و امرزنده **وآت ذا القربی** و بده خداوند خویش را **حقه**

را حق او حق ان نفقه و حسن معیشت با او اعظم و شوده که حق اقارب آنست که اگر درویش

باشند و محتاج باشند بر ایشان نفقه کنی و گفته اند مراد بذی القربی اقارب حضرت رسول الله علیه السلام

و حق ایشان اعطای خمس است بدیشان از آنجه حق سبحانه مقرر فرموده در تفسیر ثعلبی مذکور است

که امام علی ابن الحسین علیهما السلام مردی از اهل شام پرسید که قرآن میخوانی گفت آری گفت

در سوره بنی اسرائیل خوانده و آت ذا القربی حقه جواب داد که خوانده ام و گویا شما اهل آن قرابتید که

خدای تعالی ذکر کرده است باعطای حق شما امام فرمود که آری اهل آن قرابت مائیم **والمسکین** و بده درویش را

وابن السبیل و راه گذری را حق ایشان از زکوة ولا تبذر تبذیرا و اسراف مکن یعنی
پراکنده مساز مال خود را در انچه نشاید پراکنده ساختن مجاهد رحمه الله فرموده که اگر کسی همه
در وجوه خیر صرف کند اسراف نباشد و اگر جوی یا حبه در باطل خرج نماید اسراف باشد ان المبذرین
بدرستی که اسراف کنندگان کانوا اخوان الشیاطین برادران دیوان یعنی امثال
ایشان در شرارت و اتلاف اموال عرب هرگز التزام عادت نمی کنند و متابعت امور
ایشان نماید گویند اخوانهم آورده اند که کفار اموال خود را بریا و سمعه خرج میکردند و جهت
یک مهمان شتران متعدد میکشتند حق تعالی ایشان را نکوهش میکند که در تضییع اموال ایشان دو[ستند]
وکان الشیطان و هست دیو مر پروردگار خود را کفورا ناسپاس یعنی با حد نعمت او جنس باید که نکنی او را
زمان برد در خبر است که بلال و اهل چیزی طلبیدندی که حاضر نبودی و آن حضرت از غایت شرم از ایشان
اعراض کردی آیه آمد واما تعرضن عنهم و اگر اعراض کنی از محتاجان صحابه ابتغاء رحمة برای
انتظار روزی که میدن من ربک ترجوها از نزد یک پروردگار خود امید میداری انرا فقل لهم
پس بگوی ایشان را قولا میسورا سخن نرم و نیکو یا دعا کن برای درویشان با سانی کشیدن بار
فقر یا وعده ده ایشان را آورده اند که بعد از نزول این آیه چون از آن حضرت چیزی طلبیدندی و حاضر
نبودی فرمودی که یرزقنا الله وایاکم در اسباب نزول آمده که صبیی یا یهودی بر کرد بفرمود
رسن اگر حضرت رسالت صلی الله علیه واله از موسی کلیم سخی ترست و جهت آزمایش دختر خود را
بجناب نبوت فرستاد دخترک آمد که یا رسول الله مادر من از شما پیرهن میطلبید حضرت
فرمود که زمان تا زمانی برسد تو ساعتی دیگر باز آی دخترک بعد از زمانی باز آمد که مادر من

عنهم

این پیرهن میطلبید که در بر شماست حضرت بحجره درآمده آن پیرهن بیرون کرده بوی داد و خود در خیمه
بنشست بلال قامت کشید و یاران منتظر آن حضرت بودند و بسبب برهنگی بیرون نمی آمد
آیه نازل شد ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک بربسته بگردن خود
یعنی بسبب آن توانا نباشی بر بخشش کنایت از امساک ولا تبسطها و مکشای دست را
کل البسط همه گشادن بسط عبارت از عطا و کل البسط اشارت است با سراف
یعنی اسراف مکن فتقعد که بنشینی ملامت کرده شده محسورا در مانده و محتاج خلق تعالی
با عتدال جهت پیشوا مید و از طرفین او که در تقتیر و تبذیر منع است میکند و در جمع البحرین آورده
یعنی آیه آمده وحی [illegible] میشد از سر امساک دست در گردن که فضلیت
نکو [illegible] مکن بجانب اسراف نیز چندان میل که هر جهت [illegible]
[illegible] چو در میانه این هر دو راه [illegible] تفاوت که از آفتاب تا بهی پس اختیار وسط
است در جمیع امور بدان دلیل که خیر الامور اوسطها ان ربک بدرستی که آفریدگار تو یبسط
الرزق گشاده میکند روزی را لمن یشاء برای هر که خواهد ویقدر و تنگ میسازد هر که
ارادت او اقتضا میکند و این بسط و قبض از محض حکمت و کس زهره اعتراض ندارد انه کان
بدرستی که او هست بمصالح بندگان خود خبیرا بصیرا دانا و بینا ولا تقتلوا و مکشید اولاد
کم فرزندان خود را خشیة املاق از ترس درویشی نحن نرزقهم ما روزی میدهیم
ایشان را وایاکم و شما را نیز پس غم رزق ایشان مخورید مصرع که هر کس که او جان دهد نان دهد
ان قتلهم بدرستی که کشتن ایشان کان خطأ هست خطایی کبیرا بزرگ

ملوما

بقتل نفس وانقطاع **ولا تقربوا الزنا** و نزدیک مشوید بزنا و گردانیدن مکنید بدو **إنه** بدرستی که زنا **كان فاحشة** هست عملی زشت **وساء سبيلا** و بد راهی است در تفسیر زاهدی آورده که راه عظیم [illegible] و کبیر است **ولا تقتلوا** و مکشید **النفس التي** آن نفسی را که **حرم الله** حرام کرده است خدای قتل او را و آن اهل ایمانند و ذمی و معاهد که ایشانرا نباید کشتن **إلا بالحق** مگر بحکم راستی یعنی قصاص بر و لازم شود یا مرتد گردد یا زنا کند بشرط احصان **ومن قتل** و هر که کشته شود **مظلوما** در حالتی که بستم رسیده باشد یعنی مستوجب قتل نبود **فقد جعلنا** پس بتحقیق بدرستی که ما دادیم **لوليه** مر وارث او را یعنی که بعد از قتل او متولی امر او است **سلطانا** تسلط و قوی که قصاص کند قاتل را یا دیت ستاند **فلا يسرف** پس باید که ولی اسراف نکند **في القتل** در کشتن که قصاص بر و لازم است یعنی بعد از قتل او دو کس یا غیر قاتل را نکشد چنانچه در جاهلیت چون کسی کشته شدی وارث قاتل او نکشتی بلکه قصد مهتر قبیله او کردی حق سبحانه از آن نهی فرمود که ولی غیر قاتل را نکشد **إنه** بدرستی که ولی **كان منصورا** یاری داده شده در قصاص بعقوبت اقرار و حکام **ولا تقربوا** و نزدیک مشوید **مال اليتيم** بمال یتیم و در آن تصرف مکنید **إلا بالتي** مگر بآن طریقه که شرعا و عرفا **هي أحسن** بهتر و نیکوتر است یعنی معامله کنید که اصل مال او بر ای وی بماند و ربح آن [illegible] این معنی را التزام نماید **حتى يبلغ** تا برسد یتیم **أشده** بغایت قوة یعنی بلوغ رسید و رشد او بر وی ظاهر باشد **وأوفوا** و وفا کنید **بالعهد** بعهدی که بسته است خدای با شما از تکالیف یا به پیمانی که با یکدیگر میبندید **إن العهد** بدرستی که صاحب پیمان [illegible] سوال کرده شود [illegible] نور الله [illegible] و فاحوا [illegible] بجهد [illegible] رحمة الله آورده که خدای را [illegible] است بر [illegible]

ملازمت آداب در نفس با داء فرایض و در دل او خوف و خشیت و در روح او با تکا از مقام قرب دور نشود [illegible] او یا مکه [illegible] مشاهده ماسوا نکند و از هر عهدی خواهند پرسید تا کسی از عهده این [illegible] **وأوفوا الكيل** و تمام پیمایید کیل را **إذا كلتم** چون بپیمایید برای دیگری **وزنوا** و بسنجید **بالقسطاس المستقيم** و بترازوی راست یا بکپان **ذلك** این تمام پیمودن و راست سنجیدن **خير** بهتر است از خیانت **وأحسن تأويلا** و نیکوتر از جهت عاقبت **ولا تقف** و از پی مرو **ما ليس لك** چیزی که نیست ترا **به علم** بآن چیز دانایی یعنی تقلید و گمان از پی مرو تا ندانی [illegible] دانستم تا ندیدی مگوی دیدم و تا نشنوی مگوی شنیدم محمد ابن الحنفیه رضی الله عنه [illegible] ایة فرمود که گواهی دروغ مده **إن السمع** بدرستی که گوش **والبصر** و چشم **والفؤاد** و دل **كل أولئك** هر یک ازینها **كان عنه** باشد از نفس [illegible] خود **مسؤولا** معامله کرده یا از [illegible] پرسیده شده یعنی از ایشان خواهند پرسید که صاحب شما با شما [illegible] سوال کنند که چه شنیدی و چرا شنیدی و چشم پرسیده که چه دیدی و چرا دیدی و از دل پرسند که چه دانستی و چرا دانستی **ولا تمش في الأرض** و مرو بر زمین **مرحا** رفتن خداوند تکبر یعنی بخرام چنانکه متکبران خرامند **إنك** بدرستی تو **لن تخرق الأرض** نتوانی شکافت زمین را بپای و در کشیدن **ولن تبلغ الجبال** و در سی کوه‌های **طولا** از روی درازی قامت یعنی تکبر مکن که زمین شکافته نشود و با کوه هم سر نتوانی شد [illegible] و تعظیم چرا باید کرد پست زمانی [illegible] خداوند پاک برای بنده افتاده که گستاخ است **كل ذلك** همه اینها شمرده شد یعنی از اوامر و نواهی که از آیه **لا تجعل مع الله إلها آخر** تا اینجا مذکور گشت و آن [illegible]

یازده امر و چهارده نهی است و ابن عباس فرموده که این آیتها در الواح موسی علیه السلام مکتوب بوده **کل ذلک کان سیئه** هست بدی او یعنی آنچه منهی عنه است ازان **عند ربک مکروها** نزد پروردگار تو ناپسندیده **ذلک** آنچه مذکور شد از احکام **مما اوحی** ازان چیزیست که وحی کرد **الیک ربک** بسوی تو آفریدگار تو **من الحکمة** از علم [illegible] خواست لذاته و دانستن خیر العمل به **ولا تجعل** و فرا مگیر **مع الله** با خدای **الها آخر** خدای دیگر تکرار این حکم تنبیه است برانکه توحید اصل همه احکام است و لهذا در مفتتح و مختتم این امر نهی فرمود از شرک و در اول بیان کرد که در دنیا بر و مترتب باشد ذکر کرد که **فتقعد مذموما مخذولا** و در آخر عقوبتی که بران متفرع خواهد شد در عقبی ایراد نمود که **فتلقی** اگر شرک آری پس انداخته شود **فی جهنم** در دوزخ **ملوما** در حالتی که ملامت کرده شده باشی یعنی ملائکه و اهل ایمان ترا ملامت کنند **مدحورا** در حالتی که رانده باشی و در مانده و از رحمت خدای دور [illegible] شرک عتاب میکند با جمعی که گفتند الملائکه بنات الله میگوید **افاصفاکم ربکم** آیا برگزید شما را پروردگار شما و به پسران **واتخذ** و فرا گرفت برای خود **من الملائکة اناثا** از فرشتگان دختران این خلاف عادت شماست چه [illegible] که از دختران ننگ میداشتید و به پسران می نازیدید **انکم لتقولون** بدرستی شما میگویید **قولا عظیما** سخنی بزرگ که اضافه اولاد میکنید بوی سبحانه [illegible] نفس خود [illegible] و حکم [illegible] نسبت میدهید **ولقد صرفنا** و بدرستی که گردانیدیم و مکرر ساختیم برهان توحید را **فی هذا القرآن** در چندین جای از قرآن **لیذکروا** تا دریابند و پند پذیر شوند **وما یزیدهم** و نمی افزاید ایشان را این سخن

یکوید ملایکه دختران خدا است

الا نفورا مگر رمیدن و از حق دور شدن **قل** بگوی ای محمد **لو کان** اگر بودندی با خدای **معه آلهة** بحق خدایان دیگر **کما یقولون** چنانکه شما ای مشرکان میگویید و حفص بتاء میخواند یعنی چنانچه کافران میگویند **اذا لابتغوا** آنگاه از خدایان طلب کردندی **الی ذی العرش** بسوی خداوند عرش یا مالک ملک **سبیلا** راهی که بدفع او مشغول شدندی چنانچه ملوک میکنند یعنی حق سبحانه اینها تعبیت و نکوهش ایشان میفرمید که اگر ایشان خدای با شر خدای بودندی بایستی که راه منازعت جستندی و غلبه و عجز او از تو ذغی کردندی **سبحانه** پاکست **وتعالی** و برتر است **عما یقولون** ازانچه میگویند ایشان **علوا کبیرا** برتری بزرگ در تیسیر نقل میکند که یکی از اولاد خباب بن الارت رضی الله عنه گفته که بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله در وقت مبارک وی تسبیح گفت خدا را چنانچه همه قوم شنیدند و از روی تعجب گفتند یا رسول الله این چوب خشک چگونه تسبیح میگوید این آیت نازل شد که **یسبح له** تسبیح میگوید مر خدای را **السموات السبع والارض** هفت آسمان و زمین **ومن فیهن** و هر که در ایشان است از ملائکه و جن و انس **وان من شیء** و نیست هیچ چیزی **الا یسبح بحمده** مگر که تسبیح میگوید خدا را تسبیح متلبس بحمد او یعنی تنزیه میکند او را از سمات نقصان و ستایش می نماید بصفات کمال امام قشیری رحمه الله فرموده که تسبیح گوینده زنده گان اهل آسمان در زمین بزبان قاله و باقی زبان لسان الحال یعنی دلالت میکند با امکان و حدوث خود بر صانع واجب قدیم و این تنزیه است مر او را از لوازم امکان و از توابع حدوث پس همه اشیا مسبح او باشند **ولکن لا تفقهون** و لیکن شما ای مشرکان نمی یابید **تسبیحهم** تسبیح ایشان را چه شما از نظر صحیح و تعقل بیرون که آن فهم تسبیح ایشان

توان کرد نیست انه کان بدرستی که هست خدای حلیما بردبار که تعجیل عقوبت نمیکند
بر غفلت شما غفورا آمرزنده است آنرا که سخن خدای ایمان آرد در حقایق سلمی از ابوعثمان مغربی
قدس سره نقل میکند که تمام مکونات باختلاف لغات تسبیح الهی میگویند اما از استماع آن
و فهم نکنند مگر عالم زبانی که گوش دل او گشاده بود و نعم ما قال بیت هر گوش هر چیز در خروش است
دلی داند درین معنی که گوش است ، نه بلبل بر گلش تسبیح خوانست ، که هر خاری بتسبیحش زبانست
در فتوحات مذکورست که اگر مراد ازین تسبیح است که ایشان را بلسان الحال گویند پس ایراد
ولکن لا تفقهون تسبیحهم فایده نباشد و در باب ثانی عشر از سفر ثانی فرموده که ما گوش خود را
کسبتکی بزبان قال ذکر ملک متعال گفت و با او خطاب کرد چون مخاطبه عارفان و سخنان او انمود
که هر آدمی که او را دریابد در بحر الحقایق آورده که هر ذره از ذرات موجودات را زبانی است ملکوتی
که بتسبیح و حمد حضرت خداوند ناطق اوست بدان زبان حصا در دست حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله تسبیح گفت و شهادت انطقنا الله الذی انطق کل شیء اشارت بدان است بعین زبان
خواهد بود و تتمه سخنان درین باب از تفسیر [illegible] بر مطالعه توان نمود والتوفیق من المنان المعبود
آورده اند که ابوجهل و اضراب [illegible] قصد آن کردند که حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و آله بوقت قراءت
قرآن ایذا کنند و حضرت [illegible] خدای تعالی [illegible] را از چشم ایشان پوشیده داشت پس فرستاد که و اذا قرأت
القرآن و چون میخوانی قرآن را جعلنا بینک میسازیم ما میان تو و بین الذین
لا یؤمنون بالآخرة و میان آنانکه نمیگروند بدان جهان حجابا پرده مستورا پوشیده از
چشم ایشان تا ترا نه بینند و آزار نرسانند گویند حماله الحطب [illegible] نزول سوره تبت [illegible]

طلب پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون آمد و خواست که بر آن حضرت رسد او را در خانه ابوبکر
نیافت [illegible] و حضرت آنجا نشسته بود و قرآن میخواند ام جمیل صدیق را گفت
که صاحب تو کو که مرا هجو کرده تا از وی انتقام کشم ابوبکر گفت که او شاعر نیست که زبان هجا
[illegible] گفت فی جیدها حبل من مسد چیست [illegible] که در گردن من چه خواهد بود حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله ابوبکر گفت که از وی بپرس که درین خانه غیر تو کسی را می بیند ابوبکر گفت ای ام جمیل
درین خانه غیر از من کسی را می بینی گفت با من استهزا میکنی بخدای کعبه که غیر ترا نمی بینم پس
باز گشت و این آیه نازل شد که ما را در تلاوت قرآن از نظر کافران می پوشیم وجعلنا
و میسازیم یعنی می افکنیم علی قلوبهم بر دلهای ایشان اکنة پوششها ان
یفقهوه تا در نیابند قرآن را و آن پوشش حایل شود میان دل ایشان و فهم قرآن وفی
آذانهم و در گوشهای ایشان وقرا گرانی تا استماع قرآن نکنند چون قرآن معجز
از حیثیت لفظ و معنی پس از برای منکران او اثبات کرد الله [illegible] ایشان را از فهم معنی و ادراک
لفظ و اذا ذکرت و چون یاد کنی ربک فی القرآن آفریدگار خود در [illegible] وحده یگانه ولوا
علی ادبارهم برگردند کافران بر پشتهای خود یعنی باز پس روند نفورا در حالتی که برگزیدگان باشند
از استماع توحید [illegible] ایشان [illegible] نحن اعلم بما
یستمعون [illegible] می شنوند قرآن را به [illegible]
[illegible] اذ یستمعون الیک وقتی که گوش فرا میدارند سوی تو واذ
[illegible]

آورده‌اند که نضر بن حارث گفت که من میدانم که محمد چه میگوید ابوسفیان لعین گفت که من بعضی را از سخنان
وی راست میدانم ابوجهل لعین گفت مجنونست ابولهب گفت کاهنست حویطب شاعرش نام نهاد و ابن
ابی در شان این جماعتست إذ يقول الظالمون یاد کن ای محمد چون گفتند ستمکاران یعنی کافران
مر صحابه را که شما إن تتبعون متابعت نمیکنید و از پی نمیروید إلا رجلا مسحورا مگر
مردی سحر کرده شده یعنی او را سحر کرده‌اند و عقلش زایل شده یا مسحور یعنی ساحر باشد
یعنی انظر کیف بنگر که چگونه ضربوا لک الأمثال بزدند برای تو مثلها و تمثیل و توصیف کردند
مجنون و ساحر و کاهن و شاعر فضلوا پس گمراه شدند از طریق حق فلا یستطیعون
سبیلا پس نمی‌توانند یافت راهی که بسوی رشد و صواب یا راه نمی‌یابند بطعن تو بر
وجهی که متوجه باشد بلکه در کار خود متحیر شده‌اند و حیران مانده و در وصف تو سخنان نقیض میگویند
گاهی ترا ساحر میدانند و سحر از کمال عقل توان گفت و زمانی مجنون میخوانند و آن زوال عقل است
وقالوا و گفتند کافران که منکر بعث‌اند أإذا کنا آیا آن هنگام که شویم ما بعد از مرگ و مرور زمان
عظاما استخوانها ورفاتا و خاکهای خرد ریزه شده أإنا لمبعوثون آیا برانگیخته شدگان شویم
خلقا جدیدا آفریده نو و تازه استبعاد کردند که خاک خشک مخلوق تر و تازه چون شود قل
کونوا بگو گردید شما و این تمثیل است یعنی اگر فی المثل گردید چنین چون حجارة سنگ او حدیدا
یا آهن او خلقا مما یکبر یا آفریده از آن چیزها که بزرگ است و وقع دارد فی صدورکم
در سینه‌های شما مانند آسمان و کوه و هرچه از قبول حیات ابعد است البته حق سبحانه و تعالی شما را بمیراند و زنده گرداند
فسیقولون پس زود باشد که گویند من یعیدنا کیست که باز گرداند ما را یعنی زنده سازد

پس

پس از مرگ قل الذی فطرکم بگو آنکس که بیافرید شما را أول مرة اول بار که خاک بودید
پس اگر خاک بودید پس آنکه خاک را تواند جان داد در بدایت هم خاک را زنده تواند ساخت
در نهایت فسینغضون پس زود باشد که حرکت دهند إلیک رؤوسهم بجانب تو سرهای
خود را یعنی چنانکه کسی از تعجب سر خود می‌جنباند ایشان از روی انکار و استبعاد سر خود بجنبانند ویقولون
و گویند متى هو کی خواهد بود این بعث و حشر قل بگو عسى شاید که باشد قریبا
نزدیک چه هرچه آینده است او را نزدیک توان گفت و بعث شما واقع خواهد شد یوم
یدعوکم در روزی که بخوانند شما را خدای برای محاسبه یا اسرافیل در نفخه اخیر بجهت قیام از قبور
فتستجیبون پس شما اجابت کنید خدای را یا اسرافیل را بحمده در حالتی که قایل باشید
ستایش خود. در خبر آمده است که خلایق از قبور برآیند خاک از سرهای خود افشانند و میگویند
سبحانک اللهم وبحمدک و در تفسیر [illegible] حمد را بمعنی امر داشته چنانچه در آیه سبح بحمد ربک
ای صل بامره پس معنی این چنین است که خدا شما را بخواند و شما او را اجابت کنید او را وتظنون
و گمان برید از هول قیامت که در قبور رفته‌اید إن لبثتم درنگ نکردید إلا قلیلا مگر اندکی
چون آخرت را معاینه ببینند زندگی خود را در دنیا اندک شمرند یا نسبت آن پس باید که چون میدانند
آگاه امروز نیز حیوة دنیی را در جنب زندگی عقبی اندک شمرد و این اندک فانی را در کار آن
بسیار باقی صرف کنند تا در آن روز بعد از حسرت و ندامت در نمانند

حسرت بری [illegible] کسی کوی دولت ز میدان برد
که در ابتدای صحابه قولا و فعلا تقصیر نمی‌کردند مونسان

بهیچا تو ای طالبا فرید — بجز خار ...
که با خود نیفت للعقبا بدرد — ازو زنده کم ...

صورت حال بموقف عرض حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم رسانیدند حق تعالی در آن حال دستوری طلبیدند تا
کرم اتق ... در باره ایشان بدینها نزول فرمود ایه آمد که **وقل لعبادی** بگو مر بندگان مرا یعنی
مومنان را که با کافران **یقولوا التی** بگویند کلمه را که **هی احسن** آن بهتر باشد
یعنی در مقابله جفای ایشان درشتی نکنند بلکه دعا گویند که یهدیکم الله در میان آورده که
یکی عمر فاروق را دشنام داد او نیز خواست که در مقابله ستم کند حق تعالی این آیه فرستاد
که کذشت و یعفوا فرمود و گویند کلمه احسن نزد اهل تحقیق آن است با امر معروف و نهی منکر
محققان بر آنند که کلمه نیکوتر آنست که کسی را یاد نکنند مگر به نیکویی و اگر ملی درشتی کنند در برابر
او نیز می بخشد گویند **ان الشیطان** بدرستی که دیو **ینزغ بینهم** دشمنی می افکند میان آدمیان پس
ممکن که درشتی بازاء درشتی موجب ستیزه و عناد گردد و در آن صورت کار بالا زمون ادا ان
کند **ان الشیطان کان** بدرستی که شیطان هست **للانسان عدوا مبینا**
وادمی را دشمنی آشکارا که هر که کو صلاح آنرا گوید و فرمهلک او گوید **ربکم اعلم بکم**
پروردگار شما داناترست بحال شما بقول مخاطب مومنان اند آنرا نیکو بدار **ان یشأ یر**
حمکم اگر خواهد خدای بر شما بخشد و از تور کافر برهاند **او ان یشأ**
یا اگر خواهد **یعذبکم** عذاب کند شما را بتسلط کفار بر شما و گفته اند رحمت کند بهدایت
یا توحید و عذاب نماید با ضلال یا اقامت بر گناه و قول خطاب با کافرانست میفرماید
که اگر خواهد بخشد بر شما و عذاب دنیا را از شما برافکند و اگر خواهد هم در دنیا عذاب کند و مشیت
متعلق بعذاب دنیاست و در عذاب آخرت حکم مطلق است **وما ارسلناک**

و نفرستادیم ترا ای محمد **علیهم** بر کافران **وکیلا** نگاه دارنده که ایشان را از کفر نگاه
داری یا بایشان الی گرایان ایشان از ایمان شوی و اگر خطاب با مومنانست معنی این باشد
که نفرستادیم ترا بر مومنان کفیلی که ضامن اعمال ایشان باشی یعنی مواخذ گواهی شد بکردار
ایشان **وربک اعلم** و پروردگار تو داناترست **بمن فی السموات والارض** بانکه از آسمان
و زمین است یعنی احوال ایشان داند و مطلع ایشان فرونگذارد ... در انوار فرموده که قریش
استبعاد میکردند که چو اتیم ابوطالب پیغمبر باشد و برهنه و گرسنه قبله متابعت او کنند حق تعالی در این
ایه فرموده که قادرانا تریم باهل آسمان و زمین پس هر کرا خواهیم برای نبوت برگزینیم **ولقد**
فضلنا و بدرستی که افزونی دادیم **بعض النبیین** بعضی پیغمبران را **علی بعض** بر بعضی دیگر
دیگر بفضایل نفسانی و اکتساب از رذایل جسمانی نه بکثرت مال و بسیاری اتباع چنانچه ابراهیم را
بخلت و موسی را بمکالمت و محمد را صلوات الله علیه بمعراج و رویت و شفاعت **وآتینا**
داود زبورا و دادیم داود را کتاب زبور پس شرف او بدان کتابست نه به پادشاهی
او و زبور صد و پنجاه سوره است که در وی احکام حلال و حرام و حدود و فرایض نیست بلکه همه ثنای
الهی است و موعظه و صفت حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله و ستایش امت او
و ذکر زبور تنبیه است بر تفضیل آن حضرت چه در آنجا مسطور است که انه خاتم الانبیاء و امته خیر الامم
و ... ایه ولقد کتبنا فی الزبور اشاره بدین معنی هست **بیت** ای وصف تو در کتاب موسی
... نعت تو در زبور داود ... مقصود توئی ز آفرینش ... باقی بطفیل تست موجود ... آورده اند که قریش
بقحط و غلاء مبتلا شدند ... و ... زستادکه **قل ادعوا الذین** بگو ای محمد

ای وصف تو در کتاب موسی
ای نعت تو در زبور داود
مقصود توئی ز آفرینش
باقی بطفیل تست موجود

میخوانند و میگویند ایشان از **زعمتم** که از بندید که ایشان خدایانند **من دونه** بجز خدای تعالی بطلان
شان را که وانند **فلا یملکون** پس ایشان نمی توانند **کشف الضر** برداشتن رنج و بیماری و قحط
عنکم از شما **ولا تحویلا** ونمی توانند تغییر دادن از آن یا بردن از شخصی بشخصی دیگر آورده اند
که بنو ملیح ملیکه و فرقه‌ای جن را میپرستیدند جنیان همه ایمان آوردند و ایشان بر کفر ماندند این آیه آمد
که **اولئک** آن گروه از ملایکه و جن **الذین یدعون** از آنکه میخوانند کافران ایشان را
یبتغون ایشان میجویند **الی ربهم الوسیلة** به پروردگار خود دست آویز یعنی تقرب میجویند
بطاعت و عبادت بحضرت او **ایهم اقرب** هر کدام نزدیکتر اند بمنزلت و مکانت بخدای تعالی
که مقربان درگاه‌اند از ملایکه و جن توسل میکنند بحق سبحانه پس غیر مقرب خود بطریق اولی که وجه توجه
بدان حضرت آرد و مخلص بحق آنکه معبود دان شما محتاج معبود بحق اند **ویرجون رحمته** و امید میدارند
بخشش او را **ویخافون عذابه** و میترسند از عذاب او **ان عذاب ربک** بدرستی که عذاب
پروردگار تو **کان محذورا** هست سزاوار آنکه از وی حذر کنند و چون معلوم شد که ایشان
در بیم و امید اند همچون این بندگان پس چگونه ایشان را پرستش توان کرد **وان من قریة**
و نیست هیچ دهی و شهری مگر آنکه ما **مهلکوها** هلاک کننده آن ده و شهریم **قبل یوم القیامة**
پیش از روز قیامت **او معذبوها** یا عذاب کننده اهل آن شهر آن **عذابا شدیدا**
عذابی سخت یعنی اگر اهل حق و صالح اند بموت و اگر کافر و فاسق اند بعذاب **کان ذلک**
هست این حکم **فی الکتاب** در لوح محفوظ **مسطورا** نوشته شده آورده اند که قریش از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله معجزها طلب کردند از جمله آنکه کوه صفا را زر خالص سازد و جبال مکه را محو کند تا زمین

هموار گرداند تا بستان و باغ سازد و تا باغ و روان سازد تا باغ و بستان سازند حق
تعالی ایشان را بمود و فرمود که **وما منعنا** و باز نداشت ما را **ان نرسل بالآیات** از آنکه
بفرستیم معجزات مقترح قریش **الا ان کذب** مگر آنکه تکذیب کردند **بها** بآیات
معجزات خویش **الاولون** پیشینیان یعنی امم گذشته معجزات طلبیدند و ما بر دست پیغمبران
ظاهر کردیم و ایشان تکذیب کردند و ما ایشان را استیصال کردانیدیم پس اگر اینها از امم می
طلبند از معجزات بظهور آریم میدانیم که ایشان نخواهند گروید و هر آینه عذاب استیصال
بر ایشان باید فرستاد و ما در ازل حکم کرده ایم که ایشان را استیصال نسازیم چه از
نسل ایشان مومنان پیدا خواهیم آورد **وآتینا** و بدادیم **ثمود الناقة** قوم ثمود را
ناقه باقتراح ایشان **مبصرة** پیدا و هویدا یعنی از جمله هلاک امم بسبب تکذیب ایشان
آنست که ثمود از صالح معجزه طلب کردند و خدای ایشان را از سنگ ناقه بیرون آورد **فظلموا**
بها پس کافر شدند بدان ناقه و او را پی کردند و تمامی هلاک شدند **وما نرسل** و نفرستیم
بالآیات معجزات مقترحات را **الا تخویفا** مگر برای ترسیدن و حذر کردن از عذاب
استیصال پس اگر بعد از نزول بر کفر راسخ باشند هر آینه مستاصل شوند **واذ قلنا لک**
و یاد کن چون گفتیم ترا و وعده کردیم ترا **ان ربک** بدرستی که پروردگار تو یعنی عذاب
او **احاط بالناس** فرا خواهد گرفت مردمان را یعنی هلاک خواهد کردانید قریش را
وما جعلنا و نگردانیدیم **الرؤیا التی اریناک** آن خوابی که بتو نمودیم **الا فتنة**
للناس مگر فتنه و آزمایش یعنی سبب آزمایش ایشان
آن خواب رویای عام فتح است که حضرت صلی

الله علیه وآله وسلم در خواب دید که بوزینه‌گان [illegible] بر منبر او بالا می‌روند و [illegible] و صحابه توجه فرمودند

سال‌ها مسرور نشد و منافقان زبان طعن دراز کردند که این خواب راست نشد و حال آنکه علم الهی چون [illegible] تعبیر

واقع در سنه ابتدا بنمود ... و قومی از علما درین قول تردد دارند جهت آنکه سوره مکیست و این قصه مدنی مگر آنکه

گویند این خواب در مکه دیده شد و در مدینه حکایت کرده و گفته‌اند خوابی که سبب فتنه ادمیان شد آن بود

که حضرت صلوات الله و سلامه علیه در واقعه دید که قومی از بنی امیه بر منبر او بالا می‌روند همچون بوزینه در قفس

این بود که در ایام حکومت ایشان واقع شد و بعضی رؤیا را بالمعنی رؤیت دارند یعنی آنچه بنمودیم در شب

معراج بعضی از ضعفای اهل اسلام مرتد شدند و منافقان آغاز طعن کردند و کفار انکار افزودند و نه نمودیم

آن را مگر فتنه مردمان را **وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ** و نگردانیدیم درخت لعنت کرده **فِي الْقُرْآنِ** در قرآن مگر برای فتنه مردمان را

آنکه چون مشرکان ذکر درخت زقوم شنیدند که در دوزخ رسته است تعجب کردند و ابوجهل لعین گفت

محمد می‌گوید که آتش دوزخ سنگ را بسوزد و باز می‌گوید که درخت می‌رویاند این از عجایب عجب است

و عجب از ایشان بود که از درخت آتش بیرون می‌گرفتند **الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا** و هیچ فکر نمی‌کردند که آتش

در درخت ودیعت نهد چه عجب که آتش در درخت بروید یا قادری که پر و بال سمندر در آتش از احتراق

محافظت می‌کند و احشای شتر مرغ را وقت فرو بردن جمرات آتش از سوختن نگاه می‌دارد و توانای

بر انبات شجره در دوزخ و زقوم شجره ملعونه گفت باعتبار آنکه خورنده آن کافرانند و لعنت منسوب است

به ملعون یعنی مکروه باشد چون طعام ملعون ای صاحب مکروه و بعضی تاویل کرده‌اند شجره را با بوجهل یا حکم

بن عاص که پدر مروان است و ابن الجوزی گفته‌اند که آن شجره یهود بودند **وَنُخَوِّفُهُمْ** و می‌ترسانیم کافران را

با نواع تخویفات چون مار و عقرب و زقوم و امثال آن **فَمَا يَزِيدُهُمْ** پس نمی‌افزاید ایشان را تخویف ایشان که

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ و یاد کن چون گفتیم فرشتگان را **اسْجُدُوا لِآدَمَ** سجده کنید آدم را **فَسَجَدُوا** پس سجده کردند همه ایشان

إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که سجده نکرد و چون خدای گفت چرا سجده نکردی **قَالَ أَأَسْجُدُ** گفت ابلیس آیا سجده کنم

لِمَنْ خَلَقْتَ آن کس را که آفریدی **طِينًا** از گل پس به واسطه کبر او را از درگاه قرب خود براند

قَالَ گفت ابلیس دیگر باره **أَرَأَيْتَكَ** خبر ده مرا **هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ** این را که گرامی کردی

و فضل دادی **عَلَيَّ** بر من چرا فضل دادی و او از خاکست و من از آتش **لَئِنْ أَخَّرْتَنِ** اگر واپس داری

مرا و مرگ مرا تاخیر کنی **إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ** تا روز قیامت **لَأَحْتَنِكَنَّ** هر آینه از بیخ برکنم **ذُرِّيَّتَهُ** فرزندان

او را با غوا و اضلال که منقاد من گردند و مستاصل شوند **إِلَّا قَلِيلًا** مگر اندکی که نتوانم ایشان را اغوا کردن

مخلصان و ... **قَالَ اذْهَبْ** گفت خدای برو و این را امر اهانت و ابعاد یعنی او را براندند از درگاه قرب

گفت رانده شو و برو **فَمَنْ تَبِعَكَ** پس هر که متابعت کند و فرمان تو برد **مِنْهُمْ** از ذریه آدم **فَإِنَّ**

جَهَنَّمَ پس بدرستی که دوزخ **جَزَاؤُكُمْ** پاداش شماست یعنی از آن تو و ایشان تغلیب کرده

مخاطب را بر غایب یعنی تو را و هر شما جمعان ترا جزا دهیم **جَزَاءً مَوْفُورًا** جزای تمام عذابی یعنی

تمام **وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ** و از جای بجنبان و بلغزان هر که را توانی بلغزانید **مِنْهُمْ** از ایشان

بِصَوْتِكَ باواز خود یعنی خواندن به فسق [illegible] و گویند صوت شیطان غنا و مزامیر است امام [illegible]

[illegible] مشغول می‌کند که هر که او را ... رضای خدای را [illegible] بیرون [illegible] از شیطانست **وَأَجْلِبْ**

عَلَيْهِمْ و بر ایشان بانگ زن **بِخَيْلِكَ** [illegible] و سواران خود [illegible] در ... که معانی توانند در

وبسوب واقوامه را بیچ کن در تسلط بر ایشان وشارکهم ونشرکت باش با ایشان فی الاموال
در مالهای ایشان از حرام جمع کنند یا بحرام دهند یا در معصیت صرف کنند والاولاد و در فرزندان فریب
شوند تا از زنا حاصل کنند یا بعبد العزی وعبد الشمس وامثال آن نام نهند وعدهم و وعده ده ایشان را بامیدهای
باطل چون شفاعت بتان و امید خیر در توبه یا انکار بعث و حشر و بهشت و دوزخ وما یعدهم الشیطان
و وعده نمی دهد شیطان ایشان را الا غرورا مگر بفریب یعنی باطل را در صورت صواب می آراید
ان عبادی بدرستی که بندگان خالص من که بحکم هؤلاء فی الجنة برای بهشت آفریده شده اند لیس لک علیهم
نیست ترا برای اغوای ایشان سلطانا تسلط و قدرت یعنی هیچ کس را توانی فریفت مگر بندگان مرا
قشیری رحمه الله فرموده که بنده حق آنکس است که در بند غیر نباشد شیخ عطار قدس سره میفرماید
بیت چو در بند صد چیزی خدا را بنده چون باشی که تو در بند هر چیزی که هستی بنده آنی وکفی بربک
و بسنده است پروردگار تو وکیلا نگهدار بندگان خود از احتیال ابلیس ربکم پروردگار شما
الذی اوست که بقدرت کامله یزجی میراند و روان میکند لکم الفلک برای شما کشتی
را فی البحر در دریا لتبتغوا تا بجوئید من فضله از فضل آن یعنی روزی خوشتر او گویند فضل سود است
یا اشیاء که بدان احتیاج افتد و بی عبور بر دریا دست نیاید انه کان بدرستی که اوست بکم
رحیما بشما مهربان که کارهای مشکل را آسان میگرداند و اسباب ما یحتاج شما مهیا میکند واذا مسکم
الضر و چون برسد شما را سختی یعنی خوف غرق شدن فی البحر در دریا ضل گم شود و فرو رود
از خاطر شما من تدعون هر که او را میخوانید و بسبب الا ایاه مگر او که خداوند یگانه و یکتا
در آن محل جز او را نمیخوانید و نجات جز از حضرت او نمی امید فلما نجاکم پس آنگه برهانید شما را

ازغرق

از غرق شدن و برسانید الی البر بسوی خشکی اعرضتم برگشتید از توحید و باز روی بپرستش بتان آوردید
وکان الانسان و هست آدمی کفورا نیک ناسپاس مر نعمت خدا را و ناشکر افامنتم آیا ایمن
شدید که از دریا خلاص یافتید یعنی ایمنید از آنکه فرو برد شما را جانب البر کرانه زمین
یعنی آنکه قادرست بر آنکه شما را در آب فرو برد و تواناست بر آنکه در خاک پنهان کند او یرسل
علیکم یا فرو فرستد بر شما حاصبا بادی که سنگ بر شما افکند یعنی قادر است که سنگ ریزه را
باران کند ثم لا تجدوا پس نیابید لکم برای خود وکیلا نگهدارنده که شما را از آن نگاه دارد قطعا
ام امنتم آیا ایمن شده اید ان یعیدکم از آنکه باز گرداند شما را و در آرد فیه در دریا
تارة اخری باری دیگر یعنی آرزوی در دل شما افکند تا دیگر باره در کشتی نشینید فیرسل علیکم
پس فرستد بر شما قاصفا شکننده من الریح از باد یعنی بادی برانگیزد که کشتی را بشکند
فیغرقکم پس غرق گرداند شما را بما کفرتم بسبب آنچه ناسپاسی کردید ثم لا تجدوا
پس نیابید شما لکم علینا برای خویش بر ما به بآن غرق کردن تبیعا پس از ورانیده
که داوری کند و خواهد که انتقام کشد از ما ولقد کرمنا و هر آینه ما گرامی کردیم بنی آدم فرزندان آدم را و
حملناهم و برداشتیم ایشان را یعنی سوار گردانیدیم فی البر در بیابان بر چهارپایان والبحر
و در دریا بر کشتیها ورزقناهم و روزی دادیم ایشان را من الطیبات از طعامهای پاکیزه وفضلناهم و افزونی دادیم
ایشان را علی کثیر ممن خلقنا بر بسیاری از آنچه آفریده ایم تفضیلا افزونی دادنی عظیم را در تکریم
ایشان و تفضیل ایشان سخن بسیار است و درین ترجمه بقول جامع التفاسیر و صاحب بحر الحقایق قدس سره
و ... جسمانی و روحانی جسدانی تمام ایشان را باشد ...
... کرامت ایشان

میان تحیز طینت ایشانست چه تصویر در رحم و حسن صورت و مزاج و ترتیب باعتدال و راست
و افضل بدن اکمل با طبایع و ترتیبی [illegible] و تمیز بعقل و الهام بنطق و اشارت و خط [illegible]
با سببات تعینات ممکن از لطف و صناعت و روحانی دو قسمست عامه و خاصه اما عامه
مومن و کافر در آن شریکند چون نفخ روح در ایشان و اخراج از صلب آدم و اسماع قول الست بربکم
بجواب بلی و عهد بر عبودیت و [illegible] بر فطرت و ارسال رسل و انزال کتب برای
و ترغیب و [illegible] خیالی و تخفیف [illegible] و اظهار آثار قدرت [illegible] و دلایل معجزات
ایشان اما کرامه روحانی خاصه آنست که انبیا و اولیا و مومنان را بدان گرامی ساخته است از
در رسالت و ولایت و هدایت و ایمان و اسلام و ارشاد و کمال و اخلاق و آداب [illegible]
ولی الله و بالله و عبور بر مقامات و ترقی از مضایق ناسوتی بجذبات لاهوتی و فنا از [illegible]
و گر آنانکه در حد حصر نیاید محمد بن کعب رحمه الله گفته که کرامت آدمیان بدانست که حضرت محمد صلی
الله علیه و آله در ایشانست بیت ای شرف دوده آدم بتو روشنی دیده عالم بتو کیست درین خانه
طفیل تو نیست کیست درین جا که طفیل تو نیست ای از تو صدای بالست آمده نیست [illegible]
در حقایق سلمی آمده که گرامی ساختیم ایشان را بمعرفت و توحید [illegible] ایشان را در [illegible]
و گفته اند بدانست که ظهور دار و از نعوت و صفات و هر آنچه مستور است از حقایق در ذات [illegible]
کاشی مذکور است که بر عالم اجسام [illegible] عالم روح [illegible] ترکیب ایشانست [illegible]
[illegible] ایشان را از طیبات علوم و معارف [illegible] بسیاری از مخلوقات با کرام ایشان [illegible]
ایشان چنانکه [illegible] تفضیل ملایکه [illegible] مباحث [illegible]

آنچه جمهور اهل سنت بر آنند آنست که رسل بنی آدم فاضلترند از رسل ملائکه و رسل ملائکه افضل اند از اولیای
بنی آدم و اولیای بنی آدم [illegible] افضل اند از اولیای ملائکه و [illegible] اهل ایمان افضل اند [illegible] و عوام ملائکه
بهتر اند از فساق مومنان تا قشیری قدس سره فرموده که مراد از بنی آدم مومنانند چه کفار [illegible] بعض
و من یهن الله فما له من مکرم از تکریم هیچ نصیبی نیست و تکریم مومنان بر آنست که ظاهر ایشان از [illegible]
[illegible] و باطن ایشان [illegible] مشاهده [illegible] چنانچه کافه مومنان اکرم
عالم [illegible] محمد صلی الله علیه و آله [illegible] خاص الخاص [illegible] رضی الله
[illegible] ذکر [illegible] فاذکرونی اذکرکم و علی الجمله [illegible] دلیل
تفضیل [illegible] آنست که [illegible] صفات الهی [illegible] وصف [illegible]
چنانچه از مضمون این ابیات حقایق سمات فهم توان کرد رباعی [illegible] جمله کون [illegible]
[illegible] صورت ذوالجلال و الافضال [illegible]
[illegible] گشت آدم جلای این [illegible] عیان ذات [illegible]
[illegible] شد تفاصیل کون را مجمل [illegible]
[illegible] یوم ندعوا [illegible] کل اناس بامامهم [illegible]
[illegible] اهل القرآن و یا اهل
الانجیل [illegible]
[illegible]
[illegible]

پس هر گروهی را کتاب عمل ایشان خوانند و گویند یا صاحب کتاب کذا فَمَنْ أُوتِيَ پس هر
کرا داده شود كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ نوشته عمل او بدست راست فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه يَقْرَءُونَ
كِتَابَهُمْ میخوانند کتاب خود را از روی بهجت و مسرت نوبتی بعد از نوبتی چه در آن نامه عملهای نیکو بیند
وَلَا يُظْلَمُونَ و ستم کرده نشود در مزد خود فَتِيلًا بمقدار رشته‌ای از وسخ که میان الاصبعین باشد
یعنی قصور نباشد در پاداش ایشان بکمتر چیزی و این آیه دلالت دارد بر آنکه هر کرا نامه بدست چپ
دهند از خجالت و حیرت زبانش از خواندن در ماند وَمَنْ كَانَ و هر که هست فِي هَٰذِهِ
در دنیا أَعْمَىٰ نابینا یعنی دیده دلش راه صواب نه بیند فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ پس او در آخرت
أَعْمَىٰ نابینا بود یعنی طریق نجات نیابد وَأَضَلُّ سَبِيلًا و گمراه تر از نابینایان نیز بجهت زوال استعداد
و عدم فرصت و محققان گویند که هر که نابینا بود در معنی ثواب هر کاینجا روی توحید ... جمال معرفت مشاهده
نکند آورده اند که وفد ثقیف گفتند ای محمد ایمان نیاریم تا وقتی که یک سال ما را بت پرستی بگذاری و بعضی
طایف را که آرامگاه ماست چون حرم مکه محرم و محترم گردانی و ما را در نماز از رکوع و سجود معاف داری و اگر
از تو پرسند که چرا چنین کردی بگوی خدای من مرا بدین فرموده است آیة آمد که وَإِنْ كَادُوا و بدرستی که
خواستند ثقیف لَيَفْتِنُونَكَ که بلغزانند عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا از آن چیزی که وحی کردیم إِلَيْكَ بسوی تو لِتَفْتَرِيَ
تا افترا کنی و بربندی عَلَيْنَا غَيْرَهُ بر ما خلاف آنکه وحی کرده ایم یعنی بگوی که خدای مرا فرموده وَإِذًا لَاتَّخَذُوكَ
و آنگاه که تو چنین کنی فرا گیرند ترا خَلِيلًا دوست و گفته اند که قریش با حضرت گفتند که نگذاریم ترا که استلام
حجر کنی تا وقتی که مس کنی بتان ما را و اگر چه بسر انگشت باشد آنحضرت را بغایت شوق که بطواف حجر داشت
در خاطر مبارکش خطور کرد که چه شود اگر چنین کنم و خدای میداند که من این کار را کارهم این آیه فرود آمد که ثبتنا

هذه اعمى ... الآخرة اعمى

میخواهند که ترا ایمن دارند از وحی و بدرستی که بگیرند وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ و اگر نه آنست که ثابت داشتیم ترا برای
بنده و عصمت خود لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ بدرستی که نزدیک بود که میل کنی إِلَيْهِمْ بسوی آرزوی ایشان
شَيْئًا قَلِيلًا میل کردن اندک و نزد محققان آن خطور که مذکور شد محقق نیست بلکه میگویند معنی
آیت اینست که در حد میل بودی اگر ما ترا اثبات نکرده بودیم اما عصمت ما ترا دریافت و ممنوع شدی از
نزدیک شدن بمیل و این تصریح است بآنکه میل نزدیک نشد پس میل کجا بوده باشد در بیان گوئیم که
آنحضرت صلی الله علیه و آله معصوم بود اما برای تخویف است یا میل بسخن مشرکان میکند این آیه آمد که إِذًا
لَأَذَقْنَاكَ آنگاه که میل کردی هر آینه بچشانیدیم ترا ضِعْفَ الْحَيَاةِ عذاب زندگی یعنی
در دنیا وَضِعْفَ الْمَمَاتِ و عذاب مرگ یعنی در آخرت ثُمَّ لَا تَجِدُ پس نمی یابی تو لَكَ
برای خود عَلَيْنَا بر دفع عذاب ما نَصِيرًا یاری که بسبب او از آن باز رهی ثعلبی آورده
که بعد از نزول این آیه آنحضرت فرمود که اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین ... الهی بر سر خود دار ما را
... بعضی آورده اند که اهل مکه در اخراج آنحضرت مشورت کردند و رای ایشان بر آن قرار گرفت
که در دشمنی جدی افراط نمایند که آنحضرت را بضرورت بیرون باید رفت این آیه نازل شد که وَإِنْ
كَادُوا و بدرستی که خواستند اهل مکه لَيَسْتَفِزُّونَكَ تا ترا بلغزانند بدشمنی مِنَ الْأَرْضِ از زمین مکه لِيُخْرِجُوكَ
مِنْهَا تا ترا بیرون کنند از آن وَإِذًا لَا يَلْبَثُونَ و آنگاه که چنان شود درنگ نکنند خِلَافَكَ
پس از رفتن تو إِلَّا قَلِيلًا مگر زمانی اندک و آن چنان بود که بعد از هجرت باندک زمانی واقعه بدر
دست داد و هلاک گشتند و قولی آنست که یهود را از اقامت آنحضرت در مدینه حسد آمد گفتند که ای
ابا القاسم مقام انبیا پیش ازین شام بوده و اگر تو پیغمبری و خواهی که ترا تصدیق کنیم باید که بشام روی آری

وقتی که مشرکان آنحضرت عزم سفر شام مصمم فرمود و این آیه فرود آمد که نیز و نزدیک بودند که ترا از زمین خیبر
افکنند و اگر چنین باشد پس از تو جز اندکی نپایند آن حضرت فسخ عزیمت نمود و اندک زمانی را قبایل
و احیا معذب شدند پس بدین قول این مدنی باشد و بقول اول مکی پس نیز چنانچه بر سنت نهادیم ما
سنة من قد ارسلنا سنت نهادنی برای آنها که فرستادیم **قبلك** پیش از تو **من رسلنا** از
فرستادگان ما و این سنت بلاکی امتانست بتکذیب پیغمبران **ولا تجد** و نیابی **لسنتنا تحویلا**
سنت ما را تغییری و تبدیلی **اقم الصلوة** بپای دار نماز را **لدلوك الشمس** بعد از زوال آفتاب **الی
غسق اللیل** تا تاریکی شب بعد از زوال نماز پیشین است و پسین **الی غسق اللیل** نماز شام و خفتن **و
قران الفجر** و بپای دار نماز بامداد و نماز را قران گفت برای آنکه قرآن در و فرض است **ان قران الفجر**
بدرستی که نماز بامداد **کان مشهودا** هست حاضر شده یعنی میرسند او را ملائکه لیل و نهار و فرشتگان شب او را مشاهده
میکنند و در آخر دیوان اعمال ایشان ثبت میکنند **ومن اللیل** و بعضی از شب **فتهجد** پس بیدار شو
به بقرآن یعنی بنماز **نافلة لك** زیادتی بر صلوات مفروضه یا فضیلتی مر ترا یا غنیمتی و کرامتی مخصوص بتو
عسی ان یبعثك ربك شاید و البته چنین بود که برانگیزاند خدای تو ترا **مقاما محمودا** در مقامی پسندیده
یعنی مقامی که قایم در وی ستوده باشد و ستایش همه ستایندگان و آن مقام شفاعت است که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله در آن مقام ستایش کنند خلق اولین و آخرین و او بدین مشرف باشد و در زاد
المسیر آورده که حق سبحانه و تعالی روز قیامت بر عرش نشاند و در لباب از غریبی نقل میکند که حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله در تفسیر مقام محمود فرمود که نزدیک گرداند مرا خدای و بنشاند با خود بر عرش لفظ حدیث آنست
یدنینی الله فیقعدنی معه علی العرش و معه ایمان معنی میکویند که عبد الله را در آن آیه که ان الذین عند ربك یعنی مراد

تفسیر مقاما محمودا

مکانت

مکانتی است نه مکان و منزلت است ثعلبی آورده که استوای حق سبحانه بر وجهی ثابت است که اثبات او
نه مکان او کرده باکم اکنون همان صفت که از پیش از آفریدن عرش بوده ازل الآزال و ابدالآباد قایم بذات خود
بوده است پس نشاندن حضرت صلی الله علیه بر عرش یا بر زمین نسبت با ذات خود یکسان است
و مقصود از اجلاس او بر عرش تعظیم و تکریم آنحضرت است و در عین المعانی فرموده که مقام محمود مقامیست
که پیغمبر را بدان گرامی کنند قولی است که مقام محمود آنجاست که لوای حمد بدست آنحضرت دهند و
هیچ پیغمبری نباشد خواه آدم علیه السلم و خواه غیر او و الا که در تحت لوای او باشند **بیت**
فی عین زیر لوای دو تنش ماییم و پس آدم و من دونه تحت لوای مصطفاست صاحب فتوحات
قدس سره آورده که مقام محمود مقامی است مرجع جمیع مقامات و منظر تمام اسمای الهیه که مختص
بمقامات و آن خاصه حضرت محمد است صلی الله علیه و آله و باب شفاعت درین مقام گشاده
شود و در بحر الحقایق فرموده که محمود الله است و قیام حضرت محمد است صلی الله علیه و آله
بمعنی نه بنفس خود بلسان اشارت مقام محمود است **بیت** ای ذات تو در ده کون معصود
نام تو محمد و مقامت محمود **وقل رب ادخلنی** و بگوی ای پروردگار من در آر مرا در قبر **مدخل
صدق** در آوردنی پسندیده و بی خواری **واخرجنی** و بیرون آر از و **مخرج صدق**
بیرون آوردنی ستوده و یا که آنست یا در آر در مدینه غانم و بیرون آر از مکه سالم یا در آر بمکه بفتح
فتح و بیرون آر و بسوی حنین یا در آر در بهشت و بیرون بر از دنیا یا در آر در دعوت نبوت و بیرون
آر از مکه بتبلیغ رسالت **واجعل لی** و بده مرا **من لدنك** از نزدیک خود **سلطانا نصیرا** حجتی یا
غلبه که یاری دهنده و قوتی اعانت کننده **وقل جاء الحق** و بگو آمد حق یعنی دین اسلام **وزهق الباطل** و نابود شد

باطل یعنی شرک وگفته اند حق قرآنست وباطل شیطان هر کجا قرآن ظهور کند شیطان مخفی گردد
زهق الباطل ودیگری بود اینان قوم که قرآن خوانند إن الباطل بدرستی که باطل كان زهوقا
هست نیست شده وناچیز گشته یعنی فرموده که حق آنست که برای او حق وجود ثابت واجب است
بغیر فنا نه که ازلی ابدیست وباطل وجود بشری امکانی که قابل فنا وزوالست وچون اشعه لمعات
وجود حقانی ظاهر گردد وجود موهوم ممکن در جنب آن متلاشی ومضمحل گردد جاء الحق
همه هر جا سپند از دو گفتند که با هستی آنش نام هستی برند چو سلطان عزت برکشد جهان سر بجیب
عدم درکشد وننزل وفرو میفرستیم بر تو من القرآن از قرآن ما هو شفاء آنچه که شفاست
وامراض را چون فاتحه وآیات شفا یا شفاست مر بیماری جهل وحسد را واصح آنست که همه آیاتی
دارند یعنی همه قرآن شفاست وامراض صوری ومعنوی وقلبی وقالبی را ورحمة وبخشایشست
للمؤمنين مر مومنان را که بدو نفع میگیرند ولا يزيد الظالمين ونمی افزاید قرآن ظالمان را یعنی
ستمکاران را إلا خسارا مگر زیان کاری وسالکت که تکذیب میکنند وعمل کروند وإذا أنعمنا
وچون انعام کنیم على الإنسان بر آدمی بصحت وتوانگری وایمنی أعرض روی بگرداند از یاد وکرد کافر بعث
که چون بعد این نعمت وهدایت از آن کتب وارسال رسول وغیر آن از خدا ظاهر وباطن اعراض کند
ونأى بجانبه وبنفس خود دور شود وگویند نیز یعنی تکبر وتعظیم نماید واز طریق حق بیکطرف رود
وإذا مسه الشر وچون برسد بدو بیماری كان يؤسا باشد ناامید از روح الهی یعنی جاهل بود بفضل
پادشاهی وواثق نباشد بکرم نامتناهی اما مومن در نعمت شکر کند ودر محنت با امید فرج صبر نماید قل
كل بگو که هر کس يعمل على شاكلته بر طریقه که مشاکل حال او باشد از خیر وشر وهدی وضلال

یعنی که در خور صفت اوصاف ونهفت باطن دارد ودو من بسپاکی دارد ودر مضر اسکیا وگفته اند شاکله
طبیعت یا عادت یا سنت یا دین یا معتقد از قوت وطاقت ومعنی همه آنست که هر کس آن کند
که ازو سزد هر کسی آن کند کزو شاید از شبلی قدس سره پرسیدند که کدام آیه در قرآن امیدوار
ترست فرمود که قل کل یعمل علی شاکلته در این آیه از رجا چیزیست گفت از بنده جفا وخطا امید آید
از لئیمی او شاید واز خدا وفا وعطا امید واگر از کرم او سزد جب از من که امید من اینم واز تو کرم
امید توانی فربكم پس پروردگار شما أعلم داناترست بمن هو بآنکس که او أهدى سبيلا
راه یافته ترست وبصواب نزدیکتر یا نیکوتر از جهت دین ومذهب آورده اند که کفار عرب نضر بن حارث
وابی بن خلف وعقبه بن ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود یثرب حال حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله استکشاف
نمایند چون با ایشان ملاقات کرده احوال باز گفتند یهود متعجب شده گفتند ای ضاد دید عرب با او انسانم
که زمان ظهور پیغمبر نزدیکست وازیشان شما احوال انبیا استفهام می توان کرد شما کیست از وی بپرسید
که طواف مشرق ومغرب کرد بوده واحوال جوانان که در زمان پیشین گم شدند چگونه است وروح چیست اگر هر سه را
جواب دهد یا هیچ کدام را جواب ندهد بدانید که او پیغمبر نیست واگر دو را جواب دهد واز روح هیچ نگوید پیغمبر است
ایشان بمکه آمده مجلس ساختند واز آن حضرت سوال کردند آن دو سوال را جواب آمد ودر قصه روح این آیه نازل شد
ويسألونك ومیپرسند ترا عن الروح از کیفیت روح که چون آدم بدان زنده است قل الروح
من أمر ربي بگو روح از امر پروردگار منست یعنی از مبدعات که بامر کن کائن شده بی ماده وآن از جمله
اسرار است که مخصوص بعلم خدای وغیر حق کسی نه بدو واقف نیست وما أوتيتم وداده نشده اید شما من العلم
از دانش إلا قليلا مگر اندکی نسبت با علم خدای شیخ ابوالحسین مغربی قدس سره فرموده که این خطا

که اندکی که خدای با ما داده ایشان علم نه از آن ماست بلکه عاریتیست نزدیک ما و بسیاری از آن نرسیده
ایم پس علی الدوام فی اهل نیز و جاهل را دعوی دانش نرسد ولئن شئنا اگر خواهیم ما هر آینه ببریم لنذهبن آنچه را
که از قرآن بالذی اوحینا الیک وحی کرده ایم یعنی از صدور و مصاحف محو کنیم ثم لا تجد پس نیابی تو لک
برای خود به بآن یعنی بیان بعد از بردن آن علینا وکیلا بر ما وکیلی که او را استرداد کند و سینها
و مصحفها باز آرد الا رحمة لیکن رحمتی من ربک از پروردگار تو که از ابقای آن کند و محو نکند
پس رستی که فضل اوست ان فضله کان بر تو بزرگ که ترا احمد ولد آدم ساخته و ختم پیغمبران کرد و ایده
لوای حمد و مقام محمود بتو داده و قرآن بتو فرستاده و در میان امت تو باقی [illegible] قل بگو ای محمد لئن
اجتمعت الانس اگر جمع شوند آدمیان والجن و پریان که تو مبعوثی بر ایشان و اتفاق کنند علی
ان یأتوا بر آنکه بیارند بمثل هذا القرآن بمانند این قرآن یعنی بیارند مثل او در فصاحت و بلاغت و حسن نظم و
معنی و اخبار از غیب نیارند لا یأتون بمثله [illegible] و در میان ایشان [illegible]
این آیه در جواب نضر بن حارث فرود آمده که گفت لو نشاء لقلنا مثل هذا اگر خواهیم مثل این قرآن بگوییم حق
سبحانه فرمود که جن و انس مثل این نتوانند گفتن ولو کان بعضهم اگرچه باشد برخی از ایشان لبعض
ظهیرا مر برخی را یاری دهنده ولقد صرفنا و بدرستی که گردانیدیم و مکرر ساختیم [illegible]
للناس برای مردمان فی هذا القرآن در این قرآن من کل مثل از هر نوع و صنفی چون ترغیب و ترهیب و قصص
[illegible] فابی اکثر الناس پس سر باز زدند بیشتر مردمان [illegible] الا کفورا
مگر ناسپاسی [illegible] و آورده اند که ابو جهل و عتبه و شیبه با جمعی دیگر از قریش گفتند یا محمد تو دانی که هیچ
شهری از بلاد ما کم آب تر از مکه نیست پس این کوهها را از حوالی ما دور کن تا زمینها قابل زراعت پدید آید

و جویها چون جویهای شام و عراق روان گردان تا کشت کنیم و خدای خود را بگوی تا ملکی فرستد که صدق تو گو
[illegible] تا آسمان [illegible] از عذاب
[illegible]
این ایشان [illegible] و عبد الله بن امیه [illegible] که ایمان نیاورم [illegible] بر آسمان بروی
[illegible]
کاین [illegible] تصدیق کرد حق سبحانه این [illegible] وقالوا و گفتند [illegible] قریش لن نؤمن
لک تصدیق نکنیم ترا حتی تفجر لنا تا وقتی که روان سازی برای ما من الارض از زمین
مکه ینبوعا چشمه آب که هرگز [illegible] او تکون لک یا باشد ترا جنة بوستانی من نخیل
وعنب از درختان خرما و انگور مشتمل بر این درختان فتفجر الانهار پس روان گردانی جو
آب در میان آن بوستان تفجیرا روان کردنی او تسقط السماء یا تا وقتی که بیفکنی آسمان
کما زعمت چنانکه گمان بردی و وعید کردی که علینا بر سر ما کسفا پاره پاره او تأتی
بالله یا بیاری خدا را والملائکة و فرشتگان را قبیلا [illegible]
یا باشد ترا بیت من زخرف یا خانه [illegible] او ترقی فی السماء یا بر روی بر آسمان ولن
نؤمن و تصدیق نکنیم لرقیک [illegible] بر آسمان حتی تنزل تا وقتی که فرود آری علینا بر ما کتابا
نقرؤه کتابی که خوانیم [illegible] قل سبحان ربی [illegible]
[illegible] هل
کنت [illegible] الا بشرا رسولا [illegible]

خود دلیل بر نکردند الا معجزه که صاحب قوم ایشان بود و اظهار آیات بارادت قدرت حق است نه باختیار
بعثت است نه این جواب بود در سخنان ایشان از اجمال و تفصیل و جواب در آیات متفرقه است کاسبق قوله بقعاد
لو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس و قوله انزل ملکا و قوله و لو فتحنا علیهم بابا من السماء و ما منع الناس و منع نکرد مردمان را
یعنی اهل مکه را از ایمان آوردن اذ جاءهم الهدی وقتی که آمد بدیشان بیان حق بزبان محمد صلی الله علیه و آله و سلم
الا ان قالوا مگر آنکه گفتند ابعث الله آیا برانگیخت خدای بشرا رسولا آدمی را رسول یعنی
منع کرد ایشان را از ایمان که بشریت مانع است از رسالت و ایشان خطا میکردند زیرا که مجانست موجب انس است
و تخالف مقتضی نفرت پس رسول از جنس مرسل الیهم باید تا افاده و استفاده در میان ایشان میسر آید و چون کافران
میگفتند که رسول خدا فرشته باید و بشر نشاید حق تعالی رد شبهه ایشان را فرمود قل بگو لو کان
بگو اگر بودندی در جای آدمیان فی الارض ملائکة در زمین فرشتگان که مانند آدمی یمشون رفتندی بر قدم
خود مطمئنین در حالی که مقیم بودندی و آرام گرفته در زمین لنزلنا علیهم هرآینه فرستادیمی بر ایشان
من السماء از آسمان ملکا رسولا فرشته پیغمبر یعنی از جنس ایشان رسول بدیشان میفرستادیم تا باهم
مجتمع توانستندی گرفت چه در تعلیم و تعلم تناسب و مجانست شرط است و چون ساکنان زمین آدمیانند پس
رسول ایشان نیز آدمی باید بیت او بشر بود و حق در اشکالکم باجنس باید کم کردند
رنگ جنسیت عجایب جاذبست جاذب جنس هر جا طالب است در لباب آورده که کافران
گفتند گواه رسالت تو کیست آیه آمد قل کفی بالله بگو خدا بسنده است شهیدا
گواهی بینی و بینکم میان من و شما و شهادت خدای اظهار معجزه است بر دست این حضرت چه معجزه
برهان حال ناطقست بآنکه محمد صلی الله علیه و آله رسول اوست پس گویا معجزه جاری مجرای قول حق است

بعد [illegible] او انه کان بعباده بدرستی که خدا است بعباده بر بندگان خود خبیرا دانا که احوال پوشیده
ایشان را میداند بصیرا بینا که افعال ایشان بیند و من یهد الله هر کرا راه نماید خدای یعنی حکم کند
او و توفیق دهد فهو المهتد پس اوست راه یافته و من یضلل هر کرا گمراه سازد یعنی حکم کند بضلال
او و یکذارد فلن تجد لهم پس نیابی تو کسی را از اولیاء دوستان که نصرت کنند ایشان را من دونه
بجز خدای و نحشرهم و حشر کنیم ایشان را یوم القیمة روز رستخیز علی وجوههم بر رویهای ایشان از
صحیحین روایت انس بن مالک روایت که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدند که چگونه
روند بر روی های خود فرمود که آنکسی که ایشان را سیر داده بر قدمهای ایشان قادرست که بر روی های ایشان
اهانت ایشان را جهنم در بیمر [illegible] بر رویهای خود و از سر بلندی دوزخ عمیا و حشر کنیم ایشان را نابینا
یعنی نه بینند آنچه چشم ایشان بدان روشن گردد چه در دنیا بشان بمعنا آیات و قدرت نمی دیدند و بکما
گنگان یعنی نگویند آنچه از ایشان مقبول افتد چه در دنیا سخن حق نمیگفتند و صما کران یعنی نشنوند آنچه از ایشان
ذات باشد [illegible] در عالم استماع سخن حق نمیکردند ماویهم جهنم جای ایشان دوزخ است
کلما خبت هرگاه که ساکن شود و فرو نشیند دوزخ یعنی چون آتش دوزخ گوشت و پوست ایشان را خورده
مانند انگشت خورده زبانه آتش روشنی پس از آنکه فرو نشیند زدناهم بیفزائیم ما برای ایشان سعیرا آتشی
شعله زن [illegible] آتش را چه گوشت و پوست ایشان را بدیل کنیم تا باز در ایشان آتش گیرد ذلک
آن عذاب جزاؤهم جزای ایشانست بانهم کفروا بسبب آنکه ایشان کافر شدند بآیاتنا
به نشانهای و [illegible] بر صدق پیغمبر صلی الله علیه و آله که معجزات اوست یا آیات قرآن و قالوا و گفتند ائذا کنا
آیا آنوقت که گردیم ما استخوانها عظاما و رفاتا و ریزه های ریزه شده ءانا لمبعوثون آیا ما برانگیختگانیم

خلقا جدیدا آفریده نو چون ایشان خلق جدید را منکر بودند در ساعتی صد بار سوخته شوند و باز گوشت و پوست
ایشان را تازه سازند تا عذاب بکشند اولم یروا آیا نمی بینند و نمی دانند ان الله الذی که خدای
که بقدرت خلق السموات والارض آفرید آسمان و زمین را با عظمت و بسیط بی ماده قادر توانا است
علی ان یخلق بر آنکه بیافریند مثلهم ایشان را دیگر بار بمثل بغیر از نفس بیش کنند جانکه سلک
الا فضل گذرانی است پس معجز باید که آنکه از چیزی آفریند قادرست که باز فرستد تواند و زنده کند را
باز آورد وجعل لهم و بدرستی که خدای مقرر کرده است برای فنای ایشان اجلا مدتی که لا
ریب فیه هیچ شک نیست در آن و آن زمان حرکت با حجت اعاده ایشان ... در روز
قیامت فابی الظالمون پس سر باز زدند و نخواستند ستمکاران با وجود وضوح حق الا
کفورا مگر انکار حشر و بعث قل بگوی ای محمد کافران را لو انتم تملکون اگر
شما مالک شوید و در تصرف آرید خزائن رحمة ربی خزینهای پروردگار مرا که خلقان ... اذا لامسکتم
آنگاه هر آینه باز ایستید و بخل ورزید خشیة الانفاق از ترس درویشی یا از خوف کم شدن مال بنفقه دادن
ما در آن ... اگر یکی از آفریدگان مالک خزائن نعم ربانی شوند هر آینه جود یا وجود الهی ... خواهد بود جهت
آنکه برای نفس خود چیزی از آن باز خواهد گرفت و از کم شدن آن خواهد ترسید و خدای در جود از این دو چیز
منزه است وکان الانسان قتورا و هست آدمی بخیل و جمع کننده ولقد آتینا موسی و بدرستی که دادیم موسی
تسع آیات بینات نه آیت روشن یعنی معجزه آشکارا که آن عصا و ید بیضا و سنین و طوفان و جراد
و قمل و ضفادع و دم و نقص ثمرات و غیر این نیز گفته اند چون انفلاق بحر و انفجار آب از حجر و رفع طور بر سر بنی اسرائیل
و طمس اموال قبطیان و ازاله عقده از زبان و فرو بردن خیال و عصی سحره را و امثال این و آنچه در حدیث صفوان

آمده که او یهودی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از نه آیات پرسید ایشان جواب
داد که شرک میارید و خون ناحق مکنید و از زنا و سرقه و اکل ربا و سعایت و سحر و قذف محصنات
دور باشید و از جهاد بگریزید و ... و از احکام آیات عام است که در هر ملتی ثابت بوده و بعضی
در اوفی ... که خاصه شما که یهود دید اگر در روز شنبه از حد فرمان ملکرید فسئل بنی اسرائیل
پس بپرس ای محمد از بنی اسرائیل یعنی از علمای ایشان همین آیات را تا صدق قول تو بر مشرکان
ظاهر گردد یا سوال کنی از یهود اذ جاءهم چون آمد موسی بدیشان که چه گذشت میان
وی و فرعون فقال له پس گفت موسی را فرعون انی لاظنک و بدرستی که من
گمان میبرم ترا ای موسی مسحورا جادوی کرده و عقل تو مختبط شده قال گفت موسی علیه السلام
لقد علمت بدرستی که تو دانسته ... دل تو و اگر چه بزبان تلفظ نمیکنی که ... ما انزل هؤلاء
نفرستاد این آیات نه گانه را الا رب السموات والارض مگر آفریدگار آسمانها و زمینها بصائر
آیتهای روشن که بیننده ... دلیل ... بر نبوت من وانی لاظنک یا فرعون و من یقین دانم
ترا ای فرعون مثبورا هلاک شده یا مغلوب یا ناقص العقل فاراد پس خواست ان
یستفزهم آنکه برانگیزد و دور کند موسی و قوم او را من الارض از زمین مصر فاغرقناه پس غرق
گردانیدیم او را ومن معه جمیعا و هر که با او بود همه را وقلنا من بعده و گفتیم پس از غرق شدن
فرعون لبنی اسرائیل مر فرزندان یعقوب را علیه السلام که شما اسکنوا الارض
ساکن شوید در زمینی که ایشان شما را بیرون خواستند کرد فاذا پس چون جاء بیاید وعد الآخرة
وعده ... آخرت یعنی قیامت شود جئنا بکم بیاریم ایشان را و شما را بحشرگاه لفیفا

جامعی امیخته باهم حکم کنیم میان شما بعد از اشقیا و بالحق و بدرستی که ونزلنا فرو فرستادیم
قرآن او بالحق و براستی نزل فرو امده و در بیان امده است که یا یعنی علی است و مراد از حق
محمد است صلی الله علیه واله یعنی و علی محمد نزل در مدارک اورده که محمد سماک رحمة الله بیمار شد
قاروره او بطبیبی ترسا بردیم مردی نیکو روی خوشبوی جامه پاکیزه پوشیده بما رسید و صورت حال
پرسید بوی گفتیم فرمود که سبحان الله در مهم دوست خدای از دشمن خدا استعانت میکنید باز گردید
و با ابن السماک بگوید که دست بر موضع نه و بگوی و بالحق انزلناه و بالحق نزل و از چشم ما غایب شد
باز گشتیم و قصه بعرض شیخ رسانیدیم دست بران موضع نهاد و این کلمات بگفت فی الحال شفا یافت
و گفته اند که انکس خضر بود علیه السلم تا این حکمت وامی است این کار طبیبان النعیم این وما ارسلناک
و نفرستادیم ترا الا مبشرا و نذیرا مگر مژده دهنده اگر روی از ما بگردانند بیم کننده اگر روی بما آرد یعنی
بدکاران ا البشارت دهد بعت رحمت و کمال عفو ما تا روی بدرگاه ارند نیکوکاران را انذار کند از
هیبت و جلال مهر ما تا بر اعمال خود اعتماد ننمایند وقرانا فرقناه و پراکنده فرستادیم قرآن را
ایه ایه و سوره سوره لتقراه علی الناس تا بخوانی از برمردمان علی مکث بر طریق درنگ
و مهلت چون ان برای حفظ اسان ترست و فهم زودتر ونزلناه و فرو فرستادیم از اجب
حوادث تنزیلا فرو فرستادنی در مدت بیست سال قل امنوا به
بگو مرد مانرا که ایمان ارید بقران او لا تؤمنوا یا ایمان میارید امر است بر سبیل تهدید یعنی ایمان
شما مر کلام او نمی افزاید و از عدم ایمان شما هیچ نقصانی نمی رسید ان الذین بدرستی که انانکه اوتوا
العلم داده شده اند علم را من قبله پیش از نزول قرآن یعنی انها که کتب اسمانی خوانده اند و تحقیق

والاشارات بشارت معلوم کرده چون ابن اسلام و اتباع او از یهود و نجاشی و اصحاب او از نصاری
و ما انجا از ابن سلمان وابو ذر و ورقة بن نوفل و امثال ایشان اذا یتلی علیهم چون خوانده شود
قرآن بر ایشان یخرون للاذقان بیفتند بر زنخهای خود یعنی بر رویهای سجدا در حالتی که سجده کنانند
مر خدای را یا بجهت شکرانه وعده الهی که در کتب خوانده بودند از ارسال محمد صلی الله علیه
و انزال قرآن ویقولون و گویند سبحان ربنا پاکست پروردگار ما از خلاف وعده خود
ان کان وعد ربنا بدرستی که هست وعده پروردگار ما لمفعولا کرده شده یعنی واقع
است لا محاله ویخرون للاذقان و بیفتند بر رویهای خود یعنی در سجده و ذکر و فن بجهت انست
که اول صبری که از ساجد پیدا شود ان زمین ملاقی شود اوست گفته اند سجده اول برای شکر است
و این سجده بجهت تاثیر مواعظ قرانی لا جرم درین سجده فرموده که یبکون بگریند ویزیدهم
و زیاده کند سماع قرآن ایشانرا خشوعا فروتنی و تضرع این سجده چهارم است
از سجدات قرانی و حضرت شیخ قدس سره این را سجود العلما خوانده و فرموده که کیفیت
این سجود التجلی باشد بر ظاهر یا باطن یا بر هر دو و چون خبر داد که خشوع ایشان زیاده میشود و خشوع نمی باشد
الا از تجلی الهی پس زیادتی خشوع دلیل زیادتی تجلی باشد و ساجد باید که ببرکت این سجده از فیض تجلی بهره مند
گردد و خضوع و خشوع او بیفزاید ما تجلی الله لشیء الا خضع له بعد نور تجلی از قدم بحدوث افتد فرود رونیم
پس خضوع انجا زوال هستی است و از بلندی موجب این پستی است اورده اند که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه واله در سجود میگفت یا الله یا رحمن مشرکان با یکدیگر گفتند محمد ما را از پرستیدن دو
خدای منع میکند و خود دو خدای میخواند ایه امد که قل ادعوا بگو بخوانید الله خدای را اوادعوا

الرحمن یا خوانید رحمن را که هر دو لفظ را بر ذات واحد اطلاق میکنند و مقصود از هر دو یکی ذات است
و بعضی گویند که اهل کتاب با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند که خدای در توریت ذکر رحمن بسیار کرده
تو بدین اسم کم یاد میکنی این آیه نازل شد که دو اسم در حسن اطلاق برابرند ایا ما تدعوا
هر کدام را که بخوانید نیکوست و بدان حق را خوانده باشید فله الاسماء الحسنی پس مر او راست نامهای
نیکو بعضی دال بر صفت جلال و برخی مشتمل بر صفتهای اکرام ابن جبیر رضی الله عنه فرموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله
بجهر میفرمود در جمیع نمازها هر وقت که در صلوة [illegible] در مسجد الحرام قراءت کردی اهل شرک ملعون
و صفیر و تصدیه مشغول شدندی تا شاید که آن حضرت در غلط افتاده ترک قراءت کند حق سبحانه فرمود
که ولا تجهر بصلوتک و آشکارا مکن قراءت نماز خود یعنی بلند مخوان تا مشرکان اشعار [illegible]
ولا تخافت بها و آواز فرو مدار بان حدی که نشنوند آنانکه در عقب تو نماز میگذارند وابتغ و طلب
بین ذلک میان جهر و مخافته سبیلا راهی میانه چه اقتصاد در همه امور محبوبست آورده اند
که ابوبکر قرآن آهسته میخواند و میگفت با خدای مناجات میکنم و او حاجت من میداند و فاروق بلند میخواند
و میگفت که شیطان را میرانم و خفته را بیدار میکنم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله چون این آیه نازل شد ابوبکر
را فرمود که قدری آواز بلند ترکن و عمر ملعون را امر کرد که قدری آواز خود را فرو دار و گویند معنی آیه اینست
که جهر مکن در همه نماز و اخفاف منما در همه نماز و میان این هر دو راهی پدید کن یعنی در صلوة یوم
اخفاف و در لیل جهر وقل الحمد لله و بگو ستایش و ثنا مر خدایرا الذی لم یتخذ
آنکه فرا نگرفت ولدا فرزندی را از آنچه یهود و نصاری و بنو ملیح که حق را فرزند اثبات میکردند
ولم یکن له و نیست مر او را شریک فی الملک انبازی در پادشاهی رد مشرکانست که بتان را

قدرا

حق میکنند ولم یکن له ولی و نیست مر او را ولی دوستی من الذل از جهت مذلت که داشته باشد
تا بسبب دوست عزیز گردد علم الهدی رحمة الله فرموده که حق سبحانه دوست نگیرد تا مدد ایشان از ذل
بدو رسد بلکه دوست گیرد تا بلطف وی از حضیض مذلت باوج عزت ترقی کند وکبره و تعظیم کن او را
تکبیرا تعظیم کردنی یعنی حق را بزرگ دان از وصف واصفان و معرفة عارفان بیت
ملکا عالم قدست [illegible] عقلها [illegible] عقل عقل است و جان جان است او آن کزو برتر است
آنست و گفته اند معنی کبره آنست که بگو الله اکبر ثعلبی نقل میکند که بنده را گفتن الله اکبر بهتر است از دنیا
و هر چه در وست آیه اخیر را از این سوره آیه العز و هر کودکی را از بنی عبد المطلب که فصیح درامدی حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله این سوره بدو آموختی

سورة الکهف

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد ثنا و ستایش لله مر خدایرا الذی انزل آنکه فرو فرستاد علی عبده بر بنده خود یعنی
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله الکتاب قرآن را ترتب استحقاق حمد بر انزال قرآن جهت اینست که قرآن
اعظم نعمتهای ملک منانست که به بندگان ارزانی داشته ولم یجعل له و نساخت در وی عوجا هیچ گونه کجی یا اختلاف
لفظ و تفاوت معنی یا عدول از حق بباطل وگردانید او را قیما راست یعنی معتدل که نه افراط و
تفریط یا معتمد علیه و مرجع الیه یا قایم بمصالح عباد و در تاویلات آورده اند که ضمیر راجع بعبد است و معنی
آنکه عبد خود را [illegible] بغیر حق وگردانید او را مستقیم در جمیع احوال لینذر تا بیم کند محمد صلی الله علیه
و آله با قرآن مر کافران را باسا شدیدا بعذابی سخت که استیصال است یا عقوبت دوزخ عذابی صادر شده

من لدنه از نزدیک خدای که صفت اوست نه غیر او ویبشر المؤمنین و تا مژده دهد پیغمبر یا قرآن مر
گروندگانرا الذین آنانکه یعملون الصالحات میکنند کارهای پسندیده ان لهم بانکه مر ایشانراست
اجرا حسنا مزدی نیکو یعنی پاداش پسندیده و تمام ماکثین در حالتی که مقیم باشند در وی فیه
ابدا دران همیشه بانقطاع و انتقال سلمی قدس سره اورده که عمل صالح انست که خواهر برای خدا بود
و اجر حسن انکه منع دولت لقا بود وینذر الذین و بیم کند انانرا که از روی جهل قالوا اتخذ الله ولدا
گفتند فرا گرفت خدای فرزندی و قایلان یهود بودند و نصاری و مشرکین ما لهم نیست ایشانرا گویند کان را
به بفرزند یا بدین سخن که میگویند من علم هیچ علمی یعنی بدانش بلکه بتوهم کاذب القای این قول میکنند
ولا لابائهم و نه دانش بود مر پدران ایشانرا درین باب اگر تقلید ایشان میکنند کبرت کلمة
بزرگ کلمه ایست این کلمه که از روی جرات تخرج بیرون می اید من افواههم از دهنهای ایشان ازجهت
کفار این کلمه را بطریق استعظام ذکر فرمود که مشتمل است بر تشبیه و شریک و احتیاج و اتصاف بصفات
حدوث ان یقولون نمی گویند الا کذبا مگر دروغی اما بزرگ در دروغیت که نزدیک رسیده که بسبب
ان اسمان و زمین بشکافند و کوهها از جا بروند چنانکه تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا ان
دعوا للرحمن اورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله از استماع این کلمه غمناک شده امیدی که با ایمان ایشان
داشت بانقطاع نزدیک رسید حق سبحانه برای تسلی دل مبارک او فرمود که فلعلك پس مگر تو باخع
نفسك کشنده نفس على آثارهم بعد از پس گشتن ایشان از تو پس الکار ایشان ترا ایجاب
یعنی کار ایشان بر خود آسان گیر زغم بر دل بی علت منه ان لم یؤمنوا اگر ایمان نیاورند بهذا الحدیث
باین سخن یعنی قرآن و بگوید هصایان ایشان خود را هلاک مساز اسفا از روی اندوه یا جزع یا حسرت

یا غضب انا جعلنا بدرستی که ما کردانیده ایم ما على الارض انچیزی که بر زمین است از معادن و نبات
و حیوانات زینة لها ارایش اهل زمین را مختصر بر انند که یعنی بن است و مراد انبیا و اولیا و علما
و حفظه قرآن که زینت زمین انانند و جمعی گویند ارایش زمین بر حال ابدا است از ان که قیام عالم
بوجود و شرف ایشان بازبسته است روی زمین بطلعت ایشان منور است چون اسمان بزهره
و خورشید و مشتری و گفته اند مراد از ما على الارض مشتهیات نفسانیست که حق سبحانه فرمود که ما بلذ الارایش
خلق ساخته ایم یعنی جسم مردم اراسته ایم لنبلوهم تا بیازماییم یعنی معامله ازمایندگان کنیم تا
کرد و کند ایهم که دام از ایشان احسن عملا نیکوترست از جهت عمل یعنی کیست که از محرمات اثر ترک
کند و انا لجاعلون و بدرستی که ما سازندگانیم ما علیها انچیزی را که بر روی زمین است از کوه و
و نبات صعیدا جرزا زمین هامون بی گیاه یعنی ما قرار عمارتها را خراب خواهیم ساخت پس دل
بران منهید و فریفته ما با بید از روی فریفته مشوید جهان از رنگ و بو ساز و اسیرت ای نزدیک ارباب
بصیرت ترک و گذشتن را اعتبار نیست نه بوی دلبند پس را مدار نیست اورده اند که یهود قریش
بیاموختند سوال در ابو طالب که از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بپرسید یکی از قصه جوانان عجب
اذ دو که جواب ان داند حق سبحانه ایه فرستاد که ام حسبت نه چنانست که میگویند ایا می پنداری تو ان
اصحاب الکهف والرقیم انکه اصحاب غار و رقیم که سیصد و نه سال در خواب مانده اند کانوا
بودند من ایاتنا از دلایل قدرت ما که در افرینش از حق و سماء ظاهر است عجبا ان عجب و غریب نیست
مراد از کهف غاریست عظیم بر نام واقع در کوه بیاقلوس از حوالی شهر افسوس که دار الملک دقیانوس
بوده و رقیم نام قریه ایشانست یا وادی که کوه بیاقلوس دران است گفته اند لوحی بوده از رصاص یا حجری که

اسمای اصحاب کهف در ان رقم کرده بودند و از در غار اویخته و حدیث مرفوع که صحت رقیم سه تن بوده اند
که در کوهی از خوف باران پناه بغاری برده اند و سنگی بزرگ در غار امده و پوشیده گشته و هریک توسل بعمل خیر
کرده چون توفیه مزد اجیری و ترک هوای نفس و بر والدین از حق سبحانه نجات خواسته اند و ان سنگ از پیش
غار دور شده خلاص یافته اند و در باب اصحاب کهف اقوال مختلفه بسیارست و درین ترجمه انچه اصح است
مذکور میگردد اورده اند که دقیانوس در زمان تسخیر ممالک روم بشهر افسوس رسیده انجا مدتی برای بتان که معبود
او بودند خانه ساخته اهل شهر را تکلیف پرستش ایشان کرد هر که سخن او نشنید بقتل رسید در شهر شش جوان که رسیده
خداپرست از بزرگ زادگان شهر گوشه گرفته بدعا و نیاز مشغول گشته و از حق سبحانه درخواست نمودند که ایشان را
از فتنه این جبار ایمن سازد القصه سر ایشان بعرض دقیانوس رسید و با حضار ایشان امر کرده بعهد بیعت خود
ایشان را بر طریق توحید راسخ دیدند مطلقا فرمان او قبول نکردند دقیانوس عزم نمود تا عمل بحالی که در بود شده
اختراع کردند و گفت شما جوانید و خرد سال شما را دو سه روزی مهلت دادم تا در کار خود تامل کنید و به بینید که مصلحت
شما در قبول امر است یا در رد آن پس از ان شهر متوجه موضع دیگر شد و جوانان فرصت اورا غنیمت دانسته
با یکدیگر در مهم خود مشورت نمودند و رای همه بران قرار گرفت که فرار نمایند هریک از خانه پدر قدری مال
را در نفقه برداشته روی بکوهی که نزدیک شهر بود اوردند و در راه شبانی بدیشان رسید و بدین ایشان
درآمده در مرافقت موافقت نمود سگ شبان نیز در عقب ایشان دویدن اغاز کرد و چندانچه منع کردند ممنوع
نشد خدای او را بسخن اورد تا بزبان فصیح گفت از من مترسید که دوستان خدای را دوست میدارم شما
درخواب روید تا من شما را پاسبانی کنم اما چون نزدیک کوه رسیدند شبان گفت درین کوه غار
میدانم که بدو پناه میتوان گرفت پس باتفاق روی بغار نهادند و حق سبحانه از رفتن ایشان بغار متوجه خبر میدهد

اِذْ اَوَى الْفِتْيَةُ یاد کن چون پناه کردند جوانان و مقیم شدند اِلَى الْكَهْفِ بغار چهرم فَقَالُوا
پس گفتند رَبَّنَا آتِنَا ای پروردگار ما بده ما را مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً از نزد یک بخشش یعنی امرزش یا روزی
یا روزی یا ایمنی از دشمن وَهَيِّئْ لَنَا و مهیا ساز برای ما مِنْ اَمْرِنَا از کار ما مفارقت کفارست رَشَدًا راستی و نیکوی
و صواب فَضَرَبْنَا پس نهادیم عَلَى آذَانِهِمْ بر گوشهای ایشان حجابی که سخن نشنوند یعنی بخوابانیدیم
ایشان را فِي الْكَهْفِ در غار سِنِينَ عَدَدًا سالهای ذات عدد یعنی شمرده ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ پس برانگیختیم
یعنی بیدار کردیم ایشان را تا بدانیم انچه از علم ازلی دانسته ایم یا تا بدانند بندگان ما که درین قصه لِنَعْلَمَ
اَيُّ الْحِزْبَيْنِ کدام از دو گروه مراد اهل کتاب اند یا مومن و کافر یا متقدمین و متاخرین بر سبیل تقدیر معلوم
گردد که کدام ازیشان اَحْصَى شمار انکاه دارنده ترست لِمَا لَبِثُوا اَمَدًا اندازه مدتی را که
ایشان درنگ کردند در غار یعنی دانسته شود که زمان لبث ایشان کدام کرده کرده اند و شمارده
که داشته تر است نَحْنُ نَقُصُّ ما قصه میکنیم یعنی میخوانیم عَلَيْكَ بر تو که محمدی نَبَاَهُمْ خبر ایشان را بِالْحَقِّ
براستی اِنَّهُمْ فِتْيَةٌ بدرستی که ایشان جوانان بودند از روی صدق آمَنُوا بِرَبِّهِمْ ایمان اوردند به پروردگار
خویش وَزِدْنَاهُمْ و بیفزودیم ایشان را هُدًى راه نمونی یعنی ثبات و یقین وَرَبَطْنَا و بستیم
عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان یعنی استوار ساختیم دل ایشان را و قوة دادیم بر اظهار حق و جرات ارزانی
داشتیم در رد سخن دقیانوس اِذْ قَامُوا چون ایشان بایستادند در پیش وی و او ایشان را به پرستش بت
دعوت کرد فَقَالُوا رَبُّنَا پس گفتند پروردگار ما رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ افریدگار اسمانها و زمین است لَنْ
نَدْعُوَا نخوانیم و نپرستیم مِنْ دُونِهِ بجز وی اِلٰهًا معبودی لَقَدْ قُلْنَا بخدای که گفته باشیم اِذًا آنهنگام که
دیگری را پرستیم شَطَطًا سخن غلط و دروغ هٰؤُلَاءِ قَوْمُنَا این گروه کسان مانده در شب یعنی جمعی از اهل افسوس

اتخذوا ... ذلک بسبب تهدید دقیانوس و بیم قتل من دونه بجز خدای بحق آلهة خدایان دیگر که بعمل
آنها لولا یأتون چرا نمی آرند کافران علیهم بر پرستش بتان و در استحقاق ایشان معبودیت را
بسلطان بین حجتی روشن و دلیلی ظاهر یعنی دقیانوس بوعید قتل مردمان را تکلیف بت پرستی میکند بحجت
و برهان فمن اظلم پس کیست ستمکارتر از کسی که افترا میکند و میبندد علی الله کذبا بر خدای دروغ
که نسبت شریک کند بوی و قبل از تکذیب که دقیانوس بعد از مشاهده ایشان را اسلحه داده ایشان فرار
کردند یملیخا که مهتر ایشان بود در اثنای طریق با ایشان گفت واذ اعتزلتموهم و چون یکسو شدید از
اهل شرک و دوری جستید از ایشان وما یعبدون و از آنچه می پرستیدند الا الله مگر خدای ایشان
خدا را میپرستیدند و لیکن دانستند که بار او در عبادت شریک میساختند پس چون از ایشان و از
معبودان باطل ایشان برکنار شدید فأووا الی الکهف پس باز گشت کنید سوی غار و
در وی جای گیرید ینشر تا بگستراند لکم ربکم برای شما آفریدگار شما و بسیار رساند بر شما من
رحمته از بخشایش خود در دو سرای ویهیئ لکم و بسازد برای شما من امرکم
از کار شما مرفقا آنچه که بدان نفع گیرید در دین و دنیا آورده اند که جوانان اتفاق نمودند و بکوه برآمدند
و شبان ایشان را بغار در آورد و چون در غار قرار گرفتند حق سبحانه بر ایشان ... خواب بگماشت
و دقیانوس بعد از روزی با فسوس باز آمده احوال جوانان پرسید چون از فرار ایشان خبر
یافت اهالی ایشان را بر احضار ایشان تکلیف نمود گفتند ای ملک مبلغی اموال ما نیز برده اند
و بدین کوه متحصن شده دقیانوس با جمعی بر عقب ایشان برفت و ایشان را در آن غار تکیه یافت
پنداشت که بیدارند فرمود که در غار به سنگ بر آرند تا هم در آنجا بمیرند پس در غار استوار

ممن افتری

بدیدند دو مومن از مقربان دقیانوس اسامی و احوال جوانان را بر لوحی از سنگ نوشته و نقش
کرده در دیوار بنا وضع کردند بامید آنکه شاید که کسی روزی بدانجا رسد و از احوال ایشان خبر
دار گردد و غار ایشان در طرف جنوبی کوه بناخلوس بود لاجرم آفتاب بوقت طلوع و غروب
بر دو جانب او می تافت و عفونت آنرا تحلیل کرده هوا را باعتدال باز می آورد و در درون غار نمی
تافت تا الوان و اجساد ایشان را کهنه نگرداند خدای حق سبحانه میفرماید وتری الشمس و می‌بینی آفتاب را
چنانکه آفتاب را اذا طلعت چون طلوع کند تزاور میل کند عن کهفهم از غار ایشان
و دیگر در ذات الیمین بسوی راست آینده جو در غار در مقابل قطب شمال افتاده واذا غربت
و چون غروب کند تقرضهم و بگردد از ایشان و بگردد ذات الشمال بسوی چپ نگرنده وهم فی فجوة منه
و ایشان در فراخی اند از غار یعنی در وسط آن بجهتی که روح هوا بدیشان می رسد و از عفن
غار ایمن اند ذلک این خبر ایشان من آیات الله از دلایل قدرت خداست من یهد الله
هر که را راه دهد خدای بتوفیق فهو المهتد پس او راه یافته است بفلاح و رشاد ومن یضلل
و هر که را فرو گذارد فلن تجد له پس نیابی مر او را ولیا مرشدا دوستی راه نماینده وتحسبهم
و می‌پنداری ایشان را ایقاظا بیداران از آن رو که چشمان ایشان باز باشد وهم رقود
و حال آنکه ایشان خفتگانند در کشف الاسرار آورده که این حال نمودار کار جوانمردانست از اهل حق
چون بظهور ایشان از نگرندگان حجت کردند در میدان اعمال و چون سر ایشان در دنیا بینی که از همه
فارغند در بوستان لطف ذو الجلال باطن ... و ظاهر ... یعنی بیکار و بصورت در کار
ظاهرا باین وان در ساخته باطنی از همه پرداخته ابن عباس رحمه الله علیه فرموده که اصحاب کهف

تقرضهم

را در هر سالی دو بار از جانبی بجانبی میکردانند تا زمین اجساد ایشانرا نخورد و کویند در سالی یکروز
عاشورا میکردانند و بر هر تقدیر تقلب ایشان ثابتست کما قال الله تعالی ونقلبهم
و میکردانیم ایشانرا یعنی ملائکه بامر ما میکردانند ایشانرا ذات الیمین بدست راست وذات الشمال
و بجانب چپ وکلبهم و سگ ایشان باسط کسترانیده است ذراعیه دو ساعد خود را بر
بالوصید بر پیشگاه غار یا بر استانه او و ان سکی زرد بوده یا سرخ یا خاکستری یا ابلق و در زاد
المسیر اورده که سرش سرخ بوده و پشتش سیاه و شکمش سفید و دمش ابلق و نامش قطمیر بوده یا
قطمین یا قطمور یا حمران یا زبان یا حبها و در تفسیر ثعلبی مذکورست که هر که [illegible] بحضرت
نوح علیه السلم درود فرستد از کزندم ضرری بوی نرسد و هر که این کلمات وکلبهم باسط ذراعیه
بالوصید نوشته با خود دارد از سک متضرر نکردد لو اطلعت علیهم و اگر اطلاع یابی بر ایشان و نظر
کنی بدیشان لولیت منهم هر اینه روی بکردانی از ایشان فرارا بجهت کریختن ولملئت
منهم و هر اینه پر کرده رعبا از ایشان ترس و بیم یعنی دل تو از ترس ایشان پر شود از ان
که کسی را طاقت دیدن ایشان نیست بجهت انکه چشمهای ایشان کشاده است و مویها و ناخنهای
دراز شده و ایشان در مکان خطیر موحش‌اند صورت این مخاطبان که کذشت با حضرت پیغمبرست
صلی الله علیه و اله و مراد غیر وی است القصه چون دقیانوس در غار بر ایشان استوار کرد باز کشت و بیدا
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اهل [illegible] در حشر جسد شبهه افتاده و منکران شدند و هر چند ملک ایشانرا پند داد سود نکرد و حق سبحانه
خواست که دلیلی بر حشر جسد بدیشان نماید اصحاب را از خواب بیدار کرد وکذلک و همچنانکه
ایشانرا در خواب کرده بودیم بعثناهم برانگیختیم بکمال قدرت و بیدار کردیم که نه جسد ایشان بطول
زمان تغییر یافته بود و نه جامهای ایشان فرسوده کشته ایشانرا نوم دادیم بحکمت و حفظ ارزانی داشتیم
بقدرت لیتساءلوا بینهم تا سوال میان یکدیگر و حال خود بشناسند و یقین ایشان در کمال قدرت
بیفزاید قال قائل کفت کوینده منهم از ایشان یعنی مکشلینا که پس از همه اکبر بود کم لبثتم
چند وقت درنک کردید درین غار مقصود انکه مدت لبث بدانند و نمازهای فوت شده را
قضا کنند ایشان بامداد بغار درامده بودند چون درنکریستند افتاب را بوقت چاشت رسیده دیدند
کفتند درنک کردیم اینجا قالوا لبثنا روزی اکر دی روز در خواب شده باشیم او بعض یوم
یا پاره از روز اکر درین روز خفته باشیم پس چون ناخنان خود را بالیده و مویهای سر را دراز یافتند
قالوا ربکم کفتند بعضی از ایشان بعضی را که پروردکار شما اعلم بما لبثتم داناترست بانکه درنک
کرده اید فابعثوا پس بفرستید احدکم یکی از میان خود بدین درمی که دارید الی
المدینه بسوی شهر افسوس فلینظر پس باید که بنکرد ایها کدام از اهل مدینه
پاکیزه ترست از جهت طعام یعنی بنکرد که طعام کدام کس حلال ترست و پاکیزه تر چه در زمان ایشان در
ان شهر کسان بودند که ایمان خود مخفی میداشتند فرض ان بود که ایشان پیدا کنند فلیاتکم برزق
پس بیارد بشما خوردنی منه از ان طعام پاک ولیتلطف و باید که فرستاده مدارا کند در خرید
و فروخت ولا یشعرن و خبردار نکرداند بکم احدا بشما یکی از اهل این شهر انهم بدرستی که اکثر

بورقکم هذه

اهل این مدینه متابع دقیانوس‌اند ان یظهروا اگر مطلع شوند یا قادر گردند و ظفر یابند علیکم بر شما یرجموکم
سنگسار نمایند شما را او یعیدوکم یا باز گردانند در کیش خود ولن تفلحوا اذا و رستگاری نیابید آن
وقت که بدان دین در آیید و روی نجات نه بینید ابدا هیچ وقت یعنی پیوسته در عذاب باشید یملیخا که اعقل و اکمل
ایشان بود و حیلها قبول نموده روی بشهر نهاده و بدروازه رسید و اوضاع را متغیر دید چون بشهر در آمد
بازار و محلات و اشکال و الوان مردم را بنمطی دیگر یافت حیرت بروی غلبه کرد القصه بدکان خباز
آمد و درمی از آنچه همراه داشت بوی داد که در عوض آن نان بستاند نانوا زری دید منقش بنام دقیانوس خیال
کرد که گنجی یافته آن زر را ببازاری دیگر نمود و یک لحظه این خبر در بازار منتشر شده بتجسس رسیدند و یملیخا را طلبیده
و تهدید عظیم نموده طلب باقی زر کردند یملیخا گفت من گنج نیافته‌ام دی روز این زر از خانه پدرم بیرون آورده
ام و امروز ببازار آورده‌ام نام پدرش پرسیدند چون بگفت کسی از مردم آن شهر نشناخت وی را آزرده
نمودند و او از غایت دهشت گفت مرا پیش دقیانوس برید که او از همه من آگاهی دارد مردم آغاز استهزا
کردند که دقیانوس قریب سیصد سال شد که مرده است تو ما را افسوس میکنی یملیخا گفت مرا تجربه
میکنید دی روز ما جماعتی از وی گریخته بکوه رفتیم و امروز مرا بطلب طعام فرستادند من بجز این خبر ندارم
القصه او را نزد ملک بردند و صورت حال تقریر کردند ملک با جمیع مقربان و اشراف بلد روی بغار
آوردند و یملیخا در آمد و یاران را از صورت حال خبر داد علی الفور ملک رسید و آن لوح که در دیوار غار
بود برخواندند و اسامی و احوال ایشان معلوم کرده با قوم بغار درآمده ایشان را دید با رویهای تازه و
جامهای نو متحیر شد بر ایشان سلام کرد جواب دیدند و حق سبحانه از این حال اخبار فرموده که وکذلک
اعثرنا علیهم و همچنان که ایشان را بیدار کردیم لیعلموا تا بدانند ان وعد الله حق که وعده خدای حق است

و حشر راست و در صحت خواب و بیداری ایشان بعث مشابهت تامه دارد و ان الساعة
و آنکه قیامت آمدنی است لاریب فیها هیچ شکی نیست در وی پس حق تعالی داد بر ایشان اذ
یتنازعون بینهم چون نزاع میکردند اهل زمان در میان یکدیگر امرهم او در کار خود بعضی
میگفتند حشر بر ارواح مجرد راست و بعضی قایل بودند بحشر روح و جسد با یکدیگر پس بدن
ایشان ظاهر کرد که روح و جسد با هم مبعوث خواهند شد چه توفی نفس ایشان سیصد و اند
سال بدنهای ایشان را از تحلل و تغییر نگاه داشته پس از سال ازدواج کند بان قادر است بر توفیق(?)
نفوس پس بر وی جوان و اساک(?) اجزای ابدان ایشان و دیگر باره بازدواج بان(?)
جنس قدرت که بما دشوار نیست معجزه را با قوه حق کار نیست آورده اند که جوانان ملک را دقیا(?)
کرده بودند در مضاجع خود بخفتند و ارواح ایشان مقبوض شد در تفسیر ثعلبی مذکور است که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله ارزو میکرد که اصحاب کهف را ببیند جبرئیل علیه السلام آمد که یا رسول
الله تو ایشان را در دنیا نخواهی دید اما بر اصحاب اخیار خود چهار کس را بفرست تا ایشان را بدین
تو دعوت کنند آن حضرت فرمود که چگونه بفرستم و گر ابر قیس فرمایم جبرئیل گفت ردای مبارک خود به
گستران و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و ابوذر و دو کس دیگر را بگو تا هر یک بطرفی نشینند و باد که
مسخر سلیمان بود علیه السلام بطلب که خدای او را مطیع تو گردانیده و بفرمای تا ایشان را بدر آن
غار برد حضرت ایشان را و صحابه را بدر غار رسانیده سنگی بر داشتند سگ ایشان روشنی دیده با
در گرفت و حمله آورد اما چون چشم ایشان دیده دم جنبانیدن آغاز کرد و چون اشارت کرد که در
آیید در آمده گفتند السلام علیکم و رحمة الله و برکاته حق سبحانه و تعالی ارواح با جساد ایشان

ایشان در او در آمدند و خواستند و جواب سلام باز دادند و گفتند صحابه را محمد بن عبد الله شما را سلام رسانید
ایشان گفتند و علی محمد رسول الله الصلوة و السلام پس دعوت کردند ایشان را بدین اسلام و ایشان قبول کردند و
حضرت پیغمبر را سلام رسانیده باز در مضاجع خود تکیه کردند بار دیگر نزد خروج مهدی علیه السلام از اهل بیت محمد صلی الله
علیه و آله زنده شوند و حضرت مهدی بر ایشان سلام کند و جواب دهند پس بمیرند و در قیامت مبعوث شوند
القصه چون ملک بیدروس و قوم او آن حال ایشان که سابق مذکور شد مشاهده کردند فقالوا ابنوا علیهم
و گفتند بنیاد کنید بر ایشان بنیانا دیواری که از چشم مردم پوشیده شوند تا بدان موضع ایشان را نشناسند ربهم
پروردگار شما اعلم بهم داناتر است بکار ایشان از جمعی که منازعت می نمایند در باب ایشان قال الذین
غلبوا گفتند آنانکه غالب شدند علی امرهم بر دین ایشان یعنی جماعت که بحشر اجساد قایل بودند
گفتند لنتخذن علیهم هر آینه بگیریم بر ایشان مسجدا مسجدی که مردمان در آن نماز گذارند سیقولون
زود باشد که بگویند یهود یا یعقوبیه از نصاری که اصحاب کهف ثلاثة سه تن بودند رابعهم کلبهم
چهارم ایشان سگ ایشان و یقولون و گویند نسطوریه از ترسایان خمسة پنج بودند
سادسهم کلبهم ششم ایشان کلب ایشان میگویند این سخنان را رجما بالغیب انداختن بپوشیده
یعنی گفتاریست که بپندار یا اختراع خود میگویند و یقولون و گویند مسلمانان باخبار رسول صلی الله علیه
و آله سبعة ایشان هفت تن اند و ثامنهم کلبهم و هشتم ایشان سگ ایشان قل ربی
اعلم بعدتهم بگو آفریدگار من داناتر است بشمار ایشان ما یعلمهم نمیدانند عدد ایشان را
الا قلیل مگر اندکی از آدمیان که پیغمبر است صلی الله علیه و آله ابن عباس فرموده که انا من ذلک
القلیل و از مرتضی علی علیه الصلوة و السلام منقولست که اصحاب کهف هفت تن بودند و اسامی ایشان

اسماء اصحاب کهف

اینست یملیخا مکسلمینا مشلینا مرنوش دبرنوش شاذنوش و اسم راعی مرطونس است و اسم
کلب قطمیر و در روایات دیگر در اسامی ایشان تفاوت اختلافی جمیع دارد و آمده است در تفسیر از عبد الله عمر
نقل میکنند که چون آتش در موضعی افتد اسماء ایشان را بر کاغذی نوشته در آنجا افکنند فی الحال فرو میرد و اهل تاویل
را در باب اصحاب کهف سخن بسیار است بعضی گویند این قصه نمودار ابدال سبعه است که عالم
بوجود ایشان قایمست و کهف خلوتگاه ایشان بوده کلب نفس حیوانیه و نزد جمعی اشارتست بروح
و قلب و عقل نظری و معیشی و قوه قدسی و سر خفی که تعلق بکهف بدن دارند و دقیانوس نفس اماره و هواء و
این سخنان بجوهر التفسیر میرود فلا تمار فیهم پس تو جدال مکن ای محمد الا مراء در شان اصحاب
کهف که اهل کتاب با تو جدال کنند ظاهرا مگر جدالی ظاهر یعنی تعمق منمای در جدال و بر ایشان خوان
آنچه در قرآن است و در تجهیل ایشان اشتغال منمای و لا تستفت و فتوی مخواه یعنی مپرس فیهم در شان
ایشان منهم از اهل کتاب احدا یکی را آورده اند که چون مسئولات ثلثه مذکوره از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله پرسیدند فرمودند که فردا بیایید تا شما را خبر کنم و نگفت انشاء الله پانزده روز یا کم یا
بیش وحی فرو نیامد و قریش طعنه آغاز کردند و غبار ملال بر مرآت دل علیل آن حضرت نشست حق سبحانه
این آیت فرستاد و لا تقولن لشیء و مگو هر چیز و کاری را که قصد داری انی فاعل بدرستی که من
کننده ام ذلک آن را غدا فردا الا ان یشاء الله مگر آنکه خواهد خدای یعنی گوی که اگر خواهد خدای
و اذکر ربک و یاد کن مشیت پروردگار خود را وقتی اذا نسیت که خود را فراموش کرده باشی
یا به حقیقت ذکر فنای ذاکرست در مذکور حضرت شیخ الاسلام فرموده که ذکر حقیقی آنست که دل ذاکر در
مذکور شود و جان وی در سر نور ضمیر عیان گردد و عیان از جان دور ماند که نه جان در گنجد آنجا نه عیان ای جمع

دلی ما وقتی نام و نشان ذکر ده اگر فراموش کرده باشم حیلکی مذکور ماند والسلم وَقُلْ عَسَىٰ و بگوی شاید آن
يَهْدِيَنِ آنکه دلالت کند مرا رَبِّي آفریدگار من لِأَقْرَبَ بچیزی که نزدیکتر است از شأن اصحاب کهف
که خبر دهید رَشَدًا از راه صواب و چون عیسی ازین سخنان دلالت او را راه نمود به بزرگتر چیزی از
قصه اصحاب کهف و آن اخبار انبیاء و امم سابقه بود و انبا از نوازل و حوادث است وَلَبِثُوا و درنگ کردند آن جوانان
فِي كَهْفِهِمْ در غار خود وقتی که در خواب بودند ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ سیصد سال وَازْدَادُوا تِسْعًا
و زیاده کردند بر او و نه سال دیگر در کتاب آورده که سیصد سال شمسی بوده و نه سال قمری بر او فزوده تا
تا سال قمری شده چه تفاوت بین السنین در هر سالی قریب یازده روز است و بتحقیق سیصد سال و نه سال قمری و ده
و نوزده روز باشد و در خبر است که ترسایان گفتند ما سیصد را دانیم و نه را نشناسیم حق تعالی فرمود که قُلِ
بگو اللَّهُ أَعْلَمُ خدای داناتر است بمقداری که درنگ کردند لَهُ مر او راست غَيْبُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ پوشیدهای آسمان و زمین یعنی مخفیات احوال آن أَبْصِرْ بِهِ چه بیناست خدای بهر موجودی و
أَسْمِعْ و چه شنواست بهر مسموعی مَا لَهُمْ نیست مر اهل آسمان و زمین را مِنْ دُونِهِ بجز وی مِنْ وَلِيٍّ
هیچ دوستی که متولی امور ایشان بود وَلَا يُشْرِكُ و انباز نکند خدای فِي حُكْمِهِ در فرمان و قضای خود أَحَدًا
یکی را از موجودات علوی و سفلی وَاتْلُ و بخوان مَا أُوحِيَ آنچه وحی کرده است إِلَيْكَ بسوی تو
مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ از پروردگار تو که قرآنست لَا مُبَدِّلَ هیچ تغییر کننده نیست لِكَلِمَاتِهِ مر سخنان او را
که در شأن اصحاب کهف فرو فرستاده است وَلَنْ تَجِدَ و نیابی تو مِنْ دُونِهِ بجز وی مُلْتَحَدًا
پناهی صاحب کشاف آورده که قومی از رؤسای کفره حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را گفتند این
پشمینه پوشان بی قدر را چون صهیب و عمار و خباب که بوی خرقهای ایشان ما را اذیت میدهد از مجلس خود

دور ساز تا با تو مجالست کنیم این آیه نازل شد که وَاصْبِرْ نَفْسَكَ و باز دار نفس خود را و شکیبایی کن
مَعَ الَّذِينَ با آنکه يَدْعُونَ رَبَّهُمْ می پرستند پروردگار خود را بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ بامداد و شبانگاه
یعنی در دو طرف النهار یا با صلوة فجر و عصر یا بجمیع اوقات یعنی شب و روز به پرستش حق مشغولند يُرِيدُونَ
وَجْهَهُ میخواهند رضای او را یا او را میجویند و جویای غیر او نیستند و نزد بعضی این آیه مدنی است سبب
نزول آن بود که جمعی از مؤلفة قلوب چون عیینة بن حصن و اقرع بن حابس و امثال ایشان گفتند یا رسول
الله اشراف عرب با سلمان و ابوذر و فقراء مسلمانان نمی نشینیم اگر تو ایشان را دور سازی ما
نیز نزدیک تو آییم تعلیم احکام شرع قیام نماییم این آیه آمد که صبر کن و صحبت درویشان که اوقات صبح و شام
را برای رضای خدا در پرستش او میگذارند وَلَا تَعْدُ و باید که درنگذرد عَيْنَاكَ عَنْهُمْ چشمهای
تو از ایشان یعنی نظر از ایشان برمدار و بغیر ایشان التفات مکن تُرِيدُ میخواهی زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
آرایش زندگی دنیا باید دانست که آن حضرت صلوات الله علیه هرگز بدنیا و زینت او میل نکردی بلکه
معنی از آن است که مکن عمل کسی که مایل بزینت دنیاست چه مایل بدنیا از فقرا اعراض و با اغنیا مقبل باشد
وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا و فرمان مبر آنرا که غافل گردانیده ایم قَلْبَهُ دل او را عَنْ ذِكْرِنَا از یاد کردن ما
یعنی امیة بن خلف بود و اتباع او یا عیینه و اشیاع او که آن حضرت را بطرد فقرا میفرمودند حق سبحانه فرمود که دل
او را غافل کرده ایم وَاتَّبَعَ و پیروی کرده است هَوَاهُ آرزوی نفس خود را وَكَانَ
أَمْرُهُ فُرُطًا و هست کار او هبا و ضایع یا موجب حسرت و ندم و هلاکت وَقُلِ و بگو ایشان را که آنچه
آورده ام یعنی قرآن الْحَقُّ پیغام راست و سخن درست است مِنْ رَبِّكُمْ از آفریدگار شما فَمَنْ شَاءَ
پس هر که خواهد گرویدن بوی فَلْيُؤْمِنْ پس باید که بگرود وَمَنْ شَاءَ و هر که خواهد ناگرویدن فَلْيَكْفُرْ

کو مکو و امام زاهد اورده که او توعید و تهویل است نه امر اباحت و ابن عباس فرموده که او یعنی
اختیارست یعنی هر که خواهد که ایمان ارد و هر که خواهد که کافر شود ...
وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ الخ مشیت ازلی بدان معلق شده از جهت تغییر عبارات و از
تبدیل عبارات هر که خواهی بخوان و هر که خواهی بران · حکم حکم تست کس را چاره جز تسلیم
إِنَّا أَعْتَدْنَا بدرستی که ما کرده ایم لِلظَّالِمِينَ برای ستمکاران یعنی کافران نَارًا أَحَاطَ
بِهِمْ اتشی که فرو گیرد ایشان را سُرَادِقُهَا سراپرده های ان تشبیه کرده است اتش را که محیط بود
کافران به سراپرده که مشتمل باشد بر اهل ان و در حدیث ابی سعید خدری هست که سرادق باز چهار دیوار
غلط هر یک از ان چهل ساله راه که بگیرد کافران در اتش وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا و اگر فریاد خواهی از تشنگی يُغَاثُوا
بِمَاءٍ فریاد رسیده شوند بابی كَالْمُهْلِ مانند دردی زیت یا مس گداخته که چون ایشان برند يَشْوِي
الْوُجُوهَ بریان کند و بسوزاند رویهای ایشان را از فرط حرارت بِئْسَ الشَّرَابُ بد شرابیست مهل وَ
سَاءَتْ مُرْتَفَقًا و بدست اتش مرتفقا جای بد إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که بگرویدند بکتاب
رسول او وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بکردند کارهای شایسته إِنَّا لَا نُضِيعُ بتحقیق که ما ضایع نگردانیم أَجْرَ
مَنْ أَحْسَنَ مزد کسی را که نیکوترست عَمَلًا از روی کردار أُولَٰئِكَ ان گروه مؤمنان پسندیده کاران
مر ایشانراست جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانهای اقامت یعنی بهشتها که دران مقیم باشند تَجْرِي
میرود مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ از زیر منازل ایشان یا نام ایشان جویها يُحَلَّوْنَ پیرایه بسته شوند
فِيهَا دران بوستانها مِنْ أَسَاوِرَ از دستوانهای ساخته شده مِنْ ذَهَبٍ از زر ...
از ابن جبیر نقل میکنند که هر یک از بهشتیان سه دستوانه بود یکی از زر و یکی از نقره و یکی از لؤلؤ و یاقوت

ویلبسون

وَيَلْبَسُونَ و بپوشند ثِيَابًا خُضْرًا جامهای سبز مِنْ سُنْدُسٍ از دیباهای نازک وَإِسْتَبْرَقٍ
و دیباهای ستبر ... مُتَّكِئِينَ تکیه زدگان باشند فِيهَا در بهشت عَلَى
الْأَرَائِكِ بر تختها چنانچه عادت متنعمانست نِعْمَ الثَّوَابُ نیک پاداشست بهشت و نعیم آن وَحَسُنَتْ
و نیکوست ان تختها مُرْتَفَقًا تکیه گاه و یا نیکوست بهشت منزل و ارامگاه
وَاضْرِبْ لَهُمْ و بیان کن برای مؤمنان و کافران مَثَلًا مثلی را ان کدامست رَجُلَيْنِ
دو مرد که برادر بودند از بنی اسرائیل یکی یهودا نام ... و او مؤمن بود و یکی دیگر قطروس و او کافر بود هشت
هزار دینار از پدر بدیشان رسید هر یک چهار هزار دینار متصرف شدند کافر بدان ضیاع
و عقار و متاع خانه خرید و مؤمن همه در وجه خیر صرف کرد و حق تعالی از حال ایشان خبر میدهد که جَعَلْنَا
لِأَحَدِهِمَا دادیم هر یکی را از ایشان یعنی قطروس جَنَّتَيْنِ دو بوستان مِنْ أَعْنَابٍ
از تاکهای انگور وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ و محفوف از انجا نخلستان یعنی درختان خرما گرد اگرد ان در
آورده ایم وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا و پیدا کردیم میان ان دو باغ زَرْعًا کشت را تا
ان محل جامع اقوات و فواکه باشد كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ ان دو باغ آتَتْ أُكُلَهَا
بدادی میوه و محصول خود را بتمامی وَلَمْ تَظْلِمْ و ستم نکردی یعنی کم نساختی مِنْهُ شَيْئًا
از میوه معهود چیزی را یعنی در اغلب انست که میوه سالی تمام اید و سالی ناقص همیشه میوه ان باغها
تمام امدی وَفَجَّرْنَا و روان کردیم خِلَالَهُمَا نَهَرًا میان ان بوستانها جوی اب تا شرب
ان دایم باشد وَكَانَ لَهُ و بود کافر را ثَمَرٌ همه میوه یعنی غیر از انگور و خرما میوهای دیگر

الأرائك

داشت واختصاص ان بذکر جهت غالبیت بود اورده اند که یهودا محتاج شد ورجوع ببرادر خود
از و از معیشت مساعدتی کرد فطروس گفت زر من وتو برابر بود من این باغ وضیاع پیدا کرده ام
وغلامان وخادمان دارم تو تنگ دست وپریشان حالی یهودا گفت ای برادر تو بدان مالها باغ دنیا
خریدی ومن بوستان بهشت خریدم تو سرا ساختی ومن در جنت خانه خریدم تو کدخدا شدی ومن
مهر حور العین دادم تو غلامان وکنیزان جمع کردی ومن طلب ولدان وغلمان نمودم فطروس او را ملامت
کردن اغاز کرد وگفت زر نقد بوعده نسیه از دست دادی وخود را خار ومحتاج گردانیدی فقال
پس گفت فطروس لصاحبه مر یار خود را یعنی برادر خود را وهو یحاوره واو جدال میکرد با او وسخن
باز میگردانید یعنی این میگفت واو جواب میداد کاذ میگفت انا اکثر من بیشترم منک
از تو مالا از جهت مال واعز نفرا واعزترم از قبل اولاد وحشم وخدم پس دست یهودا
گرفت ودخل جنته ودر امد بباغ خود وهو ظالم لنفسه وحال انکه او ستم کننده بود
بر نفس خود بعجب ومفاخرت انکه ارزو محبت دنیا قال ما اظن گفت گمان نمی برم ان تبید انکه فانی شود
وسپری شود ونابود گردد هذه ابدا این بوستان من هرگز یا مطلقا من گمان نیست که این دنیا سپری گردد
وما اظن الساعة وگمان نمی برم قیامت را قائمة اینده ولئن رددت واگر بازگردانیده
شوم برغم تو الی ربی سوی پروردگار من چنانکه تو میگوی ومرا بر انگیزند لاجدن که یابم
خیرا منها بهتر ازین بوستانها منقلبا جای بازگشتن یعنی استحقاق مقتضی انست که فردا
بهشت بمن دهند چنانچه امروز این باغ بمن داده قال له گفت مر فطروس را صاحبه یار او یهودا

وهو یحاوره وحال انکه او جدال میکرد با او اکفرت ایا کافر شدی بانکار بعث مردود
در ان بالذی خلقک بکسی که بیافرید ترا یعنی پدر ترا که اصل و ماده نسبت با خود داده اصل ترا
من تراب از خاک ثم من نطفة پس از نطفه که ماده نزدیکست ثم سواک
رجلا پس تراست کرد مردی درست بنده در دست واندام لکنا لیکن هو الله ربی
اوست خداوند تعالی پروردگار من از خاک ونطفه ولا اشرک وانباز نمیگردانم بربی احدا
کدخدا ونعمت دهنده خود هیچکس را ولولا اذ دخلت وچرا چون در آمدی جنتک بوستان خود قلت
ما شاء الله نگفتی انچه خواهد خدای یعنی انکه گفتی هرگز زوال بدین باغ نرسد بایستی گفت که اگر خواهد
خدای بماند واگر خواهد فانی گرداند وچرا نگفتی لا قوة الا بالله نیست قوت هیچکس را مگر بخدای یعنی بایستی
بعجز خود اعتراف کنی ودانی که انچه ترا از عمارت باغ وتدبیر او میسر شده بمدد کاری لطف حضرت باریست
ان ترن اگر می بینی مرا انا اقل منک کمترم از تو مالا وولدا از جهت مال وفرزند فعسی ربی
ان یؤتین پس شاید که بدهد مرا پروردگار من بوستانی خیرا من جنتک بهتر از بوستان
تو در دنیا یا در اخرت بجهت ایمان من ویرسل وفرو فرستد علیها بر بوستان تو حسبانا
صاعقها یعنی عذاب گفت من السماء از آسمان فتصبح پس گردد بوستان تو صعیدا
زمینی ناسوده زلقا بی گیاه که پای بر و بلغزد او یصبح یا گردد ماؤها اب ان بوستان
تو غورا فرو رفته در زمین فلن تستطیع پس نتوانی له مر ان اب زمین رفته را طلبا
جستن ان را یعنی طلب معدوم تو نبود اورده اند که حق سبحانه سخن ان مومن را راست گردانید وهلاک
واهلاک واستیصال بدان باغ فرستاد واحیط وفرا گرفته شد عذاب الهی بثمره بمیوه باغ کافر وفرو

کرد جمیع اشجار و اثمار ان و خراب گشت هر بنا که در ان باغ ساخته بود فاصبح
پس بامداد کرد قطروس و ان حال را مشاهده کرد یقلب میگردانید کفیه هر دو کف
خود را یعنی از روی حسرت کف بر کف میزد و پشیمانی میخورد علی ما انفق فیها بر انچیزی که خرج کرده
بود در عمارت ان وهی خاویة و حال انکه بناهای ان باغ افتاده بود علی عروشها بر سقفهای خود
یعنی سقوف ساقط شده و جدران بروی افتاد یا بخفته که بسته بود بند سقفها دانکه [illegible] بروی فرود امد
و بهر تقدیر چون قطروس مشاهده ان عذاب کرد دست بر دست میزد و یقول و میگفت یا
لیتنی کاشکی لم اشرک انباز نگرفتمی و شریک نساختمی بربی احدا به پروردگار خود
دیگر را تا بوستان من بسبب شرک اوردن من خراب نشدی و لم تکن له و نبود او را فئة
ینصرونه گروهی که یاری دهند در دفع عذاب آن باغ او من دون الله بجز خدای که بر نگرفتن قادر بود
و او را نصرت نکرد و ما کان و نبود قطروس منتصرا یاری دهنده مر خود را و انتقام کشنده
از خدای هنالک انجا بوقت زوال نعمت یا در روز قیامت بموطن جزا الولایة لله
نصرت دادن و یاری کردن مر خدای راست و بس الحق خدای راست گوی و راستکار هو خیر
او بهترست ثوابا از جهت پاداش مر ان که بدو امیدوار بود و خیر عقبا و بهتر
از جهت اخرت مر بنده رستکار را یعنی عاقبت طاعت او بهترست از عاقبت غیر او و صاحب
تاویلات تمثیل میکند رجلین را بنفس کافره و قلب مومن و جنتین را بهوای دنیا که مشتمل
است بر اعناب شهوات و نخل مستلذات و زرع تمتعات بهیمه و در بواقی احوال مناسب
این مثل سخنان دارد در موضع بیان ان جواهر التفسیر است و اضرب لهم و پیدا کن برای جهانیان

الدنیا
مثل الحیوة مثل زندگانی ایشان درین دنیا کماء انزلناه مانند گیاه رسته از ابی که فرو فرستادیم
او را من السماء از سحاب یا از جانب سما فاختلط پس بیامیخت به بان اب نبات
الارض انگیاه رسته از زمین و قوت گرفت و نشو و نمای خود بکمال رسانید و زمین سبز و تازه
شد فاصبح پس بامداد کرد یعنی روزی دیگر گشت گیاه تازه رسته هشیما خشک گشته
و در هم شکسته گیاهی که از خشکی شکسته تذروه الریاح پراکنده میکردانید او را بادها و از
بن بر میکنند و بهر طرف می برد و کان الله و هست خدای علی کل شیء بر همه چیز از انشا
و افنا مقتدرا توانا تشبیه کرد زندگانی دنیا را بگیاهی که از اب باران سبز شود و بیالد
و بکمال نمو رسید و در وقت ان در اید که از و نفع گیرند ناگاه اب از و منقطع گردد و خشک و
بی فایده ماند همچنین ادمی بزندگی و نازکی که دارد خوش برآید و ارزو و ثمار را باد نیستی بر دهد بهشت
[illegible] چیزی دلفریب و رنگین است ولی چه سود که دارد خزان مرگ از پی رو سپاه عرب
جمال و فرزند فخر مباهات میکردند پیغمبر صلی الله علیه و آله با انکه درویش است و پسر ندارد طعنه
میزدند حق سبحانه فرمود المال و البنون مال و پسران زینة الحیوة الدنیا ارایش زندگانی
دنیا اند نه زاد قبر و توشه راه که باندک زمان تلف و هدف زوال خواهند و الباقیات الصالحات
و کارهای شایسته پایدار که ثمره ان ابد الاباد باقی ماند خیر عند ربک بهترست نزدیک
پروردگار تو ثوابا از جهت پاداش اعمال و خیر املا و بهترست از جهت امید یعنی صاحب ان
هر چه امید میدارد از حق سبحانه در اخرت می یابد بعضی علما بر انند که باقیات صالحات نماز پنجگانه
است و گویند کلمات خمس است یعنی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة

الا بالله العلي العظيم . یا کلمات که کانه اعنی لا اله الا الله واستغفر الله وصلی الله علی محمد
واله یا سخنان خوش که سبب فرح قلوب گردد یا نیات پسندیده که موجبات قبول اعمال
بود یا بنات صالحات بحکم کنت بنات من الذ سبب خلاصی والدین باشند امام قشیری
قدس سره فرمود که باقیات صالحات آن عمل است که مشوب بطمع وغرض نباشد عملکم خالصا
لوجه الله بود تا نتیجه آن ابدا باقی ماند بود و درویم قدس سره فرمود که خلوص
عمل آنست که رویت عمل ازو مرتفع شود یعنی عمل را از خود نه بینی و ندانی ویاد کن روزی راکه برانیم ویوم نسیر الجبال
کوهها را یعنی از بیخ برکنیم ودر هوا پراکنده سازیم وبه وتری الارض بینی زمین را
بارزة ظاهر شده از زیر کوهها ومردگان همه برروی زمین آمده وحشرناهم یعنی جمع سازیم وحشر
کنیم در موافقت فلم نغادر پس نگذاریم منهم احدا از ایشان یکی را حشر ناکرده
وعرضوا وعرض کرده شوند علی ربک بر حساب آفریدگار تو صفا ایستاده
صف کشیده وحق سبحانه گوید لقد جئتمونا هر آینه آمدید بما فرادی برهنه وتنهای خدم
وحشم ومال ومنال کما خلقناکم چنانکه آفریده بودیم شما را اول مرة اول بار که هیچ
چیز نداشتید بل زعمتم بلکه شما گمان بردید وپنداشتید ان لن نجعل آنکه نسازیم
لکم برای شما موعدا وقتی برای انجاز وعده یا مکانی که موعود دید برای محاسبه
این خطاب خاص برای منکران بعث است ووضع الکتاب ونهاده شود نوشتهای اعمال
در دستهای اهل حشر یا کتابی کردار ایشان در میزان فتری المجرمین پس بینی گناهکاران را
مشفقین ترسان واعراض کنندگان مما فیه از آنچه که در کتاب ایشان باشد از گناه فراموش کرده باشند

یعنی بران چون مطلع گردند خوف بران مستولی گردد ویقولون وگویند یا ویلتنا وای برما ما
لهذا الکتاب چه بوده است این نامه را که مطلقا لا یغادر فرو نگذاشته صغیرة ولا کبیرة نه
گناه خورد و بزرگ الا احصیها مگر شمرده است همه از او ضبط کرده ونگاه داشته ووجدوا
ما عملوا ویابند آنچه کرده اند حاضرا در پیش آمده ولا یظلم وستم نکند پروردگار
تو احدا بر کسی بنقصان حسنه او یا بزیادتی سیئه واذ قلنا ویاد کن که گفتیم ما للملائکة
اسجدوا وقتی که گفتیم سجده کنید لادم مر آدم را فسجدوا پس سجده کردند
الا ابلیس مگر ابلیس کان من الجن بود از جن یعنی جنی این یا جن گروهی اند از ملائکه که از
آتش آفریده شده اند وابلیس از ایشان بود وغیر ایشان از ملائکه مخلوق اند از نور وقول اصح است
چه درین آیت او را ذریه اثبات میکند وملائکه را ذریه نیست ودلیلی دیگر آنست که میگوید
ففسق پس بیرون رفت عن امر ربه از فرمان پروردگار خود فا برای سببیت است یعنی
عاصی شد برای آنکه در اصل جنی بود افتتخذونه آیا پس فرا میگیرید شیطان وذریته
وفرزندان او را اولیاء دوستان من دونی بجز من یعنی ایشان را دوست میگیرید وفرمان
برداری میکنید ومن عاصی میشوید وهم وحال آنکه ابلیس وذریه او لکم عدو
وشما را دشمنان اند بئس للظالمین بدست ستمکاران از ابلیس وذریه او بدلا بدلی
از خداوند وگویند ذریه یعنی اتباع است وتسمیه ایشان بذریه از قبیل مجاز بود واکثر بر آنند که او را ذریه
هست آورده اند که چون حق سبحانه ابلیس را براند از پهلوی چپ او زوجه او را که آوه نام دارد پیدا
واو را شمار بچگان بجای فرزند شد اند واز اولاد او یکی مره است که کنیت بدو یافته ودیگر لاقیس وولهان

و در عین المعانی آورده که لاقیس نو بوسی طهارت است و دلهان موسوسی صلوة و بعضی برعکس گفته
اند و باتفاق زلنبور از اولاد او صاحب اسواق است که بدروغ و کم فروشی و خیانت وسوسه میکند
و اعور صاحب ابواب زنا است و مسوط صاحب اراجیف است و داسم با خورنده طعام که بسم الله
نگفته باشد شرکت میکند در خوردن و مدمش سوکل علامات که ایشان را بر اهوای خود بیدار کرد
و بعضی گفته اند که پنج بر از اولاد اوست و او صاحب مصایب است که بجزع و فزع و روی و موی کندن و
گریبان دریدن و به ثبور راه و اکفتن مشغول میفرماید مَا أَشْهَدتُّهُمْ حاضر نکرده ایم شیطان و اولاد او را خَلْقَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بوقت آفرینش آسمان و زمین تا با ایشان مشاورت کنیم یا مدد کاری طلبیم
وَلَا خَلْقَ أَنفُسِهِمْ و نه بوقت آفرینش نفسهای ایشان اعتقاد جمعی کفاران بود که جن بر علوم غیبی مطلع
اند حق سبحانه نفی میکند از او میگوید ایشان در آفرینش آسمان و زمین حاضر نبودند تا غیب ازان دانند
و از آفرینش نفسهای خویش نیز حاضر اند پس چگونه ایشان را در عبادت انباز میگیرند وَمَا كُنتُ
ونیستم من مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ فرا گیرنده گمراه کنندگان را که ابلیس و ذریه اویند عَضُدًا
یاران و مدد کاران یعنی من در خلقت خاص نیازم از یار و مدد کار وَيَوْمَ يَقُولُ و یاد کن ای محمد خبر که گوید
خدای با فرشته یا مراد مشرکان که برای شفاعت خود یا جهت دفع عذاب از خود نَادُوا
بخوانید باواز بلند شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ شریکان وانکه گمان بردید که ایشان انبازان من اند
اضافه شرکا بمن بر زعم ایشان است و بجهت توبیخ و تقریع نیز مشایند فَدَعَوْهُمْ پس بخوانند
کافران ایشان را و استعانه کنند فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا پس اجابت نکنند لَهُمْ مر ایشان را و
بفریاد نرسند وَجَعَلْنَا بَيْنَهُم و گردانیدیم میان کفار و الهه ایشان مَوْبِقًا جای هلاک یعنی

وادی از وادی های دوزخ که اکثر میان ایشان که مهلکا عظیم باشد و همه ایشان از معذب شام
از عبد الله عمر منقول است که موبق وادی باشد عمیق در جهنم که بدان جدا کنند میان اهل لا اله الا الله
و ما سوی ایشان را وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ و ببینند مشرکان النَّارَ آتش دوزخ معاینه از
جهل مسافه دراز فَظَنُّوا أَنَّهُم پس یقین دانند که ایشان مُوَاقِعُوهَا در افتادنی اند بان
وَلَمْ يَجِدُوا و نیابند عَنْهَا مَصْرِفًا ازان آتش مکانی که باز گردند بدان یا گریزگاه
نیابند جهة آنکه از همه جوانب احاطه کرده باشد بدیشان وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستی که ما بیان
کردیم و مفصل بگفتیم فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ درین قرآن لِلنَّاسِ برای مردمان مِن كُلِّ
مَثَلٍ از هر مثلی که بدان محتاج اند از قصص امم گذشته که سبب عبرت گردد و دلایل قدرت
کامله که موجب ازدیاد بصیرت شود و حکم الهی گوید حق تعالی بمحض فضل عظیم در کتاب خدا و حکم قدیم
آنچه مرحله را بکار آید گفته است چنانچه می باید وَكَانَ الْإِنسَانُ و هست آدمی أَكْثَرَ
شَيْءٍ بیشتر از هر چیزی که خدا آفریده است جَدَلًا از روی خصومت باطل یعنی آدمی از همه
مخلوقات جدل کننده تر است و خصومت او در کار حق بیشتر ابن عباس فرموده است که مراد
نضر بن حارث است که در قرآن جدال می نمود یا ابی بن خلف که در امر بعث و حشر خصومت
میکردند وَمَا مَنَعَ النَّاسَ و منع نکرد اهل مکه را و باز نداشت أَن يُؤْمِنُوا از آنکه بگروند
و تصدیق کنند چون بدیشان سبب راه نمونی که محمد است صلی الله علیه و آله یا قرآن وَيَسْتَغْفِرُوا
رَبَّهُمْ و منع نمودند از آنکه ایشان استغفار کنند از گناهان و آمرزش طلبند از آفریدگار خود بعد
از آنکه بیاید إِلَّا أَن تَأْتِيَهُمْ مگر طلب آنکه بیاید بدیشان سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ سنت خدای در

إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ

اهلاک پیشینان او یاتیهم العذاب و یا بیاید بدیشان عذاب قبلا
روی باروی و مستاصل کردند یعنی در روز بدر و ما نرسل المرسلین و نفرستادیم فرستادگان را الا
مبشرین مگر مژده دهندگان مر اهل ایمان را بثواب ابدی و منذرین و بیم کنندگان مر کافران را
و یجادل الذین کفروا و مجادله میکنند انانکه کافر شدند بجدال سرمدی بالباطل بیهوده که اقتراح ایاتست
بعد از ظهور معجزات و چرا چنین میکنند لیدحضوا تا زایل کردانند از مستقر خود و باطل سازند
به الحق بان جدال حق را که قرانست یا دین قویم محمدی صلی الله علیه و اله و اتخذوا ایاتی
و فرا گرفتند ایتهای کتاب یا دلایل قدرتهای مرا و ما انذروا و انچیز را که بیم کرده شده اند بدان
از قیامت و عذاب یعنی قران و مواعید اخروی را گرفتند هزوا افسوس کرده شده یعنی

ومن اظلم

و کیست ستمکارتر ممن ذکر از کسی که پند داده شود بایات ربه بایتهای پروردگار
او که قرانست فاعرض عنها پس روی بتابد از ان و قبول نکند و نسی و فراموش کند ما
قدمت یداه عاقبت ان عملها که از پیش فرستاده است هر دو دست او یعنی فراموش کرده
کرده اند از کفر و معاصی خود و تفکر نمیکنند در عواقب ان انا جعلنا بدرستی که ما نهادیم علی
قلوبهم بر دلهای ایشان اکنة پوششها ان یفقهوه تا در نیابند ان را و فی اذانهم
و در گوشهای ایشان فکندیم وقرا گرانی تا نشنوند از انچه حق استماع است و ان تدعهم
و اگر خوانی ایشان را الی الهدی بانچه سبب هدایتست یعنی ایمان و قران فلن
یهتدوا پس راه نیابند اذا ابدا انگاه که دعوت کنی یعنی بدعوت تو براه نیایند
هرگز و مراد جمعی اند از کفار مکه که علم حق بعدم ایمان ایشان متعلق بود و ربک الغفور و پروردگار تو

امرزنده است عیب پوش ذو الرحمة خداوند بخشش لو یواخذهم اگر بگیرد خدای ایشانرا
یعنی کافران بما کسبوا بانچه میکنند از گناهان که شرکت و تکذیب پیغمبر و قران لعجل هر اینه
بشتاند لهم العذاب برای ایشان عذاب را در دنیا بل لهم بلکه عذاب
مشرکان راست موعد وعده یا زمان وعده که روز قیامتست یا بدر که چون ان وعده در اید لن
یجدوا نیابند من دونه بجز خدای موئلا پناهی و گریزگاهی و تلک القری و ان دیهها
که قصهٔ ایشان بر تو خوانده ایم یعنی حجر و احقاف و موتفکات اهلکناهم هلاک کردیم اهالی انرا
لما ظلموا ان هنگام که ستم کردند بر خود بکفر و تکذیب و مجادله و معاصی و جعلنا
لمهلکهم و مقرر کردانیدیم برای هلاک ایشان موعدا وقتی معلوم که برسید از ان
پیش و پس نیفتاد و پس قریش چرا عبرت نمیگیرند و از شرک و نافرمانی دست باز نمی دارند
السعید من وعظ بغیره رشید الدین وطواط شکر الله سعیه در ترجمه این کلام سعادت
اعلام فرموده. بیت نیکبخت انکسی بود که دلش ۰ انچه نیکو در وست بپذیرد ۰ دیگران چو پند داده شود
او از ان پند بهره برگیرد ۰ آورده اند که موسی علیه السلام بعد از هلاک فرعون بنی اسرائیل را جمع کرده خطبه
خواند که فغان از مستمعان بر امد و همه در ادای ان کلمات و تامل در معانی و حقایقش متحیر شدند
یکی از عظمای قوم گفت یا کلیم الله هیچ کس باشد در روی زمین از تو داناتر موسی علیه السلام گفت که نیدانم
از همه عالم از خود داناتری و گوئیه در ضمیر مبارکش این صورت گذشت پس انکه بدان تلقی فرماید حق تعالی
بدو وحی فرستاد که ما را در مجمع البحرین بنده است که اختصاص داده ایم او را بعلم خاص برو با یکی از خو
خود تا منزل وی مشاهده نمایی و با خود ماهی بریان همراه برکه او ترا بدان راه خواهد نمود حضرت موسی

علیه السلم تهیه فرمود دروی براه آورد وَاِذْ قَالَ مُوسىٰ ویاد کن ای محمد چون گفت موسی لِفَتٰهُ
مر شاگرد و خادم خود یعنی یوشع بن نون را علیه السلم که بطلب خضر علیه السلم لَآ اَبْرَحُ همیشه خواهم
رفت حَتّٰى اَبْلُغَ تا برسم مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ مجمع البحرین که مکان اوست و آن ملتقی بحر فارس
و روم بوده گویند آن موضع از افریقیه است و در زاد المسیر طنجه مغرب آورده و در بند شروان نیز گفته
القصه موسی علیه السلم فرمود که میروم تا برسم بمنزل او اَوْ اَمْضِيَ حُقُبًا یا میروم زمانی دراز که هشتاد
سال باشد یعنی هیچ وجه روی از سفر برنمی تابم تا او را نیابم مصرع دست از طلب ندارم تا کام من
برآید ای یوشع تو با من موافقت نمای در طلب این بنده صالح یوشع فرمود که ای من با تو موافقم و رفاقت را غنیمت
میشمارم مصرع خوش است آوارگی آنرا که همراه چنین باشد پس یوشع علیه السلم توشه نان و ماهی بریان
برداشته باتفاق موسی علیه السلم روان شد فَلَمَّا بَلَغَا پس آنهنگام که رسیدند مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا
مجمعی که میان دو دریاست الی بر صخره که بر کنار چشمه بود بنشستند و موسی علیه السلم در خواب رفت یوشع در
آن چشمه وضو میساخت و قطره از دست وی بدان ماهی بریان چکید فی الحال زنده شده روی بدریا نهاد
یوشع متحیر شد موسی از خواب در آمده تفقد حال یوشع و ماهی نا نموده روی براه نهاد و از غایت تعجیل
سفر نَسِيَا حُوتَهُمَا فراموش کردند ماهی خود را فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ پس فرا گرفت ماهی راه خود
را فِي الْبَحْرِ در دریا سَرَبًا مثل سرداب که در آن توان رفت هر جا که ماهی میرفت آب
بالای او چون طاق مرتفع می ایستاد و زمین خشک میگشت فَلَمَّا جَاوَزَا پس وقتی که در گذشتند
از مجمع البحرین قَالَ گفت موسی علیه السلم لِفَتٰهُ مر جوانمرد خود یعنی یوشع را که وقت چاشت شد
اٰتِنَا غَدَآءَنَا بیار طعام چاشت ما را تا بخوریم که گرسنه ایم و هر آینه یافتیم لَقَدْ لَقِيْنَا

همراه دیم مِنْ سَفَرِنَا هٰذَا از این سفر که کردیم نَصَبًا رنج و سختی چون یوشع سفره پیش
آورد و قصه ماهی یاد وی آمد قَالَ اَرَءَيْتَ گفت خبر داری اِذْ اَوَيْنَآ اِلَى الصَّخْرَةِ چون گرفتیم بآن صخره
مکان پیچیده فَاِنِّيْ پس بدرستی که من نَسِيْتُ الْحُوْتَ فراموش کردم ماهی یعنی قصه او که
با تو بگویم وَمَآ اَنْسٰىنِيْهُ و فراموشی نکرد مرا بر ذکر او اِلَّا الشَّيْطٰنُ مگر شیطان که مرا
مشغول ساخت اَنْ اَذْكُرَهٗ از آنکه یاد دهیم ترا وَاتَّخَذَ سَبِيْلَهٗ و گرفت ماهی راه خود را فِي الْبَحْرِ
در دریا عَجَبًا راه عجب که هر جا میرفت راه فراخ پیدا میشد و زمین دریا نیز خشک میشد قَالَ
گفت موسی ذٰلِكَ آن قصه ماهی است مَا كُنَّا نَبْغِ آنچه بودیم ما که میطلبیدیم چه حق سبحانه تعالی وعده
داده بوده که این ماهی مارا راه خواهد نمود به آنکس که میطلبیم فَارْتَدَّا پس باز گشتند عَلٰٓى
اٰثَارِهِمَا بر نشانهای قدم خود قَصَصًا از پی رفتنی تا رسیدند بدان موضع که ماهی بدریا در آمده بود
راهی دیدند گشته و خشک بدان در آمدند فَوَجَدَا پس یافتند عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا
بنده را از بندگان ما که خضر است اٰتَيْنٰهُ رَحْمَةً دادیم او را بخششی مِّنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما
که آن وحی است و نبوت بقول که او را پیغمبر دانند یا طول عمر بمذهب آنها که به نبوت او قائل نیستند وَ
عَلَّمْنٰهُ و بیاموختیم او را مِنْ لَّدُنَّا عِلْمًا از نزدیک ما علمی که خاص است بما و کسی را از آن اطلاع
الا بتعلیم ما در حقایق سلمی از ذو النون مصری قدس سره نقل میفرماید که علم لدنی آنست که حکم کنند
بر خلق بموافقت توفیق و خذلان و گفته اند علمی است که حاصل شود بی واسطه کسب و تلقین حرف صاحب
کشف الاسرار فرموده که دانند این محقق است از یافت سخن گوید در فتوحات از سلطان العارفین
قدس سره نقل میکند که با بعضی دانشمندان میگفته اند اخذتم علمکم میتا عن میت و اخذنا علمنا عن

الذي لا يموت سنت کلمتی کز نقل روید بکذشت · کلمتی کز عقل روید جوشن است · کلمتی کز کل دمد کو شتاد
کلمتی کز دل دمد وانو شاه · علم چون بر دل زند یاری شود · علم چون بر کل زند باری بود اورده اند که چون بجای او رسیدند
اورا دیدند تکیه کرده جامهٔ خود را در سر کشیده موسی علیه السلم سلام کرد خضر علیه السلم جامه از روی دور کرده
جواب داد وکفت تو کیستی کفت من موسی ام نبی بنی اسرائیل حق تعالی فرمود که بتو صحبت دارم و از تو چیزی
بیاموزم و در جواب کسی که کوید پیغمبر صاحب شریعت چکونه از کسی چیزی اموزد کفته اند رسول می باید که اعلم باشد
از هر سل الیهم در انچه به ایشان اورده است از اصول و فروع دین و هرچه نه ازین قبیل باشد تعلم ان منافی تعلیم
نیست و نکته اتم اعلم با سود دنیا کم بود این قولست قال له موسی کفت موسی مر خضر را علیهما السلم هل
اتبعك ایا پی روی کنم ترا على ان تعلمن بر شرط انکه بیاموزانی مرا مما علمت از انچه بتو اموخته اند
رشدا علمی که بینی بر رشد باشد یعنی اصابت خیر قال انك کفت خضر بدرستی که لن تستطیع
نمی توانی معی صبرا با من شکیبایی کردن را موسی علیه السلم کفت چرا صبر نتوانم کرد کفت بجهت انکه تو
پیغمبری وحکم تو بر ظاهرست شاید از من عملی که ظاهران منکر و ناشایسته نماید و توجه حکمت ان را ندانی و بران
صبر کردن نتوانی وکیف تصبر و چکونه صبر کنی على ما لم تحط بران چیزی که احاطه نکرده بی
بران خبرا از روی دانش یعنی علم تو بان نرسیده باشد قال ستجدنی کفت موسی
علیه السلم زود باشد که یابی مرا ان شاء الله اکر خواهد خدای صابرا صبر کننده بران چه از تو بینم
و نافرمانی نکنم ترا در هیچ کاری قال کفت خضر که ای موسی فان اتبعتنی پس اکر پیروی میکنی مرا فلا
تسألنی پس مپرس مرا عن شیء از چیزی که منکر باشد و وجه صحت ان بدانی یعنی افتتاح
سوال مکن حتی احدث لك تا من باز کویم برای تو منه از انچیزی که ذکرا بیانی که تو دریابی

ولا اعصی لك امرا

موسی علیه السلم قبول فرمود و هر دو باهم روی براه نهادند و یوشع بر عقب ایشان میرفت فانطلقا
پس برفتند بر ساحل دریا تا رسیدند بکشتی و از اهل کشتی استدعای رکوب دران نمودند ساحلیان
و ملاحان او را راضی نشدند و در اخر خضر را بشناختند بغلط تمام بکشتی در اوردند حتی اذا
رکبا تا چون نشستند فی السفینة در کشتی و بمیان دریا رسیدند خضر تبری برکرفت
و پنهان از قوم خرقها سوراخ کرد کشتی را قال اخرقتها کفت موسی ایا سوراخ کردی کشتی را
لتغرق اهلها تا غرق کردانی اهل کشتی را سوراخ دلیل دخول ابست دران و دخول
اب موجب غرقه شدن سفینه لقد جئت بدرستی که اوردی شیئا امرا چیزی شکفت و شنیع
و بر دل کران قال الم اقل انك کفت خضر که ایا نکفتم که تو لن تستطیع نمی توانی معی صبرا
با من صبر کردن قال کفت موسی که این سخن از خاطر من رفته بود لا تؤاخذنی مؤاخذه مکن
مرا بما نسیت بانچه فراموش کردم ولا ترهقنی و در رسان مرا من امری از کار من
عسرا دشواری یعنی بر من سخت فرا مکیر و با من بر سبیل مضایقه مکن فانطلقا پس از سفینه بیرون
بیرون امده برفتند تا بدهی رسیدند در خارج ده جمعی کودکان بازی میکردند و پسری زیبا روی طلق
خط سبز بر پشت لب ظاهر شده نام او حشنود یا جیسور و نام پدر او سلاس یا کازری و نام مادرش
شاهویه یا رحمی در میان ایشان بود و موسی و خضر علیهما السلم میرفتند حتی اذا لقیا غلاما
تا چون بدیدند پسری را که ذکر کردیم خضر علیه السلم او را در میان اقران طلبیده در پس دیوار برد
فقتله پس بکشت او را بخنجر یا بناخن قال اقتلت کفت موسی علیه السلم ایا بکشتی
نفسا زکیة نفس پاک را بغیر نفس بغیر نفسی که او کشته باشد یعنی او پاک بود از قتل

بغیر حق پس ای قصاص چگونه اورا بکشی لقد جئت شیئا نکرا هر آینه آوردی چیزی ناپسندیده
قال الم اقل لک گفت خضر آیا من نگفتم لک انک مر ترا در اول مصاحبت که تو لن
تستطیع قوت نداری و نتوانی معی صبرا یا من بر فعلهای من شکیبایی ورزیدن قال
گفت موسی علیه السلم ان سالتک اگر سوال کنم ترا عن شیء از چیزی که صادر شود
این افعال منکر بعدها پس ازین کرت فلا تصاحبنی پس مصاحبت مکن با من قد
بلغت بدرستی که رسیدی من لدنی عذرا از نزدیک من عذری یعنی چون سه بار ترا
مخالفت کنم هر آینه در ترک صحبت من معذور باشی و در حدیث آمده که خدای رحمت کند بر برادرم موسی
که از روی شرم گفت فلا تصاحبنی اگر چنانچه صبر کردی و با مصاحب خود درنگ نمودی هر آینه خبرهای شگرف
دیدی فانطلقا پس درگذشتند و رفتند حتی اذا اتیا تا چون آمدند اهل قریة با اهل دیهی
که انطاکیه بود یا ابله بصره یا باجروان از ارمینیه یا برقه از روم یا بربر زمین و اهل آن دیه چون شب شده
دروازه دربستندی و برای هیچ کس نگشادندی نماز شام بود که موسی و خضر علیهما السلم بدان دیه رسیدند
اهلها که بدان دیه در آمدند کسی دروازه نگشاد استطعما طلب طعام کردند اهل آن دیه را و گفتند ما غریب
رسیده ایم و گرسنه نیز هستیم چون مارا در ده راه ندادید باری طعام تحفه ما فرستید فابوا
پس سر باز زدند ان یضیفوهما از آنکه ایشان را مهمانی کنند ایشان شب گرسنه بیرون
ده بودند و بامداد روی براه نهادند فوجدا پس یافتند فیها در نواحی آن دیه جدارا
دیواری مایل شده یک طرف یرید میخواست دیوار ان ینقض آنکه بشکند و در گرد
از هیچ ارادت دیوار مجاز است یعنی نزدیک بود به افتادن فاقامه پس خضر راست کرد آنرا

بآنکه اساس را بسنگ و گل استحکام داد قال گفت موسی علیه السلم که اهل این دیه مارا جای نداده اند
و طعام نیز نفرستادند پس بچه دیوار ایشان را عمارت کردی لو شئت اگر میخواستی لاتخذت
هر آینه فرا گرفتی علیه بر تعمیر دیوار اجرا مزدی قال هذا گفت خضر این فراق بینی و بینک
جدایی میان من و تو یعنی گفته بودی که اگر بعد ازین چیزی پرسم با من مدارا اینک وقت فراق رسید
سانبئک زود باشد که آگاه سازم ترا بتاویل ما لم تستطع یعنی آنچه نتوانستی
علیه صبرا بر آن شکیبایی نمودن و از حیثیت ظاهر بر آن انکار کردن اما السفینة اما کشتی که
پس بود فکانت لمسکین مر فقرا را که ده برادر بودند پنج بیمار و بر جا مانده و پنج دیگر ملاحان که کسب
تحصیل معیشت یعملون فی البحر کار میکنند در دریا فاردت پس خواستم باراده
ان اعیبها آنکه او را معیوب سازم و عیب آن کنم و کان وراءهم و حال آنکه هست
در پیش راه ایشان ملک پادشاهی که او را جلندی بن کرکر گویند یاخذ میگیرد کل
سفینة هر کشتی درستی که عیبی نبیند غصبا بغصب یعنی از کشتی بانان می ستاند من آن
کشتی را معیوب کردم تا او غصب نکند و آن مسکینان بکلی محروم نگردند
که خضر در کشتی را اشکست صد درستی در شکست خضر است و اما الغلام و اما پسر
کشته شده فکان ابواه بودند پدر و مادر او مومنین گرویدگان فخشینا پس ترسیدیم
ما یا رب ان یرهقهما آنکه دررساند بدیشان طغیانا بی باکی و کفرا کفران نعمت
یعنی شاید که بکفر و فسق در سازند از روی مهربانی را که والدین را بر ولد است و آن در ساختن
موجب ایشان باشد فاردنا پس خواستیم ما ان یبدلهما آنکه بدل دهد ایشان را ربهما

پروردگار ایشان خیرا منه فرزندی بهتر از وی زکوة از روی طهارت و پاکیزگی یعنی از
گناه و شوب اخلاق رذیه دوری باشد و اقرب رحما و نزدیکتر است از جهت بخشایش
بر پدر و مادر اورده اند که حق سبحانه بعوض آن پسر دختری داد و پیغمبری او را بعقد خود در اورد و هفتاد
پیغمبر از نسل او پدید امدند و حکمت آن پسر را کشتن خضر بهر بد خلقی پسر از آن در نیابد عام خلق
که جان بخشد اگر بکشد نه پیت و دست او دست خداست پس علاوه که آن یاری بود
پس خرابها که معماری بود و اما الجدار فکان و اما دیوار لغلامین یتیمین
و اما دیوارست لغلامین یتیمین برای دو کودک یتیم نام ایشان اصرم و صریم و ایشان
ساکن بودند فی المدینة در شهر و اد قریه مذکوره است و کان تحته و هست در زیر دیوار
او کنز لهما گنجی برای ایشان و اگر دیوار بیفتادی ان گنج ظاهر شدی و دزدان بر داشتندی
و کان ابوهما و بود پدر ایشان صالحا مرد شایسته نام او کاشح و گفته اند و میان ایشان و میان
پدر ایشان صالح ایشان هفت پدر دیگر بوده خدای تعالی ایشان را بجهت صلاح آن پدر محافظت فرمود
فاراد ربک پس خواست آفریدگار تو ان یبلغا آنکه برسند به نهایت اشدهما
بقوت و کمال خود و یستخرجا و بیرون ارند کنزهما گنج خود را رحمة من ربک بخشایشی و
رحمت از پروردگار تو و ما فعلته عن امری و نکردم آنچه تو دیدی عن امری از رای خود بلکه بفرمان
حق تعالی کردم که او خواست که گنج بمستحقان رسید اورده که ان گنج از زر و نقره بود و گویند کتب علمی
بود و اشهر انست که لوحی از زر و بر وی نوشته که بسم الله الرحمن الرحیم عجب از کسی که ایمان دارد
بقضا و قدر چگونه اندوهگین شود و شگفت میدارم ازانکه گرویده است بروزی چرا خود را در تعب اندازد

و عجب از کسی که تصدیق مرگ کند چرا شادمان گردد و شگفت از شخصی که ایمان دارد بحساب قیامت
چرا غفلت ورزد و عجب از آنکه دنیا و تقلب او و انقلاب ارباب او را دید چرا دل درو بندد
لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله ذلک اینست تاویل ما لم تسطع علیه صبرا
حقیقت آنچه ندانستی و نتوانستی بران صبر کردن اورده اند که موسی و خضر علیهما السلم یکدیگر را وداع
کردند و هر یک بمنزل خود روی اوردند و محققان را درین قصه بسی نکات و اسرارست خصوصا
صاحب بحر الحقایق بیان اداب مرید صادق و اشفاق پیر محقق بعبارتی خوش و تقریر دلکش اورده
و بعضی ازان در تفسیر توان یافت و یسئلونک و می پرسند ترا مشرکان مکه یا یهود
عن ذی القرنین از ذو القرنین که یکی از مشرق و مغرب طواف کرد یا در زمان او دو
قرن از مردم درگذشته یا تاج او دو شاخ داشته یا بدست و رکاب [illegible] نموده یا
کریم الطرفین بوده یا ایشان علم ظاهر و باطن جمع کرده یا دو ضفیره داشته یعنی دو گیسوی بافته از دو جانب
سر و اشهر انست که این اسکندر رومی است و در نبوت او خلاف کرده اند قل بگوای محمد
ساتلوا علیکم زود باشد که بخوانم بر شما منه ذکرا از وی خبری و بیانی انا مکنا
چنین که تمکین گردانیدیم یعنی دست رس دادیم له او را باستیلا فی الارض در زمین و
اتیناه و عطا کردیم او را من کل شیء از هر چیزی که خلق بدان محتاج بودند یا از انچه سلاطین
را بکار اید در تسخیر شهرها و محاربه با اعدا او را دادیم او را از هر چیزی که میخواست سببا
وسیله و چیزی که بدان سبب او را ان چیز میسر میشد اورده اند که حق سبحانه نور و ظلمت را مسخر او
گردانیده بود و وقتی زاد المسیر گوید که سحاب را فرمان او کرده بود و سوار شده هر جا میخواست میرفت

میرفت روزی که از سدوم بیرون امد مصر را مسخر ساخت و با زنگیان حرب کرده و بر ایشان غالب شده
عزم مغرب کرد فاتبع سببا پس از پی در رفت سببی را که بمغرب توان رفت و با [illegible]
میرفت حتی اذا تا چون رسید مغرب الشمس بجای فرو رفتن آفتاب یعنی نهایت عمارت در جانب
مغرب وجدها یافت آنرا که رای العین تغرب فرو میرود فی عین حمئة
در چشمه آب گرم و بعضی حمیه خوانده اند یعنی چشمه آب مکدر لای امیز ووجد عندها و یافت
نزدیک آن چشمه بر ساحل دریای محیط غربی قوما گروهی را که ناسک گویند و ایشان قومی بودند
بت پرست سبز چشم سرخ موی [illegible] لباس ایشان پوست حیوانات [illegible] و طعام ایشان
گوشت وحوش و جانوران ابی قلنا یا ذا القرنین گفتیم ما که ای ذو القرنین این ندا اگر وحی بوده باشد
وحی [illegible] و اگر نبی نبوده بالهام یا بر لسان پیغمبر زمان او و بر تقدیر حق تعالی فرمود که اما ان تعذب
یا آنست که عذاب میکنی این قوم را یعنی میکشی اگر ایمان نیارند و اما ان تتخذ و یا آنکه فرا گیری
فیهم حسنا در باب ایشان نیکوئی اگر بگروند قال گفت ذو القرنین اما من ظلم
اگر کسی که ستم کند یعنی بر کفر خود مصر باشد فسوف نعذبه پس زود باشد که عذاب کنیم
یعنی من و هر که با من است بکشیم او را و این عذاب دنیاست ثم یرد پس باز گردانیده شود
الی ربه بسوی جزای پروردگار خود در قیامت فیعذبه پس عذاب کند خدای او را
عذابا نکرا عذابی سخت و منکر که مثل و معهود نباشد و اما من آمن و اما هر که بگرود و عمل
صالحا و عمل کند شایسته یعنی بمقتضای ایمان فله پس مر او راست در هر دو سرای جزاء
الحسنی پاداش نیکوئی و سنقول له و زود باشد که بگوییم مر او را من امرنا

بلغ

[illegible]

از نافرمانی ما یعنی از انچه فرمائیم یسرا کاری آسان از خراج و طاعت آورده اند که لشکر ظلمت را
بر قوم ناسک گماشت تا بکوشش و دین ایشان در آمده زینهار خواستند ایمان آوردند ثم اتبع
سببا پس دیگر بار از پی در آمد سببی را که بمشرق توان رفت و قوم ناسک را با خود برده لشکر
نور را از پیش روان کرد و لشکر ظلمت را از عقب بداشت و بجانب جنوب متوجه شده قوم هاویل
را که در قطر ایمن بودند مسخر کرد بهمان طریق که در قصه ناسک مذکور شد پس روی بمشرق نهاد
حتی اذا بلغ تا چون برسید مطلع الشمس بجای بر آمدن آفتاب یعنی موضعی که مبداء
عمارت است از جانب مشرق وجدها یافت آفتاب را که بر می آمد تطلع بر می آمد و می تافت
روی یافتند علی قوم بر گروهی که لم نجعل ما نگردانیده بودیم و پیدا نکرده برای ایشان
لهم من دونها از دون آفتاب در وقت طلوع سترا پوششی از لباس دنیا که میان ایشان
و آفتاب حاجز باشد ایشان از پوشش خود و زمین ایشان نیز بنا نگاه میداشت از غایت
سستی پس چون آفتاب طلوع کردی سرد آبها در آمدندی تا وقتی که ارتفاع پذیرفتی و از سمت رؤس
ایشان در گذشتی از زیر زمین بیرون آمده ماهی گرفتندی و با آفتاب بریان کرده خوردندی و
ایشان قوم منسک بودندی کذلک همچنانکه اسکندر با ایشان که اهل مغرب کرده بود
همچنان [illegible] نمود و بجانب قطر اشیر روان شد و بقومی رسید که ایشان را تاویل خوانند و با ایشان
همان [illegible] نمود که با اهل تاویل و قد احطنا و بدرستی که ما احاطه داشتیم بما لدیه بانچه نزدیک او بود
خبرا از روی آگاهی یعنی لشکرها و ادوات حرب و اسباب مملکت
بر و جمع شده بود دانستیم بعلم محیط خود و مجموع را دانستیم ثم اتبع پس اسکندر از پی در آمد سببا

ثم اتبع سببا راهی دیگر را از سمت مشرق بجانب شمال تا چون رسید در منقطع ارض میان دو کوه که از پس آنها زمین یاجوج و ماجوج حتی اذا بلغ بین السدین وجد من دونهما یافت از پیش آن دو کوه قوما گروهی را با جامهای عجب شکلهای غریب لا یکادون نزدیک نبودند از کمی فطنت که یفقهون قولا سخن را فهم کنند بنزد [illegible] اسکندر ذو القرنین سخن ایشان درنمی یافت قالوا یا ذا القرنین گفتند یعنی مترجم ایشان گفت ای ذو القرنین ان یاجوج و ماجوج بدرستی که یاجوج و ماجوج مفسدون فی الارض تباه کارانند در زمین ما هر که از پس کوهها بیرون آیند از گیاه آنچه سبز باشد بخورند و آنچه خشک باشد با خود ببرند و تمام انعام ما را میکشند و میخورند و اگر چهار پایان نیابند بعوض آدمی را میخورند ایشان دو قبیله اند از اولاد یافث بن نوح علیه السلم و در عین المعانی آورده که آدم علی نبینا و علیه السلم را احتلام افتاد و منی او بخاک آلوده شد از آن خاک [illegible] شد و حق تعالی این قوم را از آن خاک آلوده بمنی ابو البشر بیافرید و بقول کسی که انبیا علیهم السلم محتلم نشوند این قول ضعیف است و در [illegible] بکار [illegible] و بقول اهل [illegible] کرده اند از حضرت امیر المومنین علیه السلم منقولست که قامت بعضی از ایشان یک شبر است و قد بعضی بغایت دراز و در حدیث آمده که صنفی از ایشان بر مثال ارز اند و آن درختی است در شام طول او صد و بیست گز و صنفی را طول و عرض بمساوات و صنفی آنانند که از یک گوش فراش و از دیگری لحاف سازند و در صفت ایشان گفته اند ۞ یکی کوتاه چون یک شبر [illegible] ۞ یکی گوش دراز از خران برده گوی ۞ [illegible] دو آن قد کوتاه و گوش دراز ۞ بهنگام خفتن بخسبند سیر ۞ یکی گوش بالا و دیگر بزیر ۞ [illegible] ابروشان ۞ کشان ریش تا زیر زانوشان ۞ برون آمده اشکشان چون گراز ۞ [illegible] گردن دراز ۞ چو یوزیکان آمده در [illegible] ۞ [illegible] سرخ و رخ زرد و دو دیده کبود ۞ ندارند [illegible] خواب و خورنج

فهل نجعل لک خرجا پس آیا [illegible] گروه با اسکندر گفتند که ازین قوم بتنگ آمده ایم [illegible] لک برای تو بیرون آریم از میان مالهای خود علی ان تجعل بر شرط آنکه [illegible] بیننا و بینهم میان ما و میان ایشان سدا بندی که منع کند ایشان را از بیرون آمدن قال گفت اسکندر ما مکنی آنچه دست رس داده مرا فیه در آن ربی پروردگار من خیر بهتر است از آنچه شما میخواهید که بمن دهید فاعینونی پس مرا یاری دهید بقوة بتوانایی بردن آن [illegible] که [illegible] آن وقت یابم در این کار اجعل تا بکنم بینکم و بینهم میان شما و ایشان ردما [illegible] سخت که بعضی از آن بر بعضی مرکب باشد اتونی بیارید برای من زبر الحدید [illegible] های آهن که منقولست فرمود تا خشتها از آهن بساختند ۞ بیت ۞ [illegible] زدند همه روز خشت آهن زدند آنگاه حکم کرد تا میان دو کوه را که چهار [illegible] قدم بود [illegible] گز عرض بکندند تا بآب رسید پس در قعر زمین و روی آب [illegible] نهادند خشتهای آهنین بر بالای آن فرش کردند حتی اذا ساوی تا چون مساوی شد یعنی فرش تا بین الصدفین میان دو کوه و فرمود تا هیمه بسیار بیان آن ریختند و [illegible] ترکیب کردند قال انفخوا گفت در دمید [illegible] در آنها گرم شده حتی اذا جعله تا چون گردانید آن خشتهای آهن را نارا مانند آتش قال اتونی گفت بیارید افرغ علیه تا بریزم بر بالای این آهن گرم شده قطرا روی گداخته ۞ بیت ۞ [illegible] کوه دیواری [illegible] فما اسطاعوا [illegible] نتوانستند ان یظهروه [illegible] بر او را سوراخ کردن بواسطه سختی و صلابت آن قال گفت ذو القرنین

بعد از ساختن او هذا این سد و اقتدار بر اتمام آن رحمة بخشایش من ربی
از پروردگار من بخروج یاجوج و ماجوج فاذا جاء پس چون بیاید وعد ربی وعده او یعنی وعده گاه
من بخروج یاجوج و ماجوج جعله گرداند این سد را دکا زمین هموار یعنی او فرو ریزد پس راه
ایشان بردارد وکان وعد ربی حقا و هست وعده پروردگار من درست و راست خروج این گروه
از ما ورای السد یکی از علامات قیامت و در اقترب سوره انبیا ذکر آن خواهد آمد وترکنا
و بگذاریم بعضهم بعضی از یاجوج و ماجوج را یومئذ آن روز یعنی روز خروج که ازدحام
نموده یموج فی بعض اضطراب میکنند و داخل میشوند در برخی دیگر و گفته اند مراد آنست که روز
قیامت انس و جن از روی تحیر و اضطراب در هم آمیزند ونفخ فی الصور و دمیده شود در صور برای
قیام قیامت فجمعناهم پس جمع کنیم همه خلق را جمعا جمع کردنی وعرضنا و ظاهر کردانیم
جهنم دوزخ را یومئذ للکافرین آن روز برای کافران عرضا ظاهر کردنی و اظهار آن
بر ایشان قبل از دخول در آن جهت زجر و تهویل باشد الذین آن کافرانی که از فرط غفلت کانت
اعینهم چشمهای دل ایشان فی غطاء در پوشش عن ذکری از یاد من
یعنی از مشاهده آیاتی که مرا بدان یاد کرده میشود بتوحید و تعظیم نزد اهل ایمان وکانوا
و بودند کافران که بجهت ناشنوایی سخن لا یستطیعون نمی توانستند سمعا شنودن کلام
من یا محجوب می نمایند از استماع قرآن بسبب حجاب الشتم کما قال الله تعالی واذا قرأت
القرآن جعلنا بینک وبین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجابا مستورا چون تو قرآن
خوانی ای صدر امم گوششان را پرده سازم از صمم چشمشان را نیز سازم چشم بند

مانده چنانکه کلمات نشنوند افحسب الذین کفروا آیا می پندارند آنانکه نگرویدند ان یتخذوا عبادی
آنکه فرا گیرند بندگان مرا که عیسی و عزیر و ملائکه اند علیهم السلام من دونی بجز من اولیاء
دوستان یعنی معبودان ملخص سخن آنکه آیا می پندارند کافران که فرا گرفتن ایشان بندگان خدا را
بخدای ایشان را نفع خواهد رسانید استفهام بمعنی انکار است یعنی اتخاذ ایشان بمعبودیت ایشان را
هیچ سود نخواهد داشت ایشان را انا اعتدنا جهنم بدرستی که ما آماده کرده ایم دوزخ را
للکافرین برای ناگرویدگان نزلا منزل و مأوی یا نزلی که برای مهمان آرند و درین سخن
تهکم است و چنین برای آنکه ایشان را عذابها خواهد بود که دوزخ در جنب او چیز محقر باشد قل
بگو ای محمد هل ننبئکم آیا خبر کنیم شما را بالاخسرین اعمالا بزیان کارترین مردمان
از روی کردارها الذین ضل آنانکه گم شد و ضایع گشت سعیهم ستایش ایشان
بعملهای نیکو نمائی فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا چون کشیشان و رهبانان که اکثر اوقات
دین و دنیا بصوم و صلوة میگذرانند و بسبب کفران همه عملها باطل است و حال ایشان مستوجب
عقوبت و گفته مراد ازین طایفه خوارجند یا ارباب بدعت یا جمعی که عمل بریا و سمعه کنند و اشهر آنست
که از کفار صله رحم و اطعام فقرا و عتق رقاب واقع میشد حق سبحانه ببطلان آن حکم کرده
و در هود که وهم یحسبون و ایشان می پندارند انهم یحسنون آنکه ایشان نیکوئی میکنند
صنعا کار را اولئک آن گروه که ذکر کرده شدند الذین کفروا آنانکه کافر
شدند بآیات ربهم بآیتهای پروردگار خود که قرآنست یا بدلایل توحید ولقائه
و دیدار او یعنی بعث و حشر که در آن وقت رویت میسر خواهد شد اصل از آن فحبطت اعمالهم

نزلا

پس نباشد کارهای ایشان که درصورت می‌نموده و بران جزای خیر نخواهند یافت فَلَا نُقِيمُ
لَهُمْ پس اقامت نخواهیم کرد برای اعمال ایشان يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز
وَزْنًا ترازوی که بدان سنجد اگر عملی را چه همه حبط شده و نابود گشته پاداش ایشان را وزنی
نخواهیم نهاد یعنی مقداری و اعتباری نخواهند داشت بلکه خوار و مبتدل خواهند بود ذٰلِكَ
انست کار که گفته شد از بطلان عمل و حقیقت قدر ایشان جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ
پاداش ایشان دوزخ است بِمَا كَفَرُوا بسبب آنچه نگرویدند وَاتَّخَذُوا اٰيٰتِي
و فرا گرفتند آیتهای کتاب را وَرُسُلِي و فرستادگان مرا هُزُوًا افسوس کرده شده
یعنی با کتاب و پیغمبر سخریه کردند اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بدرستی که آنانکه بگرویدند بکتاب
و رسول وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و بکردند عملهای پسندیده و شایسته كَانَتْ لَهُمْ
هست مر ایشان را در حکم خدا جَنّٰتُ الْفِرْدَوْسِ بهشتهای فردوس یعنی بوستانهای مشتمل بر باغها
که اکثر آن تاک بود نُزُلًا پیش کش در بستان آورده که خدای فردوس را باید فرصت
و بمقدار هر یعد از روزهای دنیا پنجاه نوبت بدو نظر کرده میفرماید که از ... حسنا
و لیالی افزون ساز حسن و جمال و نازکی و پاکیزگی خود را برای دوستان من و آنجمن منزلی
را نزل دوستان میگویند پس بر آنکه ایشان را اعطا باشد که نعیم فردوس باز آن محقوق
و ماحضری توانند بود و آن عطا نباشد الا دولت بقاء نعمت فردوس از ... ازدید دوست
نیست قیمت هر کس بقدر همت والای اوست ... و گویند فردوس ارفع درجات
جنات که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده فاذا سألتم الله فاسألوا الفردوس فوقی آن

اسمی از اسمای جنانست که اهل ایمان در آنجا قرار گیرند و فرود آیند خٰلِدِيْنَ درحالتی که جاودان باشند
فِيْهَا دران لَا يَبْغُوْنَ عَنْهَا از آن بهشتها حِوَلًا بدلی یا طلبند
از تحویل بمکانی دیگر زیرا که همه مطالب ایشان دران مهیا باشد قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ بگو اگر باشد
از دریای محیط شامل ارض است مِدَادًا سیاهی لِكَلِمٰتِ رَبِّيْ برای نوشتن
پروردگار من یعنی معانی قرآن یا معلومات او لَنَفِدَ الْبَحْرُ هراینه فانی گردد
و نماند آب دریا زیرا که جهت دریا متناهی باشد پس او بنهایت رسد قَبْلَ اَنْ
تَنْفَدَ پیش از آنکه برسد و بپایان رسد كَلِمٰتُ رَبِّيْ علوم ازلیه کلام من جهت آنکه غیر متناهی
است پس مداد متناهی کلمات نامتناهی نوشته وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهٖ و اگر نیز بیاریم مثل
دریای محیط مَدَدًا مدد و آن مداد و بران فراهم کنید این آیه وقتی نازل شد که یهود مسلمانان
گفتند که در کلام خود نبی شما نه خود میخوانند که و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و زعم محمد
که او را حکمت داده اند پس علم شما بسیار باشد و دیگر باره میخوانند که و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا
جمع میان این دو سخن چگونه توانند کرد حق سبحانه درین آیه فرمود که علم حق تعالی نهایت ندارد و هر چند کسی را
بسیارست در جنب علم الهی کم از کم تواند بود بیت علمها از بحر علمش قطره ای آن چه خورشیدست
اینجا ذره ای گر کسی در علم صد لقمان بود پیش علم کاملش نادان بود قُلْ بگو ای محمد اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ
بجز این نیست که آدمیم مِثْلُكُمْ مانند شما و دعوی احاطت بکلمات الهی نمیکنم این مقدار هست که
بواسطه جبرئیل يُوْحٰى اِلَيَّ وحی کرده میشود بمن اَنَّمَآ اِلٰهُكُمْ جز این نیست که معبود
شما اِلٰهٌ وَّاحِدٌ معبود یگانه است بی شریک فَمَنْ كَانَ پس هر که يَرْجُوْا امید میدارد لِقَاءَ رَبِّهٖ



دیدار پروردگار خود در اخرت یا هر که بترسد از رسیدن به لقای تبارک و تعالی و از بازگشتن بر او فلیعمل
پس باید که بکند عملا صالحا کرداری شایسته پسندیده خدای تعالی از بحر الحقایق اورده که عمل صالح
متابعت و سلوک منهاج سنت او بظاهر که شرک ریا در حین ارتفاع و دوام عبودیت است و به باطن
بریدن است از خلق و پیوستن بحق یعنی دیده همت از همه ما سوی بربستن و جز بشهود حضرت
مولی نا گشودن کما قال ما زاغ البصر و ما طغی روی از همه بر تافتم و سوی تو کردم چشم از همه بر بستم و دیدار
دیدم اورده اند که جندب بن زهیر عامری بحضرت رسول الله صلی الله علیه و اله عرض کرد که یا رسول الله
عمل از برای خدای میکنم اما چون کسی مطلع شد خوش دل میکردم حضرت فرمود که خدای تعالی عملی
که غیری دران شریک باشد قبول نمیکند حق سبحانه تصدیق سخن پیغمبر در افرستاد که ولا یشرک
و باید که بنده که عمل صالح دارد شریک نیارد و انباز نسازد فی بعبادة ربه پرستش پروردگار
خود احدا یکی را یعنی بریا و بعضی عمل بکند که ریا شرک اصغر است و تباه کننده عمل نعوذ بالله من الریا و

تم هذه النصف من تفسیر کلام الله المجید فی یوم الاثنین نوزدهم شهر صفر
ختم بالخیر و الظفر سنه ثمان و ثمانین و تسعمائه
من الهجره النبویه المصطفویه
کتبه العبد المذنب المحتاج الی الله ابن بوداق
فرج الله الفراهانی الفقیر
عفی عنهما وغفر ذنوبهما
وستر عیوبهما
آمین

اللهم اغفر لکاتبه ولوالدیه ولقاریه
ولمن عمل له



